

# تفسير انوار القرآن

(جلد اول)

تأليف:

عبدالرؤوف مخلص

عنوان کتاب:

تفسیر انوار القرآن (جلد اول)

نویسنده:

عبدالرؤف مخلص هروی

موضوع:

تفسیر

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری

منبع:

www.qalamlib.com کتابخانه قلم



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

۱	..... مقدمه
۳	..... سوره فاتحه
۱۱	..... سوره بقره
۲۵۹	..... سوره آل عمران
۳۸۱	..... سوره نساء
۵۱۷	..... سوره مائده
۶۱۵	..... سوره انعام
۷۱۱	..... سوره اعراف



## مقدمه

### عقیده‌ی اهل سنت و جماعت درباره‌ی اسماء و صفات خداوند

یکی از لازمه‌های ایمان به خداوند، ایمان به اسماء و صفات باری تعالی می‌باشد، ایمان به اینکه خداوند رحمان، رحیم، قوی، عزیز است. و باید متذکر شد که اسماء و صفات خداوند توقیفی هستند، یعنی هر اسم و وصفی که برای ذات باری تعالی در قرآن و سنت صحیح آمده است قابل استدلال است.

و باید دانست خداوند سبحان شبیه و مانند هیچ‌یک از مخلوقاتش نیست، می‌فرماید: لیس کمثله شیء وهو السميع البصیر. در اینجا با وجود اثبات صفت شنیدن و دیدن برای خود، هرگونه تشبیه و همانندی را از خود نفی می‌کند. و همچنین در سایر اسماء و صفات وارده باید به آنها ایمان داشت و از هرگونه تأویل و تحریف و تشبیه خودداری نمود.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. «یعنی خداوند اسم‌های زیبایی دارد، شما با ذکر آن اسم‌ها خداوند را در دعاهایتان فرا خوانید، و کسانی را که در اسم‌های خداوند دچار الحاد شدند رها کنید، به زودی خداوند آنها را به سزای اعمال‌شان می‌رساند».

از جمله صفاتی که زیاد در قرآن و سنت آمده صفت دست می‌باشد، مانند: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰]. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ [المائدة: ۶۴]. ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي﴾ [ص: ۷۵]. که در این صفات باید باور داشت که خداوند دارای دست است ولی به هیچ وجه این دست مانند دست مخلوقان نیست، و حتی نباید در ذهن تصور چنین دستی را برای خداوند سبحان کرد. و همچنین نباید آن را به قدرت یا چیزهای دیگری تأویل کرد، زیرا اگر خداوند می‌خواست چنین کلمه‌ای را به کار ببرد هیچ مانعی وجود نداشت و می‌فرمودند: قدرت خداوند بالای همه قدرت‌هاست.

و همچنین دیگر صفات خداوند، که تمامی این صفات را به گونه‌ای برای خداوند ثابت می‌کنیم که از هرگونه همانندی با مخلوقانش به دور است.



## سوره فاتحه

مکی است، و دارای (۷) آیه است.

وجه تسمیه: با توجه به اینکه فاتحه به معنای آغاز هرچیز است، این سوره را نیز «فاتحة الكتاب» نامیدند زیرا قرآن با آن افتتاح شده است، از طرفی این اولین سوره از مصحف شریف است که کاتبان قرآن آن را می‌نویسند و اولین سوره از کتاب مجید الهی است که خواننده آن را تلاوت می‌کند؛ هرچند از نظر ترتیب نزول آیات، این سوره اولین آیات نازل شده قرآن نیست.

سوره فاتحه دوازده نام دارد که مشهورترین آنها سه نام زیر است: «فاتحة الكتاب»، «أم الكتاب» و «سبع المثانی»<sup>۱</sup>. از دیگر نام‌های مشهور آن «حمد»، «صلاة» و «واقیة»<sup>۲</sup> می‌باشد.

**فضیلت آن:** در فضیلت این سوره احادیثی روایت شده است، از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت بخاری و احمد از ابی سعید بن المعلی رضی الله عنه است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: «بدان، قبل از آن که از مسجد خارج شوی، تو را از بزرگ‌ترین سوره قرآن آگاه خواهم ساخت ابوسعید می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستم را گرفتند و همین‌که خواستند از مسجد خارج شوند، گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! مگر شما نگفتید که تو را از بزرگ‌ترین سوره قرآن آگاه خواهم ساخت؟ فرمودند: آری بزرگ‌ترین سوره قرآن: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۳</sup>. است؛ این همان سبع‌المثانی (هفت آیت تکرارشونده) و قرآن عظیمی است که به من داده شده است». همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم در صحیحش و نسائی در سننش از ابن عباس رضی الله عنه، آمده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که بناگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از بالای سرخویش صدایی را شنیدند. جبرئیل علیه السلام نگاهش را به سوی آسمان دوخت و گفت: این دری است که هم‌اکنون در آسمان گشوده شد و قبل از این هرگز گشوده

۱ - یعنی: هفت آیه ای که قرائت آنها در نمازها تکرار می‌شود.

۲ - یعنی: نگاه دارنده.

نشده بود. راوی ادامه می‌دهد: سپس، از آن در فرشته‌ای نزد رسول خدا ﷺ فرود آمد و گفت: «أبشر بنورين قد أوتيتهما لم يؤتهما نبي قبلك: فاتحة الكتاب وخواتيم سورة البقره، لن تقرأ حرفا منهما إلا أوتيته». «مژده باد تو را به دو نوری که برایت داده شده و قبل از تو به هیچ پیامبری داده نشده است؛ [آنها عبارتند از] فاتحه کتاب و آیات پایانی سوره بقره. [این را بدان که] هرگز هیچ حرفی از آنها را قرائت نمی‌کنی، مگر آن که همان را داده می‌شوی».

سوره فاتحه متضمن معانی قرآن کریم، مشتمل بر اصول و فروع دین، دربردارنده اصول عقیده و عبادت و شریعت، راهنمایی به سوی درخواست هدایت از رب العالمین و درخواست برکنار ماندن از راه منحرفان است.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ نمی‌دانستند که چگونه میان سوره‌ها فاصله قرار داده و آنها را از هم جدا کنند تا آن که: بسم الله الرحمن الرحيم بر ایشان نازل شد». در حدیث شریف آمده است: «كل أمر ذي بال لم يبدأ ببسم الله فهو أبت». «هرکار مهمی که به نام خدای عز وجل آغاز نشود، آن کار ابتر [بی‌خیر و برکت] است». همچنین صحابه رضی الله عنهم تلاوت کتاب خدا عز وجل را با: (بسم الله الرحمن الرحيم) آغاز می‌کردند، لذا تلاوت آن در آغاز هرسخن و عمل نیکی، مستحب است. خواندن آن در آغاز وضوء نیز مستحب می‌باشد زیرا در حدیث شریف آمده است: «برای کسی که نام خداوند عز وجل را بر وضوء نبرد، وضوئی نیست». همچنین خواندن آن در هنگام ذبح - نزد امام شافعی - مستحب است، ولی ائمه دیگر آنرا واجب شمرده‌اند. در هنگام غذا خوردن نیز خواندن آن مستحب است زیرا در حدیث شریف آمده است: «قل بسم الله وكل بيمينك وكل مما يليك»: وقتی می‌خواهی غذا بخوری، در آغاز آن بسم الله بگو، آن‌گاه با دست راست بخور و از آنچه در جلوی تو است بخور. چنان‌که خواندن آن در هنگام مقاربت جنسی نیز مستحب می‌باشد زیرا در حدیث شریف آمده است:

«لو أن أحدكم إذا أراد أن يأتي أهله قال: بسم الله، اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان ما رزقتنا، فإنه إن يقدر بينهما ولد لم يضره الشيطان أبدا». «اگر یکی از شما آن‌گاه که می‌خواهد با همسرش همبستر شود، بگوید: به نام خدا، بار خدایا! ما را از شیطان



دور بدار و شیطان را از آنچه روزی مان نموده‌ای (از فرزند) بر کنار بدار؛ در این صورت اگر در میان آن دو فرزندی مقدر شود، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند».

«به نام الله بسیار بخشاینده و بسیار مهربان» الله: یعنی معبود بر حق؛ نام مقدس ذات خداوند ﷻ است که بر غیر وی اطلاق نگردیده. اصل آن «اله» است که بر هر معبودی - به حق یا به باطل - اطلاق می‌گردید و سرانجام اطلاق آن بر معبود برحق غالب گشت. به قولی: «الله» اسم اعظم الهی است زیرا به تمام صفات قدسی موصوف می‌شود؛ چنان که خداوند متعال فرموده است:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾

[الحشر: ۲۲].

«الله کسی است که معبودی جز او نیست، دانای نهان و آشکار است، رحمان و رحیم است...».

ملاحظه می‌کنیم که در این دو آیه، تمام اسماء دیگر، صفات «الله» قرار گرفته اند. و از آنجا که جز خدای تبارک و تعالی کسی دیگر به نام «الله» نامیده نشده، لذا طبق قاعده برای «الله» در سخن عرب اشتقاقی سراغ نداریم بنابراین، اسم الله «جامد» است نه «مشتق» و این رأی اکثر اصولیان و فقها می‌باشد.

«رحمن» و «رحیم»، دو اسم مشتق از رحمت - بر وجه مبالغه - اند، البته مبالغه «رحمان» از «رحیم» در معنای رحمت بیشتر است. چنان که ابن جریر طبری در تفسیر آنها می‌گوید: «خداوند متعال بر تمام خلق رحمان و به مؤمنان رحیم است». اسم «رحمن» نیز ویژه خداوند متعال می‌باشد که دیگران نباید بدان نامیده شوند.

بنابراین، معنای اجمالی «بسم الله الرحمن الرحيم» این است: قبل از هر چیز، به نام خدای ﷻ و به یاد و تسبیح او آغاز می‌کنم در حالی که از او در تمام امور خویش یاری می‌جویم زیرا او پروردگار و معبود برحق است که رحمتش بر همه چیز گسترده است، نعمت دهنده نعمت‌های بزرگ و کوچک تنها اوست و تنها بخشش و مهربانی و احسان اوست که فراوان، مدام و مستمر است.

حکم آن: مالکی‌ها و حنفی‌ها برآنند که: «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای از سوره فاتحه و سایر سوره‌ها نیست، بلکه تنها آغازگر سوره‌هاست که فقط برای قراردادن فاصله میان سوره‌ها در ابتدای آنها نوشته شده است. اما شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند

که: «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای از سوره فاتحه است، لذا خواندن آن در نماز واجب می‌باشد. از اختلاف فقهی یادشده که بگذریم، اُمت اسلام اتفاق نظر دارند بر این که: «بسم الله الرحمن الرحيم» بخشی از یک آیه در سوره «نمل» است:

﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ [النمل: ۳۰].

«این نام‌های از جانب سلیمان است و این نامه به نام خداوند بخشایشگر مهربان است.»

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«جمله ستایش‌ها شایسته خداوند است» حمد: ثنا و سپاس زبانی است که جهت تفضیل و برتری دادن گفته می‌شود. فرق در میان «حمد» و «شکر» یکی در این است که حمد فقط به زبان است، اما شکر هم به زبان، هم به قلب و هم به سایر اعضا می‌باشد. دیگر اینکه شکر فقط در برابر نعمت است، ولی حمد به جهت کمال محمود می‌باشد؛ هر چند در برابر نعمتی نباشد. و از آنجا که هیچ موجودی در ذات، صفات و اسماء از خدای عَلَمٌ کاملتر نیست و هیچ نعمتی نیست مگر اینکه مستقیماً یا به واسطه، به آن ذات متعال برتر برمی‌گردد، پس در حقیقت تمامی حمدها و شکرها سزاوار اوست و تنها او مالک هر حمد و شکری است. در حدیث شریف آمده است: «أفضل الذكر لا إله إلا الله، وأفضل الدعاء الحمد لله». «بهترین ذکرها لا اله الا الله و بهترین دعاها الحمد لله است». آری همه ستایش‌ها از آن خداوندی است: «که رب عالمیان است» رب: به معنی پروردگار، مالک، سرور، سالار، مصلح، مدبر و معبود؛ اسمی از اسمای خداوند متعال است و برغیروی - جز با قید و اضافت - اطلاق نمی‌شود؛ مثل اینکه بگویی: «هذا الرجل رب المنزل: این مرد رب (صاحب) منزل است». «عالمین» جمع عالم؛ عبارت از هر موجودی غیر از خداوند متعال است. بعضی برآنند که عالم مجموعه موجودات عاقل است که شامل چهار نوع انس، جن، فرشتگان و شیاطین می‌شوند. بر اساس این تعریف؛ به حیوانات و چهارپایان، عالم گفته نمی‌شود.

﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

«بسیار بخشنده و بسیار مهربان است» تفسیر این آیه در توضیح معنای: «بسم الله الرحمن الرحيم» بیان شد. و از آنجا که در اتصاف خداوند متعال به رَبِّ الْعَالَمِينَ معنای تخویف و هیبت وجود داشت، پروردگار مهربان، آن آیه را به: الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

که متضمن ترغیب و تشویق است، متصل ساخت تا به این ترتیب، در بیان صفات خویش، معنای بیم و هراس را با رغبت و امید همراه و یک‌جا گرداند زیرا این دو معنی در کنار یک‌دیگر، انگیزه بهتری برای بندگان در اطاعت و فرمانبرداری از او پدید می‌آورند.

﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾

«مالک روز جزاست» در قرائت دیگری، «ملک» نیز خوانده شده و هر دو قرائت: «ملک و مالک» صحیح و متواترند. اما بعضی گفته‌اند: «ملک» عامتر و بلیغ‌تر از «مالک» است زیرا فرمان ملک بر مالک در ملک وی نافذ می‌باشد و او نمی‌تواند جز با نظر و رأی ملک در ملک خویش تصرف کند. برخی دیگر گفته‌اند که: «مالک» بلیغ‌تر است زیرا خداوند متعال مالک مردم و همه جهانیان می‌باشد. ولی صحیح‌تر این است که تفاوت در میان دو صفت نسبت به پروردگار سبحان این است که: ملک وصفی برای ذات او تعالی است، درحالی‌که مالک وصفی برای فعل او می‌باشد.

**یوم‌الدین:** روز محاسبه و جزاست از سوی پروردگار سبحان برای بندگان. قتاده می‌گوید: «یوم‌الدین: روزی است که خداوند ﷻ در آن بندگان خویش را در برابر اعمال‌شان کیفر یا پاداش می‌دهد». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «یوم‌الدین: روز حساب خلاق است که پروردگار متعال آنان را در برابر اعمال‌شان جزا می‌دهد؛ اگر اعمال‌شان خیر بود، پاداش خیر و اگر شر بود، به آنها کیفر شر می‌دهد، مگر آنان که مورد بخشش حق تعالی قرار گیرند». در حدیث شریف آمده است: «زیرک و هوشیار کسی است که نفس خویش را مورد محاسبه قرار داده و برای بعد از مرگش تلاش و کوشش نماید».

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

«تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌خواهیم» یعنی: فقط تو را به عبادت واستعانت مخصوص می‌گردانیم، نه غیر از تو را نمی‌پرستیم و نه از غیر تو یاری می‌خواهیم. عبادت: در لغت، به معنای نهایت فروتنی و تذلل است. و در اصطلاح شریعت: عبارت از عملی است که جمع‌کننده هر دو معنای محبت و فروتنی کامل، و خوف و بیم باشد.

به‌کاربردن دو فعل «نعبد» و «نستعین» به صیغه جمع، به قصد نشان دادن تواضع و فروتنی از سوی بندگان است، نه به این معنی که آنان خود را تعظیم کرده و بزرگ داشته‌اند. گویی که بنده به قصور و کوتاهی خویش از ایستادن به تنهایی در پیشگاه

خداوند بزرگ اعتراف نموده و می‌گوید: بار خدایا ایستادن به تنهایی در آستان مناجات تو سزاوار شأن من نیست، بدین خاطر، به سایر مؤمنان پیوسته و قطره‌ای از اقیانوس ایشان می‌شوم، پس دعایم را با ایشان بپذیر و مقدم ساختن عبادت بر استعانت، به این سبب است که اولی وسیله‌ای برای درخواست دومی می‌باشد.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ می‌گوید: «پروردگارا! فقط تو را به یگانگی می‌خوانیم و فقط از تو می‌ترسیم نه از غیر تو و بر طاعتت و بر کلیه امور خویش، فقط از تو یاری می‌خواهیم». قتاده می‌گوید: «خداوند جل جلاله در این آیه به بندگانش دستور می‌دهد تا عبادت را فقط برای او خالص گردانیده و در امور خویش فقط از او یاری بخواهند».

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

«ما را به راه راست هدایت فرما» راهی که ما را به سرمنزل انس و قرب تومی‌رساند. هدایت: عبارت است از: ارشاد، یا توفیق، یا دلالت و راهنمایی. اما شخص راهیافته و هدایت شده‌ای که از پروردگار متعال طلب هدایت می‌کند، این درخواستش به معنای طلب افزودن بر هدایت وی است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ [محمد: ۱۷].

«و کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان افزود».

﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾: راه روشن اسلام است که هیچ کجی‌ای در آن نیست، همان راهی است که پیامبران علیهم‌السلام بدان برانگیخته شدند تا سرانجام خداوند متعال رسالت خاتم صلی الله علیه و آله را پایان بخش رسالت‌هایشان گردانید. گفتنی است که صراط مستقیم دربرگیرنده همه اموری است که انسان را به سعادت دنیا و آخرت نایل می‌گرداند؛ اعم از عقاید، احکام، آداب و غیره. در حدیث شریف به روایت نواس بن سمان رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند برای صراط مستقیم مثلی را آورده است. بدین گونه که بر دو پهلوی صراط دو دیوار است که در آنها دروازه‌هایی گشوده شده و بر آن درها پرده‌هایی آویخته شده و بر سر در صراط، دعوتگری است که می‌گوید: هان ای مردم! همگی در صراط داخل شوید و کج نروید. و دعوتگر دیگری است که در بلندای صراط قرار گرفته، و چون انسان بخواهد تا قسمتی از این درها را بگشاید، به او می‌گوید: وای بر تو! آن را باز نکن، که اگر باز کنی قطعاً به آن وارد می‌شوی. بنابراین،

صراط اسلام است، دو دیوار، حدود الهی و درهای باز شده محرمات وی‌اند، دعوتگری که بر سر صراط است، کتاب خدا ﷻ است و دعوتگری که بر بلندای صراط است، واعظ و اندرزگوی الهی در قلب هر مسلمانی است».

علما گفته‌اند: «خداوند متعال برای انسان پنج محور هدایت عنایت فرموده که او می‌تواند با توسل به این محورها، به قله سعادت جاودانی نایل آید:

۱- هدایت الهام فطری: که انسان از ابتدای تولد از آن برخوردار می‌باشد، چون احساس نیاز به غذا و نوشیدنی.

۲- هدایت حواس: که متمم و مکمل هدایت اول است. گفتنی است که انسان و حیوان هر دو در این دو نوع هدایت مشترکند.

۳- هدایت عقل: که برتر از دو هدایت قبلی است.

۴- هدایت دین: که هدایتی خطا ناپذیر است.

۵- هدایت یاری و توفیق الهی: که مخصوص‌تر از هدایت دینی است.

و همین نوع اخیر از هدایت است که خداوند متعال در این آیه ما را به خواستن دائمی آن فرمان داده است».

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾<sup>(۷)</sup>

«راه کسانی که به آنان نعمت ارزانی داشته‌ای» این نعمت‌یافتگان گرامی، همان کسانی هستند که در سوره «نساء» از آنان یاد شده است، جایی که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>(۸)</sup> [النساء: ۶۹].

«و هرکس از خدا و پیامبر اطاعت کند، در زمره کسانی است که خداوند به ایشان نعمت داده است؛ اعم از پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان وه! آنهاچه همراهان و دوستان نیکویی هستند. این فضلی است از جانب خدا و خدا دانایی بسنده است».

«نه (راه) کسانی که مورد خشم قرار گرفته‌اند» یعنی: ما را با گروهی قرار نده که از راه مستقیم منحرف شده‌اند، گروهی که از رحمت تو دورند و به سبب آن که با وجود شناخت حق از آن روی برتافته‌اند، به سخت‌ترین عذاب و شکنجه مبتلامی‌گردند. این مغضوبان به قول جمهور علما و طبق فرموده رسول خدا ﷺ، یهودیانند.

«و نه» راه «گمراهان». این گروه بر اساس فرموده رسول خدا ﷺ - و به قول جمهور علما - نصاری (مسیحیان) می‌باشند. یعنی از آنجایی که یهودیان حق را شناختند ولی آگاهانه آن را فرو گذاشته و از آن روی برتافتند، سزاوار خشم و غضب الهی گردیدند و از آنجا که نصاری (مسیحیان) نیز از روی جهل و ناآگاهی، از راه حق منحرف شده و در مورد مقام و منزلت عیسی عليه السلام غلو و زیاده‌روی کردند، در گمراهی آشکاری قرار گرفتند.

«آمین» یعنی: خداوندا! دعایمان را اجابت کن. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ما حسدتکم الیهود علی شیء ما حسدتکم علی السلام والتأمین». «یهود بر هیچ چیز دیگر، به اندازه سلام گفتن و آمین گفتن بر شما حسد نورزیده اند».

باید دانست که «آمین» دعا بوده و از کلمات و آیات قرآن نیست. البته آمین گفتن بعد از خواندن سوره فاتحه سنت است، به دلیل این حدیث شریف: «هنگامی که امام آمین می‌گوید، شما نیز آمین بگویید زیرا هرکس آمین گفتنش با آمین گفتن فرشتگان همراه گردد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

نظر احناف و مالکی‌ها این است که: آهسته خواندن آمین از بلند خواندن آن بهتر است. اما شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که: آمین در نمازهای سری آهسته و در نمازهای جهری بلند خوانده شود و مقتدی نیز در گفتن آمین با امامش همراهی کند.

علمای اسلام در باره حکم خواندن سوره فاتحه در نماز، بر دو نظرند. نظر احناف این است که مطلق قرائت قرآن در نماز - چه سوره فاتحه و چه غیر آن - به مقدار سه آیه کوتاه یا یک آیه بلند فرض است بنابراین، خواندن سوره فاتحه در نماز فرض نبوده بلکه واجب می‌باشد. رأی دوم: رأی جمهور علما (مالکی‌ها، شافعی‌ها، حنبلی‌ها) است که خواندن سوره فاتحه را در نماز فرض می‌دانند.

## سوره بقره

مدنی است، و دارای (۲۸۶) آیه است.

وجه تسمیه آن: این سوره به سبب در برداشتن داستان «بقره»، یعنی گاوی که خداوند متعال بنی اسرائیل را به ذبح آن مأمور گردانید، «بقره» نامیده شد. به قولی: این سوره اولین سوره‌ای است که در مدینه نازل گردید.

فضیلت آن: در باره فضیلت آن احادیث بسیاری روایت شده است. از آن جمله؛ مسلم، ترمذی و احمد از نواس بن سمان رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «یؤتی بالقرآن وأهله الذین كانوا يعملون به فی الدنیا، تقدمهم سوره البقره وآل عمران»: «در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، درحالی که در پیشاپیش آنها سوره بقره و آل عمران قرار دارند». همچنین در حدیث شریف دیگری به روایت ابی امامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اقرأوا القرآن فإنه شافع لأهله یوم القیامة، اقرأوا الزهراوین فإنهما یأتیان یوم القیامة كأنهما غمامتان أو غیابتان، أو كأنهما فرقان من طیر صواف یحاجان عن أهلهما یوم القیامة، ثم قال: اقرءوا البقره، فإن أخذها برکة وترکها حسرة، ولا تستطیعها البطله».

«قرآن را بخوانید زیرا قرآن شفاعت‌کننده اهل خویش در روز قیامت است. زهراوین (بقره و آل عمران) را نیز بخوانید زیرا آن دو در روز قیامت می‌آیند؛ گویی دو پاره ابر سفید و نورانی، یا دو چتر، یا دودسته از پرندگان بال‌گشاده‌اند، آن‌گاه از اهل خود در روز قیامت محاجه (پشتیبانی و دفاع) می‌کنند و بر آنها سایه می‌افکنند. سپس فرمودند: بقره را بخوانید زیرا خواندن آن برکت و ترک آن حسرت است و ساحران نمی‌توانند بر خواننده آن تسلط و سیطره و نفوذ یابند - یا ساحران نمی‌توانند آن را حفظ کنند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا تجعلوا بیوتکم

قبورا فان البیت الذی تقرأ فیہ سوره البقره لا یدخله الشیطان». «خانه‌هایتان را گورستان نگردانید زیرا شیطان به خانه‌ای که در آن سوره بقره خوانده شود، وارد نمی‌شود». در

حدیث شریف دیگری از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرمودند: «ان لكل شيء سناما، وان سنام القرآن البقره، وان من قرأها في بيته ليله لم يدخلها الشيطان ثلاث ليال». «همانا برای هر چیز اوجگاهی است و قطعا اوجگاه و قله قرآن، سوره بقره است، بدانید که هر کس شبانگاه آن را در خانه اش تلاوت کند، شیطان سه شب به آن خانه وارد نمی‌شود».

سوره بقره طولانی ترین سوره قرآن کریم است و همانند سایر سوره‌های مدنی به بنای ساختار زندگی منظم مسلمانان در جامعه مدنی و تبیین ابعاد آن توجه و عنایت دارد، جامعه‌ای که در آن دین و دولت با هم بوده و از یک‌دیگر جدانیستند زیرا این دو در نظام اسلامی همچون جسم و روح لازم و ملزوم یک‌دیگر می‌باشند. لذا بنیاد برنامه‌های شریعت اسلامی در مدینه، بر نهادینه ساختن عقیده اسلامی و بر پا داشتن کاخ عمل صالح که ترجمان این ایمان و عقیده است استوار می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بسیار بخشنده و بسیار مهربان

﴿الْم﴾ [البقرة: ۱].

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» قرطبی می‌نویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: اما جمع بسیاری از علما گفته‌اند: ما دوست داریم تا درباره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جویا شویم و از معانی‌ای که می‌توان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند ﷻ عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند ﷻ نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هم‌اورد طلبی آشکار است بنابراین، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می‌باشد».



زمخشری می‌گوید: «حروف مقطعه همه جمعا در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هم‌آوردخواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است». ابن کثیر می‌گوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده‌است، حتما ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست‌ونهم سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره‌های: ﴿الْم ۱﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۱﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ ﴿۱﴾ آل عمران: ۱-۳. ﴿الْمَص ۱﴾ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ ﴿۱﴾ [الأعراف: ۱-۲]. ﴿الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ ﴿۱﴾ [إبراهيم: ۱]. ﴿الْم ۱﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ ﴿۱﴾ [السجدة: ۱-۲]. ﴿حَم ۱﴾ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۱﴾ [فصلت: ۱-۲]. و دیگر سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند.

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱﴾﴾ [البقرة: ۲].

«این کتاب» یعنی: این قرآن عظیم «هیچ شبهه‌ای در آن نیست» یعنی: در این حقیقت هیچ شک و شبهه‌ای نیست که این کتاب از جانب خداوند متعال نازل شده‌است «هدایتی برای متقین است» هدایت: راهنمایی است برای رسیدن به مطلوب. متقین: کسانی هستند که خود را از آنچه که به زیانشان است نگاه داشته‌اند، به همین خاطر به اوامر الهی پایبند گشته و از نواهی و محرمات او پرهیز کرده‌اند. ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر: (هدی للمتقین) می‌گوید: «متقین کسانی هستند که از مجازات خداوند جل جلاله پرهیز کرده و هدایتی را که می‌شناسند، فرو نمی‌گذارند، و در تصدیق به آنچه که از سوی وی آمده است، به رحمتش امید دارند». در حدیث شریف آمده است: «لا يبلغ العبد أن يكون من المتقين حتى يدع ما لا بأس به حذراً مما به بأس»: «بنده به جایگاه متقین و پرهیزگاران نمی‌رسد تا آن‌گاه که آنچه را در آن مانع و ایرادی نیست، به خاطر پرهیز از ارتکاب آنچه که در آن مانع و ایرادی هست، ترک نکند». از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که مردی به وی گفت: «تقوی چیست؟ ابوهریره رضی الله عنه از وی پرسید: آیا تاکنون با مسیر پر از خاری مواجه شده‌ای؟ آن مرد گفت: آری! ابوهریره رضی الله عنه فرمود: در آن هنگام

چه کرده‌ای؟ مرد گفت: چون خار را دیدم، از آن برجسته، یا از رفتن به آن راه‌منصرف گشته‌ام. ابوهریره رضی الله عنه فرمود: تقوی یعنی همین»!

شکی نیست که تقوی کانون تمام خوبی‌ها، سفارش الهی به گذشتگان و آیندگان و بهترین صفتی است که انسان مؤمن می‌تواند به آن آراسته گردد. چنان که ابودرداء رضی الله عنه نیز چنین گفته است.

آن‌گاه خداوند متعال چهار صفت را برای متقین ذکر می‌کند، نخستین صفت این است:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«آنان که به غیب ایمان می‌آورند» ایمان: در لغت، تصدیق و باور محض است، ولی آن‌گاه که به طور مطلق به کار برده شود؛ مراد از آن همان ایمانی است که شامل هر سه اصل اعتقاد، قول و عمل باشد. که بیشتر ائمه بر این نظرند. احمد بن حنبل و شافعی گفته اند: «اجماع بر آن است که ایمان عبارت از: قول و عمل هر دو می‌باشد». گفتنی است که ایمان به آنچه خدای سبحانه و تعالی نازل فرموده، تجزیه پذیر نمی‌باشد. اما «غیب»: هر آن چیزی است که عقلا به آن راه نمی‌یابند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وجود آن خبر داده‌اند، مانند نشانه‌های قیامت، عذاب قبر، نشر و حشر، صراط، میزان، بهشت و دوزخ. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الإيمان أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسوله واليوم الآخر، وتؤمن بالقدر خيره وشره»: «ایمان آن است که خدا، فرشتگان، کتابها، پیامبرانش و روز آخرت را باور کنی و همچنین قدر را در خیر و شر آن تصدیق نمایی». همچنین در حدیث شریف آمده است که ابوعبیده جراح رضی الله عنه گفت: یارسول الله! آیا کسی از ما اصحاب بهتر هم هست؛ با توجه به اینکه ما به شما ایمان آورده و همراه شما جهاد کرده‌ایم؟ فرمودند: «آری! بعد از شما کسانی خواهند آمد که به من در حالی که مرا ندیده‌اند ایمان می‌آورند، آنها از شما بهترند».

دومین صفت متقیان این است: «و نماز را برپا می‌دارند» برپاداشتن نماز: ادای آن، با رعایت ارکان، سنن و آداب آن در اوقات تعیین شده آن است.

ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر ﴿وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ می‌گوید: «یعنی نمازهای پنج‌گانه را برپا می‌دارند». همچنین او می‌گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی بجا آوردن کامل رکوع، سجده، تلاوت و خشوع در آن». قتاده می‌گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی نگاه داشتن

وقت، وضوء، رکوع و سجده آن». خلاصه این که: تقوایبشگان نماز را بر وجه کامل - با رعایت شروط، ارکان، آداب و خشوع آن - برپا می‌دارند. بنابراین، نماز بی حضور همانند پیکر بی روح است.

سومین صفت متقیان این است: «و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند» ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «یعنی زکات اموالشان را می‌پردازند». اما ابن جریر طبری می‌گوید: «آیه کریمه عام است و شامل زکات فرض و صدقات نفل - همه - می‌شود، بی هیچ گونه تفاوتی میان صدقه فرض و صدقه نفل و میان انفاق بر نزدیکان و غیر آنان». رأی صحیح‌تر نیز همین رأی است. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ نماز و انفاق مال را در بسیاری از آیات باهم ذکر می‌کند زیرا نماز؛ حق خداوند متعال و انفاق مال؛ نیکی و احسان به مخلوقات وی است».

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾  
[البقرة: ۴].

چهارمین صفت متقیان این است: «و آنان که به آنچه به‌سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند» یعنی: تو را در آنچه که از جانب خداوند ﷻ به‌همراه آورده‌ای و نیز آنچه را که پیامبران قبل از تو به‌همراه آورده‌اند، تصدیق می‌کنند و میان پیامبران الهی: هیچ گونه تفاوتی قایل نشده و آنچه را که ایشان از بارگاه پروردگار خویش آورده‌اند، انکار نمی‌کنند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سه تن اند که پاداششان را دوبار دریافت می‌کنند: ۱ - شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبر خویش و هم به من ایمان آورده. ۲ - برده‌ای که حق خدا و حق مالکانش را ادا کرده است. ۳ - شخصی که به کنیزک خویش آدابی نیکو آموخته سپس آزادش ساخته و باوی ازدواج کرده است». «و آنانند که به آخرت یقین دارند» مراد این است که آنان بی هیچ‌گونه‌شکی به برانگیخته شدن پس از مرگ، حشر و نشر و دیگر امور آخرت باور دارند، نه آن گروهی که می‌پندارند به پیامبران و کتابهای آسمانی پیشین ایمان آورده‌اند، در حالی که به آنچه تو به‌همراه آورده‌ای، کفر می‌ورزند. مجاهد می‌گوید: «در اول سوره بقره چهار آیه در وصف مؤمنان، دو آیه در بیان صفات کافران و سیزده آیه در بیان صفات و ویژگی‌های منافقان است».

﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [البقرة: ۵].

«آنان از هدایتی از جانب پروردگار خویش برخوردارند» یعنی: حال این گروهی که تقوی، ایمان به غیب و آخرت و انجام فرایض را با هم جمع و همراه کرده‌اند، چنین است که: از نور، برهان، صلاح، استواری و پایداری از جانب پروردگار خویش برخوردار می‌باشند و این خداوند عز و جل است که به ایشان چنین توفیقی ارزانی داشته است «و تنها آنانند که رستگار و نجات یافته‌اند» در دنیا و آخرت زیرا آنچه را از خداوند عز و جل به وسیله ایمان به او و کتاب‌ها و پیامبرانش و به وسیله اعمال شایسته و صالح درخواست کرده‌اند، دریافت داشته و از شر آنچه که از آن‌گریزان بوده‌اند، نجات و رهایی می‌یابند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [البقرة: ۶].

«به راستی آنان که کافر شده‌اند، برای‌شان یکسان است؛ چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! آنان که بر انکار رسالت و انکار آیات بیناتی که به‌همراه آورده‌ای، اصرار ورزیده‌اند، با آن که حق برای‌شان واضح و روشن گشته، شک و شبهه‌هایشان کاملاً از بین رفته و یقینشان به راستگویی‌ات فراهم آمده؛ آنان هرگز از هشدارهایت بهره‌مند نمی‌شوند، چرا که فقط از خواهش‌های نفس خویش پیروی می‌کنند. کفر: پوشیدن و پنهان کردن چیزی است و به کافر از آن رو کافر گفته می‌شود که او در واقع حقیقت را پوشانیده و نعمت‌های الهی بر خود را پنهان کرده است. البته هرکس به قرآن ایمان نداشته باشد، کافر است. انذار: آگاهی دادن همراه با بیم‌دهی است.

این آیه و آیه بعدی، تسلی بخش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است تا نه از ایمان نیاوردن قوم خود دریغ و افسوس خورند و نه به ایمانشان طمع کرده و امیدوار شوند. سبب نزول دو آیه (۶ - ۷) در صحیح‌ترین روایت این است که: این آیات درباره رؤسای یهود و از آن جمله؛ حیی بن أخطب و کعب بن أشرف نازل شد.

﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَرِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ

عَظِيمٌ﴾ [البقرة: ۷].

«خداوند بر دل‌ها و بر شنوایی‌هایشان مهر نهاده است» مراد این است که بر دل‌هایشان قفل نهاده؛ در نتیجه ایمان و نوری به آنها راه نمی‌یابد «و بر بینایی‌هایشان پرده‌ای است» بنابراین، نور هدایت را نمی‌بینند و پیام هدایت را نمی‌شنوند و درک نمی‌کنند.

ابن جریر طبری می‌گوید: «حقیقت این است که چون گناهان بر دل‌ها پیایی در آیند، دل‌ها را قفل می‌کنند، در نتیجه نور هدایت به‌سوی دل‌هایی اینچنین، هیچ راه نفوذی ندارد و کفر قطعاً دامنگیر آنان است». در حدیث شریف آمده است: «یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علی دینک». «ای گرداننده دل‌ها! دل‌هایمان را بر دینت پایدار بدار». «و برای آنها عذابی بزرگ و هولناک است» به سبب آن که آیات الهی را تکذیب کردند. پس تعبیر مهر نهادن بر دل‌ها و دیده‌ها و شنوایی‌ها، دال بر جای گرفتن و ریشه‌دار شدن کفر در دل‌هایشان است تا بدانجاکه آنان اسباب و انگیزه‌هایی را که زمینه ساز رهنمونی‌شان به تأمل و تفکر در دلایل ایمان و ارزش‌های آن است، گم کرده‌اند. بنابراین، از تعبیر «مهر نهادن» این معنی بر نمی‌آید که آنان قهراً بر کفر مجبور گردیده باشند، بلکه این تمثیلی برای سنت خداوند متعال است در تأثیر ممارست و تمرین کفر و اعمال آن بر دل‌هایشان تا بدانجا که کفر بر دل‌هایشان چیره شده و هیچ‌گونه استعداد و پذیرشی برای غیر آن در نهادشان باقی نمانده است. چنان‌که آیه (۸۸) همین سوره نیز این معنا را به‌روشنی بیان می‌دارد: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ [البقرة: ۸۸].

: «و گفتند: دل‌هایمان غلف است». همچنین این حدیث شریف: «ان المؤمن اذا أذنب ذنبا كانت نكته سوداء في قلبه، فان تاب ونزع واستعتب صقل قلبه، وان زاد زادت حتي تعلق قلبه، فذلك الران الذي قال الله تعالی: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [المطففين: ۱۴]: «هر گاه مؤمن مرتکب گناهی گردد، نکته‌ای سیاه در قلبش می‌نشیند، پس اگر توبه کند و از آن گناه دست بکشد و از خدای سُبْحٰنَہٗ طلب خشنودی کند، قلبش صیقل می‌یابد و اگر بر گناه بیفزاید، سیاهی قلبش نیز افزون می‌شود تا بدانجا که سیاهی بر قلبش غالب می‌گردد و این همان زنگاری است که خداوند متعال درباره آن فرموده است: چنین نیست، بلکه بر دل‌هایشان - به سبب آنچه می‌کردند - زنگار افتاده است»<sup>۱</sup>.

﴿وَمِنَ اللَّائِسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۸].

«و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم ولی آنان هرگز مؤمن نیستند» خدای سبحان در این سوره ابتدا از مؤمنان حقیقی و بعد از آن از کفار حقیقی یاد کرد و اینک از منافقان که از هیچ‌یک از دو گروه یاد شده

نبوده بلکه به گروه سومی تبدیل شده اند، سخن به میان می‌آورد. آری! آنان در ظاهر امر با گروه اول و در باطن با گروه دوم همراه شده‌اند. ولی با وجود تمام نیرنگ‌هایی که به کار برده‌اند، از ساکنان طبقه زیرین جهنم اند. نفاق: عبارت است از آشکارساختن خیر و پنهان داشتن شر، و بر دو نوع است: نفاق اعتقادی که صاحب خویش را در دوزخ جاودان می‌سازد و نفاق عملی که از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است.

دلیل اینکه اوصاف منافقان در سوره‌های مدنی نازل شده این است که: در مکه به سبب ضعف مسلمانان نفاقی وجود نداشته زیرا کسی در مکه برای ایشان شأن و شوکتی قایل نبوده تا به دوستی و هم‌سویی با ایشان تظاهر نماید. و از آنجا که اهداف و برنامه‌های منافقان بر بسیاری از مردم پوشیده و مبهم می‌ماند، لذا خداوند متعال برای روشن ساختن احوال آنان صفات متعددی را مطرح می‌نماید که هر یک از آنها بازتابی از نفاق است و مشخصه و مظهر اصلی نفاق، طمع بستن به قدرت، یا ترس و گریز از آن می‌باشد.

﴿يُخٰدِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَمَا يَخٰدِعُوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ﴾ [البقرة: ۹].

«آنان با خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند نیرنگ می‌کنند، حال آن که فریب نمی‌دهند مگر خودشان را» یعنی: هنگامی که منافقان خواستند، با ذاتی که فریب نمی‌خورد نیرنگ کنند، در حقیقت خود را فریب داده‌اند زیرا فریبکاری فقط با آن کسی ممکن است که از باطن امور آگاهی نداشته باشد «ولی» آنها این حقیقت را «درک نمی‌کنند» خداع: بر گردانیدن دیگران از مقصد و هدفشان با نیرنگ و فریب است که مراد از آن در اینجا آشکار ساختن اسلام و پنهان داشتن کفر می‌باشد.

﴿فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌۢ بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ﴾

[البقرة: ۱۰].

«در دل‌هایشان بیماری است» مراد از این بیماری؛ فسادی است که یا با شک و نفاق، یا با انکار و تکذیب در عقایدشان رخنه کرده است «و خدا بیماریشان را افزایش بخشید» با تجدید و تداوم نعمت‌ها و احسانهای دینی و دنیوی خویش بر پیامبر گرامیش، لذا آنان به شک و دودلی بیشتر و حسرت و اندوه مستمر و شدت نفاق مبتلا شدند «و به کیفر دروغی که می‌گفتند» یعنی: به کیفر ادعای دروغین پذیرفتن ایمان «عذابی دردناک و جانکاه در پیش دارند».

ابن کثیر می‌گوید: «حکمت در خودداری رسول اکرم ﷺ از کشتن منافقان -

باوجود علم آن حضرت ﷺ به حقیقت حال برخی از آنان - در این فرموده ایشان به

عمر رضی الله عنه بیان شده است: «دوست ندارم اعراب در میان خود چنین شایع کنند که محمد اصحاب خویش را می‌کشد» زیرا اعراب فقط ظاهر قضیه را ملاک قضاوت خویش قرار می‌دادند و از حقیقت ماجرا که کفر منافقان است آگاهی نداشتند». اما امام شافعی رحمته الله در این باره می‌گوید: «دلیل خودداری رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کشتن منافقان، نمایان کردن اسلام از سوی آنان بود». چنان که در این حدیث شریف که همه بر صحت آن اجماع دارند، آمده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله عزوجل». «مأمور شده‌ام که با مردم تا آن زمان بجنگم که لا اله الا الله بگویند، پس چون این کلمه را گفتند، خونها و اموالشان را از تعرض من در پناه نگاه داشته‌اند مگر به حق آن و در نهایت حسابشان با خدای عزوجل است». معنای این حدیث شریف این است که: هر کس کلمه طیبیه را گفت، احکام اسلام در ظاهر بر او جاری می‌شود، حال اگر به این کلمه اعتقاد هم داشته باشد، ثواب آن را در آخرت می‌یابد و اگر اعتقاد نداشته باشد، جاری شدن حکم مسلمانی بر وی در دنیا، هیچ سودی برایش در آخرت نخواهد داشت.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ [البقرة: ۱۱].

«و چون به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید» با نفاق، برقرار ساختن پیوند دوستی با کفار و متفرق ساختن مردم از پیرامون محمد صلی الله علیه و آله و قرآن و ایمان زیرا با این عمل فساد انگیزتان آنچه در زمین است - با هلاک شدن مردم و ویرانی دیارشان - تباه می‌شود «می‌گویند: ما اصلاح‌گرایانی بیش نیستیم» یعنی: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم.

بدین سان است که چون خداوند جل جلاله آنان را از فساد نهی می‌کند، مدعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژه آنان است. خاطر نشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرفی می‌کنند.

اما خداوند جل جلاله این ادعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که در حقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود:

﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۲].

«آگاه باشید که آنان یقیناً فسادگراند، لیکن خود نمی‌دانند» یعنی: نمی‌دانند که خود حقیقتاً فسادکارند زیرا آنها با حق و اهل آن دشمنی کرده و راه خدا ﷻ را بر روی مردم می‌بندند و خدای ﷻ را نافرمانی می‌کنند، پس هرکس خدا ﷻ را نافرمانی کند، بی‌گمان در زمین فساد نموده است زیرا صلاح کار آسمان و زمین با اطاعت و فرمان بردن از خداوند متعال می‌باشد.

ابن جریر طبری می‌گوید: «منافقان با نافرمانی پروردگارشان، ضایع ساختن فرایض وی، شک افگنی در دین وی و همکاری و هم پیمانی با دشمنان وی و رسولش، در روی زمین فسادگرند».

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳].

«و چون به آنان گفته شود: همان‌گونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند کم خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟ این‌گونه است که از روی استهزا و تحقیر، به مؤمنان نسبت بی‌خردی را می‌دهند و همین وقاحت‌شان سبب شد تا خداوند ﷻ سفاهت و بی‌خردی را منحصرأ به خودشان مربوط دانسته و بگوید: «آگاه باشید که آنان همان کم خردانند؛ ولی نمی‌دانند».

علت اینکه خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیاوردنشان: «لایعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آن را درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حال‌شان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آن را فقط کسی درک می‌کند که حقیقتش را بداند، لذا به دلیل آن که آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند، از این‌رو نسبت دادن بی‌علمی به آنان در اینجا نیز کاملاً با حال‌شان سازگار و هماهنگ است.

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامِنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَیْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْرَءُونَ﴾ [البقرة: ۱۴].

«و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد می‌کنند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم» این‌سخن را از روی نفاق و نیرنگ و ظاهر سازی می‌گویند تا در منافع و غنایم سهیم



گردند «و چون با شیطان‌های خود خلوت می‌کنند» شیطان‌هایشان: رؤسا و پیشوایان‌شان در کفر هستند، هم‌آنان که سازمان‌دهندگان شر و فساد می‌باشند. آری! به شیطان‌هایشان «می‌گویند: درحقیقت ما با شما ایم» و در کفر خویش پایدار و ثابت قدم می‌باشیم «ما هدفمان تنها ریشخند کردن و مسخره کردن است» لذا در نهان و واقعیت امر، نه با مؤمنان موافقیم و نه به آنان تمایلی داریم.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه در باره عبدالله بن ابی یاران منافقش نازل شد، آن‌گاه که او ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم را ستود در حالی که قبل از آن محرمانه به یاران خود گفت: ببینید که چگونه این بی‌خردان را نسبت به شما اغفال می‌کنم؟! لیکن سیوطی می‌گوید: «این اسناد، جدا بی‌اساس است».

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [البقرة: ۱۵].

«این خداوند است که آنان را به باد تمسخر و ریشخند می‌گیرد» یعنی: حق تعالی به منظور دفاع و یاری بندگان مؤمن خویش، خواری و حقارت را بر آنان فرودآورده، از آنان انتقام می‌گیرد و مسخره‌شان می‌کند. نسبت‌دادن فعل استهزا به خداوند جَلَّ جَلَلُهُ، از باب هم شکل‌گویی (مشاکله)<sup>۱</sup> است، یعنی به آنان در برابر استهزایشان کیفر می‌دهد «و آنان را در سرکشی و طغیان‌شان فرو می‌گذارد» یعنی: مهلتشان می‌دهد «تا سرگردان شوند» یعنی: تا در کفر، لجاجت، باطل و سرکشی خودشان دست و پا زنند و همچنان حیران و سرگردان باقی بمانند.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَشْرَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا

مُهْتَدِينَ﴾ [البقرة: ۱۶].

«آنان کسانی هستند که گمراهی را به جای هدایت خریدند» یعنی: گمراهی را باهدایت مبادله کردند. اصل ضلالت: سردرگمی و انحراف از جاده مستقیم و گم کردن راه و سرچشمه هدایت است «و تجارتشان سودی نبخشید» یعنی: در تجارت پیروی از

۱- مشکله در علم بلاغت: به معنای هماهنگ بودن دو جمله در لفظ به همراه اختلاف آنها در معنی است؛ مانند این فرموده خداوند متعال در سوره شوری (و جزاء سیئه سیئه مثلها) و پاداش بدی، بدی همانند آن است) [۴۰/۴۲] در حالی که پاداش بدی در حقیقت بدی نیست، بلکه مجازات بدکار نوعی عدالت و احسان است، لذا اسم بدی در اینجا به طریق مشکله بر آن اطلاق گردیده است.

کفر به جای ایمان، هیچ سودی نبردند «و» به سبب خریدن کفر به جای ایمان، ترک هدایت به سوی گمراهی، ترک جماعت به سوی افتراق وجدایی، رهاکردن امنیت به سوی بیم و هراس و نهایتاً ترک سنت به سوی بدعت: «هدایت یافته نبودند».

خلاصه این که: خداوند متعال در آیات فوق چهار صفت از اوصاف زشت منافقان را بر شمرده، که هریک از آنها به تنهایی کافی است تا مجازات الهی را بر آنان فرود آورد، این صفات عبارتند از:

- ۱- فریبکاری با خدای عَلَّامٌ خَفِيٌّ و با مؤمنان.
- ۲- فسادانگیزی و تبه کاری در روی زمین.
- ۳- روی گردانیدن از ایمان و عقیده صحیح.
- ۴- تردید، سردرگمی و تجاوز از مرز عقل سلیم، با نسبت دادن بی‌خردی به مسلمین.

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ

فِي ظُلْمَتٍ لَّا يُبْصِرُونَ﴾ [البقرة: ۱۷].

«مثل آنان همچون مثل کسی است که به سختی آتشی بر افروخت و همین که آتش پیرامونش را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی‌بینند رهایشان کرد» ابن‌مسعود رضی الله عنه و جمعی دیگر از صحابه رضی الله عنهم در تفسیر این آیه کریمه گفته‌اند: «بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه؛ گروهی از مردم در ظاهر اسلام را پذیرفته ولی در باطن امر نفاق را پیشه خویش ساختند، بدین سبب خدای عَلَّامٌ خَفِيٌّ فرمود: داستان آنان همانند داستان کسی است که گرفتار ظلمت و تاریکی شده و آتشی را برمی‌افروزد و این آتش پیرامون وی را روشن می‌سازد، به طوری که می‌تواند اطرافش را ببیند تا بدینوسیله از افتادن در آنچه که موجب آزار وی می‌شود بپرهیزد، در این اثنا آتش وی خاموش می‌شود و در نتیجه او حیران و مبهوت برجای خود می‌ایستد و نمی‌داند که چگونه خود را از اشیای مودی پیرامونش حفظ نماید! این است حال منافقی که در ظلمت شرک به سر می‌برد و همین که اسلام را پذیرفت و حلال را از حرام و خیر را از شر باز شناخت و از این نعمت‌ها برخوردار گشت، بناگاه کافر می‌شود و حالش چنان واژگون می‌گردد که حلال را از حرام و خیر را از شر باز نمی‌شناسد».

امام رازی می‌گوید: «تشبیه در اینجا در نهایت درستی و صحت است زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سرانجام این نور را با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه‌ور شدند چرا که هیچ سرگردانی‌ای بزرگتر از سرگردانی در دین نیست».

﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۸].

«کردند، لال‌اند، کورند بنابراین، به‌راه نمی‌آیند» یعنی: صاحبان این آتش‌برافروخته، پس از خاموش‌شدن آن کر شده‌اند، به طوری که صدای هیچ آوازدهنده‌ای را که به‌سوی راه راست فراشان می‌خواند نمی‌شنوند، گنگ شده‌اند؛ زیرا نمی‌توانند از راه و مقصد خویش بپرسند، کور شده‌اند؛ زیرا راه را نمی‌بینند بنابراین، قادر به بازگشت به راه خویش نیستند. و این گونه‌اند اهل نفاقی که اسلام آورده و سپس کافر شده‌اند.

﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَّجْعَلُونَ أَصْصِعَهُمْ فِي ءَأَذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُخِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۹].

«یا داستانشان چون» داستان کسانی است که در معرض «بارانی سخت از آسمان قرار گرفته‌اند» خداوند ﷻ در اینجا باران را برای قرآن مثل زده‌است زیرا در قرآن آیاتی نازل شده که منافقان را مرعوب و بیمناک می‌گرداند «در آن باران تاریکی‌ها و رعدوبرقی است» تاریکی‌ها، عبارت است از: تاریکی شب تاریکی ابرو تاریکی خود باران. مراد از رعد: نداها و بانگ‌های تکان‌دهنده قرآن است «از بیم مرگ ناشی از صاعقه‌ها، انگشتان‌شان را در گوش‌هایشان می‌کنند» یعنی: از خطر به وسیله‌ای می‌پرهیزند که هرگز پناهشان در آن نیست. و این گونه‌اند منافقان که هیچ راه دیگری جز این نیافتند که گوش‌هایشان را از شنیدن آیات قرآن ببندند «ولی خداوند بر کافران احاطه دارد» احاطه: فروگرفتن از تمامی جهات و جوانب است بدان‌سان که فرد احاطه شده به هیچ وجهی از وجوه، راه‌گریزی نداشته باشد.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: دو تن از منافقان مدینه از نزد رسول اکرم ﷺ گریخته جهت پیوستن به مشرکان به سوی مکه می‌شتافتند، در میان راه، بارانی سخت که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است، آنان را فراگرفت، پس هرگاه صاعقه فرود می‌آمد، آنان از بیم آن که مبادا هلاکشان گرداند، انگشتان خود را به گوش‌های خویش فرو می‌بردند و چون برق می‌درخشید، در روشنی

آن اندک راهی می‌رفتند، در غیر آن در جای خود میخکوب باقی می‌ماندند. و چون در این ظلمات سخت گرفتار شدند، گفتند: ای کاش این ظلمت شب به پایان رسد که یک‌بار دیگر نزد محمد ﷺ رفته دست‌هایمان را در دستان ایشان بگذاریم و با ایشان صادقانه بیعت نماییم! و این چنین نیز شد زیرا آن دو، از آن شب پرحادثه رهیده به مدینه برگشتند و اسلامی راستین آوردند. پس خداوند ﷻ آن دو تن را برای منافقانی که در مدینه بودند، مثلی گردانید.

آری! قرآن لبریز از خیر است و آیاتی که بر نزول آن از جانب پروردگار سبحان دلالت دارد همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات در بردارنده حجتها و برهان‌های روشنگر، همانند برق است.

﴿يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَرَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۰﴾﴾ [البقرة: ۲۰].

«نزدیک است که برق، چشمانشان را برباید» یعنی: نزدیک است که آیات قاطع و محکم قرآن، پنهان‌کاریهای منافقان را برملا سازد «هرگاه که بر آنان روشنی‌بخشد، پیش روند» یعنی: چون اموال و اولادشان بسیار می‌شود، یا به غنیمت و فتحی می‌رسند، به راه حق روان گشته و می‌گویند: بی‌شک که دین محمد ﷺ راست و برحق است بنابراین، بر آن پایداری می‌ورزند «و چون راهشان را تاریک کند، بر جای خود بایستند» یعنی: چون اموال این منافقان نابود می‌گردد و بلا و مصیبتی به آنان می‌رسد، می‌گویند: این همه به سبب دین محمد ﷺ است، آن‌گاه به کفر برمی‌گردند «و خداوند اگر می‌خواست شنوایی‌ها و بینایی‌های» ظاهر «آنان را» همچون شنوایی‌ها و بینایی‌های باطن‌شان «برمی‌گرفت زیرا خدا بر همه چیز تواناست» و از جمله بر نابود کردن شنوایی‌ها و بینایی‌هایشان.

خلاصه این که: ممکن است نفاق کوتاه مدتی راه را بر صاحب خود روشن گرداند، اما این امر همچون برقی جهنده زود گذر است و سپس چون آتش خاموش می‌شود و این خود نمایانگر آن است که نفاق دوام و پایداری ندارد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ ﴿۲۱﴾﴾ [البقرة: ۲۱].

«ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده است، بپرستید، باشد که به تقوا گرایید» (یا) در «یا ایها الناس» حرف نداست و کار برد آن در ندا دادن کسی است که از ندا دهنده دور باشد، یا فراموش کار، یا غافل باشد، اما اگر کسی که نزدیک است با آن مورد ندا قرارگیرد، این به قصد بزرگداشت شخص نداشونده، بیدار ساختن نهادها، جلب انظار و ترغیب دل‌های غافل است. پس اقتضای حال این بود که مردم در اینجا به چنین ندایی بلیغ و مؤکد مخاطب قرار داده شوند. «خلق»: ایجاد و اختراع بدون داشتن مثال و نمونه سابقی است.

خدای سُبْحٰنَهُ نعمت آفرینش را از آن روی در این آیه به یادآوری مخصوص گردانید و با آن بر بندگان خویش منت نهاد که تمام نعمت‌ها مترتب بر این نعمت است و این نعمت اصل و اساس همه نعمتهاست زیرا بدون آن، هیچ نعمت دیگری وجود پیدا نمی‌کند. دلیل دیگر یادآوری از نعمت آفرینش در این آیه این است که: مشرکان به آفرینشگری خداوند عَزَّوَجَلَّ معتقد بودند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزخرف: ۸۷]. «و اگر از آنان بپرسی که چه کسی آنان را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: الله». لذا خداوند متعال بر آنان به چیزی منت نهاد که به آن معترفند و انکارش نمی‌کنند.

و از آنجا که مؤمنان نیز شامل این خطابند، پس دستور دادن ایشان به عبادت و پرستش، به معنای این است که ایشان باید بر ایمان خویش بیفزایند و پیوسته به آن روی آورند و بر آن پایدار باشند. اما عبادت کفار؛ مشروط به اقرار آنان به شهادتین است زیرا این اقرار، تنها راه ورودشان به عرصه عبادت حق تعالی می‌باشد. و هرچند این معنی صراحتاً در آیه ذکر نشده، ولی به طور ضمنی و تلویحی از آن دانسته می‌شود چه همان‌گونه که وضو، نیت و فراهم آوردن دیگر مقدمات نماز بر شخص مأمور به نماز شرط است، شرط اولیه صحت عبادت کفار نیز ایمان می‌باشد.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲].

«همان خدایی» را بپرستید «که زمین را برای شما فرشی» گسترده ساخت که برآن قرار می‌گیرید «و آسمان را بنایی» استوار «قرار داد» که چون گنبدی بر فراز دنیایتان افراشته شده است «و از آسمان آبی فرود آورد؛ و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون

آورد» یعنی: از آن انواع رنگارنگی از میوه‌ها و نباتات را برای شمارویانید تا در زمان مقرر از آنها بهره بگیرید «پس برای خدا همتیانی قرار ندهید» یعنی: برای او شریکانی نگیرید که آنها را همانند وی عبادت کنید «درحالی که خودمی‌دانید» که این همتیان ادعائی، نه شما را آفریده‌اند، نه زمین را برایتان فرشی گسترده ساخته‌اند و نه آسمان را برایتان به صورت سقفی برافراشته‌اند، چنان‌که برای شما میوه‌هایی نیز بیرون نیاورده‌اند. پس بدانید که فقط ذاتی سزاوار پرستش است که شما را آفریده و با پدیدآوردن این نعمتها، استمرار حیاتتان را بر روی زمین نسل اندر نسل، تضمین کرده است، لذا این کائنات بزرگ، دلیل و راهنمای روشنی بر یگانگی باری تعالی در الوهیت، ربوبیت و عبودیت می‌باشد.

نقل است که از یکی از بادیه‌نشینان عرب پرسیدند: از نظر تو دلیل وجود پرورگار متعال چیست؟ گفت: «یا سبحان الله، إن البعر يدل على البعير، وإن أثر الأقدام لتدل على المسير، فسماء ذات أبراج، وأرض ذات فجاج وبحار ذات أمواج! ألا يدل ذلك على وجود اللطيف الخبير؟» «یا سبحان الله! فضله شتر بر وجود شتر و اثر پاها بر وجود رهگذر دلالت می‌کند، پس آیا این آسمان دارای برج‌ها، این زمین دارای دره‌ها و این دریاها پر از امواج بر وجود خداوند لطیف خبیر دلالت نمی‌کنند؟!»

ابن کثیر می‌گوید: «امام رازی رحمته از امام مالک رحمته نقل کرده است که او در پاسخ به سؤال هارون الرشید از این آیه، به اختلاف زبان‌ها، صداها و نغمه‌ها بر یگانگی باری تعالی استدلال کرد». همچنان نقل است که برخی از زندیقان از امام ابوحنیفه رحمته درباره وجود حق تعالی سؤال کردند، او به آنان گفت: «اجازه بدهید تا درباره کاری که هم اکنون به من خبرش را داده‌اند بیندیشم، آن‌گاه پاسخ شما رامی‌دهم... به من گفته‌اند: کشتی‌ای سنگین بار که حامل انواع کالاهای تجارته‌ای است، بی‌هیچ نگهبان و ناخدایی می‌آید و می‌رود و امواج دریاها را می‌شکافد!». آن گروه دهری مشرب گفتند: «این سخنی که تو می‌گویی، از زبان هیچ عاقلی بیرون نمی‌آید!» امام گفت: «پس وای بر شما! آیا یک کشتی به ناخدا نیاز دارد، اما این همه موجودات در عالم بالا و پایین، با این نظام متقن و مستحکم خود، هیچ‌آفریننده‌ای ندارند؟! همان بود که آن گروه در ماندند و به حق برگشته به دست آن امام همام اسلام آوردند. همچنان نقل است که از امام شافعی رحمته در باره وجود آفریدگار سؤال کردند، او در پاسخ گفت: «این برگ توت

را که می‌بینید؛ طعم آن یکی است، ولی کرم که آن را می‌خورد، از آن ابریشم تولید می‌شود، زنبور که آن را می‌خورد، از آن عسل تولید می‌شود، گوسفند و گاو و شتر که از آن می‌خورند، از آنان سرگین و پشکل خارج می‌شود و آهو که از آن می‌خورد، از آن مشک می‌تراود. پس همین برگ توت، بزرگ‌ترین برهان بر وجود آفریدگار سبحان است». از امام احمد حنبل رحمته الله نیز نقل است که در پاسخ به سؤالی راجع به وجود آفریدگار گفت: «در اینجا قلعه‌ای است مستحکم، صاف و براق، نه دری دارد و نه منفذی، بیرون آن چون نقره سپید و درون آن چون طلای سرخ است، بناگاه دیوار آن می‌شکافد و از آن حیوانی شنوا و بینا، زیبا و رعنا خارج می‌شود. پس این قلعه، بزرگ‌ترین دلیل بر وجود آفریدگار سبحان است». منظور وی از آن قلعه، تخم‌مرغ بود که پرندۀ از آن پدید می‌آید.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْ لَمِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۳].

بعد از اثبات وحدانیت و نفی شرک، خداوند متعال به اثبات نبوت پرداخته و می‌فرماید: «و اگر در آنچه بر بنده خود» محمد صلی الله علیه و آله و سلم «نازل کرده‌ایم، در شک هستید» یعنی: اگر در حقانیت قرآن کریم شک دارید؛ «پس سوره‌ای مانند آن بیاورید» و این گونه است که خداوند متعال، مخالفان را به آوردن سوره‌ای - هرچند کوچک - همانند قرآن، که از بلاغت بی‌مانند، سلامت بیان، خبردادن از غیب و دیگر خصوصیات اعجازی قرآن برخوردار باشد، به مبارزه و تحدی فرامی‌خواند «و گواهان خود را - غیر خدا - فرا خوانید» یعنی: کسانی را که برای شما بر این امر گواهی دهند که آنچه را در مقابله با قرآن آورده‌اید، همانند قرآن است، حاضر نمایید. ابن عباس رضی الله عنهما در معنای آیه می‌گوید: «یعنی از خدایان باطل خود در این امر یاری و پشتیبانی بخواهید» «اگر راست می‌گویید» در اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را از نزد خود بر ساخته است زیرا شما نیز همانند او عرب و فصیح و بلیغ هستید. سوره: بخشی از قرآن است که دارای اول و آخر می‌باشد و حداقل آن سه آیه است.

﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۴].

«ولی اگر چنین نکردید» یعنی: اگر عجزتان از آوردن نظیر قرآن بر خودتان آشکار گشت و نتوانستید این کار را بکنید «و هرگز نمی‌توانید کرد» لن: برای تأکید نفی در آینده است. یعنی: هرگز نظیر قرآن را نمی‌توانید آورد. البته این معجزه دیگری از اخبار غیبی قرآن است زیرا چنین معارضه‌ای از سوی کفار در گذشته وحال تحقق نیافته و در آینده نیز هرگز تحقق نخواهد یافت. آری! اکنون که عجزتان در این میدان آشکار است؛ بیایید با ایمان به خدا ﷻ و کتاب‌ها و پیامبرانش و انجام فرایض و اجتناب از نواهی‌اش: «از آن آتشی که سوخت آن مردمان و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده، بپرهیزید» و دست از عناد و لجاجت در برابر حق بردارید. بلی! آتش دوزخ با همان چیزهایی برافروخته شده که سوزاندن خود آنها مورد نظر است. ابن کثیر می‌گوید: «مراد از سنگ‌های آتش افروز جهنم در آیه کریمه؛ سنگ کبریت سیاه است که حرارت آن بسیار بالا است - خداوند ﷻ ما را از آن پناه دهد». به قولی دیگر: مراد سنگ‌هایی است که مشرکان از آنها بت تراشیده و آنها را می‌پرستند.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما من نبی من الأنبیاء إلا وقد أعطی من الآیات ما آمن علی مثله البشر، وإنما كان الذي أوتيته وحياً أوحاه الله إليّ، فأرجو أن أكون أكثرهم تابعاً يوم القيامة». «هیچ پیامبری از انبیا نیست، مگر اینکه معجزاتی به وی داده شده است که بشر به همانند آن ایمان می‌آورند، اما آنچه که به من داده‌شده، وحیی است که حق تعالی آن را بر من نازل نموده است، پس امیدوارم که در روز قیامت نسبت به آنان بیشترین پیروان راداشته باشم». یعنی: از میان همه انبیاء علیهم السلام فقط ایشان به این امر مخصوص گشته‌اند که کتابشان معجزه است، برخلاف دیگر کتب الهی که - نزد بسیاری از علما - معجزه نیست بنابراین، چون معجزه ایشان بعد از وفاتشان نیز استمرار دارد، لذا امیدوار آن شدند که پیروانشان از پیروان دیگر پیامبران علیهم السلام بیشتر باشند. قرطبی می‌گوید: «این آیه دلیل بر عقیده اهل حق است که: دوزخ هم اکنون وجود دارد و آفریده شده است، بر خلاف اهل بدعت که می‌گویند: دوزخ تاکنون آفریده نشده است».

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا



أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵﴾ [البقرة: ۲۵].

«و بشارت بده کسانی را» تبشیر: خبردادن از چیزی است که اثر مؤده بخش و سرور انگیز آن بر پوست چهره انسان آشکار شود. آری! بشارت بده کسانی را: «که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند» یعنی: همان کارهای درست و صوابی را که از ایشان خواسته شده و بر ایشان فرض گردیده، انجام داده‌اند. یا کسانی که اعمالی را انجام داده‌اند که خداوند ﷻ انجام داوطلبانه آنها را نیکوشمرده است زیرا بهشت با ایمان و عمل صالح قابل دسترسی است.

عبارت: (آمِنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) نزدیک به شصت بار در قرآن کریم به کاررفته است؛ و این خود نشان دهنده آن است که ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم یکدیگرند.

آری! مؤده بده به ایشان «که برای‌شان جناتی است» جنت: نام بهشت دارالخلد و سرای ثواب و پاداش است که مشتمل بر باغهای بسیاری است و آن را جنت نامیده‌اند زیرا جنت در لغت به معنی پوشانیدن است و بهشت ساکنان خود را در زیر درختهای انبوه خویش می‌پوشاند. آری! برای‌شان جناتی است: «که از فرودست آنها» یعنی: از زیر درختان و قصرهای آنها «جویها روان است، هرگاه میوه‌ای از آن روزی آنان شود» از هر نوعی از انواع میوه‌ها که باشد؛ «می‌گویند: این همان است که پیش از این نیز روزی ما بوده» یعنی: این میوه، شبیه و نظیر و از جنس همان میوه است. این سخن را بدان سبب می‌گویند که رنگ میوه‌های بهشتی شبیه‌هم‌اند، هرچند که حجم و طعم و بوی آنها مختلف است و چون از آن می‌خورند، طعم آن را مخالف طعم میوه اول می‌یابند «و به ایشان همانند آن» میوه قبلی در خوبی و نیکویی «داده شود» زیرا هیچ‌یک از آنها پست و نامطبوع نیست و در شکل نیز مشابه همدیگرند «و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند» که حوران بهشتی و غیر ایشانند «و هم در آنجا جاویدانند» نه می‌میرند و نه از آن بیرون برده می‌شوند. مراد از پاکیزه بودن جفت‌های بهشتی این است که: آنچه به زنان دنیا از پلیدی حیض و نفاس و بزاق و سایر پلیدی‌ها می‌رسد، به همسران بهشتی نمی‌رسد.

در حدیث شریف آمده است که: هر مرد بهشتی دو همسر دارد. علما گفته‌اند: «یکی از آن دو، از زنان دنیاست و دیگری از زنان بهشت». خلود: بقای دایم و همیشگی‌ای است که هرگز گسست و انقطاعی ندارد. همچنین در حدیث شریف

آمده است: «إن أهل الجنة يأكلون فيها ويشربون، ولا يتفلون، ولا يبولون، ولا يتغوطون ولا يتمخطون، قالوا: فما بال الطعام؟ قال: جشاء ورشح كرشح المسك، ويلهمون التسبيح والتحميد كما تلهمون النفس». «همانا اهل بهشت در بهشت می خورند و می آشامند، نه آب دهان می اندازند، نه ادرار و مدفوع می کنند و نه آب بینی می اندازند. اصحاب گفتند: پس غذایی که می خورند چه می شود؟ فرمودند: به آروغی و ترشح عرقی چون ترشح مشک، دفع می شود. و خواندن «سبحان الله»، و «الحمد لله» بر آنان چنان الهام می شود که نفس کشیدن برای شما».

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفٰلسِقِينَ ﴿٢٦﴾﴾ [البقرة: ٢٦].

«خداوند از آن شرم ندارد که هر مثلی را بزند» معنای: «لایستحیی: شرم ندارد» در مورد خداوند متعال حقیقت شرم و حیا نیست، بلکه به این معنی است که او مثل زدن را فرو نمی گذارد زیرا حیا؛ دگرگونی و در هم شکستگی ای است که از بیم عیب و نکوهش، بر انسان روی می دهد و این در حق خداوند متعال محال است. دلیل اینکه خدای سبحان از معنای «ترک نمی کند» به (شرم نمی کند) تعبیر کرد، این است که هرکس از چیزی شرم کند، آن را فرومی گذارد و فروگذاشتن آن چیز از آثار و ثمرات حیاء است، پس به کار گرفتن این تعبیر، مجاز است و از باب اطلاق ملزوم و اراده لازم می باشد. بنابراین، هرگاه در مورد حق تعالی تعبیر «حیا» به کار رفت، مراد از آن بیمی که مبدأ و مقدمه حیا می باشد نیست، بلکه همان طور که گفتیم، مراد معنای لازم آن، یعنی فروگذاشتن یک کار است. مثل: در لغت به معنی شبیه و نظیر است. مثل زدن در گفتار این است که: برای یک حال چیزی بیان شود که مناسب آن حال باشد و با ذکر آن مثل، حسن و قبح پنهان آن حال، آشکار گردد.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه از گروهی از صحابه رضی الله عنهم روایت کرده است که فرمودند: «چون خدای تعالی با آیه: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا...﴾ ، و آیه: ﴿أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ...﴾. درباره منافقان مثل زد، منافقان گفتند: خداوند تعالی برتر و بزرگتر از آن است که چنین مثلهایی بزند. پس این آیه کریمه تا: ﴿أُولَئِكَ هُمُ

الْخَاسِرُونَ﴾. نازل شد. همچنین کفار می گفتند: در قرآن ذکر زنبور عسل و عنکبوت و مورچه آمده است و ذکر این اشیاء با کلام فصیحان سازگار نیست! خدای سبحان این سخن کفار و منافقان را نیز رد نموده و فرمود: من هر مثلی می‌زنم؛ «پشه باشد یا فروتر از آن» یعنی: کوچکتر و فروتر از پشه؛ چون بال آن - که این قول بیشتر محققان است - یا بزرگتر و فراتر از آن «پس کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن مثل از جانب پروردگارشان حق است» و ثابت. حق: مقابل باطل است. «ولی کسانی که به کفر گراییده‌اند، می‌گویند: خدا از این مثل چه قصدی داشته است؟ خدا بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن هدایت می‌کند» یعنی: قصد و اراده خدا ﷻ این است تا با این مثل، بسیاری - چون منافقان - را گمراه‌سازد و بسیاری - چون مؤمنان - را هدایت نموده و بر هدایتشان بیفزاید، چرا که هریک از دو گروه، این راه را با انتخاب خودشان برگزیده‌اند، پس خداوند ﷻ باموجودیت سبب، بر مسبب می‌افزاید «ولی جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند» از آن روی که آنان، نافرمان شده و سخن پروردگار خود را سبک انگاشتند، پس خداوند ﷻ به سبب این فسق گمراهشان می‌کند. فسق: در لغت به معنی خارج شدن است، اعراب می‌گویند: «فسقت الرطبه عن قشرها: خرماى رطب از پوست خود خارج شد». اما فسق در عرف شرع: به معنای خروج از طاعت خدای ﷻ می‌باشد و بر کسانی که به سبب کفر یا به سبب گناه از دایره طاعت حق تعالی بیرون می‌روند - هر دو - اطلاق می‌شود بنابراین، اصطلاح «فاسق» شامل کافر و مؤمن گنه‌کار هر دو می‌شود، لیکن فسق کافر شدیدتر است. ولی با آن که صفت فسق بر کافر و مؤمن گنه‌کار هر دو اطلاق می‌شود، اما مراد این آیه کریمه از «فاسقون»، کافراند نه مؤمنان، به دلیل اینکه خداوند متعال در بیان اوصاف‌شان می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ ﴿البقرة: ۲۷﴾.

«همان کسانی که عهد خدا را پس از بستن آن نقض می‌کنند» یعنی آنان اولاً به عهد خداوند ﷻ اقرار کرده و متابعت آن را گردن نهاده‌اند، ولی بعداً کافر شده و عهد خویش را شکستند. نقض: درهم شکستن و از هم گسستن هر چیزی است که محکم و استوار گشته؛ اعم از بنا یا ریسمانی، یا عهد و پیمانی. عهد خداوند ﷻ: اوامر و نواهی‌ای است که پایبندی به آن در قرآن به بندگان سفارش شده است؛ چون طاعت حق تعالی و

خودداری از نواهی وی. میثاق: آنچه که یک چیز به وسیله آن محکم ساخته می‌شود، به طوری که شکستن آن دشوار باشد. میثاق عهد: محکم ساختن پیمان با سوگند است. مراد از عهد خدا ﷻ در این آیه، پیمانی است که خداوند متعال در کتابهای پیشین از بندگان خود در مورد ایمان آوردن به محمد ﷺ در عصر رسالت ایشان گرفته است، همچنین عهد خدا ﷻ به معنای فهم سنن هستی پروردگار متعال با اندیشه و تفکر و به کار گرفتن نعمت عقل و حواس در اموری است که به سوی این فهم راهبرند، پس شکستن پیمان به این معنی: بکار نرفتن این موهبت‌ها در چیزی است که برای آن آفریده شده‌اند. «و» این فاسقان همان کسانی‌اند که: «آنچه را خدا به پیوستنش امر نموده، می‌گسلند» یعنی: صله رحم و پیوند قرابت و خویشاوندی و هر چیزی را که خدای ﷻ به پیوستن و انجام دادن آن فرمان داده است - از قبیل بر پا داشتن احکام و رعایت حدودش - می‌گسلند و رعایت نمی‌کنند. پس صله رحم در اینجا دارای معنایی عام و گسترده است که هم پیوند رحم میان خویشان و اقوام و هم صله معنوی میان ایمان به تمام پیامبران: و پایبندی به احکام شریعت الهی و رعایت کلیه اوامر وی را دربر می‌گیرد. و این قول جمهور علما است. «و» این فاسقان همان کسانی‌اند که: «در زمین به فسادمی‌پردازند» یعنی: غیر خداوند متعال را پرستش کرده، در تعامل و برخورد خویش با دیگران به جور و جفا می‌پردازند، از شهوات پیروی می‌کنند، مرتکب معصیت‌ها می‌شوند و میان مردم فتنه برمی‌افروزند، که این‌ها نهایت فساد انگیزی است «آنانند که زیانکارانند» یعنی: آنان اهل دوزخند و چنان نیست که می‌پندارند؛ باشکستن عهد الهی به مصالح و منافع مورد نظر خویش می‌رسند زیرا وفا به عهد خداوند ﷻ بزرگ‌ترین منفعت‌ها است، در حالی که آنها این منفعت برتر را از دست داده‌اند. بنابراین، فسق موجب زیان و خسارت است، چنان که طاعت موجب سود و راحت؛ چه خسارتی بزرگتر از محرومیت از رحمت خداوند منان! و چه سودی برتر از رضا و بهشت برین وی!

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ

تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾ [البقرة: ٢٨].

«چگونه به خداوند کفر می‌ورزید؟» استفهام برای انکار و به شگفتی واداشتن از حال آنهاست که با وصف موجودیت حجت و برهان بر حقانیت ایمان، کفر وانکار

می‌ورزند. آری! چگونه به خداوند سبحان کفر می‌ورزید، در حالی که از داستان آفرینش آگاهید و خوب می‌دانید که: «با آن که بیجان بودید» قبل از آفرینش «او به شما جان بخشید» یعنی: خداوند متعال شما را از عدم آفرید و در شما روح دمید «سپس شما را می‌میراند» در هنگام به‌سر رسیدن اجل‌هایتان «و باززنده می‌کند» شما را در روز قیامت «آن‌گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید» در میدان محشر، پس شما را در برابر اعمال‌تان جزا می‌دهد.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «شما قبل از آن که آفریده شوید، خاک بوده‌اید؛ و این خود، یک مرگ است، آن‌گاه شما را آفرید و زنده گردانید؛ و این حیات است، باز شما را می‌میراند و به گورهایتان می‌رود؛ و این مرگ دوم است، باز شما را در روز قیامت زنده می‌گرداند؛ پس این حیات‌دیگری است. بنابراین، در اینجا دو مرگ و دو زندگی است». آیه کریمه (۴۰) از سوره «غافر» نیز مؤید این معنی است: ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾ [غافر: ۱۱]. «گفتند: پروردگارا! ما را دوبار می‌میرانده و دوبار زنده کرده‌ای...».

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۹].

«اوست آن ذاتی که آنچه در زمین است» یعنی: زمین و آنچه را که در آن است «همه را برای شما آفرید» به عنوان گرامیداشت و تکریم و نعمت و توشه و منفعتی برای شما از سوی خویش تا زمانی معین «سپس» بعد از آفرینش زمین «به سوی آسمان قصد کرد» با اراده خویش، به قصدی درست و استوار که مخصوص به خود اوست «و هفت آسمان را استوار کرد» یعنی: آفرینش آنها را استوار کرد و سامان بخشید، به‌گونه‌ای که هیچ خلل و بی‌نظمی‌ای در آنها نیست «و او به‌هرچیزی داناست» یعنی: علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش محیط و فراگیر است.

این آیه: ﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ﴾ و آیه: ﴿الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ أَسْتَوَىٰ﴾ [طه: ۵]. از مشکلات تفسیر است، که علما درباره آن بر سه رأی اند:

رأی اول: مربوط به بسیاری از ائمه است که می‌گویند: ما این آیه را می‌خوانیم و به آن ایمان داریم، ولی آن را تفسیر نمی‌کنیم. امام مالک رحمته الله در این باره سخن

مشهوری دارد که می‌گوید: «استوا معلوم است و کیفیت آن با عقل قابل درک نیست، ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است».

**رأی دوم:** رأی فرقه «مشبهه» است که می‌گویند: «استواء؛ ارتفاع و قرارگرفتن بر یک چیز است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أَسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ﴾ [المؤمنون: ۲۸]. (و چون تو (ای نوح) و همراهانت بر بالای کشتی قرار گرفتید)». که این رأی باطل است زیرا چنین استوائی از صفات اجسام می‌باشد و خداوند متعال از آن منزّه است.

**رأی سوم:** رأی برخی از علماء است که می‌گویند: مراد از «استوی» ارتفاع و برتری امر خداوند متعال است.

اما انتخاب ابن جریر طبری این است که: «استوی: در اینجا به معنای قصد کردن و اراده نمودن خداوند متعال به سوی آفرینش آسمان‌هاست و ما کیفیت این قصد و اراده وی را نمی‌دانیم».

همچنین این آیه و دیگر آیات قرآن در این باره، دال بر وجود هفت آسمان و هفت زمین اند، ولی در سنت رسول اکرم ﷺ چنان خبری که حقیقت آسمان‌ها و زمین را روشن سازد نیامده است بنابراین، فایده‌ای در بحث از طبیعت آنها نمی‌بینیم و فقط به ظاهر قرآن کریم در این باره ایمان داریم و به وسیله آن، بر عظمت آفریدگار بزرگ استدلال می‌کنیم.

بایسته یادآوری است که امام رازی در تفسیر خویش نظریات علمای علم نجوم عصر خویش در باره آفرینش آسمان‌ها و زمین را نقل کرده، که این نظریات با اکتشافات علمی عصر جدید چندان همخوانی ندارد. پژوهش‌ها و کاوش‌های نجومی در عصر حاضر نیز فرضیاتی را در این باره بیرون داده‌اند و هنوز هم سخت‌در تکاپوی این میدانند، ولی مهم این است که بدانیم؛ هرگونه کاوش و پژوهش بشری در این رابطه، اگر که نتیجه‌ای صحیح و منطقی به همراه داشته باشد، قطعاً در راستای فهم و تفسیر عینی آیات کونی قرآن کریم است.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۗ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ [البقرة: ۳۰].

«و یاد کن» ای محمد ﷺ! «که چون پروردگارت به فرشتگان گفت» فرشتگان اجسام نورانی و موجودات صرفاً روحانی‌ای هستند که نمی‌خورند و نمی‌آشامند، به تسبیح حق تعالی و اطاعت اوامر او - از جمله تدبیر پاره‌ای از امور عالم - اشتغال دارند، از ارتکاب گناه معصوم و فاقد شهوت می‌باشند. آری! خداوند متعال به فرشتگان گفت: «من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت» ابن کثیر می‌گوید: «یعنی: قومی را در زمین مقیم خواهم ساخت که برخی از پی برخی دیگر، قری‌پس از قری و نسلی بعد از نسلی، در آن جایگزین می‌شوند». گفتنی است که خداوند ﷻ فرشتگان را نه از روی مشاوره، بلکه برای بیرون آوردن مافی‌الضمیرشان با این خطاب مخاطب ساخت. خلیفه: در پی آینده کسی است که قبل از وی وجود داشته‌است. به قولی: مراد از خلیفه در اینجا آدم عليه السلام است «فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد» با شرک و ارتکاب معاصی و کشتار و آزار دیگران؟.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که فرشتگان با آن که غیب را نمی‌دانند، از کجا دانستند که خداوند ﷻ در زمین کسی را می‌گمارد که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؟ پاسخ این است که ایشان از جانب خدای سبحان نسبت به این موضوع به وجهی از وجوه، علم و آگاهی قبلی داشته‌اند؛ به این صورت که یا قبلاً خود حق تعالی به آنان از این امر خبر داده بود، یا این قضیه را در لوح محفوظ دیده بودند، یا می‌دانستند که فقط جنس خود آنان (یعنی فرشتگان) از گناه معصومند و بس، یا انسان را به جنیان که قبلاً ساکن زمین بوده‌اند، قیاس کردند و یا می‌دانستند که طبیعت ماده ترکیبی از خیر و شر است.

ابن کثیر می‌گوید: «ظاهراً مراد فرشتگان از این سخن، شخص حضرت آدم عليه السلام نبود، بلکه مرادشان برخی افراد از جنس بشر بود».

آری! فرشتگان این سخن را نه بر وجه اعتراض، بلکه به خاطر کسب آگاهی از حکمت گماشتن این جانشین در زمین مطرح کردند، گویی آنان گفتند: پروردگارا! حکمت در آفرینش این جانشینان جدید - با وجود آن که فسادانگیزند - چیست؟ «و حال آن که ما تسبیح می‌گوییم به حمد تو و به پاکی تو اقرار می‌کنیم» یعنی: ما همراه با ستایش، تو را از هرگونه نقصی به تنزیه یاد کرده و می‌گوییم: «سبحان الله و بحمده»، و تو را تمجید و تعظیم می‌کنیم. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ

سؤال شد: یارسول الله! کدام سخن بهتر است؟ فرمودند: «آنچه را که خدای سُبْحَانَكَ برای فرشتگان خویش برگزید، یعنی: «سبحان الله وبحمده». «و به تقدیست می پردازیم» تقدیس: تطهیر و به پاکی یاد نمودن است. یعنی: ما تو را از آنچه که سزاوار شأن و عظمت و جلالت نیست و ملحدان به تو نسبت می دهند، یا منکران بر تو افترا می بندند؛ به تنزیه یاد کرده و تقدیست می کنیم، پس چرا به وجود ما (فرشتگان) اکتفا نشده است؟ «فرمود: هرآینه من می دانم آنچه که شما نمی دانید» از مصلحت در خلیفه ساختن آدم عَلَيْهِ السَّلَام.

قتاده در تفسیر آیه کریمه می گوید: «در علم ازلی خداوند عَلَيْهِ السَّلَام رفته بود که از نسل بشر؛ پیامبران و نیکان و صدیقان و عابدان و زاهدان و اولیا و اتقیا و جمله ساکنان بهشت به وجود خواهند آمد، از این رو آنان را خلیفه ساخت». قرطبی و غیر آن، با این آیه بر وجوب نصب خلیفه و امام (رئیس دولت) در جامعه اسلامی استدلال کرده اند تا آن امام، اختلافات میان مردم را حل و فصل نموده، داد مظلومانشان را از ظالمانشان بستاند، حدود را برپا دارد و سایر شئون مهمی را که جز با نصب حاکم، عملی نمی شود، به سامان آورد زیرا آنچه که واجب جز با آن تمام نشود؛ خود نیز واجب است. ابن کثیر می گوید: «واجب است که امام: مرد، آزاد، بالغ، عاقل، مسلمان، عادل، مجتهد، بینا به امور، سالم الأعضاء، آگاه به آراء و اندیشه ها و امور جنگی و قریشی نسب باشد، اما هاشمی بودن و معصوم بودن وی شرط نیست». باید دانست که میان علمای اهل سنت و جماعت، در وجوب امامت هیچ خلافی نیست.

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَتُبِغُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۳۱].

«و خدا همهنام هارا به آدم آموخت» یعنی: نام های همه اشیا و موجودات را بامعانی و او صاف و افعال آنها. بعضی گفته اند: مراد نام های فرشتگان و نام های یکایک نسل آدم عَلَيْهِ السَّلَام است «سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود» و از اسمای مسمیات؛ یعنی اعیان و اشخاص موجودات که آدم آنها را آموخته بود، از ایشان سؤال کرد «و فرمود: اگر راست می گوید، از اسمای اینها به من خبر دهید» یعنی: اگر در این ادعای خود که به خلافت زمین از غیر خویش سزاوارترید، راستگومی باشید، پس نام های این اشیا را به من بگوئید.



﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ [البقرة: ۳۲].

اما فرشتگان در ماندند و «گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه که خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم» لذا به قصور و ناتوانی خویش اعتراف کردند. گفتنی است که این خود به برتری آدم و رمز گزینش وی بر فرشتگان - که آموختن چیزهایی به وی است که فرشتگان آنها را نمی‌دانند - اشاره دارد، پس نباید به برتری خویش بر آدم افتخار کنند.

﴿قَالَ يٰۤأَدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ [البقرة: ۳۳].

«فرمود» خدای عَلَّمَهُ به آدم عَلَّمَهُ: «ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده» آدم عَلَّمَهُ در اجابت این فرمان حق تعالی به آنان توضیح داد که: اسم آن چیز، این است... و اسم آن چیز، این... و همین‌طور تا به آخر... «و چون آدم آنان را از اسماءشان خبر داد» در این هنگام خدای سبحان خطاب به فرشتگان «فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم» یعنی: آنچه را که از میدان درک و دریافت مخلوقات نهان است - از جمله، به موضوع برتری آدم و نسل و تباروی به وسیله علم و دانش ایشان - دانایم؛ «و می‌دانم آنچه را آشکار می‌کنید» ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: «مراد از آن، این سخن فرشتگان خطاب به خداوند عَلَّمَهُ است که آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خونها می‌ریزد؟» (آیه/۳۰). «و» نیز می‌دانم «آنچه را پنهان می‌داشتید» یعنی: آنچه را که ابلیس در درون خود از کبر پنهان می‌داشت. این تأویل ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است - والله اعلم. یا مراد این است: می‌دانم آنچه را که فرشتگان به طور پنهانی در میان خود گفته بودند. چنان که از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده است که فرمود: فرشتگان در میان همدیگر گفتند: «خداوند عَلَّمَهُ هرگز موجودی گرامی‌تر از ما در نزد خود، نمی‌آفریند، پس ما به خلافت در زمین سزاوارتریم». لیکن ابن جریر طبری قول اول را - که آن هم از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نقل شده - ترجیح داده است.

امام رازی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفته است: «آیه تعلیم نام‌های اشیا و خواص و صفات آنها به آدم، دلیل بر فضیلت علم است زیرا خدای سبحان، کمال حکمت خویش در آفرینش آدم عَلَّمَهُ را جز

با علم آشکار ساخت و اگر در عالم امکان چیزی گرامی تر از علم وجود می‌داشت، باید حق تعالی فضیلت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را با آن چیز آشکار می‌ساخت نه با علم».

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكِيَّةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾﴾ [البقرة: ۳۴].

«و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس همه به سجده در افتادند»  
سجود: در سخن عرب به معنای فروتنی و تذلل و خردی در برابر کسی است که برای وی سجده می‌شود. و در اصطلاح شرع: نهادن پیشانی بر زمین است. آری! نهادن چهره بر زمین، نمایانگر نهایت مرتبه فروتنی و خاکساری است. این آیه بیانگر نوعی دیگر از تکریم و گرامی داشت الهی از آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و نشان‌دهنده فضیلت اوست، از آن روی که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ فرشتگانش را برای او به سجود واداشت.

علما در بیان احکام سجده گفته اند: سجده کردن برای خداوند متعال به شیوه عبادت، و برای غیر وی به شیوه گرامی‌داشت و تحیت است، همچون سجده فرشتگان برای آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و سجده برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ برای وی. اما باید یادآور شد که سجده بردن برای غیر خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ در شریعت اسلام حرام گردیده و این کار - به قول اکثر علما - تا عصر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مباح بود، ولی ایشان از آن نهی کردند. در حدیث شریف آمده است که چون درخت و شتر برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سجده کردند، اصحاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ گفتند: یا رسول الله! ما به سجده کردن برای شما از درخت و شتر مرمنده سزاوارتریم! آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «لا ينبغي أن يسجد لأحد إلا لله رب العالمين». «سزاوار نیست که برای احدی غیر از خداوند پروردگار جهانیان، سجده شود». و در عوض به مصافحه (دست دادن) دستور دادند.

خلاصه این که: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه سجده فرشتگان برای آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، نه سجده عبادت و تعظیم، بلکه سجده تحیت و گرامی‌داشت بود.

آری! همه سجده کردند «جز ابلیس» و هر چند او از جنیان بود، ولی سجده کردن برای آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ به این دلیل بر او واجب شده بود که در میان فرشتگان به سر می‌برد. ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌گوید: «نام ابلیس عزازیل بود و او در آغاز از اشراف فرشتگان بود، اما بعداً تمرد ورزید و ابلیس نامیده شد زیرا ابلیس به معنای نا امید است، چرا که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ او را

از همه خیرها ناامید گردانید». ولی قول اول که ابلیس از جن بود، برتر است چرا که آیه کریمه» به صراحت می‌گوید: ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾ [الکهف: ۵۰]. (او از جنیان بود). همچنین به این دلیل که ابلیس امر حق راعصیان کرد و فرشتگان از این عصیان برکنارند. آری! او همان بود «که سر باززد» از سجده کردن برای آدم عليه السلام «و کبر ورزید» و دچار آفت خود بزرگ بینی شد «و از کافران گشت» یا در علم خداوند جل جلاله از کافران بود. در حدیث شریف آمده‌است: «لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من كبر»: «کسی که در قلبش به اندازه دانه ارزنی از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود». چنان‌که بر اثر همین تکبر، ابلیس برای ابد از بهشت الهی محروم گردید.

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۳۵].

«و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت سکونت گزینید و از هرکجای آن که خواهید، فراوان بخورید» عیش رغد: زندگی آسایشمند و گوارایی است که هیچ رنج و دردی در آن نیست و خوردن به رغد، خوردن به فراوانی و گوارایی بدون رنج و درد و بی‌هیچ‌گونه منعی است «ولی به این درخت نزدیک نشوید» در نهی آدم و حوا از نزدیکی به درخت - با وجود آن که نزدیک شدن به آن حرام نیست، بلکه خوردن از آن حرام است - معنای سد ذریعه و قطع وسیله وجود دارد. یعنی: نزدیک شدن به آن، خود وسیله‌ای در جهت ارتکاب نهی است، از این جهت به جای نهی از خوردن، از نزدیک شدن نهی شدند. آری! به درخت ممنوعه نزدیک نشوید: «که» در صورت نزدیک شدن به درخت و تناول از آن «از ستمکاران خواهید بود» بر خود؛ با معصیت و نافرمانی پروردگار.

مفسران در تفسیر: «هذه الشجرة» «این درخت»، اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته‌اند: درخت ممنوعه؛ درخت انگور بود. برخی دیگر گفته‌اند: درخت ممنوعه، خوشه گندم بود. برخی دیگر برآند که: درخت ممنوعه، درخت انجیر بود. ابن جریر طبری می‌گوید: «درست آن است که گفته شود: خدای عزوجل آدم و زنش را از خوردن درخت معینی از درختان بهشت نهی کرد، پس آن دو از آن درخت ممنوعه خوردند و ما دقیقاً نمی‌دانیم که این درخت چه درختی بود، دلیلی هم در این باره از قرآن و سنت صحیح وجود ندارد و دانستن آن مفیدفایده‌ای نیز نیست».

﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾﴾ [البقرة: ۳۶].

«پس شیطان هردو را از آن لغزاید» یعنی: شیطان به سبب آن درخت، آن دو را به لغزش کشانید. بعضی گفته‌اند: ضمیر «عنها: از آن» به جنت برمی‌گردد، یعنی: شیطان آن دو را از جنت دور گردانید. زله: اشتباه و لغزش است. «و از آنچه در آن بودند» از نعمت‌ها و کرامت‌ها، یا از بهشت «ایشان را به در برد» نسبت این به در بردن از آن روی به شیطان داده شد که او اغواگر آدم گشت، چرا که آدم و حوا بر اثر این وسوسه او که آن درخت؛ درخت جاودانگی و پادشاهی ابدی است، از آن خوردند.

آن‌گاه خداوند ﷻ آنان را به خروج از بهشت دستور داد: «و گفتیم: فرود آید» این دستوری به آدم و حوا و به تبع آن دو، نسل ایشان به بیرون آمدن از بهشت‌ترین به سوی زمین است «بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید» یعنی: نسل آدم در زمین با یک‌دیگر به دشمنی و ستیز می‌پردازند. عدو: دشمن و عدوان: ظلم صریح و آشکار است. «و برای شما در زمین قرارگاهی» یعنی: جای استقراری «و متاعی است تا وقت معین» یعنی: تا هنگام مرگ. بعضی گفته‌اند: تا هنگام برپایی قیامت. متاع: آنچه که مورد بهره‌برداری و برخورداری قرار می‌گیرد؛ اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و مانند آنها.

﴿فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾﴾ [البقرة: ۳۷].

«سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود» یعنی: گرفت و پذیرفت که عبارت از این دعای آدم و حوا بود: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳]. (پروردگارا! ما بر خود ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی وبه ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود) (۲۳/۷)، و خداوند ﷻ کلمات فوق را به آن دو الهام کرد. «و خداوند از او درگذشت» یعنی: رحمت خویش را بر آدم ﷺ بازگرداند و توبه‌اش را پذیرفت «چرا که او توبه‌پذیر مهربان است» توبه: به معنای بازگشت است، اگر با «عن» متعدی شود؛ معنای آن بازگشت از معصیت و اگر با «علی» متعدی شود - چون این آیه - معنای آن پذیرفتن توبه است.

علما گفته‌اند: توبه از انسان پذیرفته نیست مگر به چهار شرط:

۱- پشیمانی از گناهان گذشته.

۲- ترک گناه در حال.

۳- تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده.

۴- رد حقوق و مظالم بندگان و راضی نمودن خصم با رساندن حشش به او و عذرخواهی از وی به زبان.

﴿فُلْنَا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸]

«گفتیم: جملگی از آن» یعنی: از بهشت «فرود آید، پس اگر از جانب من به شما هدایتی رسد» در زمین. مراد از هدایت: کتاب خدا ﷻ است «آنان که از هدایت‌پیروی کنند» یعنی: کتاب من را بپذیرند و به آن عمل کنند «برایشان خوفی نیست» خوف: بیم از امری ناخوش آیند در آینده است «و محزون نخواهند شد» حزن: ضد سرور و شادمانی است.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

[البقرة: ۳۹].

«ولی کسانی که کفر ورزیدند» به خدا ﷻ و هدایتش را نپذیرفتند و به کتابهای نازل شده وی عمل نکردند «و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اصحاب دوزخند» مصاحبت دوزخیان با دوزخ؛ به معنای اقتران و پیوستگی‌شان با آن است «آنان جاودانه در آند» در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون، ولكن أقواماً أصابتهم النار بخطاياهم فأماتتهم إماتة حتى إذا صاروا فحماً أذن في الشفاعة». «اما اهل دوزخ - یعنی کسانی که خود اصحاب دوزخند - نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌مانند، ولی مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند) بلکه آتش به وسیله گناهانشان به‌آنان رسیده‌است، پس آتش آنان را می‌میراند، میراندنی تا اینکه چون به ذغال تبدیل شدند، در خصوص آنان اذن شفاعت داده می‌شود».

اینک به پاره‌ای از نظریات و احکام این آیات توجه نمایید:

۱- درباره کیفیت آفرینش حوا همسر آدم ﷺ میان علما دو رأی است: رأی اول

این است که: او از پهلوی چپ آدم ﷺ آفریده شد، چنان که از آیات قرآنی واحادیث نبوی بر می‌آید. رأی دوم: رأی برخی از مفسران است که می‌گویند: حوا از جنس وجود آدم یعنی از خاک آفریده شد. استنباط این گروه از

آیات وارده در این باب نیز همین معنی است. آنها در تأویل: «وخلق منها»: و آفرید از او... «نساء / ۱»، می‌گویند: مراد از آن آفرینش حوا از جنس آدم است، نه از وجود خود وی. از نظر این گروه، احادیث وارده در این باب و از جمله حدیث شریف: «إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضَلَعٍ...»: زن از پهلو آفریده شده است»، نیز چنین تأویل می‌شود که: چون در رفتار و اخلاق زنان نوعی عدم اعتدال وجود دارد بنابراین، به شیوه تمثیل منش اخلاقی آنها به استخوان پهلو که کج است تشبیه شد.

۲- اهل سنت اجماع دارند بر اینکه بهستی که آدم عَلَيْهِ السَّلَام از آن فرود آورده شد، همان بهشت دارالخلد برین است.

۳- جمهور علما (مالک، ابوحنیفه، شافعی) بر آنند که انبیا: از گناهان صغیره و کبیره هر دو معصومند زیرا اگر ارتکاب گناه در حق ایشان جایز باشد، اقتدا به ایشان ممکن نیست و بنابراین، خطای آدم عَلَيْهِ السَّلَام گناهی صغیره بود که قبل از نبوت وی صادر شد و عصمت انبیا: از گناه بعد از نبوت است. یا آنچه از وی سرزد، نسیان بود نه عصیان و سهو و نسیان منافی با عصمت نیست. و همین معنی ترجیح دارد زیرا خدای عَلَيْهِ السَّلَام خود می‌فرماید: «فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» [طه: ۱۱۵]. «آدم فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم».

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾ [البقرة: ۴۰].

در آیاتی که پیش رو داریم، خدای عَلَيْهِ السَّلَام امتهایی را مورد خطاب قرار می‌دهد که رسالت‌های آسمانی در میان آنان ظهور یافته است. در این میان رشته‌سختن را از یهود آغاز می‌کند زیرا از یک سو، یهود قدیمی ترین ملت دارای کتاب آسمانی است، از دیگر سو، یهودیان دشمن ترین مردم با مؤمنانند. پس، از این آیه تا آیه (۱۴۲) این سوره که نزدیک به یک جزء کامل از قرآن کریم را دربرمی‌گیرد، همه پیرامون بنی اسرائیل است تا حقیقت و ماهیت کردارشان را با ابعاد منفی و زشت وجودی‌شان بر ملا گرداند.

بایسته یادآوری است که شیوه خطاب قرآنی با یهودیان متنوع است؛ گاهی با آنان از سر عطف و نرمش سخن می‌رود، گاهی با تهدید و توبیخ، وقتی بایادآوری از نعمت‌ها - چون همین آیه - و زمانی با شمارش جرایم و جنایاتشان همراه با توبیخ و سرزنش.

«ای بنی اسرائیل» اسرائیل: یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم: است، و فرزندان اسرائیل را که عبرانیان یا قوم یهودند، «بنی اسرائیل» می‌نامند و معنی لغوی اسرائیل؛ «بنده خدا» است. پس بنی اسرائیل همان اسباط دوازده‌گانه‌ای هستند که زاد و تبار دوازده فرزند یعقوب علیه السلام می‌باشند. یادآور می‌شویم که عبارت «بنی اسرائیل» در قرآن کریم (۴۱) بار به کار رفته است. آری! ای بنی اسرائیل! «نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتیم» چون فرستادن پیامبران علیهم السلام نازل نمودن کتاب، نجات از چنگ فرعون و غیره «به‌یاد آرید» و این نعمتهایم را شکرگزاری کنید «و به عهدم وفا کنید» همان عهدی که از شما در مورد پیروی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم در تورات گرفته‌ام. بعضی گفته‌اند: مراد از عهد، ادای فرایض است «تا به پیمانتان وفا کنم» یعنی: تا به آنچه که به شما از پاداش و مزد و جای دادنتان در بیت المقدس تضمین نموده‌ام، وفا کنم «و تنها از من بترسید» رهبه: شدت ترس است. یعنی: فقط بیم از من را در دل‌هایتان جای دهید و از احدی جز من نهراسید.

﴿وَعَامِلُونَ مِمَّا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ ۗ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِلَيَّ فَاتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۴۱].

«و بدانچه نازل کردم» یعنی: به قرآن عظیم «ایمان آرید، که مؤید همان چیزی است که با شماست» یعنی: قرآن موافق و همخوان با تورات و اخبار انبیا: است و با حقی که نزد شماست، مطابقت دارد «و نخستین منکر آن نباشید» یعنی: اولین کسانی نباشید که منکر قرآن گشته‌اند، درحالی که شایسته این است که شما اولین تصدیق‌کنندگان آن باشید «و آیات مرا» یعنی: اوامر و نواهی مرا «به بهایی ناچیز» یعنی: به بهای زندگی ناچیز و ریاستی حقیر و بی‌ارزش که همانا دنیا و شهوات آن است «نفروشید». گاهی هریک از کلمات «بیع» و «شراء» در سخن عرب، بجای یکدیگر به کار گرفته می‌شود، پس «شراء» در اینجا به معنی فروش است «و تنها از من پروا کنید» و عهد شکنی را فروگذارید.

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۴۲].

«و حق را به باطل درنیامیزید» با هدف آشفته ساختن اذهان و تباه‌ساختن ادیان «و حقیقت را کتمان نکنید» مراد از «حقیقت» در اینجا: حجت‌های الهی است که تبلیغ آنها بر آنان واجب است و از آنان پیمان گرفته شده که آنها را بیان کنند،

نه‌کتمان و از آن جمله بشارتهایی است که در مورد بعثت پیامبر آخرالزمان حضرت محمد ﷺ در کتابشان آمده است «درحالی که خود می‌دانید» حقیقت امر را که محمد ﷺ رسول خداوند ﷻ است و از اخباری که در این باره در کتابهایتان آمده است به خوبی آگاهید.

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ [البقرة: ۴۳].

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» یعنی: به اسلام در آید، نماز را به همان شیوه‌ای که محمد ﷺ بیان کرده، برپا دارید، زکات را نیز بپردازید و با مسلمانان باشید و به مساجد آنها رفته در جماعت آنها حضور یابید، چنان که می‌فرماید: «وبا رکوع کنندگان رکوع کنید» از نماز به «رکوع» تعبیر شد تا یهود را از نماز قدیمشان دور گرداند زیرا یهود در نماز خویش رکوعی نداشتند.

جمهور فقها بر آنند که حضور در جماعت، سنت مؤکده است و واجب نیست، ولی شریعت مقدس بر آن ترغیب بسیار کرده است.

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۴۴].

ای بنی اسرائیل! «آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید» یعنی: آیا مردم را به ایمان به خدای متعال و پیامبرانش و وفا به عهد الهی و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات و کلیه اعمال شایسته دستور می‌دهید «حال آن که خود را فراموش می‌کنید»؟ یعنی: خود را فرو گذاشته و به خودتان فرمان نیکی نمی‌دهید؟ این کار شما بسی زشت است «با اینکه شما کتاب خدا را می‌خوانید، آیا هیچ نمی‌اندیشید»؟ به بدکرداری خویش تا از این کژراهه باز گردید؟ یعنی: اگر شما از آگاهان کتب الهی و حاملان حجت حق هم نبودید، باید صرف این امر که از عقلا هستید، شما را از درپیش گرفتن چنین شیوه‌ای باز می‌داشت، اکنون که کتاب الهی هم در دسترس شماست، چگونه آنچه را که مقتضای عقل است، بعد از فرو گذاشتن آنچه که مقتضای علم است، فرو گذاشته و از برابر آن بی پروا می‌گذرید؟

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: این آیه درباره یهود مدینه نازل شد زیرا چنان بود که یکی از آنان به خویشان و نزدیکان مسلمان خویش و به کسی که میان او و میان یکی از مسلمانان پیوند شیرخوارگی بود،



می‌گفت: بر دین اسلام و بر پیروی این مرد - یعنی حضرت محمد ﷺ - پایدار باش زیرا او بر حق است. بدین گونه مردم را به پابندی به اسلام دستور می‌دادند، اما خود را فراموش می‌کردند.

علما گفته‌اند: خطاب در این آیه هرچند متوجه یهود است، ولی مفاد آن عام می‌باشد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب.

ابن کثیر می‌گوید: «بنابر صحیح‌ترین قول علما - اعم از سلف و خلف - امر به معروف و انجام دادن آن امر به وسیله خود امر کننده، هردو واجب است و یکی از آنها با ترک دیگری ساقط نمی‌شود بنابراین، صحیح این است که عالم باید به معروف امر کند؛ هرچند او خود آن را انجام نمی‌دهد و از منکر نهی نماید؛ هرچند او خود مرتکب آن می‌گردد. سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «اگر کار چنان بود که شخص به سبب اینکه خود را به تمام خوبی‌ها آراسته نمی‌دید؛ به معروف امر نمی‌کرد و از منکر نهی نمی‌نمود، دیگر نه کسی دیگری را به معروفی امر می‌کرد و نه از منکری نهی می‌نمود». ابن کثیر اضافه می‌کند: «ولی باید دانست که علم بی عمل نکوهیده است، از این جهت در نکوهش عالم بی عمل، احادیث بسیاری آمده است، از جمله این حدیث شریف: «مثل العالم الذي يعلم الناس الخير ولا يعمل به كمثل السراج يضيء للناس ويحرق نفسه». «عالمی که خیر را به مردم می‌آموزد اما خود بدان عمل نمی‌کند، به چراغی می‌ماند که به مردم روشنایی می‌بخشد، ولی خودش را می‌سوزاند». در حدیث شریف دیگری آمده است: «در شب معراج بر قومی گذر کردم که زبان آنها با قیچی‌هایی از آتش بریده می‌شد، گفتم: این گروه کیانند؟ گفتند: خطیبان و سخنرانان امت از اهل دنیا؛ از آنان که مردم را به نیکی امر می‌کردند ولی خود را فراموش می‌نمودند، در حالی که کتاب را می‌خوانند، مگر آنان تعقل نمی‌کنند»؟.

آن‌گاه خداوند متعال راه درمان و علاج این آفت را بر یهود نمایانده و می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾ [البقرة: ٤٥].

«و یاری جویند» بر امور خویش «از صبر» با بازداشتن نفس‌هایتان از شهوات و بسنده کردن بر طاعات. به قولی: مراد از صبر؛ روزه گرفتن است. قرطبی می‌گوید: «از این جهت است که رمضان ماه صبر نامیده می‌شود». «و از» گزاشی که «نماز» در شما

به سوی خدا ﷻ ایجاد می‌کند، بر واداشتن نفس‌هایتان به ایمان به محمد ﷺ یاری بجوید، هر چند نفس‌هایتان این امر را برنتابند.

قرطبی و برخی دیگر از مفسران می‌گویند: «از میان سایر عبادات فقط نماز به یادآوری مخصوص شد تا بر اهمیت آن تأکید گذاشته شود». در حدیث شریف آمده است که: «رسول خدا ﷺ چون از کاری در فشار قرار می‌گرفتند، به سوی نماز پناه می‌بردند». «و هرآینه نماز دشوار است» بر کسانی که به خداوند ﷻ ایمان نیاورده و از طاعت وی تکبر می‌ورزند «مگر بر فروتنان» یعنی: آنان که نفس‌هایشان در پیشگاه عظمت خداوند ﷻ فروتن و رام است و در برابر این عظمت به آرامش رسیده‌اند.

﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة: ۴۶].

این فروتنان: «همان کسانی هستند که گمان می‌کنند» یعنی: یقین و باور دارند. اعراب گاهی یقین را نیز گمان می‌نامند. مجاهد می‌گوید: «هر ظنی در قرآن به معنای یقین است». آری! یقین دارند «که با پروردگار خود ملاقات خواهند کرد» در روز قیامت «و به سوی او باز خواهند گشت» و او پاداششان را به تمام و کمال خواهد پرداخت و از فضل خویش نیز بر آن خواهد افزود.

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَلَيْتُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۴۷].

«ای بنی اسرائیل! نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم، یاد کنید» با سپاسگزاری در برابر آنها. بیان این نعمت‌ها در آیه (۱۱) گذشت. یعنی: چون این نعمت‌ها رابه‌یاد آوردید، حق آنها را برپا دارید و به رسول بر انگیخته من ایمان آورید «واین که من شما را بر جهانیان برتری دادم» به قولی: مراد از جهانیان؛ جهانیان‌زمانشان هستند. به قولی دیگر: بنی اسرائیل بر تمام جهانیان برتری داده شده‌اند و دلیل این برتری ایشان، وجود انبیاپی است که خداوند ﷻ در میان‌شان برانگیخت. البته این برتری و فضیلت در زمانی بوده که یهود به همه پیامبران مرسل خدامؤمن بوده‌اند، اما اکنون که آنها از ایمان به محمد ﷺ سر باز زده‌اند؛ دیگر به‌طورقطع از امت محمد ﷺ برتر نیستند زیرا خداوند ﷻ در وصف امت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید». بنابراین، برتری و فضیلت بنی

اسرائیل بر غیر آنان، نه عام است و نه همیشگی، بلکه از یک جهت محدود به جهانیان زمانشان می باشد و از سویی دیگر، وابسته به میزان پابندی آنان به اوامر الهی است.

﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ۴۸].

«و از روزی بترسید» یعنی: از عذاب روزی بترسید. مراد روز قیامت است «که هیچ کس چیزی را از کسی دفع نمی کند» یعنی: در آن روز هیچ کس حقی را به جای دیگری نمی پردازد «و از کسی شفاعتی پذیرفته نمی شود» اگر فرضا انسان بتواند کسی را بیاورد که نزد خدا ﷻ برای وی شفاعت کند «و نه بجای وی عوضی گرفته می شود» از مال یا خانواده و فرزندان «و یاری هم نخواهند شد» یعنی: کسی را توان و امکان آن نیست که به آنان کمک کند و از عذاب خداوند ﷻ نجاتشان دهد. مفسران اجماع دارند بر این که: عدم سودبخشی شفاعت، فقط در حق کفار است، اما شفاعت به مؤمنان نفع می رساند، پس شفاعتی که مردود است؛ شفاعت در حق کافران می باشد.

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ [البقرة: ۴۹].

«و به یاد آرید» ای بنی اسرائیل! این نعمت ما را بر خویش «آن گاه که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم» به قولی: «فرعون» مخصوصا نام پادشاه زمان موسی ﷺ بود، اما به قولی دیگر: فرعون لقب هر پادشاهی بود از مصریانی که قبل از «بطالسه» بر مصر قدیم حکومت می کردند، چنان که «قیصر» لقب شاهان روم و «کسری» لقب شاهان فارس بود. ابن کثیر نقل می کند که: «نام فرعون زمان موسی ﷺ، ولید بن مصعب بن ریان بود و او اصالت فارسی داشت و از سرزمین اصطخر بود». «که آنان» یعنی فرعونیان «عذابی سخت را به شما می چشانیدند» تفسیر این عذاب سخت این است که: «پسران شما را سر می بریدند؛ و زنهایتان را زنده می گذاشتند» تا آنان را به کنیزی گرفته و ذلیلشان گردانند. دلیل اینکه فرعون به کشتن پسران بنی اسرائیل و زنده نگه داشتن دختران آنها فرمان داد، این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند: از بنی اسرائیل مردی به دنیا می آید که نابودی و زوال فرمانرواییات به دست اوست. ابن کثیر می گوید: «فرعون لعنه الله، خوابی دید که او را سخت تکان داد؛ در خواب

دید که آتشی از بیت المقدس خارج شد و فقط به خانه‌های قبطیان در آمد، نه به خانه‌های بنی اسرائیل. لذا از مضمون خواب این‌گونه برداشت کرد که سقوط حکومتش به دست مردی از بنی اسرائیل خواهد بود، از این رو به اعمال این جنایت فجیع بر بنی اسرائیل فرمان داد». «و در این کار» یعنی: در عذاب و شکنجه شدنتان به دست فرعون و در نعمت رهایی‌تان از چنگ او «آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود» تا میزان و مقدار ایستادگی‌تان در میدان فرمان‌برداری از خدا ﷻ، ایمان به پیامبرش و شکرگزاری‌تان از او تعالی، در عینیت امر نمایان شود.

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾  
[البقرة: ۵۰].

«و یاد کنید هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم» یعنی: بعد از اینکه شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم و شما با موسی عليه السلام از مصر خارج شدید، فرعون برای دنبال نمودنتان بیرون آمد، در آن هنگام دریا را برایتان شکافتیم و بستر آن راه‌گونه‌ای خشک و آماده کردیم که بر آن روان شدید. این دریا؛ دریای قلزم (دریای سرخ) بود «و شما را رهانیدیم» از غرق شدن «و آل فرعون» یعنی: فرعون و پیروانش «را غرق کردیم، درحالی که شما نظاره می‌کردید» به سوی خودتان که چه سان نجات می‌یابید، و به سوی فرعونیان که درحال غرق شدن بودند.

نقل است که این روز، روز عاشورا بود، چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به مدینه آمدند، دیدند که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، پس، از آنان پرسیدند: «این روزی که شما آن را روزه می‌گیرید چه روزی است؟»، یهودیان گفتند: این روز؛ روزی است نیک، این روزی است که خدای عز و جل در آن بنی اسرائیل را از چنگ دشمنشان نجات داد و موسی عليه السلام آن را روزه گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من از شما به (موافقت با) موسی سزاوارترم»، از آن پس، خودشان آن را روزه گرفتند و به مسلمانان نیز فرمودند: «روز نهم و دهم عاشورا - هردو - را روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید».

﴿وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾  
[البقرة: ۵۱].

«و» یاد کنید نعمتم را بر خود «آن‌گاه که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم» واعدنا: از باب «مفاعله» است که معنای جانبینی دارد، لذا از جانب خدای سبحان

وعده گذاشتن و از جانب موسی عليه السلام قبول حضور در میعادگاه بود. آری! خدای تبارک و تعالی بعد از نجات دادن بنی اسرائیل از چنگ فرعون، با موسی عليه السلام وعده گذاشت که به «طور» بیاید تا بعد از مدت چهل شب با وی سخن بگوید و به او وحی کند. این چهل شب به قول اکثر مفسران؛ تمام ماه ذوالقعدة و ده روز از ماه ذی الحجه بود. «آن گاه شما در غیاب او گوساله را به پرستش گرفتید» و آن را معبود خویش قرار دادید «درحالی که ستمکار بودید» بر نفسهای خود، با شرک آوردن به خدای سبحان.

﴿ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۲﴾﴾ [البقرة: ۵۲].

«پس از آن» یعنی: پس از پرستش گوساله «بر شما بخشودیم» و از این گناه عظیمی که مرتکب شدید، به فضل و منت خویش درگذشتیم «باشد که شکرگزاری کنید» شکر گزاری برای خداوند تعالی - چنان که سهل بن عبدالله گفته است - تلاش و کوشش در جهت طاعت وی و پرهیز از معصیتش در آشکار و نهان است.

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۵۳﴾﴾ [البقرة: ۵۳].

«و» یاد کنید نعمتم را بر خود «آن گاه که به موسی کتاب آسمانی» تورات «و فرقان» دادیم» به قولی فرقان: حجت و بیان است به وسیله معجزاتی چون عصا وید بیضا که خداوند تعالی به موسی عليه السلام داد؛ و بدانها میان حق و باطل فرق نهاده می شد «باشد که به راه آید».

دادن کتاب به موسی عليه السلام بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل به سلامت از دریا بود، چنان که سیاق آیات سوره «اعراف» بر این معنی دلالت دارد.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يٰ قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ نَذِيرًا لَّكُمْ أَن تُعْبُدُوا آلِهَةً سِوَى اللَّهِ فَاصْبِرُوا لِحُكْمِ رَبِّكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ هِيَ أَعْيُنُكُمْ وَأَنْتُمْ كِنٌ كَنٌ ﴿۵۴﴾﴾ [البقرة: ۵۴].

«و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من» خطاب وی متوجه کسانی از مردان و زنان قومش می باشد که گوساله را پرستش کردند «شما با گوساله پرستیتان بر خود ستم کرده اید، پس به درگاه آفریدگارتان توبه کنید» یعنی: به درگاه ذاتی توبه کنید که شما را آفرید، درحالی که شما با او، دیگران را به پرستش گرفتید «و خودتان را بکشید که این نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است» از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود:

«بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: توبه گوساله پرستی مان چیست؟ موسی علیه السلام گفت: اینکه برخی از شما برخی دیگر را بکشید. آن گاه خداوند متعال ابری سیاه را بر بالای سرشان فرستاد تا یکدیگر را در هنگام کشتن نبینند و مهرشان بر همدیگر نجنبند. پس کاردها و خنجرها را برگرفته به هم درآویختند و چنان شد که شخص، برادر و پدر و فرزندش را می کشت و پروا نداشت که چه کسی را کشته است تا اینکه هفتاد هزار تن از آنان به قتل رسیدند. در این هنگام خداوند جل جلاله به موسی وحی فرستاد که: فرمانشان ده تا دست نگه دارند، حقا که بر کشتگان آمرزیده شد و توبه باقی ماندگان نیز پذیرفته آمد». «پس خدا توبه شما را پذیرفت» آن گاه که یکدیگر را کشتید و بر باقی ماندگان هم بخشود «که او توبه پذیر مهربان است» بر بندگان توبه کارش.

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ

تَنْظُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۵].

«و یاد کنید چون گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم» مراد از جهره: دیدن به چشم سر است. گویندگان این سخن، هفتاد تن نخبگانی بودند که موسی علیه السلام بعد از گوساله پرستی بنی اسرائیل، آنان را انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد تا به درگاه خداوند متعال عذرخواهی کنند «پس صاعقه شما را فروگرفت» یعنی: آتشی از آسمان به شما زد و همه مردید «درحالی که می نگریستید» یعنی: این رخداد را به چشم سر می دیدید. دلیل عذاب کردنشان این بود که آنان خواستار امری شدند که خداوند جل جلاله به آن در دنیا اجازه نداده است، و آن درخواست رؤیت وی به چشم سر بود. اما رؤیت حق تعالی در آخرت حق است و احادیث صحیح به تواتر خبر داده اند که بندگان پروردگارش را در آخرت می بینند، و احادیث بر این امر دلالت قطعی دارند.

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۶].

«آن گاه پس از مرگتان شما را دیگر بار زنده کردیم؛ تا شکرگزار باشید» این نعمت و دیگر نعمت های ما را.

﴿وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوٰی ط كَلُوا مِن طَيِّبٰتِ مَا

رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۷].

«و ابر را سایبان شما گردانیدیم» خداوند متعال ابری سپید و رقیق را همانند چتری سایبان بنی اسرائیل گردانید، که هر جا می‌رفتند، با آنان حرکت می‌کرد تا آنان را از گرمای خورشید در دشت «تیه» که صحرايي میان مصر و شام است محافظت نماید، و این هنگامی بود که بنی اسرائیل از ورود به شهر ستمگران «عمالقه» و جهاد با آنان امتناع کردند «و برایتان من وسلوی فرو فرستادیم» من: شبی بود که از طلوع بامداد تا طلوع خورشید چون مه برآنان از آسمان فرود می‌آمد و شیرین گشته به عسل تبدیل می‌شد و همانند صمغ (انگم) خشک می‌شد و هر کس به اندازه کفایت یکروزه‌اش از آن بر می‌گرفت. گفتنی است که در فارسی به آن «گزانگبین» می‌گویند. در حدیث شریف آمده است: «قارچ از منی است که خدا ﷻ بر موسی عليه السلام نازل کرد و آب آن شفای چشم است». سلوی: به قولی پرنده «بلدرچین»، و به قولی دیگر عسل است.

و به آنان گفتیم: «از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید» و شکر نعمت را بجا آرید. اما آنها این همه نعمت پاکیزه حق را ناسپاسی کردند «و آنان» با این ناسپاسی «بر ما ستم نکردند» و زیان نزدند زیرا ما قویتر از آن هستیم که مورد ستم قرار گیریم «بلکه بر خود ستم می‌کردند» چرا که با این کار، سبب قطع این نعمت‌ها بر خودشان شدند. یعنی: به آنان فرمان دادیم که از روزی بی‌زحمت ما بخورند و با عبادت و اطاعت خالصانه و راستین خویش، شکرگزار ما باشند، اما آنها مخالفت کرده و کفر ورزیدند و بدین گونه بر خود ستم کردند.

ابن کثیر می‌گوید: «فروود آوردن این نعمت، افزون بر آیات روشن و معجزات قاطعی بود که آنان مشاهده کردند، از همین جاست که فضیلت اصحاب محمد عليه السلام بر سایر اصحاب انبیا عليهم السلام در صبر و ثبات ایشان، آشکار می‌شود. آری! اصحاب محمد عليه السلام در سفرها و غزوات، رنج‌ها و بلاها را در راه خدا ﷻ به جان می‌خریدند، از آن جمله در غزوه تبوک، در آن گرمای سخت و جان فرسا، تن به تحمل همه گونه سختی‌های جانکاه دادند، اما نه نق می‌زدند و نه خواستار خرق عادت و معجزه می‌شدند، با وجود آن که آوردن معجزه و خرق عادت بر رسول خدا ﷺ بسیار آسان بود».

﴿وَإِذْ قُلْنَا أَدْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۸﴾ [البقرة: ۵۸].

«و نیز به یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآید» یعنی: به شهر بیت المقدس «و هرگونه که خواستید به خوشی و فراوانی از نعمت‌های آن بخورید و سجده‌کنان از در درآید» دری که به وارد شدن در آن مأمور شدند، دروازه شهر بیت المقدس بود. سجود: در اینجا به معنای خم شدن است. بعضی گفته‌اند: به معنای تواضع و فروتنی است. دستور دادنشان به فروتنی و خم شدن در پیشگاه عظمت خدا ﷻ، برای آن بود تا این کار، اعترافی از سوی آنان بر فضل الهی درآماده ساختن این فتح و نصرت باشد «و حطه بگوئید» که این کلمه بر توبه شما دلالت می‌کند. حطه: یعنی: خداوند! گناهان مان را دور بریز. «تا خطاهای شما را ببخشاییم و پاداش نیکوکاران» از شما را «خواهیم افزود» به عنوان فضلی از سوی خویش در برابر نیکوکاری ایشان.

حاصل سخن این که: بنی اسرائیل مأمور شدند تا در هنگام فتح بیت المقدس، با گفتار و کردار برای خداوند ﷻ خضوع نمایند و به گناهان خویش اعتراف کرده و از آنها آمرزش بخواهند زیرا در نعمت‌ها شکور و در نکبت‌ها صبور باید بود. به همین دلیل آثار خضوع و فروتنی بر رسول خدا ﷺ در هنگام پیروزی آشکار می‌گشت، چنان که در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه - هنگامی که از (ثنیه علیا) وارد آن می‌شدند - به عنوان شکرگزاری، چنان برای پروردگار خویش خم شدند و خضوع کردند که موی زیر چانه ایشان به جلوی پالان مرکب شان رسید».

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ

السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾ [البقرة: ۵۹].

«اما کسانی که ستم کرده بودند، آن سخن را به چیزی جز آنچه به آنان گفته شده بود، تبدیل کردند» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «به بنی اسرائیل گفته شد: سجده‌کنان به در درآید و حطه بگوئید، پس سخن را عوض کردند و چون از در وارد شدند، درحالی که بر نشیمنگاه‌هایشان می‌خزیدند، می‌گفتند: حبه فی شعره: گندم درجو» که این جمله‌ای تمسخرآمیز و بی‌معناست. بعضی برآند که آنها: «حنطه: گندم» می‌گفتند «پس بر سر ستمکاران به کیفر نافرمانیشان عذابی از آسمان فرو فرستادیم» رجز: عذاب است. ابن عباس ب می‌گوید: «هر رجزی در کتاب خداوند ﷻ به معنای عذاب است».



گفتنی است که این عذاب، در رأی گروهی از علما عذاب طاعون بود. نقل است که: در این طاعون هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند.

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۶۰﴾﴾ [البقرة: ۶۰].

«و هنگامی که موسی برای قوم خود در طلب آب برآمد» استسقاء: طلب باران در هنگامی است که آب نباشد و باران نیاید. آری! درحالی که آنان در دشت تیه بودند، موسی علیه السلام برای شان طلب آب کرد «به او گفتیم: با عصایت بر آن سنگ بزن» و موسی علیه السلام این کار را کرد «آن گاه از آن، دوازده چشمه جاری شد» به عنوان نشانه و معجزه‌ای از سوی خداوند جل جلاله آری! در هنگامی که آنها آبی برای نوشیدن نداشتند، خداوند متعال به عنوان نعمتی بزرگ، آبی حیات‌بخش را برای آنان از سنگی جاری ساخت و این سنگ؛ سنگ مربعی بود که از هر طرف آن سه چشمه می‌جوشید و هر وقت که به آب نیاز داشتند موسی علیه السلام با عصایش بر آن می‌زد و چشمه‌ها از آن روان می‌شدند و چون از آب بی‌نیاز می‌گشتند، چشمه‌ها خشک می‌شد «به گونه‌ای که هر قبیله‌ای مشرب خود را می‌دانست» مشرب: آب‌شخور، یعنی جای نوشیدن آب است. به قولی: هر سبطی از اسباط دوازده‌گانه بنی اسرائیل، چشمه‌ای معین از این چشمه‌ها داشتند که متعلق به آنان بود و باید به غیرآن رجوع نمی‌کردند. اسباط: نسل‌های دوازده‌گانه از فرزندان یعقوب علیه السلام اند. حسن بصری رحمته می‌گوید: «آن سنگ؛ سنگ معینی نبود و هر سنگی را که موسی علیه السلام با عصای خویش می‌زد، آب از آن می‌جوشید و بار دیگر که بر آن می‌زد، آن سنگ خشک می‌شد. که این در ارائه حجت، نمایانتر و در نشان دادن قدرت خداوند متعال روشن‌تر است». آری! فوران و جاری شدن آب با عصای موسی علیه السلام، معجزه آشکاری برای وی بود.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «معجزات همه از آفرینش خداوند بزرگ و سنت جدیدی هستند که با عادات روزمره ما مغایرت دارند و میان معجزه و اختراعات علمی هیچ‌گونه سنخیت و شباهتی وجود ندارد زیرا مبنای اختراعات علمی، قوانین و فن‌آوری‌های علمی از طریق به کارگیری نیروهای هستی - چون امواج فضا، هوا، انرژی، برق و غیره است، در حالی که مبنای معجزه، صنع الهی است که سنت‌ها و قوانین

ساری و جاری بر طبیعت را درهم می‌شکند». صاحب «المنیر» می‌افزاید: «گفتمی است که میان زدن عصا به سنگ و انفجار آب از آن، هیچ رابطه علی و ایجاد وجود ندارد زیرا خداوند بزرگ به انفجار آب از سنگ یا هر جای دیگری، چه با عصا، چه بی واسطه عصا نیز قادر است ولی پای عصای موسی را به میان می‌کشد تا از یک سو به بندگانش اصل ارتباط میان اسباب با مسببات را تعلیم دهد و از سوی دیگر، آنان را متوجه اسباب بسازد تا به قدر توان در بدست آوردن آن بکوشند».

«از روزی خداوند بخورید و بیاشامید» یعنی: به آنان گفتیم؛ از من و سلوی بخورید و از آب برجوشیده از سنگ خارا بیاشامید «و در زمین فتنه و فساد برپانکنید» در فساد افزونی پیشوای دیگران قرار نگیرید و نعمت‌ها را با گردنکشی پاسخ ندهید، که در آن صورت نعمت‌ها از شما بازپس گرفته می‌شود. «عشو»: سخت‌ترین نوع فساد است.

علما گفته اند: در شریعت ما نیز سنت استسقاء (طلب باران) با اظهار عبودیت و ذلت همراه با توبه نصح، وجود دارد. جمهور علما برآنند که: بیرون رفتن به سوی مصلی و خطبه و نماز جزء سنت استسقاء است، اما حنفی‌ها آن را از سنت استسقاء نمی‌دانند زیرا استسقاء از نظر آنان، تنها دعاء است نه چیزی دیگر.

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يٰمُوسَىٰ لَنْ نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْمِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِلِهَا ۗ قَالَ آتَسْتَبِدُّونَ آلِي ۗ هُوَ أَدْنَىٰ بِآلِي ۗ هُوَ خَيْرٌ أَمْ يٰطُورُ مِصْرَ فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَصُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءَ وَ بَعْضَ ۗ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾﴾ [البقرة: ٦١].

«و» ای بنی اسرائیل! نعمتم را بر خود در فرود آوردن من و سلوی به یادآورید؛ «آن‌گاه که» از آن دلتنگ شدید و «گفتید: ای موسی! هرگز تاب تحمل تنها یک خوراک را نداریم» به سبب تکرار همه روزه و یکنواخت بودن آن و نبود غذای دیگری با آن. بدین سان از نعمت روزی پاکیزه و زندگی گوارایی که داشتید، ملول و دلتنگ شدید و مشتاق و آرزومند همان زندگی سخت و طاقت فرسای گشتید که قبلاً بدان خو کرده بودید «پس از پروردگارت بخواه که از آنچه زمین از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز می‌رویاند، برای ما برآورد» مراد آنها سبزی‌های خوردنی؛ چون نعناع و کرفس و تره و امثال آن بود. بقل: هرگیاه بی‌ساقه، و شجر: رستنی‌های دارای ساقه است. فوم: سیر و به قولی

گندم است. عدس و پیاز هم که معروفند. «موسی گفت: آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست‌تر هستید؟» یعنی: چیزهایی را که از جهات متعددی - چون تغذی، داشتن لذت، رسیدن آنها از سوی خدا ﷻ بی‌واسطه احدی از مخلوقاتش، حلال بودن آنها بی‌وجود هیچ شبهه‌ای و عدم رنج و سختی در به دست آوردن آنها - بر سایر خوراکی‌ها برتری و فضیلت دارند، جانشین چیزهایی می‌گردانید که این امتیازات را به‌همراه ندارند؟ «پس به شهری فرود آید» از شهرهای زراعتی. این‌گونه بود که خداوند ﷻ به آنان اجازه ورود به شهری را داد. ولی به قولی: امر در اینجا برای تعجیز است. «که آنچه را خواسته‌اید» از سبزی و سیر و پیاز و غیره «برای شما در آنجا مهیا است» ولی همراه با بیم و خواری و حقارت و قتل و قتال «و» البته این وضع برای یهودیان دور از انتظار نیست، بدان جهت که: «بر پیشانی آنان داغ خواری و ناداری زده شد» و آنان پیوسته در روی زمین پراکنده و آشفته‌حالند و اگر در قلمرو دولت اسلامی به‌سر برند، هم باید جزیه بپردازند، که این نیز نشانه ذلت و خواری‌آنهاست «و به خشمی از سوی خدا بازگشتند» یعنی: سزاوار خشم وی شدند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «باید دانست که فقر و ذلت و تنگدستی ابدی یهود، احساسی درون جوش و ریشه‌دار در اعماق روان آنهاست، یعنی آنها همیشه احساس فقر و ذلت می‌کنند، حتی اگر مالک تمام گنجینه‌های روی زمین هم باشند، لذا حسی ریشه‌دار از داشتن کم و کسر و فقدان وزن معنوی و مادی، بر آنان مسلط است تا بدانجا که آنان مال دنیا را تا سر حد پرستش دوست دارند و این امر جز احساس درونی فقر در نهاد آنها، عامل دیگری ندارد. بر پایی دولتی برای یهود به نام دولت «اسرائیل» نیز، هیچ تضادی با این آیه کریمه ندارد زیرا ارکان اساسی یک دولت حقیقی، یعنی احساس ثبات و استقرار، برای یهود اصلاً فراهم نیست، چرا که یهودیان دائماً فکر می‌کنند که اسرائیل در خطر نابودی است.»

«این» داستان ننگین ذلت در حیات ملت یهود «بدان سبب بود که آنان به آیات الهی کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به‌ناحق می‌کشتند، این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد درمی‌گذشتند» یعنی: آنچه از داستان ننگین و ذلت بار در حیات ملت یهود گذشته است و آنچه که بعداً هم از روند بی‌پایان ذلت و در بدری بر سرشان می‌آید؛ فقط به‌سبب کفرشان به خدا ﷻ و کشتن انبیای الهی چون شعیب و زکریا و یحیی: است. آنان با علم و باور به این امر که کشتن ایشان ظالمانه است،

مرتکب این جنایت هولناک شدند و توطئه قتل عیسی علیه السلام را نیز چیدند که خداوند جل جلاله او را به سوی خود برد و از نیرنگ آنان رهانید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة رجل قتله نبي، أو قتل نبياً، وإمام ضلالة، وممثل من الممثلين»؛ «سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت: مردی است که پیامبری او را کشته، یا او پیامبری را کشته باشد و پیشوای گمراهی و تصویرگری از تصویرگران است».

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَى وَالصَّبِيَةَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۶۲].

«درحقیقت کسانی که ایمان آوردند» یعنی: رسالت رسول خاتم صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده و از جمله پیروان ایشان شدند «و کسانی که یهودی شدند» بعضی گفته‌اند: معنای (هادوا)، «تابوا» است، یعنی: کسانی که از پرستش گوساله توبه کردند «ونصاری» یعنی: مسیحیان. نصاری نسبتی به سوی «ناصره» است که قریه‌ای در فلسطین می‌باشد و مسیح صلی الله علیه و آله از آن قریه بود. یا از آن رو نصاری نامیده شدند که مسیح صلی الله علیه و آله را نصرت و یاری دادند «و صائبان» قومی‌اند که از دین یهود و نصاری خارج شده و فرشتگان را پرستش کردند و بقایایی از آنان هنوز در عراق وجود دارند. طبری می‌گوید: «هر کس از دینی به دین دیگری برگشت، صائبی نامیده می‌شود؛ همانند مرتدان از اسلام». اما ابن کثیر می‌گوید: «قوی‌ترین قول در این باره - والله اعلم - قول مجاهد و موافقان وی و وهب بن منبه است که می‌گویند: صائبین گروهی هستند که نه بردین یهودند و نه بردین نصاری و مجوس و مشرکان، بلکه گروهی‌اند که بر فطرت خویش باقی بوده و دین معین و مشخصی ندارند». «هر کس» از گروه‌های چهارگانه یاد شده «که» در زمان پیامبر ما صلی الله علیه و آله «به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و کار شایسته کرده‌باشد، پاداششان نزد خداوند محفوظ است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهناک می‌شوند» از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: خداوند جل جلاله بعد از آن، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]. «و هر که جز اسلام دینی (دیگر) بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران است».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره سلمان فارسی رضی الله عنه نازل شد زیرا هنگامی که او داستان یاران فارسی خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرد و گفت: آنان اهل نماز و نیایش بودند و انتظار بعثت شما را می‌کشیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آنان در دوزخند». سلمان رضی الله عنه از این امر سخت‌اندوهگین گشت. و چون این آیه نازل شد، گفت: «گویی کوهی را از سرم برداشتند». ابن کثیر می‌گوید: «این آیه با روایت بالا که از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده، هیچ منافاتی ندارد زیرا روایت ابن عباس رضی الله عنه ناظر بر این معنی است که بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله از هیچ کس هیچ راه و روش و عملی جز آنچه که موافق با شریعت محمدی صلی الله علیه و آله باشد، پذیرفته نیست، اما قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم این است که: هرکس در زمان خود از پیامبر زمانش پیروی کرده باشد، او از اهل هدایت و نجات است».

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۶۳].

«و به یاد آرید» ای یهود «آن‌گاه که از شما پیمانی محکم گرفتیم» بر اینکه به آنچه در تورات بر شما مشروع کرده‌ایم عمل کنید و به پیامبران الهی که به رسالت مبعوث می‌گردند، ایمان آورید «و طور را بر فراز شما افراشتیم» طور: نام کوهی است که خداوند صلی الله علیه و آله در آن با موسی علیه السلام سخن گفت. بسیاری از مفسران نوشته‌اند که: چون موسی علیه السلام از میقات (وعده‌گاه) الهی در طور بازگشت و الواح تورات را با خود آورد، به بنی اسرائیل گفت: الواح را بگیرید و بدانها عمل کنید. اما آنان گفتند: به آنها عمل نمی‌کنیم، مگر اینکه خداوند درباره آنها با ما نیز همچون توسخن بگوید. پس خداوند صلی الله علیه و آله به فرشتگان فرمان داد تا کوهی از کوه‌های فلسطین را که طول آن یک فرسنگ و به اندازه اردوگاه یهود بود، از جا برکنده و چون سایبانی بر بالای سرشان قرار دهند، آن‌گاه به آنان گفته شد: «آنچه را به شما داده‌ایم، به جد و جهد» یعنی: با عزمی استوار و محکم «بگیرید» و تعهد بسپارید که آن را به کناری نیفکنید، در غیر این صورت؛ کوه بر سر شما فرود می‌آید. در این هنگام، بنی اسرائیل از سر توبه، برای خدا صلی الله علیه و آله به سجده در افتادند و با تعهد به این پیمان، تورات را گرفتند.

نقل است که سجده آنان بر نیمه بدنشان بود زیرا از بیم آن که مبدا کوه بر سرشان بیفتد، طوری به سجده در افتادند که نیمی از بدنشان در سجده و نیم دیگر آن در حال

نگریستن به سوی کوه بود و چون خدای عَلَّمَ آنان را از آن عذاب‌رسانید، با خود گفتند: سجده‌ای بهتر از این سجده نیست زیرا خداوند عَلَّمَ آن را پذیرفت! و بعد از آن نیز بر یک طرف بدن خویش سجده می‌کردند.

«و آنچه را در آن است، به خاطر بسپارید» مراد این است که تورات را حفظ کنید تا آن را بدانید و بدان عمل کنید «باشد که به تقوا گرایید» و با عمل به تورات، از آتش دوزخ یا از گناهان وارheid. آری! هدف از فرورستاندن کتابهای الهی عمل‌بدانهاست بنابراین، صرف ترتیل و ترنم به الفاظ قرآن بدون اندیشیدن در اندرزاها و عمل به احکام آن، مفید فایده‌ای نیست، چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ رَجُلًا فَاسِقًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، لَا يَرْعُوهُ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُ» «بی‌گمان از بدترین مردم، فاسقی است که قرآن را می‌خواند و در برابر چیزی از آن باز نمی‌ایستد». یعنی: خواندن قرآن در او هیچ تکان و تأثیری ایجاد نمی‌کند.

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [البقرة: ۶۴].

«سپس شما» ای یهودیان! «بعد از آن» دادن پیمان «اعراض کردید» یعنی: از پیمانی که از شما گرفته شد، روی گردانید «و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود» به اینکه شما را مورد لطف و رحمت خویش قرار داد و توبه کردید «مسلمانان زیانکاران» یعنی: از بازندگان سعادت دنیا و آخرت «بودید».

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِرِينَ﴾ [البقرة: ۶۵].

«و کسانی از شما را که در روز شنبه تجاوز کردند، خوب شناختید» آنان یهودیان قریه «أیله» بودند که حرمت روز شنبه را با نیرنگ شکستند زیرا یهودیان در روز شنبه به تعطیل نمودن کارها مأمور بودند، اما برای گریز از این حکم، حیل‌های طراحی کرده و در آن به شکار ماهی پرداختند، که داستان‌شان در سوره اعراف (آیات ۱۶۶ - ۱۶۲) به تفصیل می‌آید. «پس به آنان گفتیم: بوزینگانی طردشده باشید» یعنی: به بوزینه مسخ شوید، در حالی که حقیر و ذلیل و بی‌ارزش هستید. بنابراین، جزای آنان این بود

که به مرتبه حیوانی محض تنزل کرده، بدون عقل و اندیشه زندگی کنند و همچون بوزینگان در شهوات خویش فرو روند.

جمهور مفسران بر آنند که: صورت‌هایشان مسخ شد و در شکل و صورت بوزینه شدند. گفتنی است؛ کسی که مسخ می‌شود، نمی‌تواند بیش از سه روز بخورد، بیاشامد و زندگی کند. ابن کثیر می‌گوید: «صحيح آن است که مسخ آنان هم‌صوری و هم معنوی بود - والله اعلم».

﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۶۶].

«و ما آن را» یعنی: قریه «ایله» را که مردم آن از فرمان خدا ﷻ تجاوز کردند «نکالی گردانیدیم» نکال: هشدار و عبرت است «برای قومی که پیشاپیش آن قریه بودند» یعنی: برای مردمی که در آن زمان می‌زیستند «و آن قوم که پس از آنان آیند» در زمان‌های آینده «و آن را پندی» و هشدار «برای پرهیزکاران» که پس از آنان تا روز قیامت می‌آیند «گردانیدیم». در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا ترتكبوا ما ارتكبت اليهود فتستحلوا محارم الله بأدنى الحيل». «مرتکب اعمال یهود نشوید، که محارم الهی را با کمترین حيله‌ای حلال بشمارید».

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [البقرة: ۶۷].

«و» ای بنی‌اسرائیل! این نعمت ما را بر خود به‌یاد آورید که در قضیه قتل آن یهودی برای شما عادت را خرق کردیم؛ «هنگامی که موسی به قومش گفت: خدا به‌شما فرمان می‌دهد که ماده‌گاو را سر ببرید».

در میان بنی‌اسرائیل مرد عقیمی بود که ثروت کلانی داشت و تنها وارثش برادرزاده‌اش بود، پس برادرزاده‌اش به اندیشه تصاحب آن ثروت، شبانگاه او را کشت و جسدش را به محله‌ای انداخت و فردای آن علیه اهل آن محل ادعا کرد که آنان قاتل اویند، کشمکش میان‌شان بالا گرفت و نزدیک بود کار به درگیری مسلحانه بکشد، در این هنگام خردمندان‌شان گفتند: چرا بر یک‌دیگر اسلحه می‌کشید و خون یک‌دیگر را می‌ریزید، در حالی که پیامبر خدا در میان شماست؟ پس نزد موسی صلی الله علیه و آله و سلم به داوری رفتند. و خداوند صلی الله علیه و آله و سلم برای روشن شدن حقیقت فرمان داد که گاو را ذبح کنند... ولی آنان به موسی صلی الله علیه و آله و سلم «گفتند: آیا ما را ریشخند می‌کنی؟ گفت: پناه می‌برم به خدا

که از جاهلان باشم» یعنی: چگونه کاری را به خداوند متعال نسبت می‌دهم که او بدان فرمان نداده‌است؟ این کاری است که ممکن است فقط جاهلان آن را مرتکب شوند؟ این کار بیهوده چه سان از کسی چون من که از عقلا هستم سر می‌زند؟

﴿قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالِ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فَاَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾﴾ [البقرة: ۶۸].

«گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه که چگونگی آن گاو را بر ما روشن کند. گفت: می‌فرماید آن گاوی است نه پیر» فارض: مسن و پیر «و نه بکر» بکر: گاو خردسالی است که هنوز آبستن نشده‌باشد «میانسال بینابین» در میان پیری و جوانی است. و آن گاوی است که یک یا دو شکم زاییده‌باشد «پس آنچه دستور یافته‌اید، انجام‌دهید» این تکرار فرمان به ذبح گاو، توبیخی برای‌شان در برابر سرسختی و لجاجت‌شان بود. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر آنان در همان آغاز، فرمان را انجام می‌دادند و هر گاوی را ذبح می‌کردند، این کار از آنان پذیرفته می‌شد، ولی بر خود سخت‌گرفتند و خدای عز و جل هم بر آنان سخت گرفت.»

﴿قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْئُهَا قَالِ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ﴿٦٩﴾﴾ [البقرة: ۶۹].

«گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند که رنگش چگونه است؟» این سؤال آنان بیانگر بازگشتشان به سختگیری عادت‌ی و همیشگی‌شان می‌باشد. خداوند بزرگ هم در پاسخ آنان نگفت که طرح این سؤال ضرورتی ندارد، بلکه شرط دیگری را بر آنان الزام کرد، که برآوردن آن، دستیابی به گاوی با آن صفت رامشکل می‌ساخت، و این شرط جدید، مجازاتی برای آنان در برابر تعنت و سختگیری‌شان بود، پس موسی علیه السلام «گفت»: «خداوند بزرگ» می‌فرماید: آن ماده گاوی است زرد، یک‌دست و روشن» که در آن هیچ آمیزه‌ای از رنگ دیگری نیست «که رنگش بینندگان را شاد می‌کند» و شگفت‌زده می‌سازد.

﴿قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾﴾ [البقرة: ۷۰].

اما آنان باز هم از گمراهی‌شان دست برنداشته، بلکه به سختگیری ذاتی خویش برگشتند و «گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که آن چگونه گاوی



است؟ زیرا چند و چون این ماده گاو بر ما مشتبه شده» یعنی: چون گاوهای دارای رنگ زردخالص فراوانند، لذا خود آن گاو معین بر ما پوشیده مانده و نمی دانیم کدامین گاو، مورد نظر پروردگار ماست؟ «وما ان شاء الله» «حتما هدایت خواهیم شد» در صورتی که برای ما در این باره توضیح بیشتری داده شود.

﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا أَلَنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَجَّوْهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾﴾ [البقرة: ۷۱].

«گفت» موسی عليه السلام «وی» یعنی: خداوند متعال «می فرماید: درحقیقت آن ماده گاو است که نه ذلول است» ذلول: گاوی است که کار، آن را ضعیف و رنجورنگردانیده «تا زمین را شیار کند» برای کشت «و نه کشتزار را آبیاری کند» یعنی: از حیوانات آبکش نیز نیست که در کشیدن آب کشاورزی به کار گرفته شود «تندرست» بی عیب و «یکرنگ است» که جز زرد خالص، هیچ لکه و رگه ای از رنگ دیگری بر پوست آن نیست. «گفتند: اینک سخن درست آوردی» یعنی: هم اکنون اوصاف آن را برای ما به خوبی روشن ساختی و حقیقتی را برای ما بیان کردی که می باید درباره آن درنگ کرد. «پس آن را سر بردند». نقل است که گاو موصوف به این صفات را برابر با پرکردن پوست آن از زر خالص به دست آوردند و با ذبح آن، فرمانی را اجرا کردند که در اصل آسان و گشاده بود، اما آنان خود نحوه اجرای آن را بر خویشتن تنگ و مشکل ساختند. این سخنشان که: (اینک سخن درست آوردی) نیز در واقع از روی تعنت و سرکشی بود زیرا موسی عليه السلام از همان اول، فرمان الهی را برای شان روشن ساخته بود و سخن درست آورده بود. «و نزدیک بود که این کار را نکنند» به دلیل نیافتن گاوی با آن اوصاف، یا بالابودن بهای آن، یا از ترس رسوایی و افشاشدن قاتل، آن همه بهانه های بنی اسرائیلی را تراشیدند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمده است که فرمودند: «اگر بنی اسرائیل نمی گفتند: ما ان شاء الله حتما راهیاب خواهیم شد؛ هرگز به یافتن آن گاو موفق نمی شدند و اگر در همان آغاز کار، گاوی از گاوها را می گرفتند و ذبح می کردند، یقینا از آنان پذیرفته می شد، ولی بر خود سخت گرفتند و خداوند عز وجل هم بر آنان سخت گرفت».

از این آیات دانسته می شود که: سخت گیری در دین و اصرار و پافشاری برسؤال کردن بسیار در امور دینی، کار پسندیده ای نیست، چنان که در حدیث شریف

به روایت مسلم از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن أعظم المسلمین فی المسلمین جرماً من سأل عن شیء لم یحرم علی المسلمین، فحرم علیهم من أجل مسألته». «همانا بزرگترین مسلمانان از نظر جرم بر مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال کند که آن چیز بر مسلمانان حرام نگردیده، ولی به سبب سؤال وی، بر آنان حرام شده است».

﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَرَأْتُمُ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ [البقرة: ۷۲].

«و به یاد آرید» ای یهودیان! «که چون شخصی را کشتید و درباره او به ستیزه» و کشمکش با یکدیگر «پرداختید» به گونه‌ای که هریک از شما جنایت را از خود دفع و به دیگری نسبت می‌داد، که قاتل اوست نه من «و خداوند آشکارکننده چیزی است که پنهان می‌ساختید» در میان خود از قضیه آن قتل ناحق.

﴿فَقُلْنَا أَضْرِبُوهُ بَعْضُهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ

تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۷۳].

«پس گفتیم: بخشی از بدن گاو را به آن» مقتول «بزنید» و زدند، آن‌گاه خداوند جل جلاله او را زنده ساخت و او قاتل خود را معرفی کرد «خداوند این‌چنین» یعنی: با زنده کردن این‌چنین «مردگان را زنده می‌کند». در حدیث شریف آمده است که ابورزین عقیلی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: خداوند جل جلاله مردگان را چگونه زنده می‌کند؟ فرمودند: «أما مررت بواد محل ثم مررت به خضرا». «آیا تا کنون به وادی خشک و بی‌علف نرفته‌ای که بار دیگر آن را در وقت سبزه‌زار بودنش دیده باشی» گفت: چرا، رفته‌ام! فرمودند: «كذلك يحيي الله الموتى»: «خداوند مردگان را این‌چنین زنده می‌کند». «و» خداوند جل جلاله این‌چنین «معجزات خویش را» یعنی: نشانه‌ها و دلایل دال بر کمال قدرت خویش را «به شما می‌نمایاند تا ببیندیشید».

خداوند بزرگ در پنج جا از سوره «بقره» درباره زنده ساختن مردگان و مطلق بودن قدرت خویش در این باره، سخن گفته است:

۱- در این داستان.

۲- در زنده ساختن نمایندگان بنی اسرائیل که با موسی صلی الله علیه و آله به کوه طور رفتند -

که داستان‌شان گذشت.

۳- در داستان کسانی که از بیم مرگ از دیارشان بیرون رفتند، در حالی که هزاران تن بودند.

۴- در داستان عزیر نبی عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۵- در داستان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ.

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾﴾ [البقرة: ٧٤].

«سپس بعد از این واقعه» یعنی: بعد از زنده ساختن مقتول «دلهایتان سخت گردید» یعنی: دل‌هایتان از انابت و باورمندی و تسلیم در برابر معجزات الهی خالی شد، با وجود آن که شما زنده‌ساختن مقتول و سخن‌گفتن وی در معرفی قاتل خویش را مشاهده کردید، امری که ایجاب می‌کرد تا شما موضعی خلاف این داشته باشید، اما بر عکس آنچه باید می‌بود، دل‌هایتان سخت شد «همانند سنگ یاسخت‌تر از آن» یعنی: دل‌های برخی از شما در سختی مانند سنگ و دل‌های برخی دیگر سخت‌تر از سنگ است «چراکه بعضی از سنگ‌ها هستند که از آنها جویباران می‌شکافد» و آن جویباران، زمین را زنده گردانیده و گیاهان و درختان رامی‌رویند «و پاره‌ای از آنها می‌شکافد و آب از آنها بیرون می‌آید» و چشمه‌سارانی سودمند از آنها سرازیر می‌شود «و برخی از آنها از بیم خدا فرو می‌ریزد» از سرکوه‌ها و صخره‌ها. پس ای گمراهان بنی‌آدم! این سنگ‌ها با وجود همه صلابت خود، از دل‌های شما نرم‌تر است.

امام رازی می‌گوید: «نیازی به این تأویل وجود ندارد که خشوع و فروتنی در سنگ را از باب مجاز بدانیم، بلکه باید گفت که خدای متعال این صفت را حقیقتاً در سنگ می‌آفریند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در وصف کوه احد فرمودند: «هذا جبل يحبنا ونحبه: این کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم». همچنان حدیث شریف ناله کردن ستون مسجدالنبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (حنانه) از فراق رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بعد از نصب منبر، از کنار آن عبور کرده و به منبر بر نشستند؛ حدیثی است متواتر. همچنین در حدیث شریف به‌روایت مسلم آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من سنگی را که قبل از بعثتم در مکه بر من سلام

می گفت، هم اکنون می شناسم». «و خدا از آنچه می کنید، غافل نیست» بلکه تا زمانی معین مهلتان می دهد، آن گاه شما را فرو خواهد گرفت. در حدیث شریف شریف آمده است: «لا تكثرُوا الكلام بغير ذكر الله، فإن كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة القلب، وإن أبعد الناس من الله القلب القاسي». «به غیر ذکر خدا ﷺ سخن بسیار نگوئید زیرا سخن گفتن بسیار به غیر ذکر خدا ﷺ، قساوت قلب است و قطعاً شخص سنگدل، دورترین مردم از خدا ﷺ می باشد».

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾﴾ [البقرة: ٧٥].

«آیا طمع دارید» ای مؤمنان! «که یهودیان به شما ایمان بیاورند»؟ یعنی: شمارا تصدیق کرده و به دعوت شما لیبیک بگویند؟ «با آن که گروهی از آنان کلام خدا» یعنی: تورات «را می شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش» و دریافتن آیات و احکامش «تحریف می کردند» و از جمله تحریف های آنها افزودن الفاظی در تورات، یا کاستن از آن، یا تبدیل کردن چیزی از آن به غیر آن، یا حلال نمودن حرام آن به این منظور بود که احکام آن با خواهش ها و هوسهای شان مطابق گردد. و نیز از آن جمله بود: تغییر دادن اوصاف رسول خدا ﷺ در تورات و از آن جمله بود: ساقط کردن حدود الهی از اشراف خویش. «و خودشان هم می دانستند» یعنی: با آن که می دانستند که آنچه می کنند، تحریفی است که با دستور خدا ﷺ در تبلیغ احکامش به همان کیفیت حقیقی آن، مخالف است، ولی باز هم مرتکب این عمل می شدند؛ پس چگونه در حال و وضعی این چنین، به مسلمان شدنشان طمع می ورزید؟

ابن عباس رضی الله عنهما و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می گویند: «این آیه درباره هفتاد تن یهودیانی نازل شد که موسی علیه السلام آنان را برگزید تا با خود به کوه طور برسد و چون با وی بدانجا رفتند، کلام خدا ﷺ را در حال امر و نهی خطاب به موسی علیه السلام شنیدند، اما هنگامی که به میان قوم خویش برگشتند، دو گروه شدند: گروهی حقیقت را چنان که بود، به راستی باز گفتند و گروهی دیگر آن را تحریف کردند و گفتند: شنیده ما این است که خداوند ﷺ می گفت: اگر توانستید، این کارها را انجام دهید ولی اگر نتوانستید، باکی نیست، آنها را انجام ندهید». اما بیشتر

مفسران برآنند که آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که آیه رجم و اوصاف حضرت محمد ﷺ در تورات را تغییر دادند.

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بِعَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾﴾ [البقرة: ٧٦].

«و چون» منافقان یهود «با مؤمنان روبرو شوند، می گویند: ما ایمان آورده ایم. و وقتی با همدیگر خلوت می کنند» یعنی: چون این یهودیان نفاق پیشه با منافقانشان خلوت می کنند، «می گویند» به آنها با لحنی عتاب آمیز «آیا آنچه خدا بر شما گشوده است، با آنان در میان می گذارید؟» یعنی: آیا در مورد عذابی که خداوند ﷻ بر شما حکم کرده، با مؤمنان سخن می گویند «تا در پیشگاه خداوند با آن بر شما حجت آورند؟» محاجه: ابراز حجت است. یعنی: مسلمانان را از عذابی که خداوند ﷻ بر شما حکم کرده، آگاه نسازید که این خود حجتی برای شان علیه شما می شود. اما این کثیر در معنای آن می گوید: «آیا به این امر که محمد پیامبر خداست، اقرار می کنید با آن که خود می دانید که در تورات بر پیروی از وی از شما پیمان گرفته شده است؟ این موضوع را انکار کنید و به آن اعتراف ننمایید» «مگر نمی اندیشید؟» که از این سخنان شما چه زیان هایی پدید می آید؟ آری! وضعیت این گونه بود که گروهی از یهودیان مسلمان شده، سپس نفاق پیشه کردند و همینان بودند که سبب نزول مجازات الهی بر نیاکان خود را به مؤمنان عرب بازگو می کردند.

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: رسول خدا ﷺ در روز حمله به یهود بنی قریظه، در کنار قلعه هایشان ایستادند و خطاب به آنان گفتند: «ای برادران بوزینه ها! ای برادران خوکها! و ای پرستشگران طاغوت!» یهودیان که این اوصاف خود را از زبان رسول خدا ﷺ شنیدند، به یکدیگر گفتند: چه کسی اوصافمان را به محمد ﷺ خبر داده است، این خبرها جز از میان خود ما به بیرون درز نکرده است! آیا آنچه را خداوند ﷻ بر شما از عذاب حکم کرده، با مؤمنان در میان می گذارید تا حجتی علیه خودتان گردد؟ همان بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾﴾ [البقرة: ٧٧].

«آیا نمی دانند که خداوند آنچه را پوشیده می دارند» از کفر خویش به محمد ﷺ و تکذیب وی در هنگامی که با همدیگر خلوت می کنند «و آنچه را آشکار می کنند» از

کار و سخنان خود در هنگام ملاقات با مؤمنان «می‌داند»؟.

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«و بعضی از آنان امی‌هایی هستند» یعنی: از یهودیان گروه بی‌سوادی هستند که نوشتن و خواندن را نمی‌دانند، به همین جهت است «که کتاب آسمانی را جز آرزوهای باطلی نمی‌دانند» مانند این آرزوی خام و دروغین که آنان به سبب اعمال شایسته ادعایی خود، یا بدان سبب که - به باور خویش - پیشینیان صالحی داشتند، آموخته می‌شوند. بعضی گفته‌اند: «امانی» به معنی خواندن است، یعنی: آنان جز لقله زبان و خواندن طوطی‌وار بدون فهم، چیز دیگری از تورات نمی‌دانند «و فقط پندار می‌بافند» یعنی: این‌گونه باورهای کاذب، فقط بر گمان و پنداری متکی است که آن را به تقلید دریافته‌اند و همین عامل است که به آنان اجازه نمی‌دهد تا چشمانشان به سوی حقایق باز شود. ابن جریر طبری می‌گوید: «اعراب کسانی از مردان را که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، از نظر جهل و نادانی به مادرانشان نسبت می‌دادند و از این‌روی به آنان امی می‌گفتند».

این آیه کریمه، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول احکام است، چنان‌که سلف صالح در صدر اسلام و در سه قرن اولیه، بر بطلان تقلید در عقیده اجماع داشته‌اند. آری! در آن عصر، مردم بی‌دانش، عقیده خویش را همراه با دلیل و برهان آن از علما دریافت نموده و کورکورانه از ایشان تقلید نمی‌کردند.

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُءُوسُهُمْ مِمَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۹].

«پس وای» یعنی: هلاکت و نیستی «بر کسانی باد که کتاب را» مطابق آنچه که هواهای نفسانی‌شان به آنان القا می‌کند «با دست‌های خود می‌نویسند» با آن که نیک می‌دانند که این کتاب، دست نوشته و دست‌ساز خود آنهاست «پس می‌گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند» یعنی: این نویسندگان، فقط به تحریف و تبدیل کتاب الهی اکتفا نکرده بلکه پا را از این حد هم فراتر می‌گذارند و در محافل و مجالسشان چنین ندا در می‌دهند که: «این از جانب خداست»!! تا با این جنایت بزرگ خویش، بهای ناچیزی و بی‌ارزشی را به دست آورند «پس وای بر آنان از آنچه به دست خویش نوشته‌اند» از بر ساخته‌های دروغین به نام خدای سبحان «و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند» از رشوت، در برابر فروش احکام دینی و تحریف حقایق.

مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: «این آیه کریمه درباره اهل کتاب نازل شد». عباس رضی الله عنه می گوید: «این آیه درباره یهودیانی نازل شد که اوصاف و شمایل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در تورات تغییر دادند». شمایل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تورات چنین توصیف شده بود: «پیامبر خاتم چشمانی سیاه دارد، چهار شانه است، موهای مجعد و صورتی زیبا دارد»، اما یهودیان از سر حسد و تجاوز، این اوصاف را تغییر داده و گفتند: «اوصاف وی در تورات چنین است که: قدی بلند، چشمانی آبی و موهای افتاده دارد».

﴿وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَلْحَدْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸۰﴾﴾ [البقرة: ۸۰].  
 «و گفتند: هرگز آتش دوزخ جز روزهایی چند، به ما نمی رسد».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: «یهودیان می گفتند: عمر دنیا هفت هزار سال است و ما در برابر هر یک هزار سال از ایام دنیا، فقط یک روز در دوزخ عذاب می شویم، پس عذاب ما فقط هفت روز است و سپس قطع می شود». در روایت دیگری آمده است که آنها می گفتند: «ما فقط به مدت چهل شبی که گوساله را پرستیده ایم، عذاب می شویم». «بگو: مگر» در این باره «پیمانی از خدا گرفته اید؟ که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد» اما هرگز چنین نیست و شما هیچ پیمانی در این باره از خداوند جل جلاله ندارید، از این جهت در جمله بعدی حرف «ام» که به معنای «بل» است، به کار رفت: «بلکه» حقیقت قضیه این است که «آنچه را نمی دانید به دروغ به خدا نسبت می دهید»؟.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَيْهَاتَ وَهَيْهَاتَ سَبِيلَ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا يَصْعَقُكُمُ اللَّهُ إِنَّهُ يَكُونُ عَذَابًا لِّكُلِّ شَايِئٍ عَاجِلًا ﴿۸۱﴾﴾ [البقرة: ۸۱].

«چنین نیست» که شما آرزو و خیال پردازی می کنید، بلکه «هرکه کار بد کرد» چون شرک و گناه کبیره و از آن توبه نکرد «و گناهان وی او را فراگرفت» یعنی: کسی که همانند اعمال شما عمل کرد و به مانند کفر شما کفر ورزید تا بدانجا که کفر وی بر حسناتش احاطه نمود و هیچ حسنه ای برایش باقی نماند «پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن جاودانه می مانند» که سبب جاودانگی شان در دوزخ، شرک آوردن به خداوند متعال است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ایاکم و محقرات الذنوب، فانهن یجتمعن علی

الرجل حتی یهلکنه». «هان! از گناهان اندک و کوچک شمرده شده برحذر باشید زیرا این گناهان بر شخص جمع می‌شوند تا سرانجام او را نابود می‌کنند».

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: ۸۲].

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: کسانی که ایمان آورده‌اند به آنچه که شما یهودیان به آن کفر ورزیده‌اید و عمل کرده‌اند به آنچه شما آن را ترک کرده‌اید از دستورات دین خدا ﷺ: «آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه می‌مانند» نه فنا می‌شوند و نه از بهشت خارج می‌گردند.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ  
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا  
قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ [البقرة: ۸۳].

«و به یاد آر» ای پیامبر ﷺ! «که چون از بنی اسرائیل میثاق گرفتیم» مراد از میثاق؛ همان پیمانی است که خداوند ﷻ در حیات‌شان بر زبان پیامبران خویش از آنان گرفت. با علم به اینکه عهد بر دو نوع است: عهد خلقت و فطرت که معروف به «عهد الست» است و عهد نبوت و رسالت، که در اینجا مراد همین عهد دوم است.

مضمون آن عهد این بود: «که جز خداوند را نپرستید» و به توحید وی در عبادت پایبند باشید. و این حق خداوند تبارک و تعالی است که برترین و بزرگترین حقوق است. بعد از آن مؤکدترین و برترین حق؛ حق والدین است، از این جهت فرمود: «و به پدر و مادر احسان کنید» احسان و نیکی به پدر و مادر عبارت است از: رفتار و معاشرت با آنان به شیوه پسندیده، فروتنی در برابر آنان و بجا آوردن امرشان در غیر نافرمانی و معصیت خدا ﷻ در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: کدامین عمل بهتر است؟ فرمودند: «نمازگزاردن در وقت آن». گفتم: بعد از آن کدامین عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا ﷻ» «و» نیکی کنید «به خویشاوندان» یعنی: نزدیکان و وابستگان. نیکی به آنان؛ نگاه‌داشت صلّه و پیوند رحم با آنان و رفع نیازمندیهایشان به اندازه توان است «و» نیکی کنید «به یتیمان» یتیم در میان انسان‌ها: کسی است که پدرش را ازدست داده باشد و در میان حیوانات: حیوانی است که مادرش را



از دست داده باشد. «و» نیکی کنید «به مساکین» مسکین: کسی است که فقر و نیازمندی او را خوار و زمین گیر کرده است. بیشتر اهل لغت و بسیاری از فقها بر آنند که مسکین از فقیر بی چیزتر است. اما از امام شافعی رحمته الله علیه روایت شده است که فرمود: فقیر از مسکین بی چیزتر و پریشان حالتر است «و با مردم به زبان خوش سخن بگویند» و هر آنچه که شرعاً سخن نیک شمرده شود، شامل این امر قرار می گیرد، از آن جمله امر به معروف و نهی از منکر.

در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «لا تحقرن من المعروف شیئاً وإن لم تجد فالق أخاک بوجه منطلق». «هیچ امر پسندیده‌ای را حقیر نشمار و اگر چیز دیگری نیافتی، با برادر مسلمان با چهره‌ای گشاده روبرو شو». «و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» ابن عطیه می گوید: «ادای زکات یهودیان چنین بود که مال زکات را در میان می نهادند و آنچه که پذیرفته می شد، آتشی از آسمان بر آن نازل می گشت و بر آنچه که پذیرفته نمی شد، آتش نازل نمی گشت». اما صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «درباره نوع و چگونگی نماز و زکات اهل کتاب، روایت صحیحی در دست نیست». «پس به حالت اعراض روی برتافتید» از این عهد و میثاق و به آن عمل نکردید «جز اندکی از شما» که عبدالله بن سلام و یارانش از آن جمله بودند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرَجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَوْنَ ﴿٨٤﴾﴾ [البقرة: ٨٤].

آن گاه خداوند متعال در مقام انکار بر یهودیانی که در زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه به سر می بردند و در جنگ‌های اوس و خزرج با هم پیمانان خود شرکت جسته و چه بسا خون یکدیگر را می ریختند، می فرماید: «و به یاد آرید که چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را نریزید» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را نکشید «و یکدیگر را از خانه و کاشانه‌تان بیرون نکنید، سپس اقرار کردید و خودگواهید» یعنی: شما خود گواهید که به این پیمان اقرار و اعتراف کرده‌اید. آری! خدای سبحان در تورات از بنی اسرائیل پیمان گرفته بود که همدیگر را نکشند، برده نسازند و تبعید نکنند.

﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقُولُونَ أَنفُسَكُمُ وَمُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِّنكُمْ مِّن دَيْرِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسْرَى تَقْتُلُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِّنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾﴾ [البقرة: ٨٥].

«ولی باز همین شما هستید» یعنی: شما یهودیان معاصر عهد پیامبر ﷺ هستید «که» در مخالفت با پیمانی که از شما در تورات گرفته شده «یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید و به گناه و تجاوز» یعنی: بی هیچ سبب و دلیل درستی که این کار شما را توجیه کند؛ «برضد آنان باهم همدست می شوید، و» اما «اگر کسانی از شما اسیر گردند» و نزد شما آمده خواهان پرداخت فدیة آزادی خویش گردند، شما مطابق حکم تورات: «به دادن فدیة، آنان را آزادی کنید، با آن که» نه تنها کشتن، بلکه «بیرون کردنشان بر شما حرام شده است، آیا شما به پاره ای از کتاب» تورات «ایمان می آورید و به پاره ای دیگر کفر می ورزید»؟.

این آیه کریمه به وضعیت دو قبیله اوس و خزرج - پیش از آن که مسلمان شوند - اشاره دارد زیرا قبل از اسلام، یهودیان بنی قینقاع با خزرج و یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه با اوس، همدست و هم پیمان بودند و هرگاه میان اوس و خزرج جنگی درمی گرفت، هریک از آن دو گروه، هم پیمانانشان را علیه برادران یهودی خویش یاری داده و در نتیجه، یهودی دیگر را در گیرودار جنگ اوس و خزرج می کشت و آواره می کرد ولی بعد از آن که آتش جنگ فروکش می کرد، باز آنها اسیران خود را براساس حکم تورات باز خرید می کردند، درحالی که طبق بیان آیات سوره «حشر»، خداوند ﷻ از بنی اسرائیل در تورات پیمان گرفته بود که:

۱- از کشتن همدیگر بپرهیزند.

۲- همدیگر را به ستم آواره نکنند.

۳- در ظلم و تجاوز همدست و همسو نشوند.

۴- اسیران خود را باز خرید و آزاد کنند.

اما بنی اسرائیل از این چهار حکم، تنها به بند چهارم عمل کردند و بس.

«پس جزای هرکس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا» به وسیله عذاب خفت‌بار الهی «چیزی نیست و روز رستاخیز به سخت‌ترین عذابها دچار شوند» به‌سزای اینکه آیات الهی را به بازی گرفته‌اند «و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست» بلکه شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند.

باید دانست که شریعت مقدس ما بر حکم فدیهدادن اسیران تأکید نموده است، از این رو، دادن فدیهدادن اسیران جنگی از بیت‌المال واجب است. علمای مالکی و غیر آنان می‌گویند: «فدیهدادن اسیران واجب است، هرچند در بیت‌المال یک‌درهم باقی نماند و علمای اسلام بر این حکم اجماع دارند. و اگر در بیت‌المال پولی موجود نبود، پرداختن فدیهدادن اسیران بر عامه مسلمانان فرض کفایه است».

﴿وَأُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ۸۶].

«همین کسانی که زندگانی دنیا را به بهای آخرت خریدند» یعنی: کم دنیا را بر بیش‌آخرت ترجیح دادند «پس نه عذابشان کاسته می‌شود و نه آنان کمک و یاری می‌شوند» لذا پشتیبانی ندارند که از عذاب جاودان دوزخ نجاتشان دهد.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ [البقرة: ۸۷].

سپس، خداوند متعال بنی‌اسرائیل را به عناد و مخالفت و استکبار علیه انبیا عليهم السلام و پیروی از هوا و هوس‌های بیجا وصف نموده می‌فرماید: «و همانا به موسی کتاب» تورات «را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سرهم فرستادیم» ایشان انبیای بنی‌اسرائیل بودند که بعد از موسی عليه السلام به نبوت مبعوث شده و به شریعت وی عمل می‌کردند. مراد این است که این پیامبران: را پیرو موسی عليه السلام گردانیدیم «و به عیسی پسر مریم بینات بخشیدیم» مراد از بینات: معجزات آشکاری است که خداوند متعال در سوره‌های «آل عمران» و «مائده» از آنها یاد کرده و آنها رابه دست عیسی عليه السلام آشکار ساخت؛ چون زنده کردن مردگان، آفریدن شکل پرنده از گل و دمیدن در آن و سپس تبدیل شدن آن به پرنده جاندار، بخشیدن بهبودی به نابینای مادرزاد و بیماران مبتلا به برص و جزام، خبردادن به مردم از بسیاری امورغیبی، فرودآوردن «مائده» برای آنان از آسمان و

نزول انجیل بر وی. عیسی عليه السلام را به زبان سریانی «یسوع» می نامند که به معنای سید یا مبارک است و «مریم» به زبان عبری به معنای خدمتکار است زیرا مادرش او را برای خدمت بیت المقدس نذر کرده بود «و او را با روح القدس تأیید کردیم» یعنی: عیسی عليه السلام را با روح مقدس که جبرئیل عليه السلام است، تأیید و تقویت نمودیم. گفتنی است؛ احادیثی نیز بر صحت این رأی که «روح القدس» جبرئیل امین است، روایت شده؛ از آن جمله: حدیث شریف زیر به روایت عایشه رضی الله عنها از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم است که آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم برای حسان شاعر خویش منبری در مسجد نهادند و او بر آن منبر می ایستاد و از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم دفاع می کرد، پس ایشان در حق وی چنین دعا کردند: «اللَّهُمَّ أَيْدِ حَسَانَ بَرُوحِ الْقُدُسِ كَمَا نَافِحِ عَنِ نَبِيِّكَ». «خدایا! حسان را به روح القدس تأیید و یاری کن، همان طوری که او از پیامبرت دفاع کرد». و چنان که در آیه (۱۹۵) از سوره «شعراء» آمده است، به جبرئیل عليه السلام «روح الامین» نیز گفته می شود. بعضی گفته اند: مراد از «روح القدس»، روح دمیده شده در عیسی عليه السلام است که خداوند عز وجل او را با آن روح نیرومند تأیید کرد «پس چرا هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف میل شما» یعنی: برخلاف هواهای نفسی شما «برایتان آورد، استکبار کردید؟» و به منظور تحقیر پیامبران: و دورپنداشتن رسالت ایشان، از پذیرش آن سرباز زدید «پس گروهی را دروغگو خواندید» چون عیسی و محمد علیهما السلام را «و گروهی را می کشید»؟ مراد، بیان حال گذشته است؛ یعنی: گروهی را کشتید، چون یحیی و زکریا علیهما السلام را. اما ابن کثیر می گوید: «خداوند عز وجل از کشتن انبیا توسط یهود به صیغه ماضی تعبیر نکرد زیرا مراد حق تعالی این است که یهودیان عصر رسالت نیز در صدد کشتن پیامبر اسلام هستند، چنانچه آنان به وسیله زهر و جادو در پی قتل آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم بر آمدند. شاهد این مدعا حدیث شریف رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در بیماری وفاتشان است که گفتند: ما زالت اكله خيبر تعادني فهذا اوان انقطاع ابهري: پیوسته و هنوز هم، آن خوردن خیبر (از گوسفند آلوده به زهر) مرا آزار می دهد، پس این زمان؛ زمان قطع شدن ورید گردن من است».

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾﴾ [البقرة: ٨٨].

«و» یهودیان «گفتند: دل های ما غلف است» غلف: جمع اغلف، عبارت از چیزی است که روی آن پوششی قرار دارد. یعنی: کلام تو به دل هایمان نمی رسد. این سخن

را گفتند تا چنین وانمود کنند که دعوت پیامبر ﷺ را نمی فهمند و لذا پیامبر ﷺ را از ایمان آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دست از دعوتشان بردارد «چنین نیست، بلکه خداوند به سزای کفرشان لعنتشان کرده است» یعنی: آنچه از پندار عدم فهم پیام پیامبر عنوان می کنند، درست نیست، بلکه خداوند ﷻ به سبب عدم گرویدنشان به سوی ایمان، آنان را از رحمت خویش دور نموده و درحقیقت، سبب کفرشان همین است. لعن: طرد و دورساختن است. بل: برای اضراب یعنی انتقال از یک کلام به کلام دیگری به هدف نفی آن است. «از این رو، اندکی ایمان می آورند» آری! ایمان یهود که خداوند متعال از عناد و ناکسی و سرسختی و شدت لجبازی و دوریشان از اجابت گفتن به پیامبران ﷺ به ما داستانها بیان کرده، جدا اندک است زیرا آنان به بخشی از کتاب تورات ایمان آورده و عمل به بخشی دیگر را ترک کرده یا آن را تحریف نموده اند، پس حقا که این وصف شایسته شأن آنان است. یا معنای: (فقلیلا ما يؤمنون) این است: آنان اصلا ایمان نمی آورند، چنان که اعراب می گویند: «قلما رایت مثل هذا قط» یعنی: هرگز مانند این ندیدم.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۸۹﴾﴾ [البقرة: ۸۹].

«و هنگامی که برای آنان» یعنی: برای یهودیان «کتابی» چون قرآن «از جانب خداوند آمد که مؤید آن چیزی است که نزدشان است» یعنی: قرآن مؤید تورات و انجیل است زیرا قرآن از آنچه در کتابهایشان است خبر می دهد و تأیید کننده آنهاست نه مخالف با آنها، «با آن که پیش از آن در برابر کافران پیروزی می جستند» با بعثت پیامبر آخرالزمان و از خداوند ﷻ بر دشمنان خود به حق نبی مبعوث در آخرالزمان، طلب نصرت می کردند همان نبی که اوصافش را در تورات می یافتند، «ولی همین که آنچه را می شناختند» یعنی: پیامبر خاتم ﷺ «به نزدشان آمد، انکارش کردند».

ابن اسحاق از چند تن از بزرگان انصار در باره سبب نزول این آیه روایت کرده است که فرمودند: «هیچ طایفه ای از اعراب در مورد بعثت رسول خدا ﷺ چون طایفه ما آگاهی نداشتند زیرا یهودیان در جوار ما در مدینه زندگی می کردند و آنان اهل کتاب

بودند و ما بت پرست، و چون از سوی ما به آنان بدی و آزاری می‌رسید، می‌گفتند: قطعاً در این روزگار نزدیک پیامبری برانگیخته می‌شود و زمان بعثتش نزدیک است، در آن هنگام ما از او پیروی کرده و همراه با او، شما را چون کشتار عاد و ارم، یک‌سره می‌کشیم و از میان برمی‌داریم! اما چون رسول خدا ﷺ به رسالت مبعوث شدند، ما (انصار) از ایشان پیروی کردیم، ولی آنان (یهود) به آن حضرت ﷺ کفر ورزیدند.»

«پس لعنت خدا بر کافران» یعنی: بر یهودیان «باد».

﴿بِئْسَمَا أَشْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ [البقرة: ۹۰].

«وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود کافر شوند» یعنی: این خودفروشان، در قبال فروش خود هیچ عوضی جز کفر به کتاب منزل خدا ﷻ نگرفته خود را مفت و مجانی در آتش جهنم افکندند، وه! این چه بدمعامله‌ای است که کردند «از سر بغی» یعنی: انگیزه‌شان در این کفر، بغی بود. بغی: حسد و رقابت و بخل و تجاوز است «که چرا خداوند بر هرکس از بندگانش که بخواهد، از فضل خویش فرومی‌فرستد» یعنی: بر اعراب حسد بردند که چرا خاتم‌النبیین ﷺ از میان‌شان مبعوث شده، در حالی که آنان باید می‌دانستند که نبوت فضلی از جانب خداوند ﷻ است که آن را بر هرکس که بخواهد می‌بخشد و این فضل در انحصار آنان نیست که همیشه به آنان اختصاص داشته باشد «پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند» خشم اول کفرشان به حضرت عیسیٰ ﷺ و خشم دوم کفرشان به حضرت محمد ﷺ است. یا خشم اول، کفرشان به حضرت محمد ﷺ و خشم دوم سرکشی و تجاوزشان علیه آن حضرت ﷺ است. یا خشم اول، به سبب پرستش گوساله از سوی آنان و خشم دوم به سبب کفرشان به حضرت محمد ﷺ است «و برای کافران عذابی خفت آور است».

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۹۱].

«و چون به آنان» یعنی: به یهودیان و امثال آنان از اهل کتاب «گفته شود؛ به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید» یعنی: به قرآن یا هر آنچه که خداوند عَلَّمَ از کتب آسمانی نازل کرده، ایمان آورید و آنها را تصدیق کنید «می‌گویند: ما به آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده، ایمان می‌آوریم» و آن را تصدیق می‌کنیم و همین برای ما کافی است «و به آنچه جز آن است کافر می‌شوند» یعنی گفتند: ما به غیر آن کافریم «و حال آن که آن» کتاب نازل شده بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «حق و مؤید همان چیزی است که نزد آنان است» یعنی: فرق نهادن در تصدیق میان دو چیز متساوی در حقانیت خود - در حالی که هریک از آن دو مصدق دیگری است - هیچ توجیهی ندارد «بگو: اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می‌کشتید؟» یعنی: اگر در این ادعا که به آنچه بر شما نازل گشته مؤمن بودید، چرا پیامبران الهی را کشتید، در حالی که کتاب خودتان شما را از این کار نهی می‌کند؟

این خطاب هر چند متوجه یهودیان معاصر زمان خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، اما مراد از آن پیشینیانشان می‌باشند و از آنجا که آنها به عملکرد پیشینیانشان راضی بودند و در تکذیب و دشمنی با انبیا: از نقش قدم پیشینیانشان پیروی کردند، پس همانند آنان گردیدند، از این روی، فعل «قتل» به آنها نسبت داده شد.

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿۹۲﴾﴾

[البقرة: ۹۲].

«و قطعاً موسی برای شما بینات را آورد» مراد از بینات: تورات، یا معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که خداوند عَلَّمَ در آیه (۱۰۱) از سوره «اسراء» به بیان آنها پرداخته است، که عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، من، سلوی، سنگی که از آن چشمه‌های دوازده‌گانه جوشید و فرود آوردن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون به عنوان عذاب بر تکذیب‌پیشه‌گان «سپس در غیاب او شما گوساله را» به پرستش «گرفتید و شما» با این گوساله پرستی تان «ستمکار بودید» بر خویشتان.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَثَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِنَسَمَا يَا مَرْكُم بِهِ إِيْمَانِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۹۳﴾﴾ [البقرة: ۹۳].

«و آن‌گاه که از شما پیمانتان را گرفتیم» که به آنچه در تورات است، عمل کنید «و طور را بر فراز شما برافراشتیم» داستان برافراشتن کوه طور بر بالای سرشان در آیه (۶۳) گذشت «و گفتیم: آنچه را به شما داده‌ایم، به قوت بگیرید و بشنوید» یعنی: آن اوامری را که می‌شنوید، اطاعت کنید و بپذیرید. ولی آنها در جواب گفتند: «شنیدیم» یعنی: سخن تو را با حس شنوایی‌مان شنیدیم، ولی «نافرمانی کردیم» امر تو را. یعنی: فرمان تو را نمی‌پذیریم «و مهر گوساله در دل‌هایشان سرشته شد» یعنی: مهر گوساله در دل‌هایشان چنان جای گرفت که گویی دل‌هایشان آن را می‌آشامید و با آن در می‌آمیخت، چنان‌که آب با نوشیدن، در اعضای وجود درهم می‌آمیزد تا بدانجا که به درون بافت‌های وجود می‌رسد. در حدیث شریف آمده است: «حَبْكُ الشَّيْءِ يَعْمَى وَيَصْمُ: مهر و محبت تو به چیزی، کور و کرت می‌سازد». این مهرورزیدن به گوساله «به سبب کفر آنان» بود، به مثابه مجازات و فرود آوردن خفت و خواری بر آنان «بگو: اگر از اهل ایمان هستید» پس بدانید که «ایمانتان شما را به بدچیزی فرمان می‌دهد» یعنی: دروغین بودن ایمان ادعایی‌تان در این مورد که گفتید؛ فقط به کتاب خودتان مؤمن و به دیگر کتاب‌ها کافر هستید، با این سخن‌تان که: (شنیدیم و نافرمانی کردیم!) ثابت شد، چه این سخن، خود دلیل کذب شما در ادعای ایمانتان می‌باشد، پس شما در واقع به هیچ چیز ایمان ندارید، نه به تورات و نه به قرآن.

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۹۴].

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل می‌کند: یهودیان گفتند؛ کسی دیگر جز ما هرگز وارد بهشت نمی‌شود. پس خداوند متعال نازل فرمود: «بگو» ای محمد ﷺ! به یهودیان «اگر به حکم الهی سرای آخرت مختص شماست نه دیگر مردم» و فقط شما هستید که به بهشت وارد می‌شوید و دیگران با شما در این امر مشارکت ندارند؛ «پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید» زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین داشته‌باشد، قطعاً مرگ برایش از زندگی پر رنج و گداز دنیا محبوب‌تر است، چرا که دنیا زندان مؤمن می‌باشد.

در بیان معنای مراد آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «مراد این است که بر هریک از دو گروهی از ما یا شما که در ادعای خود دروغ‌گوست، دعای مرگ کنید. اما یهودیان چنین دعایی نکردند، چرا که به دروغ‌گو بودن خود یقین



داشتند». ابن کثیر می‌گوید: «این تفسیر ابن عباس رضی الله عنه از آیه کریمه - یعنی دعابر وجه مباحله - تفسیری است صحیح زیرا میان وجود صلاح و آرزوکردن مرگ هیچ ارتباط منطقی‌ای وجود ندارد و چه بسیار افراد صالحی که مرگ را آرزو نمی‌کنند بلکه دوست دارند که عمری طولانی داشته باشند تا بر اعمال خیرشان بیفزایند و مرتبه‌شان در بهشت برتر گردد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خیرکم من طال عمره، و حسن عمله: بهترین شما کسی است که عمرش دراز و عملش نیکو باشد». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اگر یهودیان مرگ را آرزومی کردند، قطعاً می‌مردند و جایگاههای خود را در دوزخ می‌دیدند».

﴿وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۹۵].

«ولی هرگز آن را» یعنی: مرگ را «هیچ‌گاه آرزو نمی‌کنند، به سبب آنچه که دستهای آنان پیش فرستاده است» یعنی: به سبب گناہانی که انجام داده‌اند، گناہانی که مرتکب آنها نه فقط از عذاب ایمن نیست، بلکه اصلاً در رسیدن به بهشت هیچ امیدی ندارد، چه رسد به اینکه آن را خاص و مخصوص خویش بیندارد «و خدا به حال ستمگران داناست» این جمله، اعلام ثبت‌نامشان در پرونده و دیوان ستمگران است.

﴿وَلَسَجَدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوٰةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ

سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْجَزِحِهِءَ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۹۶].

«و هر آینه آنان را حریص‌ترین مردم بر حقیرترین زندگانی» یعنی: کمترین درنگی در دنیا «می‌یابی» چه رسد به زندگانی‌ای بسیار و درنگی طولانی و ماندگار «و حریص‌تر از آنان که مشرکند» و به رستاخیز بعد از مرگ و سرای آخرت ایمان ندارند. بنابراین، یهودیان بی‌تردید از حریص‌ترین مردم بر زندگانی دنیا هستند. دلیل حرص یهود بر زندگانی دنیا تا به این حد؛ جز این نیست که آنها از عذاب‌هایی که در آخرت در انتظارشان است، به‌خوبی آگاهند «یکی از آنان دوست‌می‌دارد؛ کاش عمر داده شود» و زندگی کند «هزار سال، با آن که اگر چنین عمری هم به او داده‌شود، دور دارنده وی از عذاب نیست و خداوند به آنچه می‌کنند» بندگان از خیر و شر «بیناست» و آگاه است، پس قطعاً هرکس را برابر عمل و اندیشه‌اش جزای مناسب می‌دهد.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیات، امتحانی برای آشکار ساختن حقیقت ادعای یهود در میدان‌داری ایمان است و نتیجه امتحان چیزی جز شکست قطعی و خفت‌بار آنان نبوده و نیست».

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۹۷].

ابن‌کثیر به نقل از ابن‌جریرطبری می‌گوید: «داناان به تأویل، جملگی اتفاق نظر دارند بر اینکه این آیه در پاسخ به یهودیان نازل شد، هنگامی که پنداشتند جبرئیل دشمن آنها و میکائیل دوست‌شان است». در بیان سبب نزول آیه، یعنی سببی که یهودیان این سخن را گفتند و باز این پاسخ در ردشان نازل گردید؛ میان علما اختلاف است، اما از مجموع روایات رسیده در این باب چنین بر می‌آید که سبب این اظهارنظرشان، مناظره‌ای بود که میان آنها و رسول خدا ﷺ درباره نبوت آن حضرت ﷺ به وقوع پیوست. یهودیان در این مناظره به آن حضرت ﷺ گفتند: اگر دوست تو فرشته دیگری غیر از جبرئیل بود، حتما ما از تو پیروی کرده و تأییدت می‌کردیم. رسول خدا ﷺ از آنان پرسیدند: چه چیز شما را از تصدیق جبرئیل بازمی‌دارد؟ گفتند: جبرئیل دشمن ماست! «بگو: هرکس دشمن جبرئیل باشد، پس همانا جبرئیل به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است» و این خود، دلیل شرف و حرمت جبرئیل عليه السلام و برتری منزلت وی نزد خداوند متعال است بنابراین، هیچ‌دلیل موجهی بر دشمنی یهود با او وجود ندارد زیرا از او جز آنچه که موجب دوستی و محبت است صدور نیافته، و اینکه جبرئیل عليه السلام، قرآن کتاب برحق خداوند بزرگ را بر قلب پیامبر آخرالزمان فرودآورده، جرم نیست، از جهت دیگر، قرآن: «مؤید کتاب‌هایی است که در دست آنان است و راهنما و مژده‌دهنده به مؤمنان است» پس کتابی که خود با تورات همخوان است، چرا این اندازه بغض و نفرت در آنان برانگیزد؟ مگر نه این است که تورات کتاب آنهاست؟

﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۹۸].

«هرکه دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل است، پس هرآینه، خداوند دشمن کافران است» زیرا هرکس با اولیای خدا عليه السلام و سپاهیان

دشمنی کند، بی‌گمان با خدای سبحان دشمنی کرده و به او کفر ورزیده‌است و خداوند متعال هم دشمن اوست و او را مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌دهد، پس دشمنی با دوستان خدا ﷺ موجب کفر دشمنان است. مخصوص ساختن جبرئیل و میکائیل به یادآوری بعد از ذکر فرشتگان به طور عام؛ به قصد بزرگداشت و گرامی‌داشت آن دو و اشاره‌ای است به این حقیقت که آن دو هرچند از فرشتگانند، ولی به اعتبار امتیاز خاصی که دارند، به منزله جنس دیگری گردیده‌اند که شریف‌تر و گرامی‌تر از جنس عامه فرشتگان است. در حدیث شریف قدسی آمده‌است: «من عادی لی ولیاً فقد بارزنی بالحرب: هرکس با دوستی از دوستان من دشمنی کند؛ قطعاً با من اعلام جنگ داده است».

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾ [البقرة: ۱۹۹].

«و همانا بر تو آیاتی روشن» و نشانه‌هایی واضح «فرو فرستادیم» که دلیل نبوت تو اند، آیاتی که اصول اعتقادی را با برهان‌های آنها و احکام عملی را با منافع و هدفمندیها و مصالح آنها کاملاً روشن ساخته‌اند و خود بسان نوری روشن در درخشش بوده و هیچ نیازی به دلیل روشنگر دیگری ندارند «و جز فاسقان کسی آنها را انکار نمی‌کند» یعنی: این نشانه‌ها به قدری روشن‌اند که فقط کسانی که از پذیرش فرمان خدا ﷺ سرباز زده و از هوای نفس خویش پیروی کرده باشند، به آنها کفر می‌ورزند، نه آنان که با هدف پیروی از حق، جویای آن هستند. پس این‌آیه به فسق و نافرمانی یهودیان اشاره دارد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: «ابن صوریای یهودی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! چیزی به همراه نیاورده‌ای که ما آن را بشناسیم! و خداوند بر تو نشانه‌ای روشن نازل نکرده تا ما از تو پیروی کنیم! همان بود که خداوند بزرگ نازل فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ...﴾»

﴿أَوْ كَلَّمَا عَلَيْهِمْ عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [البقرة: ۱۰۰].

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیمانی را که در تورات در ارتباط با تصدیق پیامبر آخرالزمان از یهودیان گرفته شده بود به یاد آنان آوردند، اما مالک بن صیف یهودی گفت: به خدا سوگند که در ارتباط با محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ما هیچ پیمانی گرفته نشده است! پس خداوند صلی الله علیه و آله و سلم در رد این سخن

آنان نازل فرمود: «چرا هرگاه پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند» یعنی: آن پیمان را دور افکنده و زیرپا نهادند؟ «آری، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند» حسن بصری رحمته الله علیه می‌گوید: «قطعا هیچ عهد و پیمانی را سراغ نداریم که یهودیان به آن متعهد شده باشند و بعدا آن را نشکسته و پشت سر نینداخته باشند، امروز عهدی می‌بندند و فردا آن را می‌شکنند»<sup>۱</sup>.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۰۱].

«و چون پیامبری» یعنی: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم «از سوی خداوند به نزد آنان آمد که تصدیق‌کننده حقانیت کتاب‌شان بود، گروهی از اهل کتاب» یعنی: یهودیان که خداوند جل جلاله به آنان کتاب داد و با آن گرامیشان داشت؛ «کتاب الهی» یعنی: تورات «را پشت سر افگندند» زیرا وقتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن نازل شده برای‌شان کفر ورزیدند - بعد از آن که خداوند جل جلاله از آنان در تورات پیمان گرفت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق و پیروی نمایند و حتی اوصاف‌شان را نیز برای‌شان بیان داشت - دیگر این کفر و انکارشان، در واقع به معنای پشت سرافگندن تورات و رد و انکار آن نیز هست «چنان که گویی» حقیقت را «نمی‌دانند» یعنی: رفتارشان چون رفتار کسی است که گویی هیچ نمی‌داند که چه خبر است و چه می‌کند.

﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحَرِ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ يُبَايِعُ هَارُونَ وَمَرْوَةَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«و از آنچه شیاطین» انس و جن «در روزگار سلطنت سلیمان می‌خواندند» یعنی: به هم می‌بافتند از سحر و مانند آن «پیروی کردند».

۱ - معاهدات کنونی یهود با فلسطینیان نیز از مصادیق بارز این مقوله است.

یهودیان بر این پندار بودند که دانش سلیمان همان سحر بوده ست و او سحر و جادو را اجازه داده و با آن موافق بوده است. چنان که محمد بن اسحاق در بیان سبب نزول آیه نقل می کند: برخی از دانشمندان یهود گفتند: آیا از محمد ﷺ در شگفت نیستید که می پندارد سلیمان پیامبر بوده؟ به خدا سوگند که او جادوگری بیش نبوده است! پس خداوند ﷻ این پندارشان را رد کرد و فرمود: «و سلیمان» به سحر نپرداخت و «کفر نورزید». این اعلام صریح بیزاری و تبرئه سلیمان ﷺ هم از سحر و هم از این اتهام یهود است که او - العیاذ باللہ - برای بتها سجده کرده است «ولی شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر می آموختند».

ابن کثیر نقل می کند: «سلیمان ﷺ کتابهای سحری را که به وسیله شیاطین میان مردم پراکنده شده بود، گردآورده و آنها را در صندوقی نهاد و در زیر تختش دفن نمود تا مردم گمراه نشوند و می فرمود: اگر از احدی بشنوم که بگوید: شیاطین غیب را می دانند، گردنش را می زنم! و کسی از شیاطین به تخت وی نزدیک نمی شد مگر اینکه دردم می سوخت. چون سلیمان ﷺ درگذشت و دانشمندانی که از جریان امر آگاه بودند، نیز درگذشتند، شیطان خود را به شکل انسانی درآورده و به صورت سخنرانی ظاهر شد و گفت: ای مردم! سلیمان ﷺ پیامبر نبود، بلکه ساحر بود، اگر باور ندارید، اینک با من بیایید که شما را بر گنجینه سحر وی راهنمایی کنم. آن گاه محل دفن آن صندوق را به مردم نشان داد... در این هنگام بود که جز مؤمنان، دیگران گمراه شده سلیمان ﷺ را ساحر پنداشتند، و سرزنش وی بر سر زبانها افتاد و پیوسته حال آنان چنین بود تا اینکه خدای عزوجل حضرت محمد ﷺ را به رسالت برانگیخت و برائت سلیمان ﷺ از این تهمت را بر زبان ایشان نازل نمود.

«نیز آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود» یعنی: شیاطین آنچه را بر این دو فرشته نیز نازل شده بود، به مردم تعلیم می دادند. مردم بابل قومی صابئی بودند که ستارگان هفت گانه را پرستش کرده و آنها را «خدایان» می نامیدند و بر این باور بودند که حوادث جهان جملگی از افعال آنهاست و هم آنان بودند که خداوند متعال، ابراهیم خلیل ﷺ را به سویشان فرستاد که آنها را به سوی توحید فراخواند.

هاروت و ماروت - بنا بر آنچه که از برخی از سلف نقل شده - در اصل از فرشتگان بودند که خواستند تا به زمین فرود آورده شوند و این خواسته شان

برآورده شد و خداوند ﷻ به آنها طبیعت آدمی و شهوانی داد، پس از آنان گناه سر زد و به کیفر این گناه، در چاهی در بابل عراق فروآویخته شدند. اما ابن کثیر می‌گوید: «آنچه انبوه مفسران از متقدمان و متأخران، در ارتباط با داستان هاروت و ماروت نقل کرده‌اند، حاصل همه آنها به اخبار بنی اسرائیلی بر می‌گردد و ما درباره داستان هاروت و ماروت، حدیث صحیحی که اسنادی پیوسته داشته باشد، نداریم و ظاهر سیاق قرآن هم به بیان اجمالی داستان آنها بسنده نموده، لذا به آنچه در قرآن آمده، ایمان داریم و به همین حد اکتفا می‌کنیم و خداوند ﷻ خود به حقیقت حال‌شان داناتر است».

«با آن که آن دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر اینکه می‌گفتند: ماوسيله آزمایشی» از جانب خداوند ﷻ «برای شما هستیم، پس زنهار کافر نشوی» بنابراین، شیوه آموزش آنها با هشدار و بیم‌دهی از سحر همراه بود، نه با فراخوانی به سوی سحر «اما» مردم «از آن دو فرشته چیزهایی می‌آموختند» یعنی: آن دو، چیزهایی از سحر را به مردم تعلیم می‌دادند و آنان نیز آن را می‌آموختند «که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی افکنند» زیرا سحر، در افگندن حب و بغض در دل‌ها، یک‌جا کردن و پراکنده‌ساختن و نزدیک‌ساختن و دورگرداندن، دارای تأثیری است. ابن کثیر می‌گوید: «سبب تفرقه انداختن میان زن و شوهر به وسیله سحر؛ همانا تخیلی است که بر اثر سحر در مرد یا زن نسبت به دیگری به وجود می‌آید، همچون زشت جلوه‌دادن سیما و قد و اندام او، یا زشت نشان‌دادن رفتار او، یا مانند این از اسباب برانگیزاننده فرقت و جدایی».

در حدیث شریف آمده است: «شیطان تخت خویش را بر آب نهاده سپس لشکریان خود را به میان مردم می‌فرستد و نزدیک‌ترین آنان از نظر مقام و منزلت نزد وی، بزرگ‌ترین آنان در فتنه‌انگیزی است. یکی از آنها می‌آید و می‌گوید: پیوسته با فلان کس درآویختم تا او را در حالی ترک کردم که چنین و چنان می‌گفت...! ابلیس می‌گوید: نه به خدا، تو کار مهمی نکرده‌ای! آن‌گاه یکی دیگر از آنها می‌آید و می‌گوید: فلان شخص را ترک نکردم تا آن که میان او و همسرش جدایی افگندم! پس ابلیس او را به خود نزدیک ساخته و در آغوشش می‌گیرد و می‌گوید: آری! این تو هستی که واقعا کاری کرده‌ای».

«هرچند نمی‌توانستند به وسیله آن بدون فرمان خدا به احدی زیان برسانند» یعنی: هرچند سحر در حد خود دارای تأثیر است، ولی فقط بر کسی تأثیر زیان‌بخش می‌گذارد که خداوند عز وجل به تأثیر آن در وی فرمان داده‌باشد. علما براین که سحر ذاتا مؤثر است و دارای حقیقتی ذاتی است، اتفاق نظر دارند و جزم‌عزله، ابوبکر رازی از حنفی‌ها و ابواسحاق اسفراینی از شافعی‌ها، کسی دیگر بااین اجماع مخالفت نکرده‌است. «و چیزی می‌آموختند که به آنان زیان می‌رساند و سودی برای‌شان نداشت» این بخش از آیه بر این حقیقت صراحت دارد که سحر برای صاحب خود سودی در بر ندارد و نفعی به وی نمی‌رساند، بلکه در واقع برای وی زیان محض است «و به خوبی می‌دانستند که هرکس خریدار آن باشد» یعنی: هرکس این برساخته‌های شیاطین را با کتاب خدا عز وجل عوض کند «در آخرت بهره‌ای ندارد، وه! چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند» که دانستند، ولی به علم خویش عمل نکردند، از این رو نادان خوانده شدند.

ابن کثیر به نقل از امام رازی می‌گوید: «سحر بر هشت نوع است:

- ۱- سحر دروغ‌پردازانی که ستارگان سیار هفت‌گانه را می‌پرستیدند و بر این باور بودند که این ستارگان، گرداننده کار عالم و آورنده خیر و شر هستند. همینان بودند که خداوند عز وجل برای ابطال عقیده فاسدشان، ابراهیم علیه السلام را به میان‌شان فرستاد.
- ۲- سحر کسانی که قدرت تلقین و القای نیرومندی دارند زیرا نفس‌ها به اوهام گردن نهاده و از تلقین تأثیر می‌پذیرند.
- ۳- نوع دیگری از سحر؛ یاری خواستن از ارواح زمینی، یعنی جنیان است. جنیان بر دو قسم‌اند: مؤمنان جن، و کفار آنها که شیاطین‌شان هستند. برقرارکردن ارتباط با این ارواح زمینی، آسان‌تر از برقرارکردن ارتباط با ارواح آسمانی است زیرا میان آنها مناسبت و نزدیکی وجود دارد.
- ۴- نوع دیگری از سحر؛ تخیلات و شعبده‌بازی و چشم‌بندی است. برخی از مفسران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.
- ۵- نوع دیگری از سحر؛ کارهای شگفت‌انگیزی است که از ترکیب آلات و ابزار بر نسبت‌های هندسی پدیدار می‌شود، چون سواری که در دست آن بوقی است، هرگاه که ساعتی از روز بگذرد، بر آن بوق می‌دمد، بی‌آن که کسی به آن دست بزند. از آن جمله، تصاویری است که رومیان و هندیان صورت‌نگاری می‌کنند،

به طوری که بیننده میان آنها و میان انسان فرقی نمی‌گذارد. برخی دیگر از مفسران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.

۶- نوع دیگر از سحر؛ یاری جستن از خواص ادویه در غذاها و رنگ‌هاست. آری! تأثیر خاصیت‌های اشیا انکار ناپذیر است، چنان‌که تأثیر نیروی مغناطیس و آهن‌ربا ملموس و غیر قابل انکار می‌باشد.

۷- نوع دیگر از سحر؛ تأثیر گذاری روانی است، بدین‌گونه که - مثلاً - ساحرادعا می‌کند که اسم اعظم را می‌داند و جن به فرمان وی است، پس اگر شنونده کم‌خرد باشد، این سخن را باور کرده و قلبش بدان متمایل می‌شود، لذا در روان وی نوعی از رعب و ترس پدیدار می‌گردد و چون خوف آمد، نیروی حواس ضعیف می‌شود، در این هنگام است که ساحر هرچه بخواهد می‌تواند به وی انجام دهد.

۸- نوع هشتم، سحر با سخن چینی و دو به‌هم‌زنی از راه‌های ظریف و نیرنگبازانه‌است، که این نوع سحر، میان مردم شایع می‌باشد.

ابن‌کثیر اضافه می‌کند: «دلیل اینکه بسیاری از این انواع در فن سحر برشمرده شده‌اند، این است که: درک و دریافت آنها بسیار ظریف است زیرا سحر از نظر لغوی عبارت از چیزی است که سبب آن پنهان باشد، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «ان من البیان لسحر: همانا بعضی از بیان‌ها سحر است».

همچنین ابن‌کثیر در باره حکم آموختن و عمل به سحر می‌گوید: «فقها درباره کسی که سحر را آموخته و آن را به کار می‌گیرد، اختلاف نظر دارند، ابوحنیفه و مالک و احمد می‌گویند: چنین شخصی با این کار کافر می‌شود. یکی از یاران ابوحنیفه می‌گوید: آموختن سحر برای پرهیز از آن موجب کفر نیست، اما کسی که به عقیده جایز بودن، یا منفعت سحر آن را می‌آموزد کافر می‌شود. همچنین اگر کسی بر این باور بود که شیاطین هر آنچه را بخواهد برای او انجام می‌دهند، کافر می‌شود. پس آموزش علم سحر ممنوع نیست، بلکه آنچه ممنوع است عمل به آن می‌باشد».

علما درباره مجازات ساحر بر دو رأی اند: جمهور علما (ابوحنیفه، مالک و احمد) بر آنند که ساحر کشته می‌شود زیرا در حدیث شریف آمده است: «حدالساحر ضربه بالسيف: حد ساحر، زدن وی به شمشیر است». بنابراین، اگر مسلمانی عمل سحر را انجام داد، مرتد می‌شود و باید کشته شود. ولی رأی شافعی این است که سحر گناهی از



گناهان است، پس اگر ساحر با سحر خود سبب کشتن کسی شد، به سبب آن کشته می‌شود و اگر موجب زیان شد، به همان مقدار، مورد تأدیب قرار می‌گیرد. اما رأی اول صحیح‌تر است.

سعید بن مسیب و مزنی جایز دانسته‌اند که: از ساحر خواسته شود تا سحر را از شخص جادو شده دور کند.

علما اتفاق نظر دارند بر اینکه چشم‌زخم حق است و این معنی در حدیث شریف نیز آمده است.

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۰۳].

«و اگر آنان ایمان می‌آوردند» به پیامبر ﷺ و قرآن «و پرهیزگاری می‌کردند» از سحر و کفری که در آن فرو رفته‌اند «هرآینه پاداشی که از نزد الله می‌یافتند، بهتر بود» برای‌شان از آنچه که از بهره‌های ناچیز دنیا به وسیله سحر به دست می‌آوردند، اما «اگر می‌دانستند» به علمی درست، که چنین نیست بلکه باورهایشان متکی بر پندار و تقلید است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۰۴].

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: کلمه (راعنا) معمولاً در میان اعراب به معنای «رعایت حال ما را بکن!» کاربرد داشت، اما این کلمه در زبان یهود، دشنامی زشت بود، پس یهودیان از کاربرد آن در سخن اعراب خوشحال شده با خود گفتند: چه بهتر! ما تاکنون پنهانی محمد را دشنام می‌دادیم، اکنون می‌توانیم این کار را علنی انجام دهیم، لذا فرصت را مغتنم شمرده نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند و ایشان را با آن مورد خطاب قرار داده می‌گفتند: «راعنا!» و می‌خندیدند، و چنین وانمود می‌کردند که گویی معنای عربی آن را مدنظر دارند، درحالی که حقیقت امر غیر از این بود. سعد بن معاذ رضی الله عنه که به زبان یهود آشنا بود، به این امر پی‌برد و به آنان تهدیدکنان گفت: ای ملعونان! اگر دیگر بار این کلمه را از شما بشنوم، گردنتان را می‌زنم! گفتند: آیا شما خود آن را به کار نمی‌برید؟ پس نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگویید راعنا» راعنا: در عربی فعل امر از ماده رعایت است، یعنی: در کار ما بنگر و رعایت حال ما را بکن، اما چنان که گفتیم؛ این کلمه در زبان یهود معنایی اهانت

آمیز دارد و هم‌ریشه با «رعونت» است که به معنای جهل و حماقت می‌باشد. لذا خداوند ﷻ مؤمنان را از بکاربردن آن نهی کرد تا راه را بر این نیرنگ یهودیان ببندد. این خود دلیل بر نهی از تشبه به کفار در قول و فعل است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من تشبه بقوم فهو منهم: هرکس خود را به قومی شبیه کرد، پس او از آنهاست». این‌کثیر می‌گوید: «قول درست در این باره نزد ما این است: خدای متعال مؤمنان را از اینکه به پیامبرش ﷺ «راعنا» بگویند نهی کرد زیرا این کلمه‌ای است که خداوند ﷻ از گفتن آن به پیامبرش کراهت دارد».

«و بگویند انظرننا» یعنی: به سوی ما بنگر و مسائل را برای ما بیان کن. که البته این کلمه فاقد آن ایهام زشت بود «و بشنوید» این توصیه را و از خداوند ﷻ اطاعت کنید و به آنچه پیامبر ﷺ می‌گوید، بدون طلب مراعات حال خویش گوش فرادهید. اما بدانید که یهود نیز بی‌مجازات نمی‌مانند، چراکه: «برای کافران عذابی دردناک است» که همانا آتش جهنم می‌باشد.

﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [البقرة: ۱۰۵].

«کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند که از سوی پروردگارتان خیری بر شما نازل گردد» هر خیری که باشد؛ اعم از وحی یا غیر آن، به سبب شدت دشمنی با شما «حال آن که خداوند هرکس را بخواهد، مشمول رحمت خویش می‌گرداند» مراد از رحمت در اینجا؛ نبوت است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ جنس رحمت است به طور عام «و خداوند دارای بخشش بی‌کران است» پس چرا دوست ندارند که هرکس از بندگان خویش را که می‌خواهد، به رحمت خویش اختصاص دهد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: هرگاه برخی از مسلمانان به هم‌پیمانان یهودیشان می‌گفتند که به محمد ﷺ ایمان آورید، آنان در پاسخ می‌گفتند: این دینی که ما را به سوی آن فرا می‌خوانید، بهتر از دین مانیست، ای کاش بهتر بود، که در آن صورت ما دعوت شما را اجابت می‌کردیم! پس خدای ﷻ این آیه را در تکذیب‌شان نازل کرد.

﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۰۶].

«هر آیه‌ای را که نسخ کنیم» نسخ در لغت: به معنای ابطال و از بین بردن است و هرچیزی که جانشین چیز دیگری شود، در حقیقت آن را نسخ کرده‌است، چنان‌که اعراب می‌گویند: «خورشید سایه را نسخ کرد... پیری جوانی را نسخ کرد». نسخ در اصطلاح شرع؛ عبارت است از: پایان یافتن تعبد مؤمنان به قرائت یک آیه، یا حکم مستفاد از آن، یا هردو. بدین‌گونه که خداوند ﷻ حلال را حرام، حرام را حلال، مباح را ممنوع و ممنوع را مباح گرداند و این نمی‌شود مگر در باب حلال و حرام و منع و اباحت، اما در اخبار ناسخ و منسوخ نیست. اصل نسخ؛ از نسخ کتاب، یعنی نقل آن از نسخه‌ای به نسخه دیگر برگرفته شده، چرا که نسخ حکمی به حکم دیگر نیز در واقع متحول ساختن آن به غیر آن می‌باشد.

باید دانست که علمای اسلام از سلف و خلف بر ثبوت نسخ در کتاب الهی اتفاق نظر دارند و جز کسی که نظرش فاقد اعتبار است، مخالف ثبوت نسخ نیست. البته انکار نسخ از سوی یهود نیز مشهور است تا بدین وسیله به انکار نبوت محمد ﷺ دست یابند، به همین جهت یهودیان گفتند: چون محمد برخی از احکامی را که در تورات است نسخ نموده، لذا او پیامبر نیست، در حالی که خود در این حجت خویش به آنچه که در کتاب خودشان - تورات - از نسخ وجود دارد، محکوم و مغلوبند؛ چون نسخ نکاح برادر با خواهرش، که این در شریعت آدم ﷺ حلال بود و خداوند ﷻ آن را بر موسی ﷺ و قومش حرام گردانید. آری! هر آیه‌ای را که منسوخ کنیم «یا آن» آیه «را به فراموشی بسپاریم» یعنی: آن را فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به یاد نیاورید «بهتر از آن یا همانندش را در میان می‌آوریم» یعنی: حکمی را در میان می‌آوریم که برای مردم در دراز مدت یا کوتاه مدت سودمندتر، یا در منفعت و آسانی خود همانند حکم سابق است زیرا گاهی حکم ناسخ سبک‌تر می‌باشد، پس در کوتاه مدت برای‌شان نافع‌تر است و گاهی سنگین‌تر است و ثواب آن بیشتر، لذا در درازمدت به حال‌شان سودمندتر است. قتاده می‌گوید: «خدای ﷻ هر چه را می‌خواست، از یاد پیامبرش می‌برد و هرچه را می‌خواست منسوخ می‌ساخت». قرائت دیگر (او ننسی‌ها) است، که معنای آن این است: یا آن را به تأخیر می‌افکنیم. «آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر کاری تواناست» و نسخ هم از جمله توانایی‌های اوست؟

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل کرده‌اند: مشرکان مکه گفتند؛ آیا می‌بینید که محمد ﷺ یارانش را به کاری دستور می‌دهد و باز خلاف آن رامی‌گوید،

امروز سخنی انشا می‌کند و فردا آن را نفی می‌نماید؟! پس این قرآن چیزی جز سخن محمد نیست. همان بود که این آیه در رد سخنشان نازل شد.

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ۱۰۷].

«آیا نمی‌دانی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین» یعنی: تصرف در آنها با ایجاد و اختراع و اجرای فرامین «از آن خداوند است» زیرا او به مصالح بندگان خویش داناتر است، لذا نسخ احکام هم تابع این مصالح می‌باشد و گاهی این مصالح با اختلاف زمانها تغییر می‌یابد «و شما را جز خداوند ولی و نصیری نیست» ولی: دوست و نزدیک و نصیر: یاور و مددکار است.

﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ وَمَن يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِلَا إِيمَانٍ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ [البقرة: ۱۰۸].

در این آیه کریمه خداوند متعال مؤمنان را از سؤال کردن بسیار از رسول خویش ﷺ درباره امور مختلف - قبل از آن که آن امور واقع شوند - نهی می‌کند: «آیا از پیامبر خود همان را می‌خواهید که قبلا از موسی خواسته شد» آنجا که بنی اسرائیل از او خواستند که خداوند ﷻ را آشکارا به آنان نشان دهد! همچنین مشرکان از رسول خد ﷺ خواستند که خدا و فرشتگان را با آنان رویارو گرداند! «حال آن که هرکس کفر را جانشین ایمان کند، مسلما از راه راست گمراه شده است» یعنی: از میانه راه طاعت خدای ﷻ و از راستای آن به بیراهه رفته‌است. در حدیث شریف آمده است: «... آنچه را که من بیان آن را فرو گذاشته‌ام، از من سؤال نکنید زیرا جز این نیست که پیشینیان شما با کثرت سؤالهایشان و اختلاف بانبیایشان هلاک شدند، پس هنگامی که شما را به امری فرمان دادم، آن را تا آنجا که می‌توانید انجام دهید و چون شما را از چیزی نهی کردم، از آن بپرهیزید».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رافع بن حرمه و وهب بن زید گفتند: ای محمد! برای ما کتابی از آسمان فرود آور تا آن را بخوانیم و جوئیباران را برای ما روان ساز تا از تو پیروی کنیم! پس این آیه نازل شد.

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ  
 أَنفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ  
 كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۰۹].

در این آیات، خداوند متعال بندگان مؤمنش را از هم‌سویی با کفار اهل کتاب نهی کرده و ایشان را از دشمنی نهان و آشکار آنها و حسدی که بر مؤمنان دارند آگاه می‌سازد و ایشان را به گذشت و عفو و تحمل تا رسیدن میعاد جهاد مسلحانه و به برپایی نماز و پرداخت زکات فرمان می‌دهد: «بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که در دل دارند، دوست داشتند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند» از طریق شبهه افگنی در دینتان. انگیزه آنان از این کار حسد است نه حرکت در مسیر حق زیرا این کارشان «پس از این» انجام گرفت «که حق بر آنان آشکار شد» یعنی: پس از اینکه دانستند محمد ﷺ رسول خداست و اوصاف آن حضرت ﷺ را در تورات و انجیل یافتند، دست به این کار زدند.

حسد بر دو نوع است: حسد پسندیده و حسد ناپسند. حسد ناپسند آن است که در آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمان باشی، چه همراه با آن، این آرزو را که آن نعمت از آن تو گردد، داشته باشی یا خیر. اما حسد پسندیده که به نام «غبطه» یا «منافسه» نامیده می‌شود؛ در این حدیث شریف معرفی شده است: «لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله القرآن فهو یقوم به آناء اللیل وآناء النهار، ورجل آتاه الله مالا، فهو ینفقه آناء اللیل وآناء النهار». «حسد مذموم است مگر در دو چیز: مردی که خدای عزوجل به او قرآن داده (یعنی آن را حفظ دارد) و در پاس‌های شب و روز آن را بر پا می‌دارد و مردی که خدای عزوجل به او ثروتی داده و او در پاس‌های شب و روز آن را بر مستحقان انفاق می‌کند». حقیقت حسد پسندیده آن است که شخص مسلمان آرزو کند تا همان خیر و نعمتی را که برادر مسلمانش دارد، او نیز داشته باشد، بی‌آن که زوال آن نعمت را از برادر مسلمان خویش تمنا کند.

«پس عفو کنید و روی بگردانید» عفو: ترک بازخواست و انتقام در برابر گناه و صفح: دور ساختن اثر گناه و خطای دیگران از نفس، یا روگردانیدن از گنهکار است، که شامل ترک مجازات و ترک سرزنش و ملامت وی هر دومی شود «تا خدا فرمان خویش را بیاورد» یعنی: تا آن‌گاه که فرمانی از سوی خدای سبحان در مورد مجازات یهودیان

برای شما برسد، عفو و گذشت پیشه کنید. مضمون این فرمان که بعدا می آید: قتل گروهی، تبعید برخی، تعیین جزیه بر برخی دیگر و در امان ماندن کسانی از یهودیان است که اسلام آورند «که خدا بر هر کاری تواناست» ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ﴿فَاعْفُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾. را آیه: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ [التوبه: ۵]. منسوخ گردانید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که: کعب بن اشرف شاعری یهودی بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله را هجو می کرد، پس این آیه درباره وی نازل شد. ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِن خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۱۰].

«و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و هرگونه خیری که پیشاپیش» برای آخرت «خویش بفرستید» بدانید که پاداش و ثواب «آن را نزد خداوند خواهید یافت» بدین سان، خداوند بزرگ مؤمنان را بر اعمال نیک بر می انگیزد تا برای شان در دنیا و آخرت پیروزی عنایت فرماید «خداوند به آنچه می کنید، بیناست» و از عمل هیچ عمل کننده ای غافل نمانده پاداش، یا کیفر هیچ عملی - چه خیر باشد و چه شر - نزد وی ضایع نمی شود.

﴿وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَانُوا بُرْهَانِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۱۱۱].

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه درباره یهود مدینه و نصارای نجران نازل شد زیرا یهود می گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی شود مگر آن که یهودی باشد و نصاری می گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی شود مگر آن که مسیحی باشد پس هر طایفه ای، دیگری را به گمراهی متهم می کرد.

«و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا نصاری باشد. این آرزوهای» واهی «آنان است» یعنی: این فقط آرزوهای خامی است که آنها در دل می پروراند، بی آن که برای این آرزوهای خام، دلیلی در کتابهای نازل شده خدا صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد «بگو: اگر راست می گوید» یعنی: اگر در این آرزوهای خام و ادعاهای باطلتان راست گوید «برهانتان را بیاورید» برهان: دلیلی است که با آن یقین به دست آید.

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۱۱۲].

«چنان نیست» که می‌پندارند «بلکه» دیگران نیز به بهشت وارد می‌شوند و آنان عبارتند از: «هرکس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند» یعنی: هر بشری که روی دل به سوی خدا ﷻ نهاده و عملش را برای او خالص گرداند «و نیکوکار باشد» یعنی: اعمال شایسته انجام دهد «پس مزد وی پیش پروردگار اوست» یعنی: پاداش عمل وی بهشت است «و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد» در آخرت. اعمال شایسته: اعمالی است که با شرع الهی مطابقت داشته از طریق پیامبران وی ﷺ صادر شده باشد زیرا عمل مقبول الهی دو شرط دارد: اول این که آن عمل، خالصانه برای خداوند ﷻ باشد. دوم اینکه آن عمل، نیکو بوده و با شریعت خداوند ﷻ موافق باشد. پس اگر عمل، خالصانه برای خداوند متعال بود، ولی با شرع انور موافقت نداشت، پذیرفته نیست؛ به همین جهت، رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرموده‌اند: «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا فهو رد؛ هرکس عملی انجام دهد که مطابق با شریعت ما نباشد، آن عمل مردود است».

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ الْتَصْرِي عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرِيُّ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ [البقرة: ۱۱۳].

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس روایت شده است که فرمود: چون هیأت نمایندگی نصاری نجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند، دانشمندان یهودی به ملاقات آنان شتافتند، سپس هردو گروه در محضر رسول خدا ﷺ با یکدیگر به منازعه پرداختند، در این میان، رافع بن حرمه یهودی خطاب به نصاری گفت: شما بر حق نیستید. و بنابراین، به عیسی السلام و انجیل کفر ورزید. از آن طرف مردی از اهالی نجران در پاسخ وی گفت: این شماست که برحق نیستید. به این ترتیب او هم منکر نبوت موسی السلام شده و به تورات کفر ورزید. همان بود که نازل شد: «یهودیان گفتند که مسیحیان برحق نیستند و مسیحیان گفتند که یهودیان برحق نیستند» هر طایفه‌ای از آنها خیر و خوبی را از دیگری نفی کرده و آن را به خوداختصاص دادند، درحالی که

شیوه اهل انصاف این نیست زیرا منصف به حقی که نزد خصمش وجود داشته باشد اعتراف، و باطل وی را رد می‌کند و هرگز بغضی که علیه دشمنش دارد، او را به انکار حق وانمی‌دارد «حال آن که کتاب آسمانی رامی‌خوانند» یعنی: هریک از آنها در کتاب خود، تأیید طرف مقابل را که به او کفرورزیده‌اند، می‌خوانند «کسانی هم که هیچ‌چیز نمی‌دانند، سخنی همانند سخن آنان گفتند» یعنی: امتهای قبل از یهود و نصاری نیز که به کتابهای آسمانی علمی‌نداشتند، همین سخن را گفتند «پس خداوند، روز رستاخیز در آنچه باهم اختلاف می‌کردند، میان‌شان داوری خواهد کرد» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنها را در روز قیامت با هم‌گرد خواهد آورد، آن‌گاه میان‌شان با داوری عادلانه خویش رسیدگی کرده، محق را به بهشت و مبطل را به دوزخ رهسپار خواهد ساخت.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَافِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾﴾ [البقرة: ۱۱۴].

«و کیست ظالم‌تر»؟ استفهام انکاری است، یعنی: کسی ظالم‌تر نیست «از آن کس که نگذارد در مساجد خدا نام وی برده شود» و کسانی را که برای ادای نماز، ذکر و تلاوت و تعلیم قرآن به مساجد می‌آیند، از آن بازدارد «و در ویرانی آنها بکوشد» یعنی: در ویرانسازی بنای آنها، یا در تعطیل کردن طاعات و عبادات در آنها - چون تعلیم علم، نشستن در آنها برای اعتکاف و امثال آن از فعالیت‌های مشروع دیگر - بکوشد؟ چنان‌که مشرکان در روز حدیبیه با رسول خدا ﷺ همین‌کار را کردند، آن‌گاه که آن حضرت ﷺ و همراهان‌شان را از ورود به مکه بازداشتند «آنان را نسزد جز اینکه ترسان و لرزان در آنها درآیند» یعنی: سزاوارشان این بود که با ترس و لرز از هیبت الله جَلَّ جَلَلُهُ که پروردگارشان است، به مساجد وارد می‌شدند زیرا مساجد خانه‌های عبادت حق تعالی است. یا معنی این است: کفار را با جهاد چنان مرعوب کنید که کسی از آنها با احساس امنیت وارد مساجد شمانشود «در این دنیا برای‌شان خواری است» یعنی: برای این گروهی که مساجد خدا جَلَّ جَلَلُهُ را ویران کرده و از ذکر خدای ﷻ در آنها جلوگیری می‌کنند، در دنیا از جانب خداوند متعال خواری و ذلتی سخت است، که این خواری و ذلت رابه‌دست مؤمنان جهادگر در راه دینش برآنها وارد می‌سازد، بدین‌گونه که



مجاهدان مؤمن، آنها را می‌کشند، به اسارت می‌گیرند و بر آنان جزیه وضع می‌کنند  
«و برایشان در آخرت عذابی بزرگ است» در آتش جهنم.

این آیه مؤمنان را ارشاد می‌کند که باید مساجد خدا ﷻ را از تسلط کفار نگه‌دارند، همچنین به مؤمنان اجازه می‌دهد که هرگاه کفار بیمناک و ذلیل بودند، درهای مساجد را بر رویشان نبندند. مفسران در تعیین مراد آیه از کسانی که مؤمنان را از مساجد خدا ﷻ باز می‌دارند و در ویرانسازی آنها می‌کوشند، بر دو قول‌اند؛ قول اول این است که: مراد از آنان نصاری هستند که مردم را از ادای نماز در بیت المقدس باز می‌داشتند. قول دوم این است که: مراد از آنان، مشرکان قریشند که رسول خدا ﷺ را در روز حدیبیه از ورود به مسجد الحرام بازداشتند. ابن کثیر قول دوم را ترجیح داده، و در بیان سبب نزول آن نیز هر دو قول روایت شده است.

﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾﴾

[البقرة: ۱۱۵].

«و از آن خداست مشرق» یعنی طلوعگاه خورشید «و مغرب» یعنی غروبگاه آن. آری! طلوعگاه و غروبگاه خورشید و مابین آنها همه ملک خداوند ﷻ است «پس به هر سو رو کنید» یعنی: به هر سمتی که روی آورید؛ «آنجا رو به خداست» اما این حکم ناظر بر وقتی است که جهت قبله بر نمازگزار پوشیده بماند، یا زمانی که انسان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا می‌کند، چنان که رسول خدا ﷺ سوار بر مرکبشان به هر سویی که می‌رفت، نماز می‌گزارند «بی‌گمان خدا گشایشگر داناست» فضل و عطای وی محصور و محدود نیست و همه چیز و همه کس را در برمی‌گیرد و علم وی در به سامان آوردن امور خلقش فراگیر است.

در این آیه، رسول خدا ﷺ و یارانشان که از مکه اخراج شده و از مسجد و مصلاهی خود رانده شده بودند، مورد دلجویی قرار گرفته‌اند.

این آیه در رأی جمهور علما منسوخ است زیرا چنان که ابن جریر طبری می‌گوید: «این حکم قبل از دستور روی آوردن به قبله نازل شده بود تا این عقیده سردمداران ادیان پیشین را ابطال کند که می‌پنداشتند؛ عبادات جز در معابد درست نیست». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «اولین چیزی از قرآن که برای ما منسوخ شد - و خدا داناتر است - موضوع قبله بود». اما به قولی: حکم این آیه، مربوط به

نماز نافله سوار بر مرکب است؛ چنان که در تفسیر آن بیان شد.

اگر کسی سعی و تلاش خود را در یافتن جهت قبله کرد ولی موفق نشد که آن را بیابد، لذا اجباراً به غیر جهت قبله نماز گزارد، نمازش نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد) جایز است، ولی در رأی مالک، اعاده نماز در وقت آن برایش مستحب می‌باشد. اما شافعی می‌گوید: نماز وی درست نیست زیرا قبله شرطی از شروط نماز می‌باشد. لیکن در صحت ادای نماز نافله سوار بر مرکب - به هرسویی که روی آورد - در میان فقها اختلافی نیست.

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ ۗ بَلْ لَّهُۥ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۗ كُلُّ لَّهُۥ قٰنِتُوْنَ ﴿۱۱۶﴾

[البقرة: ۱۱۶].

«و گفتند: خداوند فرزندی برای خود برگزیده است» یهودیان گفتند: عزیز پسر خداست، نصاری گفتند: مسیح پسر خداست و کفار عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند. مراد آیه کریمه - چنان که در بیان سبب نزول آمده است - ردپندار همه این گروه‌هاست «او منزه است» از آنچه به وی از برگزیدن فرزند نسبت می‌دهند «بلکه هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست» از آن جمله؛ عزیز و عیسی و فرشتگان همگی بندگان خاضع خداوند ﷻ هستند که از عبادت وی سر بر نمی‌تابند، لذا چگونه می‌توانند فرزندان خدا ﷻ باشند؟ «و همه سر به راه او هستند» یعنی: همه آنها به بندگی پروردگار قیام نموده و برای او خاضعند، پس چگونه فرزند وی می‌باشند؟ ابن عباس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف قدسی روایت می‌کند که فرمودند: «خدای متعال فرمود: فرزند آدم تکذیب کرد و دشنام داد؛ تکذیب وی در این است که می‌پندارد، من قادر به بازگرداندن حیات وی به شکل اولیه آن نیستم. اما دشنام دادن وی، در این گفته‌اش در باره من است که: من فرزند دارم، در حالی که من پاک و منزهم از آن که همسر یا فرزندی برگزینم».

﴿بَدِيعَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۗ وَاِذَا قَضٰۤى۟ اَمْرًا فَاِنَّمَّا يَقُوْلُ لَّهُۥ ۗ كُنْ فَيَكُوْنُ ﴿۱۱۷﴾

[البقرة: ۱۱۷].

«نوپدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است» یعنی: حق تعالی آفرینش آنها را بدون نمونه پیشینی آغاز و ابداع کرده است «و چون به کاری اراده کند» یعنی: اراده کند که چیزی را بیافریند، یا آن را به سامان آورد «فقط می‌گوید: به وجود بیا، پس بی‌درنگ موجود

می‌شود» یعنی: هر چه را که اراده کند، با گفتن کلمه «کن». «باش»، می‌آفریند، از آن رو که قدرت وی کامل است، پس چگونه برای وی فرزندی است؟

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۱۱۸﴾﴾ [البقرة: ۱۱۸].

«بی‌خردان» یعنی: مشرکان عرب «گفتند: چرا خداوند» بی‌واسطه «با ما سخن نمی‌گوید» تا ما را از نبوت محمد ﷺ خبر دهد و ما بدانیم که او پیغمبر است «یا چرا معجزه‌ای برای ما نازل نمی‌شود» به‌عنوان نشانه‌ای بر نبوت وی «آن کسانی که پیش از اینان بودند» یعنی: یهود و نصاری «نیز مانند سخن آنان را گفتند، دل و درونشان همانند است» در اتفاقشان بر کفر و طرح خواسته‌های ناروا و پیشنهاد فرستادن معجزات از سوی خدای سبحان «ما نشانه‌های خود را برای مردمی که اهل یقین هستند» یعنی: برای آنان که به حق اعتراف کرده و به اوامر ما گردن می‌نهند و تصدیق‌کننده ما می‌باشند «روشن ساخته‌ایم» اما آنان که خداوند ﷻ بر دل‌هایشان مهر نهاده و بر شنوایی و بینایی‌شان پرده‌ای است، اگر هر نشانه و معجزه‌ای را هم ببینند، ایمان نمی‌آورند تا آن که عذاب دردناک الهی را مشاهده کنند. چنان‌که این معنی در آیه دیگری آمده است.

سبب نزول آیه کریمه این بود که رافع بن خزیمه به رسول خدا ﷺ گفت: اگر چنان‌که ادعا می‌کنی، به حق فرستاده خداهستی، به خدا بگو که با ما سخن بگوید تا سخن وی را بشنویم. پس خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿۱۱۹﴾﴾ [البقرة: ۱۱۹].  
آن‌گاه خداوند متعال بعد از رد درخواست کافران در مورد سخن گفتنشان با وی در مورد صحت نبوت، تأکید می‌کند که محمد ﷺ فرستاده بر حق وی است: «ماتو را به حق فرستادیم تا مژده دهنده و بیم‌دهنده باشی» ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «یعنی تو را مژده‌دهنده بهشت و بیم‌دهنده از دوزخ فرستادیم». «و درباره دوزخیان از تو پرسشی نخواهد شد» یعنی: وظیفه تو ابلاغ است و بس و تو در این مورد که چرا دوزخیان ایمان نیاورده‌اند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیری و بدان که مسیرشان خواه ناخواه به سوی جهنم است.

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ۱۲۰].

«و یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نمی‌شوند، مگر آن که از کیش آنان پیروی کنی» یعنی: اگر تمام پیشنهاداتشان را هم بپذیری و برآورده کنی، از تو خوشنود نمی‌شوند زیرا خواسته آنها، معجزات و نشانه‌هایی نیست که به تو پیشنهاد می‌کنند، بلکه خواسته واقعی آنها برگرداندن از دینت به سوی دین خودشان و پیروی‌ات از خواسته‌ها و هوسهایشان است. همچنین است هر بدعت‌گذار و پیروهای نفسی که جز پیروی از هوی و هوس خویش، هیچ چیز دیگر او را از اهل حق راضی نمی‌گرداند. پس ای محمد ﷺ! از تلاش برای راضی نمودنشان دست بردارو به آنان «بگو: هدایت» حقیقی «تنها هدایت الهی است» نه آنچه که شما برآید از شریعت‌های منسوخ‌شده و کتاب‌های تحریف‌شده «و اگر پس از آن علمی که بر تو فرود آمده است، باز از هوسهایشان» یعنی: از تحریفاتی که در کتب خود آورده‌اند، از بدعت‌آفرینی‌هایی که در دین خود کرده‌اند و از احکام و اندیشه‌های ناروایشان؛ «پیروی کنی، در برابر خدا سرور و یآوری نخواهی داشت» این هشدار سختی است که هر چند مخاطب آن رسول اکرم ﷺ اند، ولی مراد کنایی از آن امت ایشانند که باید به هوش باشند تا مبادا در کمین هواها و گرایش به آیین‌های دیگر بیفتند و رضای بدعت‌گزاران را بجویند؛ که هرکس چنین باشد، خوار و بی‌مقدار است.

سبب نزول آیه کریمه بنا به یکی از روایات این بود که: یهودیان از رسول خدا ﷺ خواهان متارکه شده و به ایشان وعده می‌دادند که در صورت موافقت با این پیشنهاد، ممکن است از ایشان پیروی کنند.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ ۗ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [البقرة: ۱۲۱].

«کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم» به قولی: مراد از آنان مسلمانانند. به قولی دیگر: مراد کسانی از اهل کتابند که مسلمان شده‌اند. چنان‌که در بیان سبب نزول آن آمده است: آیه کریمه درباره کسانی نازل شد که همراه جعفرین ابی‌طالب ﷺ باکشتی از سرزمین حبشه به مدینه آمدند و آنها جمعا چهل مرد از اهالی حبشه و شام بودند. اما ضحاک می‌گوید: «آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که ایمان آوردند». آری! اینان «آن را چنان‌که حق

تلاوت آن است، می‌خوانند» یعنی: اینان از کتاب خدا ﷻ پیروی کرده و به مفاد آن عمل می‌کنند، پس حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام می‌شناسند، تحریف و تبدیلی در آن پدید نمی‌آورند و آن را بر غیر تأویلش، معنی نمی‌کنند. این تفسیر ابن مسعود رضی الله عنه از جمله: ﴿يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾ است. ولی عمر بن خطاب رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «آنان کسانی هستند که چون به آیه رحمت برسند، آن را از خداوند متعال درخواست می‌کنند و چون به آیه عذاب برسند، از آن به خدا ﷻ پناه می‌برند». نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین می‌کردند. «آنان کسانی هستند که به آن» یعنی: به قرآن «ایمان می‌آورند» ولی «کسانی که بدان» یعنی: به کتاب الهی «کفر ورزند، همانانند که زیانکارانند» در دنیا و آخرت و عذاب بر آنان لازم شده است.

﴿يَبْتِئِ إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفْعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾﴾ [البقرة: ۱۲۲-۱۲۳].

«ای بنی اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید و از روزی که کسی به داد کسی نرسد و از کسی بدل و بلاگردانی پذیرفته نشود و شفاعت به حال او سود ندهد و یاری نیابند، بترسید» تفسیر نظیر این دو آیه، در آیات (۴۷ و ۴۸) از همین سوره گذشت. بقاعی می‌گوید: «خداوند متعال آنچه را که در آغاز داستان بنی اسرائیل از یادآوری نعمت‌ها و هشدار دادن از عذاب بیان کرده بود، در اینجا تکرار کرد تا روشن شود که این خلاصه داستان است».

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾﴾ [البقرة: ۱۲۴].

آن‌گاه خداوند متعال برای توجه دادن به مقام و شرف ابراهیم خلیلش صلی الله علیه و آله و این که او را امام و پیشوای یکتاپرستی برای مردم گردانید، می‌فرماید: «و چون ابراهیم را پروردگارش ابتلا کرد» ابتلا: امتحان و آزمایش انسان با مکلف کردن وی به اموری است که انجام یا ترک آنها بر وی دشوار است تا در برابر آن پاداش دریافت دارد. و آزمایش ابراهیم صلی الله علیه و آله: «با کلماتی» بود که این کلمات عبارت است از این فرموده باری تعالی: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ «من تو را پیشوای مردم می‌گردانم». «و او آنها را به انجام

رساند» یعنی: ابراهیم علیه السلام با این گفته خود: «ومن ذریتی: و از دودمانم نیز به امامت بگمار»؛ خواهان ازدیاد مضمون آن کلمات شد. یا معنای: (فاتهما) این است: ابراهیم علیه السلام به بهترین وجه به حق امامت قیام کرد. ابن کثیر از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که فرمود: مراد از «کلمات»، ده سنت ابراهیمی است که پنج سنت از آنها مربوط به سر انسان و پنج دیگر در سایر اعضای وی است که مجموعاً ده خصلت اند و به خصلت های فطرت معروف می باشند و عبارتند از:

۱- شستن دهان. ۲- شستن بینی. ۳- مسواک کردن. ۴- کوتاه کردن سبیل. ۵- بازکردن موهای سر از وسط. ۶- ختنه کردن. ۷- گرفتن ناخن ها. ۸- تراشیدن موی زیر بغل. ۹- ستردن موی زهار. ۱۰- استنجا به آب.

ابن کثیر در مورد هدف از «کلمات»، روایات و نظرات دیگری را نیز بیان کرده، آن گاه به نقل از ابن جریر طبری می گوید: «جایز است که مراد از «کلمات» همه این روایات باشد و جایز است که بعضی از این آرا صحیح باشد. اما در این باره حدیث صحیح و مورد اتفاقی نداریم که حتماً یکی از آنها را بنابر تعیین نام ببریم»

«ابراهیم گفت: و از دودمانم نیز» یعنی: پروردگارا! از دودمانم نیز پیشوایانی را برانگیز. «خداوند ﷻ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد» یعنی: در میان دودمانت عاصیان و ستمکاران نیز وجود دارند و بدان که آنان شایستگی پیشوایی را نداشته و به حق آن قیام نمی ورزند، لذا این موهبت من به آنان نمی رسد. آری! امام و پیشوا - چنان که در روایات آمده است - ناگزیر باید از اهل عدالت و عمل به شرع باشد و هرگاه از جاده عدل و عمل به شرع منحرف شد؛ ستمگر می شود.

پس این آیه، در واقع دستوری به مؤمنان است که: هرگز ستمگری را متولی امور شرع و زمامدار جامعه اسلامی نگردانند زیرا امام از آن روی به پیشوایی برگزیده می شود که به سخن و عمل وی در امور دین اقتدا شود، پس اگر او ظالم یا فاسق باشد، مقتدیان و پیروان خویش را گمراه و از صراط مستقیم منحرف می سازد. بنابراین، خواسته ابراهیم علیه السلام فقط در حق کسانی از دودمانش اجابت شد که شایسته امامت و پیشوایی هستند، نه در حق ستمگران آنان.

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۱۲۵﴾﴾ [البقرة: ۱۲۵].

«و یاد کنید» ای اعراب! این نعمتم را بر خود «که چون خانه کعبه را بازگشتگاه قرار دادیم» که حجاج بعد از پراکنده بودنشان در نقاط مختلف جهان، در آن بازگشتگاه گرد هم می‌آیند «و» قرار دادیم خانه کعبه را «حرم امن مردم» یعنی: محل امنی که نباید کسی در آن از کسی بترسد، چنان‌که بر کسی که به آن پناه‌برد، حد اقامه نمی‌شود، لذا کسی که به آن وارد شود، از هر نظر ایمن است. «و» گفتیم: «از مقام ابراهیم نمازگاهی بسازید».

در بیان سبب نزول آیه کریمه از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: [هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به برابر مقام ابراهیم رسیدند] فرمودند: «این مقام ابراهیم است. گفتیم: یا رسول‌الله! آیا آن را نمازگاهی نمی‌سازید؟ به همین مناسبت بود که آیه فوق نازل شد». همچنین ابن عمر از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «با پروردگارم در سه چیز موافقت نمودم؛ در حجاب، در اسیران بدر و در مقام ابراهیم». یعنی: در هر سه مورد بر تأیید رأی من آیه نازل شد. مقام ابراهیم رضی الله علیه و آله: سنگ معروفی است که ابراهیم رضی الله علیه و آله برای بنای کعبه بر روی آن می‌ایستاد و هنگامی که او و پسرش اسماعیل علیهما السلام دیوار کعبه را بالا می‌آوردند و به آن ضرورت افتاد، اسماعیل رضی الله علیه و آله آن را آورد تا پدرش بر آن بایستد. این سنگ به دیوار کعبه چسبیده بود و اولین کسی که آن را به جا فعلی آن انتقال داد، عمر بن خطاب رضی الله عنه بود. مقام ابراهیم رضی الله علیه و آله برای مردم معروف است و آنان مکلفند که در آن دو رکعت نماز طواف را ادا کنند.

علما در این باره که نخستین بانی خانه کعبه چه کسی بود، اختلاف نظر دارند. ابن کثیر پس از آن که نظرهای مختلف در این رابطه را نقل می‌کند، می‌گوید: «غالب کسانی که به این روایات استناد می‌کنند، مرجع آنها منابع اهل کتاب است و اینها اخباری است که نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب و نه بر آنها - صرفاً - می‌شود اعتماد کرد، اما اگر حدیثی در این باره به صحت رسید، پس بر سر و چشم می‌پذیریم».

«و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه‌ام را پاکیزه گردانید» از بتها، حضور کفار، پلیدی‌ها، از طواف کردن شخص جنب و حیض و از هر پلیدی دیگری «برای طواف‌کنندگان و معتکفان» عاکف: کسی است که برای انجام دادن عبادت، مقیم و پایبند مسجد می‌شود. بعضی گفته‌اند: عاکف، مجاور مکه است، نه مقیم مکه و از اهالی آنجا. «و» خانه‌ام را پاکیزه گردانید برای «رکوع و سجده‌کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.

فقهها در بیان احکام این آیه گفته‌اند:

- ۱- گزاردن دو رکعت نماز طواف واجب است.
- ۲- کسی که وارد حریم کعبه می‌شود از انتقام گرفتن ایمن است، اما حدود در سرزمین حرم اقامه می‌شود، نه در خود خانه کعبه.
- ۳- گماردن ظالم یا فاسق به رهبری سیاسی و قضائی جامعه اسلامی جایز نیست. لیکن باید گفت که حاکم با ارتکاب فسق، خود به خود عزل نمی‌شود تا اهل حل و عقد او را بر کنار نکنند.
- ۴- نماز گزاردن در مسجد الحرام بر طواف نفل فضیلت بیشتری دارد.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَاَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُم بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۱۲۶﴾﴾ [البقرة: ۱۲۶].

«و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! اینجا را» یعنی: مکه را «شهری امن بگردان». در احادیث شریف آمده است که: رسول اکرم ﷺ درباره مدینه - همانند دعای ابراهیم علیه السلام در مورد مکه - دعاهای بسیاری نمودند و مدینه منوره را حرم امنی قراردادند، از جمله آنها این حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْرَمَ مَا بَيْنَ جَبَلَيْهَا مِثْلَ مَا حَرَمَ بِهِ إِبْرَاهِيمَ مَكَّةَ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مَدِينِهِمْ وَصَاعِهِمْ». «بارخدایا! من میان هردو کوه مدینه را حرام قرار می‌دهم، چنان‌که ابراهیم مکه را حرام قرار داد. بار خدایا! به آنان (مردم مدینه) در مد و پیمانۀ آنها برکت بده». «و از اهلش» یعنی: از اهل مکه «هر کس از آنان را که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، از میوه‌ها روزی ده» نه کسی را که کفر ورزیده است. اما خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام فرمود: «و هرکس که کفر ورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم» از رزق و روزی این دنیا. یعنی: مطمئنا من مؤمنان از اهل این خانه را روزی می‌بخشم، ولی کافران را نیز روزی می‌رسانم زیرا رزق و روزیم همانند امامت و پیشوایی نیست که فقط به پارسایان و مؤمنان اختصاص داشته و به دیگری نرسد، بلکه روزی‌ام‌هم به مؤمنان می‌رسد و هم به کفار «سپس دچار عذاب دوزخش سازم» یعنی: کافرا در آخرت به‌گونه‌ای گرفتار عذاب آتش می‌گردانم که راه نجاتی از آن نداشته‌باشد «و چه بد سرانجامی است» آن سرانجام شومی که در انتظارشان است.



﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۷].

«و چون ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بر افراشتند» بر زیربنا و اساس ثابت و استواری، گفتند: «پروردگارا! از ما بپذیر» این کار پاکیزه را «که درحقیقت تویی شنوای دانا» دعای ما را می‌شنوی و نیتمان را می‌دانی. رسول خدا ﷺ نیز درسی و پنج سالگی - آن‌گاه که قریش خانه کعبه را تجدید بنا می‌کردند - در ساختن خانه کعبه سهم داشتند و همراه با قریشیان سنگ انتقال می‌دادند. چنان که اراده الهی بر آن بود که آن حضرت ﷺ قرار دهنده «حجرالاسود» در محل آن باشند، که این داستان به تفصیل در کتابهای سیرت آمده است.

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن دُرَيْتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۸].

همچنان ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام دعا کردند: «پروردگارا! ما را تسلیم خود قرار ده» یعنی: ما را بر اسلام استوار و پایدار گردان، یا بر اسلام ما بیفزای. افزونی در اسلام، به افزودن ایمان و اعمال نیکوست «و از نسل ما امتی فرمان‌بردار خود بساز» که عبارت است از: امت محمد ﷺ. بعضی گفته‌اند: مراد اعرابند زیرا همانها نسل و تبار ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام هستند «و مناسک ما را به ما بنما» یعنی: ما را به مناسک حج و مواضع ذبح قربانی‌مان راهنمایی فرما «و از مادرگذر که تویی توبه‌پذیر مهربان». مجاهد می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام دعا کرد: پروردگارا! مناسک ما را به ما بنما! پس جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و او را به محل کنونی خانه کعبه آورد و گفت: ستون‌های آن را برافراز. ابراهیم علیه السلام ستون‌های آن را برافراشت و بنای آن را به انجام رساند. سپس جبرئیل علیه السلام دست وی را گرفته و او را به سوی منی برد و چون به موضع جمره عقبه رسیدند، ناگهان دیدند که ابلیس در پای درخت ایستاده است، جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام گفت: تکبیر بگو و او را با سنگریزه بزن. ابراهیم علیه السلام تکبیر گفت و او را به هفت سنگریزه زد. ابلیس عقب‌رفت تا به موضع جمره میانه رسید. ابراهیم علیه السلام بار دیگر او را به هفت سنگریزه زد و تکبیر گفت و در موضع جمره سوم نیز چنان کرد. سپس جبرئیل علیه السلام دستش را گرفت و او را به مشعرالحرام برد و گفت: این مشعرالحرام است.

آن‌گاه به راه‌افتادند تا او را به عرفات برد و گفت: آیا آنچه را که به تو نمایاندم شناختی؟ و سه بار این جمله را تکرار کرد. ابراهیم علیه السلام گفت: «عرفت: آری! شناختم»، بدین جهت است که آن را «عرفات» نامیدند. آن‌گاه به ابراهیم علیه السلام گفت: پس برای حج ندا در ده. ابراهیم علیه السلام پرسید: چگونه ندا در دهم؟ جبرئیل علیه السلام گفت: بگو، هان! ای مردم! پروردگارتان را اجابت کنید. ابراهیم علیه السلام ندا در داد و بندگان خدا جل جلاله چنین اجابت گفتند: «لییک، اللهم لییک». «به فرمان حاضریم پروردگارا! به فرمان حاضریم». پس هر کس در آن روز ابراهیم علیه السلام را اجابت گفته است، او حتما حج انجام می‌دهد.

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۹].

همچنین ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا کردند: «پروردگارا! در میان آنان» یعنی: در میان اعرابی که از نسل ما دو تن هستند «رسولی از خودشان برانگیز» که خداوند جل جلاله این دعای ایشان را پذیرفت و از نسل ایشان فرستاده‌ای برانگیخت که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اند. فرستاده‌ای: «که آیات تو را بر آنان بخواند» یعنی: دعای ابراهیم علیه السلام متضمن این خواسته نیز بود که خداوند متعال بر آن پیامبر، قرآنی نازل کند که خوانده شود «و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد» حکمت: شناخت دین، فهم احکام آن و فهم شریعت است «و پاکیزه‌شان کند» از شرک و سایر گناهان «که تو خود عزیز» شکست‌ناپذیر و «حکیمی» در افعال و سخنان خویش، پس از روی حکمت و فرزانه‌گی، هر چیز را در جایگاه آن قرار می‌دهی. در حدیث شریف به روایت ابوامامه رضی الله عنه آمده است که فرمود: گفتیم: یا رسول الله! سرآغاز کار رسالت شما چه بود؟ فرمودند: «سرآغاز آن دعای پدرم ابراهیم بود، عیسی نیز به بعثت من بشارت داد و مادرم (در خواب) دید که از وی نوری خارج شد که قصرهای شام از آن روشن گشت». مراد این است که اولین کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در میان مردم یاد کرد و مشهور ساخت، ابراهیم علیه السلام بود. ابن کثیر می‌گوید: «مخصوص گرداندن سرزمین شام به ظهور نور رسالت در آن، به استقرار دین و نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سرزمین شام اشاره دارد، از این جهت، شام در آخرالزمان دار اسلام و اهل آن خواهد بود و در آن عیسی بن مریم علیهما السلام فرود خواهد آمد».

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [البقرة: ۱۳۰].

آن‌گاه خداوند ﷻ در محکومیت عقیده شرک آلود کفار - اعم از مشرکان و اهل کتاب - که مخالف با آیین ابراهیم عليه السلام است، می‌فرماید: «و چه کسی از آیین ابراهیم روی بر می‌تابد، مگر آن کسی که سبکسر باشد» یعنی: فقط کسی از آیین حنیف ابراهیم روی بر می‌تابد که نسبت به خویشتن خویش جاهل بوده و در مصلحت خویش نیندیشد و لذا خود را به نابودی بکشاند «و ما او را» یعنی: ابراهیم عليه السلام را «در دنیا برگزیدیم» هنگامی که او را به پذیرش و تبلیغ اسلام مأمور کردیم «و هم او، در آخرت از شایستگان است» و از نیکبختان؛ پس کسی که راه و روش او را فرو گذاشته و گمراهی را انتخاب نماید، بسی نابخرد و نادان است.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: عبدالله بن سلام دو برادرزاده‌اش به نام‌های سلمه و مهاجر را به سوی اسلام دعوت کرد، سلمه دعوت‌وی را پذیرفت و مسلمان شد، اما مهاجر سر باز زد؛ پس این آیه کریمه نازل گردید.

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۱۳۱].

«هنگامی که پروردگارش به او» یعنی: به ابراهیم عليه السلام «فرمود: تسلیم شو» یعنی: به دین اسلام چنگ بزن و برای خداوند بزرگ، مخلص و منقاد باش «گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم» و فرمان پروردگارم را لیبیک گفتم.

﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۲].

«و» شما منحرفان اهل کتاب، به غلط مدعی آن هستید که ابراهیم عليه السلام و فرزندانش یهودی یا نصرانی بوده‌اند زیرا: «ابراهیم و یعقوب به همان سفارش کردند» یعنی: به سفارش خدا ﷻ در تمسک به آیین اسلام، یا به گفتن کلمه: ﴿أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. سفارش کردند «فرزندان خود را» یعنی: یعقوب عليه السلام نیز فرزندان خود را همچون ابراهیم عليه السلام به این راه و روش سفارش نمود، در حالی که می‌گفت: «ای فرزندان من! خداوند این دین را برای شما برگزیده‌است» یعنی: دین اسلام را، همان آیینی را که محمد عليه السلام از بارگاه خدا ﷻ آورده «پس البته نباید جز در حالت مسلمانی بمیرید»

یعنی: به اسلام چنگ زنید و از آن جدا نشوید تا آن که چون مرگتان در رسد، درحالی بمیرید که بر دین اسلام پایدار هستید. لذا مراد یعقوب علیه السلام فقط این نبود که تنها در هنگام مرگ بر حالت اسلام بمیرند، بلکه مراد وی پایداری ایشان بر اسلام در همه حالات تا هنگام مرگ است زیرا انسان می داند که خواهد مرد، اما نمی داند که چه وقت؟.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: آیا تو نمی دانی که یعقوب در روز مرگش فرزندان خود را به یهودیت سفارش کرد؟ پس این آیه در رد این ادعای بی اساسشان نازل شد.

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ ءَابَاؤُنَا وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُهَا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾﴾  
[البقرة: ۱۳۳].

آن گاه خداوند بزرگ در رد پندار یهود و نصاری که به ابراهیم علیه السلام و فرزندان نسبت یهودیت یا نصرانیت می دهند و در رد عقیده مشرکان که از آیین توحیدی ابراهیم علیه السلام انحراف ورزیدند، می فرماید: «آیا وقتی که مرگ یعقوب فرا رسید، حاضر بودید؟ یا که بر او افترا می بندید؟ حضور مرگ: حضور نشانه ها و مقدمات آن است. آری! شما حاضر نبودید، ولی ما حاضر و ناظر بودیم «هنگامی که به پسران خود گفت: پس از مرگ من چه کسی را می پرستید؟ فرزندان وی در پاسخش گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدایی یگانه است، می پرستیم» هر چند اسماعیل علیه السلام عموی یعقوب علیه السلام بود، اما فرزندان او را نیز پدر نامیدند زیرا اعراب عمو را نیز پدر می نامند (و ما در برابر او تسلیم هستیم) بدین گونه بود که یعقوب علیه السلام در هنگام مرگ از فرزندانش پیمان گرفت که خدای یگانه را بپرستند و با او چیزی را شریک نگیرند، و آنها بر این پیمان اقرار کردند، پس این اقرارشان خود گواه این حقیقت است که آنان موحد و مسلمان بوده اند و یعقوب علیه السلام نیز براساس این اعتراف به مسلمان بودنشان گواهی داد. ابن کثیر می گوید: «ظاهرا یعقوب فرزند اسحاق، در حیات ابراهیم علیه السلام و ساره به دنیا آمد».

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۴﴾﴾ [البقرة: ۱۳۴].

«این امتی است که درگذشته است» تلک: به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندانش و یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندانش اشاره دارد. امت: یعنی: گروه و جماعت «دست‌آوردشان برای خودشان و دست‌آورد شما برای خودتان است و از آنچه آنان می‌کرده‌اند، شما بازخواست نمی‌شوید» این هشدار است به یهود زیرا آنان با تکیه بر این پندار که منسوب به پیشینیان صالحی هستند و با مغرور شدن به این تکیه‌گاه، از پیروی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سرباز زدند. آری! یهودیان باید بدانند که دست‌آورد هر گروهی به خودش مربوط بوده و کارنامه پدران، هیچ سودی به حال فرزندانشان ندارد و هرگز به دردشان نخواهد خورد. این آیه همچنین ردی است بر کسانی که به عمل‌گذشتگان خویش اتکا کرده و دل خود را با چنین آرزوهای باطلی خوش می‌کنند. چنان‌که در حدیث شریف نیز آمده است: «من ابطاً به عمله لم يسرع به نسبه»: هرکس عملش بر وی کند آید، نسبش به نفع وی شتاب نمی‌کند». مراد این است که شما از حسنات گذشتگان نسبی خود سودی نمی‌برید، به گناهانشان هم مؤاخذه نمی‌شوید و از اعمال‌شان مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرید، چنان‌که آنان نیز از اعمال‌شان مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرند.

﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ

الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۵﴾ [البقرة: ۱۳۵].

«و گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت شوید» یعنی: یهودیان به مسلمانان گفتند: یهودی شوید و نصاری به مسلمانان گفتند: مسیحی شوید تا به حق راه‌یابید، چنان‌که در بیان سبب نزول نیز آمده است. «بگو: چنین نیست، بلکه» هدایت و رستگاری در پیروی از «آیین ابراهیم حنیف است» حنیف: یعنی: گرایش یافته از تمام ادیان باطل به سوی دین حق. حنیفیت؛ کیش و آیین اسلام است «و او از مشرکان نبود» این تعریض و کنایه‌گویی به یهود و نصاری است. یعنی: ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ مانند شما به خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ مشرک نبود، پس چگونه ادعا می‌کنید که او بر آیین یهودیت یا نصرانیت بوده است؟

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ

وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾ [البقرة: ۱۳۶].

خداوند متعال در این آیه بندگان مؤمنش را به سوی ایمان تفصیلی به آنچه که به وسیله حضرت محمد ﷺ بر ایشان نازل نموده و به ایمان اجمالی به آنچه که بر پیامبران پیشین نازل کرده، ارشاد می‌نماید و از برخی از پیامبران: به اسم نام برده و از بقیه آنها به اجمال یاد می‌کند: «بگویند» ای مسلمین! «ایمان آورده‌ایم به خداوند». از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: اهل کتاب، تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می‌کردند، لذا رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه بگویید: به خداوند و به آنچه نازل کرده ایمان آورده‌ایم - تا به آخر آیه». «و» نیز ایمان آورده‌ایم «به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده» اسباط: فرزندان دوازده‌گانه یعقوب علیه السلام هستند که هریک از آنها فرزندان داشته‌اند. «سبط» در بنی اسرائیل به منزله «قبیله» در میان اعراب است «و» ایمان آورده‌ایم «به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، میان هیچ‌یک از آنان فرق نمی‌گذاریم» که به برخی از آنها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر گردیم، چنان که یهود و نصاری کردند، بلکه ما مسلمانان به تمام انبیا و پیامبرانی که خداوند جل جلاله فرستاده و به همه کتابهایی که نازل نموده، ایمان داریم «و ما در برابر او تسلیم هستیم» و هیچ ستیز و کشمکشی را با او در ملکش نمی‌پسندیم. آری! بر مسلمانان است که این حقایق را اعلام نمایند و ایمان درست و راستین نیز چنین ایمانی است.

﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۳۷].

«پس اگر آنان هم به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند» یعنی: اگر اهل کتاب و غیر آنان نیز همچون شما به تمام کتابهای خداوند جل جلاله و به تمام پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ‌یک از آنان فرقی نگذاشتند، بی‌شک به راه حق هدایت شده‌اند «ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که در شقاق‌اند» شقاق: ستیزه و عناد است «و به زودی خداوند شر آنان را از تو کفایت خواهد کرد» این وعده‌ای از سوی حق تعالی به پیامبرش می‌باشد که یقیناً کفایت شر معاندان ستیزنده و روبرتابنده از حق و حقیقت را خواهد کرد. بحمدالله که این وعده محقق شد زیرا مردان بنی قریظه به دست پیامبر ﷺ و مؤمنان به قتل رسیدند، بنی‌نضیر به شام تبعید

شدند و بر نصارای نجران هم جزیه وضع شد. «که او شنواست» به آنچه که می‌گویند «دانااست» به هر کاری و به آنچه که از کینه و حسد و بغض و نفرت علیه مسلمین پنهان می‌دارند.

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۸].

«این» ایمان ناب و تسلیم همه جانبه «رنگ الله است» لذا خود و خانواده‌هایتان را به آن رنگ زیند. آری! اسلام رنگ الهی است و همان‌گونه که رنگ کل یک شیء رنگ آمیزی شده را دربر می‌گیرد، همچنین است اسلام که حال مسلمانان متعهد را کاملا دگرگون می‌کند. پس مراد از «رنگ خدا» در اینجا ایمان، یا دین خدای عَلَّامُ السَّمْعِ است که او مردم را بر آن سرشته است.

گفتنی است که اصطلاح «رنگ خدا» اصلا در معارضه با این عمل نصاری به کار گرفته شد که فرزندان خود را بعد از تولد آنها در درون رنگی زرد غوطه داده و آن را غسل تعمید می‌نامیدند و سبب تطهیر نوزاد می‌شناختند و چون این کار را انجام می‌دادند، می‌گفتند: اکنون او نصرانی‌ای راستین گردید. پس خدای عَلَّامُ السَّمْعِ با این آیه این عمل‌شان را رد کرد. «و کیست بهتر از خداوند به اعتبار رنگ؟ یعنی: آیا در عرصه وجود، رنگی بهتر از رنگ خدای حکیم دانا هم هست؟ رنگ ایمان که خداوند متعال بندگانش را به آن مزین و آراسته ساخته و با آن از پلیدیهای شرک، پاک‌شان می‌گرداند؟ پس بدانید که ما مسلمانان از رنگ‌ها و انگ‌های قلبی بشری که دین یگانه خداوند متعال را آلوده و پارچه پارچه ساخته و امت واحده را به احزابی متعارض با هم تبدیل می‌کنند، پیروی نمی‌کنیم «و ما پرستندگان او هستیم» به اخلاص و انقیاد تمام، لذا راه کشی‌شان و راهبان راکه پیوسته در دین حق کم و افزون نموده حلال و حرام وضع می‌کنند و رنگ توحید را از نهاد و ضمیر بشریت پاک نموده رنگ پلید شرک را بر آن می‌آلایند، پیروی نمی‌کنیم و جز خداوند عَلَّامُ السَّمْعِ، پروردگاری دیگر را نمی‌پرستیم.

﴿قُلْ أَتَحْجُونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلِنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ

مُخْلِصُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۹].

«بگو» ای پیامبر! به اهل کتاب «آیا درباره خدا با ما بحث و گفت‌وگو می‌کنید؟ یعنی: آیا از روی عناد با ما درباره دین خدا عَلَّامُ السَّمْعِ ستیزه و جدال نموده و ادعا می‌کنید که دین حق، همانا یهودیت و نصرانیت است و لاغیر؟ «حال آن که او پروردگار ما و پروردگار

شماست» و ما و شما در پناه پروردگاری او و عبودیتمان برایش، در پیشگاهش باهم برابریم، پس چگونه ادعا می‌کنید که شما از ما به خداوند متعال ذی حق تر و سزاوارترید؟ و باز در این باره با ما بحث و مشاجره هم می‌کنید؟ «و ما را کردارهایمان و شمارا کردارهایتان است» و هیچ‌کس از عمل دیگری مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. آری! این قاعده کلی همه ادیان برحق است که مسئولیت فردی است، لذا شما هرگز به خدای عَلَّی از ما سزاوارتر نیستید «و ما به او اخلاص می‌ورزیم» آری! میان ما و شما این تفاوت فاحش وجود دارد که ما در عبادت پروردگارمان اهل اخلاصیم، اما شما چنین نیستید و ملاک برتری و خصلتی که صاحبش را به قرب و فضل خدای سبحان از دیگران سزاوارتر می‌سازد، نیز همین است، پس چگونه آنچه را که ما به آن نسبت به شما سزاوارتر و ذی حق تر هستیم، برای خود ادعا می‌کنید؟ با آن که شما در شرک به خدای سبحان و ادعای الوهیت برای غیر وی مستغرق هستید و ما در اخلاص و عبادت بی‌شائبه در پیشگاه الوهیت وی؟

﴿أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ ۗ قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۰].

«با می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بوده‌اند» و بر دین شما قرار داشته‌اند؟ «بگو: شما داناترید یا خداوند؟ یعنی: خداوند عَلَّی به ما خبر داده‌است که این پیامبرانش یهودی و نصرانی نبوده‌اند، ولی شما ادعا می‌کنید که آنان یهودی و نصرانی بوده‌اند، پس آیا شما داناترید یا خدای سبحان؟ «و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی را که از جانب خداوند بر او مقرر شده است، پنهان دارد»؟ قطعاً کسی از چنین انسانی ستمکارتر نیست. هدف؛ نکوهش اهل کتاب بر این امر است که آنان به خوبی از این حقیقت که این جمع انبیا عَلَّی یهودی و نصرانی نبوده بلکه بر آیین اسلام بوده‌اند، آگاهند، اما با پنهان ساختن این گواهی، بلکه حتی با ادعایی کاملاً مخالف با آن، بر خود ستم نموده‌اند. قتاده می‌گوید: «این گروه ستمکار، اهل کتاب هستند که اسلام را کتمان کردند - درحالی که می‌دانند اسلام دین خدا عَلَّی است - و به یهودیت و نصرانیت چنگ زده و رسالت محمد صَلَّی را کتمان کردند، درحالی که می‌دانند



اورسول برحق خداوند ﷺ است.» «و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست» و در برابر این ستم ننگین از عذابتان دست برنخواهد داشت. ابوحیان می‌گوید: «این جمله در قرآن کریم نمی‌آید، مگر به دنبال ارتکاب معصیتی، پس این جمله، دربرگیرنده وعید و تهدید آنهاست.»

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۱].

«این امتی است که درگذشته است، برای آنان است آنچه به دست آورده‌اند و برای شماست آنچه به دست آورده‌اید و شما از آنچه آنان می‌کرده‌اند، بازخواست نمی‌شوید» و هیچ‌کس از عمل دیگری مورد بازپرسی قرار نگرفته بلکه فقط از عمل خودش مورد پرسش قرار می‌گیرد. چنان‌که گفتیم، اصل مسؤولیت شخصی یا فردی، قاعده کلی ادیان الهی است، به همین جهت است که حتی این گروه انبیا ﷺ نیز باوجود پیشوایی و فضل خویش، در برابر عمل و کارکردشان پاداش داده می‌شوند، پس مردم دیگر سزاوارتر به آن هستند که با آنان برابر اعمال‌شان رفتار شود.

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَلَهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [البقرة: ۱۴۲].

بخاری در بیان سبب نزول این آیه کریمه از براء رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، به فرمان خداوند متعال شانزده یاهفده‌ماه به سوی بیت‌المقدس نماز می‌گزارند، اما در عین حال مشتاق آن بودند که به سوی کعبه نماز بگذارند، پس خداوند ﷺ نازل فرمود: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ...﴾ [البقرة: ۱۴۴]. «ما گردانیدن رویت به سوی آسمان را نیک می‌بینیم...»

به این ترتیب، خداوند متعال به تغییر قبله از بیت‌المقدس به سوی کعبه دستور داد، پس بی‌خردان، یعنی یهودیان گفتند: ﴿مَا وَلَلَهُمُ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا﴾ «چه چیز آنان را از قبله خودشان برگردانید؟»، خداوند متعال در پاسخ آنان فرمود: ﴿قُلْ لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ «بگو: مشرق و مغرب از آن خداست...» پس این آیات پایه‌گذار قضیه تغییر قبله است.

«به زودی سفیهان خواهند گفت» این اخباری از سوی خدای سبحان به پیامبرش ﷺ و مؤمنان در باره این موضوع است که: در هنگام تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه، مردم کم خرد و سبک مغز - از یهودیان و منافقان - این سخن را که می آید، به زودی خواهند گفت. سفهاء: کم خردان سبک عقل اند و سفاهت: اضطراب در رأی و اندیشه، یا اخلاق است. مراد از سفها در اینجا، منکران تغییر قبله، اعم از یهود، مشرکان و منافقانند. آری! بی خردان خواهند گفت: «چه چیز آنان را از قبله ای که بر آن بودند؟» یعنی: از بیت المقدس «روی گردان کرد» به سوی کعبه؟ یعنی: مسلمانان را چه شده است که چندی به این طرف روی می آورند و باز به سوی دیگر؟ خدای سبحان در پاسخ آنها فرمود: «بگو: مشرق و مغرب از آن خداست» پس این در حوزه فرمانروایی اوست که به هر سمت و جهتی که بخواهد، فرمان روی آوردن بدهد «هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند» این تعبیر، اعلام کننده این حقیقت است که تغییر قبله به سوی کعبه، هدایت و رهنمونی ای از سوی خداوند ﷻ برای پیامبرش ﷺ و امت ایشان است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ درباره اهل کتاب فرمودند: «آنان با ما در هیچ چیز به اندازه حسدورزیدنشان (در سه چیز ذیل) با ما حسد نمی ورزند:

- ۱- حسد ورزیدنشان بر روز جمعه، روزی که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد ولی آنها از آن گمراه گشتند.
- ۲- بر قبله، که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد و آنان از آن گمراه شدند.
- ۳- بر آمین گفتن ما پشت سر امام». یعنی: این سه چیز حسد برانگیزترین امور علیه ما است.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و همچنین شما را امتی وسط گردانیدیم» وسط در لغت: میانه یا مرکز دایره یک چیز است، سپس برای صفات پسندیده عاریت گرفته شد زیرا هر صفت پسندیده ای در میانه افراط و تفریط قرار دارد. پس وسط یعنی برگزیده و بهتر، یا میانه رو. ابن کثیر در اینجا

معنای «برگزیده و بهتر» را برای «وسط» یاد کرده و می‌گوید: «از آنجا که خداوند متعال این امت را، امت برگزیده گردانید، آن را به کامل‌ترین شریعتها و استوارترین برنامه‌ها و روشن‌ترین روش‌ها مخصوص ساخت؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ...﴾ [الحج: ۷۸]. «او شما را برگزید و در دین هیچ دشواری بر شما قرار نداد، این دین، آیین پدرتان ابراهیم است...». آری! شما در همه امور دین و دنیا، بهترین امت‌ها و میان‌روترین آنها بوده و از هرگونه افراط و تفریط به دور هستید؛ نه مانند یهود و مشرکان مادی‌گرا هستید و نه مانند برخی از مسیحیان، روحانی محض، بلکه شما حق جسم و روح - هر دو - را ادا کرده و با فطرت انسانی هم‌آوا می‌باشید «تا بر مردم گواه باشید» یعنی: شما را امت وسط گردانیدیم تا در روز قیامت برای انبیای الهی علیه امت‌هایشان گواهی بدهید که: ایشان قطعاً پیام خدا ﷺ را که مأمور تبلیغ آن برای امت‌هایشان بوده‌اند، به آنها رسانده‌اند «و پیامبر بر شما گواه باشد» یعنی: پیامبر خاتم ﷺ برای شما گواهی دهد که پیام الهی را به شما ابلاغ کرده‌است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «نوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود، پس به وی گفته می‌شود: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ می‌گوید: آری! آن‌گاه قومش فرا خوانده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: آیا نوح پیام حق را به شما رساند؟ می‌گویند: نزد ما هیچ هشداردهنده‌ای نیامده است، نزد ما هیچ کسی نیامده است! آن‌گاه به نوح گفته می‌شود: چه کسی برای تو گواهی می‌دهد؟ می‌گوید: محمد ﷺ و امتش». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أنا وأمتي يوم القيامة على كوم مشرفين على الخلائق، ما من الناس أحد إلا ود أنه منا، وما من نبي كذبه قومه إلا ونحن نشهد أنه قد بلغ رسالة ربه عزوجل». «من و اتمم روز قیامت بر تپه‌ای بلند و مشرف بر خلایق قرار داریم، هیچ‌یک از مردم نیست مگر اینکه آرزو می‌کند که کاش او هم از جمله ما بود، و هیچ پیامبری نیست که قومش او را تکذیب کرده باشند، مگر این که ما گواهی می‌دهیم که او پیام پروردگار خویش را به آنان رسانده است». «و قبله‌ای را که بر آن بودی» یعنی: بیت المقدس را «مقرر نکردیم، مگر برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد، معلوم بداریم» یعنی: بیت المقدس را قبله شما نگردانیدیم مگر برای اینکه شما را

بیازماییم تا چون آن را به سوی کعبه برمی گردانیم، مؤمن پیرو را از مرتد کافر و منافق، درعینیت امر باز شناسیم. «هرچند این کار، جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده، سخت گران می آید» یعنی: قضیه تحویل قبله، موضوع دشواری است که ایمان به آن جز بر راهیافتگان به راه حق که سینه‌هایشان به تصدیق تو گشاده شده، سخت گران می آید «و خداوند هرگز ایمان شما را» یعنی: نماز شما را به سوی بیت‌المقدس «ضایع نمی گرداند».

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره مسلمانانی نازل شد که تا هنگام مرگشان بر قبله بیت‌المقدس نماز می خواندند، لذا حق تعالی به مسلمانان اطمینان می دهد که نمازهایشان پذیرفته است. به قولی: مراد از این جمله که: (ایمان شما را ضایع نمی گرداند)، پایدارساختن مؤمنان بر ایمانشان در هنگام تغییر قبله و نیفگندنشان در شک و تردید در این باره است، که چون شکاکان و تردید مشربان دیگر، راه تردید و تحیر را دنبال نکنند «به راستی که خداوند نسبت به مردم رئوف و مهربان است» رئوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین بردن زیان و ناخوشی است، اما رحمت عام تر است زیرا هم شامل دفع ضرر می شود و هم رساندن خیر و نیکی.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می یافت او را به آغوش گرفته و به سینه اش می چسباند و بازمی گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا فکر می کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افگند در حالی که قادر است تا او را نیفگند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است».

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۴].

«ما گردانیدن رویت در» نگرستن به سوی «آسمان را نیک می بینیم» که به شوق و انتظار فرود آمدن فرمان تغییر قبله، گاه‌گاه به سوی آسمان می نگری. (تقلب وجهک):

گاه‌گاه نگریستن تو را به سوی آسمان. «اینک روی تو را به سوی قبله‌ای می‌گردانیم که از آن خشنود هستی» یعنی: آن را دوست می‌داری و به سوی آن مشتاق هستی «پس به سوی مسجدالحرام روی آور» یعنی: در نمازت به سمت وسوی مسجدالحرام روی آور. کعبه، مسجدالحرام نامیده شد تا اشاره‌ای باشد به اینکه بر شخصی که دور از کعبه است، رو آوردن به جهت و سمت کعبه واجب است، نه به سوی عین کعبه زیرا روی آوردن به عین کعبه برای شخصی که از آن دور است، متعذر و مشکل می‌باشد «و هر جا بودید» یعنی: در هر جایی از زمین که بودید «روی خود را به سوی آن» یعنی: به سوی مسجدالحرام «بگردانید و در حقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این» تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه «حق است از جانب پروردگارشان» و به فرمان خدا ﷻ انجام گرفته است «و خدا از آنچه می‌کنند» با برانگیختن شبهه‌ها و ترویج فتنه‌ها «غافل نیست» و به زودی آنان را در برابر آن مجازات خواهد کرد. آگاهی اهل کتاب از تغییر قبله مسلمانان؛ یا از جهت ابلاغ انبیایشان به آنان بود، یا این موضوع را در کتب آسمانی خود یافته‌اند.

در بخاری و مسلم از براء رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز هجرت به مدینه، به فرمان الهی شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌گزاردند، اما بسیار مشتاق آن بودند که کعبه قبله‌شان باشد و بدین سبب فرمان تغییر قبله نازل شد. یادآور می‌شویم؛ اولین نمازی که آن حضرت صلی الله علیه و آله به سوی کعبه خواندند، نماز عصر بود، و مردی از آنان که با پیامبر صلی الله علیه و آله این نماز را در جماعت خوانده بود، از مسجد بیرون آمد و در یکی از مساجد دیگر بر نمازگزارانی گذشت که در حال رکوع بودند، پس گفت: شهادت می‌دهم به خدا صلی الله علیه و آله که با رسول وی صلی الله علیه و آله به سوی کعبه نماز گزارده‌ام. در این هنگام آنها همچنان که در حال نماز بودند، به سوی کعبه چرخیدند». این کثیر می‌گوید: «اینان نمازگزاران مسجد قبا بودند و آن نماز؛ نماز بامداد بود». هم‌او به نقل از مفسران می‌گوید: «حکم تغییر قبله در حالی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد که ایشان دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بودند و ماجرای آمدن یکی از نمازگزاران و خبر دادن به دیگران، در مسجد بنی سلمه رخ داد، بدین جهت، این مسجد به نام مسجد قبلتین نامیده شد». در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کعبه، قبله اهل مسجدالحرام است، مسجدالحرام قبله اهل حرم، و حرم قبله

اهل زمین از امتهم در مشرقها و مغربهای آن». مفسران گفته اند: اشتیاق رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روی آوردن به سوی کعبه سه دلیل داشت:

- ۱- کعبه، قبله پدرشان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بود.
- ۲- اعراب به لحاظ تعلق روحی ای که به کعبه داشتند، با تحویل قبله به سوی آن، انگیزه بیشتری برای ایمان آوردن پیدا می کردند.
- ۳- یهودیان می گفتند: محمد با ما مخالفت می کند، اما از قبله ما پیروی می نماید، لذا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوست داشتند که زمینه این طعنه یهود هم از میان برود. علما در بیان احکام قبله گفته اند: فقها اتفاق نظر دارند بر اینکه روی آوردن به قبله، شرط صحت نماز است، مگر در حالت خوف یا اضطراب، یا در نماز نافله سوار بر مرکب (حیوان، کشتی یا هواپیما) زیرا قبله در حالت خوف، همان جهتی است که امنیت در آن وجود داشته باشد و قبله بر بالای مرکب نیز همان جهتی است که مرکب به آن روی آورد. همچنین علما اتفاق نظر دارند بر این که: کعبه قبله همه افقهاست و نمازگزاری که در کعبه حضور دارد و آن را مشاهده می کند، روی آوردن به عین آن بر وی فرض است. همچنین ایشان اجماع دارند بر این که: نمازگزارانی که از کعبه دورند، باید به جهت و سمت آن روی آورند.

﴿وَلَيْنَ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَّا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۶۵﴾﴾ [البقرة: ۱۴۵].

«و اگر هرگونه آیه‌ای برای اهل کتاب بیاوری، از قبله تو پیروی نمی کنند» یعنی: هیچ برهان و حجت و معجزه‌ای در آنان تأثیر نمی گذارد و به حق باز نمی گردند، هرچند همه‌گونه برهان و حجت هم به آنان ارائه شود زیرا آنان پیروی از حق را به سبب آن ترک نکرده‌اند که دلیلی داشته‌اند یا شبهه‌ای بر آنان روی نموده است، بلکه ترک حق از سوی آنان، جز تمرد و عناد هیچ انگیزه دیگری نداشته و ندارد. آری! آنان نیک می دانند که برحق نیستند، پس هرکس در چنین وضع و حالی قرار داشته باشد، بی گمان از معجزه و برهان نفعی نمی برد «و تو» نیز «پیرو قبله آنان نیستی» تصریح بر این امر، به منظور دفع طمع اهل کتاب و قطع امیدشان از بازگشت مجدد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به قبله سابق است «و خود آنان پیرو قبله یکدیگر نیستند» بدان جهت که یهود در نماز خود

به سوی بیت المقدس روی می آورند و نصاری به سوی طلوعگاه خورشید «و اگر پس از علمی که بر تو آمده است، از هوس های آنان» یعنی: از قبله آنان «پیروی کنی» قبله آنان، هوی و هوسشان تلقی شد زیرا بعد از صدور امر روی آوردن به سوی کعبه، پیروی از این حکم بر آنان نیز لازم گردید، لذا باقی ماندنشان بر قبله دیگری غیر از کعبه، چیز دیگری جز پیروی از هوی و هوس نیست و اگر تو از هوی و هوس های آنان پیروی کنی «در آن صورت از ستمکاران خواهی بود». این خطاب هر چند متوجه رسول اکرم ﷺ است، اما مراد از آن، برخی از امت ایشان می باشند زیرا رسول خدا ﷺ از ستم و گناه معصومند. دلیل اینکه رسول خدا ﷺ مورد این خطاب قرار گرفته اند، بزرگ ساختن شأن قبله و نیز وجود این حقیقت است که قرآن بر ایشان نازل می شود، پس طبیعی است که ایشان مخاطب آن باشند.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ  
الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۶].

«کسانی که به آنان کتاب داده ایم، او را» یعنی: محمد ﷺ و نبوتش را «می شناسند، همان گونه که فرزندان شان را می شناسند» و بیشترین شناخت نسبت به انسان را پدر و مادر وی دارند زیرا فرزند از همان کوچکی تا بزرگسالی زیر نظر و رعایت آنان است «و مسلماً گروهی از آنان، دیده و دانسته حق را پنهان می دارند» آنان دانشمندان گمراه اهل کتابند که به اوصاف پیامبر آخرالزمان ﷺ آشنایی دارند، نه آن گروهی که ایمان آورده اند؛ چون عبدالله بن سلام و یارانش.

﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ [البقرة: ۱۴۷].

«حق از جانب پروردگار توست» یعنی: حق همان چیزی است که از سوی پروردگارت نازل شده است، نه آنچه که اهل کتاب به تو خبر داده اند «پس هرگز از تردیدکنندگان نباش» لذا هنگامی که خدای سبحان پیامبرش ﷺ را از شک و تردید در امر قبله و غیر آن نهی می کند، دیگران به پرهیز از این شک و دودلی سزاوارترند. یا خطاب متوجه رسول اکرم ﷺ است اما مراد از آن، امت ایشانند.

﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیْهَا فَاسْتَبِقُوا الْحِیْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِیْعًا  
إِنَّ اللَّهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِیْرٌ﴾ [البقرة: ۱۴۸].

«و برای هرکسی جهتی است که او روی خود را به سوی آن می‌گرداند» یعنی: برای اهل هر دینی - به حق یا به باطل - قبله‌ای است. یا مراد این است: ای امت محمد ﷺ! برای هر یک از شما قبله‌ای است که بدان روی می‌آورد؛ از شرق یا غرب، یا جنوب یا شمال زیرا قبله نسبت به اماکن مختلف، اختلاف پیدا می‌کند «پس در کارهای نیک بر یک‌دیگر پیشی گیرید» یعنی: به سوی آنچه که خداوند ﷻ به شما امر نموده است بشتابید؛ از رو آوردن به سوی مسجدالحرام و رو آوردن به سوی هر چیزی که می‌تواند از مصادیق خیر به‌شمار آید و به سوی ادای نماز در اول وقت آن بشتابید «هرجا که باشید، خداوند همگی شما را گرد می‌آورد» برای مکافات و مجازات روز قیامت، چنان که نماز شما در جهت‌های مختلف را از چنان نظم و سیاقی برخوردار گردانید که گویا همه آنها به سوی جهت واحدی است «درحقیقت خدا بر همه چیز تواناست» از جمله، بر گرد آوردنتان در روز قیامت.

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۹].

«و از هر جا بیرون آمدی، روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان» مسجدالحرام: مسجدی است که به کعبه احاطه دارد و مساحت آن در توسعه جدید از (۲۷) هزار متر، به (۱۸۰) هزار متر مربع گسترش یافته است. خاطر نشان می‌شود که نام «مسجدالحرام» در قرآن کریم پانزده بار آمده است «و البته این» فرمان «حق است و از جانب پروردگار توست و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست» پس شما را در برابر اعمال‌تان جزا می‌دهد.

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمِ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۰].

«و از هر جا بیرون آمدی» در سفرها، یعنی: هر جا که بودی؛ در خشکی یا دریا «روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان» تکرار امر، به منظور اهتمام و عنایت به شأن قبله است «و هر جا که بودید» ای جماعت‌های مسلمین! در سایر نقاط زمین، در مدینه منوره و در سایر مساجد بجز مسجدالحرام، «رویهای خود را به سوی آن» یعنی: به سمت کعبه «بگردانید» اگر رو آوردن به سوی عین کعبه مقدور نبود «تا مردم را بر شما



حجتی نباشد» یعنی: تا یهودیان علیه شما حجت و بهانه‌ای نداشته باشند زیرا یهودیان می‌گفتند: محمد ﷺ در قبله ما با ما موافقت و همراهی می‌کند و نزدیک است که در دین ما نیز با ما موافقت و همراهی نماید. حجت: به معنای محاججه، یعنی مخاصمه و مجادله است. خداوند ﷻ آن را حجت نامید و سپس به فساد آن حکم کرد؛ چرا که از ظالمی سرزده بود، بدین جهت فرمود: «غیر از ستمگرا نشان» و آنان مشرکان عربند که به زودی بر شما احتجاج خواهند ورزید و خواهند گفت: همانا محمد ﷺ در دین خود متحیر گشته، و به قبله ما روی بازگردانید، مگر به این دلیل که ما از او راه یافته‌تریم و چنان که به قبله ما برگشت، به زودی به دین ما نیز برخواهد گشت.

اما قتاده می‌گوید: «مراد از ستمگران، اهل کتابند که چون خداوند ﷻ پیامبرش را به سوی کعبه برگرداند، گفتند: این مرد به سوی خانه پدری و دین قومش مشتاق گشت. و غیر این از سخنانی که جز از بت پرست یا یهودی یا منافقی، شنیده نمی‌شود.» «پس، از آنان نترسید» یعنی: از طعنه‌ها و ایرادهای آنان نترسید زیرا این طعنه‌ها و جدالها، ناروا و بی‌حاصل است و به شما زیانی نمی‌رساند «و از من بترسید» زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا داشته باشید «و تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم» یعنی: قبله و جهت روی نمودن به سوی خویش را به این خاطر به شما شناساندم تا نعمت خود را بر شما تمام گردانم. آری! هدایت به سوی قبله، اتمام نعمت است زیرا موجب آن می‌شود تا شریعت شما مستقل و کامل گردد «و تا هدایت شوید» به سوی حقی که دیگران از آن به بیراهه رفته‌اند. به همین دلیل است که این امت، شریف‌ترین و برترین امت‌هاست.

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۲۹].

آری! نعمت قبله را بر شما ارزانی داشتیم؛ «همچنان که پیامبری از خودتان را به میان شما فرستادیم» یعنی: نعمت قبله، همانند نعمت رسالت است. بعضی گفته‌اند: معنای کلام بنا بر تقدیم و تأخیر می‌باشد، یعنی: پس مرا یاد کنید (آیه ۱۲۹)، چنان که پیامبری از خودتان را به میان شما فرستادم؛ «که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند» از اخلاق پست، اعمال جاهلیت و پلیدی نفسها، و شمارا از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد «و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد» حکمت: سنت رسول اکرم ﷺ

است «و آنچه را نمی دانستید، به شما می آموزد» زیرا مسلمانان در عصر جاهلیت نادان و جاهل بودند، پس به برکت رسالت و به یمن پیامبری آن حضرت ﷺ، از آن حالت جهل و نادانی بیرون آمده و حال اولیا و اخلاق و سجایای علما را پیدا کردند و داناترین و پاکدل ترین مردم گشتند.

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ [البقرة: ۱۵۲].

«پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» یعنی: یاد کنید مرا به طاعت تا یاد کنم شما را به پاداش و مغفرت. بعضی از سلف در معنای آن گفته اند: «کسی که مرا درحالی یاد می کند که مطیع است، بر من سزاوار است که او را به مغفرت خود یاد کنم». در حدیث شریف قدسی آمده است: «خدای ﷻ فرمود: ای فرزند آدم! هرکه مرا نزد خود یاد نماید، من نیز او را نزد خود یاد می کنم و هرکه مرا در محضر جماعتی یاد کند، او را در حضور جماعتی بهتر از آن یاد می کنم». «و مرا شکرگزاری» شکر: شناخت احسان منعم و سخن گفتن از آن است «و مرا کفران نکنید» کفر: در اینجا به معنای پوشیدن نعمت است. در حدیث شریف آمده است: «خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر کسی از خلقش که به او نعمتی می بخشد، ببیند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۳].

چون حق تعالی از بیان موضوع «شکر» فارغ شد، به بیان «صبر» می پردازد زیرا بنده از دو حال خالی نیست؛ یا در نعمتی است که باید بر آن شکرگزار باشد، یا در بلا و مصیبتی است که باید بر آن صبر کند.

«ای مؤمنان! از صبر و نماز یاری بجوئید» بر انجام دادن اوامر و دفع محنتها و دشواریهایی که برای شما پیش می آید. صبر بر سه نوع است:

۱- صبر بر ترک محرمت و گناهان.

۲- صبر بر انجام دادن طاعات و عبادات، که ثواب بیشتری از اولی دارد زیرا مقصود اصلی همان است.

۳- صبر بر مصایب و ناملازمات.

«زیرا خدا با صابران است» و آنان را به مطلوبشان می رساند.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَلَكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۴].

«و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند، نگویید که مرده‌اند» بلکه «زنده‌اند، ولی شما» در هنگام مشاهده اجساد شهدا بعد از قبض ارواحشان، از این حیات چیزی «نمی‌دانید» هم از این رو ظاهر حال را معتبر قرار داده و ایشان را مرده می‌پندارید، درحالی که ایشان در واقع امر مرده نیستند، بلکه حیات برزخی دارند.

در بیان سبب نزول آمده است که: آیه کریمه درباره شهدای غزوه بدر نازل شد.

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ۗ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۵﴾﴾ [البقرة: ۱۵۵].

«و قطعاً شما را به چیزی از ترس» چون آسیب دشمن یا غیرآن «و گرسنگی» و قحطی «و کاهش در اموال» به سبب بلایای طبیعی و غیر آن، و نیز به سبب آنچه که خداوند ﷻ بر اموالتان از زکات و مانند آن فرض گردانیده است «و کاهش در جانها» با مرگ و کشته شدن در جهاد «و کمبود محصولات» به سبب رسیدن آفات، یا به سبب مرگ فرزندان «می‌آزماییم» و امتحان می‌کنیم «و مژده بده صابران را» که در بلاها صبر و شکیبایی پیشه می‌کنند.

آن‌گاه خداوند بزرگ به معرفی این صابران پرداخته، می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾﴾ [البقرة: ۱۵۶].

«کسانی که چون مصیبتی به آنان رسد» مصیبت: نکبت و سختی‌ای است که انسان از آن آزاده و رنجور می‌شود، هرچند که آن پیش‌آمد کوچک باشد «می‌گویند: ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم». این کلمات، ملجأ مصیبت‌رسیدگان و پناه امتحان‌شدگان است زیرا جامع معنای اقرار به عبودیت الهی و اعتراف به رستاخیز و حشر و نشر می‌باشد. ام‌سلمه رضی الله عنها می‌گوید: «روزی ابوسلمه (شوهرم) از پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی شنیدم که بدان شادمان شدم، ایشان در این حدیث شریف فرمودند: «هیچ بنده‌ای نیست که مصیبتی به او برسد، آن‌گاه بگوید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾» - «اللَّهُمَّ اجْرِنِي فِي مَصِيبَتِي وَأَخْلَفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا»: «بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده، مگر اینکه خداوند با او پاداش داده و برایش بهتر از آن را جایگزین می‌کند». ام‌سلمه می‌گوید: پس این حدیث را از او به خاطر سپردم و چون او درگذشت، (انا لله وانا اليه راجعون) گفته و چنین دعا کردم: «اللَّهُمَّ

أَجْرَنِي فِي مَصِيبَتِي وَأَخْلَفَ لِي خَيْرًا مِنْهَا» «بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده»، سپس با خود گفتم: بهتر از ابوسلمه برای من از کجا پیدا خواهد شد؟! همان بود که چون عده‌ام گذشت، رسول خدا ﷺ از من - در حالی که مشغول پیرایش پوستی بودم - اجازه ورود خواستند، دست‌هایم را شستم و به ایشان اذن ورود دادم، آن حضرت ﷺ نشستند و مرا برای خودشان خواستگاری نمودند، و چون از سخن خویش فارغ شدند، گفتم: یا رسول الله! من چه کاره‌ام که به شما رغبت نداشته باشم، لیکن من زنی هستم که غیرتی سخت دارم، لذا از آن بیم دارم که از من چیزی ببینید که خداوند ﷻ مرا به سبب آن عذاب کند، جزاین؛ من زنی هستم که سن و سالی از من گذشته است، دیگر اینکه عیالوار نیز هستم. رسول خدا ﷺ فرمودند: «اما آنچه که از غیرت و رشک» چشم و همچشمی باهووها» نام بردی، پس به زودی خدای ﷻ آن را از تو دور خواهد ساخت. و اینکه گفتم، سنت بالاست، من هم در این امر مانند تو هستم. و اما آنچه از عیالواری خویش گفتم، بدان که عیال «افراد تحت تکفل» تو عیال من هستند». امسلمه می‌گوید: سپس خواسته رسول خدا ﷺ را پذیرفتم و ایشان با من ازدواج کردند و چنین بود که خدای ﷻ برایم جانشینی بهتر از ابوسلمه - یعنی رسول گرامی خویش ﷺ - را عنایت کرد».

﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۷].

«بر آنان» یعنی: بر آن مصیبت‌رسیدگان صابر «صلواتی است از سوی پروردگارشان» صلوات: در اینجا به معنای آمرزش و ستایش نیکوست «و رحمتی» یعنی: بر ایشان به صورت پی‌درپی رأفتی است پس از رأفتی و رحمتی است پس از رحمتی «و اینانند که راه یافته‌اند» به سوی حق و صواب و خشنودی خداوند متعال.

﴿إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۵۸].

«در حقیقت صفا و مروه از شعایر الهی است» یعنی: از نشانه‌های مناسک خداوند ﷻ است. صفا و مروه نام دو کوه از کوه‌های معروف مکه‌اند که میان آنها (۷۶۰) متر فاصله است و هم‌اکنون با سقفی زیبا پوشانده شده‌اند. مراد از شعایر: اماکن عبادتی است که خداوند ﷻ آنها را به عنوان نشانه‌هایی برای مردم قرار داده‌است، که این اماکن؛ شامل

عرفات، منی، مشعرالحرام، مسعی (محل سعی بین صفا و مروه) و منحر (محل ذبح قربانی) می‌شود. «پس چون کسی حج خانه خدا را به جا آورد» یعنی: برای ادای فریضه قصد خانه کعبه کند «یا عمره بگزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو را طواف کند» طواف در صفا و مروه به معنای تکرار پیمودن آنها، یا حرکت شتابان میان آنها در حج و عمره است. عمره: در لغت به معنی زیارت است و در اصطلاح شرع؛ زیارت مخصوصی است از بیت‌الحرام برای انجام عباداتی که همچون عبادات حج اند، با این فرق که در آنها وقوفی در عرفه و مزدلفه و منی نیست، همچنین عمره، وقت معینی نداشته بلکه وقت آن تمام‌ایام سال می‌باشد. خاطرنشان می‌شود که سعی میان صفا و مروه به اجماع علمای عبادتی از مناسک حج و عمره به‌شمار می‌رود. جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد) در بیان حکم آن برآنند که: سعی میان صفا و مروه رکن است و هر کس موفق به انجام آن نشد، باید در سال آینده حج جدیدی انجام دهد. اما حنفی‌ها برآنند که سعی واجب است نه رکن، پس با ذبح گوسفندی جبران می‌شود.

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که عروه رضی الله عنها به وی گفت: از این آیه چنین استنباط می‌کنم که اگر کسی میان صفا و مروه سعی نکرد، بروی گناهی نیست! عایشه در پاسخش گفت: از آیه برداشت درستی نکرده‌ای ای خواهرزاده عزیزم! اگر آیه موافق این تأویل تو بود، باید عبارت آن چنین می‌بود: «فلا جناح علیه أن (لا) يطوف بهما» به صیغه نفی. یعنی: «بر آن کس که میان آن دو طواف نکند، گناهی نیست»، درحالی که عبارت به صیغه اثبات است، ثانیاً سبب نزول آیه این است که انصار قبل از اسلام، برای بت منات که آن را می‌پرستیدند، احرام می‌بستند و هرکس برای آن احرام می‌بست، از طواف به صفا و مروه احساس حرج و گناه می‌کرد، بدین خاطر بود که خدای عز وجل این آیه را نازل کرد، سپس بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم سعی میان صفا و مروه را روشن ساخته و مشروعیت آن را اعلام کردند؛ لذا مجاز نیست که کسی طواف میان آنها را ترک کند. همانا خداوند عز وجل حج و عمره کسی را که میان صفا و مروه سعی نکند، کامل نمی‌گرداند زیرا آنها را از نشانه‌های عبادت خویش خوانده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بر شما فرض گردانیده، پس سعی بجا آورید».

بخاری نیز در بیان سبب نزول آن روایت کرده است: انس بن مالک رضی الله عنه از صفا و مروه مورد سؤال قرار گرفت، فرمود: «ما بر این باور بودیم که سعی بین صفا و مروه از

کارهای جاهلیت است لذا چون اسلام آمد، سعی در میان آن رافرو گذاشتیم، سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود». «و هرکس افزون بر فریضه، کار نیکی انجام دهد» یعنی: افزون بر هفت بار، سعی بجا آورد، یا اعمال خیری در سایر عبادات انجام دهد «خداوند قدر دان و داناست» و پاداش آن عمل نیک را - هرچند اندک باشد - به بسیار می دهد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۹].

«کسانی که آیات رون و رهنمودهایی را که نازل کرده ایم، کتمان می کنند» کتمان: آشکار نکردن چیزی در عین نیاز و انگیزه برای آشکار ساختن آن است. این کتمان کنندگان چنان که در بیان سبب نزول آمده است، احبار یهود و راهبان نصاری رسالت محمد ﷺ را پنهان می کردند و جز آنان هرکس دیگر هم که حق را پنهان کند، مشمول این خطاب می شود. آری! حق را کتمان می کنند؛ «بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب روشن ساخته ایم» کتاب: اسم جنس است که شامل تمام کتابهای آسمانی می شود «خدا آنان را لعنت می کند» لعنت وی: دور ساختن و طرد کردن آنها از رحمت خویش است «و لعنت کنندگان» یعنی: فرشتگان و مؤمنان «لعنتشان می کنند» بعضی گفته اند: هرکس که می تواند لعنت بفرستد، آنان را نفرین می کند، که جنیان نیز در زمره آنان قرار می گیرند.

ابن کثیر از ابوالعالیه و قتاده نقل می کند: «کافر در روز قیامت برپاساخته می شود، آن گاه خداوند او را لعنت می کند، سپس فرشتگان... و سرانجام همه مردم او را لعنت می کنند». تهدید و هشدار این آیه، آن قدر سخت است که نمی توان برای آن اندازه ای تصور کرد. در حدیث شریف آمده است: «من سئل عن علم فکتمه أجم یوم القیامة بلجام من نار». «هر کس از علمی مورد سؤال قرار گیرد و آن را کتمان کند، خداوند او را در روز قیامت با دهنه ای از آتش لگام می زند». علمای اسلام برآنند که: اگر عالم به قصد کتمان علم خویش احکام را نگوید، گنه کار می شود، اما اگر قصد وی این نباشد، بیان احکام بر وی لازم نیست، به شرط آن که مطمئن باشد دیگران از آن حکم آگاهی دارند، ولی اگر کسی از مسئله ای مورد سؤال قرار گرفت؛ تبلیغ آن بر وی واجب است. بعضی از علما برآنند که آیه کریمه بر عدم جواز گرفتن در برابر تعلیم به دیگران دلالت می کند، لیکن علمای متأخر بر جواز گرفتن مزد در برابر تعلیم علوم دینی فتوی داده اند.

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَثُوبٌ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾

[البقرة: ۱۶۰].

آری! آنان شایسته لعنت هستند؛ «مگر کسانی که توبه کردند» از کتمان آیات الهی «و به صلاح بازآمدند» یعنی: آنان که اصلاح کردند آنچه را که فاسد ساخته بودند «و آشکار کردند» حقیقت را، لذا آنچه را که خداوند ﷻ در کتبش بیان نموده، به مردم گفتند «پس بر آنان خواهم بخشود» بنابراین، این گروه سزاوار لعنت نیستند «و من توبه‌پذیر مهربانم» بر آنان که به سویم به حالت زاری و فروتنی روی می‌آورند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ

أَجْمَعِينَ﴾ [البقرة: ۱۶۱].

اما: «کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان بر آنان باد» علما با استدلال به این آیه گفته‌اند: لعن گفتن بر کافر معینی جایز نیست زیرا حالش در هنگام درگذشتش معلوم نمی‌باشد که آیا قطعا بر کفر مرده است یا خیر. ولی در تجویز لعن کفار به طور عام و کلی بدون تعیین فردی معین، میان علما هیچ خلافی نیست. چنان‌که لعن گنهکاران به طور عام نیز اجماعا جایز است. اما لعن یک گنه‌کار معین، به اتفاق جایز نیست، به دلیل روایتی که می‌گوید: «شرابخواری را به جرم ارتکاب عمل می‌گساری چندبار مکرر نزد رسول خدا ﷺ آوردند، در این اثنا برخی از حاضران گفتند: خدا او را لعنت کند، چقدر زیاد شراب می‌نوشد! اما رسول خدا ﷺ فرمودند: علیه برادر مسلمانان یاور شیطان نباشید». این حدیث شریف در بخاری و مسلم روایت شده‌است. باید دانست که لعن کفار، جزایی بر کفرشان، زجر و توبیخی برای‌شان به سبب آن کفر و آشکار ساختن قباحت وزشتی کفرشان است. البته از ادب اسلام به‌دور است که رودرروی کسی بر او لعنت گفته شود زیرا این فحاشی است.

«و لعنت تمام مردم» بر آنان باد. این لعنت در روز قیامت است. اما در دنیا؛

فرستادن لعنت بر آنان از همه مردم ساخته نیست - والله اعلم.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ [البقرة: ۱۶۲].

آری! کافرانی که در حال کفر مردند؛ «در آن» یعنی: در دوزخ، یا در لعنت «جاودانه می‌مانند، نه عذابشان کاسته می‌شود و نه مهلت می‌یابند» پس در این لعنت فراگیر، جاودانه ماندگارند.

﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۶۳].

«و خدای شما» که سزاوار عبادت از سوی شماسست «خدایی یگانه است که» در ذات و صفات خویش نظیر و همتایی ندارد «خدایی جز او نیست و رحمان و رحیم است» این آیه به این حقیقت اشاره دارد که اولین چیزی که بیان آن واجب و کتمان آن حرام است؛ همانا موضوع توحید می‌باشد. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من كان آخر كلامه لا إله إلا الله، دخل الجنة». «هرکس که آخرین سخنش لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می‌شود».

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۱۶۴].

عطاء در بیان سبب نزول این آیات می‌گوید؛ آیه: (و خدای شما خدایی یگانه است... ( [۱۶۳] در مدینه بر رسول خدا ﷺ نازل شد، پس کفار قریش در مکه گفتند: چگونه همه مردم را یک خدا بسنده است؟ همان بود که نازل شد: «هرآینه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و دربی هم آمدن شب و روز» یعنی: به دنبال هم آمدن آنها، اختلاف آنها در روشنی افشاندن و تاریکی افکندن، گرما و سرما، کمی و فزونی و در اسباب و نتایج اینها که مشحون و آکنده از حکمت‌های بالغه و رعایت مصلحت مخلوقات است «و» در «کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رسانند» با فراهم کردن امکان سیر و سفر دریایی مردم و انتقال کالاهای تجارتي و بارهای سنگینشان در میان قاره‌های مختلف زمین «و» در «آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هرگونه جنبنده‌ای را پراکنده کرده» از کلیه جنبنده‌ها و خزنده‌هایی که در زمین می‌خزند. کلمه «دابه» بر آن حیواناتی اطلاق شده که در سواری و باربری مورد استفاده قرار می‌گیرند. «همچنان در گردانیدن باده‌ها» یعنی: فرستادن آنها به صورت بادهای عقیم و بارورکننده، بادهای بسیار سرد و هلاک‌کننده، باد گرم و تف آلود، باد خوشگوار و پیروزی‌آورنده، باد نرم و ملایم و باد توفانی و درهم‌کوبنده. به قولی: گردانیدن باد؛ به معنای فرستادن آن به جهت‌های جنوب و شمال و مشرق و مغرب است. بادی که به جهت مشرق می‌وزد، باد «صبا»،



بادی که به جهت مغرب می‌وزد، باد «دبور» و باد کج که میان دو باد از بادهای چهارگانه می‌وزد، باد «نکباء» نامیده می‌شود «و در ابری که میان آسمان و زمین مسخر شده است» یعنی: به فرمان خداوند متعال رام شده است و هر جا که او بخواهد می‌رود. بعضی گفته‌اند: تسخیر آن، به معنای ثبوت و آرمیدن آن میان آسمان و زمین بدون ستون و تکیه‌گاه آشکاری است. آری! در این پدیده‌های شگفت‌آور و عظیم: «واقعا نشانه‌هایی وجود دارد» بر وجود و یگانگی خداوند ﷻ «برای قومی که می‌اندیشند» زیرا هر اندیشمند و عاقلی می‌داند که هیچ‌یک از خدایان ادعایی کفار، قادر به آوردن چیزی از این پدیده‌ها نیستند، پس هرکس فقط به یکی از این پدیده‌ها به امعان نظر و به‌گونه عمیق و دقیق بیندیشد و از ابزارهای علم و تجربه برای شناخت ابعاد عظمت آنها کمک بگیرد، به‌طور حتم و قطع باور خواهد کرد که صانع و آفریننده آنها خدای سبحان است.

﴿وَمِنَ اللَّائِسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾ [البقرة: ۱۶۵].

اما با وجود این دلایل روشن و مفید که نشانگر سلطه و چیرگی بی‌انتهای خداوند قدیر و حکیم است، باز هم: «برخی از مردم هستند که همتایانی برای خداوند قایل می‌شوند» یعنی: از بت‌ها و دیگر معبودان باطل برای خدای سبحان همانندهایی برگزیده و آنها را به پرستش می‌گیرند «و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند» یعنی: همچنان که مؤمنان خداوند منان را دوست می‌دارند. یا چنان که مشرکان خداوند ﷻ را دوست دارند؛ معبودان باطل خویش را نیز دوست می‌دارند «ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، خداوند را دوست‌تر می‌دارند» یعنی: بیشتر از آنچه که کفار معبودان باطل خویش را دوست می‌دارند زیرا مؤمنان در هیچ حالی از خدای ﷻ روی بر نمی‌گردانند، در حالی که کفار فقط به هنگام سختی‌ها و انقطاع اسباب مادی، به خدای سبحان روی می‌آورند «کسانی که» با برگزیدن بت‌ها و دوست داشتن آنها همچون خدای سبحان، بر خود «ستم نموده‌اند، اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، تمام نیرو از آن خداست و خداوند سخت‌کیفر است» آری! اگر نیروی لایزال الهی و گرفتن ناگهانی او در روز قیامت و عجز و درماندگی خدایانشان را از دفع نمودن عذاب از خود، می‌دیدند؛ هرگز این معبودان باطل را به دوستی بر نمی‌گزیدند. یا معنی این

است: ای محمد! اگر توستمگران را در عذاب ببینی، قطعاً کار بزرگی را دیده‌ای. که در هردو صورت، جواب شرط مضمّر است.

﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ [البقرة: ۱۶۶].

«آن‌گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند» یعنی: پیشوایان کفر و رؤسا و سردمداران باطل از پیروان خویش که آنان را در کفر پیروی نموده‌اند، در روز قیامت تبری و بیزاری می‌جویند «و عذاب را مشاهده کنند» یعنی: هم پیروان و هم پیشوایان، عذاب را مشاهده می‌کنند. بعضی گفته‌اند: این تبری جستن، به هنگام مشاهده عذاب دنیا است. به قولی دیگر: این تبری جستن، به هنگام دیدن عذاب و محاسبه روز آخرت است «و میان‌شان پیوندها بریده گردد» یعنی: روابط و علایقی که در دنیا آنها را به یک‌دیگر پیوند می‌داد؛ چون رابطه خویشاوندی و...، از هم گسسته می‌شود.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۱۶۷].

«و پیروان می‌گویند: کاش برای ما بازگشتی بود» به سوی دنیا «تا همان‌گونه که آنان از ما بیزاری جستنند، ما نیز از آنان تبری می‌جستیم» و عمل شایسته انجام می‌دادیم «این‌گونه، خداوند کارهایشان را - که بر آنان مایه حسرت‌هاست - به آنان می‌نماید» یعنی: خداوند بزرگ عمل‌های فاسدشان را به آنان نشان می‌دهد و این خود مایه حسرت‌شان می‌شود. همچنان اعمال نیک و شایسته‌ای را که مکلف به انجام آن بوده‌اند ولی آن را ترک کرده‌اند، به آنان می‌نماید و این نیز مایه حسرت و افسوسشان می‌شود. آری! خداوند ﷻ به آنان می‌نماید که اعمال‌شان بدترین اثر را بر زیان آنها داشته است زیرا این اعمال جز حسرت و بدبختی، چیز دیگری برای‌شان به ارمغان نیاورده است «و از آتش بیرون آمدنی نیستند» این تعبیر، گویای جاودانه ماندن کفار در دوزخ است.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوْا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ و لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [البقرة: ۱۶۸].

بعد از آن که خداوند بزرگ، حقیقت توحید خویش را بیان کرد؛ اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که فقط او روزی‌دهنده تمام مخلوقاتش می‌باشد: «ای مردم! از آنچه در

زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید» یعنی: آنچه را که حلال و گواراست و خداوند ﷻ بر شما حرام نکرده است، بخورید. حلال: چیزی است که خداوند ﷻ آن را مباح کرده، حرام: چیزی است که خداوند ﷻ آن را ممنوع گردانیده و حلال طیب: آن است که در آن هیچ شبهه و گناهی نبوده و هیچ حقی از دیگران به آن تعلق نداشته باشد. «و از گام‌های شیطان» در آنچه که شرع خدا ﷻ آن را تحریم نکرده و او بر شما حرام می‌گرداند و از سایر خواسته‌های وی «پیروی نکنید چرا که او دشمن آشکار شماست» ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «سوگند یا نذری که در حال خشم از انسان صادر شود؛ از خطوات شیطان است، پس باید آن را نقض کرد و کفاره آن، کفاره سوگند (یمین) است». همچنین روایت شده است که نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه شیر و نمکی آوردند و او همراه با جمع، شروع به خوردن آن کرد، در این اثنا مردی از آن جمع کناره گرفت. ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: به رفیقتان هم بدهید! اما آن مرد گفت: من نمی‌خواهم. ابن مسعود رضی الله عنه پرسید: آیا روزه‌داری؟ گفت: نه! پرسید: پس چرا نمی‌خوری؟ گفت: بر خود حرام ساخته‌ام که هرگز شیر نخورم. فرمود: این از خطوات شیطان است، بخور و برای سوگندت کفاره بده. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است: «این آیه نزد رسول خدا ﷺ تلاوت شد، در این هنگام سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه برخاست و گفت: یا رسول‌الله! از خدا بخواهید که مرا مستجاب‌الدعوه گرداند. آن حضرت ﷺ فرمودند: ای سعد! خوراکی را پاک گردان، مستجاب‌الدعوه می‌شوی. سوگند به ذاتی که جان محمد در ید اوست، دعای انسان به سبب آن که لقمه حرامی را در شکمش می‌افکند، چهل روز پذیرفته نمی‌شود. و آن بنده‌ای که گوشت بدنش از حرام و ربا رشد یافته باشد، آتش دوزخ به وی سزاوارتر است».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره قبایل «ثقیف»، «خزاعه» و «بنی‌مدلج» نازل شد که گوشت انواع خاصی از چهارپایان را بر خود حرام کرده بودند.

﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۶۹].

«او» یعنی: شیطان «شما را فقط به بدی و فحشاء فرمان می‌دهد» فحشاء: از حد گذشتن در زشتی و قباحت است. بعضی گفته‌اند: فحشاء، زنا است «و» شیطان «شما را

بر آن می‌دارد که آنچه نمی‌دانید به خداوند نسبت دهید» چون تحریم حیوانات «بحیره، سائبه و و صیله» که بیان آنها در آیه (۱۰۳) سوره «مائده» می‌آید و نظایر اینها از اموری که اهل باطل آن را برای خود دین و شریعت قرار داده‌اند. پس همه چیزهایی - از اعیان و اموال موجود در روی زمین - که برتحریم آنها نصی شرعی نیامده است، اصل و اساس در آنها حلال بودن است تا آن‌گاه که دلیلی شرعی بر حرمت آنها اقامه شود.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۱۷۰﴾﴾ [البقرة: ۱۷۰].

«و چون به آنان» یعنی به کفار «گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده‌است» از فرمان دادن به یگانه‌پرستی و حلال ساختن پاکیزگی‌ها «پیروی کنید؛ می‌گویند: نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند نیاکانشان چیزی رادرك نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند» باز هم درخور پیروی هستند؟ آخر پدرانشان در گمراهی آشکاری بوده‌اند و یک نمونه آن، تحریم چیزهایی توسط آنهاست که خداوند ﷻ آن را حرام نکرده است، پس آیا اگر راه و رسم پدران از عقلی صحیح و نقلی صریح، یعنی از سرچشمه خرد و هدایت آسمانی بی‌بهره‌باشد، باز هم باید کورکورانه از آنان پیروی کرد؟

بنابراین آیه و امثال آن از آیات، امت اسلام اجماع دارند بر اینکه تقلید در عقاید جایز نیست و بر هر مکلف (بالغ عاقل)، آموختن عقیده توحید و یقین به آن فرض است. تقلید: نزد علما عبارت است از: قبول سخنی بدون حجت. اما «اتباع»، پذیرفتن سخن دیگری بعد از شناخت دلیل آن است. اما در مورد تقلید در احکام باید گفت: بر هر شخص عامی‌ای که نمی‌تواند احکام را از اصول آنها استنباط کند، فرض است که از اهل علم بی‌رسد و از فتوایشان پیروی کند.

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۷۱﴾﴾ [البقرة: ۱۷۱].

«و مثل کافران» یعنی: صفت آنان «مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند» در این آیه دعوتگر و اندرزدنده کفار، یعنی حضرت محمد ﷺ، به چوپانی تشبیه شده‌اند که شتران یا گوسفندان خود را بانگ می‌زند، اما آن چهارپایان بی‌عقل و خرد، جز صدا و ندایی مبهم و غیرقابل فهم، چیز دیگری را نشنیده و ندای

دعوتگر را درک نمی‌کنند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «داستان اینان، همانند داستان گاو و الاغ و گوسفند است، که اگر به آنها سخنی بگویی، سخت را نمی‌فهمند، اما صدايت را می‌شنوند. کافر نیز چنین است، اگر او را به خیري امر یا از شری نهی کنی، یا به وی اندرزی بدهی، آنچه را که می‌گویی درک نمی‌کند، ولی صدايت را می‌شنود». «کر و گنگ و نایبنا هستند» پس توانایی شنیدن و دیدن و سخن گفتن به حق را ندارند «و از این رونمی‌اندیشند» یعنی: نمی‌توانند در آنچه که به آنان گفته می‌شود، بیندیشند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۲].

بعد از آن که خداوند متعال تمام مردم را به بهره‌برداری از خیرات و برکات زمین ارشاد فرمود، اینک در اینجا مؤمنان را به خطاب زیر مخصوص می‌گرداند زیرا ایشان به فهم کلام الهی سزاوارترند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمت‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید» و آنچه را که ما حرام نکرده‌ایم، حرام نگردانید و از خوردن غذاهایی که اهل جاهلیت و غیر آنان از پیش خود حرام می‌گردانند، پرهیز نکنید «و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می‌پرستید» یعنی: اگر تنها او را می‌پرستید، از پاکیزگی‌ها بخورید و از تحریم‌های غیرخدایی پروا نکنید و شکرگزار این نعمت‌ها باشید زیرا خوردن پاکیزگی‌ها؛ غذای جسم شماسست و شکر نعمت؛ غذای روح شما.

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَالْحَمَّ وَالْحُنْزِيرَ وَمَا أَهْلَ بِهِ ۚ لَعَلَّيْزِرَ اللَّهُ فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۷۳].

چون خداوند متعال، بهره‌برداری از آنچه را که حلال و پاکیزه است، مباح‌گردانید و چیزهای حلال هم بسیار بود، اینک حرامها را برای آنها بیان می‌کند زیرا حرامها نسبت به حلال‌ها اندک هستند، پس حرامها را بر چیزهایی منحصر می‌نماید که اینک بیان می‌شود: «خداوند تنها میته را بر شما حرام کرده است» میته: خودمرده (مردار)، حیوانی است که روح از بدن آن بدون ذبح شرعی جدا شده‌باشد. مراد از «میته» در اینجا، حیوان مردار خشکی است نه دریا زیرا خوردن تمام حیوانات بحری (آبزیان) - اعم از زنده و مرده آنها - در نزد جمهور فقها جایز است. اما حنفی‌ها بجز ماهی، دیگر حیوانات آبری را استثنا کرده و خوردن آنها را حرام می‌دانند<sup>۱</sup>. «و» حرام کرده است بر شما «خون را» خون

۱- تفصیل این احکام را در کتب فقه بجوئید.

حرام: خون ریخته است، نه خون باقی مانده در عروق حیوان بعد از ذبح آن. روایت شده است که چون عایشه رضی الله عنها گوشت می پخت، زردی خون موجود در داخل عروق آن، به سطح دیگ یا قابلمه نمایان می شد، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را می خوردند و در خوردن آن هیچ تردیدی به خود راه نمی دادند. «و» حرام کرده است بر شما «گوشت خوک را» و تمام بدن خوک حرام است «و» حرام کرده است بر شما «آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده» به هنگام ذبح آن، چون نام لات و عزی و غیر آنها. اهلل: بلند کردن صداست زیرا مشرکان چون برای بتان ذبح می کردند، صدای خویش را به ذکر نام آنها بلند می کردند، مثلاً با صدای بلند می گفتند: به نام لات! به نام عزی! از این رو هر ذبح کننده ای را «مهل» نامیدند، هر چند صدای خویش را به بردن نامی بلند نکند «اما اگر کسی» به خوردن چیزی از این محرمات به منظور حفظ جان خود «ناچار شود» به دلیل گرسنگی و فقدان خوراکی حلالی که بدان تغذیه نماید، یا به سبب اجبار و اکراه از سوی دیگران «در صورتی که باغی و عادی نباشد» یعنی: بیشتر از حد نیاز نخورده و از خوردن آن گریز و چاره ای هم نداشته باشد «بر او گناهی نیست» زیرا خداوند عز و جل در حال اضطرار و ناچاری به او اجازه خوردن از محرمات را می دهد و او را بدان مؤاخذه نمی کند. مراد از «باغی» کسی است که بیشتر از مقدار نیاز از محرمات می خورد و مراد از «عادی» کسی است که این محرمات را در حالی می خورد که از آنها گریز و چاره ای دارد «در حقیقت خدا آمرزنده» است گناه کسی را که در حال ناچاری از چیزهای حرام می خورد «و مهربان است» به او زیرا حرام را بر وی در هنگام ضرورت، حلال گردانیده است. بنابراین آیه، محرمات حقیقی از خوردنی ها در شریعت اسلام عبارتند از:

۱- گوشت خود مرده (مردار)

۲- خون ریخته حیوانات.

۳- گوشت خوک.

۴- حیوان ذبح شده ای که به هنگام ذبح آن نام غیر خدای عز و جل بر آن برده شود.

البته حصر تحریم در انواع چهارگانه فوق؛ حرمت غیر آنها را که در شریعت بیان شده نفی نمی کند بنابراین، محرمات بیان شده در آیه (۳) از سوره «مائده» و محرمات دیگری که رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمت آنها را بیان کرده اند - که بیان آنها نیز در این تفسیر شریف خواهد آمد - به حرام های چهارگانه فوق اضافه می شوند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۷۴].

«کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده، پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند» زیرا متاع و بهره فانی دنیا که در برابر پنهان ساختن و تغییر دادن شرع خدا ﷻ گرفته می‌شود، هرچند بسیار پنداشته شود، بدون شک ناچیز و اندک است زیرا عوض حقیقی آن، سعادت دنیا و آخرت است که قربانی شده است «آنان جز آتش در درون خویش فرو نمی‌برند» یعنی: آن بهای ناچیزی که در قبال پنهان کردن آیات الهی دریافت می‌دارند، عذاب آخرت را بر آنان مسلم گردانیده و سبب ورودشان به دوزخ می‌شود «و خداوند روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید» به دلیل فرود آمدن خشم وی بر آنان و ناخشنودی از آنان. طبری می‌گوید: «خداوند متعال با آنان در آنچه که دوست دارند، سخن نمی‌گوید، هرچند در آنچه که دوست ندارند، با آنان سخن می‌گوید». «و پاکشان نمی‌دارد» یعنی: اعمال پلیدشان را اصلاح نمی‌کند که از گناه پاک شوند «و برای آنان عذابی است دردناک» که همانا آتش دوزخ است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه و آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ...﴾ [آل عمران: ۷۷]. ، هردو درباره یهود نازل شد زیرا رؤسا و علمای آنان از سفلگان خویش هدایایی گرفته و به آنها وعده می‌دادند که پیامبر آخرالزمان از میان‌شان برانگیخته می‌شود. پس چون رسول خدا ﷺ از غیر آنان برانگیخته شدند، آنها از زوال ریاست و اخاذی‌های خویش بیمناک شده و لذا صفات حقیقی پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله در تورات را کتمان کردند و اوصاف دیگری را بر ساخته و به عوام خویش گفتند: اینک اوصاف پیامبر آخرالزمان همین‌هاست، که با اوصاف محمد هیچ شباهتی ندارد! اما آیه کریمه هرکس دیگری را نیز دربرمی‌گیرد که شرع خدا ﷻ را پنهان ساخته و در برابر آن رشوه بگیرد، همچنین هرکسی را که در ازای منفعت عاجل و یا مصلحت زایل و زودگذری، به تغییر دادن چیزی از دین خدا ﷻ و کتمان حق راضی گردد.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَىٰ النَّارِ﴾ [البقرة: ۱۷۵].

«آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت و عذاب را به ازای آموزش خریدند» تفسیر نظیر این جمله در آیه (۱۶) گذشت «پس چه شکیبایند بر آتش دوزخ» ما: مفید تعجب است و مراد از آن به شگفت انداختن بندگان مؤمن از حال آنان است، چرا که آنها با کمال بی‌پروایی، اسباب و علل استحقاق عذاب آتش را به کار گرفتند، گویی با این کار خود بر مجازات آتش جهنم شکیبای گشتند.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ

بَعِيدٍ ﴿٧٦﴾ [البقرة: ۱۷۶].

«این» چیزی که ذکر شد از مجازات آتش جهنم و پیامدهای دیگر برای آنان «از آن است» یعنی: به سبب آن است «که خداوند کتاب را به حق» یعنی: به صدق و راستی و برای برپا ساختن حق «نازل کرده است» پس بیان آن بر علما واجب و پرهیز از کتمان آن ضروری است، لذا هرگاه از آن مورد سؤال قرار می‌گیرند، یا نیازی به بیان آن پیش می‌آید، باید بی‌هیچ ملاحظه‌ای آن را اعلام کنند «و کسانی که در آن اختلاف ورزیده‌اند» با ایمان به برخی از آن و کتمان برخی دیگر آن - که یهودیانند - یا مراد مشرکانند که برخی از آنان گفتند؛ این کتاب سحر است و برخی گفتند؛ افسانه‌های پیشینیان است، اینان همگی «در شقاق» یعنی: مخالفت و ستیزه و کشمکش «دور و درازی» از حق و حقیقت «قرار دارند».

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿٧٧﴾ [البقرة: ۱۷۷].

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در رد بر یهود و نصاری نازل شد که درباره تغییر قبله سخن گفته و طعن و ایراد بسیاری را مطرح می‌کردند، پس خدای عزوجل روشن ساخت که: روی نمودن به سوی مشرق و مغرب ذاتا مقصود نیست و کار نیکی شمرده نمی‌شود. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، مشتمل بر جملاتی بزرگ و دارای قواعدی ژرف و عمیق و عقیده‌ای خالص و استوار است».



«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب (یعنی: جهات مختلف) بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا ایمان بیاورد» یعنی: نیکی، نیکی کسی است که به خدا ﷻ ایمان بیاورد. پُر: کلمه‌ای است که جامع هر خیر؛ اعم از ایمان، اعمال شایسته و اخلاق نیک است و این آیه کریمه آن را به اصول ایمان و اصول اعمال صالح تفسیر کرده است.

«و» نیز نیکی آن است که ایمان بیاورد به «روز بازپسین و فرشتگان» فرشتگان: موجوداتی نورانی هستند که دارای مأموریتها و وظایف متعددی می‌باشند، سرشت آنان بر طاعت حق تعالی است، اورا عصیان نمی‌کنند و هر آنچه را که دستور یابند، انجام می‌دهند.

«و» همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به «کتاب» مراد از کتاب: جنس کتاب، یعنی تمام کتابهای آسمانی است.

«و» همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به «پیامبران و مال خود را با وجود دوست داشتن آن به ذوی القربی» یعنی نزدیکان و خویشاوندان خود «بدهد» دادن مال به نزدیکان و خویشاوندان - چنانچه فقیر باشند - هم صدقه است و هم صلہ رحم.

«و» همچنین نیکی آن است که مال خود را به «یتیمان» فقیر بدهد زیرا آنان از فقرای غیر یتیم به دادن صدقه سزاوارترند، چرا که توان کسب و کار را ندارند.

«و» همچنین مال خود را به «مساکین» بدهد که چیزی را برای تأمین معیشت خود نمی‌یابند، پس نشسته‌اند و به دستهای مردم می‌نگرند.

«و» همچنین مال خود را به «در راه ماندگان» یعنی: مسافران نیازمندی بدهد که از مال خویش جدا مانده و برای‌شان امکان حاضر کردن آن وجود ندارد.

«و» مال خود را به «سائلان» یعنی: به متکدیانی بدهد که ناچار به گدایی و درخواست کردن می‌شوند. باید دانست که گدایی حرام است جز برای ضرورتی، لذا برای سائل لازم است تا از حد ضرورت تجاوز نکند و به ادب درخواست کردن ملتزم باشد و آن این است که بدون پافشاری و اصرار درخواست کمک کند. وچنان که در حدیث شریف آمده است، گرفتن صدقه برای شخصی که بی‌نیاز است و قادر به کسب و کار می‌باشد، حلال نیست چه مرد باشد و چه زن و چنین شخصی باید کاری شرافتمندانه برای خود جست‌وجو کند.

«و» همچنین نیکی آن است که مال خود را «در» راه آزادکردن «بردگان» بدهد. مراد خریدن بردگان و آزادکردن آنهاست. به قولی دیگر: مراد آزادکردن اسیران است. در حدیث شریف آمده است: «بهترین صدقه آن است که در حال سلامتی و حرص بر مال خویش که آرزوی توانگری را داری و از فقر می ترسی؛ صدقه بدهی».

«و» همچنین نیکی آن است که «نماز را برپا دارد» با رعایت تمام ارکان و شرایط آن. «و» همچنین نیکی آن است که «زکات را بدهد». بیان جداگانه زکات، دلیل بر آن است که مراد از انفاق یاد شده در بالا، صدقه نافله است نه زکات فرض. چنان که در حدیث شریف آمده است: «إِن فِي الْمَالِ حَقًّا سَوَى الزَّكَاةِ». «قطعا در مال حقی است بجز زکات».

«و» همچنین نیکان «آنان» اند «که چون» با خدا ﷻ یا مردم «عهد بستند، به عهد خود وفادارند» به شرط اینکه عهدشان با مردم، خلاف اوامر دینی نباشد، پس چنانچه این عهد در معصیتی بود، وفا به آن واجب نیست. روشن است که خیانت و پیمان شکنی و خلف وعده از نشانه های نفاق است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «نشانه منافق سه چیز است؛ چون سخن پردازد، دروغ گوید و چون وعده کند، خلاف نماید و چون امانت به وی سپرده شود، خیانت کند».

«و» همچنین نیکان «آنان» اند «که در سختی» یعنی: شدت فقر «و زبان» یعنی: در بیماری مزمن یا فقدان عزیزان «و به هنگام جنگ، صابرند» صبر: نصف ایمان است؛ زیرا صبر و شکیبایی، بر رضای انسان مؤمن به قضا و قدر الهی دلالت می کند. در حدیث شریف آمده است که فرار از میدان جنگ، یکی از هفت گناه کبیره می باشد.

«اینان کسانی اند که راست گفته اند» در ادعای ایمان خویش «و هم اینان متقیانند» تقوی: خود نگه داری از خشم خداوند ﷻ با پرهیز از گناهان است.

علما گفته اند: این آیه کریمه، آیه بزرگی از امهات احکام است زیرا در کل متضمن شانزده قاعده عقیدتی و اخلاقی می باشد.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كِتَابٌ عَلَيْكُمْ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ۖ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ ۖ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ ۚ فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْهُ بِالْمَعْرُوفِ ۚ وَأَدَّاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ۗ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۗ فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾ [البقرة: ۱۷۸].

در بیان سبب نزول این آیه کریمه، دو روایت آمده است: بنا به روایتی، این آیه در رد و محکومیت عملکرد مردم در دوران جاهلیت نازل شد که به شیوه ستمگری عمل

کرده، از حد متجاوز و پیرو شیطان بودند؛ مثلاً اگر برده‌ای از یک قوم قوی و قدرتمند، به وسیله برده‌ای منسوب به قومی فرودست کشته می‌شد، آن قبیله قدرتمند، مغرورانه می‌گفتند: ما باید آزادی را در برابر آن به قتل برسانیم! و اگر زنی از آنان کشته می‌شد، می‌گفتند: باید مردی را در برابر آن بکشیم! همین گونه آنان فرادست را در مقابل فرودست نمی‌کشتند، اما در برابرقتل یک فرد اشرافی، چند تن از فرودستان را می‌کشتند.

به روایتی دیگر: این آیه در باره دو طایفه از اعراب نازل شد که یکی از آنها مسلمان و دیگری با مسلمانان هم‌پیمان بود، آن دو طایفه، زنان و بردگان و اشخاص آزادی را از یک‌دیگر به قتل رسانده بودند، پس رسول خدا ﷺ در میانشان حکمی را صادر نمودند و آیه کریمه در تأیید حکم ایشان نازل شد.

«ای مؤمنان! بر شما در مورد کشتگان، قصاص مقرر شده است» یعنی: اگر کسی مسلمانی را به عمد و از روی تجاوز کشت، کشتن آن به طور همانند - در هنگام مطالبه صاحب حق - فرض است و صاحب حق، اولیای مقتول‌اند. قصاص: یعنی عملی همانند با عمل قاتل زیرا مسلمانان در میزان اسلام باهم برابرند، هر چند بعضی شریف باشند و بعضی وضع، بعضی زیبا باشند و بعضی زشت، بعضی ثروتمند باشند و بعضی فقیر، بعضی مرد باشند و بعضی زن «آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده» یعنی: آزاد در برابر قتل شخص آزاد و برده در برابر قتل شخص برده قصاص می‌شود. از این قید چنین برمی‌آید که آزاد با قتل برده قصاص نمی‌شود - که جمهور فقها بر این نظرند - اما امام ابوحنیفه رحمته بر آن است که آزاد در برابر برده قصاص می‌شود، به دلیل عام بودن آیه (۴۵) سوره «مائده» که تفسیر آن خواهد آمد. از حضرت علی رضی الله عنه و ابن مسعود رضی الله عنه نیز همین رأی نقل شده است. امام بخاری نیز می‌گوید: مولی با کشتن برده خویش کشته می‌شود، به دلیل این حدیث شریف: «هر کس برده‌اش را کشت، او را می‌کشیم و هر کس بینی‌اش را برید، بینی‌اش را می‌بریم و هر کس او را عقیم (جنسی) کرد، او را عقیم می‌کنیم».

جمهور فقها بر آنند که مسلمان با کشتن کافر قصاص نمی‌شود. دلیل آنها این حدیث شریف رسول خدا ﷺ است که فرمودند: «مسلمانی در برابر کافری کشته نمی‌شود». «و زن در برابر زن» قصاص می‌شود، اگر او را کشت. اگر زنی مردی را کشت، نیز به طریق اولی قصاص می‌شود و اگر مردی زنی را کشت، نیز قصاص می‌شود، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ﷺ که فرمودند: «همانا مرد در برابر زن کشته می‌شود».

همچنین مذهب ائمه اربعه - جز در یک روایت از احمد بن حنبل - این است که یک گروه با کشتن یک تن قصاص می‌شوند. «پس کسی که گذشت شد به او چیزی از خون برادرش» یعنی: اگر قاتل، یا جانی از سوی مجنی‌علیه (کسی که جنایت بر وی انجام گرفته)، یا از سوی ولی مقتول، در برابر قتل یا جرحی که کرده بود، از انجام قصاص مورد عفو قرار گرفت، به مجنی‌علیه (کسی که جنایت بر او انجام گرفته)، یا ولی وی، دیه قتل یا دیه جراحت (ارش) تعلق می‌گیرد. قید (اخیه: برادرش) عاطفه برانگیز است و این پیام را می‌رساند که: عمل قتل، اخوت ایمانی را نمی‌گسلاند. آری! اگر چنین عفو و گذشتی در کار بود «پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی است» یعنی: مطالبه صاحب حق از قاتل یا جانی، باید با رفتاری پسندیده توأم باشد، به این نحو که اگر قاتل تنگدست بود، باید صاحب حق به او مهلت دهد «و» بر قاتل «رسانیدن خون بهاست به وی به خوش خویی» بدون تعلل و امروز و فردا کردن، یا انکار، یا به‌کاربردن سخنانی زشت «این حکم» حکم عفو و دیه «تخفیف و رحمتی از سوی پروردگار شماست» یعنی: خداوند ﷻ بر این امت، قصاص و عفو با عوض یا بدون عوض - هردو - را مشروع گردانید و چنان‌که بر یهود و نصاری تنگ گرفت، بر آنان تنگ نگرفت زیرا بر یهود، قصاص یا عفو بدون دیه، و بر نصاری، عفو بدون دیه را فرض گردانید «پس هرکس بعد از آن» یعنی: بعد از عفو «از اندازه درگذرد» به این صورت که بعد از گرفتن دیه، قاتل را بکشد، یا قاتل را عفو نموده و بعد از آن قصاصش نماید؛ «برای او عذابی دردناک است» در آخرت با آتش دوزخ، یا درد دنیا با انجام قتل.

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۹].

«و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی‌ای است» به اعتبار اینکه قصاص به خودداری مردم از قتل یک‌دیگر می‌انجامد «باشد که به تقوا روی آورید» و از بیم قصاص، از خون‌ریزی پرهیزید. آری! این است قانون «قصاص» در اسلام، قانونی که جامعه بشری در هیچ عصری از آن بی‌نیاز نیست و بجز آن، هیچ مجازات دیگری - از جمله زندان - نمی‌تواند بسیاری از افراد خونریز را از ارتکاب جنایت باز دارد، پس این قصاص است که حیاتی آرام و پایدار را برای جامعه فراهم کرده و از میزان جنایت قتل در جامعه بشری می‌کاهد زیرا هنگامی که قاتل به خوبی بداند که اگر بکشد، کشته

می‌شود؛ یقیناً از ارتکاب عمل قتل دست برمی‌دارد و در اینجاست که دو حیات محفوظ می‌ماند، یکی حیات مقتول و دیگری حیات خود قاتل.<sup>۱</sup>

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۱۸۰].

«بر شما فرض شده‌است که چون مرگ یکی از شما فرا رسد» فرارسیدن مرگ؛ فرارسیدن اسباب و علائم آن است. آری! در این هنگام بر انسان فرض است؛ «این که اگر خیری برجای گذارد» یعنی: اگر مالی باقی می‌گذارد، باید «وصیت کند» چرا که دیگر مجالی برای زندگی وی باقی نمانده است. بعضی از مفسران، «خیر» را به مال بسیار تفسیر کرده‌اند، اما ظاهراً - چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه و گروهی از تابعین نیز گفته‌اند - مراد از «خیر»، مطلق مال است، چه کم باشد و چه بسیار زیرا اسم «خیر» بر مال اندک و بسیار هردو اطلاق می‌شود. آری! باید وصیت کند، اما برای چه کسی؟ «برای پدر و مادر و خویشاوندان خود» و بعد از اجرای وصیت وی، بقیه مالش برای فرزندان باقی می‌ماند.

البته این حکم در اول اسلام مشروع شد و سپس وصیت برای نزدیکان با آیات میراث (در سوره نساء و غیر آن) منسوخ گردید. همچنین با این حدیث شریف: «لاوصیه لوارث: برای هیچ وارثی وصیتی نیست». نسخ وصیت برای وارث، رأی جمهور فقها و بیشتر مفسران بلکه به قول ابن‌کثیر، حکمی اجماعی است. اما حکم وصیت برای غیر وارث، به حال خود باقی است و بنابر ارشاد همین آیه و نیز احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، وصیت نمودن از ثلث مال برای غیر وارث، مستحب و نافذ می‌باشد، از جمله این حدیث شریف: «ماحق امریء مسلم له شیء یوصی فیہ بیئت لیلتین إلا ووصیته مکتوبة عنده». «اگر شخص مسلمان دارای مالی است که می‌باید در آن وصیت کند، نشاید که دو شب را بگذراند، مگر اینکه بایستی وصیت وی نوشته شده در نزدش نهاده‌باشد». همچنان وصیت باید «به‌طور معروف» یعنی عادلانه و پسندیده و بدون هیچ افراط و تفریطی باشد بنابراین، وصیت کننده نباید توانگری را بر فقیری برتری دهد، یا به بیشتر از ثلث (یک سوم) مال وصیت کند. ولی حنفی‌ها وصیت به کل مال را نیز در

۱- تفصیل احکام قصاص در کتب فقه بیان شده و در اینجا مجال تفصیل بیشتر نیست.

صورتی که وصیت‌کننده میراث بری از خود به‌جا نگذاشته باشد، جایز دانسته‌اند «این حقی است» واجب و لازم «بر پرهیزگاران». البته باید دانست که قبل از نسخ حکم وصیت با آیات میراث، وصیت نمودن واجب بود، ولی بعد از نسخ - چنان‌که گفتیم - در حق غیر وارث مستحب و در مورد وارث حرام است.

﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ

عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۸۱].

«پس هر کس» وصیت را «بعد از شنیدنش تغییر دهد» چه آن تغییردهنده خودوصی، یا گواه بر وصیت باشد «گناهش تنها بر گردن همان کسانی است که آن را تغییر می‌دهند» و بر وصیت‌کننده هیچ بازخواستی نیست زیرا او، با انجام وصیت به تکلیف خود عمل کرده است «و خداوند شنواست» سخن وصیت‌کننده را «دانااست» به فعل وصی و دیگران، پس آنان را در برابر عملشان جزا می‌دهد.

﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۸۲].

«پس هر کس از اجحاف یا گناه وصیت‌کننده‌ای ترسید» جنف: گرایش از حق و عدل به سوی خطا و اشتباه و اثم: انحراف عمدی در وصیت از جاده عدل و انصاف است. مثال آن این است که وصیت‌کننده از ثلث مال، بیشتر وصیت کند، یا برای فرد توانگری وصیت نماید. در حدیث شریف آمده است: «اجحاف در وصیت، از گناهان کبیره است». آری! هر کس مشاهده کرد که وصیت‌کننده در وصیت خود ستم یا گناهی را مرتکب شده است؛ «پس میان‌شان اصلاح آورد» یعنی: آشفستگی و اختلافی را که میان ورثه به‌سبب آن وصیت ناروا واقع شده بود؛ به اصلاح آورد، بدین‌گونه که آن قسمت از متن وصیت را که به زیان برخی از ورثه و مخالف با شرع خداوند ﷻ بود، ابطال و آنچه را که حق بود - چون وصیت برای نزدیکان غیر ارث‌برنده - ابقا و اثبات نمود، در این صورت «بر او» یعنی: بر شخصی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیت تغییر ایجاد می‌کند «گناهی نیست زیرا خدا آمرزنده مهربان است» بر کسی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیت تغییر به وجود می‌آورد.<sup>۱</sup>

۱- برای آشنایی با احکام تفصیلی وصیت به کتب فقه رجوع نمایید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۳].

«ای مؤمنان! بر شما روزه فرض گردانیده شد» روزه: خودداری از خوردن، نوشیدن، مقاربت جنسی و دیگر شکننده‌ها از طلوع بامداد تا غروب آفتاب همراه با نیت است «همان‌گونه که بر آنان که پیش از شما بودند، فرض شده بود» یعنی: همان‌گونه که روزه، بر امت‌های بشری - از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا هم‌اکنون که عهد پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است - فرض شده بود. آری! تاریخ، نشان دهنده این واقعیت است که روزه در میان تمام ملل مشروع بوده است، حتی در میان مصریان قدیم، رومی‌ها، یونانی‌ها و هندیان. در تورات کنونی نیز - باوجود تحریف آن - روزه و روزه‌داران مورد ستایش قرار گرفته‌اند. این نقل نیز صحیح است که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ چهل روز، روزه گرفت، اما یهودیان عصر حاضر، یک هفته روزه می‌گیرند. همچنین، انجیل‌های کنونی، روزه را ستوده و آن را عبادت می‌شمارند و مشهورترین روزه نصاری، روزه بزرگ قبل از عید «فصح» است، سپس رؤسای کلیسا انواع دیگری از روزه را نیز بنیاد نهادند. به قولی: مراد از ﴿الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ﴾ (کسانی که پیش از شما بودند)، اهل کتابند. «باشد که به تقوی گرایید» با پایبندی به روزه زیرا روزه انگیزه‌های ارتکاب گناهان را در نهاد انسان تضعیف می‌کند و شهوت را که مبدأ معصیت است درهم شکسته لذتهای دنیا را بی‌ارزش می‌گرداند و این همه تقوی‌آفرین است. در حدیث شریف آمده است: «الصوم نصف الصبر: روزه نصف صبر است». همچنین روزه از ابعاد و جنبه‌های گوناگونی پدیدآورنده تقوی است، که مهم‌ترین این ابعاد عبارتند از:

- ۱- روزه، نفس انسان را در آشکار و نهان بر خشیت و بیم از خداوند متعال تربیت می‌کند زیرا جز پروردگار بزرگ، هیچ کس دیگری ناظر و مراقب شخص روزه‌دار نیست و این از بزرگ‌ترین فواید روحی روزه می‌باشد.
- ۲- روزه، از حدت و غلیان شهوت می‌کاهد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الصوم جنه» یعنی: روزه سپر نگه‌دارنده‌ای از آلودگی به شهوات و ارتکاب گناهان است.
- ۳- روزه، احساس شفقت و رحمت به همنوع را در انسان بیدار می‌سازد.

۴- روزه، تحقق بخش معنای برابری میان توانگران و فقرا و اشراف و عوام است و این از فواید اجتماعی روزه می باشد.

۵- روزه، انسان را به نظم و برنامه ریزی و مهار نمودن اراده عادت می دهد.

۶- روزه، بنیه جسمی را تجدید نموده، سلامتی و نیروی حافظه را تقویت و بدن را از رسوبها و تخمیرات زیانبخش می رهاند، چنان که این معنی و بیش از آن نیز در این حدیث شریف آمده است: «صوموا تصحوا»: روزه بگیرد تا تندرست شوید».

﴿أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَىٰ الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامَ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ وَأَنْ نَّصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۴].

آری! بر شما فرض شده است «روزه گرفتن روزهای چند شمرده شده» یعنی: روزهای معلوم و معین اندکی - برای آسان گیری بر شما. این ایام معین به قول جمهور مفسران، عبارت از ماه مبارک رمضان است. ابن کثیر نقل می کند: رسول خدا ﷺ بعد از هجرت به مدینه، از هر ماه سه روز را روزه می گرفتند و روز عاشورا را نیز روزه می گرفتند تا آن که خداوند متعال روزه رمضان را فرض نمود. «پس هرکس از شما بیمار» بود و توان روزه گرفتن را نداشت، خوردن برای وی عزیمت است و اگر توان آن را داشت، ولی همراه با قبول ضرر و مشقت، پس خوردن روزه برای وی رخصت است «یا» هرکس از شما «در سفر باشد» سفری به اندازه مسافت کوتاه کردن نماز، یعنی (۸۹) کیلومتر در نزد جمهور فقها و (۹۶) کیلومتر در نزد حنفی ها «پس لازم است» بر وی روزه گرفتن «شمار آن از روزهای دیگر» که باید آنها را در عوض روزهایی که خورده است، روزه گرفته و روزه های فوت شده را قضا کند «و بر کسانی که روزه طاقت فرساست» یعنی: بر کسانی که روزه را به دشواری تحمل می کنند و تاب و تحمل آن را ندارند، چون پیرمردان کهن سال، زنان باردار و بیماران مزمن، پس بر اینان «فدیه ای است که عبارت از خوراک دادن به یک بینواست» به جای خوردن هر روز از ایام روزه، و این خوراک باید از میانه آن چیزی باشد که شخص، خانواده خویش را با آن اطعام می کند. مقدار آن در نزد حنفی ها، نصف صاع (دومد) از گندم، یاصاعی از غیر آن - چون خرما یا جو - برای هر روزی است که می خورد و یا غذایی آماده است که



کفایت یک‌روزه مسکین را بنماید. و مقدار آن در نزد جمهور، یک مد از خوراک غالب مورد استفاده آن منطقه است.<sup>۱</sup> «و هرکس به دلخواه خود خیری» بیشتر «انجام دهد» یعنی: بر اندازه خوراک مقرر در فدیة بیفزاید، یا به علاوه یک مسکین، مسکین دیگری را نیز غذا بدهد «پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است» یعنی: برای این گروه معذور، روزه گرفتن بهتر از روزه خوردن همراه با پرداخت کفاره است.

بیشتر ائمه (مالک، ابوحنیفه و شافعی) بر آنند که روزه گرفتن مسافر - چنانچه بر او دشوار نبود - برایش بهتر از روزه خوردن است، ولی امام احمد بر آن است که برای مسافر خوردن روزه بهتر از روزه گرفتن می‌باشد. و در نزد جمهور، پی‌درپی گرفتن روزه قضایی مستحب است نه واجب. و اگر چنان شد که ادای روزه از شخصی فوت شد و رمضان دیگری آمد و او آن را قضا نکرده بود، در نزد جمهور بر وی کفاره لازم است و کفاره او این است که برای هر روز، یک نفر مسکین را خوراک دهد. اما امام ابوحنیفه بر آن است که کفاره‌ای بر وی نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از مجاهد روایت شده است که گفت: این بخش از آیه: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾ درباره مولایم قیس بن سایب نازل شد که توان روزه گرفتن را نداشت و با نزول آن او روزه را خورد و برای هر روز، یک نفر مسکین را اطعام می‌کرد.

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ ۗ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«ماه رمضان» همان ماهی است «که در آن قرآن» در شب قدر به تمامی و یکباره از لوح محفوظ به بیت‌المعمور در آسمان دنیا «فرو فرستاده شده است» و سپس جبرئیل عليه السلام آن را سوره به سوره و آیه به آیه در مدت بیست و سه سال بر قلب پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم نازل کرد. یا: اولین آیات آن در ماه رمضان نازل شد و نزول این آیات در شب قدر بود «کتابی که مردم را راهبر و» متضمن «دلایل آشکار هدایت است» که این دلایل

۱ - مد (۶۷۵) گرم است و صاع در نزد حنفی‌ها (۳۹۰۰) گرم و در نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم است.

آشکار، مخصوص به آیات محکم آن می‌باشد «و» کتابی که «جداکننده حق از باطل است» یعنی: قرآن، میزان و معیار جداکننده حق از باطل است «پس هرکس از شما این ماه را دریابد» یعنی: در آن مقیم باشد، نه مسافر «باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر است» باید به شماره آن، «تعدادی از روزهای دیگر» را روزه بگیرد و اگر در بخشی از ماه، مقیم و در بخشی دیگر مسافر بود، روزه گرفتن در ایام اقامت وی برایش حتمی است، اما در سفر، رخصت خوردن دارد «خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد» به همین جهت است که برای مریض و مسافر، رخصت خوردن داده‌است.

باید دانست که یسر؛ یعنی آسان‌گیری و عدم سخت‌گیری، از مقاصد پروردگار سبحان در تمام امور دین است و رسول خدا ﷺ برای تحقق بخشیدن به این مقصد، همیشه به آسان‌گیری ارشاد و از سخت‌گیری نهی می‌کردند، چنان‌که در این حدیث شریف فرمودند: «یسروا ولا تعسروا، وبشروا و لاتنفروا: آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر و پراکنده نگردانید».

«و می‌خواهد که شماره مقرر را تکمیل کنید». لام در (لتکملوا العده) برای تعلیل است، لذا معنی چنین می‌شود: به این علت در حالت‌های بیماری و سفر رخصت روزه خوردن را به شما دادیم که به شما آسانی را می‌خواهیم و می‌خواهیم که شماره ایام مقرر را تکمیل کنید، پس هرکس به سبب عذر بیماری، یا سفر، نتوانست آن را با ادا تکمیل کند، باید بعداً با قضا آن را تکمیل نماید، از این رو، قضا نمودن روزه برای مریض و مسافر، به منظور کامل ساختن شماره ایام ماه و تکمیل اجر و پاداش آنان است «و تا خدا را به بزرگی بستائید» با روزه گرفتن و ذکر وی در هنگام کامل ساختن شمار ایام روزه‌داری «به سپاس آن که رهنمونی‌تان کرده است» به سوی احکام سراسر منفعت بار، لذا عظمت وی و حکمت بالغه‌اش در اصلاح نمودن بندگان را به یاد آورید و بدانید که او با مشروع ساختن احکام مورد نظر خویش، بندگان را تربیت می‌کند و می‌سازد پس احکام وی همه؛ از نظر معنوی و حسی برای ساختن و تربیت شخصیت آنهاست «و باشد که شکرگزاری کنید» برای خداوند ﷻ در برابر همه این نعمت‌ها و در برابر اینکه او به هریک از دو حالت عزیمت و رخصت، حق آن را در جایگاه مقررش داده است.

جمهور علمای اهل تأویل بر آنند که این آیه، دلیل بر مشروعیت تکبیر گفتن در عید فطر است. روایت شده است که برخی از سلف، در شب عید فطر - از هنگامی که هلال شوال را می‌دیدند تا هنگام بیرون رفتن امام برای نماز عید - تکبیر می‌گفتند. لفظ تکبیر در نزد امام مالک و گروه دیگری از علما این است که سه بار «الله اکبر» بگوید. ولی از علما الفاظ دیگری چون: تکبیر و تهلیل و تسبیح، هر سه نقل شده است. اما درباره وقت و مدت تکبیر، از ابوحنیفه و مالک نقل شده است که گفته‌اند: در عید فطر از وقت بیرون آمدن شخص از خانه‌اش تا رسیدن وی به مصلی تکبیر گفتن مستحب است و چون نماز به پایان رسید، عید هم به پایان می‌رسد. ولی شافعی و احمد بن حنبل می‌گویند: تکبیر گفتن، از وقت غروب خورشید شب عید تا وقت ادای نماز عید به دنبال نمازها و در هر وقت دیگری مستحب است<sup>۱</sup>.

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۶].

در بیان سبب نزول آمده است: مرد اعرابی ای نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! آیا پروردگار ما نزدیک است؛ که در این صورت با وی مناجات کنیم؟ یا که دور است تا او را بانگ زنیم؟ رسول خدا ﷺ سکوت کردند، همان بود که این آیه نازل شد: «و هرگاه بندگانم درباره من از تو پرسند» به ایشان بگو: «من نزدیکم» به آنان با علم خویش و به آنچه که مقتضای اجابت دعاء است. پس مراد قرب مکانی نیست «و دعای دعاکننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می‌کنم». در حدیث شریف آمده است: «إن الله تعالى لیستحي أن يبسط العبد إليه يديه يسأله فيهما خيراً فيردهما خائبين». «همانا خداوند متعال حیا می‌کند از اینکه بنده دستانش را به سوی او به دعا بردارد - در حالی که از او در آنها خیری می‌خواهد - و او آنها را خالی برگرداند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ما من مسلم يدعو الله ﷻ بدعوة ليس فيها اثم ولا قطيعة رحم إلا أعطاه الله بها إحدى ثلاث خصال: إما أن يعجل له دعوته، وإما أن يدخره له في الآخرة، وإما أن يصرف عنه من السوء مثلها». «هیچ مسلمانی نیست که در بارگاه خداوند ﷻ داعی بکند که در آن دعا گناه و قطع رحمی

نیست، مگر این که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به وسیله آن دعا، به وی یکی از سه خصلت زیر را می‌دهد: یا این که دعایش را به طور عاجل برایش مستجاب می‌گرداند. یا اجر آن را برایش در آخرت ذخیره می‌کند و یا اینکه بدیی را برابر آن دعا از وی باز می‌دارد». جمهور علما بر آنند که دعا از مهمترین مقام‌های عبودیت است زیرا خداوند بزرگ خودش از ما خواسته است که او را به دعا بخوانیم، که این خود بر فضل و اهمیت دعا دلالت می‌کند. چنان که در حدیث شریف نیز آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «الدعاء مخ العبادة». «دعا مغز عبادت است».

از شرایط دعاکننده این است که:

۱- به قدرت مطلقه الهی دانا بوده و یقین داشته باشد که همه اسباب و وسایط در قبضه تسخیر وی می‌باشد.

۲- با حضور قلب و نیت راستین دعا کند زیرا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ دعا را از قلبی که غافل باشد نمی‌پذیرد.

۳- از خوردن حرام بپرهیزد.

۴- از دعا کردن ملول و دلتنگ نشود.

و از شرایط خود دعا این است که:

۱- دعا باید از امور جایز بوده و شرعا مطلوب باشد.

۲- دعا علیه حقوق مسلمانان نباشد.

۳- اوقات دعا عبارت است از: وقت سحر، وقت افطار، مابین اذان و اقامه، مابین ظهر و عصر روز چهارشنبه، وقت بیچارگی و پریشانی، حالت سفر و بیماری، هنگام نزول باران و هنگام رویارویی در جهاد فی سبیل الله که درباره همه اینها احادیث و روایات آمده است. و چون شروط دعا فراهم شد، مورد اجابت قرار می‌گیرد.

«پس آنان» یعنی: بندگان من «باید برای من فرمان برداری کنند» یعنی: مرا بخوانند «و به من ایمان آورند» یعنی: ایمان داشته باشند به اینکه چون مرا بخوانند، اجابتشان می‌گویم. یا معنی این است: بر ایمان خویش تداوم و استحکام بخشند «باشد که راه یابند» و اجابت دعا شامل راهیافتن شخص دعاکننده به اسباب آن نیز می‌شود، یعنی خداوند متعال برای دعاکننده، راه‌های رزق و شفا و کامیابی و تحقق دیگر دعا‌های وی را هموار و آماده می‌سازد. ابن کثیر می‌گوید: «بیان این آیه در میانه احکام روزه - که

بر انگیزاننده مؤمنان بر دعاء است - ارشادی است بر این امر که باید در هنگام به پایان رساندن رمضان و در هنگام هر افطاری، سخت در دعا کوشید، چنان که در حدیث شریف آمده است: «لِلصَّائِمِ عِنْدَ افْطَارِهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ: بِرَأْسِ رُوزِهِ دَارٌ فِي هِنَاكُمُ افْطَارِشِ، دَعَائِي اسْتِ پَذِيرْفْتَهْ شُدَه وَ مُسْتَجَابٌ».

﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَشِّرُوهُنَّ مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَشِّرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۱۸۷﴾﴾ [البقرة: ۱۸۷].

«آمیزش شما با زنانتان در شب‌های روزه برای شما حلال کرده شد» رفت: کلمه جامعی است که شامل تمام آن چیزهایی که مرد از زن خود در امور شهوانی می‌طلبد؛ اعم از مقاربت و غیر آن، می‌شود «آنان برای شما لباسی هستند و شما هم برای آنان لباسی هستید» بدان جهت که هرکدام شما به دیگری، همچون آمیزشی که میان لباس و پوشنده آن است، با همدیگر آمیزش دارید. یعنی هریک از زن و مرد، ریفقش را همچون لباسی پوشانده و او را از بدکاری باز می‌دارد. همچنان این تعبیر قرآنی، کنایه از نیاز هر کدام آنها به دیگری است و از این روست که خداوند متعال بر آنها آسان گرفت و رخصت آمیزش داد «خداوند دانست که شما در حق خودتان خیانت می‌کردید» با آمیزش در شب‌های رمضان. اصل خیانت آن است که شخص بر چیزی امین گردانیده شود، ولی امانت را نگه ندارد. دلیل اینکه خداوند متعال آمیزش‌کنندگان در شب‌های رمضان را خاین بر نفس‌هایشان نامید، این است که زیان این کار به خودشان برمی‌گردد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «در آغاز فرضیت روزه، خوردن و نوشیدن و مقاربت بعد از نماز عشا تا افطار شب دیگر، بر مسلمانان حرام بود تا آن که برخی از صحابه - و از جمله آنان عمر بن خطاب رضی الله عنه - بعد از عشا با زنانشان آمیزش کردند و غذا خوردند، آن‌گاه شکایتشان را از ارتکاب این عمل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بردند. این بود که آیه کریمه نازل شد». جمهور علما بر آنند که روزه کسی که بامداد بر وی در حال جنابت طلوع کرده، صحیح است.

«پس توبه شما را» از خیانت به نفس‌هایتان «پذیرفت و از شما درگذشت» مراد این است که بر شما آسان گرفت و میدان را بر شما فراخ گردانید «پس اکنون» در شب‌های ماه رمضان می‌توانید «با آنان آمیزش کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب کنید» به قولی: مراد از (آنچه را خدا برای شما مقرر داشته) طلب فرزند است. به قولی دیگر: مراد از آن، طلب شب قدر است. یعنی: مشغولیت به آمیزش و مباح‌های دیگر، نباید شما را از طلب دریافتن فضیلت لیل‌القدر غافل‌گرداند «و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید از رشته سیاه نمودار شود» رشته سپید: سپیدی است که در هنگام بامداد در همه پهنه افق منتشر می‌شود، نه صبح کاذب که مانند دم‌گرگ به صورت طولی در افق بالا رفته ولی از نظر عرضی در همه افق منتشر نمی‌شود، پس صبح کاذب چیزی را حرام و حلال نمی‌گرداند و فقط این صبح صادق است که خورد و نوش و دیگر محذورات روزه را حرام می‌گرداند. رشته سیاه: سیاهی شب است. نمودار شدن رشته سپید؛ جدا شدن آن از سیاهی شب می‌باشد، که این جز با داخل شدن وقت بامداد محقق نمی‌شود. و این خود، دلیل بر استحباب تناول غذای سحر در روزه است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «تسحروا فان فی السحور برکه: در سحر غذا تناول کنید زیرا در تناول آن برکت است». «پس از آن، روزه را تا فرارسیدن شب تمام کنید» بنابراین، آغاز به اتمام رساندن روزه؛ وقت غروب خورشید است.

باید دانست که تعجیل در افطار و تأخیر در تناول سحری سنت است و مستحب است که روزه‌دار با چند عدد خرما افطار نماید و اگر خرما نبود با چند جرعه آب. چنان‌که در حدیث شریف آمده است. روزه‌گرفتن شش روز از ماه شوال نیز مستحب است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس رمضان را روزه گرفت، سپس آن را با شش روز از شوال نیز دنبال کرد، این برای او همچون روزه همه عمر (روزگار) است». در شریعت ما از «روزه وصال»، یعنی پیوند دادن یک یا چندین روز و شب از روزه با یکدیگر نهی به عمل آمده، چه این نوع روزه از ویژگی‌های رسول خدا ﷺ می‌باشد. «و در حالی که در مساجد معتکف هستید، با زنان در نیامیزید» یعنی: با آنان مقاربت نکنید. اعتکاف: عبارت از بر عهده گرفتن طاعتی است مخصوص،

در وقتی مخصوص، با شرطی خاص و در جایی خاص. معتکف: کسی است که مقیم مسجد گشته، خودش را برای این عبادت مقید می‌گرداند.

جمهور علما بر آنند که هرچند انگیزه بخش‌های جماع؛ چون بوسه و لمس شهوت‌انگیز بر معتکف حرام است، لیکن اگر این کارها به انزال مرد نینجامید، اعتکاف وی را فاسد نمی‌سازد. اما مالکی‌ها بر آنند که بوسه و مساس شهوت‌انگیز نیز، اعتکاف را فاسد می‌کند. علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف واجب نیست، بلکه نافله‌ای از نوافل است که رسول خدا ﷺ و اصحاب و همسرانشان بدان عمل کرده‌اند و با نذر نیز لازم می‌شود. همچنان علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف درست نیست مگر در مسجد. ابوحنیفه و شافعی و احمد بر آنند که: اقل مدت اعتکاف یک لحظه است و اکثر آن حد معینی ندارد<sup>۱</sup>.

«اینها حدود الهی است، پس بدان‌ها نزدیک نشوید» حدود: جمع حد است وحد در لغت یعنی: مانع میان دو چیز، سپس بر آن اموری اطلاق گردید که خدای ﷻ آنها را برای بندگان خویش مشروع گردانیده است. باید دانست که اگر بعد از ذکر حدود، (فلا تقربوها) بیاید؛ مراد از آن ممنوعات و محرمات الهی است و اگر بعد از آن، (فلا تعتدوها) بیاید، مراد از آن، احکام مقرره الهی بر بندگانش می‌باشد که جایز نیست از آن تجاوز کنند. و اگر مراد از حدود؛ عامه احکام باشد، پس معنای (فلا تقربوها) این است که: متعرض تغییر احکام نشوید، یا به مرز میان حق و گمراهی نزدیک نشوید. «این‌گونه خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌کند» یعنی: چنان که خداوند ﷻ روزه و احکام و تفصیل آن را برای مردم بیان کرد؛ دیگر احکام خویش را نیز بر زبان پیامبرش حضرت محمد ﷺ برای آنان بیان می‌کند «باشد که تقوی پیشه کنند» زیرا احکام الهی پدیدآورنده تقوی است.

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۸].

«و اموال‌تان را در میان خودتان به باطل نخورید» مراد از باطل در اینجا، خوردن آن مالی است که شریعت اسلام، گرفتن آن را از مالکش مباح نگردانیده و اگر خورده شود، به ناحق خورده شده است و این شامل هر چیزی می‌شود که بدون عوض مقابلی، یا

۱ تفصیل احکام روزه و اعتکاف را در کتب فقه بجوئید.

بدون رضای مالک آن گرفته شود. مراد از خوردن اموال؛ گرفتن و مسلط شدن بر آنهاست و از آن به خوردن تعبیر نمود زیرا بزرگ‌ترین هدف به دست‌آوردن مال، خوردن آن می‌باشد. البته خوردن مال به باطل دو صورت دارد:

- ۱- گرفتن آن بر وجه ستم و دزدی و زورگیری و مانند اینها.
- ۲- گرفتن آن از راه غیر شرعی، حتی اگر مالک آن را به طیب خاطر هم بدهد؛ چون پرداخت پول به زن زناکار، دادن پول قمار، دادن پاداش برای فالبین، دادن بهای شراب... که هرچند این اموال به طیب خاطر داده می‌شوند، اما خوردن و دادن آنها حرام و باطل است. پس آیه کریمه به طور کلی اینها و مانند آن از سایر وجوه حرام را شامل می‌شود.

«و آن را» یعنی: اموالتان را «به قضات ندهید» به عنوان رشوه تا به ناحق به نفعتان حکم کنند و «تا بخشی از اموال مردم را به گناه» یعنی: به ستم و تجاوز و با وسایل غیرمشروع؛ چون گواهی دادن و سوگند خوردن به دروغ، یا مانند آنها؛ «بخورید، درحالی‌که خودتان» هم خوب «می‌دانید» که به ناحق و ناروا مرتکب این عمل می‌گردید، که این خود، نمایانگر جرأت بر ارتکاب گناه است.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آیه کریمه ناظر بر شخصی است که بر ذمه وی مالی است، اما گواه و مدرکی علیه وی وجود ندارد، پس مال را انکار نموده و بارفتن نزد حکام، در صدد پایمال نمودن حق است»، چنان‌که در سبب نزول آن آمده است: «امرؤ القیس بن عابس کندی و عبدان حضرمی بر سر موضوع زمینی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مرافعه رفتند، امرؤ القیس مدعی علیه بود و عبدان مدعی و چون آیه کریمه نازل شد، امرؤ القیس خود را از قضیه کنار کشید و زمین را به عبدان وا گذاشت.

در بیان احکام آیه کریمه فقهای اسلام آرای بی‌دانش دارند: امام ابوحنیفه رحمته الله علیه بر آن است که حکم قاضی در عقدها و فسخها، ظاهرا و باطنا نافذ می‌شود، هرچند گواهان؛ گواهانی دروغین باشند. مثال آن این است که مردی ادعا می‌کند که زنی را به نکاح گرفته است، اما زن منکر این ادعا می‌شود، مرد بر ادعای خویش دوگواه دروغین می‌آورد و قاضی هم بر مبنای آن به ازدواج میان آن دو حکم می‌کند، در این صورت برای آن مرد آمیزش با آن زن مباح است، اما اجرای حکم قاضی بر این نحو مقید به دو شرط می‌باشد:

- ۱- اینکه قاضی نداند که گواهان دروغین هستند.



۲- این که قضیه از اموری باشد که قاضی در آنها صلاحیت انشای حکم را دارد. اما جمهور فقها برآنند که حکم قاضی در ظاهر قابل اجراست نه در باطن، لذا حکم وی حلال را حرام و حرام را حلال نمی‌گرداند و حقی را ایجاد نمی‌نماید، به دلیل این حدیث شریف: «نحن نحکم بالظاهر والله يتولى السرائر: ما فقط به ظاهر حکم می‌کنیم و خداوند عهده‌دار پنهانی‌هاست». به هر حال؛ برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در عین یقین به نارو بودن ادعای خویش، فقط با تکیه بر مهارت خود، یا وکلای دعوایش، به دادگاه مراجعه نماید و باید بداند که مال مؤمن برایش به ناحق حلال نیست، هر چند قاضی بدان حکم نماید، بلکه مؤمن باید قاضی حقیقی را که خداوند احکم الحاکمین است مدنظر داشته باشد. در حدیث شریف به روایت ام سلمه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ألا إنما أنا بشر وإنما يأتيني الخصم، فلفل بعضكم أن يكون الحن بحجته من بعض فاقضي له، فمن قضيت له بحق مسلم فإنما هي قطعة من نار، فليحملها أو ليزرها»: هان! بدانید که من هم بشری هستم و شما نزد من به دادخواهی می‌آیید، پس چه بسا که بعضی از شما در ارائه حجت خویش از برخی دیگر لحنی رساتر و بیانی شیواتر داشته باشد و من هم برابر چیزهایی که می‌شنوم به نفع وی حکم صادر می‌کنم، لذا کسی که من برایش از حق برادر مسلمانش چیزی حکم کردم، بداند که آن چیزی جز پاره‌ای از آتش نیست، در این صورت او مختار است که آن را بر می‌دارد یا که می‌گذارد».

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيْتُ لِلنَّاسِ وَالْحُجَّ وَالْيَسِّ الْأَبْرِ بَانَ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْأَبْرَ مِنْ أَتَقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۹].

این آیه کریمه، تکمیل‌کننده احکام روزه است زیرا روزه و افطار هر دو به رؤیت هلال بستگی دارند.

«درباره هلال‌های ماه از تو می‌پرسند». ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه کریمه درباره معاذبن جبل رضی الله عنه و ثعلبه بن غنم رضی الله عنهما - دو تن از انصار - نازل شد که گفتند: یا رسول الله! چرا ماه همانند رشته نخ باریکی نمایان می‌شود و سپس بزرگ و بزرگتر می‌گردد تا که تبدیل به ماه تمام می‌شود و باز یکبار دیگر، قرص آن رو به کاستی و باریکی می‌گذارد تا به همان شکل اولیه خود بازمی‌گردد، چرا قرص ماه به

یک حالت واحدی نیست؟ این بود که خداوند متعال به اسلوب حکیمانه خویش، از حکمت هلال‌های ماه به آنها خبر داد نه از حقیقت آن سؤال زیرا پاسخ‌دادن به آن، مفید فایده‌ای نیست، بدان جهت که رسول خدا ﷺ نه معلم نجوم برانگیخته شده‌اند و نه آموزگار علوم کیهانی، پس بهتر این است که پاسخ سؤال، به حکمت و هدف تغییر شکل هلال بپردازد تا به ماهیت آن. «بگو: آن، وقت‌نمای مردم و موسم حج است» هلال ماه، وقت‌نما و گاه‌شمار مردم است در زمان سر رسید بدهکاربهایشان و در موسم روزه، نماز، افطار، عده زنان، مناسک حج و در همه معاملات و قراردادهایی که مدت‌دار است. «و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید» در بیان سبب نزول آن روایت شده است: انصار وقتی به حج یا عمره احرام می‌بستند، قبل از تمام کردن حج، از در خانه‌های خود وارد نمی‌شدند تا سقف خانه میان آنان و آسمان حایل نگردد زیرا برای باور بودند که هیچ چیز نباید میان فرد محرم و آسمان حایل گردد، اما قریش خود را «احمسی»، یعنی در دین خویش سرسخت و حماسی می‌دانستند و برای خود امتیاز ویژه‌ای قایل گشته در حال احرام از در وارد منازل می‌شدند، پس خداوند متعال این رسم غلط و این تبعیض ناروا را برانداخت و فرمود؛ این کار هرگز نشانه نیکی نیست «بلکه نیکی آن است که کسی تقوی پیشه کند» یعنی: نیکی؛ نیکی آن کسی است که تقوی پیشه کرده و از خدا پروا کند؛ با ترک مخالفت وی «و به خانه‌ها از در ورودی آنها درآیید» در حال احرام نیز، همچون غیر آن از اوقات دیگر «و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید» یعنی: از مجازات نجات یابید.

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾

[البقرة: ۱۹۰].

«و در راه خدا» یعنی: در راه برتری دین خدا ﷻ و اعلا‌ی کلمه وی «با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید ولی ستمکار» و آغازگر جنگ «نباشید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد» و دوستی خداوند بزرگ نسبت به بنده؛ اراده خیر و ثواب برای اوست. چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ با کسانی که سرجنگ با ایشان داشتند، می‌جنگیدند و از کسانی که با جنگ متعرض ایشان نمی‌شدند، دست نکه می‌داشتند تا اینکه آیه (۵) از سوره «توبه» نازل شد و فرمان داد: (و چون ماههای حرام به سر آمد، آن‌گاه مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید... ). بعضی گفته‌اند: «ولا تعتدوا» به معنای نهی از تجاوز در اثنای جنگ و نهی از قتل زنان و کودکان و پیرمردان غیر محارب است.

علما درباره مشروعیت جنگ در اسلام گفته‌اند: قبل از هجرت، جنگ مسلحانه - با آیات بسیاری - ممنوع بود، سپس خداوند ﷻ آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت می‌کند: اولین آیه‌ای که در باره صدور اذن جنگ نازل شد؛ آیه (۳۹) از سوره «حج» بود: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ [الحج: ۳۹]. که تفسیر آن در جای خود می‌آید. لیکن بیشتر علمای تفسیر بر آنند که اولین آیه در خصوص صدور اجازه جنگ، همین آیه (۱۹۰) از سوره «بقره» است.

﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقْتُلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقْتَلُوا فِيهِ فَإِن قَتَلْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكٰفِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۱].

«و هرکجا بر آنان دست یافتید، آنان را بکشید و از آنجا که شما را بیرون راندند» یعنی: از مکه «آنان را بیرون برانید و فتنه از قتل بدتر است» یعنی: فتنه‌ای که آنها خواستند تا شما را به آن دراندازند - که عبارت از برگرداندن آنان به کفر و شرک است - سخت‌تر و بدتر از کشتن است. یا مراد این است: شرک مشرکان، بدتر از قتلی است که آن را بزرگ می‌پندارند. یا مراد از فتنه، انواع آزار و شکنجه‌ای بود که مشرکان علیه مسلمانان به کار می‌بردند. گروهی از علما گفته‌اند: این آیه کریمه مفید آن است که: جنگیدن در صورتی برای شما جایز است که کفار با شما بجنگند، سپس این حکم، با آیه: ﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾ [التوبة: ۳۶]، و نیز آیات «۵، ۱۲۳، ۲۹» از همان سوره منسوخ شد. اما ابن عباس، عمر بن عبدالعزیز و مجاهد بر آنند که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و مراد آن این است: با کفاری که با شما در حال جنگ هستند بجنگید، اما با کشتن زنان و کودکان و کشتن‌شان مرتکب تجاوز نشوید. ابن کثیر و امام رازی نیز بر قول به نسخ اشکال وارد کرده‌اند. و در اینکه آیا سبب جنگ مسلحانه اسلامی (جهاد)، دفع آزار و تجاوز است یا محو کفر؟ جمهور فقها بر قول اول و شافعی و جمعی دیگر بر قول دوم‌اند، و هریک هم دلایل خود را دارند. «و در مسجد الحرام» یعنی: در سرزمین حرم «با آنان نجنگید» حرم: شامل شهر مکه و پیرامون آن تا اماکن نشانه‌گذاری شده در عرفات و تنعیم و غیر آن که محدوده

سرزمین حرم رامشخص می‌کنند، می‌باشد «مگر آن که آنان در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما جنگیدند، آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است» یعنی: اگر آنها آغازگر جنگ در حرم بودند، شما نیز از جنگیدن در حرم پروا نکنید و با آنان بجنگید.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیات می‌گوید: این آیات در صلح حدیبیه نازل شد زیرا خطر آن متصور بود که مشرکان در سال بعد به پیمان خود وفا نکرده و مسلمانان را از ورود به حرم بازدارند و جنگ را آغاز کنند.

﴿فَإِنْ أَنْتَهُوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ﴾ [البقرة: ۱۹۲].

«پس اگر دست برداشتند» از جنگیدن با شما، و به اسلام وارد شدند «خداوند آمرزگار مهربان است» بنابراین، شما نیز در آن صورت، از آنان درگذرید زیرا اسلام گناهان ماقبل خود را از بین می‌برد.

﴿وَقَتْلُوْهُمْ حَتَّى لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ وَيَكُوْنَ الدِّيْنُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوْا فَلَا عُدُوْنَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِيْنَ﴾ [البقرة: ۱۹۳].

«و با آنان چندان نبرد کنید تا فتنه نابود شود» یعنی: بساط شرک درهم پیچیده‌شود، و این در هنگامی متصور است که توانایی کفار در بازداشتن مردم از راه خدا صلی الله علیه و آله به کلی از میان رفته و هر مسلمانی بر دین خویش ایمن باشد «و دین فقط دین الهی باشد» و قدرت و سلطه ادیان باطل به‌زیر آید. پس چون انسان‌ها از شرک دست بردارند، جنگیدن با آنان روا نیست. دین: عقیده، عبادت و عمل صالح - هر سه - را در بر می‌گیرد «پس اگر دست برداشتند» از شرک، در آن صورت «تجاوز جز بر ستمکاران» و جنگیدن جز با آنان که با شما می‌جنگند «روانیست». عکرمه می‌گوید: «ستمکاران کسانی هستند که از گفتن کلمه طیبه «لا اله الا الله» ابا می‌ورزند».

﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرْمَتُ قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِيْنَ﴾ [البقرة: ۱۹۴].

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه ذوالقعدة سال ششم هجری (سال حدیبیه) که از جمله ماههای حرام است، به قصد ادای عمره از مدینه به سوی مکه رفتند، ولی مشرکان ایشان را از ورود به کعبه باز داشتند، پس خداوند صلی الله علیه و آله با داخل ساختن ایشان به کعبه در همان ماه ذی‌القعدة سال

آینده، از مشرکان قصاص گرفت و آن گاه این آیه کریمه نازل شد: «ماه حرام در برابر ماه حرام است» یعنی: اگر در ماه حرام با شما جنگیدند و حرمت آن را پایمال کردند، به عنوان مجازاتی بر عملکرد آنان، حرمت شکنی را مقابله به مثل کنید؛ با جنگیدن در ماه حرام. ماههای حرام عبارتند از: رجب و سه ماه متوالی ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم، که چهار ماه در سال می باشد و از آن جهت به آن ماههای حرام می گویند که جنگیدن در آنها در شریعت حضرت ابراهیم عليه السلام حرام بود، اما حرمت آنها در شریعت ما با آیه (۹) از سوره «توبه» منسوخ گردید. «و حرمتها قصاص دارند» مراد از حرمت: چیزی است که شرع شریف از بی احترامی به آن منع کرده است، پس هرکس در مال یا جان خویش مورد تجاوز قرار گرفت، باید با متجاوز به طور همانند عمل کند، یعنی: بدون ظلم یا ارتکاب حرامی، تجاوز وی را مقابله به مثل نماید، که این رأی امام شافعی و جمع دیگری از علماء است. اما فقهای دیگر می گویند: گرفتن قصاص و استیفای حقوق مالی، منحصرًا از وظایف حکام می باشد. «پس هرکس به شما تعدی کرد» با جنگیدن در حرم، یا در حال احرام، یا در ماه حرام «همان گونه که بر شما تعدی کرد بر او تعدی کنید» حق تعالی مقابله با تعدی را تعدی نامید زیرا این دو، صورتا بایکدیگر شباهت دارند. این کثیر می گوید: «خداوند جل جلاله حتی در برخورد با مشرکان هم به رعایت عدالت دستور داد». «و از خداوند پروا کنید» در انتقام گیری و عمل متقابل «و بدانید که او با پرهیزگاران است» به یاری و نصرت خویش.

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۵].

«در راه خدا» یعنی: در جهاد در راه وی «انفاق کنید» زیرا جهاد همان گونه که با جان است، با مال نیز هست، لذا مسلمانان باید برای تجهیز سپاه و تأمین هزینه های جهادی انفاق کنند. سپس خداوند بزرگ، عدم انفاق مال از سوی آنان را به معنای در هلاکت افکندن آنها به دست خود معرفی می نماید: «و خود را بادست خود به هلاکت نیفکنید» یعنی: تسلیم اسباب هلاکت نشوید، بلکه برای خود اسباب نجات را فراهم کنید و بدانید که نگاه داشتن اموال و مصرف نکردن آنها در جهاد فی سبیل الله، در معرض هلاکت افکندن خویش است زیرا این امر، دشمن را علیه شما نیرومند می کند «و نیکی کنید» با انفاق مال و غیر آن «که خدا نیکوکاران را دوست می دارد».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره انصار نازل شد که پس از روبروشدن با قحطسالی، از انفاق در راه خدا تخلوا دست برداشتند.

﴿وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَٰلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٩٦﴾ [البقرة: ١٩٦].

سبب نزول آیه کریمه این است که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و سؤال کرد: یا رسول الله! مرا در انجام عمره‌ام به چه چیز دستور می‌دهید؟ پس نازل شد: «و برای خدا حج و عمره را به اتمام رسانید» یعنی: حج و عمره را با رعایت همه حقوق آنها ادا نمایید، پس هرکس به حج یا عمره احرام بست، به پایان رساندن آن بر وی واجب است. بعضی گفته‌اند: به اتمام رساندن حج و عمره این است که هریک از آنها مستقلا و به تنهایی به جای آورده شوند، نه همراه با حج «تمتع» و حج «قران». یعنی عمره باید در غیر ماههای حج ادا شود و این قول عمر رضی الله عنه است.

صاحب تفسیر «المنیر» با گردآوری همه اقوال در این باره گفته است: «به اتمام رساندن حج و عمره عبارت است از: ادای آنها به طور تام، بدون کاستن چیزی از شرطها و افعال آنها و بدون اینکه چیزی از محظورات احرام در اثنای آنها از حاجی یا معتمر سرزند و این با ادای مناسک بر وجه مطلوب شرعی آن - در ظاهر - و با اخلاص برای خداوند متعال و نداشتن قصد منفعتی دنیوی - در باطن - میسر است. و بجز این معنی که از آن برمی‌آید؛ قید (اتموا) بیانگر این نیز هست که مسلمانان، ادای مناسک حج و عمره را عملا در سال ششم شروع نموده اما از به اتمام رساندن آن بازداشته شدند، پس خدای ﷻ فرمود: اینک آنها را به اتمام رسانید. از این جهت، عمره سال هفتم را عمره قضا می‌نامند». «و اگر محصر شدید». گفتنی است؛ به کسی که بعد از بستن احرام به دلیل بیماری یا وجود دشمن یا غیر آن از علل در مسیر راه از ورود به مکه بازداشته می‌شود، اصطلاحا «محصر» می‌گویند. آری! اگر از ورود به مکه بازداشته شدید؛ «آنچه ازهدی میسر است، قربانی کنید» هدی: حیوانی از شتر یا گاو یا گوسفند

است که به‌خانه کعبه اهدا می‌شود تا قربه الی‌الله در مکه ذبح شده و میان فقرا تقسیم شود. حسن می‌گوید: «برترین هدیه شتر، اوسط آن گاو و کمترین آن گوسفندی است.»

«و تا قربانی به محل قربانگاه نرسیده» محل: جای فرود آوردن قربانی است و آن در نزد شافعی و مالک، همان محل احصار (بازداشته‌شدن از ادامه طی طریق به سوی حج) است. اما در نزد حنفی‌ها، محل خود حرم است. آری! تا قربانی به محل قربانگاه نرسیده «سر خود را تراشید» یعنی: خود را حلال نسازید. این خطابی است به همه کسانی که احرام بسته‌اند، که تا وقتی قربانی خود را ذبح نمی‌کنند - اگر با خود قربانی‌ای دارند - نباید خود را با تراشیدن سر، حلال سازند «و هرکس از شما بیمار باشد، یا در سر ناراحتی‌ای داشته باشد» چون شپش زدگی، یا سردرد و ناچار شود که در حال احرام سر تراشد «به کفاره آن باید روزه‌ای بگیرد، یا صدقه‌ای بدهد، یا قربانی‌ای بکند» یعنی: باید یکی از سه کار ذیل را انجام دهد: با سه صاع از خوراک غالب آن سرزمین، به شش نفر مسکین خوراک بدهد<sup>۱</sup>، یا گوسفندی را قربانی کند و یا سه روز، روزه بگیرد. نسک: اصلاً به معنای عبادت است، اما در اینجا مراد از آن حیوان مذبوحه می‌باشد و آن را نسک نامیدند زیرا ذبح حیوان در حرم، از بهترین و شریف‌ترین عباداتی است که مؤمن به وسیله آن به خداوند متعال تقرب می‌جوید. «أو» برای تخییر (انتخاب) است، یعنی: اگر کسی به دلیل بیماری یا وجود ناراحتی‌ای در سر خویش، قبل از ذبح سر می‌تراشد، باید یکی از این سه کار را انتخاب کند و انجام دهد و کسانی که بدون داشتن عذری سر می‌تراشند، نیز در این حکم، همانند شخص معذور می‌باشند. و آنان که سر نمی‌تراشند، اما - به سبب داشتن عذری یا بدون آن - از خوشبویی، پوشیدن لباس غیر احرام و استعمال روغن بهره می‌گیرند، نیز مشمول این حکم‌اند.

بخاری در بیان سبب نزول: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا﴾ از کعب بن عجره رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «در ایام مناسک، آن قدر بی‌حال گردیدم که مرا بر دوش خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند، در حالی که شپش‌ها بر سر و صورتم می‌دویدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مرا بر این حال دیدند، فرمودند: فکر نمی‌کردم که تا بدین حد به زحمت افتاده باشی، آیا گوسفندی را می‌توانی بیایی؟ گفتم: نه! فرمودند: پس سه روز روزه

۱- صاع: چهار مد است که نزد حنفی‌ها (۲۹۰۰) گرم و نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم می‌باشد. مد: (۶۷۵) گرم است.

بگیر، یا شش نفر مسکین را اطعام کن، به هر نفر مسکین نیم صاع از طعام و آن گاه سرت را بتراش. همان بود که درباره من نازل شد: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا﴾، لذا این بخش از آیه کریمه درباره من نازل شده است، ولی ای مسلمین! حکم آن در باره شما نیز عام است. «پس چون ایمنی یافتید» یعنی: چون از بیم دشمن ایمن شدید، یا از بیماری شفا یافتید، لذا به علت بیماری، یا بیم از دشمن، یا به علت احصار<sup>۱</sup>، از به اتمام رساندن مناسک باز داشته نشدید؛ «پس هر کس با عمره به سوی حج بهره بگیرد» یعنی: هر کس به سبب فراغت از عمره، از محظورات احرام بهره بگیرد، سپس مجددا در ماههای حج برای حج احرامی دوباره ببندد - که این را اصطلاحاً حج تمتع می نامند - «بر اوست» یعنی: برحاجی متمتع است «که هر آنچه میسر باشد، قربانی کند» در مکه بعد از احرام بستن برای حج تا نقصی که به سبب بهره گیری و تمتع وی از محظورات احرام به وجود آمده، جبران شود. و بهتر این است که این قربانی را در روز نحر (عید قربان) ذبح نماید «پس کسی که قربانی ای نیافت» به سبب نداشتن مال، یا به دلیل نبودن حیوان قربانی «باید در هنگام حج سه روز، روزه بدارد» یعنی: در ایام حج، از هنگامی که برای حج احرام می بندد تا یوم النحر (روز دهم ذی الحجه) سه روز، روزه بدارد و بهتر این است که قبل از روز ششم ذی الحجه، روزه گرفتن را آغاز کند، چرا که روزه گرفتن روز عرفه مکروه است و روزه گرفتن در ایام تشریق نیز - در قول صحیح تر منقول از

---

۱ - علامه رشید احمد گنگوهی در کتاب «زبدۃ المناسک» می گوید: محرمی که به سبب خوف دشمن یا درنده یا به علت غلبه بیماری در راه بماند، در اصطلاح او را «محصر» می نامند، اگر این فرد محصر مفرد است یا معتمر پس باید یک دم یا قیمت آن را به کسی داده آن را به مکه بفرستد تا جانور را در حرم ذبح کنند، و تاریخ وقت ذبح باید از قبل معین باشد تا محرم بعد از ذبح بتواند حلال شود. برای این ذبح ایام نحر ضروری نیست و اگر برای کسی این دم یا قیمتش میسر نباشد، پس تا زمانی که در حرم حیوانی ذبح کرده نشود و یا خودش رفته طواف و سعی و حلق نکند، نمی تواند حلال شود و محصری که قارن باشد دو دم بفرستد و اگر یکی بفرستد از هیچ احرامی نمی تواند خارج شود. و اگر محصر نتواند دم بفرستد بلکه محصور بماند تا وقتی که مانع زائل شود و سپس خود او برود، این کار هم درست است. آنجا رفته زمان حج را دریابد چه بهتر و الا افعال عمره را ادا کرده حلال شود. و کسی که محصر می شود، فقط با ذبح حلال می شود، چه حلق بکند یا نکند. اگر پیش از ذبح حلال شد، یا مطلع شد که ذبح در حرم واقع نشده بلکه در سرزمین حل واقع شده است، پس بر وی کفاره جنایت واجب است، اگر جنایت تکرار شود، باید کفاره هم مکرر بدهد.



امام شافعی - جایز نیست «و هفت روز پس از بازگشتان» به وطن و سرزمین خود باید روزه بگیرید «این ده روز کامل است». تأکید بر روی عدد ده روز، برای دفع این توهم است که حاجی نپندارد؛ میان گرفتن سه روز روزه در ایام حج، یا هفت روز در هنگام بازگشت به خانه خود، مخیر خواهد بود، نه! او مخیر نیست و این ده روز کامل را باید روزه بدارد و از آن هیچ کم نمی‌شود. پس مراد از تمتع، این است که شخص در ماههای حج برای انجام عمره احرام ببندد و سپس خود را حلال ساخته در مکه مقیم گردد تا فرارسیدن ایام حج که باز برای حج احرامی دوباره می‌بندد. بدین ترتیب است که حاجی در مقطع موجود میان دو احرام؛ از آن امور مباحی تمتع می‌گیرد که بهره‌گرفتن از آنها برای وی در حال احرام حلال نیست. «این حج تمتع» برای کسی است که اهل مسجدالحرام نباشد» یعنی: از اهل مکه و اطراف آن تا محلات میقات نباشد - در نزد حنفی‌ها - و تا دو منزلی حرم ساکن نباشد - در نزد شافعی - بنابراین، اهل مکه فقط می‌توانند حاجی «مفرد» باشند، نه حاجی «تمتع» و نه حاجی «قران» زیرا تمتع، در واقع تسهیل و تخفیفی برای حجاج آفاقی یعنی غربیانی است که نیازه این رخصت دارند، چرا که مشقتهاهای سفر را تحمل کرده‌اند، در حالی که اهل حرم به این رخصت نیازی ندارند «و از خدا بترسید» با رعایت دقیق اوامرش و بازداشتن خود از نواهی‌اش و بترسید از اینکه تجاوزی از شما سرزند «و بدانید که خدا سخت کیفر است» برای آنان که از حدودش تجاوز می‌کنند.

﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٧٧﴾﴾ [البقرة: ١٩٧].

«حج در ماه‌های معینی است» یعنی: وقت انجام اعمال حج، در ماه‌های معینی است که در رأی امام مالک، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و تمام ذوالحجه. ولی در رأی جمهور علما، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و ده روز از ماه ذوالحجه. و کسانی که گفته‌اند: احرام بستن برای حج قبل از ماه‌های معین آن جایز نیست، به این آیه استدلال کرده‌اند. بنابراین، هرکس قبل از فرارسیدن این ماه‌ها احرام بست، باید خود را با انجام دادن عمره حلال گرداند - و این مذهب امام شافعی است. پس از نظر امام شافعی، نیت حج جز در این وقت معین صحیح نیست، لذا اگر کسی قبل از ماه‌های حج احرام بست، احرام وی برای عمره منعقد می‌گردد نه برای حج. اما نظر جمهور

فقها این است که: احرام بستن برای حج قبل از ماههای حج جایز است، ولی این کار مکروه می‌باشد زیرا سنت این است که برای حج فقط در ماههای حج احرام بسته شود. اما دلیل صحت احرام بستن در غیر ماههای حج این است که احرام شرط حج است، پس تقدیم شرط بر ادا جایز می‌باشد، چون تقدیم وضو بر ادای نماز. «پس هرکس در این ماه‌ها، حج را بر خود لازم گردانید» یعنی: به اعمال حج شروع کرد؛ با احرام بستن در ظاهر، با نیت و قصد حج در باطن و با گفتن تلبیه در نطق و بیان، لذا با این امور و مقدمات؛ حج را بر خود لازم گردانید «پس نه رفتی است» در حج. رفت: مقاربت جنسی و سخن گفتن ولو به کنایه، درباره آمیزش با زنان است «و نه فسوقی» است در حج. فسوق: خارج شدن از حدود شرع است، چه با انجام دادن آنچه که مخصوصا در حال احرام، حرام است - مانند تراشیدن سر - و چه با انجام دادن آنچه که در احرام و غیر آن حرام است - چون زنا و ظلم. بعضی گفته‌اند: فسوق؛ به معنای دشنام دادن است «و نه جدالی است در حج» جدال: مجادله کردن با کسی و به‌خشم آوردن و به ستیزه واداشتن اوست. مراد از صیغه «نفی» در هر سه جا، «نهی» است، یعنی: این امور در حج حرام است «و هر کار خیری که انجام می‌دهید» چون دادن صدقه‌ای «خدا آن را می‌داند» و بنابراین، به شما در برابر آن پاداش می‌دهد. این تشویق و ترغیبی است بر انجام دادن اعمال خیر بعد از ذکر شر و بر طاعت بعد از ذکر معصیت. در حدیث شریف آمده است: «من قضی ذسکه وسلم المسلمون من لسانه ویده، غفر له ما تقدم من ذنبه». «هر کس مناسک حجش را انجام داد و مسلمین از آزار زبان و دستش در امان بودند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود». «و توشه بگیرید» برای سفر حجتان.

سبب نزول: برخی از اعراب (اهالی یمن) می‌گفتند: چگونه ما به حج خانه پروردگاران رفته و قصد او را می‌کنیم، اما او به ما نان نمی‌دهد؟! این ممکن نیست؛ قطعاً او روزی مان می‌دهد. پس با اطمینان از این امر، بدون زادوبرگی به حج می‌رفتند و می‌گفتند: ما بر خدای سبحان توکل می‌کنیم. لذا خداوند ﷻ اعلام فرمود که معنای توکل این نیست و ایشان را از این کار نهی کرد و فرمود: بدانید «که در حقیقت بهترین توشه تقوی است» یعنی بهترین توشه برای سرای آخرت و بهترین توشه دنیا، کاری است که انسان را بر تقوای حق تعالی یاری داده و او را از درخواست کمک از مردم باز

دارد «و ای خردمندان! از من پروا کنید» الباب: جمع لب است و لب هر چیز؛ خالص شده آن است، از این جهت به عقل؛ لب گفته‌اند.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الصَّالِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۸].

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: عکاظ، مجنه و ذوالمجاز، سه بازار تجارتي در دوران جاهلیت بود که در ایام مناسک رونق خاصی به خود می‌گرفت، اما بعد از اسلام، مسلمانان از اینکه در ایام حج تجارت کنند، احساس گناه کردند و در این مورد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودند، پس نازل شد: «بر شما گناهی نیست که در طلب روزی پروردگارتان برآیید» و تجارت و طلب روزی را با حج یکجا گردانید، ولی نباید تجارت به مقصد اصلی شما در حج تبدیل شود، و نباید مشغولیت به تجارت به نقصانی در اعمال حج شما بینجامد «و چون از عرفات» به سوی مزدلفه «کوچ نمودید» بعد از وقوف در عرفات زیرا وقوف - یعنی توقف در آن - بر حاجی فرض است و این عمل از مهمترین ارکان حج می‌باشد، چنان که در حدیث شریف آمده است: «حج همان عرفه است». خاطر نشان می‌شود که روز عرفه - یعنی روز نهم ذی‌الحجه - فضیلت بزرگی داشته و گناهان بزرگ در آن بخشیده می‌شود. چنان که در حدیث شریف آمده است: «هیچ روزی که خداوند جل جلاله بیشترین تعداد را در آن از آتش دوزخ آزاد نماید، چون روز عرفه نیست...». عرفات را به این نام نامیدند، از آن رو که مردم در آن با یکدیگر معرفت و شناخت پیدا می‌کنند. آری! چون از عرفات کوچ نمودید «خدا را در مشعرالحرام یاد کنید» با تلبیه (لبیک گفتن) و ادای نمازهای مغرب، عشاء و بامداد و دعا کردن بعد از نماز بامداد.

**مشعرالحرام:** محل کوه قزح در سرزمین مزدلفه است که امام بر آن قرار گرفته و نمازهای مغرب و عشاء روز نهم ذی‌الحجه و نماز بامداد روز دهم ذی‌الحجه را بر آن اقامه می‌کند. بعضی گفته‌اند: مشعرالحرام؛ میان دو کوه مزدلفه از تنگه عرفه تا وادی محسر قرار دارد. آن را «مشعر» نامیدند، چون نشانگاهی برای عبادت است و آن را «حرام» نامیدند، چون دارای حرمت است و اعمال منهییه نباید در آن انجام شود. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در مشعرالحرام به ذکر و دعا ایستادند،

چندان که صبح کاملاً روشن شد». «و یادش کنید به شکرانه آن که شما را راه نموده است» یعنی: ذکر کنید خداوند متعال را به ذکری نیکو، چنان که به هدایتی نیکو شما را هدایت نمود و به سوی نشانه‌ها و احکام دین و مناسک حج خویش راهنمونیتان کرد «و هر آینه پیش از این، از گمراهان» از راه حق «بودید» هم در عقیده و هم در عمل؛ زیرا به عبادت بتان مشغول بوده و آنها را به پرستش و شفاعت می‌گرفتید.

﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۹۹].

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: قریش و قبایل هم‌کیش آن (قبایل حمس)، قبلاً در مزدلفه وقوف می‌کردند و سایر مردم در عرفات. آنها در توجیه این کارشان می‌گفتند: ما مانند سایر مردم نیستیم! ما «اهل الله» و حرم‌نشینان او هستیم. پس آیه کریمه نازل شد و این تبعیض را از میان برداشته اصل مساوات و برابری میان همه مسلمانان را بر پا و استوار گردانید: «سپس از همان جا که» انبوه «مردم روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید» ای قریش! یعنی: در صبحگاه روز عید برای رمی جمرات از مزدلفه به سوی منی روانه شوید.

و از آنجا که اعمال حج بسیار است و انسان در انجام همه آنها از کوتاهی و قصور خالی نیست بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به طلب آمرزش فراخواند: «و از خداوند آمرزش بخواهید» برای گناهانتان، در اماکن نزول رحمت و مواضع قبول دعا «که خدا آمرزنده مهربان است» باید دانست که خواندن دعای «سیدالاستغفار» در اینجا و در همه اوقات، فضیلت خاصی دارد. در حدیث شریف آمده است: «سید الاستغفار این است که بنده بگوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ»». «هرکس این دعا را در شب بخواند و در آن شب بمیرد؛ وارد بهشت می‌شود و هرکس آن را در روز بخواند و در آن روز بمیرد؛ به بهشت وارد می‌شود». در صحیح مسلم آمده است که چون رسول خدا ﷺ از نماز فارغ می‌شدند؛ سه بار از خدای عزوجل طلب مغفرت می‌کردند. ابن جریر نقل می‌کند که آن حضرت ﷺ در شامگاه روز عرفه برای امت خویش آمرزش خواستند.

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ [البقرة: ۲۰۰].

«پس چون مناسکتان را ادا نمودید» یعنی: چون در ایام نحر (روزهای عیدقربان) از اعمال حجتان فارغ شدید، که اعمال این روزها عبارت است از: رمی جمرات، ذبح، تراشیدن سر و طواف افاضه «پس همان‌گونه که پدرانتان را یاد می‌کنید، یا بهتر و بیشتر از آن، خداوند را یاد کنید».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: رسم اعراب این بود که چون از حج خویش فارغ می‌شدند، در محل جمرات می‌ایستادند و از مفاخر نیاکان و مناقب گذشتگان خویش سخن می‌گفتند، پس خدای متعال آنان را به جای این کار به ذکر و یاد خویش فرا خواند. یادآور می‌شویم که رسول خدا ﷺ در حجه‌الوداع، در دومین روز از ایام تشریق، خطبه‌ای ایراد نموده و اعراب را به ترک این‌گونه فخرفروشی‌ها فراخواندند و آن این حدیث شریف ایشان است: «أيهما الناس! إن ربكم واحد، وإن أباكم واحد، ألا لا فضل لعربي على عجمي، ولا لعجمي على عربي، ولا لأحمر على أسود، ولا لأسود على أحمر إلا بالتقوى، أبلغت؟ قالوا: بلغ رسول الله» «ای مردم! بی‌گمان پروردگارتان یکی است و بی‌گمان پدران یکی است، آگاه باشید که عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی، سرخ را بر سیاه و سیاه را بر سرخ هیچ فضل و برتری‌ای نیست مگر به تقوی. آیا ابلاغ کرده‌ام؟ همه یکصدا گفتند: آری! رسول خدا ﷺ ابلاغ نمود».

«پس، از مردمان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا در همین دنیا به ما عطا کن و حال آن که برایش در آخرت نصیبی نیست» یعنی: برای چنین کسانی بهره‌ای در آخرت نیست که آن را بطلبند زیرا تمام هم و غم‌شان محدود و محصور به همین دنیا است. در این آیه کریمه، مسلمانان از محدود ساختن دعاها بر طلب دنیا نهی شده‌اند. پس این آیه، نکوهش‌گر کسانی است که دنیا را منت‌های آمال و بزرگ‌ترین هدف‌شان قرار می‌دهند.

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۲۰۱].

«و از آنان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا بهره نیک و در آخرت هم بهره نیک عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ در امان بدار» که اینان مؤمنانند.

بهره‌نیک دنیا: چیزهایی است که نیکوکاران در دنیا طلب می‌کنند، چون همسری زیبا و شایسته، فرزندان صالح، روزی پاکیزه و سلامتی و عافیت. و بهره نیک آخرت: خشنودی پروردگار رحمان، حور عین و دیگر پاکیزگی‌هایی است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در آن برای پرهیزگاران نیکوکار وعده داده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «بیشترین دعایی که رسول خدا ﷺ آن را می‌خواندند، همین دعای «ربنا اتنا...» بود.

﴿أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [البقرة: ۲۰۲].

«اینانند که از» جنس «آنچه که به عمل آورده‌اند» با حج و دعای مذکور «آنان را بهره‌ای است و الله سریع الحساب است» زیرا او را کاری از کار دیگری به خود مشغول نمی‌گرداند، و چنان که در حدیث شریف آمده است؛ او تمام خلق را در مدت نصف روز از ایام دنیا محاسبه می‌کند.

﴿وَأذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [البقرة: ۲۰۳].

«و خدا را در روزهایی معین یاد کنید» که عبارت‌اند از: روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه که روزهای زدن جمرات در منی بوده و بی هیچ اختلافی، ایام تشریق می‌باشند. البته ذکری که بدان مأمور شده‌اند؛ تکبیر گفتن حجاج در هنگام زدن جمرات (سنگریزه‌ها) در منی، و تکبیر گفتن سایر مسلمین در مناطق و سرزمینهایشان در تمام جهان بعد از نمازها و غیر آن، از صبح روز عرفه تا بعد از نماز عصر آخرین روز از ایام تشریق است. و در این ذکر، حاجی و غیر آن برابرنند، جز اینکه غیر حاجی، در روز عرفه تکبیر می‌گوید، اما حاجی در آن تلبیه می‌گوید «پس هرکس شتاب کرد» به خارج شدن از منی و بنابراین، اعمال مربوطه «را در دو روز» انجام داد «گناهی بر او نیست» یعنی: هرکس در روز دوم از ایام تشریق، جمرات را زد و از منی بیرون رفت، گناهی بر او نیست «وهر کس تأخیر کرد» و جمرات را در روز سوم نیز زد، آن‌گاه از منی کوچ نمود، نیز «گناهی بر او نیست» چون هردو صورت مباح است و حاجی میان هردو امر مخیر می‌باشد. اما ماندن در منی به مدت سه شب و سه روز برای زدن جمرات، بهتر است «برای کسی که تقوی پیشه کرده است» و در حج خویش، از خدا پروا داشته‌است. یعنی: گناه به کسی تعلق نمی‌گیرد که در حج خویش تقوی

داشته باشد. بعضی در معنی آن می‌گویند: گناه به کسی تعلق نمی‌گیرد که بعد از بازگشتن از حج تقوی را رعایت کند و از تمام گناهان بپرهیزد «و از خدا پروا کنید و بدانید که در پیشگاه او محشور خواهید شد» در آخرت، پس شما را در برابر اعمال‌تان جزای دهد.

بدین‌سان، خداوند متعال در هشت آیه - یعنی از آیه ۱۹۶ تا ۲۰۳ - به بیان عمده احکام حج و عمره و ارشادات خویش در آنها پرداخت. که ما در ضمن آیات، نظر فقها را نیز تا آنجا که مجال بود، به اجمال نقل کردیم.<sup>۱</sup>

قابل ذکر است که مناسک حج در میان اعراب جاهلیت، از زمان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام شناخته بوده و اسلام نیز که آمد؛ بعد از زدودن انواع شرک و منکرات از دامن آن، آن را به حال خود ابقا کرد، ولی در آن برخی از مناسک را افزود. یادآور می‌شویم که خداوند متعال، فریضه حج را در سال ششم هجری بر مسلمانان با این فرموده‌اش: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ [آل عمران: ۹۷]، فرض گردانید و اولین حجی که مسلمانان انجام دادند، در سال نهم هجری به امارت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود در سال دهم هجری عازم حج گردیدند و مناسک رابه‌جای آوردند. همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تمام عمرشان چهار عمره زیر را به جای آورده‌اند که همه آنها در ماه ذی‌القعدة بود:

۱- عمره حدیبیه، در ذی‌القعدة سال ششم.

۲- عمره قضاء، در ذی‌القعدة سال هفتم.

۳- عمره جعرانه، در ذی‌القعدة سال هشتم.

۴- عمره همراه با حج، در ذی‌القعدة سال دهم.

در حدیث شریف آمده است: «ادای عمره‌ای در رمضان، معادل با ادای حجی است که همراه با من انجام شده باشد».

باید دانست که: علما در فرضیت حج اتفاق نظر، ولی در فرضیت عمره اختلاف نظر دارند. شافعی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: عمره نیز چون حج فرض است. اما مالکی‌ها و حنفی‌ها بر آنند که عمره سنت است. همچنین علما در این باره که کدام یک از حج «قران، تمتع و مفرد» بهتر است و فضیلت بیشتری دارد؛ اختلاف نظر دارند. احناف بر

۱- تفصیل این احکام را باید در کتب جست.

آنند که حج «قران» افضل است، سپس حج «تمتع» و بعد از آن حج «مفرد». مالکی‌ها و شافعی‌ها عکس آن رامی‌گویند و حنبلی‌ها برآنند که بهتر از همه «تمتع»، سپس «افراد» و بعد از آن حج «قران» است. تعریف افراد، تمتع و قران به اجمال این است:

۱- حج افراد: احرام بستن فقط برای حج، سپس احرام بستن برای عمره بعد از به‌تمام رساندن حج است.

۲- حج تمتع: مخصوص حاجی آفاقی است و عبارت است از: احرام بستن برای عمره در ماه‌های حج از میقات، سپس احرام بستن برای حج از مکه مکرمه.

۳- حج قران: آن است که شخص برای حج و عمره با هم یکجا احرام ببندد، یا به یکی از آنها احرام ببندد، سپس دیگری را در آن - در یکسال و در ماه‌های حج - داخل گرداند.

در اینجا به‌طور فهرست‌وار به احکام ذکر شده در این آیات اشاره می‌کنیم:

- ۱- ادای تام و کامل حج و عمره.
- ۲- حکم احصار، که تعریف آن گذشت.
- ۳- احرام بستن.
- ۴- ذبح هدی.
- ۵- جزای (فدیه) تراشیدن سر در حال احرام.
- ۶- فدیه حج تمتع.
- ۷- وقت حج.
- ۸- حکم مقیمان مسجدالحرام.
- ۹- ممنوعات احرام.
- ۱۰- تجارت در حج.
- ۱۱- اصل برابری و مساوات و نفی امتیازات جاهلی در حج.
- ۱۲- دعا و ذکر در حج.
- ۱۳- استغفار در حج.
- ۱۴- رمی جمرات.
- ۱۵- وقوف به عرفه.
- ۱۶- تکبیرگفتن و اوقات آن در ایام حج.



۱۷- تلبیه گفتن.

﴿وَمِنَ اللَّائِيں مَن يُّعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اَللّٰهَ عَلٰى مَا فِي قَلْبِهٖ وَهُوَ اَلَّذِى اَلْحَصَمَ ﴿٢٠٤﴾﴾ [البقرة: ۲۰۴].

«و از مردمان کسی هست که سخن او، تو را درباره زندگانی دنیا به شگفت می آورد» از آن روی که سخنش باب طبع تو و نمایانگر ایمان و خیر است. مراد از آنان: منافقانند که با سخنان چرب و نمکین، ایمان را آشکار و کفر را پنهان می دارند.

این آیه کریمه چنان که در بیان سبب نزول آمده است، درباره منافقی به نام «اخنس بن شریق» نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ آمده با سخنان شیرین خویش اظهار مسلمانی کرد و همین که از نزدشان خارج شد، در راه برگشت خود، زمین های زراعتی مسلمانان را سوزانده و چهارپایان شان را پی و نابود کرد.

«و» آن منافق «خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه می گیرد» یعنی: سوگندهایی جدی می خورد و به پیامبر ﷺ می گوید: خدا گواه است که شما چه قدر در قلب من محبوب هستید! یا خدا گواه است که من چه اندازه به اسلام وفادار و متعهد هستم! «و حال آن که او سخت ترین دشمنان است».

﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ اَلْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾﴾ [البقرة: ۲۰۵].

«و چون برگردد» از نزد تو ای محمد ﷺ! «می شتابد» و می کوشد با تمام توان خود «که در زمین فساد نماید» با ویرانگری، سازماندهی اعمال خرابکارانه و ایذایی و مکر و توطئه چینی علیه مسلمین «و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند فساد را دوست ندارد» این تعبیر، همه انواع فساد را شامل می شود، بی هیچ فرقی میان آنچه که موجب فساد و تباهی در دین یا در دنیا است. بعضی گفته اند: مراد این است که چون ستمگر به حکومت برسد و در زمین فساد کند، خداوند ﷻ بر اثر حاکمیت فسادانگیز او، باران را از خلیق باز می دارد و به سبب این امر، کشتزارها نابود و نسل ها تباه می گردند.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اَللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ ۗ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ اَلْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾﴾ [البقرة: ۲۰۶].

«و چون به او گفته شود: از خدا پروا کن، نخوت و تکبر او را به گناه می کشاند» یعنی: خود بزرگ بینی او را از قبول پند و اندرز باز می دارد، به خاطر گناهی که در قلب وی

است و علت نفاقش می‌باشد. یا: غلبه و چیرگی هوای نفس بر او، وی رابه گناه وامی‌دارد. یا: از سر استکبار و خود بزرگ‌بینی، مرتکب کفر می‌گردد «پس جهنم برای او بس است» به‌عنوان سزا و عقاب وی «و چه بد آرامگاهی است» مه‌اد: بستر آماده شده برای خواب است و جهنم از روی تهکم و ریشخند به این نام نامیده شد زیرا محل استقرار کفار می‌باشد.

﴿وَمِنَ اللَّائِيں مَن يَشْرِى نَفْسَهُ أُبْتِغَاءَ مَرْصَاتٍ اَللّٰهُ وَاللّٰهُ رَعُوْفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [البقرة:

[۲۰۷].

«و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد» و از جان خویش در اعمالی چون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر می‌گذرد. از صهیب رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون از مکه قصد هجرت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کردم، قریشیان به من گفتند: ای صهیب! هنگامی که به سرزمین ما آمدی، هیچ مال و ثروتی نداشتی و اکنون با مال و ثروت از میان ما خارج می‌شوی؟ به‌خدا که هرگز اجازه این کار را به تونمی‌دهیم! پس به آنان گفتم: اگر مالم را به شما بدهم، از سر راهم کنار می‌روید؟ گفتند: آری! آن‌گاه مالم را به آنان دادم و راه را بر من باز کردند. حرکت کردم تا به مدینه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دیدند، فرمودند: «ابایحیی معامله را برد، ابایحیی معامله را برد!» آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «اکثر علما بر آنند که این آیه کریمه درباره هر مجاهدی که در راه خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیکار می‌کند، نازل شده است». «و خدا نسبت به بندگانش مهربان است» پس به آنان در برابر عمل اندک، پاداشی عظیم عنایت کرده و به بیشتر از حد توانشان مکلفشان نمی‌گرداند و از خوان بی‌کران رحمت و احسان خویش برآنان سرازیر می‌سازد و اگر چنین نبود، شر گروه مفسدان در زمین غالب و فراگیر می‌شد تا بدانجا که دیگر در آن صلاحی باقی نمی‌ماند.

علمای مالکی در بیان حکم این آیه کریمه گفته‌اند: این آیه کریمه، دلیل وهشدار است بر رعایت احتیاط در امور دین و دنیا و ضرورت تحقیق و تفحص در احوال شهود و قضات و اینکه حاکم نباید به ظاهر احوال مردم عمل کند تا از باطن کار آنان جست و جو نکرده باشد. اما قول صحیح - چنان‌که قرطبی گفته - این است که: به ظاهر عمل می‌شود تا آن‌گاه که خلاف آن آشکار شود، به دلیل این فرموده عمر رضی الله عنه که در بخاری روایت شده است: «ای مردم! همانا وحی قطع‌شده است و ما هم‌اکنون شما را بر آن

چیزی مؤاخذه می‌کنیم که از اعمال شما بر ما آشکار می‌شود، پس هرکس به ما خیر را آشکار ساخت، او را ایمن گردانیده و به خود نزدیک می‌گردانیم و ما را به اسرار نهان وی کاری نیست و خداوند ﷻ خود حساب نهان او را می‌کند و هرکس به ما بدی را آشکار ساخت، نه او را ایمن می‌گردانیم و نه تصدیقش می‌کنیم، هرچند بگوید که کارم در نهان نیکوست».

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اَدْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ وَاكُفُّمُ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [البقرة: ۲۰۸].

بعد از آن که خدای سبحان از تقسیم‌شدن مردم به سه طایفه مؤمنان، کافران و منافقان یاد کرد، اینک مؤمنان را چنین فرمان می‌دهد: «ای مؤمنان! همه یک‌جا به آیین اسلام درآیید» یعنی: به تمامی اسلام و به تمامی خود به آیین اسلام درآیید، به زبانها و دل‌های خود و به همه ارکان و شاخه‌ها و فروع اسلام. برخی از مفسران «کافه» را حال از «ادخلوا» می‌دانند، که در این صورت معنی چنین می‌شود: ای مسلمانان! همه شما به تمامی به اسلام در آیید. ابن‌کثیر می‌گوید: «اما معنای صحیح همان معنی اول است». آری! اسلام تجزیه‌پذیر نیست و شخص مسلمان در برابر احکام ثابت و قطعی اسلام، قدرت پذیرش یا رد ندارد، پس یا باید اسلام را به تمامی آن بپذیرد، یا اینکه از اسلام به تمامی آن خارج است «و از گام‌های شیطان پیروی نکنید» در تجزیه و تفرقه‌افگنی در دین، یا در اختلاف و کشمکش و از شبهات و گناهیانی که شیطان با هدف گمراه‌ساختن شما به شما دستور می‌دهد، اطاعت نکنید و به راه‌های او نروید «که او دشمن آشکار شماست».

﴿فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۰۹].

«و اگر دچار لغزش شدید» و پای شما از رفتن به راه حق لنگید و از آن انحراف ورزیده و به راه‌های شیطان گرایش پیدا کردید «پس از آن که برای شما دلایل آشکارآمد» بر اینکه ورود به اسلام، یگانه انتخاب بر حق است «بدانید که خداوند غالب» است و انتقام‌گرفتن از شما او را عاجز نمی‌گرداند «حکیم است» و جز به حق انتقام نمی‌گیرد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه کریمه درباره عبدالله بن‌سلام و یارانش از یهود که به اسلام مشرف شده بودند نازل شد، هنگامی که آنان

روز شنبه را بزرگ داشتند و از گوشت و شیر شتر اظهار کراهت کردند و گفتند: یارسول الله! روز شنبه روزی است که ما آن را بزرگ می‌داریم، پس به ما بزرگداشت آن را اجازه دهید، تورات نیز کتاب خداوند ﷺ است، لذا به ما اجازه دهید تا شبانگاه به قرائت آن بپاخیزیم! این بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ [البقرة: ۲۱۰].

«انتظار نمی‌کشند» آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند «غیر از اینکه خدا نزدشان بیاید» برای داوری نهایی و حساب و عذاب. یعنی: انتظار نمی‌کشند جز اینکه امر وی یا عذابش بر آنان فرود آید. علمای سلف گفته‌اند: ما به صفت «آمدن» برای خداوند ﷺ که در این آیه کریمه و نظایر آن از آیات بیان شده‌است، بدون تحریف و تعطیل و تکلیف و تمثیل، ایمان داریم. آری! قول در باره صفات خداوند متعال، همچون قول در باره ذات اوست، چیزی همانند او نیست، نه در ذات، نه در صفات و نه در افعالش. «و» آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند، انتظار نمی‌کشند جز این امر را که «فرشتگان» بیایند برای اجرای فرامین خدا ﷺ در مورد این منحرقان «در سایبانهایی از ابر سپید» و نازک و رقیق «و کار» داوری خواهند خواست «یک‌سره خواهد شد» و عذابشان تحقق خواهد پذیرفت «و سرانجام، کارها به خدا بازمی‌گردد» در آخرت، آن‌گاه حق تعالی به همه مردم در برابر اعمال‌شان جزایی مناسب می‌دهد.

این آیه کریمه اشاره‌ای است برای مؤمن به اینکه می‌باید به سوی توبه و اصلاح حال خویش بشتابد تا عذاب الهی او را غافلگیر نکند زیرا اگر در دوران حیاتش قیامت او را غافلگیر نسازد، مرگ یا بیماری که از عمل صالح باز می‌دارد، غافلگیرش خواهد ساخت.

﴿سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [البقرة: ۲۱۱].

«از بنی اسرائیل بپرس؛ چه بسیار نشانه‌های روشنی به آنان دادیم» ای محمد ﷺ! از بنی اسرائیل بپرس با پرسشی سرزنش‌گرانه، که ما به وسیله انبیای خویش چه معجزات و برهان‌های روشن بسیاری به‌سویشان فرستادیم؛ چون عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، فرود آوردن من و سلوی و غیره. یا از آنان بپرس که درباره حقانیت رسالت تو چه آیات روشنی به آنان داده‌ایم؟ - که هر دو تفسیر صحیح است - ولی هنگامی که آنان این

نعمت‌های ما را ناسپاسی کردند، به شدیدترین وجه مجازات شدند، پس همچنان است حال و روز آنان در عصر رسالت، آن‌گاه که به پذیرفتن تمامی اسلام فراخوانده می‌شوند، اما به آیات الهی کفر ورزیده و از اجابت این خواسته سر باز می‌زنند، پس باید سرنوشتی همانند نیاکانشان را انتظار بکشند «و هرکس نعمت خدا را» یعنی: هدایت و دین و آیات روشن وی را که به انبیای خویش داده است «پس از آن که برای او آمد دگرگون سازد» به جای شکرگزاری در برابر آنها، باید بداند «که خداوند سخت کیفر است».

این آیه کریمه حامل چنان تهدید و تخویفی برای یهودیان است که هرگز اندازه آن را نمی‌توان تصور کرد.

﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [البقرة: ۲۱۲].

«زندگانی دنیا در چشم کافران آراسته گردانده شده است» و با فریفته شدن به همین آرایش‌هاست که کفار از زندگانی آخرت رویگردانند، اما مؤمنان، مفتون این آرایش‌ها نگشته و رویکرد ایشان به سوی آخرت است «و» این کفار بدبخت «مؤمنان را ریشخند می‌کنند» به خاطر فقرشان و می‌گویند: بهره اینان از دنیا، همانند بهره رؤسای کفر و پیشتازان عرصه گمراهی نیست، هم آنان که رسیدن به متاع دنیا را سر منزل سعادت و محرومیت از آن را مایه بدبختی می‌دانند - خاطرنشان می‌شود که در زمان نزول این آیه کریمه غالب مؤمنان فقیر و تهیدست بودند - اما این تاریک‌دلان کور ذهن، بی‌خبر از آنند که: «پرهیزکاران در روز قیامت از آنان برترند» زیرا ایشان در بهشتند و کافران در دوزخ. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس برای مرد یا زن مؤمنی خواری طلب کند، یا او را به خاطر فقر و تنگدستی‌اش تحقیر نماید، خدای عز و جل او را در روز قیامت تشهیر نموده و رسوایش می‌گرداند و هرکس بر مرد یا زن مؤمنی بهتان بزند، یا به او چیزی نسبت دهد که در او نیست، خدای سبحان وی را در روز قیامت بر پشته‌ای از آتش می‌افکند تا آن که از نسبتی که به آن مؤمن داده است، بیرون آید، بی‌گمان جایگاه و منزلت یک مؤمن نزد خدای متعال، برتر و گرمی‌تر از جایگاه یک فرشته مقرب است و هیچ چیزی نزد خداوند جل جلاله محبوب‌تر از مرد مؤمن توبه‌کار، یا زن مؤمن توبه‌کار نیست و مؤمن در آسمان معروف و شناخته شده است، همان گونه که یک مرد در میان خانواده و

فرزندانش شناخته شده است». «و خداوند هرکس را بخواهد، بی حساب» در دنیا «روزی می‌بخشد» بدون اندازه، بدون حساب ایمان و کفر یا تقوی و بدکاری وی و این از ایجابات عدل و رحمت عام او بر همه خلائق است. در حدیث شریف آمده است: «اگر دنیا نزد خداوند ﷻ به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، هرگز به کافری جرعه آبی از آن نمی‌چشانید». اما در آخرت وضع این‌گونه نیست زیرا رزق مؤمن پرهیزکار در آن وسیع‌تر از رزق وی در دنیا است، در حالی که کافر در آنجا روزی جز عذاب جهنم ندارد.

لیکن باید دانست که حال ملتها و امت‌ها - بر خلاف افراد - در دنیا نیز همچون آخرت کاملاً متفاوت است زیرا سنت پروردگار درباره امت‌ها این است که با کار و تلاش و سازندگی به آنان عزت می‌دهد و با بی‌کاری و تنبلی، آنان را ذلیل می‌گرداند.

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبْتَلِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۳﴾﴾ [البقرة: ۲۱۳].

«مردم، امتی یگانه بودند» یعنی: همه مردم - از دوران آدم عليه السلام تا عسرنوح عليه السلام - بر دین یگانه‌ای بودند که همانا دین اسلام است، سپس چون زمان به‌درازا کشید، پرستش‌بتهای رایج شد و مردم به دو شاخه ایمان و کفر تقسیم شدند. بعضی گفته‌اند: مراد، نوح عليه السلام و همراهان وی در کشتی هستند که همه بر آیین توحید بودند. اما رأی اول، رأی جمهور مفسران است. یادآور می‌شویم که لفظ «امت» در قرآن کریم به معانی ذیل به کار رفته است:

۱- جماعت. ۲- ملت؛ یعنی کیش و آیین. ۳- زمان. ۴- امام. و چنان که گفتیم، مراد از آن در اینجا - در رأی اکثر مفسران - دین و آیین است «پس خداوند پیامبران را برانگیخت» برای هدایت بشر. اما در اینجا رأی دیگری است که می‌گوید: مردم همه در گمراهی یک امت بودند، پس خداوند ﷻ پیامبران عليهم السلام را برای هدایت بشر برانگیخت. ولی این کثیر رأی جمهور را ترجیح داده، یعنی این که: مردم همه امت هدایت بودند و بعد از آن که در کار دین اختلاف کردند، خداوند ﷻ پیامبران عليهم السلام را برانگیخت: «مژده‌آور و بیم‌دهنده» مژده‌آور برای اهل ایمان و عمل صالح و بیم‌دهنده برای اهل کفر و فساد «و با آنان، کتاب» یعنی: جنس کتب آسمانی «را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم

اختلاف داشتند» از عقاید و امور غیبی و حسن و قبح اعمال «داوری کند» یعنی: تاکتابهای آسمانی، میان مردم داور باشد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «میان نوح و آدم علیهما السلام ده قرن فاصله بود و مردم در این ده قرن، همه بر شریعت حق پایداربودند و بعد از آن بود که در دین اختلاف پدیدار شد». پیامبرانی که قرآن از آنان به نام یاد کرده، هجده تن اند. «و هیچ کس در آن» یعنی: در کتب آسمانی سابق «اختلاف نکرد، مگر کسانی که» این کتابها «به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برای شان آمد، از رشک و رقابتی که با هم داشتند» یعنی: اختلاف نکردند، مگر به سبب حسد و حرص بر دنیا، در حالی که کتب آسمانی، داعی اتفاق و وحدت و مایه رهنمونی شان به راه هدایت بود. مراد از آنان؛ یهودیان و مسیحیانند «پس خداوند، مؤمنان را به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد» یعنی: خداوند ﷻ امت محمد ﷺ را با بیان علل اختلافات پیشینیان در قرآن، به سوی حق هدایت کرد «به اذن خویش» یعنی: به فرمان و علم خویش «و خداوند هر که را خواهد» از خلق خویش «به سوی راه راست هدایت می کند» و حکمت و حجت بالغه، از آن اوست.

در دعای مأثور آمده است: «اللَّهُمَّ ارْنَا الْحَقَّ حَقًّا وَارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ، وَارْنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ، وَلَا تَجْعَلْهُ مَلْتَبَسًا عَلَيْنَا فَنَضِلَّ، وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا». «بارخدا! به ما حق را، حق بنمایان و پیروی از آن را روزی مان کن و به ما باطل را باطل بنمایان و پرهیز از آن را روزیمان کن و آن را بر ما پوشیده و مبهم نگردان که گمراه می شویم و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان». در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ما آخرین امت (در دنیا) و اولین آنها در روز قیامت هستیم و اولین کسانی هستیم که به بهشت وارد می شویم، لیکن امت های دیگر قبل از ما کتاب داده شده اند و ما بعد از آنان، اما خداوند ﷻ ما را به آنچه از حق که آنان در آن اختلاف کردند، هدایت نمود، پس این روز - یعنی روز جمعه - روزی است که آنها در آن اختلاف کردند و خدا ﷻ ما را به آن رهنمون شد بنابراین، مردم در آن پیرو ما هستند زیرا فردا - شنبه - برای یهود و پس فردا - یکشنبه - برای نصاری است». یعنی: عید ما جمعه است و عید آنها روزهای شنبه و یکشنبه.

ابن کثیر از عبدالرحمن بن زید بن اسلم رضی الله عنه و او از پدرش نقل می کند که در تفسیر فرموده خداوند متعال: ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اَخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ﴾

فرمود: «سایر امت‌ها در روز جمعه اختلاف کردند؛ زیرا یهود روز شنبه را برای خود عید گرفتند و نصاری روز یک‌شنبه را، پس خداوند ﷺ امت محمد ﷺ را به روز جمعه هدایت نمود. همچنان آنان در قبله اختلاف کردند؛ زیرا نصاری به سوی مشرق روی آوردند و یهود به سوی بیت المقدس، لذا خداوند متعال امت محمد ﷺ را به سوی کعبه رهنمون شد. همین طور در نماز اختلاف کردند؛ به گونه‌ای که برخی از آنان رکوع می‌کنند نه سجده و برخی سجده می‌کنند نه رکوع، برخی در حال نماز سخن می‌گویند و برخی در حال نماز راه می‌روند، پس خداوند ﷺ امت محمد ﷺ را به نماز حقیقی هدایت نمود. همین گونه در روزه اختلاف کردند؛ به طوری که برخی از آنها قسمتی از روز را روزه می‌گیرند و برخی از آنها از غذاهای مخصوصی روزه می‌گیرند، پس خداوند ﷺ امت محمد ﷺ را در این امر نیز به حق راه نمود. همچنان در باره ابراهیم علیه السلام اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان گفتند که ابراهیم علیه السلام یهودی بود و نصاری گفتند که او نصرانی بود، در حالی که خدای عزوجل او را مسلمانی پاک دین گردانیده بود، پس خداوند ﷺ امت محمد ﷺ را در این امر نیز به حق راه نمود. همین طور درباره عیسی علیه السلام اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان بر وی دروغ بسته و به مادرش بهتانی عظیم نسبت دادند و نصاری - پناه بر خدا - او را یکی از سه خدا پنداشتند - اما خداوند ﷺ او را روح و کلمه و بنده خویش معرفی کرد و امت محمد ﷺ را در این مورد نیز به حق راه نمود.»

ابوالعالیه می‌گفت: «این آیه، راه خروجی از شبهات و گمراهی‌ها و فتنه هاست.»

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُؤْنَ الْبِاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَرَزُلُوهَا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ [البقرة: ۲۱۴].

«آیا پنداشتید» ای امت محمد ﷺ «که داخل بهشت می‌شوید» یعنی: بلکه پنداشتید. زیرا «بل» مفید افتتاح سخنی جدید است «و حال آن که هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمد، بر سر شما نیامده است»؟ یعنی: پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید؟ در حالی که شما همانند امت‌های پیشین مورد امتحان ما قرار نگرفته‌اید تا چنان که آنان شکیبایی پیشه کردند، صبر و پایداری ورزید «انان دچار سختی و زیان شدند» یعنی: فقری بسیار سخت را تحمل کرده و بیماری‌ها و زخم‌ها در راه خدا ﷺ



برداشتند. بآساء: فقر و تنگدستی شدید و همه رنج‌هایی است که به انسان در غیر بدن وی می‌رسد؛ چون گرفتن مال، طردکردن وی از خانه و وطن و تهدید امنیت و آسایش وی. اما ضراء: بیماری و هر آن چیزی است که به انسان در بدنش می‌رسد، چون زخم و قتل... «و تکان‌ها خوردند» با بیم و هراس‌ها و این حالت استمرار یافت؛ «تا جایی که پیامبر خدا و کسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پس نصرت الهی کی فرا می‌رسد؟» این سخن را در طلب نصرت الهی و احساس دیر کرد و طولانی شدن زمان آن بر زبان آوردند. آن‌گاه خدای عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ایشان را با این گفته خویش بشارت داد: «بدانید که نصرت الهی نزدیک است».

از قتاده و سدی در بیان سبب نزول روایت شده است که گفتند: این آیه کریمه در غزوه احزاب - آن‌گاه که مسلمانان با رنج‌ها، مشکلات و فشارهای طاقت‌فرسایی روبرو شدند - نازل گردید تا ضمن مژده دادن‌شان به فتح و گشایش، این حقیقت را نیز به ایشان خاطر نشان سازد که ایمان، حقوق و واجباتی دارد که سرانجام به سعادت هر دو جهان منتهی می‌شود، اما این سعادت دو جهانی را همین‌گونه مجانی و آسان نمی‌دهند، بلکه مؤمن باید مأموریت و رسالت خویش را در زندگی ایفا کند و جان‌نثارانه به میدان‌های جهاد و مبارزه با دشمن و مجاهده بانفس خویش بشتابد و کاخ ایمان را با آرایشی از عمل صالح و بر زیربنایی از تقوی و اخلاص بر افرازد تا مستحق این پاداش گردد.

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۱۵].

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: مؤمنان از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند که چه چیزی از اموال خود را انفاق کنند؟ پس نازل شد: «از تو می‌پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: آنچه که از خیر انفاق کنید» یعنی: از مال پاک و حلال. چنین مالی «خیر» نامیده شد زیرا در راه‌های خیر انفاق می‌شود «پس به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد و هر نیکی‌ای که انجام دهید، البته خدا به آن داناست» و در برابر آن پاداش می‌دهد. تفسیر نظیر این عبارت در آیه (۱۷۷) گذشت. ملاحظه می‌کنیم که مؤمنان از چیزی که باید انفاق کنند پرسیدند، اما خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از نحوه مصرف صدقات به آنان پاسخ داد تا تنبیهی بر این حقیقت باشد که این امر به دانستن مقدم‌تر است.

صحیح آن است که این آیه کریمه محکم است نه منسوخ زیرا این آیه برای بیان وجوه مصرف صدقه نافله است، چرا که مقدار انفاق را تعیین نکرده است، درحالی که مقدار زکات فرض به اجماع معین است. در حدیث شریف آمده است: «برمادر، پدر، خواهر و برادرت، سپس بر نزدیکتر... و نزدیک‌ترت انفاق کن».

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۱۶].

«بر شما جهاد فرض شده است» و این، یکی از موارد آزمون شمامست. مراد از جهاد در اینجا، جنگ مسلحانه با کفار است «و آن برای شما ناخوشایند است» کره: مشقتی است که خوشایند نفسها نیست. آری! جهاد مشقت‌آمیز است زیرا مستلزم صرف مال و صرف جان و جدایی از خانه و خانواده می‌باشد «و چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، در حالی که آن به سود شما باشد» همانند جهاد، که چه بسا در آن پیروز و فاتح شده، هم به غنیمت می‌رسید و هم به اجر و پاداش الهی و کسانی هم که کشته می‌شوند، به فیض شهادت نایل می‌گردند «و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید» چون استراحت و ترک جهاد «در حالی که آن به زیان شما باشد» زیرا در آن صورت، دشمن بر شما چیره شده و مغلوبتان می‌کند و در درون خانه و عمق سرزمینتان، قصد جان و مال و ناموستان را کرده و شما را باسختی‌ها و مصایبی روبرو می‌سازد که بسیار سخت‌تر از جهادی است که شما آن را ناخوش می‌دارید و این افزون بر منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت دیگری است که آنها را با ترک جهاد از دست می‌دهید «و خداوند می‌داند» که صلاح و رستگاری شما در چیست «و شما نمی‌دانید».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون جهاد بر مسلمانان فرض شد، این کار بر آنان سخت و دشوار آمد و آن را ناخوش داشتند، پس آیه کریمه نازل گردید». عکرمه می‌گوید: «بعد از نزول این آیه کریمه، محبت جهاد در دل‌های مسلمانان ریشه‌دار شد». ابن شهاب زهری می‌گوید: «جهاد، فریضه‌ای برگردن همه آحاد امت است، چه آنان که در میدان جهادند و چه آنان که در منازل خود هستند زیرا کسی که در خانه خود نشسته است، اگر به کمک فراخوانده‌شد، باید کمک کند و اگر از وی فریادرسی شد، باید به فریاد برسد و اگر به او فرمان رفتن به جهاد داده شد، باید عازم جهاد شود و اگر هم به او نیازی نبود، درخانه خویش می‌نشیند». یعنی: حقیقت امر چنین است و چنین باید باشد. از این جهت در حدیث شریف آمده است: «من مات

ولم یغز و لم یحدث نفسه با الغزو مات میتة جاهلیه: هرکس بمیرد، در حالی که جهاد نکرده و در اندیشه و نهاد خویش هم‌اندیشه و نیت جهاد را نداشته، به مرگ جاهلیت مرده است». جمهور علما بر آنند که جهاد - به حسب نیاز یا به حسب حال - بر تمام مسلمانان فرض عین است، بدین ترتیب که اگر غلبه با اسلام بود، جهاد فرض کفایه است و اگر غلبه با دشمن بود، جهاد تا تحقق پیروزی فرض عین است.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقْتُلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾ [البقرة: ٢١٧].

«از تو» ای پیامبر ﷺ! «درباره جنگ در ماه حرام می‌پرسند» که حکم آن چیست؟ «بگو: جنگیدن در آن گناهی بزرگ است» و کاری نارواست «اما بازداشتن از راه خدا و کفرورزیدن به خداوند و بازداشتن از مسجدالحرام و راندن اهل آن، در نزد خداوند نارواتر است» که کفار مکه، همه این اعمال را مرتکب می‌شدند «و فتنه از کشتار بزرگتر است» مراد از فتنه در اینجا: واداشتن و برانگیختن مستضعفان مؤمن به ترک دینشان با آزار و شکنجه است، که این بزرگتر از کشتن آنهاست - اگر حتی آنان را می‌کشتند «و اینان همچنان» مستمرا «با شما کارزار می‌کنند» و دشمنی می‌ورزند «تا اگر بتوانند» زمینه را برای آن آماده کنند که «شما را از دینتان برگردانند» به سوی کفر «و هرکس از شما که از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، اعمالش در دنیا و آخرت باطل» و تباه «شده است» باید دانست که در دنیا برمرتد حکم مسلمان جاری نمی‌شود و او - چنانچه بر کفر بمیرد - چیزی از ثواب آخرت را نیز که اسلام ایجاد کننده آن است، به دست نمی‌آورد «و اینان دوزخی‌اند و جاودانه در آنند».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: رسول خدا ﷺ دو ماه قبل از غزوه بدر، سربهای را به فرماندهی عبدالله بن جحش رضی الله عنه برای ترصد (کمین) کاروانی از قریش اعزام کردند، آنها با کاروان «عمرو بن حضرمی» که از طایف به مقصد مکه روان بود، روبرو شدند، شب اول ماه رجب الحرام بود، اما مسلمانان از حلول ماه حرام آگاه نبودند، پس به آن کاروان حمله برده عمرو بن حضرمی را کشتند و اموال کاروان را

به غنیمت گرفتند و چون نزد رسول خدا ﷺ آمدند، آن حضرت ﷺ به آنها فرمود: «سوگند به خدا که من شما را به جنگیدن در ماه حرام دستور نداده بودم». آن حضرت ﷺ، غنایم را نیز از ایشان تحویل نگرفتند. از سوی دیگر، مشرکان هم این موضوع را دست آویز خویش قرار داده، پیامبر ﷺ را مورد سرزنش قرار می دادند که مقدسات را زیر پا می گذارد و حرمت‌ها را می شکند! همان بود که آیه کریمه نازل شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ غنایم را تحویل گرفتند.

آیه کریمه بر حرمت جنگ در ماههای حرام دلالت می کند، لیکن جمهور علمابر آنند که حکم این آیه کریمه به آیه (۵) از سوره «توبه» منسوخ شده، لذا جنگیدن با مشرکان در ماههای حرام مباح است. چنانچه رسول خدا ﷺ خود با قبیله هوازن در حنین و با قبیله ثقیف در طایف جنگیدند و این در ماه حرام بود.

#### بیان برخی از احکام:

۱- مالک و ابوحنیفه بر آنند که ارتداد هدر دهنده و از بین برنده اعمال نیکاست، حتی اگر مرتد مجدداً به اسلام برگردد. ولی شافعی می گوید: هدر رفتن عمل مرتد، مشروط به آن است که او بر کفر بمیرد.

۲- حنفی‌ها بر آنند که مستحب است تا مرتد به توبه فرا خوانده شود و اسلام بروی عرضه گردد، لیکن این کار واجب نیست، اما جمهور فقها بر آنند که فراخواندن وی به توبه قبل از کشتنش - تا سه بار - واجب است.

۳- میراث مرتد: از نظر ابوحنیفه رحمته آنچه که مرتد در حال ارتداد خویش به دست آورده است، مال «فیء» است و به بیت‌المال مربوط می‌شود، ولی آنچه که در حال اسلام به دست آورده و سپس مرتد شده، به ورثه مسلمانش تعلق می‌گیرد. اما مالک، شافعی و احمد بر آنند که میراث وی در هر حال متعلق به بیت‌المال می‌باشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۱۸].

«آنان که ایمان آوردند» و بر ایمانشان پایداری کرده‌اند «و کسانی که در راه خدا» از دار کفر به سوی دار اسلام «هجرت» کرده‌اند «و» آنان که «جهاد کرده‌اند، به رحمت الهی امیدوارند و خداوند آمرزگار مهربان است».

علما در بیان احکام گفته‌اند: از علت فرضیت هجرت چنین دانسته می‌شود که هر جا و هر گاه که این علت در هر زمان و مکانی تکرار شد، هجرت بر مسلمان فرض است، پس برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در سرزمینی که در آن به خاطر دین و عقیده و عملش مورد آزار و تحت فشار قرار می‌گیرد، اقامت گزیند.

بیان سبب نزول: این آیه کریمه درباره سربیه (گروه) عبدالله بن جحش رضی الله عنه نازل شد زیرا ایشان گفتند: یا رسول الله! آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که حمله به کاروان حضرمی برای ما غزوه‌ای به حساب می‌آید که در آن، مستحق دریافت اجر مجاهدان باشیم؟ همان بود که خداوند جل جلاله از این حقیقت که ایشان به دلیل ایمان، هجرت و جهاد خویش، باید امیدوار پاداش الهی باشند، خبر داد.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ [البقرة: ۲۱۹].

مفسران در بیان سبب نزول ابتدای آیه کریمه گفته‌اند: عمر بن خطاب، معاذ بن جبل و جمعی از انصار رضی الله عنهم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله! درباره شراب و قمار به ما فتوی بدهید زیرا این دو از بین برنده عقل و غارتگر مال اند. پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل فرمود. از روایات رسیده در این باره چنین برمی‌آید که تحریم شراب در اسلام تدریجی بوده و چهار مرحله را پشت سر گذاشته‌است، که البته این سیاست تربیتی موفقی است، لذا برای درمان عادت ریشه‌دار شرابخواری و رهانیدن مردم از این آفت بزرگ، چهار آیه کریمه نازل شد:

۱- آیه: ﴿وَمَنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا﴾ [النحل: ۶۷]، که با نزول این آیه کریمه هنوز شراب بر مسلمانان حلال بود.

۲- آیه: ﴿قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾ یعنی: همین آیه، که پس از نزول آن گروهی از شراب نوشی دست کشیدند و جمعی هم به آن ادامه دادند و نزول آن مقدمه‌ای بر حرمت قطعی شراب در سوره «مائده» است.

۳- آیه: ﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ...﴾ [النساء: ۴۳]، که مسلمانان را از شراب نوشی در اوقات نماز نهی کرد.

۴- و چهارمین آیه: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...﴾ [المائدة: ۹۰]. است که شراب و قمار... رابه طور قطع تحریم کرد.

«درباره خمر و میسر از تو می پرسند» شراب را «خمر» نامیدند؛ زیرا خمر به معنای پوشاندن است و شراب نیز عقل را می پوشاند و از کار می اندازد. خمر در رأی حنفی ها عبارت است از: آب انگوری که همچنان گذاشته شود تا به غلیان آمده و بی آن که آتشی به آن نزدیک شود، تیره شود و کف بیرون آورد. و از غیر آب انگور نیز، هرآنچه که عقل را بپوشاند و مستی آور باشد، در حکم شراب انگور است، اما بجز شراب انگور، مقدار اندک از دیگر شراب ها که سکرآور نباشد، حرام نیست. ولی در رأی جمهور فقها، «خمر» بر آب سکرآور انگور، خرما، ذرت و هر مسکر دیگری اطلاق می شود بنابراین، کم و بسیار آن حرام است.

میسر: قمار است و از «یسر» برگرفته شده که به معنای آسانی است زیرا قمار کسی است بی مشقت و بی زحمت. قمار اعراب با تیر بود که با آنها بر سر گوشت شتر، قمار می کردند، بدین ترتیب که ده تیر برداشته بر روی هفت عدد از آنها سهمی معین را می نوشتند و سه تا از آنها را بی علامت و نشان باقی می گذاشتند، آن گاه شترانی را به نسیه می خریدند و قبل از شروع قمار، آنها را ذبح کرده به بیست و هشت یا ده قسمت تقسیم می کردند، آن گاه تیرهای ده گانه را در کیسه ای نهاده و شخص معتمدی از آنان بعد از حرکت دادن کامل آن کیسه، یکی یکی آنها را بیرون می آورد، پس کسی که تیر دارای بهره ای نصیبش می شد، بهره اش را می گرفت و کسی که تیر بی نشانی به نامش خارج می شد، چیزی نمی گرفت و به علاوه بهای همه شتران را تاوان می داد، سپس این بهره ها را به فقرا می دادند و خود از آن چیزی نمی خوردند و به این کار افتخار می کردند و کسی را که با آنان در این کار مشارکت نمی کرد، مورد نکوهش قرار می دادند. جمعی از علمای سلف گفته اند: «هر چیزی که در آن معنی قمار، یعنی گرفتن مال توسط فرد برنده از فرد بازنده به وسیله بازی باشد - از قبیل نرد، یا شطرنج، یا غیر آن از بازی های دیگر و حتی بازی بچه ها با گردو و تیله - از قمار است.»

«بگو: در آن دو» یعنی در شراب و قمار «گناهی بزرگ و منافعی برای مردم است» گناه: سخن یا عملی است که زیانبار باشد و زیان گناه یا در بدن است، یادر روان، یا در عقل، یا در مال، که زیان شراب شامل همه اینهاست. و از جمله گناهان متعلق به شراب؛ جنگ وجدال و فحش و ناسزاگویی، به تعطیل انجامیدن نمازها و ترک سایر

تکالیف شرعی از سوی فرد می‌گسار است. منفعت شراب یا اقتصادی است، یا شهوانی؛ منفعت شهوانی شراب با نشاط و طراوتی است که به‌طور گذرا برای فرد شرابخوار دست می‌دهد، اما منفعت اقتصادی آن در تجارت آن است. گناه قمار: فقر و باختن مال و دشمنی و دل‌آزاری و کینه‌ورزی قماربازان با یک‌دیگر است و منفعت آن: سودی است که از طریق آن به فقر می‌رسد، یا منفعت آن؛ به دست آوردن مال از سوی شخص برنده، بدون زحمت است «ولی گناه آنها از سود آنها بزرگتر است» زیرا هیچ خیر و منفعتی، با فساد عقل که لازمه شراب‌نوشی است، برابر نمی‌باشد و هیچ خیری در قمار نمی‌تواند با خطرکردن (ریسک) در مال و خود را در معرض فقر قرار دادن و جلب دشمنی‌هایی برابر باشد که از آن پدید می‌آید و چه بسا که قماربازی و شراب‌نوشی به ریختن خونها و هتک حرمت‌ها بینجامد. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «برگه‌های بخت آزمایی، قمار محسوب می‌شود و حرام می‌باشد».

«و از تو می‌پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو مازاد بر مخارج خانواده خود را» برخی از علما بر آنند که این بخش از آیه کریمه، با آیه زکات فرض منسوخ شده. اما صحیح آن است که حکم این آیه کریمه ثابت است و منسوخ نیست و جمهور مفسران بر آنند که حکم آن در مورد صدقه نافله می‌باشد. «بدین‌سان خداوند آیات خود را برایتان روشن می‌سازد، باشد که در دنیا تفکر کنید» و مقداری از اموال خویش را برای رونق دادن به امور زندگی‌تان نگه دارید «و در آخرت» نیز تفکر کنید، لذا بقیه آن را در جوهی مصرف نمایید که شما را به رونق‌دادن آخرتتان یاری می‌کند، لذا باید هم در کار دنیا بیندیشید و هم در کار آخرت. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی: در زوال و فنای دنیا و روی آوردن به سوی بقای آخرت بیندیشید».

در توضیح معانی آیه کریمه، احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمودند: «هرگاه یکی از شما فقیر بود، باید از خودش شروع کند و اگر از نیاز وی چیزی افزون شد، باید همراه با خود، به افراد تحت تکفلش پردازد، سپس اگر بعد از آن افزونی‌ای یافت، باید به دیگران صدقه کند».

سبب نزول قسمت دوم آیه، یعنی: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ﴾ بنا به روایت ابن عباس رضی الله عنه این بود که: چون صحابه رضی الله عنهم به انفاق در راه خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان یافتند، جمعی از آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفتند: ما نمی‌دانیم که این انفاقی که بدان

مأمور شده‌ایم، چیست و چه مقدار از اموالمان را باید انفاق کنیم؟ پس نازل شد:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...﴾.

﴿فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتَكُمْ إِنْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۲۰].

«و در باره یتیمان از تو می‌پرسند» یعنی: از تکفل و سرپرستی ایشان و مشکلاتی که سرپرستان در این عرصه دارند زیرا اگر آنان را به حال خویش بگذارند، گنه‌کار می‌شوند و اگر مال خود را از اموالشان جدا سازند و برای آنها خوراک جداگانه‌ای در نظر بگیرند، این کاری است دشوار، پس چه باید بکنند؟ «بگو: کار کردن به صلاح آنان بهتر است» از اینکه آنان را به حال خود رها کنید «و اگر با آنان همزیستی کنید» و غذا و خوراک و برنامه معیشت آنان را با خود یکجا سازید «آنها برادران» دینی «شما هستند» یعنی: این کار جایز است و به شما در این باره رخصت داده می‌شود «و خدا مفسد را از مصلح بازمی‌شناسد» این هشدار به اولیای ایتام است. یعنی: خدا ﷻ می‌داند که چه کسی قصد خوردن و تباه ساختن مال یتیم را دارد و چه کسی از این کار احساس گناه کرده و در پی اصلاح و رشد اموال یتیم و بهبود آینده وی است «و اگر خدا می‌خواست» در این باره «شما را به دشواری می‌انداخت» ولی کار را بر شما گشاده گردانید و به شما اجازه همزیستی و آمیزش با ایتام را داد، پس، از تباه ساختن اموالشان بپرهیزید «همانا خداوند غالب و چیره است» بر کار خویش «حکیم» است در احکام و در آفرینش خویش.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: آن‌گاه که آیه: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [الإسراء: ۳۴- انعام: ۱۵۲]. «و به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به شیوه‌ای که نیکوتر است». ، و آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ﴾ [النساء: ۱۰]. «همانا کسانی که اموال یتیمان را می‌خورند...». نازل شد؛ هر کسی که یتیمی در خانه‌اش بود، خوراک خود را از خوراکش و نوشیدنی خود را از نوشیدنی‌اش جدا ساخت و چنان بود که اگر از غذای یتیم چیزی باقی می‌ماند، آن را برایش نگه می‌داشتند که بعداً آن را بخورد و چه بسا که او نمی‌خورد و باقی مانده غذا



فاسد می‌شد. پس این شیوه کار بر آنان دشوار شد و ناگزیر این قضیه را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشتند. آن‌گاه خداوند متعال این آیه کریمه را نازل کرد.

بیان احکام: امام ابوحنیفه رحمته بر آن است که اگر سرپرست یا وصی یتیم دختر، نکاح دادن وی را به صلاح حالش بداند؛ می‌تواند او را به نکاح دهد و هم می‌تواند خود با وی ازدواج کند. جصاص از مضمون آیه: ﴿قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ﴾ جایز بودن اجتهاد در احکام حوادث را استنباط کرده است زیرا اصلاح مورد نظر آیه کریمه در مورد یتیمان، از راه اجتهاد و حدس غالب، دانسته می‌شود.

﴿وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ ۖ وَلَا أُمَّةً ۖ وَلَا مُمِنَةً ۖ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أَعَجَبْتُمْ ۖ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا ۖ وَعَبُدُوا مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ ۖ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا ۖ وَاللَّهُ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۖ وَاللَّهُ يَدْعُونَ إِلَى الْجَنَّةِ ۖ وَالْمَغْفِرَةَ بِإِذْنِهِ ۖ وَيُبَيِّنُ ۖ آيَاتِهِ ۖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۲۱﴾﴾ [البقرة: ۲۲۱].

«و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن که ایمان بیاورند» مشرکات: زنان بت‌پرست‌اند و ازدواج مسلمانان با سایر زنان کافر حربی غیر کتابی نیز همانند آنان حرام است، مگر زنان یهودی و مسیحی، که ازدواج با آنان جایز است، چنان‌که حکم آن در آیه (۵) از سوره «مائده» می‌آید. «و البته کنیزی مؤمن بهتر از زن آزاد مشرکی است» یعنی: اگر یکی از شما با کنیزی مسلمان ازدواج کند، این برایش از ازدواج با زن آزاد کافری بهتر است «هرچند که زیبایی او شما را به شگفت آورد» یعنی: هرچند آن زن کافر شما را با زیبایی، یا ثروت، یا اشرافیت خود به شگفت آورد «و زنان مسلمان را» مطلقاً «به همسری مشرکان در نیاورید، مگر آن که ایمان آورند. و برده‌ای مؤمن بهتر از مرد آزاد مشرکی است، هرچند شما را به شگفت آورد» مال و ثروت و جاه و جمال وی. اجماع امت بر این است که مرد مشرک به هیچ وجهی از وجوه نمی‌تواند با زن مؤمنی هم‌بستر شود، به سبب خفت و ذلتی که از این کار به اسلام رخ می‌نماید، و قطعاً اسلام این خفت را نمی‌پذیرد «آنان» اشاره به سوی مردان و زنان مشرک است «به سوی آتش دوزخ فرامی‌خوانند» یعنی: آنان با معاشرت، گفتار و کردار خود، شما را به سوی اعمالی فرامی‌خوانند که موجب آتش دوزخ است، پس خویشاوندی و معاشرت و مصاحبت آنان، خطر عظیمی را متوجه دین انسان مسلمان و فرزندان وی می‌گرداند، لذا هرگز برای یک فرد مسلمان جایز نیست تا خود و خانواده خویش را در معرض چنین خطری قرار دهد «و خداوند فرامی‌خواند» بر

زبان پیامبران «به سوی بهشت و آمرزش» یعنی: به سوی عملی که موجب قطعی شدن بهشت برای عمل کننده است «به اذن خویش» یعنی: به اراده خویش. بنابراین، ازدواج مرد مؤمن نیکوکار با زن مؤمن نیکوکار، در پرتو معاشرت، گفتار و رفتار شایسته؛ خود فراخواننده به سوی بهشت است «و آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند، باشد که متذکر شوند» و خیر را از شر تمییز داده و از حکم حق تعالی سر بر نتابند.

در حدیث شریف آمده است: «تَنكِحُ الْمَرْأَةَ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا وَلِحَسْبِهَا وَلِحِمَالِهَا وَلِدِينِهَا، فَاظْفَرِ بِذَاتِ الدِّينِ تَرْتِبَ يَدَاكَ». «زن برای چهار چیز به نکاح گرفته می‌شود: برای مالش، برای حسب و نسبش، برای زیبایی‌اش و برای دینش، پس تو به سوی زن دیندار بشتاب، دستهایت خاک آلود باد!». همچنان در حدیث شریف آمده است: «الدنيا متاع وخير متاع الدنيا المرأة الصالحة». «دنیا (همه‌اش) متاع است و بهترین متاع دنیا زن شایسته می‌باشد». همچنان در حدیث شریف آمده است: «لا تنكحو النساء لحسنهن فعسى حسنهن أن يرديهن، ولا تنكحوهن على أموالهن، فعسى أموالهن أن تطغيهن، وانكحوهن على الدين، فلأمة سوداء جرداء ذات دين أفضل». «زنان را به خاطر زیبایی‌شان به نکاح نگیرید زیرا چه بسا زیبایی‌شان هلاکشان گرداند و با آنان به خاطر اموال‌شان ازدواج نکنید زیرا چه بسا اموال‌شان سرکش‌شان گرداند و بر اساس دینداری‌شان با آنان ازدواج کنید زیرا به‌طور قطع کنیزکی سیاه و کچل، اما متدینی بهتر است».

حکمت در اینکه شریعت مطهر اسلام، ازدواج مرد مسلمان را با زن اهل کتاب جایز، ولی ازدواج زن مسلمان با مرد کتابی را ناجایز دانسته، این است که: زن کتابی می‌تواند با ازدواج با یک مرد مسلمان، بر دین و آیینش باقی بماند زیرا مرد مسلمان به اصول ادیان آسمانی دیگر نیز باورمند است، اما زن مسلمان غالباً نمی‌تواند بدون تأثیرپذیری از مرد اهل کتاب، با وی زندگی مشترکی داشته باشد، به دلیل آن که قدرت سرپرستی با مرد است و قطعاً وفاق و انسجام روحی و معنوی آن دو برهم می‌خورد. با این حال، ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی نیز - در عین جایز بودن - مکروه می‌باشد. ائمه اربعه، بر حرمت ازدواج مسلمان با زن مجوسی (آتش‌پرست)، اتفاق نظر دارند.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَظْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«و از تو درباره حیض می‌پرسند، بگو: آن اذی است» حیض در اصطلاح شرع: خون فاسدی است که در هر ماه یک دوره از رحم زن خارج می‌شود و کمترین مدت آن در نزد ابوحنیفه و یارانش سه روز و اکثر آن ده روز است و آنچه از این مدت کم یا بر آن افزون شود، «استحاضه»<sup>۱</sup> است نه حیض. کمترین مدت حیض در نزد شافعی و احمد یک شبانه روز و در نزد مالک یک بار جهش خون حتی در یک لحظه است و اکثر آن پانزده روز است و آنچه بر این مدت افزون شد، استحاضه می‌باشد. اذی: کنایه از پلیدی و آسیب است. «پس در مدت حیض از زنان کناره بگیرید» مراد از این کناره‌گیری، ترک مقاربت جنسی است، نه ترک همنشینی یا لمس کردن آنان زیرا در رأی حنبلی‌ها، هر نوع بهره‌گیری و لذت‌جویی از آنان - بجز مقاربت - جایز است. اما در رأی جمهور فقها، کناره‌گیری از زن حیض از میان ناف تا زانوی آن واجب است. و چنان که در بیان سبب نزول آیه کریمه به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است، اسلام؛ سنت یهود و اعراب عصر جاهلیت را که بر زنان حیض سخت می‌گرفتند و با آنان هم‌غذا و هم‌خانه نمی‌شدند، با نزول این آیه کریمه لغو گردانید. «و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند» و پاکی‌شان؛ با قطع شدن خون حیض است «پس چون پاک شدند» و به آب غسل کردند، با آنان نزدیکی نمایید.

در رأی جمهور فقها: نزدیکی با زن حیض بعد از قطع شدن حیض و غسل آن حلال است و در صورت عدم وجود آب، تیمم نیز جانشین آب می‌شود، اما در رأی حنفی‌ها، نزدیکی با زن حیض به مجرد قطع شدن حیض و قبل از آن که غسل کند، جایز است، به شرط آن که قطع شدن حیض در حداکثر مدت آن باشد. آری! چون پاک شدند؛ «از همانجا که خدا به شما فرمان داده است، با آنان آمیزش کنید» و آن فرج زن است. یا معنی این است: از راه حلال با زنان درآمیزید، نه از راه زنا و حرام «خداوند توبه‌کاران و پاکشوندگان را دوست می‌دارد» مراد: توبه‌کاران از گناهان و پاکشوندگان از جنابت و پلیدی‌ها می‌باشند.

﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَأَتَقُوا اللَّهَ  
وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلْقَوُهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۳].

۱ - استحاضه، خونی است که به علت بیماری یا عارضه دیگری غیر از حیض، پدید می‌آید. خون استحاضه - در مذهب احناف - نه مانع روزه است، نه مانع نماز و نه مانع هم‌بستر شدن.

«زنان شما کشتزار شما هستند» یعنی: آنان کشتزار نسل انسان هستند، چنان که زمین زراعتی کشتزار گیاهان و حبوبات است «پس بر هر روشی که خواستید، به کشتزار خویش درآید» یعنی: از هر جهت که خواستید با آنان مقاربت کنید؛ از جهت پس، از جهت پیش، از جهت پهلو، به طور خوابانده بر پشت و به هر شیوه‌ای دیگر، به شرط آن که مقاربت و آمیزش در محل کشتزار؛ یعنی فرج زن باشد، برخلاف شیوه یهود که می‌گفتند: جماع از پس پشت، سبب تولد فرزند دوبین (احول) می‌شود و چنان که بخاری و مسلم در بیان سبب نزول از جابر رضی الله عنه نقل کرده‌اند، آیه کریمه در رد همین پندار یهود نازل شد. «و پیش فرستید» یعنی: اعمال صالحه را «برای خود» که بی‌گمان پاداش آن را نزد خداوند جل جلاله خواهید یافت.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از آن، گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در هنگام جماع است». در حدیث شریف آمده است: «اگر کسی در هنگام آمیزش بگوید: «باسم الله، اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان مما رزقنا». «به نام خدا، بارخدا! شیطان را از ما و از آنچه روزیمان ساخته‌ای، برکنار دار. پس اگر در آن آمیزش بین آن دو فرزندی مقدر باشد، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند». «و از خدا بترسید» در اینکه مرتکب چیزی از محرمات وی گردید «و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد» در هنگامه رستاخیز، پس شما را در برابر اعمال‌تان جزا می‌دهد. این تأکیدی است بر هشدار و بیم‌دهی آنان. «و مؤمنان» تقوی پیشه «رابشارت ده» به رستگاری بزرگ.

﴿وَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۴﴾ [البقرة: ۲۲۴].

«و خداوند را دست‌آویز سوگندهای خود قرار ندهید که از کار نیک و پرهیزگاری و آشتی‌دادن بین مردم بگریزید» یعنی: هرگاه بر قطع صلح با نزدیکان خویش، سوگند خوردید، یا بر این امر سوگند خوردید که خیرات نداده و کارهای نیک را انجام ندهید، پس سوگند به خداوند سبحان را مانعی برای انجام نیکوکاریتان قرار ندهید، بلکه از سوگند خود کفاره داده و آن کار نیک را انجام دهید. آیه کریمه معنای دومی نیز دارد و آن این است: به خاطر اراده خیر و نیکی و تقوی و اصلاح میان مردم بسیار سوگند نخورید زیرا سوگند خوردن بسیار، نوعی سبک انگاری و جسارت و جرأت بر خداوند متعال است، در حالی که مؤمن باید حق تعالی را چنان که شایسته است، تعظیم

و توقیر نماید و حتی الامکان از دست‌آویز قراردادن نام وی دوری گزیند، چه در سوگند خود راستگو و چه دروغگو باشد، چنان که صاحبان زهد و تقوی، حتی سوگند راست را هم کمتر می‌خوردند. مثلاً امام ابوحنیفه رحمته الله بر خود الزام کرده بود که اگر به راست هم سوگند خورد، باید دیناری صدقه دهد. «و خداوند شنواست» سخنان شما را «دانااست» به احوال شما. در حدیث شریف نیز آمده است: «من حلف علی یمین فرأی غیرها خیرا منها فلیکفر عن یمینه ولیفعل الذی هو خیر: هرکس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن یافت، باید که از سوگند خود کفاره داده و آن کاری را که بهتر است انجام دهد».

در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت آمده است: یک روایت گویای آن است که این آیه کریمه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او سوگند خورده بود که بر مسطح خادمش انفاق نکند؛ هنگامی که او در داستان افک (بهتان علیه عایشه رضی الله عنها) با منافقان همراه شد، چنان که آیه (۲۲) سوره «نور» نیز در این باره نازل گردید. در روایتی دیگر: این آیه کریمه درباره عبدالله بن رواحه رضی الله عنه نازل شد، آن‌گاه که سوگند خورد با دامادش بشیر بن نعمان سخن نگوید و میان او و زنش سازش نیاورد و می‌گفت: چون بر این امر سوگند خورده‌ام، دیگر کاری از من ساخته نیست و نمی‌توانم سوگندم را بشکنم! پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل نمود.

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۲۵].

«خداوند شما را به سوگندهای لغواتان مؤاخذه نمی‌کند» سوگند لغو: در نزد شافعی سوگندی است که شخص در اثنای سخن گفتن خویش، از روی عادت و بی‌اختیار - نه به قصد سوگند خوردن - بر زبان می‌آورد، همچنان در شوخی‌ها و مزاح‌ها... چون گفتن: آری والله! نه والله! که چنین سوگندی لغو و بیهوده است، یعنی: نه گناهی بر آن مترتب است، نه حکم سوگندشکنی و نه کفاره‌ای زیرا این درحقیقت سوگند نیست. ولی در رأی جمهور (ابوحنیفه، مالک و احمد): سوگند لغو آن است که شخص بر چیزی سوگند می‌خورد، به این گمان که آن چیز رخ داده است، سپس در واقع امر، خلاف آن آشکار می‌شود، پس چنین سوگندی کفاره ندارد، اما آنچه که بدون قصد سوگند خوردن بر زبان جاری می‌شود، در نزد آنان کفاره دارد. صاحب تفسیر «المنیر» رأی اول را

ترجیح داده زیرا خداوند متعال سوگند را به دو قسم تقسیم نموده: یکی سوگند لغو و دیگری آنچه که به قصد صادر می‌شود و فقط در صورت دوم فرموده است: «ولیکن مؤاخذه می‌کند شما را به آنچه که قصد کرده است دل‌های شما و خداوند آمرزنده» است، یعنی: سوگند لغو را می‌آمرزد، از آنجا که شما را بر آنچه که بدون قصد بر زبان می‌آورد، مؤاخذه نمی‌کند و از آنجا که برای شما در سوگندهای قصدی و عمدی نیز - با پرداخت کفاره - راهی به سوی حانث شدن (سوگندشکستن) قرار داده است «بردبار است» و به مجازات شما شتاب نمی‌کند.

﴿لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۲۶].

«برای کسانی که از زنان خود ایلاء می‌کنند» ایلاء: سوگند خوردن مرد به عدم هم‌خوابگی با زن خویش به مدت چهار ماه یا بیشتر از آن است، اما اگر به کمتر از این مدت سوگند خورد، باید انتظار بکشد که آن مدت بگذرد، سپس با زنش مقاربت نماید، ولی در صورت سوگند خوردن به چهار ماه یا بیشتر از آن، حکم‌شرع: «چهار ماه انتظارکشیدن است» یعنی: مرد باید چهار ماه انتظار بکشد و در سوگند آن چیز دیگری بر وی نیست، ولی بعد از گذشت چهارماه، مرد دیگر نمی‌تواند به قصد زیان زدن و آزار زن، او را همچنان بلا تکلیف به حال خود رها کند، بلکه اگر زن مطالبه حق خود را از مرد کرد، قاضی مرد را مخیر می‌گرداند که یا به زن خویش رجوع کند و یا او را طلاق دهد، پس اگر به وی رجوع نکرد و ازدادن طلاق هم ابا ورزید، قاضی برای رفع ضرر از زن، با درخواست وی صیغه طلاق را جاری می‌کند «پس اگر بازگشتند» یعنی: از سوگند یاد شده و به سوی استمرار رابطه زوجیت و نکاح بازآمدند، «خداوند آمرزنده مهربان است» بر بندگان گنه‌کار خویش. رجوع مرد به زن - در رأی جمهور - هم‌خوابگی با وی است؛ برای کسی که عذری نداشته باشد، اما در نزد حنفی‌ها؛ رجوع قولی هم صحیح است.

﴿وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۲۷].

«و» اما «اگر آهنگ طلاق کردند» آن مردان ایلاء کننده و تصمیم گرفتند که به زنان ایلاء کرده خویش باز نگردند «در حقیقت خدا شنوای دانا است» گفتار آنها را می‌شنود و عزمشان را می‌داند، پس در برابر آن، جزای مناسب حال‌شان به آنان می‌دهد. یعنی: مردان ایلاء کننده بعد از گذشت چهار ماه، فقط دو انتخاب درپیش دارند؛ یا

رجوع کردن به زنان ایلاء شده، یا طلاق دادن آنها و راه سومی درپیش نیست. یعنی نمی‌توانند بر مدت ایلاء بیفزایند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «ایلاء مردم در جاهلیت یک یا دو سال و حتی بیشتر از این بود، پس خدای عز و جل مدت چهار ماه را برای آن تعیین کرد و کمتر از این مدت ایلاء نیست». سعیدبن مسیب رضی الله عنه می‌گوید: «ایلاء؛ ضرار (زیان‌رسانی) اهل جاهلیت بود، بدین‌سان که مرد خواهان زنش نبود، اما دوست هم نداشت که کسی دیگر با وی ازدواج کند، لذا سوگند می‌خورد که هرگز به وی نزدیکی نکند. پس، او را بلا تکلیف به حال خود وامی‌گذاشت، که خدای عز و جل این ستم آشکار در حق زنان را از میان برداشت». مسلم در صحیح خویش روایت می‌کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم ایلاء کردند و هم طلاق دادند. گفتنی است که سبب ایلاء آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درخواست زنانشان از ایشان در مورد نفقه‌ای بود که ایشان به تأمین آن - به‌گونه‌ای که زنانشان می‌خواستند - قادر نبودند.

﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٨﴾﴾ [البقرة: ۲۲۸].

«و زنان طلاق داده‌شده باید مدت سه قرء انتظار بکشند» قرء: در سخن عرب هم بر «طهر» یعنی بر مدت پاکی زن از عادت ماهیانه اطلاق می‌شود و هم بر «حیض» و این از الفاظ اضداد است. اصل قرء به معنی اجتماع است، پس طهر که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در مدت پاکی زن از عادت ماهیانه، در کل بدنش جمع شده است و حیض که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در رحم وی جمع می‌گردد. لذا مدت سه حیض یا سه طهر - بنا بر اختلاف فقها - عده زن مطلقه است. حکمت در مشروعیت عده؛ شناخت پاکی رحم زن از نطفه مرد برای جلوگیری از به هم آمیختگی در نسب‌ها است. «و برای‌شان روا نیست که آنچه را خداوند در رحم‌هایشان آفریده» از حیض یا حمل «پنهان دارند، اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارند». این هشدار سختی است به زنانی که حمل موجود در رحم خود را پنهان می‌دارند تا زمینه ازدواج پیش‌هنگام جدیدی را برای خودمساعد گردانند، یا حیض را پنهان می‌دارند تا بر زمان

استمرار نفقه شوهر بر خود در مدت عده‌شان بیفزایند. پس کسی که حمل یا حیض را بیپوشاند؛ مستحق اسم‌ایمان نیست «و شوهران‌شان اگر» با رجوع کردن به زنان‌شان در طلاق رجعی «قصداصلاح را دارند» نه قصد ضرررسانیدن به آنان را «در این مدت» انتظار در عده «سزاوارتر به بازگرداندن آنها هستند» اما اگر مدت عده گذشت، زن سزاوارتر به تصمیم‌گیری درباره خود است «و برای زنان است» بر عهده مردان «همانند آنچه که بر عهده زنان است» از وظایف در قبال شوهران «به‌طور پسندیده» در شرع، پس مردان باید با زنان خویش به حسن معاشرت رفتار نموده و به آنها زیان نرسانند و زنان نیز متقابلاً همین‌طور؛ بنابراین، ازدواج در اسلام پیمان‌بردگی و تملیک نیست، بلکه عقدی است که بر اساس مصالح کلی، حقوق مشترک و متساوی رادر میان زن و شوهر پدید می‌آورد «و» لیکن «برای مردان برآنان» یعنی: بر زنان «درجه‌ای برتری هست» که مرد این درجه را به سبب متکفل بودن امور نفقه و تأمین هزینه خانواده، اهل جهاد بودن و داشتن تدبیر، به دست آورده است. یعنی: بر زن است که از اوامر مرد و خواسته‌های وی در آنچه که متعلق به شئون خانه و خانواده و حتی در امور مخصوص به خود وی است - مادامی که اوامرش معصیت خداوند متعال را دربر نداشته باشد - اطاعت کند، لذا این درجه برتری مرد، درجه «قوامت» و ولایت وی بر اداره امور خانواده است «و خداوند غالب» است در ملک خویش «حکیم است» در آنچه که برای خلقش مشروع ساخته است.

اما ابن‌کثیر می‌گوید: «درجه برتری مرد؛ فضیلت وی در خلق و خلق، مقام و منزلت، طاعت امر الهی، دادن نفقه و پرداختن به مصالح زندگی خانواده و برتری وی در دنیا و آخرت است». لیکن شهید سید قطب رحمته در تفسیر «فی ظلال القرآن» از جمله: ﴿بِالْمَعْرُوفِ وَاللِّرْجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ برداشت دیگری دارد؛ او می‌گوید: «گمان می‌کنم که این درجه برتری مردان بر زنان فقط مقید به سیاق همین آیه کریمه باشد، یعنی این که: درجه برتری فقط ناظر بر حق مردان در بازگرداندن زنان مطلقه رجعی‌شان به حوزه زندگی زناشویی در مدت عده می‌باشد و نه بیشتر از آن. دلیل سپردن حق رجعت به مرد هم این است که مرد خود طلاق‌دهنده است بنابراین، معقول نیست که مرد طلاق بدهد، اما حق رجعت از آن زن باشد، پس این حقی است که طبیعت این موقف آن را به مرد می‌دهد. لذا باید گفت که: این درجه برتری مرد بر زن، عام و مطلق نیست و فقط به همین مورد خاص مربوط می‌شود و نه بیشتر از آن».



آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر زن از به پایان رسیدن عده خویش با سپری شدن حیض‌های سه‌گانه در محدوده زمانی ممکن خبر می‌دهد، خبر وی مورد تصدیق قرار می‌گیرد زیرا این امر از امور مخصوص به اوست که دیگران از آن آگاهی ندارند. بودا و ود و ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از اسماء بنت یزید بنت سکن انصاری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلاق داده شدم و تا آن هنگام برای زن مطلقه عده‌ای نبود، پس خداوند متعال با نزول این آیه، عده طلاق را مشروع گردانید.

﴿الطَّلُوقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٢٩﴾﴾ [البقرة: ۲۲۹].

حاکم و ترمذی و غیر آنان در بیان سبب نزول آیه کریمه از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که فرمود: «در جاهلیت سنت بر آن بود که مرد به هر تعدادی که دلش می‌خواست، زن خویش را طلاق می‌داد و اگر در عده به او رجوع می‌کرد، مجدداً زن وی می‌شد، حتی اگر صد بار یا بیشتر هم او را طلاق داده بود. این وضع بعد از اسلام نیز ادامه داشت تا آن‌گاه که مردی از مسلمانان به زن خویش گفت: به خدا سوگند که نه تو را طلاق می‌دهم تا راه خود درپیش گیری و بروی و نه هم، هرگز تو را آرام می‌گذارم و جای و قرار می‌دهم! زن گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ مرد پاسخ داد: بدین‌گونه که تو را طلاق می‌دهم و هر بار که نزدیک بود تا عده‌ات به پایان رسد، باز به تو رجوع می‌کنم! زن، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و ماجرا را به ایشان بازگفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سکوت کردند تا اینکه نازل شد:

«طلاق دوبار است» یعنی: طلاقی که در آن شوهران، حق رجعت به زنان خود را دارند، دو طلاق است و بعد از طلاق سوم دیگر رجعتی در کار نیست. یا مراد از (مرتان) این است که: دو طلاق نباید به یکباره صادر شود زیرا جمع کردن دو، یا سه طلاق در یک بار حرام است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابن عمر رضی الله عنهما فرمودند؛ سنت (در طلاق) این است که طهر روی آورد، آن‌گاه زن در هر طهر یک طلاق داده شود». اما اگر طلاق‌دهنده برخلاف سنت، هر سه طلاق را در یک

لفظ جمع کرد، علما در حکم آن اختلاف نظر دارند: جمهور علما - از آن جمله ائمه مذاهب اربعه - بر آنند که با آن سه طلاق واقع می‌شود، اما همراه با کراهت - در نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها - و کراهت، به سبب مخالفت آن با سنت است. اما در نزد شیعه امامیه: بر آن هیچ طلاق واقع نمی‌شود. و در نزد شیعه زیدیه، ابن تیمیه و ابن قیم: فقط یک طلاق بر آن واقع می‌شود نه بیشتر. «پس از آن» یعنی: پس از هر یک از این دو طلاق «یا باید او را به نیکی نگاه داشت» با رجعت به وی «یا به نیکی رها کرد» بدین‌گونه که تا پایان عده به زن رجوع نکرده و او را با رفتار نیک و پرداخت متعه و حقوقش، به خانه‌کسانش فرستاد.<sup>۱</sup> مجاهد، عطاء، جمهور سلف و علمای شهرهای معروف به فقاہت گفته‌اند: «مراد از رها کردن زن به نیکی: ﴿أَوْ تَسْرِيحُ يَاحْسَنٍ﴾ طلاق سوم است، به دلیل حدیث شریف وارده از رسول خدا ﷺ که از ایشان سؤال شد: خداوند متعال می‌فرماید: (طلاق دو بار است) پس طلاق سوم کجاست؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: طلاق سوم: ﴿أَوْ تَسْرِيحُ يَاحْسَنٍ﴾ است».

«و برای شما» شوهران «روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید» از مهر «چیزی بازستانید» بر وجه زیان رساندن به آنان «مگر آن که طرفین در به پاداشتن حدود خدا بیمناک باشند» یعنی: نگران این باشند که نمی‌توانند - به هر دلیلی - زندگی مشترک خویش را با حسن معاشرت ادامه دهند و زن مخصوصاً نگران آن باشد که نمی‌تواند از مرد اطاعت کند «پس اگر بیمناک شدید» ای حکام جامعه اسلامی، یا ای میانجی شوندگانی که برای اصلاح میان زن و شوهر تلاش می‌کنید «که آن دو، احکام خدا را برپا نمی‌دارند» با حسن معاشرت و همزیستی پسندیده و مهرآمیز، در این صورت «گناهی بر آنان نیست در آنچه که زن برای آزاد کردن خود فدیہ دهد» یعنی: برای راضی نمودن شوهر، مالی به او داده و در عوض از او طلاق بگیرد. و این همان خلع است که - اگر شوهر در صدد پس گرفتن آنچه به زن از مهر داده‌است و در صدد آزار رساندن به وی از این طریق نبود - جایز می‌باشد.

در حدیث شریف آمده است: «هر زنی که بدون وجود مشکلی از شوهرش طلاق خویش را خواست، بوی بهشت بر وی حرام است». «اینها حدود الهی است» یعنی: احکام نکاح و جدایی مذکور، حدود الهی است که شما مأمور به اطاعت و اجرای

۱ - بیان متعه در آیه (۲۳۶) می‌آید.

آن هستید «پس از آن» حدود «تجاوز نکنید» با سرپیچی از آنها «و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند» زیرا ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است. این آیه، فرموده خداوند متعال: ﴿وَبِعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرِدِّهِنَّ﴾ [البقره: ۲۲۸]. (و شوهران‌شان به بازگرداندن‌شان ذی حق‌ترند) «بقره/۲۲۸» را خاص می‌گرداند زیرا شمار طلاق را که مرد در آن حق رجعت به زن را دارد، معین می‌کند.

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا حِلَّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [البقره: ۲۳۰].

آن‌گاه خداوند متعال حکم طلاق سوم را که رابطه زن با مرد بعد از آن به «بینونه کبری» یعنی متارکه کامل و جدایی بزرگ می‌انجامد، بیان نموده می‌فرماید: «و اگر شوهر» بعد از دو طلاق سابق، برای بار سوم «او را طلاق داد، پس از آن، دیگر برای او حلال نیست تا اینکه زن با شوهری غیر از او ازدواج کند» و آن شوهر دیگر با او جماع (مقاربت) نموده، سپس یا او را به طور طبیعی طلاق دهد، یا وفات کند. ولی اگر شوهر دوم از ازدواج خود با آن زن، قصد حلال ساختن او را برای شوهر اولش داشت، این کار حرام است، به دلیل ادله‌ای که در نکوهش نکاح «حلال‌کننده» و مذمت فاعل آن وارد شده و شرع انور، هم «حلال‌کننده» و هم هرکس دیگری که او را برای برداشتن مانع شرعی از پیش پای شوهر اول به این کار فرا خوانده است، لعنت کرده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْتَيْسِ الْمُسْتَعَارِ؟ قَالُوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: هُوَ الْمَحْلَلُ، لَعَنَ اللَّهُ الْمَحْلَلُ وَالْمَحْلَلُ لَهُ». «آیا شما را از بز نر عاریت شده خبر ندهم؟ اصحاب گفتند: چرا یا رسول الله، خبر دهید. فرمودند: او فرد حلال‌کننده است، خداوند لعنت کرده است فرد حلال‌کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است». بنابراین، با نکاح محلل، زن برای شوهر اول خویش حلال نمی‌شود. ولی حنفی‌ها و شافعی‌ها می‌گویند: چنانچه در عقد، حلال کردن را شرط نکرده بود، آن نکاح با کراهیت صحیح است. «پس اگر» شوهر دوم «وی را طلاق داد» و با فسخ نکاح از زن جداشد، یا مرد، در این صورت «اگر آن دو» یعنی: زن و شوهر اول «پنداشتند که حدود خدا را» یعنی: حقوق متقابل زناشویی‌ای را که بر ذمه یک‌دیگر دارند «برپا می‌دارند، گناهی بر آن دو» یعنی: بر شوهر اول و زن

سابقش «نیست که به یکدیگر بازگردند» و عقد ازدواج جدیدی با یکدیگر منعقد کنند، که این عقد ازدواج جدید صحیح بوده و مرد را یکبار دیگر مالک سه طلاق جدید می‌گرداند «و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که می‌دانند» حقایق را «بیان می‌کند» زیرا جاهل، امر و نهی خداوند متعال را نگه نمی‌دارد و بدان‌ها پایبند نیست.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه کریمه درباره عایشه دختر عبدالرحمن بن عتیک نازل شد که زن رفاعه بن وهب پسر عمویش بود. ماجرا این‌گونه بود که رفاعه او را سه طلاق کرد، بعد از آن او با عبدالرحمن بن زبیر قرظی ازدواج نمود و این شوهر دومی نیز او را طلاق داد، آن‌گاه خواست تا به عقد نکاح شوهر اولش بازگردد، لذا نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: عبدالرحمن (شوهر دومم) قبل از آن که با من مقاربت کند، طلاقم داد، آیا می‌توانم نزد شوهر اولم بازگردم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «خیر! نمی‌توانی تا آن‌گاه که شوهر دیگری غیر از وی با تو مقاربت کند». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ به آن زن فرمودند: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نه! این کار ممکن نیست تا وقتی که تو از عسیله او (عبدالرحمن) نچشی و او از عسیله تو». مراد از چشیدن عسیله: کمترین حد دخول آلت مرد به فرج زن است.

﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٣١﴾﴾ [البقرة: ۲۳۱].

«و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خویش رسیدند» یعنی: به پایان عده خویش نزدیک شدند «آن‌گاه، یا آنان را به نیکی نگاه دارید» بدون قصد رساندن آزار و زیان به آنها «یا به نیکی رهیشان کنید» یعنی: آنان را به حال خودشان واگذارید تا عده‌شان سپری شود و آن‌گاه با آزادی از حیطة نکاح شما، زندگی جدیدی را از سر بگیرند «ولی آنان را برای آزار و زیان رساندن نگاه ندارید تا به آنان ستم کنید» یعنی: در صورتی که نه به آنان نیازی دارید و نه هم محبتی، پس نباید به قصد طولانی ساختن عده و مدت انتظار آنان - که هدف از آن آزار و زیان رساندن به آنهاست - به آنان رجوع کنید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که مردان به قصد آزار رساندن و بلا تکلیف نگاه داشتن زنان، آنان را طلاق داده و در پایان عده به

آنان رجوع می‌کردند و تا نزدیک بود که عده‌شان به‌سرآید، باز مجدداً همین کار را تکرار می‌کردند، پس نه با آنان به نیکی معاشرت می‌کردند و نه رهایشان می‌ساختند تا زندگی جدیدی را از سر بگیرند. بعد از اسلام نیز برخی از مسلمانان همین‌گونه عمل کردند، این بود که آیه کریمه در نهی از این کار نازل شد. «و هرکس چنین کند، قطعاً بر خود ستم نموده‌است» زیرا خود را در معرض عذاب وجدان و عذاب الهی - هردو - قرار داده است «و آیات خدا را به تمسخر نگیرید» زیرا همه آیات الهی جدی است و هرکس در آنها به شوخی برخورد کند، حکم آنها قطعاً بر وی لازم می‌شود، لذا از اعمال رایج در جاهلیت بپرهیزید.

در بیان سبب نزول این بخش اخیر از آیه کریمه آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که مرد زنش را طلاق می‌داد، یا زنی را به نکاح می‌گرفت، یا برده‌اش را آزاد می‌ساخت، سپس می‌گفت: من شوخی کردم! پس اسلام، شوخی با احکام شرعی را مردود اعلام کرد. بنابراین، اگر مردی زنش را طلاق داد و گفت: شوخی کردم؛ مسلماً طلاق واقع می‌شود، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «سه چیز است که جدی گرفتن آنها جدی و شوخی کردن در آنها هم جدی است، نکاح، طلاق و رجعت». «و نعمت خدا را بر خود به‌یاد آورید» که عبارت از: اسلام و قوانین و برنامه‌های آن است، پس از آن که در جاهلیتی کور و تاریکی‌های انبوه تو در تو قرار داشتید «و» به‌یاد آورید «آنچه را که» حق تعالی «از کتاب» یعنی: قرآن «و حکمت» یعنی: سنت نبوی ﷺ «بر شما نازل کرده و بدان پندتان می‌دهد» یعنی: شما را با آنها تعلیم داده و به وسیله آنها بیدار و هوشیارتان می‌گرداند، پس نعمت‌های عظمای کتاب و سنت را - با عمل به آنها - شکر گزاید «و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا به هر چیزی دانا است» و از جمله به چگونگی عملکرد شما در قبال اوامر و حدود مقرر خویش، پس یقیناً شما را در برابر اعمال‌تان جزای دهد.

﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاصُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمُ آزَكَى لَكُمْ وَأَظْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾﴾ [البقرة: ۲۳۲].

بخاری و غیر آن در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: معقل بن یسار رضی الله عنه، خواهرش را به عقد مردی از مسلمانان در آورده بود، آن مرد مدتی با خواهرش به سر

برد، آن گاه وی را یک طلاق داد و به او رجوع نکرد تا عده‌اش به پایان رسید، لیکن هم آن مرد دوستدار زن بود و هم آن زن هوادار مرد، سرانجام، مرد عزمش را جزم کرده به همراه جمعی نزد معقل برادرش به خواستگاری او آمد، ولی معقل به وی گفت: ای ناکس! تو را با ازدواج خواهرم گرامی داشتیم، اما تو طلاقش دادی؟! نه! به خدا که دیگر هرگز زنت نمی‌شود و به سویت بر نمی‌گردد. همان بود که خداوند متعال - که نیاز آن دو را به یکدیگر می‌دانست - نازل فرمود: «و چون زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسرانشان، چنانچه به خیر و خوشی به توافق رسیده بودند، بازندارید». چون معقل فرمان پروردگارش را شنید، گفت: به جان و دل فرمانبرم! آن گاه شوهرخواهر سابقش را فراخواند و به او گفت: مرا ببخش؛ اینک خواهرم را مجدداً برایت تزویج می‌کنم و گرامیت می‌دارم! و همین کار را هم کرد.

بنابراین، خطاب در آیه کریمه متوجه اولیای زنان است که نباید دختران یا خواهران مطلقه‌شان را از رجوع به شوهران سابقشان در هنگام عده، یا از ازدواج مجدد با آنان بعد از انقضای عده - به شرط رضایت و توافق کامل جانبین - منع نمایند. به قولی: خطاب متوجه شوهران سابق است. یعنی: شما شوهران به انگیزه ننگ و غیرت جاهلیت، زنان سابق خود را که عده‌شان را گذرانده‌اند، از ازدواج با فرد دلخواهشان ممانعت نکنید، چنان که بسیاری از سران و سلاطین، از این که زنان سابقشان همسر مردانی دیگر شوند، به انگیزه نام و ننگ جلوگیری می‌کنند. والبته «هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشد، به این» دستورها عمل کرده و از آنها «پند می‌گیرد» پس رعایت «این امر برای شما پر برکت‌تر و پاکیزه‌تر است» از آلوده شدن به پلیدیهای معنوی و فساد ضمیر «و خدا می‌داند» آنچه را که برای شما از سود و صلاح در اجرای این احکام نهفته است «و شما نمی‌دانید» این حقیقت را، لذا از فرمان وی پیروی کنید.

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِيبَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِضُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا عَاتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٣﴾﴾ [البقرة: ٢٣٣].

چون خداوند متعال احکام نکاح و طلاق را ذکر کرد، حکم شیرخوارگی را نیز بیان می‌نماید زیرا گاهی زن و شوهر در حالی از هم جدا می‌شوند که فرزند خردسالی دارند: «و مادران، فرزندان‌شان را دو سال کامل» به طور تحقیقی نه تقریبی «شیر دهند». مراد از (والدات) در این آیه کریمه، زنانی هستند که طلاق گرفته‌اند و (یرضعن) هرچند خبر است، اما به معنی امر می‌باشد، یعنی: مادران مأمور به شیردادن فرزندان‌شان هستند. از نظر حنفی‌ها، هدف از آوردن قید «دوسال کامل» در اینجا؛ تعیین مدت شیرخوارگی‌ای که حرمت رضاعی در آن ثابت می‌شود، نیست زیرا مدت شیرخوارگی‌ای که سبب حرمت رضاعی می‌شود، در نزد آنان، سی ماه است. «این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند» پس شیردادن دو سال کامل حتمی نیست، بلکه هدف از تعیین آن، بیان حد نهایی مکلف بودن مادر است، لذا کوتاه ساختن این مدت با توافق پدر و مادر طفل جایز است. باید دانست که مادر مطلقه تا آن‌گاه که ازدواج مجدد نکند - به اتفاق فقها - به حضانت (نگهداری) طفل خویش ذی‌حق‌تر است «و خوراک و پوشاک آنان بر وجه پسندیده بر عهده پدر است» یعنی: تأمین مخارج خوراک و پوشاک مادری که به شیردادن طفل مشغول است، بر عهده پدر، یعنی آن کسی است که فرزند برایش متولد شده است و این حق مادران مطلقه است که به عنوان مزد شیردهی‌شان به آنان تعلق می‌گیرد. اما در مورد مادران غیرمطلقه باید گفت: تأمین نفقه و پوشاک آنها مسلماً بر عهده پدر می‌باشد، حتی اگر هم فرزندان خود را شیر ندهند «هیچ کس جز به اندازه توانش مکلف نمی‌شود» نه زن، مکلف به شکیبایی بر مزد اندک و مخارج ناچیز است و نه پدر طفل، مکلف به پرداخت نفقه مسرفانه خارج از حیطه توانش می‌باشد، بلکه آنچه معتبر است، حداوسط نفقه در حد عرف است. «هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان ببیند و هیچ پدری هم نباید به سبب فرزندش زیان ببیند» یعنی: مادر نباید پدر را به سبب فرزندش زیان برساند، بدین گونه که از وی مخارج سنگینی که از حد توانایی وی خارج است - بابت خوراک و پوشاک خویش - طلب کند و شوهر سابق هم نباید به مادر طفل زیان برساند، بدین‌سان که در چیزی از تعهدات و وظایفی که بر عهده‌اوست، کوتاهی نموده، یا فرزند را بی هیچ سببی از آغوش مادرش جدا نماید.

نسبت دادن فرزند به هریک از پدر و مادر در هر دو جا، برای جلب عطوفت آن دو است. صیغه (مضاره)، مقتضی مشارکت هریک از پدر و مادر در وارد نمودن ضرر است،

تعبیری که خود گویای آن است که زیان رساندن یکی از آنها به دیگری، در واقع زیان رساندن به هردو است. همچنان به تبع زیان رسانی پدر و مادر به یکدیگر؛ طفل نیز در این بین متضرر می‌شود. «و مانند همین احکام بر عهده وارث نیز هست» یعنی: اگر پدر مرد؛ پرداخت مخارج شیردهی طفل، بر عهده وارث پدر، یا وارث طفل، یا وصی، یا قیم اوست، چنان که این مخارج در حیات پدر بر عهده خود وی بود. و اگر پدر ارثی از خود به جای نگذاشته بود، عصبه وی (یعنی اقربای صلبی درجه یک وی) باید این مخارج را بپردازند، پس مراد از «وارث»؛ یا وارثان پدر هستند که پرداخت نفقه و پوشاک مادر شیرده به طور عرفی و بر وجه پسندیده، بر عهده ایشان می‌باشد، یا وارثان طفل‌اند، یعنی کسانی که در صورت مرگ طفل از وی میراث می‌برند، که لفظ (وارث)، محتمل هردو معنی است. به هر حال؛ زیان رساندن به مادر از سوی این وارث، چه وارث طفل باشد و چه وارث پدر؛ حرام است، چنان که این کار بر پدر حرام بود.

«و اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشاوره یکدیگر، کودک را» به طور پیش‌هنگام قبل از دو سال «از شیر بازگیرند، گناهی بر آن دو نیست» اما اگر یکی از پدر و مادر بخواهد طفل را از شیر جدا نماید، ناگزیر باید با طرف دیگر مشورت نموده، موافقت او را جلب نماید تا توافق کامل میان آن دو به دست آید. «و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید» یعنی: شیردهی دیگر غیر از مادرانشان «بر شما گناهی نیست، به شرط آن که چیزی را که پرداخت آن را به عهده گرفته‌اید، به درستی بپردازید» به مادران، به حساب آنچه که در مدت شیردهی به فرزندان شما شیر داده‌اند، یا به زنان دایه و شیرده دیگر و در پرداخت مزد آنها کوتاهی یا سهل‌انگاری نکنید زیرا چه بسا واکنش منفی آنان به طفل برگردد و این خود، انگیزه‌ای برای کوتاهی و سهل‌انگاریشان در حق طفل گردد. باید دانست که مزد گرفتن مادر در برابر شیردادن به طفلش تا آن‌گاه که در قید نکاح یا عده باشد، جایز نیست، مگر در نزد امام شافعی رحمته که این کار مطلقاً جایز است. جواز اجیرکردن زن شیرده دیگری غیر از مادر هم، مشروط به عدم زیان رساندن به مادر می‌باشد، چرا که مادر در امر نگهداری فرزندش حق اولویت دارد، چنان که در آغاز آیه کریمه گذشت. «و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» پس شما را در برابر اعمال‌تان جزا می‌دهد بنابراین، اگر حقوق زنان و کودکان را ادا نمودید و پدر و مادر از زیان رساندن به یکدیگر پرهیز کرده و از خداوند متعال پروا داشتند؛ فرزندان‌شان اولاد شایسته‌ای در دنیا و سبب پاداش



اخروی‌شان خواهند شد، اما اگر آنان هواهای نفسانی را مدار عمل خود قرار دادند؛ یقیناً فرزندان‌شان در دنیا برای‌شان بلا و فتنه و در آخرت هم سبب عذاب خواهند بود.

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ۖ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۗ﴾ [البقرة: ۲۳۴].

به دنبال بیان احکام طلاق و رجعت و مسؤولیت‌های پدران در قبال فرزندان شیرخواره و همسران مطلقه‌شان؛ خداوند متعال حکم عده وفات را بیان می‌کند تا این گمان پیش نیاید که عده وفات هم، مانند عده طلاق است: «و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی» یعنی: زانی را «پس از خود بجا می‌گذارند» پس زنان‌شان «باید چهار ماه و ده روز» یعنی: چهار ماه و ده شبانه روز «انتظار بکشند» و پس از آن می‌توانند ازدواج مجدد نمایند. حکمت در تعیین این مدت برای عده وفات دو چیز است:

۱- احتمال اینکه زن حامله باشد. و هرچند جنین غالباً در چهارماهگی زنده می‌شود و حرکت می‌کند، اما خدای سبحان ده شبانه‌روز دیگر را احتیاطاً بر آن افزوده زیرا چه‌بسا که جنین ضعیف بوده در چهارماهگی قادر به حرکت نباشد. و در صورت محرز شدن حمل؛ عده زن حامله، وضع حمل اوست.

۲- در تعیین این مدت، حرمت نهادن به نکاح اول نیز مورد نظر است. قابل ذکر است که عده وفات برای زن؛ چه زن صغیره باشد چه کبیره، چه حیضه باشد و چه یائسه، همان مدت چهار ماه و ده روز است و عده زن حامله چه از وفات و چه از طلاق - به قول جمهور علما - وضع حمل اوست.

«پس هرگاه عده خود را به‌پایان رسانند، در آنچه آنان به نحو پسندیده درباره خود انجام می‌دهند» از آرایش کردن، روی آوردن به خواستگاران و نهایتاً ازدواج مجدد، در صورتی که بر وجه پسندیده و مخالف شرع نباشد «گناهی بر شما نیست و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» پس می‌داند که چه کسی زنان را به ناروا از ازدواج مجدد باز می‌دارد و چه کسی حدود و حقوق مقرر را به خوبی رعایت می‌کند بنابراین، هرکس را در برابر عملش جزا می‌دهد.

با این آیه کریمه بر وجوب «احداد» برای زن معتده در عده وفات استدلال شده است. احداد: عبارت است از ترک زینت و آرایش، اعم از به‌کاربردن خوشبویی، پوشیدن لباسهای جدید و زیورآلات و بیرون رفتن از منزل - جز به‌جهت ضرورت یا عذری -

نیز مشمول آن می‌شود. باید دانست که در رأی جمهور علما، پرداخت نفقه زنی که در عده وفات شوهرش به‌سر می‌برد، واجب نیست زیرا رابطه همسری (زوجیت) میان آن دو به پایان رسیده است، لیکن اهل علم بر وجوب پرداخت نفقه زن حامله‌ای که طلاق ثلاثه یا طلاق رجعی داده شده است اجماع دارند. همچنان علما اجماع دارند بر اینکه اگر کسی زنش را طلاق رجعی داد، سپس قبل از به پایان رسیدن عده وی، وفات کرد؛ بر آن زن، عده وفات لازم است و هم او از آن شوهر ارث می‌برد. عده وفات؛ بر زن آزاد، کنیز، صغیره و کبیره - چه با او آمیزش انجام گرفته باشد، چه نگرفته باشد - همه آنها لازم می‌گردد. گفتنی است که سوگواری بر مرگ نزدیکان فقط سه روز است، اما سوگواری بر مرگ شوهر - چنان‌که گفتیم - چهار ماه و ده روز می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد؛ روانیست که بر هیچ مرده‌ای بیشتر از سه روز سوگواری کند، مگر بر شوهرش، که سوگواری برای او چهار ماه و ده روز است...» (اکثر علما بر آنند که این آیه کریمه ناسخ حکم آیه: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَّأَزْوَاجِهِمْ مَتَّعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ﴾ البقرة: ۲۴۰] می‌باشد، که بیان آن خواهد آمد.

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ، مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَدَكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ (البقرة: ۲۳۵).

«و درباره آنچه شما به طور سربسته از زنان» عده‌دار که در عده وفات، یا طلاق ثلاثه به‌سر می‌برند «خواستگاری کرده، یا» نیت و عزم ازدواج با آنان بعد از انقضای عده را «در دل نگه‌دارید، گناهی بر شما نیست» تعریض (سربسته): ضد تصریح است و به معنای این است که انسان مقصود خویش را به مخاطب با لفظی بفهماند که آن لفظ صراحتاً برای مقصود او نهاده نشده است، بلکه تلویحاً و اشارتاً بر آن دلالت دارد و بنابراین، فهم آن به قرینه‌ای نیاز دارد، چرا که از ذهن شنونده دور است. پس خواستگاری به شیوه سربسته و کنایی چنین است که: خواستگار چیزی را ذکر کند که بر آنچه ذکر نکرده است، دلالت کند، مانند اینکه به زن بگوید: آمده‌ام تا بر تو سلام کنم و به چهره‌ات بنگرم...! ای کاش زنی شایسته برایم پیدا می‌شد... و از این قبیل

سخنان کنایه آمیز دیگر. خطبه: یعنی: آنچه که خواستگار همراه با برخورد لطف‌آمیز در گفتار و عمل، از زن می‌طلبد. «خدا می‌دانست که شما به زودی آنان را یاد خواهید کرد» یعنی: خدا ﷻ می‌دانست که شما از بیان رغبت خویش به آن زنان شکیبایی نمی‌ورزید و قطعاً این تمایل خود را با آنان در میان می‌گذارید بنابراین، به شما رخصت خواستگاری تلویحی نه تصریحی از آنان را داد «ولی با آنان قول و قرار پنهانی نگذارید» یعنی: مرد مثلاً به زن عده‌دار نگوید: با من ازدواج کن، چون که دلباخته توام و باید به من قول بدهی که غیر از من با دیگری ازدواج نکنی... و از این قبیل سخنان دیگر «مگر آن که سخنی پسندیده بگویند» یعنی: آنچه که بر خواستگاری تلویحی‌ای که مباح گردانیده شده، دلالت کند، مثل اینکه بگوید: به راستی که تو زیبایی...! من به زنان نیاز دارم...! یا اینکه از خودش در برابر زن توصیف کند و مثلاً بگوید: من مردی هستم که اخلاقی نیکو دارم، دست و دل باز هستم و... از این قبیل سخنان «و به عقد زناشویی تصمیم نگیرید» یعنی: عقد نکاح را منعقد نگردانید «تا زمان مقرر به سر آید» یعنی: تا عده زن به پایان رسد. حرام بودن عقد نکاح در عده، مورد اتفاق همه مذاهب است و با نکاح در حال عده، زن بر مرد حلال نمی‌شود. «و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید» از عزم بر نکاح، یا غیر آن «می‌داند پس، از او برحذر باشید» از اینکه شما را در صورت عزم بر چنین نکاحی، مجازات نماید «و بدانید که خداوند آمرزنده است» بر کسی که از او پروا می‌کند «بردبار است» با به تأخیر افگندن مجازات خطاکاران. پس به‌طور خلاصه، از آیه کریمه احکام ذیل برداشت می‌شود:

۱- خواستگاری صریح و بی‌پرده از زن در حال عده، اجماعاً جایز نیست، لیکن خواستگاری کنایی و تلویحی از زنی که در حال عده وفات یا طلاق باین به‌سرمی‌برد، جایز است.

۲- خواستگاری صریح یا کنایی از زنی که در عده طلاق رجعی به‌سرمی‌برد به اجماع علما جایز نیست زیرا زنی که در حال عده طلاق رجعی به‌سرمی‌برد، هنوز حکم همسری او برای شوهرش پابرجاست.

۳- انعقاد و اجرای عقد نکاح بر زنان در حال عده، شرعاً حرام بوده و اجماع علما بر آن است که تأویل مضمون: ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾ در آیه کریمه، به معنی انقضای عده زن می‌باشد.

۴- اگر شخصی با زن در حال عده‌ای عقد نمود و عروسی کرد، قاضی باید نکاح آن دو را فسخ کند و آن نکاح به اتفاق فقها باطل است.

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۶].

«هیچ گناهی بر شما نیست اگر زنان را طلاق دادید» یعنی: مسئولیتی - اعم از گناه یا مهر و مانند آن - بر عهده شما نیست اگر زنان را طلاق دادید؛ «در آن وقت که هنوز با آنان مساس نکرده و برای آنان مهری نیز معین نکرده‌اید» مراد از مساس: جماع (مقاربت) است، پس اگر جماع صورت گرفت و مهری هم از قبل تعیین نشده بود، زن مستحق مهر مثل خود می‌شود «و آنان را» یعنی: زانی را که قبل از تعیین مهر و قبل از مقاربت طلاق می‌دهید «بهره‌مند سازید» به متعه. یعنی: به آنها چیزی - از پوشاک یا طلا یا مانند آن - به عنوان بخشش تقدیم کنید تا این بخشش، جایگزینی باشد برای آنچه که آنها از مهر از دست داده‌اند «توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه توان خود» پس کیفیت متعه به وضعیت اقتصادی شوهر مربوط است، لذا متعه‌ای که شوهر غنی می‌دهد، بر متعه‌ای که شوهر فقیر می‌دهد، برتری دارد «بهره دادن بر وجه معروف» یعنی: بر وجهی متعه بدهید که در شرع و عرف موافق با آن، پسندیده باشد «لازم شده» این متعه دادن به عنوان حقی واجب «بر» ذمه «نیکوکاران» یعنی: کسانی که در برخورد با زنان مطلقه، روشی نیکو در پیش می‌گیرند.

﴿وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۳۷].

در آیه قبل، حکم زن مطلقه قبل از دخولی بیان شد که از قبل برایش مهری معین نشده بود، اما در این آیه، خداوند متعال حکم نوع دوم را بیان می‌کند و آن زن مطلقه قبل از دخولی است که برایش مهری معین شده است: «و اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاق‌شان دادید، درحالی که برای‌شان مهری معین کرده‌اید، پس» واجب ذمه شما این است که: «نصف آنچه را» به عنوان مهر برای‌شان «تعیین نموده‌اید» به آنان بدهید «مگر اینکه زنان خود، ببخشند» یعنی: مگر اینکه زنان مطلقه یادشده، این

---

نیمه مهر مشخص شده‌ای را که خداوند عَلِيمٌ

- ۱- امام ابوحنیفه و اصحابش بر آنند که دادن متعه به زنی که قبل از دخول (آمیزش) و قبل از تعیین مهر طلاق داده شده؛ مطلقا واجب است، اما دادن متعه به سایر زنان مطلقه، چون زنی که بعد از دخول طلاق داده می‌شود، یا زنی که قبل از دخول اما بعد از تعیین مهر طلاق داده می‌شود، مستحب است. ولی در مذهب شافعی، دادن متعه به هرگونه زن مطلقه‌ای واجب است، مگر برای آن زن مطلقه‌ای که شوهرش با او آمیزش (مقاربت) نکرده و مهری هم برایش معین شده است زیرا او مستحق نصف مهر تعیین شده خویش می‌باشد.
- ۲- مذهب ابوحنیفه و احمدبن حنبل بر آن است که مهر با خلوت صحیحه تماما لازم می‌شود. ولی مشهور از مذهب شافعی و مالک این است که مهر با خلوت صحیحه لازم نمی‌شود؛ مگر اینکه آن خلوت، با دخول (مقاربت) همراه باشد.
- ۳- برای متعه در قرآن و سنت حدی معین نگردیده، لذا فقها در مقدار اقل و اکثر آن اختلاف نظر دارند. حد ادنای آن در نزد ابوحنیفه رحمته پیراهن و چادر و لحافی است. ولی شافعی رحمته می‌گوید: شوهر به اعطای حد معینی از متعه مجبور نشود، مگر به حد اقل آنچه که اسم متعه بر آن اطلاق گردد.
- ۴- به زن مطلقه قبل از دخول که مهر برایش مشخص شده است؛ اجماعا دادن نصف مهر واجب است.
- ۵- شوهر می‌تواند نصف دیگر مهر مسمی (معین) را برای زن مطلقه قبل از دخول ببخشد، یا زن، یا ولی او می‌توانند از آن برای شوهر در گذرند.
- ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸].
- «بر نمازها مواظبت کنید» یعنی: بر ادای نمازهای پنج‌گانه در اوقات آنها و بارعایت ارکان و شروط آنها همراه با خشوع قلب، مداومت و استمرار ورزید «بویژه نماز میانه» که به قول اکثر علمای صحابه رضی الله عنهم و جمهور تابعین نماز عصر است زیرا قبل از آن، دو نماز و بعد از آن نیز دو نماز وجود دارد و لذا این نماز در میانه نمازهای پنج‌گانه قرار دارد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ احزاب فرمودند: «خداوند صلی الله علیه و آله قبرها و خانه‌هایشان (مشرکان) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز وسطی - نماز عصر - بازداشتند تا خورشید غروب کرد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أحب الأعمال إلى الله تعجيل الصلاة لأول وقتها»: «بی‌گمان محبوب‌ترین

اعمال نزد خدا ﷻ، تعجیل نماز در اول وقت آن است. «و برای خدا فروتنانه بایستید» یعنی: در نماز به وقار و طمأنینه و خشوع برپا بایستید. برپا ایستادن در نماز فرض، فرض است، اما در نماز نفل، نشستن یا اداکردن آن بر بالای مرکب (ماشین، قطار، هواپیما، الاغ...) جواز دارد. «قنوت» در اینجا به معنی سکوت، یا به معنی طاعت و خشوع، یا به معنی ذکر خداوند متعال در حال قیام همراه با خشوع است.

**سبب نزول:** ائمه شش گانه حدیث و غیر آنان از زیدبن ثابت رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله ما با یکدیگر در اثنای نماز سخن می گفتیم، یعنی: یکی از ما با رفیق پهلویی خویش سخن می گفت تا اینکه نازل شد: ﴿وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَنِتِينَ﴾ «و برای خدا فروتنانه بپا ایستید»، پس به سکوت مأمور شده و از سخن گفتن در نماز نهی شدیم.

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۳۹].

«ولی اگر بیمناک بودید» از دشمنی، یا از سیل، یا از درنده‌ای؛ پس در حال خوف «پیاده یا سواره نماز گزارید» یعنی: برای شما جایز است که در حال شدت خوف و هراس، سواره بر مرکب خود، یا در حال پیاده روی، رو به سوی قبله یا بدون آن، همراه با حرکت و انتقال و جولان و حمله و گریز، نماز را به جا آورید «و چون ایمن شدید» یعنی: چون خوف و هراس شما برطرف شد؛ «پس خدا را یاد کنید چنان که به شما آموخته است» از قوانین و برنامه‌های اسلام «آنچه که» قبل از آن «نمی دانستید» یعنی: با از بین رفتن خوف، نماز را با رعایت تمام شروط و ارکان آن به هیأت کامل و اصلی و رو به قبله ادا کنید. این آیه کریمه ناظر بر حکم نماز خوف همراه با امام، که نمازگزاران در آن به دو قسمت تقسیم می شوند، نیست زیرا این حکم در سوره «نساء» می آید.

**خلاصه احکام دو آیه گذشته این است:**

۱- نماز به هیچ حالی از شخص مکلف ساقط نمی شود و ترک آن با هیچ گونه عذری جایز نیست، هرچند به هنگام رویارویی با دشمن در صف کارزار، یا در حال شدت بیماری باشد، از همین روی اسلام آن را به کیفیتی مشروع گردانیده که با تمام احوال، تناسب و هماهنگی داشته باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمران بن حصین رضی الله عنه فرمودند: «ایستاده نماز

بگزار، پس اگر نتوانستی به‌طور نشسته و اگر بازهم نتوانستی به پهلو». حتی در صورت وجود عذر، نماز گزاردن به اشاره پلک‌ها، یا با اجرای ارکان آن به قلب نیز جایز است. و این مذهب جمهور (مالک، شافعی و احمد) می‌باشد. اما ابوحنیفه بر آن است که نماز گزاردن در حالت جنگی که همراه با جولان و جست و گریز است، باطل می‌باشد و فقط در صورتی جایز است که امکان درنگ کردن بر جای خود وجود داشته باشد، در غیر آن، رزمندگان باید نماز را به تأخیر اندازند.

۲- در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها؛ نماز با سخنی که به جهت مصلحت خود نماز از روی سهو صادر شده باشد، باطل نمی‌شود، اما احناف بر آنند که نماز با سخن گفتن به قصد یا به سهو، یا از روی جهل و خطا، یا اجبار، با بیان حداقل دو حرف، باطل می‌شود.

۳- جمهور علما جایز دانسته‌اند که مقتدی صحیح و سالم، پشت سر امام بیماری که بر ایستادن قادر نمی‌باشد، نماز بخواند زیرا هریک از آنها فرض خویش را به اندازه توان خویش ادا می‌کند، ولی مشهور از مذهب مالک، باطل شدن چنین نمازی - هم برای امام و هم برای مأوم - است.

باید دانست که صدور دستور مواظبت بر نماز در میان طرح احکام خانواده، به این حقیقت اشاره دارد که: شرایط متحول زندگی خانوادگی و آشفتگی‌هایی که احیاناً در آن به‌ظهور می‌رسد، به‌هیچ وجه نباید ما را از نماز که یادآور عملی پیوند انسان با خدای سُبْحٰنَهُ است، به خود مشغول گرداند.

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَّتَعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۴۰].

«و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسرانی برجای می‌گذارند، باید برای همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند» از نفقه و پوشاک و نیازهای ضروری آنان «و» آنان را از خانه شوهران «بیرون نکنند» یعنی: آنان مستحق بهره‌مندی از خوراک و لباس و اقامت در خانه‌های شوهران متوفای خود می‌باشند و نباید از خانه آنان بیرون رانده شوند.



در ابتدای اسلام - پیش از نزول آیات میراث - زنان از شوهران‌شان ارث نمی‌بردند، اما زن بعد از درگذشت شوهر، به مدت یک‌سال عده می‌کشید و باید در آن یک سال، نفقه و مسکنش از ترکه شوهرش تأمین می‌شد. پس حکم این آیه کریمه - در رأی جمهور - با آیه میراث در سوره «نساء» که سهم زن را از ارث شوهرش معین ساخت و آیه (۲۳۴) از همین سوره که مربوط به عده وفات است، منسوخ شد و به جای یک سال عده، چهار ماه و ده روز مقرر گشت. «پس اگر بیرون بروند» به اختیار خودشان قبل از تمام‌شدن یک سال «بر شما» یعنی: بر ولی متوفی، یا حاکم شرع، یا غیر آنها «گناهی نیست در آنچه که آنان درباره خود انجام می‌دهند» از آماده شدن برای پذیرش خواستگاران و آرایش نمودن برای آنان «به‌طور پسندیده» یعنی: به طوری که در شرع پسندیده است و منکر به‌شمار نمی‌رود زیرا بعد از بیرون رفتنشان از خانه شوهر متوفی، دیگر کسی بر آنان ولایتی ندارد. این خود دلیل بر آن است که: زنان در رعایت یا عدم رعایت یک سال نشستن در خانه شوهر مخیر بوده‌اند و این امر بر آنان حتمی نبوده است. وچنان که گفتیم؛ حکم این آیه کریمه - بنا بر رأی جمهور مفسران و فقها - منسوخ است «و خداوند عزیز» و غالب است در ملکش «حکیم است» در صنعش.

در بیان سبب نزول روایت شده است: مردی از اهالی طائف با خانواده خویش به مدینه آمد و در آنجا درگذشت، پس برای پدر و مادر و فرزندان از ارث او سهم قرار دادند، اما به زنش چیزی ندادند، جز اینکه به ورثه متوفی امر کردند تا نفقه وی را از ترکه شوهرش به مدت یکسال بپردازند. آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد.

﴿وَالْمُطَلَّاتِ مَتَعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۲۴۱].

«و بهره‌مند ساختن زنان طلاق داده شده لازم است» به متعه «به‌طور معروف» یعنی: به نیکویی و به شیوه‌ای پسندیده «که بر پرهیزگاران مقرر است». آرای فقها در خصوص «متعه» را قبلاً در آیه (۲۳۷) بیان کردیم.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: چون آیه ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمُسْعِ﴾ [البقرة: ۲۳۶] تا ﴿حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾ نازل شد؛ مردی گفت: «بنابراین، اگر قصد احسان و نیکی را داشتیم به زن مطلقه‌ام متعه می‌دهم و در غیر آن خیر!». همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۲۴۲].

«بدین گونه، خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند، باشد که بیندیشید» در آنچه که در احکام الهی از حکمت و مصلحت هست، پس به خیر دنیا و آخرت رهنمون شوید. با یک جمع بندی اجمالی از آیات فوق، ملاحظه می کنیم که زنان مطلقه عموماً دارای چهار حالت ذیل می باشند:

- ۱- زنان مطلقه ای که با شوهران شان آمیزش داشته اند و قبلاً مهری هم برای شان مقرر شده است، که این گروه از زنان، مستحق کل مهریه خود هستند و عده آنان هم سه حیض یا سه طهر است.
- ۲- زنان مطلقه ای که نه مورد آمیزش قرار گرفته اند و نه هم برای شان مهری تعیین شده است؛ که برای این دسته از زنان، بر حسب توان شوهران شان متعه واجب است و مستحق مهری نمی شوند.
- ۳- زنان مطلقه ای که برای شان مهر مقرر شده، ولی مورد آمیزش قرار نگرفته اند، که این دسته از زنان، مستحق نصف مهر تعیین شده خود می باشند.
- ۴- زنان مطلقه ای که مورد آمیزش قرار گرفته اند، اما مهری برای شان مقرر نگردیده، که این دسته از زنان، بدون هیچ گونه خلافی مستحق مهر مثل خود می باشند. یعنی: باید دیده شود که مهر امثالشان از زنان و دختران خانواده و اقربا و خویشاوندانشان چه مقدار بوده، پس آنان نیز همان مقدار را دریافت می کنند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ [البقرة: ۲۴۳].

«آیا از» حال «کسانی که هزاران هزار بودند و از بیم مرگ از خانه و کاشانه خود خارج شدند، خبر نیافتی»؟ ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «آنان چهارهزار تن بودند که از طاعون فرار نموده و گفتند: به سرزمینی می گریزیم که در آن از مرگ خبری نباشد...» «پس خداوند» به امر تکوینی خود «به آنان گفت: بمیرید» و همه مردند «سپس آنان را زنده کرد» بعد از هشت روز یا بیشتر؛ به دعای پیامبرشان که گویند؛ نام او «حزقیل» بود، پس روزگاری زندگی کردند، در حالی که نشان مرگ برآنان نمودار بود و آمده است که هیچ جامه ای را نمی پوشیدند مگر اینکه به شکل کفن بر می گشت.

ابن کثیر در بیان داستان این گروه می گوید: «بیش از یک تن از سلف نقل کرده اند که این گروه، اهالی شهری در زمان بنی اسرائیل بودند که گرفتار طاعونی سخت شدند،

پس گریزان از مرگ به بیابان زدند و در وادی فراخی فرود آمدند و چنان بسیار بودند که کران تا کران وادی را پر کردند. در این هنگام، خداوند ﷻ به سوی آنان دو فرشته فرستاد، آن گاه یکی از آن دو فرشته از فرودست وادی و دیگری از فراز آن بانگی مرگبار در دادند که بر اثر آن همه به یکباره چون مرگ یک تن مردند و بعد از مرگشان مردم دورادورشان را دیوارکشیدند و به مرور زمان اجسادشان پراکنده و پوسیده شد. چون روزگاری دراز براین واقعه گذشت، پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل به نام «حزقیل» بر گورستان آنها گذشت، در این اثنا از خدای ﷻ درخواست کرد تا آنان را به دست وی زنده گرداند، خدای متعال این درخواست وی را اجابت کرد و به او دستور داد تا بگوید: هان ای استخوان‌های پوسیده! خداوند ﷻ به شما فرمان می‌دهد که فراهم‌آید. پس استخوان‌های اجساد به همدیگر پیوستند. سپس به او دستور داد تا چنین ندا دردهد: ای استخوانها! خداوند ﷻ به شما فرمان می‌دهد تا گوشت و عصب و پوست را بر خود بپوشانید. آن گاه - در حالی که آن پیامبر شاهد صحنه بود - چنین شد. سپس به وی دستور داد تا ندا کند: هان ای ارواح! خداوند ﷻ به شما فرمان می‌دهد که هر روحی به همان جسد مقرر خویش که او را زنده و شاداب می‌ساخت، برگردد. در این هنگام همه آنان زنده برپا ایستادند، در حالی که نظاره می‌کردند و می‌گفتند: «سبحانک لا إله إلا أنت». که زنده‌گردانیدن مجدد ایشان، دلیلی قاطع بر وقوع معاد جسمانی در روز قیامت است.

«آری، خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است» و از جمله فضل و بخشش‌وی، زنده کردن این گروه بود «ولی بیشتر مردم» که همانا کافران هستند «سپاس‌نمی‌گزارند» این فضل و بخشش را. آری! بخشش و فضل خداوند متعال بر این گروهی که از ترس مرگ گریختند، زنده‌ساختن مجددشان بود تا درس عبرت بگیرند و بدانند که ترس از مرگ، راه نجات از آن نیست، اما فضل خداوند ﷻ بر مخاطبان این آیه، ارشادشان به سوی اندیشیدن و عبرت گرفتن از داستان این گروه است تا بدانند که خداوند متعال بر هر کاری قادر است و بدانند که پرهیز و احتیاط نمی‌تواند راه را بر قدر ببندد.

هدف از بیان این داستان، تشجیع و ترغیب مسلمانان بر جهاد است، با دادن این پیام به ایشان که: حذر کردن از مرگ و ترک جهاد به خاطر آن، نجات دهنده از مرگ نیست، چنانچه خداوند ﷻ مرگ انسان را اراده کرده باشد.

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۴۴].

«و در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خداوند شنوای داناست» و از مرگ نترسید که جهاد عامل مرگ نیست، بلکه جهاد برای امت اسلامی حیات بخش است. علما گفته اند: باید دانست که عمر، سرنوشت، بلیات و امراض، همه به دست بلا کیف خداوند متعال است و ایمان به این امر واجب می باشد، ولی از آنجا که مقدرات برای ما شناخته شده نیست، لذا جایز است تا به منظور نگهداشت خویش از ناخوشی ها، به اسباب متوسل شویم، از اشیای ترسناک قبل از هجوم آنها بپرهیزیم، و از قراردادن خویش در معرض خطر نابودی احتیاط کنیم، اما اگر به رغم به کار بستن وسایل و گرفتن احتیاط، بنده دچار بلا و مصیبتی شد، باید صبر و شکیبایی را از دست ندهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ مردم سرزمین طاعون زده را از بیرون آمدن از آن به قصد فرار و مردم خارج از آن منطقه را از ورود به آن منع کردند.

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَوْ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [البقرة: ۲۴۵].

بعد از آن که خدای سبحان به جهاد امر کرد، اینک به انفاق مال در راه خویش نیز دستور می دهد زیرا جهاد نیاز به امکانات مالی دارد: «کیست آن که به خدا وام دهد وامی نیکو؟» یعنی: به طیب خاطر و بدون فشار و آزار و منتی. وام دادن به خدا ﷻ مثلی است برای تقدیم عمل نیکی چون انفاق مال، که انجام دهنده آن سزاوار ثواب می شود و از جمله، انفاق آن سبب می شود: «تا خدا آن را برای او چند برابر بیفزاید» یعنی: در آن رشد و فزونی و برکت عنایت کند تا بدانجا که از ده تا بیشتر از هفتصد برابر اصل خود گردد «و خداست که» در روزی بندگان «قبض» پدید می آورد؛ برای ابتلایشان «و بسط پدید می آورد» برای امتحانشان. قبض: تنگی و کم ساختن رزق و بسط: گشایش و وسیع ساختن آن است. این خود، هشدار است براین که: هرکس به هنگام بسط و گشایش روزی بخل ورزد، نزدیک است که

کار بر وی به قبض دگرگونه شود «و به سوی او بازگردانده می‌شوید» ای بندگان، پس شما را در قبال آنچه که در راه وی تقدیم کرده‌اید، پاداش می‌دهد و اگر هم بخل ورزیده باشید، شما را مجازات می‌کند. ابن‌زیدمی گوید: «خداوند متعال از روی امتحان بر تو گشایش پدید می‌آورد، درحالی‌که تو بیرون رفتن به جهاد را نمی‌پسندی و به زمین سنگینی می‌کنی و او بر دیگری تنگ و سخت می‌گیرد، در حالی‌که مشتاق و سبکبال برای جهاد است، پس آنچه در دست داری بیرون افکن که فقط این دستگیر تو خواهد بود».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: چون آیه ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ﴾ [البقرة: ۲۶۱]. نازل شد، رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «رب زد امتی: خدایا برای امت من بیفزای»، آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. بنابراین، این آیه کریمه در نزول متأخر ولی در تلاوت، مقدم است.

علما در بیان احکام گفته‌اند: به وام‌دادن پول، حبوبات، خوراکی‌ها و حیوانات جایز است و بر عهده وام گیرنده باز گرداندن همانند آن چیزی است که وام گرفته‌است. همچنین مسلمین اجماع دارند بر اینکه قرارداد شرط افزودن در مقدار وام به هنگام بازیافت آن - ولو به مقدار یک حبه - ربا است و حرام می‌باشد.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَاِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَنَا مَلِكًا نَقْتُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۲۴۶].

آن‌گاه خداوند متعال بعد از بیان داستان گذشته، این داستان را برای تشویق و ترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در امتهای پیشین هم مطلوب و مشروع بوده است، مطرح می‌کند: «آیا از» حال و داستان «ملاء از بنی‌اسرائیل پس از» درگذشت «موسی خبر نیافتی» ملأ: سران و اشرافند. این داستان، ناظر بر دورانی است که بنی‌اسرائیل بعد از حضرت موسی ﷺ به چنگال ستمگران (قوم عمالقه) گرفتار شدند و مدتی طولانی تحت ستم آنان به سر برده از دیار و کاشانه

خویش بیرون رانده شدند «آن‌گاه که به پیامبرشان» که گفته می‌شود، شمویل<sup>۱</sup> بود «گفتند: پادشاهی برای ما بگمار» که بر گرد او جمع شویم و به رأی و اندیشه او عمل کنیم «تا در راه خدا» همراه با او «پیکار کنیم. آن پیامبرگفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید، گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان رانده» و از زنان «و از فرزندانمان جدا ساخته شده‌ایم» باکشته‌شدن و به اسارت در آمدن زنان و فرزندانمان به وسیله قوم جالوت، لذا با وجود اقتضای جنگیدن با قوم جالوت، هیچ مانعی فراروی این امر که پیکار کنیم وجود ندارد «پس چون جنگ بر آنان فرض شد، همگی» به دلیل سستی در اراده و تصمیم و اضطراب در نیت‌ها؛ «پشت کردند» از جنگ «جز شمار اندکی از آنان» آنان همانهایی بودند که با طالوت از رودخانه عبور کردند. به قولی: شمار آنان به تعداد اهل بدر - سیصد و سیزده تن - بود «و خداوند به حال ستمگران داناست» پس آنان را در برابر ترک جهاد که ستمی آشکار است، مجازات می‌کند.

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَأَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾﴾

[البقرة: ۲۴۷].

«و پیامبرشان» شمویل «به آنان گفت: خداوند طالوت را به فرمانروایی شما برگزیده است» او را برای فرماندهی و رهبری شما آماده نموده و شما را به فرمانبرداری از وی و جنگیدن تحت فرمانش امر می‌کند. نقل است که طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و دربنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» برمی‌خاستند و چون طالوت از تبار هیچ‌یک از این دو سبط نبود «گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از جهت مال گشایشی داده نشده است»؟ یعنی: چگونه ممکن است که طالوت پادشاه ما شود، درحالی‌که او نه از تبار شاهان است و نه هم از ثروتمندان و سرمایه‌داران تا ما به‌خاطر اشرافیت یا سرمایه او، از وی پیروی و فرمانبرداری کنیم؟ «پیامبرشان گفت: خداوند او را بر شما برگزیده است» به پادشاهی و فرمانروایی و گزینش خداوند متعال حجت قاطع است «و او را در دانش بر شما برتری بخشیده است» آری! دانش؛ این ویژگی‌ای که

ملاک برتری انسان و گل سرسبد همه فضایل و از بزرگ‌ترین دلایل و وجوه برتری بر دیگران است «و» نیز او را «در نیروی بدنی» بر شما برتری داده است، نیرویی که تأثیر آن در جنگها و مانند آن از مسئولیتهای سنگین واضح و روشن می‌باشد. به قولی: او را طالوت نامیدند، به جهت طول قد و قامت آن زیرا او پهلوانی بود که هم در دیانت و هم در توانایی جسمی و کاردانی جنگی - یعنی اوصافی که در رهبری و فرماندهی ملاک و معیار شناخته می‌شوند - بسی نیرومند بود. آری! روشن است که فضایل شخصی و ذاتی انسان، بر ثروت و شرافت در نسب مقدم است.

«و خداوند پادشاهی خود را به هرکس که بخواهد می‌دهد» زیرا ملک، ملک وی و بندگان هم بندگان وی اند، پس شما را چه جای اعتراض بر امری که نه ملک شماست و نه هم در حوزه تصرف شما قرار دارد؟ «و خدا واسع» و گشایشگر فضل خویش است و «داناست» به کسی که سزاوار پادشاهی است و بر آن توانایی دارد. پس، از این دو آیه کریمه چنین بر می‌آید که: جهاد در راه خدا ﷻ، آمادگی روانی، تربیتی، علمی، شایستگی، جرأت و شجاعت، عزم و نیت صادقانه، اخلاص و روحیه ایثار و قربانی را می‌طلبد.

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آءَالُ مُوسَىٰ وَعَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم مِّن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۲۴۸].

«و پیامبرشان به آنان گفت: نشانه» صدق و صحت «فرمانروایی او این است که برای شما صندوقی می‌آید که در آن آرامشی از جانب پروردگارتان است» یعنی: آن صندوق سبب آرامش دل‌های شما در مورد موضوع گزینش طالوت است که در آن اختلاف ورزیده‌اید و مایه ثبات و پایداریتان در هنگام رویارویی با دشمنانتان است. سکینه: از سکون، به معنی وقار و آرامش است. «و یادگاری از میراث آل موسی و آل هارون است» یادگار نهاده شده در آن صندوق عبارت بود از: عصای موسی و ریزه‌های الواح تورات که تورات اولین بار در آنها نوشته شده بود. بعضی چیزهای غیر اینها را نیز افزوده‌اند. به قولی: مراد از آل موسی و آل هارون، نه خاندان آنها، بلکه خود آنها هستند، یعنی: این یادگاران نه از خانواده موسی عليه السلام و هارون عليه السلام بلکه مربوط به خود آن دو بود. «و فرشتگانش آن را حمل می‌کنند» آری! فرشتگان به دستور پروردگار متعال، آن صندوق را که گویند از چوب طلا اندود ساخته شده بود، در برابر دیدگان آنها در میان آسمان و

زمین حمل کرده آن گاه فرود آمدند و آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند. یادآور می‌شویم که انبیای بنی‌اسرائیل، این تابوت سکینه (صندوق عهد) را در جنگ‌ها پیشاپیش خود حرکت می‌دادند و آن را وسیله پیروزی خود می‌دانستند «مسلم اگر مؤمن باشید، برای شما در این رویداد نشانه‌ای است» بر شایستگی طالوت به فرمان‌روایی. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «عمالقه فلسطین در یکی از جنگ‌ها، آن صندوق را از بنی‌اسرائیل به زور گرفتند، لذا خداوند ﷻ به نشانه حقانیت طالوت، آن را به وسیله فرشتگان به سوی وی باز فرستاد و فرشتگان آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند و چون بنی‌اسرائیل این صحنه را دیدند، گفتند: اینک آری! پس، به طالوت تسلیم شده و او را پادشاه خود ساختند و به جهاد تحت فرمان وی آماده شدند و طالوت از میان جوانان آنها هفتاد هزار تن را برای جهاد برگزید».

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلتَقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَت فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٤٩﴾﴾ [البقرة: ۲۴۹].

«و هنگامی که طالوت با لشکریان رهسپار شد» از شهر خویش بیت المقدس و لشکر را از شهر به جنگ «عمالقه» خارج کرد، فصل؛ فصل تابستان و هوا سخت گرم بود، لذا لشکریان از طالوت آب خواستند، او «گفت: خداوند شما را به وسیله رودخانه‌ای می‌آزماید» نقل است که: مراد از آن رودخانه‌ای در میان اردن و فلسطین است. گفتنی است که هدف از این آزمون، سنجش میزان اطاعت لشکریان وی بود. طالوت افزود: «پس هرکس از آن بنوشد از پیروان من نیست» لذا هرکس از من در این دستور اطاعت کند، در سایر فرمانها نیز مطیع من خواهد بود و هرکس این دستور را نادیده بگیرد و خواهش نفسش بر او چیره شود، پس او در سایر امور سخت و دشوار، به‌طریق اولی خداوند ﷻ را عصیان و نافرمانی خواهد کرد «و هرکس از آن نخورد، قطعاً او از من است، مگر کسی که با دستش غرغه‌ای بگیرد» اعتراف: گرفتن آب به دست یا به وسیله دیگری است و (غرغه) برگرفتن آب با یک کف دست، یا با هردو کف دست است. آری! طالوت، فقط نوشیدن یک مشت آب را به آنان رخصت داد تا آزار تشنگی را اندکی از آنان



برطرف ساخته باشد و تا بدین وسیله بتوانند کشمکش نفس خویش را مهارکنند «پس همه از آن نوشیدند» و از فرمانده خویش نافرمانی کردند، لذا او نیز به آنان اجازه نداد که باوی در جنگ با دشمن همراهی کنند «جز اندکی از ایشان» که نوشیدند و ایشان به تعداد اصحاب بدر (سیصدوسیزده تن) بودند، چنان که در صحیح بخاری و غیر آن آمده است.

ابن جریر از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «ما در میان خودمان چنین می‌گفتیم که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله در روز بدر سیصد و ده تن و اندی بودند، به شماره اصحاب طالوت که با وی از نهر گذشتند و از نهر نگذشت بجز مؤمنی». اما سدی می‌گوید: «تمام لشکر طالوت هشتاد هزار تن بود، هفتاد و شش هزار تن آنان از آب نهر نوشیدند و فقط چهار هزار تن با طالوت باقی ماندند». اما با وجود این آزمایشی که از پایداری و اطاعت آنها به عمل آمد، کسانی هم که از نهر گذشتند، آنچنان که باید به هنگام رویارویی با دشمن، پایداری نکردند «و هنگامی که طالوت و کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند» آنان همان تعداد اندکی بودند که از وی اطاعت کردند، هرچند که در میزان یقین و صلابت دینی‌شان باهم تفاوت داشتند، چرا که در این هنگام بددلانشان «گفتند: امروز ما را یاری» مقابله با «جالوت و سپاهیانست» جالوت: مشهورترین قهرمان فلسطینی‌ها و فرمانده آنان بود. اما «کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با صابران است» یعنی: پیروزی با صبر و پایداری همراه است، نه با بسیاری تعداد.

﴿وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۵۰﴾﴾ [البقرة: ۲۵۰].

«و آن‌گاه که برای جنگ با جالوت و سپاهیانست به میدان آمدند» برزوا: در براز بیرون آمدند. «براز»: زمین و فضای فراخ است «گفتند: ای پروردگارا! بر ما» باران «صبر فروریز و گامهایمان را استوار بدار» یعنی: ما را نیرومند گردان تا به شکست روبرو نشویم و از میدان جنگ نگریزیم «و ما را بر خدانشناسان پیروزگردان» و یاریمان کن تا بر جالوت و سپاهیانست غالب گردیم.

﴿فَهَرَمُوهُمْ يَازْنَ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالوتَ وَعَاتَهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَئِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۱].

«پس آنان را به اذن خدا» یعنی: به امر و اراده وی «شکست دادند و داوود، جالوت را کشت» داوود فرزند «یسی» است، و طالوت او را جهت نبرد با جالوت برگزید و او با فلاخن و چوبدستی خویش، جالوت قهرمان طاغوت را کشت «و خداوند به او پادشاهی ارزانی داشت» او را به پادشاهی بنی اسرائیل برگزید و این در حیات طالوت بود «و» نیز به او «حکمت را» ارزانی داشت، بعد از مرگ صمویل و طالوت. مراد از حکمت در اینجا، نبوت است. خاطر نشان می‌شود که قبل از داوود، پادشاهی و نبوت برای هیچ‌کس فراهم و یک‌جا نشده بود و خداوند ﷺ نبوت و پادشاهی را هردو یک‌جا به او بخشید، در حالی که قبلاً چوپانی بیش نبود. زبور نیز بر داوود ﷺ نازل شد «و از آنچه می‌خواست به او آموخت» یعنی: از آنچه که مشیت خداوند متعال بر آن رفته بود، به داوود آموخت، همچون صنعت زره‌سازی، شناخت زبان پرندگان و داوری میان مردم در اختلافات و دعاوی آنان «و اگر خداوند برخی از مردم را» که کارگزاران اسباب شر و فساد هستند «به وسیله برخی دیگر» از آنان که به وسیله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، جلو شر و فساد و مفسدان را می‌گیرند «دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباہ می‌شد» زیرا اهل فساد با برپا کردن شراره‌های شر و فتنه که براندازنده نسلها و آبادانی‌ها و کشتزارهاست، بر زمین غلبه می‌کردند و مسلمانان را از میان برداشته، مساجد و عبادتگاهها را ویران می‌ساختند، پس این اهل ایمانند که با نیرومندی مادی و معنوی خویش، بازدارنده شر و فساد از روی زمین می‌باشند «و خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد» و بر اساس همین فضل خویش، برخی از آنان را به وسیله برخی دیگر دفع نموده و شراره‌های شر و فتنه را فرو می‌خواباند.

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۲].

«این» اموری که در این داستان مطرح شد «آیات الهی است که ما آن را به حق» یعنی: خبر صحیحی که در آن هیچ شک و شبهه‌ای نیست «بر تو می‌خوانیم و به راستی تو» ای محمد ﷺ «از جمله پیامبرانی» تصریح و تأکید بر رسالت آن حضرت ﷺ،

برای تقویت قلب و تثبیت نهاد و استوارتر ساختن امر نبوت ایشان و رد این سخن کفار است که می‌گفتند: تو پیامبر نیستی.

پرتوی از تاریخ بر داستان طالوت و جالوت: بنی اسرائیل مدتی پس از درگذشت حضرت موسی علیه السلام به سرزمین فلسطین وارد شدند و (۳۵۶) سال در آنجا به سر بردند، در این مدت، آماج حملات ملت‌های مجاور خود - چون عمالقه عرب، اهالی مدین، فلسطین و آرامی‌ها - قرار گرفتند، که گاهی پیروزمی شدند و گاهی هم مغلوب می‌گشتند. در اواسط سده چهارم در عهد «عالی کاهن» بود که بنی اسرائیل در نزدیکی غزه با فلسطینی‌های ساکن «اشدود» درگیر شدند، آنان در این جنگ مغلوب فلسطینی‌ها گشته و صندوق مقدس (تابوت) را از دست دادند و این صندوق، به جنگ فلسطینی‌ها افتاد، که این امر بر بنی اسرائیل سخت دشوار آمد. بقیه داستان اجمالا در آیات فوق آمده است.

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۚ وَآتَيْنَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَٰكِنْ أَخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُوا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ [البقرة: ۲۵۳].

«این پیامبران» که در آیه سابق با جمله: ﴿وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ به آنان اشاره شد «بعضی از آنان را بر بعضی برتری بخشیده‌ایم» یعنی: به بعضی از آنان، بیش از دیگران از مزایای کمال بخشیده‌ایم و ایشان را به خصلت‌های پسندیده‌ای که در غیرشان نیست مخصوص گردانیده‌ایم و از جمله پیامبر آخرالزمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را. اگر گفته شد: پس وجه جمع نمودن میان این آیه کریمه و میان این حدیث شریف مرفوع ابوهیره رضی الله عنه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «مرا بر انبیای دیگر برتری ندهید»، چیست؟ می‌گوییم: آن حضرت صلی الله علیه و آله این سخن را یا بر سبیل تواضع فرموده‌اند، در عین اینکه خود به این حقیقت آگاه بوده‌اند که برترین انبیا و رسل هستند. یا این سخنان قبل از زمانی بوده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله از برتری خویش بر دیگر انبیا آگاه گردند. یا این سخنان حمل بر آن می‌شود که در هنگام مناقشه و مشاجره پیرامون این موضوع، مرا بر دیگر انبیا: برتری ندهید. یا مرادشان این بوده که: به انگیزه عصبیت، مرا بر دیگر

انبیا: برتری ندهید. پس این حدیث به هیچ وجه به معنی نفی برتری آن حضرت ﷺ بر دیگر انبیا نیست. چنان که آن حضرت ﷺ در حدیث شریف دیگری فرموده‌اند: «أنا سید ولد آدم: من سرور و سالار فرزندان آدم هستم». ولی بنابر حدیث اول، سزاوار نیست که ما بنابر تعیین بگوییم که محمد ﷺ برتر از موسی یا عیسی علیهما السلام اند، بلکه بدون تعیین پیامبری از پیامبران می‌گوییم که: حضرت محمد ﷺ از همه انبیا و رسل برتر هستند.

«از آنان کسی هست که خداوند با او سخن گفته است» و ایشان حضرات موسی و محمد علیهما السلام اند و این از جمله برتریهایی است که خداوند ﷻ به ایشان بخشیده است «و بعضی را درجات بلند ارزانی داشت» ایشان پیامبرانی هستند که جایگاه و منزلتشان در نزد خدای سبحان بسی بزرگ و متعالی است. احتمال دارد که مراد از این بعض، پیامبر ما حضرت محمد ﷺ باشند، به سبب کثرت مزایایی که دارند و هم محتمل است که مراد از آن ادریس علیه السلام باشد که خداوند ﷻ وی را به جایگاهی بلند رفعت داد و به آسمان‌ها برد. یا مراد از آنان، پیامبران اولی‌العزم: هستند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در شش چیز بر انبیا برتری داده شده‌ام:

- ۱- جوامع الکلم به من داده شده.
- ۲- به من با افگندن رعب و وحشت در دل دشمنانم، پیروزی و نصرت عطا گردیده.
- ۳- اموال غنیمت برایم حلال گردانیده شده.
- ۴- زمین برایم پاک و سجده گاه گردانیده شده.
- ۵- به سوی کافه خلق خدا ﷻ برانگیخته شده‌ام، نه به سوی یک قوم و نژاد و منطقه خاص.
- ۶- خاتم انبیا هستم و نبوت به من ختم گردیده».

«و به عیسی بن مریم معجزات آشکار دادیم» این از جمله برتریهایی است که خدای سبحان به او عنایت فرمود، معجزاتی چون زنده ساختن مردگان، شفادادن بیماران لاعلاج و غیره «و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم» روح القدس: جبرئیل علیه السلام است و تفسیر آن در (آیه ۸۷) گذشت. پس آیه کریمه دلیل بر آن است که میان انبیا:

در فزونی الطاف و عنایات الهی، احوال و مقامات، ویژگی‌ها، کرامت‌ها و معجزات، تفاوت و تفاضل وجود دارد، اما باید گفت که در اصل نبوت میان‌شان هیچ برتری و تفاضلی نیست و ایشان در نبوت و هدف واحد خویش، همه با هم برابرند، پس مزیت و برتری آنها بر یک‌دیگر به خصوصیات دیگری مربوط است که افزون بر اصل نبوت می‌باشد. «و اگر خدا می‌خواست، کسانی که پس از آنان آمدند» یعنی: پس از پیامبران، یا پس از موسی و عیسی و محمد: «بعد از آن همه دلایل روشنی که بر آنان آمد، به کشتار یک‌دیگر نمی‌پرداختند، ولی» امت‌های انبیا بعد از ایشان «اختلاف پیشه کردند» و با هم درافتادند تا بدانجا که به کشتار یک‌دیگر پرداختند و به ملت‌های گوناگونی تبدیل شدند «پس بعضی از آنان ایمان آوردند» و بر ایمان خویش استقامت ورزیدند «و بعضی کفر ورزیدند» همچون مسیحیان بعد از حضرت عیسی علیه السلام و یهودیان بعد از حضرت موسی علیه السلام. «کفر» ضد ایمان است، همچنین «کفر» به معنی انکار نعمت که ضد شکر می‌باشد، نیز آمده است «و اگر خدا می‌خواست» که بعد از این اختلاف با همدیگر نجنگند «با همدیگر کشمکش و کارزار نمی‌کردند، ولیکن خداوند هر آنچه را اراده کند، انجام می‌دهد» از یاری رساندن و توفیق بخشیدن، یا خوارساختن و رسوا نمودن هرکس که بخواهد، پس هیچ ردکننده‌ای برای حکم وی و هیچ تبدیل‌کننده‌ای برای قضا و داوری وی نیست، لذا مشیت خداوند متعال بر آن رفته است که این موجود بشری در همان خط سیری که هم اکنون هست قرار داشته باشد - با این ساختار دو قطبی درون خود و با این استعداد‌های متضادش که هم قابل هدایت و هم قابل گمراهی است - و اراده الهی بر آن است که بشر در انتخاب راه هدایت، یا گمراهی، مختار باشد، و اختلاف و کشمکش هم لازمه اینهاست.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةً ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۴].

«ای مؤمنان! از آنچه روزیتان داده‌ایم، انفاق کنید» در راه خدا ﷻ، مادام که بر ذخیره کردن آنچه که در روز قیامت به نفع شماست، برای خود قادرید «پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه دادوستدی است» تا آنچه را که سبب نجات است برای خود خریداری نمایید «و نه» در آن روز «دوستی» و صداقت و محبتی است «و نه شفاعتی» مؤثر است، مگر برای آنان که خداوند ﷻ به ایشان اذن شفاعت بدهد. و این روز، روز

قیامت است. «و کافران همان ستمکارانند» چرا که پیامبران: را تکذیب کرده و هشدارها را نادیده گرفتند و از اعلامیه‌ها فرمان نبردند. عطاء بن دینار گفته است: «سپاس خدای عز و جل را که فرمود: کافران همانا ستمکارانند و فرمود: ستمکاران همانا کافرانند، چرا که دیگر کار بر همگان دشوار می‌شد». به قولی: مراد از کافران؛ منکران فرایض الهی و از جمله ترک‌کنندگان و بازدارندگان زکاتند زیرا امر به «انفاق» در این آیه، ناظر بر زکات فرض می‌باشد.

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«خداست که معبودی جز او نیست» یعنی: معبود بر حقی جز او نیست «زنده‌است» یعنی: او تعالی زنده پاینده‌ای است که نه حیات وی زایل و نه متحول و دگرگون می‌شود «و» هم اوست «قیوم» یعنی: قیام‌کننده به تدبیر امور آفرینش و مخلوقات خویش و حفظ و نگه‌داشت آنها و برپادارنده‌ای که همه موجودات به او نیازمندند و او از همه آنها بی‌نیاز می‌باشد «نه خوابی سبک او را فرا گیرد» سنه: خواب سبک و غنودنی است که به عنوان مقدمه خواب پدید می‌آید و احساس‌رخوت و سستی و فروافتادن پلکها (چرت) نشانه آن می‌باشد. خواب: حالتی است خاص که بر جانداران عارض می‌شود و با آن، حواس ظاهری از احساس و ادراک باز می‌ماند. «و نه» او را «خوابی گران» فرامی‌گیرد، پس بر حق تعالی هیچ نقص و غفلت و فراموشی‌ای از تدبیر امور مخلوقاتش، دست نمی‌دهد «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست» و تحت سلطه و فرمان او می‌باشد «کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند»؟ هیچ‌یک از بندگانش قادر نیست که نزد وی به احدی از آنان - با شفاعت یا غیر آن - نفعی برساند تا آن‌گاه که حق تعالی خود به شفاعت کننده اذن شفاعت ندهد «می‌داند آنچه را در پیش‌رویشان است» از آخرت «و آنچه در پشت سرشان است» از دنیا. که این خود دلیل احاطه علم وی به تمام کائنات - اعم از گذشته، حال و آینده آنها - می‌باشد «و به چیزی از علم او احاطه و آگاهی نمی‌یابند مگر آنچه خود بخواهد و کرسی او آسمان‌ها و زمین را دربر گرفته» ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «کرسی حق تعالی،

علم اوست». طبری این رأی را ترجیح داده. از نظر اهل لغت نیز، اصل کرسی به معنای علم است، از این جهت به علما «کراسی» گفته می‌شود زیرا آنان تکیه‌گاه‌های مردم و محل اعتماد ایشانند. در روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنه آمده است که فرمود: «کرسی حق تعالی محل و موضع هردو قدم اوست». به قولی دیگر: مراد از کرسی، عظمت و بزرگی خدای سُبْحَانَكَ است و الا - در حقیقت امر - نه کرسی‌ای است و نه نشستنی و نه هم کسی که بنشیند. به قولی دیگر: مراد از کرسی، فرمانروایی خداوند متعال است. باید دانست که به قول صحیح، کرسی غیر از عرش است و عرش از کرسی بزرگتر می‌باشد، چنان که در احادیث شریف آمده است.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «من بر آنم که واجب است تا ما به عرش و کرسی همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است ایمان داشته باشیم و حق تعالی خود به مراد خویش از آنها دانتر است». «و نگهداری آنها بر او دشوار نیست» یعنی: نگه‌داشت آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست، بر خداوند متعال سنگین و دشوار نیست و به او از این کار کمترین مشقتی نمی‌رسد «و او بلند مرتبه بزرگ قدر است» بر مخلوقاتش از روی قدر و منزلت، والا و برتر و بر آنان تواناست و بر همه چیز غالب و مسلط می‌باشد. پس مراد از علو؛ علو قدر و مرتبه است، نه علو مکانی زیرا خدای سبحان از قرار گرفتن در مکان مبرا و منزله می‌باشد. خاطر نشان می‌شود که این آیه کریمه را «آیه‌الکرسی» می‌نامند.

**فضیلت آیه‌الکرسی:** در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ابی بن کعب رضی الله عنه سؤال کردند: کدامین آیه از آیات کتاب خدای سُبْحَانَكَ بزرگتر است؟ گفت: آیه‌الکرسی، فرمودند: «تهنیت باد بر تو علم، ای ابامنذر!». همچنین در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزید بن سکن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی‌گمان اسم اعظم خداوند سُبْحَانَكَ در این دو آیه کریمه است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾، و ﴿الْمَلِكُ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [آل عمران: ۱-۲]. همچنین در حدیث شریف آمده است: «آیه‌الکرسی سرور همه آیات قرآن است و در هیچ خانه‌ای که شیطان در آن است، خوانده نمی‌شود، مگر اینکه شیطان از آن خانه بیرون می‌رود». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قرأ دبر كل صلاة مكتوبة آية الكرسي لم يمنعه من دخول الجنة إلا أن يموت: کسی که پس از هر نماز فرض آیه‌الکرسی را بخواند، هیچ چیز دیگری

او را از ورود به بهشت باز نداشته است، جز اینکه بمیرد». احادیث بسیار دیگری نیز در فضیلت آیه‌الکرسی آمده است که به جهت اختصار از ذکر آنها صرف نظر کردیم. ابن کثیر می‌گوید: «آیه‌الکرسی مشتمل بر ده جمله مستقل است که همه به ذات الهی متعلق‌اند و در آنها تمجید و تعظیم خدای یکتا می‌باشد».

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۚ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ۚ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶].

«در دین هیچ اجباری نیست» یعنی: هیچ‌کس از کفار را - در صورتی که به پرداخت جزیه تن دردهد - به قبول اسلام اجبار و اکراه ننمایید زیرا دلایل و برهان‌های دین حق آشکار و روشن است و نیازی به این وجود ندارد که کسی را به اجبار به آن وادار نمود. در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: گروهی از انصار مدینه گفتند: «ما قبل از اسلام با این اعتقاد که دین یهود از دین ما بهتر است؛ فرزندانمان را به دین آنان درآوردیم و حالا که خدای عز وجل اسلام را نمایان گردانید، دیگر می‌باید فرزندانمان را به جبر و اکراه به پذیرش اسلام وادارنماییم»، پس چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندان انصار را مخیر ساخته و آنان را به پذیرفتن اسلام، اجبار و اکراه نکردند. آری! اکراه و اجبار منتفی است؛ «چرا که رشد از غی، به روشنی آشکار شده است» مراد از رشد در اینجا؛ ایمان و مراد از غی؛ کفر است. یعنی: راه از بی‌راهه متمایز و آشکار و ایمان با دلایل و برهان‌های خود متجلی و روشن گردیده است بنابراین، نیازی به اجبارکسی بر پذیرش اسلام وجود ندارد «پس هرکس به طاغوت کفر ورزد، طاغوت: کاهن، شیطان، بت و هر سردمداری در عرصه گمراهی است» «و به خدا ایمان آورد» بعد از آن که راه از بیراهه بر وی آشکار گشته است؛ «هرآینه به عروه‌الوثقی چنگ زده است» عروه: یک طرف ریسمانی است که به شکل حلقه‌ای گره‌زده می‌شود و هرکس به چاهی فرو رود، یا از آن بالا آید، آن حلقه را محکم در دست خویش می‌گیرد. مراد از آن در اینجا؛ وسیله نجات است. وثقی: یعنی: محکم به هم گره‌زده شده و سخت استوار. آری! هرکس ایمان آورد؛ به دستاویزی محکم و استوار چنگ زده است «که گسستنی برای آن نیست» یعنی: آن حلقه هرگز باز و گسسته نمی‌شود تا کسی را که به آن چنگ زده، هلاک کند، بلکه فرد چنگ‌زننده به خود را همان‌طور به بهشت می‌رساند و از بهشت فقط کسی جدا می‌افتد که به آن حلقه چنگ زده باشد.



ابن کثیر آرای علما درباره «عروۃ الوثقی» را چنین نقل می‌کند: «عروه الوثقی؛ ایمان است». سدی می‌گوید: «عروه الوثقی اسلام است». سعیدبن جبیر وضحاک می‌گویند: «عروه الوثقی؛ کلمه طیبه لا اله الا الله است». انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: «عروه الوثقی قرآن است». سالم ابن ابی الجعد می‌گوید: «عروه الوثقی دوست داشتن در راه الله و دشمنی ورزیدن به خاطر اوست». آن‌گاه ابن کثیر در جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «همه این اقوال صحیح است و میان آنها هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد». «و خداوند شنواست» همه گفتنی‌ها را «دانااست» به همه اعتقادات؛ اعم از کفر و ایمان. قرطبی گفته است: «از آنجا که ایمان به خدا ﷻ و کفر به طاغوت، از اموری است که به زبان گفته می‌شود و قلب آن را باور می‌کند، پس، مناسب بود که در اینجا صفت «سمیع» برای گفتنی‌ها و صفت «علیم» برای معتقدات به کار رود، که چنین شد».

این آیه کریمه قاعده‌ای بزرگ از قواعد اسلام و رکنی عظیم از ارکان سیاست، برنامه و راه و روش آن است. قاعده‌ای که اجبار کسی را به پذیرش دین روانمی‌داند و همچنین به کسی این اجازه را نمی‌دهد که فردی از اهل ادیان را به اجبار از دین وی خارج سازد. البته این قاعده هنگامی تحقق می‌پذیرد که مسلمانان قوی و نیرومند باشند، به گونه‌ای که بتوانند از هویت و حیات دینی‌شان در برابر فتنه‌گران حراست و حفاظت نمایند، لذا برای تأمین آزادی دعوت و ایمنی از فتنه، جهاد علیه سلطه متجاوز امری اجتناب‌ناپذیر است و بعد از آن، موضوع‌گردن نهادن به اسلام در حوزه فردی و گروهی، چیزی است که به قناعت اختیاری انسان‌ها از طریق حجت و برهان، یا گفت‌وگو به شیوه‌ای که نیکوتر است، وا گذاشته می‌شود و در این میدان، دیگر نه جهاد مسلحانه‌ای در کار است و نه اجبار و فشاری.

صاحب تفسیر «المنیر» پس از آن که اقوال و آرای مفسران در خصوص منسوخ شدن این آیه کریمه را با آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ جِهْدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ [التوبة: ۷۳]. نقل می‌کند؛ این استنباط را به دست می‌دهد که قول به نسخ آن ضعیف است، لذا قول صحیح این است که آیه کریمه منسوخ نیست. شهید سید قطب رحمته الله نیز در «فی ظلال القرآن» این آیه کریمه را از بارزترین وجوه گرمی‌داشت خداوند متعال از انسان می‌داند و با بیانی مدلل نشان می‌دهد که میان اصل عدم اکراه بر دین و اصل

مشروعیت جهاد مسلحانه، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هریک از آنها مجال خاص خود را دارا می‌باشند<sup>۱</sup>.

﴿اللَّهُ وَلى الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۷].

«خداوند ولی مؤمنان» یعنی: یاور و سرور و کارسازشان «است، آنان را از تاریکی‌ها» یعنی: از شبهات گمراه‌کن، جهل و پرستش طاغوت «به سوی نور» علم و هدایت و ایمان «بیرون می‌آورد» ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ نور را به‌صیغه مفرد و ظلمات را به‌صیغه جمع یاد کرد؛ زیرا حق یکی است و متعدد نمی‌شود، اما کفر و گمراهی انواع و اقسام زیادی دارد». «و کافران سرورانشان طاغوت است که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها خارج می‌کنند» مراد از طاغوت در اینجا؛ ائمه و فلاسفه کفرند که کافران را به کفر و الحاد امر کرده و کفر را برآنان آرایش می‌دهند و بدین‌وسیله آنان را از نور فطرت الهی که مردم را برآن سرشته است و از راه انبیا ﷺ که دعوت به‌سوی عقاید راستین و شریعت‌های روشن و مستقیم است، به‌سوی تاریکی‌های کفر خارج می‌کنند «آنان اهل آتشدند، آنان در آن جاودانند».

ابن‌جریر طبری در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند: کسانی که به‌عیسی عَلَيْهِ السَّلَام ایمان آورده بودند و چون پیامبر خاتم رَبِّ الْعَالَمِينَ مبعوث شدند، به ایشان نیز ایمان آوردند؛ از مصادیق این آیه‌اند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَآجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهٖ أَنْ ءَاتَهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۸].

«ای محمد! آیا ندیدی» با قلب خویش «آن کسی را که با ابراهیم در باب پروردگارش مواجه کرد» گویند: او نمرودبن‌کنعان بود که در عراق پادشاهی می‌کرد و مرکز فرمانروایی‌اش بابل بود و نقل است که او پادشاه عالمگیر زمان خود بود که دنیا را

۱ - نگاه کنید به ترجمه فارسی المنیر (۴۰-۴۲/۲) و متن عربی «فی ظلال القرآن ۱/۲۹۳-۲۹۶»، طبع

تماما زیر سلطه و فرمان خویش درآورده بود. «در مقابل آن که خدا به او پادشاهی داده بود» یعنی: طول مدت پادشاهی اش، او را به این طغیان و گردنکشی واداشت زیرا نقل است که او به مدت چهارصد سال بر مسند پادشاهی قرار داشت و در این پادشاهی و ناز و نعمت، مغرور و گردنکش شد، در حالی که نعمت اساسا انگیزه بخش شکر و سپاس است نه ناسپاسی و گردنکشی، هم از این روی او با ابراهیم علیه السلام به مقابله و مکابره پرداخت، «آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگارم آن کسی است که زنده می کند و می میراند» یعنی: دلیل قطعی وجود پروردگار توانا، ایجاد این پدیده های مشاهده شده بعد از عدم آنها و باز معدوم ساختن آنها بعد از وجودشان است و این بالضروره، دلیل بر وجود فاعل مختاری است زیرا این پدیده ها به خودی خود به وجود نیامده اند و لابد ایجادکننده ای آنها را آفریده است و این آفریننده، همان پروردگاری است که من به سوی پرستش وی به یگانگی فرامی خوانم. اما نمرود به کبر و نخوت خود ادامه داد و گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «نمرود، دو مرد را که به اعدام محکوم بودند، احضار کرد، پس یکی از آنها را کشت و دیگری را بخشید و بدین گونه ادعا کرد که او زندگی بخشیده و می رانیده است، که البته این ادعایش مغالطه ای بیش نبود زیرا قصد ابراهیم علیه السلام این بود که پروردگار متعال زندگی و مرگ را در اجساد می آفریند، ولی قصد نمرود کافر این بود که او قادر است تا از کشتن درگذرد؛ و این خود زنده ساختن است و قادر است تا بکشد؛ که این خود میراندن است. روشن است که این پاسخ ابلهانه ای بود که هرگز قرار دادن آن در مقابل حجت ابراهیم علیه السلام صحیح نیست». آن گاه ابراهیم علیه السلام حجتی به میدان او آورد که در آن مغالطه روی نمی دهد و به کافر این مجال فراهم نمی شود که از آن با تکبر و لجاجت بگریزد: «ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی آورد، پس تو آن را از مغرب برآور» یعنی: هرگاه تو مدعی آن هستی که زنده می کنی و می میرانی؛ پس کسی که زنده می کند و می میراند، هم او در نظام هستی نیز می تواند تصرف کند - اعم از آفرینش آن، یا دست بردن در برنامه ها و نظامات آن - لذا من از تو می خواهم که اگر راست می گویی؛ اینک این خورشید را که هر روز از مشرق طلوع می کند، از مغرب بر آور؛ «پس آن کافر مغلوب شد» و بر جای خویش میخکوب گشت و متحیرانه ساکت ماند «و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند» یعنی: به آنان حجت و برهانی را الهام نمی کند، بلکه حجتشان در نزد پروردگار متعال، محکوم به شکست و بطلان است.

سدی می‌گوید: «این مناظره میان ابراهیم و نمرود بعد از بیرون آمدن ابراهیم علیه السلام - به سلامت از آتش - روی داد زیرا قبل از آن، میان آن دو ملاقاتی روی نداده بود». ابن‌کثیر به نقل از زید بن اسلم می‌گوید: «نمرود غله و خوارباری فراوان داشت و مردم برای گرفتن غله نزد وی می‌رفتند. ابراهیم علیه السلام نیز همراه با آنان نزد وی رفت، هم در آنجا بود که این مناظره میان آن دو روی داد. پس نمرود به ابراهیم علیه السلام غله‌ای نداد - چنان‌که به مردم می‌داد - و چون ابراهیم علیه السلام از نزد وی به سوی خانواده‌اش بر می‌گشت، در مسیر راه، بار خویشت را از توده خاکی که نزدیک خانه‌اش بود پر کرد و با خود گفت: چون نزد خانواده خود بروم، آنان را با نمایاندن این بار از خود وا می‌آورم. به خانه که رسید، بار خود را گذاشته، تکیه داد و خوابید. زنش ساره به سوی دو کیسه همراه ابراهیم علیه السلام که پر از خاک بود رفت و آن دو را پر از خوراکی‌ای پاکیزه یافت و از آن غذایی گوارا پخت. چون ابراهیم علیه السلام از خواب بیدار شد، غذایی لذیذ را در برابر خود آماده یافت، پرسید: این را از کجا آورده‌اید؟ ساره گفت: از غله‌ای که همینک آوردی! پس ابراهیم علیه السلام دانست که این، روزی از جانب خدای عز و جل بوده است».

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ وَقَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةً عَامٍ فَأَنْظِرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَأَنْظِرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَأَنْظِرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكُسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۵۹﴾ [البقرة: ۲۵۹].

«یا» ندانستی داستان «کسی را که بر قریه‌ای گذشت» این کس، به قول مشهور: عزیر علیه السلام از انبیای بنی‌اسرائیل بود که بر قریه‌ای از سرزمین بیت‌المقدس که به دست بخت‌النصر ویران شده بود، گذشت. به قولی: مراد از قریه؛ اهالی آن است. «که سقفها و دیوارهایش فرو ریخته بود» یعنی: سقفها و دیوارهای آن قریه بر سر ساکنان خود فرو ریخته بود. عروش: سقف‌هاست. به قولی: معنای آن این است: آن قریه خالی از سکنه بود، در حالی که خانه‌ها آباد و پابرجا بودند. عزیر علیه السلام با مشاهده این وضع با خود گفت: «چگونه خداوند» مردم «این ویرانکده را پس از مرگشان زنده می‌کند؟» این چنین

بود که او احیای مجدد آن قریه یا شهر را در حالتی که مشابه حالت مردگان است، بعید پنداشت. مراد وی، بعید پنداشتن زنده شدن مجدد مردم آن قریه بود «پس خداوند او را» یعنی: عزیر را «صد سال میراند، سپس برانگیختش» و بدین گونه برای او در وجود خودش، بر معاد مثل و نمونه‌ای زد. و از زنده ساختن او به «بعث» تعبیر شد نه «احیاء»، برای اعلام این امر که عزیر عَلَيْهِ السَّلَام همچون بار اول؛ زنده‌ای عاقل و با ادراک کامل گردید. خداوند عَلَيْهِ السَّلَام بعد از برانگیختن مجددش به او گفت: «چقدر درنگ کرده‌ای؟» در حال مرگ؟ «گفت: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ام» عزیر این سخن را بنابه پندار خودش گفت زیرا خدای عَلَيْهِ السَّلَام او را در آغاز روز میراند و پس از صدسال در آخر روز زنده ساخت، پس چون دید که خورشید هنوز می‌تابد، گمان کرد که آن خورشید؛ خورشید همان روز است و او فقط چند ساعتی بیش نخوابیده است «گفت» پروردگار متعال «چنین نیست، بلکه صد سال درنگ کرده‌ای» در حال مرگ «پس به خوراک و نوشیدنی خود» که گویند؛ انجیر و شیره انگور بود «بنگر، که» با وجود سپری شدن این مدت طولانی، طعم و رنگ آن به قدرت لایزال ما «تغییر نکرده است و به درازگوش خود بنگر» که چگونه اعضا و اجزای وجودش متلاشی شده و استخوان‌های آن درهم ریخته است و بدان که این واقعه برای آن است که هم پاسخ سؤال تورا بدهیم «و هم تو را نشانه‌ای برای مردم گردانیم» در مورد معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ. گفته‌اند: نشانه قراردادن عزیر، در این حقیقت بود که او بعد از گذشت صد سال، به مانند روزی که مرده بود، جوان برانگیخته شد، درحالی که فرزندان و نوادگان خود را همگی پیر و کهنسال یافت. «و به این استخوان‌ها بنگر که چگونه آنها را به حرکت درمی‌آوریم» یعنی: آنها را بر روی همدیگر قرار داده و به هم پیوند می‌دهیم «سپس گوشت را بر آن می‌پوشانیم» یعنی: استخوان‌ها را با گوشت می‌پوشانیم. ابن کثیر نقل می‌کند: «آن شهر ویرانه بعد از مدت هفتاد سال از مرگ عزیر عَلَيْهِ السَّلَام آباد و مسکونی شده بود». گفتنی است؛ اولین چیزی که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام در عزیر آفرید، چشمانش بود و او با چشم خود می‌دید که چگونه استخوان‌هایش یکی یکی به دیگری پیوسته و سپس بر آنها گوشت پوشانده می‌شود، آن گاه بر وی روح دمیده شد «پس چون این حال برای او آشکار شد» یعنی: چون برای او آنچه را که قبل از این بعید می‌پنداشت، به عینیت آشکار گشت «گفت: به یقین می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست» یعنی: اکنون می‌دانم به نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی‌دانستم و آن علم عیان

است، پس، هم‌اکنون من داناترین اهل زمان خویش به این حقیقت هستم. به قرائتی دیگر (اعلم...) آمده است؛ که در این صورت معنی این است: خداوند ﷻ به او دستور داد تا این حقیقت را به نحوی بداند که در آن، آرامش و اطمینان قلبی وجود دارد.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَظْمَنَ قَلْبِي ۖ قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۰].

«و» ای محمد ﷺ! به یاد آور «آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من بنما که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» جمه‌ور علما بر آنند که این سؤال ابراهیم ﷺ از روی شک و تردید در قدرت خداوند متعال نبود زیرا ابراهیم ﷺ هرگز در قدرت حق تعالی بر زنده‌ساختن مردگان شک و شبهه‌ای نداشت، بلکه فقط می‌خواست تا کیفیت زنده شدن را به چشم سر ببیند. ابن کثیر می‌گوید: «برای این درخواست ابراهیم ﷺ چند سبب ذکر کرده‌اند، از آن جمله اینکه چون او به نمرود گفت: (پروردگار من همان است که زنده می‌گرداند و می‌میراند)؛ دوستدار آن شد که در این باره، از علم یقین به عین‌الیقین ارتقا یابد». بنابراین، ابراهیم ﷺ با این خواسته‌اش نه رؤیت قلب، بلکه رؤیت چشم را اراده داشت تا برای او طمأنینه و آرامش حاصل شود. پس خداوند ﷻ در پاسخ وی «فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟» به اینکه من به زنده‌ساختن مردگان قادرم، که اینک از من نمایاندن آن را می‌خواهی؟ طرح این سؤال، در عین علم خداوند ﷻ به ایمان داشتن ابراهیم ﷺ، برای تعلیم دادن به شنوندگان است «گفت: چرا» باور داشته‌ام و ایمان آورده‌ام که تو بر این کار توانایی «و لیکن برای این که» با یک‌جاشدن دلیل عیان همراه با دلایل ایمان «دل‌م آرام گیرد»، خواستار این معاینه و مشاهده گردیده‌ام. آری! ابراهیم ﷺ هرگز در زنده‌شدن مردگان شکاک و متردد نبود و برای پیامبران: چنین شک و تردیدی جایز هم نیست، ولی او به‌خاطر آن خواهان دیدن این امر شد که فطرت انسان براین سرشته شده که از مشاهده آنچه که از وجود آن خبر یافته، به اطمینان دست می‌یابد.

به همین جهت، رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرموده‌اند: «خبر یافتن همچون معاینه و دیدن نیست». ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در قرآن کریم آیه‌ای از این

آیه کریمه امیدوار کننده تر نیست». خواجه عبدالله انصاری رحمته می گوید: «یقین را سه رتبت است، اول علم الیقین، پس عین الیقین؛ پس حق الیقین، ابراهیم علیه السلام خواست تا هر سه رتبت در او جمع شود و علم الیقین، عین الیقین گردد». لذا خداوند متعال خواسته ابراهیم علیه السلام را اجابت نموده «فرمود: چهار پرنده را بگیر و آنها را پیش خود ریزیز گردان» یعنی: بعد از برگرفتن چهار پرنده، هر کدام آنها را قطعه قطعه کن «سپس بر سر هرکوهی پاره ای از آنها را بگذار» یعنی: از هر کدام آنها پاره ای بر سر هرکوهی قرار ده «آن گاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می آیند» یعنی: شتابان به سوی تو به پرواز در می آیند «و بدان که خداوند، عزیز حکیم است» یعنی: حق تعالی غالب و توانایی است که چیزی او را عاجز نمی گرداند و در صنع و تدبیر خویش فرزانه و باحکمت است.

نقل است که ابراهیم علیه السلام چهار پرنده را از چهار نوع بر گرفت: طاووس، کرگس، کلاغ و خروسی را. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «ابراهیم علیه السلام پرندگان ریزیز شده و به هم در آمیخته را بر هفت کوه قرار داد، آن گاه سرهایشان را به دست خود گرفت، سپس نگاه کرد که چگونه اجزای آنها به هم می پیوندند و پره های شان یکی یکی به هم می آید و همه زنده شدند».

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلِيمٌ ﴿۲۶۱﴾﴾ [البقرة: ۲۶۱].

سبب نزول: این آیه کریمه درباره عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما نازل شد زیرا اولی سپاه تبوک را به هزار شتر، همراه با نمد و یراق و جهاز آنها مجهز کرد و به علاوه چاه آب خیزی داشت که آن را نیز بر مسلمانان صدقه کرد و دومی چهار هزار درهم را در راه خدا جَلَّ جلاله انفاق نمود. ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را دیدم که دستانشان را بالا برده در حق عثمان رضی الله عنه چنین دعا می کردند: «پروردگارا! من از عثمان بن عفان راضی شده ام، پس، تو نیز از او راضی باش».

«صفت کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند» یعنی: در جهاد برای اعلائی کلمه الله «همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد» یعنی: صفت انفاق شان مانند صفت کشت دانه ای با این اوصاف است. مراد خوشه های هفت گانه ای است که از یک ساقه واحد سر می زند، یعنی یک ساقه به هفت

شاخه منشعب می‌شود که در هرشاخه یک خوشه و در هر خوشه صددانه است «و خداوند برای هرکس که بخواهد» پاداشش را «چند برابر می‌کند» یعنی: باز هفتصد برابر را برای کسانی که آداب انفاق را رعایت کنند<sup>۱</sup> و انفاق‌شان برای برتری کلمه خدا ﷻ باشد، چند برابر می‌کند «و خداوند گشایشگر» است. یعنی فضل و بخشش وی گشاده است و از خلقش فراگیرتر و گسترده‌تر می‌باشد «داناست» به کسانی که مستحق این فضل و بخشش هستند و نیز به کسانی که مستحق آن نیستند.

این آیه کریمه اقتضا می‌کند که انفاق در جهاد پاداشی هفتصد برابر داشته باشد، در حالی که در آیه دیگری آمده است که یک کار نیک، ده‌برابر پاداش دارد لذا از این امر دانسته می‌شود که پاداش ده برابر، متعلق به انفاق در غیر جهاد از دیگرراه‌های خیر بوده و فقط پاداش انفاق در جهاد است که هفتصد برابر می‌باشد. امام‌احمد از عیاض‌بن‌غطفی روایت کرده است که گفت: نزد ابوعبیده آمدیم تا او راه سبب ناراحتی‌ای که به پهلویش عارض شده بود، عیادت کنیم در این هنگام همسرش بر بالینش نشسته بود. پس به همسرش گفتیم: ابوعبیده رضی الله عنه شب را چگونه گذراند؟ گفت: به‌خدا که شب را برخوردار از پاداش الهی گذراند. ابوعبیده رضی الله عنه به‌سخن درآمد و گفت: نه! چنین نیست، من شب را با چنین حالی سپری نکرده‌ام. در این اثنا رویش را که به‌طرف دیوار بود، به‌سوی عیادت‌کنندگان برگرداند و گفت: آیا از من نمی‌پرسید که به زخم چه گفتم که او از سخنم چنین برداشتی کرده‌است؟ در حدیث شریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «هر کس ملازاد بر نیاز خود را در راه خدا ﷻ انفاق کند، پاداش وی هفتصد چند آن است و هرکس بر خود انفاق کند، یا مریضی را عیادت نماید، یا چیز آزردهنده‌ای را دور سازد، هرکار نیکی از این قبیل، پاداشی ده برابر دارد و روزه سپر مؤمن است تا آن‌گاه که او [با ارتکاب حرام] آن را نشکند و پاره نکند و هرکس که خدای عز و جل او را به آفت و بلایی در جسمش مبتلا گردانید، آن آفت برایش حطه‌ای [کفاره‌ای برای گناهان] است.» یعنی: زن ابوعبیده رضی الله عنه که این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از شوهرش شنیده بود، استنباط وی این بود که چون وی به آفتی مبتلا هست، این‌برایش پاداشی است.

۱- آداب انفاق را در آیات بعد می‌خوانیم.



﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَتًّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۲۶۲].

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منت و آزاری در میان نمی‌آورند» من: سخن گفتن شخص از بخشش و انفاق خود است، که آن سخن به گوش گیرنده می‌رسد و مایه آزار روحی وی می‌گردد و این از گناهان کبیره است. اذی: دشنام‌دادن، فخرفروشی و تکبر به انفاق مال و یادآوری آن به کسی است که فقیر دوست ندارد او از آن آگاه شود. آری! چنین کسانی که اموالشان را بی‌منت و آزار در راه خدا ﷺ انفاق می‌کنند: «پاداششان برای‌شان نزد پروردگارشان» محفوظ «است». اینکه خداوند ﷻ در اینجا انفاق‌کنندگان را به پروردگاری خود منسوب می‌سازد، گرمی داشت و بزرگ‌داشتی برای آنان و تأکیدی بر دریافت پاداش از سوی ایشان است «و بیمی بر آنان نیست» در هر دو سرای دنیا و آخرت «و آنان اندوهگین نمی‌شوند» این تعبیر، بیانگر نفی همیشگی حزن و اندوه از آنان است.

در حدیث شریف به روایت مسلم از ابوذر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر إليهم ولا يزكهم ولهم عذاب أليم: المنان بما أعطى، والمسبل إزاره، والمنفق سلعته بالحلف الكاذب». «سه کس اند که خدای تعالی در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به سوی آنان نمی‌نگرد، آنان را تزکیه نمی‌کند و برای‌شان عذابی دردناک است: منت‌گذارنده در برابر آنچه که بخشیده است، کسی که در راه رفتن، شلوار (ولباسش) را از روی کبر و خودبزرگ‌بینی بر زمین به دنبال خود می‌کشد و کسی که کالای خود را با سوگند دروغ می‌فروشد».

﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ ۗ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۳].

«گفتاری پسندیده» و دعا و کلامی خوش در برخورد با فرد سائل و نیازمند، از سوی کسی که مورد درخواست کمک قرار می‌گیرد «و گذشت» و چشم‌پوشی از پافشاری و تندی سائل «بهتر از صدقه‌ای است که آزاری به دنبال آن باشد و خداوند بی‌نیاز بردبار است» این آیه کریمه در عین اینکه بیانگر این حقیقت است که برگرداندن فقرا با زبانی خوش و رفتاری نیک، بهتر از دادن صدقه به ایشان همراه با آزار و منت می‌باشد؛ دلجویی از نیازمندان و امید بخشیدن به آنان نیز هست، بادادن این پیام به آنان که:

اگر از نزد اغنیا دست خالی برمی‌گردند، باید به فضل و بخشایش خداوند ﷻ امیدوار باشند. مراد از «مغفرت»، پرده پوشی رفتار بدنیازمند و گذشت از وی است، چنانچه او بر درخواستش چنان پافشاری و اصرار ورزید که سبب کدورت خاطر توانگر شد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾﴾  
[البقرة: ۲۶۴].

«ای مؤمنان! صدقات خود را با منت و آزار باطل نکنید» باطل کردن صدقات؛ از بین بردن اثر و تباه ساختن ثواب آنهاست زیرا منت و آزار و ریا، صدقات را باطل و بی اثر می‌گرداند «همانند کسی که مالش را برای خودنمایی بر مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد» یعنی: مانند کسی که مالش را ریاکارانه برای نمایش دادن به مردم انفاق می‌کند و هدف او از این کار، کسب رضای الهی و ثواب آخرت نیست، بلکه فقط می‌خواهد مدح و ستایش مردم را به سوی خود جلب نماید تا مردم او را به اوصاف نیک بشناسند و مثلاً بگویند؛ فلان شخص، سخاوتمند و جواد است «پس مثل او همچون مثل تخته سنگی است» صاف و هموار «که بر آن خاکی باشد و باران سنگینی بر آن ببارد و آن را سخت و صاف واگذارد» یعنی: آن باران سنگین، خاکی را که بر روی آن تخته سنگ نشسته است، ببرد و آن را صاف و سترون باقی گذارد. پس همچنان است این فرد خودنمای ریاکار، که صدقات ریایی او نه نفعی از ثواب به او می‌رساند و نه هم مال وی باقی می‌ماند، همچون صخره‌ای که نه سبزی بر آن می‌روید و نه هم خاکش باقی می‌ماند «آنان نیز از آنچه کرده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند» یعنی: منت‌گذاران و آزاردهندگان و ریاکاران نیز، نه از آنچه انفاق کرده‌اند، پاداش و حاصلی می‌برند و نه هم بعد از انفاق، قادر به بازگرداندن مال خود می‌باشند، درحالی که قبلاً در به دست آوردن آن، چه رنجها و زحمتهای کشیده‌اند! «و خداوند قوم کافر را» تا آن گاه که بر کفر خویش باشند «هدایت نمی‌کند» به سوی آنچه که خیر و صلاحشان در آن است. این تعبیر به این واقعیت اشاره دارد که ریا و منت نهادن از صفات کفار است، نه از اوصاف مؤمنان.

باید دانست که:

۱- آیات کریمه، شامل انفاق نفل و فرض - هردو - می‌شود، پس نیازی نیست که بگوییم: آیه (۲۶۱) قبل از آیه زکات نازل شده و سپس با آیه زکات منسوخ گردید.

۲- آیه کریمه (۲۶۱) دلیل بر آن است که شغل کشاورزی از بهترین مشاغل است، بدان جهت که خدای عَلَّمَ به آن مثل زده است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ مسلمانی نیست که نهالی می‌نشانند و یا مزرعه‌ای را کشت می‌کند که بعدا پرنده‌ای، یا انسانی، یا حیوانی از آن می‌خورد، مگر اینکه آن محصول، برایش صدقه است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «روزیتان را در نهانگاه‌های زمین بجوید». یعنی: کشاورزی نمایید. آری! کشاورزی از جمله فرض‌های کفایی است، پس بر حاکم مسلمانان واجب است که مردم را بر کشاورزی مجبور نماید.

۳- منت‌گذاری؛ یعنی یادآوری از احسان خویش و آن را به رخ شخص نیازمندکشیدن، از گناهان کبیره است، به دلیل احادیث وارده درباره نکوهش شدید این کار.

۴- در حدیث شریف آمده است: «سخن نیکو صدقه است و از امور پسندیده یکی این است که با برادر مسلمانان با چهره باز و بشاش روبرو شوی».

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۳۵﴾ [البقرة: ۲۶۵].

«و مثل کسانی که اموالشان را برای طلب خشنودی خداوند و اعتقاد برخاسته از دل خویش انفاق می‌کنند» یعنی: آنان که با بذل اموال، دل و جان و نهان خویش را بر ایمان و اعتقاد و عبادات استوار و پایدار می‌سازند و انفاق مال را وسیله‌ای برای ریاضت و تمرین و عادت دادن نفس خویش بر ایمان و اعتقاد می‌شناسند و یقین دارند به اینکه خداوند متعال به ایشان در برابر آن پاداشی بس وافر عنایت می‌کند. یا معنای ﴿وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ این است: آنان که نفس خویش را بر ایمان و بذل مال در راه خدا عَلَّمَ، پایدار و ثابت قدم گردانیده و آن را از بیماری بخل و مال‌دوستی تزکیه می‌کنند، مثل آنان «همچون مثل جنتی است» جنت: باغی است که در آن درختانی انبوه می‌روید تا بدانجا که آن را می‌پوشاند «که» این باغ «بر فراز ربوهای قرار دارد» ربوه: پشته‌ای است که اندک بلندی دارد. توصیف باغ به این که بر فراز پشته‌ای قرار دارد؛ برای آن است که درختان و سبزی‌هایی که بر آن پشته می‌روید، نیکوتر از درختان و سبزه‌زارهای

دیگر مکانهاست، چه غالبا ورزش بادهای نرم، به آن هوایی لطیف و گوارا و کیفیتی والا و دلپذیر می‌بخشد، هم از این روی است؛ «که اگر باران سنگینی بر آن ببارد، دو چندان محصول برآورد» میوه‌هایش نسبت به باغهای دیگر، به سبب این باران سنگین «و اگر باران سنگین بر آن نبارد» دست کم «باران سبک» و ریزی هم برای آن کافی است. طل: باران سبکی است که قطراتی ریز دارد «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» آری! این چنین است داستان مؤمنی که اگر خداوند ﷻ به او ثروت و سرمایه‌ای بسیار بریزاند، او هم برای رضای حق تعالی صدقه‌ای بسیار می‌دهد، اما اگر همچون باران سبک، به ثروتی اندک دست یابد؛ باز هم از صدقه دادن و انفاق دست برنداشته بذل و بخشش را کاملا قطع نمی‌کند و نفع این صدقه اندک در نزد خدا ﷻ بسیار است، چرا که هدف بخشنده آن، به دست آوردن رضای الهی می‌باشد.

حسن در تفسیر ﴿وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ﴾ می‌گوید: «در صدر اسلام چون یک مسلمان وارسته قصد صدقه دادن را داشت، با خویشتن خویش درنگ و تأملی می‌کرد؛ پس اگر آن صدقه برای خدا ﷻ می‌بود، آن را می‌بخشید و اگر غیر از این می‌بود، دست نگه می‌داشت». برخی دیگر در معنای آن گفته‌اند: «آنان که اموالشان را برای طلب خشنودی خدا ﷻ انفاق می‌کنند، بصیرتی باز و ضمیری روشن دارند و این بصیرت و بینایی ضمیر، آنها را بر انفاق در طاعت الهی پایدار و استوار می‌گرداند زیرا ایشان به هنگام دادن صدقه می‌نگرند که آیا این صدقه رضای الهی را در پی دارد یا نه؟ پس اگر برای خدا ﷻ بود، آن را می‌دهند و در غیر آن دست نگه می‌دارند». تعلیل آیه کریمه به دو علت: ﴿اَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ﴾ و ﴿وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ﴾ دلالت بر این دارد که: انسان مؤمن باید با عمل خویش این دو امر را مدنظر داشته باشد:

۱- طلب رضای خداوند متعال به انگیزه بندگی برای او. ۲- تزکیه نفس خویش از شائبه‌های بخل و ریا و دیگر آلودگی‌ها.

﴿اَيُّوْدُ اَحَدِكُمْ اَنْ تَكُوْنَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيْلٍ وَّاَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَاَصَابَهُ الْكِبَرُ وَاَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا فَاَصَابَهَا اِعْصَارٌ فِيْهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ الْاٰيٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ﴾ [البقرة: ۲۶۶].

«آیا کسی از شما دوست دارد» همزه (ایود) برای استفهام انکاری و نفی است، یعنی: کسی دوست ندارد «که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها» یعنی:

از زیر درختان آنها «نهرها روان باشد» ذکر اختصاصی خرما وانگور، درحالی که بعداً می‌فرماید: «و هرگونه میوه‌ای برایش به بار آورد» برای این است که خرما و انگور بهترین و نیکوترین درختان است «درحالی که او را پیری رسیده» و پیری شخص، او را در معرض شدت نیازمندی قرار می‌دهد زیرا شخص پیر از کار و کسب و جمع نمودن اسباب دنیا ناتوان است، از همین روی در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در دعای خویش می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ اجعل اوسع رزقک علی عند کبر سنی وانقضاء عمری».

«بارخدا! وسیع‌ترین روزیت را بر من در هنگام کهنسالی و رو به پایان آمدن عمرم قرار بده». «و» آن شخص «فرزندانی خردسال دارد» زیرا کسی که هم سن بالا و هم فرزندانی ضعیف داشته باشد و ناگهان «گردبادی آتشین بر آن باغ بوزد» و باغ او را که تمام هستی‌اش می‌باشد، یکسر «بسوزاند»؛ بدون شک، آه و افسوس و درد و اندوهش بر از دست دادن آن باغ، بسیار سخت و کمر شکن خواهد بود زیرا او نه در آن سن و سال توش و توانی دارد که باغش را دوباره غرس کند و نه فرزندانی خردسال او، چنین توان و نیرویی دارند. «اعصار» باد سختی است که همانند ستونی به سوی آسمان بالا می‌رود و سپس راست می‌ایستد، که به آن گردباد می‌گویند. مراد از «نار»، باد سرد شدید و سوزانی است که چون بر درختان وزد، همه را پاک بسوزاند «این‌گونه، خداوند آیاتش را برای شما روشن می‌گرداند تا اندیشه کنید» در عواقب امور؛ و بنابراین، صدقات و انفاق‌هایتان را در جهت رضای خدا ﷻ با اخلاص همراه کنید و از این مثل عبرت بگیرید.

پس این آیه کریمه تمثیلی است برای کسی که کار خیری می‌کند، اما در کنارش کار دیگری را به آن ضمیمه می‌نماید که آن را هدر و باطل و بیهوده گرداند، در چنین صورتی، آن عمل نیک در روز قیامت - که او سخت به آن نیاز دارد - دستش را نمی‌گیرد و گره‌ای از مشکل بی‌علاج او نمی‌گشاید، همچون صاحب چنان باغی که با چنان حادثه‌ای روبرو شده است. ابن‌کثیر در تفسیر این آیه کریمه روایت می‌کند: «عمر رضی الله عنه روزی از اصحاب پرسید: به نظر شما آیه: ﴿أَيُّوَدُّ أَحَدُكُمْ...﴾ درباره چه کسی نازل شده است؟... ابن عباس رضی الله عنه گفت: این آیه کریمه مثلی است برای عملی، عمر رضی الله عنه پرسید: کدام عمل؟ ابن عباس رضی الله عنه گفت: برای مرد توانگری که به طاعت خدا ﷻ عمل می‌کند، سپس حق تعالی (به قصداً متحان) شیطان را به سوی او می‌فرستد، از آن پس

به گناهان عمل می‌کند تا گناهان همه اعمال او را در خود فرو می‌برند». ابن‌کثیر می‌گوید: «همین روایت در تفسیر این آیه کریمه کافی است».

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ۗ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَن تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ [البقرة: ۲۶۷].

«ای مؤمنان! از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید انفاق کنید» یعنی: از بهترین و برگزیده‌ترین و حلال‌ترین اموال خویش انفاق کنید. مراد از انفاق در اینجا، زکات فرض است و به قولی: معنای آن عام است در زکات فرض و صدقات دیگر «و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم» که عبارت از: میوه‌ها، حبوبات، سبزیجات، معادن، گنجها و دفینه‌های زیرزمین است، نیز انفاق کنید. و حاشا! «قصد انفاق» چیزهای «ناپاک و بد» و پست «را نکنید» یعنی: مال و امانده و نباب را به صدقات و خیرات اختصاص ندهید «درحالی‌که آن را» اگر به عنوان حقوقتان به خودتان بدهند «خود شما نیز گیرنده آن نیستید» به هیچ نحو و در هیچ زمانی «مگر آن که در آن چشم‌پوشی کنید» یعنی: اگر یکی از شما آن را در بازار ببیند که فروخته می‌شود، یا کسی آن مال پست را به وی اهدا نماید، یا در برابر حق وی به وی بدهد، هرگز آن را - جز با بی‌میلی و از روی کم‌رویی و چشم‌پوشی - نمی‌پذیرد، پس هرگاه خود به آن چیز نامرغوب و نباب رغبت ندارید، چگونه حق خدا ﷻ را از آن می‌پردازید؟ «و بدانید که خداوند بی‌نیاز» است از انفاق‌های شما، پس انفاق مال قطعا به منفعت خود شماست «ستوده است» و سزاوار حمد و ستایش در برابر نعمت‌های وافر که به شما بخشیده است و از جمله ستایش و شکرگزاری که سزاوار جلال و عظمت اوست، یکی هم انفاقتان از اموال پاکیزه‌ای است که به شما ارزانی نموده است، پس بدانید که خداوند ﷻ پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد.

ملاحظه می‌شود که آیاتی از قرآن کریم که در آنها مطالبه انفاق مال می‌شود، غالبا یا به عبارت ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۴۷] ختم می‌شوند، یا به عبارت ﴿اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ «آیه‌بعد»؛ و خود این امر ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که مال انفاق شده بخشی از همان نعمتهایی است که حق تعالی خود به بندگانش ارزانی نموده است. در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند ﷻ بدی را با بدی محو نمی‌کند،

بلکه بدی را با نیکی محو می‌کند زیرا پلیدی نمی‌تواند محوکننده پلیدی باشد...». همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوسماری هدیه آوردند، اما آن حضرت صلی الله علیه و آله نه آن را خوردند و نه از خوردن آن نهی کردند. گفتیم: یا رسول الله! آیا مساکین را با آن اطعام کنیم؟ فرمودند: «از آنچه خود نمی‌خورید، آنان را اطعام نکنید».

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۸].

«شیطان شما را از فقر بیم می‌دهد» تا در راه خدا جَلَّ جلاله انفاق نکنید «و به ناشایستی و فحشا» یعنی: به گناهان و هزینه نمودن اموال در راه آنها و بخل ورزیدن از انفاق در راه‌های خیر «فرمان می‌دهد» اعراب به بخیل، «فاحش» می‌گویند، از بس که بخل در نزد آنان زشت و ناپسند است «ولی خداوند از جانب خود به شما وعده مغفرت می‌دهد» مغفرت: پوشاندن گناهان بندگان در دنیا و آخرت است «و فضل و بخشش» را وعده می‌دهد. فضل وی آن است که بهتر از آنچه را که انفاق کرده‌اند، به آنان عوض دهد و در روزیشان گشایش و فراخی پدید آورد و در آخرت هم به آنان بهتر و بیشتر و برتر و زیباتر از آنچه که انفاق کرده‌اند، ارزانی نماید «و خداوند واسع است» در فضل و رحمت خویش و «دانا است» به آنچه که انفاق می‌کنید، پس شما را در برابر آن پاداشی مناسب عطا می‌نماید.

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدْرَأُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [البقرة: ۲۶۹].

«او» تعالی «به هرکس که بخواهد، حکمت می‌بخشد» حکمت: به قول جمهور علما عبارت از: علم و دانش و قرآن است بنابراین، حکمت به نبوت اختصاص ندارد، بلکه از آن عام‌تر می‌باشد. به قولی دیگر: حکمت، فهم و روشن بینی در امور است. به قولی دیگر: حکمت، رسیدن به حق است در گفتار و کردار. بعضی هم آن را به دانش قرآن تأویل کرده‌اند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «حکمت؛ یعنی معرفت به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدم و مؤخر، حلال و حرام و امثال و حکم قرآن». در حدیث شریف آمده است: «من حفظ القرآن فقد أدرجت النبوة بين كتفيه غير أنه لا يوحى إليه». «هر کس قرآن را حفظ کرد، در حقیقت نبوت در میان دو شانهاش جاگرفته، جز اینکه به او وحی

نمی‌شود». «و به هرکس حکمت داده‌شود، به یقین خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد» یعنی: فقط کسی خطاب شرع و مضمون کلام الهی را به کار می‌بندد و از آنها پند می‌پذیرد که صاحب عقل سلیم باشد.

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذْرٍ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ<sup>ط</sup> وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [البقرة: ۲۷۰].

«و هر نفقه‌ای را که انفاق کردید، یا هر نذری که بر خود لازم گردانیدید، قطعاً خداوند آن را می‌داند» و بر انجام آن پاداش و بر ترک آن سزایتان می‌دهد. این عبارت، حامل معنای مژده و تهدید هر دو است. «نذر» در لغت؛ عزم بر پایبندی به چیزی خاص و لازم گردانیدن آن بر خود است و در اصطلاح شریعت؛ تعهد و پیمان بستن انسان به طاعتی است که خداوند ﷻ آن را بر وی لازم نگردانیده است، اما چون خود انسان آن را بر خود لازم می‌گرداند بنابراین، بر وی واجب و لازم می‌شود «و برای ستمکاران» یعنی: کسانی که با مخالفت امر به انفاق و عدم وفا به نذر، خود را به گناه می‌آیند «هیچ یآوری نیست».

باید دانست که علما بر وجوب وفا به نذر طاعت و حرام بودن ارتکاب معصیتی که نذر به آن تعلق گرفته، اتفاق نظر دارند، به دلیل این حدیث شریف: «نذر بر دوگونه است: ۱ - آنچه که در طاعت خدای ﷻ نذر شده‌باشد و قطعاً باید به آن وفا کرد. ۲ - آنچه که در نافرمانی خدای ﷻ نذر شده‌باشد، که این نذر برای شیطان است و در آن وفایی نیست و کفاره آن؛ کفاره قسم می‌باشد». اما به قول جمهور فقها؛ انسان در وفا کردن به نذر در یک کار مباح و در عدم وفا به آن مخیر است، همچون نذر به خوردن، لباس پوشیدن و امثال آن، به دلیل این حدیث شریف: «نذری نیست مگر در آنچه که رضای خداوند متعال با آن مدنظر باشد».

﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَبِعَمَّا هِيَ<sup>ط</sup> وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ<sup>ط</sup> وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۷۱].

«اگر صدقات خویش را آشکار کنید، این کار خوبی است» و هیچ ایراد و اشکالی به همراه ندارد «و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید» یعنی: پنهانی آن را از مال خویش بیرون کرده و به فقرا بدهید «این برای شما بهتر است» بهتر بودن پنهان کاری در پرداخت صدقات، در خصوص صدقه نافله است تا از ریا دور باشد، نه در زکات فرض



زیرا در پنهان کردن زکات فرض هیچ فضیلتی نیست، بلکه حتی اکثر علما بر آنند که آشکار ساختن آن بهتر است تا دیگران هم به زکات دهنده اقتدا کنند «و» خداوند متعال با صدقه پنهان و صدقه آشکارتان «بخشی از گناهانتان را می‌زداید» نه همه گناهانتان را زیرا صدقه، همه گناهان را نابود نمی‌کند «و خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است» بنابراین، شما را در برابر اعمال‌تان جزا می‌دهد، پس، از ریاکاری و انفاق برای غیر خدا ﷻ حذر کنید.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سبعة يظلمهم الله في ظله يوم لا ظل إلا ظله: إمام عادل، وشاب نشأ في عبادة الله، ورجلان تحابا في الله اجتمعا عليه وتفرقا عليه، ورجل قلبه معلق بالمسجد إذا خرج منه حتى يرجع إليه، ورجل ذكر الله خالياً ففاضت عيناه، ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال: إني أخاف الله رب العالمين ورجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه». «هفت کسانند که خدای ﷻ ایشان را در سایه عرش خویش جای می‌دهد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه او نیست: زمامدار عادل، جوانی که در عبادت خدا ﷻ رشد یافته، دو کسی که به خاطر خدا ﷻ باهم دوستی نموده برای او باهم جمع می‌شوند و در راه او از یک‌دیگر جدا می‌گردند، مردی که دل وی آویخته به مسجد است؛ از همان‌گاه که از آن بیرون می‌آید تا آن که مجدداً به سوی آن برگردد، کسی که در خلوت خویش خدا ﷻ را یاد می‌کند و چشمانش پر از اشک می‌شود، مردی که زنی صاحب جاه و جمال او را به سوی خویش می‌خواند، اما او می‌گوید: من از خداوند پروردگار عالمیان می‌ترسم و مردی که صدقه‌ای را انفاق می‌کند و آن را به گونه‌ای پنهان می‌دارد که دست چپش نمی‌داند که دست راستش چه چیز انفاق کرده است». در حدیث شریف دیگری آمده است: «صدقه السر تطفئ غضب الرب عزوجل». «صدقه پنهانی، خشم پروردگار ﷻ را فرو می‌نشانند».

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه کریمه در شأن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نازل شد زیرا عمر رضی الله عنه نصف مالش را نزد رسول خدا ﷺ آورد و آن را تقدیم ایشان کرد و رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «ای عمر! پشت سرت برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای؟ عمر گفت: نصف مالم را. اما ابوبکر رضی الله عنه تمام مال خویش را به گونه‌ای تقدیم آن حضرت ﷺ کرد که در نهان داشتن آن سعی بسیار داشت، طوری که می‌خواست آن را حتی از خودش نیز پنهان دارد، رسول خدا ﷺ به او فرمودند:

«برای خانواده‌ها چه باقی گذاشته‌ای ای ابوبکر؟» گفت: وعده خدا و وعده پیامبرش را. عمر رضی الله عنه چون این ماجرا را شنید، گریست و گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای ابوبکر! سوگند به خدای عز و جل که هیچ گاه من و تو باهم در کار خیری مسابقه ندادیم، مگر اینکه تو در آن بر من سبقت گرفتی.

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَفْسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۲].

«هدایت آنان» یعنی: هدایت کفار «برعهده تو نیست» ای پیامبر صلی الله علیه و آله! «بلکه خدا هرکه را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: بر عهده تو نیست تا آنان را به اسلام درآوری و پذیرای اوامر و نواهی شرع گردانی، بلکه خدا عز و جل هرکه را بخواهد هدایت می‌کند. این نوع از هدایت که همانا هدایت توفیق بخشیدن به راه خیر و سعادت است، مختص به خدای عز و جل می‌باشد، پس تکلیف تو فقط تبلیغ، ارشاد و راهنمایی به سوی خیر است و بس.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «تا این آیه نازل نشده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می‌دادند که جز بر اهل اسلام صدقه نکنید، اما بعد از نزول آن، ایشان صدقه دادن به هر فرد سائلی را - از هردینی که باشد - اجازه دادند». از این جهت این مقوله در میان عرفا رایج شد که: «نانش دهید و از ایمانش نپرسید».

«و هر مالی که انفاق کنید» بسیار باشد، یا کم «به سود خود شماست» و خدا عز و جل را از آن سودی نیست، چه او از عالمیان بی‌نیاز است «و سزاوار نیست که انفاق کنید مگر برای طلب خشنودی خدا» یعنی: انفاق معتبر و مقبول، فقط همان است که برای رضای الهی باشد «و هر آنچه را که انفاق کردید، پاداش آن به‌طور کامل به شما داده خواهد شد و ستمی بر شما نخواهد رفت» پس آن‌گاه که صدقه دهنده، برای خشنودی خدا عز و جل انفاق می‌کند، پاداش وی چند برابر به او می‌رسد و دیگر او مسئول این امر نیست که صدقه وی به دست شخص خوبی رسیده، یا به دست شخص بدی زیرا او به هر حال - بنا بر نیت خود - صاحب ثواب است.

﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْقَاقًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَالِمٌ﴾ [البقرة: ۲۷۳].

«صدقات برای فقرایی است» یعنی: صدقات خود را برای آن تهیدستانی بدهید «که خود را وقف در راه خدا کرده‌اند» با جهاد و مبارزه «و نمی‌توانند در زمین سفر کنند» برای تجارت یا زراعت و امثال آن از مشاغل دیگر، به منظور تأمین مخارج زندگی، چرا که تمام وقت به جهاد مشغولند و خود را برای آن وقف کرده‌اند، یا هجرت کرده‌اند تا در تحت فرمان خدا و رسول وی باشند. همچون اصحاب صفه<sup>۱</sup> که به‌طور دسته‌جمعی شب و روز در مسجد النبی زندگی می‌کردند و به عبادت و تلاوت مشغول بوده مشتاقانه در تمام غزوات و سریه‌ها داوطلب جهاد می‌شدند و چنان که در بیان سبب نزول آمده است، این آیه کریمه در شأن ایشان نازل شد.

علما در بیان احکام گفته‌اند: تکدی در اسلام حرام است مگر برای ضرورتی، پس تکدی برای کسی که به کسب و کار توانایی دارد، حلال نیست، به دلیل این حدیث شریف: «لا تحل الصدقة لغني ولا لذي مرة سوي». «صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی دارد و سلیم الاعضاء است روا نیست».

علما برآنند که گدایی برای سه کس حلال است:

۱- فقیر و محتاجی که زمین‌گیر شده باشد.  
 ۲- کسی که وامی سنگین بر عهده‌اش قرار داشته باشد. و آن وامی است که انسان خود به پرداخت آن متعهد گشته بی‌آن که در قبال آن عوضی گرفته باشد، چون مال ضمانت، یا انفاق برای اصلاح ذات‌البین و انفاق برای دفع مظلماه‌ای.

۳- کسی که پرداخت دیه فرد صالح، یا دوستی را بر عهده گرفته است که اگر آن دیه را ندهد، آن فرد کشته می‌شود و او از کشته‌شدن وی دردمند می‌گردد.

۱- صفه: سایه بانی بود پیوسته به مسجد النبی ﷺ. و اصحاب صفه از مهاجران قریش بودند که نه در مدینه مسکنی داشتند و نه قوم و قبیله‌ای و در صفه مسجد النبی به سر می‌بردند و تعدادشان چهارصد تن بود.

و این حدیث شریف جامع هر سه معنای یادشده است: «المساله لا تحل الا لذی فقر مدقع، او لذی غرم مفتح، اولذی دم موجع»، پس الحاح و پافشاری بر تکدی، با وجود بی‌نیازی از آن روا نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی که اموال مردم را به تکدی از آنان می‌طلبد تا سرمایه‌دار گردد، جز این نیست که اخگر آتش را برای خویش درخواست نموده است، پس او مختار است که به کم قناعت ورزد، یا همچنان افزون طلبی پیشه کند».

«و» آن فقرای مجاهد در راه خدا ﷺ «از مناعتی که دارند، هرکس ناآگاه باشد، آنان را توانگر می‌انگارد» زیرا ایشان خود را از سؤال کردن بازداشته و هرگز اظهار فقر و مسکنت نمی‌کنند، به طوری که شخص بی‌اطلاع از حالشان، ایشان را توانگر می‌پندارد، اما شخص با بصیرت، ایشان را از نشانه‌هایشان می‌شناسد: «آنان را به سیمایشان می‌شناسی» با ضعف و بی‌حالی بدنهایشان و نشانه‌های دیگری که گویای فقر و نیازمندی آنهاست، که این به فراست مؤمن و بینش نافذ صاحبان خرد و بصیرت بستگی دارد. در حدیث شریف آمده است: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله». «از فراست مؤمن پروا کنید زیرا او به نور خدا می‌نگرد». «از مردم به اصرار چیزی نمی‌خواهند» یعنی: آنان مانند دیگر نیازمندان یا متکدیان نیستند که به اصرار و پافشاری، از مردم خواهان خیرات شوند، بلکه قطعا از مردم چیزی نمی‌خواهند، نه با اصرار و الحاح و نه بدون آن، به جهت وارستگی و مناعت‌طبعی که دارند. این معنی، بنا بر رأی جمهور مفسران است. اما به قولی دیگر: مراد این است که آنان از مردم درخواست کمک می‌کنند، ولی نه با پافشاری و اصرار و سماجت. «و هر مالی که انفاق کنید، خداوند به آن آگاه است» پس چیزی از آن بر وی پنهان نمی‌ماند و به زودی در برابر آن بهترین پاداش را به شما خواهد داد.

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلاَنِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۴].

«کسانی که اموالشان را در شب و روز و نهان و آشکارا انفاق می‌کنند» به دلیل رغبت زیاد و اشتیاق شدیدی که بر انفاق مال دارند تا بدانجا که از این کار نه در شب دست برمی‌دارند و نه در روز و به مجرد اینکه بر نیاز نیازمندان آگاهی یابند، آشکارا و پنهان، بخشش می‌کنند «پاداش‌شان نزد پروردگارشان» محفوظ «است و نه بیمی بر

آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: از هول و هراس‌های روز قیامت ایمنند و به آن لذت‌های دنیوی‌ای که از دست داده‌اند، اندوهگین نمی‌شوند، یا نگران این امر نیستند که سرنوشت فرزندان‌شان بعد از فوتشان چه خواهد شد زیرا اینان به رستگاری بزرگ رسیده‌اند. مقدم ساختن شب بر روز و صدقه پنهانی بر صدقه آشکار؛ به این حقیقت اشاره دارد که صدقه پنهانی بر صدقه آشکار برتری دارد.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: این آیه کریمه درباره تأمین علوفه اسبان جهادگر نازل شد. حدیث شریف ذیل به روایت اسماء بنت یزید رضی الله عنها نیز بر صحت این روایت دلالت می‌کند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسی که اسبی را در راه خدا پرورش می‌دهد و به منظور دریافت ثواب بر آن خرج می‌کند، بداند که سیری و گرسنگی، سیرابی و تشنگی و ادرار و سرگین آن اسب، همه روز قیامت در میزان حسنات وی گذاشته می‌شود».

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبْوَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبْوَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبْوَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷۵﴾ [البقرة: ۲۷۵].

چون خداوند متعال حال مؤمنان وارسته پرداخت کننده زکات و صدقات را بیان کرد، اکنون به بیان حال کسانی می‌پردازد که رباخوار و حرام‌خوارند: «کسانی که ربا می‌خورند» ربا: در لغت؛ افزودن است و در اصطلاح شریعت؛ افزودن مالی است مخصوص بدون عوضی در مبادله مال با مال. یا افزودن در مقدار یا مدت معامله دادوستد یا وام است.

در جاهلیت عملکرد غالب این بود که چون زمان پرداخت وام سر می‌رسید، طلبکار به وامدار می‌گفت: یا وامت را می‌پردازی و یا بر مبلغ می‌افزایی! پس اگر وامدار وام را نمی‌پرداخت، بر اصل مالی که بر ذمه وی بود، مقداری می‌افزود و در مقابل، طلبکار به او تا مدتی دیگر مهلت می‌داد. که این، «ربای نسیه» نامیده می‌شود و به اتفاق علمای اسلام حرام است. و هرچند هشدار این آیه کریمه متوجه خود رباخواران است، اما حدیث شریف زیر، دیگران را نیز که در این قضیه به نوعی دخیلند، به رباخوار ملحق

گردانیده است، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «خدا لعنت کند خورنده، خوراننده، نویسنده و گواهان ربا را». و فرمودند: «آنان همه باهم برابرند».

آری! این رباخواران «برنمی‌خیزند» یعنی: در روز قیامت از قبرهایشان به سوی میدان محشر «مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است» یعنی: مانند کسی برمی‌خیزند که شیطان بر او چیره شده و او را مجنون کرده است. مفسران می‌گویند: رباخوار در روز قیامت همچون مجنون برانگیخته می‌شود - به‌عنوان مجازاتی برای وی و نفرت‌انگیز کردن وی نزد اهل محشر - زیرا حرص و آز و شیفتگی او به جمع کردن مال دنیا، او را در دنیا آن‌چنان از جای برکنده و مدهوش و بیخود گردانیده بود که در حرکت خود شبیه دیوانگان گردیده بود. خبط: برخاستن به‌طور ناموزون و بدون برخوردار از تعادل است، همانند برخاستن شخصی که دچار بیماری صرع شده‌باشد و تا می‌خواهد برخیزد، تلوتلو می‌خورد و بر زمین می‌افتد. مس: جنون است. «این» حال و فرجام بدرباخواران «بدان سبب است که آنان گفتند: جز این نیست که دادوستد مانند رباست» یعنی: آنان خرید و فروش و ربا را یک چیز پنداشتند، به این دلیل که انسان همان‌طوری که در دادوستد سود می‌برد، در ربا نیز سود می‌برد.

خداوند ﷻ این قیاس فاسدشان را این‌گونه رد می‌کند: «و حال آن که خداوند دادوستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است» یعنی: فرق میان آنها این است که خداوند ﷻ دادوستد (بیع) را حلال و نوعی از انواع آن را که داد و ستد همراه باریاست، حرام گردانیده زیرا دادوستد (بیع) انجام نمی‌گیرد، مگر به روی نیازی و آن معاوضه و مبادله‌ای است عادلانه که زیان آشکاری در آن نیست، اما ربا صرفاً بهره‌برداری سوء از نیازمندی انسان گرفتار و در مانده است که هیچ عوضی در قبال آن وجود ندارد. رد این پندار آنان که بیع مانند رباست با این تعبیر که: خداوند ﷻ بیع را حلال و ربا را حرام گردانیده است؛ برای قطع جدال و بگومگوی آنها و بیان سخنی فیصله‌کن در این رابطه است. بلی! تو تا آنجا که می‌خواهی میان بیع و ربا وجوه مشابهت را جست‌وجو کن، ولی سخن این است که آیا مؤمن هستی یا نه؟ پس اگر مؤمنی، شأن مؤمن آن است که بی‌هیچ جدال و بگومگویی خدای ﷻ را در تمام اوامر و نواهی اش اطاعت می‌کند و الا اگر پای دلیل و حجت هم در میان باشد، بدون شک، مفسد ربا و محاسن بیع و تجارت بر هیچ فرد عاقل و آگاهی پوشیده نیست، پس چگونه می‌گویند که بیع مانند رباست؟

اما ابن کثیر می‌گوید: «این سخن مشرکان که (بیع مانند رباست) به معنی قیاس ربا به بیع از سوی آنان نیست زیرا مشرکان به مشروعیت اصل بیعی که خداوند ﷻ آن را در قرآن مشروع گردانیده، اعتراف نداشتند و اگر این سخن آنان از باب قیاس می‌بود؛ باید می‌گفتند: انما الربا مثل البیع: همانا ربا مانند بیع است، درحالی‌که گفتند: «انما البیع مثل الربا»: بیع مانند رباست، پس چرا آن مباح و این حرام گردانیده شده؟». «پس هرکس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید» که نهی از ربا از آن جمله است «و» بنابراین «از رباخواری بازایستاد» امر خدا ﷻ و اندرز وی را اجرا و اطاعت کرد و در برابر آن رام و فرمانبردار شد، پس «آنچه گذشته، از آن اوست» یعنی: او در رباخواریهای گذشته دوران جاهلیت خویش، مورد مؤاخذه نیست زیرا سودی که او در گذشته خورده، قبل از نزول حکم تحریم ربا بوده است «و کارش به خدا واگذار می‌شود» در بخشیدن گناهش و ساقط کردن بار تبعات گذشته از گردنش «و هرکه به سودخواری بازگشت» یعنی: به معامله سود. یا: هرکه به‌سوی این سخن بازگشت که خرید و فروش مانند رباست؛ «آنان اهل آتشند و جاودانه در آند» مراد از خلود و جاودانه ماندن در آتش - در باره مؤمنانی که مرتکب این جنایت می‌شوند - ماندگار بودن در دوزخ به‌مدت دور و درازی است، نه برای همیشه.

ابن کثیر می‌گوید: «باب ربا بر بسیاری از دانشمندان از مشکل‌ترین ابواب است، چنان‌که عمر رضی الله عنه فرمود: آیه ربا از آخرین آیات قرآن کریم از نظر زمان نزول بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کردند و آن را برای ما به‌طور شافی بیان نفرمودند، پس هرآنچه را که شبهه‌ناک است فرو گزارید و به‌سوی چیزهایی روی آرید که شبهه‌ناک نیست». در حدیث شریف به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «ربا هفتاد بخش است و آسانترین آن از نظر مجازات، همانند مجازات آن مردی است که با مادر خود هم‌بستر شود». هم‌او در حدیث شریف دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فرمودند: «یأتی علی الناس زمان یا کلون فیه الربا. قال: قیل له: الناس کلهم؟ قال: من لم يأکله منهم ناله من غباره». «بر مردم زمانی می‌آید که در آن ربا می‌خورند. راوی می‌گوید: از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که آیا همگی مردم در آن روزگار ربا می‌خورند؟ فرمودند: «هر کس از آنان که ربا نخورد، غباری از آن بدو می‌رسد».

﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾ [البقرة: ۲۷۶].

«خداوند ربا را نابود می‌سازد» یعنی رکت آن را در دنیا از بین می‌برد، هرچند که بسیار هم باشد. یا کلا آن را از دست صاحبش بیرون برده و مالش را پاک نابود می‌سازد. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «إن الربا وإن كثُر، فإن عاقبته تصیر إلى قتل: ربا هرچند بسیار باشد، لیکن سرانجام آن به کمی و کاستی می‌گراید».

«و» خداوند متعال «بر صدقات می‌افزاید» یعنی: در مالی که زکات و صدقات آن داده شده می‌افزاید، و در ثواب آن برکت نهاده آن را مضاعف می‌گرداند و برپاداش صدقه دهنده می‌افزاید، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس پیمانهای از خرما را که از کار پاکیزه به دست آورده باشد - زیرا خداوند ﷻ جز پاکیزه را نمی‌پذیرد - صدقه دهد، پس بی‌گمان خداوند ﷻ آن را با دست بلاکیف راست خود پذیرفته سپس آن را برای صاحبش پرورش می‌دهد، همان طوری که یکی از شما کره اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که چون کوه بزرگ می‌شود». «و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی‌دارد» یعنی: حق تعالی ناسپاس در دل و گنه‌کار در گفتار و کردار را دوست نمی‌دارد زیرا دوستی خدای ﷻ مخصوص توبه‌کاران و پاکیزگان از آلودگی‌هاست. در این آیه کریمه هشدار سخت و محکم بر کسانی است که ربا می‌خورند و می‌گویند: فرقی میان بیع و ربا نیست، که خداوند ﷻ با کلمه (کفار) به کفران و ناسپاسی آنها حکم نموده و در واقع اعلام داشته است که سودخواری از افعال اهل کفر است نه از اعمال اهل اسلام.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۷].

«به راستی کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز برپا داشته و زکات داده‌اند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آنهاست و نه آنان اندوهگین می‌شوند» خداوند متعال نماز و زکات را به یادآوری مخصوص گردانید - با آن که تعبیر (کارهای شایسته) شامل نماز و زکات نیز می‌شود - به خاطر اهتمام و عنایت به شأن این دو عبادت بزرگ زیرا این دو عمل، بزرگ‌ترین دو رکن عبادات عملی اسلام هستند. این آیه کریمه مقایسه و مقارنه‌ای است میان کفار و مؤمنان تا فرق میان این دو گروه آشکار شود.



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۲۷۸].

آن گاه خداوند متعال بندگان مؤمن خویش را به رعایت تقوی فرمان داده و آنان را از آنچه که سبب دوری از رضایش می شود نهی می کند: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند بترسید و بازمانده ربا را» که در نزد دیگران باقی مانده «رها کنید» و واگذارید «اگر واقعا مؤمنید» پس ایمان شما مستلزم آن است که از اوامر الهی امتثال نموده و از نواهی اجتناب کنید.

این آیه کریمه اموال ربایی را که هنوز رباخواران آنها را قبض نکرده اند، ابطال نموده و گرفتن آنها را حرام نموده است.

﴿فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۹].

«و اگر چنین نکردید» و آنچه را از ربا باقی مانده رها نکرده و از آن پرهیز ننمودید «پس با خبر باشید به جنگی از جانب خدا و رسولش» یعنی: در آن صورت، خدا و رسولش به شما اعلام جنگ می دهند. بنابراین، بر زمامدار مسلمین است که به رباخواران اعلام جنگ دهد تا آن که از ربا دست بردارند. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «هر کس به رباخواری پایدار باشد و از آن دست نکشد، بر امام مسلمین لازم است تا او را به توبه فرا خواند، اگر توبه کرد و دست کشید، چه بهتر، در غیر این صورت، گردنش را بزند». بنابراین، خوردن ربا و عمل به آن از گناهان کبیره است «و اگر توبه کردید» یعنی: از ربا «پس اصل مالهایتان از آن شماسست» که آن را می گیرید «نه شما ستم می کنید» بر بدهکاران خود با گرفتن سود مزاد بر اصل رأس المال «و نه بر شما ستم می شود» از سوی آنان، با تأخیر و امروز و فردا کردن و کم دادن اصل مال. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه حجه الوداع فرمودند: «آگاه باشید! هر ربایی که در جاهلیت بود، از ذمه شما برداشته شده است و برای شماست اصل اموالتان، نه ستم می کنید و نه بر شما ستم می رود».

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول از عکرمه روایت کرده است که گفت: این دو آیه کریمه درباره قبیله ثقیف نازل شد و ثقیفیان بعد از نزول آن گفتند: ما را تاب جنگ با

خدا و رسولش نیست. پس توبه کردند و فقط اصل اموالشان را از بدهکاران گرفته و از سود آن چشم پوشیدند.

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۸۰].

«و اگر بدهکار تنگدست بود» و مالی را نیافت تا بدان وام خویش را بپردازد «پس لازم است مهلت دهید تا» هنگام «گشایش» و توانگری وی. مفاد این آیه کریمه عام است درباره تمام کسانی که بدهکارند «و اگر بدانید؛ بخشیدن آن برایتان بهتر است» یعنی: برای شما بهتر است که وام را از آنان که به راستی قدرت پرداخت ندارند، کاملاً ساقط نمایید و صرفاً به دادن مهلت به آنها اکتفا نکنید. در حدیث شریف آمده است: «هر کس دوست دارد که خداوند ﷻ او را در سایه عرش خویش جای دهد - در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست - پس باید بر تنگدست آسان بگیرد، یا اصلاً وام را بر او ببخشد».

کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: بنی‌عمروبن‌عمیر که اموالی را برای بنی‌مغیره به سود داده بودند، به آنان گفتند: اصل اموالمان را بدهید و ما از شما سودی نمی‌خواهیم، ولی بنی‌مغیره در پاسخ آنان گفتند: ما هم‌اکنون تنگدست هستیم و چیزی برای پرداختن نداریم، پس به ما مهلت دهید تا میوه‌ها به دست‌آید. اما بنی‌عمرو تقاضایشان را نپذیرفتند. این بود که خداوند متعال این آیه کریمه را نازل نمود.

﴿وَأْتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۸۱].

«و از روزی بترسید که در آن به سوی خداوند بازگردانده می‌شوید» و آن روز مردن است «سپس به هرکسی جزای هرکاری که کرده است، به تمامی داده می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود» ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آخرین آیه قرآن که بر رسول خدا ﷺ نازل شد، همین آیه: ﴿وَأْتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ...﴾ بود و در میان نزول آن و رحلت رسول خدا ﷺ فقط سی‌ویک روز فاصله بود». در این باره روایات دیگری چون نه شب، هفت شب، سه شب یا سه ساعت نیز آمده است. همچنین از رسول خدا ﷺ روایت شده است که در این حدیث شریف فرمودند: «در امتهای پیشین تاجری بود که به مردم قرض می‌داد و چون تنگدستی را می‌دید، به خدمتکارانش می‌گفت: از او

درگذرید، شاید خدای عَزَّوَجَلَّ از ما درگذرد. پس خدای عَزَّوَجَلَّ (به فرشتگان) فرمود: ما از این شخصی که از مردم درمی‌گذشت، به گذشت نمودن سزاوارتریم، پس از وی در گذرید». خلاصه احکام بیان شده در آیات مبارکه (۲۷۵ - ۲۸۱) متضمن پنج موضوع است:

۱- جواز انواع دادوستد.

۲- تحریم ربا و محکومیت سخت رباخواران.

۳- مهلت دادن به بدهکار تنگدست.

۴- پاداش ایمان و عمل شایسته.

۵- و امر به تقوی.

ربا بر دو نوع است:

۱- ربای نسیه. ۲- ربای افزوده. ربای نسیه یا در وام است، یا در دادوستد. صورت آن در وام این است که مقدار معینی از مال برای مدت محدودی به وام‌داده شود؛ به این شرط که در صورت تمديد مدت، بر اصل مبلغ افزوده شود و این همان نوع ربایی است که در زمان جاهلیت متعارف بود. این نوع از معامله ربوی هم اکنون نیز در سیستم‌های بانکی رایج است. مثال ربای نسیه در معاملات و دادوستدها: فروختن یک کیلو از گندم به یک کیلو و نیم به این شرط است که مثلاً بعد از دو ماه به فروشنده پرداخت شود و چنان که گفتیم، این نوع ربا به اتفاق حرام است.

اما ربای افزوده در دادوستدها و معاملات این است که: مال معینی با شرط افزودن یکی از دو عوض بر دیگری، در حال نقدا فروخته شود، چون فروش یک کیلو خرما به دو کیلو. که این نوع ربا نیز حرام است. ربای افزوده در وام این است که: مثلاً کسی صد درهم وام به دیگری می‌دهد، به این شرط که سال آینده دویست درهم از وی بازستاند. که این نیز حرام است. پس با توجه به اینکه آیات کریمه به قید ربای نسیه مقید گردانیده نشده و به طور مطلق ذکر گردیده‌اند، لذا بر حرمت تمام معاملات ربوی - اعم از ربای نسیه رایج در جاهلیت و انواع ربای مرسوم فعلی - دلالت می‌کنند، چنان که بر تحریم مصالحه میان وام‌دهنده و بدهکار در وام مدت‌دار بر مقداری کمتر از اصل وام، نیز دلالت می‌کنند، چرا که این هم به معنی ربای جاهلیت می‌باشد. مثالش این است که کسی از دیگری مبلغ هزار دینار تا مدتی معین طلبکار است، پس با بدهکار به مبلغ پانصد دینار به طور نقد مصالحه می‌کند. گفتنی است که از انواع ربا، فروش وام به وام می‌باشد، که این نیز حرام است.

باید دانست که از نظر جمهور فقها - از آن جمله ائمه مذاهب چهارگانه - حرمت ربا به شش نوع معینی که در حدیث شریف ذیل ذکر شده محدود و منحصر نمی‌باشد، بلکه حرمت آن به هر چیزی که علت ربا در آن موجود باشد، تسری می‌یابد. آن حدیث شریف این است: «طلا در برابر طلاست، نقره در برابر نقره، گندم در برابر گندم، جو در برابر جو، خرما در برابر خرما، نمک در برابر نمک، مثل در برابر مثل، برابر با یک‌دیگر، دست به دست، اما چون این اجناس مختلف‌شد، معامله کنید هرگونه که خواهید، به شرط اینکه دادوستد باشد». یعنی: جنس و بها بلافاصله معاوضه و قبض گردد.

از نظر جمهور فقها، چون عقد ربا باطل است، لذا فسخ آن نیز واجب می‌باشد، ولی احناف عقد ربا را فاسد می‌دانند، پس از نظر آنان، ربا ساقط می‌گردد، اما اصل بیع صحیح است. بنا بر مذهب ابوحنیفه، مالک و شافعی، بدهکاری که مدعی ورشکستگی مالی است، باید زندانی شود تا ورشکست بودن وی مدلل و ثابت گردد<sup>۱</sup>.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجْرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۸۲﴾﴾ [البقرة: ۲۸۲].

این آیه کریمه که به آیه «تداین» معروف است، با (۱۷۲) کلمه و (۵۷۹) حرف، بلندترین آیه قرآن کریم می‌باشد.

۱- در مورد علت تحریم ربا و زبان‌های فردی و اجتماعی آن؛ نگاه کنید به تفسیر المنیر، ترجمه فارسی (۱۳۴/۳).

«ای مؤمنان! اگر تا میعادى مقرر با یکدیگر به دین معامله کردید.» «عین» در نزاع ارباب عبارت از مالی است که حاضر باشد و «دین» مالی است که غایب باشد. از قید: (تا میعادى مقرر)، استدلال شده است به این که: قید نکردن زمان در معاملات مدت دار جایز نیست و مخصوصاً زمان معامله «سلم» باید معین باشد. «سلم»، یا «سلف» فروش نسبه به نقد است و «سلف» بر وام نیز اطلاق می شود. آری! اگر با یکدیگر به وام و قرض معامله کردید، پس باید «آن را بنویسید» یعنی: معامله دین را با زمان و سررسید آن بنویسید زیرا نوشتن چنین معامله‌ای، به دفع هر نوع نزاع و قطع ریشه هر نوع خلافی میان طرفین معامله، کمک شایانی می کند «و باید نویسنده‌ای» صورت معامله را «براساس عدالت میان شما بنویسد» این دستوری است به طرفین عقد معامله دین که: باید نویسنده‌ای را انتخاب کنند که در قلب و قلم وی، طرفداری و تمایلی به نفع یکی از جانبین عقد و به زیان دیگری وجود نداشته باشد، بلکه نویسنده باید در بین طرفین معامله جویای حق و عدالت باشد «و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن» سند عقد تدابیر «خودداری کند، همان گونه که خداوند او را آموزش داده است» با این فرموده خود که: نوشته‌اش باید براساس عدالت باشد. یا معنی این است: باید او به همان شیوه‌ای بنویسد که خداوند ﷻ از نویسندگی به او آموخته است، لذا در نوشتن بخالت نکرده و در آن کوتاهی نرزد «و کسی که وام بر عهده اوست، باید» به نویسنده آنچه را که باید بنویسد «املا کند و نویسنده بنویسد و از خدا که پروردگار اوست پروا کند و چیزی از آن نکاهد» و از آنجا که موضوع گواهی و شهادت، بر این اقرار بدهکار که دین بر ذمه‌اش ثابت است، بنا می‌گردد لذا حق تعالی وی را به املا و دیکته کردن مطلب و مضمون مربوطه بر نویسنده و رعایت تقوی در آنچه که به او دیکته می‌کند دستور داد و او را از کاستن از اصل مقدار وام در اقرارش نهی کرد. بعضی گفته‌اند: بلکه نهی از کاستن متوجه نویسنده است «پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه بود» سفیه: کسی است که به سبب سفاهت و کم عقلی، نمی‌تواند در مال به درستی تصرف کند «یا» اگر کسی که حق بر ذمه اوست «ضعیف بود» ضعیف: پیرمرد سالمند و خرف، بچه خردسال، شخص گنگ، یا کسی است که توانایی تعبیر و بیان را به‌طور باید و شاید ندارد «پس ولی او باید با عدالت املا نماید» یعنی: از جای افراد ناتوان یاد شده، باید اولیا و اوصیاءشان، یا شخص مترجمی، املا و دیکته کند «و دو شاهد از مردان را بر آن گواه بگیرید» یعنی: دو مرد مسلمان را که بر سند دین (بدهکاری) گواهی دهند، فرا

خوانید و آنان را گواه بگیرید. بنابراین، شاهدگرفتن بر عقد «مداینه» واجب است. بعضی گفته‌اند: شاهدگرفتن مستحب است و در آغاز امر واجب بود، اما با آیه بعدی: ﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي﴾، وجوب آن منسوخ گردید.

«پس اگر دو مرد حاضر نبودند، یک مرد را با دو زن گواه بگیرید از آن گواهانی که می‌پسندید» گواهی دادن آنها را، به سبب دیانت و عدالت ایشان. گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حد نصاب شهادت در این معامله است. و علت گرفتن دو شاهد زن این است «که اگر یکی از آنها فراموش کرد، آن دیگری به‌یادش آورد» یعنی: اگر یک زن فراموش کرد، زن دیگر به‌یادش آورد زیرا برخلاف مردان، چنین وضعی بر زنان عارض می‌شود و چه بسا که یک بخش از شهادت را این‌یکی فراموش کند و بخش دیگری را آن یکی، لذا هریک از آن دو، می‌تواند دریا‌آوری مطلب به رفیق خود کمک کند. فراموشی از شهادت، فراموش کردن جزئی از آن و به‌یاد آوردن جزء دیگری است «و چون گواهان فرا خوانده شوند» یعنی: چون گواهان برای ادای شهادتی که قبلاً متحمل آن شده‌اند، فرا خوانده شوند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: چون به منظور دریافت و قبول شهادت، فراخوانده شوند «نباید خودداری ورزند» از ادا، یا قبول شهادت «و ملول و ناراحت نشوید از اینکه آن را» یعنی: بدهی را «چه اندک باشد، چه بسیار تا میعاد آن بنویسید» زیرا چه بسا نظر به بسیار بودن معامله و امگیری و وامدهی، یا بسیار بودن مقدار آن، از نوشتن آن خسته و دل‌تنگ شوید، پس نباید از این کار غفلت کنید. سپس خداوند متعال به این امر تأکید بیشتری نموده و می‌فرماید: «این نوشتن شما نزد خدا عادلانه‌تر» و صحیح‌تر و در حفظ و نگه‌داشت مفاد عقد، مؤثرتر «و برای شهادت درست‌تر» یعنی: بر اقامه شهادت، شما را یاری کننده‌تر و از نظر محکم‌کاری، مفیدتر است «و برای اینکه دچار شک نشوید» به احتیاط «نزدیک‌تر است» زیرا نوشتن سند در معامله مدت‌دار، هر نوع شک و شبهه‌ای را از آن معامله برطرف می‌سازد «مگر آن که داد و ستد نقدی باشد» با حاضر بودن هر دو عوض، یعنی هم کالا و هم بهای آن «که آن را میان خود» دست به‌دست «دستگردان می‌کنید» مراد از آن: معاملات پایاپای و دست‌به‌دست است، که «در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید، و» اما «چون دادوستد کردید، بر آن گواه بگیرید» یعنی: به هر حال، اگر در تجارت و معامله پایاپای، نوشتن لازم نیست، گرفتن گواه لازم است. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: هرگاه دادوستد کردید - هر نوع دادوستدی - چه پایاپای باشد و چه مدت‌دار، بر آن گواه

بگیرید. خاطرنشان می‌شود که نزد جمهور فقها، امر در اینجا بر ارشاد و استحباب حمل می‌شود نه بر وجوب. نقل است که ابن عمر رضی الله عنهما چون معامله نقدی می‌کرد، گواه می‌گرفت و چون به نسیه معامله می‌کرد، آن را می‌نوشت.

«و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان رسانده شود» یا زیان برساند، با تحریف و تبدیل و زیاد و کم کردن در نوشتن یا گواهی. یا معنی این است: نباید طرفین عقد بر نویسنده و گواهان زیان برسانند، به اینکه آنان را هنگامی برای نوشتن سند یا قبول و ادای شهادت فراخوانند که به کار مهمی از مهمات خویش مشغولند، پس نباید در هنگام فراخوانی‌شان بر آنها سخت بگیرند و در صورتی که تأخیری از آنها در این جوابگویی به وجود آید، یا اینکه از جایی دور به حضور در جلسه شهادت یا کتابت فراخوانده شوند، نباید به آنها رنج و آزاری برسانید «و اگر چنین کنید» و به گواهان، یا نویسنده آزار و زیان برسانید، یا گواهان و نویسنده به طرفین معامله زیان برسانند «پس این» کار «از نافرمانی شماست» یعنی: در این صورت، از طاعت حق به نافرمانی آن روی آورده‌اید «و از خدا پروا کنید» در امر و نهی وی «و خدا» بدین گونه در این آیات و غیر آن از آیات خویش «به شما آموزش می‌دهد» آنچه را که به دانستن آن نیاز دارید «و خدا به هر چیزی داناست» از جمله به حقایق امور و مصالح و عواقب آنها زیرا علم وی به تمام کائنات محیط است و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْلَنْ مَّقْبُوضَةً فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ عَنِ قَلْبِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۲۸۳﴾﴾ [البقرة: ۲۸۳].

«و اگر در سفر بودید» و معامله مدت‌دار انجام دادید. و هرچند فقط بر سفر تصریح شد، اما هر عذر دیگری - همچون عذر سفر - نیز مشمول این حکم است «و نویسنده‌ای نیافتید، پس باید رهنی بگیرید» رهن: عبارت است از وثیقه‌ای که بدهکار (راهن) به طلبکار (مرتهن) می‌دهد که هرگاه پس از سررسید معین، وام خویش را نپردازد، طلبکار بتواند حق خویش را از جنس مورد رهن به‌دست‌آورد. جمهور فقها بر آنند که در رهن، «قبض» یعنی دریافت گروی، یا به اصطلاح «عین مرهونه» شرط و معتبر بوده و «رهن» جز با گرفتن «عین» آن تمام نمی‌شود. اما امام مالک بر آن است که گروهبان (ارتهان)، با ایجاب و قبول صحیح می‌شود، هرچند در آن قبض عین هم

صورت نگیرد. بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت می‌کنند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمودند درحالی که زره ایشان در نزد یهودی - در برابر مقداری از جو که برای خوراک خانواده‌شان گرفته بودند - در گرو بود». پس بنابر این سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، گروهی در حضر نیز جایز است.

«و اگر برخی از شما برخی دیگر را امین دانست» یعنی: اگر طلبکار، بدهکار را برحق خویش امین دانست و لذا از وی گروهی نگرفت، یا مورد وام را نوشت و وثیقه‌ای ترتیب نداد «پس آن کس که امین شمرده شده» یعنی: بدهکار «باید امانت‌وی را بازپس دهد» یعنی: وامی را که بر ذمه وی است باید به طلبکار بازپس دهد. وام را «امانت» نامید؛ بدان جهت که در آن طلبکار، وامدار را در مالی که به وی داده است و در قبال آن رهنی نگرفته و وثیقه و گواهی نخواست، امین گردانیده است «و باید از خداوند که پروردگار اوست، پروا کند» یعنی: وامدار نباید چیزی از حق طلبکار را انکار نماید. شعبی در تفسیر آن می‌گوید: «اگر همدیگر را امین دانستید، پس باکی نیست که عقد معامله مدت‌دار را ننویسید، یا بر آن گواه نگیرید». بنابراین تفسیر، این آیه کریمه ناسخ و جوب شاهدگرفتن در عقد مدت‌دار است «و شهادت را پنهان نکنید» آن‌گاه که برای ادای شهادت فراخوانده می‌شوید «و هرکه آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است» یعنی: او شخص فاجری است که از افتادن در معصیت خدا جل جلاله پروایی ندارد زیرا ممکن است با کتمان شهادت وی، حق صاحب حق ضایع شود. حق تعالی قلب را مخصوصا گناهکار نامید؛ زیرا اولاً: قلب، محل پذیرش شهادت است، ثانیاً: اگر قلب گناه کرد، دیگر اعضا از آن پیروی می‌کنند «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست» و چیزی از امور شما بر او پنهان نیست.

موضوع این دو آیه کریمه: مستند ساختن معاملات مدت‌دار و وامها به سه وسیله نوشتن سند (قولنامه)، گواه گرفتن و گرو نهادن است.

ملاحظه می‌کنیم که معاملات و داد و ستدهای مدت‌دار در این دو آیه، بر سه نوع معرفی شده اند:

- ۱- معامله با نوشتن قولنامه و سند و گواه گرفتن.
- ۲- معامله با سپردن گروهی دریافت شده.
- ۳- معامله بر اساس اعتماد مطلق طرفین عقد به یکدیگر.



ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آیه کریمه مخصوصا درباره معاملات (سلم) نازل شده است». یعنی سبب نزول آیه «سلم»، اهالی مدینه بوده اند، پس هر چند که سبب نزول این دو آیه کریمه خاص است، ولی موارد و مصادیق آنها عام بوده و همه معاملات مدت‌دار (نسیه) را در بر می‌گیرد.

باید دانست: حکمت در احکامی که خدای عز و جل در این دو آیه کریمه بدانها امر فرموده؛ حفظ روابط دوستی در میان مردم و جلوگیری از بروز کشمکش‌هایی است که در میان آنان بر محور مسائل مالی بروز می‌نماید و به قطع روابط میان آنها می‌انجامد.

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۸۴].

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن خداست و اگر آنچه در دل‌های خود دارید» از شر و بدی و تصمیم بر آن «آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را بر آن محاسبه می‌کند، آن‌گاه هرکه را بخواهد می‌آمرزد و هرکه را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هر چیزی تواناست» یعنی: خداوند عز و جل بندگان را محاسبه می‌کند؛ هم بر آنچه که آشکار سازند و هم بر آنچه که در ضمیر و اندرونشان - از اموری که بر آنها حساب و بازپرسی مترتب می‌شود - پنهان دارند؛ همچون کتمان شهادت، شک، نفاق، تکذیب در دین و مانند آن. اما چنانچه بنده در دل با خود بگوید که: فلان وفلان گناه را انجام می‌دهم، ولی در عمل مرتکب آنها نشود، پس او بخشوده است، به دلیل این حدیث شریف: «إِنَّ اللَّهَ غَفْرٌ لِّهَذِهِ الْأُمَّةِ مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ». «همانا خداوند عز و جل برای این امت آنچه را که در درون خود حدیث‌کنند، آمرزیده است تا آن‌گاه که به آن سخن نگویند یا بدان عمل نکنند». ابن عباس می‌گوید: «چون این آیه کریمه نازل شد، مسلمانان سخت بی‌قرار شدند زیرا وسوسه‌ای که در نهاد انسان خطور می‌کند، از توان و اختیارش خارج است، از این رو، کار محاسبه به سخن و عمل وابسته شد نه به حدیث نفس و قصد درونی».

در روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: چون این آیه کریمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد؛ این معنی بر اصحابشان سنگین آمد، پس به محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! پیش از این به اعمالی مکلف شده بودیم که تاب و توان آنها را داشتیم؛ مانند نماز، روزه، جهاد، صدقه و... اما اکنون که خدای عز و جل این آیه کریمه را نازل فرموده، ما تاب و توان آن را نداریم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا می‌خواهید همان

سخنی را بگویند که اهل کتاب قبل از شما گفتند: سمعنا وعصینا؛ شنیدیم و نافرمانی کردیم! نه چنین نکنید، بلکه شما باید بگویید: «سمعنا وأطعنا غفرانك ربنا وإليك المصير». پس چون مسلمانان این را گفتند... خداوند متعال با نزول آیه: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. حکم این آیه کریمه را منسوخ گردانید.

هرچند که ظاهر این روایت بر منسوخ بودن این آیه به آیه ما بعدش: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...﴾ دلالت می‌کند - همان‌گونه که برخی از مفسران صحابه و تابعین از آن چنین فهمیده‌اند - لیکن قول راجح آن است که این آیه کریمه منسوخ نیست و مراد از این سخن ابوهریره رضی الله عنه که: «خداوند آن را منسوخ ساخت» نیز این است که حق تعالی آنچه را که مایه نگرانی اصحاب بود، از خاطرشان دور ساخت، پس آیه: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...﴾ ناسخ آن نه، بلکه واضح‌کننده مفاد آن می‌باشد. حدیث یادشده نیز این معنی را روشن می‌سازد. همچنین حدیث شریف زیر که ابن‌کثیر آن را از بخاری و مسلم نقل نموده است: «قال الله! إذا همَّ عبدی بسیئة فلا تکتبها علیه، فإن عملها فاکتبها سیئة، وإذا همَّ بحسنة فلم يعملها فاکتبها حسنة، فإن عملها فاکتبها عشرًا - وفي رواية - کتبها الله عنده عشر حسنات إلى سبعمائة ضعف إلى أضعاف كثيرة». «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدای تعالی فرمود؛ چون بنده من قصدگناهی نمود، آن را به زبان وی ننویسد، ولی اگر قصد خود را عملی کرد، بر او یک گناه بنویسد و چون به کار نیکی قصد نمود، اما آن را عملی نکرد، برای وی یک ثواب بنویسد و اگر آن را عملی کرد، برای وی ده ثواب بنویسد - در روایت دیگری آمده است - خداوند آن کار نیک را در نزد خود، از ده نیکی تا هفتصد برابر و تا مراتب بسیار بیشتری، می‌نویسد».

خلاصه این که: خدای سبحان هرچند محاسبه و بازپرسی می‌کند، لیکن کسی را جز در آنچه که در حوزه توان اوست عذاب نمی‌کند و وسوسه‌های درونی از توان انسان خارج است.

﴿عَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

چون خدای سبحان در سوره مبارکه «بقره» احکام بسیاری را بیان کرد، در پایان آن، عظمت مقام سبحانیت خود را با آیه: ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...﴾ تبیین نموده و پس از آن، تصدیق پیامبر خود ﷺ و تصدیق مؤمنان را به تمام این احکام و اعتقادات مطرح می‌کند و می‌فرماید: «پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است» یعنی: پیامبر خدا ﷺ به تمام احکام و اعتقاداتی که در این سوره ذکر شد، تصدیق و باور نموده است، همچنین «مؤمنان همگی، به خدا و فرشتگان ایمان آورده‌اند» یعنی: ایمان آورده‌اند که فرشتگان وجود دارند و بندگان مکرم الهی و واسطه میان او و انبیایش در فروآوردن پیامهایش می‌باشند «و» ایمان آورده‌اند «به کتابهای وی» زیرا این کتابها دربرگیرنده برنامه‌ها و قوانینی هستند که بندگان به وسیله آنها خدای عزوجل را بندگی می‌کنند «و» ایمان آورده‌اند «به پیامبران» زیرا ایشان مبلغان پیامهای الهی برای بندگان هستند. و مؤمنان می‌گویند: «میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم» در اینکه فرستاده الله عزوجل و مبلغ شریعت اویند و برخی را بر برخی دیگر در این امر برتری نمی‌دهیم، پس چنان نیست که به برخی از پیامبران ایمان داشته و منکر رسالت برخی دیگر از آنان گردیم «و می‌گویند» یعنی: پیامبر و مؤمنان که «شنیدیم و اطاعت کردیم» یعنی: پروردگارا! با شنوایی‌هایمان پیامهای تو را دریافته و با ادراکمان آنها را فهمیده و به آنچه که در آنهاست گردن نهادیم و دعوت تو را اجابت گفتیم، پس «پروردگارا! آموزش تو را خواهانیم» یعنی: آمرزشت را بر ما فروریزان! «و بازگشت به سوی توست» با حشر و نشر در روز قیامت.

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۸۶]

«خداوند هیچ‌کس را جز به اندازه توانایی‌اش مکلف نمی‌سازد» تکلیف: امر نمودن به چیزی است که در آن مشقت و سختی وجود دارد. وسع: طاقت و توان است «هر کس هرچه نیکی کند، به سود او» است و پاداش آن مربوط به خود وی است «و هرچه بدی کند، به زیان اوست» و باید پیامدهای آن را خودش متحمل شود زیرا مسئولیت، فردی است. و نیز مؤمنان می‌گویند: «پروردگارا! اگر فراموش کردیم، یا به خطا رفتیم، بر ما

مگیر». در حدیث شریف آمده است: «چون مؤمنان این دعا را خواندند، حق تعالی فرمود: به تحقیق که اجابت کردم. پس گناه خطا و فراموشی را از آنان برداشت». علما اتفاق نظر دارند بر این که: گناه در حال خطا و فراموشی از ذمه مؤمن برداشته است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند ﷻ از امت من در سه چیز درگذشته است: از خطا و فراموشی و اینکه [در سخن یا عمل] مجبور به انجام کار حرامی گردند». «پروردگارا! بار گرانی بردوش ما مگذار، همچنان که بر پیشینیان ما گذاشتی» اصر: تکلیف سنگین و کار دشوار و سخت است. آیه کریمه به اصحاب ﷺ تعلیم می‌دهد که از خدای سبحان بخواهند تا از تکلیف سنگینی که بر دوش امتهای قبلی نهاده، بر دوش آنها نگذارد هر چند تاب و توان آن را هم داشته باشند، چنان که بر بنی اسرائیل سخت گرفت و تکالیفی چون قتل نفس در توبه و قطع موضع نجاست در پاک ساختن جامه را بر آنان وضع کرد.

«پروردگارا! آنچه تاب و توان آن را نداریم، بر دوش ما مگذار» مراد از آن: تکلیف شاقه‌ای است که انسان به آسانی تاب و تحمل آنها را ندارد. در حدیث شریف آمده است: «بعثت بالحنفیه السمحه: به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام». پروردگارا! «و از ما در گذر» در آنچه که میان ما و توست - از تقصیرات و لغزشهای ما - که تو به آنها داناتری «و بر ما بیامرز» آنچه را که در میان ما و بندگان توست، پس بدیها و اعمال زشتمان را بر آنان آشکار نگردان. یعنی بر گناهانمان قلم عفو بکش و آنها را بپوشان «و بر ما رحمت آور» یعنی: بر ما - با رحمتی از جانب خویش - در آینده کار ما نیز تفضل نما پس به توفیق خویش ما را دریاب و ما را دیگر در گناه در نیفکن «تو مولای مایی» یعنی: توحامی و مددکار و سرور و سالار مایی و ما غلامان و چاکران تو هستیم «پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان» زیرا از حق مولی است که غلامان و بندگان را نصرت دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدای متعال به دنبال هر دعایی از این دعاها فرمود: به تحقیق که اجابت کردم».

آری! حق تعالی امت محمد ﷺ را به چیزی از خطا یا فراموشکاری مؤاخذه نمی‌کند، تکالیف سنگینی را که بر دوش امتهای قبلی نهاده بود بر دوش آنان نهاده، احکامی که تاب و تحمل آن را ندارند بر آنها وضع نکرده، از آنان درگذشته، آنان را آرمزیده و مشمول رحمت بی‌کران خویش گردانیده و بر خدانشناسان پیروزشان ساخته است - که ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما راجع به فضیلت این سه آیه آخر سوره بقره آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون آخر سوره بقره و آیه الکرسی را می خواندند، می خندیدند و سپس می فرمودند: «أعطیتهما من کنز الرحمن تحت العرش». «این دو را از گنجی که در زیر عرش رحمان است، داده شده ام». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «من قرأ بالآیتین من آخر سورة البقرة في ليلة کفتاه». «هر کس دو آیه آخر سوره بقره را در شبی بخواند، این دو آیه کریمه او را بسنده است». یعنی: دافع هر شر و بلائی از اوست. احادیث وارد در فضل این دو آیه کریمه بسیارند. ابن جریر می گوید: «چون آیه ﴿أَمَّا مَنْ أَلَّفَ الْبُحْرَ أُنزِلَ﴾ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، جبرئیل علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: همانا خدای عز و جل تو و امتت را به نیکوترین وجه ستوده است، لذا از او بخواه که خواسته ات اجابت می شود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین درخواست نمودند: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا...﴾ تا به آخر آیه...»

**خلاصه احکام سه آیه فوق این است:**

- ۱- ایمان تجزیه پذیر نیست و مؤمن باید به تمام آنچه که خدای عز و جل وحی و ابلاغ نموده و به برحق بودن تمام رسالت های آسمانی ایمان داشته باشد.
- ۲- ایمان مستلزم اطاعت است.
- ۳- اسلام دین سهولت و آسانی است و پیروان خویش را در حد توان آنها مکلف گردانیده، نه بیش از آن.
- ۴- مسئولیت، فردی است و هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی دارد.
- ۵- گناه و مؤاخذه، از دو حالت خطا و فراموشی، برداشته شده است.



## سوره آل عمران

مدنی است و دارای (۲۰۰) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره بدان سبب «آل عمران» نامیده شد که داستان خانواده عمران پدر مریم و شرح رخداد تولد عیسی: در آن بیان شده است. سوره بقره و آل عمران مشترکا به نام «زهاوین» نیز نامیده می‌شوند زیرا این دوسوره، بسان دو نور روشنگر؛ خواننده خویش را با فروغ هدایتبخش خویش، به سوی حق و حقیقت رهنمون می‌گردند. یا بدان جهت که خواننده این دو سوره، در روز قیامت از نوری تمام برخوردار می‌شود. یا به سبب آن که هر دو سوره، متضمن اسم اعظم خداوند ﷻ هستند.

این سوره اجماعاً مدنی است.

ابن ابی حاتم، ابن جریر طبری، ابن اسحاق و ابن منذر در بیان سبب نزول آغاز این سوره تا آیه هشتاد و سوم آن گفته‌اند: این آیات درباره وفد (هیأت نمایندگی) نصاری نجران نازل شد که در سال نهم هجری همراه با شصت سوار به مدینه آمدند و چهارده تن از اشراف آنان، از جمله رئیس، وزیر و اسقف‌هایشان نیز درمیانشان بودند. آنها با رسول خدا ﷺ درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و عقاید نصرانی خویش مناظره کردند، همان بود که این آیات نازل شد و سیمای حق و حقیقت را از میان‌پندارهای باطلشان، نمایان گردانید.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره و سوره بقره - به طور مشترک - احادیثی روایت

شده است که بخشی از آنها در آغاز سوره «بقره» نقل شد، از آن جمله این حدیث

شریف به روایت مسلم از نواس بن سمران رضی الله عنه است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در

روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، در حالی که سوره‌های بقره و آل عمران، پیشاپیش آنها قرار دارند».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بسیار بخشنده و بسیار مهربان

﴿الْم ۱﴾ آل عمران: ۱.

«الف. لام. میم» خدای عَلَيْهِ السَّلَام به مراد خویش از آوردن این حروف در آغاز سوره‌ها،

دانانتر است. سخن پیرامون حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» نیز گذشت.

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [آل عمران: ۱۲].

«الله: جز او معبودی نیست، حی قیوم است» تفسیر «حی» و «قیوم»، در سوره «بقره/آیه ۲۵۵» گذشت. همچنین در آنجا گفتیم که این آیه کریمه و آیه الکرسی حامل اسم اعظم خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ می باشند.

﴿نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾ [آل

عمران: ۱۳].

ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ «این کتاب را» یعنی: قرآن را «به حق» یعنی: به راستی و به حجت غالب «بر تو نازل کرد، درحالی که مصدق است» یعنی: موافق است با «آنچه که پیش از آن می باشد» از کتب آسمانی «و تورات و انجیل را فرود آورد» بر موسی و عیسی علیهما السلام. تورات: کلمه عبری به معنی شریعت است و مشتمل بر پنج سفر می باشد که عبارت اند از: سفر تکوین، سفر خروج، سفر لاویین، سفر عدد و سفر تشنیه اشتراع. و به آن «عهد قدیم» نیز می گویند. انجیل: کلمه یونانی است که به معنی «تعلیم جدید»، یا «بشارت» است و آن را «عهد جدید» نیز می نامند و مشتمل بر سیرت مسیح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و برخی از تعلیم وی می باشد.

﴿مَنْ قَبْلُ هُدَىٰ لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ

شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾ [آل عمران: ۱۴].

«پیش از آن» یعنی: حق تعالی تورات و انجیل را پیش از نازل کردن قرآن فرود آورد «برای هدایت مردم» یعنی: برای هدایت تمام بشریت در زمان رسالت خود آن پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. یادآور می شویم که امت ما نیز به پیروی از آن بخش از شرایع آسمانی سابق که منسوخ نگردیده است، مکلف هستند به شرط آن که درقرآن یا سنت صحیح، از آن امور بر وجه تأیید و اثبات آنها ذکری رفته باشد «و فرقان را نازل کرد» فرقان: قرآن کریم است. یعنی کتابی که در مورد حقیقت امر عیسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و غیر آن از امور، جداکننده حق از باطل می باشد «کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی تردید عذابی سخت در پیش دارند و خداوند غالب» و «صاحب انتقام» سخت و بزرگی «است» برای آنان که آیات او را تکذیب و پیامبرانش را انکار می کنند. نعمت: مجازات است. مردم می گویند: «فلانی از فلانی انتقام گرفت»؛ آن گاه که به سبب جرم سابقش، او را به کیفر برساند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ [آل عمران: ۱۵].



«هرآینه هیچ چیز بر خدا پوشیده نمی‌ماند، نه در زمین و نه در آسمان» و از جمله آنچه که بر وی پوشیده نمی‌ماند، ایمان مؤمنان و کفر کافران است. آسمان و زمین را مخصوصا یاد کرد زیرا حس بشری از محدوده آنها به عوالم دیگر فراتر نمی‌رود.

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل

عمران: ۶].

«اوست کسی که شما را آن‌گونه که می‌خواهد در رحمها صورتگری می‌کند» از پسر و دختر، زیبا و زشت، سیاه و سفید، بلند و کوتاه، و نیز شکل دادن به اعضا؛ اعم از چشم و گوش و بینی و غیر آن از اندامها و همین‌گونه، آفرینش طبایع، اخلاقیات، حامل‌های وراثتی و غیره «هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست» که در ملکش غالب و در آفرینش و صنعتش، صاحب حکمت است.

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ۷].

«اوست کسی که کتاب» قرآن «را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است» محکم: آیه‌ای است که به سبب وضوح و روشنی‌اش احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد، لذا صرف توجه به آن، مفید فهم معنی مورد نظر از آن می‌باشد، پس در آن امکان تغییر و تحریف از معنی و وجه حقیقی آن وجود ندارد «آنها ام‌الکتاب اند» یعنی: آیات محکم، اصل و اساس قرآنند که مبنا و تکیه‌گاه آن قرار می‌گیرند پس هرآنچه که به ظاهر با آیات محکم مخالف باشد، به سوی آنها برگردانده می‌شود تا وجه و معنی حقیقی آن دانسته شود. ابن‌کثیر می‌گوید: «آیات محکم؛ حجت پروردگار، پناهگاه بندگان و دفع‌کننده دشمنانند که هرگز از آن معانی‌ای که برای آنها وضع شده‌اند، قابل تحریف و تغییر نمی‌باشند». «وبخش دیگر متشابهات است» متشابه: آیه‌ای است که امکان دگرگون ساختن و تحریف و تأویل در معنی آن وجود دارد و این تشابه، یا از خفا و عدم واضح بودن معنی مراد، یا وجود احتمالات متعدد در آن و یا تردد در میان چند وجه تفسیری ناشی می‌شود، همچون حروف مقطعه اوایل برخی از سوره‌ها.

قرطبی می‌گوید: «متشابه چیزی است که خداوند ﷻ علم آن را به خودش منحصرگردانیده و کسی از مخلوقاتش را بر آن آگاه نساخته است، همچون وقت برپایی قیامت و مانند آن از امور غیب».

علت وجود آیات متشابه در قرآن کریم - با علم به اینکه قرآن به عنوان هدایتگر مردم نازل شده - همانا متمایز ساختن مؤمنان راستین از افراد سست ایمان و روشن ساختن فضیلت راسخان در علم، یعنی کسانی است که در آیات الهی اندیشه، تدقیق و پژوهش می‌کنند و از کژروی در قرآن می‌پرهیزند.

«اما آنان که در دل‌هایشان زیغ است» زیغ: میل و انحراف از حق است. آری! آنان «برای فتنه‌جویی» یعنی: فتنه‌انگیزی و گمراه کردن مردم در دینشان و پوشانیدن حقیقت بر آنان «و در طلب تأویل آن» یعنی: طلب تأویل آیات متشابه بر وجهی که دلخواهشان و موافق با مذاهب فاسدشان است «از متشابه آن پیروی می‌کنند» یعنی: به متشابهات قرآن چنگ می‌زنند و به وسیله آنها در مؤمنان شک و تردید برانگیخته و آن متشابهات را در بدعتی که بر آن قرار دارند، دلیل وتکیه‌گاه خویش می‌گردانند «حال آن که تأویل آن» آیات متشابه «را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند» یعنی: راسخان و ریشه‌داران در علم نیز، تأویل متشابهات را می‌دانند، در حالی که: «می‌گویند: به آن ایمان آوردیم» یعنی: به همه قرآن - اعم از محکم و متشابه آن - ایمان آوردیم «همه از جانب پروردگار ما است» یعنی: از آنجا که همه قرآن از بارگاه پروردگار متعال است، پس اختلافی در آن نیست بنابراین، ما به همه آن ایمان داشته، متشابه آن را که احتمالات متعددی دارد، به سوی محکم آن که احتمالی جز حق را ندارد، برمی‌گردانیم و ارجاع می‌دهیم و بدین وسیله است که معنی مراد از متشابه نیز بر ما روشن می‌شود. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «من از کسانی هستم که تأویل متشابهات را می‌دانند». سخن ابن عباس رضی الله عنه عین حقیقت است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا «در حق وی چنین دعا کردند: «اللَّهُمَّ فَقهه فی الدین وعلمه التأویل». «خدایا! او را در دین فقیه و دانا کن و تأویل را به او بیاموز».

به قولی دیگر، معنای: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ...﴾ این است: تأویل متشابه را جز خدا ﷻ هیچ کس دیگر، حتی راسخان و ثابت‌قدمان در علم هم نمی‌دانند. بنابراین قول، در قرائت، بر کلمه «الله» وقف می‌شود و در

این صورت، عبارت: ﴿وَالرَّسُخُونَ فِي الْعِلْمِ...﴾ جمله مستأنفه مستقلی است که معنی آن چنین می‌شود: «راسخان در علم می‌گویند: ایمان آوردیم به اینکه متشابه از بارگاه خداوند ﷻ است و ما معنی و تأویل آن را نمی‌دانیم». بر اساس این قول؛ مراد از متشابه: مسائلی چون وقت برپایی قیامت، ماهیت روح و مانند آن از اموری است که بشر آنها را نمی‌داند «و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ از راسخان در علم مورد سؤال قرار گرفتند، در پاسخ فرمودند: «مَنْ بَرَّتْ يَمِينَهُ، وَصَدَقَ لِسَانَهُ وَاسْتَقَامَ قَلْبُهُ وَمَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَفَرَجَهُ، فَذَلِكَ مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ: کسی که به راستی و درستی سوگندخورد، زبان او راست گوید، قلب او مستقیم باشد و کسی که عفت را در شکم و فرج خود نگاه دارد، او از راسخان در علم است». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ این آیه کریمه را تلاوت نمودند، آن‌گاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می‌کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیه کریمه مورد نظر خداوند ﷻ می‌باشند [یعنی فتنه‌گرند] پس از آنان حذر کنید». همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از ابوامامه ؓ آمده است که رسول خدا «در تفسیر: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْجٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ﴾. فرمودند: «هم الخوارج: آن (منحرفان کج رو) خوارج اند». ابن کثیر می‌گوید: «این حدیث، اگر هم حدیث موقوف - یعنی سخن صحابی باشد - معنی آن صحیح است زیرا اولین بدعتی که در اسلام پدید آمد، فتنه خوارج بود».

حق تعالی در آیه دیگری قرآن را تماما محکم معرفی نموده است: ﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ﴾ [هود: ۱]. «این کتابی است که آیات آن تماما محکم گردانیده شده است» [هود/ ۱]. مراد از آن این است که قرآن کلامی است بر حق، دارای الفاظی فصیح و معانی‌ای صحیح که در آن هیچ عیب و نقصی وجود ندارد. در آیه دیگری تمام قرآن متشابه معرفی شده: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾ [الزمر: ۲۳]. «خداوند بهترین کلام را نازل فرمود که تماما متشابه است» [زمر/ ۲۳]، به این معنی که برخی از آیات قرآن با برخی دیگر در زیبایی، راستی، هدایت‌گری و سالم بودن از تناقض، متشابه و همانند است، لذا معنی این دو آیه کریمه با آیه مورد بحث ما در اینجا در تضاد نیست و میان آیات هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد.

این آیه کریمه درباره نصاری نجران نازل شد که می‌گفتند: «خداوند وقتی از خودش در قرآن سخن می‌گوید، صیغه جمع: «نحن: ما»، و «انا: ما» را به کار می‌برد، و این ضمایر برای جمع‌اند، لذا خداوند سوم سه خداست». پاک و برتر است خدای سبحان از آنچه می‌گویند. پس خدای متعال آنان را به برگرداندن این موارد به سوی آیات محکم خویش دستور داد، چون آیه: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۱]. (بگو: الله یگانه است)، و آیه: ﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ [النساء: ۱۷۱]. (جز این نیست که خداوند یگانه است).

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ [آل عمران: ۸].

سپس خداوند متعال از راسخان در علم چنین خبر می‌دهد: آنان چون پیروان متشابه و کثروان از راه راست را می‌بینند، چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی» به سوی حق «دل‌هایمان را دستخوش انحراف نگردان» یعنی: دل‌هایمان را با پیروی نمودن از متشابهات منحرف نگردان، چنان‌که دل‌های کسانی که از متشابهات پیروی می‌کنند، منحرف گردیده است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این دعا را بسیار می‌خواندند: «یا مقلب القلوب ثبت قلبي علی دینک». «ای گرداننده دل‌ها! دلم را بردینت پایدار بدار». «و رحمتی» بزرگ و وسیع فقط «از جانب خود بر ما ارزانی دار، هرآینه تو خود بخشنده‌ای» و برای هرکس که خواهی، بخششی فراوان عنایت می‌کنی. در حدیث شریف به روایت سعیدبن مسیب رضی الله عنه از عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون شبانگاه از خواب بیدار می‌شدند؛ این دعا را می‌خواندند: «لا إله إلا أنت سبحانك، أستغفرک لذنبی، وأسألك رحمتك، اللهم زدني علما ولا تزغ قلبي بعد إذ هدیتني، وهب لي من لدنك رحمة، إنك أنت الوهاب»<sup>۱</sup>.

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ [آل عمران: ۹].  
همچنان راسخان در علم چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! تو گردآورنده مردمانی» یعنی: برانگیزاننده و زنده‌کننده و گردهم آورنده آنانی «در روزی» یعنی: برای حساب

۱- ترجمه: خدایا! جز تو معبودی نیست، پاکی تورا است، از تو برای گناهانم آمرزش می‌خواهم و از تو رحمت را می‌طلبم، خدایا! بر علم من بیفزای، قلبم را منحرف نگردان و به من از جانب خودت رحمتی ببخش، همانا تو بسیار بخشنده‌ای.

روزی «که هیچ شکی در آن نیست» که همانا روز قیامت است و در وقوع آن و وقوع حساب و جزا در آن، هیچ شکی نیست «قطعاً خداوند در وعده خلاف نمی‌کند» یعنی: ای معبود برحق من! وفا به عهد لایق شأن توست و در این امرشکی نیست. این دعا خود می‌رساند که هم و غم راسخان در علم، کار آخرت و فکر و سودای آن است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ﴾ [آل عمران: ۱۰].

«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اموال و فرزندان‌شان چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع نمی‌کند» یعنی: اموال و فرزندان‌شان نمی‌توانند در نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ سودی به آنان رسانده و آنان را از عذاب الهی نجات دهند «و آنان خود، هیزم جهنم‌اند» یعنی: آتش‌انگیز جهنم‌اند که جهنم با سوختن آنها شعله‌ور می‌شود.

﴿كَذَّابٍ ءَالٍ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [آل عمران: ۱۱].

«همانند شیوه آل فرعون» یعنی: شیوه و عادت آنان همچون عادت و شیوه فرعونیان و چگونگی رفتار آنان با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ است، و چنان‌که اموال و اولاد فرعونیان نتوانست برای آنان کاری بکند، همچنین اموال و فرزندان اینان نیز نمی‌توانند برای‌شان کاری از پیش ببرند «و» نیز شیوه و عادت آنان همچون عادت «کسانی» است «که پیش از آنان» یعنی پیش از فرعونیان «بودند» از امتهای کافرو خدانشناس «که آیات ما را دروغ شمردند، پس خداوند آنان را گرفت» یعنی: باجزایهای مهلک مجازاتشان کرد «به گناهانشان» که از جمله این گناهان، یکی هم دروغ انگاشتن آیات الهی بود «و خدا سخت کیفر است».

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾ [آل عمران: ۱۲].

«به کسانی که کفر ورزیده‌اند بگو» مراد از آنان یهود، و به قولی: مشرکان مکه‌اند. آری! به آنان بگو: «به‌زودی مغلوب خواهید شد» در دنیا «و» سپس در آخرت «در دوزخ محشور می‌شوید و چه بدجایگاهی است» دوزخ. سپاس بر خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ که این تهدید خویش را با کشتن بنی‌قریظه، جلای وطن کردن بنی‌نضیر، فتح خیبر، تحمیل جزیه بر سایر یهود و پیروزکردن مسلمانان در بدر، عملی گردانید.

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾ [آل عمران: ۱۳].

ای یهودیان! «قطعا در برخورد میان آن دو گروه» مسلمانان و مشرکان که در روز بدر باهم رودرو شدند؛ «برای شما نشانه‌ای است» بزرگ که بر صدق و راستی این امر دلالت می‌کند که حق تعالی عزت‌دهنده دین و یاری‌دهنده پیامبرش و برافرازنده دعوت و رسالت وی می‌باشد، پس ای یهودیان! شما باید از روزی چون روز بدر حذر کنید تا خداوند ﷻ آنچه را بر سر مردم مکه آورد، بر سر شما نیاورد، روزی که در آن «گروهی در راه خدا می‌جنگیدند و دیگر» گروه «کافر بودند که مسلمانان آن کافران را به چشم» یعنی: با دیدی روشن و آشکار، بی‌هیچ‌گونه ابهامی «دو برابر خویش می‌دیدند». مشرکان در بدر سه برابر مسلمانان بودند، پس خداوند ﷻ آنان را در دید مسلمانان اندک - دوبرابر - نشان داد تا دل‌هایشان قوی‌گردد - با عنایت به این امر که قبلا به مسلمانان اعلام شده بود که صد تن از ایشان بر دویست تن از کفار غالب می‌گردند - «و خدا هر که را بخواهد، به نصرت خویش تأیید می‌کند» یعنی: کسانی را که اراده تأیید و تقویتشان را داشته باشد، نصرت می‌دهد و از جمله این نصرت؛ تأیید اهل بدر با اندک دیدن شمار نیروهای دشمن بود «یقینا در این امر» یعنی: در اندک دیدن شمار بسیار مشرکان «عبرت‌ی است» و موعظه‌ای بزرگ «برای اولی‌البصار» یعنی: برای صاحبان بینشهای نافذ که از آنچه می‌بینند، درس عبرت می‌گیرند، پس ای یهودیان! آیا شما از این امور عبرت نمی‌گیرید تا ایمان آورید؟

ابن کثیر می‌گوید: «اگر کسی گفت که وجه جمع نمودن میان این آیه کریمه و آیه (۴۴) از سوره «انفال» چیست که در آنجا خداوند متعال می‌فرماید: «وآن‌گاه که آنان را - چون رو در رو شدید - در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم آنان اندک نمود تا خداوند کاری را که کردنی بود، به انجام رساند؟» می‌گوییم: آن کم نمایاندن مسلمانان در چشم مشرکان در حالتی بود، و این بسیارنمایاندن در حالت دیگری.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیات (۱۲ - ۱۳) روایت شده است که فرمود: چون اهل بدر به آن پیروزی شگرف دست یافته و به مدینه بازگشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله یهودیان را در بازار بنی قینقاع گردآورده و خطاب به آنان فرمودند: «ای گروه یهود!

اسلام آورید پیش از آن که خداوند ﷻ آنچه را که به قریش رسانید به شما نیز برساند». ولی آنان در پاسخ پیامبر ﷺ گفتند: ای محمد! به خود مغرور نشو که چند نفری از قریشیان را کشتی، آنها کارناآزموده و بی تجربه بودند و به فنون رزم آشنایی نداشتند، سوگند به خدا که اگر با ما بجنگی، می دانی که ما مرد میدانیم و می دانی که تاکنون به رزم آورانی چون ما رویارو نشده‌ای! پس خدای متعال این آیات را نازل فرمود.

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآئِ﴾ [آل عمران: ۱۴].

«دوستی شهوات برای مردم آراسته شده» یعنی: خداوند متعال، شهوات را در چشم مردم - به منظور آزمایش و امتحانشان - آراسته است. یا آرایش دهنده شیطان است که با برانگیختن مردم به سوی شهوات، آنان را از واجبات و تکالیفشان غافل می گرداند. این شهوات عبارتند از: تمام خواستنی‌ها و آرزوهای نفسی‌ای که مفرح قلب‌اند و قلب از آنها احساس لذت و خوشی می نماید. «از جمله» آراسته شده برای شما دوستی «زنان و پسران» زنان را در رأس این خواستنی‌ها ذکر فرمود، به سبب کثرت اشتیاق و تمایل نفسهای مردان به سوی آنان. و پسران را به یاد آوری مخصوص گردانید نه دختران را زیرا محبت دختران عام و فراگیر نیست. در حدیث شریف آمده است: «ما ترکت بعدی فتنه اضرعلى الرجال من النساء: بعد از خود، فتنه‌ای زیانبارتر از زنان را بر مردان سراغ ندارم». اما اگر هدف از محبت به زنان، پاکدامنی و توالد و تناسل فرزندان شایسته باشد؛ این امر مطلوب، بلکه مستحب است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «الدنيا متاع وخير متاعها المرأة الصالحة». «دنیا همه متاع است و بهترین متاع آن، زن شایسته می باشد». «و» برای مردم آراسته شده، محبت «قناطر مقلطره از زر و سیم» قناطر: جمع قنطار و هر قنطار صد رطل است، و مراد از آن مال هنگفت و بسیار می باشد. مقلطره: یعنی به مقادیر زیاد مضاعف گردانیده شده. از سعید بن جبیر رضی الله عنه نقل شده است که مراد از آن، صد هزار دینار می باشد. یادآور می شویم که به هنگام ظهور اسلام، صد مرد سرمایه دار از مقلطرها در مکه وجود داشتند. «و» برای مردم آراسته شده «اسبان مسومه» یعنی: اسبانی که در چراگاهها و مراتع رها شده‌اند. یا مسومه: یعنی نشانه گذاری شده با نشانه‌ای که به وسیله آن از دیگر اسبان تمییز داده می شوند

«و» برای مردم آراسته شده «محبت چهارپایان» که عبارت‌اند از: شتر و گاو و گوسفند «و محبت زراعت» یعنی: مزارع، که شامل خود زمین و کشت آن می‌شود. «این همه بهره زندگانی دنیاست» یعنی: آنچه ذکر شد، تماما بهره‌های گذرای زندگانی دنیاست که فنا می‌شود و باقی نمی‌ماند «و» حال آن که «فرجام نیکو» که می‌ماند و جاودانه است «نزد خداست».

باید دانست که هدف آیه کریمه قطعا این نیست که انسان را از محبت معتدل شهوات که امری فطری است باز دارد، به دلیل اینکه حق تعالی در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ [الأعراف: ۳۲]. «ای محمد! بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام گردانیده؟». پس آنچه منع شده؛ افراط و زیاده‌روی در محبت شهوات و گرفتار شدن در گردونه آن است، به‌گونه‌ای که با طغیان شهوات، دین و وظایف دنیوی و آخرتی انسان به فراموشی سپرده شود. عبارت: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ﴾ نیز مستدعی پلیدی و منفور بودن شهوات نیست، بلکه این تعبیر، بیانگر طبیعت این شهوات است، پس مطلوب آن است که بندگان خدا ﷻ شهوات را در جایگاه طبیعی آن قرار دهند، به‌گونه‌ای که دل‌بستگی به آن سبب طغیان علیه ارزشهایی نشود که در عرصه وجود از شهوات گرامی‌تر و برترند. بنابراین، اسلام‌نیازهای فطری را به رسمیت می‌شناسد و در صدد سرکوب غرایز نیست.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «خدای متعال طبعا محبت این چیزها را در دل انسان قرار داده و در این امر هزاران حکمت وجود دارد؛ از آن جمله این‌که: اگر طبیعت انسان به طرف این چیزها مایل نبود، نظام جهان به هم می‌خورد زیرا در آن صورت چه کسی نیاز داشت که زحمت کشاورزی و کارگری و صنعت‌گری را متحمل شود، یا تمام مساعی خویش را در تجارت مبذول دارد.

آبادی و بقای جهان در این نهفته است که محبت این اشیا در طبیعت انسان ایجاد شود تا او خود درصدد تهیه و جمع‌آوری آنها برآید، کارگر صبح هنگام با این فکر از خانه بیرون می‌آید که مقداری پول به‌دست آورد، ثروتمند با این اندیشه خانه را ترک می‌کند که قدری پول صرف کرده کارگری بیاورد تا از او کار بگیرد، تاجر، وسایل لوکس تهیه کرده در انتظار مشتری می‌نشیند تا سرمایه‌ای ببیند و در نهایت سعی خود



را به کار می برد تا با پولی که دارد، اسباب و وسایل مورد نیاز خود را خریداری کند، اگر اندکی تأمل شود، همین علایق دنیوی است که همه را از خانه هایشان بیرون آورده است و نظام تمدن جهان را براساس اصولی منظم و مستحکم قرار داده است.

حکمت دیگر این است که اگر میل و محبت نعمت های دنیوی در قلب انسان قرار نداشته باشد، نمی تواند طعم نعمت های اخروی را درک کند و نه به آنها تمایل داشته باشد، پس چه نیازی دارد که درصدد انجام اعمال نیک باشد تا بهشت را کسب نماید و از اعمال بد پرهیز کند تا از دوزخ نجات یابد.

حکمت سوم که در اینجا بیشتر مورد توجه است، این است که محبت این اشیای طبعاً در دل انسان ایجاد شده تا از او امتحان گرفته شود که چه کسی در محبت آنها غرق شده و آخرت را فراموش می کند و چه کسی بر حقیقت گذرا بودن و فانی بودن آن وقوف یافته و فقط به حد ضرورت و معقول به فکر آنها می باشد و آنها را در مسیر سعادت اخروی به کار می برد. چنان که در آیه (۷) از سوره «کهف» حکمت این تزیین به همین صورت بیان شده است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَهْلُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۗ﴾ [الکهف: ۷]. «ما آنچه را که بر روی زمین است برای زمین زینتی قرار دادیم تا مردم را مورد آزمایش قرار دهیم که چه کسی عمل نیک انجام می دهد».

ولی در بعضی از آیات، این نوع تزیین به شیطان نسبت داده شده؛ مانند آیه (۴۸) سوره «انفال»: ﴿زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَغْمَلَهُمْ﴾ [الأنفال: ۴۸]. مراد از آن، تزیین چیزهایی است که شرعا و عقلا بد باشند، یا مراد آن درجه تزیین است که به سبب گذشتن از حدبد باشد و گرنه تزیین مباحات نه تنها بد نیست بلکه در آنها فواید بسیاری نیز وجود دارد، بنابراین، در بعضی آیات این تزیین صراحتاً به خداوند ﷻ نسبت داده شده، همان طور که ذکر آن گذشت.

شکی نیست که دائماً به فکر مسایل مادی بودن، روح و جان انسان را خسته می سازد و مهلت استفاده از دنیا را نیز از انسان سلب می کند و خود این، نوعی عذاب برای انسان است. بنابراین، تلاش در میدان امور دنیوی باید رعایت احکام الهی را همراه با اعتدال در نصب العین خود داشته و رستگاری دو جهان را مدنظر داشته باشد؛ لذا به کار بردن آن در راه های نادرست و یا زیاده روی در راه صحیح که به سبب آن انسان از آخرت غفلت ورزد، مایه هلاک است.

مولانای رومی چه قدر این مضمون را به طور عالی به نظم کشیده آنجا که می گوید:  
 آب اندر زیر کشتی پشتی است آبدر کشتی هلاک کشتی است  
 متاع دنیا برای وجود انسان مانند کشتی ای است که اگر آب زیر آن باشد برایش  
 مفید و یاریگر است، ولی اگر آب به درون کشتی راه یابد، غرق شدن و نابودی آن را به  
 دنبال خواهد داشت»<sup>۱</sup>.

آیه بعدی به همین حقیقت ناظر است:

﴿قُلْ أُوذِبْتُكُمْ بِيحْيَىٰ مِنَ دَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
 خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ [آل عمران: ۱۵].

«بگو: آیا به بهتر از اینها» یعنی: به بهتر از این خواستنی‌ها و آرزومندی‌های بی ارزش  
 دنیوی «آگاهتان کنم»؟ اینک آگاهتان می‌کنم؛ آن چیز بهتر این است: «برای آنان که  
 تقوا پیشه کرده‌اند، باغهایی است که از فرودست آنها جویباران جاری است، جاودانه در  
 آنند» چنان جاودانگی‌ای که مرگ و فنا به آن گزندی نمی‌رساند «و جفتهایی پاکیزه  
 دارند» یعنی: همسرانی دارند که از پلیدیهای حیض و نفاس و دیگر پلیدی‌هایی که به  
 همسران دنیایی عارض می‌گردد، پاکند «و» به طور مستمر «از خشنودی خداوند  
 برخوردارند» که این برخورداری، ایشان را از دگرگون شدن نعمت ایمن و آسوده خاطر  
 می‌گرداند «و خدا بر بندگانش بیناست» لذا، هرکس را بر اساس استحقاق و بر حسب  
 ایمان و عملش پاداش و جزا می‌دهد. دلیل این که حق تعالی متقیان را به دریافت این  
 نعمت برتر مخصوص گردانید این است که فقط آنان سزاوار این نعمت برتر می‌باشند.

آن‌گاه خداوند متعال بندگان با تقوایش را چنین توصیف می‌کند:

﴿الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [آل عمران: ۱۶].  
 «آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم» به تو و به کتاب‌ها و پیامبران  
 «پس» به فضل و رحمت خویش «گناهان ما را ببامرز و ما را از عذاب دوزخ نگاهدار».

﴿الصَّادِقِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّحَابِ﴾ [آل  
 عمران: ۱۷].

«آنان صابران» اند که بر طاعت خدا ﷻ و از محرمات وی شکیبایی و پرهیزی می‌کنند  
 «و صادقان» اند که نیتها و دل‌ها و زبانهایشان در آشکار و نهان راست و مستقیم است «و

۱- تفسیر «معارف القرآن»، ترجمه فارسی از علامه محمدیوسف حسین پور - با تلخیص.

فرمانبرداران» خدایند که دل‌هایشان برای او خاشع و تپنده است «و آمرزش خواهان در سحرگاهان اند» و در فضیلت استغفار در اوقات سحر، احادیث بسیاری آمده است. بعضی می‌گویند: مراد از آن، نمازگزاران نماز بامداد یا نماز آخر شب‌اند. البته شروع اوقات سحر از هنگامی است که شب پشت می‌کند تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌نماید. در حدیث شریف آمده است: «ينزل الله تبارك وتعالى في كل ليلة إلى سماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الأخير، فيقول: هل من سائل فأعطيه؟ هل من داع فأستجيب له؟ هل من مستغفر فأغفر له؟» «خداوند متعال هر شب - آن‌گاه که یک سوم آخر شب باقی می‌ماند - به آسمان دنیا فرود می‌آید، پس می‌فرماید: آیا درخواست‌کننده‌ای هست که به او ببخشم؟ آیا دعاکننده‌ای هست که دعایش را اجابت کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را بیمارزم». استغفار: طلب آمرزش به زبان همراه با حضور قلب است زیرا خداوند متعال دعای کسی را که قلبش غافل است، نمی‌پذیرد. گفتنی است که نزد علمای سلف مراد از فرود آمدن حق تعالی فرود آمدنی است که سزاوار ذات وی است، بدون تعیین کیفیت و مکان. و هرچند قرطبی آن را به فرود آمدن فرشتگان حق تعالی تأویل کرده، ولی رأی اول راجح است.

﴿شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸].

«گواهی داد الله» یعنی: بیان کرد و اعلام داشت و آگاهی داد؛ با آیات تکوینی و تشریحی و حجت‌های روشن خود «که جز او هیچ معبودی نیست» پس حق تعالی با آنچه که بیان کرده و آنچه که آفریده، ما را به سوی وحدانیت خویش و اینکه فقط او معبود بر حق است، راهنمایی کرده است «و فرشتگان» نیز گواهی می‌دهند، که گواهی آنها، اقرار به وحدانیت الله ﷻ است «و صاحبان دانش» نیز گواهی می‌دهند. گواهی آنان به معنی ایمانشان به وحدانیت الله ﷻ و بیان این حقیقت به مردم با زبان است. و در اینکه خداوند ﷻ نام علما را با نام خود و نام فرشتگان خویش مقرون ساخته، فضیلتی بزرگ و فخر و شرفی سترگ برای اهل علم است. از زبیر بن عوام رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفه شنیدم که این آیه کریمه را تلاوت کردند، سپس در این حدیث شریف فرمودند: «ای پروردگارم! من نیز بر این حقیقت از

گواهان هستیم». «همواره به عدل قیام دارد» یعنی: خداوند ﷻ در تمام امور به عدل قیام دارد، یا همواره برپادارنده عدل و داد است «جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست» در حدیث شریف آمده است: «هر کس به هنگام خواب این آیه کریمه را بخواند، حق تعالی هفتاد هزار فرشته می آفریند که تا روز قیامت برایش طلب آمرزش می کنند». مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: این آیه کریمه در پاسخ سؤال دو تن از اسقف های شام نازل شد که به مدینه آمدند و از رسول خدا ﷺ پرسیدند: بزرگ ترین گواهی و شهادت خدای ﷻ در کتابش چیست؟ و چون این آیه نازل شد، آن دو ایمان آوردند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَمُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [آل عمران: ۱۹].

«در حقیقت، دین» مقبول و پذیرفته شده «نزد خدا همان اسلام است» و حق تعالی دینی غیر از آن را از احدی نمی پذیرد. آری! دین مورد رضای الهی اسلام است، یعنی این آیینی که مبتنی بر توحید حق تعالی است و انبیای عظام ﷺ پیام آور آن بوده اند و مورد اتفاق همه ایشان بوده است. کلمه «اسلام» در اینجا، دربرگیرنده ایمان نیز هست، از آن روی که اسلام؛ مشمول تصدیق، قول و عمل - هر سه - می شود «و کسانی که کتاب به آنان داده شده، با یک دیگر در دین خدابه اختلاف نپرداختند» یعنی: یهودیان در میان خود، نصاری در میان خود و بازیهودیان و نصاری در میان همدیگر، در امر دین به اختلاف نپرداختند «مگر پس از آن که علم برای شان آمد» علمی که دو کتاب آسمانی تورات و انجیل مشمول آن بود، که این علم، بر وجوب توحید باری تعالی و لزوم طاعت وی و تسلیم شدن به فرمانش صراحت دارد «آن هم به سبب بغی که میان شان وجود داشت» یعنی: اختلاف یهود و نصاری در این حقیقت که آیا پیامبر خاتم ﷺ به حق پیامبر است یاخیر، همچنان اختلافشان در نبوت عیسی ﷺ و اختلافات دیگری که در میان خود داشته و دارند، فقط به سبب حسدی است که در میان شان وجود داشته و دارد، این اختلاف تا بدانجاست که یهودیان گفتند: نصاری برحق نیستند، و نصاری گفتند: یهودیان برحق نیستند. آری! همه این اختلافات به سبب دوری آنها از حق و به انگیزه کبر و خودخواهی و خودبرتربینی و حسد است «و هرکس به آیات خدا کفر ورزد، پس بداند که خدا سریع الحساب است» و آنان را بسیار زود مجازات می کند.

﴿فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ [آل عمران: ۲۰].

«پس» ای محمد ﷺ! «اگر با تو» درباره توحید باری تعالی «مواجه کردند» یعنی: جدال و مناظره کردند؛ با شبهات باطل و سخنان تحریف شده خویش «بگو: من روی خود را تسلیم خدا نموده‌ام» یعنی: دین و عبادت خویش را برای او خالص گردانیده و رو به سوی او نموده‌ام. ذکر «وجه» به جهت شرف آن است، و وقتی چهره برای حق تعالی تسلیم بود، غیر آن به طریق اولی به او تسلیم است «و هر که مرا پیروی کرده» از مسلمانان، او نیز خود را تسلیم خداوند ﷻ نموده و نیت خویش را برای او خالص گردانیده.

«و به اهل کتاب و امیین بگو» امیین: یعنی قوم بی کتاب، که در اینجا مراد مشرکان عرباند زیرا آنها کتاب آسمانی‌ای نداشتند که آن را بخوانند. آری! به آنان بگو: «آیا اسلام آورده‌اید؟» یعنی: برای شما برهان‌های قاطع بسیاری آمده است که شما را به قبول اسلام وامی‌دارد، اینک آیا اسلام را پذیرفته و به موجبات آن عمل کرده‌اید، یا خیر؟ «پس اگر اسلام آورده‌اند، قطعاً هدایت شده‌اند» یعنی: به هدایتی که بی شک بهره‌ای بزرگ است، نایل گردیده و به رستگاری دنیا و آخرت رسیده‌اند «و اگر روی برتافتند» از قبول حجت «فقط رساندن پیام برعهده توست» یعنی: مسئولیت تو فقط رساندن پیام الهی به آنهاست و تو بر آنان مسلط نیستی، پس مبدا جانت را از حسرت خوردن بر عدم ایمانشان بفرسای «و خداوند به» امور و احوال «بندگان» بیناست» لذا مطمئن باش که آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

این آیه کریمه و امثال آن از آیات، از آشکارترین دلایل بر عام بودن بعثت آن حضرت ﷺ به سوی تمام خلق است، چنان‌که کتاب و سنت در بیشتر از یک آیه و حدیث بر آن دلالت دارند. در حدیث شریف آمده است: «بعثت إلى الأحمر والأسود»: «به سوی سرخ و سیاه [یعنی کافه خلق] مبعوث گردیده‌ام». همچنین در حدیث شریف آمده است: «پیامبران همه، مخصوصاً به سوی قوم خودشان فرستاده می‌شدند، اما من به سوی عموم مردم مبعوث گردیده‌ام».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ عَن بَغْيٍ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [آل عمران: ۲۱].

«کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند» مراد از آنان در اینجا، مخصوصاً یهودیان‌اند که برخی از انبیای ماقبل علیهم‌السلام را کشتند و به‌جان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز سوء قصد نمودند «و می‌کشند کسانی را که به قسط» یعنی: به‌عدل‌وداد «امر می‌کنند از مردم» آنان آمران به معروف و ناهیان از منکرند که ظالم را از ظلم وی باز می‌دارند «پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده» بشارت: خبرسروانگیز است و بکارگرفتن آن در خبر بد، به قصد تهدید، تحقیر و استهزاء آنهاست.

میرد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «گروهی از بنی‌اسرائیل بودند که پیامبران به نزدشان آمده و آنان را به‌سوی خداوند جل جلاله دعوت کردند، ولی آنان پیامبران را کشتند، سپس بعد از آن پیامبران، مؤمنان دیگری به مسئولیت دعوت قیام کرده آنها را به‌سوی دین خدا جل جلاله فراخواندند، ولی ایشان را نیز کشتند. پس این آیات درباره آنان نازل شده است». مراد آیه؛ شرمسار ساختن یهودیان منحرف از راه حق تا روز قیامت و تهدید و سرزنش یهودیانی است که در زمان آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌سر می‌بردند.

در حدیث شریف آمده است که ابوعبیده جراح رضی‌الله‌عنه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسید: «چه کسی در روز قیامت عذاب سخت‌تری دارد؟ فرمودند: مردی که پیامبری را، یا امر کننده به معروف و نهی کننده از منکری را کشته باشد. آن‌گاه این آیه کریمه راتلاوت کردند». یادآور می‌شویم که امر به معروف و نهی از منکر بر امت‌های پیشین نیز واجب بود. همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی که به معروف امری یا از منکر نهی می‌کند، او خلیفه خداست در زمینش و خلیفه رسول اوست و خلیفه کتاب اوست».

باید دانست که از شروط امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر - در نزد اهل سنت و جماعت - این نیست که حتماً او از اهل عدالت باشد، بلکه این واجب‌عامی بر ذمه تمام مسلمانان است. همچنین مسلمانان بر اینکه تغییر دادن منکر بر هر کسی که بر آن تواناست واجب می‌باشد، اجماع دارند. البته مراحل تغییر منکر را احادیث شریف معین ساخته است، ولی همه این احادیث، به قید استطاعت مقید می‌باشند. و باز هم ما در مورد امر به معروف و نهی از منکر، احکامی را در این تفسیر شریف - در آیات مربوطه آن - بیان خواهیم کرد.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ﴾ (۲۲)

[آل عمران: ۲۲].

«همانند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده است» یعنی: برای اعمال نیکی که آن کافران پیامبرکش حق ستیز در دنیا انجام داده‌اند، اثری باقی نمی‌ماند تا با آنان همچون اهل حسنات معامله شود، پس در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند و خواری و ذلت و پستی بر آنان رو نمود و در آخرت هم که مسلما حال و روزگار بدتری دارند «و برای‌شان هیچ یآوری نیست» که عذاب را از آنان دفع کند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ

ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ (آل عمران: ۲۳).

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب» تورات «داده شدند» آنان احبار و علمای یهوداند «که چون به سوی کتاب الله» یعنی: همان کتابی که از آن بهره‌ای داده شده‌اند «فراخوانده می‌شوند تا میان‌شان حکم کند، آن‌گاه گروهی از آنان به حال اعراض» از اجابت آنچه که به سوی آن فراخوانده شده‌اند «روی بر می‌تابند» در عین علم و آگاهی‌ای که از آن دارند و در عین اینکه به وجوب عمل به آن هم معترفند.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن نَّمَسِّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا

يَفْتَرُونَ﴾ (آل عمران: ۲۴).

«این» روی گرداندنشان از قبول حکم حق تعالی «بدان سبب بود که آنان» بر حسب پندار غلط خود «گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی معین به ما نمی‌رسد» و آن فقط همان مقدار اندکی است که ما گوساله را پرستیده‌ایم «و آنچه افترا می‌کردند» و به دروغ برمی‌ساختند «آنان را در دینشان فریفته کرده است» که از جمله آن، همین سخنی است که بیان شد، و از جمله آن، این سخنشان است که: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم! پس آنان این دروغ‌های خود را راست پنداشتند و پیروانشان نیز، این دروغها را باور کردند.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به منظور دعوت یهودیان به سوی خدا جل جلاله، به مدرسه دینی آنان رفتند و آنان را به سوی دین خدا جل جلاله دعوت کردند، در این هنگام نعیم بن عمرو و حارث بن زید خطاب به آن حضرت صلی الله علیه و آله گفتند: ای محمد! تو بر کدامین دین و آیین هستی؟ آن

حضرت عليه السلام فرمودند: «بر دین ابراهیم عليه السلام هستم». گفتند: آخر ابراهیم هم که یهودی بود! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر چنین است، پس تورات را بیاورید که در میان ما و شما داوری کند». اما آنان نپذیرفتند. آن گاه خدای عزوجل، آیات (۲۳ - ۲۴) از این سوره را نازل کرد و بعد از آن تهدیدکنان فرمود:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وُؤْفِيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۲۵].

«پس چگونه خواهد بود» حال شان «آن گاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست» و هیچ آدم عاقلی در وقوع آن به خود شکی راه نمی دهد، که روز قیامت است «گرد آوریم»؟ آنان باید بدانند که خواه ناخواه در دام آن روز گرفتار می شوند و با چنین حیلها و دروغ پردازی هایی، نمی توانند آن را از خود دفع کنند. آری! در آن روز به آنان و امثالشان از کسانی که با خدا و رسولش سر ستیز داشته اند و با فریفته شدن به برساخته های خویش، بر خداوند متعال جرأت و جسارت ورزیده اند، روشن می شود که این دروغ بافی ها و حیله گریها به حال شان سودی نداشته و چون خدای سبحان آنان را نزد خویش گردآورد و سؤال و حساب در میان آید، این اکاذیب نزد وی عذری قابل پذیرش نیست «و» چگونه خواهد بود حال شان در آن روز که «به هرکس جزای کردارش به تمامی داده شود و به آنان ستم نرود» با افزودن گناهی بر گناهانشان، یا کاستن چیزی از اعمال شایسته شان؟.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [آل عمران: ۲۶].

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله! در مقام تعظیم و شکر پروردگار خویش، درحالی که کار را همه به او سپرده و بر او توکل کرده ای «بارخدا یا، ای مالک ملک» یعنی: ای مالک جنس و حقیقت فرمانروایی «هرآن کس را که بخواهی، فرمانروایی می بخشی و از هرکه بخواهی فرمانروایی را می گیری، هرکه را بخواهی عزت می بخشی و هرکه را بخواهی خوار می گردانی، همه خیر» از روی آفرینش و تقدیر «به دست توست» نه به دست غیر تو «و تو بر هر چیز توانایی» و توانایی ات مطلق است. ابن کثیر می گوید: «در این آیه کریمه خدای سبحان پیامبر خویش صلی الله علیه و آله و امتشان را به سوی شکر نعمت خویش ارشاد و توجیه می کند زیرا او نبوت را از بنی اسرائیل گرفت و آن را به پیامبر قریشی عربی، فرستاده خویش به سوی انس



و جن و خاتم الانبیاء علی الاطلاق ﷺ تفویض کرد و این پیامبر محبوب خویش را به ویژگی‌هایی مخصوص گردانید که به هیچ پیامبری از پیامبران داده نشده است، چون دادن علم صفات و شریعت خویش به آن حضرت ﷺ، آگاه ساختنشان بر پاره‌ای از اخبار غیبی گذشته و آینده، آشکار ساختن حقایق آخرت بر ایشان، منتشر ساختن امتشان در مشارق و مغارب زمین و غیر این از موهبت‌هایی که همه سزاوار شکر و سپاس اند».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ﷺ از خداوند متعال درخواست کردند تا فرمانروایی روم و فارس را به امتشان ببخشد، پس این آیه کریمه نازل شد.

﴿تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرزُقُ مَنْ نَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [آل عمران: ۲۷].

همچنان بگو ای محمد ﷺ! پروردگارا! تو همانی که «شب را به روز و روز را به شب درمی‌آوری» یعنی: از درازی این می‌گاهی و بر کوتاهی آن می‌افزایی، آن‌گاه برابر می‌شوند، سپس از آن یکی می‌گاهی و بر این یکی می‌افزایی تا با هم تفاوت یابند، آن‌گاه بار دیگر آنها را میزان و برابر می‌گردانی، و این قانون ثابت در تمام فصلهای سال است، پس هرچه از یکی از آنها بگاهی، در دیگری می‌افزایی. بنابراین قانونمندی خداوند متعال است که زمان شب و روز در تمام ایام سال به‌طور ثابت (۲۴) ساعت است و این مقدار ثابت، در هیچ فصلی با فصل دیگر و در هیچ مکانی با مکان دیگر اختلاف ندارد «و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده» یعنی: انسان ذی روح و زنده را از نطفه مرده بیرون می‌آوری، سپس نطفه مرده را از شخص زنده، همین‌گونه تخم را از مرغ بیرون می‌آوری و مرغ را از تخم، درخت خرما را از هسته آن بیرون می‌آوری، سپس هسته را از درخت خرما. بعضی گفته‌اند که معنی این است: مؤمن را از کافر بیرون می‌آوری و کافر را از مؤمن «و هرکه را بخواهی، بی حساب روزی می‌دهی» یعنی: به او روزی‌ای فراخ و فراوان می‌بخشی. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اسم اعظم خداوند ﷻ که چون او را بدان بخوانند، دعایشان را اجابت می‌کند، در این آیه آل عمران است».

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتًا وَيَحَدِّثْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ [آل عمران: ۲۸].

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان با جمعی از انصار مدینه رابطه دوستی برقرار کرده بودند تا از این طریق، ایشان را از دینشان بر گردانند، در این میان جمعی از مسلمانان دلسوزانه به آن انصاریان گفتند: از این یهودیان مکار حذر کنید و از این پیوند دوستی بپرهیزید، مبادا شما را در دینتان به فتنه در افکنند. اما آن انصاریان، نصیحت برادران دینی خویش را نپذیرفتند، همان بود که نازل شد: «مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند» و با آنها مهر و محبت بورزند و قلبا به همیاری با آنان متمایل باشند «و هرکه چنین کند» یعنی: هرکه کافران را به جای مؤمنان به ولایت و دوستی بگیرد «در هیچ چیز از الله نیست» یعنی: او را از دوستی خداوند جل جلاله هیچ بهره‌ای نیست، بلکه او در همه احوال خویش از حق تعالی بریده و او نیز از وی بیزار است. است «مگر آن که به نوعی از حذر کردن شر آنان رادفع کنید» یعنی: مگر آن که ظاهرا با زبانهایتان با آنان اظهار دوستی کنید، درحالی که دل‌هایتان از آنان ناراحت است، و این کار هم در صورتی مباح است که شما در میان کفار به حال استضعاف به سر برید و در برابر آنان تاب‌وتوانی نداشته باشید.

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در این آیه، خدای سبحان مؤمنان را از ملاطفت با کفار و گرفتن آنها به عنوان محرم اسرار به جای هم‌کیشان مؤمنشان نهی کرده. مگر در صورتی که کفار بر مؤمنان غالب باشند، ایشان از روی ناچاری می‌توانند در ظاهر امر با آنان اظهار لطف و محبت نموده اما در کار دین با آنها مخالفت ورزند». هم‌او می‌گوید: «تقیه به زبان عبارت است از این که: کسی به گفتن سخنی مجبور ساخته شود که آن سخن معصیت خدا جل جلاله است، لذا از ترس مردم آن سخن را بر زبان می‌آورد، در حالی که قلبش به ایمان مطمئن است، چنین تقیه‌ای به وی زبانی در دین نمی‌رساند. ولی باید دانست که تقیه فقط به زبان است و چنین نباشد که تحت عنوان «تقیه»، دست به کشتن کسی دراز کند، یا خود را به گناهی بیالاید، که در این صورت معذور شناخته نمی‌شود». ابودرداء رضی الله عنه می‌فرماید: «إنا لنكشر في وجوه أقوام وقلوبنا تلعنهم». «ما بر روی مردمی می‌خندیم، درحالی که دل‌هایمان آنان را لعنت می‌کند». «و خداوند شما را از خود» یعنی: از مجازات خود «برحذر می‌دارد» اگر کفار را در آشکار و نهان به دوستی و ولایت بگیرید «و بازگشت به سوی خداوند است» پس شما را در برابر اعمال‌تان جزا می‌دهد.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در بسیاری از آیات قرآن، مسلمانان به طور مجمل و مفصل از دوستی و موالات با غیر مسلمانان به شدت منع شده‌اند. مسلمانان ناآگاه از مطالعه چنین آیات صریحی، در این شبهه قرار گرفته‌اند که در دین مقدس اسلام هیچ‌گونه مجالی برای مدارا و حسن اخلاق با دگراندیشان وجود ندارد. از طرف دیگر؛ از بسیاری آیات قرآن، فرمانها و عملکرد پیامبر ﷺ، رفتار خلفای راشدین و صحابه کرام رضی الله عنهم چنان احسان و سلوک و اظهار همدردی و غمخواری با غیر مسلمین ثابت می‌شود که مانند آن را در میان هیچ‌یک از ملل جهان نمی‌توان یافت. پس اگر مسلمانان به طور سطحی قضاوت کنند، میان احکام و فرمانهای قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تعارض خواهند یافت؛ اما این تصورات نتیجه برخورد سطحی با تعالیم حقیقی قرآن است. اگر آیات قرآن را که مربوط به این موضوع است از مواضع مختلف جمع کرده و در آنها بیندیشیم، در آن صورت، نه برای غیر مسلمانان جای شکایتی باقی می‌ماند و نه در میان احادیث و آیات تعارضی مشاهده خواهد شد و این موضوع به گونه‌ای روشن خواهد شد که در آن فرق بین موالات، احسان، همدردی و غمخواری و حقیقت هر یکی معلوم گردد، و این که از آنها چه اندازه جایز و چه مقدار ناجایز است و آن که ناجایز است، وجوه و دلایل عدم جواز آن چه چیزهایی است.

اصل این است که تعلق و رابطه بین دو شخص یا دو گروه، دارای درجات متفاوتی است؛ یک درجه از تعلق، موالات قلبی یا محبت و مودت قلبی است که فقط مختص مؤمنان است و این گونه تعلق مؤمن با غیر مؤمن در هیچ صورتی جایز نیست.

درجه دوم مواسات است که به معنی همدردی و خیر خواهی و نفع رسانی است. البته این کار به غیر از کفار حربی‌ای که با مسلمانان بر سر پیکارند با سایرین جایز است.

در آیه هشتم از سوره «ممتحنه» تفصیل آن چنین بیان شده است: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتَلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾ [الممتحنة: ۸]. «خدای تعالی شما را منع نمی‌کند از کسانی که با شما نمی‌جنگند در دین

و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌هایتان که با احسان و انصاف با آنان رفتار کنید».

سوم، درجه مدارا است که معنی آن خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه است، که این با تمام غیر مسلمانان در مواردی جایز است، از جمله وقتی که مقصد از آن، فایده رساندن دینی باشد، یا آنان مهمان باشند، یا هدف، حفظ خود شخص از ضرر و

شر آنها باشد، که مراد از آیه: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَهُ﴾ در اینجا، همین درجه مداراست. یعنی: با کفار موالات جایز نیست مگر در حالی که بخواهید خود را از شر آنان حفظ کنید و چون مدارا صورتا موالات می‌باشد بنابراین، این مورد از حکم نهی از موالات با کفار مستثنی شده است.

چهارم، درجه معاملات است که با آنان تجارت یا اجاره یا پیمان کارگری و معاملات صنعت و حرفه انجام شود. این نیز با غیر مسلمانان جایز است بجز موقعی که از آن معامله، ضرری به عموم مسلمانان برسد.

عمل رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین و دیگر صحابه رضی الله عنهم گواه این مدعا است. بر همین اساس است که فقها فروش اسلحه به کفار حربی را ممنوع کرده و باقی معاملات را اجازه داده‌اند. اما به کار گرفتن کفار یا خود برای شان کار کردن، هر دو جایز است.

رسول خدا ﷺ که رحمه للعالمین است با غیر مسلمانان آنچنان احسان و همدردی و خوش رفتاری می‌نمود که نظیرش در جهان یافت نمی‌شود. سالی که در مکه مکرمه قحط سالی شد، پیامبر رضی الله عنه به دشمنانی که آن حضرت رضی الله عنه را از وطن بیرون کرده بودند، کمک کرد و هنگامی که مکه مکرمه به دست پیامبر رضی الله عنه فتح شد و همه دشمنان مغلوب لشکریان اسلام شدند، همه را آزاد کرد و فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم». یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی‌شوید بلکه بر مظالم و جرایم گذشته خود نیز سرزنش نخواهید شد. وقتی آن حضرت رضی الله عنه در جنگ با دشمنان کسی را به اسارت می‌گرفتند، آن چنان با وی رفتار می‌کردند که کسی با اولاد خویش چنان رفتار نمی‌کند. کفار و مشرکین انواع آزار و شکنجه را به آن حضرت رضی الله عنه روا داشتند اما هیچ‌گاه ایشان به فکر انتقام‌گیری نیفتاد و هیچ‌وقت در حق آنان نفرین نکرد.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه برای ذمیان نیازمند غیر مسلمان مانند دیگر مسلمانان از بیت‌المال حقوق مقرر کرد. تاریخ گواه این مطلب است که خلفای راشدین و صحابه کرام رضی الله عنهم چگونه با این قبیل افراد رفتار کرده‌اند؛ همه اینها در حد مواسات و مدارا و معاملات انسانی بود نه موالاتی که از آن نهی شده است<sup>۱</sup>.

بعد از آن حق تعالی علم محیط خود به همه مخلوقات را بیان نموده می‌فرماید:

۱ تفسیر «معارف القرآن»، ترجمه فارسی از علامه محمدیوسف حسین پور - با تلخیص.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذِرُوهُ يُعَلِّمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [آل عمران: ۲۹].

«بگو» ای محمد ﷺ «اگر آنچه را در سینه‌های شماست» از دوستی و همدلی باطنی با کفار، یا غیر آن از اموری که رضای حق تعالی در آن نیست «پنهان دارید یا آشکارش کنید، خدا آن را می‌داند» پس در برابر آن شما را جزا می‌دهد «و نیز آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، می‌داند» بنابراین، علم وی عامتر و فراگیرتر از آن اموری است که شما آن را پنهان یا آشکار می‌دارید «و خداوند بر هر چیزی تواناست» لذا او را نافرمانی نکنید زیرا در آن صورت، با مجازات او روبرو خواهید شد.

صاحب تفسیر «المنیر» در بیان احکام می‌گوید:

۱- این دو آیه کریمه و امثال آن از آیات، از عقد پیمان و قرارداد میان مسلمانان با غیر آنان نهی نمی‌کند، چنان‌که پیامبر خدا ﷺ با قبیله خزاعه - در حالی که هنوز بر شرک خویش بود - پیمان بستند. ولی شرط این است که به کفر کافران رضایت باطنی وجود نداشته باشد. اما دوستی و موالات با کفار حربی‌ای که اسباب آزار مسلمانان را فراهم آورده باشند، جایز نبوده بلکه دشمنی با آنها واجب است.

۲- برخی از مالکی‌ها برآنند که این آیات، دلیل بر آن است که یاری جستن از کفار در جنگ روا نیست. ولی بیشتر پیروان مذاهب اربعه، یاری جستن از کافر علیه کافر را جایز می‌دانند، در صورتی که آن کافر، به مسلمانان پندار و اندیشه نیک داشته باشد. ولی شافعی‌ها حتی این یاری جستن را نیز به این شرط مشروط گردانیده‌اند که مسلمانان به یاری آنها نیاز داشته باشند.

۳- آیه کریمه (۲۸)، دلیل بر مشروعیت «تقیه» است. تقیه عبارت است از: نگهداری جان، یا آبرو، یا مال از شر دشمنان، که این بر حسب نوعیت دشمن بر دو نوع تقسیم می‌شود؛ زیرا دشمن یا دشمن دین است، یا دشمن دنیا. اگر دشمن دین باشد؛ پس مسلمانی که در مکانی قرار دارد که در آن بر آشکار ساختن دین خویش قادر نیست، بر وی واجب است که از آن مکان هجرت کرده به جایی برود که در آن توانایی اظهار دینش را دارد و اگر از مستضعفان است و قادر به هجرت نیست، بر وی رواست که در دار کفر بماند و به قدر ضرورت با آنها در ظاهر امر همراهی و موافقت کند، اما این اظهار موافقت،

رخصت است و آشکار ساختن دین خویش عزیمت. و اگر دشمن، دشمن دنیای انسان باشد و او به سبب مال، یا امور دنیوی خویش در جایی احساس خطر کند، به قول راجح، در این صورت نیز هجرت بر وی واجب است.

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [آل عمران: ۳۰].

«روزی که هرکسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن» کارهای بد «فاصله‌ای دور بود» حسن می‌گوید: «هر یک از شما در آخرت دوست دارد که هرگز با عمل بد خویش روبرو نشود، اما در دنیا حال برعکس است و او از گناه خویش لذت می‌برد». علت تکرار عبارت: «و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد» که در آیه (۲۸) نیز آمده، تأکید بر این هشدار است تا این هشدار بزرگ، همیشه آویزه گوش و هوش مؤمنان باشد و فراموششان نگردد ولی حق تعالی در عین حال، از روی لطف و مهربانی‌ای که بر بندگان دارد، این تهدید شدید و هشدار سخت را به رأفت خویش پیوسته می‌گرداند: «و خدا به بندگان رئوف است» حسن بصری می‌گوید: «از رأفت حق تعالی بر بندگان است که آنان را از کیفر خویش برحذر می‌دارد». بعضی در معنی آن می‌گویند: خداوند متعال به خلقش رئوف و مهربان است، پس دوست دارد که آنان بر راه مستقیم و دین قویمش پایدار و پیرو پیامبر گرامی‌اش باشند.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو» ای محمد ﷺ! به مدعیان دوستی من «اگر خدا را دوست دارید» یعنی: اگر به حق در ادعای محبت خداوند ﷻ صادق و راستگو هستید «پس، از من پیروی کنید» در راه اسلام زیرا شما می‌دانید که من پیامبر بر حق خداوند ﷻ هستم «تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را بر شما بیامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است» لذا محبت خداوند ﷻ بر بندگان، اثر پیروی آنان از پیامبر ﷺ و فرمانبرداری از وی است و اثر محبت خدا ﷻ بر بنده، انعام وی بر او به آمرزش و فضل و رحمت می‌باشد. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، حکمی است علیه کسانی که ادعای محبت خدا ﷻ را دارند، اما رهرو طریقه محمدی ﷺ نیستند». پس چنین کسانی در واقع امر در ادعایشان

دروغگو هستند تا آن گاه که در همه گفتار و کردار خویش، از شریعت محمدی و دین نبوی ﷺ پیروی کنند، چنان که در حدیث شریف آمده است: «هرکس کاری بکند که مطابق با شریعت ما نباشد، آن کار مردود است».

در بیان سبب نزول این آیه کریمه از حسن بصری رحمته روایت شده است که گفت: در زمان رسول خدا ﷺ مردمی بودند که می گفتند: ای محمد! سوگند به خداوند که ما ذات متعال او را دوست می داریم. همان بود که حق تعالی نازل فرمود: (بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید...).

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ﴾ [آل عمران: ۳۲].  
 «بگو» ای محمد ﷺ! «خدا و پیامبر او را اطاعت کنید» در تمام اوامر و نواهی پس اگر رویگردان شدند» از اطاعت و محبت خدا و رسولش، بدانند که «قطعا خداوند کافران را دوست ندارد» بر آنان نمی آرزود و آنان را مورد خشم خود قرار می دهد. این آیه دلیل بر آن است که مخالفت از راه و روش محمدی ﷺ کفر است.

﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ ءَادَمَ وَنُوحًا وَعَٰلَ إِبْرٰهِيْمَ وَعَٰلَ عِمْرٰنَ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ﴾ [آل عمران: ۳۳].

چون خدای سبحان به بیان این حقایق پرداخت که دین مورد پسندش، دین اسلام است و محمد ﷺ پیامبر برحقش می باشد که محبت هیچ کس به او، جز با اطاعت و پیروی از این پیامبر برگزیده اش صدق پیدا نمی کند و اختلاف اهل کتابهای انجیل و تورات در این حقیقت، هم فقط و فقط برخاسته از انکار خدا جل جلاله و حسد با این پیامبر ﷺ است؛ اکنون به اثبات رسالت عیسی علیه السلام و بیان این حقیقت می پردازد که او از اهل بیت نبوت، از معدن رسالت و در عین حال مخلوق تربیت یافته ای از مخلوقات وی است، بنابراین، غلو و افراط در تقدیس وی سزاوار نیست. و بیان این حقیقت با این مقدمه آغاز می شود: «به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید» یعنی: خداوند جل جلاله این قافله انبیا علیهم السلام را از میان جهانیان به نبوت برگزید. تخصیص آدم علیه السلام به یادآوری برای آن است که او پدر همه بشر است، و بر گزیدنش به این معنی است که حق تعالی او را به دست بلاکیف خویش آفرید، در او از روح خویش دمید، فرشتگان خویش را برای او به سجده در افگند، به او نامهای همه اشیاء را تعلیم داد و او را به بهشت برین خویش ساکن گردانید. ذکر نوح علیه السلام نیز بدان جهت است

که او آدم ثانی و اولین پیامبر برانگیخته الهی برای دفع شرک و مبارزه با طغیان می‌باشد. ذکر آل ابراهیم علیهم‌السلام برای این است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بسیاری از پیامبران دیگر، از این خاندان برانگیخته شده‌اند. و ذکر آل عمران برای این است که عیسی علیه‌السلام از این خاندان است زیرا مریم، دختر عمران و مادر عیسی علیه‌السلام است. پس خدای متعال، این گروه را از میان انبیا: مخصوصا بدان سبب یاد کرد که تمام انبیا و رسل از نسل ایشانند.

﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۴].

«در حالی که این جماعت» انبیا علیهم‌السلام «نسلی بودند بعضی از آنان از بعضی دیگر پیدا شده» در نسب، چنان که برخی از آنان، در نیت و عمل و اخلاص و توحید نیز، از تبار برخی دیگر بودند «و خداوند شنوای داناست» شنواست سخنانشان را، داناست به احوال ایشان.

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [آل عمران: ۳۵].

«آن‌گاه که زن عمران» که نامش حنه بود «گفت: پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم» یعنی: برای عبادت «تا آزاد از هر قید» و مشغله دنیایی، خالصانه پرستشگر تو و خادم معبدت «باشد» و چیزی از امور دنیا او را به خود مشغول نگرداند «پس از من بپذیر» این نذر را که در رحم دارم «که تو شنوای دانایی» دعایم را می‌شنوی و به نیت مخلصانه‌ام دانایی. ابن کثیر به نقل از محمدبن اسحاق می‌گوید: «حنه مادر مریم - همسر عمران - زنی بود که باردار نمی‌شد، روزی پرنده‌ای را دید که جوجه خویش را صدا می‌زند، در این هنگام آرزو کرد که کاش او هم فرزندی می‌داشت، پس به بارگاه حق تعالی دعا کرد و حق تعالی دعایش را اجابت نمود و در نتیجه او از شوهرش باردار شد، آن‌گاه گفت: (پروردگارا! آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم...)». یادآور می‌شویم که نذر کردن فرزند در شریعتشان جایز بود و فرزند هم باید از نذر پدر و مادراطاعت می‌کرد.

﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِيسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِنِكَاحٍ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [آل عمران: ۳۶].



«پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! هرآینه من دختر زاده‌ام» حنه زن عمران از زادن فرزند دختر افسوس خورد و محزون شد زیرا آنچه را امیدوار بود و نزد خود فکر و برنامه‌ریزی کرده بود - یعنی زادن فرزند پسر - محقق نگشته بود «و خدا به آنچه او زایید، داناتر است» این از کلام خدای سبحان بر سبیل بزرگداشت شأن آن نوزاد دختر - یعنی مریم - و اعلام این حقیقت به مادرش هست که: نباید از زادن دختر، محزون و متأثر باشد، چه، پروردگار به‌زودی این دختر وی و فرزندش - عیسی علیه السلام - را آیت و نشانه‌ای برای همه جهانیان خواهدگردانید «و پسر مانند دختر نیست» این از سخن مادر مریم و دنباله اظهار حسرت و حزنش می‌باشد. یعنی: پسری را که برای نذر شایستگی داشت و من می‌خواستم که خادم مسجدالاقصی باشد، مانند دختر نیست که از نظر نیرومندی و از جهاتی دیگر، برای این خدمتگزاری آمادگی کامل ندارد «و من نامش را مریم نهادم» مریم به زبان عبری، یعنی: خدمتکار پروردگار. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، دلیل بر جایز بودن نامگذاری فرزند در روز تولد وی است». چنان‌که این حکم در سنت نیز ثابت شده است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «امشب فرزندی برایم متولد شد که او را به نام پدرم، ابراهیم نام نهادم».

آن‌گاه مادر مریم به دعای خویش چنین ادامه داد: «و هر آینه من، او و نسل وی را از شر شیطان ملعون در پناه تو می‌کنم» تا شیطان بر اغوا نمودن او و فرزندانش قادر نباشد. و خداوند جل جلاله این دعایش را مستجاب گردانید زیرا در حدیث شریف آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر اینکه شیطان او را در هنگام ولادتش مساس می‌کند، جز مریم و پسرش».

﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرِئُمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۷﴾﴾ [آل عمران: ۳۷].

«پس پروردگار، مریم را قبول کرد قبولی نیک و بالنده ساخت او را بالیدنی نیک و زکریا را به سرپرستی» و اداره امور «او برگماشت» قتاده می‌گوید: «مریم، دختر سرور و پیشوای قوم بود زیرا عمران پدرش امامشان در نماز بود، از این جهت، علما و کشی‌شان همه داوطلب سرپرستی از وی شدند و هیچ‌یک از آنان حاضر نبود تا این امتیاز را به دیگری ببخشد، سرانجام برای تعیین سرپرست وی به قرعه‌کشی تن دادند

و قرعه به نام زکریا - شوهر خواهر، یا شوهر خاله مریم - برآمد و بدین سان بود که زکریا سرپرستی و تربیت وی را بر عهده گرفت». «هر بار که زکریا در محراب بر او وارد می‌شد» محراب: ایوانی در جلو معبد است که دری دارد و به وسیله نردبانی کوچک بر آن بالا می‌روند و کسی که در آن قرار داشته باشد، از دید کسانی که در معبد هستند پنهان می‌ماند، لذا محراب، گرامی‌ترین جایگاه برای نشستن است. و اهل کتاب به آن «مذبح» می‌گویند. آری! هر بار که زکریا علیه السلام به محراب نزد مریم می‌رفت: «نزد او خوراکی می‌یافت» یعنی: نوعی از انواع خوراکی‌ها را نزد وی می‌یافت. در روایات آمده است: چون زکریا بر وی وارد می‌شد، میوه زمستان را در فصل تابستان و میوه تابستان را در فصل زمستان نزد وی می‌یافت. ابن کثیر می‌گوید: «این خود دلیل کرامت اولیا می‌باشد». و چون زکریا این میوه‌ها را نزد وی یافت: «گفت: ای مریم! این از کجا برای تو آمده است؟» و آن زمان، زمان قحطی و خشکسالی نیز بود «مریم» در پاسخ گفت: «این از نزد خداوند است» لذا، دیدن این میوه‌ها نزد من جای شگفتی و استبعاد ندارد، چرا که «خدا به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می‌بخشد» به هنگام فصل و موسم آن روزی و بدون آن.

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ [آل عمران: ۳۸].

«آنجا بود» یعنی: در این مکانی که زکریا نزد مریم ایستاده بود و با مشاهده این حالات و مقامات برای مریم بود که او نیز به شوق و طمع فرزند افتاد، هرچند خود پیرمردی کهنسال، و زنش نیز پیر زنی نازا بود. آری! آنجا بود «که زکریا به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: پروردگارا! به من از نزد خود فرزندی پاک و پسندیده عطا کن، که تو شنوای دعایی» و پذیرنده آن. آری! زکریا بی درنگ به این حقیقت پی برد، که همان خدایی که به فراهم نمودن چنین میوه‌های بهشتی برای مریم قادر است، بی‌تردید بر پدید آوردن فرزند از پیرمردی کهنسال و زنی نازا و عقیم نیز تواناست.

﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ [آل عمران: ۳۹].

«آن‌گاه درحالی که در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان ندایش دادند» به قولی: مراد از فرشتگان، جبرئیل علیه السلام است «که خداوند تو را به» تولد «یحییٰ مژده

می‌دهد» اسم یحیی در انجیل «یوحنا» بود «که تصدیق کننده» حقانیت «کلمه‌ای است از جانب الله» یعنی: تصدیق کننده عیسی علیه السلام است. عیسی علیه السلام را «کلمه الله» نامیدند زیرا او با کلمه «کن» از سوی خدای سبحان به وجود آمد. چنین بود که یحیی علیه السلام به دنیا آمد و به نزدیک بودن بعثت عیسی علیه السلام مزده داد، و عیسی علیه السلام در زمان وی مبعوث شد. یادآور می‌شویم که یحیی پسرخاله عیسی علیه السلام و اولین کسی بود که به وی ایمان آورد و تصدیقش کرد. همچنین یحیی «سید است و حضور» سید: کسی است که با بردباری، بزرگواری و پرهیزکاری، بر قوم خویش سیادت و سروری می‌کند. حضور: کسی است که از زنان، خوددار و پرهیزنده‌است. آری! یحیی علیه السلام از نزدیکی به زنان محصور بود و مانند دیگر مردان با آنان مقاربت نمی‌کرد، یا به سبب آن که بر این کار قادر نبود، یا از روی زهد و عفت نفس، خود را از این کار باز می‌داشت.

قاضی عیاض در کتاب «شفاء» می‌گوید: «بدان که کناره‌گیری یحیی از زنان، به سبب آن نبود که او آلت مردی نداشت زیرا این نقیصه‌ای است که لایق شأن انبیا علیهم السلام نیست، بلکه معنای آن این است که او از گناهان معصوم بود، گویی از نزدیکی به گناه باز داشته می‌شد». «و» یحیی «پیامبری از شایستگان است» یعنی: او پیامبری است که فرایض و تکالیف الهی و حقوق مردم را ادا می‌کند. این دومین مزده در مورد یحیی علیه السلام بعد از بشارت به تولد وی است.

﴿قَالَ رَبِّ اِنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَتِ الْكِبَرَ وَاُمْرَاتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اَللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ [آل عمران: ۴۰].

زکریا که سالمند بود «گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری باشد در حالی که پیری‌ام بالا گرفته است» و کهنسال گشته‌ام. گویند که او نود، یا صد و بیست سال عمر داشت. «و» درعین حال «زنم عاقر است» عاقر: زنی است که نمی‌زاید، یعنی: عقیم بودن، مانع بچه‌دار شدن وی می‌شود. به این ترتیب، زکریا به وجود آمدن فرزند را از خود و همسرش دور پنداشت زیرا عادت حکم می‌کند که فرزند از چنین مرد و زنی به وجود نیاید «گفت» پروردگار متعال «همچنین است، خدا هر چه بخواهد می‌کند» از کارهای عجیب و شگفت‌آور، و در پیشگاه قدرت وی هیچ کاری دشوار نیست. پس، ای زکریا! چرا این کار را بعید می‌پنداری؟

﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَادُّكُرَ رَبِّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَرِ﴾ [آل عمران: ۴۱].

زکریا «گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده» که با آن از باردار شدن زخم آگاه شوم و این نعمت را با سپاس و شکر تو دنبال کنم «فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز نمی‌توانی با مردم سخن گویی جز به رمز» یعنی: در این سه روز - با آن که صحیح و سالم هستی - از سخن گفتن با مردم - اما نه از اذکار و نیایش‌ها - بازداشته می‌شوی. حق تعالی این نشانه را برای آن قرار داد تا زکریا در این سه روز به شکرانه نعمتی که بر وی ارزانی داشته است، کاملاً خود را برای ذکر وی فارغ‌گرداند. رمز: اشاره نمودن با لبها، یا چشمها، یا ابروها، یا دستهاست «و پروردگارت را بسیار یاد کن و شامگاهان» از هنگام زوال خورشید تا غروب آن «وبامدادان» از طلوع صبح تا چاشتگاه «او را تسبیح گوی» و نماز بگزار. نماز راتسبیح نامید زیرا در آن تنزیه و تقدیس خداوند متعال از بدی‌ها و عیب‌هاست.

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأِئِكَةُ يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۴۲].

«و یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده» برای اینکه نامت را با ولادت مسیح، بلند و برتر گرداند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بهترین زنان جهان چهار تن‌اند؛ مریم دختر عمران، آسیه زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله». همچنین در حدیث شریف آمده است: «از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده‌اند، اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آب‌گوش بر سایر غذاهاست». «و پاک ساخته» تو را ای مریم از کفر، یا از همه پلیدی‌های حسی و معنوی «و تو را بر زنان جهان برگزیده» تا روز قیامت. پس مریم علیها السلام دوبار برگزیده شده، یکی گزینش وی برای ولادت مسیح، و دیگری گزینش وی بر تمام زنان جهان. یا گزینش اول؛ پذیرفتن وی به خدمتگزاری بیت‌المقدس و گزینش دوم؛ متولدشدن پیامبری از وی است.

﴿يَمْرَيْمُ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكِعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ [آل عمران: ۴۳].

«ای مریم! فرمانبردار پروردگار خود باش» یعنی: برای خدای خویش خاشع و فروتن باش و نماز بگزار و در نمازت قیام را طولانی گردان. قنوت: طاعت همراه با فروتنی است «و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع کن» یعنی: نماز را با جماعت نمازگزاران ادا کن. یا همانند آنان نماز بگزار، هرچند که همراه با آنان نمازنگزاری.

﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ [آل عمران: ۴۴].

ای محمد ﷺ! «این» اموری که به تو در این آیات خیر دادیم «از اخبار غیب است که بر تو وحی می‌کنیم» و تو از مشاهده آنها غایب بوده‌ای «و تو در نزد آنان» یعنی: در حضور آنان «نبودی، آن‌گاه که قلمهایشان را انداختند که کدامیک مریم راسرپرستی کنند و تو در نزد آنان نبودی هنگامی که با یکدیگر کشمکش می‌کردند» در امر تربیت مریم، که چه کسی حضانت وی را بر عهده گیرد؟ عکرمه می‌گوید: «آنان سرانجام قرعه کشی کرده و قلمهای قرعه را در آب جاری (نهر اردن) انداختند، به این شرط که قلم هرکس که در آب ایستاد و با آب روان نشد، اوسرپرست مریم است، پس قلمهای همگی، بجز قلم زکریا، در آب روان شد». آری ای پیامبر ﷺ! تو در این صحنه‌ها حاضر نبودی، بلکه خداوند ﷻ تو را با وحی خویش از این امور باخبر ساخت، چون همگان اذعان دارند که تو از کسانی نبودی که انجیل را می‌خواندند، یا با نصاری معاشرت و همنشینی داشتند، پس خبر دادنت از این امور، دلیل صدق و راستی تو در ادعای رسالت است.

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ [آل عمران: ۴۵].

«چنین بود که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود بشارت می‌دهد» این کلمه خود عیسی ﷺ است که با کلمه «کن» به وجود آمد. یعنی خداوند ﷻ فرمود: «کن: موجود شو»، و عیسی ﷺ به وجود آمد «که نام او مسیح است» عیسی ﷺ به سبب آن «مسیح» نامیده شد که: هیچ بیماری را با دست خویش مساس نمی‌کرد، مگر اینکه آن بیمار شفا می‌یافت. یا بدان سبب که بسیار سیاحت می‌کرد. یا بدان سبب که او خود به «برکت» مورد مساس قرارگرفت، یعنی: بر او روغنی مالیده شد که بر انبیا ﷺ مالیده می‌شود. این تعبیر خداوند متعال: «عیسی فرزند

«مریم» با وجود آن که مخاطب کلام خود مریم است و ظاهراً نیازی به ذکر نام وی نبود، برای توجه دادن به این حقیقت است که عیسی علیه السلام بدون پدر متولد می‌شود، و به همین دلیل او به مادرش نسبت داده شد «و در دنیا و آخرت وجیه است» وجیه: کسی است که دارای جاه و کرامت باشد. وجاهت عیسی علیه السلام در دنیا به نبوت و در آخرت به شفاعت و علو درجه است «و از مقربان» بارگاه الهی «است».

﴿وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [آل عمران: ۴۶].

«و او در گهواره» به اعجاز «و در میانسالی» به وحی و رسالت «با مردم سخن می‌گوید» مهد: گهواره طفل در دوران شیرخوارگی اوست. کهل: میان‌سالی است «و از شایستگان است» یعنی: عیسی علیه السلام از بندگان صالح و شایسته خدا جل جلاله است. پس این بشارت: ولادت عیسی علیه السلام، سخن گفتن وی در گهواره، رسیدن وی به سن کهولت، بودن وی از بندگان شایسته خدا جل جلاله، برخورداری وی از وجاهت، بودن وی از زمره علما و بودن وی از شمار پیامبران را، جملگی دربر می‌گیرد.

﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ وَكُن فَيَكُونُ﴾ [آل عمران: ۴۷].

«مریم گفت: پروردگارا! چگونه برایم فرزندی باشد، با آن که هیچ بشری به من دست نزده است؟» از آنجا که مریم تولد فرزند را بدون مردی که پدرش باشد، متضمن خرق عادت دید، بعید پنداشت که از وی به شیوه معمول، فرزندی بدین گونه به دنیا آید. اما حق تعالی در پاسخ وی «فرمود: خداوند بدین‌سان هر چه را بخواهد می‌آفریند، چون اراده او به کاری تعلق گرفت، فقط به آن می‌گوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود» بدون کار و کوشش و حرکتی و این نیست مگر به سبب کمال قدرت حق تعالی.

﴿وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾ [آل عمران: ۴۸].

«و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد» مراد از کتاب: خط و نویسندگی است و مراد از حکمت: علم نافع و قوت فهم و حسن تدبیر در امور، بانهادن هر کاری در جایگاه مناسب آن است.

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي

أَمْوَالِي بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَتَّبِعُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾ [آل عمران: ۴۹].

«و» عیسی علیه السلام را به عنوان «پیامبری به سوی بنی اسرائیل» می فرستد، همراه با پیامی که مضمون آن این است: «من از سوی پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام» به عنوان نشانه‌ای بر نبوت خویش. یادآور می شویم که عیسی علیه السلام به سوی غیر بنی اسرائیل فرستاده نشده بود، مگر از آنجا که آنان او را انکار و تکذیب کردند، او برخی از پیروانش را به سوی بعضی از امت‌های دیگر، چون اهالی انطاکیه فرستاد.<sup>۱</sup> آن‌گاه عیسی علیه السلام در شرح معجزه خویش گفت: «من از گل برای شما چیزی به هیأت پرنده» یعنی: مانند شکل و هیأت پرنده «می‌سازم، آن‌گاه در آن می‌دمم، پس پرنده‌ای» جاندار «می‌شود» و مانند سایر پرندگان می‌پرد «به اذن الهی» یعنی: اگر اذن خدای سُبْحٰنَکَ نبود، آن مخلوق قدرت پریدن نداشت، پس درحقیقت، آفرینش به فعل خدای سبحان بود که آن را به دست عیسی علیه السلام اجرامی کرد بنابراین، برابر ساختن گل و دمیدن در آن، از عیسی علیه السلام و آفرینش از خدای سُبْحٰنَکَ بود «و نایب‌نای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم» پیسی عارضه‌ای است معروف و عبارت از لکه‌های سفیدی است که بر پوست بدن انسان ظاهر می‌شود. دلیل اینکه خدای سبحان فقط از این دو بیماری یاد کرد، این است که این دو بیماری غالباً به معالجه بهبود نمی‌یابند «و مردگان را به اذن الهی زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم» البته مردم قاعدتاً برآنچه که انسان در خانه‌اش ذخیره می‌کند، یا در خانه‌اش می‌خورد، آگاهی پیدانمی‌کنند، پس این خود، معجزه‌ای برای عیسی علیه السلام بود «مسلم در این» معجزات «برای شما نشانه‌ای است» بر صدق رسالت من «اگر مؤمن باشید» و آیات روشن الهی را تصدیق کنید.

﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَإِلْحٰلًا لَّكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا عَمَلًا﴾ [آل عمران: ۵۰].

«و» عیسی علیه السلام گفت: آمده‌ام تا «تصدیق‌کننده تورات باشم که پیش از من» نازل شده «است» یعنی: از آنجا که تورات به بعثت عیسی علیه السلام بشارت داده و اوصاف وی را

بیان کرده است، پس بعثت عیسی علیه السلام در حقیقت، تصدیقی برای تورات است. یادآور می‌شویم که عیسی علیه السلام احکام تورات را در آن چیزهایی که به نسخ آنها مأمور نشده بود، رعایت می‌کرد، که این خود در راستای تصدیق تورات قرار داشت «و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام شده، برای شما حلال کنم» یعنی: همچنان برانگیخته شدم تا بعضی از آن چیزهایی را که خداوند جل جلاله در تورات بر شما حرام گردانیده بود، چون چربی حیوانات و هر حیوان دارای ناخن و غیر آن از محرماتی را که خداوند جل جلاله به منظور تنبیه بنی اسرائیل، با تحریم آنها بر آنان سخت گرفته بود، بر شما حلال گردانم. بعضی گفته‌اند: فقط چیزهایی بر یهودیان حلال گردانیده شد که نه تورات، بلکه احبار یهود خود بر آنان حرام ساخته بودند «و از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، پس از خداوند پروا کنید و مرا اطاعت کنید» در دینم، که عقیده به توحید و یگانگی حق تعالی است.

﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ [آل عمران: ۵۱].

«بی‌گمان، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را پرستید که راه راست همین است» و تمام پیامبران بر پیمودن این راه اتفاق نظر دارند.

به این ترتیب، عیسی علیه السلام صراحتاً اعلام کرد که پروردگارشان نیست، لذا زیاده‌روی نصاری در مورد وی بعد از بردنش به آسمان و ادعای اینکه او یکی از سه خدا می‌باشد، یک بهتان بیش نیست، بلکه عیسی علیه السلام خود گفت: من نیز بنده‌خدایم، چنان که شما همگی بندگان خدا هستید، پس دیگر چرا نصاری عیسی علیه السلام را به خدایی می‌گیرند؟

﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۵۲].

«پس چون عیسی از آنان احساس کفر کرد» یعنی: دانست به علمی که در آن هیچ شبهه‌ای نیست، همچون دریافت آنچه که به وسیله حواس درک می‌شود. به کار گرفتن «احساس» در ادراک امور معنوی، مجاز است نه حقیقت، آری! اودر این هنگام «گفت: انصار من در راه خدا چه کسانی‌اند»؟ انصار: جمع نصیر، به معنی یاران و یاوران است. یعنی: یاران من در دعوت به سوی خداوند جل جلاله و رساندن پیام وی به مردم چه کسانی‌اند؟ «حواریون» که دوازده مرد از شاگردان و مقربان نزدیک عیسی علیه السلام بودند «گفتند: ما انصار خدا هستیم» یعنی: ما یاوران دین خدا جل جلاله و پیامبرانش هستیم. حواری: در



لغت به معنی یار و یاور است «به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم هستیم» یعنی: ای عیسی! تو در روز قیامت برای ما گواهی بده که ما در ایمانمان مخلص و وفاکیش و در برابر خواسته تو فرمانبردار و منقاد بوده‌ایم. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا ﷺ چون در روز احزاب داوطلب خواستند، زبیر رضی الله عنه داوطلب میدان شد، بار دیگر داوطلب خواستند، باز هم او داوطلب شد، در این اثنا فرمودند: برای هر پیامبری حواری است و حواری من زبیر است».

﴿رَبَّنَا ءَامَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ [آل عمران: ۵۳].  
 حواریون در ادامه گفتند: «پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از پیامبرت پیروی کردیم، پس ما را در زمره گواهان» بر وحدانیت خویش و تصدیق پیامبرت «بنویس» و قرار بده.

﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ﴾ [آل عمران: ۵۴].

«و» کسانی که عیسی علیه السلام از آنان احساس کفر کرد، یعنی کفار بنی اسرائیل «مکر ورزیدند» مکر: تدبیری پنهانی است که شخص مکر شده را به ورطه‌هایی می‌افکند که در محاسبه‌اش قرار نداشته است و استعمال آن در توطئه و برنامه‌ریزی بد و فتنه‌گرانه غالب شده است «و خداوند هم مکر در میان آورد» و مکر وی استدراج<sup>۱</sup> وی برای بندگان از جایی است که نمی‌دانند. بعضی گفته‌اند: مکر خدا جل جلاله در اینجا؛ عبارت از افکندن شباهت عیسی علیه السلام بر یکی از حواریون و بالابردن خود عیسی علیه السلام به سوی آسمان بود، به طوری که لشکریان کفر که به قصد کشتن عیسی علیه السلام به محل اقامت وی آمدند، همان حواری را که شبیه عیسی علیه السلام بود، گرفته او را کشتند و به دار آویختند و گمان کردند که عیسی علیه السلام را کشته و به دار آویخته‌اند «و خداوند بهترین مکرکنندگان است» یعنی: او در مکرورزی از آنان قویتر، در تدبیر و برنامه‌ریزی از آنان نافذتر و بر رساندن ضرر به آنان که بخواهد - از جایی که آنها هرگز حساب آن را هم نکرده‌اند - نیرومندتر است، اما جز با مکرکنندگان مکر نمی‌کند.

۱ - استدراج: نزدیک کردن مجرمان به تدریج و درجه‌به‌درجه به سوی عذاب است، بدان‌سان که خداوند جل جلاله به آنان با وجود گناه و نافرمانی‌شان نعمت می‌بخشد تا به آن سرمست شوند و از یاد مرگ و توبه غافل گردند. پس استدراج در واقع، گرفتن الهی به‌طور آهسته و به شیوه‌ای است که گمانش را نمی‌برند.

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ [آل عمران: ۵۵].

«هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی! من برگیرنده توام» از زمین. ابن کثیر می‌گوید: «مراد از برگرفتن (وفات) در اینجا، به خواب بردن وی است». آن‌گاه او در این باره به آیات و احادیثی استشهاد می‌کند، از جمله آیه: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَقَّكُمْ بِاللَّيْلِ﴾ [الأنعام: ۶۰]. «اوست ذاتی که شما را در شب می‌میراند». همچنین به این حدیث شریف که رسول خدا ﷺ هرگاه از خواب بیدار می‌شدند، می‌فرمودند: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا». «سپاس خدایی را که ما را زنده گردانید بعد از آن که میرانید...». اما قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که حق تعالی، عیسی عليه السلام را بدون وفات و خواب به آسمان برد». طبری نیز همین قول را اختیار کرده، از ابن عباس رضي الله عنهما نیز همین قول به صحت رسیده، امام شوکانی نیز بر همین معنی تأکید می‌کند و قول صحیح نزد محققان از علما نیز همین است. «و بالابرنده توام به‌سوی خویش» در آسمان، و بدین‌گونه نگه‌دارنده توام از آسیب کفار و این که به تو دست یابند، یا تو را به قتل رسانند «و پاک‌کننده توام از کسانی که کافر شده‌اند» یعنی: پاک‌کننده توام از مجاورت با کفار؛ با بالابردنت به‌سوی آسمان، دور کردنت از آنان و نجات دادنت از آنچه که تو را بدان متهم می‌کردند «و برترگرداننده پیروان تو تا روز قیامت بر کافران هستیم» یعنی: کسانی را که از تو و پیامت پیروی کرده‌اند تا روز قیامت بر کافران برتری می‌دهم. مراد از ایشان، نخبه‌یاران و پیروان عیسی عليه السلام هستند که زیاده روی در تقدیس وی را به جایی نرساندند که او را خدا بخوانند. همچنین در این زمره‌اند مسلمانان زیرا ایشان نیز از آنچه عیسی عليه السلام آورد، پیروی نموده و او را - بی هیچ غلو و زیاده روی‌ای - به اوصافی که سزاوار آن است توصیف کردند. به قولی دیگر معنی آیه کریمه این است: نصارای پیرو عیسی عليه السلام، پیوسته و مدام بر نسل‌های باقی‌مانده از یهودیان غالبند زیرا یهودیان به عیسی عليه السلام کفر ورزیدند، و غلبه نصاری بر آنان با قوت و عزت و پیروزی آنهاست - والله اعلم. «آن‌گاه بازگشت شما به‌سوی من است و در آنچه در آن اختلاف ورزیدید بین شما داوری می‌کنم» در روز قیامت.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ﴾ [آل عمران: ۵۶].

«اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان می‌کنم» در دنیا؛ باکشتن و اسیر ساختن و به دار مجازات آویختن و در آخرت؛ با عذاب آتش «و یاورانی ندارند» تا آنان را از این عذاب سخت برهاند.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ [آل عمران: ۵۷].

«و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خداوند مزدشان رابه‌تمامی» یعنی: به طور کامل و فراهم شده «به آنان می‌دهد» با نیلشان به سعادت و آرامش در دنیا و بهشت در آخرت «و خداوند بپدادگران را دوست ندارد» این، کنایه از خشم خداوند متعال بر آنهاست.

﴿ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾ [آل عمران: ۵۸].

ای محمد ﷺ! «اینهاست» اشاره به اخبار عیسی عليه السلام و دیگران است که بیان شد «که ما آن را از آیات و ذکر حکیم بر تو می‌خوانیم» مراد از «ذکر حکیم» قرآن کریم است که دربرگیرنده حکمتها و آیات محکمی است که هیچ خللی در آنها نیست. در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن ابی حاتم روایت شده است: راهبان نجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند، پس یکی از آنها از رسول خدا ﷺ پرسید: «پدر عیسی عليه السلام کیست؟» و عادت رسول خدا ﷺ این بود که در پاسخ دادن شتاب نمی‌کردند و منتظر می‌ماندند تا از جانب پروردگارشان به ایشان چه می‌رسد. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «لازم بود که احوال و خدمات حضرت عیسی عليه السلام برای امت اسلام به‌گونه‌ای واضح بیان شود تا به هنگام نزول ایشان، هیچ شک و تردیدی برای این امت باقی نماند. البته در این باره، حکمت‌ها و مصالح فراوانی نهفته است، از جمله:

۱- اگر شناخت حضرت عیسی عليه السلام برای امت اسلامی محدود و کم باشد، امت اسلامی به هنگام نزول ایشان دچار تردید خواهد شد و تصور خواهد کرد که

حضرت عیسیٰ علیه السلام به آنان ربطی ندارد و چگونه ممکن است که به کمک ایشان بشتابد؟

۲- هر چند حضرت عیسیٰ علیه السلام به هنگام نزول در آخرالزمان به عنوان رسول و نبی تشریف نمی‌آورد ولی او از منصب نبوت و رسالت معزول نشده، بلکه به عنوان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله جهت رهبری امت تشریف می‌آورد؛ مانند آنکه والی ناحیه‌ای برای انجام مأموریت به منطقه دیگری برود که از والی‌گری منطقه خویش معزول نیست. لذا همان گونه که در زمان حیات نخست ایشان، انکار نبوتش کفر به شمار می‌رفت، در آن هنگام نیز انکار نبوتش کفر خواهد بود. لذا امت مسلمان که از قبل بر اساس اشارات قرآن به نبوت او ایمان آورده بود، اگر هنگام نزول او را نشناسد، در انکار مبتلا می‌شود. بنابراین، علایم و صفات او بیش از حد، نیاز به توضیح داشت.

۳- واقعه نزول عیسیٰ علیه السلام در آخر عمر جهان به‌وقوع می‌پیوندد. اگر احوال و علایم او مبهم می‌بود، امکان داشت که کسی دیگر مدعی شود که من مسیح پسر مریم هستم؛ لذا به وسیله همین علایم است که چنین مدعیانی محکوم به شکست‌اند، چنان که در هندوستان شخصی به نام میرزا احمدقادیانی مدعی شد که من مسیح موعودم و علمای امت بر اساس همین علایم، قول او را رد کردند».

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [آل عمران: ۵۹].

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: هیأت نمایندگی نصارای نجران به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: چرا تو رفیق ما عیسیٰ علیه السلام را دشنام می‌دهی؟ رسول خدا «فرمودند: مگر من در حق او چه می‌گویم؟ گفتند: می‌گویی او بنده خداست! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آری! او بنده خدا و کلمه اوست که او را بر دوشیزه باکره القا کرد. آنها خشمگین شدند و گفتند: آیا تا کنون انسانی را دیده‌ای که بدون پدر آفریده شده باشد؟ اگر راست می‌گویی نظیر او را به ما معرفی کن. همان بود که خداوند متعال نازل فرمود: «به راستی مثل عیسی در نزد خدا همچون مثل آدم است» در اینکه عیسی علیه السلام هم مانند آدم علیه السلام بدون پدر آفریده شد، بلکه حتی آفرینش آدم از آفرینش عیسی علیه السلام نیز شگفت‌انگیزتر است زیرا آدم علیه السلام بدون پدر و مادر آفریده شد، چرا که حق

تعالی «او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: موجود شو، پس بی درنگ موجود شد» همچنین است عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ به او گفت: بدون پدر موجود شو، و او موجود شد. لذا شما چگونه او را به خدایی می‌گیرید، درحالی که اقرار دارید به اینکه آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بشری است مخلوق؟ پس عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز همچنین است، بلکه حتی او به مخلوق بودن اولی است. مثل: عبارت از شأن و وضع عجیب و حیرت‌آور است. آری! تشبیه عیسی به آدم، از باب تشبیه امری عجیب به امری عجیب‌تر از آن می‌باشد تا بدین وسیله این مثل در نفس‌های بشری اثری بیشتر گذاشته و سخن خصم را قاطعانه‌تر در هم بکوبد.

﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾﴾ [آل عمران: ۶۰].

«حق از جانب پروردگار توست، پس از تردیدکنندگان نباش» این خطاب، متوجه هر شنونده‌ای است. یعنی: ای مخاطبان! سخن راست و درست درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ همان است که بیان شد، پس کسی از شما در این حقیقت مردد و دودل نباشد. یا خطاب متوجه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و نهی ایشان از تردید، برای افزودن بر تثبیت و پایداری‌شان می‌باشد.

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا  
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى  
الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾﴾ [آل عمران: ۶۱].

«پس هرکه با تو مواجه کند» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! «در این باره» یعنی: درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، و مدعی باشد که او - العیاذ بالله - خداست «پس از دانشی که برای تو آمده» یعنی: بعد از آن که خداوند متعال در آیات پیشین تو را از حقیقت امر عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خبر داد، در آن صورت «بگو: بیایید» یعنی: بشتابید و به میدان آید تا «پسرانمان و پسران تان و زنانمان و زنان تان و اشخاص خود و اشخاص شما را فراخوانیم» یعنی: هر یک از ما و شما خود و فرزندان و زنان خویش را فراخوانیم «سپس مباحله کنیم» ابتهال: در اصل؛ بلندکردن دست‌ها به بارگاه خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ و دعاکردن به لعن و نفرین یا غیر آن، از روی جد و با تضرع و زاری است «و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» یعنی: همه ما در دعاهایمان بگوییم: خدایا! لعنت خویش را بر هر یک از ما دو گروه که دروغ‌گوست قرار

ده. در روایات آمده است که: نصاری نجران با رسول خدا ﷺ محاجه و مناظره کرده مدعی الوهیت عیسی علیہ السلام شدند، در این هنگام رسول خدا ﷺ آنان را به «مباهله» فراخواندند. برخی از علما می‌گویند: «معنی آیه کریمه این است که: اگر نصرانی‌ای با تودرباره عیسی علیہ السلام مجادله کرد، او را به مباهله فراخوان».

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>(۲۶)</sup>  
[آل عمران: ۶۲].

«هرآینه داستان حق و حقیقت همین است و معبودی جز خدا نیست» یعنی: آنچه که خداوند ﷻ بر پیامبرش در شرح حال عیسی علیہ السلام - از همان هنگام ولادت و پیدایش وی تا رسالتش - بیان کرد، همان با واقعیت منطبق است؛ لذا هیچ معبود برحق دیگری که سزاوار پرستش باشد، جز خدای یگانه وجود ندارد، لذا مباهله نصاری در این باره، خلاف واقع و عاری از حقیقت است «و خداوند غالب و حکیم است» پس هیچ کس نمی‌تواند با او در صنعتش برابری کند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا ﷺ خواستند تا با نمایندگان نصاری نجران ملاعنه [مباهله] کنند، اما یکی از آنان [که باهوش‌تر از دیگران بود] به رفیق خود گفت: با او ملاعنه نکنید زیرا سوگند به خدا که اگر او پیامبر باشد و با او ملاعنه کنیم، نه ما و نه آنان که در پشت سر ما هستند [یعنی قوم ما]، هرگز از عذاب الهی نمی‌رهیم و شما نیک دانستید که او پیامبر مرسل است و در موضوع عیسی به شما سخنی قاطع و روشنگر آورد، پس اگر با او مباهله کنید؛ سرتاسر این وادی بر شما آتشفشان می‌شود. همان بود که تن به مباهله ندادند و از سر تسلیم در آمده و در پاسخ به درخواست رسول خدا ﷺ گفتند: آنچه می‌خواهی به تو می‌دهیم [یعنی جزیه می‌پردازیم] لذا با ما مردی امین را بفرست، رسول خدا ﷺ فرمودند: برخیز ای اباعبیده! و چون ابوعبیده به پاخواست، فرمودند: این شخص، امین این امت است».

این آیه کریمه از جمله نشانه‌های روشن و حجت‌های مبرهن نبوت حضرت محمد ﷺ است زیرا اثبات می‌کند که ایشان مسیحیان را به «مباهله» فراخواندند، اما از آنجا که آنها بر بطلان عقیده خویش و صحت و درستی عقیده اسلام باور داشتند، تن به مباهله ندادند و به پرداخت جزیه راضی شدند.

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ﴾ [آل عمران: ۶۳].

«پس اگر رویگردان شدند، همانا خداوند به» حال «مفسدان داناست» یعنی: اگر از این حق واضح و روشن اعراض کردند، بدان که این عینا همان فساد افروزی در روی زمین است زیرا چنین موضع‌گیری ای، بازگشت به شرک و کفر می‌باشد و شرک و کفر زاینده فساد و تباهی است و خدای سبحان به حال مفسدان داناست و آنان را در برابر اعمال‌شان مؤاخذه می‌کند.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بگو» ای پیامبر! خطاب به یهود و نصاری «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما برابر است» یعنی: دعوت من از شما این است که: بیایید تابه سخنی که در کتاب آسمانی ما و کتاب آسمانی شما به طور برابر و یکسان موجود است و شریعت‌های آسمانی در آن هیچ اختلافی ندارند، اقرار کنیم، آن سخن این است: «که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم» یعنی: چیزی از مخلوقات را با خالق سبحان مورد پرستش قرار ندهیم. و این است پیام توحید و متن دعوت همه انبیای الهی «و» بیایید «بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خداوند به پروردگاری نگیرد» و هیچ‌کس از ما دیگری را سجده نکند، بلکه همگی متفقا برای خدای عالمیان سجده کنیم و مانند کسانی نباشیم که به پروردگاری مسیح و عزیر معتقدند.

این آیه کریمه حجت است بر این امر که: در مسایل دینی؛ چون عبادات و حرام و حلال، جز به سخن پیامبر معصوم، به سخن کسی دیگر - چون امام وفقیه - استناد نمی‌شود، در غیر این صورت؛ شرک در ربوبیت - یعنی امری که قرآن کریم در آیات بسیاری آن را مردود اعلام کرده است - به وقوع می‌پیوندد.

«پس اگر از این» دعوت «اعراض کردند، بگوئید: گواه باشید به اینکه ما مسلمانیم» یعنی: ما به احکام پروردگار تسلیم و منقاد، به خداوندی او خشنود و به نعمتهایی که در این دین قویم بر ما ارزانی نموده، معترفیم. ابن عباس رضی الله عنهما به نقل از ابوسفیان می‌گوید: هرقل نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را طلب کرد و آن را خواند. در آن نامه چنین آمده بود: «به نام خداوند بخشایشگر مهربان. از محمد رسول خدا به هرقل بزرگ روم! سلام بر

آنان که پیرو هدایت اند. اما بعد! همانا من تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم. مسلمان شو تا در سلامت بمانی، در این صورت خداوند ﷻ پاداش تو را دوبار می‌دهد، اما اگر روی برتافتی، بی‌گمان، گناه رعایایت هم بر دوش توست، و: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم...».

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [آل عمران: ۶۵].

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیات (۶۵ - ۶۷) روایت شده است که فرمود: نصاری نجران و احبار یهود به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرد آمده و در حضور ایشان با یکدیگر نزاع و مشاجره کردند؛ احبار یهود گفتند: جز این نیست که ابراهیم یهودی بود. و نصاری گفتند: جز این نیست که ابراهیم نصرانی بود. پس حق تعالی نازل فرمود: «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم محاجه می‌کنید، با آن که تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟ آیا تعقل نمی‌کنید؟» به این ترتیب، خدای سبحان پندارشان را رد کرد و این حقیقت را روشن ساخت که آئین‌های یهود و نصاری بعد از ابراهیم علیه السلام پدید آمده‌اند زیرا یهودیت بعد از موسی علیه السلام پدید آمد و کتاب موسی علیه السلام تورات است، و نصرانیت بعد از عیسی علیه السلام پدید آمد و کتاب وی انجیل است، در حالی که ابراهیم علیه السلام روزگاری دراز قبل از آنها می‌زیست، پس چگونه ابراهیم علیه السلام می‌تواند یهودی یا نصرانی باشد؟! ﴿هَآئِنْتُمْ هَآؤُلَآءِ حَدَجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۶].

«هان، شما» ای یهودیان «همان کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن علمی داشتید، محاجه کردید، پس چرا در مورد چیزی که بدان علمی ندارید محاجه می‌کنید؟ خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید» مراد از آنچه که یهودیان نسبت به آن علمی داشتند، احکام موجود در تورات - اعم از حلال و حرام و انواع عبادات - است، هرچند که آنان در آنها نیز به مقتضای دانش خویش عمل نکردند و در این دانسته‌های خود نیز به ناحق جدال و مشاجره نمودند. اما آنچه که بدان علمی ندارند، این پندارشان است که ابراهیم علیه السلام بر دینشان بود.



علما گفته اند: این آیه کریمه بر وجوب محاجه در امر دین؛ یعنی: اقامه دلیل و حجت علیه باطل گرایان، دلالت می کند.

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [آل عمران: ۶۷].

«ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حنیف» یعنی: گرایش یافته بود از تمام ادیان باطل به سوی آیین توحید و «مسلمان بود» یعنی: مطیع خداوند ﷻ و پرستشگر او بود و دینش، دین اسلام بود «و از مشرکان نبود».

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ﴾  
﴿الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۶۸].

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند؛ ای محمد! سوگند به خدا که تو می دانی ما از تو و دیگران به دین ابراهیم سزاوارتر و به او نزدیکتریم؛ زیرا ابراهیم یهودی بود و جز حسد هیچ چیز دیگری تو را از پذیرش این امر باز نمی دارد! پس حق تعالی نازل فرمود: «درحقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم» یعنی: سزاوارترین مردم در وابستگی به وی «همان کسانی هستند» از یاران و پیروانش «که او را پیروی کرده اند» یعنی: به او ایمان آورده و از او اطاعت کرده اند و از آیینش پیروی کرده و به دینش اقتدا نموده اند «و» نیز نزدیکترین مردم به ابراهیم ﷺ «این پیامبر» یعنی: محمد ﷺ است. اولویت رسول خدا ﷺ به ابراهیم ﷺ از آن جهت است که ایشان از نسل ابراهیم ﷺ اند، همچنان بسیاری از امور در شریعت محمدی ﷺ با آیین ابراهیم ﷺ موافق است. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَلايَةَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَإِنْ وَلِيَّ مِنْهُمْ أَبِي وَخَلِيلُ رَبِّي ﷺ إِبْرَاهِيمَ ﷺ»؛ همانا برای هر پیامبری دوستی از پیامبران است و دوست من از ایشان، پدرم و خلیل پروردگارم عزوجل، ابراهیم ﷺ است. «و کسانی که ایمان آوردند» از امت محمد ﷺ، آنان نیز به ابراهیم ﷺ نزدیک تر و سزاوارترند «و خدا کارساز مؤمنان است» با نصرت و تأیید خویش.

﴿وَدَّتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ [آل عمران: ۶۹].

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره طوایف یهودی بنی‌نصیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع نازل شد، آن‌گاه که گروهی از مسلمین را به‌سوی دین خویش دعوت کردند: «گروهی از اهل کتاب» یعنی: راهبان و رؤسای گمراهشان «آرزو کردند که کاش شما را گمراه سازند» یعنی: آنان بسیار دوست دارند که شما را با پیرو ساختن به راه و روش باطل خویش، گمراه سازند «در صورتی که جز خودشان را گمراه نمی‌کنند» چرا که گام‌های مؤمنان در راه ایمان ثابت و استوار است و مسلماً وبال کار کسانی که بخواهند مؤمنان را از دینشان منحرف نمایند، به خودشان برمی‌گردد «و» اما آنها این حقایق را «نمی‌فهمند».

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ﴾ [آل عمران: ۷۰].

«ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید؟» یعنی: چرا به آنچه که در کتابهای شما از دلایل نبوت محمد ﷺ آمده است، یا به قرآن که در برگرفته اوصاف آن حضرت ﷺ و آشکارترین دلیل بر صدق و راستی ایشان می‌باشد، کفر می‌ورزید؟ «با آن که خود گواهی می‌دهید» بر آنچه که در کتابهای شما از این دلایل وجود دارد و می‌دانید که این دلایل حق است؟

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

[آل عمران: ۷۱].

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آن را در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنان را گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آن که خود می‌دانید» که رسول خدا ﷺ بر حق است؟.

﴿وَقَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجَءَ النَّهَارِ

وَءَاكْفُرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [آل عمران: ۷۲].

«و جماعتی از اهل کتاب گفتند». آنان چنان که در سبب نزول آمده است؛ رؤسا و اشراف یهود بودند که به فرومایگان قوم خود گفتند: «به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان آورید و در پایان روز کافر شوید» و بدین‌سان در وقتی اندک مرتد گردید «شاید آنان برگردند» یعنی: تا مؤمنان در دین خویش به شک بیفتند و برخی از آنان از

اسلام برگردند زیرا آنان از این ارتداد زودرس شما به این نتیجه می‌رسند که گویا شما بر چیز باطلی از دینشان آگاهی یافته‌اید که به این زودی از آن برگشته اید بنابراین، در حقانیت دین خویش به شک می‌افتند. این از یک جهت؛ از جهت دیگر، پذیرش اسلام و برگشت فوری از آن، کار را بر کسانی که می‌خواهند مرتد شوند، آسان می‌سازد زیرا دیگران را می‌بینند که قبل از آنان به ارتداد گراییده‌اند.

ولی توطئه این گروه شیاد و مغضوب یهودی کاملاً بی‌اثر است زیرا آنان نمی‌دانند که خداوند ﷻ دل‌های مؤمنان را بر اسلام پایدار و گام‌هایشان را در این راه محکم و استوار گردانیده است، پس هرگز یابوهای دشمنان خدا ﷻ، دل‌ها و گام‌هایشان را متزلزل نمی‌سازد و بادهای عناد، اراده‌هایشان را از جا نمی‌جنباند.

﴿وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۷۳].

«و جز به کسی که از دین شما پیروی می‌کند، ایمان نیاورید» این سخن چنان که در بیان سبب نزول آمده است از جمله سخنان احبار یهود به زبردستانشان بود. یعنی: رؤسای یهود به فرومایگان‌شان گفتند: تصدیق و باور راستین خود را فقط به پیروان دین و اهل آیین خود اختصاص دهید، اما اگر برای مسلمانان، تصدیقی هم نشان می‌دهید، این فقط ظاهرسازی و فریبکاری‌ای بیش نباشد. ابن‌کثیر در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «یعنی: به هیچ کس اطمینان نکنید و رازتان را جز به پیروان دینتان، با هیچ کس دیگری در میان نگذارید و آنچه از علم می‌دانید، برای مسلمانان آشکار نگردانید زیرا آن را از شما می‌آموزند و با شما در آن برابر و هم‌تراز می‌شوند و حتی به وسیله آن بر شما ممتاز نیز می‌گردند زیرا آنان شدیداً به ایمان خویش پایبند و پایدارند. یا اینکه مسلمانان با تمسک به آنچه که خود شما گفته‌اید، علیه شما دلیل و حجت ارائه می‌کنند».

«بگو: هر آینه هدایت، هدایت الهی است» یعنی: هدایت فقط به دست اوست والا اگر هدایت مولود و نتیجه شناخت حق می‌بود، شما گروه یهود، حق را به خوبی شناختید، ولی نفس‌هایتان با شما بر ایمان به حق همراهی و موافقت نکرد. این بیان الهی جمله معترضه‌ای در میانه سخن رؤسای یهود است و به دنبال آن ادامه سخنشان در توجیه بازداشتن پیروان خویش از ایمان می‌آید که گفتند: «نکند به کسی نظیر آنچه به شما

داده شده است داده شود، یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه کنند» یعنی: ما بدان جهت این نقشه پنهان کاری را کشیده‌ایم که از اینکه مسلمانان صاحب نبوت و کتاب شوند، بر آنان رشک می‌بریم و داشتن این فضیلت را برای‌شان تحمل نمی‌کنیم و دیگر برای اینکه مسلمانان در روز قیامت به پیشگاه خدا ﷻ بر ما احتجاج نورزند که ما در دنیا حق را می‌شناختیم، اما از آن پیروی نکردیم. یا آنها ایمان آوردن کسانی از ما را که مسلمان شده‌اند و بر اسلام خویش ثابت‌قدم‌اند، حجت نیاورند. «بگو: بی‌شک فضل به‌دست خداست» و از جمله فضل وی، نبوت و دین اسلام است «آن را به هرکس که بخواهد، می‌بخشد» پس هیچ‌کس نمی‌تواند فضل الهی را از کسی بازدارد، یا در بازگردانیدن آن از کسی که خدا ﷻ می‌خواهد تا بدو رسد، تحکم کند و این حقیقت مسلمی است که خدای ﷻ خواسته است تا محمد ﷺ و امت ایشان را به این فضل آشکار؛ یعنی این دین مبین اختصاص دهد «و خداوند گشایشگر داناست» فضل وی بر اهل فضل وسیع و گسترده است و او خود به اهل فضل داناست.

﴿يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [آل عمران: ۷۴].

«هر کس را که بخواهد، به رحمت خود مخصوص می‌گرداند» به قولی: مراد از رحمت، نبوت است «و خداوند صاحب فضل عظیم است» فضل وی فراگیر و بزرگ، و رحمتش بر همه چیز گسترده است.

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَّهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَّهُ بِيَدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّةِنَّ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۷۵].

«و از اهل کتاب کسی هست که اگر او را بر قنطاری از طلا «امین شماری، آن را به تو باز می‌دهد» قنطار: صد رطل است و هر رطل دو کیلو و نیم می‌باشد. این تعبیر، کنایه از بسیاری مال امانت است. «و از آنان کسی هست که اگر دیناری» واحد «به او امانت دهی، آن را به تو باز نمی‌دهد» این تعبیر، کنایه از قلت مقدار مال امانت و شدت حرص و طمع شخصی است که امانت بدو سپرده شده. یعنی: در میان اهل کتاب، امانت‌دارانی هستند که امانت خویش را می‌پردازند، هرچند مال امانت بسیار و هنگفت باشد. همچنین از آنان خائنانی هستند که امانت را باز پس نمی‌دهند، هرچند بی‌ارزش و ناچیز هم باشد. و شکی نیست که هرکس در بسیار امانت نگاهدار باشد، در کم به طریق

اولی امین است، و هرکس در کم خاین باشد، در بسیار به طریق اولی خاین است. آری! این خاینان حتی یک دینار امانت را باز پس نمی دهند؛ «مگر آن که پیوسته بر سرش ایستاده باشی» یعنی: مگر آن که دائما برای اثبات حق خود با مدرک و گواه، مطالبه مکرر، اعمال فشار، تنگ ساختن حلقه گریز بر وی و تقاضای مصرانه حق خود، بر سر وی به پا بایستی «این بدان سبب است که آنان گفتند: بر ما در باب امین هیچ راهی نیست» امین: قوم عرب و دیگر امتهایی اند که اهل کتاب نیستند. یعنی: بر ما در ستم نمودن به آنان و خوردن مالشان هیچ گناه و حرجی نیست، چه آنان در دین با ما مخالفند! عجیب تر اینکه ادعا کردند: دستور این ستمگری به آنان در کتاب آسمانی شان داده شده است!! «و با اینکه خودشان می دانند، بر خدا دروغ می بندند» یعنی: این یاهوهایی که می گویند، در دینی که خداوند ﷻ بر آنان نازل کرده نیست، بلکه تماما ساخته و پرداخته خودشان است، و آنان دانسته بر خدای سبحان دروغ برمی بندند.

نقل است که مردی از ابن عباس رضی الله عنهما پرسید: هنگامی که ما به جهاد می رویم، از اموال اهل ذمه چیزهایی - مثلا مرغ ماکیان و گوسفند - را برای خود می گیریم. ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: درباره آنچه می گیرید چه نظری دارید؟ گفت: می گوئیم؛ بر ما در این کار هیچ گناهی نیست. ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: این سخن شما همچنان است که اهل کتاب گفتند: ﴿لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّنَ سَبِيلٌ﴾ «بر ما در خوردن مال امین هیچ گناهی نیست!» بدانید که آنها چون جزیه را پرداختند، اموال شان برای شما حلال نیست، مگر به طیب خاطر ایشان.

﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۷۶].

«نه چنان است» که می پندارند و به هم می بافند، بلکه آنان قطعاً بر دروغهایی که می بندند و بر حلال شمردن اموال قوم عرب بر خود، مورد بازپرسی و مجازات قرار می گیرند و چنانچه مال کسی را به ناحق خوردند - هرچند آن کس کافر، یا مخالف دینشان هم باشد - گناه و مسئولیت این خیانت را بر عهده دارند زیرا «هرکه به پیمان خود» با حق تعالی «وفا کند» و از او فرمانبرداری کرده و به شریعتش عمل نماید «و پرهیزگاری نماید» یعنی: مال کسی را به باطل نخورد و حقوق و امانتها را به اهل آنها بسپارد «بی تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» و دوستانش را اکرام می کند و گرامی می دارد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۷۷].

«کسانی که در عوض عهد الهی و سوگندهای خود بهای ناچیزی را می‌گیرند» زیرا بهایی که سبب عذاب انسان گردد؛ هرچند بسیار باشد، اندک است. آنان یهودیان و همانندانشانند که چون اموال و حقوق دیگران را می‌خورند، منکر خوردن آن می‌شوند و اگر بر این امر سوگند هم داده شوند، به دروغ سوگند می‌خورند «آن گروه» یعنی: آنان که چنین صفتی دارند «در آخرت بهره‌ای ندارند و خداوند با آنان سخن نمی‌گوید» هیچ سخنی را به کلی. یا با آنان سخنی نمی‌گوید که اسباب خوشحالی‌شان گردد و نشانه لطف وی به آنان باشد «و به‌سویشان نمی‌نگرد» به نظر رحمت، بلکه بر آنان خشم می‌گیرد و آنان را در برابر گناهانشان عذاب می‌کند «و پاکشان نمی‌گرداند» از گناهان و پلیدی‌ها، بلکه فرمان می‌دهد که آنان را به دوزخ در افکنند «و عذابی دردناک در پیش دارند».

از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس به دروغ سوگند خورد تا بدین‌وسیله مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، در حالی با خدا ملاقات می‌کند که او بر وی خشمگین است. در این هنگام صحابی‌ای که مدعی مال خود بر یهودی‌ای بود و شاهدی هم نداشت، گفت: یا رسول‌الله! پس در این صورت، او سوگند دروغ می‌خورد و مالم از بین می‌رود! همان بود که خدای عز و جل نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا...﴾.

از این آیه کریمه استنباط می‌شود که در شریعت خدای عز و جل میان مسلمان و غیر آن در ادای حقوق و امانت‌ها مطلقاً فرقی وجود ندارد زیرا حق به ذات خود محترم است و حق، حرمت و منزلت خود را از اشخاص نمی‌گیرد تا در این صفت خود از آنان تأثیر پذیر گردد.

﴿وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۷۸].

«و از آنان» یعنی: از یهودیان «گروهی هستند که زبان خود را» به خواندن «کتاب» تحریف شده‌ای «می‌بیچانند» یعنی: آنچه را بر کتاب خدا صلی الله علیه و آله افزوده‌اند و تحریف

کرده‌اند، چنان می‌خوانند که گویی این هم از کتاب خدا ﷻ است «تا آن را از کتاب بپندارید» و گمان کنید که آن هم از کلام نازل شده خداوند متعال است «با اینکه آن از کتاب نیست» و قطعاً مطالب بر بافته خودشان است «ومی‌گویند: آن از نزد خداوند است» یعنی: به دروغ و افترا چنین سخنی می‌گویند «در صورتی که آن از سوی خداوند نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با اینکه خودشان می‌دانند» که دروغ‌گویند و این از بزرگ‌ترین گناهان است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه نیز درباره رهبران و علمای یهود نازل شد.

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾ [آل عمران: ۷۹].

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: هنگامی که علمای یهود و هیأت نصاری نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به اسلام دعوت نمود؛ ابورافع قرظی یهودی گفت: ای محمد! آیا می‌خواهی تا چنان که نصاری عیسی را می‌پرستند، ما نیز تو را پرستش کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پناه بر خدا ﷻ از چنین کاری! پس خدای متعال به این ارتباط نازل فرمود: «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: به جای خدا بندگان من باشید» یعنی: چنین مقوله‌ای، نه سخنی راست و درست است و نه هم سزاوار گفتن زیرا انبیای عظام: در ادای امانت رسالت، سفیران برگزیده الهی میان او و خلقش هستند، که او ایشان را به وحی خویش مخصوص گردانیده، پس بی‌تردید از مختصات ایشان، راست فهمی و اخلاص برای خدای صلی الله علیه و آله و سلم است بنابراین، هرگز از هیچ پیامبری چنین ادعایی سر نمی‌زند که مردم را به سوی کفر فراخوانده و بگوید: ای مردم! مرا پرستش کنید نه خدای صلی الله علیه و آله و سلم را! زیرا این برخلاف طبیعت اشیاء است.

آیه کریمه در رد نصاری نازل شد که بر عیسی صلی الله علیه و آله و سلم سخنانی را افترا بستند که اصلاصحت ندارد و گفتن چنین سخنانی در باره وی و هریک از برادرانش - از خانواده پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم - سزاوار هم نیست.

«و لیکن» پیامبر الهی می‌گوید: «ربانی باشید» ربانی: کسی است که به دین رب، دانا، به طاعت وی سخت متمسک و همراه با آن از حلم و حکمت برخوردار است. چنانکه

محمد بن حنیفه در روز وفات ابن عباس رضی الله عنه گفت: «الیوم مات ربانی هذة الأمة». «امروز ربانی این امت در گذشت». آری! پیامبر الهی می گوید: ربانی باشید «به سبب آن که کتاب تعلیم می دادید و به سبب خواندن آن» یعنی: به همراه علمتان به کتاب آسمانی، به طاعت پروردگار سخت پایبند و متمسک و در این میدان نیرومند باشید زیرا شما کتاب الهی را می خوانید، آن را به مردم درس می دهید و آنان را به تمسک بدان امر می کنید، پس کسی که حق را به دیگران می آموزد، قطعاً خود وی باید بیشتر از دیگران به آن پایبند باشد.

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۸۰].

«و شما را فرمان نمی دهد که فرشتگان و پیامبران را به پروردگاری بگیرید» یعنی: و برای هیچ پیامبری - چه عیسی علیه السلام باشد، چه غیر وی - سزاوار نیست که بعد از یافتن دانش و هدایت از سوی خداوند متعال، مردم را به پرستش خود یا پرستش فرشتگان و پیامبران دیگر دستور دهد، و قطعاً هیچ فرستاده الهی چنین کاری نمی کند «آیا پس از آن که مسلمان شده اید، شما را به کفر فرمان می دهد»؟.

یادآور می شویم که در عرف قرآن، دین تمام انبیا علیهم السلام اسلام است زیرا اسلام دین فطرت می باشد، به همین جهت این تعبیر به کار گرفته شد.

آیه کریمه دلالت می کند بر این که: علم درست، فقهت عمیق و فهم صحیح اسرار شرعی؛ می طلبد که عالم به تکالیف شرعی، بدان عامل و پایبند نیز باشد.

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَتْكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ [آل عمران: ۸۱].

بعد از آن که حق تعالی این حقیقت را که پیامبران علیهم السلام به یگانگی و توحید و اخلاص برای وی دستور می دهند، روشن ساخت، در اینجا به بیان این حقیقت می پردازد که ایشان همه رسالت های الهی را تصدیق و تأیید نموده و امتهای خویش را نیز به تصدیق آن دستور می داده اند زیرا حق تعالی از انبیای خویش پیمان گرفته است تا برخی از آنها در امر ایمان تصدیق کننده برخی دیگر بوده و همدیگر را به این کار سفارش کنند و امتهای خود را نیز به آن دستور دهند: «و هنگامی که خداوند از



پیامبران میثاق گرفت» میثاق: عهد مؤکد و محکمی است که عهدکننده بر خود لازم می‌گیرد، بدان متعهد می‌شود و آن تعهد را به‌سوگند، یا به چیزی دیگر از صیغه‌های تأکید؛ مؤکد می‌گرداند. آری! از ایشان بر این امر پیمان گرفت: «که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم» یعنی: اگر چیزی از کتاب و حکمت به شما دادم «آن‌گاه پیامبری به‌سویتان آمد که آنچه را با خود دارید، تصدیق کرد» یعنی: پیام و دعوت او با آنچه که به شما داده‌ام، موافق بود «بر شماست که به او ایمان آورید و یاریش دهید» و از آنجا که گرفتن میثاق، به‌منزله سوگنددادن است، از این‌رو، این جمله در حکم جواب قسم می‌باشد. یعنی: رسالت‌های انبیا علیهم‌السلام همگی کامل‌کننده یک‌دیگرند و هدف همه آنها یکی است، گذشته از این، همگی آنها در اصول متفق‌اند و اختلافشان در فروع هم به خیر و مصلحت خود امتهاست، چرا که فروع، همراه با دگرگونی حیات انسان و هماهنگ با زمان و زندگی، می‌تواند متغیر و دگرگون باشد. اما اگر دو پیامبر - مثلاً - در یک عصر و یک امت با هم همزمان شدند - مانند موسی و هارون علیهما‌السلام - آن دو در تمام‌امور با هم متفق‌اند. و اگر اقوام آنها مختلف بود، پس پیامبری که متأخر است، به‌دعوت پیامبر متقدم ایمان می‌آورد، چنان‌که حضرت لوط علیه‌السلام به حضرت ابراهیم علیه‌السلام ایمان آورد و پشتیبان دعوت وی شد. و اگر دو پیامبر در پی یک‌دیگر آمدند، مانند موسی و عیسی علیهما‌السلام، در این‌صورت هریک از آنها دعوت دیگری را تصدیق می‌کند. همچنین است بعثت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که باید از سوی تمام امت‌های انبیای گذشته مورد تأیید و تصدیق قرار بگیرد.

از علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه روایت شده است که فرمود: «خداوند جل‌جلال‌ه هیچ پیامبری را - از آدم علیه‌السلام گرفته تا پیامبران بعد از وی - برنینگخت، مگر این که از وی درباره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیمان گرفت که اگر در زمانش به رسالت مبعوث گشت، باید به او ایمان آورده و یاری‌اش کند. همچنین خداوند متعال به هریک از پیامبران دستور داد تا از قوم خویش نیز در این باره پیمان بگیرد». در حدیث شریف آمده است: «لو کان موسی و عیسی حین لما وسعهما الا اتباعی». «اگر موسی و عیسی زنده می‌بودند، ایشان را جز پیروی از من، هیچ گنجایش دیگری نبود». پس پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در واقع امام اعظمی هستند که اگر در هر عصری می‌بودند، اطاعت ایشان بر همه انبیا علیهم‌السلام واجب بود و از این جهت، در شب اسراء - آن‌گاه که ارواح همه انبیا: در بیت‌المقدس گردهم آمدند - رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

امامت ایشان را در نماز عهده‌دار شدند. همچنان آن حضرت ﷺ شفیع روز محشر هستند، قضیه‌ای که در آن روز حتی پیامبران اولی‌العزم از آن می‌گریزند. «آن‌گاه» خداوند متعال خطاب به پیامبرانش «فرمود: آیا اقرار کردید و گرفتید بر این کار اصرار مرا؟» خداوند ﷻ عهده‌ی را که از پیامبرانش گرفت، «اصر» نامید زیرا اصر: به معنای پیمان سخت و محکمی است که صاحب خویش را به وفا نمودن به آنچه که بر خود لازم گرفته و امی دارد و این خود نشان دهنده محکم ساختن این پیمان از سوی پروردگار متعال است «گفتند: آری! اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم» یعنی: من بر اقرار شما و گواهی دادن بعضی از شما بر بعضی دیگر در این امر، از گواهان هستم.

﴿فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ﴾ [آل عمران: ۸۲].

«پس کسانی که بعد از این» پیمانی که از تمام پیامبران ﷺ و تمام امت‌ها گرفته شده «روی برتابند» از تو ای محمد ﷺ! «پس آن گروه، همانا فاسقان اند» یعنی: بیرون رفتگان از دایره فرمان الهی‌اند.

﴿أَفَغَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [آل عمران: ۸۳].

«آیا جز دین الله را می‌جویند؟» یعنی: آیا مردم، دینی غیر از دین خدای آفریننده موجودات را می‌طلبند و از آن پشتیبانی می‌کنند؟ «با آن که هرکه در آسمانها» از فرشتگان «و» هر که در «زمین است» از تمام مخلوقات موجود در آن «خواه و ناخواه برای الله منقاد است» مفسران در معنی (کرها: ناخواه) گفته‌اند: یعنی همه چیز در آسمان‌ها و زمین - حتی حیوانات و جمادات - منقاد فرمان الهی بوده، از قوانین کونی وی اجباراً اطاعت و انقیاد می‌کنند و حتی کافر نیز ناخواسته فرمانبردار خدای ﷻ و پیرو قوانین هستی اوست، هرچند که دل و زبانش منکر باشد. به قولی: مراد، اسیران مسلمان امت‌ها هستند که در زنجیرها و قلاده‌های اسارت خویش به سوی بهشت برده می‌شوند. همزه (أغیر الله ...) همزه انکار است، یعنی طلب دینی جز دین الله ﷻ، کاری بس نارواست. و مفعول که: (غیر دین الله) است بر فعل: (یبغون) مقدم ساخته شد زیرا مفعول در اینجا مهم‌تر است، از آن رو که انکار متوجه معبودان باطل می‌باشد. طلب دینی غیر از دین الهی؛ فرمانبرداری و تسلیم شدن در برابر آن دین و پرستش باطل

می باشد «و به سوی او بازگردانیده می شوند» در روز قیامت، پس حق تعالی هرکس را مطابق عمل وی پاداش می دهد.

﴿قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُو مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۸۴].

ای محمد ﷺ! «بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم» و این حقیقت را از سوی خود و امت خویش اعلام کن «و» بگو: ایمان آوردیم به «آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده» اسباط: قبایل بنی اسرائیل از احفاد و نوادگان فرزندان دوازده گانه یعقوب عليه السلام اند که به موسی عليه السلام ایمان آوردند «و» ایمان آوردیم به «آنچه به موسی و عیسی و پیامبران» دیگر «از جانب پروردگارشان داده شده و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم» چنان که یهود و نصاری فرق گذاشته، به بعضی از پیامبران عليه السلام ایمان آوردند و به برخی دیگر کافر شدند. تفسیر نظیر این آیه کریمه در سوره «بقره/۱۳۶» گذشت. «و ما او را فرمانبرداریم» یعنی: ما برای حق تعالی منقاد و مخلص هستیم.

﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵].

«و هرکه جز اسلام، دینی دیگر بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است» پس بعد از بعثت محمد ﷺ، دین دیگری جز دین ایشان پذیرفته نیست، چون دین ایشان ناسخ همه ادیان دیگر است، لذا، کسی که به دین اسلام گردن ننهاده باشد، در روز قیامت برای وی نجاتی نیست. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است: «در روز قیامت، اعمال می آیند، در آغاز نماز می آید و می گوید: پروردگارا! من نماز هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی. آن گاه زکات می آید و می گوید: پروردگارا! من زکات هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی. آن گاه روزه می آید و می گوید: پروردگارا! من روزه هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی و امروز به سبب تو می گیرم و به سبب تو می دهم.»

مجاهد و سدی در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه کریمه درباره حارث بن سوید انصاری نازل شد که با دوازده تن از اسلام برگشته و به کفار مکه پیوست. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: حارث بعد از نزول این آیات مجدداً به اسلام گرایید.

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [آل عمران: ۸۶].

«چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ با آن که شهادت دادند که این رسول، برحق است و برای‌شان دلایل روشن آمد» یعنی: بعیداست که خداوند سبحانه قومی را به‌سوی حق هدایت کند که بعد از ایمان آوردن و گواهی دادن به حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از آمدن دلایل روشن از کتاب خدای سبحان و معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله، و بعد از شناخت آنها از این دلایل و آگاهی از مقتضیات آن، به کفر برگشتند «و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند» که مرتدان از دین برگشته، از آن جمله‌اند. شکی نیست که گناه مرتد بزرگتر از گناه کسی است که بر کفر باقی مانده و اصلاً اسلام را نپذیرفته است زیرا مرتد، حق را شناخته و سپس از روی عناد و تمرد از آن روی برتافته و سبب ایجاد شک و شبهه در دین گردیده است.

﴿أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [آل عمران: ۸۷].

«آنان» یعنی: مرتدان «سزایشان این است که لعنت خدا» یعنی: دوری و طرد از رحمت وی «و لعنت فرشتگان و مردم، همگی برآنان است» یعنی: مرتدان سزاوار این همه لعنت هستند.

﴿خَلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ [آل عمران: ۸۸].

«در آن» لعنت، یا در آتش دوزخ که نشانه آن است «جاودانه می‌مانند، نه عذاب از آنان کاسته می‌گردد و نه به آنان مهلت داده می‌شود» و در کار عذابشان به آنان تأخیری داده می‌شود.

سپس حق تعالی توبه‌کنندگان را استثنا کرده و می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۸۹].

«مگر کسانی که پس از آن» یعنی: پس از ارتداد «توبه کردند و به اصلاح آوردند» یعنی: آنچه را که با ارتداد از دین خویش تباه ساخته بودند، به وسیله اسلام به اصلاح و سامان آوردند «پس بی‌گمان خداوند آمرزنده مهربان است» و این از لطف و رأفت و

رحمت وی بر خلقش می‌باشد که توبه توبه کاران را می‌پذیرد و بر آنان می‌آمزد. باید دانست که توبه مرتد - چنانچه مخلصانه به سوی اسلام بازگردد - نیز پذیرفته می‌شود. امام شوکانی می‌گوید: «در حد علم من، در این باره میان علما هیچ اختلافی نیست».

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مردی از انصار، اسلام آورد و سپس مرتد شده به شرک پیوست، آن‌گاه پشیمان گشته کسی را به سوی قومش فرستاد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا برایم توبه‌ای هست؟ همان بود که این آیه کریمه نازل شد و بعد از آن که قومش به وی اطمینان دادند، مجدداً اسلام آورد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾ [آل عمران: ۱۹۰].

«به راستی کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند» باپایداری در کفر و افزودن بر نیرنگ و توطئه علیه اسلام و اهل آن «هرگز توبه آنان پذیرفته نمی‌شود» به هنگام مرگ، چنان که خداوند متعال در آیه (۱۷/۴) می‌فرماید: (و توبه کسانی که مرتکب کارهای ناشایست می‌شوند و سرانجام چون مرگ هریک از آنان فرا رسد، می‌گویند: اینک توبه کردم؛ پذیرفته نیست). بعضی برآنند که این آیه کریمه ناظر بر یهودیان است زیرا آنان بودند که به عیسی صلی الله علیه و آله کفر ورزیدند، سپس چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث گردیدند، به ایشان نیز کافر شدند «و آنان خود گمراهان اند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةٌ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ أُفْتَدِيَ بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ [آل عمران: ۹۱].

«در حقیقت کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده‌اند» چه کفار اصلی باشند، چه مرتدان و از دین حق برگشتگان «هرچند فراخنای زمین را پر از طلا کنند و آن را فدیه دهند» یعنی: هرچند در روز قیامت برای نجات خویش از عذاب دوزخ، به اندازه گنجایش روی زمین از طلا فدیه آورند «هرگز از هیچ‌یک از آنان پذیرفته نمی‌شود، آنان را عذابی دردناک است و هیچ یاری دهنده‌ای نخواهند داشت» یعنی: هیچ کسی نیست که در روز قیامت از عذاب خداوند جل جلاله نجاتشان دهد. در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت مردی از اهل دوزخ آورده می‌شود، آن‌گاه حق تعالی به او می‌گوید: آیا از

عذابم به اندازه گنجایش زمین از طلا فدیة می‌دهی؟، آن مردمی گوید: آری! پروردگار می‌فرماید: دروغ گفתי، کمتر از این را از تو خواستم؛ از تو در صلب پدرت آدم عهد گرفتم که به من چیزی را شریک نیاوری، ولی تو ابا ورزیدی». اما علت اینکه افعال نیک دنیوی کافر، در آخرت سودی به حالش ندارد، در این حدیث شریف بیان شده است: رسول خدا ﷺ از عبدالله بن جدعان مورد پرسش قرار گرفتند - و او شخص مهمان نوازی بود، اسیران را بازخرید می‌کرد و آزاد می‌ساخت و مردم را اطعام می‌نمود - که آیا اعمال خیر دنیوی وی برایش در آخرت سودی دربر دارد؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «لا، أنه لم يقل يوماً من الدهر: رب اغفر لي خطيئتي يوم الدين». «نه! چیزی از آنها به حالش سودی ندارد زیرا او در طول زندگی خود حتی روزی از روزها هم نگفت: پروردگار! خطاهای مرا در روز قیامت ببامرز».

با نگاهی به آیات (۸۹ - ۹۰)، ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال، کافران رادر مجموع به سه گروه تقسیم کرده است:

- ۱- آنان که صادقانه توبه کردند و آیه (۸۹) ناظر بر ایشان است.
- ۲- آنان که توبه‌شان صحیح نبوده و آیه کریمه (۹۰) ناظر بر آنان است.
- ۳- آنان که اصلاً توبه نکرده و بر کفر مرده‌اند، که آیه کریمه (۹۱) ناظر بر آنان است.

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۹۲﴾﴾  
[آل عمران: ۹۲].

«هرگز به نیکوکاری نمی‌رسید» یعنی: هرگز به درجه «ابرار» که عبارت از ایمان راستین، شایستگی در عمل و قبول آن است نمی‌رسید و هرگز ثواب «بر» را که بهشت است در نمی‌یابید «تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید» یعنی: مگر آن که نفقه شما در راه خدا ﷻ - اعم از جهاد و غیر آن از طاعات - از آن اموالی باشد که آن را دوست دارید. در احادیث شریف آمده است که شماری از اصحاب ﷺ بعد از نزول این آیه کریمه نزد رسول خدا ﷺ آمده و نفیس‌ترین اموال‌شان را پیشکش راه خدا ﷻ کردند. «و از هر چه انفاق کنید، قطعاً خدا بدان داناست» و بر آن پاداشتان می‌دهد.

﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاَّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۹۳﴾﴾ [آل عمران: ۹۳].

«همه خوراکی‌ها برای بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل بر خود حرام کرده بود» به قول جمهور مفسران، مراد از «اسرائیل» در اینجا یعقوب علیہ السلام است، نه ملت اسرائیل زیرا «اسرائیل»، لقب یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم علیہ السلام است. نقل است که یعقوب علیہ السلام گوشت و شیر شتر را بر خود حرام کرده بود، به قولی دیگر: او هر گوشت دارای رگ و پی‌ای را بر خود حرام کرده بود. ابن عباس رضی الله عنه - به استناد فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به سؤال یهودیان از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در باره علت این تحریم - می‌گوید: «یعقوب علیہ السلام بیماری عرق النساء (سیاتیک) داشت، پس برای خدا جل جلاله نذر کرد که اگر از این بیماری شفایش بخشد، رگ‌ویی (عرق) و گوشت هر حیوانی را که دارای رگ و پی باشد، نمی‌خورد و حق تعالی شفایش بخشید، بعداً فرزندان نیز از سنت وی پیروی کردند. لذا این تحریم مربوط به قبل از نزول تورات است، و تمام خوراکی‌ها در تورات حلال بود. «بگو: اگر راست می‌گویید» و سخن مرا باور ندارید «تورات را بیاورید و آن را بخوانید» تا راستی و درستی آنچه را که قرآن از این داستان برای شما بیان کرده است، دریابید زیرا تورات بر آنچه گفتم، ناطق است.

نقل است که پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نیز، عسل یا خادمشان ماریه را بر خود حرام کردند، اما خداوند جل جلاله ایشان را در این امر تأیید نکرد و آیه (۱) از سوره «تحریم» را در این ارتباط نازل فرمود - که تفسیر آن خواهد آمد.

فقها در این مسئله که اگر کسی چیز مباحی را بر خود حرام ساخت، بر وی کفاره لازم می‌شود یا خیر؟ بر دو رأی اند؛ در مذهب احناف بر وی کفاره لازم می‌شود و در مذهب شافعی بروی کفاره لازم نمی‌شود.

﴿فَمَنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۹۴﴾﴾ آل عمران: ۹۴.

«پس کسانی که بعد از این» یعنی: بعد از آوردن تورات و تلاوت آن، یا بعد از این تحدی و هم‌آوردطلبی با آنان در خصوص آنچه که در کتاب خودشان آمده است؛ «بر خدا دروغ ببنند، آنان خود ستمکارانند» زیرا کسی که به داوری کتاب خودش و آنچه که اعتقاد شرعی درست خویش می‌شناسد، فرا خوانده شود و باز هم بعد از آن جدل کنان بر خدای سبحان دروغ برینند، هیچ کس از وی ستمکارتر نیست.

﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [آل عمران: ۹۵].  
 «بگو» ای پیامبر به یهودیان «خداوند راست گفت. پس از کیش ابراهیم که حنیف بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید» یعنی: مادام که صدق رسالت من با تمام وضوح و درخشش بر شما روشن شده، از آیین اسلام که من بر آن هستم پیروی کنید. حنیف: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق.

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۹۶].  
 مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: مسلمانان و یهودیان بر سر کعبه و بیت المقدس به همدیگر فخر می‌ورزیدند؛ یهودیان می‌گفتند که بیت المقدس از کعبه برتر است، بدان جهت که محل هجرت انبیا علیهم‌السلام می‌باشد و درس‌رزمین مقدس قرار دارد. و مسلمانان می‌گفتند: بلکه کعبه برتر است، همان بود که نازل شد: «در حقیقت اولین خانه‌ای که برای مردم نهاده شده» به منظور عبادت حق تعالی در زمین «همان است که در بکه است» یعنی: خانه کعبه است، که بنیان‌گذار آن ابراهیم علیه‌السلام بود «و مبارک» است. برکت کعبه؛ بسیاری خیر آن برای کسی است که در آن مقیم می‌شود، یا قصد زیارت آن را می‌کند، به جهت بسیاری نعمت‌ها و خیراتی که از همه جا به سوی مکه سرازیر می‌شود و به سبب ثواب مضاعفی که در آن نصیب مؤمنان می‌گردد «و هدایتی است برای جهانیان» چه بسا به این سبب که توحید باری تعالی در آن برپا می‌گردد، در مشاعر مقدسه ذکر وی بسیار می‌شود و سنت خلیلین (ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام) در آن احیا می‌گردد.

خداوند متعال با توصیف کعبه به عنوان اولین پرستشگاه؛ بر افضلیت آن نسبت به اماکن عبادی دیگر تأکید می‌گذارد. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «اولین مسجدی که در روی زمین بنا شد، مسجد الحرام و دومین آن مسجد الاقصی بود، که به فاصله چهل سال از بنای کعبه بنا گردید». «بکه» همان مکه است. به قولی: وجه تسمیه آن به بکه این است که ستمگران را بر آن دسترسی نیست و اگر به آن قصد تجاوز داشته باشند، مکه گردن‌نمایشان رامی‌شکنند. یا سبب این نامگذاری، ازدحام مردم در آن است، به طوری که زنان در نماز، به سبب کثرت ازدحام، پیش روی مردان قرار می‌گیرند. ابن کثیر می‌گوید: «برای مکه نام‌های بسیاری



را یاد کرده‌اند، چون مکه، بکه، بیت‌العتیق، بیت‌الحرام، بلد‌الامین، ام‌القری، قادس<sup>۱</sup>، مقدسه، حاطمه، رأس، بنیه، بلده و کعبه».

﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا مَقَّامُ إِبْرَاهِيمَ ۖ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ۗ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ۚ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۱۹۷].

«در آن نشانه‌هایی روشن است» که از جمله این نشانه‌ها؛ «مقام ابراهیم است» و آن صخره‌ای است که ابراهیم علیه السلام در هنگام بنای کعبه بر آن می‌ایستاد و نقش پاهای وی در آن صخره به‌طور برجسته نمایان است. و حق تعالی به ما دستور داده که آن را نمازگاه خویش قرار دهیم<sup>۲</sup>. آری! این سنگ از نشانه‌های روشن الهی است، چرا که نیکی‌ها در آن مقام دو برابر می‌شود و پرنده از فراز آن نمی‌تواند پرواز کند «و» از جمله نشانه‌های روشن الهی در کعبه این است که «هر که در آن درآید، در امان است» یعنی: هرکه از دشمنی یا چیزی بیمناک باشد و به بیت‌الحرام درآید، از همه ترسها ایمن می‌گردد و بر مردم واجب است که متعرض او نشوند؛ هرچند خونی را ریخته باشد، یا مالی را گرفته باشد، تا آن که از حرم خارج شود، ولی هرکس در داخل حرم مرتکب جرمی شد، دستگیر می‌شود و جزا بر او اقامه می‌گردد زیرا خود او بوده که هتک حرمت حرم را آغاز کرده است و بنابراین، مشمول این حکم خداوند متعال قرار گرفته که می‌فرماید: ﴿وَالْحُرْمَتُ قِصَاصٌ﴾ [البقرة: ۱۹۴]. «وهتک حرمت‌ها قصاص دارد». از جمله نشانه‌های روشن در مکه، وجود صفا و مروه و منی و عرفه و دیگر مشاعر مقدس است و از آن جمله، نابودشدن کسانی از جباران است که قصد تجاوز به حریم آن را بکنند.

«و برای الله است بر عهده مردمان حج خانه کعبه» این تأکیدی بر حق باری تعالی و بزرگداشتی از حرمت خانه کعبه است «برای کسی که توانایی رفتن به آن را دارد» تقدیر آن چنین می‌شود: کسی راهی حج خانه کعبه بشود که استطاعت رفتن به آن را دارد، این استطاعت عبارت از: زاد و راحله، یعنی توشه و اسباب سفر است «وهر که کفر ورزد» یعنی: نشانه‌های روشن و فضایل کعبه را انکار نماید «یقینا خداوند از جهانیان

۱- قادس: پاک‌کننده از گناهان.

۲- نگاه، سوره «بقره/۱۲۵».

بی نیاز است» و طاعات و عبادات بندگان اصلا به او نفعی نمی‌رساند، بلکه این خود بندگان هستند که با ادای این طاعات به کمال انسانی خویش نایل می‌گردند.

عکرمه در بیان سبب نزول: ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ می‌گوید: چون آیه ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا...﴾ [آل عمران: ۸۵]. «هر که جز اسلام دینی دیگر بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود». نازل شد، یهودیان گفتند: اکنون که چنین است، ما هم مسلمان هستیم! رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «خدای عزوجل حج خانه کعبه را بر مسلمانان فرض گردانیده»، اما آنان در پاسخ گفتند: «ولی آن را بر ما فرض نگردانیده»، لذا از انجام مناسک حج سر باز زدند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

#### بیان احکام:

۱- امام ابوحنیفه بر آن است که اگر کشتن کسی در زمین حل به علت قصاص، ارتداد یا زنا واجب باشد و او به سرزمین حرم پناه برد، بر وی تعرض نمی‌شود، ولی نباید به او، جا، غذا و آب بدهند و با او خرید و فروش و معامله کنند تا به بیرون آمدن از سرزمین حرم ناگزیر گردد. اما امام مالک و امام شافعی می‌گویند: قصاص گرفتن در حرم از قاتل قتل عمد، جایز است.

۲- حج در عمر یک بار فرض و تکرار آن در هر پنج سال یکبار سنت است.

۳- امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمدبن حنبل برآنند که ادای حج در همان سال اولی که شخص مکلف واجد استطاعت و بقیه شرطهای ادای آن می‌شود، فرض است. ولی امام شافعی و محمدبن حسن شیبانی بر آنند که در ادای حج مبنی بر مهلت (تراخی) است نه بر فوریت.

۴- بنا به مذهب امام مالک، نیابت در حج جایز نیست، اما جمهور فقها آن را به جای کسی که فوت کرده و حج نکرده است و به جای بیماری که قادر به ادای حج نیست، جایز می‌دانند. لیکن مالکی‌ها حج را از ذمه بیمار زمین‌گیری که قدرت نگاه‌داشتن خود را بر بالای مرکب ندارد، ساقط دانسته‌اند. در نزد آنان نیز، اجیرکردن شخص برای انجام دادن حج به جای کسی که مرده است و قبل از مرگش به این امر وصیت کرده، جایز است.

۵- استطاعت حج منوط به داشتن توشه راه و وسیله نقلیه، به‌اضافه عدم وجود مانع بدنی؛ چون بیماری، ترس از دشمن و عدم امنیت راه است.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ﴾ [آل

عمران: ۹۸].

«بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید، درحالی که خداوند شاهد و ناظر کردار شماست» و برآنچه می‌کنید آگاه است؟ پس آن‌گاه که کلمه کفر را بر زبان می‌آورید، یا افعالی را انجام می‌دهید که کفر به دلایل حق و معجزات نبوت، یا کفر به آیات تورات است، او شما را می‌بیند.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنِّ ءَامَنَ تَبِعُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ

شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [آل عمران: ۹۹].

«بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا باز می‌دارید؟ پس توطئه‌ها می‌چینید، نیرنگ‌ها می‌اندیشید و برنامه‌ها می‌ریزید تا در میان مؤمنان، فتنه کفر و شرک را برپا سازید و با همه توان تلاش می‌کنید تا میان مردم و ایمان به حق تعالی حایل گردید «و برای آن راه کجی‌ای می‌طلبید» یعنی: می‌خواهید تا با القای این شبهات و موهومات که راه خدا ﷻ ناهموار و ناهنجار است؛ این راه را برای مردم کج و بی‌بهره از اعتدال و استقامت معرفی کنید تا ادعاهای باطلتان را تثبیت نمایید «با آن که خود» به راستی آن «گواهید» و می‌دانید که اسلام تنها دین مقبول و پذیرفته الهی است، چنان‌که این حقیقت را از کتاب‌های نازل شده بر پیامبران خود دانسته‌اید، پس چرا علیه اسلام این همه کید و توطئه می‌چینید؟ «و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست» ولی شما را تا رسیدن موعد عذابتان مهلت می‌دهد و آن‌گاه مجازاتتان می‌کند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ

إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۰۰].

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان بر اساس پیوند همجواری و پیمان‌هایی که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس خدای تعالی نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب فرمان برید» یعنی: اگر به دسایس و نیرنگ‌های آنان گوش فراداده و به سخنان آنان اعتماد کنید، شما را به سوی همان هدفی که خود دارند، سوق می‌دهند و آن این است که: «شما را پس از ایمانتان به کفر برمی‌گردانند».

﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [آل عمران: ۱۰۱].

«و چگونه کفر می‌ورزید» مراد این نیست که آن گروه از مسلمانان کافر شده‌اند، چرا که به صفت ایمان: (یا ایها الذین آمنوا) مخاطب گردیده‌اند، بلکه مراد این است که راه دوستی با یهودیان، به کفر منتهی می‌شود. آری! چگونه به راهی می‌روید که سرانجام آن کفر است «با آن که آیات الهی بر شما خوانده می‌شود» پس بر شماسست که این آیات را بخوانید و به آنها چنگ زدید تا از اهداف توطئه‌آمیزی که یهودیان در قبال شما دارند، آگاه شوید «و رسول خدا در میان شماسست» پس به او رجوع نمایید و قضایا را به او ارجاع دهید، که در این صورت قطعاً نیرنگ یهودیان بی‌اثر می‌شود. البته رجوع به شخص پیامبر ﷺ در حال حیات ایشان بود، اما بعد از درگذشت ایشان؛ آثار و نشانه‌ها و سیرت ایشان و قرآنی را که از جانب حق تعالی آورده‌اند و سنت ایشان، همگی در میان ما باقی است و علمای امت هم این منابع و معارف را می‌شناسند، پس چنان است که رسول خدا ﷺ برای همیشه در میان ما هستند، به شرط آن که به آستان سنت و سیرتشان رجوع کرده و بدانها تمسک جوییم تا از دسایس و فتنه‌های کفار اهل کتاب و غیر آنان در امان مانیم «و هرکس به خداوند پناه برد، به راه راست هدایت شده‌است» بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به پناه بردن به خود و ترک اعتماد و گرایش به دشمنانش ارشادمی‌کند تا راه هدایت به رویشان هموار شود و از گمراهی‌ای که از سوی دشمنان برای‌شان برنامه ریزی شده است، رهایی یابند.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول این آیات از زیدبن اسلم روایت کرده است که فرمود: شاس‌بن قیس یهودی پیرمردی بسیار عقده‌ای و کینه‌توز علیه مسلمانان بود، روزی نامبرده از برابر مجلس اوس و خزرج که با هم گرم گفت‌وگو بودند گذشت، پس محبت و الفت و صفایی را که از آنان دید، او را سخت برآشفته ساخت و روزگار جاهلیت را به یاد آورد که اوس و خزرج با هم درگیر جنگی طولانی و دشمنی‌های دراز دامنی بودند. در این اثنا جوانی از یهودیان را که با وی بود، دستور داد که برود و با آنان بنشیند و روز «بعثت» را که در آن میان اوس و خزرج جنگی سخت شعله‌ور شده بود به خاطرشان بیاورد. جوان یهودی چنین کرد. پس احساسات دوران جاهلیت در میان آنان برانگیخته شد و مشاجره آغاز گشت و کارچنان بالا گرفت که به میدان جنگ و

سلاح کشید. رسول خدا ﷺ که از ماجرا آگاه شدند، به سویشان شتافته و خطاب به آنان فرمودند: آیا درحالی که من در میان شما هستم، داعیه جاهلیت را سر داده‌اید؟ آن‌گاه در این باره، خطابه‌ای موجز و بلیغ ایراد کردند که بر اثر آن مسلمانان به خود آمدند و دانستند که این انگیزه، بر اثر وسوسه شیطان و مکر دشمنانشان بوده است. آن‌گاه همدیگر را به گرمی در آغوش گرفته و به آیین مهر و صفا بازگشتند. و خداوند متعال این آیات را نازل نمود.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ۖ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل

عمران: ۱۰۲].

«ای مؤمنان! از خداوند - چنان که سزاوار پروای اوست - پروا کنید» یعنی: از حق تعالی چنان پروا کنید که سزاوار الوهیت اوست. تقوایی این‌گونه، عبارت است از این که: بنده اموری را که انجام دادن آنها بر وی لازم است، انجام داده و اموری را که ترک کردن آنها بر وی لازم است، ترک کند و در این جهت، نهایت سعی و کوشش خویش را به خرج دهد «و جز در حال مسلمانی نمیرید» یعنی: برحالی جز حال اسلام قرار نداشته باشید تا چون مرگ شما در رسد - و چه بسا که ناگهانی آید - درحالی بر شما آید که مسلمان باشید. ابن مسعود رضی الله عنه در تفسیر: (حق تقاته) می‌گوید: «حق تقوی این است که خدای سبحان مورد اطاعت قرار گرفته و از او نافرمانی نشود، یاد کرده شود و فراموش نگردد و مورد شکر و سپاس قرار گیرد نه کفران و ناسپاسی». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «معنای (حق تقاته) این است که: حق تعالی حتی به مدت یک چشم برهم زدن هم، مورد نافرمانی قرار نگیرد». مفسران می‌گویند: چون این آیه کریمه نازل شد، به کار بستن این تکلیف بر اصحاب رضی الله عنهم دشوار آمد، پس گفتند: یا رسول الله! چه کسی توان این چنین تقوایی را دارد؟! همان بود که آیه: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶]. «تا آنجا که می‌توانید تقوای الهی را پیشه کنید». نازل شد و آیه مورد بحث ما را منسوخ گردانید. بعضی گفته‌اند: معنی این است که از خدا آنچنان تقوی کنید که سزاوار تقوای اوست تا آنجا که می‌توانید. پس بنابراین معنی، آیه کریمه منسوخ نیست.

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ۚ وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِّنْهَا ۚ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ ۚ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

«و همگی به حبل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید» حبل الله: عهد خدا، یا دین وی، یا قرآن، یا اسلام است و همه اینها در معنی با هم مترادفند. پس خدای سبحان مؤمنان را به چنگ زدن جمعی به ریسمان اسلام، یا قرآن دستور داده و ایشان را از پراکندگی ای که ناشی از اختلاف در دین است، نهی می نماید. البته اختلافی که از آن نهی شده است، اختلاف در اصول دین و حاکم ساختن هواها و امیال نفسانی و منافع شخصی است، اما اختلاف اجتهادی در فروعات دین، نکوهش نگردیده بلکه پسندیده و ستوده است و از نشانه های آسان گیری شریعت خدای منان می باشد - چنان که این حقیقت از نصوص قرآنی و احادیث نبوی برمی آید. «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن گاه که دشمنان همدیگر بودید» و همدیگر را می کشتید و غارت و چپاول می کردید، پس به سبب این نعمت؛ همگی باهم برادر شدید. چنان که قبل از اسلام، قبایل اوس و خزرج در یثرب، درگیر جنگ خانگی خونینی بودند، ولی به نعمت اسلام، با هم یار و برادر شدند: «پس میان دل های شما الفت انداخت تا به نعمت او برادران هم شدید. و بر لبه پرتگاه آتش بودید» به سبب کفری که در آن قرار داشتید «و او شما را از آن» با اسلام «رهانید» یعنی: شما بر لبه گودال دوزخ بودید زیرا هرکس از شما که می مرد به دوزخ می افتاد، پس حق تعالی حضرت محمد ﷺ را فرستاد و به وسیله ایشان، شما را از این پرتگاه رهانید. در حدیث شریف آمده است: «کتاب خدا ﷻ ریسمان الهی ای است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است». «این گونه خداوند آیات خود را برای شما به روشنی بیان می دارد تا هدایت شوید».

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴].

«و باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند» یعنی: باید گروهی از شما به فریضه امر و نهی و دعوت اسلامی قیام کنند و با تعلیم و موعظه و ارشاد و با سلطه و قدرت و حکومت، مردم را به سوی آنچه که سود دنیا و آخرتشان در آن است، فراخوانند و دستور دهند. به قولی مراد این است: همگی شما باید امتی باشید که دعوت الی الله و امر به معروف و نهی از منکر می کنید. ولی قول اول صحیح تر است زیرا «من» در آیه کریمه مفید بعضیت است، لذا امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه می باشد که انجام آن بر فرد فرد امت، فرض عین نیست و اجرای آن سزاوار شأن هر کسی هم نیست. ابن کثیر از ابوجعفر باقر رضی الله عنه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه

کریمه را خواندند و سپس در این حدیث شریف فرمودند: «الخیر اتباع القرآن وسنتی». «خیر؛ در پیروی قرآن و سنت من است» «و» باید از شما گروهی باشند که «به کار پسندیده امر و از کار ناپسند منع کنند» به دست، یا به زبان. باید دانست که امر به معروف و نهی از منکر در نزد جمهور فقها، از فرایض کفایی اسلام است که اگر اهل علم - یعنی آنان که می‌دانند معروف چیست تا به آن امر کنند و منکر چیست تا از آن نهی کنند - به آن قیام کنند، فرضیت آن از دیگران ساقط می‌گردد و در غیر آن، فرضیت آن بر ذمه هر فرد مسلمانی باقی می‌ماند، همان گونه که عمومیت این فریضه، از آیه (۱۱۰) نیز برمی‌آید.

آری! امر به معروف و نهی از منکر از بزرگ‌ترین واجبات شریعت مطهر اسلام و اصلی مهم از اصول آن می‌باشد زیرا با این واجب بزرگ است که نظام اسلامی کامل می‌شود، بدان جهت که گاهی بعضی از پیروان دین حق، به سبب جهل و ناآگاهی، یا به انگیزه پیروی از هواها و خواهشهای نفس، از دین خویش منحرف می‌شوند، یا از ادای تکالیف و مسئولیت‌های خویش شانه خالی می‌کنند، یا به یک‌دیگر ظلم می‌کنند، پس اگر کسی نباشد که راه را روشن، جاده را نشانه‌گذاری، گمراه را راهنمونی، مقصر را موعظه و ظالم را بر سر جای خود بنشانند، بدون شک انحرافات بزرگ و بسیاری در جامعه پدید می‌آید، هم بدین جهت است که حق تعالی ما را از دچار شدن به سرنوشت و عاقبتی همانند سرنوشت و عاقبت بنی‌اسرائیل برحذر می‌دارد، آنجا که آنان را به علت فرو گذاشتن فریضه امر به معروف و نهی از منکر، لعنت می‌نماید: (بنی‌اسرائیل مورد لعنت قرار گرفتند؛ چرا که سرکشی کردند و از حد درگذشتند، آنان یک‌دیگر را از منکری که مرتکب می‌شدند نهی نمی‌کردند، چه بد است کار و کردارشان) «مائده/۷۹». «و آن گروه» یعنی: گروهی که به فریضه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند «ایشانند رستگاران» یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به فلاح و رستگاری. در حدیث شریف آمده است: «من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده، فان لم یستطع فبلسانه، فان لم یستطع فبقلبه، وذلك أضعف الايمان: هرکس از شما منکری را دید، باید آن را به دست خود تغییر دهد، اگر نتوانست به زبان خود و اگر نتوانست به قلب خود و این ضعیف‌ترین پایه ایمان است».

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۰۵].

«و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و با هم اختلاف کردند» آنان یهود و نصاری هستند که خدای متعال از پراکندگی و اختلاف در آنچه که به آنان نازل شده بود، نهیشان کرد ولی آنها سرپیچیدند و اختلاف پیشه کردند؛ «پس از آن که بینات برای شان آمد» بینات: آیات روشنی است که تبیین کننده حق و موجب عدم اختلاف است. بعضی گفته اند: آنان که پراکنده شدند، بدعت گذاران از امت اسلام و فرقه‌هایی اند که خود را از جماعت عظیم امت جدا نموده و با آنچه که از ضروریات و بنیادهای دین است، مخالفت می‌ورزند «و برای شان عذابی بزرگ است». در حدیث شریف آمده است: «یهود به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصاری همچنان، اما امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند». در روایتی دیگر اضافه شده است: «همه آنها در آتش اند مگر یک گروه، اصحاب پرسیدند؛ آن گروه کیست یا رسول الله؟ فرمودند: آنان که رهرو راه من و اصحاب من اند».

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ أُسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۶].

آری! برای شان در روز قیامت عذابی سهمگین است؛ «روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه شود» یعنی: هنگامی که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، چهره‌های مؤمنان سفید و چهره‌های کفار سیاه است «اما سیاه‌رویان» به آنان گفته می‌شود: «آیا بعد از ایمانتان کافر شدید؟ پس به سزای آن که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید» سیاه‌رویان بنا بر قولی: اهل کتاب، به قولی: مرتدان، به قولی: منافقان و به قولی دیگر: مبتدعان اند.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَنِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۷].  
«و اما سپیدرویان همواره در رحمت خدا» یعنی: در بهشت و سرای کرامت وی «جاویدانند».

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۱۰۸].



«اینها آیات خداست که آن را به حق بر تو می خوانیم» یعنی: ای محمد ﷺ! درحالی این آیات و حجت‌های روشن خویش را بر تو می خوانیم که این آیات، باحق - که همان عدل و راستی است - درهم تنیده است «و خداوند هیچ ستمی برجهانیان نمی خواهد» با عذاب کردن آنان، مگر آن که خود مستحق عذاب باشند. لذا حق تعالی حاکم و داور عادل است که ستم نمی کند زیرا او به همه چیز دانا و تواناست و با داشتن این اوصاف، هیچ نیازی به آن ندارد که به کسی از خلقش ستم کند.

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ [آل عمران: ۱۰۹].

«و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن خداست» پس در آن هرگونه که خواهد و به هر نحوی که اراده کند، تصرف می کند «و کارها همه به سوی خدا بازگردانده می شود» هم از این رو است که خدای ﷻ از ظلم بی نیاز است، چرا که تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است، در قبضه اوست و او مرجع همه امور است.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما» امت اسلام «بهترین امتی هستید» یعنی: در علم خدا ﷻ «که برای مردم بیرون آورده شده است» یعنی: پدید آورده شده است. به قولی معنی این است: شما بهترین امت هستید؛ از آنجا که ایمان آورده‌اید. این آیه دلیل بر آن است که امت اسلام علی‌الاطلاق بهترین امت‌هاست و این بهترین بودن، در بین اول این امت و آخر آن مشترک می باشد، هرچند که اصحاب ﷺ، در مجموعه امت بهترین آنان‌اند. به قولی دیگر معنی این است: شما سودمندترین مردم برای مردم هستید. آری! این بهتر و سودمندتر بودن شما به خاطر آن است که: «به معروف امر می کنید و از منکر نهی می‌نمایید و به خدا ایمان دارید» یعنی: بهترین امت هستید تا آن‌گاه که بر این اوصاف متصف و به این شیوه از عقیده و عمل رهرو باشید، پس چون ایمان به خدا ﷻ، امر به معروف و نهی از منکر را کنار گذاشتید، این بهترین بودن از شما سلب شده و همراه با آن، عزت و اعتبار و غلبه شما هم از بین می‌رود.

دلیل اینکه امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان مقدم ذکر شد، این است که ذکر این خصلت، به برتری مسلمانان بر غیر آنان دلالت‌کننده‌تر است، بدان جهت که غیر

مسلمانان نیز ادعای ایمان را دارند، هرچند که از حقیقت ایمان دورگشته‌اند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از امت من هفتاد هزار تن به من داده شدند که بدون حساب به بهشت داخل می‌شوند، چهره‌هایشان همچون ماه شب چهارده است، دل‌هایشان همه بر دل یک تن از ایشان، پس از خدای عز و جل افزون بر آن طلب کردم و در نتیجه او مرا با هریک از آنان، هفتاد هزار تن افزون داد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أهل الجنة عشرون ومائة صف، هذه الأمة من ذلك ثمانون صفاً». «اهل بهشت صد و بیست صف اند و این امت هشتاد صف از ایشان را تشکیل می‌دهند».

«و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند» یعنی: اگر یهود به خدا صلی الله علیه و آله و پیامبران و کتاب‌هایشان ایمانی همچون ایمان مسلمین آورده بودند «قطعاً برای‌شان بهتر بود» ولی آنها چنین نکردند، پس چه کردند؟ «برخی از آنان مؤمن‌اند» یعنی: همان کسانی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردند «ولی بیشترشان فاسق‌اند» یعنی: از راه حق خارج، در باطل خویش سرگردان و تکذیب کننده رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.

عکرمه و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه کریمه درباره ابن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و سالم برده آزاد شده ابو حذیفه نازل شد، بدان جهت که مالک بن صیف و وهب بن یهوذای یهودی به این گروه از اصحاب رضی الله عنهم گفتند: دین ما بهتر از دینی است که شما ما را به آن دعوت می‌کنید و ما از شما برتر و نیکوتریم! پس خداوند عز و جل این آیه کریمه را نازل کرد.

﴿لَنْ يَضُرَّوْكُمْ إِلَّا أَذَىٌّ وَإِنْ يَقْتُلُوكُمْ يُولُوكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۱۱].

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: رؤسای یهود در صدد آزار و اذیت کسانی از میان‌شان که ایمان آورده بودند - چون عبدالله بن سلام و همراهان وی - برآمدند، پس خداوند عز و جل نازل فرمود: «هرگز زیان نرسانند به شما جز اندک آزاری» یعنی: هرگز نمی‌توانند هیچ نوعی از انواع زیان را به شما برسانند، مگر نوعی از اذیت و آزار را که عبارت از دروغ بستن و تحریف و بهتان است، اما بر وارد ساختن زیانی که در حقیقت زیان باشد - چون جنگ و غارت و امثال آن - قادر نیستند «و اگر با شما بجنگند، به شما پشت می‌کنند» یعنی: شکست می‌خورند و قادر به مقاومت در برابر شما

نیستند، چه رسد به اینکه بتوانند به شمازیانی برسانند «سپس نصرت داده نمی‌شوند» بلکه کارشان همچنان پیوسته زار است. پس شما مسلمانان باید این اوصاف سه‌گانه: «امر به معروف، نهی از منکر و ایمان به خدا ﷻ» را پیوسته حفظ کنید تا این امتیاز و برتری برای شما باقی بماند و در غیر آن، ورق به زیان شما برخواهد گشت. یادآور می‌شویم که مزده شکست یهود در برابر سلف صالح ما - به عنوان اخبار از غیب - تحقق یافت زیرا یهودیان مدینه با همه طوایف خود شکست خوردند و از جزیره العرب محو شدند.

﴿صُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِّنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِعَصَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَصُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۱۲].

«هر کجا یافته شوند» یعنی: در هر جایی که یهودیان باشند و آنان را بیابید «برآنان خواری زده شد» یعنی: یهود را هرکجا ذلت و خواری در احاطه گرفته «مگر به عهدی از سوی خدا» یعنی: فقط عقد ذمه و قبول جزیه و گردن نهادن آنها به کتاب خدا ﷻ است که به آنان پناه می‌دهد «و مگر به عهدی از مردمان» یعنی: زنهار و امان مسلمین، یا یاری و پشتیبانی کسان دیگری غیر از مسلمین است که برای آنان مجالی فراهم می‌کند «و به خشمی از خدا گرفتار آمدند» یعنی: خشمی از سوی خدا ﷻ که سزاوار آن هستند، دامنگیرشان شد «و مهر بینوایی بر آنان زده شد» یعنی: فقر و مسکنت و خشم و ذلت از تمام جوانب بر آنان احاطه کرد و گرفتار فقر و ذلتی بی‌پایان، یا احساس آن در ضمیر و شعور و روان خود هستند «این» زدن مهر ذلت و بینوایی و فقر بر آنان و گرفتار شدنشان به خشم الهی «بدان سبب است که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند و این به سزای آن است که نافرمانی کردند و از حد درگذشتند».

باید دانست که فقر و مسکنت ابدی یهودیان، ربطی به مال و دارایی آنها ندارد، چه این فقر و ذلت در اعماق روان آنها ریشه دار است، لذا آنها همیشه احساس فقر می‌کنند، حتی اگر مالک تمام گنجینه‌های دنیا هم باشند.<sup>۱</sup>

بعد از نزول این آیه کریمه، همه موارد یاد شده بر یهودیان و اهل کتاب واقع شد و هیچ معرکه‌ای میان مسلمین و اهل کتاب روی نداد، مگر اینکه خداوند ﷻ در آن

پیروزی را به نام مسلمین رقم زد تا آن گاه که به دین و شریعت خویش پایبند بودند، ولی چون از دین خویش فاصله گرفتند، ورق به زیان آنها برگشت.

﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ ءَانَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۱۳].

«آنان یکسان نیستند» یعنی: اهل کتاب بر حال ذلت باری که بیان شد، یکسان و همانند نیستند، بلکه «از میان اهل کتاب گروهی درست‌کردار» و به ضوابط امر و شرع الهی، برابر و مستقیم «اند که آیات الهی را در اوقات شب می‌خوانند» یعنی: آیات قرآن را در نماز شب (تهجد) و در ساعات مختلف شب می‌خوانند «و سربه سجده می‌نهند» در حالی که نماز می‌خوانند. تعبیر از نماز به سجده، برای آن است که سجده نمونه خضوع و تذلل بنده در بارگاه الهی است.

ابن کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «مشهور در نزد بسیاری از مفسران این است که این آیات درباره آن عده از دانشمندان اهل کتاب نازل شد که ایمان آوردند؛ چون عبدالله بن سلام، اسد بن عبید، ثعلبه بن سعیه و غیر ایشان».

﴿يَوْمُئِذٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [آل عمران: ۱۱۴].

این گروه از اهل کتاب: «به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند» به مفهوم عام این واجب دینی. ولی بعضی برآنند که مراد از امر به معروف در این جا؛ امرشان به پیروی از پیامبر ﷺ و نهی‌شان از مخالفت با آن حضرت ﷺ است «و در کارهای خیر شتاب می‌کنند» و تبلی و کاهلی نمی‌ورزند زیرا ارزش ثواب کارهای خیر را می‌شناسند «و آنان از شایستگان اند» یعنی: با شایستگانند که همانا صحابه رضی الله عنهم می‌باشند. پس بنابر تعریفی که از این گروه ارائه شد، این مجموعه از اهل کتاب نیز در زمره بهترین امتی هستند که برای مردم پدیدآورده شده است، یعنی همان امت اسلام که ذکرش گذشت.

﴿وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۱۵].

«و هر کار خیری که انجام دهند» هر چه باشد. و به قرائت: (تفعلوا) معنی این است: هر کار خیری که شما امت اسلام انجام دهید «هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند» یعنی:

بدون ثواب و پاداش نخواهند ماند، بلکه ثواب آن به ایشان داده می‌شود «و خداوند به تقوایبندگان داناست» پس هرگز پاداش آنان نزد وی ضایع نمی‌شود.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۱۶].

چون خداوند ﷻ از مؤمنان اهل کتاب یاد کرد، در این آیه کریمه از کفارشان نیز سخن می‌گوید: «کسانی که کفر ورزیدند» به قولی: مراد از آنان بنی قریظه و بنی‌نضیر از یهودند «هرگز اموال‌شان و اولادشان چیزی را» از هزیمت و عذاب و بدفرجامی‌ای که خداوند ﷻ می‌خواهد تا آنان را در آن درافکند؛ «از آنان دفع نمی‌کند». اولاد را مخصوصاً یاد کرد زیرا اولاد محبوب‌ترین نزدیکان به انسان و امیدانگیزترین پایگاه اتکای وی برای دفع بلاها و سختی‌ها هستند «و آنان اهل آتش‌اند و در آن جاودانه خواهند بود».

﴿مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهَا وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۱۷].

آن‌گاه خداوند متعال در بیان عدم کارایی اموال‌شان که آن را در دشمنی با خدا ﷻ و رسولش و نبرد علیه اسلام مصرف می‌کنند، می‌فرماید: «مثل آنچه آنان در زندگانی این دنیا خرج می‌کنند» یعنی: صفت این اموال‌شان در عدم سود و ثمردهی و ناکارایی خود «همانند بادی است که در آن سرمای سوزانی است» صر: سرمای سخت و سوزان است «که به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده‌اند، بوزد و آن‌را نابود سازد» پس صاحبان آن کشتزار بعد از همه امیدهایی که به سود و ثمر آن بسته بودند، هیچ بهره‌ای از آن نمی‌گیرند و به علاوه، اموالی را هم که صرف این زراعت کرده بودند، نیز از دستشان می‌رود، همچنین اند کفار که از این کشت بی‌ثمر خود طرفی نمی‌بندند. بعضی گفته‌اند: این مثلی است برای آن کارهای خیری که کفار با اموال خود در حال کفر انجام می‌دهند و در روز قیامت متوجه می‌شوند که ثمره آن به‌کلی نابود شده است «و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشان ستم کرده‌اند» هنگامی که اموال خویش را در ستیزه‌جویی با خداوندی که هرگز مغلوب نمی‌شود، نابود کردند. آری! همانند این باد سوزان که کشت آن قوم ستمگر را پاک از بین برد، اینان نیز

اموالشان را صرف کردند، اما باد سوزان شرک، تلاشها و تکاپوها و سرمایه‌گذاریهایی باطلشان را نابود کرد.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُوًا مَّا عَنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾﴾ [آل عمران: ۱۱۸].

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان به اساس پیوند همجواری و پیمانهایی که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس خدای عز و جل نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان» یعنی: از غیر مسلمین که کفار و منافقاند، «بطانه نگیرید» بطانه شخص: یاران خصوصی و همدل و همراز وی‌اند که در بطن امور وی قرار دارند و او آنها را از رازها و امور خصوصی خود آگاه می‌سازد. آری! از آنان دوست و همراز نگیرید زیرا آنان «از هیچ نابخاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند» و به هر آنچه که کار را بر شما خراب سازد، متوسل می‌گردند. خیال: فساد در فعل و جسم و عقل است «و به رنج و محنت افتادن شما را دوست دارند» یعنی: آرزو دارند تا در آنچه که مایه درد و رنج و سختی و زیان است، درافتید «بغضاء از لحن و سخنشان آشکار شده‌است» بغضاء: شدت بغض است، که این در سخنانشان هویدا است، پس از شدت حسد بر خود می‌پیچند و زبانهایشان از سر ضمیرشان خبر داده است، لذا تقیه را کنار گذاشته و صراحتاً به تذکیب روی آورده‌اند و سرانجام، خبث و پلیدی نهاد و اندرونشان از آنچه از زبانهایشان می‌لغزد، کاملاً برملا شده است «و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگتر است» به طوری که این لغزشهای زبانی، در مقایسه با آنچه که در سینه‌های پراز کینه‌شان علیه دین و دعوت و امت نهان می‌دارند، بسیار اندک است؛ پس ای مؤمنان! «درحقیقت ما نشانه‌ها را برای شما بیان کرده‌ایم، اگر تعقل کنید» لذا باید دشمنانتان را بشناسید و دوست و دشمن را از یک‌دیگر تمییز و تشخیص دهید.

﴿هَاتَنَّتُمْ أَوْلَاءَ يُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَفُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْنَا مِنَ الظَّمَلِ مِنَ الغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بِعَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١١٩﴾﴾ [آل عمران: ۱۱۹].

«هان» ای حامیان کسانی که از آنان برای خود دوست و همراز نهانی گرفته‌اید؛ بدانید که فقط «شما باید که آنان را دوست دارید، ولی آنان شما را دوست ندارند» از آنجا که غیظ و حسد در سینه‌هایشان علیه شما آکنده شده و استحکام یافته است «و شما به همه کتاب‌ها ایمان دارید» و از جمله کتاب آنان، پس شما را چه شده است که در حالی آنان را به دوستی می‌گیرید که به کتاب شما ایمان نمی‌آورند؟ «و چون با شما رودررو شوند، می‌گویند» از روی نفاق و تقیه «ایمان آوردیم. و چون خلوت کنند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را می‌گزند» از روی حسرت و تأسف که چرا از انتقام گرفتن از شما عاجزند «بگو: به غیظ خویش بمیرید» یعنی: قطعاً خداوند عز و جل تمام‌کننده نعمت خویش بر مؤمنان و پیروز کننده و به روی صحنه آورنده دین خویش است، پس اینک بر غیظ خود بیفزایید تا بر اثر آن دق مرگ شوید «که خداوند به راز درون سینه‌ها» یعنی: به همه خلع‌هایی که بر سینه‌ها می‌گذرد و به همه اندیشه‌هایی که در نهانها شکل می‌گیرد «دانا است» و از جمله بر آنچه که این گروه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند. مراد این آیه کریمه، منافقان اهل کتاب اند.

﴿إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۰].

«اگر به شما خیری برسد» از پیروزی، نعمت و فراوانی، یا نیرومندی و غیره، هر چند هم که اندک باشد «انان را ناخشنود و ناراحت می‌کند؛ و اگر به شما بدی و ناخوشی‌ای برسد، از آن شاد می‌شوند» پس هرکس در چنین موضعی قرار داشته باشد، هرگز شایسته آن نیست که به دوستی و همدلی گرفته شود. باید دانست که در دو جمله: ﴿إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسَنَةٌ﴾، و: ﴿وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ﴾، تعبیر شگرف بلاغی قرآن به خوبی نمایان است زیرا تعبیر «مساس حسنه»، مفید آن است که این دشمنان نفاق پیشه، از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان ناراحت می‌گردند و تعبیر «اصابه سیئه»، مفید آن است که تا زمانی مصیبت بر مسلمانان کاملاً فراگیر و همه‌جانبه نباشد و به اصطلاح، کارد به استخوانشان نرسد، خوشحال نمی‌شوند «و اگر صبر کنید» بر دشمنی آنان، یا بر دشواری‌های جنگ با آنان «و پرهیزگاری نمایید» از دوستی و مهرورزی به آنان «نیرنگ آنان هیچ زیانی به شما نمی‌رساند» و اندیشه‌ها و حرکت‌های سوء آنان علیه

شما و دینتان، کاملاً بی‌اثر است «یقیناً خداوند به آنچه می‌کنند، احاطه دارد» پس، بر اعمال و افکارشان آگاه و بر بی‌اثر ساختن توطئه‌هایشان تواناست.

علما در بیان احکام گفته‌اند: برای مسلمانان جایز نیست تا کفار - اعم از یهود، نصاری و مشرکان - را دوست همراز، مشاور و امین خویش قرار دهند، ولی جایز است که از آنها به عنوان کارگزار و کارمند در کارهای حکومتی‌ای که به مسائل حساس و محرمانه امت و رازهای سیاسی آنها مربوط نباشد، استفاده شود، چنانچه این روش در سیره خلفا دیده شده است. همچنین بنابر این آیات، گواهی دشمن علیه دشمنش صحت ندارد - که علمای مدینه و حجاز بر این نظراند، اما از امام ابوحنیفه جایز بودن آن روایت شده است.

﴿وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل

عمران: ۱۲۱].

آن‌گاه خداوند متعال به بیان داستان احد می‌پردازد، آزمونی که مؤمنان و منافقان را از یک‌دیگر متمایز گردانید و صابران پایدار در عرصه‌های سختی را نمایان ساخت. آری! سیاق قرآنی به ذکر جنگ با قریش در بدر و احد منتقل می‌شود تا یهودیان درس عبرت بگیرند و بدانند که اگر درگیر جنگ با مسلمانان شوند، چه فرجام بدی در انتظارشان خواهد بود. پس، در مجموع شصت آیه کریمه - از آیه ۱۲۰ تا ۱۸۰ - پیرامون غزوه احد می‌باشد.

«و یاد کن زمانی را که بامدادان از پیش خانواده‌ات بیرون آمدی» یعنی: ای پیامبر! زمان بیرون آمدن از خانه‌ات را در صبحگاه روز شنبه، هفتم شوال سال سوم هجری به یادآور، آن‌گاه که بیرون آمدی، «و مؤمنان را در موضعی برای جنگیدن فرود می‌آوردی» یعنی: آنها را در سنگرها مستقر و آماده رویارویی با دشمن می‌کردی «و خداوند شنواست» سخنان مؤمنان را در مشاوره با تو «داناست» به همه نیتها و کردارهای بندگان.

﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۲].

«آن‌گاه که دو طایفه از شما بر آن شدند که بزدلی کنند» این دو طایفه عبارت از: بنی‌سلمه از قبیله خزرج و بنی‌حارثه از قبیله اوس بودند که روز احد در دو جناح لشکر قرار داشتند، پس خواستند تا از همراهی با رسول اکرم ﷺ در این غزوه‌منصرف گردند، اما خدای عزوجل ﷻ آنها را یاری داد.



حفظ کرد و بنابراین، بازنگشتند «و حال آن که خداوند یاورشان بود» هم بدین سبب، آنان را از سستی و ترسویی در پناه خود قرار داد و از میدان کارزار بازنگشتند، چنان که منافقان به رهبری عبدالله بن ابی بازگشتند «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر غیر وی.

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [آل

عمران: ۱۲۳].

«و یقیناً خداوند شما را در بدر یاری کرد در حالی که» به سبب کمی تعداد خویش «ناتوان بودید» تا بدانید که پیروزی از جانب حق تعالی است و به کثرت عده وعده وابسته نیست. این جمله مستأنفه‌ای است که برای پایدارساختن مؤمنان در میدان معرکه ایراد شد تا این حقیقت را به یادشان آورد که پیروزی، نتیجه صبر و پایداری است «پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید» زیرا تقوی برانگیزاننده شکر و سپاس است.

﴿إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آئِلٍ مِّنَ

الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۲۴].

«آن گاه که به مؤمنان می‌گفتی» یعنی: ای پیامبر! به یاد آور هنگامی را که در روز بدر به مؤمنان می‌گفتی: «آیا شما را کفایت نمی‌کند که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرود آمده یاری کند؟» یعنی: براساس برداشت تو، مؤمنان این اندازه مدد از فرشتگان را ناکافی می‌پنداشتند.

﴿بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آئِلٍ

مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾ [آل عمران: ۱۲۵].

«بلی، اگر صبر کنید» بر شدت و سختی جنگ و پایداری ورزید در معرکه [و تقوا پیشه سازید] «و کافران بر شما با همین جوش و خروش خود بتازند» در موعدی که مقرر کرده‌اند «همان گاه پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار مدد می‌رساند» یعنی: همان گاه که آنان بر سر شما فرود آیند، فرشتگان هم بی هیچ گونه تأخیری به میدان جنگ حاضر می‌شوند، درحالی که خود را با نشانه‌هایی نشاندار کرده‌اند. البته رسم کار در معرکه‌ها چنین بود و چنین هست که افراد شجاع و نترس، خود را با پیشانی‌بندی سرخ‌رنگ یا نشانه‌ای دیگری نشانه‌گذاری می‌کنند تا جایگاه و پایگاهشان در صف کارزار

شناخته شود. روایت شده است که فرشتگان در روز بدر دستارهایی سفید، یا سرخ، یا سبز، یا زرد رنگی بر سرهای خویش بسته بودند. به قولی: آنها بر اسبانی ابلق سوار بودند. امام فخرالدین رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «اهل تفسیر و سیر اجماعاً بر آن‌اند که فرشتگان در روز بدر با کافران به صورت عینی (فیزیکی) جنگیدند»، پس چنان نبود که امداد؛ امدادی معنوی باشد، آن گونه که صاحب تفسیر «المنار» می‌گوید. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «فرشتگان در جنگ بدر عملاً شرکت کردند، اما در دیگر غزوات حضوری به شمار و مدد داشتند، ولی عملاً نمی‌جنگیدند».

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ ۗ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ [آل عمران: ۱۲۶].

«و خدا آن را» یعنی: امداد با فرشتگان را «جز مژده‌ای برای شما قرار نداد» تا به وسیله آن به پیروزی خویش شادمان گردید «و تا دل‌هایتان به آن» یعنی: به رسیدن امداد فرشتگان «آرام گیرد، و» لیکن باید بدانید که «پیروزی جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست» پس، بسیاری رزمندگان و امکانات جنگی - جز با یاری پروردگار و تأیید و توفیق وی - هیچ تأثیری در سرنوشت جنگ ندارد و اگر خدای عز و جل می‌خواست، بدون جنگی از سوی شما، به کار آنان پایان می‌داد و دین خود را نصرت می‌بخشید، ولی این جنگ را ترتیب داد و آن را برای شما به‌عنوان تکلیف شرعی مقرر گردانید تا ایمان و پایداری شما را بیازماید، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ [محمد: ۴]. «و اگر خدای خواست از آنان انتقام می‌کشید، ولی تا برخی از شما را به وسیله برخی دیگر بیازماید». پس، داستان مشارکت فرشتگان در این آیات (۱۲۴ - ۱۲۷)، به قول قوی و راجح، مربوط به غزوه بدر است نه غزوه احد، هرچند به قولی: مراد آیات، امداد مؤمنان در روز احد می‌باشد زیرا حق تعالی به ایشان وعده داد که اگر در احد پایداری ورزند، ایشان را به فرشتگان مدد می‌رساند، اما پایداری نکردند، لذا یک فرشته را هم به یاریشان نفرستاد، چه اگر به فرشتگان مدد می‌شدند، شکست نمی‌خوردند.

﴿لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ﴾ [آل عمران: ۱۲۷].

«چنین کرد تا هلاک کند بخشی از کافران را» یعنی: شما را در بدر پیروز ساخت تا طایفه‌ای از کفار را نابود سازد و آنان کسانی بودند که در روز بدر کشته شدند «یا آنان

را خوار سازد» او یکبتهم: یا اندوهگین‌شان ساخته، دایره را بر آنان تنگ گرداند و جلو تکبر و سرمستی آنها را گرفته خوار و تارومارشان کند «تا نومیدانه بازگردند» بی آن که به هدف و مرام خود دست یافته باشند. یادآور می‌شویم که غزوه بدر در روز جمعه، هفدهم رمضان المبارک سال دوم هجری اتفاق افتاد.

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۸].

ابن عمر رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرکان را نفرین کرده و در نفرین خود مردانی از آنان را به اسم یاد می‌کردند، همان بود که حق تعالی نازل فرمود: «اختیار این کار با تو نیست» یعنی: خداوند جل جلاله اختیارکارشان را دارد و هرچه بخواهد با آنان می‌کند؛ از نابود ساختن، شکست دادن و عذاب نمودنشان، یا بازگردانیدنشان به سوی رحمت و هدایت خود با تشریف ایشان به اسلام، چنان که می‌فرماید: «یا از آنان درگذرد، یا عذابشان کند» در دنیا و آخرت «چراکه ستمکارند» و مستحق این عذاب می‌باشند.

این آیه کریمه در بردارنده این اشاره است که: فرجام کار قبیله قریش ایمان خواهد بود. از روایات دیگر نیز بر می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از غزوه احد که در آن به مسلمانان آسیب سختی وارد شد و حضرت حمزه رضی الله عنه به شهادت رسید، مشرکان را در قنوت نماز صبح نفرین می‌کردند، اما بعد از نزول این آیه کریمه، دیگر آنان را در نماز نفرین نکردند.

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۹].

«و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن خداست» پس بدانید که گستره ملک خداوند متعال، فراخ است «هرکه را بخواهد» بیامرزد، «می‌آمزد و هرکه را بخواهد» عذاب کند، «عذاب می‌کند» پس ملک، ملک اوست و هرچه بخواهد در آن می‌کند و هرچه اراده کند، به ثبوت می‌رساند «و خداوند آمرزنده مهربان است» این اشاره‌ای به این حقیقت است که رحمت حق تعالی بر خشم وی پیشی گرفته و لذا این دعوتی است از قریش که در موضع خود در قبال اسلام، تجدیدنظر کنند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بَدَلًا وَأَمْوَالُكُمْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا خَالًا وَلَا حَالًا وَلَا يَفْضُلًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۗ﴾ [آل عمران: ۱۳۰].

آن‌گاه خداوند متعال در بین داستان احد، آیه معترضه‌ای را در مورد نهی از رباخواری می‌آورد تا مؤمنان از خوردن ربا دست برداشته و اموال‌شان را در راه خدا جَلَّ جَلَّالُهُ انفاق نمایند و برای نشر اسلام آماده باشند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا را چند و چندین برابر نخورید» حرام بودن ربا در همه حالات و به همه صور و اشکال آن، واضح و آشکار است، لیکن آیه کریمه در اینجا ناظر بر شکلی خاص از رباست که در میان اعراب مرسوم بود، آن شکل و شیوه چنین بود که آنان مال را تا زمانی معین به وام ربوی می‌دادند و چون وقت بازپرداخت وام سر می‌رسید، هم بر مال می‌افزودند و هم در زمان بازپرداخت وام و این کار را برای بارهای پیاپی تکرار می‌کردند تا بدانجا که فرد رباخوار چندین برابر وامی را که در آغاز داده بود، باز پس می‌گرفت. یادآور می‌شویم که امروزه این نوع ربا را «سود مرکب» می‌نامند. قید (أضعافا مضاعفة): (چند و چندین برابر) برای بیان واقعیت ستم زشتی است که مردم در جاهلیت به آن مبتلا بودند و قطعاً به این معنی نیست که اگر ربا کم بود، خوردن آن جایز باشد بنابراین، کم و بسیار ربا همه حرام قطعی است و از اشد گناهان کبیره محسوب می‌شود «و از خداوند پروا کنید» با فرو گذاشتن ربا «باشد که رستگار شوید».

﴿وَأْتَقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۱].

«و از آتشی که برای کافران آماده شده است، پروا کنید» این ارشادی است به مؤمنان که باید از آنچه کفار در معاملاتشان انجام می‌دادند، بپرهیزند. یعنی: خوردن ربا، از عملکرد و شیوه کفار است، پس شما مؤمنان باید از ربایی که ایمان را از شما سلب می‌کند و با آن همچون کفار مستوجب آتش می‌شوید؛ بپرهیزید.

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۲].

«و از خدا و رسول او فرمان برید» در هر امر و نهی «باشد که» با فرمان بردن از خدا جَلَّ جَلَّالُهُ و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مشمول رحمت قرار گیرید».

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

لِلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۳].

«و بشتابید به سوی آموزشی از جانب پروردگار خویش و بهشتی که پهنای آن مانند عرض آسمان‌ها و زمین است» و چون آسمان و زمین در حد علم بندگان، عریض‌ترین و فراخ‌ترین مخلوقات خدای سبحان اند، بدین جهت در تشبیه از آنها یاد شد «برای پرهیزگاران آماده شده است» پس چگونه مرتکب کارهایی می‌شوید که شما را از بهشتی به این وسعت و عظمت محروم گرداند، در حالی که برای پرهیزگاران آماده شده است؟ و چرا ربا می‌خورید که شما را در دوزخی فروافگند که برای کافران آماده شده است؟ این آیه کریمه دلیل بر آن است که بهشت و دوزخ هم‌اکنون آفریده شده‌اند و موجودند. قول جمهور علما نیز همین است. در حدیث شریف آمده است: «مردی به محضر رسول خدا ﷺ آمد و گفت: حق تعالی فرموده است: (بهشتی که پهنای آن مانند آسمان و زمین است)، پس به من خبر دهید که در این صورت، دوزخ در کجاست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا می‌بینی که چون می‌آید همه چیز را می‌پوشاند، در آن وقت روز در کجاست؟ آن مرد گفت: در آن جایی که خدا ﷻ بخواهد. رسول خدا ﷺ فرمودند: پس همچنین است دوزخ، در آن جایی است که خدا بخواهد».

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۴﴾ [آل عمران: ۱۳۴].

پرهیزگاران «همانان» اند «که در سراء» یعنی: حالت آسانی و گشایش و راحت «و ضراء» یعنی: در تنگی و سختی و رنج «انفاق می‌کنند و خشم خود را فرومی‌خورند» آن را در دل‌های خویش حبس کرده و به سبب خشم و غیظ خود به کسی ظلم نمی‌کنند. گفته می‌شود: «کظم غیظه: خشم خود را فروخورد و آن را بروز نداد». در حدیث شریف آمده است: «هرکس خشم خود را فرو خورد درحالی که بر اظهار و اجرای آن قادر است، خدای ﷻ درونش را پر از امن و ایمان می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ از اصحاب ﷺ پرسیدند: «شما در میان خود به چه کسی پهلوان می‌گویید؟» گفتند: به کسی که پهلوانان نتوانند او را در کشتی به زانو در آورند. فرمودند: «نه! چنین نیست، بلکه قهرمان کسی است که در هنگام خشم بر خود مسلط است». درباره شیوه فرونشاندن خشم نیز در حدیث شریف آمده است: «همانا خشم و غضب از شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده، پس چون یکی از شما خشمگین شد، باید وضو بگیرد». «و» پرهیزگاران همانان اند که «از مردم درمی‌گذرند» یعنی: از

مجازات کسی که به آنان بد کرده و مستحق مؤاخذه است، درمی گذرند. البته این فضیلت و کرامت در صورتی است که بر انتقام کشی قادر باشند. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «سه چیز است که بر آن سوگند می خورم:

۱- هیچ مالی از صدقه دادن کم نمی شود.

۲- خداوند ﷻ در برابر عفو و گذشت، جز عزت نمی افزاید.

۳- هر که برای خدا ﷻ تواضع کند، خداوند ﷻ او را رفعت می دهد».

نظر به این همه فضیلت است که خداوند ﷻ این مقام را از مقامات احسان برشمرده و می فرماید: «و خداوند محسنان را دوست می دارد» یعنی: آنانی را که با انفاق و بردباری و گذشت در امورشان، روش احسان و نیکوکاری را در پیش می گیرند.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَعَسَىٰ أَلَّا اللَّهُ وَهَلْ يَعْلَمُ مَنْ يَرْزُقُ مَا يَخْتَارُ﴾ [آل عمران: ۱۳۵].

«و» پرهیزگاران «آنان» اند «که چون فاحشه ای مرتکب شوند» فاحشه: هر کار زشت و هر معصیتی است، اما اختصاص آن به زنا، در استعمال غلبه یافته زیرا زنا از زشت ترین معاصی است «یا چون بر خود ستم روا دارند» با ارتکاب گناهان. بعضی گفته اند: فاحشه گناه کبیره و ستم بر خود، گناه صغیره است. آری! در آن هنگام: «یاد کنند الله را» با زبانها و دل های خویش «پس آمرزش خواهند برای گناهان خویش» از بارگاه خدای آمرزگار. انس رضی الله عنه می گوید: به من رسیده است که چون این آیه کریمه نازل شد، ابلیس گریست (که بیچاره شدم). «و چه کسی جز خدا، گناهان را می آمرزد» با آمرزش کاملی که به دنبال خود سرزنش و عقوبتی نداشته باشد؟ لذا هیچ گناهی - هرچند هم که بزرگ باشد - در برابر مغفرت الهی چنان بزرگ نیست که سبب عدم آمرزش وی شود. در حدیث شریف آمده است: «ابلیس گفت: پروردگارا! سوگند به عزتت که پیوسته فرزندان آدم را گمراه می کنم تا آن گاه که ارواحشان در اجسادشان باشد. حق تعالی فرمود: سوگند به عزت و جلالم که پیوسته بر آنان می آمرزم تا آن گاه که از من آمرزش بخواهند». «و» پرهیزگاران «بر آنچه مرتکب شده اند» از گناهان «با آن که می دانند» و آگاهند که آن کار گناه است «اصرار نمی کنند» مراد از اصرار: عزم بر بازگشت به گناه و عدم دست کشیدن نهایی از آن با توبه است.

عطاء در بیان سبب نزول از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است: آیه کریمه درباره خرما فروشی به نام «بنهان التمار» نازل شد که کنیتش «ابومقبل» بود، روزی زنی خوبرو از او خرما خرید، پس او آن زن را به سوی خود کشید و او را بوسید، اما بعد از این عمل خویش پشیمان گشته به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و داستان خویش را به ایشان باز گفت. آن گاه این آیه کریمه نازل گردید.

﴿أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتُ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۶].

«آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و باغهایی است که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست» یعنی: پاداش پرهیزگاران که اعمال نیک یادشده را انجام می دهند، این است که بر گناهانشان قلم عفو کشیده می شود و به بهشت درمی آیند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هیچ کسی نیست که مرتکب گناهی شود، سپس به هنگام یادآوری از گناهش برخیزد و وضو بگیرد، آن گاه دو رکعت نماز خوانده و از خدای عز و جل از آن گناه خویش آمرزش بخواهد، جز اینکه خداوند عز و جل بر او می آرمزد - آن گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند».

﴿قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۷].

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون مؤمنان در واقعه احد شکست خوردند و هفتاد تن از آنان به شهادت رسید، خداوند متعال نازل نمود: «قطعاً پیش از شما سنت‌هایی سپری شده است» یعنی: وقایعی که حق تعالی آنها را در امت‌های تکذیب‌کننده حق به اجرا درآورده و از سنتهای وی به شمار می روند، که از جمله این سنتها، یکی هم رابطه اسباب و مسببات با همدیگر است «پس» اگر در وقوع این سنتها شک دارید «در زمین بگردید» به قصد عبرت‌گرفتن «و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است»؟ زیرا شکی نیست که مشاهده آثار امتهای بربادرفته، تأثیری در نفوس انسان‌ها به جامی‌گذار دارد که تنها شنیدن و یادآوری اخبار آنها، دارای چنان تأثیری نیست، به همین دلیل است که خدای عز و جل ما را به گردشگری و نگرش در احوال امت‌ها دستور داده است.

﴿هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۸].

«این» امر به سیر و سفر در زمین و نگریستن در عاقبت حال ستمگرانی که هلاک شده و دیارشان را خالی و متروک و درهم‌فروریخته باقی گذاشته‌اند و آیات این قرآن؛ «بیانی برای مردم است» اعم از تکذیب‌کنندگان دعوت حق و غیر آنان «و رهنمود و اندرزی برای پرهیزگاران است» پس قرآن بیانگر عبرت‌ها برای تمام مردم - اعم از مؤمن و کافرشان - است، ولی فقط برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است، نه برای غیر ایشان.

﴿وَلَا تَهْتَبُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۹].

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد شکست خوردند، در این اثنا خالد بن ولید با دسته‌ای از سواران مشرک از فرازکوه حمله‌کنان روی آورد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین دعا کردند: «بارالها! آنان را بر ما پیروز و مسلط نگردان، خدایا! ما جز تو نیرویی نداریم، بارالها! در این سرزمین کسی جز همین نفرات وجود ندارد که تو را عبادت کند». آن‌گاه حق تعالی این آیات را نازل فرمود. همان بود که عده‌ای از تیراندازان مسلمان برآنان حمله‌ور شده و سواران مشرک را زدند و از کوه عقب راندند. و این است معنای فرموده خداوند جل جلاله: ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾.

«و سستی نوزید و اندوهگین نشوید» وهن: سستی، ناتوانی، ترک آمادگی، دل زدگی و عدم توسل به اسباب قوت و نیرومندی است. آری! سست و اندوهگین نشوید، بلکه بدانید «که شما برترید» بعد از این واقعه بر دشمنانتان و برآنان پیروزید «اگر مؤمن باشید» یعنی: اگر مؤمنید، سست و اندوهگین و افسرده نشوید. یا اگر مؤمن باشید، برترید. خداوند متعال در این آیه کریمه مؤمنان را به شکیبایی و پایداری فراخوانده مصایب روز احد را به آنان تسلیت و تعزیت می‌گوید و آنان را بر جنگ با دشمنانشان برانگیخته از سستی و ترس و بزدلی باز می‌دارد.

﴿إِن يَمَسُّكُمُ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءً وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۰].

راشد بن سعد در بیان سبب نزول آغاز این آیه کریمه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اندوهگین و ناراحت از احد بر می‌گشتند، زنی همراه با جنازه‌های شوهر



و پسرش که هر دو شهید شده بودند، می آمد و به خاطر آن دو فغان و شیون می کرد و بر سر و صورتش می زد، در این اثنا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مناجات کنان با پروردگارشان گفتند: «آیا با پیامبرت همچنین می کنند؟! پس حق تعالی نازل فرمود: «اگر به شما قرحی رسیده» قرح: زخم و آسیب است «آن قوم را نیز آسیبی همانند آن رسیده است» یعنی: اگر آنها در روز احد بر شما دست یافتند و آسیب وارد کردند، شما نیز در روز بدر آنان را - با کشتن هفتاد تن از نخبگان و سردمداران شان - خوار و ذلیل ساختید؛ «و ما این روزها» ی پیروزی و نصرت «را در میان مردم به نوبت می گردانیم» در وقایعی که میان امتها و ملتها در جنگها روی می دهد. آری! سنت ما بر این رفته است که پیروزی را میان امتها دستگردان نماییم، گاهی این گروه غلبه نماید و گاهی آن گروه دیگر، چنان که ای مسلمین! برای خود شما در روز بدر و احد این رخداد اتفاق افتاد، اما بدانید که سرانجام، پیروزی با مؤمنان است «و تا خداوند مؤمنان را معلوم بدارد» یعنی: با پایداریشان در میدانهای نبرد، کاملاً متمایزشان گرداند تا پاداش به آنان تعلق گرفته بتواند و الاخدای سبحان به علم ازلی خود همه چیز را می داند.

ابن ابی حاتم از عکرمه در بیان سبب نزول آخر این آیه کریمه روایت کرده است: چون خبر نتیجه جنگ احد در مدینه دیر رسید، زنان از شهر بیرون رفتند تا از اخبار احد آگاهی یابند، در این هنگام دو تن را دیدند که سوار بر شتر از رزمگاه می آمدند، پس زنی از آنان پرسید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه خبر دارید؟ یکی از آن دو پاسخ داد: ایشان زنده اند. زن گفت: اکنون دیگر باکی ندارم که خدای عز و جل از بندگان هر چه بخواهد شهید بگیرد. پس قرآن کریم مطابق آنچه که او گفت نازل شد: «و» تا خداوند عز و جل «از میان شما شهدایی بگیرد» یعنی: ایشان را به فیض و کرامت شهادت نایل گرداند. باید دانست که کشتگان راه خدا عز و جل را از آن رو «شهید» نامیدند که ایشان در راه دعوت به سوی الله عز و جل کشته شده اند و نزد وی علیه کسانی که به قتلشان رسانده اند بر این حقیقت گواهی می دهند که: کشتنشان به ستم و تجاوز بوده است. بعضی گفته اند: بلکه سبب نامگذاری آنها به «شهید» این است که: نیل به بهشت برای شان شهادت داده شده است «و خداوند ستمکاران را دوست ندارد» پس سلطه ستمگران بقا و دوامی نداشته و سرانجام حق تعالی آنان را عذاب می کند.

﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۱].

«و» نیز این آسیبی که به شما رسید، برای آن بود «تا خدا، مؤمنان را پاک گرداند» ایشان را از گناهانشان بیالاید و خالص گرداند و پس از آن، صحیفه‌های اعمال‌شان پاک و پاکیزه شده و جز حسنات هیچ شایبه دیگری در آنها باقی نماند. تمحیص: پاکسازی است. «و کافران را نیست و نابود سازد» یعنی: ریشه‌شان را به سبب سرکشی و طغیانشان از بیخ برکند و آنها را مستأصل گرداند زیرا آنان چون پیروز گردند، سرکش و مغرور و متجاوز می‌شوند و این خود سبب تباهی و نابودی آنان می‌گردد. پس این آیات، بیانگر حکمت غلبه نهایی کفار بر مؤمنان در روز احد است، که در اینجا به سه حکمت پرداخته شده است:

- ۱- متمایز ساختن و معلوم گردانیدن اهل ایمان و پایداری در صحنه عمل.
- ۲- رسیدن بعضی از مؤمنان به فیض شهادت.
- ۳- افکندن کفار در چاله طغیان و استکبار تا این امر به استدراج و نابودی کاملشان بینجامد.

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصّٰبِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۲].

«آیا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید، حال آن که خداوند هنوز مجاهدان شما را متمایز نساخته و پیش از آن که صابران را معلوم بدارد؟» یعنی: آیا پنداشتید که به بهشت وارد می‌شوید قبل از آن که اهل جهاد و اهل پایداری و صبر از میان شما، به علم ظهور، از دیگران متمایز گردند؟ پس اینک در غزوه احد از همدیگر متمایز گشتند. مراد از: ﴿وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ...﴾. «هنوز خدا جهادگراتان را معلوم نداشته»؛ نفی علم از حق تعالی نیست، بلکه مراد از آن، عدم ظهور عینی این امر در عرصه واقعیت است، چرا که در حقیقت، خدای سُبْحٰنَهُ همه چیز را از ازل می‌داند، پس هدف؛ برپا داشتن حجت بر مردم است تا از آنان کاری به عرصه ظهور آید که موجب ورودشان به بهشت و احراز شایستگی آموزش حق تعالی گردد.

﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾ [آل

عمران: ۱۴۳].

«و شما مرگ را سخت آرزو می‌کردید» مؤمنان در آرزوی روزی بودند که در آن جنگی میان آنها و کفار به وقوع آید تا به فیض شهادت نایل گردند و کسانی که در بدر حضور نداشتند، می‌گفتند: ای کاش ما را هم روزی چون روز بدر بود که در آن با مشرکان می‌جنگیدیم و به خیری در آن آزموده می‌شدیم، آن گونه که در بیان سبب نزول آیه کریمه نیز آمده است. اما چون واقعه احد پیش آمد، به هزیمت روی آوردند، با آن که خود ایشان بودند که سخت پافشاری کردند تا پیامبر ﷺ برای صف آرایی علیه کفار، از مدینه خارج شود، ولی در میدان عمل جز تعدادی از آنان پایداری نکردند، که انس بن نصر رضی الله عنه عمومی انس بن مالک رضی الله عنه یکی از ایشان بود. آری! در آرزوی مرگ بودید: «پیش از آن که با آن روبرو شوید» سبب اینکه مؤمنان آرزوی جنگ و آرزوی مرگ را می‌کردند، آرزوی شهادت از سوی ایشان بود «پس آن را دیدید» یعنی: مرگ را «در حالی که نگاه می‌کردید» هنگامی که تعدادی از شما به شهادت رسیدند. در حدیث شریف آمده است: «لا تتمنوا لقاء العدو، وسلو الله العافية، فإذا لقيتموهم فاصبروا، واعلموا أن الجنة تحت ظلال السيوف». «آرزوی روبرویی با دشمن را نکنید و از خدا عافیت بخواهید، اما چون با آنان روبرو شدید، پایداری ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایه‌های شمشیرهاست».

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾

[آل عمران: ۱۴۴].

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: هنگامی که رسول خدا ﷺ در احد مجروح شدند، شیطان فریاد زنان گفت: اینک محمد کشته شد! پس برخی از مسلمانان سست و منفعل شدند تا بدانجا که گوینده‌ای گفت: محمد رضی الله عنه که کشته شد دیگر مقاومت چه فایده‌ای دارد، لذا تسلیم شوید زیرا آنان (مشرکان)، نیز برادران شما هستند. دیگری گفت: اگر او پیامبر بود کشته نمی‌شد! پس نازل شد: «و محمد جز فرستاده‌ای نیست، پیش از او هم پیامبرانی گذشته‌اند» لذا او هم می‌میرد چنان‌که پیامبران دیگر مردند، همچنین ممکن است کشته شود، چنان‌که بعضی از آنها کشته شدند. البته این، قبل از نزول آیه (۶۷) از سوره «مائده» بود که خداوند جل جلاله در آن حفظ جان پیامبرش صلی الله علیه و آله را از گزند دشمنان دعوت تضمین کرد. «آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما بر پاشنه‌های خود برمی‌گردید» یعنی: اگر او در گذشت یا کشته شد،

چگونه مرتد می‌شوید و دین و عقیده خویش را رهامی‌کنید، با آن که می‌دانید که پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برای همیشه زنده نمی‌مانند، بلکه می‌میرند و این پیروانشان هستند که به دین ایشان تمسک می‌جویند، هرچند پیامبران خود - به سبب مرگ یا شهادت - در میان‌شان نباشند؟ «و هرکس بر پاشنه‌های خود برگردد» با پشت کردن از جنگ، یا با ارتداد از اسلام «پس هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند» بلکه به خودش زیان می‌رساند «و خداوند به زودی شکرگزاران را پاداش می‌دهد» یعنی: کسانی را که پایداری کرده، جنگیدند و به شهادت رسیدند زیرا ایشان بدین وسیله، نعمت خدای عَلَمَهُ بر خود را که اسلام است، شکرگزاری کرده‌اند.

در هنگام درگذشت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که اصحاب بسیار سراسیمه و حیران شده بودند تا بدانجا که عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ تهدید کنان می‌گفت: اگر کسی بگوید که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رحلت کرده‌است، گردنش را می‌زنم! آری! در این هنگام، ابوبکر صدیق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود: «هرکس محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌پرستید، پس بداند که یقیناً محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درگذشت و هرکس خدا عَلَمَهُ را می‌پرستد، بدون شک خداوند عَلَمَهُ زنده است و نمی‌میرد. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت نمود». لذا این آیه کریمه خود، تمهید و زمینه‌سازی برای امر درگذشت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا مُوَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٥﴾﴾ [آل عمران: ۱۴۵].

«و هیچ نفسی را نرسد که جز به اراده‌الله» یعنی: به قضا و قدر وی «بمیرد، نوشته شده است به قید وقت» یعنی: خداوند عَلَمَهُ مرگ را برای هر شخصی در موعدی معین که هیچ‌پس‌وپیش نمی‌شود، مقرر کرده است؛ بسیار دیده شده که مردان قهرمان و شجاع در میدان‌های نبرد زنده مانده‌اند و انسانهای ترسو و بزدل در مأوا و مأمن‌شان مرده‌اند، پس انسان‌های ترسو باید به خود آیند و در محاسباتشان تجدیدنظر کنند. سپس حق تعالی هدف و مقصد خلقت بشر را بیان می‌کند؛ این‌هدف از دیدگاه بشر یا خواستن دنیاست، یا خواستن آخرت: «و هرکه» با عملش «پاداش این دنیا را بخواهد» چون غنیمت و مانند آن «به او از آن» یعنی: از پاداش آن «می‌دهیم و هرکه» با عمل خویش «پاداش آخرت را» که همانا بهشت است «بخواهد، به او از آن می‌دهیم» و حسنات وی را چند و چندین برابر به فراوانی پاداش می‌بخشیم. فرموده خدای

عزوجل: (یرد: بخواهد)؛ به این حقیقت اشاره دارد که: این اراده شخصی است که طبیعت عمل - از خیر یا شر - را تعیین می کند «و بهزودی شکرگزاران را پاداش خواهیم داد» یعنی: کسانی را که اوامر و فرمانهای ما را در عرصه جنگ و پایداری و غیره اطاعت می کنند. از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «پایداران بر دین خویش، ابوبکر و اصحاب وی هستند»، و علی رضی الله عنه همیشه می فرمود: «ابوبکر امیر شکرگزاران بود».

﴿وَكَايِنٍ مِّن نَّبِيِّ قَاتَل مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا أَسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۶].

«و چه بسیار پیامبری که همراه او خداپرستان بسیاری نبرد کردند» یعنی: بسیاری از پیامبران عليه السلام با دشمنان خدای تعالی جنگیدند و علما و عابدان ربانی همراه با ایشان نبرد کردند. ربیون: ربانیان هستند که به خداپرستی و شناخت مقام ربوبیت حق تعالی نسبت داده شده اند. یا (ربیون) به معنای جماعت های بسیار است، که مفرد آن «ربی»، به معنای جماعت و گروه می باشد. «پس به سبب مصیبتی که در راه خدا به آنها رسید، سستی نکردند» یعنی: دوستان خدا تعالی با کشته شدن پیامبران شان و یا کشته شدن همراهان و همسنگران شان سست نشدند «و ناتوانی نکردند» از استمرار نبرد با دشمن «و زبونی نکردند» به سبب رنجها و مصیبت هایی که در جهاد به آنان رسید. استکانت: ذلت و خضوع و تسلیم شدن است «و خداوند صابران را دوست می دارد» لذا به آنان پاداش می دهد.

این آیه کریمه نوعی تعریض و کنایه گویی به آن عده از مسلمانانی است که در احد از شایعه کشته شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لرزه بر اندامشان افتاد و در حالی که اراده تسلیم شدن به مشرکان را داشتند، می گفتند: ای کاش قاصدی از سوی ما نزد عبدالله بن ابی برود تا او برای ما از ابوسفیان رهبر مشرکان (در آن زمان) امان بگیرد.

﴿وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۷].

«و سخن ایشان» یعنی: سخن آن گروهی که در هنگام رویارویی با دشمن، همراه انبیای الهی بودند «جز این نبود که گفتند: پروردگارا! بیامرز بر ما گناهان ما را» به قولی: مراد از آن، گناهان صغیره است «و از حد گذشتن ما را در کارمان» به قولی: مراد از آن، گناهان کبیره است. اسراف: زیاده روی و گذشتن از حد است. آری! ایشان از روی

شکسته‌نفسی و فروتنی، ملتسمانه‌آمزش خواستند، با آن که ربانیان عابدپیشه‌ای برای الله ﷻ بودند «و گام‌های ما را استوار دار» در میدان‌های نبرد و جبهه‌های پیکار «و ما را بر گروه کافران نصرت ده».

﴿فَقَاتِلْهُمْ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [آل

عمران: ۱۴۸].

«پس خداوند به آنان» به سبب این پایداری و انابت «پاداش این دنیا» را - از پیروزی، غنیمت، عزت و مانند آنها «و پاداش نیک آخرت را» که نعمت عظمای بهشت است «عطا کرد و خداوند نیکوکاران» در امور جنگ را «دوست می‌دارد» پس در دنیا و آخرت به آنان پاداشی درخور و شایسته عنایت می‌کند.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا

خَلْسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۹].

علی بن ابی طالب ﷺ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌فرماید: این آیه کریمه در ارتباط با سخن منافقان نازل شد که در هنگام شکست احد به مؤمنان می‌گفتند: نزدبرادران خود (مشرکان) بر گردید و به دینشان در آید! لذا این آیه کریمه، داعیه‌کسانی را که بعد از برگشتن ورق به نفع مشرکان در غزوه احد، دعوت به تسلیم شدن کردند و امیدوار بودند که مشرکان با آنان برخورد نیک بنمایند، رد می‌کند.

«ای مؤمنان! اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اطاعت کنید، شما را بر پاشنه‌های شما برمی‌گردانند» یعنی: شما را از دین اسلام به سوی کفر برمی‌گردانند «و آن‌گاه زیانکار می‌شوید» یعنی: در این بازگشت به کفر، سراسر زیان می‌کنید؛ در دنیا با انقیاد از دشمن و چشیدن طعم ذلت و حقارت و تبدیل نمودن اسلام به کفر و در آخرت؛ با حرمان از بهشت و معذب شدن در دوزخ.

﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۰].

«بلکه خداوند مولای شماست و او بهترین یاری‌دهندگان است» یعنی: پس به سوی مشرکان بازنگردید و از آنها پشتیبانی نکنید و از حزب خدا ﷻ باشید و همدست و هم‌پیمان علیه دشمنان وی زیرا فقط خداوند ﷻ مولای شماست نه آنها و فقط خداوند ﷻ یاریگر شماست نه غیر وی.

﴿سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۱].

از سدی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: آن گاه که ابوسفیان و مشرکان از احد بازگشته و به سوی مکه روی آوردند؛ بعد از اینکه قسمتی از راه را پیمودند پشیمان شده و با خود گفتند: وه! چه بدکاری کردیم؛ آنان را کشته و زخمی کردیم تا آن که چون مشتی بیش از آنان باقی نماند، همین گونه رهایشان کردیم! اینک بیاییم که برگردیم و آنها را ریشه کن ساخته کار را یک سره کنیم. پس چون عزم خود را بر این کار جزم کردند، حق تعالی در دل هایشان رعب و وحشت افکند و از این تصمیم خویش منصرف گردیدند، آن گاه نازل شد: «به زودی در دل های کافران رعب و هراس خواهیم افکند» زودا که دل هایشان را پر از ترس و بیم و بیقراری کنیم «به سبب شرک ورزیدنشان به خدا که بر آن هیچ گونه حجت و برهانی نفرستاده» یعنی: خداوند ﷻ هیچ گونه دلیل و بیان و برهانی بر شرک قرار نداده «و جایگاه شان آتش است و جایگاه ستمکاران چه بد است» پس ای سست ایمانان! چگونه از آنان پشتیبانی می کنید؟ قطعاً اگر شما از آنان پشتیبانی کنید، شما هم با آنانید. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده است که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده:

- ۱- با افکنده شدن بیم و رعب بر قلب دشمن، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده ام.
- ۲- زمین همه برایم سجده گاه و پاکیزه قرار داده شد.
- ۳- غنایم برایم حلال گردانیده شد.
- ۴- اجازه شفاعت به من داده شد و در حالی که انبیای قبل از من این امتیاز خود را در دنیا خواستند، من آن را برای بندگان که شرک به خدا صلی الله علیه و آله نیاورده اند، به آخرت نگه داشته ام.
- ۵- پیامبران قبل از من مخصوصاً به سوی قوم خویش برانگیخته می شدند، ولی من به سوی همه مردم مبعوث گردیده ام».

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ نَحْسُونَهُمْ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّن بَعْدَ مَا أَرْسَلْنَاكُمْ مِمَّا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَن يُرِيدُ

الْأَجْرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵۲﴾ آل عمران: ۱۵۲.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه هنگامی نازل شد که بعضی از مسلمین گفتند؛ از کجا دچار این شکست و مصیبت شدیم، درحالی که خداوند عز و جل به ما وعده پیروزی داده بود؟ پس حق تعالی در پاسخشان فرمود: «و قطعاً خداوند وعده خود را در حق شما راست گردانید» با نصرت دادنتان «آن گاه که به فرمان او آنان را می‌کشیدید» و تارومار می‌ساختید زیرا در آغاز نبرد احد، فتح و ظفر با مسلمین بود تا بدانجا که آنان نه تن از پرچمداران دشمن را که یکی پس از کشته‌شدن دیگری پرچمشان را به دوش می‌گرفت، کشتند و نزدیک بود که کار مشرکان یک‌سره شود، که در این هنگام مسلمین به جمع‌آوری غنایم مشغول شده و تیراندازان محافظ گذرگاه کوه احد، سنگر مهم و کلیدی خود را به طلب غنیمت ترک کردند و همین امر بود که سبب هزیمت شد «تا آن گاه که سست‌شدید» یعنی: جبون و ضعیف شدید «و در امر» و دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که به تیراندازان فرمان داده بود: در مواضع خود محکم و استوار و پایدار بمانند، «بایک‌دیگر به نزاع پرداختید» زیرا برخی از تیراندازان گفتند: سپاه ما پیروز شد، پس جای درنگ نیست، برویم و به غنایم برسیم! اما برخی دیگر که فرمانده‌شان عبدالله بن جبیر رضی الله عنه نیز در میان‌شان بود، گفتند: طبق فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در جای خود می‌مانیم و نباید تکان بخوریم! «و پس از آن که آنچه را دوست داشتید» از پیروزی و نصرت «به شما نشان داد» در آغاز جنگ احد، آن گاه «نافرمانی کردید» از دستور پیامبر ما صلی الله علیه و آله و گلوگاه مهم کوهی را برای طلب غنایم ترک کردید. جمله قبل از «اذا» ی شرطیه، بر جواب آن دلالت می‌کند، پس معنی چنین می‌شود: حق تعالی نیز در برابر این عملتان، نصرت خود را از شما بازداشت «برخی از شما دنیا را می‌خواست» با دست یافتن به غنیمت «و برخی از شما آخرت را می‌خواست» یعنی: پاداش آخرت را؛ با باقی ماندن در سنگرهای خود به پیروی از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله - همچون عبدالله بن جبیر رضی الله عنه و همراهانش - «سپس برای آن که شما را بیازماید، از آنان بازتان گردانید» یعنی: بعد از آن که بر مشرکان استیلا یافته بودید، شما را از آنان - با فرار و هزیمت‌تان - بازگردانید تا امتحانتان کند و در نتیجه انسانهای مخلص از ناخالصان متمایز گردند. - مراد این است که حق تعالی با شما چون کسانی معامله کرد که مورد امتحان قرار



می‌گیرند، در غیر آن خدای متعال به حقایق امور داناست و به امتحان کردن کسی نیاز ندارد «و هر آینه از شما درگذشت» به سبب آن که دانست؛ از کرده خویش پشیمان شده‌اید، لذا بعد از نافرمانی‌تان شما را از ریشه برنکنند. نافرمانی‌شان چنان که گفتیم؛ در مورد دستور رسول خدا ﷺ به تیراندازان بود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به تیراندازان فرمودند: «اگر دیدید که کشته می‌شویم، به یاریمان نیابید و اگر دیدید که فتح کردیم و غنیمت گرفتیم، نیز با ما در جمع‌آوری غنایم مشارکت نکنید». یعنی: به هیچ صورتی نباید مواضع خود را ترک کنید. اما آنها چون شکست مشرکان را دیدند، مواضع و سنگرهای خود را ترک کردند «و خدا نسبت به مؤمنان صاحب فضل و بخشش است» با عفو نمودن و در گذشتن از آنان.

﴿إِذْ تَضَعُونَ وَلَا تَلْوَنَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَانِكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۵۳﴾﴾ [آل عمران: ۱۵۳].

«آن‌گاه که در حال گریز بالا می‌رفتید» یعنی: به یاد آورید زمانی را که راه خویش را در پیش گرفته، سراسیمه و هراسناک در حال گریز از وادی احد دور می‌شدید «و به هیچ‌کس التفات نمی‌کردید» یعنی: آنچنان به گریز از میدان معرکه مستغرق بودید که کسی به دیگری توجه و التفاتی نداشت، یا به فریادهای رسول خدا ﷺ توجهی نداشتید «و پیامبر شما را از پشت سرتان می‌خواند» فریاد پیامبر ﷺ با گروه اندک همراه وی به دنبالتان این بود: «هان ای بندگان خدا ﷻ! باز گردید، ای بندگان خدا ﷻ! به نزد من بشتابید». اما شما به این فریادها بی‌اعتنا بودید. یادآور می‌شویم که در آن هنگام با رسول خدا ﷺ جز دوازده تن، هیچ‌کس دیگری باقی نمانده بود «پس جزا داد شما را به اندوهی بر اندوهی» یعنی: به اندوه شکست و فرار تان از دشمن، به سبب اندوهی که با نافرمانی خود، بر رسول خدا ﷺ وارد ساختید. پس غم اول؛ شکست خوردن، محرومیت از غنیمت و شهادت برخی از یاران بود و غم دوم که سبب غم اول گردید؛ درد و ناراحتی‌ای بود که رسول خدا ﷺ را به سبب نافرمانی‌تان در آن افکندید. و چنان که ابن‌جریر طبری گفته است، این همان قول راجح در معنای آیه کریمه می‌باشد «تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید» از غنیمت «و برای آنچه به شما رسیده است» از هزیمت «اندوه‌گین نشوید و خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است».

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَآئِفَةً مِّنكُمْ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾﴾ [آل عمران: ۱۵۴].

از زبیر بن عوام رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: در روز احد سرم را بلند کردم و همین طور به اطرافم می‌نگریستم، پس کسی از اصحاب نبود مگر اینکه سرش بر اثر خواب سبک به گریبانش فرو می‌افتاد، سوگند به خدا جَلَّ جلاله که در حال خواب سخن معتب بن قشیر را بسان رؤیایی می‌شنیدم که می‌گفت: اگر رأی و نظر ما در کار بود و چیزی از اختیار به ما واگذاشته می‌شد؛ در اینجا کشته نمی‌شدیم! پس این جمله وی را به خاطر سپردم، آن‌گاه خدای عَزَّ وَجَلَّ این آیه کریمه را نازل فرمود: «سپس بعد از آن اندوه و محنت، آرامشی بر شما نازل کرد» با وجود آن که اسباب ترس و هراس فراهم بود و این آرامش به صورت «خوابی سبک» بود «که گروهی از شما را فرا گرفت» و آنان مؤمنانی بودند که در طلب پاداش الهی به جنگ رفته بودند، پس این خواب سبک سبب آرامش و سکون دل و زوال غم و پایداریشان در نبرد گردید. اما طایفه دیگر عبارت بودند از: معتب بن قشیر و یارانش از منافقان که به طمع غنیمت بیرون آمده بودند و بعد از دگرگون شدن اوضاع، از تأسف بر خود می‌پیچیدند و حتی از حضور در معرکه آنچنان پریشان و نگران بودند که سخنانی درهم و برهم می‌گفتند. آری! «و گروهی فقط در غم جان خویش بودند» و تمام هم‌وغم آنها فقط غم جانشان بود و طبعاً در چنین حالتی از اضطراب و التهاب نمی‌توانست خواب بر آنها غلبه کند و از جانبی، مستحق این آرامش هم نبودند «و درباره خدا، گمانهای ناروا همچون گمانهای جاهلیت می‌بردند» پندارشان این بود که رسالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برحق نیست و ایشان پیروز نمی‌شوند و دعوتشان به سوی دین حق، پا نمی‌گیرد «می‌گفتند» به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «آیا ما را در این کار بهره‌ای هست» از نصرت و غلبه بر دشمن تا از غنیمت برخوردار شویم؟ هدفشان از این سخن این بود که: البته ما را بهره‌ای نیست؛

زیرا آن منافقان عقیده نداشتند که دین اسلام، دین بر حقی است «بگو: سررشته کارها یک سر به دست خداست» پس نه شما و نه دشمن شما را در آن نقشی نیست، نصرت و فتح از جانب او و شکست و هزیمت هم به دست اوست، بدانید که عنایت خدا ﷻ در حق پیامبران، مانع از آن نیست که پیروزی و شکست در جنگ نوبتی نباشد، اما چیزی که مهم است، این است که: سرانجام کار چیست و از آن کیست؟ «آنان چیزی را در دل هایشان پوشیده می داشتند» که نفاق بود و آن را برای تو اظهار نمی کردند، بلکه از تو همانند کسی که مطلبی را نمی داند و خواهان فهم آن است، سؤال می کردند «می گفتند» گویی کسی می پرسد که آنچه را در دل هایشان پنهان می داشتند چیست؟ پس حق تعالی می گوید: آنها در میان خود، یا در دل های خود می گفتند: «اگر ما در این کار اختیاری داشتیم، در اینجا کشته نمی شدیم» یعنی: کسانی از ما که در این معرکه از بین رفتند، کشته نمی شدند «بگو: اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً» با پای خود «به سوی قتلگاههای خویش می رفتند» و گزیری نداشتند از اینکه به سوی قتلگاههای خود بیرون نیایند زیرا قضای الهی برگشت ناپذیر است «تا بدین سان خداوند آنچه را در دل های شماست» از اخلاص و یقین و ثبات و توکل؛ در عینیت امر «بیازماید و آنچه را در دل های شماست» از وسوسه های شیطان «پاک گرداند» و تزکیه تان کند «و خداوند به راز سینه ها آگاه است» و چیزی از آن بر او پنهان نیست، پس سبب آن که بندگان را امتحان می کند، این است تا به مردم حقایق را بنمایاند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۵۵].

«کسانی از شما که روز برخورد دو گروه» در غزوه احد «پشت کردند» و منهزم شدند، جز این نیست که «شیطان آنان را به لغزش کشاند» یعنی: آنان را با وسوسه ارتکاب گناه، دچار شکست و هزیمت نمود و این شکست نبود «مگر به سبب بعضی از کار و کردار» گناه آلود خود «شان» که عبارت از مخالفت با فرمان پیامبر ﷺ بود، پس در ازای این مخالفت، از نصرت الهی ای که به آنان وعده داده شده بود، باز داشته شدند. این خود دلیل بر آن است که گناه انسان را به گناه می کشاند، چنان که طاعت به اطاعت وا می دارد «و قطعاً خداوند از آنان درگذشت» به سبب توبه و عذرخواهی شان

«زیرا خداوند آمرزگار بردبار است» در مجازات شتاب نکرده و به بنده فرصت می‌دهد تا خطایش را جبران و تقصیرش را درمان کند.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ۗ وَاللَّهُ يَحْيِي ۚ وَيُمِيتُ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾﴾ [آل عمران: ۱۵۶].

«ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند» مراد: منافقان - به رهبری عبدالله بن ابی - اند «و به برادرانشان» یعنی: در حق برادرانشان در کفر، یا در نسب، یا در دوستی و رفاقت «هنگامی که» به منظور تجارت و مانند آن «به سفر رفتند» و در سفر مردند «یا جهادگر شدند» یعنی: به جهاد بیرون رفته و در جنگ کشته شدند «گفتند: اگر نزد ما می‌ماندند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند» این سخن را گفتند، چرا که به قضا و قدر الهی ایمان نداشتند «تا خداوند این» پندار را که اگر به جهاد بیرون نمی‌رفتند، کشته نمی‌شدند «در دل‌هایشان مایه حسرتی قرار دهد» آری! حق تعالی این پندار را برای افزودن این حسرت در دل‌هایشان ایجاد کرد «و خداست که زنده می‌کند و می‌میراند» هر زمانی که بخواهد و در هر جایی که بخواهد؛ در جهاد، سفر، یا غیر آن و نشستن در خانه بازدارنده مرگ نیست، پس ای مؤمنان! موضع شما در هنگام مرگ برادر یا عزیزی در سفر، یا تجارت، یا جنگ، همانند موضع کفار نباشد، چنان نباشد که شما بر شهادت شهیدان خویش حسرت و افسوس بخورید و باید از صابریانی باشید که به مقدرات الهی ایمان راسخ دارند «و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست» و هیچ چیز از امور پیدا و پنهان بر او پوشیده نیست.

﴿وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾﴾ [آل عمران: ۱۵۷].

«و اگر در راه خدا کشته شوید» در جهاد «یا بمیرید» در سفر، یا در غیر آن «قطعا آمرزشی از خدا و رحمتی از او، بهتر است از آنچه آنان جمع می‌کنند» یعنی: مزیت کشته‌شدن، یا مردن در راه خدا ﷻ و تأثیر شگرف آن در جلب مغفرت و رحمت الهی، بهتر از آن چیزهایی است که مردم از دنیا و منافع آن، جمع‌آوری می‌کنند، پس برای مؤمن شایسته نیست که آمرزش خدای ﷻ و رحمت وی را بر بهره‌های فانی دنیا ترجیح دهد زیرا آنچه باقی و ماندگار است، بهتر از چیزهای گذرا و فانی است.

﴿وَلَيْنَ مُتُّمٌ أَوْ قِتلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۵۸].

«و اگر مردید، یا کشته شدید» به هر وجه و صورتی «قطعا به سوی خدا گرد آورده می شوید» یعنی: مرگ برادران شما، فراقی ابدی نیست که دیگر ملاقاتی در پی نداشته باشد، بلکه همه به سوی خدای عز و جل گرد آورده می شوید و او همه را با هم در پیشگاه خود حشر می کند.

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«پس به سبب رحمتی از جانب الله» بر تو و بر آنان بود که «با آنان نرمخو شدی» یعنی: نرمش و مهربانی پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردم، نیست جز به سبب رحمت بزرگی که به عنوان مددی از سوی حق تعالی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله ارزانی داشته شد تا دل های یارانشان به ایشان گرایش پیدا کند و کار دین اوج گیرد و استوار گردد «و اگر درشتخوی» فظ: تندخوی درشتگوی، بی عاطفه و بدخلق «و سخت دل بودی» غلظت قلب: سنگدلی و عدم حساسیت و انفعال و تأثیرپذیری آن برای خیر است «قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند» و سر خود گرفته هریک به راهی می رفتند و متفرق می شدند «پس از آنان درگذر» در آنچه که به تو تعلق می گیرد از حقوق «و بر آنان آمرزش بخواه» از خداوند عز و جل در آنچه که به حق خدای سبحان تعلق می گیرد «و با آنان در کارها مشورت کن» یعنی: در اموری که در مانند آن مشورت صورت می گیرد، یا با آنان در امر جنگ مشورت کن. این دستور به علاوه اینکه خاطر اصحاب رضی الله عنهم را خوش ساخته و مودت ایشان را جلب می کند، معرف مشروعیت اصل مشورت در میان امت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز هست. مراد: مشاوره در اموری است که شرع درباره آنها موضع روشن و واضحی اتخاذ ننموده و میدان را برای تضارب آرا در آن باز گذاشته است، نه در امور مسلم شرعی و رسول خدا صلی الله علیه و آله عملا با یارانشان در چنان اموری مشورت می کردند. ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «هیچ کس بیشتر

از رسول خدا ﷺ مشورت نمی‌کرد». چنان‌که آن حضرت ﷺ در غزوه بدر، غزوه خندق، غزوه حدیبیه و حتی در داستان افک با اصحابشان مشورت کردند.<sup>۱</sup>

بنابراین، بر زمامداران امور جامعه اسلامی واجب است که با علما در آنچه که نمی‌دانند، یا در آنچه از امور دین که برای‌شان مشتبه و مشکل می‌شود، با کارآگاهان و فرماندهان ارتش در آنچه که متعلق به امور جنگ است، با خبرگان و اندیشه‌وران مردم در آنچه که متعلق به مصالح مردم است و با سران رجال دیوانی، مأمورین دولت و وزرا در آنچه که به سازندگی کشور و مصالح آن مربوط می‌شود؛ مشاوره و رایزنی کنند. قرطبی می‌گوید: «در وجوب معزول ساختن زمامداری که با اهل علم و دین مشورت نمی‌کند، هیچ خلاقی نیست». «و چون عزم را جزم نمودی» یعنی: چون بعد از مشاوره، بر اجرای امری مصمم گشتی و دلت بر آن تصمیم مطمئن شد «بر خدا توکل کن» در انجام آن امر «زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».

باید دانست که توکل به معنای ترک اسباب نیست، بلکه به معنای سپردن نتایج کارها به حق تعالی بعد از توسل به اسباب است. امام رازی می‌گوید: «آیه کریمه دلالت بر این دارد که: توکل این نیست که انسان خودش را به خودش واگذارد و هیچ کاری انجام ندهد - چنان‌که بعضی از جهال می‌پندارند - و اگر چنین باشد، امر به مشورت، با امر به توکل در منافات قرار می‌گیرد، بلکه توکل بر حق تعالی این است که انسان اسباب ظاهری را به کار بندد، لیکن در قلبش بر آنها اطمینان نداشته باشد، بلکه اطمینانش بر پناه و عصمت حق تعالی باشد». و حدیث شریف وارده درباره داستان آن اعرابی، حدیث مشهوری است: اعرابی‌ای نزد رسول خدا ﷺ آمد و خواست تا شتر خویش را همین‌گونه به حال خودش رها کند و گفت: یا رسول الله! آیا شتر خویش را رها کنم و بر خدا توکل کنم، یا آن را ببندم و بر خدا توکل نمایم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را ببند و بر خدا توکل کن». همچنین در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ از «عزم» موردسؤال قرار گرفتند، پس در تعریف آن فرمودند: «عزم، مشاوره با اهل رأی و سپس پیروی از ایشان است».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نازل شد که حواریان رسول خدا ﷺ و وزیران ایشان و پدر همه مسلمین

۱- نگاه کنید به مختصر تفسیر ابن کثیر ۱/۳۳۱ و ترجمه فارسی تفسیر المنیر ۱۶۸۳/۱.

بودند. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: «اگر شما دو تن در مشورتی با یکدیگر هم‌رأی و متفق شوید، من هرگز از رأی شما بر نمی‌گردم».

﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۰].

«اگر خداوند شما را نصرت دهد، هیچ‌کس بر شما غالب نیست» یعنی: پس فقط پیرو فرمانهای حق تعالی بوده و فقط او را پشتیبان خویش بدانید و فقط به او اتکا کنید «و اگر شما را فروگذارد» و در نبردتان علیه دشمنانتان دست از یاری شما بردارد، «چه کسی بعد از او شما را نصرت خواهد داد»؟ پس سرچشمه حقیقی قدرت و پیروزی، حق تعالی است «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر اسباب و ادوات و نیروی ظاهری خود.

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلَّ مَأْتٍ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۱].

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در مورد قتیفه سرخ‌رنگی نازل گردید که در روز بدر از اموال غنیمت گم شد و یکی از مردم گفت: شاید رسول خدا ﷺ آن را برداشته باشند! «و هیچ پیامبری را نرسد که خیانت ورزد» یعنی: هرگز خیانت از پیامبری بر نمی‌آید تا به چیزی از غنایم دست برده و آن را بدون اطلاع یارانش به خود اختصاص دهد زیرا خدای عز و جل پیامبرانش را از کارهای زشت و فرومایه معصوم داشته است، لذا کار نامناسب از ایشان صادر نمی‌شود.

این آیه کریمه انبیای الهی را از «غلول» تنزیه می‌کند. غلول: آن است که انسان از مال مسلمین چیزی را که حقی در آن ندارد، به خودش برگیرد، خواه آن چیز از اموال غنیمت باشد، یا از اموال زکات، یا از اموال هدیه، و - بر اساس این آیه کریمه - غلول حرام است و از گناهان کبیره می‌باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ رشته کرکی را از پشت شتری از شتران غنیمت برگرفته و خطاب به یارانشان فرمودند: «حق من در این موی کرک، همانند حق هر یکی از شماست. پس هان! از غلول بر حذر باشید زیرا غلول در روز قیامت خواری و رسوایی‌ای بر صاحب خویش است. حتی باید نخ و سوزن و مافوق این از غنایم راتسلیم کنید». «و هرکس

خیانت ورزد، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده، بیاید» این جمله، متضمن تحریم غلول و خیانت و برحذر ساختن شدید از آن است زیرا غلول در غنیمت، تنها گناهی است که فاعل آن در روز قیامت در حضور مردم و زیر نگاه آنان مجازات می‌شود و همه اهل محشر از کار وی آگاه می‌گردند، این مجازات؛ آمدن او در روز قیامت همراه با مال خیانت در حالی است که حامل آن مال است و آن مال و بال گردن اوست، قبل از آن که مورد محاسبه قرارگیرد. در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ مردی به نام ابن لثیبه از قبیله «ازد» را به جمع‌آوری اموال زکات برگمارده بودند، پس با اموال جمع‌آوری شده آمد و گفت: این بخش مال شماست، اما این بخش دیگر، مال من است که به من هدیه داده شده! رسول خدا ﷺ بر منبر رفتند و فرمودند: چه شده است عامل را که او را بر عملی می‌فرستیم، پس می‌گوید: این از آن شماست و این دیگر به من هدیه داده شده! چرا در خانه پدر و مادر خود ننشست تا بنگرد که آیا به وی هدیه داده می‌شود یا خیر؟! سوگند به ذاتی که جان محمد ﷺ در دست بلاکیف اوست، یکی از شما به آن خیانت نمی‌کند، مگر اینکه در روز قیامت می‌آید و آن مال برگردن او آویخته است، اگر شتر باشد؛ آن را بانگ شتر، اگر گاو باشد آن را آواز گاو و اگر گوسفند باشد، آن را آواز گوسفند است...». «آن‌گاه به هرکس جزای کار و کردارش به تمامی داده می‌شود» چه اعمال خیر انجام داده باشد، چه اعمال شر «و بر آنان ستم نرود» با افزودن بر حجم اعمال بدشان.

﴿أَقْمِنِ أَتَّبِعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ [آل عمران: ۱۶۲].

«آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی کرده» و در اوامر و نواهی الهی جوایز رضای وی است - چون انبیای وارسته و منزله الهی از آلودگی به محرّمات «همانند کسی است که» به سبب مخالفت اوامر و نواهی الهی و خیانت - از جمله، غلول در غنایم «به خشمی» عظیم «از خدا دچار شده و جایگاهش جهنم است»؟ نه، قطعاً این دو، باهم سرنوشتی یکسان و عاقبتی همانند ندارند، چرا که عاقبت آنان بهشت برین و عاقبت اینان وادی جهنم است «و چه بد بازگشتگاهی است» جهنم برای مغضوبان عصیان پیشه.

﴿هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيرُ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۳].



«آنان نزد خداوند درجاتی دارند» متفاوت از همدیگر زیرا درجات کسانی که پیرو رضای الهی هستند، همچون مراتب کسانی که دچار خشم و عذاب وی شده‌اند، نیست، درجات آنان در جنات نعیم است و درکات اینان طبقات جحیم؛ و پایین‌ترین طبقه دوزخ، طبقه مربوط به منافقان است «و خداوند به آنچه می‌کنند، بیناست» پس چیزی از اعمال آنها - از تزکیه نفوس گرفته تا بلندترین درجات و از فرو گذاشتن تزکیه تا پایین‌ترین درکات - بر او پوشیده نیست و به‌زودی جزای اعمال‌شان را به طور کامل می‌دهد.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْل لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴].

«به‌یقین خداوند بر مؤمنان منت نهاد، آن‌گاه که پیامبری از خودشان در میانشان برانگیخت» چه اگر پیامبر از غیر جنس بنی‌آدم می‌بود، با بعثت او کمال نوع‌انسان - به سبب اختلاف در جنسیت - محقق نمی‌شد. آری! این پیامبر برانگیخته از میان خودشان، کسی است: «که آیات او را بر آنان می‌خواند» یعنی: قرآن را بر آنان می‌خواند، بعد از آن که اهل جاهلیت بودند و چیزی از قوانین و برنامه‌های حق را نمی‌شناختند «و پاکیزه‌شان می‌دارد» از نجاست کفر «و به آنان کتاب» قرآن «و حکمت» سنت «می‌آموزد، در حالی که قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند» که هیچ شکی در آن نیست. پس این‌ها به‌طورکلی چهار نعمت بزرگ است که خدای عَلَّو با بعثت آن رسول معظم، بر امت اسلام ارزانی داشت.

علما در بیان احکام گفته‌اند:

۱- هرگاه کسی در چیزی از اموال غنیمت خیانت کرد و آن مال نزد وی دیده‌شد؛ از وی باز گرفته شده و تأدیب و تعزیر می‌گردد. تعزیر و تأدیب وی در مذهب احمدبن حنبل چنین است که کالا و اثاثیه وی - بجز سلاح و جامه تنش و زین و یراق اسب و مرکبش و اموال غنیمت که از وی باز پس گرفته می‌شود - دیگر اموالش سوزانده می‌شود. اما مذهب مالک، شافعی و ابوحنیفه این است که کالا و اثاثیه خیانت‌کار در غنیمت، سوزانده نمی‌شود، ولی جایز است که او را مجازات مالی کنند.

۲- علما اتفاق نظر دارند بر اینکه اگر کسی در اموال غنیمت خیانت کرد؛ باید قبل از آن که مردم متفرق شوند، آن را به تقسیم کننده غنایم برگرداند و اگر او را

ندید، (یک پنجم) سهم آن را به امام (زامدار) مسلمانان برگرداند و بقیه را صدقه کند.

۳- هدایایی که از اموال غنیمت به متولیان امور فرستاده می‌شود، یا تعلق می‌گیرد، از جمله غلول (خیانت) در غنیمت است و حکم آن در رسوایی آخرت، حکم خیانت‌کار در غنیمت می‌باشد.

﴿أَوَلَمْآ أَصَبْتُمْ مَصِيبَهُ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [آل عمران: ۱۶۵].

«آیا هنگامی که به شما مصیبتی رسید» مراد شکست و کشته‌شدن در روز احد است «که دوچندان آن را» بر دشمنان خود «وارد آورده بودید» در روز بدر - زیرا در روز احد هفتاد تن از مسلمین به شهادت رسیدند، درحالی که در روز بدر؛ هفتاد تن از مشرکان کشته و هفتاد تن دیگر اسیر گشتند. آری! با آن که ضربه دوچندان به مشرکان وارد آورده بودید «گفتید» از روی تعجب «این از کجاست»؟ یعنی: این شکست و کشته‌شدن ما از چه روی است؟ حال آن که ما در راه خدا ﷺ می‌جنگیم و رسول خدا ﷺ نیز با ماست و خداوند ﷻ هم به ما وعده پیروزی بر مشرکان را داده است؟ «بگو: آن» شکست «از نزد خودتان است» به سبب مخالفت تیراندازان از این فرمان پیامبر ﷺ که: به هیچ حالی از احوال نباید سگرهای خود را ترک کنند «بی‌گمان خدا به هر چیزی تواناست».

عمر رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مسلمانان به علت آنچه در بدر - از گرفتن فدیة از اسیران - انجام داده بودند، در روز احد مجازات شدند. از علی رضی الله عنه نیز نظیر این تفسیر روایت شده است.

﴿وَمَا أَصَبَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجُمُعَانِ فَيَا ذُنَّ اللَّهِ وَلْيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۶۶].

«و آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید» مراد کشتار و جراحت و شکست در روز احد است «به اذن خدا بود» یعنی: به قضا و قدر وی بود. بعضی در معنای آن گفته‌اند: آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید، کار خدا ﷻ بود که میان شما و آنان را خالی گذاشت و آنان را بر شما پیروز گردانید «و تا مؤمنان را معلوم بدارد» در

عرصه ظهور و امتحان. پس شکست شما از روی حکمتی بود که تربیت مؤمنان، بر حذر داشتنشان از نافرمانی و متمایز ساختن مؤمنان از منافقان، جلوه‌هایی از آن است.

﴿وَلْيَعْلَمِ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمِيذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿١٦٧﴾﴾ آل عمران: ۱۶۷.

«همچنین تا منافقان را معلوم بدارد» مراد از معلوم داشتن آنان، آشکار ساختن وضعیتشان و سرانجام متمایز گردانیدن صفشان از مؤمنان است. مراد از منافقان، عبدالله بن ابی و یاران وی هستند. از ابن شهاب و غیر وی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: رسول خدا ﷺ با هزار تن از یارانشان به سوی احد بیرون رفتند، پس چون منزلی از راه بین احد و مدینه را پیمودند، عبدالله بن ابی خود باثالث (یک سوم) مردم، از صف ایشان کنار کشید، درحالی که می‌گفت: محمد ﷺ از آنان اطاعت کرد (و از مدینه بیرون رفت) و حرف مرا در باقی ماندن در مدینه و دفاع از درون شهر، نپذیرفت، به خدا سوگند که ما نمی‌دانیم چرا و به چه خاطر، خود را در اینجا به کشتن بدهیم؟ همان بود که با پیروان خود از اهل شک و نفاق بازگشت. «و چون به آنان گفته شد، بیاید در راه خدا بجنگید» اگر از مؤمنان به خدا ﷻ و روز آخرت هستید «یا دفاع کنید» از خود و فرزندان و دیارتان، اگر به خدا ﷻ و روز آخرت ایمان ندارید. به قولی: مراد این است که شما از پشت سر ما دفاع کنید، ولی در خط مقدم نجنگید. به قولی دیگر: مراد این است که شما جمعیت و سپاهی لشکر ما را بیشتر سازید. اما منافقان از پذیرش همه این درخواستها ابا ورزیده و «گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی خواهد بود» و برخورداردی رخ خواهد داد «مسلمًا از شما پیروی می‌کردیم» و همراه با شما می‌جنگیدیم، ولی در آنجا جنگی در کار نیست! بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: اگر ما به جنگیدن آشنا و بر آن توانا بودیم، یا آن را به مصلحت مقرون می‌دانستیم، از شما پیروی می‌کردیم. «آن روز، آنان به کفر نزدیک‌تر بودند» یعنی: روزی که با خفت و خواری از شما کنار کشیدند و این سخن را گفتند، به کفر نزدیک‌تر بودند «تا به ایمان» در نزد کسانی که می‌پنداشتند؛ آنان مسلمانند. «به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست» یعنی: منافقان ایمان را اظهار و کفر را پنهان می‌دارند. ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «سخنی که می‌گویند، به صحت آن ایمان ندارند، از آن جمله این

سخنشان: (اگر می‌دانستیم جنگی خواهد بود، از شما پیروی می‌کردیم)؛ زیرا آنها قطعاً و یقیناً می‌دانستند که لشکری از مشرکان برای انتقام‌کشی از مسلمانان به مرز مدینه آمده است، پس طرح این موضوع به گونه‌یک معما از سوی منافقان، جای بسی تأمل دارد. «و خدا به آنچه نهان می‌دارند، داناتر است» و می‌داند که چه نیرنگ‌هایی را علیه مسلمانان پنهان داشته‌اند. شکی نیست که این تهدیدی آشکار و رسوایی‌ای بزرگ برای منافقان است.

﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۶۸].

«آنان» یعنی: آن منافقان، همان کسانی هستند که خود در خانه «نشستند» و از جهاد خودداری کردند «و در باره برادران» و نزدیکان «خویش» از مؤمنان که در واقعه احد به شهادت رسیدند «گفتند: اگر از ما پیروی می‌کردند» در بیرون رفتن از مدینه «کشته نمی‌شدند» در این جنگ «بگو: اگر راست می‌گویید، مرگ را از خودتان دور کنید» یعنی: کسی نمی‌تواند از قدر الهی حذر کند و بی‌گمان هر که کشته شد؛ به اجل خود کشته شده است و هیچ کس را از مرگ گریزی نیست، پس اگر شما راست می‌گویید که نشستن در خانه، انسان را از مرگ و کشته شدن به سلامت نگه می‌دارد؛ باید نمیرید، حال آن که مرگ بر شما آمدنی است، هرچند که در قصرها و برج‌هایی نیرومند نیز قرار داشته باشید.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹].

«و هرگز کسانی را که کشته شدند» از مؤمنان در روز احد و همین‌طور تمام مؤمنانی را که در سایر اماکن کشته شدند، یا کشته می‌شوند «در راه خدا» یعنی: برای اعلای کلمه‌الله و یاری دادن دین وی «مرده‌مپندار» یعنی: گمان نکن که مرده‌اند «بلکه» آنان «زنده‌اند» به زندگانی حقیقی، چنان که در حدیث شریف آمده است: «ارواح شهدا در جوف پرندگان سبز در بهشت قرار دارند و در بهشت می‌خورند و می‌خرامند و روزی داده می‌شوند». البته این امر منافاتی با این معنی ندارد که آنان نسبت به ما مرده نباشند زیرا حیات شهدا، حیاتی برزخی است که جزء غیب است و خدای عَلِيمٌ خود به کیفیت آن داناتر می‌باشد. «که» آن شهدا «نزد پروردگارشان» یعنی: در پناه کرامت وی، نه اینکه به وی از نظر مکان و قرب مسافت نزدیک باشند «روزی داده می‌شوند» یعنی:

حق تعالی در پناه کرامت خود، به آنان از خوراکی‌ها و میوه‌های بهشتی، غذا و نوشیدنی می‌دهد و روزیشان نزد وی مستمر است، هرچند که رزقشان از دنیا با شهادتشان قطع شده است.

در مورد غسل، کفن و نماز جنازه شهدا، فقها دو نظر دارند: احناف برآنند که شهید را با جامه‌اش کفن نموده و بر وی نماز بخوانند و اگر مکلف و پاک بود، غسل داده نمی‌شود. اما جمهور فقها بر آنند که: شهید نه غسل داده می‌شود، نه کفن می‌شود و نه بر او نماز خوانده می‌شود و اگر نجاست موجود بر بدن وی غیر از خون بود، آن نجاست از بدن وی پاک گردانیده می‌شود.

﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۷۰].

«به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند» یعنی: شهدا به آنچه که حق تعالی از کرامت شهادت به آنان ارزانی نموده است و به حیات حقیقی‌ای که در آن قرار دارند و به آنچه که از رزق و روزی خدای سبحان به ایشان می‌رسد، خوشحال و مسرورند «و برای کسانی که از پی ایشانند» از برادران مؤمنشان «و هنوز به آنان نپیوسته‌اند» و به شهادت نرسیده‌اند «شادی می‌کنند؛ که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: خوشحالند از اینکه بر برادران مؤمنشان که در آینده به شهادت می‌رسند، یا بر ایمان می‌میرند؛ هیچ بیم و اندوهی در فردای آخرت نیست.

﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۱].

«شادی می‌کنند» برای برادرانشان از اهل ایمان و جهاد «بر نعمت و فضل خدا» چون بهشت برین و خشنودی حق تعالی، که نزد وی دیده‌اند «و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند» یعنی: دریافتند که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ پاداش هیچ مؤمنی را که عمل نیک انجام داده باشد، ضایع نمی‌کند، پس برای این امر نیز شادمانند.

در حدیث شریف آمده است: شهدا چون به بهشت رفتند و آن همه قدر و منزلت و نعمتی را که برای‌شان در بهشت هست، دیدند، گفتند: ای کاش برادرانمان در دنیا از این همه کرامتی که نصیب ما شده است، آگاه می‌شدند تا به میدان‌های کارزار شتافته و به شهادت می‌رسیدند و به این خیری که ما دست یافته‌ایم نایل می‌گشتند. پس پروردگارشان به ایشان خبر داد که: من خبر و چگونگی حالتان را بر پیامبرتان نازل

کردم! آن‌گاه شهدا از این امر خوشحال و شادمان شدند. و این است معنای:

﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا...﴾

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ  
وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۲].

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: غزوه احد در ماه شوال رخ داد و تجار در ماه ذی‌قعدة به حوالی مدینه آمده و در محل بدرالصغری اردو می‌زدند و بازاری را بر پا می‌کردند. آنان در این سال نیز، بعد از واقعه احد به آنجا آمده بودند و در حالی که مؤمنان از احد زخم‌ها بر تن و جان خویش داشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان جهت تعقیب دشمن داوطلب خواستند... و فرمودند: «من خود رونده‌ام، هرچند هیچ‌کس با من همراه نشود». پس ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، سعد، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن مسعود، حذیفه و ابوعبیده با هفتاد تن از صحابه رضی الله عنهم آمادگی‌شان را اعلام کرده داوطلبانه بیرون آمدند و در تعقیب ابوسفیان حرکت کردند تا به منطقه «صفراء» رسیدند، در این هنگام حق تعالی نازل فرمود: «آنان که دعوت خدا و پیامبر را اجابت کردند» آن‌گاه که ایشان را بعد از بازگشت از احد، به تعقیب کردن ابوسفیان و لشکر قریش فراخواند تا با نشان دادن قوت و نیرومندی مسلمین، مشرکان را مرعوب گرداند «بعد از آن که زخم برداشته بودند» و با پیکرهای فروکوفته و زخم‌خورده از آسیب جنگ، به مدینه بازگشته بودند، بی‌درنگ فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را لیبیک گفته با همان پیکرهای رنجور و زخمی، افتان و خیزان به تعقیب دشمن پرداختند؛ «برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداشی بزرگ است».

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که به عروه بن زبیر رضی الله عنه فرمود: «ای خواهرزاده‌ام! پدران زبیر و ابوبکر رضی الله عنهما، از زمره این نیکان و پرهیزگاران بودند». یادآور می‌شویم که این غزوه، به نام غزوه «حمراءالاسد» نامیده شده است که تابع غزوه احد می‌باشد.

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا  
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳].

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: ابوسفیان وقتی خواست تا از احد برگردد، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: وعده ما و شما سال آینده در بدر است، همان جایی که یارانمان را به قتل رساندید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند: اگر خدا خواست، وعده ما با شما در همانجاست. پس چون سال بعد فرا رسید، ابوسفیان با مکیان بیرون آمده در محلی به نام «مجنه» از ناحیه «مرالظهران» فرود آمد، اما حق تعالی در دل وی رعب و وحشت افکند و بازگشت به مکه را قرین مصلحت یافت. در این اثنا با نعیم بن مسعود اشجعی که از عمره بازگشته بود، برخورد، پس به او گفت: من با محمد و یارانش در موضع بدر وعده گذاشته بودم، ولی از آنجا که امسال؛ سال قحطی و خشکسالی است، صلاح نیست که ما با آنان درگیر شویم، این کار باید سالی باشد که در آن از گیاهان بچرانیم و شیر بنوشیم. اما من دوست ندارم که محمد به وعده‌گاه آید، ولی ما نیامده باشیم. لذا به مردم مدینه پیوند و آنان را از خارج شدن به میدان سست و منفعل گردان و در برابر این خدمت، ده شتر پاداش داری. نعیم به مدینه آمد و مأموریت بی‌سرانجام خود را انجام داد، پس نازل شد: «همان کسانی که مردم به آنان گفتند» مراد از مردم، همان شخص اعرابی، یعنی نعیم بن مسعود اشجعی است که ابوسفیان او را فرستاده بود و او به مسلمانان گفت: «مردمان» یعنی: ابوسفیان و سپاهش «برای شما گرد آمده‌اند، پس از آنان بترسید» آری! ابوسفیان از باب جنگ روانی علیه مسلمانان، این پیام را به‌طور غیر مستقیم - از طریق نعیم بن مسعود اشجعی - به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان فرستاد، اما به جای ترس و جبن، این کار «بر ایمان‌شان افزود» و هیچ تزلزلی در عزم و اراده مؤمنان ایجاد نکرد «و گفتند: خداوند ما را بس است و چه نیکو کارسازی است» یعنی: خداوند جَلَّ جَلالُه شر آنان را از ما دفع می‌کند و او ما را بسنده است و هم‌اوست که بر وی توکل می‌کنیم و تمام امورمان را به او می‌سپاریم. پس طبق وعده به بدرالصغری رفتند و همراهشان اسباب و وسایل تجارته‌ای بود، لذا خرید و فروش و معامله کرده و نان‌روغنی و کشمش خریدند و سودی بسیار برده سالم و سرفراز به مدینه بازگشتند.

در حدیث شریف آمده است: چون در مشکلی عظیم در افتادید، «حسبنا الله ونعم الوکیل». بگویید. همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود:

چون غم بر پیامبر ﷺ شدت می‌گرفت، آن حضرت دست خویش را بر سر و محاسن خویش کشیده و بعدا نفسی بلند می‌کشیدند و می‌فرمودند: «حسبی الله ونعم الوکیل».

﴿فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللّٰهِ وَفَضْلِ لَّمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَّاَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾ [آل عمران: ۱۷۴].

«پس بازگشتند» یعنی: بعد از آن که مسلمانان برای رویارویی با لشکر قریش از مدینه بیرون رفتند؛ بازگشتند «با نعمتی از جانب خدا» که سلامت و عافیت از گزند دشمنشان بود «و فضلی» یعنی: با پاداشی که خداوند ﷻ بر آنان عنایت کرد. بعضی در معنی آن گفته‌اند: با سودی در تجارت «در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود» از کشته‌شدن، یا جراحت «و همچنان جویای خشنودی الهی بودند» در آنچه که انجام می‌دادند و آنچه که فرو می‌گذاشتند، که از جمله آن، خارج‌شدنشان به میدان در این غزوه بود «و خداوند دارای فضل عظیم است».

﴿اِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطٰنُ يُخَوِّفُ اَوْلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَّخَافُوْنَ اِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵].

«جز این نیست که این خبردهنده» که می‌خواهد تا شما مؤمنان را از نبرد با دشمن سست و کند سازد «شیطان است که از دوستان خود می‌ترساند» یعنی: ابلیس لعین است که با وسوسه‌انگیزی خود، مؤمنان را از دوستان خویش که کافران‌اند می‌ترساند و در ایشان این واهمه را القا می‌کند که گویا کفار دارای قدرت و شوکتی هستند. بعضی گفته‌اند: مراد از شیطان، آن شخص اعرابی یادشده است که هشدار ابوسفیان را به مؤمنان انتقال داد «پس، از آنان نترسید» یعنی: از کفار نترسید، چه آنان دوستان شیطان‌اند و محکوم به شکست و رسوایی، لذا بر مبنای این ترس موهوم، از رویارویی با دشمن و دنبال نمودن وی جبون نشوید و سستی نکنید «و از من بترسید، اگر مؤمنید» پس آنچه را به شما فرمان می‌دهم، انجام دهید و منهیاتم را فرو گذارید زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا کرده و از اوامر و نواهی‌ام حساب ببرید، چرا که خیر و شر همه به دست من است.

﴿وَلَا يَجْزِيكَ الَّذِيْنَ يُسْرِعُوْنَ فِي الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوْا اللّٰهَ شَيْئًا يُرِيْدُ اللّٰهُ اَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْاٰخِرَةِ وَّلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۶].



«و» ای محمد ﷺ «آنان که در نصرت کفر می‌شتابند، تو را اندوهگین نسازند» به قولی: آنان قومی بودند که مرتد شدند و پیامبر اکرم ﷺ از این کارشان سخت مغموم و اندوهگین گشتند زیرا آن حضرت ﷺ بر ایمان مردم سخت مشتاق بودند، لذا خدای سبحان ایشان را تسلیت گفته و از اندوه خوردن نهی کرد. به قولی دیگر: رسول خدا ﷺ در اندوه خوردن بر کفر قوم خویش، بسیار افراط می‌کردند، پس حق تعالی ایشان را از افراط در این کار نهی نمود، چنان‌که در آیه (۸) از سوره «فاطر» نیز می‌فرماید: ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ...﴾ [فاطر: ۸]. (پس مبدا جانت را از حسرت خوردن بر آنان بفرسای). «اینان هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند» یعنی: کفر آنان از ملک خدای سبحان چیزی کم نمی‌کند. یا مراد این است: آنان هرگز به دینی که پروردگار برای بندگانش مشروع ساخته است، نمی‌توانند زیانی برسانند «خداوند می‌خواهد که در آخرت برای‌شان بهره‌ای» در بهشت، یا بهره‌ای از ثواب «قرار ندهد و برای آنان عذابی بزرگ است» به سبب کوشش و شتابشان در گرایش به سوی کفر، پس زیان کفرشان به خودشان برگشته و محرومیت از بهره آخرت را به‌سویشان جلب می‌کند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَشْرَكُوا بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۷].

«در حقیقت، کسانی که کفر را به بهای ایمان خریدند» یعنی: کفر را به ازای ایمان گرفتند، چنان‌که خریدار، کالا را در قبال بهای آن می‌گیرد «هرگز به خداوند هیچ زیانی نمی‌رسانند و برای‌شان عذابی دردناک است».

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۸].

«و کافران هرگز نپندارند که مهلت دادن ما به آنان» با طول عمر و فراوانی در آرزاق، یا پیروزی مقطعی و ناپایدار در روز احد «به‌سودشان است» قطعاً موضوع چنین نیست، بلکه «ما فقط» از آن روی «به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناه خویش بیفزایند و عذاب خفت‌باری» در کمین خویش «دارند». پس خدای سبحان به شیوه استدراج، به کفار طول عمر و زندگی مادی گوارا می‌دهد تا بر گناهان خویش بیفزایند و مهلت‌دادن به گناهکاران جزء سنن الهی است زیرا اگر خداوند ﷻ هرگناه و بدی‌ای را بلافاصله در

دنیا جزا می‌داد، چهره جهان تغییر می‌یافت و «تکلیف» و «اختیار» انسان به حال خود باقی نمی‌ماند.

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَا كِنََّ اللَّهُ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۹].

ابوالعالیه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مسلمانان از رسول خدا ﷺ درخواست کردند تا به ایشان نشانه‌ای داده شود که به وسیله آن، میان منافق و مؤمن تمییز دهند، پس حق تعالی نازل فرمود: «خداوند بر آن نیست که مؤمنان را بر این حالی که شما بر آن هستید» از آمیختگی با منافقان «واگذار» بلکه اسبابی را پدید می‌آورد و آزمونهایی - همچون صدور فرمان جهاد و هجرت - را به وقوع می‌پیوندد «تا آن که پلید» یعنی: منافق و نافرمان «را از پاک» که همانا مؤمن پاکیزه و وارسته است «جدا کند» پس محنتها و سختی‌های جهاد و هجرت، میدان واقعی این جداسازی است، چنان که در احد رسوایی منافقان آشکار گشت «و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند» تا بتوانید پاک و ناپاک را از یک‌دیگر تمییز دهید زیرا خداوند ﷻ علم غیب را مخصوص خودش گردانیده و هیچ‌کس را بر آن آگاه نمی‌گرداند، پس تصور نکنید که جدا ساختن مؤمن از منافق بر اساس وحی الهی؛ به معنای آگاه ساختن از امور غیب است «ولیکن خدا از فرستادگانش هرکه را بخواهد برمی‌گزیند» و او را بر چیزی از غیب خویش آگاه می‌گرداند تا مؤمن و منافقان را از یک‌دیگر بازشناساند. چنان که از رسول اکرم ﷺ چنین اخبار غیبی‌ای - و از جمله معرفی بسیاری از منافقان - صادر شد، جز پیامبر اکرم ﷺ، دیگر مؤمنان روشن‌بین نیز ممکن است گاهی منافقان را با بسیاری گناهان و بدی احوالشان و قرائنی که از آنان نمودار می‌شود، تشخیص دهند «پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود».

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۚ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ ۚ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [آل عمران: ۱۸۰].

جمهور مفسران در بیان سبب نزول این آیه کریمه برآن اند که این آیه درباره بازدارندگان زکات نازل شد. «و کسانی که به آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، بخل می‌ورزند» و آن را در راه خدا ﷺ انفاق نمی‌کنند «هرگز تصور نکنند که آن بخل برای‌شان خوب است» و به سودشان می‌باشد «بلکه آن به زیانشان است، به زودی آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود» یعنی: به‌زودی اموالی که به آن بخل ورزیده‌اند، بر گردن‌هایشان طوقی از آتش می‌شود. بخل: آن است که انسان حقی واجب را از صاحب حق بازداشته و از انفاق مال درجایی که لازم است، خودداری کند «و میراث آسمان‌ها و زمین از آن خداست» یعنی: هر آنچه که اهالی عالم‌های آسمان‌ها و زمین میراث بر آن می‌شوند، برای خدا ﷻ است، پس چرا انسان‌ها به اموال بخل ورزیده و آن را در جایی که به آنان دستور داده‌ایم، انفاق نمی‌کنند، درحالی‌که این اموال، نزدشان عاریتی است برگشت پذیر؟ «و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» و شما را مطابق آن جزا می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «من آتاه الله مالا فلم یؤد زکاته، مثل له شجاعا اقرع له زبیتان یطوقه یوم القیامه، یأخذ بلهزمته ثم یقول: انا مالک، انا کزک». کسی که خداوند صلی الله علیه و آله و سلم به او مالی داد، اما او زکات مالش را نپرداخت، آن مال در روز قیامت به‌شکل افعی سرتاسی برای او در می‌آید [که از بس زهر دارد، موهایش ریخته است] و آن افعی [مهیب] طوق گردن او شده سپس دو طرف دهان آن شخص را گرفته او را می‌گزد تلاوت کردند.

از آنجا که پس از نابودی خلق، دارایی‌ها و اموال بدون وجود هیچ‌گونه مدعی‌ای باقی می‌مانند، لذا - بنابر عادت - از این چیزها به عنوان میراث حق تعالی تعبیر شد، با آن که اینها در حقیقت نسبت به حق تعالی میراث نیستند زیرا وارث کسی است که چیزی را به ارث برد که قبلا مالک آن نبوده است، درحالی‌که خدای متعال مالک آسمان‌ها و زمین و همه موجودات می‌باشد.

﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلُ دُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿١٨١﴾﴾ [آل عمران: ۱۸۱].

سبب نزول آیه کریمه: یهودی‌ای به نام فنحاص به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: ما به خدا هیچ نیازی نداریم و اوست که به ما نیازمند است، ما چنان‌که او نزد ما تضرع می‌کند،

نزد وی تضرع نمی‌کنیم و اگر او از ما بی‌نیاز بود - چنان که رفیق شما می‌پندارد - از ما وام نمی‌خواست. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: «هنگامی که حق تعالی آیه: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ [الحديد: ۱۱ - البقرة: ۲۴۵]. را نازل نمود، یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله! آیا پروردگارت فقیر است که از بندگان طالب قرض می‌شود؟ همان بود که نازل گردید: «مسلم خداوند سخن کسانی را که» از روی غرور ثروت و جهل به حقیقت حال خداوند متعال «گفتند: خدا نیازمند است و ما توانگریم، شنید» به قولی: مراد آنها این بود که اگر به راستی خداوند جل جلاله بر زبان محمد صلی الله علیه و آله از ما طالب قرض شده باشد، پس اوفقی‌تر است. لذا خواستند تا با این القاءات خود در دین اسلام شک‌افگنی کنند «به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت» در صحیفه‌های فرشتگان نویسنده اعمال و آن را نگه داشته و در برابر آن مجازاتشان خواهیم کرد «و به ناحق کشتن پیامبران رابه دست آنان می‌نویسیم» این سخن یهود را که گفتند: خداوند - پناه بر او - نیازمند است، با گناه کشتن پیامبران توسط آنان پیوسته ساخت تا تنبیهی بر وقاحت و بزرگی گناه این سخنشان باشد. نسبت دادن قتل پیامبران علیهم السلام به یهودیان عصر رسالت - هرچند آنان مجری آن قتلها نبودند - برای این است که آنها از عملکرد اجداد خویش راضی بوده و آن را مورد تأیید قرار می‌دادند «و می‌گوییم: عذاب سوزان را بچشید» یعنی: با این سخنی که به آنان در دوزخ می‌گوییم، از آنان انتقام می‌گیریم. حریق: آتش شعله‌ور و سوزان است.

﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ [آل عمران: ۱۸۲].

«این» عذاب سوزان «به خاطر کار و کردار پیشین شماست» و زندگی غرق در گناه و معصیت شما در دنیا، و گرنه «خداوند هرگز نسبت به بندگان بیدادگر نیست» پس عذابی که به شما می‌چشاند، ستم نیست بلکه عین عدالت است.

﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ بَيْنَنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ ۗ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِ بِلْبَيْنَتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۸۳].

«اینان کسانی هستند که گفتند: خداوند با ما پیمان بسته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، مگر آن که برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتش، آن را بسوزاند» سنت در بنی‌اسرائیل براین بود که آنها قربانی‌ای را عرضه می‌کردند، سپس پیامبرشان

برمی‌خواست و دعا می‌کرد، آن‌گاه آتشی از آسمان فرود می‌آمد و آن قربانی را می‌سوخت. البته حق تعالی این شیوه را جزء آیین‌های دینی همه پیامبران خویش قرار نداده و آن را به عنوان دلیل صدق نبوت ایشان نگردانیده. اما بنی‌اسرائیل ادعا کردند که از بارگاه الهی در این باره عهد و پیمانی دارند و با این شیوه میان کسانی که به دروغ ادعای نبوت می‌کنند و کسانی که به حق پیامبرند، فرق می‌گذارند. پس حق تعالی این ادعایشان را رد نموده و فرمود: «بگو: قطعا پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید» از تقدیم قربانی به شکل فوق «برای شما آوردند، پس اگر راست می‌گویید، چرا آنان را کشتید؟» همچون یحیی فرزند زکریا، اشعیاء عَلَيْهِ السَّلَامُ و سایر پیامبرانی را که به دست شما یهودیان به قتل رسیدند؟. پس قضیه؛ قضیه مخالفت و عناد است، نه قضیه قناعت و حجت و برهان. قربان: هر چیزی است که به وسیله آن به سوی خدای سبحان تقرب جسته‌شود؛ اعم از حیوانات یا چیزهای دیگر.

﴿فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ

الْمُنِيرِ ﴿۱۸۴﴾ [آل عمران: ۱۸۴].

آن‌گاه حق تعالی برای دلجویی پیامبر گرامی خویش می‌فرماید: «پس اگر تو را تکذیب کردند، بدان که پیامبرانی هم که پیش از تو» همانندت «معجزات و صحیفه‌ها و کتاب روشن‌گر آورده بودند، با انکار و تکذیب مواجه شدند» لذا بر سخنان یاهو آنان شکبیا باش و با آنان مبارزه کن. زبر: جمع زبور، به معنای کتاب است.

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿۱۸۵﴾ [آل عمران: ۱۸۵].

«هر نفسی چشنده مرگ است» حق تعالی مرگ را سرنوشت هر موجود زنده‌ای گردانیده‌است، خواه این موجود بشر باشد، یا فرشته، یا جن، یا حیوان، پس هیچ‌کس را از سرکشیدن جام مرگ گریزی نیست «و همانا روز رستاخیز پادشاهیتان به طور کامل به شما داده می‌شود» و فقط در این روز است که پاداش به طور کامل پرداخته می‌شود، پس آنچه که در دنیا، یا در عالم برزخ به انسان داده می‌شود، فقط بخشی از پادشاهاست. این خود به این حقیقت اشاره دارد که بخشی از پاداشها - خیر باشند یا شر - گاهی در دنیا، یا قبر به انسان می‌رسند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ أَوْ حَفْرَةٌ مِنَ حَفْرِ النَّارِ». «همانا قبر، باغی از باغهای بهشت، یا

حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است.» «پس هر که از آتش دوزخ دور داشته شده و به بهشت درآورده شد، قطعاً کامیاب شده است» یعنی: به آنچه می‌خواستید دست یافته و از آنچه هراس داشته، نجات یافته‌است زیرا هرگونه کامیابی و رستگاری‌ای - هرچند که برآورنده تمام خواسته‌های انسان باشد - بدون بهشت هیچ است و نجات از هرگونه زبانی هم - چنانچه صاحب آن از آتش دوزخ نجات یابنده نباشد - نجات نیست «و زندگی دنیا جز متاع غرور نیست» متاع: هرآن چیزی است که انسان از آن نفع و بهره می‌گیرد. غرور: فریفته‌شدن به آرزوها و خواهشهای دنیاست.

این آیه کریمه، متضمن مژده و بیم (وعد و وعید) به تصدیق‌کنندگان و تکذیب‌کنندگان پیامبر ﷺ است. از سعیدبن جبیر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: وعید و تهدید در این آیه کریمه، فقط متوجه کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهد، اما کسی که آخرت را به وسیله دنیا می‌طلبد، دنیا برایش بهترین متاع و بهره‌ای است و این هشدار شامل وی نمی‌شود. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «حقیقتاً جای یک تازیانه در بهشت، بهتر از دنیا و مافیهاست، اگر می‌خواهید آیه: ﴿فَمَنْ زُحِرَ...﴾ را بخوانید تا این حقیقت بر شما روشن شود».

علما در بیان احکام گفته اند: سنت است که در هنگام احتضار و جان‌کندن، به انسان کلمه شهادت تلقین شود، بدون خواستن از وی که آن را تکرار کند زیرا چه بسا که تکرار، سبب ملال و دل‌تنگی وی گردد. همچنین مستحب است که در آن هنگام سوره «یس» نیز بر وی خوانده شود زیرا در حدیث شریف آمده است که خواندن «یس»، مردن را بر شخص محتضر آسان می‌سازد. همچنان سنت است که در بردن مرده به سوی گورستان تعجیل شود.

﴿لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (آل عمران: ۱۸۶).

«و شما قطعاً در مال‌ها و جان‌هایتان آزموده خواهید شد» یعنی: به طور قطع در اموال خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ با از دست دادن آنها بر اثر حوادث و مصایب، بذل و انفاق‌های واجب و سایر تکالیف شرعی‌ای که متعلق به اموال است.

همچنان در جانهای خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ بامرگ، مبتلا شدن به بیماری‌ها، ازدست‌دادن عزیزان و کشته شدن در راه خدا ﷻ .

با توجه به اینکه آیه کریمه بعد از هجرت مؤمنان به مدینه و قبل از غزوه بدر نازل شد؛ این خطابی است به رسول خدا ﷺ و امت ایشان جهت تسلیت و دلجویی‌شان بر کید و آزارهای کافران و فاسقان که در آینده با آن روبرو خواهند شد تا مؤمنان خود را به پایداری و شکیبایی بر تحمل رنجها و ناخوشی‌ها آماده ساخته، از هم‌اکنون راه دشواری را که پیش‌رو دارند، در نظر بگیرند «و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده» یعنی: از یهود و نصاری «و همچنان از کسانی که به شرک گراییده‌اند» که سایر طوایف کفر از غیر اهل کتاب‌اند؛ «سخنان دل‌آزار بسیاری خواهید شنید» از طعن و تمسخر در دین و مقدسات و آبروی خویش.

بنا به روایتی در سبب نزول، این بخش از آیه کریمه درباره کعب بن اشرف یهودی نازل شد که رسول خدا ﷺ را با اشعار خویش هجو می‌کرد و در این اشعار؛ کفار قریش را علیه آن حضرت ﷺ بر می‌انگیخت.

«ولی اگر صبر کنید و تقوی پیشه نمایید» صبر: مقید ساختن و پایبند کردن نفس بر چیزی است که آن را ناخوش دارد، همچون فرو خوردن خشم و مقاومت در برابر سختی‌ها با روحیه پایداری و احساس رضایت. تقوی: دوری گزیدن از گناهان و پایبندی به دستورات الهی است. آری! اگر چنین کنید، بی‌تردید «این» صبر و پرهیزگاری «از عزم امور است» یعنی: از آن کارهایی است که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید. گفته می‌شود: «عزم‌الامر»، آن‌گاه که شخص کار را محکم کرده و آن را به سامان رساند و استوار گرداند.

قول راجح این است که: حکم این آیه کریمه منسوخ نیست زیرا جدال به شیوه نیکوتر، همیشه مطلوب است، چنان‌که رسول اکرم ﷺ با وجود آن که به جهاد دستور داده شده بودند، با یهودیان مدارا می‌کردند و از منافقان در می‌گذشتند.

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَوْا بِهِءِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿۱۷۷﴾﴾ [آل عمران: ۱۸۷].

«و یاد کن هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده» یعنی: از یهود و نصاری «پیمان گرفت، که حتما باید آن را برای مردم بیان نمایید و کتمانش نکنید»

یعنی: نبوت آن حضرت ﷺ را برای مردم بیان نموده و آن را پنهان ندارید «پس آن عهد را پشت سر خود انداختند» یعنی: عهد و پیمان الهی را بی محابا پشت سر افکندند «و آن را به بهای ناچیزی» از بهره‌های پست و پلید و بی‌ارزش دنیا «فروختند، چه بد است آنچه خریدند»!

این آیه کریمه متضمن هشدار و سخت‌گیری است تا چیزی از علم سودمند را پنهان نکنند. در حدیث شریف آمده است: «من سئل عن علم فکتمه الجم یوم القیامه بلجام من نار: هرکس از علمی مورد پرسش قرار گیرد و آن علم را بپوشاند، در روز قیامت به دهنه‌ای از آتش لجام زده می‌شود». که این خود بروجوب نشر علم برای مردم دلالت می‌کند. علی رضی الله عنه می‌فرماید: «خداوند جل جلاله از مردم جاهل و نادان عهد نگرفته که بیاموزند، اما از علما عهد گرفته که بیاموزانند».

﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۸۸].

«هرگز کسانی را که به آنچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند که بر آنچه نکرده‌اند، موردستایش قرار گیرند، رسته از عذاب مپندار و آنان عذاب دردناکی در پیش‌دارند» یعنی: هرکس به کارهای نیکی که انجام داده، شادمانی کند و دوست داشته باشد که مردم به آنچه هم کرده است، او را ستایش کنند، پس او را نجات یافته از عذاب مپندارید.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: روزی مروان برای دربان خود گفت: ای رافع! نزد ابن عباس رضی الله عنه برو و به او بگو: اگر چنان باشد که هر شخصی از ما که به آنچه کرده شادمان است و دوست دارد که به آنچه نکرده ستوده شود؛ موردعذاب قرار گیرد، بی‌گمان همه ما مورد عذاب قرار می‌گیریم؟ ابن عباس رضی الله عنه در پاسخ فرستاده وی فرمود: «این آیه کریمه به شما چه ارتباطی دارد؟ حقیقت امر این است که این آیه درباره اهل کتاب نازل شد»، سپس آیه ماقبل را تلاوت نمود: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...﴾. همچنین ابن عباس رضی الله عنه در همین رابطه می‌گوید: «رسول خدا ﷺ از اهل کتاب درباره چیزی سؤال کردند ولی آنها در پاسخ، حقیقت را کتمان نموده و سخنی دروغین آوردند و درحالی از نزد رسول خدا ﷺ بیرون رفتند که به ایشان چنین وانمود می‌کردند که به سؤالشان پاسخ درستی داده‌اند



و با این پاسخ در پیشگاه آن حضرت ﷺ قابل ستایش خواهند بود! از سوی دیگر شادمان بودند از اینکه پاسخ واقعی را از ایشان پنهان داشته‌اند. همان بود که آیه کریمه این صحنه‌سازی آنان را برملا و مال کارشان را هویدا ساخت.

به روایتی دیگر، آیه کریمه درباره کسانی از منافقان نازل شد که از جهاد تخلف می‌کردند، اما هنگامی که رسول خدا ﷺ از جهاد بر می‌گشتند، به حضور ایشان آمده عذرخواهی می‌نمودند و دوست داشتند که به آن چیزی مورد ستایش قرار گیرند که انجام نداده بودند. حافظ ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «جمع کردن میان این دو روایت ممکن است زیرا محتمل است که آیه کریمه در مورد هر دو گروه نازل شده باشد».

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [آل عمران: ۱۸۹].

«و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خداوند بر هر چیزی تواناست» این آیه

کریمه در رد و تکذیب سخن جاهلانه یهودیانی نازل شد که گفتند: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾ [آل عمران: ۱۸۱] (خدا فقیر و ما توانگر هستیم) «آیه ۱۸۱».

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾

[آل عمران: ۱۹۰].

«مسلمان در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یک‌دیگر آمدن شب و روز» و تفاوت‌آنها در درازی و کوتاهی و گرمی و سردی و غیره «آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و راهنماهای روشن و برهان‌های واضحی است که بر وجود آفریننده سبحان دلالت می‌کند، اما «برای صاحبان خرد»های ناب از شائبه‌های نقص و عقلهای وارسته از کجی‌ها و انحراف زیرا مجرد تفکر در نشانه‌هایی که خدای سبحان در این آیه کریمه از آنها یاد کرده است، برای عاقل بسنده و کافی است تا او را به ایمانی پیوند دهد که هیچ شک و شبهه‌ای نمی‌تواند آن را متزلزل کرده و به درون آن رخنه نماید بنابراین، واجب است که ایمان انسان بر پشتوانه دلایل یقینی متکی و مستظهر باشد، نه بر تقلید و وراثت. در حدیث شریف آمده است: «وای بر کسی که این آیه کریمه را بخواند و در آن تفکر نکند». همچنان روایت شده است که در شب نزول این آیه کریمه، رسول خدا ﷺ تا بامداد پیوسته می‌گریستند.

باید دانست که میدان تفکر، آفریده‌های حق تعالی است نه ذات وی زیرا درک حقیقت ذات الهی محال و ناممکن است.

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۱].

آن‌گاه حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «هم‌آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند» یعنی: صاحبان خرد کسانی هستند که میان فکر و ذکر جمع نموده و خداوند متعال را در همه احوال یاد می‌کنند، چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ خدای عزوجل را در همه اوقات یاد می‌کردند. به قولی: مراد از «ذکر» در اینجا نماز است. یعنی: کسانی که نماز را در هیچ حالی از احوال ترک نمی‌کنند و آن را در حال نبود عذر ایستاده و در حال وجود عذر، نشسته و به پهلو خوابیده ادا می‌کنند «و در آفرینش آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند» یعنی: در صنع بدیع و متقن آسمان‌ها و زمین و استحکام و ثبات آنها و عظمت و بزرگی اجرام آنها می‌اندیشند. یادآور می‌شویم که دعوت به تأمل در شگفتیهای آفرینش از مضامین اصلی قرآن است.

این آیه کریمه و آیات مشابه آن، ناظر بر «برهان اتقان صنع» در حکمت اسلامی است. این متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! اینها را بیهوده» و به‌بازی و عبث «نیافریده‌ای» بلکه اینها را دلیلی بر حکمت و قدرت خویش آفریده‌ای تا زمین را میدان آزمایش بندگانت قرار داده و فرمانبردارانت را از سرکشانتمتایز گردانی «منزهی تو» از آنچه که لایق شأن خداوندی‌ات نیست «پس ما را از عذاب آتش دوزخ درامان بدار».

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [آل عمران: ۱۹۲].  
همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! هر که را تو در آتش افگنی، یقیناً رسوایش کرده‌ای» و خوار و بی‌مقدارش ساخته‌ای «و برای ستمکاران» یعنی: برای کافران «هیچ یاورانی نیست».

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَءَامَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۳].

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! همانا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند» که این دعوتگر همانا رسول خدا ﷺ است و به قولی: دعوتگر، قرآن است «که به پروردگار خود ایمان آورید، پس ایمان آوردیم» یعنی: به ندای این دعوتگر لبیک گفته و ایمان آوردیم «پروردگارا» تکرار ندا برای اظهار فروتنی و

تضرع است «گناهان ما را بیامرز و سیئات ما را بزدای» یعنی: گناهان کبیره و صغیره‌مان را به مغفرت خویش درپوشان، یا آن کوتاهی‌هایی را که در حقوق بندگانت از ما سر زده است، برملا و آشکار نکن، باعذاب کردن ما در برابر آنها «و ما را در زمره ابرار بمیران» ابرار: جمع «بار» است و ایشان کسانی‌اند که در طاعت پروردگار سعی بلیغ و کوشش وسیع می‌نمایند و گستره طاعاتشان بسیار وسیع است. به‌قولی: ایشان پیامبران الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و صالحان‌اند.

﴿رَبَّنَا وَعَايَتَنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِعَادَ﴾

[آل عمران: ۱۹۴].

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا کن» وعده‌ای که بر زبان پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ داده‌شده، همانا پاداش خداوند عَزَّ وَجَلَّ بر اهل طاعت وی است «و ما را روز رستاخیز رسوا نگردان» که این رسوایی، ذلت و حقارتی ننگین است «زیرا تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی» آری! خداوند متعال به دلیل قدرت و کمال و انعام بزرگ خویش، وعده‌هایی را که بر زبان پیامبرانش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به بندگان مؤمن و نیکوکار خویش سپرده و کتابهایش نیز متضمن آن هستند - چون آمرزش گناهان، نجات از عذاب و رهیافتنشان به بهشت - هرگز خلاف نمی‌کند، در صورتی که مستحق آن باشند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگامی که به نماز تهجد برمی‌خاستند، آیات ده‌گانه آخر سوره آل عمران را می‌خواندند و سپس با خدای خویش چنین مناجات می‌کردند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ شِمَالِي نُورًا، وَمَنْ بَيْنَ يَدَيْ نُورًا، وَمَنْ خَلْفِي نُورًا، وَمَنْ فَوْقِي نُورًا، وَأَعْظَمَ لِي نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «بارخدایا! در قلبم نوری را پدید آور و در شنوایی‌ام نوری را و در بینایی‌ام نوری را و از جانب راست من نوری را و از جانب چپم نوری را و از پیشاپیش من نوری را و از پشت سرم نوری را و از فراز سرم نوری را و برای من در روز قیامت نوری بزرگ قرارده».

علما بر آنند که: خواندن این آیات ده‌گانه بعد از بیدار شدن از خواب در شب - با

اقتدا به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مستحب است.

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنثَىٰ بَعْضُكُمْ

مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا

لَا كَفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَتَهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِمَّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٦٥﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«پس پروردگارشان دعاایشان را اجابت کرد» با دادن این وعده: «که من عمل هیچ صاحب عملی از شما را ضایع نمی‌کنم» با ندادن ثواب آن «از مرد یا زن» تصریح بر زنان، به خاطر دلخوش کردن آنهاست، وگرنه آنان نیز در عموم معنای (الذین آمنوا وعملوا الصالحات) داخلند. آیه کریمه ضمنا زنان را به مشارکت در دعوت اسلامی و آنچه که از هجرت و جهاد به دنبال خود دارد، تشویق و ترغیب می‌نماید «همه از همدیگرید» یعنی: مردان شما در طاعت حق تعالی مانند زنان شما هستند و زنان شما مانند مردان شما، مردان از زنان به وجود آمده‌اند و زنان از مردان و هر دو از یک اصل منشعب گردیده‌اند زیرا هر دو جنس، از نسل آدم و حوا بوده و هر دو جنس مکلف می‌باشند.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه هنگامی نازل شد که ام سلمه رضی الله عنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا رسول الله! من نمی‌شنوم که حق تعالی از هجرت زنان نیز سخنی به میان آورده باشد. «پس کسانی که هجرت کرده‌اند» به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مردان و زنان؛ با ترک دار و دیار خود «و» کسانی که «از خانه‌های خود رانده شده‌اند» در طاعت خدای عز و جل «و» کسانی که «در راه من آزار دیده‌اند» مراد آزارهایی است که به سبب ایمان خویش به حق تعالی از مشرکان می‌دیدند تا از دین خویش برگردند، اما این آزارها، جز تمسک بیشترشان به دین حق، هیچ اثر دیگری بر آنان نداشت و همه کسانی که به سبب تمسکشان به دین الهی، مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار می‌گیرند، در خطاب آیه کریمه داخل‌اند «و» کسانی که «جنگیده‌اند» با دشمنان خدا عز و جل «و» کسانی که «گشته شده‌اند» در راه خدا عز و جل - که این برترین مقامات است. مراد، به شهادت رسیدن برخی از آنهاست، آری! اینانند که: «سیناتشان را می‌زدایم» زیرا هجرت در راه خدا عز و جل گناهان ما قبل خود را محو می‌کند و جهاد و شهادت در راه خدا عز و جل، تمام گناهان - بجز وام را - پاک می‌گرداند، چنان که در احادیث آمده است «و آنان را در باغ‌هایی که از فرو دست آنها جویباران روان است، درمی‌آورم. این پاداش الهی است و پاداش نیکو نزد خداوند است» که به عمل‌کنندگان تعلق می‌گیرد.

﴿لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ﴾ [آل عمران: ۱۹۶].

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره مشرکان مکه نازل شد زیرا آنان در آسایش و رفاه و نعمت به سر می بردند و تجارت می کردند، پس برخی از مسلمانان گفتند: دشمنان خدا ﷻ را در امر معیشت و گذران زندگانی شان به خیر و نیکی می یابیم، حال آن که ما از فقر و فاقه و سختی به جان آمده ایم! همان بود که نازل شد: «گشت و گذار کافران در شهرها» و ترتیب دادن سفرهای تجارتي از سويشان با هدف رونق بخشیدن به زندگی مادی «تو را نفریبید» زیرا این متاعی است اندک که در این دنیا از آن بهره مند می شوند و سپس بازگشتشان به سوی دوزخ است. عکرمه می گوید: «مراد؛ آمد و رفت شب و روز آنان و نعمتهایی است که از آن بهره می برند».

﴿مَتَعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾ [آل عمران: ۱۹۷].

«این» متاع دنیا «بهره مندی ناچیزی است» که نسبت به پاداش خدای سبحان هیچ گونه اعتبار و ارزشی ندارد «سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد آرامگاهی است» آن جایگاهی که با کفر خود، در دوزخ برای خود آماده کرده اند. بایسته یادآوری است که دوزخ از روی ریشخند و سرزنش، آرامگاه نامیده شد.

﴿لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۸].

«لیکن» در مقابل جهنم برای کفار؛ «کسانی که تقوای پروردگارشان را پیشه ساخته اند» به علاوه همه منافع بسیار دیگری که از این کار می برند «برای ایشان باغبایی است که جویباران از فرودست آن جاری است و جاودانه در آنند، نزلی از جانب خدا است» نزل: آنچه که برای میهمان آماده می شود؛ از پذیرایی و هدیه، یا منزلی که در آن جای می گیرد «و آنچه نزد خداوند است» از نعمتهایی که برای پیروان و مطیعان خویش آماده نموده «برای نیکوکاران بهتر است» از منافی که کفار در سفرهای تجارتي و در مشاغل دیگر به دست می آورند.

﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَشِيعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعٌ الْحِسَابِ﴾ [آل عمران: ۱۹۹].

«و البته از میان اهل کتاب، کسانی هستند که به الله ایمان می آورند و به آنچه فرود آورده شد به سوی شما و به آنچه فرود آورده شده به سوی خودشان» نیز ایمان می آورند

«در حالی که در برابر خدا خاشع اند» یعنی: برخی از اهل کتاب بهره‌ای از دین برده‌اند و همانند دیگران، شریک رسوایی‌هایی که خداوند ﷻ از آن در آیات این سوره و آیات مشابه آن سخن گفته، نیستند زیرا این «بعض»، میان ایمان به الله ﷻ و آنچه بر پیامبرش حضرت محمد ﷺ فرود آورده و آنچه که بر انبیای خودشان نازل کرده، جمع می‌کنند و «عوض آیات خدا بهایی اندک نمی‌ستانند» یعنی: پیروی حضرت محمد ﷺ را به خاطر کسب مقام یا جاه دنیوی‌ای، فرو نمی‌گذارند «اینانند که نزد پروردگارش پاداش خود را دارند» پاداشی مکرر، نه یک‌بار، بلکه دوبار، چنان که در «سوره قصص/۵۴» آمده است. «آری! خداوند سریع الحساب است».

ابن کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره نجاشی پادشاه حبشه نازل شد، که رسول خدا ﷺ بر وی نماز جنازه غایب گزاردند». ولی حسن بصری؛ می‌گوید: «آیه کریمه درباره آن عده از اهل کتاب نازل شد که قبل از حضرت محمد ﷺ می‌زیستند و بعد از بعثت آن حضرت، از ایشان پیروی کرده و به اسلام گرویدند».

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾  
[آل عمران: ۲۰۰].

«ای مؤمنان! صبر پیشه کنید و پایداری ورزید» حق تعالی مؤمنان را به صبر بر طاعات و شکیبایی از شهوات برمی‌انگیزد. باید دانست که: یکی «صبر» است و دیگری «مصابره»، یعنی: پایداری در برابر دشمنان و شکیبایی بر سختی‌های جنگ، که مصابره از صبر سخت‌تر و دشوارتر است «و برای جهاد آماده باشید» یعنی: در مرزهای سرزمین اسلامی در حال آماده‌باش قرارداشته باشید، درحالی که اسبان و دیگر وسایل جهاد را مهیای کار نگاه می‌دارید و این آمادگی را اصطلاحاً «مرابطه» می‌نامند. انتظارکشیدن نمازها در مساجد نیز از «رباط» است. بنابراین، «رباط»، محکم کردن مرزها و پایبندی به مساجد است «و از خداپروا کنید، باشد که رستگار شوید» پس تقوای الهی سبب رستگاری است، تقوایی که این سوره با سفارش به آن ختم و سوره بعدی با سفارش به آن آغاز می‌شود.

از ابوهریره ؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: درحقیقت در زمان رسول اکرم «چنان غزوه‌ای نبود که مؤمنان در آن مرابط(به‌حال آماده‌باش) باشند، لیکن این آیه کریمه درباره کسانی نازل شد که با خواندن نمازها در اوقات آن و سپس باقی ماندن در مساجد و ذکر خدای عزوجل در آنها، مساجد را آباد

نگاه می‌دارند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا «فرمودند: «آیا شما را از آنچه که خداوند ﷻ با آن گناهان را محو و درجات را بلند می‌سازد آگاه نکنم؟ (اینک آگاهتان می‌کنم): کامل ساختن وضو با وجود سختی‌ها، گام نهادن بسیار به سوی مساجد و انتظار کشیدن نمازی بعد از نمازی؛ این است رباط، این است رباط، این است رباط».

در فضیلت آمادگی (رباط) در راه خدا ﷻ و پشتیبانی از مسلمانانی که در سرزمین دشمن در مقابل آن قرار دارند، نیز احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله این حدیث شریف است: «آمادگی یک روز در راه خدا ﷻ بهتر از دنیا و مافیهاست». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکسی که می‌میرد، بر عمل وی مهر ختام زده می‌شود، جز مرابط در راه خدا ﷻ که عملش بر وی - تا برانگیختنش در روز قیامت - جریان داده می‌شود، چنان که از عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر نیز ایمن می‌گردد».





## سوره نساء

مدنی است و دارای (۱۷۶) آیه است.

وجه تسمیه: چون احکام متعلق به زنان در این سوره بسیار است، از این جهت، آن را سوره «نساء الکبری»، و در مقابل آن، سوره «طلاق» را سوره «نساء القصری» نامیده‌اند. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: در سوره «نساء» پنج آیه است که اگر تمام دنیا و مافیها را در عوض آنها به من بدهند، مرا بدین اندازه شادمان نمی‌کند، این پنج آیه عبارتند از: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ [النساء: ۴۰]. و: ﴿إِنْ تَجَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ﴾ [النساء: ۳۱]. «آیه ۳۱» و: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ [النساء: ۴۸]. و آیه: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ [النساء: ۶۴].

سوره مبارکه «نساء» متضمن احکام خانواده کوچک؛ یعنی هسته اولیه اجتماع و خانواده بزرگ؛ یعنی جامعه اسلامی و رابطه آن با کل جامعه انسانی می‌باشد، به همین دلیل است که این سوره در نخستین آیه، وحدت اصل و منشأ آفرینش انسان را با بیانی روشن و شگرف تبیین کرده و تقوای الهی را به عنوان مراقب و نگهبان این رابطه عام اجتماعی معرفی می‌نماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱].

«ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، همو که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را نیز از او پدید آورد» یعنی: شما را از آن یک‌تنی آفرید که در آغاز او را خلق کرد - و او آدم علیه السلام است - سپس از پهلوی چپ آدم علیه السلام جفتش را که حواء است در حالی آفرید که آدم علیه السلام در خواب بود، پس چون بیدار شد و حواء را دید، از وی خوشش آمد و به وی متمایل گردید و حواء نیز با او انس گرفت. در حدیث شریف آمده است: «همانا زن از پهلو آفریده شده و کج‌ترین بخش پهلو قسمت بالای آن است، پس اگر بخواهی که آن

را راست‌سازی؛ آن را شکسته‌ای و اگر از آن بهره‌برداری کنی؛ درحالی بهره‌برداری کرده‌ای که کجی در آن هست». «و از آن دو» یعنی: از آدم و حواء «مردان بسیار و زنان» بسیاری را درروی زمین «پراکند» با زاد و ولدشان «و از خدایی پروا نمائید که به نام او از همدیگر درخواست می‌کنید» چنان که می‌گوییم: «به خاطر خدا ﷻ و به نام او از تومی خواهیم که چنین و چنان کنی». در حدیث شریف آمده است: «من سألكم بالله فاعطوه». «هر که از شما به نام خدا ﷻ کمک خواست، پس به او بدهید». «همچنین از گسستن پیوند ارحام پروا کنید» یعنی: همان طوری که بر شما لازم است تا از خدا ﷻ پروا کنید، همین‌گونه باید صله رحم را رعایت نموده و از نزدیکان خویش نگسلید زیرا صله رحم از جمله اموری است که خداوند ﷻ به رعایت آن دستور داده است. ارحام: نام تمام نزدیکان و خویشاوندان - اعم از مردان و زنان - بدون فرقی بین محرمان و غیر آنهاست، اما مراد از آن در اینجا: نزدیکانی هستند که از جهت پدر و مادر با انسان قرابت داشته باشند. علما اتفاق نظر دارند بر اینکه صله رحم واجب است. «همانا خداوند همواره بر شما نگهبان است» پس او اعمال خیر و شر شما را زیر نظر داشته و شما را در برابر آن جزای دهد. در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند».

در روایت ابراهیم نخعی، قتاده، اعمش و حمزه: (الارحام) به جر خوانده شده، که بنابراین قرائت؛ از آیه کریمه جایز بودن درخواست به نام رحم و به حق پیوند آن نیز بر می‌آید و البته این، به معنای سوگند خوردن به غیر باری تعالی نیست.

﴿وَعَاثُوا أَلْيَتَمَّى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْحَيِّثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا﴾ [النساء: ۲].

«و اموال یتیمان را به آنان بازدهید» این خطاب متوجه اولیا و اوصیای یتیمان است. یتیم: کسی است که پدر نداشته و هنوز به دوران بلوغ نرسیده است زیرا در حدیث شریف آمده است: «پس از بلوغ، یتیمی ای نیست». و - چنان که از آیه (۶) همین سوره بر می‌آید - اموال ایتم فقط زمانی به ایشان برگردانده می‌شود که به سن بلوغ برسند، که در آن زمان در حقیقت یتیم نیستند، پس اطلاق یتیم به آنها در این آیه، مجاز است، به اعتبار حالت یتیمی‌ای که قبل از رسیدن به سن بلوغ داشته‌اند «و پلید را با پاک بدل نکنید» یعنی: ای مؤمنان! با اموال ایتم همان کاری را نکنید که در جاهلیت مبنای

رفتار مردم با آنان بود زیرا در جاهلیت مردم اموال سره و مرغوب ایتم را گرفته و اموال ناسره و نامرغوب خود را به جای آن می‌گذاشتند. بعضی گفته‌اند؛ معنی ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا الْأَخْيَاطَ بِالْأَخْيَاطِ﴾ این است: اموال ایتم را که برای شما حرام و پلید است نخورید، بلکه اموال پاک و حلال خودتان را بخورید «و اموال آنان را همراه» و با ضمیمه کردن «با اموال خود نخورید، که این گناهی بزرگ است».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه درباره مردی از قبیله غطفان نازل شد که از پسر برادر یتیمش اموال بسیاری نزد وی بود، پس چون آن یتیم به سن بلوغ رسید، اموال خویش را از عمویش طلب کرد، اما او از دادن اموال وی سرباز زد. و بعد از آن که این آیه نازل شد، اموالش را به وی باز داد.

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنًا وَتُكَلِّمَٰتٍ وَرُبَعًا فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ﴿۲﴾﴾ [النساء: ۳].

«و اگر ترسیدید که در حق دختران یتیم به عدل و انصاف رفتار نکنید، در این صورت از زنانی که می‌پسندید به نکاح خود درآورید» از غیر دختران یتیم که بر شما حلالند، نه از زنانی که خداوند ﷻ بر شما حرام گردانیده «دو زن، یا سه زن یا چهار زن» یعنی: یک، دو، سه، یا چهار تن را به همسری خویش درآورید. و جمع کردن بیشتر از چهار زن برای یک مرد جایز نیست.

بیان معنای مراد آیه: در جاهلیت، اولیای دختران یتیم - چون پسرعموهایشان - آنان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، اما حقوق مقرر در نکاح - چون مهر - را به آنان نپرداخته و در این باره با آنان مانند غیرشان از همسران رفتار نمی‌کردند، پس خدای ﷻ از نکاح آنان توسط اولیایشان نهی کرد، مگر اینکه با ایشان به عدل و داد رفتار شود و بالاترین مهری را که مستحق آن هستند و سایر حقوق زناشویی به آنان داده شود، در غیر این صورت باید - بجز دختران یتیم - از زنان دیگر موردپسند خویش به همسری بگیرند. لذا هرکس به‌گمان غالب خود می‌پندارد که در حق دختر یتیم چنان که باید عدالت نمی‌کند، باید از ازدواج با او صرف نظر کرده و یک زن دیگر، یا در صورت ضرورت حتی تا چهار زن را به نکاح خود درآورد و در حق دختر یتیم ستم نکند «و اگر می‌ترسیدید که به عدالت رفتار نکنید» میان همسرانتان در نوبت

هم‌خوابی، نفقه، معاشرت و مانند آنها، پس فقط «به یک زن اکتفا کنید» نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: اگر می‌ترسیدید که میان آنها در محبت عدالت نمی‌کنید - پس فقط یک زن بگیرید نه بیشتر. اما قول راجح این است که: عدالت معنوی، یا محبت قلبی در آیه کریمه مورد نظر نیست زیرا این امر از وسع و توان انسان خارج است، همان گونه که رسول خدا ﷺ خود به عائشه رضی الله عنها - در مقایسه با سایر ازواج مطهرات - محبت قلبی بیشتری داشتند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ فَلَا تَوَاضِعِي فِيمَا تَمْلِكُ وَلَا أَمْلِكُ». «بار خدایا! این تقسیم من است در چیزی که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی (یعنی محبت قلبی) و من مالک آن نیستم، مورد مؤاخذه قرار نده». «یا» اکتفا کنید «به آنچه که مالک شده‌اید» از کنیزان، هرچند تعدادشان بسیار باشد. مراد: معاشرت جنسی با کنیزان از طریق ملکیت است، نه از طریق ازدواج. خاطرنشان می‌شود که کنیزان ملکی، حقی در نوبت هم‌خوابی ندارند.

در یکی از روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مردم از خوردن اموال یتیمان احساس گناه کرده و خود را از آن باز می‌داشتند، اما در امر زنان، با دست باز عمل کرده و هرچه می‌خواستند از آنان به ازدواج خویش در می‌آوردند و گاهی میان‌شان عدالت کرده و چه بسا که عدالت را در میان‌شان رعایت نمی‌کردند، پس چون از احکام یتیمان سؤال کردند، پیوست با جواب آن این آیه هم نازل شد تا ایشان را به این امر متوجه سازد که همان گونه که از بی‌عدالتی در مورد یتیمان بیم دارند، در مورد زنان نیز از بی‌عدالتی بیمناک بوده و بیشتر از آن تعدادی را که رسیدگی به حقوق آنها برای‌شان ممکن نیست، نکاح نکنند زیرا زنان نیز در ضعف و ناتوانی‌شان همانند یتیمان هستند. لذا از این روایت معنای دیگری نیز برمی‌آید. اما آنچه قبلاً در تفسیر آیه گفتیم، بر مبنای روایت عائشه رضی الله عنها بود، اما این معنی که از سبب نزول بر می‌آید؛ قول ابن عباس رضی الله عنهما است.

«این نزدیک‌تر به آن است که ستم نکنید» یعنی: اکتفا نمودن به یک زن، نسبت به جمع کردن میان دو زن یا بیشتر از آن، به سالم ماندن آنان از آلودگی به جور و ستم، نزدیک‌تر است. امام شافعی؛ در معنی (الا تعولوا) گفته است: «به نکاح گرفتن یک‌زن نزدیک‌تر به آن است که عیالوار نشوید». سفیان گفته است: «الا تعولوا - به این معنی است: اکتفا نمودن به یک زن، نزدیک‌تر به آن است که فقیر نشوید».

## بیان احکام:

۱- امام ابوحنیفه به جایز بودن نکاح دختر یتیم در حال صغارت وی نظر دارد. اما امام مالک، امام شافعی و جمهور علما برآنند که نکاح دختر یتیم تا آنگاه که بالغ نگردد، جایز نیست.

۲- ولی دختر یتیم - مثلا پسر عموی وی - در صورت عدالت در پرداخت مهر، می‌تواند بعد از بلوغش با وی ازدواج کند و این رأی ابوحنیفه است، اما زفر و شافعی بر آنند که ولی نمی‌تواند - به عنوان عقدکننده - او را به ازدواج خودش درآورد، مگر به اجازه حاکم و زمامدار زیرا ولایت در نکاح، شرطی از شروط عقد است.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «بعضی از عدم توجه به آیات در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته‌اند و آن این است که: در این آیه دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی‌توانید عدل و مساوات را برقرار نمایید، به ازدواج با یک زن اکتفا کنید و در آیه دیگری واضح ساخته که قطعا نمی‌توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقا نا جایز است.

اما باید اندیشید که اگر هدف خداوند عَلَيْهِ السَّلَام در این آیات، جلوگیری از نکاح بیش از یک زن می‌بود، او چه نیازی داشت که به این تفصیل پردازد که: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبْعَ﴾ یعنی نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دودو، سه سه و چهار چهار» زیرا در آن صورت بی‌عدالتی یقینی است؛ پس «احساس خطر» در این مورد معنایی نخواهد داشت. به علاوه، بیان قولی و عملی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صحابه کرام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچ‌گاه ازدواج با بیش از یک زن را جلوگیری ننموده و حقیقت همان است که رعایت عدالت و مساوات در امور اختیاری و عدم توان مساوات در امور غیراختیاری یعنی در محبت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیت تعدد زوجات آمده است».

﴿وَعَاتُوا النِّسَاءَ صَدَقْتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا

مَرِيئًا ﴿٤﴾ [النساء: ۴].

«و مهر زنان را از روی طیب خاطر» به عنوان هدیه‌ای «به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، پس آن را حلال و گوارا بخورید» لذا آنچه در حلال بودن این واگذاری معتبر است، خوشی خاطر زنان است، نه مجرد موافقت آنها با الفاظی که از آن رضایت و طیب خاطر بر نمی‌آید. ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر ﴿هَنِيئًا مَّرِيئًا﴾ می‌گوید: «هرگاه زن بدون زیان رساندن و فریب مرد، مهر خود را به وی بخشید، پس آن هنیء و مریء؛ یعنی نوشین و گواراست». هنیء: در لغت؛ غذایی است که خورنده از آن لذت می‌برد و مریء: غذایی است که خوب هضم شده و از آن تغذی به عمل آید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: رسم بر آن بود که چون مردی دخترش را به نکاح می‌داد، مهرش را برای خود گرفته و آن را به دختر نمی‌داد،<sup>۱</sup> پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. اما به قولی دیگر: مخاطب آیه شوهران، اولیا و سرپرستان زنانند که از خوردن مهر آنان منع شده‌اند.

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ [النساء: ۵].

«و به سفیهان اموالتان را ندهید» مراد: اموال خود ایتم است و دلیل اینکه حق تعالی اموال را به اوصیای ایتم نسبت داد این است تا بدین وسیله ایشان را به نگهداری از اموال ایتم همچون اموال خودشان برانگیزد. اصل «سفه» آشفتگی و ناهنجاری در خرد و رفتار است. مراد از سفیهان در اینجا؛ اطفال نابالغ، یا انسانهای کم‌خرد و سست‌اندیشه‌ای - اعم از مرد و زن، بزرگسال یا خردسال - هستند که به طرق بازدهی اموال که سبب رشد و بهره‌وری بیشتر آن می‌شود، آشنان بوده و از راه‌های زیان که سبب نابودی و تباهی اموال می‌شود، نمی‌توانند پرهیزکنند بنابراین، چنین کسانی از تصرف در اموالشان ممنوع (محجور) قرار داده می‌شوند زیرا «که خداوند آن را» یعنی: اموال را «سبب قوام معیشت شما قرار داده است» به طوری که امور زندگی‌تان به وسیله همین اموال سر و سامان می‌گیرد، پس اگر سفیهان کم‌خرد این اموال را تباه سازند، بار دوش شما می‌شوند «و از آن، خوراک و پوشاکشان دهید» یعنی: برای‌شان از اموال

- چنان‌که هم اکنون رسم و رواج حاکم در بسیاری از مناطق افغانستان چنین است.

خودشان مقرری ای بپردازید که به وسیله آن مخارج خوراک و پوشاک خویش را تأمین کنند «و با آنان سخنی پسندیده بگویید» یعنی: به آنان وعده نیکو بدهید. مثلاً بگویید: هرگاه به سن رشد رسیدید، یا خردتان به رشد رسید؛ اموالتان را به خودتان بر می گردانیم.

﴿وَأَتْلُواْ أَلِيَّيَ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُمْ مِّنْهُمْ رُّشْدًا فَادْفَعُواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبُرُواْ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْؕ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِؕ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُواْ عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [النساء: ۶].

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ثابت فرزند رفاعه و عمویش نازل شد زیرا رفاعه در حالی در گذشت که فرزندش ثابت خردسال بود، سپس عمویش به محضر رسول اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: پسر برادرم یتیم است و درخانه ام تحت تکفلم به سر می برد، بفرمایید که چه چیز از مالش برایم حلال است و چه وقت مالش را به وی باز دهم؟ در این هنگام بود که خداوند متعال نازل فرمود: «و یتیمان را بیازمایید» این آزمایش چنین است که: سرپرست یتیم در دیانت و اخلاق وی تأمل کند تا به نجابت و حسن تصرفش پی ببرد، همچنان چیزی از مالش را به وی داده و او را بیازماید تا از نحوه تصرف وی در مالش، حقیقت حالش را بداند. ترتیب دادن این آزمایش - در نزد ابوحنیفه و شافعی - قبل از بلوغ و در نزد مالک بعد از بلوغ است «تا هنگامی که به حد نکاح» یعنی: به سن بلوغ «برسند» سن بلوغ نزد شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله پانزده سالگی و نزد مالک و ابوحنیفه: هفده سالگی است. از علامات بلوغ در مرد: فرود آمدن آب منی و رویدن موی زهار و در زن: باردارشدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است «پس اگر در ایشان رشد» یعنی: حسن تدبیر و کردانی «سراغ یافتید» و از این امر مطمئن شدید «اموالشان را به آنان برگردانید» لذا اموال یتیمان به آنان داده نمی شود، مگر بعد از بلوغ و بعد از دریافت رشد و کردانی آنان با حسن تصرف در اموالشان، به گونه ای که اموال خود را در جای معقول و مورد ضرورت مصرف نموده و در آن اسراف و تبذیر نکنند. رشد: در نزد شافعی عبارت است از: صلاح در دین و حسن تصرف در مال. اما در نزد جمهور فقها رحمهم الله رشد، فقط اهلیت تصرف در مال است.

امام ابوحنیفه بر آن است که هرگاه یتیم به سن بیست و پنج سالگی رسید، مالش به هر حال به وی باز گردانده می‌شود، هر چند در او رشد و فهمی هم سراغ نشد. اما مذهب جمهور این است که: تا وقتی رشد و اهلیت یتیم ثابت نشود، مال وی به وی داده نمی‌شود؛ در هر سنی که باشد. «و آن اموال را» در کودکی و کوچکی آنان «به اسراف و شتاب نخورید، از ترس آن که بزرگ شوند» و اموال خویش را در اختیار بگیرند. یعنی: این گونه نباشد که شما از هم اکنون که آنها صغیرند، با خود بگویید: باید قبل از اینکه یتیم به سن بلوغ برسد و اموال خویش را از چنگم بیرون برد، اموالش را در راهی که دلخواه من است، مسرفانه و به شتاب مصرف کنم! «و هرکس توانگر بود، باید که پرهیزگاری کند» و از اموال یتیم دوری گزیند «و هرکس تنگدست بود، باید در حد عرف از آن بخورد» و چنان نباشد که با اموال ایتام خوشگذرانی و عشرت نموده و در خوردن، نوشیدن و پوشیدن، مسرفانه و مرفهانه عمل نماید. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: وصی یا ولی نباید جز به اندازه مزد کارشان در مال یتیم، از آن بخورند. «پس چون اموالشان را به آنان برگردانید» بعد از بلوغ و رشدشان «بر آنان گواه بگیرید» که اموال خویش را از شما دریافت کرده‌اند و بدین گونه است که تهمت‌ها از شما دفع شده و از عاقبت دعواها و جنجال‌های بعدی ایمن می‌شوید. گواه گرفتن در نزد مالکی‌ها و شافعی‌ها، واجب و در نزد احناف، مستحب است. «و خداوند برای حسابرسی کافی است» و در هر آنچه انجام می‌دهید، حسابگر اعمال و گواه احوال شماست.

﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾ [النساء: ۷].

سبب نزول: در دوران جاهلیت رسم آن بود که به زنان و پسرچه‌هایی که قدرت جنگیدن نداشتند، میراث نمی‌دادند؛ پس نازل شد: «مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی دارند و زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی، آن مال کم یا زیاد باشد» یعنی: از تمام آنچه که متوفی برجای می‌گذارد، برای مردان و زنان نزدیک به وی که ارث‌بر هستند، سهم و بهره‌ای است، هر چند مال متروکه جز برای استفاده مردان صلاحیت نداشته باشد؛ مثلاً سلاح جنگی باشد، یا اینکه فقط برای استفاده زنان صلاحیت داشته باشد، چون زیورات «که به عنوان سهمی معین و مقرر گردیده است» یعنی: این حقی است ثابت که خداوند متعال آن را فرض ساخته و دست‌بردن در آن باهدف از بین بردن، یا کاستن از آن جایز نیست.



﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾ [النساء: ۸].

«و چون خویشاوندان» غیر ارث بر «و یتیمان و مستمندان بر سر تقسیم ترکه حضور یابند، پس به آنها چیزی از آن بدهید» هر مقداری که ورثه به طیب خاطر می دهند «و با آنان سخنی پسندیده بگویند» سخن پسندیده، سخنی است که از منت و آزار بدور باشد، چون عذرخواهی از آنان بدین مضمون: ببخشید، ما مالک این اموال نیستیم، بلکه این اموال از آن یتیمان است.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «آیه میراث (آیه ۱۱) حکم این آیه را منسوخ گردانید». این قول ابن عباس رضی الله عنهما، مذهب جمهور فقها و ائمه اربعه نیز هست. اما از ابن عباس رضی الله عنهما در روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست، لذا امر به دادن چیزی از ارثیه به نزدیکانی که ارث بر نیستند، مفید و جوب است، هرچند که مردم عمل به آن را ترک کرده اند. ولی به نظر فقهای مذاهب، دادن چیزی از ترکه متوفی به نزدیکان غیر ارث بر، مستحب است نه واجب.

﴿وَلِيُخَشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [النساء: ۹].

«و کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود برجای گذارند، بر» آینده «آنان بیم دارند، باید» از ستم بر یتیمان مردم نیز «بترسند، پس باید از خدا پروا دارند و باید» اوصیا به یتیمان، یا حاضران به فرد محتضر «سخنی استوار و درست بگویند» که با حق و عدالت موافق باشد. این خطاب متوجه اوصیای ایتام و دربرگیرنده این اندرز و موعظه برای ایشان است: باید با یتیمانی که تحت تکفل خویش دارند، همان کنند که دوست دارند بعد از درگذشت ایشان با فرزندان خودشان انجام شود. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «این آیه ناظر بر مردی است که در حال احتضار قرار دارد و کسی که در نزد وی حاضر است می شنود که او وصیتی می کند که به حال ورثه اش مضر است، پس خداوند جَلَّ جَلَلُهُ این شخص شنونده وصیت را امر می کند تا فرد محتضر را در مورد وصیتش به راه حق و عدالت برگرداند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ﴾ [آل عمران: ۱۰].

«هرآینه آنان که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند، جز این نیست که در شکم خویش آتش را می‌خورند» و روز قیامت با این نوع از عذاب معذب می‌شوند «و به زودی در آتشی فروزان درآیند» فروزش آتش؛ شعله‌ها و زبانه‌های آن است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در روز قیامت گروهی از مردم در حالی از قبرهای خود برانگیخته می‌شوند که شعله‌های آتش از دهانهایشان زبانه می‌کشد. سؤال شد: یا رسول الله ﷺ! آنان کیستند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینید که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا...﴾»

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِي كَرِهَ مِثْلُ حِطِّ الْأُنثَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلَا لِبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَةُ أَبِيهِ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ وَاحِدَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ؕ أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾﴾ [النساء: ۱۱].

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه در پاسخ به سؤال جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه و شکایت زن سعد بن ربیع از عموی فرزندان در مورد عدم پرداخت مال ارثیه پدرشان به آنان نازل شد. خاطر نشان می‌شود که این آیه کریمه، آیه بعد از آن و آیه پایان بخش این سوره، آیات علم میراث (فرائض) اند. در حدیث شریف آمده است: «فرائض را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا فرائض نصف علم است و این علم فراموش می‌گردد و اولین چیزی است که از میان امت من برداشته می‌شود»<sup>۱</sup>.

«خداوند به شما در حق اولادتان حکم می‌کند» یعنی: در باره میراث فرزندان کسانی از شما که می‌میرند، چنین حکم می‌کند که: «پسر را» از آنها «برابر بهره دو دختر است» مراد حالتی است که فرزندان بجا مانده از متوفی، ذکور و اناث باهم باشند، پس در این حالت، میراث پسر دو برابر میراث دختر است زیرا مرد برای تأمین هزینه‌ها و مخارج زندگی خانواده، سامان دادن به شغل و حرفه و تجارت و تحمل تکالیف زندگی، به این سهم مضاعف نیاز دارد. باید دانست که اگر در میان میراث‌بران، فرزندان ذکوری بودند، آنچه که از میراث‌بران سهم‌بر (ذوی الفروض) باقی می‌ماند، برای آنان

۱- احکام تفصیلی میراث را در کتب فقه جویا شوید.

است، به دلیل این حدیث شریف: «فرائض (سهام معین در میراث) را به اهل آنها بسپارید و آنچه که از ذوی الفروض (صاحبان سهام معین) باقی ماند، برای نزدیکترین مرد از ذکور است». اما اگر متوفی دارای فرزندی نبود، فرزندان پسران (نوه‌ها) این سهم را صاحب می‌شوند «و اگر» همه ورثه متوفی «دختر» باشند و همراه آنها پسری نباشد و این دختران «از دو تن بیشتر باشند، پس سهم آنان دوسوم ماترک» متوفی «است» و اگر دختران فقط دو تن بودند، باز هم سهم آنان دوسوم میراث بجامانده از متوفی است؛ در قیاس به دو خواهری که آخرین آیه از این سوره حکم میراث آنها را صراحتاً بیان کرده و گفته است: (اگر متوفی فرزندی نداشت و دو خواهر از خود بجا گذاشت، آن دو خواهر مستحق دوسوم میراث وی‌اند). بنابراین، هرگاه دو خواهر، مستحق دوسوم ترکه باشند، دو دختر به طریق اولی مستحق این سهم هستند.

«و اگر» دختر «یکی باشد، پس برای اوست نصف ترکه» متوفی «و برای هر یک از پدر و مادر وی» اگر بعد از مرگش زنده بودند «یک‌ششم از ارثیه» متوفی مقرر شده است «اگر متوفی دارای فرزندی باشد» از ذکور یا اناث، یک تن یا بیشتر، یا نوه پسری داشته باشد «ولی اگر متوفی فرزندی نداشته باشد» یعنی: نه فرزندی و نه فرزند پسری (نوه‌ای) «و وراثت او پدر و مادر وی باشند» به تنهایی و انفراد، یعنی با آنها هیچ وارث دیگری همراه نباشد، چون فرزند و نوه و شوهر، یا همسر و فقط آن دو وارث فرزندشان باشند: «پس برای مادرش یک‌سوم است» و بقیه ارثیه، یعنی دوسوم دیگر را پدر می‌برد. اما اگر همراه با آنها شوهر یا همسر متوفی نیز وجود داشتند، در این صورت مادر فقط مستحق یک‌سوم ارثیه متوفی - بعد از پرداخت سهم شوهر یا همسر - می‌باشد و سهم شوهر نصف ارثیه و سهم همسر یک‌چهارم آن است «و اگر متوفی برادرانی» یا خواهرانی «داشته باشد، مادرش یک‌ششم سهم دارد» از مال ارثیه، چه آنان برادران متوفی باشند چه خواهرانش و چه یک برادر با یک خواهر باشند، چه دوتن یا بیشتر. اما یک برادر، یا یک خواهر، مادر را از یک‌سوم به یک‌ششم سهم ماترک محجوب نمی‌گرداند. البته این تقسیم میراث «پس از ادای وصیتی است که متوفی بدان سفارش کرده، یا بعد از ادای دین» یعنی: دوسوم، یا یک‌سوم، یا یک‌ششم، یا غیر اینها از ارثیه برای آنانی که ذکر شد تعلق نمی‌گیرد، مگر بعد از پرداختن به وصیت متوفی و بعد از پرداخت وامهایی که بر ذمه اوست.

علما - از سلف و خلف - اجماعاً برآنند که پرداخت وام بر وصیت مقدم است و بعد از پرداخت وام و اجرای وصیت است که باقی‌مانده ترکه بر ورثه تقسیم می‌شود. لذا وصیایی که به بیشتر از یک‌سوم مال ارثیه تعلق گیرد، قابل اجرا نیست. «پدرانان و فرزندانان، شما نمی‌دانید که کدام‌یک برای شما سودمندترند» یعنی: از این رو است که خداوند ﷺ میراث را بدین‌گونه در میان اصول و فروع شما تقسیم کرد و تقسیم میراث را به خود شما محول نمود و برخلاف رسوم جاهلیت، در اصل استحقاق میراث، پدران و فرزندان را با هم برابر گردانید.

این احکام مندرج در این آیه «فریضه‌ای است» مقرر و معین بر عهده شما «از جانب الله، هر آینه الله دانا» است به مصالح شما «حکیم است» به آنچه در حق شما برنامه ریزی کرده است.

﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلِلاً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۱۲﴾﴾ [النساء: ۱۲].

«و نیمی از میراث زنان شما از آن شماست، اگر فرزندی نداشته باشند» خطاب در اینجا متوجه شوهران است. مراد از فرزند: پسر، یا دختر، یا فرزندان پسر می‌باشند، چه از شوهر آن میراث‌بر باشند چه نباشند «پس اگر ایشان را فرزندی باشد، شما را از آنچه بگذاشته‌اند یک چهارم سهم است» یعنی: در صورتی که زن فرزندی نداشته باشد، نصف ارثیه زن از آن شوهر است، اما با وجود فرزند - هرچند در رده‌های پایین هم باشد (یعنی نوه و نتیجه زن باشد) - سهم شوهر یک‌چهارم ارثیه زنش هست، البته این سهام «پس از انجام وصیتی» است «که به آن سفارش کرده باشند، یا» پرداخت «وامی که دارند».

اما حکم میراث بردن زنان از شوهران‌شان چنین بیان شده است: «و برای زنان است یک چهارم سهم از آنچه شما بگذاشته‌اید، اگر فرزندی نداشته باشید» چه این فرزند از زنتان ارث‌بر باشد، چه نباشد «پس اگر شما را فرزندی باشد، در این صورت برای زنان یک هشتم سهم است از آنچه بگذاشته‌اید، بعد از ادای وصیتی که به آن سفارش کرده

باشید، یا پرداخت بدهی‌ای» و باید دانست: زن در سهمی که - با وجود فرزند و بدون وجود آن - دارد، با زنان دیگر شوهرش مشارکت دارد. یعنی: اگر زن موجود در عقد نکاح شوهر یکی باشد، این سهم از آن وی است، اما اگر شوهر بجز وی، زن یا زنان دیگری هم داشته باشد، همه زنان وی در این سهم - بی هیچ خلائی - باهم شریکند و آن را به طور مشترک مستحق می‌شوند. سخن در مورد بدهی و وصیت متوفی هم بر آن وجهی است که گذشت. «و اگر مرد، یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله باشد» کلاله: متوفایی است که نه فرزندی دارد، نه پدر و نه جدی. یادآور می‌شویم که اعراب هر متوفایی را که پدر، یا فرزند، یا جدی از راه نسبی (تعصیب) از وی میراث نبرد، (کلاله) می‌نامند، پس کلاله، مردان یا زنان متوفایی هستند که برادران، یا عموها، یا پسر عموهایشان از ایشان میراث می‌برند. اصل (کلاله) از «اکلیل» است و مناسبت میان آنها این است که همچنان که اکلیل بر سر احاطه دارد، این میراث بران نیز از حواشی متوفی بروی احاطه داشته و از اصول و فروع وی نمی‌باشند. آری! اگر مرد یا زنی کلاله باشد «و برادر، یا خواهری داشته باشد» علما اجماع دارند بر این که: مراد از برادر و خواهر در اینجا، برادران و خواهران مادری (اخیافی) هستند. البته حکم میراث برادران و خواهران پدری و مادری (اعیانی) و برادران و خواهران پدری (علاتی)، در آخر سوره می‌آید. «پس برای هریک از آن دو یک ششم سهم ترکه است» چه برادر مادری او باشد و چه خواهر مادری او و ذکور و اناث در این حکم برابرند، اما به شرط اینکه تنها باشند؛ «اما اگر آنان زیاده از این بودند» یعنی: اگر برادران اخیافی، یا خواهران اخیافی منفردا، یا به طور مختلط، بیشتر از یک تن بودند «پس آنان در یک سوم ماترک باهم شریکند» یعنی: فقط ثلث (یک سوم) ارثیه را مالک می‌شوند، با تساوی تمام در میان مذکر و مؤنث خویش.

ابن کثیر می‌گوید: «برادران و خواهران اخیافی با بقیه ورثه از چند وجه اختلاف دارند؛ اول این که: آنها با کسی که بدو منسوبند - یعنی با مادرشان - میراث می‌برند. دوم این که: ذکور و اناث آنها در میراث با هم برابرند. سوم این که: میراث نمی‌برند، مگر آن گاه که مرده ایشان کلاله باشد، یعنی: نه فرزندی داشته باشد، نه پدر و نه جدی. بنابراین، آنان همراه با پدر و جد و فرزند و فرزند فرزند متوفی، میراث نمی‌برند. چهارم این که: سهم ایشان به هیچ وجه از ثلث مال بیشتر نمی‌شود، هر چند ذکور و اناث آنها بسیار هم باشند». البته «پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا بعد از پرداخت

بدهی‌ای که دارند و باید که او در وصیت و بدهی به حال ورثه زیان‌رسان نباشد» و به هیچ وجهی از وجوه زیان‌واضرار، قصد زیان رساندن به آنان را نداشته باشد. مثلاً به این صورت که برای کسی به چیزی اقرار کند که بر ذمه وی نبوده است، یا برای کسی چیزی را وصیت کند و هدفش از این اقرار و وصیت، جز زیان رساندن به ورثه چیز دیگری نباشد. یا مطلقاً برای وارث یا برای غیر آنان بیشتر از ثلث ارثیه را وصیت کند، در حالی که ورثه آن را اجازه نداده و به چنین امری راضی نیستند. بنابراین، هر اقراری به بدهکاری، یا هر وصیتی که هدف از آن زیان رساندن به ورثه باشد؛ باطل و مردود است و هیچ چیز از آن اجرا نمی‌شود - نه ثلث و نه کمتر از آن.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «زیان رساندن در وصیت از گناهان کبیره است». «این است وصیت خدا» پس هر وصیتی از سوی بندگان که مخالف آن باشد، مسبوق به وصیت الهی است، لذا وصیت خداوند ﷻ به پیروی سزاوارتر می‌باشد بنابراین، وصایایی که مخالف آن باشد کنار گذاشته می‌شود، همچون وصایایی که متضمن برتری دادن برخی از ورثه بر برخی دیگر، یا مشتمل بر وجهی از وجوه زیان‌رسانی به آنان است «و خداوند دانا» است به میراث بران «بردبار است» بر اهل جهالت و نادانی از شما. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مرد، یازنی، شصت سال تمام به طاعت حق عمل می‌کند، سپس چون مرگ ایشان در می‌رسد، در وصیت زیان می‌رساند و در اثر آن آتش دوزخ برای‌شان واجب می‌گردد».

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [النساء: ۱۳].

«اینها» که گذشت از احکام «حدود مقرره الله است» یعنی: مرزهای تعیین شده اوست که تجاوز از آن‌ها روا نیست. حدود: جمع حد، عبارت است از: قوانین و احکامی که خداوند ﷻ آنها را برای بندگان وضع کرده است تا به آن عمل کنند و از آن تجاوز ننمایند. گاه حدود بر محرمانی اطلاق می‌شود که خداوند ﷻ آنها را منع کرده است، به همین جهت، مجازاتهای معین در شریعت، «حدود» نامیده شده‌اند. «و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند» در تقسیم میراث و غیر آن از احکام «او را به بهشت‌هایی در آورد که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه در آن

هستند و این همان کامیابی بزرگ است» که هیچ رستگاری و کامیابی‌ای در دنیا با آن نمی‌تواند برابری کند.

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ [النساء: ۱۴].

«و هر که الله و رسول او را نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز کند» با تغییر دادن این احکام، یا فرو گذاشتن عمل به آنها «خداوند او را در آتشی درآورد که جاودانه در آن است و او راست عذاب خفت بار و رسوا کننده» در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «فرائض (علم میراث) را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا من شخصی درگذشتنی هستم و همانا علم نیز برچیده خواهد شد و فتنه‌ها پدیدار خواهد گشت تا بدانجا که دوتن درباره فریضه میراث با هم اختلاف پیدا می‌کنند، اما کسی را نمی‌یابند که در مورد آن حکم کند».

﴿وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَلْحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّهِنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۵].

«و کسانی از زنان شما که مرتکب فاحشه می‌شوند» فاحشه: فعل ناشایست است و مراد از آن در اینجا، فعل «زنا» است «بر آنان چهار مرد را از جنس خویش» از مسلمانان عادل «گواه طلبید، پس اگر» چهار مرد بر جرم آنان «شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها محبوس کنید تا آن که مرگ عمرشان را پایان دهد» و از آمیزش با مردم منعشان کنید. یادآور می‌شویم که این حکم در اول اسلام بود، سپس منسوخ شد. آری! حکم همین است که آنان باید در خانه‌ها زندانی شوند «یا خداوند برای‌شان راهی مقرر کند» به اینکه در موردشان حکمی دیگر نازل کند. و با نزول آیه «حد» برای مرد و زن زناکار، چنین هم کرد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در آغاز اسلام، زن چون زنا می‌کرد، در خانه (به‌طور مادام‌العمر) زندانی می‌شد... تا این که آیه مبارکه سوره نور نازل شد: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا﴾ [النور: ۲]. و به این ترتیب خداوند صلی الله علیه و آله برای آنان راهی از این حالت گشود، از آن پس، هرکس مرتکب زنا می‌شد، دره (تازیانه) می‌خورد و رها می‌شد». از این رو در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه حد فرمودند: «بگیرید از من (این حکم را): به تحقیق که خداوند برای آنان راهی مقرر کرد، [آن راه این است که:] مجازات زنا با بکر با بکر (زنی که شوهر نکرده و مردی که زن نگرفته)

صد تازیانه و تبعید یکسال است و مجازات زناى ثیب با ثیب (مردى که زن گرفته و زنى که شوهر کرده) صد تازیانه و سنگ باران است.»

اما حنفی‌ها بر آنند که بعد از تازیانه زدن، دیگر تبعیدی نیست، که رأی جمهور فقها برخلاف آن است. البته مرد و زن متأهل زناکار - در نزد جمهور - فقط رجم می‌شوند، بدون تازیانه. اما احمد بن حنبل می‌گوید: رجم و تازیانه هر دو بر آنان جاری می‌گردد. و حکم گواهی چهار شاهد مسلمان عادل بر عمل زنا، باقی است و منسوخ نشده است.

﴿وَالَّذَانِ يَأْتِيَنِهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾ [النساء: ۱۶].

«و آن دوکس از شما که زنا می‌کنند» یعنی: آن مرد و زنی که از میان مردان و زنان شما مرتکب عمل زشت زنا می‌گردند «پس آنان را آزار دهید» و برنجانیدشان؛ با زدن و تویخ و تشر و سرزنش. خطاب در اینجا متوجه حکام و «اولی الامر» جامعه اسلامی است. آری! در آغاز، حکم زن زناکار، زندانی ساختنش در خانه و آزار رساندن به وی - هردو - بود و حکم مرد زناکار آزار رساندن او بود بدون زندان. «پس اگر توبه کردند» از فعل زنا «و به صلاح آمدند» و نیکوکاری پیش گرفتند «از» تعذیب و آزار «آنان دست بردارید، زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است» این حکم چنان که گفتیم، قبل از نزول آیه حد بود و با نزول آن منسوخ گردید.

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۷].

«جز این نیست که وعده قبول توبه بر الله لازم است» یعنی: حق تعالی خود بر خویشتن واجب گردانیده که توبه توبه‌کاران را - چنانچه به‌سویش توبه‌کارشوند - بپذیرد و از آنها درگذرد، اما اعتقاد ما بر این است که پذیرفتن توبه، عقلا بر خدای متعال واجب نیست. البته پذیرش توبه «تنها برای کسانی است که از روی جهالت مرتکب ناشایستی» یعنی: گناهان «می‌شوند» مراد از جهالت در اینجا: عدم شناختن گناه نیست، بلکه سبکسری و بی‌شرمی در ارتکاب عمل گناه آلودی است که ارتکاب آن سزاوار شأن شخص خردمند نمی‌باشد. البته این حالت سبکسری، در هنگام فوران شهوت، یا فوران خشم بر انسان پدید می‌آید. ولی ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هرکس که مرتکب عمل ناشایستی می‌شود، او قطعاً نادان و جاهل است زیرا ارتکاب کار ناشایست،



خود اثر جهالت اوست». آری! آن جاهلان سبکسری که مرتکب گناه می‌شوند «سپس به زودی توبه می‌کنند» از گناهانشان «آناند که خداوند توبه‌شان را می‌پذیرد» در حدیث شریف آمده است: «تحقیقا خداوند توبه بنده را - مادامی که در حال غرغره مرگ و جان‌کندن نباشد - می‌پذیرد». بنابراین، مراد از توبه کردن در زمانی نزدیک؛ توبه کردن در فاصله زمانی میان ارتکاب گناه تا هنگام مشاهده فرشته مرگ، یعنی: (ملک‌الموت) از سوی شخص توبه‌کار است. «و خداوند دانای حکیم است» پس در همه امور از روی دانایی و فرزنگی حکم می‌کند.

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِسْمَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [النساء: ۱۸].  
 «و وعده قبول توبه برای کسانی نیست که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان در رسد» به‌گونه‌ای که می‌داند که حالا دیگر حتما می‌میرد و هیچ امیدی به‌زنده ماندنش باقی نمانده است و در آخرین هنگام «می‌گوید: اکنون توبه کردم» که این توبه هیچ سودی به حال وی ندارد «و نیز توبه کسانی که در حال کفر می‌میرند» زیرا کسانی که بر کفر می‌میرند، اساسا توبه‌ای ندارند و وجود آن در حق ایشان همانند عدم آن است «برای اینان» یعنی: برای هردو گروه «عذابی دردناک آماده ساخته‌ایم» به جزای گناهان آنان.

علما در بیان احکام گفته اند:

- ۱- توبه از گناه به اتفاق امت بر مؤمنان فرض است.
- ۲- توبه از گناهی، همراه با ادامه‌دادن در گناه دیگری، جایز است.
- ۳- توبه کسانی که این دو آیه ناظر بر احوال ایشان است، پذیرفته می‌شود، نه توبه شخص محتضر در حال احتضار و نه توبه کافر در قیامت.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا ءَاتَيْنَهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به‌ارث برید» یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش گرفته و محبوس و مقیدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس‌هایشان ذی‌حق‌تر هستید، چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند و می‌کنند، لذا شما باید

بدانید که زن کالایی نیست که به ارث برده شود «و نیز» ای شوهران! یا ای اولیای شوهر متوفی! برای شما حلال نیست که «ایشان را منع کنید» از اینکه بادیگری غیر از شما ازدواج کنند تا با این منع بتوانید میراث ایشان را - هنگامی که می‌میرند - از آن خود سازید، یا بتوانید از این وسیله فشار برای بازپس گرفتن مهر ایشان استفاده کرده و آن گاه به ایشان اجازه ازدواج بدهید.

زهری و ابومجلز می‌گویند: «رسم و عادت اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد و از خود همسری بجا می‌گذاشت، پسر آن مرد از غیر آن زن، یا یکی دیگر از نزدیکان نسبی وی، جامه خویش را بر او می‌افکند و با این کار به آن زن از خود زن و از اولیایش ذی‌حقت‌تر می‌شد». بخاری نیز در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «رسم اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد، اولیای متوفی به (تصاحب) زن وی سزاوارتر تلقی می‌شدند، پس اگر یکی از آنان می‌خواست، او را به نکاح می‌گرفت و اگر می‌خواستند، او را به دیگری به زنی می‌دادند و اگر هم نمی‌خواستند، او را اصلا به نکاح نمی‌دادند، پس به هر حال؛ آنها به تصمیم‌گیری درباره وی ذی‌حقت‌تر و سزاوارتر بودند». در روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است: «اگر آن زن زیبا می‌بود، یکی از بستگان نزدیک شوهر متوفایش او را به نکاح خویش می‌گرفت و اگر زشت و نازیبا می‌بود، او را در بند خویش می‌داشت تا بمیرد و میراثش را بگیرد، یا او را وامی‌داشت که خود را بازخرد کند و در قبال آزادی وی از اوفدیه‌ای می‌گرفت و رهایش می‌کرد». در روایت بخاری اضافه شده است: «همان بود که این آیه کریمه نازل شد». حاصل مطلب این که: آنها مهر را همچون ثمن و بهایی برای زن به حساب می‌آوردند.

آری! این کار را نکنید «تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید، به دست آرید» و مهر را از آنان بازپس گرفته و از چنگشان به در برید «مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند» این استثنا مخصوص شوهر است نه نزدیکان وی. یعنی: فقط شوهر این امکان را دارد که با زن فسادپیشه خود روشی سختگیرانه داشته باشد. ابوقلابه می‌گوید: «هرگاه زن شخص مرتکب زنا شد، پس باکی نیست که به او زیان رسانده و در معاشرت بر وی سخت بگیرد و او را زیر فشار و آزار بگذارد تا آن که از مهر خویش برای وی درگذرد. یعنی اینکه از وی فدیة بازستاند». جمعی گفته‌اند: مراد از (فاحشه: زشتکاری) در آیه کریمه، بدزبانی زن و ناسازگاری وی با شوهر است. اما ابن جریر

ترجیحا بر آن است که کلمه (فاحشه) عام است و شامل زنا، ناسازگاری، بدزبانی و اعمالی از این دست همه می‌شود «و با زنان به وجه پسندیده زندگانی کنید» یعنی: به آن شیوه‌ای که در شریعت و درمیان خانواده زن، پسندیده شناخته شده؛ چون خوشرفتاری، انفاق بر آنان به طور درست و دادن حق آنان در شب گذرانی. البته این معنی در کمربند همان اموری است که خدای عَلَّمَ حلال گردانیده است بنابراین، خوشرفتاری با زنان به معنی آزاد گذاشتن آنان در ارتکاب محرمات نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «خیرکم خیرکم لاهله وانا خیرکم لاهلی». «بهترین شما، بهترین شماس است برای خانواده‌اش و من بهترین شما هستم برای خانواده‌ام». «و اگر آنان را» یعنی: زنانان را «دوست ندارید» به سببی از اسباب، بی آن که مرتکب بدکاری، یا ناسازگاری شده باشند، پس باید صبر کنید و شکیبایی ورزید و در امر جداشدن از آنان شتاب نکنید «زیرا چه بسا چیزی را ناخوش بدارید و خداوند در آن خیر بسیاری نهاده باشد» از قبیل استمرار و مداومت صحبت و به دنیا آمدن فرزندان صالح و شایسته از آن زنی که دوستش ندارید. چنان که در حدیث شریف آمده است: «مرد مؤمن از زن مؤمنه نفرت نوردد زیرا اگر از نظر شکل و شمایل و رفتار، او را نمی‌پسندد، چه بسا از بعدی دیگر از وی راضی گردد».

﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَسْتَبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَعَاتَيْتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۲۰].

«و اگر خواستید همسری جدید «را جانشین همسری» دیگر، یعنی زن پیشین خود «کنید و به یکی از آنها قنطاری داده باشید» به عنوان مهر، یا هدیه. قنطار: صد رطل طلا است و هر رطل دو کیلو و نیم است «پس چیزی از او پس نگیرید» یعنی: اگر مرد، زن خویش را از روی بی‌میلی به او طلاق داد، بی آن که طلاق به‌انگیزه بدکاری و ناسازگاری وی باشد، پس در این صورت برای مرد حلال نیست که چیزی از آنچه را که به او به‌عنوان مهر یا هدیه داده‌است، از او بازپس بگیرد «آیا آن را به ستم و تعدی آشکار» یعنی: به ناحق و حرامی واضح «می‌گیرید» ای مردان؟ بهتان: ستم و دروغی است که طرف مورد تعدی را مبهوت و حیرت‌زده گرداند، که این بدون شک، حرام و گناهی بزرگ است.

﴿وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا﴾ [النساء: ۲۱].

«و چگونه آن را می‌ستانید» این تعبیر، مفید انکار بعد از انکار است «با آن که از یک‌دیگر کام گرفته‌اید؟» ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «افضاء: مقاربت جنسی است، ولی حق تعالی از آن به کنایه یاد کرد، برای آن که به مسلمانان ادبی برتر رایباموزد». «و» چگونه از زنان مهر یا هدیه را باز پس می‌ستانید، در حالی که «زنان از شما عهدی محکم گرفته‌اند؟» که این عهد، همانا عقد نکاح است، عقدی که مرد و زن را با نیرومندترین رابطه به هم پیوند داده و قوی‌ترین تعهدات را میان آنها ایجاد می‌کند. پس اگر مرد بعد از عقد نکاح، با زنش مقاربت یا خلوت شرعی کرد، زن مستحق کل مهر خویش است و بر شوهر، گرفتن چیزی از وی در صورت طلاق دادنش حرام است، مگر در حالتی که زن مرتکب زنا، یا ناسازگاری شده باشد - چنان که بیان آن گذشت. در نزد احناف و حنبلی‌ها، مهر با «خلوت صحیح» ثابت می‌گردد، اما شافعی‌ها و مالکی‌ها بر آنند که مهر با مقاربت مقرر و ثابت می‌شود نه به صرف خلوت.

خلاصه اینکه آیات فوق بر چهار حق از حقوق مسلم زنان تصریح و تأکید دارد:

۱- تحریم به ارث بردن زنان.

۲- نهی از ممانعت زن از ازدواج مجدد در صورت وقوع طلاق.

۳- حق زن در برخورداری از معاشرت به شیوه نیکو و پسندیده.

۴- حق زن در دریافت مهریه خویش به طور کامل.

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً

وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۲۲].

در بیان سبب نزول آمده است: در جاهلیت رایج بود که چون پدران می‌مردند، فرزندانی که از غیر زنانشان بودند، زنان پدرانشان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، پس نازل شد: «و با زنانی که پدرانتان آنان را به ازدواج خود درآورده‌اند، ازدواج نکنید» به جهت رعایت کرامت و احترام و بزرگداشت پدرانتان. این جمله مفید نهی از آن عادت زشت جاهلیت است «مگر آنچه که در گذشته» قبل از نزول این آیه «رخ داده‌است» که خداوند ﷻ شمارا بر آن مؤاخذه نمی‌کند «همانا این کار ناشایست و منفور می‌باشد و بدراهی است».

در جاهلیت، نکاح پسر با زن پدر را - چنانچه پدر می‌مرد یا زن خود را طلاق می‌داد - نکاح «مقت» یعنی نکاح مبعوض و منفور می‌نامیدند زیرا این کار از نظر صاحبان خرد، سخت منفور و ناپسند و بدترین رسم و روش است. تعبیر (آباء: پدران)، به اجماع علما؛ اجداد (پدر بزرگ‌ها) را نیز در بر می‌گیرد.

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضْعَةِ وَأُمَّهُتُم نِسَائِكُمْ وَرَبِّبُكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ [النساء: ۲۳].

این آیه؛ آیه تحریم محارم نسبی، محارم رضاعی و محارم به وسیله پیوندهای خویشاوندی (سببی) است، چنان‌که ابن‌عباس رضی الله عنه فرمود: «بر شما هفت گروه در نسب و خویشاوندی حرام شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد».

«بر شما مادرانتان حرام شده است» یعنی: به نکاح گرفتن آنان. لفظ (مادران)، شامل مادر بزرگان پدری و مادری - هرچند در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند - نیز می‌شود زیرا همه آنها مادران شخص می‌باشند. «و» بر شما حرام شده است «دخترانتان» دختران: شامل دختران فرزندان هم می‌شود، هرچند در مرتبه‌های پایین‌تری قرار داشته باشند (چون نوه‌ها و نتیجه‌ها)، چه آن دختران از پسران شخص باشند و چه از دختران وی. جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد بن حنبل) نکاح دختر زنا را بر پدر زانی‌اش که از آب نطفه (منی) وی متولد شده است، بر وی حرام می‌دانند زیرا او نیز در واقع دختر وی است، هرچند که حرامزاده می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «خواهرانتان» خواهران: شامل خواهران اعیانی (پدری و مادری)، خواهران اخیافی (مادری) و خواهران علاتی (پدری)، همه می‌شود.

«و» بر شما حرام شده است «عمه‌هایتان» عمه: اسم هر زنی است که خواهر پدرتان، یا خواهر یکی از اجداداتان باشد. گاهی عمه از جهت مادر است و آن خواهر پدر مادر می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «خاله‌هایتان» خاله: اسم هر زنی است که خواهر مادرتان، یا خواهر یکی از مادر بزرگ‌هایتان باشد. گاهی خاله از جهت پدر است و آن خواهر مادر پدر می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «دختران برادر» دختر برادر: اسم

هر مؤنثی است که برادر شما با او نسبت ولادت مباشر و مستقیم، یا نسبت ولادت بالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند هم در مراتب خود دور باشد. «و» بر شما حرام شده است «دختران خواهر» دخترخواهر: اسم هر مؤنثی است که خواهر شما با او نسبت ولادت مستقیم یا بالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند در مرتبه خود دور هم باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آن مادران شما که شما را شیر داده‌اند» در طول دوره دوساله شیرخوارگی. اما بعد از آن مدت، شیرخوردن از زنی سبب تحریم نمی‌شود. در احادیث صحیح تعداد شیرخوردن به پنج مرتبه مقید شده است، اما مسئله در بین مذاهب مورد اختلاف است: شافعی‌ها بر آنند که تحریم به کمتر از پنج بار شیردادن ثابت نمی‌شود، اما احناف و مالکی‌ها بر آنند که شیرخوردن اندک در اثبات تحریم، همچون شیرخوردن بسیار است، هرچند یک قطره بیشتر نباشد. و حنبلی‌ها بر آنند که کمتر از سه بار شیردادن حرام نمی‌گرداند. «و» بر شما حرام شده است «خواهران رضاعی شما» خواهر رضاعی: دختری است که طفلی با او از پستان یک زن شیر خورده باشد. بنابراین، خدای سُبْحٰنَہٗ وَّعَظِیْمَہٗ شیرخوارگی را به منزله نسب قرار داد و زن شیردهنده را مادر «شیرخوار» نامید، از این رو، شوهر شیردهنده؛ پدر رضاعی وی است و پدر و مادر او؛ پدر بزرگ و مادر بزرگ وی و خواهر او؛ عمه وی و هر فرزندی که برای شوهر زن شیردهنده متولد گردد، هرچند از غیر آن زن شیرده باشد - چه قبل از شیرخوردن او متولد شده باشد و چه بعد از آن - همه برادران و خواهران وی هستند و مادر زن شیرده، مادر بزرگ وی است و خواهرش خاله وی و هر آن کسی که برای آن زن از همین شوهر به دنیا آید، برادران و خواهران پدری و مادری وی هستند و هر آن کسی که برای زن شیرده از غیر آن شوهر متولد شود؛ حکم برادران و خواهران مادری وی را دارند.

«و» بر شما حرام شده است «مادران زنانان» که عبارتند از: مادرزن و مادر بزرگ‌های او، که به مجرد عقد نکاح دختر، بر شوهر حرام می‌شوند «و» بر شما حرام شده است «دختران زنانان» یعنی: دختراندرهائیتان «که در کنار شما پرورش یافته‌اند - از بطن آن زنانان که با آنان همبستر شده‌اید» ریبیه: دختری است که تحت رعایت و سرپرستی ناپدری (شوهر مادر) تربیت می‌شود. البته تربیت و پرورش دختراندر - بنا بر قول جمهور - در تحریم وی معتبر نیست زیرا دختر زن هنگامی که شوهر با مادرش آمیزش جنسی (مقاربت) کند، بر وی حرام می‌شود، ولو این که آن

دختر در خانه ناپدری خویش تربیت هم نشده باشد، لذا قید تربیت و پرورش در اینجا، بنا بر غالب عرف بیان شده و لذا آن را در اصل تحریم، هیچ دخلی نیست «پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست» یعنی: در نکاح دختر اندرانتان بر شما گناهی نیست، اگر قبل از همبستر شدن با مادرانشان از آنها جدا شده باشید.

علما از همین آیه این قاعده شرعی را استنباط کرده‌اند که: «مادران را نکاح دختران، و دختران را مقاربت با مادران حرام می‌گرداند». اما در سایر محرمات سببی که عبارتند از: زن پدر، زن پسر و مادرزن، باید گفت که به مجرد عقد نکاح مرد با زن، این گروه بر وی حرام می‌شوند، حتی اگر هم با زن خویش آمیزش جنسی نکرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «زنان پسرانتان» یعنی: زنان پسرانتان به مجرد عقد نکاح پسرانتان با آنان، بر شما حرام می‌شوند، هر چند که فرزندانان با آنان مقاربت هم نکرده باشند، اما مشروط بر اینکه این فرزندان، فرزندان باشند: «که از پشت شما باشند» یعنی: پسرخوانده‌های شما نباشند، پس زنان پسرخوانده‌های شما که از پشت غیر شما هستند، بر شما حرام نیستند، بر خلاف آنچه که در جاهلیت مرسوم بود.

«و» بر شما حرام شده است «این که جمع کنید میان دو خواهر» یعنی: ازدواج با خواهرزنتان پیش از آن که از وی با طلاق دادن یا مرگش جدا شوید، بر شما حرام شده است. همچنین جمع نمودن میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر یا دختر خواهر وی حرام است. البته قاعده کلی در این مورد این است: هر آن دو زن دارای قرابتی که اگر یکی از آنها را مذکر فرض کنیم؛ نکاح آن دیگری برایش حرام باشد، جمع کردن میان آنها در نکاح حرام است و این حرمت تا آن گاه باقی می‌ماند که یکی از آن دو در عقد مرد باشد. «مگر آنچه گذشته است» یعنی:

خداوند ﷻ بر آنچه که از این نکاح‌های حرام قبل از نزول تحریم گذشته باشد، شما را مؤاخذه نمی‌کند. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که معنای فرموده حق تعالی:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...﴾ تا آخر آیه، این است که عمل جنسی با این گروه، چه از طریق نکاح و چه از طریق ملک یمین (تملک از طریق بردگی) حرام است و هردو حرمت باهم برابر است و این حرمت در هردو گروه ساری و جاری است.

پس آیه کریمه بر تحریم هفت کس از نسب دلالت می‌کند که عبارتند از:

۱- مادر و مادر بزرگ‌ها، هر چند که در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند.

۲- دختر و دختران فرزندان، هر چند که در مرتبه‌های پایین‌تر قرار داشته باشند.

۳- خواهر.

۴- عمه.

۵- خاله.

۶- دختر برادر.

۷- دختر خواهر.

چنان که آیه کریمه بر تحریم شش کس از غیر نسب نیز دلالت دارد، که عبارتند از:

۱- مادر رضاعی.

۲- خواهر رضاعی. و مانند آن است تمام اصول و فروع زن شیرده.

۳- دختران زنانی که با مادرانشان مقاربت انجام گرفته است.

۴- زنان پسران.

۵- جمع کردن میان دو خواهر، یا میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا

میان زن و دختر برادر و دختر خواهر وی<sup>۱</sup>.

«بی‌گمان خداوند آمرزنده است» و آنچه را قبل از ابلاغ این تحریم‌ها گذشته است،

بر شما می‌آمزد «مهربان است» بر شما زیرا فقط کسانی را بر شما حرام ساخته که

تحریم آنها رحمتی برای شماست و در تحریم آنها حکمت‌های بالغه‌ای وجود دارد که

در دنیا و آخرت خویش از آنها مستفید و بهره‌مند می‌شوید.

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ

لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ

مِنْهُنَّ فَتَأْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ

الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۲۴﴾ [النساء: ۲۴].

«و زنان شوهردار بر شما حرام شده است» پس زن شوهردار برای غیر شوهر خویش

حلال نیست، مگر اینکه از شوهر خویش جدا گردد و عده او سپری شود «به استثنای

زنانی که مالک آنان شده‌اید» یعنی: کنیزانی را که به ملک یمین از دار حرب اسیر

کرده‌اید - هرچند که در دار حرب شوهر هم داشته باشند و شوهران‌شان در دار حرب

۱- تفصیل احکام محرمات را در کتابهای فقه بجوید.



باشند - بر شما حلالند، اما اگر مردی کنیز شوهرداری را خریداری کرد، کام‌جویی جنسی از آن کنیز برایش حلال نیست، مگر اینکه شوهرش از وی جدا گردد.

بعد از آن که حق تعالی محرمات نسبی و سببی را معرفی کرد، می‌فرماید: «این فریضه الهی است که بر شما مقرر شده‌است» یعنی: این حکمی است لازمی که تغییردادن آن بر کسی روا نیست، پس، از حدود مقرر وی بیرون نروید و به شریعت وی پایبند باشید «و بر شما سواى این محرمات» که در این آیات ذکر شد «حلال است، که طلب نکاح کنید به اموال خویش» یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند ﷻ آنها را بر شما حلال گردانیده است و مبادا با اموال خویش حرام راطلب کنید.

ذکر «اموال» در این مقام، دلیل بر آن است که نکاح جز به مهر صحت پیدا نمی‌کند و هرچند در هنگام عقد از مهر نام برده نشود، مهر واجب می‌گردد. آری! طلب نکاح کنید به اموال خویش «عفت طلب‌کنان» از آلوده‌شدن به زنا «نه شهوت‌رانان» یعنی: نه زناکنندگان. احسان: عفت‌طلبی و نگهداشت نفس از فروافتادن در حرام است. مسافح: از سفح است، سفح عبارت است از: ریختن آب منی در غیر جایگاه صحیح آن، که همانا فرج حلال زن باشد. یعنی: طلب نکاح شما با امواتان باید در حلال باشد، نه در زناکاری و حرام «پس کسی از زنان که از او بهره گرفتید» یعنی: با جماع و آمیزش جنسی به وسیله نکاح شرعی، از اوبرخوردار شدید «پس مهرشان را» که بر آن با هم به توافق رسیده بودید «به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید» یعنی: مهر برای زنان از جانب خدای متعال مقرر شده است. بعضی گفته‌اند: مراد آیه کریمه، زنانی هستند که از آنان با نکاح متعه بهره گرفته می‌شود. یادآور می‌شویم که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع بود و سپس منسوخ شد. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر از نکاح متعه و از خوردن گوشت خران اهلی، نهی کردند». «و بر شما در آنچه که با یک‌دیگر بعد از مهر مقرر به توافق رسیدید گناهی نیست» یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقررکردن مهر، با رضایت یک‌دیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یا کل آن را به شوهر خویش ببخشد و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید و یا هرگونه تصمیمی که درباره ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید «هر آینه الله دانای حکیم است» دانا و صاحب حکمت

است در آنچه که آفریده و در احکامی که برای خلق خویش مشروع گردانیده است و از جمله در احکام مربوط به عقد نکاح که سبب حفظ نسبها، بقای نسل و خوشبختی زن و مرد می‌شود.

قابل ذکر است که (محصنات) در قرآن کریم به سه معنی به کار رفته است:

۱- زنان شوهردار - نظیر همین آیه.

۲- زنان پاکدامن «نور/۴».

۳- زنان آزاد (آیه بعدی).

﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فِتْيَتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاثُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسْلِفِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصِنَّ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَلْحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [النساء: ۲۵].

«و هرکس از شما که طول» یعنی: توانایی و امکانات مالی «نداشته باشد که» به وسیله آن «با زنان آزاد» و پاکدامن «مؤمن ازدواج کند، پس باید که از آنچه دست شما از کنیزان باایمان مالک شده است، نکاح کند» یعنی: برای چنین کسی رواست که کنیز مسلمانی را که در ملک دیگری غیر از خود وی است به نکاح گیرد. اما اگر توانایی مالی ازدواج با زن آزادی را داشت، ازدواج با کنیز بر وی حرام است. نکاح کنیز کتابی نیز جایز نیست و این رأی جمهور فقهاست. اما رأی احناف - که در ادامه همین آیه ذکر می‌شود - بر جایز بودن آن است. «و خدا به ایمان شما داناتر است» پس در صورت ضرورت، از ازدواج با کنیزان امتناع نورزید زیرا چه بسا که ایمان برخی از آنان، از ایمان برخی از زنان آزاد بهتر باشد. البته این قید، به این امر توجه می‌دهد که باید ظاهر ایمان آنان را پذیرفت «همه از یک‌دیگرید» زیرا همه شما - چه کنیز و چه آزاد - فرزندان آدم علیه السلام هستید. این تعبیر هشدار است بر این که: نباید به نسبه‌ها و حسبها فخر ورزید «پس کنیزان را با اجازه اهل آنان نکاح کنید» یعنی: با اجازه مالکان آنها.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که مالک کنیز، ولی او می‌باشد و ازدواج کنیز بدون اجازه وی صحیح نیست». «و مهرهایشان را به وجه معروف به آنان

بدهید» یعنی: بر آن وجهی که در شرع و عرف نیکو، معروف و پسندیده است و چنان نباشد که به خاطر کنیز بودنشان، چیزی از مهرهایشان را از روی اهانت فروگذار نموده، یا در این امر به آنان زیان برسانید. و مالکان آنان مالک مهرهایشان نیز هستند «در حالی که عقیقه باشند» و پاکدامن «نه زناکار» یعنی: کنیزانی را به نکاح نگیرید که به طور علنی مرتکب زنا می‌گردند «و نه دوست پنهانی گیرنده» او زنی است که به طور پنهانی با فردی زنا می‌کند. یادآور می‌شویم که اعراب در جاهلیت زناى علنی را عیب می‌پنداشتند، اما گرفتن دوست پنهانی را عیب نمی‌شمردند. پس، خدای سبحان بدین‌گونه از به نکاح گرفتن و به نکاح دادن کنیزی که به طور آشکار، یا پنهانی به عمل زنا آلوده باشد، نهی کرد «آن‌گاه چون ازدواج کردند، اگر مرتکب فاحشه شدند» فاحشه: در اینجا عبارت از عمل زنا است «پس بر آنان نیمی از عقوبت زنان آزاد است» یعنی: چنان عقوبتی که تجزیه آن ممکن باشد و آن عبارت از: جلد (زدن تازیانه) است، نه رجم زیرا رجم (سنگسار) نصف نمی‌شود. بنابراین، مجازات کنیزان زناکار پنجاه تازیانه است زیرا حد زناى زن آزاد غیر محصنه (شوهرنکرده) صد تازیانه می‌باشد.

امام شافعی می‌گوید: «مسلمانان اتفاق نظر دارند بر اینکه اگر برده مرتکب زنا شد، بر وی رجمی نیست، به دلیل همین آیه که مجازاتشان را نصف مجازات زنان آزاد گردانیده است». از قید (اذا احصن: در صورتی که ازدواج کرده باشند) دانسته می‌شود که: اگر کنیزی زنا کرد که ازدواج نکرده بود، حدی بر وی نیست بنابراین، ابن عباس رضی الله عنهما بر آن است که بر چنین کنیزی حد جاری نمی‌شود، بلکه فقط به منظور تأدیب مورد لت و کوب قرار می‌گیرد. اما جمهور علما بر آنند که حد بر کنیز ازدواج نکرده‌ای نیز که مرتکب زنا گردد، جاری می‌شود. «این» ازدواج با کنیزکان مملوک «برای کسی از شما» رخصت است «که از آرایش گناه بیم دارد» به دلیل اینکه تمکنی ندارد تا با ازدواج با زن آزاد، عطش شهوت خویش را فرو نشاند. عنت: مشقت و زیان و ترس از درافتادن در گناه است. اما امام ابوحنیفه و یارانشان - برخلاف رأی جمهور - در جایز بودن نکاح کنیزان، ترس از آلوده شدن به گناه و عدم توان مالی بر ازدواج با زنان آزاد را شرط نکرده‌اند، بلکه گفته‌اند: هر گاه مرد با زن آزادی در حال ازدواج نبود، نکاح کنیز مؤمن و کتابی برایش جواز دارد، چه قدرت مالی ازدواج با زن آزادی را داشته باشد، چه نداشته باشد و چه از آرایش به گناه بیم داشته باشد، چه نداشته باشد زیرا مراد از آیه: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ

الَّذِينَ أَوْثُوا أَلْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ ﴿المائدة: ۵﴾. زنان پاکدامن اند و این معنی عام است در زنان آزاد و غیرآزاد. «و صبر کردن» از نکاح کنیزان «برای شما بهتر است» از نکاح با آنان زیرا نکاح با آنان به برده ساختن فرزند، خوارساختن نفس و کاستی مقام و منزلت شخص می‌انجامد «و خداوند آمرزنده مهربان است» لغزش‌های شما را می‌آمرزد و آنچه را که سبب مشقت است، به رحمت خویش از شما دور می‌گرداند.

﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۲۶﴾﴾ [النساء: ۲۶].

«خداوند می‌خواهد» احکام خویش را «برای شما بیان کند» و آنچه را که از اعمال نیک و مصالح شما بر شما پنهان است، برایتان روشن سازد «و شما را به سیره و سنت پیشینیان» یعنی: انبیای گذشته و پیروان صالح ایشان «راهبر شود» تا به سنتهای حسنه آنان اقتدا کنید «و» نیز می‌خواهد تا «از شما در گذرد» یعنی: بر شما به رحمت بازگردد و به شما توفیق عطا فرماید تا از آن مخالفت‌هایی که داشتید، توبه کنید و از همین روست که به شما در ازدواج با کنیزان رخصت داد «و الله دانای حکیم است» داناست به مصالح بندگان خویش، صاحب حکمت است در آنچه که برای‌شان مشروع گردانیده است.

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ﴿۲۷﴾﴾ [النساء: ۲۷].

«و خدا می‌خواهد که بر شما به رحمت بازگردد» و از شما درگذرد. این تأکیدی است بر (ویتوب علیکم) در آیه قبل و تکرار آن به سبب ذکر کسانی است که در مقابل این توبه قرار دارند: «و آنان که پیروی شهوات را می‌کنند» که عبارتند از: زناکاران از کفار و فجار «می‌خواهند که میل کنید» به سوی راه و روش فسادآلود آنان و میل کنید از راه میانه به سوی راه ستم، از حق به سوی باطل و کجروی پیشه کنید به «کجروی بزرگ» یعنی: می‌خواهند که بدون در نظر داشت هیچ قید و بند شرعی، بدکاریهای آنان را انجام دهید زیرا زناکاران فقط به فکر شهوت‌رانی خود هستند، بی‌آن که در عواقب امور، یا در حلال و حرام خداوند ﷻ بنگرند. مراد از شهوات در اینجا: فقط آن خواهشهایی است که شرع شریف آنها را حرام نموده، نه آنچه که در شریعت حلال است.

﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۲۸].

«خداوند می‌خواهد که سبک کند از شما» بار شما را در امر قوانین و اوامر و نواهی خود، به همین جهت برای شما نکاح کنیزان و غیر آن از آسان گیری‌های دیگر را رخصت داده است «و انسان ضعیف آفریده شده است» در برابر شهوات، پس ناتوان است از اینکه بر نفس خویش چیره شده و بر شهوت سرکش خویش مهاربزند و در برابر آن مقاومت کند، از همین روست که خداوند ﷻ خواسته است تا بر این موجود ضعیف آسان گرفته و بسیاری از امور را بر او مباح گرداند، چنان که در این آیات روشن ساخته است. سیاق آیه کریمه می‌رساند که این ضعف، ناظر بر ضعف انسان در برابر زنان است، به همین جهت، حق تعالی دایره را برای وی در امر زنان فراخ گردانید. و کعب می‌گوید: «در امر زنان، عقل مرد از سر وی می‌پرد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء: ۲۹].

«ای مؤمنان! اموال خود را در میان خود به ناحق نخورید» یعنی: به شیوه‌ای که شریعت آن را مباح نگردانیده؛ همچون دزدی، خیانت، زورگیری، قمار، معاملات ربوی و امثال آن. تفسیر نظیر این آیه، در سوره بقره «آیه/۱۸۸» گذشت «مگر آن که تجارتي باشد» تجارت: دادوستد با معامله خریدوفروش است. حق تعالی مخصوصا از تجارت یاد کرد، نه از سایر انواع دادوستدها زیرا دادوستد از طریق خریدوفروش، اکثر و اغلب دادوستدها را تشکیل می‌دهد. آری! تجارتي باشد «به تراضی خودتان» تراضی: عبارت از آگاهی هریک از خریدار و فروشنده است از آنچه که می‌گیرد - بدون غش زدن یا پنهان کردن عیب جنس یا پول - و سپس جدا شدن آنهاست بعد از معامله به توافق و رضایت. و قبل از جدا شدن آن دو خیار (اختیار) فسخ معامله پابرجاست که اصطلاحا آن را «خیارمجلس» می‌نامند. اما احناف برآنند که: چون طرفین معامله، عقد را با توافق و رضایت بستند، آن معامله جایز است، هرچند که از محل عقد متفرق هم نشده باشند. همچنان از نظر احناف؛ آیه کریمه بر جواز دادوستد دست به دست (بیع به تعاطی) دلالت می‌کند، اما شافعی‌ها آن را جایز نمی‌دانند «و خود را نکشید» یعنی: ای مسلمین! بعضی از شما بعضی دیگر را نکشید، مگر به سببی که شرع شریف آن را به رسمیت شناخته باشد و خودکشی نیز نکنید.

نسفی در تفسیر این نهی، پنج مورد را ذکر کرده که همه آنها حرامند:

- ۱- نکشید کسی را که از جنس شماست از مؤمنان؛ زیرا مؤمنان همه چون یک‌تن‌اند.
- ۲- هیچ کس نباید خودکشی کند، یعنی نباید به وسیله‌ای از وسایل خودکشی انتحار نماید.
- ۳- نباید با ستم نمودن به یک‌دیگر در اموال، همدیگر را بکشید زیرا کسی که بر دیگری ستم می‌کند، چنان است که خودش را نابود می‌سازد.
- ۴- از هواهای نفسان پیروی نکنید، که در آن صورت خود را به هلاکت افکنده‌اید.
- ۵- مرتکب عملی نشوید که موجب قتل گردد.

در حدیث شریف آمده است: «هرکس خودش را با کارد و آهنی بکشد، روز قیامت کاردش در دست اوست و شکم خویش را در آتش جهنم با آن می‌درد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس به وسیله سمی خودکشی کند، سم وی دردست وی است و آن را در آتش جهنم جرعه‌جرعه می‌نوشد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس خود را از کوهی فرو افکند و بکشد، او در آتش جهنم فروافکنده شده است - در آن جاودان و ابدی است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکس خود را به چیزی بکشد، به وسیله همان چیز در روز قیامت عذاب می‌شود». «بی‌گمان خداوند نسبت به شما مهربان است» و از رحمت وی به شماست که شما را به اموری متوجه و متنبه ساخته که سبب صیانت اموال و بقای ابدان شماست، در حالی که امت‌هایی چون بنی اسرائیل را در امر توبه، به خودکشی مکلف ساخت.

﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَْ عُدْوَانًا وَّظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَّكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿۳۰﴾﴾

[النساء: ۳۰].

«و هرکس چنین کند» یعنی: مال مردم را به ناروا بخورد، یا مرتکب قتل خود یا دیگران شود، «از روی تجاوز و ستم» یعنی: در حالی که قصد و مرام وی در این اعمال، تجاوز و ارتکاب ناروا - چون گرفتن مال دیگران به جور و چپاول، یاغصب و زورگیری، کشتن دیگران به غیر خطا و در غیرقصاص یا ارتداد، یا اجرانمودن حد - باشد، «پس به زودی وی را در آتشی» عظیم و مخصوص «درمی‌آوریم و این کار» یعنی: درآوردن او به آتش «بر خدا آسان است» زیرا هیچ‌چیز نمی‌تواند حق تعالی را ناتوان سازد.

﴿إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا

كَرِيمًا﴾ [النساء: ۳۱].

«اگر از کبائر منہیات پرهیز کنید» یعنی: اگر از گناہان کبیرہ‌ای کہ حق تعالی شما را از آنها نہی کرده است، دوری کنید «از شما سیئات شما را» یعنی: گناہان صغیرہ شما را «ناہود می‌سازیم و شما را بہ جایگاهی ارجمند درمی‌آوریم» یعنی: بہ جایگاهی شایستہ، نیکو و دلخواہ، کہ بہشت برین است. خاطر نشان می‌شود کہ احادیث در باب گناہان کبیرہ بسیار است، کہ بعضی از این احادیث آنها را بہ ہفت گناہ و بعضی بہ کمتر از آن محدود ساخته اند. در حدیث شریف بہ روایت بخاری و مسلم آمدہ است کہ رسول خدا ﷺ فرمودند: «از ہفت چیز ہلاک کنندہ بپرهیزید»، در این اثنا از ایشان سؤال شد کہ این ہفت چیز ہلاک کنندہ چیست؟ فرمودند: «الشرك بالله، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، والسحر، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات». «این ہفت چیز عبارتند از: شرک بہ خدا ﷻ، کشتن نفسی کہ خداوند متعال کشتن آن را حرام گردانیدہ است - جز بہ حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز جنگ و تہمت زدن بہ زنان پاکدامن مؤمنی کہ از آن اتہام بہ دور و بی‌خبرند». لیکن ابن عباس رضی اللہ عنہما می‌گوید: «گناہان کبیرہ از ہفت بہ ہفتاد نزدیک‌تر است». ہم او می‌گوید: «گناہ کبیرہ ہر گناہی است کہ خداوند ﷻ آن را بہ آتش، یا غضب، یا لعنت، یا عذاب خویش ختم کردہ باشد». امام شمس‌الدین ذہبی نیز در باب کبائر کتابی نوشتہ و در آن ہفتاد گناہ کبیرہ را بر شمردہ است.

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا<sup>ط</sup> وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ<sup>ق</sup> وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ<sup>ر</sup> إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمًا﴾ [النساء: ۳۲].

از مجاہد در بیان سبب نزول آیہ کریمہ روایت شدہ است: ام سلمہ گفت: یارسول‌اللہ! مردان بہ جہاد می‌روند و ما نمی‌رویم و نیز برای ما نصف میراث است؟ همان بود کہ خدای عز و جل نازل کرد: «و چیزی را کہ خداوند بدان بعضی از شما را بر بعضی برتری بخشیدہ است، آرزو نکنید» اما جایز است کہ شخص آرزو کند تا حال وی مانند حال رفیقش باشد، بی‌آن کہ در آرزوی زوال این حال از رفیقش باشد «مردان از آنچه

حاصل کرده‌اند بهره‌ای دارند و زنان نیز از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای» پس خداوند ﷻ به حسب اقتضای اراده و حکمت خویش، برای هریک از دو گروه بهره‌ای از کار و کردارشان قرار داده‌است که آنان را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد «و فضل خدا را از وی درخواست کنید» یعنی: بجای اینکه به تمنا و آرزوی نعمت و مقام این و آن مشغول شوید، خود کار و تلاش کنید و از خداوند ﷻ خواهان خیر و فضل وی گردید زیرا فضل او گسترده و فراگیر است و از آن به شما ارزانی می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سلوا الله من فضله، فإن الله يحب أن يسأل، وإن أفضل العبادۃ انتظار الفرج». «از فضل خداوند درخواست کنید زیرا حق تعالی دوست دارد که مورد درخواست قرار بگیرد و بهترین عبادت انتظار گشایش است». «بی‌گمان خدا به هر چیزی داناست» پس فضل و بخشش وی از روی علم است و چون مورد درخواست قرارگیرد، آن را می‌داند، لذا بر خدای سبحان درکار، یا حکمی از افعال و احکام وی اعتراض نکنید.

﴿وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلَىٰ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ فَمَأْوَهُم نَصِيبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۳۳].

«و برای هر یک» از شما، یا برای هر مالی «از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک بجا گذاشته‌اند، میراث‌برانی قرار داده‌ایم» که آن مال را احراز می‌کنند. موالی: نزدیکان ارث‌بر انسان هستند که به میراث وی نزدیک شده آن را مالک می‌شوند «و کسانی که با آنان پیمان بسته‌اید، نصیبشان را به ایشان بدهید» مراد نزدیکان و دوستان هم‌پیمانی هستند که اصطلاحاً آنان را «موالی موالاه» می‌نامند.

در جاهلیت رسم بر آن بود که هم‌پیمانان از یک‌دیگر ارث می‌بردند، بدین‌سان که مردی با مرد دیگری پیمان دوستی می‌بست و به‌او می‌گفت: تو از من میراث می‌بری و من از تو! این رسم کهن، در دوران جاهلیت و در آغاز اسلام نیز پابرجا بود، سپس با آیه: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ [الأنفال: ۷۵]. «خویشاوندان نسبت به یک‌دیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند». منسوخ گردید و برای هم‌پیمان فقط وصیت و نیکوکاری باقی ماند، به دلیل این فرموده حق تعالی: ﴿إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا﴾ [الأحزاب: ۶]. «مگر آن که بخواهید به دوستان خود (وصیت یا) احسانی بکنید».



ولی در نزد احناف، حکم این آیه منسوخ نیست و اگر کسی با دیگری عقد «موالاه» بست، از وی میراث می‌برد، اما بعد از صاحبان فروع (سهم بران) و بعد از عصبه<sup>۱</sup> و ذوی الارحام. پس تفسیر آیه کریمه نیز از نظر احناف چنین است: چون مرد یا زنی مسلمان شد و وارثی نداشت، از قوم عرب نبود و برده آزاد شده هم نبود، می‌تواند به شخص مسلمان عربی بگوید که: با تو بر این شرط پیمان دوستی می‌بندم که اگر جنایت کردم، بجای من دیه بدهی و اگر مردم از من میراث بری! و آن دیگری هم بگوید: پذیرفتم! پس در این صورت عقد «موالاه» منعقد گردیده و آن شخص عرب از هم‌پیمان خود میراث می‌برد؛ در صورتی که کسی از اصحاب فروع، عصبه، یا خویشاوندان شخص هم‌پیماننش که از او در ارث ذی‌حق‌ترند، وجود نداشت «همانا خداوند همواره بر هر چیزی گواه است» و او دانای آشکار و نهان می‌باشد بنابراین، بر عقدها و معاملات شما نیز گواه است، پس به تعهدات خود در قبال همدیگر وفا کنید. این فرموده حق تعالی بلیغ‌ترین مزده و هشدار است زیرا وقتی خداوند عَلَيْكُمْ بر پیمانهای ما گواه باشد، ما را در برابر وفا به آنها پاداش داده و در برابر پیمان شکنی مجازات می‌کند.

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَنِينَاتٌ حَفِظْنَ لِمَا كَفَيْتُ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ﴿۳۴﴾﴾ [النساء: ۳۴].

«مردان بر زنان قیامند» ابن‌کثیر در تفسیر (قوامون...) می‌گوید: «یعنی: مرد رئیس زن، بزرگ و حاکم او و مؤدب اوست - اگر کثروی پیشه کرد - بنابراین، بر زنان است تا از مردان در امور پسندیده و معروفی که به ایشان دستور می‌دهند، اطاعت کنند». این ریاست مرد بر زن «به سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی برتری داده است» یعنی: مردان به خاطر آن مستحق این مزیت شدند که خدای عَزَّ وَجَلَّ ایشان را به اوصافی در عقل و جسمشان بر زنان برتری بخشیده است تا بدانجا که از میان آنان خلفا و حکام و امرا و جهادگران برمی‌خیزند. همچنان فضیلت مردان بر زنان در امور دیگری است که زنان در آن امور، شایستگی و توانایی کاملی ندارند،

۱- عصبه: نزدیکان انسانند از جهت پدر وی. آنان را عصبه نامیدند زیرا به شخص احاطه می‌کنند و او به سبب ایشان نیرو می‌گیرد و از حمایت و پشتیبانی ایشان برخوردار می‌گردد. لسان‌العرب.

چون کامل بودن روزه و نماز مردان و چون نبوت، خلافت، امامت، اذان، خطبه، جماعت، جمعه، گواهی در حدود و قصاص، مالک بودن نکاح و طلاق و ثابت شدن نسب از آنان. این سبب اول «قوامیت» مردان بر زنان بود، سبب دوم این است: «و نیز به سبب آن که مردان از اموال خویش» بر زنان «خرج کردند» و می‌کنند. یعنی: مهر و نفقه بر دوش مردان است. این آیه، دلیل وجوب پرداخت نفقه زنان از سوی مردان می‌باشد.

اما در عصر حاضر، برخی از مردم کوتاه‌نظر و سطحی بین، قضیه «قوامت» مرد بر زن را به معارضه کشانده و به این استدلال واهی تکیه می‌کنند که در برخی از دولت‌ها، زنان به ریاست و حاکمیت رسیده و اعتبار و جایگاه بلندی را احراز نموده‌اند. پاسخ این است که: قاعدتا در چنان احوال و اوضاعی، نتایج برآمده از حاکمیت زنان را باید - نه فقط در کوتاه‌مدت، بلکه در کوتاه مدت و بلندمدت هردو - مورد ارزیابی قرار داد و آن‌گاه قضاوت کرد. «پس زنان شایسته» و نیکوکار، «فرمانبردارند» برای خدا ﷻ و برای شوهران‌شان و برپا دارنده حقوقی هستند که رعایت آن برای آنها واجب است؛ اعم از حقوق خدا ﷻ و حقوق شوهران‌شان «و نگاه‌دارنده‌اند واجب غیابت را» یعنی: هر آنچه را که حفظ آن در هنگام غیاب شوهران‌شان بر آنان واجب است، حفظ می‌کنند، از جمله: حفظ و نگاه‌داشت نفس خویش، حفظ پاکدامنی خویش و حفظ فرزندان شوهر و خانه و اموال و اسرار وی. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بهترین زنان، زنی است که چون به سوی وی بنگری، تو را شاد سازد و چون به وی دستور دهی، از تو فرمان برد و چون از وی غایب شوی، تو را حفظ کند در نفس خویش و مال تو». بلی! زنان شایسته نگاه‌دارنده این امورند «به نگاه‌داشت‌الله» یعنی: حفظ و نگهداری امور فوق در غیاب شوهر از سوی زنان، به سبب حفظ الهی و یاری و توفیق وی است «و زنانی را که از نشوزتشان بیم دارید» نشوز: سرکشی و نافرمانی و برتری‌جویی بر شوهر است. اعراب می‌گویند: «نشزت المرأه»: «زن بر شوهرش گردنکشی کرد»، یعنی از امرش اطاعت نکرد، از تمکین (مباشرت جنسی) در برابر وی بدون عذری سر باز زد، بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رفت و مانند این از امور «پس» در برخورد با چنین زنان ناشزه‌ای، نخست «پندشان دهید» یعنی: آنچه را که خدای ﷻ بر عهده آنان نهاده‌است؛ از اطاعت شوهر، حسن معاشرت و دیگر واجبات

ذمه آنان رابه یادشان آورید و نصیحتشان کرده به پذیرش این امور ترغیب و از عواقب سرکشی و نشوزت بیمشان دهید. و این اولین راه حل است.

در حدیث شریف آمده است: «اگر من کسی را دستوردهنده می‌بودم که برای کسی سجده کند، بی‌گمان زن را دستور می‌دادم که برای شوهرش سجده کند - به سبب حق بزرگی که شوهر بر ذمه وی دارد». «و سپس» دومین راه حل این است که: «آنان را در خوابگاه‌ها ترک کنید» یعنی: از خوابگاه‌هایشان دوری کنید و آنان را در زیر روانداز (لحاف) خویش جای ندهید. این تعبیر، کنایه از عدم آمیزش جنسی با آنان است. بعضی گفته‌اند: دوری‌گزیدن در خوابگاه آن است که شوهر در بستر خواب به وی پشت کند «و» اگر این هم تأثیر نکرد، پس سومین راه حل این است که: «آنان را بزیند» چنان زدنی که به قصد تأدیب و اصلاحشان باشد، نه زدنی سخت و گزنده و آزاردهنده. خاطر نشان می‌شود که سنت رسول اکرم ﷺ این زدن را مقید به آن نموده است که با نرمی و ملایمت باشد، به طوری که به نقص عضوی در وی نینجامد و اثری از خود بر جای نگذارد «پس اگر از شما اطاعت کردند» چنان که باید و شاید و سرکشی و نشوزت را فرو گذاشتند «دیگر بر آنها هیچ راهی را نجوید» به چیزی از گفتار، یا کرداری که آنان را ناخوش آید، پس آنان را به عشق‌ورزی و محبت نسبت به خود مجبور و مکلف نگردانید، که این در اختیارشان نیست، لذا بهانه‌جویی و زیاده‌روی نکنید «بی‌گمان خدا بلند مرتبه بزرگ است» پس بدانید که قدرت خداوند ﷻ بر شما بزرگتر از قدرت شما بر زنانان می‌باشد بنابراین، بر آنان ستم نکنید و قدرت خدای متعال را بر خود به یاد آورید زیرا قدرت او فوق همه قدرت‌هاست.

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾ [النساء: ۳۵].

این حالت اول بود که نشوز و نفور و ناسازگاری در آن از سوی زن است. اینک حالت دوم را در این آیه بیان می‌کند: «و» ای اولیای امور و ای قضات و حکام شرع! «اگر از بالا گرفتن اختلاف میان آنان» یعنی: میان زن و شوهر «بیمناک بودید، پس بفرستید» به سوی زن و شوهر «داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن را» چنان داورانی را که از نظر عقل و دین و انصاف، به حکمیت و داوری میان آن دو شایستگی داشته باشند. در اینجا خداوند متعال مشخص می‌سازد که داوران باید از خانواده و خویشان مرد و زن باشند، چرا که خانواده مرد و زن، به احوال آنان آشناتر، رازهای

خصوصی و محرم آنان را نگه‌دارنده‌تر و بر ایجاد فضای صلح و سازگاری میان آن دو و سامان‌یافتن مجدد کار و بار زندگی مشترکشان مشتاق‌ترند. البته تعیین داوران فقط در زمانی است که روابط میان زن و شوهر، به‌گونه‌ای پیچیده و نابسامان باشد که طرف ناحق در میان آنها مشخص نگردد، اما اگر طرف ناحق شناخته شده بود، در این حالت، حق طرف دیگر قطعاً از وی گرفته می‌شود.

آری! بر داوران است که کوشش مقدورشان را در اصلاح میان زن و شوهر به خرج دهند، پس اگر بر این اصلاح قادر بودند، به مقتضای آن حکم می‌کنند، به این ترتیب که در صورت مقصر بودن مرد؛ وی را از آزار زنش بازداشته و در عین حال وی را به پرداخت نفقه ملزم می‌کنند. و اگر زن مقصر بود؛ مانع انفاق بر وی می‌شوند. یا مانند این از فیصله‌هایی که بعد از بررسی مشکلات میان آن دو، درکار داوری خویش اعمال می‌نمایند. ولی اگر اصلاح میان زن و شوهر از توان داوران خارج بود و آنها در نتیجه‌گیری‌شان به این حقیقت رسیدند که دیگر ادامه این زندگی مشترک به‌طور سالم و طبیعی آن ممکن نیست و باید آن دو از هم جدا شوند، در این صورت، می‌توانند میان آنها دوری و جدایی افکنند.

علما اجماع دارند بر اینکه فیصله داوران در امر جمع‌نمودن میان زن و شوهر نافذ است. ولی فیصله آنها در تفریق و جدایی‌افگندن، به نزد جمهور علما نافذ، اما از نظر احناف نافذ نیست زیرا احناف برآنند که داوران صلاحیت جمع‌کردن را دارند، نه صلاحیت جدایی‌افگندن را و در صورتی که قادر به جمع‌کردن و ایجاد سازش و تفاهم میان آن دو نبودند، قضیه را به قاضی ارجاع دهند، لذا تفریق میان آن دو، جز به حکم قاضی انجام نمی‌گیرد. «اگر داوران اصلاح» میان زن و شوهر «را بخواهند» و نیت آنها در این مورد، نیتی صادقانه و دلسوزانه باشد «خداوند میان آن دو» یعنی: میان زن و شوهر «سازگاری می‌دهد» تا به الفت و حسن‌معاشرت بازگشته و به زندگی مشترکشان سروسامانی دوباره بدهند. اما اگر داوران در کار داوری‌شان با یک‌دیگر اختلاف کردند، حکم آنها - به اجماع علما - نافذ نیست «هرآینه خداوند دانا و آگاه است» داناست به اراده داوران و آگاه است به کسی - از زن یا شوهر - که ستمگر می‌باشد.

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجُنُبِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ [النساء: ۳۶].

«و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک نگردانید» در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به معاذبن جبل رضی الله عنه فرمودند: «آیا می‌دانی که حق خداوند ﷻ بر بندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: اینکه او را بپرستند و چیزی را با او شریک نیاورند. سپس فرمودند: آیا می‌دانی که اگر این کار را کردند، حق بندگان بر خدا ﷻ چیست؟ حق آنان این است که ایشان را عذاب نکند». پس اولین امر و اولین فریضه؛ همانا معرفت خداوند متعال، خواندن وی به بیگانگی، طاعت وی، و عدم شرک آوردن به وی در شأن الوهیت و ربوبیت وی است «و به پدر و مادر احسان کنید» در سخن و عمل و انفاق بر آنان در هنگام نیازشان «و به خویشان و یتیمان و مسکینان» نیز احسان کنید. تفسیر آن در سوره بقره «آیه/۱۷۷» گذشت «و به همسایه خویشاوند» نیز احسان کنید. او کسی است که به همراه همسایگی در مسکن، به انسان نزدیکی نسبی نیز داشته باشد. یا مراد از: ﴿وَأَلْجَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ همسایه نزدیک و دیوار به دیوار است. «و به همسایه بیگانه» یعنی: بیگانه و اجنبی، یا همسایه دور نیز احسان کنید. بعضی گفته‌اند: مراد از آن، همسایه یهودی و نصرانی است. خاطرنشان می‌شود که حق همسایه به حسب نزدیکی و دوری منزل وی تفاوت پیدا می‌کند، پس به هر اندازه که منزلش دورتر باشد؛ حق وی هم ضعیف‌تر می‌شود و به هر اندازه که منزلش نزدیک‌تر باشد، حق وی هم قوی‌تر می‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ درباره حق همسایه فرمودند: «جبرئیل پیوسته به من درباره همسایه سفارش می‌کرد تا بدانجا که گمان بردم؛ همسایه از همسایه ارث می‌برد».

«و» احسان کنید «به هم‌نشین در پهلوی نشسته» یعنی: به همسر، به رفیق سفر و به رفیق اقامت در تحصیل علم، یا آموزش صنعت، یا انجام تجارت، یا مانند اینها «و» احسان کنید به «ابن السبیل» یعنی: به مسافری که به‌طور گذرا از نزد شما می‌گذرد، پس بر مقیم است تا به مسافر احسان کند. سبیل: یعنی: راه. بعضی گفته‌اند: مراد از آن، مسافر در راه‌مانده‌ای است که توشه راهش تمام شده باشد. به قولی دیگر: مراد از آن میهمان است «و» احسان کنید «به آن کسی که دست شما مالک وی شده» و ایشان غلامان و کنیزان اند، چنان‌که رسول خدا ﷺ دستور دادند که غلامان و کنیزان باید از همان غذایی اطعام شوند که مالک آنان می‌خورد و از همان لباسی پوشانده شوند که مالک آنان می‌پوشد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «برده مستحق غذا و پوشاک خویش است و از کار جز به حد توان خود مکلف ساخته نشود». «هرآینه

الله دوست ندارد کسی را که مختال» یعنی: متکبر و بی پروا و بی ملاحظه باشد بر مردم و بر همسایگان خویش «و فخر فروش باشد» فخر: خود ستایی، برشمردن مناقب و افتخارات خویش و گردن فرازی و خود بزرگ‌نمایی است. اما اگر کسی نعمت‌های حق تعالی را بر خود به منظور اعتراف به فضل وی، برشمرد، او شکرگزار است و به واجب شکر حق تعالی قیام ورزیده، لذا سزاوار نکوهش نیست - چنان که در آیه بعد آمده است.

﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ [النساء: ۳۷].

همچنان خداوند متعال دوست ندارد: «همان کسانی را که بخل می‌ورزند» در آنچه که در دست دارند و بنابراین، از ادای حقوق خود سرباز می‌زنند «و مردمان را به بخل می‌فرمایند» گویی آنان از جود و سخاوت دیگران در مال و دارایی‌شان نیز احساس انزجار و دل‌تنگی می‌کنند! و این نهایت خست و پستی و حماقت و نادانی و بی‌حیایی و اوج زشتی و فرومایه‌گی طبع است «و» همان کسانی که «آنچه را خداوند از فضل خویش بدانها ارزانی داشته، پوشیده می‌دارند» یعنی: به فقر و مسکنت تظاهر می‌کنند تا نیازمندان به برخورداری‌هایشان پی نبرند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ چون بر بنده‌ای نعمتی می‌دهد، دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی هویدا گردد». «و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم» که به وسیله آن در آخرت خوار و بی‌مقدارشان می‌گردانیم.

﴿وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ۗ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ وَ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا﴾ [النساء: ۳۸].

«و» حق تعالی دوست ندارد «کسانی را که اموال‌شان را برای نمایش، پیش چشم مردمان می‌بخشند» و می‌خواهند به مردم چنین وانمود کنند که سخی و بخشنده‌اند تا به کرم و دهش مشهور شده و میان مردم به آن فخر و مباهات ورزند. و آنان منافقان یا کافران‌اند، به دلیل این جمله: «و به الله و روز قیامت، معتقد نیستند. و هر که شیطان قرین او باشد» قرین: یار و همنشین است «پس وی چه بدهدمی‌است» زیرا شیطان همدمش را به ورطه‌های هلاک درافکنده، او را به بخل، فخرفروشی، خودستایی و بخشش مال با هدف نمایش و ریا و شهرت دستور می‌دهد و با این کار از پاداش انفاق مال در راه حق محرومش گردانیده و

درعین حال با انفاق مال وی در راه باطل، مالش را نیز بر وی تلف می گرداند، پس رفیق و همدمی این چنین، بسیار بدهمدمی است! در حدیث شریف آمده است: «صاحب مالی که مالش را به خاطر آن انفاق و صدقه می کند تا به او گفته شود که: فلان فردی بخشنده است، در زمره اولین سه تنی است که آتش در روز قیامت بر آنان شعله ور می شود».

﴿وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ

عَلِيمًا ﴿٣٩﴾ [النساء: ۳۹].

«و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می آوردند و از آنچه خدا به آنان روزی داده، انفاق می کردند، چه زبانی برای شان داشت؟ و خدا به» کار و کردار «آنان داناست» و آنان را به حال شان رها نمی کند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضْعِفُهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا

عَظِيمًا ﴿٤٠﴾ [النساء: ۴۰].

«و هر آینه خداوند به وزن ذره ای ستم نمی کند» ذره: واحد «ذره» است و ذر عبارت است از: مورچه بسیار ریز و کوچک. بعضی گفته اند: هر جزء از اجزای غبار و گرد، یک ذره است. امروزه به یک واحد اتم که با چشم عادی دیده نمی شود، نیز «ذره» می گویند. یعنی: خداوند ﷻ از ثواب اعمال شان چیزی کم نمی کند و در عذاب گناهانشان هموزن ذره ای نمی افزاید، چه رسد به مافوق آن. در حدیث شریف طولانی شفاعت آمده است: «... آن گاه خدای ﷻ خطاب به فرشتگان می فرماید: برگردید و کسی را که در قلب وی به اندازه همسنگ دانه سپندی از ایمان یافتید، از دوزخ بیرون آورید». در روایت دیگری آمده است: «به مقدار پایین ترین پایین ترین هموزن ذره ای از ایمان... پس فرشتگان خلقی بسیار را از دوزخ بیرون می آورند». آن گاه راوی حدیث فرمود: اگر می خواهید آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ را بخوانید.

«و اگر آن» ذره «عمل نیکی باشد، دوچندانش می کند» به مراتب بسیار و آن را چند و چندین برابر مضاعف می سازد، چنان که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند پاداش یک حسنه را به دوهزار برابر مضاعف می گرداند». اما حق تعالی کیفر گناه و بدی را دوچندان نمی سازد «و از نزد خویش پاداشی بزرگ می بخشد» به صاحبان اعمال نیک.

﴿فَكَفِّفَ إِذَا حِجَّتَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَحِجَّتَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾﴾ [النساء: ۴۱].

«پس حالشان چگونه باشد آن‌گاه که از هر امتی گواهی آوریم؟» یعنی: حال و روز این کافران چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امتی علیه آنان گواهی به میدان آوریم؟ البته این گواهان از کسانی هستند که آنها را به سوی خدای عزوجل فراخوانده و عهد الهی را به آنان یادآوری کرده‌اند، اما آنان در پاسخ، راه انکار و اعراض را در پیش گرفته‌اند. پس گواهان، انبیای عظام: اند که در روز قیامت برامتهایشان گواهی می‌دهند «و تو را بر آنان گواه آوریم» یعنی: ای محمد ﷺ! تو رابر کسانی که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده‌ای، گواه می‌آوریم تا بر مؤمنان به‌ایمانشان، بر کافران به کفرشان و بر منافقان به نفاقشان گواهی دهی. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول خدا ﷺ به من فرمودند: «بر من قرآن بخوان! گفتم: یا رسول الله، من بر شما قرآن بخوانم درحالی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمودند: آری! من دوست دارم که قرآن را از دیگران بشنوم. پس سوره «نساء» را خواندم تا چون به این آیه رسیدم: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ فرمودند: دیگر کافی است. در این اثنا متوجه شدم که چشمان آن حضرت رضی الله عنه از اشک لبریز شده است».

﴿يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ

حَدِيثًا﴾ [النساء: ۴۲].

«آن روز، آنان که کفر ورزیده‌اند و از پیامبر نافرمانی کرده‌اند، آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بر آنان هموار گردد» یعنی: آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بشکافد و آنان در آن فرو روند، سپس خاک بر آنان به همان شکل اول خود هموار گردد و هیچ نام و نشانی از آنان باقی نماند تا به مکافات عمل خویش دچار نشوند «و نمی‌توانند هیچ سخنی را از خداوند پنهان کنند» بلکه رازهایشان همه بر وی آشکار و ارائه شده است و سخنانی که در میان خویش ردوبدل کرده‌اند، به نزد وی معلوم است و بر نهان کردن آن از آن رو توانا نیستند که اندامهایشان بر ضدشان گواهی می‌دهد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ



مَنْ أَلْعَابِطِ أَوْ لَمَسْتُمْ الْمَيْسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا  
بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٤٣﴾ [النساء: ۴۳].

از علی رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: عبدالرحمن بن عوف میهمانی‌ای ترتیب داد و برای ما غذایی آماده کرد و شرابمان نوشانید، پس شراب در ما اثر کرد و چون موقع نماز فرا رسید، فلان... را در نماز امام ساختند و او سوره ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ [الکافرون: ۱]. را این چنین خواند: (قل یا ایها الکافرون، ما أعبد ما تعبدون ونحن نعبد ما تعبدون)! پس خداوند تعالی نازل فرمود: «ای مؤمنان! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید» یعنی: در حال مستی نماز نخوانید، یا در این حال به مساجد داخل نشوید «تا زمانی که بدانید چه می‌گویید» یعنی: تا آن‌گاه که اثر سکر و مستی از شما برطرف شود و بدانید که چه می‌گویید زیرا شخص مست نمی‌داند که چه می‌گوید. این خود می‌رساند که هدف عبادت، فقط با آن عبادتی برآورده می‌شود که عبادتی خاشعانه باشد. خاطرنشان می‌شود که این آیه ناظر بر مرحله سوم از مراحل تحریم شراب است، سپس در چهارمین مرحله - در سوره مائده - هرگونه شراب مستی‌آوری به کلی حرام گردید «و هنگامی که جنب هستید به نماز نزدیک نشوید» جنب: کسی است که به وی جنابت رسیده است و جنابت، اثر هر مقاربت جنسی، یا انزالی است، چه همراه با احتلام باشد، یا بدون آن «مگر آن که راهگذر باشید تا زمانی که غسل کنید» زیرا در حال سفر برای شما جایز است که در صورت نیافتن آب، با تیمم نماز بخوانید. البته این تفسیر، ناظر بر نحوه فهم احناف از آیه کریمه است. اما بعضی گفته‌اند: معنی این است که در حال جنابت به مواضع نماز، یعنی به مساجد نزدیک نشوید، مگر اینکه از یک سوی مسجد به سوی دیگر آن در حال گذر باشید زیرا در نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و شافعی) جنب می‌تواند از مسجد گذر کند، اما نمی‌تواند در آن بنشیند زیرا درنگ کردن وی در مسجد حرام است تا آن که غسل نموده یا در صورت عدم وجود آب، تیمم کند. اما امام احمد بن حنبل درنگ نمودن جنب در مسجد را در صورتی که با وضو باشد، جایز می‌داند.

آن‌گاه حق تعالی حکم تیمم را بیان نموده می‌فرماید: «و اگر بیمار بودید» و در صورت استعمال آب، یکی از شما در حال یا آینده، از تلف شدن یا آسیب دیگری بر خود بیم داشت، یا چنان سست بنیه بود که توان رسیدن به جای آب رادر خود نمی‌دید «یا

در سفر بودید» این قید مفید معنی جواز تیمم برای هرکسی است که اطلاق اسم مسافر بر وی صادق است و این شرط نیست که سفر، سفر قصر (کوتاه کننده نماز) باشد. بعضی گفته‌اند: در صورت عدم وجود آب، فرد مقیم نیز می‌تواند تیمم کند. «یا یکی از شما از قضای حاجت آمد» کنایه از ادرار و مدفوعی است که از انسان خارج می‌شود «یا با زنان آمیزش کرده‌اید» با بوسیدن و دست‌مالی، یا تماس دادن غیر آن از بدن آنان با هدف برآوردن شهوت و بهره‌گیری و لذت‌جویی جنسی. مذهب ابوحنیفه رحمته الله این است که مراد از آن فقط جماع (مقاربت) است. ابن جریر طبری می‌گوید: «این رأی به صواب اولی است، به دلیل صحت این خبر وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که ایشان بعضی از زنان خویش را می‌بوسیدند و سپس نماز می‌خواندند، بی‌آن که وضو بگیرند». ابن کثیر نیز این رأی را ترجیح داده است «و آب نیافتید» در نزدیکی خود بعد از جست‌وجوی آن، یا اینکه استعمال آب برای شما زیان داشت، یا مانعی دیگر چون دشمن، یا درنده، یا بیماری، یا عدم وجود ابزار آب‌کشی، شما را از دسترسی به آب بازمی‌داشت «پس» در همه مواردی که ذکر شد «تیمم کنید» یعنی: قصد کنید «برصعید پاک» صعید: روی زمین است، چه بر آن خاکی باشد، یا نباشد. به سطح زمین صعید گفتند زیرا سطح زمین آخرین قسمتی از آن است که بر آن صعود می‌کند. و این مذهب مالک است. ولی شافعی و احمدبن حنبل بر آنند که: صعید فقط خاک است، پس تیمم جز بر خاک بر چیز دیگری روا نیست، لذا تیمم بر صخره سنگ و سنگریزه جایز نیست. اما ابوحنیفه می‌گوید: تیمم بر هر چیزی صحیح است که از جنس خاک باشد، مانند سنگریزه، آهک و زرنیخ «پس چهره‌ها و دست‌هایتان را به آن» یعنی: به آن زمین پاک و طاهر «مسح کنید» به نیت تیمم. کیفیت تیمم این است که: شخص هردو کف دست خویش را به زمین زده، آن‌گاه آنها را طوری بر روی خود بکشد که تمام روی وی را در بر گیرد و بار دوم هردو کف دست خویش را به زمین زده و با دست راست، دست چپ خویش را از سر انگشتان تا انتهای آرنج مسح کند و باز با دست چپ، دست راست خود را همین‌گونه مسح نماید، طوری که هیچ بخشی از دستان وی تا آرنج بدون مسح باقی نماند «هرآینه الله عفوکنده آمرزنده است» چنان‌که بر شما عفو کرد و کوتاهی و تقصیر شما را در این موارد آمرزید و با رخصت دادن در تیمم و فراخ ساختن عرصه تکلیف، بر شما رحم نمود بنابراین، شما می‌توانید در هنگام وجود عذر، بدون وضو یا غسل نماز بخوانید.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بر امت‌های دیگر به سه چیز برتری داده شده‌ایم: اول اینکه صفوف ما در نماز مانند صفوف فرشتگان گردانیده شد. دوم اینکه همه عرصه زمین برای ما مسجد گردانیده شد. و سوم اینکه خاک زمین برای ما پاک‌کننده گردانیده شد - هرگاه که آب نیافتیم».

سبب نزول مشروعیت تیمم: بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: «با رسول خدا ﷺ در سفری بیرون رفتیم و چون به بیابان، یا به «ذات‌الجیش» رسیدیم، گردن‌بند من پاره شد، پس رسول خدا ﷺ درنگ کردند تا گردن‌بند من پیدا شود، مردم نیز همراهشان درنگ کردند و در آن بیابان نه آبی بود و نه هم با ما آبی وجود داشت، در این هنگام مردم نزد ابوبکر پدرم رفتند و گفتند: آیا نمی‌بینی که عائشه چه کرد؟ رسول خدا ﷺ و مردم را معطل ساخت، در حالی که در اینجا نه آبی است و نه مردم آبی به همراه دارند؟! پس درحالی که رسول ﷺ سرشان را بر زانویم نهاده و به خواب رفته بودند، ابوبکر رضی الله عنه آمد و سرزنش‌کنان به من گفت: رسول خدا ﷺ و مردم را معطل ساخته‌ای درحالی که نه در اینجا آبی است و نه آنها آبی به همراه دارند؟! و همین‌گونه به سرزنش‌م ادامه می‌داد و می‌گفت آنچه خدا خواسته بود که بگوید، آن‌گاه شروع به زدن در پشت من کرد و چیزی جز خواب رسول خدا ﷺ بر روی زانویم مرا از تحرک باز نمی‌داشت. در این اثنا رسول خدا ﷺ از خواب برخاستند و حق تعالی آیه تیمم را نازل کرد و مسلمانان همه تیمم کردند. هم در این وقت اسیدبن حضیر گفت: ای خانواده ابوبکر! این اولین برکت شما نیست. آن‌گاه شتری را که من سوار آن بودم از جا به حرکت درآوردم و گردن‌بند خود را در زیر آن یافتم».

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا

السَّبِيلَ ۗ﴾ [النساء: ۴۴].

«آیا به کسانی که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند» مراد یهودیان اند «نگریستی» به قلب خویش؟ مراد از کتاب، تورات است «آنان گمراهی را می‌خرند» و به هدایت بدل می‌کنند، چرا که بعد از روشن‌شدن حجت بر صحت نبوت پیامبر ما حضرت محمد ﷺ و وجود بشارت به بعثت ایشان در تورات و انجیل، هنوز هم بر یهودیت باقی مانده‌اند «و می‌خواهند که شما نیز راه را گم کنید» یعنی: آنان به گمراهی خودشان اکتفا نکرده

بلکه می‌خواهند که با کتمان و انکار حق و با نیرنگ‌های دیگر، شما مؤمنان را نیز از راه حق بدر برند تا به محمد ﷺ کفر ورزید.

﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۴۵].

«و» ای مؤمنان! «خدا به دشمنان شما داناتر است» و به آنچه که برای شما از گمراهی می‌طلبند، پس از آنان بر حذرتان می‌دارد «و کافی است که خدا سرپرست شما باشد و کافی است که خدا یاور شما باشد» یعنی: کافی است که خدا ﷻ کارساز و یاور شما بوده و در جبهه‌ها و سنگرهای نبرد، نصرت‌تان دهد، پس به ولایت و نصرت وی اکتفا کنید و دیگران را به ولایت و نصرت نطلبید.

﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لِبَيِّنَاتٍ لِّبِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الَّذِينَ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۴۶].

«برخی از آنان که یهودی اند» یعنی: ای مؤمنان! خدا ﷻ شما را بر یهودیان معاند نصرت می‌دهد. همچنین محتمل است که این عبارت ابتدای سخن باشد، یعنی: از یهودیان گروهی هستند که «کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند» و از جمله اوصاف رسول اکرم ﷺ را از مواضع آن برداشته و در عوض کلماتی دیگر را بجای آن قرار می‌دهند. یا مراد این است که: کلمات را بر غیرتأویل حقیقی آن تأویل می‌کنند «و می‌گویند: شنیدیم» سخن تو را «و نپذیرفتیم» امر تو را. محتمل است که این سخن را آهسته گفته باشند «و بشنو» که «ناشنوا گردی» این نفرینی از سوی آنان علیه پیامبر اکرم ﷺ است - مرگشان باد که این گونه از حق برمی‌گردند! یا معنای: ﴿وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ﴾ این است: سخن ما را بشنو و نشنیده بگیر. که این سخن، ظاهراً احتمال مدح و ذم هر دو را دارد، مدح به این معنی که: گوش تو سخن ناخوش را نشنود و ذم به این معنی که: ای کاش ناشنوا گردی! ﴿وَرَاعِنَا﴾: یعنی: به ما التفات کن.<sup>۱</sup> و این سخن را «با پیچانیدن زبان خود» می‌گویند. یعنی دشنام خویش را طوری در لفافه سخن در هم می‌آمیزند که کسی به حقیقت مرادشان پی نبرد. آری! با زبان‌بازی از گفتن حق

۱- سخن در باب (راعنا) در سوره بقره «آیه/۱۴۰» گذشت. (راعنا) در زبان عبری از ریشه «رع» به معنای شر و برابر با واژه «بد» در زبان انگلیسی است.

طرفه رفته و از خبث و پلیدی‌ای که دارند زبان‌هایشان را با تعریض و کنایه به‌سوی چیزهایی برمی‌گردانند و کج می‌سازند که در دل‌هایشان پنهان داشته‌اند «و به قصد طعنه زدن در دین» این سخن را می‌گویند زیرا چنین استدلال می‌کنند که: اگر او پیامبر بود، قطعاً می‌دانست که ما با گفتن (راعنا) او را دشنام می‌دهیم! که خدای سبحان با آگاه ساختن پیامبر خویش ﷺ از این امر، این استدلالشان را بی‌اثر گردانید «و اگر آنان می‌گفتند: شنیدیم» سخنت را «و فرمان بردیم» از دستورت «و بشنو» آنچه را که ما می‌گوییم «وبه ما بنگر» یعنی: اگر آنان به جای (اسمع غیر مسمع: بشنو و نشنیده بگیر)، می‌گفتند: (اسمع: بشنو)، و اگر به جای (راعنا) که در زبان عبری دشنام است، می‌گفتند: (انظرنا: در کار ما بنگر)؛ «قطعاً برای آنان بهتر» بود از آنچه گفتند «و درست‌تر بود» یعنی: این در نزد خداوند ﷻ درست‌تر و استوارتر و بهتر از سخن اولشان، یعنی جمله: ﴿سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا﴾ بود، «ولی» آنان راه و روش درستی را در پیش نگرفتند و از همین رو «خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده است» یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده است «و در نتیجه ایمان نمی‌آورند مگر اندکی» و آن عبارت است از: ایمانشان به بعضی از کتابهای آسمانی و به بعضی از پیامبران الهی، نه به کتب و پیامبران دیگر. یا معنی این است: فقط اندکی از آنان ایمانی راستین می‌آورند.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُونَ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرَدَّهَا عَلَىٰ أَذْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ [النساء: ۴۷].

«ای اهل کتاب! به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست، ایمان آورید» یعنی: به قرآنی که تصدیق‌کننده تورات است، ایمان آورید. سپس حق تعالی آنان را به خشمی از سوی خویش بیم می‌دهد، بدان جهت که آنان حق را شناخته و با وجود آن، پیروی از آن را فرو گذاشتند و به ضدآن عمل کردند. آری! ایمان آورید «پیش از آن که چهره‌هایی را مسخ و محو کنیم» یعنی: صورتهای شما را با محو نشانه‌ها و مشخصات آن محو کنیم، بدین‌گونه که چهره‌هایتان را همچون پشت گردنهایتان گردانیده و بینی‌ها و دهانها و ابروها و چشم‌هایتان را از میان برداریم «پس آنها را بازپس گردانیم» یعنی: بعد از محو کردن علائم صورت،

آنها را به موضع قفا باز پس گردانیم، بدین‌گونه که صورتهایتان را از طرف پشت‌هایتان بگردانیم که به قهقرا راه روید و چشمانتان را از پشت گردنتان بیرون آوریم. یا چهره‌هایتان را به پایین بدن‌تان و پایین بدن‌تان را به بالای بدن‌تان آوریم، طوری که سر و صورتتان بر زمین و پاهایتان رو به هوا باشد. که این خود، بر عذاب سخت و سهمگین بودن مجازاتشان دلالت می‌کند «یا آنان را لعنت کنیم، چنان‌که اصحاب سبت را لعنت کردیم» لعنت اصحاب سبت (حرمت‌شکنان روز شنبه) عبارت بود از: مسخ نمودن آنان به بوزینه و خوک. بعضی گفته‌اند: مراد، خود لعنت اصحاب سبت است که به هر زبانی ملعون‌اند «وامر الهی انجام پذیر است» یعنی: فرمان وی خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است، در هر زمانی که او تحقق آن را اراده نماید. روایت شده است که این آیه، سبب مسلمان‌شدن کعب احبار گردید.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ أَفْترَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸].

«مسلمان خداوند این را که به او شرک ورزیده‌شود، نمی‌بخشاید» یعنی: برای کسی که بر شرک مرده و قبل از مرگ از آن توبه نکرده است، احتمال آمرزش شرک وی وجود ندارد «و غیر آن را بر هرکه خواهد می‌آمرزد» یعنی: غیر اهل شرک از گنهکاران مسلمین در مشیت آمرزش حق تعالی داخلند و این امر موکول به اراده وی است، پس حق تعالی برای هرکس از موحدان که بخواهد می‌آمرزد، ولو اینکه هر گناهی را - اعم از کبیره یا صغیره - مرتکب گردیده و از گناه خویش توبه هم نکرده باشند - که این مذهب اهل سنت و جماعت است - و هرکه را هم که بخواهد عذاب می‌کند «و هرکس که به خدا شرک ورزد، درحقیقت گناه عظیمی را برافته است» زیرا شرک بزرگ‌ترین گناهان کبیره است. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «دیوانهای اعمال در نزد خدای سبحانه سه دیوان است: دیوانی است که حق تعالی به آن اهمیتی نمی‌دهد و دیوانی است که حق تعالی چیزی از آن را فروگذار نمی‌کند و دیوانی است که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد. اما دیوانی که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد، دیوان شرک ورزیدن به اوست، خدای سبحانه فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...﴾، و فرموده است: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ﴾ [المائدة: ۷۲]. «در حقیقت هرکس به خداوند شرک ورزد، خداوند بر او بهشت را حرام گردانیده است». اما دیوانی که به آن

اهمیت نمی‌دهد؛ دیوان ستم بنده بر خود در میان خود و خدای خویش است - از روزه یا نمازی که آن را ترک کرده - زیرا خدای متعال این رانمی‌آمزد، ولی اگر بخواهد از آن در می‌گذرد. و اما دیوانی که خداوند ﷻ چیزی از آن را فرو نمی‌گذارد؛ دیوان ظلم و ستم بندگان بر یک‌دیگر است، که خواه‌نخواه قصاص دارد».

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُرِيكُم مِّنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾

[النساء: ۴۹].

«آیا به‌سوی کسانی که خود را پاک می‌شمارند» با ادعای فضایل و برتری‌هایی که مربوط به آنان نیست «ننگریسته‌ای» چنان‌که یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم! یا مانند این سخن برخی از مردم که می‌گویند: ما هیچ گناهی نداریم و همچون کودکان از گناه پاکیم! بعضی گفته‌اند: مراد آیه کریمه، ستایش بعضی مردم از بعضی دیگر است. البته این هشدار است عام برای هر کسی که خود را تزکیه می‌کند، می‌ستاید و پاکیزه و بی‌عیب می‌شناسد. حق تعالی می‌فرماید: چنین نیست «بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می‌گرداند» زیرا فقط او به کسانی از بندگان سزاوار این تزکیه هستند و کسانی از آنان که سزاوار آن نیستند، داناست، پس بندگان باید تزکیه خود را - با هدف برتری‌طلبی و تفاخر برهمدیگر - فرو گذاشته و یک‌دیگر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند. در حدیث شریف به روایت مقداد بن اسود رضی الله عنه آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور دادند که بر روی مداحان خاک بپاشیم». در روایت ابی‌بکره رضی الله عنه آمده است: «... اگر یکی از شما خواسته یا نخواست، رقیقش را مدح کرد، باید بگوید: احسبه كذلك ولا ازکی علی الله احدا: او را چنین... می‌پندارم و کسی را بر خدا تزکیه نمی‌کنم». «و به قدر فتیلی بر آنان ستم نمی‌رود» فتیل: نخ رشته‌مانند روی هسته‌خرماست. معنی این است: این گروهی که خود را تزکیه می‌کنند، به اندازه گناه تزکیه خویش عذاب می‌شوند و افزون بر آن - ولو به اندازه رشته روی هسته‌خرمایی - مورد ستم قرار نمی‌گیرند و از ثوابی نیز که مستحق آن باشند، به مقدار رشته روی هسته‌خرمایی کم نمی‌شود.

﴿أَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۵۰].

«ببین چگونه بر الله دروغ می‌بندند» در تزکیه خود و این ادعا که فرزندان و دوستان خدایند «و بس است که این یک گناه آشکار باشد» یعنی: همین دروغ به مثابه آشکارترین دلیل بر بدکاری دروغگو و ارتکاب عمدی معصیت از سوی وی کافی است.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحِبَّتِ وَالطَّلُوعِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا﴾ [النساء: ۵۱].

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از عکرمه روایت کرده است که گفت: حی بن اخطب و کعب بن اشرف یهودی به مکه رفتند، مردم مکه به آنان گفتند: شما اهل کتاب و اهل علم هستید، لذا نظرتان را در باره قضیه ما و محمد به ما بگویید؟ پس آنها از مکیان پرسیدند: شما بر چه راه و روشی قرار دارید و محمد بر چه راه و روشی؟ مشرکان پاسخ دادند: ما کسانی هستیم که صله ارحامان را به جا می‌آوریم، گله شتر را قربانی می‌کنیم، مردم را شیر و آب می‌نوشانیم، اسیران را آزاد می‌کنیم و حجاج را سیراب می‌گردانیم، اما محمد مرد بی همه کس و بی همه چیزی است که صله ارحام ما را بریده و رهزنان حجاج از قبيله «غفار» از او پیروی می‌کنند، پس آیا ما بهتریم یا او؟ یهودیان گفتند: شما از وی بهتر و راه یافته‌ترید! پس، خدای عز و جل نازل فرمود: «آیا ندیدی که به سوی کسانی که بهره‌ای از کتاب داده شدند» و آنان یهودیان اند «که به جبت و طاغوت ایمان می‌آورند» جبت: سحراست. و طاغوت: کاهن و هر آنچه که بجز الله عز و جل مورد پرستش قرار گیرد و هر معبودی بجز خدا عز و جل که به پرستش خویش راضی باشد، یا در نافرمانی خدا عز و جل مورد اطاعت قرار گیرد. «و در باره کافران می‌گویند» یعنی: یهودیان درباره کافران می‌گویند: «اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند، راه یافته‌ترند» از همین رو بود که یهودیان در جنگ احزاب با مشرکان همدست شدند.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن نَّجِدَ لَهُ و نَصِيرًا﴾ [النساء: ۵۲].

«اینان گروهی هستند که خداوند لعنتشان کرده‌است» یعنی: آن یهودیان را از رحمت خویش دور ساخته است، از آن رو که قریش را - با وجود کفرشان به خدای عز و جل و پرستش بت‌ها - بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنان برتری دادند و به خاطر پیروی از هوای نفس، به‌طور آگاهانه با حق به ستیزه برخاستند و چنین نکردند مگر به خاطر اینکه یاری و پشتیبانی قریش را جلب کنند «و هر که را خدا لعنت کند، هرگز برای او یاری



نخواهی یافت» که عذاب و خشم فرودآمده الهی را از وی دفع کرده و وی را یاری و یابوری نماید.

﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا﴾ [النساء: ۵۳].

«آیا آنان» یعنی: یهودیان «نصیبی از حکومت دارند»؟ استفهام مفید انکار است. یعنی: آنان در دنیا بهره‌ای از حکومت و فرمانروایی، یا بهره‌ای از ملک الهی ندارند و اگر هم داشتند «در آن هنگام به مردم به قدر نقیری هم نمی‌دادند» به سبب شدت بخل و حسدی که دارند. نقیر: نقطه پشت هسته خرماست.

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۵۴].

«بلکه به مردم حسد می‌ورزند» یعنی: یهودیان با رسول خدا ﷺ و اصحابشان رشک و حسد می‌ورزند «بر آنچه که خدا از فضل خویش به ایشان عطا کرده است» چون قرآن و نبوت و نصرت و سرکوب دشمنان و عزت روزافزون «در حقیقت مابه خاندان ابراهیم» نیز «کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم» یعنی: آنچه ما به محمد ﷺ و اصحابش از فضل خویش داده‌ایم، چیز تازه و نوی نیست زیرا یهودیان خوب می‌دانند که ما به خاندان ابراهیم علیهم‌السلام که بنی‌اسرائیل هم از تبارشان هستند، نیز کتاب و حکمت و فرمانروایی عظیمی دادیم. به قولی: یهودیان با رسول خدا ﷺ به این حسد ورزیدند که خدای سبحان برای ایشان ازدواج با نه زن را مباح گردانید و گفتند: او جز ازدواج با زنان هم و غم دیگری ندارد. پس خدای عز و جل آنچه را در این باره به ابراهیم علیهم‌السلام و خاندانش - که سلیمان و داوود علیهماالسلام نیز از ایشانند - بخشیده بود، به‌یادشان آورد زیرا خداوند عز و جل به ایشان نیز هم کتاب و حکمت و حکومت بخشیده بود و هم زنانشان بسیار بیشتر از زنان حضرت محمد ﷺ بودند.

﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ بِهِءَ وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾ [النساء: ۵۵].

«پس برخی از آنان» یعنی: از یهودیان «به وی» یعنی: به پیامبر ما ﷺ «ایمان آوردند و برخی از آنان از او روی برتافتند» به قولی، مراد این است که: برخی از یهودیان از داستان خاندان ابراهیم علیهم‌السلام و فضایل داده شده به ایشان اعراض کردند - که این

تفسیر با سیاق آیات بیشتر انسجام و هماهنگی دارد «و برای آنان دوزخ پرشراره بس است» به عنوان مجازاتی بر کفر و عناد و مخالفتشان.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلَتْهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۵۶].

«در حقیقت کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، به زودی در آتشی» عظیم «درآوریم که هرگاه پوستهایشان پخته» و سوخته گردد «پوستهای دیگری» که ناسوخته باشد «بر جایش نهیم» زیرا این کار در رساندن عذاب به بدنهایشان، تأثیری فزونتر دارد. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است که حق تعالی همان پوست اولی را دوباره به تنشان باز می‌گرداند «تا عذاب را بچشند» یعنی: از آنجا که پوست سوخته احساس درد و الم را از دست می‌دهد، پوستشان را از نو بازمی‌گردانیم تا هرگز احساس درد و الم از آنان قطع نشده و همیشه بر آنان دوام و استمرار داشته باشد. در روایتی از عمر رضی الله عنه آمده است: «در هر ساعت صدبار پوست بدنشان عوض می‌شود» «هرآینه الله غالب حکیم است» یعنی: غالب است در انتقام گرفتن، با حکمت است در آنچه که با مجرمان انجام می‌دهد.

این آیه از آیات معجز علمی قرآن کریم است زیرا این حقیقت علمی که احساس درد مستقیماً با پوست بدن رابطه داشته و اعصاب حسی در پوست بدن قرار دارد، حقیقتی است که علم طب اخیراً به کشف آن قادر شده‌است.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا﴾ [النساء: ۵۷].

«و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی که از زیر آن جویباران جاری است، درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند و در آنجا برای آنان زنان پاکیزه وجود دارد» که از همه پلیدیهایی که بر زنان دنیا عارض می‌شود، پاکند «و آنان را به سایه‌ساری سایه‌گستر درآوریم» ظل ظلیل: سایه‌ساری انبوه و خوب و پایداری است که هرگز گرما و سموم را به اندرون آن راهی نیست. بدین‌سان است که جاودانگی در بهشت برای آنان، با لذت نگاه و لذت برخورداری و لذت‌فزا و محیط، یک‌جا می‌گردد - که خدای منان روزیمان گرداند - در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «همانا در بهشت درختی است که سوار در سایه‌سار آن صد

سال راه می‌پیماید، اما آن رابه‌پایان نمی‌رساند - این درخت، شجره‌الخلد (درخت جاویدان) است».

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء: ۵۸].

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهل آنها بسپارید» خطاب الهی در این آیه شامل تمام مردم در تمام امانت‌ها می‌شود، پس این خطاب، هم ادای فریض و تکالیف را که امانت حق تعالی بر دوش انسان است و هم امانت‌های عادی در میان مردم را دربر می‌گیرد. اما زمامداران از نخستین مخاطبان آیه کریمه و در پیشاپیش آنان قراردارند، پس ادا کردن امانت، رد مظالم و جستن عدل در احکام و فرامین صادره از سوی آنان، جزء اولین واجبات و تکالیفشان در مسند زمامداری است. و چنان که گفتیم؛ غیرآنان از مردم نیز در این خطاب داخلند بنابراین، بر همه مردم واجب است تا امانت‌ها را بازگردانده، در گواهی‌ها و اخبار تحقیق و بررسی نموده و در همه امور، داوری صحیح نمایند. در حدیث شریف آمده است: «به کسی که تو را امین گردانیده، امانت را بسپار و بر آن کس که به تو خیانت کرده، خیانت نکن». «و به شما فرمان می‌دهد که چون میان مردم حاکم شوید، به عدالت حکم کنید» مراد از عدالت در اینجا این است که: حاکم یا قاضی، به‌سوی یکی از طرفین دعوی گرایش نیابد و بنابراین، هیچ کس را به‌خاطر قرابت وی، یا جاه و مقام، یا مصلحت و منفعتی که از او تمنا دارد، یا هر غرض هوس‌آلود دیگری بر خصمش برتری ندهد، بلکه باید مطابق آنچه که قرآن عظیم و سنت نبوی کریم برای وی روشن ساخته است، فقط به نفع همان کسی حکم کند که حق از آن وی است. آری! حاکم باید در میان مردم براساس مساوات حکم کند، بی‌آن که یکی را بر دیگری برتری دهد، مگر اینکه کسی واقعا صاحب این فضل و برتری باشد، مثلا در عمل صالح سخت‌کوش بوده، یا از اهل خبره، یا عالم، یا نیرومندی در جهاد، یا نظایر اینها باشد «در حقیقت نیکو چیزی است آنچه خدا شما را به آن پند می‌دهد، در حقیقت خدا شنوا» است به آنچه حکم می‌کنید «بیناست» به حاکم، هنگامی که حکمش را صادر می‌کند، پس او می‌داند که آیا حاکم در حکم خویش جویای عدالت است، یا اینکه مطابق هوای نفس خویش حکم کرده است. در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل همراه حاکم است تا آن‌گاه که ستم نکند، پس چون ستم کرد، او را به خودش وامی‌گذارد».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه، کلید خانه کعبه را از عثمان بن طلحه گرفتند و وارد خانه شدند و هنگامی که از خانه خارج شدند این آیه را تلاوت می‌کردند، آن‌گاه عثمان بن طلحه را فراخوانده و کلید را به او بازپس دادند. به هر حال، بیشتر مفسران بر آنند که: حکم این آیه عام است و شامل همه مردم می‌باشد. بعضی هم گفته‌اند: این آیه فقط در مورد حکام و زمامداران جامعه اسلامی نازل شده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَزُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

آن‌گاه که خدای سبحان قضات و ولات امر جامعه اسلامی را فرمان داد که چون میان مردم حکومت و داوری می‌کنند، باید به حق و عدل حکم نمایند؛ در اینجا مردم را به اطاعت از آنان فرمان می‌دهد: «ای مؤمنان! خدا را اطاعت کنید» با اطاعت از کتاب وی «و پیامبر را اطاعت کنید» با اطاعت از شخص وی در حیاتش و اطاعت از سنت وی بعد از وفاتش «و» اطاعت کنید «اولی الامر را از جنس خویش» یعنی: اولی الامر مسلمان را، اما حاکم غیر مسلمان نه بر مسلمان ولایتی دارد و نه طاعتی. فرمان اطاعت از خدا و رسول بر فرمان اطاعت از حکام از آن رو مقدم است که اگر حاکم یا قاضی یا غیر آنان، حکمی مخالف با حکم خدا و رسول وی صادر نمایند، حکمشان مردود است. و (اولی الامر) عبارت‌اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت الله ﷻ اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا ﷺ نیز ثابت شده است. بعضی گفته‌اند: اولی الامر؛ اهل قرآن و فقهت‌اند، یعنی: آنان که به حق امر می‌کنند و به حق فتوی می‌دهند در حالی که به آن علم دارند.

ابن کثیر می‌گوید: «روشن است که معنای اولی الامر در آیه کریمه عام است و علما و امرا هر دو را شامل می‌شود - والله اعلم». باید دانست؛ از مفاد حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه برمی‌آید که: در هنگام کثرت خلفا و امرا، باید به بیعت اولین آنها وفا کرد. «پس هرگاه اختلاف کردید» میان یک‌دیگر، یا اختلاف کردید با حکام خود «در

چیزی» از امور؛ «آن را به سوی خدا و پیامبر عرضه بدارید» عرضه داشتن به سوی خدا؛ همانا ارجاع دادن امر مورد اختلاف به کتاب حکیم وی است و عرضه داشتن به سوی پیامبر؛ ارجاع دادن آن امر به سوی ایشان است در حیات‌شان با سؤال نمودن از ایشان و عرضه داشتن آن است بر سنت مطهره ایشان بعد از وفاتشان. آری! باید این‌چنین کنید «اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید» پس این عرضه داشتن و بازگشت دادن امور مورد اختلاف به کتاب و سنت، بر اختلاف‌کنندگان امری حتمی و الزامی بوده و از شأن کسانی است که به خدا ﷻ و روز آخرت ایمان دارند زیرا بازگشت به کتاب و سنت در حالت نزاع و کشمکش، مقتضای طاعت است «این» بازگشت دادن امر اختلافی به مراجع یاد شده «بهتر» است برای شما در کوتاه مدت «و نیکوتر است به اعتبار تأویل» یعنی: این امر به اعتبار عاقبت و انجام کار نیز برای شما بهتر از تأویلی است که خود در هنگام اختلاف و نزاع به آن دست می‌یابید - چنانچه امر مورد اختلاف را به غیر خدا و رسول وی برگردانید.

در اینجا علما سؤالی را مطرح کرده‌اند و آن این است: اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که نظام حاکم بر جامعه، کافر یا غیر مشروع بود، او از چه کسی باید اطاعت کند؟ شیخ سعیدحوی در تفسیر خویش «الأساس فی التفسیر» به این سؤال این‌گونه پاسخ داده است: «در اینجا دو نوع طاعت است؛ یکی طاعت اجباری از نظام و قانون که انسان در قبال آن اختیاری نداشته باشد و خواه‌نخواه باید به آن گردن نهد و دیگری طاعت اختیاری است. باید گفت که: طاعت اختیاری در همچو حالتی، نه از آن حکام، بلکه از آن علمای ربانی است زیرا ایشان میراث‌بران نبوت هستند». در فتاوی ابن‌عابدین آمده است: «فقهای احناف در این باره که اگر زمامدار حکمی صادر کرد که اکثریت تنفیذ حکم وی را زیانبار می‌دانستند، گفته‌اند: در همچو حالی باید از رأی اکثریت پیروی کرد».

سبب نزول آیه کریمه: مناقشه خالد بن ولید و عمار بن یاسر در یکی از سریه‌ها (گروه‌های اعزامی برای جنگ) بود زیرا عمار به فردی از مشرکان امان داد، ولی خالد که امیر گروه بود، امان دادن وی را نمی‌پذیرفت و وقتی آنها نزد رسول خدا ﷺ آمدند؛ رسول خدا ﷺ در عین حالی که امان دادن عمار را نافذ ساختند، ولی او را از اینکه در آینده به رغم خواسته امیر به کسی امان بدهد، نهی کردند، آن‌گاه آیه کریمه نازل شد. بنابراین، از سبب نزول نیز بر می‌آید که اطاعت امر واجب است.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۗ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰].

«آیا ننگریستی به سوی کسانی که می‌پندارند» یعنی: ادعا می‌کنند که «به آنچه بر تو نازل شده» از وحی و قرآن «و به آنچه پیش از تو نازل شده» بر پیامبران الهی «ایمان آورده‌اند» ولی با این همه «می‌خواهند که داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند»؟ این آیه بیانگر انکار و استبعاد از سوی خدای عَزَّ وَجَلَّ است بر هر کسی که ادعای ایمان را دارد ولی با وجود آن می‌خواهد تا در قضایا و دعاوی خویش، به سوی غیر کتاب خدا عَزَّ وَجَلَّ و سنت رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به داوری و دادخواهی برود. پس چگونه می‌توان گفت؛ کسانی که نزد کاهنان و بتان و طاغوتان به داوری می‌روند، به کتابهای آسمانی ایمان دارند؟! طاغوت: کاهن و هرکس و هر مرجعی است که به غیر کتاب و سنت حکم کند. به قولی: مراد از طاغوت در اینجا، شیطان است با لشکریان و پیروان خویش. به قولی دیگر: طاغوت هر کسی است که در طغیان و تجاوز و مبارزه علیه اسلام از حد می‌گذرد. و همه این اقوال صحیح است «بآن که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند» یعنی: چگونه می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، درحالی که کتابهای آسمانی به آنان چنین فرمان می‌دهد که به هرکسی که به دین و پیام خداوند عَزَّ وَجَلَّ حکم نمی‌کند، کفر ورزند «و شیطان می‌خواهد که آنان را به گمراهی دور و درازی» از حق «بکشاند» یعنی: به گمراهی‌ای که تا هنگام مرگشان استمرار داشته باشد.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُتَفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا﴾ [النساء: ۶۱].

«و چون به آنان گفته شود» یعنی: به منافقان «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید» یعنی: به داوری خواهی به سوی کتاب خدا عَزَّ وَجَلَّ و شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حیاتش و به سوی سنت وی پس از وفاتش بیایید «منافقان را می‌بینی که به کلی از تو اعراض می‌کنند» یعنی: با تنفر و انزجار تمام، از داوری قرآن و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روی بر می‌تابند.

﴿فَكَيْفَ إِذَا أَصَبْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ أَرْضَنَا  
إِلَّا إِحْسَنًا وَتَوْفِيقًا﴾ ﴿النساء: ۶۲﴾.

«پس چگونه است آن گاه که به آنان به سبب کار و کردار پیشینشان مصیبتی برسد»  
یعنی: حالشان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد آن گاه که به سبب گناهای  
که مرتکب شده‌اند و از جمله؛ بردن قضایای خویش به سوی طاغوت، گرفتار مصیبت  
سنگینی گردند؟ آری! یقین است که آنان در چنین حالتی، از دفع آن مصیبت ناتوان‌اند  
«سپس نزد تو می‌آیند» و از کارکرد خویش عذرخواهی می‌کنند «و به خدا سوگند  
می‌خورند که ما جز نیکویی و موافقت قصدی نداشتیم» یعنی: ما از بردن قضایای خویش  
به داوری نزد غیر تو، جز احسان و نیکوکاری و ایجاد سازش و توافق میان دو خصم،  
هیچ قصد دیگری نداشته‌ایم، پس قطعاً هدف ما ستیز و مخالفت با تو نبوده است و به  
صحت آن داوری هرگز اعتقاد نداشته‌ایم!

اما خدای عَلَّمَ آنان را این گونه تکذیب می‌کند:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ  
قَوْلًا بَلِيغًا﴾ ﴿النساء: ۶۳﴾.

«اینان گروهی‌اند که خدا می‌داند آنچه در دل‌هایشان است» از نفاق و دشمنی با حق.  
یعنی: قطعاً می‌داند که آنان منافق‌اند «پس از آنان اعراض کن» و از پذیرش عذرشان  
روی برتاب «و پندشان ده» یعنی: از فرجام شوم نفاق بیم و هشدارشان ده «و به آنان  
بگو در دل‌های آنان» یعنی: در حق نفسهای آنان. یا به آنها در خلوت که جز خودشان  
کس دیگری در آن محضر نباشد، بگو: «سخنی مؤثر را» یعنی سخنی رسا و بلیغ را که  
در امر پنددهی آنان، راه به مقصود برد و در آنان مؤثرافتد، مثلاً آنان را به ریختن خونها  
و سلب اموالشان بیم ده، یا سخنی به آنان بگو که در دل‌هایشان مؤثر افتد و آنان را به  
بدی و انحراف راه و روششان باورمند گرداند.

در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیات درباره مردی از انصار و مردی از  
یهود نازل شد که با هم در قضیه‌ای دعوا و مرافعه داشتند، یهودی می‌گفت: میان من  
و تو محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داور باشد! اما انصاری می‌گفت: میان من و تو کعب بن اشرف داور  
باشد! ابن کثیر بعد از آن که روایات دیگر در بیان سبب نزول این آیات را نیز نقل  
می‌کند، چنین می‌گوید: «آیات عام‌تر از همه اینهاست زیرا در مورد نکوهش هر کسی

است که از کتاب و سنت عدول کرده و به داوری باطل تن در دهد. مراد از طاغوت در این آیات نیز هر باطلی است».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۶۴].

«و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آن که اطاعت شود» در آنچه که امر ونهی می کند «به اذن الله» یعنی: به علم وی، یا به توفیق وی. بنابراین، او پیام‌رسان خدای تعالی است، پس اطاعت از وی، در واقع اطاعت از خداوند متعال می باشد، لذا اطاعت از وی را بر امتش فرض گردانیدیم «و اگر این جماعت» که ذکرشان در بالا گذشت «هنگامی که به خود ستم کردند» با ترک اطاعت و داوری خواستن از طاغوت «پیش تو می آمدند» درحالی که از نفاق و شقاق و جنایات و مخالفت‌هایشان دست بردار و توبه‌کار بودند «و از الله آمرزش می خواستند» برای گناهان خویش «و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می کرد» یعنی: نزد تو نیز تضرع و زاری می کردند تا به شفاعت آنان برمی خاستی و برای آنان طلب آمرزش می کردی «هرآینه خدا را» بسیار «توبه‌پذیر» و بسیار «مهربان می یافتند» برای خود <sup>(۱)</sup>.

۱- ابن جریر طبری می گوید:

«تفسیر کلام پروردگار یکتا در آیه ۶۴ سوره النساء:

﴿...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۶۴]. «... و اگر آنان هنگامی که به خود ستم روا می داشتند، پیش تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می نمودند، و پیغمبر نیز برای آنان درخواست بخشش می کرد، بیگمان خدا را بس توبه پذیر و مهربان می یافتند».

ابو جعفر می گوید: خداوند سبحان در این آیه مبارکه می فرماید: اگر آن منافقان (آنانیکه در آیات پیشین سخنان بیهوده میان آمد - از آیه ۶۰ همین سوره - وقتی که بسوی حکم و قضاوت خداوند و داوری پیغمبر او صلی الله علیه و آله خوانده شدند... بدو پشت نموده و از او میگریزند و دیگران را نیز از او باز می دارند: ﴿يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾ [النساء: ۶۱].

﴿إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ با ارتکاب گناهان کبیره و از آنجمله داوری‌شان پیش طاغوت. و سرباز زدنشان از حکم کتاب الهی و از فرامین رسول و فرستاده پروردگار آنگاه که بسوی او خوانده می شوند.



﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«چنین نیست» که پندار منافقان در مورد ایمان به پیام‌های نازل شده بر تو و پیشینیان راست باشد، بلکه «به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند تا آن که تو را در آنچه میان‌شان مایه اختلاف است» و در آن باهم کشمکش و مشاجره دارند «داور گردانند» یعنی: تو را در تمام امورشان میان خود حاکم و داور گردانیده و احدی جز تو را به داوری برنگزینند و «آن‌گاه در آنچه داوری کردی، هیچ دلتنگی در خود نیابند» پس صرف پذیرش و تن دادن به داوری رسول خدا ﷺ کافی نیست تا آن‌گاه که این اذعان و پذیرش، از صمیم قلب نبوده و از رضایت و اطمینان و طیب‌خاطر برنخاسته باشد «و تسلیم شوند» یعنی: در ظاهر و باطن اذعان و انقیادکنند «به تسلیم‌شدنی» کامل که هیچ تردیدی در آن آمیخته نباشد و شائبه هیچ مخالفتی آن را نیلاید. بدین‌سان ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی ایمان را که سرمایه حقیقی بندگان صالح خدا ﷻ است، از منافقان نفی کرد تا آن‌گاه که مقصد و مرامشان داور قرار دادن رسول

﴿جَاءُوكَ﴾ به نزد تو ای محمد ﷺ می‌آمدند. یعنی: آنگاه که به پیش طاغوت رفته بودند و به داوری او سر تسلیم خم نموده و راضی شده بودند، توبه کنان و پشیمان از کرده خویش پیش تو می‌آمدند. و از خداوند عاجزانه درخواست می‌کردند که از گناهانشان در گذرد و رسوایشان نکند. و آنگاه پیامبر خدا ﷺ نیز از خداوند متعال آمرزش ایشان را درخواست می‌کرد. و این است معنای گفته الهی: ﴿فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ﴾.

\*\*\*

و عبارت: ﴿لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾ «بیگمان خداوند را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند». بدانها می‌گوید: اگر چنانچه می‌کردند و از کرده خویش پشیمان شده توبه می‌نمودند بیگمان که خداوند را توبه‌پذیر می‌یافتند. یعنی: خداوند آنها را از آنچه پست و زشت می‌پندارد بدانچه می‌پسندند بر می‌گرداند.

و او را ﴿رَّحِيمًا﴾ یعنی؛ با آنها مهربان می‌یافتند. که از روی مهر خویش آنها را بر گناهی که از آن توبه کرده‌اند باز خواست نمی‌کرد.

\*\*\*

مجاهد می‌گوید: این آیه اشاره دارد به آن یهودی و مسلمانی که برای داوری پیش کعب بن اشرف رفته بودند...».

خدا ﷻ نباشد. چنان که در حدیث شریف نیز آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یکی از شما ایمان نمی‌آورد تا آن که هوس و خواسته‌اش پیرو آن چیزی باشد که من آورده‌ام».

در یکی از روایات وارده در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: دو مرد نزد رسول خدا ﷻ به مرافعه (داوری) رفتند و رسول خدا ﷻ به نفع شخص ذی‌حق علیه طرف ناحق حکم کردند، اما آن شخص محکوم گفت: من به این داوری راضی نیستم! طرف از وی پرسید: پس من چه باید بکنم؟ گفت: اینکه نزد ابوبکر ﷺ به مرافعه برویم! و نزد ابوبکر ﷺ رفتند، او گفت: حکم همان است که رسول خدا ﷻ فرموده اند. اما رفیق وی به فیصله ابوبکر ﷺ هم راضی نشد و گفت: نزد عمر ﷺ می‌رویم! نزد عمر ﷺ رفتند و صاحب حق ماجرا را به عمر ﷺ باز گفت، عمر ﷺ از شخص محکوم پرسید: آیا موضوع چنین است که این مرد می‌گوید؟ محکوم پاسخ داد: آری! آن‌گاه عمر ﷺ به خانه‌اش رفت و با شمشیری برهنه بیرون آمده سر آن محکوم را از تنش جدا کرد. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

﴿وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا لَا تَأْتِنَهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَلَهْدِيَنَّهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾﴾ [النساء: ۶۶-۶۸].

«و اگر ما بر آنان می‌نوشتیم» یعنی: مقرر می‌داشتیم و فرض می‌گردانیدیم «که خود را بکشید» همچنان که بر بنی‌اسرائیل چنین مقرر داشتیم «یا از خانه‌های خویش بیرون روید» یعنی: از دار و دیار خویش هجرت کنید «این کار را جز اندکی از آنان» که خود را برای خداوند متعال خالص ساخته‌اند «نمی‌کردند» بدان جهت که کار دین بر ناخالصان دشوار است و مخلصان هم که ندارند.

این آیه کریمه بیانگر مقدار حقی است که حق تعالی بر بندگان دارد و آن این است که باید او را در شرع و امرش اطاعت کنند، پس اگر حق تعالی بندگان را به قتل همدیگر دستور می‌داد، یا به اینکه خودکشی کنند، یا به ترک منازل و موطنشان تن در دهند، بی‌گمان اطاعت حضرت وی بر بندگان واجب بود، اما اگر او این کار را می‌کرد، جز اندکی از بندگان فرمانش را اجرا نمی‌کردند.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: جماعتی از صحابه که عمر رضی الله عنه از زمره آنان بود، در هنگام نزول این آیه گفتند: اگر پروردگار ما بر ما چنین مقرر می‌داشت، ما فرمان او را به کار می‌بستیم، ولی ستایش او را که ما را از چنین تکالیف سختی عافیت بخشید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا از امت من مردانی هستند که ایمان در دل‌هایشان پایدارتر از کوه‌های محکم و استوار است». «و اگر آنان آنچه را که بدان پند داده می‌شوند» از پیروی شرع و انقیاد رسول خدا صلی الله علیه و آله «به کار می‌بستند؛ قطعاً» این کار «برایشان بهتر بود» در دنیا و آخرت «و محکم‌تر» بود «در استواری» گام‌هایشان بر حق و پایداری و ثبات ایمان‌هایشان و قطعاً آنها در این هنگام در امر دین خویش لحظه‌ای تردید و اضطراب به خود راه نمی‌دادند «و در آن صورت» یعنی: در صورتی که در قبال اوامر ما چنین گوش به فرمان می‌بودند، ما هم «یقیناً پاداشی بزرگ» و مستمر «از نزد خویش به آنان می‌دادیم» که هرگز قطع نمی‌شد «و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می‌کردیم» و دل‌هایشان را به سوی آن راهیاب می‌ساختیم.

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹].

«و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که خداوند بر آنان انعام نموده است» به وارد نمودنشان در بهشت و رساندنشان به آنچه که برای‌شان «از» همراهی «پیامبران و صدیقان» آماده نموده است. صدیقان پیروان فاضل‌انبیای عظام: هستند. صدیق: کسی است که تصدیق به دین خداوند صلی الله علیه و آله و کتاب‌ها و پیامبرانش را به نهایی‌ترین مراتب خود رسانده و در این میدان به جایگاه‌های بلندی رسیده‌است، به طوری که ظاهرش آراسته به صداقت و باطنش در حال مراقبه و حضور است. «و» نیز کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که حق تعالی برای‌شان همراهی «شهیدان» راه خود «و» همراهی «صالحان» یعنی: صاحبان اعمال شایسته را که احوالشان به صلاح و سامان آمده و اعمال‌شان نیکو گشته، آماده نموده است «و اینان نیک رفیقانی» یعنی: هم‌رهان و همدمانی «هستند». ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای این حدیث شریف که آن حضرت صلی الله علیه و آله به هنگام رحلتشان فرمودند، نیز همین است: «اللَّهُمَّ الرفیق الأعلى». «بارخدا! رفیق والاتر و برتر را انتخاب می‌کنم». همان‌گونه که از

احادیث دیگر نیز بر می‌آید؛ هیچ پیامبری نیست، جز اینکه در بیماری وفات خویش، میان دنیا و آخرت مخیر ساخته شده است.

از عائشه رضی الله عنها در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول! یقیناً شما نزد من از خودم محبوب‌ترید و یقیناً شما نزد من از فرزندم محبوب‌ترید و من چون در خانه خویش هستم و به یاد شما می‌افتم، نمی‌توانم بر فراق شما شکیبایی کنم، پس از جا برمی‌خیزم و نزد شما می‌آیم و چون به سوی شما می‌نگرم (دل‌م آرام می‌گیرد)، اما هنگامی که مرگ خود و شما را در پیش نظر می‌آورم، می‌دانم که شما چون به بهشت درآید، به مقام و جایگاه والای خویش همراه انبیا: بالا برده می‌شوید، ولی اگر من به بهشت درآیم، از آن بیم دارم که شما را نبینم! رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ وی چیزی نگفتند تا اینکه جبرئیل علیه السلام فرود آمد و این آیه را آورد: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...﴾. لذا این آیه برای تسلی او و امثالش از مؤمنان نازل شد.

﴿ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا﴾ [النساء: ۷۰].

«این بخشش الهی است» یعنی: آنچه این مطیعان از پاداش عظیم و رفاقت و همراهی پیامبران و صدیقان به دست می‌آورند، همانا فضل و بخشش الهی است «و خدا دانای بسنده است» می‌داند که چه کسی مستحق این بخشش و فضل است، پس او را از گروهی که ذکر شد قرار می‌دهد و از آنان که مستحق این گرامیداشت نیستند، ممتاز می‌گرداند.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُدُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ اَنْفِرُوا جَمِيعًا﴾ [النساء: ۷۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید» در برابر دشمن سلاح بگیرید و همیشه «بر حذر باشید» از اینکه دشمنان دین، شما را غافلگیر نموده و ریشه‌کن سازند، لذا همیشه بیدار، هشیار، مجهز و آماده باشید «پس» بپاخیزید و برای نبرد با دشمن «رهسپار شوید، گروه‌گروه» یعنی: به دسته‌ها و گروه‌های جداگانه متشکل، گروهی بعد از گروهی و دسته‌ای پس از دسته‌ای. این فرمان؛ شامل دستور جنگ به شیوه چریکی نیز می‌شود «یا بیرون روید به‌طور دسته جمعی» یعنی: در ترکیب یک سپاه واحد تا این خروج دسته‌جمعی و انبوه شما، از جهتی بر دشمنان سخت‌تر و سنگین‌تر باشد و از سوی دیگر، از این خطر که دشمن در صورت خروج انفرادی شما را برباید و از پای در

آورد، ایمن گردید، پس در حالتی که به خروج دسته‌جمعی برای جهاد احساس نیاز می‌شود، باید به طور دسته‌جمعی به جنگ‌دشمن رهسپار شوید، اما اگر به بیرون آمدن به‌طور دسته‌جمعی (نفیر عام) نیازی نیست و به میدان رفتن برخی از شما می‌تواند پاسخگوی دشمن باشد، این نیز کافی است. ولی به هر حال؛ حقیقتی که نباید هیچ‌گاه از آن غفلت کنید این است که: خطر کفر جز با جهاد دفع نمی‌شود. چنان‌که از وقتی مسلمانان فریضه جهاد را فراموش کردند، دشمن بر سرزمین‌هایشان مسلط شد و هر طماعی به داشته‌هایشان چشم طمع دوخت بنابراین، میزان بازگشت به اسلام؛ جهاد در راه خدا ﷻ است.

﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيَبْطِئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۷۲].

«و قطعاً از میان شما کسی است که درنگ و سستی می‌کند» تبطئه: کندی، درنگ و تأخیر است. مراد منافقان‌اند که هم خود از جهاد باز می‌نشستند و هم دیگران را از این امر باز می‌نشاندهند. یعنی: از جنس شما و از آنان که در حقیقت از شما نیستند، ولی خود را در جمع شما درآورده و به شما منسوب ساخته‌اند و از روی نفاق در برابر شما اظهار ایمان می‌کنند، کسانی هستند که مؤمنان را از جهاد سست و کند می‌سازند «پس اگر مصیبتی به شما برسد» چون قتل، یا هزیمت، یا نابودی مال و ثروت «می‌گوید» این منافق «خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم» در غیر آن به من نیز همان می‌رسید که بدانها رسید! و بدین‌گونه واپسگرایی از جهاد را نعمت خداوند ﷻ بر خود می‌پندارد، در حالی که از این حقیقت غافل است که پاداش عظیم جهاد و شهادت را از دست داده است. این است منطق و دیدگاه منافقان که به امور از عینک شخصی خود نگاه می‌کنند، نه از زاویه تکلیف و واجب الهی و همه امور را به مقیاس و معیار سود و زیان دنیوی‌شان می‌سنجند، نه به مقیاس طاعت خدا ﷻ و در عین حال شناختشان از حق تعالی بسیار ناقص و قاصر است زیرا تصور می‌کنند که تخلف و سرپیچی از دستور الهی به همراه نجات از مصایب، دلیل رضای الهی است، در حالی که چنین نیست.

﴿وَلَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۷۳].

«و چون به شما فضلی» یعنی: غنیمتی، یا فتحی «از جانب خداوند برسد، البته می‌گوید» این منافق، همچون سخن یک حاسد نادم «چنان که گویی هرگز میان شما و میان وی دوستی نبوده» یعنی: گویی او اصلا با شما سابقه دوستی نداشته و اصلا از اهل دین شما نبوده است؛ «ای کاش همراه ایشان بودم تا به فوزی عظیم می‌رسیدم!» یعنی: آرزو می‌کند که کاش با مؤمنان به میدان نبرد می‌رفت تا بهره خویش از غنیمت را به دست می‌آورد. پس این منافق، دستیابی به غنیمت را فوزی عظیم برای خویش دانسته و جز این، هیچ هدف و مرام دیگری - چون اعلائی کلمه‌الله و پیروزی اسلام - ندارد. یا معنی این است: آن منافق می‌گوید؛ چرا مرا در غنیمت و فتح خویش شرکت نمی‌دهید؟ گویی من اصلا شما را دوست نداشته و یاریتان نکرده‌ام؟

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۷۴].

«پس باید آنان که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند» که مؤمنان اند «در راه خدا بجنگند» یعنی: اگر این گروه منافق سست‌گام غنیمت‌پرست، با دشمنان دین نجنگیدند، پس باید مؤمنان با اخلاصی که جانهایشان را نثار راه الله ﷻ نموده و زندگانی دنیا را به آخرت می‌فروشند، با آنان بجنگند.

این انگیزش و تشویقی از سوی حق تعالی برای مؤمنان است که: هلا! به سوی میادین جنگ بشتابند. و در عین حال، هشدار است به ناخالصان، که باید نیت‌هایشان را برای او خالص گردانند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرکس به خاطر این بجنگد که فقط کلمه الله ﷻ برتر باشد، پس فقط همان جهاد، در راه خدا ﷻ است». همچنین در حدیث شریف دیگری فرمودند: «هرکس در دفاع از مال خویش کشته شود، شهید است و هرکس در دفاع از جان خویش کشته شود، شهید است».

سپس حق تعالی جنگجویان در راه خویش را - در هر دو صورت فوز به شهادت یا پیروزی - به پاداش و اجر عظیم جهاد فی سبیل‌الله به همراه برتری و غنیمت در دنیا وعده داده، می‌فرماید: «و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد» چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ برای مجاهد در راه خویش تضمین نموده است که اگر او را [باشهادت] به سوی خویش

بازگیرد، به بهشتش در آورد، یا [اگر شهید نشد] او رابه سلامت همراه با پاداش، یا غنیمت [به‌خانه‌اش] برگرداند».

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۷۵].

«و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مستضعفین نمی‌جنگید» که عبارتند از: «مردان و زنان و کودکان» گرفتار در دست کفار «هم‌آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، بیرون آر» مراد از شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، شهر مکه است که در وقت نزول آیه کریمه این چنین بود، ولی خداوند متعال ستم را صراحتاً به مکه نسبت نداد؛ به‌خاطر تشریف و تکریم آن. اما این‌وصف، بر هر شهر و مکانی که مردمانی ستم پیشه داشته باشد، نیز مصداق دارد «و» آن مستضعفان تحت ستم می‌گویند: پروردگارا! «برای ما از جانب خویش کارسازی مقرر کن و برای ما از جانب خویش یآوری تعیین فرما» مراد از مستضعفان در اینجا: مؤمنانی هستند که در مکه زیر فشار و شکنجه کفار به‌سر برده و از هجرت به‌سوی سرزمینی که در آن زندگی باعزتی داشته‌باشند، عاجز و ناتوان بودند و هم‌آنانند که رسول خدا ﷺ برای ایشان چنین دعا می‌کردند: «خدا! ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ربیع و همه مستضعفان از مؤمنان را نجات ده». عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «من و مادرم نیز از مستضعفان بودیم».

از آیه کریمه چنین بر می‌آید که: نجات‌دادن مستضعفان از زیر یوغ ستم و اسارت مستکبران، از بزرگ‌ترین و بارزترین وجوه جهاد در راه خدا ﷻ است زیرا «راه خدا» مفهوم عام و کلی‌ای است که شامل هر امر خیری می‌شود. و باید دانست که هر عصری مستضعفان خویش را دارد، چنان‌که مستضعفان عصر ما بسیارند، در حالی که همت و عزم ما در جهاد برای رهایی‌شان از زیر یوغ ستم، بسی اندک و ناچیز است.

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۷۶].

«مؤمنان در راه خدا کارزار می‌کنند» یعنی: جنگ آنها برای این هدف و مقصد است، نه غیر آن از مقاصد «و کافران در راه طاغوت» یعنی: در راه شیطان و آنچه‌که او در

دل‌های مردم می‌افگند «می‌جنگند» و بر سر این راه با هم کارزار می‌کنند. چون جنگیدن برای نمایش غیرت و فخرفروشی، طلب پیروزی به ناروا، برتری‌جویی بر دیگران، چپاول اموال مردم، انتقام‌گیری به ناحق، افتخار به عصبیتها و قومیتها و دیگر کژراهه‌های شیطان «پس با یاران شیطان بجنگید که کید شیطان» یعنی: مکر و نیرنگ او و پیروانش از کفار، در نهایت امر «ضعیف است» زیرا این نیرنگ، برپایه غروری میان تهی مبتنی است که هیچ حاصلی ندارد و نیز نیرنگ شیطان از آن جهت ضعیف و بی بنیاد است که در مقابل نصرت خدا ﷻ قرار دارد.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَّعْتُ الدُّنْيَا قَلِيلًا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾﴾ [النساء: ٧٧].

در عصر ما کسانی پیدا می‌شوند که تصور می‌کنند؛ اسلام فقط نماز و روزه و زکات... است، اما اینکه جهاد و مبارزه نیز از اسلام باشد، خیر! در پندار آنها چنین چیزی نیست، درحالی که این تصور، تصور نادرستی است که حق تعالی بندگان مؤمن و با تقوایش را از آن برحذر داشته و می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد» فعلا «دست از جنگ نگهدارید و نماز را برپا دارید و زکات بدهید» ایشان اصحاب پیامبر ﷺ بودند که به ترک جنگ در مکه مأمور شدند، اما در برابر اذیت و آزاری که از مشرکان می‌دیدند، بی‌تاب گشته و از پیامبر ﷺ اجازه می‌خواستند تا دست به شمشیر برده و شر مشرکان را از خود بازدارند و نزد آن حضرت ﷺ رفته می‌گفتند: هنگامی که ما مشرک بودیم، عزت و شوکتی داشتیم، اما چون ایمان آوردیم، خوار و درمانده شدیم! پیامبر اکرم ﷺ ایشان را به صبر و تحمل فراخوانده و می‌فرمودند: «به من دستور داده شده تا با گذشت و مدارا عمل کنم، پس [فعلا] با اینان درگیر جنگ نشوید». و یاران پیامبر ﷺ به پیروی از دستور ایشان، دندان بر روی جگر گذاشته خویشتن‌داری می‌کردند تا آن که به مدینه هجرت کردند «ولی همین که» در مدینه «کارزار بر آنان مقرر شد، بناگاه گروهی از آنان، از مردم مانند ترس از خدا، یا ترسی سخت‌تر می‌ترسند» یعنی: برخی از آنان از مردم به مقدار ترسی که از خدا ﷻ دارند می‌ترسند و برخی حتی از آن هم



بیشتر و سخت‌تر بنابراین، در مدینه - نه از روی شک در دین، بلکه از ترس مرگ و بیم و هول شدید از کشته‌شدن - از جنگ سستی و کندی ورزیدند.

شیخ ابومنصور ماتریدی می‌گوید: «این ترس، ترسی طبعی است زیرا سرشت انسان بر آن است که از آنچه بیم هلاکت وی در آن می‌باشد، غالباً کراهت دارد، پس منشأ ترس مؤمنان از جنگ، نفرت از فرمان الهی نیست». بعضی برآنند که آیه کریمه در شأن منافقان است که قبل از فرضیت جهاد، اسلام آوردند، اما چون جهاد فرض شد، از آن نفرت و کراهت ورزیده و سستی کردند «و گفتند: پروردگارا، چرا بر ما جهاد را مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟» یعنی: چرا ما را تا مدتی دیگر - ولو کوتاه - مهلت ندادی تا در این مدت از زندگی دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌شدیم؟ این آیه شبیه به آیه دیگری در سوره «محمد» است: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا﴾ [محمد: ۲۰]. و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: چرا سوره‌ای - درباره جهاد - نازل نمی‌شود؟ اما چون سوره‌ای صریح نازل شد و در آن نام جهاد آمد، آنان که در دل‌هایشان مرضی است، مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده به تو می‌نگرند، ولی فرمان‌پذیری و سخنی شایسته برای آنان بهتر است و چون کار به تصمیم کشد، قطعاً خیر آنان در این است که با خداوند صادق باشند) «محمد/ ۲۰». «بگو: بهره‌مندی دنیا اندک است» وزودگذر، که بر صاحبش هرگز نمی‌پاید، ولی پاداش «آخرت برای کسی که تقوی پیشه کند، بهتر است. و بر شما به اندازه فتیلی هم ستم نخواهد رفت» فتیل: رشته باریکی در پشت هسته خرما است. یعنی: بر شما در آخرت به اندازه ذره ناچیزی هم ستم نمی‌رود، پس از جهاد رو برنتابید.

﴿أَيَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۷۸].

آن‌گاه خداوند متعال در جهت تشویق و برانگیختن آن عده از مسلمانانی که از بیم مرگ دست از جهاد کشیده‌اند و در بیان فساد جبن و ترسی که درون آنها را پرکرده و در روان آنها درآمیخته است، می‌فرماید: «هرکجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد» و «حذر»، نمی‌تواند شما را از «قدر» نجات دهد، پس مرگ خواه‌ناخواه آمدنی است و هرکه با شمشیر نمیرد، به‌غیرآن از اسباب دیگر می‌میرد و این امری قطعی است

«هرچند در بروج مشیده باشید» بروج مشیده: برجهای بسیار محکم، بلند و سر به فلک کشیده است. یعنی: چون اجل انسان در رسد، برجهای بسیار محکم و سر به فلک کشیده هم نمی‌توانند مرگ را از وی دفع کنند. پس حق تعالی نفرت از جنگ را با دو نسخه درمان می‌کند: یکی شناساندن حقیقت دنیا نسبت به آخرت. و دیگری فهماندن این حقیقت که مرگ پس و پیش نمی‌شود و برای آن میعاد است معین. بعد از آن، حق تعالی به بیان بیماری دیگری می‌پردازد که خواستاران تأخیر فریضه جهاد به آن دچار شده‌اند، این بیماری نیز همچون بیماری اول، بیماری‌ای است که ممکن است مسلمانان در هر زمان و مکانی به آن مبتلا شوند: «و چون به آنان خیری برسد» یعنی: نعمتی چون فراوانی و آسوده حالی «می‌گویند: این از سوی خداوند است» تا اینجا کار سخنشان درست است و هیچ اعتراضی هم بر آن نیست، اما آنچه مورد اعتراض است این سخن است: «و اگر شری به آنان برسد، می‌گویند: این از سوی توست» یعنی: اگر به منافقان نعمتی برسد، آن را به خداوند متعال نسبت می‌دهند، ولی اگر به آنان نعمت و بلایی چون قحطی و سختی رسید، آن را - در عصر نزول آیه - به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دادند و ممکن است امثال آنان در هر عصری، این نسبت را به میراث‌بران پیامبر ﷺ بدهند. «بگو» موضوع چنان نیست که شما می‌پندارید، بلکه «همه از سوی خداوند است» چه خیر و چه شر «پس چه حال است این قوم را، نزدیک نیستند که سخنی را بفهمند» تا بدانند که گیرنده و دهنده همانا خداوند متعال است و همه اینها از حکم او صادر می‌شود!؟

﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۷۹].

«هر چه به تو برسد» ای انسان! «از خوبیها» و نعمت‌های زندگی، چون آسایش‌ها و آرامش‌ها و فراوانی‌ها و سلامتی... «از جانب خداست» و به فضل و رحمت وی زیرا کسی را بر خدا ﷻ هیچ حقی نیست «و هر شری که به تو برسد، از خود توست» یعنی: هر سختی و بدبختی و بلا و مشقتی که به تو برسد، آن نیز از سوی خدا ﷻ است ولی به سبب و علتی از جانب خودت؛ چون گناهی که مرتکب آن شده‌ای و به کیفر آن، مبتلای بلا و بدبختی و عذابی گردیده‌ای. پس اشتباه منافقان در این است که به جای آن که به سوی خدا ﷻ باز گردند و به طور کلی به او التجا کنند تا خشم و عذاب خویش

را از آنان بر دارد، رسول خدا ﷺ را سبب این مصیبت‌ها معرفی می‌کنند، در حالی که رسول خدا ﷺ رحمتی برای جهانیان است «و تو را برای مردم به پیامبری فرستادیم» یعنی: ای محمد ﷺ! تو رحمت و نعمتی برای مردم هستی، تو از گناه معصوم هستی و تو جز مبلغی برای مردم نیستی بنابراین، مقدرات خلایق به دست تو نیست تا سود و زیان و خیر و شر از سوی تو باشد و چیزی از امر الهی در تصرف تو نیست تا مصائبی که به آنان می‌رسد، از جانب تو باشد «و گواه بودن خدا» بر این حقیقت که او تو را به رسالت فرستاده است «بس است» و او میان تو و میان آنان بر این حقیقت گواه می‌باشد.

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾

[النساء: ۸۰].

«هرکس از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خداوند اطاعت کرده است» لذا فرمانبرداری از پیامبر ﷺ، در واقع فرمانبرداری از خدا ﷻ است زیرا پیامبر جز به آنچه که خدا ﷻ به وی فرمان داده دستور نمی‌دهد و جز از آنچه که خدا ﷻ از آن نهی نموده، نهی نمی‌کند، پس اطاعت از مبلغ و پیام‌رسان، در واقع اطاعت از آن کسی است که او را به این مأموریت برانگیخته است و هرکس این حقیقت را درک کند، قطعاً در نهایت انضباط و اخلاص، از رسول خدا ﷺ اطاعت می‌کند.

خاطر نشان می‌شود که رسول خدا ﷺ فرمان‌بردن از امرای مسلمان را نیز شامل اطاعت از خود گردانیده‌اند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس از من اطاعت کند، در حقیقت از خدا ﷻ اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، در حقیقت خدا ﷻ را نافرمانی کرده است و هرکس از امیر اطاعت کند، در حقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس امیر را نافرمانی کند، در حقیقت مرا نافرمانی کرده است». «و هرکس رویگردان شود» یعنی: از اطاعت تو اعراض کند و سر برتابد، پس او در حقیقت خدای ﷻ را نافرمانی کرده است زیرا ما «تو را نگهبان ایشان» یعنی: نگهبان اعمال ایشان «نفرستاده‌ایم» بلکه بر عهده تو فقط و فقط تبلیغ است، نه اینکه دل‌هایشان را به حق گرویده و باورمند گردانی زیرا این کار در توان تو نیست.

﴿وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَرُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ

يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ [النساء: ۸۱].

آن‌گاه خداوند متعال از حال منافقانی خبر می‌دهد که در ظاهر امر از خود موافقت و طاعت بروز می‌دهند، اما در باطن، خلاف آن را پنهان می‌دارند: «ومی‌گویند؛ فرمانبردارییم» یعنی: وقتی نزد تو باشند، می‌گویند: «سما و طاعتا»، کارما فرمانبرداری است «ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند، گروهی از آنان شبانه جز آنچه تو می‌گویی تدبیر می‌کنند» یعنی: سخت را تغییر داده و سخنی دیگر می‌اندیشند و بر زبان می‌آورند. یا معنی این است: سخت را در مورد مأموریتی که به آنان سپرده‌ای و ایشان را بر آن گمارده‌ای، تحریف و تغییر می‌دهند «و الله می‌نویسد» در نامه‌های اعمال‌شان «آنچه را که شبانه می‌گویند» تا در برابر آن مجازاتشان کند «پس از آنان روی برتاب» یعنی: آنان را به حال و کار و کردارشان واگذار «و بر خدا توکل کن» در کار آنان تا فرصت و مجال انتقام از آنان را فراهم گرداند «و خداوند کارسازی را کافی است» برای کسانی که بر وی توکل کنند. بدین‌سان حق تعالی به پیامبرش فرمان می‌دهد که در مقابله با این عمل منافقان، توکل را با روی برتافتن از آنان یکجا سازد.

آن‌گاه حق تعالی عامل این بیماری‌شان را که همانا عدم تدبیر در کتاب خدا ﷻ است، بیان داشته می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾

[النساء: ۸۲].

«آیا در» آیات «قرآن نمی‌اندیشند»؟ یعنی: آیا از قرآن روی برتافته و در معانی و مبانی آن تأمل و اندیشه نمی‌کنند تا به هدف و مرام قرآن پی ببرند؟ بی‌شک اگر آنان - چنان‌که باید - در آن اندیشه و تعمق نمایند، به این حقیقت می‌رسند که در قرآن هیچ اختلاف، ناهماهنگی و تعارضی نیست و قطعاً در آن صورت، معنای این فرموده حق تعالی را که: (همه از جانب خداست) «آیه/۷۸»، و این فرموده وی: (و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از خود توست) «آیه/۷۹»، را می‌فهمند «و اگر» قرآن «از جانب غیر خدا می‌بود» چنان‌که کفار می‌پندارند «قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند» و در آن تفاوت و تناقض فاحش و عدم انطباق با واقع را ملاحظه می‌کردند زیرا این عوارض از خصوصیات کلام بشر است، بویژه هنگامی که سخن بشر طولانی شود و گوینده‌اش از امور غیبی خبر دهد؛ قطعاً اندک بررسی‌ای در سخنان وی نشان خواهد داد که درستی و مطابقت با واقع، به‌ندرت در آن مشاهده می‌شود، درحالی‌که معانی قرآن کریم در همه امور - چون توحید، حلال و حرام، خبر دادن از غیب... - بعضاً مکمل و

مؤید بعضی دیگرند. یا معنی این است: اگر قرآن از نزد غیر خدا ﷻ می‌بود، قطعاً آنها از نظر بلاغت و بیان معانی، در آن تفاوت‌های آشکاری می‌دیدند.

علما با این آیه در رد سخن برخی از فرقه‌ها استدلال کرده‌اند که می‌گویند: «فهم معنای قرآن جز به تفسیر پیامبر ﷺ و امام ممکن نیست».

آن‌گاه حق تعالی قضیه مهم دیگری را در موضوع جهاد مطرح می‌کند که به جنگ شایعه‌ها و جنگ روانی ارتباط دارد و راه درمان آن را نیز بیان می‌نماید:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّاعُوا بِهِ ۗ وَوَلَّوْا رُءُوسَهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۳﴾﴾ [النساء: ۸۳].

«و چون خبری» حاکی از «ایمنی، یا وحشت به آنان برسد، انتشارش می‌دهند» گروهی از سست ایمانان بودند که وقتی خبری را که مایه آرامش بود - چون خبر پیروزی مسلمین و نابودی دشمنانشان - یا خبری را که مایه نگرانی و وحشت بود - چون خبر شکست مسلمین - می‌شنیدند، آن خبر را فاش می‌کردند. به قولی: آنان خبرهای فتنه‌انگیز و روحیه‌برانداز منافقان را به‌گوش مسلمانان می‌رساندند و شایعه‌های دروغین را پخش می‌کردند، که از این امر فسادی آشکار و خللی دامنه‌دار پدید می‌آمد «حال آن که اگر آن را به سوی پیامبر و به سوی اولی‌الامر خویش ارجاع می‌کردند» اولی‌الامر: اهل علم و اندیشه، یا فرمانروایانند که مردم در امور خویش به آنها رجوع می‌کنند «آن‌گاه اهل استنباط ایشان به آن پی می‌بردند» یعنی: اگر چنان می‌کردند، اهل درک و استنباط، با تدبیر و اندیشه سالم‌خویش، درستی یا نادرستی آن خبر را استخراج و از همدیگر تفکیک می‌کردند، لذا شیوه درست و صحیح برخورد با اخبار و رویدادها این بود که آنها از پخش اخبار پرهیز کنند تا رسول خدا ﷺ خود آن را پخش نمایند، یا اولی‌الامرشان عهده‌دار این مهم گردند؛ زیرا ایشان به‌خوبی می‌دانند که چه چیزی باید افشا گردد و چه چیزی در پرده کتمان باقی بماند «و اگر فضل خدا بر شما نبود» با پاکسازی شما از این شائبه‌ها «و رحمت وی» بر شما نبود، با فرستادن پیامبر و فرودآوردن کتاب خویش بر شما و نگهداشت‌تان از فروافتادن در راه باطل «یقیناً از شیطان پیروی می‌کردید» در وسوسه افگنی‌های وی «جز اندکی» از شما و ایشان کسانی‌اند که از فطرتی صاف و پاک برخوردارند.

اگر این حقیقت را مورد لحاظ قرار دهیم که (اولی الامر) بنابر یکی از وجوه تفسیری، علما می‌باشند؛ و جاهت رأی کسانی را در می‌یابیم که قضیه اجتهاد را - که عبارت از استنباط احکام است - و قضیه مجتهدینی را که علم و تقوی و ملکات باطنی‌شان آنان را شایسته استنباط احکام گردانیده؛ شامل مضمون این آیه گردانیده‌اند.

در روایت مورد اتفاق بخاری و مسلم راجع به سبب نزول آمده است: چون این خبر به عمر رضی الله عنه رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان خویش را طلاق داده‌اند، به مسجدالنبی رفت و از مردم شنید که این سخن را در میان‌شان ردوبدل می‌کنند، پس نتوانست شکیبایی کند و یک‌راست به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و اجازه ورود خواست، آن‌گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که آیا زنان خویش را طلاق داده‌اند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خیر! گفت: الله اکبر! آن‌گاه بر سر در مسجد ایستاد و باصدای بلند گفت: آگاه باشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان خویش را طلاق نداده‌اند. سپس این آیه نازل شد.

﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا﴾ [النساء: ۸۴].

پس از آن که خدای عز و جل تمام مؤمنان را در یک فرمان عام به جهاد فراخواند و سست‌دلان را سرزنش کرده و آفت‌های چندی را درمان نمود، اینک هر فرد را به طور جداگانه نیز - از خلال فرمان دادن به رسول خویش - به جهاد دستور می‌دهد: «پس» ای محمد! صلی الله علیه و آله «در راه خدا پیکار کن» به نفس نفیس خویش «جز عهده‌دار شخص خود نیستی» یعنی: تو مسؤول عمل اصحاب خویش نیستی که جهاد می‌کنند یا نه، بلکه به اجرای فرمان خدای عز و جل بر نفس خود ملزم هستی، پس اگر تو را تنها هم گذاشتند، به تنهایی بجنگ «و مؤمنان را برانگیز» بر مبارزه و جهاد «نزدیک است که خداوند بلاى کافران را بگرداند» و با پیروزساختنت آسیب آنان را بازدارد. کلمه (عسی) که در مورد خداوند عز و جل مفید قطعیت است، مؤمنان را به بازداشتن بلا و آسیب کافران از ایشان، متوقع و امیدوار می‌سازد، لذا این وعده‌ای از سوی خدای سبحان است و وعده او خواه‌نخواه انجام شدنی است «و خداست که قدرتش بیشتر» و صولتش بزرگتر است «و» عذاب و «کیفرش سخت‌تر است» از این تعبیر چنین بر می‌آید که مقاومت کفار در برابر مؤمنان نیز شدید است، ولی عذاب خداوند عز و جل و اعمال قدرت وی بر آنان شدیدتر می‌باشد. چنان‌که از آیه کریمه این حقیقت نیز بر می‌آید که: سرسختی کافران

علیه اهل ایمان، جز با نیروی بازدارنده جهاد مہار نمی‌شود بنابراین، باید مؤمنان را از راه سخنرانی، انتشار کتب و اعلامیه‌ها به جهاد برانگیخت. و از مثالهای برانگیختن مؤمنان به جهاد از سوی آن حضرت ﷺ؛ این فرموده ایشان در روز بدر خطاب به یارانشان است: «قوموا إلى جنة عرضها السموات والأرض: ياران! بپاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن همانند آسمان‌ها و زمین است».

﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا﴾ [النساء: ۸۵].

«هرکس شفاعت پسندیده‌ای بکند، از» خیر «آن نصیبی می‌برد و هرکس شفاعت ناپسندیده‌ای کند، از» شر «آن نصیبی می‌برد» شفیع: کسی است که دیگری را به انجام کاری سفارش و تشویق می‌کند. و شفاعت پسندیده، سفارش دیگران به انجام امور نیک و طاعت حق تعالی است، پس هرکس در کار خیری شفاعت و سفارش کند تا نفعی به دیگران برساند، یا شری را از کسی دفع نماید، از پاداش آن شفاعت بهره و نصیبی می‌برد و هرکس به شر و بدی‌ای سفارش کند، از گناه آن نصیب می‌برد؛ چون کسی که به سخن چینی و غیبت می‌پردازد، یا دیگری را به دزدی و فحشا سفارش می‌کند، یا به‌طور کلی در جلب ضرر یا دفع منفعت یا در امر غیر جایزی سفارش می‌کند «و خداوند همواره بر هر چیزی مقتدر است» و هم‌اونگهبان مقادیر اعمال شماست، پس شما را بر اعمال‌تان جزا می‌دهد. در حدیث شریف آمده است: «اشفعوا تؤجروا، و یقضی الله علی لسان نبیه ماشاء: شفاعت کنید تا اجر و پاداش داده شوید، اما خداوند ﷻ هر چه را خواسته است، بر زبان پیامبر خویش حکم می‌کند».

مجاهدبن جبیر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره سفارش‌ها و واسطه‌شدن‌های مردم برای یک‌دیگر نازل شد. برخی از مفسران با توجه به سیاق آیات، «شفاعت حسنه» را به جهاد در راه خدا ﷻ و «شفاعت سیئه» را به جهاد در راه شیطان تفسیر کرده‌اند زیرا جهاد در راه خدا ﷻ تنها وسیله نجات مستضعفان از چنگال مستکبران می‌باشد.

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

«و چون شما را به تحیتی بنوازند» تحیت: سلام گفتن است. بعضی گفته‌اند: تحیت در اینجا، دادن پاسخ عطسه زننده با گفتن: «یرحمک الله» است. یاران امام ابوحنیفه برآنند که مراد از تحیت در اینجا هدیه دادن است، به دلیل این فرموده حق تعالی: (پس با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید). یعنی: هدیه بهتر از آنچه به شما داده‌اند، بدهید. و اگر مراد از «تحیت» سلام باشد، پس تحیت بهتر این است که در جواب سلام کسی که به گفتن سلام ابتدا می‌کند، چیزی را بیفزاید، مثلا چون سلام‌دهنده گفت: «السلام علیکم»، جواب‌دهنده بگوید: «و علیکم السلام ورحمه الله». که این جواب بر لطف و طراوت و صفای تحیت می‌افزاید. و افزودن در جواب سلام مستحب و پیش‌دستی در سلام گفتن سنت است که در باره آن ترغیب فراوان آمده، اما دادن جواب سلام فرض است، به دلیل فرموده حق تعالی: «پس با تحیتی بهتر از آن، یا همانند آن پاسخ دهید» یعنی: اگر جواب‌سلام را به شیوه بهتر ندادید؛ حداقل به مانند آن پاسخ دهید، اما ندادن جواب‌سلام به‌طورکلی، جایز نیست زیرا جواب سلام فرض است. و کم کردن جواب‌سلام از مقداری که سلام‌کننده با آن به سلام ابتدا نموده است، نیز جایز نیست.

در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی رضی الله عنه آمده است: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب وی فرمودند: «و علیک السلام ورحمه الله». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله ورحمته». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک السلام ورحمه الله وبرکاته». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله ورحمه الله وبرکاته». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک». آن شخص گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد، فلان و فلان که نزد شما آمدند و بر شما سلام گفتند، سلام آنها را به بیشتر از جواب سلام من برگردانیدید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آخر تو برای ما چیز بیشتری باقی نگذاشتی، حق تعالی فرموده است: و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید یا همانند آن را برگردانید. و ما همانند آن را به تو برگردانیدیم». ابن‌کثیر می‌گوید: «در این حدیث دلالتی است بر اینکه افزودن بر کلمات سلام به بیشتر از: السلام علیکم ورحمه الله و برکاته، مشروع نیست».



فقها گفته‌اند: غیر مسلمانان در جواب‌دادن سلام به همانند آن، یا به نیکوتر از آن، از عمومیت آیه مستثنی می‌باشند زیرا در حدیث شریف به روایت صحیح مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در سلام گفتن بر یهود و نصاری آغازگر نباشید و اگر با آنان در راهی روبرو شدید، آنان را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین قسمت راه ناگزیر گردانید». و چنان‌که از احادیث دیگر نیز برمی‌آید، اگر غیرمسلمانی به مسلمانی سلام گفت؛ باید فقط در جواب آن بگوید: «و علیکم: بر شما باد». اما احناف از حکم عدم جایز بودن ابتدا نمودن به سلام برای غیرمسلمانان، حالتی را که مسلمان در آن نیازی به شخص ذمی‌ای دارد، استثنا کرده و ابتدا کردن به سلام را در چنین حالتی برای وی جایز دانسته‌اند.

صاحب «هدیه علائیه» از حنفیه می‌گوید: «سلام گفتن بر فاسقی که فسقش علنی باشد مکروه است، چنان‌که سلام گفتن بر کسی که حقیقتاً از دادن جواب سلام عاجز می‌باشد نیز مکروه است، چون سلام‌دادن بر شخصی که مشغول خوردن غذاست، یا بر کسی که شرعاً از جواب دادن عاجز است، همچون خواننده نماز، خواننده قرآن، ذکرکننده، سخنران، کسی که به ایشان گوش فراداده است، تکرارکننده فقه در تدریس، کسی که مشغول حل و فصل دعاوی میان مردم است، کسی که در حالت مذاکره علم شرعی است، مؤذن، اقامت گوینده، مدرس، کسی که به نماز و تسبیح نشسته است، کسی که تلبیه می‌گوید، سلام گفتن بر دختران جوان بیگانه، بر کسی که بازی غیر مباحی را انجام می‌دهد، کسی که غیبت مردم را می‌کند، یا کبوتر پرواز می‌دهد، بر پیرمرد بذله‌گو، بر دروغگو، بر بیهوده‌کار، بر کسی که مردم را دشنام می‌دهد، یا به چهره دختران و زنان نامحرم می‌نگرد - تا آن‌گاه که به توبه اینان علم نداشته باشیم - همچنان سلام گفتن بر کسی که با همسرش مشغول عمل جنسی و معاشقه است، بر کسی که عورت وی برهنه است، بر کسی که در حال قضای حاجت قرار دارد، بر کسی که به خواب سبک یا خواب سنگینی فرورفته است و بر کسی که در حمام است، مکروه می‌باشد.

باید دانست که در هر جایی که سلام گفتن در آن مشروع نیست، دادن جواب سلام نیز مشروعیتی ندارد، همچنان دادن جواب سلام طفل و شخص مست و دیوانه واجب نیست و دادن جواب «سلام علیکم» به سکون میم در «سلام» نیز واجب نیست.

همچنان حنفیه می‌گویند: «انسان باید با سلام گفتن؛ تجدید عهد با اسلام و این امر را نیت کند که به مؤمنی در مال، یا آبرویش زبانی نرساند».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در همه کشورهای جهان رایج است که وقتی مردم با یکدیگر ملاقات کنند، کلمه‌ای را برای موافقت و اظهار محبت فیما بین، اظهار می‌دارند؛ اما اگر مقایسه شود، معلوم می‌گردد که هیچ احوال‌پرسی‌ای به اندازه سلام اسلامی جامع نیست؛ زیرا در الفاظ سلام اسلامی تنها محبت نیست، بلکه ادای حق محبت نیز هست. در واقع سلام گوینده از خداوند چنین می‌خواهد که شما را از تمام آفات و آلام سالم نگهدارد... سلام، دعای حیات طیبیه در حق برادر مسلمان است، اظهار این حقیقت هم هست که همه ما محتاج حق تعالی هستیم و نمی‌توانیم بدون اذن او به یکدیگر نفع برسانیم و به‌اعتبار این معنی این کلمه یک عبادت هم هست و وسیله‌ای برای تذکر برادر مسلمان به این‌که یاد خدا را فراموش نکند نیز هست. همچنین کسی که از خدای خواهد که دیگری از تمام آفات و تکالیف حفظ شود، گویی او در ضمن این، وعده می‌کند که شما از دست و زبان من مأموم هستید و من محافظ جان و مال و آبروی شما نیز هستم».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌افزاید: «ابن عربی در (احکام القرآن) قول امام ابن عیینه را نقل فرموده که می‌گوید: «اتدری ما السلام؟ یقول انت آمن منی» یعنی شما می‌دانید که سلام چیست؟ سلام کننده در واقع می‌گوید: شما از جانب من در امان هستید. خلاصه اینکه تحیه اسلامی جامعیت جهانی دارد، در آن ذکر خدا ﷻ است، تذکیر نیز هست، نوعی اظهار محبت با برادر مسلمان هم هست، برای او بهترین دعا نیز هست، با او این معاهده نیز هست که تو از دست و زبان من ایمنی. کاش مسلمانان این کلمه را به مثل رسم عموم و بر مبنای عادت ادا نمی‌کردند، بلکه حقیقت آن را درک کرده و به مضامین بلند آن متوجه می‌شدند»<sup>۱</sup>. «همانا خداوند حسابگر همه چیز است» و شما را بر هر ریز و درشتی محاسبه می‌کند، از جمله در سلام گفتن و تحیت. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی‌آورید تا با همدیگر محبت نورزید، آیا شما را بر امری راهنمایی نکنم که اگر

آن را انجام دهید، با همدیگر مهر و محبت می‌ورزید؟ سلام گفتن را در میان خود منتشر کنید».

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ

حَدِيثًا ﴿٨٧﴾ [النساء: ۸۷].

«الله کسی است که هیچ معبودی جز او نیست» پس الوهیت فقط مخصوص اوست «به یقین در روز قیامت» یعنی روز قیام کردن مردم از قبرها «که هیچ شکی در آن نیست» نزد آنان که حجت‌ها و برهان‌های خدای ﷻ را درمی‌یابند «شما را گرد می‌آورد» به‌سوی حساب «و راستگوتر از خدا در سخن کیست»؟ آری! هیچ کس از خدای ﷻ در اخبار و سخنانی که می‌گوید، راستگوتر نیست، به‌دلیل بی‌نیازی، قدرت و کمال حق تعالی و به دلیل اینکه دروغ گفتن بر آن ذات‌متعال محال است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیه، بر حشر نمودن مردم در صحرای محشر سوگند خورده است.

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ سَبِيلًا ﴿٨٨﴾ [النساء: ۸۸].

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مردمانی از اهالی مکه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمده و از روی ریا اسلام می‌آوردند، سپس به‌سوی قوم خویش بازگشته و در بت‌پرستی نگویند و هدفشان از این کار این بود که هم در اینجا و هم در آنجا ایمن باشند، پس خدای ﷻ دستور داد که اگر از کفار کناره نگیرند و به راه صلاح باز نیایند، با آنان پیکار شود. به روایتی دیگر: این آیه درباره منافقانی نازل شد که از میانه راه احد به مدینه برگشتند، پس اصحاب رسول خدا ﷺ در تصمیم‌گیری پیرامون آنان به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی می‌گفتند: با آنان می‌جنگیم و گروهی دیگر می‌گفتند: نه! با آنان نمی‌جنگیم.

«شما را چه شده است که درباره منافقان دو دسته شده‌اید» یعنی: چرا درباره آنان اختلاف پیدا کرده‌اید تا بدانجا که در این باره به دو رأی متفرق گشته‌اید، آخر چرا قاطعانه به کفر آنان حکم نمی‌کنید؟ «و حال آن که خداوند آنان را به سزای آنچه انجام داده‌اند، سرنگون ساخته است» یعنی: آنان را به‌سوی کفر باز گردانده و برکفر هلاکشان ساخته است. رکس: سرنگون ساختن یک چیز، یا بازگرداندن اول آن به‌سوی آخر آن

است. یعنی: به سبب کار و کردارشان که همانا پیوستن به دارکفر است، در وادی کفر سرنگونشان ساخته است. بدین جهت، از مفاد آیه جوازکشتن آنان برمی آید «آیا می خواهید کسی را که خدا در گمراهی اش وانهاده، به راه آورید»؟ یعنی: آیا می خواهید کسی را در جمله راهیافتگان قرار دهید که خداوند ﷻ او را در کفر و گمراهی نگونسار ساخته و قتلش را جایز شمرده است؟ یا معنی این است: آیا می خواهید آنان را راهیافته بنامید، در حالی که خداوند ﷻ گمراهی شان را آشکار گردانیده است؟ این تعبیر، مفید سرزنش آن گروه از مؤمنانی است که با منافقان به نرمش برخورد می کردند «و حال آن که هرگز برای کسی که خداوند در گمراهی اش وانهاده» به سبب عملکرد ناروایش «راهی به سوی هدایت نخواهی یافت» یعنی: جستن راه هدایت برای چنین کسی، سودی دربر ندارد. ممکن است که از نص آیه فهم دیگری نیز بیرون آید و آن این است: خداوند ﷻ بر هرکس گمراهی را خواسته باشد، تو هرگز برای وی هیچ راهی نمی یابی، بلکه او در هر راهی سرگردان است و نمی تواند هیچ راه روشنی را درپیش بگیرد. و این خود نشانه منافق است که همیشه در حال تحیر، جابجا کردن موضع گیری ها، تناقض در رفتار و تنش درونی بسر می برد.

﴿وَدُوًّا لَّوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاغْدُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ [النساء: ۸۹].

«آنان دوست دارند که شما نیز کافر شوید، همان گونه که خودشان کافر شده اند» یعنی: این گروه منافق، از روی عناد و کفر و درازدستی در گمراهی، در آرزوی کافرشدن مؤمنان به سر می برند «تا در نتیجه» شما و آنها «باهم برابر باشید» در کفر «پس زنهار، از میان آنان برای خود دوستانی اختیار نکنید تا آن که در راه خدا هجرت کنند» یعنی: برای هیچ کس از آنان یار و پشتیبان نباشید تا آن که با هجرت، ایمانشان را اثبات کنند زیرا در آغاز اسلام، هجرت اعلان عملی مسلمان شدن بود، از آن رو که هجرت، موالات عملی با اسلام و مسلمین است. آری! خدای ﷻ ما را از ولایت و دوستی با چنین مردمی نهی نموده است؛ مگر بعد از اینکه در سخن و عمل، ولاء و وابستگی کامل خود را به اسلام و اهل اسلام و دار اسلام اثبات کنند «پس اگر روی برتافتند» از ایمان و هجرت «هرکجا آنان رایافتید» یعنی: بر آنان دست یافتید «آنان را به

اسارت بگیرید و بکشید و از آنان یار و یاور برای خود نگیرید» یعنی: نه آنان را یاری کنید و نه از آنان یاری را بپذیرید. البته این حکم درباره مردمی است که ادعای مسلمانی نموده، سپس معاندانه به دارحرب پیوستند، نه درباره منافقانی که با مؤمنان در مدینه یکجا ساکن بودند زیرا منافق در داراسلام وضع خاص خود را دارد و کشته نمی‌شود، مگر اینکه نفاق خویش را آشکار کند، یا زمامدار مسلمان (امام) با داشتن گواه و مدرک، به کشتن وی حکم نماید. بنابراین، حکم اصلی درباره منافقان خارج از داراسلام، یا حیطة دولت آن، کشتن و عدم یارگیری از آنها و یاری دادن آنهاست.

اما این حالت استثنایی هم دارد:

﴿إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يَقْتُلُوكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۹۰].

«مگر کسانی که با قومی که بین شما و آنها پیمانی است، پیوند دارند» یعنی منافقانی را که از راه «جوار» و «حلف» به قومی می‌پیوندند که میان شما و آنان میثاق و پیمانی است، نکشید زیرا عهد و پیمان شامل آنان نیز می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از «پیوند» در اینجا، پیوند نسبی است. این اولین صورت استثنا شده از حکم قتل منافقان خارج از حیطة دار اسلام است.

اما صورت دوم: «یا نزد شما بیایند درحالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به تنگ آمده است» یعنی: از یک سو دل‌هایشان از جنگیدن با شما به تنگ آمده و از جانبی جنگیدن با قومشان به نفع شما نیز بر آنان آسان نیست، پس دوست ندارند که در جنگ طرف هیچ جناحی را بگیرند، لذا آنان نیز از دستور قتال مستثنی هستند. این کثیر برای این گروه مثالی زده و گفته است: «نمونه این گروه، جمعی از بنی‌هاشم بودند که در بدر با بی‌میلی با مشرکان همراه شدند - همچون حضرت عباس و دیگران - هم از این رو بود که در آن روز رسول خدا ﷺ از کشتن عباس رضی الله عنه منع کرده و دستور دادند تا به اسارت گرفته شود». «و اگر خدا می‌خواست، قطعا آنان را بر شما مسلط می‌ساخت» برای ابتلا و آزمایش شما، یا برای پاکسازی صف شما، یا به مثابه مجازاتی بر گناهان شما و در آن صورت «حتما با شما می‌جنگیدند» و موقف بی‌طرفی اختیار نکرده، به صف کارزار با شما می‌پیوستند «پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با

شما ننجیدند و با شما طرح صلح افگندند» یعنی: اگر به وسیله عهد و پیمانی که با شما منعقد می‌کنند، به سازش و کنار گذاشتن جنگ با شما متمایل شدند «پس» دیگر «خدا برای شما راهی بر آنان قرار نداده است» بنابراین، نه کشتن آنان بر شما رواست و نه به اسارت درآوردن و چپاول اموالشان زیرا وارد شدن آنها از در تسلیم، مانع هر نوع تجاوزی بر آنان گشته و این کار را علیه آنان حرام ساخته است.

بنابراین، خدای سُبْحٰنَهُ وَبِحَمْدِهِ مسلمانان را از متعرض شدن به جنگ دو گروه زیر نهی کرد:

- ۱- گروهی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته و به عهد و پیمان خویش پایبندند.
- ۲- گروهی که از جنگ با مسلمانان کناره گرفته و به بستن عقد صلح و سازش با ایشان مایلند.

﴿سَتَجِدُونَ ءَاخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رَدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِن لَّمْ يَعْزِلُوا لَوْ كُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَمَ وَيَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا مُّبِينًا ﴿٩١﴾﴾ [النساء: ۹۱].

در بیان سبب نزول آمده است: گروهی از اهالی تهمامه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امان خواستند و هدف آنها این بود که در نزد مسلمانان و قوم خویش هردو ایمن باشند، پس نازل شد: «به زودی، گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند هم از شما در امان باشند و هم از قوم خودشان» این گروه در سیمای ظاهری خویش مانند گروه قبلی، اما در نیت باطنی خود غیر از آن گروهند زیرا اینان قومی منافق هستند که نزد شما اسلام را آشکار می‌سازند و نزد قوم خویش کفر را تا با این ترفند از آسیب هردو گروه ایمن باشند، پس فرق اینان با گروه قبلی در این است که اینان در باطن با کفارند، در حالی که گروه اول در موضع گیری بی طرفانه خویش صادق بودند «هرگاه که به فتنه بازگردانیده می‌شوند» یعنی: هرگاه قومشان آنان را به سوی فتنه شرک و جنگ فرا می‌خوانند و از آنان می‌طلبند که با مسلمانان بجنگند «در آن نگویند ساز انداخته می‌شوند» یعنی: در دام کفر گرفتار آمده، در آن فرو می‌روند و نگویند ساز می‌شوند، هم از این رو به سوی قوم خویش بازگشته با شما می‌جنگند و از هیچ گونه آزار و زبانی علیه شما دست برنمی‌دارند، لیکن در عین حال، کار بر آنها آشفته و تحیر و سردرگمی بر آنها چیره است «پس اگر از شما کناره گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند» و چنان عهد و پیمانی به شما

ندادند که به سبب آن از عدم مشارکتشان در جنگ با خود مطمئن شوید «و از» جنگیدن با شما «دست برنداشتند، هرکجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان» یعنی: هرکجا که آنان را یافته و بر آنها دست پیدا کردید، آنها را به اسارت بگیرید و به قتل برسانید.

لذا در مجموع از آنان سه چیز خواسته شده است:

۱- کناره گرفتن از جنگ با مسلمانان.

۲- مسلمان شدن کامل و پشت نمودن قطعی به کفر و در غیر آن حکمشان حکم مرتدان است.

۳- دست نگه داشتن از آزار مسلمین.

پس اگر این سه چیز را عملاً اثبات نکردند، در معرض هجوم فیصله کن شما قرار می گیرند و در این صورت: «آنانند که ما برای شما علیه آنان حجتی آشکار قرار داده ایم» که با این حجت آشکار، بر آنها مسلط می شوید و سرکوب و محکومشان می کنید. آری! این حجت روشن، سرنگون شدنشان در فتنه بدون کمترین مقاومتی در برابر آن و آشکار شدن حالشان در کفر و خیانت و زیان رسانی به مسلمین است.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۹۲﴾ [النساء: ۹۲].

مجاهد و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه درباره عیاش بن ابی ربیع برادر مادری ابوجهل نازل شد که در روز فتح مکه مردی را که به خاطر اسلام در مکه شکنجه اش می کرد، کشت، درحالی که بی خبر از آن بود که این مرد مسلمان شده و حتی هجرت نیز کرده است.

«و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را - جز به خطا - بکشد» یعنی: مؤمن همچون کافر - که حکم انفاذ قتل آن گذشت - نیست بنابراین، برای مؤمن به هیچ حالی روا نیست که مؤمنی دیگر را - جز به خطا و اشتباه - به قتل رساند. خاطر نشان می شود که وجوه خطا و اشتباه بسیار است، و ضابطه در همه آنها، عدم وجود قصد و تعمد

می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «ریختن خون شخص مسلمانی که به یگانگی خدا ﷻ و رسالت من گواهی می‌دهد، حلال نیست مگر به یکی از سه چیز: کشتن نفس در برابر نفس، کشتن شخص دارای همسری که مرتکب زنا می‌شود و کشتن کسی که ترک‌کننده دین خویش و جداشونده از جماعت مسلمین است». و اگر یکی از این امور سه‌گانه روی داد، باز هم، کسی از رعیت حق اجرای قتل را ندارد، بلکه این کار بر عهده زمامدار مسلمانان، یا جانشین وی می‌باشد «و هرکس که مؤمنی را به خطا بکشد، بر اوست که برده مؤمنی را آزاد کند» یعنی: باید غلام یا کنیز مؤمنی را به کفاره این قتل خطا آزاد نماید. حکمت در آزاد کردن برده مؤمن در این مورد این است که: چون او شخص مؤمنی را از قطار زندگان خارج ساخته، لذا بر او لازم است تا جان مؤمن دیگری مانند وی را در قطار اشخاص آزاد در آورد زیرا آزادسازی‌اش از قید بردگی، همچون زنده کردن وی است. این واجب اول بر عهده وی می‌باشد؛ «و» واجب دوم این است که: «به اهل او دیه پرداخت کند» دیه: مالی است که به عنوان خون‌بهای مقتول به ورثه وی داده می‌شود تا آن را همچون میراث میان خود تقسیم نمایند. مراد از (اهل)، ورثه مقتول است.

تفصیلات احکام دیه در سنت پاک رسول خدا ﷺ تبیین شده و فقها احکام آن را تدوین کرده‌اند.

در نزد احناف، جنس دیه به حسب پول رایج هر سرزمین چنین سنجیده می‌شود: برای دارندگان طلا هزار دینار، برای دارندگان نقره ده هزار درهم و برای دارندگان شتر، صد شتر. قابل ذکر است که دیه در قتل خطا بر «عاقله قاتل» لازم می‌گردد نه بر خود وی. و «عاقله» در نزد علمای حجاز، نزدیکان قاتل از جهت پدری وی - یعنی عصبه وی هستند - ولی در نزد احناف، «عاقله» کسان و نزدیکان ثبت شده در دیوان (ثبت احوال) قاتل‌اند، آن‌گونه که عمر رضی الله عنه این دیوان را تنظیم نموده است. و اگر عاقله از پرداخت دیه ناتوان شد، دیه مقتول از بیت‌المال عمومی (خزانه دولت) پرداخت می‌شود.

«مگر اینکه آنان صدقه کنند» یعنی: پرداخت دیه به هر حال برای ورثه مقتول واجب است، مگر اینکه آنان این دیه را بر خانواده قاتل ببخشند. ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه این بخشش را - به جهت ترغیب و برانگیختن مؤمنان بر پرداخت آن - صدقه نامید «پس اگر مقتول از گروهی است که دشمنان شمایند» یعنی اگر مقتول منسوب به



کفار حربی است «در حالی که خود وی مؤمن است» یعنی: خود مقتول مؤمن است «قاتل باید بنده مؤمنی را آزاد کند» بنابراین، اگر مسلمانی، مسلمان دیگری را می‌کشد که در بلاد کفار است و از آنان بوده، اما مسلمان شده ولی هجرت نکرده، هیچ دیه‌ای بر قاتل وی نیست، بلکه قاتل فقط باید برده مؤمنی را آزاد کند و دیه از ذمه عاقله وی ساقط است زیرا کسی که ایمان آورده اما هجرت نکرده، حرمت و کرامت وی نسبت به مؤمنی که ایمان آورده و هجرت کرده، کمتر است «و اگر» مؤمن مقتول «از قومی باشد که» کافرند و اما «میان شما و میان آنان پیمانی است» موقتی یا دائمی «پس باید به خانواده وی دیه پرداخت نماید» یعنی: عاقله قاتل این فرد مؤمن، باید به ورثه آن مقتول که از اهل ذمه، یا از هم‌پیمانان مسلمین هستند، دیه بپردازند «و» قاتل وی باید «برده مؤمنی را» نیز «آزاد نماید» چنان که گذشت «و هرکس بنده‌ای نیافت» یا مال وی برای خریدن برده گنجایش نداشت «بر اوست که دو ماه پیاپی روزه بگیرد» به طوری که هیچ روزی از ایام این دو ماه را نخورد و اگر روزی از روزهای این دو ماه را خورد، باید همه این دو ماه را باز از سر، روزه بگیرد. اما خوردن روزه به سبب وجود عذری چون حیض (عادت ماهانه زنان) و مانند آن، موجب ازسرگرفتن روزه نیست. ولی در خوردن به سبب عارض شدن بیماری، میان فقها اختلاف است، که رأی امام ابوحنیفه، از سرگرفتن روزه می‌باشد.

این کفاره «به عنوان توبه» قاتل مشروع شده «است از جانب الله» به عنوان رحمتی از سوی وی «و خداوند دانای حکیم است» داناست؛ چون در هر موردی به حکم مقرر آن فرمان می‌دهد، حکیم است؛ چون از روی حکمت اوامرش را مشروع می‌گرداند. تعبیر قرآنی: (فمن لم يجد: هرکس برده‌ای نیافت)، مظهري از مظاهر اعجاز قرآنی است زیرا این حقیقت را می‌رساند که بیان قرآن از نظر دقت چنان بالاست که همه زمان و مکان را می‌گنجاید زیرا مفهوم آن، هم شامل عدم توانایی مالی شخص در خریدن برده می‌شود و هم شامل نبودن برده - همچون عصر و زمان ما.

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَدًّا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَصَبَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَاعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳].

«و هرکس عمدا مؤمنی را بکشد» درحالی که می‌داند که او مؤمن است «پس جزای او جهنم است که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند» یعنی: از او انتقام می‌گیرد و او را از رحمت خویش طرد می‌کند «و برای او عذابی عظیم

آماده ساخته است» و او به سبب گناه بزرگی که مرتکب شده، مستحق این همه مجازات است. نشانه قتل عمد: کشتن انسان با وسیله‌ای از وسایل کشنده‌ای است که عمل قتل عادتاً به مانند آن وسیله انجام می‌گیرد؛ چون شمشیر، تفنگ، سم و امثال آن. ولی کسی که از قتل عمد توبه‌کار شد، سزاوار این کیفر نیست. اما باید دانست که در توبه قتل عمد، قاتل ناگزیر باید به قتل اعتراف و خود را برای قصاص تسلیم کند؛ چنانچه قصاص واجب بود، یا دیه پردارد - چنانچه قصاص واجب نبود - در صورتی که قاتل توانگر بوده و بر پرداخت کل دیه یا بعضی از آن قادر باشد، چه در قتل عمد، عاقله قاتل متحمل دیه قتل نبوده بلکه دیه به مال خود وی تعلق می‌گیرد.

اما اگر قاتل قتل عمد، از این گناه عظیم توبه کرد و عزم خود را بر این امر که دیگر به قتل هیچ‌کسی دست نیالاید جزم نمود، بی‌آن که به قتل اعتراف نموده و خود را به عدالت تسلیم نماید، در این صورت به قبول توبه وی یقین قاطع نداریم، ولی خدای عز و جل ارحم‌الرحمین است و اوست که میان بندگان خویش در آنچه که میان خویش اختلاف داشته‌اند، داوری می‌کند. هرچند که در این آیه کریمه برای قاتل قتل عمد، توبه و کفاره‌ای ذکر نشده، چنان‌که برای قاتل خطا ذکر شده، که این خود دلیل عدم پذیرش این دو از قاتل در قتل عمد است. چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما نیز بر آن است که قتل عمد توبه‌ای ندارد، به دلیل احادیث بسیاری که بر بزرگی این جنایت دلالت می‌کنند و از جمله این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «اولین قضیه‌ای که میان مردم در روز قیامت فیصله می‌شود، قضیه خونهاست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «قطعا نابودی دنیا در نزد خدا، آسان‌تر از کشتن شخص مسلمانی است». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «اگر اهالی آسمان‌ها و زمین بر کشتن مرد مسلمانی گرد آیند، بی‌گمان خداوند همه را بر روهایشان در آتش می‌افکند». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «هرکس بر کشتن مسلمانی یاری نماید - هرچند با بخشی از یک کلمه - روز قیامت در حالی می‌آید که میان هر دو چشمش چنین نوشته شده: این شخص از رحمت خدا نومید است».

اما جمهور فقها بر آنند که توبه قاتل عمد پذیرفته می‌شود. مراد از جاودانه ماندن وی در دوزخ نیز در رأی جمهور، درنگ کردن وی به مدت دورودرازی است، نه ماندگار بودن همیشگی وی زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تواتر احادیثی نقل شده است که مفاد همه آنها این است: «هرکس در قلبش کمترین ذره‌ای از ایمان باشد، سرانجام از دوزخ

بیرون آورده می‌شود». بنابر همین رأی جمهور است که علما گفته‌اند: «در قتل عمد سه حق است: حق خدا ﷻ، حق مقتول و حق اولیای دم. اما حق اولیای دم، تسلیم کردن قاتل به آنان است که یا قصاصش کنند یا از وی دیه بگیرند، همچنان می‌توانند او را عفو کنند. و حق خداوند ﷻ به توبه ساقط می‌شود - چنانچه خدای ﷻ آن توبه را بپذیرد. اما حق مقتول به روز قیامت باقی می‌ماند، که یا خدای ﷻ او را از قاتلش راضی گرداند، یا اگر بخواهد وی را عذاب کند».

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا صَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾﴾ [النساء: ۹۴].

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مردی از قبیله بنی‌سلیم بارمه گوسفندی از نزد گروهی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشت و بر ایشان سلام گفت. در این اثنا ایشان در میان خود گفتند: این شخص بر ما سلام نگفت مگر به خاطر اینکه از ما ایمن باشد! این سخن را گفتند و بروی حمله برده به قتلش رساندند و گوسفندانش را به عنوان غنیمت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. همان بود که نازل شد: «ای مؤمنان! چون در راه خدا سفر کنید» یعنی: چون به جهاد بیرون روید، یا دشمن دین را با سلاح بکوبید «پس نیک تفحص کنید» یعنی: نیک پرس‌وجو و تأمل کنید تا یقین حاصل نمایید که آن کس که بر وی ضربه می‌زنید، از مؤمنان نیست «و به کسی که نزد شما اسلام را» یعنی کلمه شهادت را «اعلام و اظهار نموده است، نگویید: تو مؤمن نیستی» به قولی دیگر معنی این است: برای کسی که به شما «السلام علیکم» گفته، نگویید که تو مسلمان نیستی. «تا بدین وسیله متاع زندگانی دنیا را بجوید» یعنی این اشتهای غنیمت است که شما را از تحقیق و بررسی در مورد مسلمانی آن شخص باز می‌دارد، درحالی که این غنیمت چیزی جز بهره فانی دنیای دون نیست «و نزد الله غنیمت‌های بسیاری است» از آنچه که بی ارتکاب هیچ محظوری برای شما حلال می‌باشد و با برخوردار از این حلال‌های پاکیزه، از کشتن و به غنیمت گرفتن مال کسانی که از در تسلیم و انقیاد درآمده‌اند، بی‌نیاز می‌گردید «قبلا خودتان نیز همین‌گونه بودید» یعنی: خودتان نیز قبلا از کفار بودید «ولی خداوند بر شما منت نهاد» و از ریختن خون‌های شما جلوگیری کرد - آن‌گاه که کلمه شهادت را بر زبان جاری

ساختید. یا معنی این است: شما نیز همان‌گاه که به اسلام درآمدید، کلمه شهادت را بر زبان آوردید و خون‌ها و اموالتان به سبب آن از تعرض مصون ماند، بی‌آن که کسی در پی کسب اطمینان از این امر باشد که آیا در اظهار اسلام، دل‌هایتان با زبان‌هایتان هماهنگ و همراه بوده است یا خیر! یا معنی این است: ای مسلمانان! شما نیز در آغاز کار، اسلام خویش را در میان قوم خویش پنهان می‌داشتید، چنان‌که این شخصی که در اثنای جنگ به شما اظهار اسلام کرد، مسلمانی خود را در میان قوم خویش پنهان می‌داشت، ولی چون شما به صحنه آمدید، او فرصت و زمینه آن را یافت که مسلمانی خویش را علنی کند، لذا حال و وضع نخستین خویش را فراموش نکرده و به امثال خودتان رحم کنید «پس به درستی تفحص کنید» و پرس‌وجو نمایید تا مرتکب قتل ناحق نشوید. تکرار برای تأکید است «همانا خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است» پس شما را در برابر اعمال‌تان مؤاخذه خواهد کرد. سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «این جمله، تهدید و هشدار است».

از این آیه کریمه می‌فهمیم که: فرق اساسی در میان جنگ مسلمانان و جنگ دیگران این است که: غیر مسلمانان برای دنیا می‌جنگند، اما مسلمانان برای برتری کلمه‌الله.

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۵].

«مؤمنان خانه‌نشین غیراهل ضرر، با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند، یکسان نیستند» اهل ضرر: اهل معاذیراند که عذرهایی چون بیماری، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازمان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می‌رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی‌ای را پشت‌سر نگذاشته‌اید، مگر اینکه با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! درحالی‌که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذرایشان را بازداشته است».

آن‌گاه خدای عَلَّمَهُ در بیان برتری مجاهدان بر خانه‌نشینان می‌فرماید: «خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند، به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده» یعنی: یاد و نام آنان را بلند گردانیده و با مدح و ثنای خود، به ایشان برتری بخشیده است. مراد از درجه برتری در اینجا، برتری آنها بر غیر معذوران است، چه دارندگان عذر در صورتی که نیتشان صحیح باشد، درجه‌ای همانند بامجاهدان را دارند - چنان‌که گفتیم «و خداوند همه را» اعم از مجاهدان و خانه‌نشینان را «وعده نیکو داده» یعنی: وعده پاداش نیکو داده که همانا بهشت است «و خداوند جهادگران را بر جهاد گریزان به پاداشی عظیم برتری داده است» که این پاداش عظیم عبارت است از:

﴿دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ [النساء: ۹۶].

«درجات» و مرتبه‌هایی «بس بزرگ از جانب او» به قولی: مراد از درجات در اینجا، همان درجه سابق است. به قولی دیگر معنی این است: حق تعالی مجاهدان را بر خانه‌نشینان معذور، به یک درجه برتری داده، اما مجاهدان را بر خانه‌نشینان جهادگرای غیر معذور، به درجات و مرتبه‌های بیشتری برتری بخشیده است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند عَلَّمَهُ آنها را برای مجاهدان فی سبیل الله آماده نموده و فاصله میان هر دو درجه، همانند فاصله میان آسمان و زمین است». «و» نیز ارزانی داشته است به آنان «آمزش و بخشایش را و خدا آمرزنده مهربان است» چرا که عذر را می‌پذیرد و پاداش را ارزانی می‌دارد.

باید دانست که این آیه بر جهاد فرض کفایی دلالت دارد. جهاد فرض کفایی جهادی است که اگر تعدادی کافی از مسلمانان به آن بپردازند، مجاهدان به سبب آن از پاداش برخوردار می‌گردند و خانه‌نشینان هم در نرفتن به آن گناه کار نمی‌شوند، در حالی که اگر جهاد، فرض عین باشد، یا فرض کفایه باشد ولی شمار کافی از مسلمانان بدان نپرداخته باشند، در این صورت، خانه‌نشینان مرتکب گناه عظیمی شده‌اند که به سبب آن سزاوار ورود به دوزخ هستند.

اما اینکه چه وقت جهاد فرض عین و چه وقت فرض کفایه است؟ پاسخ به این سؤال، تفصیلات بسیاری دارد، که اینک برخی از اشکال آن را به اختصار بیان می‌داریم:

۱- جهاد فرض عین است، اگر امام (زامدار مسلمانان)، اعلام بسیج عمومی (نفیر عام) نماید.

۲- جهاد فرض عین است، اگر سرزمینی اسلامی مورد تهاجم قرار بگیرد، در این صورت اگر اهالی آن توان دفاع از خود را نداشتند، فرضیت عینی به همجواران آنان انتقال می‌یابد و همین طور دایره فرضیت قدم‌به‌قدم گسترده‌تر می‌شود تا آن که کل امت را در بر می‌گیرد.

۳- جهاد فرض عین است اگر مرتدان یا کافران بر منطقه‌ای از مناطق مسلمانان مسلط شده باشند.

و اگر همه مسلمانان در امنیت قرار داشته باشند، جهاد فرض کفایه است. یعنی در این صورت، باید در راه انتشار دعوت اسلامی با جبهه‌های از جبهات دار حرب بجنگند. در بیان سبب نزول آمده است که این آیه کریمه درباره غزوه بدر نازل شد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِينَ أُنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾﴾ [النساء: ۹۷].

در بیان سبب نزول آمده است: در مکه مسلمانانی بودند که به مدینه هجرت نکرده بلکه در میان کفار باقی مانده بودند، درحالی که کفار مکه آنان را از اظهار اسلام و انجام عبادات و شعائر دینی‌شان بازداشته و چه بسا که اجباراً آنان را با خود به جنگ علیه مسلمانان می‌کشاندند و مجاهدان مسلمان بی‌خبر از اینکه آنها مسلمان‌اند، به قتلشان می‌رساندند، پس نازل شد: «هرآینه آنان که فرشتگان» یعنی: ملک‌الموت و همکارانش «جانشان را می‌گیرند» با قبض ارواحشان «در حالی که بر خویشتن ستمکار بوده‌اند» با هجرت نکردن از دیار کفر. پس ظلم و ستمشان بر خویشتن، همزیستی با کفار و ترک فریضه هجرت است «فرشتگان به‌ایشان» یعنی: به این مسلمانان ستمکار باقی مانده در دار حرب «می‌گویند: شما در چه حال بودید»؟ این سؤال، سؤالی توییحی است، یعنی: موقف شما در برابر دینتان چگونه بود؟ آیا شما با وجود همزیستی با کفار و ترک هجرت، اهل دیانت هم بودید؟! یا معنی این است: آیا شما در زمره اصحاب پیامبر ﷺ بودید، یا در زمره مشرکان؟ آنان پوزش خواهانه «پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم» که به اظهار دین و هجرت از سرزمین خویش توانا نبودیم. فرشتگان در رد این سخنشان سرزنش کنان «می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید» و خود را از زیر بار ستم کفار نجات داده همراه با مسلمین به

عبادت خدای سُبْحَانَكَ بپردازید؟ چرا! شما این امکان را داشتید زیرا انسان اگر به کاری تصمیم بگیرد، حتما راهکار آن را هم پیدا خواهد کرد. مراد از (ارض) در اینجا، هر مکان و منطقه‌ای از مناطق کره زمین است که برای هجرت آماده و مناسب باشد، اما مراد از (ارض) اول، هر سرزمینی است که هجرت از آن واجب است «پس آن گروه جایشان دوزخ است و چه بدجایی است» یعنی: آن گروه مسکن و مأوایی جز دوزخ ندارند و چه بد جا و چه بد سرانجامی است.

پس این آیه، دلیل فرضیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام است برای هر کسی که به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر نباشد. ابن کثیر می‌گوید: «بر این امر اجماع وجود دارد». اما اگر به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر بود، آیا باز هم هجرت از دار حرب به سوی دار اسلام و از دار ظلم به سوی دار عدل و از دار بدعت به سوی دار سنت بر وی واجب است؟ علما در این باره بر دو قول اند. احناف می‌گویند: هجرت بر او واجب است. و شافعی‌ها می‌گویند: باقی ماندن در دار کفر برای وی مستحب می‌باشد.

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۹۸].

«مگر آنان که حقیقتاً مستضعفانند از مردان و زنان و کودکان» همانند بیماران مزمن و فرودستان دیگری «که چاره‌جویی نمی‌توانند» در جهت گریز از دیار کفر با توسل به اسباب نجات، چرا که به این اسباب دسترسی ندارند «و هیچ راهی نمی‌یابند» برای گریز از این بن‌بست. ابن عباس رضی الله عنه می‌گفت: «من و مادرم از مستضعفان حقیقی بودیم».

﴿فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا﴾ [النساء: ۹۹].

«پس آن جماعت» مستضعفان بیچاره و بی‌وسيله که در واقع عذری داشته‌اند «باشد که خدا از ایشان درگذرد» این وعده‌ای قطعی از سوی حق تعالی به درگذشت از آنان است زیرا کلمه (عسی) هرچند در اصل برای طمع و توقع می‌باشد، اما هرگاه خدای سُبْحَانَكَ در چیزی به طمع افکند، آن چیز وجوبا واقع می‌شود، چرا که وقتی آن ذات کریم بنده خود را به طمع افکند، به وعده خویش وفا می‌کند «همانا خداوند همواره عفوکننده و آمرزنده است» این تعبیر، تأکیدی بر فریضه هجرت از دیار کفر است تا بدانجا که تارک

هجرت به سبب عذر که هجرت بر وی واجب نیست نیز چنین بیندارد که ترک هجرت برای وی، گناهی است که می‌باید از آن طلب عفو و بخشایش کرد.

﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۱۰۰].

«و هر که در راه خدا هجرت کند» یعنی: هجرت وی با قصدی درست و نیتی خالصانه همراه بوده و به چیزی از انگیزه‌ها و شائبه‌های دنیوی آلوده نباشد «در زمین اقامتگاههای فراوان خواهد یافت» که به‌رغم میل قومی که از نزدشان هجرت کرده است و به کوری چشم و خاری آنان، در آن اقامتگاهها ساکن می‌شود. مراغم: سرزمین هجرت است که انسان به کوری چشم دشمنش، راه آن را در پیش می‌گیرد «و» در هجرت خویش «گشایشها» خواهد یافت، هم در سرزمینی که به‌سوی آن هجرت می‌کند و هم در رزق و روزی خویش «و هر که از خانه خود هجرت کنان به‌سوی الله و پیامبرش به‌در آید» و به آنجایی برود که خدا ﷻ و رسولش ﷺ دستور داده‌اند «سپس مرگش در رسد» قبل از آن که به مکانی که قصد هجرت به‌سوی آن را کرده است، برسد «حقا که پاداش» هجرت «او» به‌طور کامل «بر الله ثابت شده است» یعنی: پاداش وی در نزد حق تعالی چنان ثابت شده است که هرگز برگشت‌پذیر نیست، هر چند که به دار هجرت هم نرسد «و خدا آمرزنده مهربان است» به عمل مؤمن می‌آمزد و به نیت وی رحم می‌کند.

علما گفته‌اند: «هر هجرتی برای طلب علم، یا حج، یا جهاد، یا رفتن شخص به سرزمینی با هدف افزودن بر طاعت، یا با هدف قناعت، یا زهد و طلب روزی پاکیزه؛ هجرت به‌سوی خدا و رسول وی است». اما در اعمال، نیت معتبر است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «... هر کس هجرت وی به‌سوی الله و رسولش باشد، قطعا هجرت وی به‌سوی الله و رسول وی است و هر کس هجرت وی به‌سوی دنیایی باشد که به آن دست یابد، یا به‌سوی زنی باشد که آن را تزویج کند، پس هجرت وی به‌سوی همان چیزی است که به قصد دستیابی به آن هجرت کرده است».

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: ضمربه بن جندب رضی الله عنه از خانه‌اش هجرت کنان به‌در آمد و به قومش گفت: مرا بر دوش



برداشته از سرزمین شرک به سوی رسول خدا ﷺ بیرون برید. اما پیش از آن که نزد رسول خدا ﷺ برسد، در راه هجرت درگذشت. پس این آیه کریمه در شأن وی نازل شد.

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنَّ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۰۱].

«و چون در زمین رهسپار سفر شدید، بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه سازید» یعنی: نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید. این آیه دلیل بر آن است که کوتاه کردن (قصر) نماز بر مسافر واجب نیست، بلکه مسافر مخیر است که اگر بخواهد نماز را قصر کند و اگر بخواهد آن را کامل بخواند، چنان که این مذهب شافعی رحمته است. اما در نزد امام ابوحنیفه رحمته، قصر در سفر عزیمت است نه رخصت، پس قصر در سفر الزامی بوده و کامل خواندن نماز در آن جایز نیست زیرا رسول خدا ﷺ در تمام سفرهایشان به کوتاه خواندن نماز پایبند بوده اند و به دلیل این فرموده عمر رضی الله عنه: «فرض نماز در سفر بر زبان پیامبرتان، دو رکعت کامل بدون قصر است»، همچنان این فرموده عائشه رضی الله عنها: «اولین بار که نماز فرض شد، دو رکعت بود، پس این دو رکعت در سفر تثبیت و در اقامت و حضر بر آن افزوده شد». باید دانست که سفر مباح کننده قصر در نزد احناف مسیر سه روز راه است که به مقیاس امروزی (۹۶) کیلومتر می شود. بلی! نماز را باید قصر کنید «اگر می ترسید که کافران شما را در بلا می افکنند، چرا که کافران برای شما پیوسته دشمنی آشکارند» ظاهر این آیه، مفید آن است که قصر در سفر جایز نیست، مگر اینکه با خوف فتنه و بلا از سوی کافران همراه باشد و لذا با وجود ایمنی از جانب آنان، قصر نماز جواز ندارد. لیکن در سنت نبوی صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده است که رسول خدا ﷺ با وجود ایمن بودن از آزار کفار، نماز را در سفر قصر نمودند بنابراین، در نزد اهل سنت، خوف و هراس از دشمن، شرط جایز بودن قصر نماز در سفر نیست.

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْنِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَدَى مِنْ

مَطْرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِمًّا ﴿۱۰۲﴾ [النساء: ۱۰۲].

این آیه خطابی است به رسول خدا ﷺ و به هر امیر و فرماندهی بعد از ایشان، که باید در هنگام خوف با همراهانشان نماز خوف را برپا دارند. یادآور می‌شویم که رسول خدا ﷺ دوبار نماز خوف خوانده‌اند، یک‌بار در «عسفان»، بار دیگر در سرزمین «بنی‌سلیم» و اصحاب ایشان نیز بعد از رحلتشان، بارها نماز خوف خوانده‌اند - چنان‌که معروف است. «و چون در میان مؤمنان بودی» در هنگام خوف «و برای‌شان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از ایشان با تو بایستند» یعنی: بعد از اینکه آنان را به دو گروه تقسیم کردی، یک گروه در برابر دشمن قرارگیرند و گروهی دیگر همراه تو در نماز بایستند «و باید که سلاح‌های خود را نیز بگیرند» یعنی: هم گروهی که با تو نماز می‌خوانند و هم گروهی که در برابر دشمن می‌ایستند، هر دو باید سلاح‌های خود را بگیرند. اما نمازگزاران باید آن مقدار سلاح بگیرند که مانع نمازشان نگردد. مراد این است که باید حامل اسلحه خود باشند، به گونه‌ای که در هنگام نیاز بتوانند بی‌درنگ به آن دسترسی داشته باشند تا این مجهزبودن به سلاح، امید دشمن‌شان را از هر نوع بهره‌برداری از فرصت، قطع نماید «پس چون» نمازگزاران همراه با تو «به سجده روند» یعنی: یک رکعت یا تمام نماز را با تو ادا نمایند «آن گروه دیگر باید که پشت سر قرار گیرند» یعنی: گروه اول بعد از فراغت از آن رکعت یا فراغت از تمام نماز، باید برای حراست در مقابل دشمن قرارگیرند، آن‌گاه گروه دوم به نماز بایستند.

احناف و بسیاری دیگر از فقها در تفسیر آن می‌گویند: چون گروه اول یک رکعت خویش را با دو سجده برگزار کرد، باید برگردد و در برابر دشمن بایستد و گروه دوم به نماز بپیوندد و چون گروه دوم نماز خویش را به‌پایان رساند، گروه اول در همان جایی که هست، نماز خویش را تکمیل نماید، یا مجدداً به جایی که در اول نماز گزارده برگردد و نماز خویش را تکمیل نماید. اما مالک رحمته می‌گوید: نماز گروه اول با همان یک رکعت به پایان می‌رسد زیرا در نزد وی، نماز خوف فقط یک رکعت است «و باید که آن گروه دیگر که هنوز نماز نخوانده، بیایند» و آن همان گروهی است که در برابر دشمن ایستاده و هنوز نماز نگزارده «پس با تو نماز خوانند» در رکعت دوم بر همان وصفی که گروه اول نماز گزارده است، بعد از آن رسول خدا ﷺ سلام دهند و گروه دوم یک

رکعت دیگر خویش را به اتمام برساند. در نزد مالک رحمته با این یک رکعت نماز هر دو گروه به اتمام می‌رسد، اما در نزد غیر وی از فقها، هریک از دو گروه، باید آنچه را که از وی فوت شده‌است، کامل گرداند. نخست گروه دوم و بعد از آن گروه اول «و باید که بگیرند» یعنی: این گروه دیگر «احتیاط خود را» یعنی: باید به هوش باشند و اگر ایزاری چون زره و مانند آن دارند، به کار بگیرند «و سلاحهای خود را بگیرند» گرفتن سلاح در نزد شافعی شرط و در نزد احناف مستحب است. آیه کریمه روشن نمی‌سازد که هریک از دو گروه چه مقدار نماز باید بخوانند، پس ذکر دو رکعت در اثنای شرح و تفسیر، به این اعتبار است که غالباً نماز خوف در سفر برگزار می‌شود و نمازها در سفر، اغلب دو رکعتی است.

باید دانست که نماز خوف دارای اشکال و اوصاف متعددی است که بیان آنها در سنت وارد شده و همه آنها درست است و هرکس به یکی از آن صورتهای نماز بگذارد، بی‌گمان دستور شریعت را انجام داده‌است و آنچه در این آیه ذکر شده، جامع همه آن صور می‌باشد. لیکن احناف به استناد احادیث وارده در این باب، کیفیت نماز خوف را چنین بیان نموده‌اند: «امام مردم را به دو گروه تقسیم نماید، گروهی با وی بایستند و گروهی در برابر دشمن قرار گیرند، آن‌گاه امام با گروه اول یک رکعت و دو سجده بگذارد، بعد از آن این گروه در برابر دشمن بروند و گروه دوم از برابر دشمن بیاید و امام با ایشان یک رکعت دیگر با دو سجده گزارده و سلام دهد، اما مقتدیانش که مسبوق هستند سلام ندهند، بلکه باید پیاده برای حراست به‌مقابل دشمن بشتابند، سپس گروه اول به جای اولی بازآیند، یا برای کم‌ساختن از تحرک، نماز خود را در همان جایگاه و سنگرشان منفردا و بدون قرائت به‌اتمام رسانند زیرا آنان حکم لاحق را دارند. سپس تشهد خوانده، سلام دهند و برای حراست در مقابل دشمن بازگردند، آن‌گاه گروه دوم بیایند و نمازشان را با قرائت سوره‌ای همراه با سوره فاتحه به‌اتمام برسانند، چرا که ایشان در ابتدا همراه امام در نماز داخل نشده‌اند، پس در حکم مسبوق به‌شمار می‌روند». خاطر نشان می‌شود که این کیفیت نماز خوف، از زهری، نافع، ابن عمر و ابن عباس روایت شده‌است. احناف درباره نماز خوف در وقت مغرب می‌گویند: «امام با گروه اول دو رکعت و با گروه دوم یک رکعت نماز بگذارد».

آن‌گاه حق تعالی در بیان حکمت مشروعیت نماز خوف می‌فرماید: «کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و سازوبرگ خویش غافل شوید، پس یکبارہ بر شما حمله کنند» و با تمام نیرو و توان خویش چنان بر شما بتازند و کار را بر شما چنان دشوار سازند که

دیگر به حمله دومی نیاز نداشته باشند «و اگر از باران در زحمتید، یا بیمارید، گناهی بر شما نیست که جنگ افزارهای خود را بر زمین بگذارید، ولی مواظب خودباشید» تا دشمن غافلگیرانه بر شما حمله‌ور نشود. به این ترتیب، حق تعالی برای مجاهدان، نهادن سلاح به هنگام زحمت باران و در حال بیماری را رخصت داد و سپس ایشان را به گرفتن احتیاط و مواظبت از خویشان فرمان داد تا دشمن از فرصت بهره‌برداری سوء نکند «بی‌گمان خداوند برای کافران عذاب خفت‌باری آماده کرده است» پس بدانید که دستور رعایت احتیاط از آن‌رو نیست که انتظار آن متصور باشد که کفار بر شما غلبه کنند، بلکه این دستور، امری تعبدی از سوی حق تعالی است.

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ ۚ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۚ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿۱۰۳﴾﴾ [النساء: ۱۰۳].

«و چون نماز را تمام کردید» یعنی: چون از ادای نماز خوف فارغ شدید «پس خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهای خویش» یعنی: در تمام احوال و حتی در حال جنگ «یاد کنید و چون آسوده‌خاطر شدید» از وجود دشمن و حالت خوف از میان رفت «نماز را برپا دارید» یعنی: نمازی را که وقت آن داخل می‌شود، بر صفت مشروعه آن به‌طور کامل و با رعایت اذکار و ارکان و طمأنینه آن، برپا دارید «زیرا نماز بر مؤمنان فرض وقت معین شده‌ای است» یعنی: نماز فریضه‌ای است که خدای عز و جل آن را بر بندگان خویش در اوقات معلوم و معینی فرض گردانیده و هر وقتی از اوقات آن دارای آغاز و انجامی است، لذا برپاداشتن نمازها در غیر اوقات آنها جایز نیست، مگر به خاطر وجود عذری شرعی، چون به خواب ماندن، یا سهوکردن، یا ماندن آن، به همین دلیل است که خدای عزوجل شما را به برپاداشتن نماز در حال خوف - به کیفیتی که بیان شد - دستور داده و حتی در این حالت نیز، به تأخیر انداختن آن را از وقت معین آن اجازه نداده است.

در بیان سبب نزول روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله با یارانشان در «عسفان» بودند که مشرکان به فرماندهی خالدبن ولید در رسیده و در میان مسلمانان و قبله مستقر شدند، آنها با خود گفتند: هم اکنون وقت نمازی بر آنان فرامی‌رسد که از خود و فرزندان‌شان برای‌شان محبوب‌تر است، پس مترصد آن فرصت باشید! همان بود که جبرئیل علیه السلام این آیات را در میان ظهر و عصر فرود آورد.

﴿وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾﴾ [النساء: ۱۰۴].

«و در تعقیب قوم سستی نکنید» یعنی: در جست‌وجو و دنبال کردن گروه کفار، از خود ضعف و سستی نشان ندهید، بلکه نیرومندی و چابکی را به نمایش گذارید زیرا «اگر شما دردمند می‌شوید، آنان نیز همان‌گونه که شما درد می‌کشید، درد می‌کشند» لذا کفار از شما به پایداری در میدان کارزار و تحمل مرارت جنگ، سزاوارتر نیستند، پس شما را چه می‌شود که همانند آنان پایداری نمی‌ورزید «حال آن که» شما از آنها به پایداری سزاوارترید زیرا «شما از الله» پاداشی بزرگ و اجری عظیم را در آخرت و پیروزی دین خویش را بر سایر ادیان در دنیا «امیدوارید» یعنی: «آنچه که آنها امید ندارند» به سبب کفر و انکارشان، پس به هر حال، شما به پایداری در میدان معرکه سزاوارترید، چرا که شما و آنان در آسیب و درد جنگ، با هم برابرید، اما این فقط شما هستید که در امیدواری ثواب و یاری و تأیید پروردگار، برگ برنده را در اختیار دارید و آنها از این امیدواری محرومند «و الله همواره دانای حکیم است» داناست به دردهایی که می‌کشید، حکیم است در آنچه که به شما دستور می‌دهد.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾﴾ [النساء: ۱۰۵].

سبب نزول این آیات این بود که: مردی از منافقان به نام طعمه بن ابیرق که از طایفه «بنی ابیرق» بود، مقداری مواد خوراکی و سلاح را از رفاعه بن زید دزدید، اما شخص پاک و شایسته‌ای به نام لبید بن سهل را به آن متهم ساخت. به روایتی دیگر: او زرهی از آن اموال دزدی را در خانه مرد یهودی‌ای به نام زید بن سمین افکند. و چون برخی از مردم سارق حقیقی را - که آن شخص منافق بود شناختند، قومش نزد رسول خدا ﷺ از وی به دفاع پرداختند تا بدانجا که نزدیک بود رسول خدا ﷺ - به این استناد که متهم کننده آن منافق گواه و مدرکی ندارد - در داوری خویش به سوی آنان گرایش یابند. این بود که نازل شد: «ما این کتاب را به حق و راستی بر تو نازل کردیم» ای محمد ﷺ! «تا به موجب آنچه خدا به تو آموخته» به وسیله وحی، یا به موجب آموخته‌های دیگری که تو را بدان راه‌نموده است؛ چون اجتهاد «میان مردم حکم کنی» برخی از علمای اصول - از جمله ابومنصور ماتریدی - با استناد به این آیه گفته‌اند: رسول خدا ﷺ حق داشته‌اند که به

اجتهاد خویش حکم کنند، چنان که در حدیث شریف نیز آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «جز این نیست که من هم بشری هستم، لذا برمبنای آنچه که می شنوم، حکم صادر می کنم و چه بسا یکی از شما در بیان حجت خویش لحن رساتری نسبت به بعضی دیگر داشته باشد و بنابراین، به نفع وی حکم صادر کنم، پس بدانید؛ آن کسی که من حق مسلمانی را برای وی حکم کرده ام، قطعاً آن چیز پاره ای از آتش است، پس با علم به این حقیقت، باید آن را بر دارد، یا بگذارد». «و زنهار جانبدار خیانتکاران مباش» که به خاطر آنان با ذی حقان جدال کنی.

این آیه دلیل بر آن است که دفاع و جانبداری از کسی جایز نیست، مگر بعد از آن که به برحق بودن وی یقین داشته باشیم. و وکیلان مدافع شامل حکم عام این آیات هستند زیرا آنان در بسیاری از حالات، جز دفاع از گنهکاران و خائنان، هم و غم دیگری ندارند. پس باید دانست که دفاع از گنهکاران و خائنان به خدا ﷻ، پیامبرش ﷺ و مسلمانان، به هیچ وجه جایز نیست.

﴿وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۱۰۶].

«و از خدا آمرزش بخواه» در این امر که از بنی ایبرق جانبداری کردی «که خدا آمرزنده مهربان است» نقل است که رسول خدا ﷺ در دفاع از بنی ایبرق به قتاده پسر برادر رفاعه بن زید که مال باخته بود، گفته بودند: «قصد اهل بیتی را کردی که از آنان به اسلام و صلاح یاد شده است، آنان را به سرقت متهم می کنی، بی آن که دلیل و بینه ای داشته باشی». پس چون آیه کریمه نازل شد و راز حقیقی سرقت را برملا ساخت، بنی ایبرق سلاح را به مال باخته برگرداندند.

﴿وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا﴾

[النساء: ۱۰۷].

«و از کسانی که به خویشان خیانت می کنند» چرا که مرتکب معصیت می شوند و زیان معصیتشان به خودشان بازمی گردد «دفاع نکن» یعنی: از جایشان حجت و دلیل ارائه نکن «زیرا خداوند هرکس را که خیانتگر و گناه پیشه باشد، دوست ندارد» پس وقتی خداوند ﷻ خیانتکاران را دوست ندارد، دیگر هیچ مسلمانی نباید از آنان دفاع کند. خوان: بسیار خیانت پیشه. اثمیم: بسیار گناه پیشه.

﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا﴾ [النساء: ۱۰۸].

«اینان پنهان می‌دارند از مردم» اعمال ناشایست خود را، چرا که از آنان حیامی‌کنند و از آسیب و زینشان بیم دارند «و از خداوند پنهان نمی‌کنند» اعمال زشت خود را و ملاحظه این امر را نمی‌کنند که خداوند ﷻ بر آشکار و نهانشان آگاه است. پس باید بدانند که نمی‌توانند چیزی را از او پنهان بدارند، چرا که هیچ چیز از او پنهان نمی‌ماند، پس باید از حق تعالی حیا کنند «و» چگونه می‌توانند اعمال خود را از او پنهان کنند، در حالی که «او با آنهاست آن‌گاه که در شب چاره‌اندیشی می‌کنند» و در میان خود در مورد «آنچه که خدا از سخنان نمی‌پسندد» به رایزنی و برنامه‌ریزی می‌پردازند. نیرنگ پردازی و چاره‌اندیشی را «تبییت» نامید؛ زیرا عادات این کارها در شب طراحی می‌شود و در روز به اجرا درمی‌آید «و خدا به آنچه انجام می‌دهند، همواره احاطه دارد» و علم و اراده وی بر آنها محیط است، پس چگونه است که از او حیا نکرده و به نافرمانی او می‌پردازند.

﴿هَآئِنْتُمْ هَآؤُلَآءِ جَدَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجِدِ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أُمَّ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً﴾ [النساء: ۱۰۹].

«هان، شما همانان هستید که از خیانت‌کنندگان در زندگی دنیا جانبداری کردید» مراد کسانی از طایفه بنی ابیرق‌اند که از قوم دزد خویش دفاع کردند «پس چه کسی در روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانبداری خواهد کرد» هنگامی که خدای آگاه بر همه طرحها و تدبیرهایشان، آنان را در برابر گناهانشان عذاب نماید؟ «یا کیست که برای‌شان وکیل باشد» یعنی: کیست که بتواند به وکالت از آنان در موضع دفاع و جانبداری آنان قرار گرفته و عذاب الهی را از آنان باز دارد؟ خدایا! هیچ کس نیست که در برابر تو یارای دفاع از کسی را داشته باشد.

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۰].

«و هرکس کار سوئی کند» سوء: زشتی و بدی‌ای است که اثر آن به دیگران متعدی شود و در اینجا مراد از آن گناه است نه شرک «یا بر خود ستم ورزد» با انجام معصیتی از معاصی‌ای که اثر آن به دیگران متعدی نمی‌شود «سپس از خدا آمرزش بخواهد»

یعنی: از حق تعالی بخواهد تا گناہانی را که مرتکب شده است بروی ببوشاند و اثر آنها را از وی محو کند، با این سخن خویش: «استغفرالله»: از خدا آمرزش می‌خواهم»، یا: «اللهم اغفرلی»: خدایا! بر من بیامرز؛ در این صورت «خدا را آمرزنده می‌یابد» برای گناہانش و «مهربان» می‌یابد به خودش.

ابن عباس رضی اللہ عنہما می‌گوید: «خدای مهربان در این آیه بندگان را از بردباری، عفو، کرم، رحمت و مغفرت گسترده خویش آگاه می‌سازد و اگر گناہان بنده از آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها هم بزرگتر باشد، بی‌گمان خدای عز و جل آن را بر کسانی که توبه و استغفار کنند، می‌آمرزد». همچنین در این آیه، آن شخص دزد از قوم بنی‌ابیرق، مورد ترغیب قرار می‌گیرد که به‌سوی توبه شتافته و از خدا عز و جل آمرزش بخواهد و بداند که او را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. اما حکم آیه کریمه عام است درباره همه بندگان که مرتکب گناه شده و سپس از خدای سبحان آمرزش می‌طلبند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که مرتکب گناہی از گناہان بشود، سپس وضو ساخته و دو رکعت نماز بگذارد و آن‌گاه از خداوند عز و جل برای آن گناہش آمرزش طلبد، مگر اینکه بر وی آمرزیده می‌شود».

﴿وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾

[النساء: ۱۱۱].

«و هرکس گناہی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده» چرا که فرجام و پیامد آن به خودش برمی‌گردد. یعنی: قوم آن شخص دزد، نباید از دزدی وی در تنگنا و فشار قرار گیرند، به گونه‌ای که آنان را وادارد تا از وی به ناحق دفاع کنند زیرا گناه سرقت وی فقط متوجه خود وی است و این گناه اصلاً به آنان مربوط نیست «و الله دانای حکیم است» داناست به گنهکاران و صاحب حکمت است؛ از آن رو که به این قاعده بزرگ حکم کرد تا بدان عمل کنید و بدانید که گناه فقط گریبان صاحب خویش را می‌گیرد و بس.

﴿وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا

مُبِينًا﴾ [النساء: ۱۱۲].

«و هرکس خطا یا اثمی مرتکب شود» خطا: لغزشی است که به عمد یا غیر عمد از انسان سرزند، اما «اثم» فقط عامدانه انجام می‌شود. و بعضی گفته‌اند: «خطا»، گناه



صغیره است و «اثم» گناه کبیره «سپس آن را به گردن بی‌گناهی بیندازد» بی‌گناه‌در این داستان، همانا لیبیدن سهل است که بنی‌ایبیرق او را به ناحق به دزدی متهم‌ساختند «قطعا بهتان و گناهی آشکار را بر دوش گرفته است» بهتان: دروغ بستن بر شخص بی‌گناه است. آن را بهتان نامیدند زیرا بی‌گناه از آن در بهت و حیرت قرار می‌گیرد، به دلیل اینکه از آن برکنار و بی‌خبر است، لذا چون می‌شنود که آن دروغ را به وی نسبت داده‌اند، مبهوت و متحیر می‌شود.

﴿وَأُولَا فُضِّلَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿۱۱۳﴾﴾ [النساء: ۱۱۳].

«و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود» خطاب متوجه رسول خدا ﷺ است. مراد از این فضل و رحمت بر ایشان این است که: پروردگار متعال ایشان را به لطف و عنایت و نگره‌داشت خویش، در قضیه «بنی‌ایبیرق» از حق و حقیقت آگاه‌ساخت. آری! اگر این امر نبود «طایفه‌ای از آنان» یعنی: از گروه مدافع بنی‌ایبیرق، که اسیدبن عروه و یارانش بودند «قصد آن کرده بودند که تو را گمراه سازند» از حکم‌کردن به حق «و گمراه نمی‌کنند مگر خود را» زیرا فرجام این کارشان به خودشان برمی‌گردد «و هیچ‌گونه زبانی به تو نمی‌رسانند» زیرا خدای سبحان نگهبان توست از کید و نیرنگ و زیان و گمراه‌سازی مردمان و او در همه حال مؤید توست. و نیز بدان جهت که تو در این قضیه دزدی، به‌ظاهر امر و به اجتهاد خویش عمل کرده‌ای، پس قبل از نزول وحی درباره آن، هیچ زبانی متوجه تو نیست و اینک وحی آمد و حقیقت را بر تو روشن ساخت «و خداوند بر تو کتاب نازل کرد» یعنی: او قواعد و احکام و اموری را - در این آیات و غیر آن - در حوزه شریعت تو قرار داد که دربردارنده خیر بسیاری است «و» نیز بر تو «حکمت» نازل کرد. حکمت: سنت است که خدای ﷻ آن را بر رسول خویش فرو فرستاد «و به تو آموخت آنچه را» که قبلا «نمی‌دانستی» از احکام و امور «و فضل الهی بر تو بزرگ» و بسیار «است» زیرا لطف و فضلی بزرگتر از نبوت و نزول وحی نیست. خطاب به رسول خدا ﷺ، در واقع خطاب به امتشان نیز هست، پس امت رسول خدا ﷺ این فضل را از طریق کتاب و سنت، از آن حضرت ﷺ به ارث برده‌اند.

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ حُجُوهُمْ إِلَّا مَنَ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ الثَّلَاثِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۴].

«در بسیاری از نجواهایشان خیری نیست» نجوا: رازگویی و مشورت پنهانی در امری از امور به طریق درگوشی و پوشیده بین دو یا چند تن، غالباً در حضور دیگران است، به طوری که سوءظن حاضران غیرشنونده را برمی‌انگیزد. پس مراد آیه کریمه این است که در اغلب رازگویی‌های این‌چنینی مردم، خیری نیست «مگر» رازگویی در امور سه‌گانه زیر:

«کسی که» به وسیله نجوا «به صدقه یا معروفی فرمان دهد» معروف: لفظ عامی است که شامل تمام انواع نیکوکاری‌ها و امور پسندیده می‌شود «یا» فرمان دهنده «اصلاح بین مردم» اصلاح بین مردم؛ عام است در همه مشاجراتی که میان آنان در خونها، آبروها، اموال و دیگر دعوها و مرافعات روی می‌دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا شما را از کاری که درجه‌آن بهتر از درجه روزه و نماز و زکات است آگاه نگردانم؟ یاران گفتند: چرا یا رسول‌الله! فرمودند: این کار اصلاح ذات‌البین است زیرا فساد ذات‌البین تراشنده است، نمی‌گویم تراشنده موی است؛ بلکه تراشنده دین است». «و هرکس برای طلب خشنودی الله چنین کند» یعنی: به این امور سه‌گانه فرمان دهد «به‌زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد» ولی هرکسی که به‌انگیزه دیگری جز خشنودی الله ﷻ - همچون انگیزه ریا و ریاست‌طلبی - به امور یادشده فرمان دهد، نه‌تنها مستحق این‌ستایش و پاداش نیست، بلکه حتی ممکن است از گناه آن هم نجات نیابد زیرا اعمال، وابسته به نیت است. در حدیث شریف به روایت ام‌حبیبه رضی الله عنها از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «کلام ابن آدم کله علیه لا له، الا ذکرالله عزوجل، او امر بمعروف، اونهی عن منکر». «سخن فرزند آدم تماماً به زیان اوست نه به‌سود او، بجز ذکر خدای عزوجل، یا امر به معروفی، یا نهی از منکری».

﴿وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵].

«و هرکس پس از آن که راه هدایت برای او آشکار شد، با پیامبر مشافه کند» مشافه: در اصل به‌معنای دشمنی و مخالفت است. یعنی: هرکه با نجواگری در گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر رضی الله عنه، راه شقاق و مخالفت با ایشان را در پیش بگیرد، پس از آن که راه

هدایت بر او روشن و مشخص شده و صدق و صحت رسالت را با براهین قاطعه آن دانسته است «و» هرکس «راهی جز راه مسلمانان را» که همانا پایداری در دین اسلام و تمسک به احکام آن است «پیروی کند» و با اهل کفر و گمراهی پیوند دوستی برقرار نماید «او را بدانچه روی خود را بدان سو کرده، وا می‌گذاریم» یعنی: او را به کفار و گمراهان ملحق می‌کنیم و به آنچه که در دنیا انتخاب نموده وا می‌گذاریم «و به دوزخش می‌کشانیم» یعنی: در آخرت به او عذاب آتش را می‌چشانیم «و» دوزخ «چه بازگشتگاه بدی است!».

در تفسیر «کشف‌الاسرار» خواجه عبدالله انصاری رحمته آمده است: «مراد از (سبیل مؤمنین) که در این آیه بر لزوم پیروی از آن تأکید شده است، اجماع اهل حق در هر عصری است». شافعی رحمته نیز این آیه را بر صحت اجماع دلیل گرفته است زیرا عصمت مؤمنان از اینکه بر خطا اجماع و اتفاق کنند، تضمین شده است. چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث شریف فرمودند: «لا یجتمع امتی علی الضلاله». «امت من بر گمراهی جمع نمی‌شود».

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۗ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶].

«خداوند این را که به او شرک آورده شود، نمی‌آمرزد و فروتر از آن را بر هرکه بخواهد می‌آمرزد و هرکس به خداوند شرک ورزد، قطعاً دچار گمراهی دور و درازی شده است» چرا که او قوانین عقل را معطل ساخته، نگرش‌های وی فاسد شده، روش وی از جاده اعتدال و استقامت منحرف و سعادت دنیا و آخرت از دستش رفته است. تفسیر نظیر این آیه در آیه (۴۸) نیز گذشت.

﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ۖ إِلَّا إِنْتَا ۚ وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿۱۱۷﴾ لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا﴾ [النساء: ۱۱۷-۱۱۸].

«مشرکان بجای خدا جز بت‌های مادینه را نمی‌پرستند» یعنی: بت‌هایی را می‌خوانند که به نام دختران نامگذاری کرده‌اند، چون لات، عزی و مناه. بعضی گفته‌اند: مراد از (اناث) فرشتگان اند زیرا مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند. ضحاک می‌گوید: «مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند و ما از آن‌رو آنان را می‌پرستیم تا ما را به خدا نزدیک سازند، بنابر همین دیدگاه بود که آنها رابه خدایی گرفته و تصاویر و

تمنالهایی از دختران برای آنان تراشیدند و زروزیور و گردن‌بند و جواهر بر آنان آویختند و گفتند: اینها شبیه آن دختران خدا هستند که ما ایشان را می‌پرستیم! یعنی شبیه فرشتگان‌اند». بعضی دیگر از مفسران (اناثا) رابه اشیای غیرذی روح، چون سنگ و چوب خشک و غیره تفسیر کرده‌اند، که بنابراین تفسیر، معنی چنین می‌شود: «مشرکان جز مردگانی بی‌جان رانمی‌پرستند». «و نمی‌پرستند جز شیطان مرید را» که ابلیس لعین است زیرا پیروی آنان از فرمان‌های ابلیس و آرایش‌های او به این معنی است که در واقع او راپرستیده‌اند. مرید: یعنی: متمرّد، سرکش و متجاوز از حد. «که خدا او را لعنت کرد» یعنی: خداوند ﷻ شیطان را از رحمت خویش طرد کرد و او را از مقامات عالیه بیرون راند «و او گفت: همانا از بندگان تو سهم معینی برمی‌گیرم» یعنی: یقیناً بخش معینی از بندگانت را که در علم ازلی‌ات رفته است، در زیر پوشش گمراهیم قرار می‌دهم تا آنها را از عبادتت به سوی کفر و انکارت منحرف سازم. قتاده می‌گوید: «از هر هزار تن؛ نهصد و نود و نه تن رهسپار دوزخ‌اند».

﴿وَلَا ضَلَّئَهُمْ وَلَا مَنِيَّتَهُمْ وَلَا مَرْتَهُمْ فَلْيَبْتِكُنَّ ءَاذَانَ الْاَنَعِمِ وَلَا مَرْتَهُمْ فَلْيَعْيِرْنَ خَلْقَ اللّٰهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطٰنَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۱۹].

«و البته آنان را گمراه می‌کنم و البته آنان را در آرزوی باطل» دور و دراز «درمی‌افکنم» آرزوهایی که ناشی از وسوسه افگنی‌ها و آرایش‌های من است، چرا که فروگذاشتن راه تو را به آنان می‌آرایم و با درافگندنشان در آرزوهای باطل، آنان را به تأخیر توبه و امروز و فردا کردن در آن فرمان می‌دهم و این پندار خام را درآنان می‌افکنم که عمرشان طولانی خواهد بود و خیلی آرزوها دارند که باید به آن دست یابند و از این قبیل... «و البته وادارشان می‌کنم تا گوش‌های چهارپایان رابشکافند» و ببرند. چنان‌که کفار به امتثال امر شیطان و پیروی از رسم و راه وی، گوش‌های حیوانات «بحیره، سائبه و وصیله»<sup>۱</sup> را به‌نشانه اختصاص دادن آنها به بتان می‌شکافتند «و البته وادارشان می‌کنم تا آفرینش الله را تغییر دهند» به قولی؛ مراد از آن: خایه‌کشی، برکندن چشم‌ها و بریدن گوش‌های حیوانات اختصاص یافته به بتان است. به قولی دیگر: مراد از آن، تغییردادن فطرت و خلقتی است که خدای ﷻ مردم را بر آن سرشته است. خاطر نشان می‌شود که گروهی از علما خایه‌کشی چهارپایان را اگر به

- تعریف آنها در آیه (۱۰۳) سوره «مائده» می‌آید.

قصد ازدیاد منافع آنها چون چاقی بیشتر و... باشد رخصت داده‌اند، اما خایه‌کشی انسان‌ها روا نیست زیرا این کار، مثله و تغییر دادن آفرینش خدا ﷻ است. بعضی دیگر - چون شاه ولی‌الله دهلوی - خال کوبی بدن و شبیه‌سازی مردان به زنان و زنان به مردان را نیز جزو آن می‌دانند. و درباره همه اینها احادیث آمده است «و هرکس که شیطان را به جای خداوند دوست گیرد» با پیروی از وی و امتثال اوامرش و فروگذاشتن پیروی الله ﷻ و امتثال اوامر وی «قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده‌است» آری! کدامین زیان بزرگتر از باختن هدایت در دنیا و باختن آخرت - با رهسپار شدن به دوزخ است؟!.

﴿يَعِدُّهُمْ وَيَمَيِّتُهُمْ وَمَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [النساء: ۱۲۰].

«به آنان وعده می‌دهد» شیطان، وعده‌های باطل و بی‌اساس را، از قبیل این که: نه بهشتی در کار است، نه دوزخی، نه رستاخیز و نه حسابی «و آنان را در آرزو می‌افکنند» به آرزوهای نابکار و بیهوده» و شیطان به آنان وعده نمی‌دهد» با افگندن این وسوسه‌های میان‌تهی در اندرونشان «بجز غرور» یعنی: آنان را با این وعده‌های خام می‌فریبید و در این وعده‌ها منافی را به آنان می‌آرید، درحالی‌که در آنها جز زیان محض چیز دیگری نیست. ابن‌عرفه می‌گوید: «غرور چیزی است که ظاهری دوست‌داشتنی، اما باطنی نفرت‌آلود دارد».

﴿أُولَئِكَ مَاؤُنْهُمُ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا﴾ [النساء: ۱۲۱].

«آن گروه» یعنی: دوستان شیطان که به وسوسه‌های وی لیبیک گفته و در دام فریب وی در افتاده‌اند «جایگاهشان جهنم است و از آن گریزگاهی ندارند» یعنی: جایی را ندارند که از عذاب جهنم به‌سوی آن بگریزند.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سُدَّخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۲].

سپس خدای ﷻ حال نیک‌بختان پرهیزگار را با کرامتهایی که دارند ذکر نموده می‌فرماید: «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی آنان را در باغهایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است درآوریم، همیشه در آن جاودانند» بدون زوال و بدون انتقال «وعده خدا حق است» یعنی: خداوند ﷻ این را به آنها وعده داده است به وعده راستین و وعده او خواه‌نخواه انجام‌شدنی است «و چه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟» یعنی: هیچ‌کس در سخن از خدا ﷻ راستگوتر نیست. در حدیث

شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در خطبه خویش چنین می گفتند: «ان اصدق الحديث كلام الله، وخير الهدي هدي محمد، وشر الامور محدثاتها، و كل محدثه بدعه، و كل بدعه ضلاله، و كل ضلاله في النار: همانا راست ترین سخن، سخن خدا ﷻ است و بهترین روش، روش محمد ﷺ است و بدترین امور، امور نوپدید است و هر نوپدیدی بدعت و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی ای در دوزخ است»<sup>۱</sup>.

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ، وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۲۳].

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: نقل است که مسلمانان و اهل کتاب بر همدیگر فخرفروشی کردند، اهل کتاب گفتند: پیامبران ما قبل از پیامبر شما بوده اند و کتاب ما قبل از کتاب شماست، پس ما از شما بهتریم! و مسلمانان گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران است و کتاب ما ناسخ کتابهای شماست، پس ما نزدالله ﷻ از شما بهتریم! این بود که نازل شد: «کار بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست» یعنی ورود به بهشت، یا فضل و قرب نزد خداوند ﷻ و رهایی از عذاب وی، به صرف آرزو در دسترس نیست، چه این آرزوها به اهل کتاب مربوط باشد؛ چنان که گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم و آتش جز چند روزی معدود به ما نمی رسد! و چه این آرزوها به مسلمانان مربوط باشد؛ چنان که برخی از آنها گفتند: در روز قیامت منادی ای ندا می کند و می گوید: هرکس اسم او محمد است به بهشت درآید! یا هرکس در روز جمعه، یا در فلان شهر درگذشته است، به بهشت در آید... آری! همه اینها آرزوهای بی اساسی است، بلکه «هرکس بدی کند، در برابر آن کیفر داده می شود و برای خود بجز الله هیچ دوست و هیچ یاری دهنده ای نمی یابد» لذا هرکس مرتکب کار بدی - اعم از شرک یا غیر آن - بشود، در دنیا یا آخرت در برابر کارکردش کیفر می بیند و در این امر میان مسلمان و کافر هیچ فرقی نیست.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه فرود آمد، مفاد آن بر بسیاری از اصحاب سخت تمام شد تا بدانجا که برخی از آنها - از جمله ابوبکر صدیق رضی الله عنه - گفتند: یا رسول الله! چگونه ما بعد از نزول این آیه رستگار می شویم، آخر در برابر هر عمل بدی کیفر می یابیم؟! رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدا بر تو بیامزد ای ابوبکر! آیا تو بیمار

مراد از امور نوپیدا - چنان که از تعریف امام شاطبی از بدعت برمی آید - پدید آوردن امور نو در حوزه دینی بدون هیچ استنادی به شرع خدای عزوجل است، نه نو آوریها در امور دنیا.

نمی‌شوی؟ آیا در رنج و تعب نمی‌افتی؟ آیا به تو اندوه و دردی نمی‌رسد؟» ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: چرا یا رسول‌الله! فرمودند: پس اینها از جمله آن چیزهایی است که با آن کیفر داده می‌شوید».

بنابراین روایت و روایات متعدد دیگر، هر درد و مصیبتی که به انسان مسلمان می‌رسد و حتی خاری که بر بدنش می‌خلد، کفاره گناهانش می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه و ابی‌سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هیچ درد و رنج و بیماری و آفت و حزن و حتی نگرانی‌ای به مسلمان نمی‌رسد، مگر اینکه خدای عز و جل با آن، گناهانش را کفاره می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون گناهان بنده بسیار شود و او دارای چنان اعمال نیکی نباشد که کفاره گناهانش گردد، خدای عز و جل او را به غم و اندوهی مبتلا می‌گرداند تا این امر گناهان وی را کفاره نماید». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: یا رسول‌الله! هرکسی که مرتکب بدی‌ای شود، در برابر آن جزا داده می‌شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آری! اما هرکس که کار نیکی انجام دهد در برابر آن ده پاداش داده می‌شود، پس نابود شد کسی که یگان‌های وی ده‌گان‌هایش را مغلوب گردانید».

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا ﴿۱۲۴﴾﴾ [النساء: ۱۲۴].

«و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند چه زن، درحالی‌که مؤمن باشند، ایشان وارد بهشت شده و به قدر نقیری مورد ستم قرار نمی‌گیرند» یعنی: به اندازه ذره ناچیزی هم از پاداش آنان کاسته نمی‌شود. نقیر: گودی کوچک پشت هسته خرماست. و مقید ساختن عمل به ایمان، دلیل این عقیده اهل سنت و جماعت است که: عمل از ایمان نیست، بلکه عمل نشانه‌ای بر ایمان و کمالی در آن است.

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ﴿۱۲۵﴾﴾ [النساء: ۱۲۵].

«و کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن‌کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد» یعنی: خود را برای خدا جل جلاله خالص گرداند در حالی‌که به نیکویی‌ها عامل باشد. پس ظاهر عمل، به متابعت شرع نیکو می‌شود و باطن آن، به اخلاص و چون یکی از

این دو شرط موجود نبود، عمل فاسد و تباه است «و» کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد و در عین حال «از آیین حنیف ابراهیم پیروی کند»؟ پاسخ این است که هیچ کس به اعتبار دین از چنین کسی نیکوتر نیست، «و» چگونه نیکوتر از او باشد در حالی که: «خدا ابراهیم را خلیل گرفت» یعنی: او را برگزیده خویش ساخت و به کرامت‌های خاص خود مخصوصش گردانید. حنیف: یعنی: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق، که اسلام است. خلیل: نزدیکترین دوستت به دوست که تو او را با محبت و الفت خویش مخصوص می‌گردانی و او تو را. البته درجه «خلت» برترین مقامات «محبت» است که خدای عَلَيْهِ السَّلَام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را در نزد خویش به این مقام برگزید. ذکر مقام و جایگاه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در اینجا، از باب ترغیب در پیروی از آیین وی است زیرا کسی که خدای عَلَيْهِ السَّلَام او را به دوستی گرفت، سزاوار آن است که از راه و روش وی پیروی شود.

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾ [النساء: ۱۲۶].

«و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن خداست» آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام ابراهیم را برای این خلیل خویش نگرفت که به او فخر نماید و از او نیرو بگیرد، بلکه او را به خاطر طاعت وی و به عنوان پاداشی برای وی در برابر عبودیت خالصانه‌اش، خلیل خویش گرفت بنابراین، حق تعالی به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و احدی از خلقش نیازمند نیست، چرا که هرچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست «و خداوند بر همه چیز احاطه دارد» با علم خویش و هیچ چیز کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در حیطه و دایره علم وی است و او بر همه چیز چیره و مسلط است - پاکی و ستایش ویژه اوست.

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰبِ فِي يَتَمٰى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ اَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوٰلِدٰنِ وَاَنْ تَقُومُوْا بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِهٖۤ عَلِيْمًا﴾ [النساء: ۱۲۷].

«و از تو در باب زنان طلب فتوی می‌کنند» که با آنان چه نوع رفتار باید کرد؟ افتاء: روشن ساختن امری مبهم و استفتاء: سؤال کردن از حکم خدای عَلَيْهِ السَّلَام در مورد امور مبهم است. «بگو: الله به شما در باب زنان فتوی می‌دهد» یعنی: در مورد آنچه از آن



سؤال کردید، حکم را برای شما بیان می‌کند «و آنچه خوانده می‌شود بر شما در کتاب» یعنی: آنچه از قرآن که در آغاز سوره «نساء» نازل شده است. مراد از آن آیه: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْآيَاتِ فَوَدَّ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ لَكُنَّ سَوَاءً وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ است؛ «در حق آن زنان یتیمی نازل شده که حق مقررشان را به ایشان نمی‌دهید» یعنی: مفاد آیه سوم این سوره که تفسیر آن گذشت، این است که: برخی از شما حق دختران یتیم را در مهریه و میراث به آنان نمی‌پردازید؛ «و» در عین حال «رغبت می‌کنید که با آنان نکاح کنید» به سبب زیبایی و جوانی‌شان، پس چنین نکنید مگر آن که مهرآنان را همچون امثالشان کاملاً به آنان بپردازید. یا معنی این است: شما از نکاح کردن آنان به سبب زشتی و بدشکلی‌شان روی بر می‌گردانید، اما در عین حال، نکاح دادن آنان به دیگران را نیز ناخوش می‌دارید زیرا در آن صورت، آن دختر یتیم شوهرش را شریک مالش می‌گرداند «و» آنچه که بر شما درباره زنان یتیم و درباره کودکان مستضعف در آیه (۱۱) سوره «نساء» خوانده شد و آن آیه: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْإُنثَىٰ﴾ [النساء: ۱۱]. است «درباره کودکان مستضعف نازل شده است» یادآور می‌شویم که اهل جاهلیت، میراث زنان و کودکان مستضعف را نمی‌دادند، بلکه فقط به مردانی میراث می‌دادند که آماده جنگ و دیگر امور مهم می‌بودند، پس حکم پروردگار درباره آنان که در آغاز سوره نیز گذشت: «این است که در حق یتیمان به عدل و انصاف رفتار کنید» و حکام جامعه اسلامی و اولیای ایتام، مکلف به رعایت این حکم هستند. بلی! درباره این استفتایی که مطرح کردید، آیات اول سوره پاسخگوی شماست.

علامه شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «پاسخ این استفتا تفصیلی داشت، پس حق تعالی بعضی مسائل را به آیات سابقه حواله فرمود و آن مسئله تحریم ظلم بر دختران یتیم است و بعضی را در اینجا جواب داد و آن مسئله نشوز و تحریم میل کلی به یک زن و اعراض از زن دیگر و اباحت طلاق در صورت ضرورت است - که در آیات بعدی (۱۳۰ - ۱۲۸) می‌آید». «و هر خیری که انجام دهید» در رعایت حقوق کسانی که ذکرشان رفت «قطعاً خدا به آن داناست» و شما را بر حسب کارکرد شما پاداش می‌دهد.

﴿وَإِنْ أَمْرَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ [النساء: ۱۲۸].

«و اگر زنی از نشوز یا اعراض شوهرش بیمناک باشد» نشوز مرد از زنش: دوری گزیدن و بدبردنش از وی، میلش به جدایی از وی، بازداشتن نفقه از وی و زدن یا دشنام دادن وی است. و «اعراض» وی از زنش این است که به سبب کبرسن، یا زشتی و ناهنجاری‌ای در خلقت یا خلق وی، یا به سبب دلتنگی از وی و چشم‌دوختن به ازدواج با زنی دیگر، یا غیر این از علل، با وی انس و الفت نگیرد و با وی کمتر سخن بگوید «پس» اگر چنین بود «بر آن دو گناهی نیست در آن که صلح آورند در میان خود به نوعی از» انواع «صلح» مثلاً با ساقط کردن تمام نوبت‌زن، یا بخشی از نوبت وی، یا ساقط کردن بخشی از نفقه یا بخشی از مهرش. و درمقابل؛ امتیازی که مرد به زن می‌دهد این است که او را همچنان در حباله نکاح خویش نگه دارد «و صلح بهتر است» یعنی: صلح و سازشی که دل‌ها بر آن آرام گرفته و اختلافات با آن برطرف شود، بهتر از جدایی، یا ادامه کشمکش و خصومت میان زن و شوهر است.

ابن جریر طبری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که گفت: «این آیه‌ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آنها بدشکل یا بزرگسال است، و او به‌وی چندان مایل نیست، پس این زن به شوهرش می‌گوید: طلاقم نده و در مقابل آن تو درباره من مخیر هستی (که حقم را در نوبت شب رعایت نکنی). چنان که سوده بنت زمعه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز که پا به سن گذاشته بود، از بیم آن که مبادا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلاقش دهند، به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا رسول‌الله! نوبت‌من از آن عائشه باشد». آری! او ترجیح داد که افتخار همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از دست ندهد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم درخواست وی را پذیرفتند تا امتشان در مشروعیت و جواز این امر به ایشان تأسی و اقتدا کنند «و بخل در نفوس حضور دارد» حق تعالی خبر می‌دهد که بخل در نفس هریک از زن و شوهر، بلکه در تمام نفوس‌ها لانه دارد، به‌طوری که گویی همیشه در نفس‌ها حضور و غلبه داشته و به حکم سرشت و طبیعت، در هیچ حالی از آنها غایب نمی‌شود، لذا این بخل است که مرد را وامی‌دارد تا از حسن معاشرت، تأمین نفقه زن به‌طور پسندیده و مانند آن از حقوقی که بر عهده وی است امتناع کند، همچنین این بخل است که زن را وامی‌دارد تا وجایی را که در قبال شوهرش دارد، به ایفا نگرفته و حاضر نباشد تا از چیزی از حقوقش در برابر وی درگذرد «و اگر نیکوکاری و پرهیزگاری کنید» یعنی: اگر شما مردان با زنان خویش معاشرت نیکو داشته و از آنچه که جایز

نیست؛ چون ناسازگاری و رویگردانی، پرهیزید «قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» و شما را در قبال آن به زودی پاداش می‌دهد.

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۱۲۹].

«و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید» در محبت و مقاربت جنسی و نفقه و گفت‌وگو و انس و الفت و غیره، به‌گونه‌ای که به یکی از آنها به هیچ وجهی از وجوه نسبت به دیگری تمایل بیشتری نداشته باشید «هرچند بر عدالت حریص باشید» از آن رو که طبایع بشری بر تمایل بیشتر به یکی از آنها سرشته شده است، به‌طوری که مردان در این باره مالک دل‌هایشان نبوده و هرگز نمی‌توانند نفس‌هایشان را به رعایت برابری تام و تمام میان زنانشان وادارند، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ می‌گفتند: «خدایا! این نوبت‌بخشی و تقسیم من است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که مالک آن نیستم سرزنش نکن» «پس» اکنون که هرگز نمی‌توانید میان زنان تماماً عدالت کنید «به یک‌طرف یکسره تمایل نوزید» که طرف دیگر را تماماً ترک نمایید «تا آن که او را مانند معلقه رها کنید» معلقه: زنی است که نه به معنای واقعی وجود شوهر را احساس می‌کند و نه مطلقه است که تکلیف خود را بفهمد، لذا در سرگستگی و بلا تکلیفی دست‌وپا می‌زند. شکی نیست که این حال و وضع، زیان بزرگی را متوجه او می‌سازد بنابراین، لازم است تا مرد برای او از نفس خویش سهمی بدهد، هرچند که این سهم اندک باشد «و اگر به اصلاح پردازید» یعنی: اگر آنچه را که تباہ ساخته‌اید از امر معاشرت نیکو با زنانتان و رعایت عدالت در میان آنان، به صلاح و اصلاح آورید «و پرهیزگاری نمایید» از خدا ﷻ با ترک آنچه که رضای وی در آن نیست و از تمایل یکسره به یک طرف پرهیزید، بدانید که «یقیناً خداوند آمرزنده مهربان است» و به کوتاهی‌هایی که قبلاً از شما سر زده، شما را مؤاخذه نمی‌کند.

﴿وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۳۰].

«و اگر آن دو از یک‌دیگر جدا شوند» یعنی: اگر به صلح و سازشی نرسند و به وسیله خلع یا طلاق، از هم جدا شوند «خداوند هر یک را بی‌نیاز می‌گرداند» از دیگری، بدین‌سان که برای مرد زنی را مهیا می‌گرداند که با وی سازش داشته باشد و چشم و دلش به او آرام گیرد و برای زن نیز مردی را نصیب می‌کند که از مصاحبت با وی لذت برده و

کاملاً احساس خوشبختی نماید و بنابراین، حق تعالی هردو را «از توانگری خویش» روزی می‌دهد، به چنان روزی‌ای که آنان را بی‌نیاز گرداند. از علی علیه السلام درباره این آیه سؤال نمودند، فرمود: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آن دو ناتوان شده، یا بدشکل و بدهیکل است و لذا مرد می‌خواهد تا از وی جدا گردد، اما زن بر این اساس با وی صلح می‌کند که او یک شب نزد وی باشد و چند شب دیگر نزد زن دیگرش، لیکن وی را طلاق ندهد، پس آنچه که زن به خاطر خوشی به آن راضی شود، باکی در آن نیست، اما اگر زن از قرارداد صلح برگشت، مرد باید میان آنها به برابری رفتار نماید.» «و خداوند گشایشگر حکیم است» گشایشگر است در دهش و بخشش خویش، صاحب حکمت است؛ از آن‌رو که اجازه داده تا رشته چنین ازدواج تلخی با طلاق از هم گسسته شود.

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِيْنَ اٰتٰوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَاِيَّاكُمْ اَنْ اَتَّقُوْا اللّٰهَ وَاِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهَ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزًا حَمِيْدًا﴾ [النساء: ۱۳۱].

«و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن خداوند است. و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده‌شده، سفارش کردیم» یعنی: در کتابهایی که بر آنان فرود آوردیم به آنان امر کردیم «و نیز به شما» یعنی: هم به آنان و هم به شما امر کردیم که «از خدا پروا کنید» و تقوی پیشه کنید. لذا امر به تقوی مخصوص امت ما نیست و این سفارش دیرینه‌ای است که خدای عز و جل پیوسته بدان توصیه کرده است، چه فقط به وسیله تقوی است که بنده نزد خدا عز و جل خوشبخت می‌شود. و چنان که حق تعالی ما و پیشینیانمان را به تقوی دستور داد، هم به آنان فرمود وهم به ما می‌فرماید: «و اگر کفر بورزید» چه باک، که «آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن خداست و خدا بی‌نیاز ستوده صفات است» یعنی: بی‌نیاز است از خلق خویش و از پرستش آنان و سزاوار آن است که ستوده شود. فایده این تکرار، تأکید است تا بندگان به گسترایی ملک پروردگار پی ببرند و در آن بیندیشند و تأمل کنند و بدانند که خداوند عز و جل از خلقش بی‌نیاز و بر آنان تواناست و بنابراین، از حق وی است که مورد اطاعت قرار گیرد، نه مورد نافرمانی.

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَفَى بِاللّٰهِ وَكِیْلًا﴾ [النساء: ۱۳۲].

«و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن خداست و خدا کارسازی را کافی است» این آیه بیانگر موجبات تقوی و توکل است زیرا وقتی خلق همگی از آن خدای متعال اند و او آفریننده و مالک آنهاست؛ پس این حق اوست که در میان خلقش مطاع بوده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و در همه امور فقط به او توکل شود نه بر غیر وی. پس سیاق این آیات دلیل بر آن است که رأس همه امور توحید و توکل است.

آن‌گاه حق تعالی بندگان را چنین بیم می‌دهد:

﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا ﴿۱۳۳﴾﴾

[النساء: ۱۳۳].

«ای مردم! اگر خدا بخواهد شما را از میان می‌برد» یعنی: شما را فنا می‌سازد و می‌میراند «و دیگرانی را پدید می‌آورد» یعنی: مردمی دیگر غیر از شما، یا خلقی دیگر غیر از انسان‌ها را پدید می‌آورد، آن‌گاه ایشان نه همانند شما، بلکه مطیع و گوش به فرمان خواهند بود «و خداوند بر این کار تواناست».

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا

بَصِيرًا ﴿۱۳۴﴾﴾ [النساء: ۱۳۴].

«هر که طالب جزای دنیا باشد» یعنی: هرکس در عقیده و عمل و رفتار و جهاد خویش چیزی از پاداش دنیا را بخواهد - مثلاً مجاهدی که طالب غنیمت جنگ باشد نه مزد اخروی جهاد «پس پاداش دنیا و آخرت نزد خداست» بنابراین، چنین کسی به کمترین و حقیرترین دو پاداش اکتفا کرده است، آخر چرا او آن قدر بلندهمت نیست که با عمل خویش پاداش دنیا و آخرت هر دو را از خدا طلب کند و احراز نماید «و خدا شنوای بیناست» شنواست سخنان بندگان را، بیناست به کارو کردارشان. این هم وعده و هم وعید است.

چون معانی مالکیت، قدرت و پاداش دهی پروردگار متعال در دنیا و آخرت، در نفسها استقرار پیدا کرد؛ حق تعالی به رعایت عدالت دستور صادر نموده و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ ۚ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ۚ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا ۚ وَإِنْ تَلَوُا أَوْ تَعْرَضُوا ۚ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۳۵﴾﴾ [النساء: ۱۳۵].

«ای مؤمنان! پیوسته» با سعی و سخت کوشی تمام «به عدالت قیام کنید» در میان مردم، در آنچه که از امورشان بر عهده می‌گیرید و نیز به عدالت قیام کنید در حق کسانی که زیر دست شمایند از زنان و فرزندان. خطاب آیه کریمه، قضات و امرا را نیز دربر می‌گیرد «و برای خدا گواهی دهید» یعنی: در ادای گواهی، خدا ﷻ را در نظر داشته‌باشید و رضای او را طلب کنید؛ با برپاداشتن گواهی در میان مردم بر وجه راستین آن که همانا اظهار حق است «ولو آن که» این گواهی حق «به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد» رعایت عدالت در گواهی دادن علیه‌خود؛ اقرار به حقوقی است که بر ذمه خود انسان قرار دارد و رعایت عدالت درگواهی دادن علیه پدر و مادر و خویشاوندان؛ گواهی دادن او به حقی است که دیگری بر ذمه آنان دارد. پدر و مادر از آن‌رو ذکر شده‌اند که نیکی کردن به آنها واجب است و در عین حال آنها دوست‌داشته‌ترین خلق برای فرزند هستند. همین‌طور نزدیکان انسان نیز در مظان دوستی و تعصب وی قرار دارند، پس هرگاه انسان در میزان عدل و حق، علیه این محبوبترین کسان خویش گواهی داد، بدون شک گواهی حق وی علیه مردم بیگانه، حتمی است «اگر» کسی که علیه وی گواهی داده می‌شود «توانگر باشد» پس نباید به خاطر توانگر بودنش و جلب منافع یا دفع زیانش، از گواهی دادن علیه وی صرف نظر شود «یا» اگر «فقیر باشد» نباید به‌انگیزه دلسوزی و ترحم بر وی و رعایت حالش، ادای گواهی علیه وی فروگذاشته شود «به هر حال خدا به آن‌دو» از شما «سزاوارتر است» و مهربانتر «پس از خواهش نفس پیروی نکنید» در جلب منفعت برای خود، یا والدین و نزدیکان خویش و دفع زیان از آنان «با ترک عدالت» پس فریفته‌شدن به خواهشها و منافع، شما را به ترک عدالت وا ندارد «و اگر سخن را بیچانید» یعنی: اگر حقی را که ادای درست آن بر شما واجب است، فروگذارید؛ با تحریف نمودن شهادت برخلاف حقیقت آن - به روشی که خواهش نفس شما را برآورد و از جمله با زبان بازی «یا اعراض نمایید» از ادای شهادت به‌طورکلی، با کتمان نمودن آن «قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

این آیه عام است در باره قضات و شهود. اعراض شهود از ادای شهادت، روشن است و صریح آیه به آن ناطق می‌باشد، اما اعراض و زبان بازی قاضی نیز این است که: او در جریان دادرسی از یکی از دو طرف دعوی روی گرداند، یا از سخن گفتن با وی سربپیچد. بعضی گفته‌اند: آیه کریمه مخصوص به شهود است زیرا در جاهلیت چنان

بود که شخص اگر شهادت حقی درباره پسرعمو یا خویشاوند خویش می‌داشت و او را فقیر و تنگدست می‌یافت، زبانش را از ادای آن شهادت علیه وی درمی‌پیچید، یا آن شهادت را به‌طور کلی پنهان می‌کرد تا آن‌گاه که آن خویشاوند و نزدیک وی، توانگر شود و دینش را بپردازد. این بود که آیه کریمه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بهترین گواهان کسی است که گواهی‌اش را قبل از آن که از وی خواسته شود، ادا نماید».

از آنجا که ایمان رکن اساسی تقوی است و این سوره در حقیقت شارح اصل «تقوی» که در آغاز سوره «بقره» مطرح شد، می‌باشد بنابراین، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ  
وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۳۶].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرودستاده ایمان بیاورید» یعنی: بر ایمانتان ثابت‌قدم بوده و بر آن مداومت ورزید و آن راپیوسته تجدید نمایید. پس این دستور، از باب تحصیل حاصل نیست، بلکه از باب افزودن بر کمال کامل است، چنان‌که مؤمن در هر نمازی می‌گوید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ . «ما را به راه راست هدایت کن». یعنی: بر هدایت‌مان بیفزای و ما را بر آن بر راه راست ثابت‌قدم نگهدار «و» ایمان آورید «به کتابهایی که قبلاً نازل کرده است» این دستور، شامل ایمان به همه کتابهای آسمانی می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در اینجا پنج رکن از ارکان ایمان را ذکر کرد زیرا رکن ششم که ایمان به قدر حق تعالی است، بخشی از مضمون ایمان به خداوند ﷻ می‌باشد «و هرکه به الله و به فرشتگان او و کتاب‌هایش و پیامبرانش و روز آخرت کفر ورزد، درحقیقت گمراه شده است» از راه راست «به گمراهی دور و درازی» زیرا کفر به هر رکنی از ارکان ایمان، کفر به کل آن می‌باشد، پس چنین کسی هرچه زودتر باید به راه هدایت برگردد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ  
اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۳۷].

«کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند، آن‌گاه بر کفر خود افزودند، هرگز الله آنان را نمی‌آمرزد و هرگز به آنان راهی نمی‌نماید»

زیرا پس از این همه فروروی در لجن کفر و نفاق، دیگر از آنها کاملاً بعید است که خود را برای خدا ﷻ خالص گردانیده و به او ایمانی راستین بیاورند، چه اضطراب و کفر مستمر و انکار دائم آنها، دلیل بر آن است که آنها با دین حق بازی می‌کنند و در گرویدن به حق، نیت درست و تصمیم خالصانه‌ای ندارند. این گروه عبارتند از: منافقان و زندیقان، که چون نزد مسلمانان و تحت اشراف و نظر آنان باشند، ادعای اسلام می‌کنند، ولی آن‌گاه که از نزد مسلمانان بروند، اظهار کفر می‌نمایند.

افزودن کفر از سوی آنان؛ پایداری آنها بر کفر تا هنگام مرگ است. به همین جهت ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در صورتی بر آنان آزموده نمی‌شود که بر کفر خویش تا دم مرگ استمرار ورزند». در غیر آن، اگر کافر ایمان آورد و ایمانش را خالص گرداند و از کفر تماماً دست بکشد، در این صورت خدای ﷻ او را به راه راست هدایت نموده است و اسلام ماقبلش را محو می‌نماید و ویران می‌سازد. علی رضی الله عنه با این آیه که در آن کفر بعد از ایمان سه بار ذکر شده است، چنین استدلال می‌کند که: مرتد باید سه بار به توبه فراخوانده شود. ذکر منافقان بعد از این آیات، مشعر بر آن است که حال فوق از احوال منافقان است:

﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [النساء: ۱۳۸].

«منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک در پیش دارند» بشارت دادن عذاب به منافقان، استهزا به آنان است زیرا این در واقع بیم دادن است نه بشارت.

﴿الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْبَسُوا عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۳۹].

«همان کسانی که کافران را دوست خود می‌گیرند» یعنی: کافران را بر کفرشان پشتیبانی و بر گمراهی‌شان یاری می‌کنند و دل‌ها و عواطفشان با کافران است «بجز مؤمنان» یعنی: مؤمنان را دوست خویش نمی‌گیرند «آیا عزت را نزد آنان می‌جویند» که این خیالی خام است «چرا که عزت، همه از آن خداست» پس به هر که بخواهد از آن می‌بخشد و آن را از هر که بخواهد باز می‌دارد. باید دانست که عزت و ارجمندی موجود در نزد غیر حق تعالی، همه از فیض و فضل اوست، پس مؤمن، عزت را جز از خداوند ﷻ نمی‌طلبد. عزت: غلبه و قوت و نیرومندی است. تفسیر عملی این آیه در عصر ما، وابستگی برخی از فرزندان مسلمین به احزاب کفر و جریانهای انحرافی دین ستیز یا دین گریز است، که این ساده‌لوحان، عزت خویش را در پیوستن به آنان می‌جویند.



﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِمْ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۴۰].

«و البته خدا در کتاب» خویش قرآن و دقیقاً در آیه (۶۸) از سوره «انعام»؛ «بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان ننشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند» یعنی: در هنگام شنیدن کفر و استهزا به آیات خدا ﷻ، با کفار همنشین مشوید تا به سخنی دیگر غیر از آن بپردازند «چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود» یعنی: اگر در مجالس تمسخر و استهزای آنان بنشینید و از این کار دست برندارید، در آن صورت، شما هم در کفرمانند آنان هستید، پس اجتناب از مجالس کسانی که به آیات الهی کفر ورزیده و آن را مورد استهزا قرار می‌دهند، از تقوی است و بدانید که: «خداوند گردآورنده منافقان و کافران است همه یکجا در دوزخ» به جهت یکجا بودن آنها در کفر و استهزا در دنیا، پس چنان که منافقان با کافران در کفرشان مشارکت کردند؛ همچنین خداوند متعال میان آنان در جاودانه بودن در دوزخ مشارکت می‌آورد. آیه (۶۸) سوره «انعام» این است: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ...﴾ [الأنعام: ۶۸]. : و چون دیدی کسانی به قصد تخطئه در آیات ما فرو می‌روند، از آنان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند). این حکم آن‌گاه نازل شد که گروهی از مسلمانان با مشرکان و یهودیان همنشینی می‌کردند، درحالی که آنها در مجالس خویش قرآن را به ریشخند و استهزا می‌گرفتند، پس مؤمنان از این همنشینی‌ها منع شدند.

برخی از علما با استدلال به همین آیه، همنشینی با فاسقان و اهل بدعت را از هر جنسی که باشند، حرام دانسته‌اند.

آن‌گاه حق تعالی با بیان اوصاف بیشتری از منافقان بر شناختمان از آنان می‌افزاید:

﴿الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۱].

«همانها که مترصد شمايند» يعنى: انتظار مى‌کشند که چه بر سر شما مى‌آيد و کدامين خير يا شري به شما مى‌رسد «پس اگر از جانب خداوند به شما فتحى برسد» با بيروز ساختنتان بر مخالفان کافرتان «مى‌گويند: مگر ما با شما نبوديم» در آراستگى به اسلام و پايبندى به احکام آن؟ لذا سهم ما را از غنيمت بدهيد «و اگر کافران نصيبى برند» از بيروزي و غلبه بر شما، به سبب حکمتى که خداوند ﷻ تحقق آن را اراده کرده است «مى‌گويند» اين منافقان به کافران: «مگر ما بر شما تسلط نداشتيم» يعنى: مگر ما به شما روشن نساختم که بر کيش شما هستيم، ولى با مسلمانان در مى‌آميزيم تا آنها را از جنگيدن با شما سست کنيم؟ يا معنى اين است: آيا ما بر شما تسلط نداشتيم و اين امکان براى ما موجود نبود که شما رابکشيم و مسلمانان را عليه شما برانگيزيم؟ «و آيا شما را از ضرر مسلمانان باز نداشتيم»؟ يعنى: آيا ما با سست ساختن و ترسانيدن مسلمانان از شما، آنها را از شما دور نکرديم تا بدانجا که دل‌هايشان از دفاع سست شد و از انتقام گرفتن از شما ناتوان شدند؟

مراد آيه اين است که: منافقان به آن گروهى گرايش پيدا مى‌کنند که غلبه و بيروزي با وى باشد و به گروه غالب چنين وانمود مى‌کنند که با آنان عليه گروه مغلوب همدست بودند. اين است شيوه منافقان - خداوند ﷻ لعنتشان کند.

کسانى از اهل اسلام که به بيروى از روش منافقان در کسب مال و جاه و قدرت، به صاحبان بهره‌هاى دنيا تمایل ورزند و با آنان از در تملق و دوستى و خضوع و فروتنى درآيند و در جانب مقابل با کسانى که بهره‌اى از دنيا ندارند، به درشتى و سختى و بداخلاقى رفتار کنند و آنها را تحقير و تمسخر نموده و با آنها به گونه ناپسند رفتار کنند، نيز شبیه اين منافقان هستند - که خداى ﷻ اخلاق اهل نفاق را محو و آنان را سياه‌روى و بى‌پناه گرداند. «پس خداوند روز قيامت ميان شما داورى مى‌کند» يعنى: اى مؤمنان و منافقان! بدانيد که خداوند ﷻ به زودى درروز قيامت ميان شما داورى مى‌کند و در اين روز است که حقايق آفتابى شده و پنهان‌کارىها برملا مى‌گردد «و خداوند هرگز براى کافران، بر» زيان «مؤمنان راه تسلطى قرار نداده است» اگر مراد از (راه تسلط)، بيروزي و نصرت مؤمنان برآنان باشد، اين در روز قيامت است و اگر مراد از آن، حجت و برهان باشد، اين در دنياست. يعنى: خداوند ﷻ کافران را بر مؤمنان در حجت غلبه نمى‌دهد، بلکه حجت همواره از آن مؤمنان است. برخى آيه را چنين معنى مى‌کنند: خداى سبحان براى کافران بر زيان مؤمنان راه تسلطى قرار نمى‌دهد، مادامى

که آنان پایبند عمل به حق بوده و به باطل راضی نباشند، پس تا زمانی که مؤمنان به شریعت خداوند ﷺ عامل بوده و به طور بیدوشاید رهرو راه شریعت باشند، حتما حق تعالی کفار و منافقان را سرکوب نموده و با برترساختن درجات مؤمنان بر درجات کفار و منافقان، کرامت اهل ایمان را نمایان می‌گرداند.

صاحب تفسیرالمنیر و حضرت شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گویند: «مراد آیه کریمه این است که خداوند ﷺ کافران را بر مؤمنان چنان مسلط نمی‌سازد که اهل اسلام را به کلی مستأصل و ریشه‌کن ساخته و شوکت و دولت آنها را تماما از بین ببرند بنابراین، آیه کریمه پاسخی است به منافقانی که به انتظار زوال و نابودی کامل دولت مؤمنان بودند و با کفار از آن‌رو سازش و همکاری می‌کردند که - به پندارخام خود - در هنگام ریشه‌کن شدن مؤمنان، از پایمال شدن بیمناک بودند».

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲].

«منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند» با آشکارساختن ایمان و پنهان داشتن کفر. یامعنی این است: منافقان به دوستان خدا ﷺ نیرنگ می‌زنند. پس به این معنی، حق تعالی فریب‌بازی با دوستانش را - به عنوان گرامیداشتی برای مؤمنان - فریب‌بازی با خود معرفی کرد، چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «هرکس دوست مرا آزار داد، بی‌گمان مرا آزار داده است». «و حال آن که خداوند به آنان نیرنگ می‌زند» یعنی: خداوند متعال با آنان چون نیرنگ‌زننده‌ای رفتار می‌کند، بدین‌گونه که آنان را در دنیا بر همان حال تظاهر به اسلام و می‌گذارد تا بدین‌وسیله خونها و اموال‌شان از تعرض مصون بماند و عذاب‌شان را به سرای آخرت محول کرده و در برابر نیرنگ‌شان، درک اسفل از دوزخ را جایگاه‌شان می‌گرداند «و چون منافقان به‌سوی نماز برخیزند، با کسالت بر می‌خیزند» پس درحالی نماز می‌خوانند که کاهل، کسل، دل‌مرده و گرانبارند، نه به ثوابی امیدوارند و نه از عذابی بیمناک و «با مردم ریا می‌کنند» ریا: نمایاندن کار و رفتاری پسندیده و زیبا به منظور نمایش دادن به مردم است، نه به منظور پیروی از امر خدا ﷺ. در حدیث شریف آمده است: «هرکس نماز را در جایی که مردم او را می‌بینند، نیکو بخواند، اما در خلوت که کسی او را نمی‌بیند، آن را سرسری از سر بگذراند، این توهینی است که به آن بر پروردگار ﷻ اهانت روا داشته است». «و

یاد نمی‌کنند» منافقان «الله را جز اندکی» یعنی: نماز نمی‌خوانند مگر اندکی زیرا منافقان اصلا دور از دیدگان مردم نماز نمی‌خوانند. یا معنی این است: منافقان خدا ﷻ را به تسبیح و تهلیل - جز به طور اندک و نادر - ذکر نمی‌گویند و اگر این ذکر اندک هم خالصانه برای خدا ﷻ بود؛ قطعاً بسیار بود، ولی این هم خالصانه نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در وصف نماز منافق فرمودند: «این نماز منافق است، این نماز منافق است، این نماز منافق است: منتظر آفتاب می‌ماند تا چون آفتاب در میان دو شاخ شیطان قرار گرفت (یعنی در شرف غروب بود)، برمی‌خیزد، پس چهار منقار می‌زند و در آن خدا ﷻ را جز اندکی یاد نمی‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سنگین‌ترین نمازها بر منافقان نماز عشاء و نماز بامداد است و اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی است، حتماً به این دو نماز می‌آمدند، هر چند به حالت سینه‌خیز - یعنی بر روی زانو و شکم خویش...».

﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ

سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾ [النساء: ۱۴۳].

«در میان این و آن مترددند» یعنی: منافقان در کار خویش میان مؤمنان و مشرکان و میان کفر و ایمان، متردد و دودل‌اند، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتاً به کفر می‌پیوندند «و هرکه را خدا گمراه کند» یعنی: هرکه را خداوند ﷻ خوار سازد و توفیق را از وی سلب نماید «پس هرگز راهی برای او نخواهی یافت» یعنی: راهی که او را به حق برساند، یا اصلاً برای او هیچ راهی نخواهی یافت؛ بلکه او هر روز در راهی است و هیچ ثبات و استقراری ندارد.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اَثَرِيْدُونَ اَنْ

تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ﴿١٤٤﴾ [النساء: ۱۴۴].

«ای مؤمنان! کافران را دوست نگیرید» یعنی: کافران را از خواص و نزدیکان خویش نگردانید و با آنان رابطه دوستی برقرار نسازید «بجای» برادرانتان از «مؤمنان» چنان که منافقان چنین کردند «آیا می‌خواهید در پیشگاه خداوند برای خود حجتی روشن» و الزام‌آور «قرار دهید» که شما را به سبب این حجت، یعنی موالات و دوستی با کافران، عذاب کند؟ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «سلطان» در قرآن همه‌جا به معنای حجت است.

﴿اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيْرًا ﴿١٤٥﴾ [النساء: ۱۴۵].

«هرآینه منافقان در درک اسفل جهنم اند» درک: فروترین پله و طبقه است و به آنچه در بالا قرار دارد، «درج» گفته می‌شود. یعنی: درجه در بلندی به کار می‌رود و «درک» در پایینی. روایت شده است که دوزخ دارای هفت طبقه است و منافق در فروترین طبقه آن که «هاویه» نامیده می‌شود، قرار دارد «و هرگز برای آنان هیچ یآوری نخواهی یافت» که از این درک اسفل نجاتشان دهد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «منافقان در درک اسفل در صندوقهای سربسته‌ای از آتش قرا دارند». دلیل سخت‌تر بودن عذاب منافق از کافر این است که:

۱- منافق در دنیا از شمشیر مسلمانان در امان مانده است، پس عدالت ایجاب می‌کند که در آخرت تاوان آن را بازپس دهد.

۲- علاوه بر این که منافق در کفر خود همانند کافر است، اسلام و مسلمین را هم به ریشخند گرفته است.

۳- کفر منافق شدید و غائله‌ها و فتنه‌گری‌های او بسیار است.

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۴۶].

«مگر کسانی که توبه کردند» از نفاق خویش «و اصلاح نمودند» آنچه را با نفاق از احوال خویش فاسد ساخته بودند «و به خدا چنگ زدند» چنگ‌زدن به حق تعالی؛ تمسک به او و اعتماد به وعده‌های وی است «و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند» به طوری که به اطاعت غیر وی آلوده نگردد «پس آن گروه، همراه مؤمنانند» در احکام دنیا و آخرت. سپس خداوند متعال آنچه را که به این مؤمنان وعده داده است، بیان نموده می‌فرماید: «و خداوند به زودی به مؤمنان پاداش بزرگی می‌بخشد» پس باید منافقان به سوی توبه و اصلاح بشتابند زیرا برای کسانی که به راه خلوص و صلاح برمی‌گردند، نیز مانند این پاداش است.

﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَعَامَنْتُمْ ۖ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾ [النساء: ۱۴۷].

«اگر شکر کنید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟» بدون تردید عذاب نمودن شما چیزی بر ملک و اقتدار حق تعالی نمی‌افزاید، چنان که عذاب

نکردن شما چیزی از قدرت و ملک وی نمی‌کاهد، پس اگر شکرگزار و مؤمن باشید، خدا ﷻ از عذاب نمودن شما چه منفعتی می‌برد؟

ملاحظه می‌کنیم که در این عبارت، دعوتی لطف‌آمیز به منافقان پیشکش شده‌است تا خود را اصلاح نمایند. حق تعالی شکر را بر ایمان مقدم گردانید زیرا شخص عاقل در آغاز به نعمت‌های بزرگی که در وجود وی و دنیای هستی قرار دارد، می‌نگرد آن‌گاه شکر و سپاس مبهمی را تقدیم منعم خود می‌نماید و چون نگرش‌هایش به شناخت منعم انجامید، در اینجاست که به منعم ایمان می‌آورد، آن‌گاه دیگر پیوسته شکرگزار وی است «و خدا همواره شکرپذیر داناست» یعنی: قدردان بندگانش در برابر طاعت آنهاست و در قبال شکرگزاریشان به ایشان اجر عظیمی می‌دهد و آن را از ایشان می‌پذیرد.

﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا﴾

[النساء: ۱۴۸].

«خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد» مانند دادکشیدن و صدا بلند کردن در فحش و دشنام، حتی اگر آنچه که به شخص دشنام داده شده نسبت می‌دهند، صحیح نیز باشد؛ «مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد» یعنی: کسی که مورد ستم قرار گرفته، این حق را دارد که بانگ بردارد، داد بکشد و بگوید: فلانی بر من ستم کرد. به قولی دیگر: مراد این است که مظلوم می‌تواند ستمگر خود را نفرین کند. در حدیث شریف آمده است: «از دعای مظلوم بپرهیزید زیرا در میان او و خداوند ﷻ هیچ حجابی نیست». همچنین مظلوم می‌تواند از ظالم شکایت کند و بگوید: «فلان بر من ستم کرد، یا فلان شخص ستمگری است». لذا برای کسی که مورد ستم قرار می‌گیرد، جایز است تا علیه ستمگرش سخنی را بر زبان آورد که برای او بد و آزار دهنده باشد. در حدیث شریف آمده است: «تعلل و بهانه‌جویی بدهکاری که به پرداخت بدهی خویش قادر است، ظلم است و موجب روا شدن مجازات و پایمال کردن حرمت و آبروی وی می‌گردد». اما برای مظلوم جایز نیست که در فریادزدن به بدی علیه ظالم، از حق خود تجاوز کند که اگر چنین کرد، تجاوزگر به‌شمار می‌رود «و خداوند شنوای داناست» داد و فریاد مظلوم را می‌شنود و ظلم ظالم را می‌داند.

آن‌گاه حق تعالی بندگانش را به گذشت و عفو برانگیخته و می‌فرماید:

﴿إِنْ تُبَدُّوْا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوْهُ أَوْ تَعْفُوْا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا﴾

[النساء: ۱۴۹].

«اگر خیری را آشکار کنید، یا پنهانش دارید» یعنی: اگر خیری را آشکارا یا پنهانی انجام دهید؛ «یا از بدی‌ای» که در حق شما می‌شود «عفو کنید» و اصلاً آن را به دل نگیرید «هرآینه خدا عفوکننده است» از بندگان و «توانا» است برانتقام گرفتن از آنان به سزای آنچه کرده‌اند. یعنی: به خدای سبحان اقتدا کنید زیرا او درعین توانایی‌ای که دارد، درمی‌گذرد و عفو می‌کند پس شیوه عفو و گذشت حتی در مواردی که شخص حق به‌جانب نیز باشد، بهتر است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بار مسؤولیت دو شخص دشنام‌دهنده بر کسی است که شروع به دشنام دادن می‌کند تا آن‌گاه که مظلوم از حد درنگذرد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ مالی از صدقه دادن کم نشد و خداوند جل جلاله در برابر عفو جز عزت نیفزود و هرکس برای رضای خدا جل جلاله تواضع کند، حق تعالی وی را رفعت می‌دهد». پس عفو و گذشت از سوی کسی که به گرفتن حق خویش قادر است ولی در عین حال آن را به خدا جل جلاله وا می‌گذارد، بهتر است اما کسی که از گرفتن حق خویش ناتوان است، عفو و گذشت وی هم ارزشی ندارد.

این دو آیه بر این امر دلالت دارند که عفو و گذشت و نگه‌داشت زبان، از قضایای اساسی در موضوع ایمان است زیرا سیاق آیات کلا درباره ایمان می‌باشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُقْرِفُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۵۰].

«کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند» کفر به برخی از پیامبران، در واقع کفر به خدا جل جلاله و به تمام پیامبرانش می‌باشد «و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند» یعنی: آنها به سبب کفر به برخی از پیامبران، به همه ایشان کفر ورزیده‌اند ولی در عین حال مدعی هستند که به خداوند جل جلاله ایمان دارند پس این در واقع جدایی‌افگندن است میان خدا و میان پیامبرانش «و می‌گویند: به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم» مراد از آنان یهودیان‌اند که به حضرت موسی ایمان آورده و به حضرات عیسی و محمد صلی الله علیه و آله کفر ورزیدند. همچنین مراد نصاری هستند که به حضرت عیسی ایمان آورده اما به حضرت محمد صلی الله علیه و آله کفر ورزیدند «و می‌خواهند میان این دو، راهی برای خود اختیار کنند» یعنی: می‌خواهند تا در میان ایمان و کفر، دینی بینابین را در پیش بگیرند تا خود را از حجتی که گریبانگیرشان می‌شود، برهانند.

این آیه محکوم کننده اندیشه و رفتار کسانی است که تحمل نام کافر بر آنان دشوار می‌آید ولی در عین حال به تمام الزامات ایمان گردن نمی‌نهند و حق و حرمت آن را چنان که باید رعایت نمی‌کنند.

﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ [النساء: ۱۵۱].

«آنان به حق کافرند» یعنی: آنان در کفر خویش کامل و تمام عیارند؛ کفری حقیقی و واقعی «و ما برای کافران عذابی خفت‌بار آماده کرده‌ایم».

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمُۢمَّ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ [النساء: ۱۵۲].

«و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ‌کدام از آنان» با دیگری «فرق نمی‌گذارند» بلکه به همگی آنها ایمان دارند - و این صفت بعد از بعثت حضرت محمد ﷺ در کسی جز پیروان ایشان فراهم نیست زیرا این امت محمد ﷺ است که به تمام پیامبران و تمام کتاب‌های آسمانی ایمان دارد - آری! هم‌آنانند که «خداوند به زودی پاداششان را خواهد داد و خدا آمرزنده مهربان است» آمرزنده‌گناهانشان است، اگر گناهی داشته باشند؛ مهربان است به ایشان در دنیا و آخرت.

این یکی از قواعد فهم موضوع کفر و ایمان بود و آن‌گاه که این قاعده تثبیت شد، سیاق آیات به بیان ستمگری یهودیانی می‌پردازد که به رسول خدا ﷺ ایمان نیاوردند:

﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَن تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَن ذَٰلِكَ وَعَاتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطٰنًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۵۳].

«اهل کتاب از تو می‌خواهند که یکباره کتابی از آسمان برای‌شان نازل کنی». در بیان سبب نزول آمده است: یهودیان از رسول خدا ﷺ خواستند تا در برابر دیدگانشان به آسمان بالا رفته و بر صحت ادعای خود کتاب نوشته شده‌ای را که دلیل راستگویی ایشان باشد، یکباره بر آنان فرود آورند چنان‌که موسی یکباره تورات را به میان آنان آورد. گفتنی است که این درخواستشان به انگیزه عناد و سرسختی و لجاجت بود، نه از روی حقیقت‌جویی، به دلیل اینکه آن ملعونان: «از موسی بزرگتر از این‌را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده پس صاعقه آنان را فروگرفت» یعنی: آتشی از



آسمان برآنان فرود آمد و هلاکشان ساخت «به سزای ظلمشان» که از روی عناد و لجبازی چنین درخواستی را مطرح کردند و گرنه موسی عليه السلام خود نیز از خداوند جل جلاله همین درخواست را کرد ولی درخواست وی از روی ایمان و شوق بود اما آنان ایمان آوردن خود را به تحقق این درخواست مشروط و معلق ساختند درحالی که رؤیت عینی پروردگار در دنیا ممتنع است. البته این امر، مستلزم امتناع رؤیت پروردگار در آخرت نیست، به دلیل اینکه در باره وقوع حتمی این رؤیت احادیث متواتری آمده است پس هرکه با این آیه بر امتناع رؤیت پروردگار در روز قیامت استدلال کرده، مرتکب اشتباه آشکاری شده است. و از احادیث وارده درباره رؤیت پروردگار متعال در آخرت، این حدیث شریف رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم است: «بی گمان شما در آخرت پروردگارتان را خواهید دید چنان که این ماه را می بینید، در رؤیت پروردگار بر یکدیگر ازدحام نمی کنید و در جای بر یکدیگر تنگ نمی گیرید پس اگر می توانستید که نمازی قبل از طلوع خورشید و نمازی قبل از غروب آن از شما فوت نشود، حتما این کار را بکنید».

«سپس گوساله را به پرستش گرفتند»<sup>۱</sup> بجز خدا جل جلاله «بعد از آن که بینات برای آنان آمد» یعنی: بعد از آن که معجزات نه گانه موسی عليه السلام را نیز دیدند، گوساله را به پرستش گرفتند. بینات: معجزات روشن - چون ید بیضا، عصا و شکافته شدن دریاست «و از آن هم درگذشتیم» یعنی: از آن لجبازی و عناد و گوساله پرستی شان هم - از روی فضل و بخشایش خویش - درگذشتیم و آنان را پاک برینداختیم «و به موسی سلطانی روشن» یعنی: حجتی آشکار «عطا کردیم» که عبارت از معجزات و نشانه های دیگر بود. اما آنان با وجود همه این معجزات، باز هم به انحراف و عناد خویش ادامه دادند. حق تعالی «حجت» را «سلطان» نامید زیرا هرکس دارای حجت باشد، خصمش را مقهور و منکوب می گرداند.

﴿وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثْقَالِهَا وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿۱۵۴﴾﴾ [النساء: ۱۵۴].

«و کوه طور را برای گرفتن پیمان شان بالای سرشان برافراشتیم» روایت شده است که: چون قوم یهود از قبول شریعت موسی عليه السلام و پایبندی به احکام تورات سرباز زدند،

۱- داستان گوساله پرستی شان در سوره های «بقره/۵۴»، «اعراف/۱۵۳ - ۱۴۸» و «طه/۹۸ - ۸» بیان شده است.

خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ کوه طور را بر بالای سرشان برافراشت تا بدانجا که کوه همانند سایبانی بر بالای سرشان قرارگرفت «و به آنان گفتیم: سجده کنان از در درآیید» یعنی: به دروازه شهر بیت المقدس در حالی وارد شوید که سرهایتان را فروانداخته باشید و این در هنگامی بود که خداوند عَلَّامُ الْغُيُوبِ به آنان اذن فتح بیت المقدس را داد اما آنان فرمان خدا عَلَّامُ الْغُيُوبِ را دگرگون کردند و درحال خزیدن بر نشیمنگاههایشان وارد شهر شدند و در اینجا نیز عصیان ورزیدند، چرا که طبیعتشان با عصیان و مخالفت در آمیخته است «و به آنان گفتیم: در روز شنبه تجاوز نکنید» و به شکار ماهی نپردازید اما به شیوه همیشگی شان مخالفت ورزیدند و عصیان کردند «و از آنان پیمانی محکم گرفتیم» این همان پیمانی است که پروردگار متعال از آنان در تورات گرفت، بر این که: اوصاف حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که در تورات است، بیان کنند و آن را پنهان نمایند.

﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيٍ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۵۵].

«پس به سزای پیمان شکنی شان» حرام ساختیم بر آنان پاکیزگی هایی را که بر آنان حلال بود. گفتنی است که تحریم پاکیزگی ها بر آنان، همان نتیجه گیری ای است که بعد از ادامه بحث در آیه (۱۶۰): ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا﴾ [النساء: ۱۶۰]. مطرح می شود. و ادامه ماجرا این است: «و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار ناحق آنان از انبیا» کشته شدگان حضرات یحیی و زکریا علیهما السلام و غیر ایشان بودند «و گفتارشان که دل های ما غلف است» غلف: جمع اغلف، به معنای پوشیده با غلاف است، یعنی: دل هایمان در پرده است، از این رو آنچه را که تو می گویی، فهم نمی کنیم «نه بلکه خدا به سبب کفرشان بر دل هایشان مهر زده» پس عدم پذیرش حق از سوی آنان، به سبب درغلاف بودن دل هایشان - به آن معنایی که اراده دارند - نیست بلکه بر اساس مهر زدن حق تعالی بر دل هایشان است «و در نتیجه، جز شماری اندک ایمان نمی آورند» بنابراین، سبب عدم پاسخگویی شان به ندای حق، کمی یا نبود ایمان در آنان است.

﴿وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَنًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۵۶].

«و به سبب کفرشان» به مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ «و سخنشان که به مریم بهتان بزرگی زدند» آن سخن، متهم ساختنش به زنا با شخصی به نام یوسف نجار از صالحان، بود.

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾﴾ [النساء: ۱۵۷].

«و به سبب گفته‌شان که ما مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» یهودیان به دروغ ادعا کردند که عیسی علیه السلام را کشته‌اند و به قتل وی افتخار کردند. شاید یادکردن عیسی به نام پیامبر خدا از سوی آنان نیز، به قصد استهزا و ریشخند بود زیرا یهود منکر رسالت عیسی علیه السلام هستند و به اینکه عیسی علیه السلام پیامبر است اعتراف نمی‌کنند. بنابراین، آنها فقط به کفر اکتفا نکردند بلکه به ادعای کشتن عیسی علیه السلام نیز افتخار و شادمانی کردند «و حال آن که نه او را کشتند و نه بر دار کردند» و این ادعایشان دروغی بیش نیست «ولیکن امر بر آنان مشتبه شد» یعنی: شبه عیسی علیه السلام بر غیر وی افکنده شد و آنها کس دیگری را به جای عیسی علیه السلام کشتند در حالی که از حقیقت حال وی در شک بودند «و بی‌گمان کسانی که در باره عیسی اختلاف کردند» به این ترتیب که برخی از آنان گفتند: او را کشتیم! اما کسانی که بالا بردن وی به سوی آسمان را دیدند، گفتند: نه! او را نکشتیم. بعضی گفته‌اند: اختلاف در میان‌شان از آنجا ناشی شد که فرقه نسطوری‌ها از نصاری گفتند: عیسی - العیاذ بالله - از جهت انسانی (ناسوت) خود بر دار کشیده شد نه از جهت خدایی (لاهوت) خود. و فرقه ملکانی‌ها گفتند: کشتن و بر دار کشیدن مسیح به کمال و تمام در ناسوت و لاهوت وی انجام شده. پس آنها «از حال او در شکند» و در تردد و سردرگمی، در این شک و تردیدشان دست و پا زده و در جهل خویش سرگردان و متحیرند «و هیچ علمی بدان ندارند، فقط از حدس و گمان پیروی می‌کنند» یعنی: آنان به حال مسیح علمی قاطع ندارند بلکه فقط از گمانشان پیروی می‌کنند و از این‌رو مضطرب و مترددند «و او را به یقین نکشته‌اند» یعنی: کشتن وی در نزدشان یقینی نیست بلکه امری مشکوک و موهوم است. یا معنی این است: قطعاً و یقیناً او را نکشته‌اند.

﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾﴾ [النساء: ۱۵۸].

«بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد» بیان بالا بردن عیسی علیه السلام به آسمان در سوره «آل عمران/۵۵» گذشت. در روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است: «آن‌گاه که خدای عزوجل اراده بالا بردن عیسی را کرد... عیسی علیه السلام به یارانش که دوازده تن از حواریون بودند،

گفت: کدامیک از شما حاضر است تا شباهت من در وی افکنده شده و بجایم کشته شود و به پاداش این کار، در عین درجه و مرتبه‌ام (در بهشت) همراه من باشد؟ پس تازه جوانی از کم سن‌وسال‌ترین ایشان برخاست و داوطلب این کار شد... آن‌گاه شباهت عیسی عليه السلام در وی افکنده شد و عیسی عليه السلام از روزنه‌ای که در آن خانه بود، به سوی آسمان برکشیده شد. یهودیان که خانه را در محاصره خود داشتند، به طلب وی به خانه درآمدند و شبیه وی را گرفته به قتلش رساندند، سپس بر دارش آویختند...»

«و خدا غالب و حکیم است» غالب و تواناست؛ پس هرکس که به آستانش التجا نماید، بی‌پناه نمی‌ماند، با حکمت است؛ در تمام آنچه که می‌آفریند یا انجام می‌دهد و از جمله در امر بالابردن عیسی عليه السلام.

﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ

شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾ [النساء: ۱۵۹].

«و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آن که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد» یعنی: هیچ یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌میرد، مگر اینکه به مسیح ایمان آورده باشد. به قولی معنی این است: عیسی عليه السلام نمی‌میرد مگر اینکه تمام اهل کتاب در عصر وی - آخرالزمان - به او ایمان می‌آورند. به قولی دیگر معنی این است: گروه‌هایی از اهل کتاب در زمان برانگیختن عیسی عليه السلام در آخرالزمان، او را درمی‌یابند و به او ایمان می‌آورند. پس مراد؛ ایمان آوردن به وی در هنگام فرودآمدنش از آسمان در آخرالزمان است چنان‌که احادیث زیادی در این باره نقل شده و قول راجح نیز همین است. خاطر نشان می‌شود که امت اسلام بفرودآمدن عیسی عليه السلام از آسمان در آخرالزمان اجماع دارند و از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بیشتر از هفتاد حدیث و از صحابه کرام رضي الله عنهم بیشتر از چهل اثر در این باره وارد شده است.<sup>۱</sup> نصاری نیز بر همین عقیده‌اند و از کتابهای یهود نیز این استنباط برمی‌آید.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضي الله عنه آمده است که رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «فرزند مریم به عنوان حاکمی عادل در میان شما فرود می‌آید، صلیب رامی‌شکند، خوک (دجال) را می‌کشد، جزیه را وضع می‌کند، مردم را به سوی اسلام فرامی‌خواند و خدای عز وجل در زمان وی تمام ملل - بجز ملت اسلام - را هلاک می‌گرداند... سپس در روی

۱- عبدالحی لکنوی در این باره، کتابی به نام: «التواتر الصریح فی نزول المسیح» تألیف نموده است، کسی که خواهان تحقیق در این موضوع است، به آن کتاب مراجعه کند.

زمین امنیت عام و تام برپا می‌شود... و عیسی‌چهل سال زندگی می‌کند، آن‌گاه می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز جنازه می‌گزارند...». «و روز قیامت او» یعنی: عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «بر آنان» یعنی: بر اهل کتاب «گواه است» علیه یهود شهادت می‌دهد که او را تکذیب کرده‌اند و علیه نصاری شهادت می‌دهد که در وی غلو و افراط کرده‌اند تا بدانجا که گفتند: او فرزند خداست. همچنین عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در حق کسانی که حقیقتاً به او ایمان آورده‌اند، گواهی می‌دهد.

﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۶۰].

«پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد» که این ستم بزرگ عبارت از: جرایم متعدد آنهاست، همان جرایم و جنایاتی که در آیات سابق برشمرده شد، «و» نیز «به سبب اینکه آنان» خود و دیگران «بسیاری را از راه خدا بازداشتند» باجلوگیری از پیروی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، تحریف کتاب خدا، کشتن انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و دیگرگناهان معروفی که از آنان سرزد. آری! به همه این اسباب: «چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم» نه به سبب دیگری پس این پندارشان نادرست است که این محرمات بر پیشینیانشان نیز حرام بوده است.

خدای سبحان چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حرام شد، در آیه: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ...﴾ [الأنعام: ۱۴۶]. بیان نموده است. این کثیر می‌گوید: «ممکن است این تحریم، تحریم قدری باشد، به این معنی که خداوند متعال آنان را برتأویل و تحریف کتابشان برگماشت به طوری که چیزهای حلال را بر خود حرام کردند تا بر خود سخت بگیرند. همچنین محتمل است که این تحریم، تحریم شرعی بوده و از سوی حق تعالی انجام گرفته باشد. به هر حال؛ مهم این است که بدانیم: این فرموده حق تعالی ﴿حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ﴾. «بر آنان چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نمودیم که برای‌شان حلال شده بود»، متعلق به تمام ماقبل و مابعد خود؛ یعنی به تمام آیات (۱۶۶) تا (۱۵۵) مربوط است و بسان نتیجه‌گیری‌ای برای این آیات می‌باشد».

﴿وَأَخَذَهُمُ الرَّبُّوَأُوقَدَ نُفُوسُهُمْ وَأَكَلِهِمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۱].

«و نیز به سبب رباگرفتنشان - با آن که از آن نهی شده بودند - و به ناروا مال مردم خوردنشان» به رشوه و سایر وجوه حرامی که می‌گرفتند؛ ما آن چیزهای پاکیزه را بر آنان حرام ساختیم «و ما برای کافرانشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» در آخرت هم، به علاوه عذاب دنیا.

﴿لَكِنَّ الرِّسْحُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۲].

ابن کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه درباره عبدالله بن سلام، ثعلبه بن سعیه، اسد و زیدبن سعیه و اسدبن عبید نازل شد که به اسلام در آمده و رسالت حضرت محمد ﷺ را تصدیق کردند.

«لیکن راسخان آنان در علم» یعنی: پایداران و ثابت‌قدمان از اهل کتاب در علم کتاب «و مؤمنان» مراد از مؤمنان، یا مؤمنان اهل کتاب‌اند، یا مؤمنان مهاجر و انصار، یا همگی آنان. آری! اینان «به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند و بخصوص نمازگزاران و زکات دهندگان و مؤمنان به خدا و روزبازپسین، به زودی به ایشان پاداشی بزرگ خواهیم داد».

آن‌گاه حق تعالی خبر می‌دهد که فرستادن وحی و فرودآوردن کتاب بر محمد ﷺ امری نوپدید نیست بلکه خداوند متعال چنان‌که بر سایر پیامبران ﷺ وحی فرستاد؛ به آن حضرت ﷺ نیز وحی و کتاب فرستاد:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالْتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ [النساء: ۱۶۳].

«ما همچنان‌که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، به تو نیز وحی فرستادیم» پس ای محمد ﷺ! کار تو در امر رسالت، مانند کار انبیای پیشین ﷺ است و تو تافته جدا بافته‌ای نیستی. از نوح ﷺ مخصوصاً یادآوری شد زیرا او اولین پیامبری است که بر زبانش قوانین الهی مشروع گردید.

ابن اسحاق از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت می‌کند: آیه کریمه درباره جمعی از یهودیان از جمله عدی بن زید نازل شد که به رسول خدا ﷺ گفتند: خداوند عز وجل

پس از موسی به هیچ کس وحی نفرستاده است. «و نیز به سوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط وحی فرستادیم» اسباط: قبایل اند از تبار یعقوب، یعنی: به سوی پیامبران آن قبایل وحی فرستادیم - والله اعلم. «و» نیز وحی فرستادیم به سوی «عیسی و ایوب و یونس و سلیمان و به داوود زبور بخشیدیم» زبور: کتاب نازل شده بر داوود علیه السلام است. قرطبی می گوید: «زبور دارای یکصد و پنجاه سوره است که در آنها حکمی از احکام و حلال و حرام بیان نشده بلکه همه آنها حکمت و اندرز است». مزمور: فصلی است مشتمل بر سخنانی از داوود علیه السلام که در آن به بارگاه خدای تعالی از دشمنانش دادخواهی می کند، خداوند تعالی را علیه آنها به یاری می خواند و گاهی هم در آن به موعظه هایی می پردازد.

﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ

مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾ [النساء: ١٦٤].

«و پیامبرانی» یعنی: فرستادیم پیامبرانی را «که داستان آنان را بر تو خوانده ایم» و اخبار آنان را به تو گفته ایم «پیش از این» در همین سوره و در غیر آن از سوره های قرآن - که ایشان مجموعاً بیست و پنج پیامبراند «و پیامبرانی که داستان آنان را بر تو نخوانده ایم» و سرگذشت آنان را به تو بازگو نکرده ایم زیرا در قرآن از آنها ذکری نرفته است «و خداوند آشکارا با موسی سخن گفت» حقیقتاً نه مجازاً، بی میانجی و واسطه ای. گفتنی است که مخصوص ساختن موسی علیه السلام به سخن گفتن، تشریف و گرامیداشتی برای وی است که نشانه قدر و منزلتش به بارگاه خدای سبحان می باشد و بدین جهت، موسی علیه السلام «کلیم الله» لقب گرفت. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که: «از رسول خدا پرسیدم که شمار انبیا چند تن است؟ فرمودند: صد و بیست و چهار هزار تن. گفتم: رسولان ایشان چند تن اند؟ فرمودند: سیصد و سیزده تن - جمعی بسیارند». ابن کثیر می گوید: «انبیایی که نامهایشان در قرآن ذکر شده است عبارتند از: آدم، ادريس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاه والسلام».

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ

عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾ [النساء: ١٦٥].

«پیامبرانی که مژده‌دهنده و بیم‌دهنده بودند» مژده‌دهنده بودند به مطیعان و بیم‌دهنده بودند به گناهکاران «تا پس از فرستادن پیامبران، مردم را بر خداوند حجتی نباشد» یعنی: آنها را به‌خاطر آن فرستادیم تا بعد از فرستادنشان، هیچ بهانه و عذری برای هیچ بهانه‌جویی باقی نماند. همین مضمون در سوره «طه/۱۳۴» چنین آمده است: (و اگر پیش از آن آیات و معجزات، آنان را به عذابی نابود می‌ساختیم، بی‌شک می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟) «و خدا عزیز و حکیم است» یعنی: بر مجازات منکران در برابر انکارشان غالب و تواناست و در برانگیختن پیامبران دارای حکمت است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ کس از خداوند جل جلاله غیرتمندتر نیست، بدین جهت بی‌حیایی و زشتی‌ها را - چه علنی باشد چه پنهان - حرام گردانید و هیچ کس از خداوند جل جلاله مدح و ستایش را بیشتر دوست ندارد بدین جهت، او خودش را ستایش گفت و هیچ کس عذر را بیشتر از خداوند جل جلاله دوست ندارد، بدین جهت است که او پیامبران را مژده‌دهنده و بیم‌دهنده فرستاد» تا برای هیچ کس در رد و انکار حق، عذری باقی نماند.

شهید سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «چون خدای سبحان می‌دانست که عقل انسان در رساندن وی به سرمنزل هدایت، ابزار ناقصی است و عقل از ترسیم راه و روشی راستین برای انسان در زندگی دنیا قاصر است پس حکمت و رحمت وی چنین اقتضا کرد که پیامبران را به‌سوی مردم بفرستد و مردم را مورد بازپرسی قرار ندهد مگر بعد از تبلیغ و رسالت».

﴿لَٰكِنَ ٱللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ ۖ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ ۖ وَٱلْمَلَٰئِكَةُ يَشْهَدُونَ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ

شَهِيدًا ﴿٣٦﴾ [النساء: ۱۶۶].

ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمودند: به‌خدا سوگند من خوب می‌دانم که شما به خوبی می‌دانید که من فرستاده خدا هستم! ولی آنان در جواب آن حضرت «گفتند: خیر! ما به چنین چیزی علم و آگاهی نداریم! این بود که خدای جل جلاله نازل فرمود: «لیکن خدا به» حقانیت «آنچه بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد و آن را به علم خویش نازل کرده است» یعنی: چون حق



تعالی به شایسته بودند برای رسالت، عالم وداناست، از این رو قرآن را بر تو فرود آورده، علمی که دیگران از آن بی بهره اند. یا کتاب را به سبب علمی که به مصالح بندگان داشت، فرود آورد. دلیل اینکه حق تعالی قرآن را به علم خویش فرو فرستاد این است که: قرآن دربرگیرنده اموری است که علم انسان مطلقاً از آنها قاصر است و هرگز ممکن نیست که علم وی به آنها برسد - مانند دانستن امور غیبی - یا مخصوصاً در زمان نزول قرآن ممکن نبود که علم انسان به آنها برسد - چون بسیاری از رازهای این کائنات «و فرشتگان نیز گواهی می دهند» به نبوت و رسالت رسول خدا ﷺ «و کافی است که خدا گواه باشد» بر معجزات که دلیل صحت نبوت توست، هر چند دیگران گواهی ندهند پس بر تکذیب کفار اندوهگین نباش زیرا گواهی خدای ﷻ برایت کافی است و معجزاتی که به تو داده است دلایل روشن و قاطعی بر صحت نبوت توست.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۶۷].

«هرآینه کسانی که کافر شدند و از راه خدا» که دین اسلام است، مردم را «بازداشتند» با انکار نبوت حضرت محمد ﷺ و با این سخنشان که: اوصاف وی را در کتاب خویش نمی یابیم بلکه آنچه می دانیم این است که نبوت در نسل هارون و داوود منحصر می باشد! و با این سخنشان که: شریعت موسی ﷺ منسوخ نمی شود؛ آنان «بی تردید به گمراهی دور و درازی افتاده اند» زیرا به علاوه کفر خود، دیگران را نیز از راه حق باز داشته اند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا﴾ [النساء: ۱۶۸].

طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ [النساء: ۱۶۸-۱۶۹].

«هرآینه کسانی که کفر ورزیدند» با انکار وجود خدای سبحان و انکار آیات و کتابها و پیامبران «و ظلم کردند» به دیگران؛ با بازداشتنشان از راه راست، یا ظلم کردند بر محمد ﷺ؛ با کتمان نبوت ایشان، یا ظلم کردند بر خود؛ با کفر خویش «خداوند بر آن نیست که آنان را ببامرزد» چنانچه بر کفر خویش استمرار ورزند و برکفر بمیرند «و» خداوند بر آن نیست که آنان را «به راهی هدایت کند» در راستای خیر و رشد و رستگاری؛ «مگر راه جهنم» زیرا آنان با انتخاب بدی که داشتند و با زیاده روی در شقاوت خویش، مرتکب اعمالی شدند که موجب این فرجام نامیمون برای آنان می شود «که جاودانه تا ابد در آن می مانند» یعنی: به جاودانگی همیشگی ای که هیچ پایانی

ندارد «و این امر» یعنی: جاودانه ماندن ابدی آنان در جهنم «بر خدا آسان است» زیرا هیچ چیز بر خدای سبحان دشوار نیست.

این آیه و آیه قبل، در مورد گروهی است که خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که آنان ایمان نمی‌آورند بلکه بر کفر می‌میرند.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٧٠﴾﴾ [النساء: ۱۷۰].

«ای مردم! این پیامبر، حق و حقیقت را از جانب پروردگارتان برای شما آورده است پس ایمان بیاورید که به خیر شماست» یعنی: ایمان آوردن برای شما بهتر است و به خیر و صلاح شماست بنابراین، کسی که دین حق و راستین خدای عالمیان را می‌خواهد، باید بداند که آن دین؛ فقط دین محمد ﷺ است «و اگر کافر شوید» یعنی: اگر بر کفرتان پایدار باشید، بدانید که: «آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن خداست» پس کسی که آفریننده شما و کائنات دیگر باشد، قطعاً بر مجازاتتان در برابر افعال زشتتان نیز توانست و هم او از شما و از ایمانتان بی‌نیاز بوده و از کفر و ناسپاسی‌تان متضرر نمی‌شود «و خدا دانای حکیم است» داناست به آنان که ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند و با حکمت است؛ از آن‌رو که میان مؤمن و کافر در جزا برابری قائل نمی‌شود.

﴿يَأْهَلُ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلَّمْتُهُ وَآلَقْتُهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٧١﴾﴾ [النساء: ۱۷۱].

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید» غلو: افراط و درگذشتن از حد است. مراد، غلو نصاری درباره عیسی علی‌ه‌السلام است - تا بدانجا که او را به خدایی گرفتند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در مدح و ستایش من مبالغه نکنید چنان‌که نصاری درباره عیسی بن مریم مبالغه کردند زیرا جز این نیست که من بنده خدا هستم پس بگویند: محمد بنده خدا و رسول وی». در مقابل افراط نصاری در تقدیس عیسی علی‌ه‌السلام، تفریط یهود در دشمنی و اهانت به وی است تا بدانجا که به او - پناه بر خدا - نسبت حرامزادگی دادند. گفتنی است که غلو دری فراخ دارد و شامل امور بسیاری می‌شود؛ از عقاید گرفته تا عبادات و غیره «و» ای اهل کتاب! «بر الله جز حق را نگویید»

یعنی: حق تعالی را جز به صفات علیا و اسمای حسنای وی و جز به آنچه که سزاوار وی است از حق وصف نکنید پس برای او زن و فرزند قرار ندهید چنان که یهود گفتند: عزیز پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. قطعاً چنین باورهای ناروایی در مورد پروردگار سبحان، تجاوز از حق و حقیقت است «جز این نیست که مسیح - عیسی بن مریم - پیامبر خداست» پس او نه فرزند خدای سبحان است و نه پروردگار بلکه پیامبری است همچون سایر پیامبران. ابن منظور در لغت‌نامه «لسان العرب» درباره وجه تسمیه مسیح چند وجه یاد کرده‌است، از جمله این که: چون عیسی علیه السلام بیماران اکمه و ابرص را با مسح کردن بدن آنها به اذن الهی شفا می‌بخشید؛ او را مسیح نامیدند. یادآور می‌شویم که کلمه مسیح یازده بار در قرآن به کار رفته است. «و» مسیح «کلمه اوست که آن را به‌سوی مریم افکنده» یعنی: پروردگار متعال مسیح علیه السلام را با کلمه (کن) تکوینی خویش ایجاد کرد لذا او بی واسطه پدر، بشری گردید و مانند سایر افراد بشر با مقیاس‌های عالم اسباب آفریده نشد. یا مراد این است که: عیسی علیه السلام کلمه خداست زیرا او وسیله هدایت قرار می‌گیرد چنان که کلمات وسیله هدایت قرار می‌گیرند «و روحی از جانب الله است» زیرا حق تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا بر گریبان پیراهن مریم بدمد و او بعد از آن به اذن الله جل جلاله باردار شد.

نسبت دادن روح به‌سوی الله جل جلاله در اینجا، برای تکریم و تشریف است چنان که اضافه ناقه و بیت به‌سوی حق تعالی در آیه ﴿هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ﴾ [الأعراف: ۱۷۳]، و آیه: ﴿و ظَهَرَ بَيِّنَاتٍ لِّلظَّالِمِينَ﴾ [الحج: ۲۶]. برای تکریم و تشریف بیت و ناقه است و گرنه تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه‌ها آفریده حق تعالی است. مسیح (روح) نامیده شد؛ زیرا او به اذن الله جل جلاله مردگان جسم و جان را زنده می‌کرد و مرده دلان را نیز به اذن الله جل جلاله با انوار حیاتبخش دین حق حیات می‌بخشید «پس به خداوند و پیامبرانش ایمان بیاورید» یعنی: ایمان آورید به اینکه حق تعالی خدای یگانه‌ای است که کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و هیچ کس همتای وی نیست و ایمان آورید به اینکه پیامبرانش همگی راستگویند پس نه تکذیب‌شان کنید و نه در مورد آنان چنان غلو و افراط نمایید که برخی از آنها را به خدایی برگزینید «و نگویند معبودان سه‌اند» نصاری با مذاهب و فرقه‌های گونه‌گونی که دارند، همگی بر تثلیث (سه‌گانه‌پرستی) متفق‌القول‌اند. البته مرادشان از (ثلاثه)، اقاییم سه‌گانه است، بدین‌گونه که آنان خدای سبحان را «جوهر

واحد» یعنی موجود قائم به نفسی می‌شناسند که دارای سه اقنوم (اصل و تشخص) است، اقنوم وجود، اقنوم حیات و اقنوم علم. و بسا می‌شود که از اقایم ثلاثه به «اب» و «ابن» و «روح‌القدس» تعبیر می‌کنند. همچنین مرادشان از معبودان سه‌گانه، خدای سبحان، مریم و مسیح است. شکی نیست که نصاری در این پندارهایشان، در گزاره و نادانی و خبطی عمیق درافتاده‌اند. «بازایستید از این» عقیده باطل تثلیث «که به خیر شماست» این بازایستادن لذا از این عقیده کفرآمیز بدر آید «جز این نیست که الله معبودی یگانه است» و برای او شریکی نیست «پاک و منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد» به پاکی و تنزیهی تمام، آخر چگونه برای او فرزندی است درحالی که: «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست» پس شریک یا فرزندی هم که برای او قرار دادید، نیز از جمله این‌آفریده‌ها و در قلمرو ملک اوست «و خداوند کارسازی را کافی است» او تدبیر کار آسمان‌ها و زمین را بسنده است پس کسی به فرزند نیاز دارد که خودش از عهده کاری برنیاید و لذا به فرزندی نیازمند گردد که او را یاری نماید در حالی که خدای سبحان از همه چیز بی‌نیاز است و همه به او نیازمندند پس چگونه او دارای فرزندی است؟!

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۷۲].

«مسیح هرگز ابا ندارد از اینکه بنده خدا باشد» یعنی: مسیح نه از بندگی خدا ننگ و نفرت دارد، نه عبودیت برای حق تعالی را عیب می‌پندارد و نه خود را از مقام بندگی که بلندترین مقام برای انسان است برتر می‌شناسد بلکه او به حق این بندگی را کرامتی بزرگ برای خود دانسته و هرگز از آن براءت نمی‌جوید، چنانچه نصاری خود در انجیل می‌خوانند که: عیسی عليه السلام پیوسته به‌سوی خدا تضرع و زاری می‌کرد و او را پرستش می‌نمود و می‌گفت: پروردگار معبود ما، خدایی است یگانه. «و نه فرشتگان مقرب ابا می‌ورزند» و تکبر می‌کنند از اینکه بندگان مطیع‌الامر خدای سبحان باشند. این رد پندار نصاری و پرستندگان فرشتگان از قوم عرب است. مراد از: فرشتگان مقرب، «کروبیان»، یعنی فرشتگانی‌اند که پیرامون عرش به‌سر می‌برند، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل: و کسانی که در طبقه ایشان قرار دارند.

علما در باب افضلیت بشر بر فرشتگان گفته‌اند: خواص بشر - یعنی انبیایشان - بهتر از خواص فرشتگان، یعنی رسولان ایشان عليهم السلام چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل...

هستند اما خواص فرشتگان از عوام مؤمنان بشر بهترند و عوام مؤمنان بشر - که مراد صالحان ایشانند - بهتر از عوام فرشتگان‌اند. «و هرکس از پرستش حق تعالی ابا داشته باشد و کبر بورزد» یعنی: هرکس به انگیزه تکبر و بزرگ‌شماری خویش، از عبادت خداوند متعال سرباز زند «پس به زودی خداوند همگی آنان را» اعم از اباآوردندگان و غیر آنان را «نزد خویش گرد می‌آورد» و با حسابرسی عادلانه خویش، هرکس را در برابر عملش، جزای مناسب می‌دهد.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾﴾ [النساء: ۱۷۳].

«اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداششان را به تمام و کمال می‌دهد و از فضل خود به ایشان افزون‌تر می‌بخشد و اما کسانی که استنکاف و استکبار ورزیده‌اند، به عذابی دردناک دچارشان می‌سازد و در برابر خداوند برای خود هیچ یار و یاور نمی‌یابند» تفسیر نظیر این آیه گذشت.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا ﴿١٧٤﴾﴾ [النساء: ۱۷۴].

«ای مردم! درحقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده‌است» با کتابها و پیامبرانی که به‌سوی شما فرستاده و با معجزات و برهانهایی که برای شما نمایانده‌است. برهان: دلیل از بین‌برنده عذر، و حجت: دورکننده شبهه است. «و ما به‌سوی شما نوری تابناک نازل کردیم» که همانا قرآن است. قرآن را نور نامید زیرا به وسیله آن از ظلمت گمراهی به فراخنای نور هدایت، راهیاب توان شد پس این نور تابناک راه شما را روشن می‌سازد و همه قضایا را فرارویتان واضح و آشکار می‌گرداند به‌طوری که در برابر عقل‌ها و دل‌هایتان هیچ تاریکی‌ای باقی نمی‌گذارد.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾﴾ [النساء: ۱۷۵].

«اما کسانی که به الله ایمان آوردند و به او چنگ زدند» یعنی: به آستان الله ﷻ، یا به نور یادشده که قرآن است، چنگ زدند «پس به‌زودی آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش در» بهشت در «آورد و ایشان را به‌سوی خود، به راهی راست هدایت

کند» راهی که در آن هیچ کژی‌ای نیست، که این راه عبارت است از: تمسک به اسلام و ترک غیرآن از ادیان. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «قرآن صراط مستقیم خداوند و حبل متین اوست». همچنین در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هان! آگاه باشید که به زودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد. گفتم: یا رسول‌الله! راه خروج از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمودند: کتاب خدا...».

﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ أَمْرًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِيهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتْ أُتْتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ بَيْنَ اللَّهِ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾﴾ [النساء: ۱۷۶].

در بیان سبب نزول آیه کریمه از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: من بیماری از هوش رفته بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت آمدند، آن گاه بر من آبی پاشیدند، به هوش آمدم و به ایشان گفتم: میراث‌بران من فقط «کلاله» هستند، بفرمایید که تقسیم میراث ایشان چگونه است؟ در این هنگام حق تعالی آیه فرائض (میراث) را نازل کرد.

«از تو فتوی می‌طلبند» درباره کلاله «بگو: خداوند درباره کلاله به شما چنین فتوی می‌دهد» کلاله: کسی است که پدر و فرزندی ندارد. تفسیر آن در آغاز این سوره «آیه/۱۲» نیز گذشت. «اگر مردی هلاک شود» یعنی: بمیرد «و فرزندی نداشته باشد» فرزند: لفظ مشترکی است که بر پسر و دختر هر دو اطلاق می‌شود. به ذکر عدم وجود فرزند در اینجا بسنده شد - با آن که عدم وجود پدر نیز در کلاله معتبر است - به خاطر روشن بودن این حکم. والله اعلم «و» آن مرد کلاله «خواهری داشته باشد پس نصف ترکه از آن اوست» مراد از خواهر: به اجماع علما خواهر اعیانی است که از پدر و مادر شخص است و اگر خواهر اعیانی نبود، خواهر پدری (علاتی) نیز قائم مقام اوست، نه خواهر مادری (اخیافی) زیرا سهم خواهر مادری - چنان که در آیه (۱۲) از همین سوره گذشت - سدس (یک ششم) قسمت مال متروکه است.

جمهور علما بر آنند که خواهران پدری و مادری (اعیانی)، یا خواهر پدری (علاتی) همراه با دختران متوفی، عصبه به‌شمار می‌روند و اگر با آنان برادری نبود، مال باقی

مانده از ذوی الفروض (سهم بران) را همراه با دختران متوفی به ارث می‌برند بنابراین، اگر از متوفی یک دختر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر نصف ترکه و سهم خواهر نیز نصف آن است و اگر از وی یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر، نصف و سهم دختر پسر، سدس و سهم خواهر، باقی‌مانده مال است - از راه عصبه بودن. «و» اگر زنی بمیرد و برادری داشته باشد «آن برادر از او ارث می‌برد» یعنی: همه ترکه خواهرش را به ارث می‌برد «در صورتی که زن فرزندی نداشته باشد» مراد فرزند ذکور است. همچنان برادر، ترکه باقی‌مانده از ذوی الفروض را به ارث می‌برد. مثلا اگر از زن، شوهر و برادری بجا ماند، شوهر نصف ترکه را می‌برد و باقی‌مانده ترکه، یعنی نصف دیگر، به طریق تعصیب از آن برادر می‌شود. این حکم کلی در مورد همه عصابات است که اگر با خود ذوی الفروضی نداشته باشند، کل مال متروکه را می‌برند و در غیر آن، ایشان باقی‌مانده مال متروکه را بعد از سهم ذوی الفروض، به ارث می‌برند «پس اگر خواهران دو تن باشند» یا بیشتر از دو تن «برای آنان دوسوم ترکه میت است» اگر میت فرزندی نداشته باشد - چنان که گذشت «و اگر آنان» که از راه اخوت میراث می‌برند «گروهی برادر و خواهر باشند» یعنی: برادر و خواهر باهم مختلط باشند «پس برای هر مرد» از آنان «سهمی مانند سهم دو زن است» در آنچه از ترکه که از راه تعصیب می‌گیرند «خدا برای شما بیان می‌کند» حکم میراث «کلاله» و سایر احکام را «تا گمراه نشوید» زیرا دوست ندارد که در ظلمت نادانی، از وادی گمراهی سر بیرون آورید «و خداوند به هر چیزی داناست» و از جمله به تقسیم نمودن میراث‌های شما در میان بازماندگان ارث‌برتان، به روش شایسته و نمونه‌ای که مقتضای حکمت بالغه اوست.

در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ حکمی را بیشتر از حکم کلاله سؤال نکردم تا بدانجا که آن حضرت صلی الله علیه و آله از اصرار زیاد من بر این سؤال به ستوه آمده و با انگشت خویش به سینه‌ام زدند و فرمودند: «مگر آیه صیف<sup>۱</sup> که در آخر سوره نساء است، برایت کفایت نمی‌کند؟». خطابی می‌گوید: «حق تعالی درباره کلاله دو آیه نازل کرد، یکی را در زمستان؛ و آن آیه اول سوره نساء است که حکم کلاله را به اجمال بیان می‌کند و دیگری در تابستان، که آیه آخر سوره نساء است پس آیه اول را آیه (شتاء: زمستان) و آیه دوم را آیه (صیف: تابستان) نامیدند».

۱- یعنی: آیه‌ای که در تابستان نازل شده است.

همچنان از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ای کاش رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد سه قضیه زیر به ما فرمانی می دادند که در برابر آن باز می ایستادیم و حکم نهایی و فیصله کنی از آن می گرفتیم: ۱- حکم میراث جد (پدر بزرگ). ۲- حکم میراث کلاله. ۳- بایی از بابهای ربا.»



## سوره مائده

مدنی است و دارای (۱۲۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب آن که دربرگیرنده داستان مائده است، سوره «مائده» نامیدند. به نام سوره «عقود» و سوره «منقذه» نیز نامیده می شود.

سوره مائده دربرگیرنده احکام تشریحی و سه داستان است. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «مائده آخرین سوره ای است که نازل شد پس آنچه که در آن از حلال می یابید؛ حلال بشمارید و آنچه که در آن از حرام می یابید؛ حرام بشناسید». بعضی گفته اند: مراد عائشه رضی الله عنها از سخن فوق این است که: هیچ آیه منسوخه ای در این سوره وجود ندارد. اما ابن عباس رضی الله عنهما بر آن است که دو آیه در آن منسوخ می باشد - که در جای خود بیان خواهیم کرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «در این سوره با موضوعات مختلفی روبرو می شویم اما آنچه که همه آنها را به هم مربوط می سازد، هدف یگانه ای است که قرآن کریم برای به ثمر رساندن آن آمده است، این هدف عبارت است از: به وجود آوردن امت، برپاساختن دولت و شیرازه ساختن جامعه ای ویژه، بر اساس عقیده، جهانی بینی و ساختاری مخصوص که در آن یگانگی خدای عز وجل در الوهیت، ربوبیت و حاکمیت، اصل و اساس امور است، خداوندی که انسان مؤمن، راه و رسم زندگی، نظامنامه ها، معیارها و ملاکهای ارزشی خود را فقط از او می گیرد...».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾ [المائدة: ۱].

«ای مؤمنان» نقل است که شخصی نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمد و به او گفت: به من اندرزی ده! ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: «چون شنیدی که خداوند متعال می فرماید: (یا ایها الذین آمنوا!) پس خوب گوش فراده زیرا یا خیری است که حق تعالی به آن امر می کند، یا شری است که از آن نهی می نماید». آری! ای مؤمنان! «به عقود وفا

کنید» مراد از عقود: عهدها و پیمانهای است که خداوند ﷻ در مورد اجرای احکام و قوانین خویش از بندگان گرفته و آن پیمانها را بر ذمه‌شان لازم گردانیده و ایشان نیز آنها را به گردن گرفته‌اند و با این سخن خود: (سمعنا و اطعنا: شنیدیم و اطاعت کردیم)، یا مانند آن از تعبیرات، به آن متعهد شده‌اند چنان که این عقدها شامل پیمانها و معاهداتی که مؤمنان در میان همدیگر استوار می‌کنند نیز می‌شود، از جمله، قراردادهای، معاهدات و معاملاتی که از دوران جاهلیت در میان مردم باقی مانده بود. پس معنای اجمالی آیه کریمه این است: به عهدها و قراردادهایی که با خدا و خلقش بسته‌اید وفا کنید. در حدیث شریف آمده است: «هر حلف و پیمانی که در جاهلیت بود، اسلام جز محکمی بیشتر چیز دیگری بر آن نیفزود اما در اسلام حلفی نیست». گفتنی است که وفا کردن به پیمانهای بجا مانده از دوران جاهلیت، به آن معاهدات و پیمان‌هایی محدود می‌شود که در حوزه تعاون و همیاری بر امور خیر قرار داشته باشد، نه پیمانها و قراردادهای مبتنی بر گناه و تجاوز.

«بر شما چارپایان از قسم انعام حلال گردیده» انعام: اسمی است که بر شتر و گاو و گوسفند اطلاق می‌شود «جز آنچه حکمش بر شما خوانده خواهد شد» و آن عبارت از محرمانی است که خدای سبحان در آیه (۳) از همین سوره بیان کرده است «در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمارید» این جمله استثنا از (بهیمه الانعام) است، یعنی: بر شما چارپایان مذکور حلال گردیده، جز حیوانی که در حال احرام شکار می‌کنید زیرا شکار خشکی و خوردن از گوشت آن برای شخص محرم (در حال احرام) حرام است، همچنین شکار حرم مکه بر محرم و غیر آن حرام می‌باشد. مراد از (حرم): کسی است که به حج، یا عمره، یا به هر دو احرام بسته باشد. «خداوند هر حکمی که بخواهد مقرر می‌دارد» از احکامی که مخالف با عادات و رسوم اعراب است زیرا فقط اوست که حق حلال ساختن و حرام ساختن و قانون‌گذاری را دارد، چرا که او پروردگار شماست بنابراین، به مصالح بندگان خویش دانایتر است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعِيرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتُغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢﴾﴾ [المائدة: ۲].

«ای مؤمنان! شعائر الله را هتک حرمت نکنید» با اخلال وارد کردن به چیزی از مناسک حج، یا با ایجاد مانع میان این شعائر و میان کسانی که می‌خواهند به بزرگداشت آنها پرداخته و عبادت خدای عز وجل را در آنها به جای آورند. شعائر: جمع شعیره؛ عبارت از هر چیزی است که به مثابه شعار و نشانه قرار داده شده باشد اما مراد از آن در اینجا، پاسداشت و رعایت حرمت اماکن اعمال حج؛ اعم از صفا و مروه و غیر آن است. یا مراد از شعائر در اینجا: فرایض و مقدسات الهی است «و هتک حرمت نکنید ماه حرام را» یعنی: حرمت ماههای چهارگانه حرام را که عبارت‌اند از: ذی‌القعدة، ذی‌الحجه، محرم و رجب، با جنگیدن در آنها و بازداشتن حاجیان و عمره‌گزاران از بیت‌الله الحرام، در هم نشکنید و حلال نشمارید.

اجماع علما بر آن است که خدای عز وجل جنگیدن با مشرکان و کافران را در ماههای حرام و غیر آن از ماههای سال، حلال گردانیده است بنابراین، حکم این بخش از آیه منسوخ است. اما به قولی دیگر معنی آیه این است: در ماههای حج اعمالی را انجام ندهید که سبب بازداشتن مردم از انجام حج گردد. بنابراین تفسیر، نسخی در کار نیست. «و نه» هتک حرمت کنید «هدی را» هدی: جمع هدیه، به معنی قربانی‌ای است که به بیت‌الله الحرام اهدا می‌شود؛ اعم از شتر، یا گاو، یا گوسفند. پس حق تعالی مؤمنان را نهی می‌کند از اینکه حرمت حیوانات اهدایی را رعایت نکنند، به اینکه مثلاً آن را از صاحبش بگیرند، یا میان هدیه و میان رسیدن آن به بیت‌الحرام مانع ایجاد کنند «و نه» هتک حرمت کنید «آنچه را که در گردن آن قلاده می‌اندازند» و آن عبارت از چهارپایانی است که در هنگام اهدای آنها به بیت‌الحرام، بر آنها گردن‌بند می‌نهند و هتک حرمت آنها، گرفتن آنها به غصب است. عطف (قربانی‌های قلاده‌دار) بر (هدی)، از باب عطف خاص به عام و به منظور سفارش بیشتر مؤمنان به رعایت حرمت قربانی است. خاطر نشان می‌شود که نهادن گردن‌بند (قلاده) بر گردن حیوانات قربانی، سنت ابراهیمی است که اسلام نیز آن را ابقا کرد. ابن‌کثیر در معنی آیه کریمه می‌گوید: «افگندن قلاده برگردن حیوانات هدیه را ترک نکنید تا بدین وسیله، حیوانات هدیه از چهارپایان دیگر متمایز گردند و این امر شناخته شود که آنها به کعبه اهدا گردیده‌اند تا اگر کسی قصد تعرض به آنها را دارد، از این کار دست بردارد». «و نه» هتک حرمت کنید «قصدکنندگان بیت‌الحرام را که فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند» یعنی: حرمت زائران و راهیان بیت‌الحرام را نیز نگه دارید، به این معنی که ایشان را از

رفتن به بیت الحرام به منظور ادای حج، یا عمره، یا سکونت در حرم آن، یا تجارت در آن منع نکنید، همانان که در گشایش معاش و بدست آوردن منافع تجارت، جویای فضل پروردگار خویش و با انجام دادن مناسک حج، جویای خشنودی و رضای وی هستند. پس مراد از فضل در اینجا: تجارت، یا ثواب است.

بنا به روایتی، سبب نزول آیه کریمه این بود که: مشرکان بنا بر آیین خود، به حج و عمره می آمدند و قربانی اهدا می کردند، در این میان مسلمانان خواستند تا بر آنها حمله برند، همان بود که آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعْبِيرَ اللَّهِ...﴾ نازل شد و تجاوز به آنان را حرام گردانید. اما بعد از آن حق تعالی با این فرموده اش: ﴿فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾ [التوبة: ۲۸]. «مشرکان بعد از این سال، دیگر نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند»، این حکم را منسوخ کرد. ابن جریر نقل کرده است: اجماع بر آن است که قتل مشرک - چنانچه به وی امان داده نشده بود - جواز دارد، هر چند قصد بیت الحرام یا بیت المقدس را هم کرده باشد. علمای گویند: حتی اگر مشرک، برگردن یا بازوهای خویش تماما پوست درختان حرم را هم آویخته باشد، کشته می شود، در صورتی که پیمان یا امانی از سوی مسلمانان نداشته باشد. ولی جمعی بر آنند که آیه کریمه منسوخ نیست بلکه از محکومات است و حکم آن مربوط به حجاج و زوار مسلمان می باشد. «و چون از احرام خود بیرون آمدید پس» می توانید «شکار کنید» در بیرون از سرزمین حرم.

از زید بن اسلم رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با یارانشان در حدیبیه بودند که مشرکان ایشان را از ورود به حرم بازداشتند و این بر مسلمانان بسیار سخت و ناگوار بود، در این میان، گروهی از مشرکان اهالی مشرق که قصد انجام عمره را داشتند، از راه رسیدند. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موقع را مغتنم شمرده گفتند: اینک نوبت ماست، ما نیز اینان را از ورود به حرم بازمی داریم چنان که یارانشان ما را از آن بازداشتند! پس خدای عز و جل نازل فرمود: «و البته کینه تیزی سخت گروهی که شما را از مسجد الحرام بازداشتند، نباید شما را به تعدی وادارد» یعنی: بغض و دشمنی شما با آنان - به سبب آن که شما را از مسجد الحرام بازداشتند - نباید شما را به تجاوز بر آنان وا دارد. برخی از سلف گفته اند: نیکوترین شیوه برخورد با کسی که

خدای عز و جل را در مورد تو نافرمانی کرده، این است که: تو حق تعالی را در مورد وی فرمان بری. پس فقط تعامل به این شیوه است که تحسین برانگیز می‌باشد.

«و در بر و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید» یعنی: باید برخی از شما در نیکوکاری و پرهیزگاری، با برخی دیگر همکار و مددکار باشید. بر: کلمه فراگیری است که «آیه بر» در سوره «بقره» آن را تفسیر کرده است. همچنان این حدیث شریف: «البر ما اطمأنت الیه النفس... بر چیزی است که روان انسان به آن آرام گیرد...». از سیاق آیه دانسته می‌شود که مراد از (بر) در اینجا، عفو و گذشت و پرهیز از انتقام‌گیری است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «الدال علی الخیر کفاعله». «کسی که بر کار خیر راهنمایی می‌کند، همچون انجام‌دهنده آن کار خیر است». «و با یکدیگر بر اثم و عدوان همکاری نکنید» اثم: نافرمانی خداوند عز و جل، و عدوان: تعدی بر مردم به ستم و نارواست. گفتنی است که این نهی الهی شامل هزاران شکل از اشکال عمل بشری می‌گردد زیرا روابط اجتماعی غالباً از دو حال خارج نیست؛ یا تعاون بر نیکوکاری و بر و تقوی است، یا تعاون بر گناه و تجاوز «و از خدا پروا دارید که خدا» بر نافرمانان بی‌تقوی و معاونان بر گناه و تجاوز «سخت کیفر است».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در این جمله اخیر از این آیه، قرآن کریم در باره یک مسئله اصولی و اساسی که روح کل نظام عالم بوده و صلاح و فلاح و زندگی و بقای انسان به آن بستگی دارد که همان مسأله تعاون و همیاری با یکدیگر است، قضاوت حکیمانه‌ای فرموده است زیرا هر انسان هوشیار و دانایی به این مسأله واقف است که انتظام کامل جهان بر تعاون و همکاری استوار گردیده و هیچ فرد دانشمند، یا ثروتمند و یا قدرتمندی به تنهایی قادر به تهیه لوازم زندگی خویش نمی‌باشد مثلاً انسان قادر نیست جهت تهیه نان خود از کشت گندم گرفته تا بهره‌گیری از آن و یا جهت آماده کردن لباس از کشت پنبه تا درست شدن پارچه‌های مورد نظر تمام مراحل را به تنهایی طی نماید.

منظور این است که انسان در هر قسمتی از زندگی خویش به همیاری هزارها و شاید صدها هزار انسان دیگر نیازمند است. زیرا نظام کل جهان بر این تعاون متکی است. با اندکی تأمل معلوم می‌شود، انسان نه تنها در مورد زندگی دنیوی خویش به همیاری و همبستگی دیگران احتیاج دارد بلکه در مرحله مردن تا دفن در قبر و حتی بعد از آن به دعای مغفرت و ایصال ثواب بازماندگان محتاج است.

خداوند جل شأنه از حکمت بالغه و قدرت کامله خویش برای این جهان نظام محکمی ساخته، هر انسان را محتاج دیگری قرار داده است. مستمند را به ثروتمند، ثروتمند را جهت انجام کارش به کارگر، تاجر را به مشتری، مشتری را به تاجر، معمار را به آهنگر... محتاج ساخته و همه آنان نیازمند به خداوند ﷻ هستند. اگر این احتیاج همگانی نمی بود و تعاون تنها بر برتری اخلاقی قرار می داشت چه کسی کار دیگری را انجام می داد؟ عاقبت چنین وضعی مانند سرانجام ارزش های اخلاقی موجود در این دنیا می شد. چنانچه این تقسیم کار از طرف سازمان دولتی یا بین المللی ای به صورت یک قانون مطرح می گردید امروز در سراسر جهان همانند دیگر قانونهای بین المللی که دچار چالش اند، با مشکل روبرو می شد. پس این تنها نظام الهی قادر مطلق و حکیم الحکما است که در قلوب مردمان مختلف آرزو و استعداد کارهای گوناگون را پدید آورده تا آنان محور زندگی خویش را بر این شیوه زنجیره ای از تعاون قرار دهند.

هریکی را بهر کاری ساختند \*\*\* میل او را در دلش انداختند

آری! اگر یک اداره بین المللی یا دولتی در میان مردم تقسیم کار انجام می داد و گروهی را برای آب رسانی، بعضی را برای تهیه غذا مقرر می کرد، چه کسی از چنین دستوراتی اطاعت می کرد که مثلاً راحتی و خواب خوش شب خود را ترک کرده و در این کار مشغول باشد. الله تعالی هر انسانی را برای انجام کار خاصی خلق کرده و رغبت آن امور را در قلبش ایجاد کرده تا بدون اجبار قانونی به آن مشغول بوده و از آن طریق ارتزاق نماید.

نتیجه این نظم است که انسان با مصرف مقداری پول قادر است لوازم زندگی خویش را به آسانی فراهم نماید. مثلاً خوراک پخته و لباس دوخته شده و اثاثیه ساخته شده منزل و خانه های آماده با پول به آسانی تهیه می گردد. و اگر چنین نظمی وجود نمی داشت یک انسان میلیاردر با خرج تمام ثروتش قادر به تهیه یک دانه گندم نبود.

بر اثر همین نظام خداوندی است که اگر شما در هتل باشید و غذای مورد استفاده خویش را خوب مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهید پی خواهید برد که آرد آن از جایی، روغن آن از جایی، گوشت از جایی، ادویه از جاهای مختلف، ظروف و میز و صندلی از کشورهای دیگر، کارگر و آشپز از شهرهای مختلف است و لقمه ای که به دهان شما می رسد و سبب ترشح بزاق می گردد نتیجه کار و فعالیت صدها انسان و کارخانه و حیوان می باشد.

چنانچه صبح از خانه بیرون آید و بخواهید یکی دو فرسخ راه را طی کنید از تاکسی و یا اتوبوس و غیره جهت کار خویش استفاده می کنید در صورتی که آهن آن مثلا از استرالیا، چوب از برمه، موتور از آمریکا، راننده از جایی و کمک راننده از جایی دیگر است، این همه وسایل خلق خدا از کجا و چرا آن هم برای مبلغی ناچیز در خدمت شما هستند، آیا دولت موظف و مجبورشان کرده تا چنین آمادگی را داشته باشند؟ با اندکی تأمل در خواهید یافت که این یک قانون الهی است که خداوند ﷻ به طور تکوینی در دل ها ایجاد و به مرحله اجرا درآورده است»<sup>۱</sup>.

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَاللَّدْمُ وَالْحُمُّ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْفُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَأَخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳].

«بر شما حرام شده است مردار» یعنی: حیوانی که خود - بدون ذبح شرعی - می میرد.

«و» بر شما حرام شده است «خون» یعنی: خون ریخته سیال اما خوردن خون کبد، سپرز (طحال) و خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می ماند، مباح است.  
«و» بر شما حرام شده است «گوشت خوک و» بر شما حرام شده است «آنچه نامی جز خدا به هنگام ذبحش برده باشند» علما درباره مذبحه ای که بردن نام خدا ﷻ عمدا یا سهوا در آن ترک شده باشد، اختلاف نظر دارند، که بیان آرایش آن در سوره «انعام» خواهد آمد. تفسیر محرّمات یاد شده، در آیه (۱۷۳) سوره «بقره» نیز گذشت.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه به خفه کردن مرده باشد» بر اثر فعل خود حیوان، یا بر اثر فعل آدمی، یا به غیر آن از علل؛ فی المثل ریسمان در گردن آن ببیچد تا بمیرد. یادآور می شویم که اهل جاهلیت گوسفند را خفه می کردند و چون می مرد آن را می خوردند.  
«و» بر شما حرام شده است «آنچه به سنگ یا چوب مرده باشد» بی آن که ذبح شود. در حدیث شریف آمده است که عدی بن حاتم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! من شکار را با

معارض<sup>۱</sup> هدف قرار می‌دهم و شکارش می‌کنم. فرمودند: «اگر شکار را با معراض زدنی و تیر در بدنش فرو رفت، آن را بخور و اگر با پهنا به نشانه اصابت کرد، بدان که آن (وقید) است پس آن را نخور». اجماع فقها نیز بر مفاد این حدیث شریف منعقد شده‌است.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه از بلندی افتاده باشد» مثلاً به چاهی افتاده باشد، یا از کوهی به پایین افتاده و بر اثر آن مرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه به شاخ زدن حیوان دیگری مرده باشد» بدون ذبح، هرچند شاخ آن حیوان او را خونی کرده و حتی از ذبحگاهش هم خون خارج شده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه درنده از آن خورده باشد» یعنی: آنچه را که درنده نیشداری چون شیر و پلنگ و گرگ، از هم دریده، برخی از آن را بخورد و حیوان بر اثر آن جراحت، بدون ذبح بمیرد «مگر آنچه» که بعد از این آفت‌ها «ذبح کرده باشید» یعنی: آنچه را که قبل از مردن آنها به موقع ذبح شرعی کرده باشید و هنوز در آنها آثار و نشانه‌های حیات باقی مانده باشد به طوری که در هنگام ذبح، از خود اضطراب و عکس‌العمل نشان دهند؛ بر شما حلالند. گفتنی است که این استثنا بر حیوان خفه کرده و مابعد آن جاری می‌شود نه بر ماقبل آن زیرا استثنا از (منخنقه: حیوان خفه کرده) شروع می‌شود و این مذهب جمهور فقها (ابوحنیفه، شافعی و احمد) است.

«و آنچه برای نصب ذبح شده است» به منظور تعظیم و بزرگداشت آنها «بر شما حرام است» نصب: سنگ‌هایی بود که در جاهلیت نصب می‌شد و مورد پرستش قرار می‌گرفت و بت‌پرستان خون حیوانات ذبح‌شده را بر آنها می‌ریختند. مجاهد می‌گوید: «نصب، سنگ‌هایی بود در حوالی مکه که مشرکان حیوانات را بر روی آنها ذبح می‌کردند».

«و» بر شما حرام شده است «این که شناخت قسمت و نصیب خود را به تیرهای ازلام طلب کنید» ازلام: تیرهای مخصوصی بود که اعراب به وسیله آنها فال می‌گرفتند و آنها را به سه قسمت تقسیم کرده در دسته اول جمله «بکن» و در دسته دوم جمله «نکن» را می‌نوشتند و دسته سوم سفید بود و هیچ‌چیز بر آنها نوشته نشده بود و چون کسی از مشرکان می‌خواست تا شانس و قسمت خود را - مثلاً در ازدواج یا سفر یا امر مهم دیگری - بشناسد، آن تیرهای شبیه به هم را در کیسه‌ای می‌انداخت، سپس دستش را

۱- معراض: تیر بی‌پر و ستبرمیی است که به پهنا به نشانه برسد، نه به نوک.



به آن کیسه داخل می‌کرد و یکی از آنها را بیرون می‌آورد، اگر از تیرهای «بکن» بیرون می‌آمد، آن کاری را که بر آن تصمیم گرفته بود انجام می‌داد، اگر از تیرهای «نکن» بیرون می‌آمد، آن کار را انجام نمی‌داد و اگر از تیرهای سفید بیرون می‌آمد، فال زدن را تکرار می‌کرد تا یکی از تیرهای دسته اول یا دوم بیرون آید. پس خدای عَلَّمَ این کار را حرام گردانید زیرا این کار نوعی ادعای علم غیب و از «تکهن» است.

«اینها همه فسق است» یعنی: این محرمات یاد شده، یا این تیرهای اِزلام، خروج از طاعت حق تعالی است. (فسق) در اینجا، شدیدتر از کفر است «امروز کافران از دین شما ناامید گردیده‌اند» یعنی: امروز آنها از نابود کردن دینتان و اینکه شما رابه دین خویش برگردانند، ناامید شده‌اند. خاطر نشان می‌شود که این آیه، در روز عرفه سال دهم هجری در حجه‌الوداع نازل شد. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه می‌گوید: «اهل مکه از این امر که شما مسلمانان به دین‌شان - یعنی پرستش بتان - بازگردید، مأیوس شده‌اند». در حدیث شریف آمده است: «شیطان از اینکه نمازگزاران در جزیره‌العرب او را پرستش کنند، مأیوس شده است و به این راضی شده که در غیر این از اموری که آن را حقیر می‌پندارید، مورد اطاعت قرار گیرد...». «پس از آنان نترسید» از اینکه بر شما غلبه کنند، یا دینتان را نابود گردانند «و از من بترسید» به‌طور خالصانه تا شما را همیشه برآنان نصرت بخشیده و در دنیا و آخرت از آنان برتر گردانم «امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم» با غالب ساختن آن بر همه ادیان و با کامل ساختن احکامی که مورد نیازتان است؛ اعم از حلال و حرام و غیره.

این آیه در روز جمعه - که روز عرفه نیز بود - بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حالی نازل شد که خدای عَلَّمَ اسلام را پیروز ساخته و پیامبرش را نصرت داده بود. روایت شده‌است که مردی از یهودیان نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! شما آیه‌ای را در کتاب خویش می‌خوانید که اگر بر ما جماعت یهود نازل می‌شد، قطعاً روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. عمر رضی الله عنه پرسید: کدام آیه؟ یهودی گفت: آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ عمر رضی الله عنه فرمود: «به‌خدا سوگند که من به روز و ساعتی که این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، دانایم و آن ساعت، شبانگاه روز عرفه و روز جمعه بود». «و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم» با کامل ساختن دین، فتح مکه، سرکوب کفار و نا امید کردن‌شان از غلبه و پیروزی بر شما همان طوری که کامل ساختن نعمت را با این فرموده‌ام به شما

وعدده داده بودم: ﴿وَلَا تِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۵۰]. «و دین اسلام را برای شما پسندیدم» همین دینی را که شما امروز برآئید، به عنوان دین پسندیده و آیین برگزیده خویش تا واپسین دم از عمر دنیا برگزیدم. ابن جریر می گوید: «رسول خدا ﷺ پس از این تاریخ، فقط هشتاد و یک روز زنده بودند، سپس به سوی رفیق اعلی شتافتند».

بیان نعمت کامل ساختن دین در سیاق بیان حکم این محرمات، نشان دهنده این حقیقت است که تحریم پلیدیهای یاد شده، از کمال این دین می باشد.

«و هرکس در مخمصه‌ای ناچار شود» یعنی: هرکس به حکم ضرورت و اضطرار گرسنگی، مجبور به خوردن گوشت مردار و دیگر محرماتی که بعد از آن ذکر شد، گردد «بی آن که به گناه متمایل باشد» یعنی: بی آن که این محرمات را به قصد لذت جویی یا تجاوز از حدود الهی و نافرمانی وی تناول کند «بی تردید خدا آمرزنده مهربان است» بر آن فرد مضطر می آموزد و نسبت به وی مهربان است، چرا که آن چیزهای حرام را بر وی مباح گردانیده است.

ابن کثیر می گوید: «فقها برآنند که تناول گوشت مردار - بر حسب حالات مختلف - گاهی واجب، گاهی مستحب و گاهی مباح است؛ و وجوب تناول آن در زمانی است که شخص بیم هلاک داشته و چیز دیگری غیر از آن را برای خوردن نیابد». همچنان ابن کثیر می گوید: «در جواز تناول گوشت مردار، این امر شرط نیست که بر شخص سه روز بگذرد و او غذای حلالی برای خوردن نیابد - چنان که بسیاری از مردم عوام و غیر آنان چنین می پندارند - بلکه هرگاه که ناچار شد، خوردن آن برایش جایز است». در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «قطعا خدای عز و جل دوست دارد که رخصتهایش عملی گردد، همان گونه که از انجام معصیت خود بد می برد».

این آیه بنابر قول محققان، آخرین آیه نازل شده قرآن نیست بلکه آخرین آیه؛ آیه کریمه: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۸۱]. می باشد.

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ نَعَلِمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [المائدة: ۴].

در بیان سبب نزول آمده است: عدی بن حاتم و زید بن مهلهل از رسول خدا ﷺ سؤال کردند: یا رسول الله! حق تعالی گوشت مردار را حرام گردانیده پس بفرماید که از خوردنی‌ها چه چیزهایی بر ما حلال است؟ همان بود که نازل شد: «از تومی پرسند چه چیز» از خوراکی‌ها «برایشان حلال شده است؟ بگو» ای پیامبر ﷺ «برای شما همه پاکیزه‌ها حلال گردیده» یعنی: هر آنچه که پلید نیست بر شما حلال است. آری! این پاکیزه‌ها، شامل همه چیزهایی می‌شود که حکم تحریم آنها در کتاب خدا ﷻ، یا سنت پیامبرش، یا اجماع امت، یا قیاس اثبات نشده است. برخی (طبیات) را به حیوانات ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آنها نام خدا ﷻ برده می‌شود، تفسیر کرده‌اند «و آنچه دست‌آموز کرده باشید از حیوانات شکاری در حالتی که شکار تعلیم‌دهندگانید» مگلب: مربی سگهای شکاری است که کیفیت شکار کردن را به آنها تعلیم می‌دهد و مربی سایر حیوانات و پرندگان شکاری را نیز مگلب می‌نامند. پس مگلب کسی است که انواع فوت‌وفن‌های شکار را به جانوران شکاری آموزش می‌دهد. یعنی: همچنین خداوند متعال بر شما صید حیوانات شکاری دست‌آموزان را حلال گردانیده است، که این حیوانات شکاری عبارت‌اند از: سگ‌ها تازی‌ها و سایر درندگان و پرندگان شکاری، همچون چرغ و باز که انسان به کمک آنها شکار می‌کند. قرطبی می‌گوید: «اگر سگ از شکاری که آن را صید می‌کند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی در هنگام فرستادن آن به شکار نام خدا ﷻ را بر آن برد، قطعا شکار آن درست است و بی هیچ خلافی خورده می‌شود». «که با آنچه خدا به شما آموخته است» یعنی: با آنچه که خداوند ﷻ در شما آفریده است، از عقل و خردی که راهکارها و روشهای آموزش و تمرین دادن حیوانات شکاری را به وسیله آن فرامی‌گیرید «آنها را دست‌آموز می‌کنید» و در نتیجه آن آموزش‌هاست که این حیوانات، شکاری می‌شوند. نشانه شکاری بودن حرفه‌ای سگ بعد از آموزش دادن آن این است که: صید را به‌طور مکرر و حداقل تا سه بار متوالی بگیرد و از آن صید چیزی هم نخورد. «پس» اگر حیوانات شکاری با این شرایط برای شما شکار کردند «از آنچه برای شما نگه‌داشته‌اند بخورید» اما اگر خود آنها از شکار خوردند، این دلیل بر آن است که صید را برای خود شکار کرده و برای خود نگه‌داشته‌اند پس خوردن آن برای شما حلال نیست. که این حدیث شریف رسول اکرم ﷺ در خطاب به عدی بن حاتم نیز دلیل بر

حرمت آن است: «چون سگ دست‌آموز خویش را به شکار فرستادی و نام خدا ﷻ را بر آن بردی، از آنچه برای تو می‌گیرد و نگه می‌دارد بخور ولی اگر خودش از آن صید خورد، تو دیگر از آن نخور زیرا از آن بیم دارم که آن را فقط برای خودش نگه‌داشته باشد».

ولی برخی از فقها گفته‌اند: اگر پرنده شکاری از شکار خویش خورد، خوردن آن، شکار را حرام نمی‌گرداند زیرا صرف انس گرفتن پرنده شکاری به صاحبش و برگشتن وی نزدش همراه با شکار، نشانه آموزش دیدگی وی است. «و نام خدا را بر آن ببرید» یعنی: بر حیوان شکاری در هنگام فرستادن آن به شکار، نام خدا ﷻ را ببرید و اگر صیاد نام خدا ﷻ را بر آن نبرد، آن شکار در نزد جمهور فقها - بجز شافعی - حلال نیست، مگر اینکه نام خدا ﷻ را به فراموشی ترک کرده باشد. و اگر صیاد شکار را درحالی دریافت که صید دارای حیات یقینی بود، باید آن را ذبح کند و نام خدا ﷻ را بر آن ببرد. گفتنی است که صید تیر نیز همانند صید حیوان است و چنان که در حدیث شریف آمده است، باید در هنگام شلیک کردن تیر به سوی صید، نام خدا ﷻ برده شود. «و از خداوند پروا کنید» یعنی: از مخالفت امر وی در تمام احکام فوق پرهیزید «که الله زود حساب کننده است» و از شما در برابر افعالتان حساب می‌گیرد.

﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الْظَّيْبُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ وَالْمُؤْمِنَاتُ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ إِذَا عَاتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۵﴾﴾ [المائدة: ۵].

«امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده» حق تعالی این حکم را به عنوان تأکیدی بر احسان و منت خویش، تکرار فرمود «و طعام اهل کتاب برای شما حلال است» طعام: نام هر چیزی است که خورده می‌شود، که مذبوحه اهل کتاب از آن جمله است. لذا تمام خوراکی‌های پاکیزه یهود و نصاری - بدون فرق میان گوشت و غیر آن - برای مسلمین حلال است. اما در اینجا مراد آیه از طعام - از باب ذکر عام و اراده خاص - مذبوحه اهل کتاب است. علی، عائشه و ابن عمر رضی الله عنهم گفته‌اند: «اگر می‌شنوی که شخص کتابی‌ای نام غیر خدا ﷻ را در هنگام ذبح حیوان بر آن می‌برد، از گوشت آن حیوان نخور». ولی مالک رضی الله عنه گفته است: «بردن نام غیر خدا ﷻ از سوی اهل کتاب

در هنگام ذبح حیوان، سبب کراهیت خوردن از آن می‌شود نه سبب حرمت آن». ولی در صورتی که مسلمان از این امر آگاهی نداشت که شخص کتابی در هنگام ذبح حیوان چه گفته است، در آن صورت، خوردن مذبوحه وی بی‌هیچ خلافتی حلال است زیرا این خبر به صحت رسیده است که رسول خدا ﷺ از گوسفند به زهرآلوده‌ای که زن یهودی به ایشان اهدا کرد، تناول کردند. لیکن مذبوحه مجوس (آتش پرستان) حلال نیست، همچنین مذبوحه ملحدان و بت پرستان و هر کافر دیگری غیر از یهود و نصاری حلال نیست. نکاح زنانشان نیز جایز نیست زیرا آنها اهل کتاب نیستند. اما بجز حیوانات مذبوحه، سایر غذاهایشان به اجماع حلال است، چرا که این غذاها برای عموم مردم مباح می‌باشد و هیچ دلیلی بر تخصیص و تبعیض آنها وجود ندارد «و طعام شما برای آنان حلال است» یعنی: طعام مسلمین برای اهل کتاب حلال است بنابراین، هیچ گناهی بر مسلمانان نیست که اهل کتاب را از حیوانات مذبوحه خویش اطعام کنند چنان که ایشان از حیوانات مذبوحه آنها می‌خورند و این از باب پاداش‌دهی و مقابله به مثل و مبادله نیکویی‌هاست.

«و» نیز ای مؤمنان! برای شما حلال است «ازدواج با زنان عقیفه مؤمن» نه زنان زناکار. نسفی می‌گوید: «عقیف بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحباب برمی‌آید نه وجوب بنابراین، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیرپاکدامن نیز برای مسلمان حلال است». فقها نیز - بجز امام احمد بن حنبل - عفت را شرط صحت عقد ازدواج میان مرد و زن مسلمان قرار نداده‌اند «و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده» نیز برای شما با ازدواج حلالند.

ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه از این مسأله که طعام ما مسلمین برای اهل کتاب حلال است یاد کرد اما از این امر که زنان مسلمان برای مردان اهل کتاب حلالند، ذکری به میان نیاورد، که این خود، دلیل حرمت زنان مسلمان بر آنان است. شرط حلال بودن زن کتابی برای ما - در نزد جمهور فقها - پاکدامنی اوست بنابراین، در تحت این آیه کریمه زنان آزاد عقیفه یهودی و نصرانی داخل می‌شوند، نه زنان زناکار و بدکاره آنها «به شرط اینکه مهرهای آنان را به آنان بپردازید» این قید دلیل بر آن است که مهر، حق زن است - چه مسلمان باشد و چه غیرمسلمان - بنابراین، مهر گرفتن از زن حرام می‌باشد چنان که بعضی از غربی‌ها چنین می‌کنند بلکه عکس آن که همانا دادن

مهر به زن باشد، واجب است «و» به شرط اینکه «عفت جوینده باشید» یعنی: انگیزه شما از ازدواج با زنان کتابی، طلب پاکدامنی و عفت برای خودتان باشد «نه شهوت رانان» یعنی: نه به زنا آشکار و آوآرندگان «و نه آن که زنان را پنهانی دوست خویش بگیرید» با هدف شهوت‌رانی و زناکاری با آنان. خدن: در اینجا به معنای دوست و معشوقه است و بر مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل؛ عفت‌جویی، عدم رو آوردن به زنا آشکار و عدم گرفتن دوستان پنهانی را در ازدواج مردان مسلمان با زنان کتابی شرط قرار داد چنان‌که در زنان اهل کتاب نیز، عقیفه بودن آنها را شرط قرارداد «وهر کس به ایمان کفر ورزد» یعنی: هرکس مرتد گردیده و به شرایع و قوانین اسلام کفر ورزد «قطعاً عمل» نیک سابق «وی تباہ شده و او در آخرت از زیانکاران است» زیرا بهشت را باخته و به جای آن جاودانگی ابدی در دوزخ را خریده است پس چه زیانی از این بزرگتر می‌باشد؟!

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ وَعَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶].

«ای مؤمنان! چون به نماز برخاستید» و بی‌وضو بودید «پس روهای خود را بشویید» با آب و وضو بگیرید. فریضه وضو قبلاً با فرضیت نماز در مکه فرض گردیده بود و در اینجا بر فرضیت آن تأکید می‌شود تا جزء آیات تلاوت شده قرآن قرار گیرد. یادآور می‌شویم که وضوگرفتن برای هر وقت نمازی مستحب است و فقط آن‌گاه فرض می‌شود که انسان بی‌وضو بوده و قصد نماز گزاردن را داشته باشد. انس بن مالک رضی الله عنه فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام ادای هر نماز، وضویی جدید می‌گرفتند. از وی پرسیده شد: شما چگونه عمل می‌کردید؟ فرمود: ما نمازها را - تا آن‌گاه که بی‌وضو نمی‌شدیم - با یک وضو می‌خواندیم». بنابراین، وضو بالای وضو فقط یک امر مستحبی است، اما فضیلت زیادی دارد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «وضو بالای وضو، نوری بر

بالای نور است». نقل است که: «هر کس بر بالای وضو، وضو کند برایش ده حسنه نوشته می‌شود». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه همه نمازها را با یک وضو خواندند، عمر رضی الله عنه از ایشان پرسید: امروز شما کاری کردید که تاکنون نمی‌کردید. رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای عمر! من قصدا این کار را کردم»، یعنی: تا چنین تصور نشود که وضو کردن برای هر نماز، واجب است.

فقها گفته‌اند: مضمضه و استنشاق (آب در دهان و بینی کردن) نیز جزء شستن روی است چنان‌که بر خلال کردن ریش نیز دلیل شرعی آمده و در صورتی که ریش انبوه باشد، خلال کردن آن مستحب است. در مذهب مالک و شافعی، مضمضه و استنشاق در وضو و غسل مستحب، در مذهب احمدبن حنبل واجب و در مذهب ابوحنیفه در غسل فرض و در وضو مستحب است. «و» بشوید «دستهای خود را تا مرفق» مرفق: مفصلی است میان مچ دست و بازو که آرنج نامیده می‌شود. و چون نمازگزار وضو می‌کند، باید آب را بر هردو آرنج خویش نیز سرازیر نماید «و سرهای خود را مسح کنید» با آب. فرض مسح در نزد احناف؛ مقدار یک‌چهارم سر، در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها؛ کل سر و در نزد شافعی؛ حداقل آنچه که اسم مسح بر آن اطلاق می‌شود، در این باره کافی است حتی اگر بخشی جزئی از موی سرش را هم مسح کرد. همچنین در مذهب شافعی، تکرار مسح تا سه بار مستحب است، در مذهب احناف، سه بار مسح با یک آب مستحب است و در مذهب احمدبن حنبل، یک بار مسح کردن کافی است «و پاهای خود را تا شتالنگ بشوید» شتالنگ: قوزک پاهاست و قوزکها عبارت از دو استخوان مدورمانند برآمده در پایین‌ترین قسمت استخوان ساق پایند. خاطر نشان می‌شود که احادیث درباره شستن پا بسیار است، از آن جمله در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وضو گرفته و هردو پایشان را شستند و فرمودند: «این وضویی است که خداوند جبار نماز را جز با آن قبول نمی‌کند». مسح بر موزه‌ها نیز به احادیث متواتر ثابت شده است.

«و اگر جنب بودید پس غسل کنید» یعنی: تمام بدن خود را با آب بشوید، طوری که چیزی از آن ناشسته باقی نماند «و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان نزدیکی کرده باشید و آبی نیافتید پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به چهره و دستهایتان بکشید» تفسیر نظیر این مقطع از آیه، در سوره نساء (آیه/۴۳) به‌طور شافی و کافی بیان شد، همچنین سخن درباره ملامست زنان و تیمم بر خاک

پاک در آنجا گذشت. «خداوند نمی خواهد برای شما دشواری قرار دهد» در باب طهارت، به همین سبب است که به شما در هنگام بیماری و فقدان آب - به عنوان گشایش و رحمتی از سوی خویش - رخصت تیمم داد «لیکن می خواهد تا شما را پاک سازد» از گناهان، یا می خواهد شما را با خاک، پاک سازد زیرا پاکسازی با آب برای شما مقدور نبود. پس انسان مسلمان به وسیله وضو از پلیدی های حسی و معنوی هردو پاک شده و در نماز پاک و مصفا به محضر پروردگارش قرار می گیرد. در حدیث شریف آمده است: گناهان همراه با قطرات آب وضو از اعضای بدن انسان فرومی ریزند. «و» خداوند ﷻ می خواهد که «نعمت خود را بر شما تمام کند» با رخصت دادن تیمم برای شما در هنگام نبودن آب. یا می خواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند؛ به وسیله مشروع کردن احکام شرعی ای که به سبب آنها شما را شامل ثواب گردانیده است «باشد که شکرگزاری کنید» نعمت های پروردگار را بر خود و با شکرگزاری، مستحق ثواب شکرگزاران گردید.

در حدیث شریف آمده است: «کلید بهشت نماز و کلید نماز وضوء است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست که وضو کند و وضویش را کامل سازد و بعد از آن بگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله»؛ «مگر اینکه درهای هشت گانه بهشت برایش گشوده می شود که از هر دری می خواهد به آن درآید». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ وضوکنندگان را تشویق کردند که بعد از وضوی خود بگویند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ». «خدایا! مرا از توبه کاران و پاک شدگان قرار ده».

﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [المائدة: ۷].

«و نعمت الله را بر خود به یاد آورید» مراد؛ نعمت والای اسلام عزیز است «و» به یاد آورید «میثاق الله را که به آن با شما عهد بسته است، آن گاه که گفتید: شنیدیم و فرمانبرداری کردیم» یعنی: به یاد آورید پیمان خود را هنگامی که این سخن را گفتید و با گفتن آن در حقیقت با خدا ﷻ عهدی محکم بستید. به قولی: مراد از این پیمان، عهدی است که رسول خدا ﷺ در شب عقبه از مسلمانان گرفتند، به این مضمون که: در سختی و آسانی از ایشان بشنوند و فرمان برند. بعد از آن، هرکس دیگری هم که به



اسلام مشرف می‌شد، با رسول خدا ﷺ بر این شرط بیعت می‌کرد. این خود دلالت می‌کند بر اینکه سخن مؤمنان: «سمعنا وأطعنا». (شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ عهد و میثاقی با رسول خدا ﷺ نیز هست.

خدای عزوجل این پیمان را به این دلیل به خود منسوب ساخت که عقد آن در «عقبه»<sup>۱</sup>، به امر و اذن او بود چنان که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾ [الفتح: ۱۰].: «ای پیامبر! همانا کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند...». بایسته یادآوری است که این آیه با آیه اول این سوره: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ [مائده: ۱] در معنی به هم پیوسته است. در کتب حدیث آمده است که صیغه بیعت مؤمنان با رسول خدا ﷺ چنین بود: «بايعنا رسول الله على السمع والطاعة، في منشطنا ومكرهنا، وأثره علينا، وأن لا ننازع الأمر أهله». با رسول خدا ﷺ بر شنیدن و فرمان بردن در همه اوامر و در آسانی و سختی بیعت کردیم، به عنوان یک انتخاب و گزینشی که ما برای خود برگزیده‌ایم و بر اینکه در کار (حکومت) با اهل آن کشمکش نکنیم». به قولی دیگر: مراد از میثاق الهی در این آیه، عهدی است که حق تعالی در روز (الست) از بنی‌آدم گرفت، عهدی که آیه کریمه: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ...﴾ [الأعراف: ۱۷۲].، از آن خبر داده است. مجاهد می‌گوید: «هرچند که ما آن پیمان را به یاد نمی‌آوریم اما همین که خدای عزوجل از آن به ما خبر داده، کافی است». «و از خدا پروا دارید» در شکستن پیمان «که خداوند به راز دلها» یعنی: به آنچه که دل‌ها از خیر و شر پنهان می‌دارند «آگاه است» این جمله، هم وعده و هم وعید است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [المائدة: ۸].

«ای مؤمنان! به داد برخیزید برای خدا» یعنی: به برپاداشتن حق الله عزوجل متعهد باشید و بر آن بپاخیزید؛ به منظور کسب رضا و تعظیم امر وی و به انگیزه طمع در ثواب

۱ - داستان بیعت عقبه در کتابهای سیرت آمده است.

و بیم از عقاب وی، نه برای رضای مردم و کسب نام نیک در میان آنان. تفسیر نظیر آن در سوره نساء (آیه/۱۳۵) نیز گذشت. تعبیر (قوامین) به صیغه مبالغه، مفید آن است که مؤمنان مأمورند تا به بهترین شکل به برپاداشتن حق الهی بپاایزند «گواهی دهندگان به قسط باشید» نه به ستم. قسط: عدل است «و دشمنی قومی، شما را بر ترک عدالت و انذار» در حق آنان تا گواهی ای را که به نفع آنان است، پنهان کنید «عدالت کنید که آن» یعنی عدالت «به تقوا نزدیک تر است» همان تقوایی که نه یک بار بلکه همیشه به آن مأمور شده اید. یا عدالت کنید که عدالت به پرهیز نمودن از آتش دوزخ نزدیک تر است «و از خدا پروا دارید» در اوامر و نواهی وی «که خدا به آنچه می کنید، آگاه است» این جمله نیز، هم وعده و هم وعید است. رعایت مساوات میان فرزندان و عدم تبعیض میان آنها نیز، از عدالت می باشد.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [المائدة: ۹].

«خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است» این پاداش بزرگ بهشت است، وه! چه بزرگ است این پاداش!

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ [المائدة: ۱۰].

«و کسانی که کافر شدند و آیات» تشریحی و تکوینی «ما را تکذیب کردند، ایشانند

اهل دوزخ» که هرگز از آن جدایی ندارند.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أُنْ يَسْطُونَ إِلَيْكُمْ

أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [المائدة: ۱۱].

«ای مؤمنان! نعمت الله را بر خود یاد کنید، آن گاه که قومی آهنگ آن کردند که بر شما

دست یازند» و به قتلتان برسانند «و خدا دستانشان را از شما کوتاه داشت و از خدا پروا دارید

و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» زیرا اوست که مصائب و بلیات را از ایشان دفع

می کند و هم او ایشان را کافی است. آری! این نعمت الهی، نعمتی است مکرر که صحابه رضی الله عنهم

آن را بارها مشاهده کردند و مسلمانان در هر عصر و زمانی آن را لمس می کنند.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است: یهودیان بنی نضیر خواستند

تا در یک سوء قصد برنامه ریزی شده علیه جان پیامبر صلی الله علیه و آله، سنگی بزرگ را از فراز

قلعه خویش بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهانشان که به منظور فیصله دادن قضیه ای به

آنجا رفته بودند، بیفگند. جبرئیل علیه السلام آمد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این توطئه باخبر

ساخت، همان بود که رسول خدا ﷺ و یاران همراهشان بی درنگ از آنجا برخاستند و به مدینه پیوستند، آن گاه این آیه نازل شد. بعضی برآنند که سبب نزول آیه کریمه، این روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه است: «رسول خدا ﷺ در یکی از سفرها به محلی فرود آمدند و یارانشان برای دور ماندن از آزار گرمای سوزان آفتاب، به سایه درختان بیابانی پناه بردند، خود رسول خدا ﷺ نیز شمشیر خویش را به درختی آویخته بودند. در این اثنا اعرابی ای برجست و شمشیر آن حضرت صلی الله علیه و آله را برگرفته از غلاف کشید و تهدیدکنان به سوی ایشان رو آورد و گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با آرامش و اطمینان کاملی فرمودند: خداوند! اعرابی دو، یا سه بار همین تهدیدش را تکرار کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله با کمال خونسردی فرمودند: خداوند! در اینجا بود که آن اعرابی شمشیر را در غلاف کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله یاران خویش را فراخوانده و ایشان را از کار آن اعرابی آگاه ساختند در حالی که او در کنار ایشان نشسته بود اما او را مجازات نکردند».

با تأمل در این مقطع از آیات، ملاحظه می کنیم که خدای عز و جل ندای (ای مؤمنان) را پنج بار تکرار نموده است؛ بار اول: در امر به وفا به عهدها و پیمان ها. بار دوم: در کار حلال ساختن امور معینی بر ایشان. بار سوم: در امر به طهارت. بار چهارم: در امر به عدالت. و بار پنجم: در یادآوری از نعمت ها. همچنان ملاحظه می کنیم که در خلال این نداها، امر به رعایت تقوا نیز بسیار تکرار می شود. پس مؤمن باید همیشه در قلب، زبان و دیگر اعضای خویش به خدای سبحان تسلیم بوده و پیوسته عهد خود با خدای خویش را به یاد داشته باشد. و از مقتضای آن این است که: خود را از پلیدی های حسی و معنوی برکنار داشته و به نماز پایبند باشد و از مقتضای پاکیزگی و نماز این است که: در شکم و شهوت مرتکب حرام نگردد، از محرّمات الهی اجتناب کند، به کسی در گناه و تجاوز دست یاری و کمک ندهد، بر نیکوکاری و تقوا یار و یاور باشد و نعمت های الهی را بر خود به یاد آورد. پس این اوامر همه در یک تسلسل منطقی و در یک انسجام و هماهنگی کاملی، باهم مرتبط و به هم پیوسته می باشند.

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ

قَرَضًا حَسَنًا لَّا كُفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَا دَخَلَتْكُمْ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٢﴾ [المائدة: ١٢].

«و همانا خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت» به طور مؤکد و محکم، در رابطه با آنچه که در آخر همین آیه می‌آید «و از میان آنان دوازده نقیب برانگیختیم» نقیب: سالار و سرکرده قوم است - چون به ساماندهی و تدبیر امورشان برگزیده شود. به قولی: مراد از برانگیختن این سرکردگان این است که هریک از آنها به نمایندگی از یک «سبط» و در مجموع دوازده نقیب از دوازده سبط، به‌عنوان پیشاهنگ برگزیده شدند تا اخبار و اوضاع سرزمین شام و فلسطین و مردم ستمگر آن را به بررسی و تحقیق گرفته و نیرو و توان جنگی‌شان را مورد سنجش قراردهند؛ نقبای یاد شده پس از مطالعه اوضاع دریافتند که ستمگران آن دیار از نیرویی بس عظیم برخوردارند لذا این تصور برآنان چیره شد که بنی اسرائیل توان رویارویی با فلسطینیان را ندارند. ولی آنان در میان خود عهد بستند که این راز را از بنی اسرائیل مخفی نگهداشته و آن را فقط با موسی عليه السلام در میان گذارند. اما پس از برگشت از آن سفر مطالعاتی، ده‌تن از آنان خیانت کردند و کسان و نزدیکان خویش را از اوضاع مطلع ساختند. همان بود که این خبر شایع شد تا بدانجا که حمله بنی اسرائیل به فلسطین کلا خنثی گردید و بنی اسرائیل به موسی عليه السلام گفتند: تو و پروردگارت بروید بجنگید، ما همین‌جا نظاره‌گریم! به قولی دیگر: آن نقبا و سرکردگان، مأموریت دیگری داشتند و آن این بود که: هر نقیبی کفیل و ضامن سبط خویش بوده و از سبط خویش بر ایمان و خداترسی بیعت بگیرد و این است معنای برانگیختن‌شان.

«و خداوند گفت» به بنی اسرائیل. و این همان مضمون پیمانی است که از آنان گرفت: «من با شما هستم» با نصرت و یاری و حمایت خود «اگر نماز را برپا داشتید» به شیوه درست آن، همان‌گونه که آن را مشروع ساخته‌ایم «و اگر زکات را دادید» مراد صدقاتی است که حق تعالی بر ایشان فرض گردانیده بود «و اگر به پیامبران من ایمان آوردید» بدون فرق نهادن میان احدی از آنان «و ایشان را تقویت کردید» یعنی: اگر ایشان را گرمی داشتید، یا دشمنانشان را از ایشان دفع کردید و نصرت و یاریشان دادید «و اگر الله را وام دادید وامی نیک» یعنی: اگر در راه‌های خیر بی هیچ منت و آزاری انفاق کردید؛ آری! اگر این کارها را کردید: «البته از شما گناهان شما را نابود سازم و البته شما را به باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است درآورم اما اگر

پس از این» میثاق «کسی از شما کفر ورزد، قطعاً راه راست را گم کرده است» یعنی: از راهی که مقصد نهایی آن رسیدن به خشنودی خدا ﷻ است، خارج گردیده است.

همچنین رسول خدا ﷺ در شب عقبه - در آستانه هجرت به مدینه - که قبایل اوس و خزرج به دعوت ایشان لبیک گفته بودند، دوازده تن نقیب از آنان برگزیدند، سه تن از اوس و نه تن از خزرج و از آنان پیمان گرفتند که: به خدای ﷻ چیزی را شریک نیاورند، شرایع و قوانین اسلام را برپادارند و رسول خدا ﷺ را حمایت کنند و یاری دهند و در قبال وفا به این پیمان، پاداش ایشان بهشت است لذا آن دوازده تن نمایندگان اوس و خزرج، به نمایندگی از قوم خود با رسول خدا ﷺ بیعت کردند و پیمان بستند. چنان که تفصیل این واقعه در کتب سیرت آمده است.

ملاحظه می‌کنیم که از بنی اسرائیل در پنج چیز میثاق گرفته شد ولی آنها پیمان را شکستند و به کیفر این پیمان‌شکنی به قسوت قلب و لعنت دچار شدند چنان که در آیه بعدی می‌خوانیم. پس هرکس در دل خویش قسوت و سختی‌ای یافت، باید بنگرد که در کدامیک از این امور یا سایر اوامر الهی کوتاهی نموده است.

در عصر ما دل‌های مردم بسیار سخت شده است پس باید به دنبال راهی باشیم که دل‌هایمان را نرم گرداند و این راه چیزی جز برگشت به دین خدا ﷻ نیست.

﴿فَمَا نَقِضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ ۗ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳﴾﴾ [المائدة: ۱۳].

«پس به سبب پیمان‌شکنی‌شان، لعنت‌شان کردیم» یعنی: یهودیان را به این سبب، از رحمت خویش طرد نمودیم و دور ساختیم «و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم» چنان که خیرری را فراموشی‌گیرند و در برابر سخن خیر و حرکت خیر، هیچ نرمش و رقت و انعطافی از خود نشان نمی‌دهند تا بدانجا که «کلمات را از مواضع آنها تحریف می‌کنند» یعنی: آنها را تغییر می‌دهند، یا برخلاف تأویل حقیقی آنها تأویل می‌کنند<sup>۱</sup> و قطعاً سنگدلی‌ای سخت‌تر از افترا بستن بر خدای ﷻ و تغییر دادن وحی اش وجود ندارد «و بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، به فراموشی سپردند» یعنی: آنان بخش

۱- نگاه کنید به تفسیر آیه (۴۶) از سوره «نساء».

بزرگی از تورات را ترک نموده، یا آن را به غفلت و فراموشی سپردند «و تو همواره بر خائنه‌ای از آنان آگاه می‌شوی» خائنه: خیانت، دروغ، نافرمانی، بدکارگی، نیرنگ و توطئه است که یهودیان پیوسته با پیامبران الهی به کار می‌بردند و ای رسول ما! با تو نیز همین شیوه را به کار می‌برند «مگر عده‌اندکی از آنان» آنان مؤمنان ایشان - چون عبدالله بن سلام و یارانش - هستند لذا از ایشان بیم خیانت نداشته باش «پس از آنان درگذر و اعراض کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد» یعنی: از خیانت‌کاران بنی‌اسرائیل در گذر و از کردار ناشایست‌شان چشم‌پوشی کن و فعلا از جنگیدن با آنان صرف نظر نما. سپس حق تعالی این حکم را در (آیه/۲۹) از سوره «توبه» منسوخ گردانید و فرمود: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [التوبة: ۲۹]. ؛ و پیامبر ﷺ را به جنگیدن با آنان تا هنگامی که در کمال ذلت و حقارت به دست خویش جزیه پردازند، فرمان داد.

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرَىٰ أَخَذْنَا مِيثَقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ [المائدة: ۱۴].

«و از کسانی که گفتند: ما نصارا ایم؛ میثاق آنان را گرفتیم» یعنی: از کسانی که به ادعای نصرت دادن حق تعالی خود را نصاری نامیدند، نیز مانند پیشینیان‌شان از بنی‌اسرائیل - که قبلا ذکرشان رفت - پیمان گرفتیم «پس بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: بخش بزرگی از میثاقی را که از آنان گرفته شده بود، بی‌درنگ پس از گرفتن آن نادیده گرفته و پشت‌پا افکندند «پس ما هم تا روز قیامت میان‌شان» یعنی: میان یهود و نصاری، یا مخصوصا میان نصاری «دشمنی و کینه افگندیم» که به فرقه‌های متعددی - چون یعقوبیه، نسطوریه و ملکانیه - تقسیم و تجزیه شده، همدیگر را تکفیر کرده و آشکارا در میان خویش به دشمنی پرداختند، که این دشمنی همچنان تا روز قیامت ادامه دارد «و خداوند به‌زودی آنان را از آنچه می‌کردند، خبر می‌دهد» یعنی: به زودی جزای پیمان‌شکنی‌شان را در روز قیامت در می‌یابند.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که: به فراموشی سپردن بخشی از وحی الهی و فرو گذاشتن عملی آن، به دشمنی و کشمکش میان یک امت می‌انجامد پس ما امت

اسلام نیز که عملاً بخش‌هایی از وحی الهی را ترک کرده‌ایم، باید به دین مبین خویش رو آوریم؛ باشد که خدای عَلَّمَ میان دل‌هایمان الفت افکند.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿۱۵﴾﴾ [المائدة: ۱۵].

«ای اهل کتاب! پیامبر ما» یعنی: حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «به‌سوی شما آمده‌است تا بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی» تورات و انجیل که بر شما نازل شده بود «پنهان داشته‌اید» چون آیه «رجم»، داستان «اصحاب شنبه» که به بوزینه مسخ شدند و اوصاف پیامبر آخرالزمان «را بر شما روشن کند و از بسیاری» دیگر از اموری که پنهان داشته‌اید «در می‌گذرد» و آن را بیان نمی‌کند زیرا انسانیت دیگر به بیان آنها نیازی ندارد. یا معنی این است: از بسیاری از شما درمی‌گذرد و بنابراین، شما رادر قبال خطاهایی که از شما سر می‌زند، مؤاخذه نمی‌کند «هرآینه از جانب الله نوری و کتاب روشنی برای شما آمده است» مراد از نور: حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند. بعضی گفته‌اند: مراد از نور، اسلام یا قرآن است.

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۶﴾﴾ [المائدة: ۱۶].

«که خداوند به سبب آن» نور و کتاب روشن «کسانی را که از رضای او پیروی می‌کنند» یعنی: از آنچه که او پسندیده و به آن راضی است «به‌سوی راه‌های سلامت» و نجات از عذاب «رهنمون می‌گردد» راههایی که به «دارالسلام» که همانا بهشت‌ترین است منتهی می‌شود؛ بهشتی که از هرگونه آفتی پاک و مبرا است «و آنان را به اراده» و توفیق «خویش از تاریکی‌ها» ی کفر و شرک و شک و نفاق و فسق و فجور «به‌سوی نور» اسلام «بیرون می‌برد و به راهی راست هدایت‌شان می‌کند».

از عکرمه در بیان سبب نزول روایت شده است که گفت: یهودیان نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده و حکم «رجم» را از ایشان پرسیدند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان فرمودند: داناترین شما کیست؟ آنها به‌سوی «ابن‌صوریا» اشاره کردند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابن‌صوریا را به خداوندی که تورات را بر موسی عَلَيْهِ السَّلَام نازل کرد و طور را بر بالای سرشان برافراشت و پیمان‌هایی از آنان گرفت، سوگند دادند که: حقیقت را پنهان نکند و بگوید که آیا ادعای پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بودن آیه رجم در تورات، با واقع امر منطبق نیست؟ ابن‌صوریا از

سوگندهای جدی رسول خدا ﷺ به لرزه درآمد و از بیم عذاب، حقیقت را افشا نمود و گفت: واقعیت این است که چون عمل زنا در میان ما رایج شد، آیه رجم را کنار نهادیم و مرتکبان زنا را صد تازیانه زده و به جای رجم، سر مجرم را تراشیدیم. همان بود که رسول خدا ﷺ به رجم زناکار یهودی حکم کردند و این آیه کریمه نازل شد.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾﴾ [المائدة: ۱۷].

«کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است، مسلماً کافر شده‌اند» یعنی:

با این سخن‌شان از کافران شده‌اند و چه کفری زشت‌تر از آن است که به بشری نسبت‌هایی دهند «بگو: اگر خدا اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هرکه را که در زمین است، جملگی به هلاکت رساند، چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟» یعنی: چه کسی قادر است که حق تعالی را از این کار بازدارد؟ پس هرگاه کسی قادر به بازداشتن خداوند ﷻ از این کار نیست، نتیجه طبیعی چنین امری این است که جز آن ذات یگانه، هیچ خدا و رب و معبود برحق وجود ندارد و اگر چنان‌که نصاری می‌پندارند، مسیح خدا می‌بود، قطعاً باید قدرت و سلطه‌ای در اختیار می‌داشت، در نتیجه باید قادر می‌بود که هر نیرنگ و توطئه‌ای را از خود دفع نماید. درحالی‌که به پندار شما او به دار آویخته شده و به قتل رسیده‌است پس اگر او به راستی خدا بود، چرا این حمله - به ظن شما - نابودکننده را از خود دفع نکرد و چرا قادر نشد که مرگ را از مادرش به هنگام در رسیدن اجل وی دفع کند؟ پس هرگاه او توان دفع مرگ را از مادر - این گرامی‌ترین موجود برای خود - نداشته، مسلماً از دفع نمودن چیزی از عذاب خدا ﷻ از شما، عاجزتر و ناتوان‌تر است «و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه مابین آنهاست، از آن خداست، هر چه بخواهد، می‌آفریند» چنان‌که عیسی را بدون واسطه پدر از مادری آفرید لذا قدرت حق تعالی مطلق است بنابراین، از مرد و زن هر دو فرزند می‌آفریند؛ چون عموم انسانها، از زن بدون مرد فرزند می‌آفریند؛ چون آفرینش عیسی ﷺ و بدون مرد و زن هم انسان می‌آفریند؛ چون آفرینش آدم ﷻ «و خدا بر هر چیزی تواناست» و اینها همه دلایل



روشن عظمت و نشانه‌های کمال قدرت وی است پس چگونه به چیزی از اینها، بر خدایی غیر وی استدلال می‌کنید.  
سیاق آیات همه در رد بر نصاری است.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرِيُّ نَحْنُ أَبْنَاؤُ اللَّهِ وَأَحِبُّوهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾ ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرِيُّ نَحْنُ أَبْنَاؤُ اللَّهِ وَأَحِبُّوهُ﴾ ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ [المائدة: ۱۸].

«و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران خدا و دوستان اوییم» یهودیان همان چیزی را برای خودشان ادعا کردند که برای «عزیر» ادعا کرده بودند، آنجا که گفتند: (عزیر پسر خداست!) نصاری نیز آنچه را که برای مسیح می‌پنداشتند - آنجا که گفتند: (مسیح پسر خداست!) - به خود نیز منسوب ساختند پس خود را - به صرف ادعاهای باطل و آرزوهای لاطائل و بیهوده - دوستان خدا ﷻ و پسران وی پنداشتند «بگو» اگر به راستی شما در این جایگاه و منزلت قرار دارید «پس چرا» خداوند ﷻ «شما را بر گناهانتان عذاب می‌کند» با کشتن و مسخ کردنتان در دنیا و با آتش دوزخ در آخرت؟ که خود نیز به این عذاب معترفید. ای بی‌خردان! آیا نمی‌دانید که پسر از جنس پدر خویش است و چیزی که صدور آن از پدرش محال باشد، از او سر نمی‌زند درحالی که از شما گناه صادر می‌شود؟! آیا نمی‌دانید که دوست؛ دوست خویش را عذاب نمی‌کند درحالی که شما مورد عذاب قرار می‌گیرید؟! پس این خود، دلیل بر آن است که شما در این ادعایتان دروغ گوئید «بلکه شما هم بشری هستید از جمله کسانی که» حق تعالی «آفریده است» همچون سایر بندگان خویش پس از جنس بشر هستید نه فرزندان وی پس بدانید که حق تعالی بر تمام بندگان خویش حاکم است: «هرکه را بخواهد، می‌آمزد و هرکه را بخواهد، عذاب می‌کند» یعنی: بندگان خود را در برابر خیر و شر محاسبه می‌کند و هرکس را در برابر عملش جزا می‌دهد پس او خواسته است که هرکه را بر کفر می‌میراند، به عدل خویش عذاب کند و بر کسانی که از کفر توبه کرده‌اند، به فضل خویش بیامزد و گنهکاران را - اگر بخواهد عفو و اگر بخواهد، عذاب کند «و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن خداوند است و بازگشت همه به سوی اوست».

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: نعمان بن اضاء، بحری بن عمرو و شاس بن عدی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و با آن حضرت صلی الله علیه و آله گفت و گو کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به سوی خدای عز و جل دعوت نموده و از عذابش بیم دادند ولی آن سیه رویان گفتند: ای محمد! تو ما را از چه چیز می ترسانی؟ آیا نمی دانی که: (ما پسران خدا و دوستان وی هستیم؟) همان بود که پروردگار متعال آیه: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرِيُّ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّوهُ﴾ را نازل فرمود.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُولِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾  
[المائدة: ۱۹].

«ای اهل کتاب! هرآینه پیامبر ما» حضرت محمد صلی الله علیه و آله «به سوی شما آمده است که برای شما بیان می کند» حقایق و معارف الهی، احکام و قوانین شرعی و آنچه را که پنهان می کردید و آنچه را که در آن دچار اختلاف شده بودید «در دوران فترت رسولان» زیرا قبل از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله، رسالت آسمانی مدت مدیدی انقطاع یافته بود. روایت شده است که ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «میان میلاد عیسی صلی الله علیه و آله و محمد صلی الله علیه و آله پانصد و شصت و نه سال فاصله بود». ابن کثیر می گوید: «بنابراین، نعمت بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله در آن برهه از زمان، از کامل ترین نعمت ها بود و نیاز به این بعثت هم، نیازی بود عام و فراگیر زیرا فساد بر همه بلاد دامن گسترده و طغیان و جهل بر همه بندگان - بجز اندکی از احبار یهود و زهاد نصاری که بر بقایایی از دین حق متمسک باقی مانده بودند - خیمه فروهشته بود».

آری! پیامبر ما به سوی شما آمده است: «تا نگوئید» در روز قیامت «که هیچ مؤدبه دهنده و بیم دهنده ای نزد ما نیامد» یعنی: ما پیامبر خود را فرستادیم تا مبادا در مقام عذرخواهی از کوتاهی و تقصیر خویش، در روز قیامت چنین سخنی بگوئید «پس قطعاً برای شما مؤدبه دهنده و بیم دهنده ای آمده است» یعنی: راه این عذر و بهانه بر شما مسدود شد زیرا اینک پیامبر مؤدبه بخش و هشدار دهنده ای نزد شما آمده است که مؤمنان را بشارت و کفار را بیم می دهد «و خدا بر هر چیزی تواناست» پس از کمال قدرت وی است که

حضرت محمد ﷺ را با این همه کمالات به رسالت فرستاد، مطیعان را در راه حق ثابت قدم و استوار و نافرمانان را در گمراهی و فلاکت نگونسار گردانید.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَقَوْمِ أذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَءَاتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿۲۰﴾﴾ [المائدة: ۲۰].

«و یادکن زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید» در آغاز از آنها خواست که نعمت خدا ﷻ را اجمالا بر خود به یاد آورند، آن گاه - به طور خاص - سه نعمت از این نعمت‌ها را به تفصیل این گونه یادآوری کرد: «آن گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را پادشاهانی ساخت» یعنی: در میان شما پیامبرانی برانگیخت و برخی از شما را پادشاه ساخت. اطلاق پادشاهان به آنان از این باب است که مثلا نزدیکان شاه می گویند: ما پادشاهانیم! بعضی گفته اند: مراد از (ملوکا) این است که: آنان مالک امر و صاحب اختیار خویش شدند، بعد از آن که مملوکانی در قبضه تصرف فرعون و قبطیان بیش نبودند. مجاهد می گوید: (وجعلکم ملوکا) به این معنی است: شما را صاحب خانه‌ها، همسران و خدمتکاران گردانید». به تأیید این دیدگاه تفسیری، روایت شده است که: «مردی از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه پرسید: مگر ما از فقرای مهاجرین نیستیم؟ عبدالله به وی گفت: آیا زنی داری که نزد وی قرار و آرام یابی؟ مرد پاسخ داد: آری! گفت: آیا مسکنی داری که در آن سکونت گزینی؟ مرد پاسخ داد: آری! گفت: پس تو از اغنیا هستی. آن مرد گفت: خدمتکاری نیز دارم. عبدالله گفت: در این صورت از پادشاهان هستی». «و داد به شما» یهودیان «آنچه که به هیچ یک از عالمیان نداد» چون نعمت من و سلوی، سنگ چشمه بار، ابر سایه بان در صحرای سینا، کثرت انبیا علیهم السلام، کثرت شاهان و غیر این از نعمتها. یا معنی این است: داد به شما آنچه که به هیچ یک از عالمیان زمانتان نداد زیرا بنی اسرائیل در زمان خویش نسبت به یونانیان و قبطیان و سایر تیره‌های بنی آدم، شریفترین مردم بودند. این کثیر نیز این معنی دوم را ترجیح داده است.

﴿يَقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿۲۱﴾﴾ [المائدة: ۲۱].

آن گاه موسی علیه السلام بر یادکرد نعمت، یک امر و یک نهی را بنیان نهاد، امر این بود: «ای قوم من! به سرزمین مقدس» فلسطین «درآید» مقدس: یعنی پاک شده، یا مبارک

«که خداوند برای شما مقرر داشته است» یعنی: خداوند ﷻ آن سرزمین را در علم ازلی خویش قسمت و تقدیر شما کرده و مسکن و مأوی شما گردانیده است. اما باید دانست که این قسمت و تقدیر مربوط به زمانی بود که بنی اسرائیل نیکوکار بودند و چون فاسد شدند و به فسادگری روی آوردند، خداوند ﷻ به وسیله بندگان شایسته‌اش آنها را از آن سرزمین اخراج کرد و امروز نیز که یهودیان تبه‌کارترین قوم روی زمین هستند، هرگز شایستگی حضور در آن را ندارند.

و نهی موسی به آنان این بود: «و بر پشت خود روگردان نشوید» یعنی: از فرمان من روگردانید و به عقب باز نگردید و دستور من در مورد جنگ با ستمگران را به سبب ترسویی و ضعف، بر زمین نگذارید «که» در آن صورت «زیانکار می‌شوید» و خیر دنیا و آخرت را از دست می‌دهید.

﴿قَالُوا يَمْوَسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذُرُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ﴾ [المائدة: ۲۲].

«گفتند: ای موسی! در آنجا قومی زورآور هستند» یعنی: در فلسطین مردمی هستند زورآور با قامتهای بلند و پیکرهای تنومند که مردم را بر آنچه که بخواهند، مجبور می‌گردانند. مراد از آنان: قوم «عمالقه» اند «و تا آنان از آنجا بیرون نروند، ما هرگز وارد آن نمی‌شویم» یعنی: با جنگ وارد آن نمی‌شویم «پس اگر از آنجا بیرون روند» بدون جنگ «ما وارد می‌شویم». این بیان صریح علت امتناعشان از ورود به فلسطین است، یعنی: عدم ورود ما به آن، علتی جز این ندارد.

﴿قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخْفَوْنَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳].

«دو مرد از آنان که می‌ترسیدند و خداوند بر آنان انعام کرده بود گفتند» آن دو مرد، یوشع بن نون و کالب بن یوفنا از نقبای دوازده‌گانه بنی اسرائیل و از خداترسان و متقیان بودند. یا آنها از ضعف و جبن بنی اسرائیل می‌ترسیدند. و خداوند ﷻ با پایدارساختن‌شان در ایمان و دادن یقین به وعده‌های نصرت و پیروزی خویش، بر آنان نعمت داده بود. آری! آن دو گفتند: «ای قوم! از راه دروازه بر آنان وارد شوید» یعنی: از دروازه شهر بر ستمگران عمالقه وارد شوید «که اگر از آن درآمدید، قطعا پیروز خواهید شد» آن دو این سخن را با ایمان و اطمینانی که به وعده‌های الهی

داشتند، گفتند چنان که در پایان سخنشان افزودند: «و اگر مؤمنید، به خدا توکل کنید» زیرا ایمان به خداوند متعال، مقتضی توکل است. توکل: عبارت است از: قطع علائق و پیوندهای قلبی از غیر خدا ﷻ و ترک کرنش و تملق ناروا در برابر مخلوقات وی.

﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتَلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾﴾ [المائدة: ۲۴].

«گفتند» بنی اسرائیل به حضرت موسی عليه السلام «ای موسی! ما ابدًا در آن وارد نمی شویم مادام که آنان» یعنی: عمالقه «در آنجا هستند» این سخنشان از روی جبن و بزدلی، یا به انگیزه عناد و جسارت بر خدای عز وجل و رسول وی بود. به این ترتیب، آنها ورود به شهر بیت المقدس را نفی کرده و سپس این نفی را با ذکر (ابدا) مؤکد ساختند، آن گاه ورود به آن را به بیرون رفتن جباران از آن مشروط ساختند «پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا می نشینیم» یعنی: ما پیوسته در این مکان می مانیم، نه با تو پیش می رویم و نه به عقب برمی گردیم. این سخن را از روی نادانی نسبت به خدای عز وجل و صفات وی و به انگیزه کفر به حقایق و واجبات مربوط به ذات و صفات الهی گفتند. نقل است که: «رسول خدا صلى الله عليه وسلم در روز بدر، از باب کسب رأی اصحابشان با ایشان مشورت نموده فرمودند: اینک جنگ حتمی است پس چه باید کرد؟ مقداد بن عمرو رضي الله عنه به نمایندگی از دیگر اصحاب برخاست و گفت: سوگند به ذات اقدس الهی که ما چون بنی اسرائیل نیستیم که بگوییم: تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا نشسته ایم! بلکه ما از سمت راست، از سمت چپ، از پیش رو و از پشت سر شما با آنان می جنگیم. یاران دیگر نیز با تعابیری از این دست، اعلام آمادگی کردند... عبدالله ابن مسعود رضي الله عنه می گوید: آن گاه دیدم که چهره مبارک آن حضرت صلى الله عليه وسلم از این سخنان شکفت و ایشان بسیار شادمان شدند.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي ۖ فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾﴾ [المائدة: ۲۵].

«گفت» موسی عليه السلام از باب شکوی به سوی پروردگار خویش: «پروردگارا! من» در راه یاری دادن دینت «جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم» اما قوم من که از فرمانم سرپیچیدند و تو خود شاهد هستی! «پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز»

ما را از آنان متمایز گردان و در مجازات به آنان نپیوندان. یا معنی این است: تو خود میان ما و آنان فیصله کن.

﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ [المائدة: ۲۶].

«فرمود» خداوند متعال به موسی «پس آن سرزمین» یعنی: سرزمین مقدس «چهل سال» نه بیشتر از آن «بر آنان» یعنی: بر آن گروه سرکش و نافرمان «حرام شده است» به سبب سر باززدنشان از جنگ با ستمگران «در زمین سرگردان می شوند» و حیران و سرگشته این سو و آن سو می روند و می آیند، بی آن که راه و مقصد روشنی در پیش داشته باشند. سعید بن جبیر می گوید: «بنی اسرائیل در طول این چهل سال، هر روز بامداد به راه افتاده سرگشته و حیران در بیابانها راه می پیمودند و هیچ وقت قرار و آرام نداشتند. این سرزمین حیرانی و پریشانی، سرزمین سینا بود که قرآن آن را «تیه» یعنی محل سرگردانی و گم گشتگی نامید و موسی عليه السلام نیز در دشت تیه با آنان بود». ابن عباس رضي الله عنه می گوید: «آنان چهل سال تمام، گم گشته و سرگردان بودند چنان که موسی و هارون و نیز همه کسانی که عمرشان از چهل سال متجاوز بود، در تیه در گذشتند و چون آن چهل سال گذشت، یوشع بن نون که بعد از موسی عليه السلام رهبر قوم گردید، آنان را به خیزش و جهاد فراخواند و با بهره گیری از توان معنوی نسل نوپایی که به دست موسی عليه السلام بر مبانی ایمان و جهاد و دانش و پایداری، تربیت و پرورش یافته بودند، قیام کرد و فلسطین را فتح کرد». مفسران نقل کرده اند: احدی از کسانی که گفته بودند: (ما وارد آن شهر نمی شویم مادام که آن جباران در آن هستند...)، در آن چهل سال، وارد سرزمین فلسطین نشد. «پس» ای موسی! «بر گروه فاسق ستمگر اندوهگین نباش» بدین سان خدای عز وجل به سبب ترک جهاد فرض، دوبار آن گروه از بنی اسرائیل را «فاسق» نامید.

ملاحظه می کنیم که این داستان، متضمن سرزنش یهود و بیان رسوائی هایشان و نیز مخالفت هایشان با خدای عز وجل و پیامبر وی است.

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ۲۷].

«و ای پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! «بر آنان داستان دو پسر آدم را به راستی بخوان، هنگامی که هریک از آن دو قربانی‌ای عرضه داشت» قربان: آنچه که به وسیله آن به خدای عَلَّمَكَ تقرب جسته می‌شود؛ از ذبح حیوان یا تقدیم صدقه‌ای «پس، از یکی از آن دو» قربانی‌اش «پذیرفته شد» او هابیل بود «و از دیگری پذیرفته نشد» که او قابیل بود. ابن کثیر در شرح داستان قابیل و هابیل می‌گوید: «در آن زمان سنت چنان بود که حوا در یک شکم دو فرزند توأمان به دنیا می‌آورد که یکی از آنها پسر و دیگری دختر بود. آدم به ضرورت حال، دخترانش را به پسرانش تزویج می‌کرد؛ به این نحو که دختر این شکم را به عقد پسر شکم دیگر در می‌آورد. و این کار در آن زمان روا بود. از قضا خواهر هابیل از جمال بی‌بهره و خواهر قابیل زیبا بود. آدم عَلَّمَكَ طبق سنت و قانون آن زمان، خواست تا خواهر هابیل را به عقد قابیل و خواهر قابیل را به عقد هابیل در آورد اما قابیل نپسندید و گفت: من با خواهر خودم عقد می‌کنم! آدم عَلَّمَكَ گفت: حال که تو نمی‌پسندی پس هر دویتان قربانی‌ای تقدیم کنید، قربانی هرکس که پذیرفته شد، آن دختر زیبا از آن وی باشد. قربانی قابیل دسته‌ای از خوشه گندم بود زیرا او شغل کشاورزی داشت و او آن را از پست‌ترین محصول گندم خویش انتخاب کرد ولی هابیل که صاحب گوسفندانی بود، گوسفندی از بهترین آنها را برای قربانی برگزید. پس خدای عَلَّمَكَ قربانی هابیل را پذیرفت و آن را به بهشت بالا برد اما قربانی قابیل مورد قبول قرار نگرفت و در اینجا بود که قابیل با هابیل حسد ورزید» «گفت» قابیل به هابیل «حتما تو را خواهم کشت» انگیزه وی از این سخن، غیرت و رشک بود «هابیل گفت: خدا فقط از متقیان می‌پذیرد» گویی او به برادرش گفت: آنچه دیدی از خودت دیدی، نه از من زیرا سبب عدم پذیرش قربانیت، همانا بی‌تقوایی خودت بود. آن‌گاه افزود:

﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۸﴾﴾ [المائدة: ۲۸].

«اگر دست به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی» یعنی: اگر قصد قتل را بکنی «من دستم را به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم، چرا که من از خداوند، پروردگار جهانیان می‌ترسم» یعنی: من عمل تبه‌کارانه تو را با عملی همانند آن، پاسخ نمی‌دهم زیرا در آن صورت من و تو هردو در ارتکاب گناه باهم برابر می‌شویم و بدان که علت اقدام نکردن من به قتل، همانا ترس از رب‌العالمین است.

این سخن هایبیل به معنی تسلیم شدن وی به قتل است. در حدیث شریف آمده است: «آن گاه که فتنه برخاست، مانند بهترین دو فرزند آدم باش». ایوب سختیانی می گوید: «درحقیقت اولین کسی که به این آیه عمل کرد، عثمان بن عفان رضی الله عنه بود». چنان که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه به هنگام فتنه زمان عثمان رضی الله عنه گفت: گواهی می دهم که این حدیث شریف را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که فرمودند: «همانا به زودی فتنه ای روی خواهد داد که در آن شخص نشسته بهتر از شخص ایستاده، شخص ایستاده بهتر از شخص رونده و شخص رونده بهتر از شخص شتابنده است». گفتیم: یا رسول الله! اگر کار چنان بود که شخص مهاجم بر من در خانه ام وارد شد و خواست تا مرا به قتل رساند؟ فرمودند: «در آن صورت همانند فرزند آدم (هایبیل) باش».

هر چند در شریعت ما دفاع از نفس - اجماعاً - جایز است و کسی که به ناحق مورد هجوم قرار می گیرد، مأمور به دفاع از خود می باشد اما در اینکه این دفاع بروی واجب است یا خیر؟ میان علما اختلاف نظر وجود دارد اما قول صحیح تر، وجوب دفاع از نفس است زیرا در آن معنای نهی از منکر وجود دارد و نیز به دلیل این فرموده خداوند متعال: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ لِلنَّاسِ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾ [البقرة: ۲۵۱]. «و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، همانا فساد زمین را فرا می گرفت». گفتنی است که ارجحیت دفاع از نفس، در شرایطی است که فتنه و شبهه ای در میان نباشد ولی آن گاه که فتنه به پا خاسته بود و هریک از طرفین چنین می پنداشت که در راه خدا صلی الله علیه و آله و سلم می جنگد پس از نظر برخی؛ در چنین شرایطی، ترک دفاع از نفس - به دلیل همین آیات - اولی و ارجح است.

﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۲۹].

هایبیل در ادامه گفت: «من می خواهم که گناه مرا ببری» یعنی: گناه کشتن مرا «و گناه خود را» یعنی: گناهی را که قبل از کشتنم مرتکب شده ای، نیز برداری، و به سبب همین گناهان هم بود که قربانیت پذیرفته نشد. یادآور می شویم که آن گناهان قابیل عبارت بود از: نافرمانی والدین، کینه و حسد «پس در نتیجه از اهل دوزخ باشی و این است سزای ستمگران» یعنی: دوزخ سزای ستمگران است.

﴿فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [المائدة: ۳۰].



«پس نفس وی کشتن برادرش را در نظرش سهل و آسان نمود» یعنی: نفس «اماره بالسوء» قابیل، کشتن برادر را بر وی آسان نمایان ساخت و او را بدان ترغیب کرد و این تصور را در او القا نمود که قتل برادر بسیار سهل و گواراست و او از آن شرف و دستاوردی خواهد داشت «پس» با آهنی که در دست داشت «او را کشت و از زیانکاران شد» با ریختن خون به ناحق برادر.

﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوَاءَ أَخِيهِ قَالَ يُوَيْلَيْتَى أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوْرِي سَوَاءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿۳۱﴾﴾ [المائدة: ۳۱].

«پس خداوند زاغی را فرستاد که زمین را» با چنگال و منقارش «می‌کاوید تا بدین‌وسیله به او بنمایاند که چگونه جسد برادرش را پنهان کند» آری! چون قابیل برادرش هابیل را کشت، نمی‌دانست که چگونه جسدش را پنهان کند زیرا هابیل اولین کس از اولاد آدم بود که جان باخته بود پس خداوند ﷻ دو زاغ را فرستاد و آن دو زاغ در پیش چشم قابیل باهم جنگیدند و در نهایت یکی از آنها دیگری را کشت، آن‌گاه با چنگ و منقار برایش گودالی حفر کرده جسدش را در آن افکند و سپس بر آن خاک پاشید، قابیل که این صحنه را دید «گفت: ای ویل بر من!» ویل: کلمه‌ای ناشی از حسرت و حزن و به معنی هلاکت است، یعنی: ای خاک نابودی بر سرم باد! «آیا ناتوان هستم از آن که مانند این زاغ باشم و سوات برادر خود را بپوشم» سوات: یعنی پیکر جان باخته قابیل را. «پس از پشیمان‌شدگان شد» آن‌گاه با افسوس و اندوه جسد برادر را به خاک سپرد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هیچ شخصی به ستم کشته نمی‌شود، مگر اینکه اولین قاتل فرزند آدم نیز از خون وی سهمی دارد زیرا قابیل اولین کسی بود که شیوه کشتن را بنیان گذاشت».

﴿مَنْ أَجَلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [المائدة: ۳۲].

«به این جهت» یعنی: به سبب قتل یادشده بود که «بر بنی‌اسرائیل حکم کردیم» یعنی: حادثه پدیدآمده در میان دو فرزند آدم و انواع مفساد برآمده از قتل عمد بود که سبب مشروع ساختن این حکم بر بنی‌اسرائیل گردید: «که هرکس کسی را به غیر عوض

کسی» یعنی: به غیر عوض کشتن کسی که موجب قصاص است «یا به غیرفساد در روی زمین» که همانا شرک به خدای عَزَّ وَجَلَّ می باشد «بکشد پس چنان است که همه مردم را کشته باشد» مجاهد می گوید: «یعنی: خدای عَزَّ وَجَلَّ جزای کسی را که انسان مؤمنی را به عمد می کشد، جهنم قرار داده، بر او خشم گرفته، او را لعنت کرده و عذابی بزرگ را برایش آماده ساخته است پس اگر او بر فرض تمام مردم را هم می کشت، جزای وی بیش از این نبود».

برخی در تفسیر (فساد در زمین) گفته اند: فساد در زمین عام است در شرک و غیر آن و برخی از مظاهر فساد عبارت است از: راهزنی، خونریزی، دریدن و پایمال کردن مقدسات و نوامیس و ارزشها، غارت و چپاول اموال، تجاوز بر بندگان خدا عَزَّ وَجَلَّ به ناحق، ویران کردن آبادیها، قطع درختان، از بین بردن و خشکاندن نهرها و هرگونه فساد دیگری که موجب کشتن فاعل آن باشد. «و هر کس، کسی را زنده بدارد» یعنی: هرکس از کسی که قتلش واجب شده، درگذرد. مجاهد می گوید: «زنده داشتن نفس، نجات دادن وی از غرق، یا از آتش سوزی، یا از زیر آوار، یا از ورطه نابودی است» «پس چنان است که همه مردم را زنده داشته است» یعنی: سپاسگزاری از وی بر همه مردم لازم است. برخی در معنی آن گفته اند: یعنی: پاداش وی چنان عظیم است که گویی همه مردم را زنده داشته است. با توجه به اینکه حکم فوق در همه ادیان عام و مشترک است، شاید دلیل تخصیص بنی اسرائیل به این حکم در این آیه، که از عبارت: (بر بنی اسرائیل حکم کردیم) بر می آید، این باشد که: آنان اولین امتی بودند که وعید الهی در مورد قتل نفس، بر ایشان نازل شد چنان که عامل دیگر این تخصیص، کثرت خونریزی و کشتن پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از سوی آنان است. «و هرآینه پیامبران ما برای بنی اسرائیل نشانه های روشنی آوردند پس از آن، بسیاری از آنان در زمین زیاده روی می کنند» در کشتار و خونریزی تا بدانجا که آنان پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را کشتند.

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾ [المائدة: ٣٣].

این آیه کریمه درباره حد «حرابه» یا حکم راهزنان (قطاع الطريق) و کسانی از مسلمانان نازل شد که به فساداگنی در روی زمین می پردازند.

«همانا جزای کسانی که با خدا و پیامبر وی به محاربه برمی‌خیزند» با ستیز علیه دین خدا ﷻ و کتاب و شریعت و دوستان وی. محاربه با خدا ﷻ؛ عصیان و گردنکشی علیه وی، محاربه با رسول خدا ﷺ؛ حمل سلاح برضد ایشان است و جنگیدن با مسلمانان در عصر پیامبر و بعد از آن همانند آن می‌باشد؛ چنانچه محاربان با اسلحه بر مردم حمله کنند و راهها را به منظور غصب اموال مردم و کشتن آنها بدون وجود شبهه، یا اراده اصلاح، یا دفع فساد قطع نمایند. باید دانست که حکم آیه کریمه در مورد مشرکان و غیر آنان از کسانی که مرتکب این جنایت بزرگ می‌گردند، عام است. امام ابوحنیفه و یارانشان می‌گویند: «محاربه، فقط شامل راهزنی است و حمله به دیگران در شهرها شامل این مضمون نمی‌شود زیرا در شهرها برای فریادگر امکان فریادرسی هست، برخلاف راهها که از چنین امکانی به‌دور می‌باشد». «و» همانا جزای کسانی که «در زمین به قصد فساد می‌شتابند» یعنی: در آن فساد افروزی می‌کنند «این است که کشته شوند» بدون به دار آویختن و قطع دست و پا، چنانچه فقط نفس بی‌گناهی را به‌قتل رسانده بودند «یا بر دار کرده شوند» چنانچه هم مال را گرفته و هم کشتار کرده بودند. به‌دارآویختن فقط بعد از کشتن است پس جایز نیست که محارب قبل از کشته شدن به دار آویخته شود «یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یک‌دیگر بریده‌شود» چنانچه فقط مال را گرفته و مرتکب کشتار نشده بودند. مراد از آن: فقط بریدن دست راست و پای چپ است «یا از وطن تبعید شوند» چنانچه نه مرتکب قتل نفس شده و نه مالی را گرفته باشند بلکه با راهزنی مسلحانه فقط به ارباب مردم پرداخته باشند زیرا راهزن مسلح و دارای نیرو مورد تعقیب قرار داده می‌شود تا آن که دستگیر شود و حد بر وی اقامه گردد، یا به تعقیب وی تا بدانجا ادامه داده می‌شود که از دار اسلام بگریزد و دیگر امکانی برای تعقیب وی وجود نداشته باشد.

فقها در تفسیر «نفی» یعنی تبعید، آرای متعددی دارند. شافعی رحمته در معنی آن می‌گوید: «از شهری به شهری و از سرزمینی به سرزمینی گریزانده می‌شوند و مورد تعقیب و جست‌وجو قرار داده می‌شوند تا حد بر آنان اقامه گردد». مالک رحمته می‌گوید: «راهزن از سرزمینی که این جنایت را در آن مرتکب شده، به محل دیگری تبعید می‌گردد و در آنجا زندانی می‌شود، همانند زناکار». احمدبن حنبل رحمته می‌گوید: «معنای نفی این است که محارب تارومار شوند و به آنان امکان اقامت در هیچ سرزمینی داده نشود». ابوحنیفه و یارانش - رحمهم الله - می‌گویند: «مراد از نفی در

اینجا، زندانی کردن راهزن است». اما از ظاهر آیه چنین استنباط می‌شود که: راهزن فقط از آن سرزمینی که در آن مرتکب این عمل شده، طرد می‌شود، بدون اینکه زندان یا مجازات دیگری بر وی اعمال شود. برخی دیگر از علما گفته‌اند: امام (حاکم) در میان به کار بردن این مجازاتهای چهارگانه مخیراست پس هرچه از آنها را که می‌خواهد، اعمال نماید.

بنابراین، مجازات راهزن مسلح (قطاع‌الطریق) مجموعاً دارای چهار حالت است:

- ۱- کشتن آنان؛ در صورتی که فقط مرتکب قتل شده باشند.
- ۲- به دار آویختن آنان؛ چنانچه مرتکب قتل و چپاول اموال - هردو - گردیده باشند.
- ۳- بریدن دست و پای آنان به کیفیتی که ذکر شد؛ چنانچه فقط مال را چپاول کرده و مرتکب قتل نشده باشند.
- ۴- نفی و تبعیدشان از وطن - با تفصیلی که فقها به آن نگریسته‌اند.

باید دانست که در «محاربان» سه شرط باید تحقق یابد:

- ۱- این که: محاربان دارای قوت و شوکت و اسلحه باشند، چه محارب یک تن باشد، یا بیشتر از آن تا از دزدان متمایز گردند.
  - ۲- این که: عمل راهزنی در دار اسلام انجام گرفته باشد.
  - ۳- این که: محاربان مال را علناً بگیرند زیرا اگر آن را پنهانی بگیرند، دزد به شمار می‌روند نه محارب، که در آن صورت حد آنها حد سرقت است.
- «این» مجازات‌هایی که ذکر شد «خزبی برای آنان در دنیا است» خزی: ذلت و رسوایی است «و در آخرت هم برای آنان عذابی بزرگ است» که همانا آتش دوزخ می‌باشد.

در بیان سبب نزول آیه «حرابه» از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: گروهی هشت نفره از قبیله «عکل» به مدینه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و بر اسلام بیعت کردند اما آب‌وهوای مدینه بر آنان سازگار نیفتاد و بیمار شدند پس از این حالت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا با ساربان به صحرا بیرون نمی‌روید تا از شیر و ادرار شتران وی بنوشید (و بهبود یابید)؟» گفتند: چرا! بیرون می‌رویم. پس بیرون رفتند و از شیر و ادرار شتران نوشیدند و بهبود یافتند، آن‌گاه ساربان را به قتل رسانده و شتران را ربودند. خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به تعقیب آنان فرستادند. سرانجام مأموران گماشته تعقیب، دستگیرشان

کرده نزد آن حضرت ﷺ آوردند. آن حضرت ﷺ دستور دادند تا دستها و پاهایشان را بریده و بر چشمهایشان میخ آهنین بکوبند، سپس آنان را در آفتاب افکنند تا به ذلت بمیرند. و چنان کردند.

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۳۴)

[المائدة: ۳۴].

«مگر کسانی که پیش از آن که بر آنان دست یابید، توبه کرده باشند» یعنی: در این صورت، حدود یاد شده از آنان ساقط می‌شود، جز آنچه که به حق بندگان (حق العباد) مربوط باشد «پس بدانید که الله آمرزنده مهربان است» اگر توبه کنند، آنان را می‌آمرزد و بر آنان رحمت آورده و عذابشان نمی‌کند.

لذا آیه کریمه آن محاربانی را که قبل از دست یافتن بدیشان توبه می‌کنند، از مجازات استثنا کرده است بنابراین، محاربی که قبل از قدرت یافتن بر وی توبه می‌کند، به هیچ بندی از بندهای مجازات یاد شده در آیه قبل، مورد مجازات قرار نمی‌گیرد. ولی بعضی از اهل علم، از جمله احناف برآند که: توبه محارب قبل از قدرت یافتن به وی، مجازات قصاص و سایر حقوق بندگان را از وی ساقط نمی‌گرداند. حکم دیگری که در مورد «محارب» وجود دارد، این است که: طالب خون (ولی دم) هیچ سلطه و اختیاری در مورد مجازات محارب قاتل ندارد و عفوش در مورد وی جایز و نافذ نیست بلکه قضیه موکول به امام (حاکم) است که در محدوده اختیاراتش در قبال وی تصمیم بگیرد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ

تُقْلِحُونَ﴾ (۳۵) [المائدة: ۳۵].

«ای مؤمنان! از خداوند پروا دارید» با پرهیز از نواهی وی «و به سوی او طلب وسیله کنید» یعنی: چیزی را طلب کنید که شما را به او نزدیک سازد. پس «وسيله» به اتفاق و اجماع مفسران، عبارت است از: عمل قربت و طاعتی که به آن قرب الهی خواسته می‌شود و از مصادیق آن تقوا و دیگر صفات نیکی است که بندگان با توسل به آن به پروردگارشان تقرب می‌جویند. اما توسل به مخلوق، اگر به معنی طلب دعا از وی باشد، در جایز بودن آن شکی نیست؛ در صورتی که آن مخلوق زنده باشد، همان گونه که عمر ﷺ در هنگام استسقا (دعای طلب باران) به حضرت عباس ﷺ عموی پیامبر اکرم ﷺ توسل جست. ولی اگر آن مخلوق مرده باشد، توسل به وی جایز نیست و این گونه توسل از

بدعت‌هایی است که هیچ‌یک از سلف صالح آن را انجام نداده‌اند. امام ابوحنیفه رحمته نیز توسل‌جستن به یکی از بندگان و قسم دادن خداوند متعال را به حق یکی از مخلوقات وی، ناجایز دانسته و رأی ابن تیمیه نیز همین است. بایزید بسطامی می‌گوید: «استغاثه مخلوق به مخلوق مانند استغاثه زندانی به زندانی دیگر است». لیکن علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی» با آن که توسل به اسماء‌الله را ترجیح می‌دهد اما توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله را در زندگی و مرگشان نیز جایز می‌داند.

«و در راه او جهاد کنید» یعنی: علیه کسانی که دین و آیین‌شان مورد قبول حق تعالی نیست، با مالها، جانها و زبانهایتان جهاد کنید «باشد که رستگار شوید» بنابراین؛ تقوی، عمل صالح و جهاد، راه رستگاری است پس کسی که در یکی از اینها کوتاهی کرد، قطعاً در حرکت به سوی رستگاری کوتاهی کرده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. [المائدة: ۳۶].

«در حقیقت، اگر تمام آنچه در زمین است برای کافران باشد و مثل آن را نیز با آن داشته باشند تا به وسیله آن خود را از عذاب روز قیامت باز خردند، هرگز از آنان قبول نمی‌شود و برای آنان است عذابی دردناک» پس هیچ راه نجاتی فرارویشان نیست.

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾. [المائدة: ۳۷].

«می‌خواهند که از دوزخ بیرون آیند، در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار است» این عذاب دائم و پایدار، برای کفار است نه برای گنهکاران مسلمین زیرا گنهکاران مسلمین بعد از معذب شدن در دوزخ به اندازه گناهانشان، از آن بیرون آورده‌شده و به بهشت وارد ساخته می‌شوند چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾. [المائدة: ۳۸].

چون خدای سبحان حکم «محارب» را که به زورگیری علنی اموال مردم و راهزنی آشکار می‌پردازد، بیان داشت، اکنون به دنبال آن، حکم دزد (سارق) را که به ربودن پنهانی مال مردم می‌پردازد، بیان می‌نماید: «و مرد دزد و زن دزد؛ دست آنان را ببرید» یعنی: حد شرعی مرد و زن دزد این است که دست راست هریک از آنان را از بند ببرید

«به کیفر آنچه کرده‌اند» از عمل دزدی. این مجازات «نکالی است» یعنی: عذابی است بازدارنده و عبرت‌انگیز «از جانب الله» پس بر آنان اندوهگین نباشید «و خداوند عزیز حکیم است» یعنی: حق تعالی غالبی است که در حکم خویش مورد معارضه قرار نمی‌گیرد، همان گونه که در حکم خویش بر بریدن دست مرد و زن دزد، صاحب حکمت نیز هست. سرقت: گرفتن چیزی است که دارای حفاظ یا نگهبان (حرز) باشد به‌طور پنهانی از چشم دیگران. مال دارای حرز؛ یعنی مال دارای حریم حفاظتی بر دو نوع است: یکی آن مالی است که خود دارای حرز می‌باشد، چون مال نهاده شده در خانه یا صندوق کسی. دیگری مالی است که دارای حرز بیرونی است، چون اماکنی که پاسبان و نگهبان دارد.

**مال مسروقه باید چهار صفت داشته باشد:**

۱- باید به مقدار نصاب شرعی باشد. لازم به ذکر است که نصاب سرقت در نزد احناف، یک دینار یا ده درهم شرعی است و در کمتر از ده درهم حدی جاری نمی‌شود. اما نصاب سرقت در نزد جمهور فقها، ربع دینار، یا سه درهم است.

۲- مال مسروقه باید از نظر شرعی، مالیت و ملکیت داشته و فروش آن جایز باشد. پس اگر شراب و خوک - مثلا - که مالیت ندارند، مورد دستبرد قرار گیرند، مال مسروقه به شمار نمی‌روند.

۳- سارق در مال مسروقه، ملکیت یا شبهه ملکیت نداشته باشد.

۴- مال مسروقه باید از جمله اموالی باشد که سرقت در آن موضوعیت داشته باشد، نه - مثلا - برده بزرگسال که سرقت آن موضوعیت ندارد.

**اما شرایط معتبر در سارق عبارت است از:**

۱ - بلوغ. ۲ - عقل. ۳ - عدم ملکیت مال مسروقه. ۴ - عدم ولایت وی بر کسی که مالی را از او می‌دزدد.

باید دانست که حدود به شبهات دفع می‌شوند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ادراوا الحدود بالشبهات: حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

﴿فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

[المائدة: ۳۹].

«پس هرکه بعد از ستم کردنش» یعنی: بعد از بریدن دستش به‌سبب دزدی «توبه کند و به صلاح آورد» عمل خویش را با برگرداندن مال دزدی شده «خدا توبه او را می‌پذیرد

زیرا خداوند آمرزنده مهربان است» از در رحمت به سوی وی باز می‌گردد و توبه وی را می‌پذیرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ بعد از قطع دست سارقى به وی فرمودند: «به‌سوی خدا توبه کن». سارق گفت: توبه کردم. فرمودند: «خداوند توبهات را پذیرفت».

در سنت پیامبر اکرم ﷺ دلایلی وجود دارد بر این که: اگر حدود به‌سوی ائمه (حکام) ارجاع شد، اجرای آنها واجب و لازم و اسقاط آنها ممتنع است اما اگر قبل از ارجاع به‌سوی حاکم، سارق مورد عفو قرار گرفت، یا توبه کرد، حد از وی ساقط می‌گردد.

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [المائدة: ۴۰].

«آیا ندانسته‌ای» ای محمد ﷺ! یا ای انسان! «که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست، هرکه را بخواهد عذاب می‌کند» پس او خواسته‌است تا کسانی را که برکفر مرده‌اند، عذاب نماید «و هرکه را بخواهد، می‌بخشد» و او وعده داده است که توبه‌کاران را بیامزد «و خدا بر هر چیزی تواناست» از جمله بر عفو و بر عذاب.

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّر قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [المائدة: ۴۱].

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیات درباره مرد و زن یهودی‌ای نازل شد که زنا کرده بودند و یهودیان که حکم سنگسار (رجم) زناکاران را لغو کرده و مجازاتی سبک را جانشین آن ساخته بودند، در آن قضیه نزد رسول خدا ﷺ آمدند، بدین منظور که ایشان نیز بر آن مرد و زن یهودی همچون خود یهودیان حکم کنند تا بدین‌وسیله بتوانند در پیشگاه خداوند ﷻ بر تغییر دادن حکم تورات در مورد رجم، حجتی به‌دست آورند. اما رسول خدا ﷺ به رجم آن دو فرمان دادند!



«ای پیامبر! کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند» به هنگام وجود هر فرصت و به اندک بهانه‌ای «تو را اندوهگین نسازند؛ از آنان که به زبان خود گفتند: ایمان آوردیم! حال آن که دل‌هایشان ایمان نیاورده‌است» و آنها منافقان‌اند «و از آنان که یهودی شدند» گروهی هستند که: «به سخن دروغ گوش می‌سپارند» یعنی: سخنان دروغ رؤسای تحریف‌گیشان را که به تحریف تورات پرداخته‌اند، می‌پذیرند. یا معنی این است: شنوای سخن تو هستند تا بر تو دروغ بسته، سختت را تحریف نمایند «برای گروه دیگری خبرچینی می‌کنند» که این گروه دیگر «هنوز پیش تو نیامده‌اند» و به مجلس حاضر نشده‌اند. آنها طایفه‌ای از یهودیان بودند که به انگیزه تکبر و تمرد، خودشان به مجلس رسول اکرم ﷺ حاضر نمی‌شدند اما از میان خود جاسوسانی را به مجلس آن حضرت ﷺ فرستاده و آنها را با تعلیمات خود توجیه می‌کردند «اینان کلمات» کتاب آسمانی «را از جاهای خود بعد از ثبوت آنها در مواضع آنها تحریف می‌کنند» یعنی: از جمله اوصاف گروه یادشده این است که: کلمات خدا ﷻ را از مواضع آن که حق تعالی در آن نهاده‌است، از حیث لفظ یا از حیث معنی تغییر می‌دهند. شاید مراد این باشد که: آنها تورات را تحریف می‌کنند و از جمله این تحریف‌تشان، حکم رجم (سنگسارکردن) مرد و زن زناکار بود که بجای آن، حکم سیاه کردن روی و رسواکردن زناکاران را نهادند.

«می‌گویند» این تحریف‌گران به پیروان خود «اگر این» حکم تحریف شده «به شما داده شد، آن را بپذیرید» و بدانید که آن حق است «و اگر این به شما داده نشد پس دوری کنید» یعنی: اگر محمد ﷺ این سخن تحریف شده ما را به شما تحویل داد، آن را بپذیرید و بدان عمل کنید اما اگر غیر آن را به شما گفت، از پذیرفتن آن و عمل به آن بپرهیزید «و هرکه الله فتنه او را» یعنی: گمراهی او را «اراده کند، هرگز برای او در برابر خداوند از دست تو چیزی بر نمی‌آید» یعنی: تو هرگز نمی‌توانی آن فتنه و گمراهی را از او دفع کنی و قادر نیستی که به او نفعی رسانده و او را به راه راست هدایت کنی. این عبارت، قطع کننده امید آن حضرت ﷺ از ایمان آوردن آنهاست «اینان کسانی هستند که خداوند نخواسته است دل‌هایشان را پاک کند» از پلیدیهای کفر و نفاق چنان که دل‌های مؤمنان را پاک ساخت زیرا آنها خود کفر و نفاق را برگزیده‌اند «در دنیا برای آنان رسوایی‌ای است» از سوی خداوند متعال، با آشکار کردن نفاق منافقان، تحمیل جزیه بر کافران یهود و برملا کردن تحریفها و پنهان‌کاری‌های آنان در مورد احکام

منزله الهی در تورات «و برای آنان در آخرت عذاب بزرگی است» که همانا جاودانگی در دوزخ می‌باشد.

﴿سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ ۗ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا ۗ وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ۗ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [المائدة: ۴۲].

«آنان پذیرا و شنوای سخن دروغ و خورنده سحت اند» سحت: هر مال حرامی است و به معنی زایل شدن است، چرا که حرام طاعات را از بین برده و پاداش آن را محو می‌کند. بعضی گفته‌اند: مراد از سحت در اینجا رشوه است زیرا آیه کریمه درباره یهودیان نازل شد که چون مجرم و مقصر با رشوه نزد حکامشان می‌رفت، سخن وی شنیده می‌شد و به قول خصم محق وی، هیچ توجهی به عمل نمی‌آمد «پس اگر نزد تو آمدند، میان آنان حکم کن، یا از آنان روی بگردان» یعنی: ای رسول ما ﷺ! تو در قبال آنان مخیری، که در میان‌شان حکم کنی یا از آنان روی برگردانی.

علما اجماع دارند بر اینکه اگر مسلمان و ذمی‌ای نزد حکام مسلمین در قضیه‌ای دادخواهی کردند، بر آنها واجب است تا میان آنان حکم نمایند اما در مورد دادخواهی اهل ذمه نزد حکام مسلمان در قضایای داخلی‌شان، میان علما اختلاف نظر وجود دارد؛ به قولی: حکم نمودن میان آنان جایز است، یعنی حاکم مسلمان می‌تواند میان‌شان حکم کند و هم می‌تواند آنان را برگردانده و در میان‌شان حکم نکند. به قولی دیگر: حکم کردن میان آنان واجب است. بنابراین قول، جمعی از مفسران برآنند که مخیرکردن رسول خدا ﷺ و حکام مسلمان بعد از ایشان در این مورد، منسوخ شده است به این فرموده حق تعالی: ﴿وَإِنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...﴾ [المائدة: ۴۹]. «و در میان آنان بر حسب آنچه خداوند نازل کرده است، حکم کن». «و اگر از آنان روی برتابی، هرگز زیبایی به تو نمی‌رسانند» یعنی: اگر انتخاب تو اعراض و روی گردانی از آنان و حکم نکردن در میان‌شان باشد، آنها هیچ راهی به سوی سلطه‌گری و زیان رسانی بر تو ندارند «و اگر حکم کردی» یعنی: اگر انتخابت، داوری کردن در میان‌شان بود «پس در میان‌شان به قسط حکم کن» یعنی: به عدالت و انصافی که حق تعالی تو را بدان فرمان داده و آن را بر تو نازل کرده است «هرآینه الله عدالت‌کنندگان» در همه امور «را دوست می‌دارد».

﴿وَكَيْفَ يُحْكَمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۴۳].

«و چگونه تو را داور قرار می‌دهند و حال آن که تورات در نزد آنان است که در آن حکم خدا آمده است» در این آیه، رسول خدا ﷺ از این امر که از سوی یهودیان به حکمیت برگزیده شوند، به تعجب درافکنده می‌شوند، چنین امری از آن رو شگفت برانگیز است که یهودیان نه به آن حضرت ایمان دارند و نه به کتاب نازل شده بر ایشان، از سوی دیگر، آنچه که رسول خدا ﷺ را در مورد آن به داوری فرامی‌خوانند، نزد خودشان در کتابشان تورات موجود است - چون حکم رجم و نظایر آن - بنابراین، فراخواندن رسول خدا ﷺ به داوری از سوی آنها، فقط می‌تواند از یک عامل ناشی شده باشد و آن طمع آنها به موافقت و همراهی پیامبر ﷺ با تحریف‌گری‌ها و هوسبازی‌های آنان است و بس اما هنگامی که پیامبر خدا ﷺ با اهداف ناپاک‌شان همراه و هم‌آوا نشدند «آن‌گاه آنان بعد از این» داوری خواهی، از پیامبر خدا ﷺ «پشت می‌کنند و واقعا آنان مؤمن نیستند» نه به تو و نه به کتاب خودشان.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشَوْا وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴].

«همانا ما تورات را فرود آوردیم، در آن هدایت و نوری است» آن هدایت و نور عبارت است از: بیان احکام شرعی، مژده بعثت محمد ﷺ و وجوب پیروی از ایشان «که به موجب آن» یعنی: به موجب تورات «پیامبرانی که مسلم اند» یعنی: انبیای بنی‌اسرائیل که مسلمان و منقاد فرمان خدا ﷻ بودند «برای یهود حکم می‌کردند» ﴿الَّذِينَ أَسْلَمُوا﴾: (آنان که مسلمان بودند)؛ صفتی است در مدح پیامبران بنی‌اسرائیل علیهم‌السلام که پروردگار ﷻ با این توصیف، پوزه یهود را به خاک می‌مالد، چرا که در واقع به آنها می‌گوید: ای نگونبختان! پیامبرانتان پیرو و منقاد دین اسلامی بوده‌اند که اکنون محمد ﷺ برای احیای آن برانگیخته شده‌است، در حالی که شما در ورطه‌های هلاک دست‌وپا می‌زنید! آری! به هیچ پیامبری از پیامبران، یهودی یا نصرانی گفته نمی‌شود بلکه تمام آنها

مسلمان بوده‌اند «وهمچنین ربانیون» به تورات حکم می‌کنند. ربانیون: علمای برخوردار از حکمت و بینش و آگاه به سیاست مردم و تدبیر امور آنان‌اند. همچنین «احبار» یعنی: دانشمندان فهیم و خبره یهود به تورات حکم می‌کنند. آری! همه آنها به تورات حکم می‌کردند و حکم می‌کنند «به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده بود» یعنی: انبیای بنی اسرائیل، آن علمای ربانی را به نگهداری تورات از هرگونه تغییر و تبدیلی امر کرده و آن را به عنوان امانتی به ایشان سپرده بودند «و بر آن، شهدا بودند» شهدا: یعنی: ایشان مراقبان و نگهبانانی بودند که با نظارت خویش، تورات را از تغییر و تبدیل حفظ می‌کردند و بر کتاب الله ﷻ گواه بودند. «پس» ای رؤسای یهود! «از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید» یعنی: حکم کردن به کتاب نازل شده الهی را به سبب ترس از دیگران، یا به انگیزه تمایل به منفعت، یا به دست آوردن رشوه‌ای، کنار نگذارید «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود کافرند» حکم این‌آیه شامل همه کسانی نیز می‌شود که عهده‌دار امر حاکمیت جامعه اسلامی می‌شوند اما به کتاب خدا ﷻ حکم نمی‌کنند. بعضی برآند که این آیه محمول بر آن است که فرو گذاشتن (حکم بما انزل الله)؛ از روی استخفاف، یا حلال شمردن، یا انکار احکام منزله الهی باشد.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هر کس منکر حکم کردن به آنچه که خدا ﷻ نازل کرده، گردد، قطعاً کافر شده است ولی کسی که به (ما انزل الله) معترف و مؤمن بود اما به آن حکم نکرد، قطعاً ظالم و فاسق است». همچنین از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «مراد از این کفر؛ کفری نیست که حاکم مسلمان را از آیین اسلام خارج سازد بلکه کفر مراتبی دارد و این کفری است در مرتبه‌ای پایین‌تر چنان که ظلم هم مراتبی دارد و ظلمی است فروتر از ظلمی دیگر، همان‌طوری که فسق نیز مراتبی دارد و فسقی است فروتر از فسقی دیگر پس کفر و ظلم و فسق دارای پله‌ها و مراتبی است».

باید یادآور شد که: در اینجا در خصوص حکم نکردن به (ما انزل الله) سه آیه داریم که عبارتند از: آیات (۴۴، ۴۵، ۴۷). در آیه (۴۴) آمده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾: «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان کافرند». در آیه (۴۵) آمده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

الظَّالِمُونَ ﴿۴۷﴾: «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان ستمگرند» و در آیه (۴۷) آمده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ ﴿۴۷﴾: «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان فاسق اند».

ابن جریر طبری می گوید: «آیه اول درباره مسلمین، آیه دوم درباره یهود و آیه سوم درباره نصاری است».

﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَاللِّسَانَ بِاللِّسَانِ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ ۖ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ ۗ وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۴۸﴾﴾ [المائدة: ۴۵].

«و در آن» یعنی: در تورات «بر آنان» یعنی: بر یهود «مقرر داشتیم که جان در برابر جان است» یعنی: در تورات قصاص را - با کشتن نفس در برابر نفس - بر یهود لازم گردانیدیم، چه مقتول بزرگسال باشد چه خردسال، چه مرد باشد و چه زن. یادآور می شویم که شریعت پیشینیان ما - اگر منسوخ نشده باشد - شریعت ما نیز هست بنابراین، حکم قصاص بر ما نیز لازم است.

امام ابوحنیفه رحمته الله با استدلال به عام بودن این آیه بر آن است که: مسلمان در برابر کافر ذمی و آزاد در برابر برده کشته می شود. اما رأی جمهور فقها در این دو حکم، مخالف با رأی ایشان است. لیکن جمهور فقها در حکم قصاص مرد در برابر زن، متفق القول اند «و چشم در برابر چشم است» یعنی: اگر چشم انسانی توسط انسان دیگری به عمد کور ساخته شد، یا از حدقه در آورده شد و در آن هیچ امکانی برای بینایی باقی نماند، در این صورت، چشم شخص جنایتکار در برابر آن کور ساخته می شود یا برکنده می شود «و بینی در برابر بینی است» یعنی: اگر کسی بینی کسی را تماما برید، بینی جنایت پیشه در برابر آن بریده می شود «و گوش در برابر گوش است» یعنی: اگر کسی گوش کسی را تماما برید، گوش وی در برابر آن بریده می شود «و دندان در برابر دندان است» یعنی: اگر دندان کسی به عمد کنده یا شکسته شد، مقابلتا با دندان جانی همان گونه عمل می شود و در همه دندانها به طور برابر عمل می شود و بعضی بر بعضی دیگر برتری ندارند پس هیچ فرقی میان دندانهای پسین، دندانهای نیش، دندانهای آسیاب و... نیست. همچنان لازم است تا قصاص گرفتن از جانی با آنچه که بر مجنی علیه رفته است، همانند باشد، مثلا در برابر گوش راست

باید گوش راست قصاص شود، نه گوش چپ «و زخم‌ها نیز» به همان ترتیب «قصاص دارند» لذا، از جانی همانند زخمی که بر مجنی علیه وارد نموده، قصاص گرفته می‌شود؛ چنانچه از قصاص گرفتن زخم، بیم اتلاف نفس نمی‌رفت و در عین حال، مقدار زخم از نظر عمق یا طول یا عرض شناخته می‌شد، در غیرآن، از جانی ارش (دیه جراح) گرفته می‌شود.

بایسته یادآوری است که ائمه فقه، ارش هر زخمی را به مقادیری مشخص، تعیین کرده‌اند. ابن کثیر می‌گوید: «زخم گاهی در مفصل است: چون قطع دست، پا و مانند آن، که اجماعاً قصاص در آن واجب است. گاهی در مفصل نیست بلکه در استخوان است، که فقها در این بخش اختلاف نظر دارند. ابوحنیفه رحمته و یاران می‌گویند: بجز دندان، در سایر استخوان‌ها قصاص واجب نیست. شافعی رحمته می‌گوید: قصاص گرفتن از استخوانها، مطلقاً در هیچ موردی واجب نیست. مشهور از مذهب امام احمد رحمته نیز همین است». اینها همه در صورتی است که جنایات فوق به‌گونه عمدی صادر شده باشد اما جنایت در حال خطا موجب دیه یا تعویض قضائی است «و هرکه از آن قصاص درگذرد پس آن، کفاره گناهان اوست» که خدای عز و جل با درگذشت از وی، گناهانش را محو می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابودرداء رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که در چیزی از جسمش به وی عمداً زخم و جراح وارد گردد و از آن درگذرد، مگر اینکه خداوند عز و جل با آن، درجه‌ای به وی برتری داده و گناهی را از وی کم می‌کند».

«و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود ستمگرند» یعنی: قطعاً ستمی که از آنان سرزده، ستمی به غایت بزرگ است زیرا تحقق عدالت جز با حکم خدای عز و جل متصور نیست لذا هرکس از حکم وی روی برتابد، یقیناً مرتکب ستم بزرگی شده است.

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ۴۶].

«و به دنبال این پیامبران» مسلمان که قبلاً وصفشان گذشت «عیسی پسر مریم را فرستادیم درحالی که تورات را که پیش از او بود، مصدق بود» یعنی: عیسی پسر مریم را

ادامه دهنده و دنبال کننده راه پیامبران بنی اسرائیل گردانیدیم درحالی که او به تورات مؤمن بود، به مفاد آن حکم می کرد و آن را اساس دین و دعوت خویش قرار داده بود «و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق کننده تورات قبل از آن است» لذا حقایق آن را تأیید و تثبیت می کند، نه اینکه ناقض آن باشد «و انجیل همچنان «هدایت و موعظه‌ای برای متقیان است» زیرا فقط آنان اند که از اندرزا و هدایات آن پند می گیرند.

﴿وَلْيَحْكُمْ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [المائدة: ۴۷].

«و باید که اهل انجیل به آنچه که خدا در آن نازل کرده، حکم کنند» یعنی: به اهل انجیل فرمان دادیم که به آن حکم کنند «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود فاسقند» یعنی: از دایره طاعت حق تعالی خارجند. پس دستور الهی به مسیحیان این بود که نباید به انگیزه رغبت در دنیا، یا بیم و هراس از مردم، احکام انجیل را ترک کنند. آری! حکم کردن به انجیل قبل از بعثت محمدی ﷺ حق بود اما بعد از آن؛ این حقیقت روشن است که پیروان انجیل در چندین جا از کتاب خودشان به عمل بر آنچه که خداوند ﷻ در قرآن بر محمد ﷺ نازل کرده، مأمور شده‌اند زیرا قرآن نسخ آن بخش از احکام کتابهای نازل شده قبلی است که با احکام آن مخالف باشد. شیخ ابومنصور ماتریدی می گوید: «جایز است که هر سه آیه (۴۷، ۴۵ و ۴۴) را بر منکران حکم (بما انزل الله) حمل کنیم، یعنی منکران حکم (بما انزل الله)؛ هم کافر، هم ظالم و هم فاسق‌اند زیرا ظالم و فاسق مطلق، کافر است، نه شخص مسلمان». قول دیگر در تفسیر: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ در هر سه آیه این است: هرکس به آنچه خداوند ﷻ نازل کرده حکم نکند، او به نعمت حق تعالی کافر، در حکم خود ظالم و در فعل خود فاسق است.

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاً وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لَيَبْلُوَكُمْ فِي مَا

عَاتِكُمْ فَأَسْتَفِئُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ  
تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾ [المائدة: ٤٨].

آن گاه خداوند متعال خطاب به پیامبرش حضرت محمد ﷺ می فرماید: «و ما این کتاب» یعنی: قرآن «را به حق به سوی تو نازل کردیم در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشین» یعنی: کتابهایی است که حق تعالی بر انبیای پیشین نازل کرده «است» زیرا قرآن دربرگیرنده دعوت به سوی الله ﷻ، امر به خیر و نهی از شر است چنان که کتابهای پیشین مشتمل بر اینهاست «و» به علاوه آن، قرآن «بر آنها مهیمن است» یعنی: قرآن شاهد صحت و درستی کتابهای نازل شده پیشین و تثبیت کننده آن بخش از آیات و احکام آنهاست که منسوخ نگردیده اند و ناسخ آن بخش است که مخالف آیات آن می باشد. پس با توجه به معنای (هیمنه)، باید گفت که:

- ۱- قرآن بر کتب پیشین مراقب و ناظر است.
- ۲- قرآن نگهبان اصول قوانین و برنامه های دینی آنهاست.
- ۳- قرآن بر آنها حاکم و غالب است زیرا قرآن تنها مرجع شناخت محکم و منسوخ آنها می باشد.
- ۴- قرآن بر آنها امین و مؤتمن است زیرا مشتمل بر احکام و آیاتی از کتب پیشین است که مورد عمل قرار می گیرند، یا منسوخ و متروک گردیده اند.
- ۵- و نهایتاً اینکه قرآن بیان کننده بسیاری از امور و احکامی است که علمای یهود و نصاری آنها را تحریف کرده و در آنها دست برده اند. و لفظ (مهیمن) در آیه کریمه، شامل همه این معانی است.

«پس در میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده» در قرآن «حکم کن». جمهور علما بر آنند که این آیه، مخیر گذاشتن پیامبر ﷺ در امر حکم کردن یا حکم نکردن میان اهل کتاب را که در آیه «مائده/۴۳» آمده است، منسوخ می کند. «و از هواهایشان» یعنی: از هوسها و خواهشهای امتهای پیشین «پیروی نکن، با دور شدن از حقی که به سوی تو آمده» یعنی: با دور شدن از حقی که خدا ﷻ بر تو نازل کرده زیرا پیروان هر دین و آیینی در این اندیشه هستند که کار بر وفق مراد آنان و مطابق با اعتقادات و احکام و قوانینی باشد که از پیشینیان خود دریافت کرده اند، هر چند آن قوانین، باطل و منسوخ گشته یا از حکم حقیقی ای که خداوند بر انبیا ﷺ نازل کرده، با دست بردها



و تحریفات بشری فاصله گرفته باشد. چنان که یهود احکامی چون سنگسار (رجم) زناکار و نظایر آن را در تورات تحریف نمودند پس تو ای محمد ﷺ! با پیروی از هوس‌هایشان، از راه حق عدول یا انحراف نکن «برای هریک از شما» امت‌ها «شریعت و راه روشنی فرار داده‌ایم» یعنی: تورات، انجیل و قرآن را برای پیروانشان، شریعت و برنامه روشنی قرار داده‌ایم. گفتنی است که این حکم قبل از منسوخ شدن شریعت‌های پیشین به وسیله قرآن بود اما بعد از آن، دیگر جز آنچه حضرت محمد ﷺ با خود آورده‌اند، هیچ شریعت و راه حقی در میان نیست «و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت می‌گردانید» با داشتن یک شریعت، یک کتاب و یک پیامبر «ولی چنین نکرد تا شما را در آنچه به شما بخشیده است» یعنی: از شریعت‌های مختلف بر شما نازل کرده است «بیازماید» با اختلاف شریعت‌ها؛ تا میزان متابعت و فرمانبرداری هر امت از شریعت آن، در عمل نمایان گردد که آیا بدان پایبند هست و بدان اذعان و باور دارد، یا اینکه آن را ترک کرده و به هواها و هوسهایش متمایل گشته و خریدار گمراهی در برابر هدایت گردیده است.

این آیه دلیل بر آن است که یکی از حکمت‌های اختلاف شریعت‌ها، به علاوه رعایت مصالح بندگان که با اختلاف زمان‌ها و اشخاص مختلف می‌شود، ابتلا و آزمایش امت‌هاست «پس در انجام کارهای نیک سبقت بگیرید» یعنی: ای مسلمانان! بر غیر خود از اصحاب شریعت‌هایی که بر اساس شریعت خودشان به سوی طاعت الله ﷻ شتافته‌اند، سبقت گرفته و بر اساس شریعت خود، به طاعت الله ﷻ عمل کنید «بازگشت همه شما یکجا به سوی خداست، سپس درباره آنچه که در آن اختلاف می‌کردید، شما را آگاه خواهد ساخت» با جزادادنتان به آنچه که مناسب حال شماست، امری که میان اهل حق و اهل باطل از شما جدایی افکنده و این دو گروه را از یک‌دیگر متمایز می‌گرداند. این جمله علت سفارش به سبقت گرفتن در کارهای نیک را بیان می‌کند.

﴿وَإِنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَحْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾﴾ [المائدة: ٤٩].

«و میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن» این تأکید مجددی بر وجوب حکم کردن به احکام منزله الهی است «و از خواهش‌های آنان پیروی نکن» یعنی: اگر

اهل کتاب نزد تو آمدند تا در میان‌شان حکم کنی و تو هم می‌خواستی که میان‌شان حکم کنی پس باید حکمت موافق با آن چیزی باشد که بر تو نازل کرده‌ایم، نه طبق آنچه که هواها و هوس‌های آنان می‌طلبند، یا طبق آنچه که در کتابهای تحریف‌شده آنهاست «و از آنان بر حذر باش؛ مبادا که تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده، به فتنه دراندازند» یعنی: مبادا تو را از آن به بیراهه برند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عَلَّمَهُ پیامبرش را - با آن که معصوم و امین بودند - نسبت به فتنه کفار هشدار داد تا امت ایشان به ایشان اقتدا کنند و تا طمع اهل هوا و هوس از این امت به کلی قطع گردد «پس اگر اعراض کردند» از پذیرفتن حکمت «بدان که خدا می‌خواهد آنان را به کیفر بعضی از گناهانشان برساند» یعنی: بدون شک این اعراضشان بدان جهت است که خداوند عَلَّمَهُ اراده کرده تا آنان را به کیفر برخی از گناهانشان برساند که این گناهشان عبارت است از: روگردانی از تو و پشت نمودن به آنچه که به همراه آورده‌ای، «و هرآینه بسیاری از مردم نافرمانند».

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که: هیچ انسان یا امت یا گروه یا حکومتی، از حکم خداوند متعال روبر نمی‌تابد، مگر اینکه خداوند عَلَّمَهُ به سبب این روگردانی، مصیبت دنیوی‌ای را بر او نازل خواهد کرد. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: کعب بن اسد، ابن صلوبا، عبدالله بن صوريا و شاس بن قیس یهودی با یک دیگر گفتند: بیاییم نزد محمد برویم، شاید بتوانیم او را از دینش رویگردان کنیم! پس نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و گفتند: ای محمد! تو می‌دانی که ما دانشمندان یهود و اشراف و رهبران ایشان هستیم لذا اگر ما از تو پیروی کنیم، تمام یهودیان از ما پیروی می‌کنند و با ما مخالفت نمی‌ورزند پس اینک به تو پیشنهاد می‌دهیم؛ آن پیشنهاد این است که میان ما و قوممان خصومتی است و ما در این خصومت تو را به داوری خواهیم طلبید، آن وقت تو به نفع ما علیه آنان حکم کن، که در این صورت به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].

«آیا خواستار حکم جاهلیت‌اند»؟ یعنی: ای پیامبر! آیا از حکم تو که مبتنی بر آیات الهی است رو برگردانده به آن پشت می‌کنند و حکم دوران جاهلیت را که برآیند جهل، کوتاه‌فکری و هوس‌های آنان است می‌طلبند؟! در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما

از رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمودند: «منفورترین مردم نزد خدای عزوجل دو کس اند؛ اول: کسی که در اسلام سنت جاهلیت را می‌طلبد. دوم: کسی که خون شخصی را به ناحق می‌طلبد تا آن را بر زمین بریزد». «و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟» یعنی: در نزد اهل یقین، حکمی بهتر از حکم خداوند عزوجل وجود ندارد، برخلاف اهل جهل و هوا که فقط همان حکمی را می‌پسندند که با هوسهای شان سازگار باشد، ولو اینکه آن حکم، باطل و بی‌اساس هم باشد.

این آیه بر فضیلت یقین دلالت می‌کند و نشان می‌دهد که تجدید حیات امت اسلامی بر مبنای قرآن و شریعت، جز با پرورش یقین در نهاد مسلمانان امکان‌پذیر نیست.

ابن کثیر در تعلیقی بر این آیه می‌گوید: «در زمان ما، تاتارها کتابی به نام (یاسا) را که برساخته سیاست‌های پادشاهشان چنگیزخان و آمیزه‌ای از احکام برگرفته از شریعت‌های یهودی، نصرانی، اسلام و غیره است و بسیاری از احکام آن بر هواهای خود آن پادشاه مبتنی است، حاکم ساخته و آن را بر کتاب خدا عزوجل و سنت رسول وی ﷺ مقدم می‌گردانند پس هرکس از آنان چنین کند، کافر است و جنگیدن با وی واجب می‌باشد تا آن گاه که به حکم خدا عزوجل و رسول وی ﷺ برگردد».

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «آنچه که ابن کثیر آن را نمونه قابل استشهاد در عصر و زمان خودش دیده، ما هم اکنون در بسیاری از کشورهای اسلامی به صورت حاکمیت قوانین غیراسلامی مشاهده می‌کنیم و به همان فتوایی نیز فتوا می‌دهیم که ابن کثیر به آن فتوا داده است». سپس می‌افزاید: «ما هر حکومتی را که مجموعه برنامه‌ها و قوانین حاکم بر آن، ناقض شهادتین شمرده شود، کافر می‌شناسیم، همین گونه مؤیدان و پشتیبانان آن حکومت را ولی اضافه می‌کنیم که: حکم تکفیر یک نظام حاکم، به این معنی نیست که بر هر فردی از افرادی که در آن نظام کار می‌کنند، به کفر حکم شود بلکه گاهی ممکن است یک نظام، نظامی کافر شناخته شود ولی رئیس خود آن نظام مسلمان باشد پس حکم کفر بر افراد - بنابر تعیین - تابع فتوای شخص آگاه و با بصیرتی است».

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾﴾ [المائدة: ٥١].

در بیان سبب نزول این آیات روایات متعددی آمده است. به روایت سدی این آیات درباره دو مردی نازل شد که یکی از آنان بعد از غزوه احد به رفیقش گفت: اما من نزد فلان یهودی می‌روم و به آیین وی درمی‌آیم تا اگر حادثه‌ای روی داد، یا خطری پدید آمد، این کار برایم سودمند باشد. آن دیگر نیز گفت: من هم نزد فلان نصرانی در شام رفته به آیین وی درمی‌آیم و به وی پناه می‌گیرم.

«ای مؤمنان! یهود و نصاری را دوست نگیرید» بجای خدا ﷻ تا با آنان همیاری و هم‌پیمانی کنید. به قولی: مخاطب این سخن منافقان اند که با یهود و نصاری موالات و دوستی برقرار می‌کردند و وصفشان به ایمان، به اعتبار ظاهر حالشان است. سپس حق تعالی علت نهی از موالات با یهود و نصاری را ذکر نموده می‌فرماید: «بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند» یعنی: یهودیان دوستان یکدیگر و نصاری نیز دوستان یکدیگرند پس اگر با شما اظهار دوستی نمایند هرگز در این امر صادق نخواهند بود. به قولی دیگر: مراد آیه این است که یهودیان در دشمنی با پیامبر ﷺ و دشمنی با دعوت ایشان، دوستان و پشتیبانان نصاری و نصاری دوستان و پشتیبانان آنانند، هرچند که در میان خود نیز درگیر دشمنی و تضاد می‌باشند لذا کفار در برابر اسلام و مسلمین ملت واحده‌ای هستند «و هرکس از شما آنان را دوست گیرد، جزو آنان است» یعنی: او از جمله آنان و در شمار آنان است. این جمله، وعید و هشدار سختی است به مسلمانانی که در برقرار ساختن پیوند دوستی با یهود و نصاری متساهل‌اند «همانا الله گروه ستمکاران را» یعنی: کسانی را که با موالات و دوستی با کفار، بر خود ستم می‌کنند «هدایت نمی‌کند» به سوی راه راست.

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ ۚ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ ۗ نَدِيمِينَ ﴿٥٢﴾ [المائدة: ٥٢].

«پس کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: بیماری نفاق و شک در دین است «می‌بینی که در» دوستی و هم‌پیمانی با «یهود و نصاری می‌شتابند» و آن‌گاه در توجیه هم‌پیمانی با آنان «می‌گویند: می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد» یعنی: بیمار دلان، دوستی و موالات خود با یهود و نصاری را این‌گونه توجیه می‌کنند: می‌ترسیم کفار بر محمد ﷺ غلبه کنند، آن‌گاه دولت و شوکت از آن ایشان گردد و

دولت محمد ﷺ برافند و در آن صورت از سوی آنان بر سرما بلایی بیاید. در زمان ما نیز منافقان به آستان کفار و به خدمت آنان می‌شتابند و به وسایل و شیوه‌هایی پناه می‌برند که آنها را به کفار نزدیک گرداند «پس نزدیک است که الله فتح را بیاورد» که همانا غلبه و پیروزی محمد ﷺ بر کافران است. که لله‌الحمدا این وعده به زودی هم تحقق یافت زیرا طوایف یهود از مدینه تارومارگردیدند؛ بدین‌سان که جنگندگان طایفه بنی‌قریظه کشته شده و زنان و کودکانشان به اسارت درآمدند و طایفه بنی‌نضیر از سرزمین خود تبعید گردیدند. به قولی دیگر: مراد، فتح سرزمین‌های مشرکان و پدیدآوردن گشایش و رهایشی در کار مسلمانان است. «یا» زودا که خداوند ﷻ «امر دیگری را از جانب خود» بیاورد، چنان امری که شکوه و شوکت یهود و همراهان و هم‌پیمانانشان را درهم شکند. به قولی: مراد از آوردن امر دیگر، افشای حال منافقان و آگاهانیدن رسول خدا ﷺ از اندیشه‌های پنهانی درون آنها و صادرنمودن فرمان قتل آنهاست «تا سرانجام از آنچه در دل خود پنهان داشته‌اند» از نفاقی که آنها را بر دوستی و موالات با کفار واداشت «پشیمان گردند» به سبب آشکار گشتن بطلان اسباب و عللی که برای موالاتشان با کفار تصور می‌کردند و ثبوت خلاف آن در عرصه واقعیت. بنابراین، اصلی را که باید دریابیم این است که: نفاق، بیماری‌ای است در قلب، همچون بیماری کفر یا حسد یا کینه یا کبر و غیره، که نمود و مظهر اصلی آن، ولایت و دوستی با کافران و منافقان است؛ این ولایت گاهی پنهانی است و گاهی آشکار، گاهی به شکل و شیوه‌ای است و زمانی به شیوه‌ای دیگر پس انسان مؤمن باید همیشه به‌هوش بوده و در جهت پاکسازی نهاد خویش از شائبه‌های نفاق و مظاهر ولایت و دوستی با کفار و منافقان، تلاش ورزد.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْوَآءَ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰنِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خٰسِرِينَ ﴿۵۳﴾﴾ [المائدة: ۵۳].

«و مؤمنان می‌گویند: آیا اینان» یعنی: منافقان، که در آیه کریمه از آنان به اشاره (أهوَآء) تعبیر شده. آری! چون نفاق منافقان آشکار گردد، مؤمنان به یک‌دیگر می‌گویند، یا مؤمنان یهودیان را مخاطب ساخته و در حالی که به سوی منافقان اشاره می‌کنند، می‌گویند: آیا اینان «بودند که سخت‌ترین سوگندهایشان را به نام خدا می‌خوردند که جدا همراه و همدست شما بماند» با یاری کردن و پشتیبانی از شما در جنگ.

«جهد ایمان»: غلیظترین سوگند هاست. «امروز اعمال آنان نابودشد» یعنی: امروز اعمالی که منافقان در موالات با کفار و یهود و نصاری انجام دادند، تباہ گشت. یا هر عملی که انجام داده بودند، تباہ گشت. این از سخن خدای عَلَّمَ به عنوان گواهی‌ای بر هدر رفتن اعمال‌شان است «پس زیانکار گشتند» در دنیا و آخرت.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ [المائدة: ٥٤].

بعد از بیان این حقیقت که موالات با کفار از سوی مسلمانان، کفر و نوعی از انواع ارتداد است، حق تعالی در این آیه به بیان احکام مرتدان می‌پردازد: «ای مؤمنان! هرکس از شما از دین خود برگردد پس به زودی خدا قومی را به عرصه می‌آورد که ایشان را دوست می‌دارد و ایشان نیز او را دوست می‌دارند» مراد از این قوم که خدای سبحان آوردنشان را به عرصه وعده داده است، ابوبکر صدیق رضی الله عنه و لشکرش از صحابه و تابعین‌اند که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل رده (مرتدان) جنگیدند. همچنان آیه کریمه همه مؤمنانی را در بر می‌گیرد که بعد از ایشان می‌آیند و با مرتدان می‌جنگند؛ در همه زمانها. پس این مؤمنانی که با مرتدان جنگیدند، یا در آینده می‌جنگند، همگی دارای اوصاف عظیمی هستند که در مدح و ستایش پروردگار متعال از ایشان جلوه‌گر شده است، چون این وصف که: ایشان خدای عَلَّمَ را دوست می‌دارند و او نیز دوست‌شان می‌دارد و این که آنان: «با مؤمنان مهربان و فروتن و بر کافران درشت‌طبع و سخت‌گیرند» یعنی: در برابر مؤمنان عاطفه و شفقت و فروتنی و در برابر کفار، شدت و غلظت و گردن‌فرازی را به نمایش می‌گذارند و چون این وصف بزرگ که: «در راه الله جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌ترسند» یعنی: آنان به حدی در عقیده و عمل خویش راسخ و پایدار و سرسخت هستند که اصلاً به نیرنگ‌های دشمنان حق و حزب شیطان که به انگیزه حسد و بغض و نفرت از حق و اهل آن، مؤمنان را مورد تحقیر و تمسخر قرار داده و خوبی‌ها و زیبایی‌هایشان را زشت و کارنامه‌ها و مفاخرشان را معیوب جلوه‌گر می‌سازند، هیچ ارزش و اهمیتی نمی‌دهند.

در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله

مرا به هفت چیز فرمان داد:

- ۱- این که با مساکین دوستی و نزدیکی کنم.
- ۲- این که همیشه به فرودست خود بنگرم، نه به فرادست خود.
- ۳- این که صله رحم (پیوند با نزدیکان) را بجا آورم، هرچند آنان به من پشت کنند.
- ۴- این که از کسی چیزی درخواست نکنم.
- ۵- این که سخن حق را بگویم، هرچند تلخ باشد.
- ۶- این که در راه خدا ﷻ از سرزنش و ملامت هیچ ملامتگری نترسم.
- ۷- و اینکه (لا حول ولا قوه الا بالله) را بسیار بگویم زیرا این کلمات از گنجی در زیر عرش خدای سبحان است».

«این» اوصافی که ذکر شد: «فضل الهی است که آن را به هرکه بخواهد می‌دهد و خداوند گشایشگر داناست» از گشایشگری وی است که فضل و رحمتش بسیار است و از دانایی وی است که این اوصاف را به کسانی می‌بخشد که شایستگی آن را داشته باشند. باید دانست که این آیه کریمه، نمایانگر بعدی از ابعاد اعجاز قرآن کریم است زیرا درحالی از ارتداد اعراب خبر می‌دهد که هنوز این پدیده در میان‌شان ظهور نکرده بود و یک امر غیبی به‌شمار می‌رفت. آری! بعد از مدتی پدیده ارتداد ظهور کرد و در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه به شکل گسترده‌ای خود را نشان داد به طوری که قبایل بزرگی از اعراب، چون «غطفان» و «فزاره» و «بنی‌سلیم» و در مجموع یازده گروه مرتد شدند.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

«جز این نیست که ولی شما، تنها الله است» یعنی: خداوند تبارک و تعالی ولی و یابوری است که دوست داشتن و موالات با وی فرض عین ذمه هر مسلمانی است «و» جز این نیست که ولی شما «رسول اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند در حالی که در رکوع‌اند» مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای الله جل جلاله است. یعنی: نماز را درحالی که خاشع و خاضع‌اند برپا می‌دارند و زکات را در حالی که بر فقرا تکبر نورزیده و بر آنان برتری نمی‌جویند، می‌پردازند پس ایشان پیوسته فروتن‌اند. خداوند متعال (ولی) رادر آیه کریمه به صیغه مفرد آورد درحالی که از ولایت یک جمع یاد شده است؛ تا به این حقیقت توجه دهد که ولایت

وی اصل و ولایت غیر وی تبع است و اگر به صیغه جمع «اولیاءکم...» می فرمود؛ دیگر در سخن، اصل و تبعی مطرح نبود.

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ [المائدة: ۵۶].

«و هرکس که خدا و پیامبر او و مؤمنان را ولی خود بداند» پیروز است، چرا که «حزب خدا همان پیروزمندانند» حزب خدا ﷺ: مؤمنانی هستند که به یاری شریعت خدا ﷺ برخاسته اند. به این ترتیب، خدای ﷻ به کسانی وعده پیروزی بر دشمنانشان می دهد که او و پیامبرش و مؤمنان را به دوستی بگیرند.

در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است: چون طایفه یهودی بنی قینقاع با رسول خدا ﷺ جنگیدند، عبدالله بن ابی منافق بر اساس پیمانی که با آنان داشت، از یاری مسلمانان سر باز زد درحالی که می گفت: من مردی هستم که از روز بد می ترسم و از اتحاد با دوستانم دست بر نمی دارم! اما عباد بن صامت رضی الله عنه که او نیز دوستان و هم پیمانان زیادی از یهودیان داشت، نزد رسول خدا ﷺ رفت و از حلف و دوستی با یهودیان برائت جست و از تمام تعهداتی که با آنها داشت، خلعید کرد و گفت: از هم سوگندی و ولایت و دوستی با این کافران به بارگاه خدا ﷻ و پیامبرش بیزاری می جویم.

این سه آیه، اوصاف حزب الله را بیان کرده اند پس بر هر فرد و هر جمع مسلمانی است که به خود بنگرد و نیک بیندیشد که آیا این اوصاف در او هست یاخیر؟.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۵۷].

«ای مؤمنان! کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته اند، چه از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و چه از کافران، دوستان خود نگیرید» این آیه از موالات و هم پیمانی با کسانی نهی می کند که دین خدا ﷻ را به تمسخر و ریشخند می گیرند و این معنی عام است در تمام کسانی که به ورطه مخالفت با دین خدا ﷻ درمی افتند؛ اعم از مشرکان، اهل کتاب و اهل بدعت هایی که به اسلام منتسباند «و اگر به راستی مؤمنید، از خداوند پروا کنید» و گرد دوستی و یاری و هم پیمانی با گروه های دشمن با خدا ﷻ و رسولش نگردید، چنان نباشد که آنان دینتان را به مسخره بگیرند اما شما در مقابل، آنان را به دوستی بگیرید بلکه باید این کار آنها با انکار و دشمنی از جانب شما، مقابله شود.



ملاحظه می‌کنیم که اگر آیه (۵۱) از موالات با یهود و نصاری نهی کرد، این آیه، نهی از موالات با همه کفار، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش پرستان، هنود، بودایی‌ها و دیگر فرقه‌های معاند با اسلام را دربر می‌گیرد.

﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۵۸﴾﴾

[المائدة: ۵۸].

«و چون به‌سوی نماز ندا می‌کنید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند» برخی از یهودیان به هنگامی که صدای اذان را می‌شنیدند، آن را به مسخره گرفته و می‌گفتند: خدا دروغگو را لعنت کند! و چون مسلمانان به نماز برمی‌خاستند و رکوع و سجده می‌کردند، به مسلمانان می‌خندیدند و ایشان را مسخره می‌کردند «این به‌سبب آن است که آنان مردمی‌اند که نمی‌اندیشند» زیرا نفس عادت استهزا و تمسخر، شأن و شیوه نابخردان و سبک مغزان است، چه رسد به آن که شعائر دین حق مورد تمسخره قرارگیرد.

در روایات آمده است که: اذان بعد از هجرت به هنگام تحویل قبله به‌سوی کعبه مشروع شد و اذان از شعائر اسلام و نشانه جداکننده میان «دارحرب» و «داراسلام» است چنان‌که رسول خدا ﷺ چون گروه جنگی (سریه) ای را به جهاد می‌فرستادند، به آنان دستور می‌دادند که اگر در محله و سرزمینی صدای اذان را شنیدند، دست به سلاح نبرند و اگر در آن صدای اذان را نشنیدند، حمله برند.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن

قَبْلُ وَأَنْ أَكْتَرَكُمْ فَسِيفُونَ ﴿۵۹﴾﴾ [المائدة: ۵۹].

«بگو: ای اهل کتاب! آیا جز به خاطر این بر ما عیب می‌گیرید» یا با ما ستیزه می‌کنید، یا انکار می‌ورزید، یا نسبت به ما بدبین هستید: «که به خدا و آنچه بر ما و آنچه پیش از ما نازل شده‌است، ایمان داریم» درحالی‌که به خوبی می‌دانید که ما برحق هستیم؟ «و آیا» این شیوه رفتار شما با ما «جز به خاطر آن است که بیشتر شما فاسقید؟» با ترک ایمان و بیرون رفتن از حوزه امتثال اوامر الله ﷻ؟ آری! عیب‌جویی و انکار شما ناشی از فسق و نافرمانی شماست.

﴿قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ

وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ

السَّبِيلِ ﴿۶۰﴾﴾ [المائدة: ۶۰].

آن‌گاه خدای سبحان این حقیقت را به پیامبرش روشن می‌کند که در اینجا مردمی هستند نکوهیده و دارای عیب که به‌واقع باید آن را عیب گفت و آن کفرشان است که موجب لعنت خدای سبحان و خشم وی بر آنان گردید تا بدانجا که این لعنت و خشم به فرجام نامیمون مسخ آنان انجامید: «بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا شما را به بدتر از این به اعتبار مثبت» یعنی: به اعتبار کیفر ثابت و غیر قابل برگشت «در پیشگاه الله خبر دهم»؟ اینک شما را از این مردم بد عاقبت‌تر خبر می‌دهم: «همانان که خدا لعنت‌شان کرده» یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده «و بر آنان خشم گرفته و آنان را بوزینگان و خوکان گردانید» یعنی: برخی را به صورت بوزینه و برخی را به صورت خوک مسخ کرد. مراد قوم یهودند زیرا خدای سبحان حرمت‌شکنان روز شنبه را به بوزینه مسخ کرد - چنان‌که تفصیل داستان آن در سوره «اعراف» می‌آید - و از نصاری نیز، منکران مائده نازل شده بر عیسی علیه السلام رابه خوک مسخ کرد. (مثبت): غالباً در مورد احسان و نیکی به‌کار می‌رود اما در این آیه به معنای کیفر و مجازات به‌کار رفته. «و» نیز گردانید از آنان «پرستشگران طاغوت» یعنی: کسانی که طاغوت را می‌پرستند. طاغوت: شیطان یا کاهن است «اینانند که از نظر منزلت» و جایگاه در روز قیامت «بدتر و از راه‌راست گمراه‌ترند» پس آنچه در مورد گمراهی مسلمانان می‌پندارند، ناروا و بی‌اساس است بلکه این وصف‌الحال خودشان می‌باشد.

﴿وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ ؕ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾﴾ [المائدة: ٦١].

«و چون نزد شما می‌آیند، می‌گویند: ایمان آوردیم» یعنی: اظهار اسلام می‌کنند «و حال آن که با کفر وارد شده و قطعاً با کفر بیرون رفته‌اند» یعنی: ای پیامبر ﷺ! نزد تو در حال کفر وارد شدند و باز با کفر از نزد تو بیرون رفتند پس آنچه از تو شنیدند؛ قطعاً در آنان هیچ تأثیری نکرد بلکه همان طوری که وارد شده بودند، به همان وضع هم بیرون رفتند «و الله دانایتر است به آنچه پنهان می‌داشتند» در نزد تو از کفر و اظهار می‌داشتند از اسلام، همراه با آشکار کردن شادمانی ظاهری برای تو.

﴿وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْأَيْمَانِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٢﴾﴾ [المائدة: ٦٢].

«و بسیاری از آنان را» یعنی: از منافقان، یا از یهود، یا جمعا از هردو گروه را «می بینی که در گناه شتاب می کنند» یعنی: به سوی دروغ، یا به سوی شرک می شتابند «و» می شتابند به سوی «تعدی» یعنی: ستمی که به دیگران متعدی می شود، یا به سوی در گذشتن از حد در ارتکاب گناهان «و» نیز شتاب می ورزند به سوی «حرامخواری خویش» سحت: مال حرام و مخصوصا رشوه است «واقعا چه اعمال بدی انجام می دادند».

﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ [المائدة: ۶۳].

«چرا خداپرستان و دانشمندان، آنان را از دروغ گفتن شان و حرامخواری شان نهی نمی کنند؟» یعنی: چرا علمایشان مردم را از منکراتی چون دروغگویی، حرامخواری و رشوت و ظلم که در میان شان شیوع یافته، نهی نمی کنند و نهی از منکر را فروگذاشته اند؟ «راستی چه بد است آنچه انجام می دادند» یعنی: چه بد است این کار و کردار علمایشان که قوم و مردم خویش را می بینند که در حرام و گناه فرورفته اند ولی با وجود آن، آنها را به حال خود وا می گذارند، بی آن که هیچ اهمیتی به این امر بدهند، یا در صدد تغییر این حالت برآیند، یا از مشاهده این منکرات چهره درهم کشند.

ملاحظه می کنیم که خدای سبحان در این آیه، «خواص» را که علمای تارک «امر به معروف» و «نهی از منکر» اند، به شدیدترین وجه و حتی سخت تر از توبیخی که در حق انجام دهندگان این گناهان روا داشته، توبیخ و سرزنش می کند زیرا این علما از آن جاهلان به گناه و ستم و حرام آلوده، بدبخت تر و تیره روزتر و بد فرجام تر و مجرم ترند. پس خدای سبحان ببخشاید و نگه دارد آن عالمی را که در موضوع فریضه امر به معروف و نهی از منکر، به مسؤولیت خود قیام می کند. در صحیح ترمذی آمده است: «آن گاه که مردم ظالم را ببینند اما دست وی را از ارتکاب ظلم نگیرند، نزدیک است که خداوند ﷻ آنان را به عذابی عام از نزد خود درافکند». از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «این آیه شدیدترین آیه قرآن در رابطه با توبیخ علما می باشد».

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلِعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَاللَّيِّنَاتُ بَيْنَهُمُ الْعِدَّةَ وَالْبَعْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي

الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۸۱﴾ [المائدة: ۶۴].

در بیان سبب نزول آمده است که این آیه درباره «فنحاص» یهودی نازل شد که گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾ [آل عمران: ۱۸۱]. «خدا فقیر و ما بی‌نیاز و ثروتمند هستیم». ، در این هنگام ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر او سیلی ای زد. <sup>۱</sup> به قولی دیگر: این آیه درباره یهودی دیگری نازل شد که گفت: ای محمد! پروردگارت بخیل است و انفاق نمی‌کند.

«و یهودیان گفتند: دست خدا بسته است» مراد یهودیان - لعنه‌الله علیهم - در اینجا این است که خداوند - العیاذ بالله - بخیل است «به گردن بسته باد دستهای آنان» این نفرینی است علیه آنان که: به بخل گرفتار گردند. همچنان جایز است مراد آیه این باشد که: دستهای آنان با اسارت در دنیا، یا با عذاب در آخرت، بسته می‌شود «و به سبب آنچه گفتند، لعنت شدند» یعنی: به سبب آن که گفتند: دست خدا جَلَّ جَلَلُهُ بسته است، از رحمت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ دور ساخته شدند. «بلکه هردو دست او گشاده است» یعنی: چنان نیست که شما یهودیان ملعون می‌پندارید بلکه حق تعالی در منت‌های جود و سخا و بخشش و گشاده دستی قرار دارد، آیا این همه نعمت‌هایی که در آسمان‌ها و زمین است، جز ثمره فضل داستان بلاکیف اوست؟ سپاس و ثنا بر وی باد! ملاحظه می‌کنیم که یهودیان به صیغه مفرد گفتند: (دست خدا بسته است)! اما خدای سبحان در پاسخ آنان به صیغه تثنیه فرمود: (بلکه هردو دست او گشاده است) تا منت‌های جود و سخای خویش را نشان دهد، چرا که اوج جود و سخای یک جواد در آن است که با هردو دست خود ببخشد «هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند» یعنی: بخشش و انفاق خدای سبحان به مقتضای مشیت اوست پس اگر بخواهد رزق و روزی را گشاده می‌دارد و اگر هم بخواهد آن راتنگ می‌گرداند زیرا پدیدآورنده گشایش و تنگدستی اوست لذا اگر روزی و نعمت را تنگ گرداند، این نیز به مقتضای حکمت بالغه او می‌باشد. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «همانا دست خدا پر است و بخشش و انفاق، از آن چیزی کم نمی‌کند...». «و قطعاً آنچه به سوی تو از جانب پروردگار تو فرو فرستاده شده» از قرآن که دربرگیرنده احکام نیکوست «بر طغیان و کفر بسیاری از آنان» یعنی: بسیاری از یهود و نصاری «می‌افزاید» یعنی: آیات منزله

برتو، بر کفر و طغیان آنان می‌افزاید، به سبب رشک و حسدی که در نهادشان است «و در میان آنان» یعنی: در میان یهود، یا در میان یهود و نصاری «تا روز قیامت دشمنی و کینه افگندیم» که این دشمنی و کینه هرگز انقطاع نمی‌پذیرد و اگر اتفاق و هم‌پیمانی‌ای هم در میان‌شان مشاهده شود، این فقط یک پدیده ظاهری و نمایشی است «هربار که آتشی را برای جنگ برافروختند، خداوند آن را خاموش ساخت» یعنی: هربار که جمعی را به جنگ رسول خدا ﷺ بسیج کردند و برای آن سازوبرگ و نیرو آماده نمودند، خدای سبحان جمعشان را پراکنده و نیرویشان را متلاشی ساخت پس نه کاری از پیش بردند و نه سودی به چنگ آوردند. آری! آنها پیوسته علیه اسلام جنگ‌افروزی کرده و برای آن ساز و برگ و نیرو گرد می‌آورند اما خدای عزوجل این تلاش‌ها و تکاپوهایشان را بی‌اثر و بی‌سرانجام می‌گذارد. در عصر ما نیز یهود و نصاری در برخی از نبردها بر مسلمانان پیروز نگشتند، مگر بدین سبب که در برابر پرچم‌هایی می‌جنگیدند که به نام اسلام برافراشته نشده بود «و در زمین به فساد می‌کوشند» یعنی: در ارتکاب اعمالی که فسادبار و فسادانگیز است جد و جهد می‌ورزند، که تلاش در جهت نابودی اسلام و توطئه علیه اهل اسلام از بزرگ‌ترین مصادیق فسادانگیزیهایشان است چنان‌که انتشار فحشا و نابودی اخلاق ملت‌ها نیز از مفاصد بزرگشان می‌باشد «و خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد».

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ التَّعِيمِ﴾ [المائدة: ۶۵].

«و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند» به آنچه که محمد ﷺ به همراه آورده است، همان طوری که در کتاب‌های نازل شده الهی بر خود به این کار مأمور شده‌اند «و» اگر «پرهیزگاری می‌کردند» از گناهان، که شرک به خداوند متعال و انکار دعوت رسول اکرم ﷺ از بزرگ‌ترین آنهاست «قطعا گناهانشان را» که مرتکب شده‌اند، هر چند هم بسیار و گوناگون است «می‌زدودیم و آنان را به بوستانهای» بهشتی «پرنعمت درمی‌آوردیم» چرا که دیگر در شمار مسلمانان درآمده بودند.

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾ [المائدة: ۶۶].

«و اگر آنان تورات و انجیل را بر پا می‌داشتند» یعنی: اگر احکام مندرج در آنها را که ایمان به رسالت محمد ﷺ از جمله آن است، بر پا می‌داشتند «و» اگر آنان «آنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده است» از دیگر کتب الهی، برپا می‌داشتند «قطعا از بالای سرشان» از برکات آسمانی «و از زیر پاهایشان» از برکات زمینی «برخوردار می‌شدند» با فراهم شدن اسباب رزق و روزی و کثرت و تعدد انواع آن بر ایشان. آیه کریمه دلالت می‌کند بر اینکه عمل به طاعت خدای ﷻ سبب گشایش رزق است «از میان آنان گروهی میان‌رو هستند» و آنان مؤمنانشان - چون عبدالله بن سلام و پیروانش و طایفه‌ای از نصاری هستند. ابن کثیر می‌گوید: «حق تعالی اقتصاد و میانه‌روی را بلندترین مقامات یهود و نصاری ذکر کرد در حالی که میانه‌روی از مقامات متوسط این امت است و مرتبه (سابقین) فوق آن می‌باشد»، چنان‌که در سوره «فاطر/۳۲» آمده است: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُاذِنُ اللَّهُ﴾ [فاطر: ۳۲]. که ترجمه و تفسیر آن خواهد آمد. «و بسیاری از آنان چه بدکردارند» آنان کسانی‌اند که بر کفرشان اصرار ورزیده و از اجابت دعوت محمد ﷺ و ایمان آوردن به رسالت ایشان سربر می‌تابند.

﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷].

«ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به‌سویت نازل شده، ابلاغ کن» در این دستور، پیامبر خدا ﷺ مأمور شدند تا تمام آنچه را که از سوی خدای ﷻ به ایشان نازل شده، به مردم برسانند و چیزی از آن را پنهان نکنند و هیچ چیز از احکام و معارف منزله الهی بر خود راه، با احدی به‌عنوان راز در میان نگذارند بلکه آن را به همگان ابلاغ کنند. و رسول خدا ﷺ این مأموریت را به شایسته‌ترین شکل آن انجام دادند. بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که فرمود: «هر کس به تو بگوید: محمد ﷺ چیزی از احکام و امور منزله الهی را پنهان ساخته در حالی که خدای ﷻ به او چنین مأموریت داده است که: ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾؛ بدان که او دروغ‌گوست». همچنان از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «اگر حضرت محمد ﷺ پنهان‌کننده چیزی از قرآن می‌بود، باید این آیه را که در مورد ازدواج ایشان با زینب است پنهان می‌کرد: ﴿وَتُحْفِي فِي نَفْسِكَ مَا

اللَّهُ مُبْدِيهِ ﴿[الأحزاب: ۳۷]: «و چیزی را که خدا آشکارکننده آن بود، تو در دل خود پنهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی، با آن که خدا سزاوارتر بود که از وی بترسی...». «و اگر چنین نکنی» یعنی: اگر برخی از این آیات منزله را، هرچند تا مدتی پنهان سازی «پیامش را نرسانده‌ای». و به‌خاطر اهمیت امر تبلیغ بود که رسول خدا ﷺ بعد از رساندن پیام الهی به مردم، در چندین جا آنان را گواه گرفتند و فرمودند: «هل بلغت؟ آیا پیام الهی را به شما رسانده‌ام؟». و مردم به‌ابلاغ رسالت از سوی ایشان گواهی دادند. «و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد» مراد از مردم در اینجا، کفاراند، به‌دلیل مابعد آن: «هرآینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند» زیرا آنان خود راه هدایت را انتخاب نکرده‌اند، همین‌گونه، آنان را بر رساندن آسیب و گزند به تو راه نمی‌نماید زیرا از امروز به بعد خدای منان تو را بی‌هیچ وسیله‌ای از کید و توطئه کسانی که خواسته باشند به تو آسیبی برسانند، نگاه می‌دارد پس دیگر هیچ مانعی فراروی تو در ابلاغ همه آنچه که از جانب حق تعالی به سویت وحی می‌شود، وجود ندارد لذا چیزی از آن را پنهان نکن.

خدای سبحان در این آیه به رسولش از آن رو وعده حفظ و حمایت می‌دهد تا این توهم دشمنان را که گویا مصلحت‌اندیشی رسول خدا ﷺ در امر نگهداشت خود از آسیب مردم، ایشان را به پنهان کردن پیام الهی و می‌دارد، دفع نماید. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ از سوی اصحابشان مورد حراست قرار می‌گرفتند و چون آیه ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ نازل شد، سر خویش را از قبه بیرون آورده و خطاب به نگهبانان فرمودند: ای مردم! بازگردید زیرا خدای تعالی مرا در پناه نگهبانی خویش گرفت». و هر کس توطئه‌ها و سوءقصد‌های فراوان علیه جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از جانب قریش، یهود و غیر آنان را مورد بررسی قرار دهد و به رغم اینها، سالم ماندن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از آسیب این توطئه‌ها ملاحظه نماید؛ کمال این معجزه را درمی‌یابد.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِن رَّبِّكُمْ وَلَيَبْدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿[المائدة: ۶۸].

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: نافع بن حارثه، سلام بن مشکم، مالک بن صیف و رافع بن حرملة از یهود، نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! آیا تو نمی‌پنداری که به دین و آیین ابراهیم هستی و به آنچه که از تورات نزد ما است ایمان داری و گواهی می‌دهی که اینها به راستی از سوی خداوند متعال است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آری! چنان است که می‌گویید ولی شما بدعت‌ها پدید آوردید و آنچه را که در تورات در مورد گرفتن پیمان از شما در امر تصدیق من آمده است، انکار کردید و به آنچه که مأمور تبیین آن به مردم شده بودید، کفر ورزیدید لذا من نیز از این بدعت‌هایتان برائت جستم». گفتند: حال که چنین است، بدان که ما بر حق و هدایت قرارداریم و به آنچه در دست ما است، تمسک می‌جوئیم، لذا نه به توایمان می‌آوریم و نه از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که خدای عز و جل در رد این پندارهایشان نازل نمود: «بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «ای اهل کتاب! شما بر چیزی» از حق و هدایت «نیستید تا» آن‌گاه که «به تورات و انجیل عمل نکرده‌اید» یعنی: تا آن‌گاه که به تمام اوامر و نواهی‌ای که در تورات و انجیل وجود دارد - و از جمله دستور به پیروی از محمد صلی الله علیه و آله و پرهیز از مخالفت با وی - عمل نکرده‌اید «و» نیز تا برپا ندارید «آنچه را که به شما از سوی پروردگارتان نازل شده است» که قرآن است، چرا که عمل به آن دو کتاب، بدون عمل به این کتاب اخیر، صحت پیدا نمی‌کند «و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید» یعنی: نزول قرآن، کفری بر کفرشان و طغیانی بر طغیانشان می‌افزاید «پس بر قوم کافر اندوه مخور» یعنی: دیگر دریغ و افسوس خوردن بر این گروه را بس کن و بدان که با وجود پیروان مؤمنت، تو را به آنها و ایمانشان هیچ نیازی نیست.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [المائدة: ۶۹].

«کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند، و صابئین» بیان معنای (صابئین) در سوره «بقره/۶۲» گذشت «و نصاری» یعنی: حاملان انجیل «هرکس» از آنان «که به خدا و روز آخرت ایمان آورد و کار نیکو کند پس نه ترسی بر آنان است» در هنگام لقاء الله «و نه اندوهگین می‌شوند» بنابراین، هرکسی از آن طوایف که به این



باورها ایمانی راستین و خالصانه داشته باشد و کارهای شایسته انجام دهد، البته بر او هیچ بیم و اندوهی نیست، یعنی اندیشه و اعتقاد سابقش به او هیچ زبانی نمی‌رساند. بایسته یادآوری است که اجماع مسلمانان منعقد است بر این که: یهودیان، نصرانیان و صابئیانی که دعوت رسول خدا ﷺ به آنان رسیده اما مسلمان نشده‌اند، از اهل دوزخ می‌باشند.

﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾ [المائدة: ۷۰].

«همانا ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم» بر توحید و یکتاپرستی «و به سوی آنان پیامبرانی را فرستادیم» تا برنامه‌ها و قوانین دین را به آنان بشناسانند و از مخالفتها بیم‌شان دهند اما «هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف دلخواهشان آورد، گروهی را به دروغ نسبت دادند و گروهی را کشتند» یعنی: برخی از آن پیامبران را دروغگو انگاشته و برخی را هم کشتند، که از جمله تکذیب شدگان، عیسی و امثال وی از انبیا هستند و از شمار کشته شدگان، زکریا و یحیی علیهما السلام.

﴿وَحَسِبُوا إِلَّا تَكُونُ فِتْنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ [المائدة: ۷۱].

«و پنداشتند که فتنه‌ای در کار نیست» یعنی: بنی اسرائیل پنداشتند که آزمایش و امتحانی - با انواع سختی‌ها - در کار نخواهد بود تا میزان پایبندی‌شان به پیمان مذکور در عرصه واقعیت آشکار شود. گفتنی است که این پندارشان به خاطر این بود که می‌گفتند: (ما فرزندان خدا و دوستان وی هستیم) «مائده/۱۸» بنابراین از سودای امتحان آسوده خاطر می‌باشیم. «پس کور و کر شدند» یعنی: از دیدن راه هدایت کور و از شنیدن حق کر شدند، آن‌گاه که با احکام تورات مخالفت ورزیده و «اشعیاء» پیامبر را کشتند «سپس» بعد از آن که توبه کردند «خدا توبه آنان را پذیرفت» و قحطی را از آنان برداشت؛ «دیگر بار بسیاری از آنان کور و کر شدند» اشاره به اعمالی است که بعد از توبه مرتکب شدند؛ چون کشتن یحیی فرزند زکریا و سوء قصد به جان حضرت عیسی علیه السلام «و خداوند به آنچه می‌کنند، بیناست» پس آنان را بر حسب اعمال‌شان جزا می‌دهد.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ  
 أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ  
 وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲].

«قطعا کسانی که گفتند: الله همان مسیح پسر مریم است، کافر شدند» گویندگان این سخن، فرقه‌ای از نصاری به نام «یعقوبیه»، و به قولی: فرقه دیگر به نام «ملکانیه»<sup>۱</sup> بودند که گفتند: خداوند ﷺ در ذات عیسی حلول کرده است! اماخدای سبحان این پندار غلطشان را با این فرموده‌اش رد می‌کند: «حال آن که مسیح می‌گفت: ای بنی اسرائیل! الله را بپرستید؛ پروردگار من و پروردگار شما» پس در حالی که مسیح خود دعوتگر راه توحید بود، آنها چگونه به خود اجازه می‌دهند که در حق کسی ادعای الوهیت کنند که خودش به بندگی اعتراف می‌کند و می‌گوید: من هم بنده‌ای همچون یکی از شما هستم؟ همان مسیحی که گفت: «هر کس به خدا شریک ورزد، قطعا او بهشت را بر وی حرام کرده است و جایگاه وی دوزخ است و برای ستمکاران هیچ یاری‌دهنده‌ای نیست» آری! این سخن نیز، حکایت ادامه سخن عیسی ﷺ است. اما به قولی دیگر: این سخن خداوند ﷺ است.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا  
 عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۷۳].

«هرآینه کسانی که گفتند: الله سوم سه کس است، کافر شدند» مراد از سه کس: خدای سبحان، عیسی و مریم‌اند. به قولی دیگر: مراد این سخن‌شان است که گفتند: خداوند از حیث شخصیت سه‌گانه است، در عین اینکه طبیعت یا ذات او یگانه می‌باشد. این سه شخصیت یا سه «اقنوم»، عبارتند از: «اقنوم پدر»، «اقنوم پسر» و «اقنوم روح‌القدس». «و حال آن که خدایی جز خدای یکتا نیست» یعنی: در دایره هستی، معبود برحق جز خدای سبحان نیست. به قولی: این دنباله سخن نصاری است. یعنی گفتند: خدایان سه شخص‌اند، در عین حال آن سه خدا، یکتا و یگانه‌اند «و اگر از آنچه می‌گویند» که سراسر کفر است «باز نایستند» و آن را ترک نکنند «به کافران‌شان عذابی

۱ - اصطلاح رایج معاصر در مورد این دو فرقه، «کاتولیک» و «ارتودکس» می‌باشد.

دردناک خواهد رسید» اما کسانی که اسلام آوردند، یا اسلام می‌آورند، از این حکم مستثنا هستند.

﴿أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [المائدة: ۷۴].

«آیا توبه نمی‌کنند» و رجوع نمی‌نمایند «به سوی الله و از وی آمرزش نمی‌خواهند» از بستن چنان افترايي که خدای ﷻ را بر سر خشم می‌آورد و آنان را در برابر مجازات سخت و سنگین وی قرار می‌دهد؟ «و خدا آمرزنده مهربان است» و این از منت‌های کرم و جود و لطف و رحمت وی بر خلقش می‌باشد که با وصف ارتکاب این افترا و بهتان عظیم، باز هم آنان را به سوی توبه و مغفرت فرامی‌خواند.

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ تُمْ أَنْظِرْ أُنِّي يُؤْفَكُونَ﴾ [المائدة: ۷۵].

«عیسی پسر مریم جز پیامبری که پیش از او نیز پیامبرانی گذشته اند، نیست» یعنی: عیسی عليه السلام فقط در مقام پیامبری قرار دارد و هرگز مقام او از این محدوده فراتر نرفته و نمی‌رود تا به پندار باطلشان به مرتبه الوهیت یا فرزندی خدای ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ [الإخلاص: ۳]. برسد بلکه او از جنس پیامبرانی است که قبل از وی آمده بودند و معجزاتی هم که خدای سبحان به دست وی پدیدار ساخت، موجب الوهیت وی نمی‌شود زیرا پیامبران قبل از وی نیز، نظیر این معجزات را آورده‌اند چنان که حق تعالی عصا را در دست موسی زنده گردانید و آدم را بدون پدر آفرید لذا اگر طبق پندار آنان، عیسی عليه السلام به خاطر این معجزات، خدا یا فرزند خدا گردیده پس پیامبران قبل از وی نیز - العیاذ بالله - خدا بوده‌اند!! «و مادرش زنی صدیقه بود» یعنی: مریم زنی صادق و راستگو، یا تصدیق‌کننده فرزندش عیسی عليه السلام در رسالت وی بود لذا این امر که او مادر عیسی بود، مستلزم الوهیت وی نیست بلکه او هم در وصف زن بودنش، زنی مانند دیگر زنان است چنان که تصدیق عیسی عليه السلام از سوی مادرش مریم، دلیل بر آن است که مریم پیامبر نیز نبود. پس نظر این حزم و جمعی دیگر مبنای محکمی ندارد که مادر عیسی، مادر موسی و ساره زن ابراهیم: را پیامبر می‌دانند، با استدلال به اینکه فرشتگان با ساره و مریم سخن گفته‌اند و پروردگار متعال درباره مادر موسی فرموده است: (و به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر بده) «قصص/۷».

آری! رأی جمهور علما بر آن است که خداوند ﷻ جز از جنس مردان، پیامبری برای بشر برنینگیخت. حتی شیخ ابوالحسن اشعری می‌گوید: «مسلمین بر این امر اجماع دارند». «هر دو غذا می‌خوردند» یعنی: عیسی و مریم همچون سایر افراد بشر غذا می‌خوردند پس کسی که چون سایر آفریدگان غذا بخورد، قطعاً پروردگار نیست زیرا فقط کسی غذا می‌خورد که به غذا نیازمند باشد و اگر غذا خوردن را ترک نماید، هلاک گردد. همچنان، کسی که غذا بخورد، برای قضای حاجت به مستراح می‌رود درحالی که پروردگار سبحان نه به غذا نیازی دارد و نه می‌میرد - پاک و برتر است پروردگار سبحان از این افتراها به پاکی و برتری بزرگ «بنگر چگونه آیات خود را برای آنان روشن می‌سازیم» و بطلان پندارهای بی‌بنیادشان را بر ملا می‌گردانیم؟ و این عبارت، مخاطبان را از حال این گروهی که بشری را بر مسند خدایی می‌نشانند، به تعجب در می‌افکنند. «باز بنگر چگونه رویگردان می‌شوند» از شنیدن حق و تأمل در آن، بعد از این بیان روشن؟ عجا بر حال این گروه!

﴿قُلْ أَنْعَبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [المائدة: ۷۶].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا غیر از خدا چیزی را می‌پرستید که اختیار زیان و سودی را برای شما ندارد؟» پس کسی که نه می‌تواند به شما سودی برساند و نه می‌تواند زیانی را از شما باز دارد، چگونه از سوی شما مورد پرستش قرار می‌گیرد؟ مراد، مسیح و مادرش مریم علیهما السلامند «و همانا خداوند شنوای داناست» و هرکس چنین باشد، فقط او به رساندن نفع و بازداشتن زیان تواناست، بدان جهت که او بر هر شنیدنی ودانستنی‌ای احاطه دارد بنابراین، فقط او خدای برحق است نه غیر وی.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ [المائدة: ۷۷].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق از حد نگذرید» یعنی: افراط‌گرایی و گزافه‌گویی و تجاوز از حد - چون ادعای الوهیت عیسی و در پیش گرفتن روشهای افراطی ناروا - را کنار بگذارید. ولی باید دانست که غلو و افراط در حق، یعنی به کارگرفتن تمام سعی و کوشش بشری در جست‌وجوی حق و حقیقت و کشف آن، مطلوب است و چنین افراطی مذموم نیست «و خواهشهای نفسی قومی را که

پیش از این گمراه شدند و بسیاری» از مردمان «را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند، پیروی نکنید» آنان، پیشینیان و پیشوایان یهود و نصاری قبل از بعثت محمدی ﷺ بودند. مراد این است که اسلاف یهود و نصاری خود قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ گمراه شده و بسیاری از مردم را در آن دوران گمراه ساختند و آیندگان‌شان نیز بعد از بعثت آن حضرت ﷺ به روش گمراه سازی مردم ادامه دادند زیرا روش گمراهی را برای پسینیان خود بنیان گذاشته و خط انحراف را ترسیم کردند.

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ [المائدة: ۷۸].

«کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم» یعنی: درتورات و انجیل «مورد لعنت قرار گرفتند، این بدان سبب بود که عصیان ورزیده و از حد می‌گذشتند» مانند از حدگذشتن‌شان در شکستن حرمت روز شنبه و کفرشان به عیسی ﷺ. یعنی: سبب این لعنت و نفرین، نافرمانی و تجاوزشان بود، نه چیز دیگری. آن‌گاه در تفسیر بیشتر این عصیان می‌فرماید:

﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [المائدة: ۷۹].

«آنان یک‌دیگر را از عمل زشتی که مرتکب آن می‌شدند، منع نمی‌کردند» یعنی: آن لعنت‌شدگان بنی اسرائیل، انسانهای گنه‌کار و متجاوز را از تکرار گناهی که انجام داده بودند، یا از ارتکاب گناهی که برای انجام دادن آن آماده می‌شدند، نهی نمی‌کردند. لازم به یادآوری است که امر به معروف و نهی از منکر، از مهمترین قواعد اسلام و بزرگ‌ترین فرایض شرعی آن است. ابن عطیه می‌گوید: «اجماع مسلمانان بر این است که نهی از منکر بر کسی که توان آن را دارد و در صورت انجام دادن آن، از رسیدن زیان بر خود و بر مسلمانان ایمن است، فرض می‌باشد اما اگر بیم‌چنین زیانی متصور بود، باید در دلش منکر را انکار نموده و مرتکب منکر را ترک نماید و با وی آمیزش نکند.» «چه بد است آنچه می‌کردند» از ترک انکار آنچه که انکارش بر آنان فرض بود. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «همانا اولین نقصی که در کار بنی اسرائیل وارد آمد، از آنجا ناشی شد که چون مردی با مرد دیگری روبرو می‌شد و وی را در منکری می‌دید، به او می‌گفت: ای مرد! از خدا پروا کن و از

این منکر دست بردار زیرا این کار بر تو جایز نیست اما همین که فردای آن بار دیگر با همان شخص ملاقات می‌کرد، ارتکاب منکر از سوی او، وی را از اینکه با او در یکجا بخورد و بیاشامد و همنشینی کند، باز نمی‌داشت پس وقتی چنین کردند، خداوند دل‌های بعضی از آنها را به بعضی دیگر زد (یعنی در میان‌شان بغض و دشمنی افکند) و سپس لعنت‌شان کرد». همچنان رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «همانا خداوند عامه مردم را به عمل خاصه آنان (یعنی اندکی از آنان که مرتکب منکرات می‌شوند) عذاب نمی‌کند تا آن‌گاه که منکر را در میان خویش ببینند و با وجود آن که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند پس وقتی چنین کردند، خداوند (خشک و تر را باهم می‌سوزاند) و خاصه و عامه هر دو را عذاب می‌کند».

﴿تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَلِيدُونَ﴾ [المائدة: ۸۰].

«بسیاری از آنان را» یعنی: از یهودیان را «می‌بینی که با کافران» یعنی: با مشرکان «دوستی می‌کنند» درحالی که مشرکان بر دین استوار و حقی قرار ندارند «راستی چه زشت است آنچه نفس‌های آنان برای آنان پیش فرستاده است» از کارنامه ننگینی که با آن به عرصه‌گاه قیامت وارد می‌شوند «آن چیز خشم‌گرفتن الله بر آنان است و آنان در عذاب جاودانند» یعنی: آنها در واقع برای خود خشم‌خداوند ﷻ در آخرت را پیش فرستاده‌اند پس چون در روز قیامت برانگیخته شوند، در جایگاه خشم الهی فرود می‌آیند و این، جایگاه حتمی آنهاست.

﴿وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ﴾ [المائدة: ۸۱].

«و اگر به خدا و پیامبر خود، یا پیامبر آخرالزمان «و آنچه که به سوی او فرود آمده» از کتاب «ایمان می‌آوردند» به ایمانی خالصانه بدون هیچ آمیزه‌ای از نفاق، در این صورت «آنان را» یعنی: مشرکان را «به دوستی نمی‌گرفتند» زیرا خدا ﷻ و پیامبرش آنها را از دوستی با مشرکان نهی کرده‌اند پس دوستی با مشرکان خود دلیل نفاق است «ولی بسیاری از آنان فاسقند» یعنی: از دایره ولایت و طاعت الله ﷻ خارج گردیده و به کفر و نفاق خویش استمرار می‌دهند.

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدُوًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيَّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيسِينَ وَرَهْبَانًا وَأَتَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ [المائدة: ۸۲].

ای مخاطب! «مسلمانان یهودیان و مشرکان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مسلمانان می‌یابی» پس، خطاب متوجه هرکسی است که صلاحیت مخاطب شدن با آن را دارد. یعنی: یهودیان و مشرکان - لعنهم الله - سرسخت‌ترین همه مردم در دشمنی با مؤمنان اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در بیان دشمنی تاریخی یهودیان با مؤمنان می‌گوید: «کسی که جنگ احزاب را علیه مسلمانان برانگیخت، یهودی بود... کسی که در فتنه زمان عثمان رضی الله عنه عوام را برانگیخت، گروه‌ها را برشوراند و شایعات را پراکند، یهودی بود... کسی که حرکت وضع احادیث دروغین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وضع روایات جعلی را در تاریخ و سیر رهبری کرد، یهودی بود... کسی که نعره‌های قومی را در آخرین خلافت مسلمانان (دوران عثمانی) برانگیخت، آتاتورک یهودی بود... و شما در پشت سر هر فتنه و توطئه‌ای علیه مسلمین، دست یهودیان را می‌بینید. از اینکه بگذریم؛ در پشت سر اندیشه مادی الحادی، یک یهودی است... در ورای اندیشه ویرانگر محوری بودن غریزه‌جنسی در زندگی انسان، یک یهودی قرار دارد... و بالاخره در پشت سر همه مکاتب و اندیشه‌های ویرانگر، یهودیان قرار دارند.» «و قطعاً مهربانترین مردم نسبت به مؤمنان کسانی را می‌یابی که گفتند: ما نصارییم، این بدان سبب است که از آنان کشی‌شان و راهبانی هستند» یعنی: نصاری را به دوستی و مودت با مؤمنان از آن رو نزدیک‌تر می‌یابی که در میان نصاری، کشی‌شان دانشمند و راهبان حق‌پرستی هستند که فروتنی برای خداوند عز و جلال، رحم، سودرسانی به مردم و حق‌جویی را به آنان آموزش می‌دهند. مراد از کشی‌شان در آیه کریمه، نیایشگران حق‌پرست و پیروان دانشمندان دینی هستند. رهبانیت و ترهب: عبارت است از: تعبد در صومعه‌ها و کلیساها «و نیز» دوستی و محبت نصاری با مؤمنان «به سبب آن است که آنان کبر نمی‌ورزند» از پذیرفتن سخن حق بلکه در برابر آن متواضعند، بر خلاف یهودیان که از این وصف به دور می‌باشند زیرا کفرشان، کفر عناد و انکار است. نسفی می‌گوید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که علم سودمندترین چیزهاست، هرچند علم

کشی‌شان باشد. همین‌طور بیزاری از کبر، سودمندترین چیزهاست؛ هرچند این بیزاری از سوی نصرانی‌ای باشد».

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا فَكُتِّبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۳﴾﴾ [المائدة: ۸۳].

«و چون اینان» یعنی: این دسته از نصاری که وصفشان گذشت «آنچه را بر این پیامبر نازل شده است بشنوند، می‌بینی که چشمانشان از اشک لبریز می‌شود» یعنی: آنها در هنگام شنیدن قرآن، به پری چشمانشان اشک می‌ریزند «به سبب آنچه از حق شناخته‌اند» یعنی: به سبب آنچه که از قرآن شنیده‌اند زیرا دریافته‌اند که این شنیده‌هایشان حق و حقیقت است زیرا این حقایق را در کتاب خود (انجیل) نیز یافته‌اند «می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم» به این کتابی که از سوی تو بر محمد ﷺ نازل شده است و نیز ایمان آورده‌ایم به پیامبری که این کتاب را بر وی نازل کرده‌ای «پس ما را در زمره گواهان بنویس» یعنی: ما را در شمار امت محمد ﷺ قرار ده، همانان که بر مردم در روز قیامت گواهی می‌دهند. یا ما را در زمره گواهان بر صدق و راستگویی محمد ﷺ و اینکه او فرستاده برحقت به سوی مردم است، بنویس.

﴿وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿۸۴﴾﴾ [المائدة: ۸۴].

«و ما را چه شده است که به خدا و آنچه از حق که به ما رسیده، ایمان نیاوریم» یعنی: چه سد و مانعی در میان ما و ایمان به حقیقت - که همانا رسالت حضرت محمد ﷺ است - می‌تواند حایل شود درحالی که مقتضی ایمان موجود است و آن طمع ما به دریافت انعام الهی است: «و حال آن که طمع داریم که پروردگاران ما را با قوم صالحان همراه و وارد کند» یعنی: در حالی که ما چشم داریم تا در مصاحبت صالحان - از انبیا ﷺ و پیروان فرمانبردارشان - به بهشت وارد شویم زیرا دیگر هرگز به عواملی که ما را بر کفر به خداوند ﷻ و پیامبرش وادارد، التفاتی نمی‌کنیم.

﴿فَأَنْتَبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۵﴾﴾ [المائدة: ۸۵].



«پس به پاس آنچه گفتند، خدا به آنان باغهایی پاداش داد که از زیر درختان آن نهرها جاری است، در آن جاودانه می‌مانند و این پاداش نیکوکاران است» آری! خدای عَلَّمَ در برابر این سخنشان که آن را به اخلاص گفتند و به مضمون آن نیز معتقد و باورمند بودند، چنین پاداش شایسته‌ای به ایشان داد.

در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ﷺ عمرو بن امیه ضمری را همراه با نام‌های به‌سوی نجاشی پادشاه حبشه فرستاده او را به دین حق دعوت کردند پس نجاشی به دنبال راهبان و کشی‌شان فرستاده همه آنان را گرد آورد، سپس از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه خواست تا بر آنان قرآن بخواند، جعفر رضی الله عنه بر ایشان سوره «مریم» را قرائت کرد پس همه آنان ایمان آوردند و چشمانشان از اشک لبریز شد و همانان اند که خداوند ﷻ آیه: «وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً» را تا «فَاكْتُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» در شأن ایشان نازل کرد.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ [المائدة: ۸۶].

و برای اینکه کسی از آیات قبل چنین برداشت نکند که ستایش یادشده، شامل همه نصاری است، خداوند متعال می‌فرماید: «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنان اهل دوزخ اند» پس بدانید که ثنا و ستایش ذکر شده، از آن گروه خاصی از نصاری است که اوصاف فوق در آنها یکجا شده است؛ که پذیرفتن اسلام از سوی ایشان در رأس آن اوصاف است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [المائدة: ۸۷].

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: گروهی از صحابه - که عثمان بن مظعون رضی الله عنه یکی از ایشان بود - گفتند: آلت‌های تناسلی خود را قطع می‌کنیم و شهوات دنیا را ترک نموده فقط به عبادت و نیایش حق تعالی مشغول می‌شویم و همانند راهبان به منظور عبرت‌گرفتن و عبادت، در زمین به سیر و سفر می‌پردازیم! چون این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ به دنبال ایشان فرستاده و شنیده‌های خود را در این باره با آنها در میان گذاشتند. آنان خبر رسیده را تصدیق کردند و گفتند: آری! چنین گفتیم و قصد چنین کاری را داریم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «ولی من روزه می‌گیرم و می‌خورم، نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان

از دواج می‌کنم پس هرکس به سنت من چنگ زند، او از من است و هرکس به سنت من چنگ نزند، او از من نیست». همان بود که درباره این گروه از صحابه نازل شد:

«ای مؤمنان! طیباتی را که الله برای شما حلال ساخته است حرام نشمارید» طیبات:

لذاذی است که خدای سُبْحٰنَهُ آنها را به بندگان حلال ساخته است. بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را نهی می‌کند از اینکه چیزی از پاکیزگی‌ها را برمبنای این پندار بر خود حرام سازند که حرام کردن پاکیزگی‌ها، به معنای طاعت و تقرب به حق تعالی است و از مقوله زهد و رویگردانی از دنیا می‌باشد، یا به هر بهانه دیگری نباید حلالی از حلال‌های خداوند سُبْحٰنَهُ را بر خود حرام گردانند. چنان که برخی از عوام‌الناس در هر عصر و زمانی چنین می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: این چیز بر من حرام است! آن چیز را بر خود حرام ساختم! و الفاظی مانند اینها - که نهی قرآنی شامل آن می‌شود «و از حد در نگذرید» با حلال کردن آنچه که حق تعالی آن را بر شما حرام گردانیده. یعنی: در اعمال رخصتها و فرورفتن در تساهل و آسان‌گیری، کار را به آنجا نرسانید که حرامی را بر خود حلال گردانید زیرا این کار نیز بر شما نارواست، همان‌گونه که سخت‌گیری‌های بی‌مورد، چون حرام کردن حلالها ناجایز می‌باشد «همانا الله از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد».

امام ابوحنیفه، امام احمد بن حنبل و پیروانشان بر آنند که: هرکس چیزی را تناول کرد که آن را بر خود حرام ساخته بود، بر وی کفاره یمین (سوگند شکنی) لازم می‌شود.

﴿وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلٰلًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِءِ مُؤْمِنُونَ﴾

[المائدة: ۸۸].

«و آنچه الله به شما روزی داده است؛ حلال و پاکیزه بخورید» لذا نه آنها را بر خود حرام بشمارید و نه پلید و نجس «و از آن خدایی که به او ایمان دارید پروا دارید» یعنی: در همه امور از خداوند متعال پروا دارید، از جمله در حلال و حرام وی. این آیه دلالت می‌کند بر اینکه ایمان به خداوند سُبْحٰنَهُ، موجب تقوا و پروا داشتن از وی در امر و نهی وی است.

و از آنجایی که حرام کردن پاکیزگی‌ها بر خود، غالباً با سوگند همراه است پس بیان حکم سوگند در اینجا مناسب می‌نمود، به همین جهت فرمود:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ ۖ فَكَفَرْتُمْ بِهِ ۗ إِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ

رَقَبَةً فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّرَهُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۸۹﴾ [المائدة: ۸۹].

«خداوند شما را به سوگندهای لغو بازخواست نمی‌کند» یعنی: سوگندهای لغو، بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارند و پرداخت کفاره هم در آنها واجب نیست. سوگند لغو: در مذهب شافعی رحمته این است که شخص در اثنای سخنش بگوید: نه والله! آری والله!، بی‌آن که از آن قصد قسم خوردن را داشته‌باشد، که این نوع از سوگندهای بی‌هوده، اغلب به‌طریق عادت از انسان صادر می‌شود. اما از نظر جمهور فقها: سوگند لغو آن است که شخص در خیردادن از گذشته یا از حال، گمان خویش را بر مبنای وقوع مفاد آن خبر قرار داده و بر وقوع آن امر پنداری سوگند بخورد؛ درحالی‌که واقعیت امر برخلاف آن باشد. بیان حکم سوگند لغو در سوره «بقره» نیز گذشت. «ولی شمارا به‌سبب محکم کردن سوگندها به‌قصد مؤاخذه می‌کند» یعنی: شما را به سوگندهای محکم و منعده‌ای که از روی قصد و اراده یاد می‌کنید، مؤاخذه می‌کند، در صورتی که این سوگندها را بشکنید.

پس سوگندها عموماً بر دو نوع اند:

۱- سوگندهای لغو. ۲- سوگندهای محکم و از روی اراده. اما در این‌جا نوع سومی از سوگند است که آن را «یمین غموس» می‌نامند. سوگند غموس در نزد احناف عبارت است از: سوگند خوردن قصدی بر وقوع امری در گذشته یا حال که واقع نشده است. احناف برآنند که سوگند «غموس» کفاره‌ای ندارد زیرا سزای آن فروغلتیدن و غوطه‌ور شدن در جهنم است چنان‌که از نام آن پیداست. «پس کفاره آن» یعنی: کفاره سوگند منعده، از کسی‌که با اراده و آگاهانه سوگند می‌خورد و سوگند خود را می‌شکند: «طعام دادن ده مسکین است از جنس میانه آنچه که خانواده خود را می‌خورانید» یعنی: آن ده مسکین را از میانگین آنچه که عاداتاً به کسان و خانواده خود می‌خورانید، اطعام کنید و طعام دادن ایشان از غذاهای اعلا بر شما واجب نیست، همان‌گونه که خوراندن به مسکین از طعام ادنی و پست نیز جایز نمی‌باشد و اطعام آنها تا سرحد سیرکردن آنهاست. احناف می‌گویند: اطعام به‌طور اعلی؛ سه نوبت غذا دادن با نان خورش، اطعام به‌طور ادنی؛ یک‌بار غذا دادن از خرما یا جو و اطعام به‌طور اوسط؛ دو نوبت غذا دادن در نهار و شام است. عمر و عائشه رضی الله عنهما گفته‌اند: برای هریک از ده مسکین، نیم صاع از گندم یا خرما بپردازد. رأی احناف نیز همین است. اما شافعی می‌گوید: برای هر

مسکین یک «مد»<sup>۱</sup> پردازد. «یا» کفاره سوگند قصدی «پوشانیدن آنان است» یعنی: پوشانیدن لباسی به آن ده مسکین است که بدنشان را بپوشاند، هر چند یک قواره لباس باشد. به قولی: مراد از (کسوت)، آن مقدار از لباس است که با پوشیدن آن، خواندن نماز جایز باشد. ولی احناف برآنند که حد ادنای لباس، لباسی است که تمام بدن را بپوشاند، از این جهت، دادن فقط یک ازار و عمامه کافی نیست. «یا» کفاره سوگند قصدی «آزاد کردن برده‌ای است» از قید بردگی. شافعی شرط کرده است که آن برده باید مؤمن باشد اما احناف، مؤمن بودن وی را شرط نکرده‌اند. بنابراین، کسی که سوگند می‌خورد و باز سوگند می‌شکند، در میان سه کار یاد شده مخیر است و هریک از آنها را که می‌خواهد، می‌تواند انجام دهد.

«پس هرکه اینها را نیافت، بر اوست که سه روز روزه بگیرد» یعنی: هرکس یکی از سه چیز یادشده را نیافت، روزه گرفتن سه روز پیاپی، کفاره وی است. و این رأی جمهور فقهاست. اما مالکی‌ها می‌گویند: گرفتن سه روز روزه به‌طور متفرق نیز درست است. «این است کفاره سوگندهای شما هنگامی که سوگند خوردید» و بعد از آن سوگند شکسته و حانت گردیدید زیرا دادن کفاره قبل از سوگندشکنی - چنان که احناف گفته‌اند - جایز نیست «و سوگندهای خود را نگاه دارید» این عبارت به سه معنی است:

- ۱- سوگندهای خود را نگاه‌دارید و به سوگندخوردن شتاب نوزید.
  - ۲- سوگندهایی را که خورده‌اید نگاه‌دارید و به شکستن آنها نشتابید.
  - ۳- چنانچه سوگندهای خود را شکستید، در پرداخت کفاره سهل‌انگاری نکنید.
- «این‌گونه خداوند برای شما آیات خود را بیان می‌کند» با این چنین بیان روشنی «باشد که شکر کنید» این نعمتهایی را که او بر شما منت نهاده است، چون نعمت بیان شریعت و روشن ساختن احکام خود.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلُمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۹۰].

«ای مسلمانان! جز این نیست که خمر و میسر» تفسیر خمر و میسر (شراب و قمار) در سوره «بقره» گذشت. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: تمام انواع قمار از «میسر» است، حتی بازی بچه‌ها با گردو و مهره‌های نرد. «و» جزاین نیست که

۱- صاع: عبارت از (۲۷۵۱) گرم، و مد: یک‌چهارم صاع است.

«انصاب» یعنی: بتانی که برای پرستش نصب شده بودند «و ازلام» یعنی: تیرهای قرعه، که تفسیر آن در اوایل این سوره گذشت «رجس است» رجس: بر پلیدی‌ها و نجاستها اطلاق می‌شود «و از عمل شیطان است» زیرا این شیطان است که اعمال یادشده را برای شما نیکو جلوه داده و آنها را آرایش می‌دهد «پس، از آن پرهیز کنید» یعنی: از پلیدی، یا از عمل شیطان پرهیز کنید؛ و در هر دو صورت معنی یکی است. «باشد که رستگار شوید» و به فیض رستگاری نایل گردید.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی با چندین تأکید، شراب و قمار را حرام اعلام کرد: تأکید اول این که: آنها را در ردیف پرستش بتان قرار داد. تأکید دوم این که: آنها را رجس، یعنی نجس معنوی معرفی کرد، هر چند به قول بعضی: در شراب نجاست حسی نیز هست. تأکید سوم این که: آن دو را از عمل شیطان نامید و روشن است که از شیطان جز شر خالص سر نمی‌زند. تأکید چهارم این که: مؤمنان را دستور داد تا از آن پرهیزند، که این تعبیر در نهی، از معنای (ترک کردن) بلیغ‌تر است. و نهایتاً این که: پرهیز از آنها را موجب رستگاری اعلام کرد پس هرگاه پرهیز از آنها رستگاری باشد، روشن است که ارتکاب آنها، سراسر زیان و خسارت است.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: درباره شراب سه آیه نازل شده است، اولین آنها آیه: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾ [البقرة: ۲۱۹]. است و بعد از نزول آن، برخی از اصحاب رضی الله عنهم چنین تبصره کردند که شراب حرام گشته لذا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: اجازه بدهید تا چنان که خداوند متعال در این آیه فرموده، از منافع شراب بهره گیریم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قبال این درخواست آنها سکوت نمودند. بعد از آن آیه: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى﴾ [النساء: ۴۳]. نازل شد، باز برخی چنین تبصره کردند که شراب حرام شده است لذا اصحاب رضی الله عنهم گفتند: یا رسول الله! بسیار خوب؛ در نزدیک اوقات نماز شراب نمی‌نوشیم. باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سکوت نمودند. سپس آیه: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...﴾ نازل شد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اکنون دیگر شراب (به‌طور قطع) حرام گردید.

در حدیث شریف آمده است: «کل مسکر خمر، وکل مسکر حرام، ومن شرب الخمر فمات وهو یدمنها لم یتب، لم یشربها فی الآخرة». «هر چیز مستی‌آوری شراب است و هر

مستی آوری حرام است پس هر کس شراب نوشید و در حالی مرد که هنوز به آن معتاد بود و از آن توبه نکرده بود، آن را در آخرت نمی‌نوشد».

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ [المائدة: ۹۱].

بعد از آن که حق تعالی در آیه سابق حکم تحریم شراب و قمار را اعلام کرد، اکنون در این آیه حکمت تحریم آنها را بیان می‌کند: «همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه بیندازد» این از مفسد دنیوی شراب و قمار است «و» از مفسد دینی نیز در آنها بسیار است، از جمله اینکه شیطان می‌خواهد: «شما را از یاد الله و از نماز بازدارد پس آیا شما دست برمی‌دارید؟» و از آنها به‌طور نهایی باز می‌ایستید؟ یعنی: دیگر بس است، باز ایستید! عمر رضی الله عنه چون این آیه را شنید، فرمود: باز ایستادیم پروردگارا!

احناف بر آنند که: بازی با نرد، شطرنج، قاب قمار، منقل چینی، ورق و مانند اینها مکروه تحریمی است، هر چند که با قمار همراه نباشد اما امام ابو یوسف بازی با شطرنج را مباح دانسته، مشروط به این شرایط که:

۱- بازی شطرنج با قمار همراه نباشد.

۲- شخص به‌طور دائم به آن پایبند نباشد.

۳- به واجبی از واجبات وی خلل وارد نسازد.

۴- بر آن بسیار سوگند نخورد.

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلْغُ

الْمُبِينُ﴾ [المائدة: ۹۲]

«و از خدا و پیامبر اطاعت کنید و بر حذر باشید» از نافرمانی خدا جل جلاله و پیامبرش، یعنی: ترس و حذر از مخالفت را با طاعت خدا جل جلاله و رسولش یکجا گردانید «پس اگر رو گردانیدید» از فرمانبرداری و ترس از خدا جل جلاله و اطاعت رسولش صلی الله علیه و آله «بدانید که بر پیامبر ما جز پیام رساندن آشکار نیست» یعنی: در آن صورت، شما بر پیامبر هیچ زبانی وارد نساخته‌اید زیرا مأموریت وی فقط ابلاغ آیات است و بس بلکه بر خود زیان رسانده‌اید؛ چرا که از تکلیف خویش روی بر تافته‌اید.

﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [المائدة: ۹۳].

«بر کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند، در آنچه خوردند» قبل از تحریم شراب، از هر نوع خوراکی و نوشیدنی‌ای که میل داشتند «گناهی نیست، چون تقوا پیشه کردند» یعنی: چرا که از آنچه بر آنان حرام گشته بود؛ چون شرک و غیره، پرهیز کردند «و ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند و باز تقوا پیشه کردند» و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعداً بر آنان حرام شد، با وجود آن که قبلاً بر آنان مباح بود «و ایمان آوردند» به تحریم آن «و باز تقوا پیشه کردند» و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعد از آن تحریم، بر آنان حرام شد و قبلاً بر آنان مباح بود «و نیکوکاری کردند» یعنی: اعمال نیک انجام دادند.

مراد از تقوا و ایمانی که در اول ذکر شد؛ تحقق اصل تقوا و اصل ایمان در آنان است، مراد از تقوا و ایمانی که بار دوم ذکر شد؛ ثبات و دوام ایشان بر تقوا و ایمان است و مراد از تقوای سوم؛ پرهیز از ظلم بر بندگان و احسان و مواسات با آنان است. یا مراد از تقوای اول؛ خودداری از شرک، مراد از تقوای دوم؛ خودداری از محرمات و مراد از تقوای سوم؛ خودداری از شبهات است «و الله نیکوکاران را دوست می‌دارد».

سبب نزول: چون آیه تحریم شراب و قمار نازل شد، گروهی از صحابه گفتند: چگونه خواهد بود سرانجام کار کسانی از ما که قبل از تحریم درگذشتند درحالی که تا دم مرگ شراب می‌نوشیدند و تا دم مرگ اموال به دست آمده از قمار را می‌خوردند و درحالی مردند که این غذاهای حرام در شکم‌شان بود؟ پس آیه کریمه نازل شد و روشن ساخت که چون آنها قبل از تحریم شراب و قمار درگذشته‌اند لذا بر آنان گناهی نیست درحالی که پرهیزگار هم بوده‌اند.

بایسته یادآوری است که حد شراب، بنابر رأی جمهور فقها هشتاد شلاق (دره) است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ وَءَأْيِدِكُمْ وَرِمَاحِكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ وَبِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۹۴].

«ای مؤمنان! هرآینه خداوند شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه‌های شما باشد خواهد آزمود» یعنی: شما را به چنان شکار آماده‌ای می‌آزماید که در آن به تیراندازی، راندن حیوانات شکاری و تعقیب و دنبال نمودن آنها نیازی نباشد بلکه آن شکارها - به منظور آزمایشتان - همه در دسترس و در برد نیزه‌هایتان قرار داشته باشد. آری! شکار یکی از موارد تأمین زندگی مادی اعراب بود و خدای سُبْحٰنَهُ ایشان را با تحریم آن در حال احرام و در سرزمین حرم، مورد آزمایش قرار داد چنان که بنی‌اسرائیل را با عدم تجاوز از حدود مقرر در روز شنبه، مورد آزمایش قرار داد «تا معلوم بدارد که چه کسی غایبانه از وی می‌ترسد» یعنی: خدای سُبْحٰنَهُ این آزمایش را ترتیب خواهد داد تا به علم ظهور معلوم بدارد که چه کسی از شما پنهان از چشم مردم، از او پروا می‌دارد، همان گونه که از او در پیش چشم و گوش مردم پروا می‌دارد زیرا پروا داشتن از خداوند عَلَمُ به‌طور غایبانه و نهان از چشم و گوش مردم، خود برهان ایمان است «پس هرکس بعد از آن تجاوز کند، برای اوست عذاب دردناک» به‌جهت مخالفت وی با امر و شرع الهی.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه در عمره حدیبیه نازل شد، آن‌گاه که انبوهی از جانوران و پرندگان بر مسلمانان در محل اردویشان درآمده و آن محل را پوشانیدند، به‌گونه‌ای که ایشان در گذشته چنین جمع انبوهی از حیوانات و پرندگان شکاری را هرگز ندیده بودند. همان بود که خدای سُبْحٰنَهُ ایشان را از کشتن شکار در حال احرام نهی کرد.

بایسته یادآوری است که این آزمایش برای مؤمنان تا روز قیامت استمرار دارد چنان که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًا بَلِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّرَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُمْ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ ۗ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿۹۵﴾ [المائدة: ۹۵].

«ای مؤمنان! درحالی که محرمید» یعنی: درحالی که جهت انجام حج یا عمره یا هر دو، احرام بسته‌اید «شکار را نکشید و هرکس از شما عمداً آن را بکشد» یعنی: درحالی آن را بکشد که به‌یادآورنده احرام خویش است، یا از حرمت کشتن آن آگاه است «باید نظیر آنچه کشته است کفاره‌ای بدهد» یعنی: بر وی تحمل کیفر و



پرداخت کفاره‌ای همانند با آنچه کشته؛ واجب است «از چهارپایان» یعنی: از شتر، یا گاو، یا گوسفند «که حکم کند به آن» یعنی: به آن جزا و کیفر، یا به همانند بودن آنچه که کشته است «دو تن عادل از میان شما» یعنی: دو مرد معروف به عدالت از میان مسلمانان به آن حکم کنند پس چون آن دو به آن حکم کردند، آن کفاره بر وی لازم می‌شود «و به صورت هدی به کعبه برسد» یعنی: اگر دو تن حکم عادل به کفاره حکم کردند، با آن حیوان کفاره، همان کاری انجام می‌شود که با قربانی انجام می‌شود؛ از فرستادن آن به سوی مکه و ذبح نمودن آن در آنجا. البته مراد آیه عین کعبه نیست زیرا قربانی در خود کعبه ذبح نمی‌شود بلکه مراد سرزمین حرم است و هیچ خلاقی در این نیست «یا باید کفاره‌ای بدهد که عبارت است از: طعام دادن مساکین، یا برابر آن روزه بگیرد» اما بر کسی که بدون عمد شکار را می‌کشد، کفاره‌ای نیست. برخی گفته‌اند: بر وی نیز کفاره است.

بایسته یاد آوری است که علما مقدار کفاره در هرگونه صیدی را مقرر داشته‌اند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «جزای صید یکی از سه چیز تواند بود:

۱- همانند صید را در حرم ذبح کند. این همانندی در نزد شافعی به خلقت و هیأت و در نزد ابوحنیفه به قیمت است زیرا مماثلت به خلقت و هیأت متعذر می‌باشد پس مراد مماثلت معنوی است و داوران باید قیمت آن را بسنجند نه حیوانی مانند آن را.

۲- به قیمت صید، خوراکی‌ای خریده و آن را به مسکینان بدهد. در نزد شافعی باید به هر مسکین مدی از طعام و در نزد ابوحنیفه به هر مسکین نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو بدهد.<sup>۱</sup>

۳- بجای اطعام هر نفر مسکین به شمار مسکینان یک روز روزه بدارد. پس جانی در میان سه نوع کفاره یادشده مخیر است «تا وبال کردار خود را بچشد» وبال: یعنی: سرانجام بد و جزای کشتن شکار را «الله از آنچه گذشت» از جانب شما، درمورد شکارکردن صید حرم قبل از نزول حکم کفاره «عفو کرده است ولی هر کس که بازگردد» به سوی کشتن شکار، بعد از این بیان قاطع «پس خدا از او انتقام می‌گیرد» در آخرت و او را به سبب گناهانش عذاب می‌کند «و خداوند غالب و صاحب انتقام است» بر کسی که از حدود اسلام تجاوز کند. برخی

۱ - یک صاع (۲۷۵۱) گرم است، و مد یک چهارم صاع است.

گفته‌اند: معنی این است که خداوند ﷻ از او با وضع نمودن کفاره انتقام می‌گیرد چنان که جمهور فقها از جمله امام ابوحنیفه، پرداخت کفاره را بر تکرارکننده این جنایت، واجب‌شناخته‌اند بنابراین، در نزد آنان جزا با تکرار شکار تکرار می‌شود زیرا جزای آخرت مانع وجوب جزای دنیا بر وی نیست. اما شریح و سعیدبن جبیر گفته‌اند: او در اولین باری که مرتکب این عمل شد، باید کفاره بدهد، ولی اگر این عمل را تکرار کرد، بار دوم بر وی به کفاره حکم نمی‌شود بلکه به وی گفته می‌شود: برو که خدای ﷻ از تو انتقام می‌گیرد! یعنی: گناه تو بزرگتر از آن است که با کفاره جبران شود.

خاطر نشان می‌شود که بر مبنای احادیث شریف، حیوانات و حشرات موذی ذیل از حکم قتل صید در حالت احرام مستثنا هستند: ۱ - کلاغ. ۲ - زغن (غلیواج). ۳ - عقرب. ۴ - موش. ۵ - سگ درنده. و گرگ نیز به سگ ملحق می‌شود. پس در کشتن آنها گناه و کفاره‌ای نیست.

﴿أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَلَعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [المائدة: ۹۶].

«برای شما» حتی در حال احرام نیز «شکار دریا حلال شده است» شکار دریا: شکار حیوانات آبی (آبزیان) است. مراد از دریا در اینجا: هر آبی است که در آن شکار دریایی یافت می‌شود، هرچند آن آب، آب نهر یا چاهی باشد «و» همچنین برای شما حلال شده «طعام دریا» طعام دریا: خوردنی‌ای از خوردنی‌های آن است که دریا به بیرون افکند، یا بر روی آب آید. اما در نزد ابوحنیفه، ماهی مرده‌ای که بر روی آب دریا می‌آید، خورده نمی‌شود و بجز ماهی، خوردن سایر حیوانات دریایی نیز در نزد احناف روا نیست. ولی غیر احناف، (صید) را در آیه کریمه به شکاری که از دریا زنده گرفته می‌شود و (طعام) را به آنچه که دریا بعد از مردن آن را به بیرون می‌افکند، تفسیر کرده‌اند. آری! شکار و طعام دریا را برای شما حلال گردانیدیم «تا برای شما منفعتی باشد» و مقیمانی که آن را به طور تازه مصرف می‌کنند، از آن نیرو بگیرند «و برای قافله» یعنی: منفعتی باشد برای مسافران شما که از آن توشه برمی‌گیرند و گوشت حیوان شکارشده را خشک می‌کنند، یا آن را در یخچالها نگهداری می‌کنند - چون عصر حاضر - «ولی شکار بیابان بر شما حرام گردیده است، مادام که محرم باشید» یعنی: تا آن‌گاه که لباس احرام بر تن داشته باشید. همچنان شکار غیر محرم بر محرم حرام

است، اگر غیر محرم آن را جهت استفاده محرم شکار کرده بود، مگر در رأی احناف که خوردن شکار خشکی را که به وسیله غیر محرم صید شده باشد؛ در هر حال برای محرم جایز می‌دانند، چه به منظور استفاده وی شکار شده باشد، چه در غیر آن. شکار خشکی شامل هر حیوانی می‌شود که در خشکی تخم‌گذاری و تولید نسل نماید، هر چند پاره‌ای از اوقات در دریا زندگی کند، چون مرغابی «و از خدایی که نزد او محشور می‌شوید پروا دارید» زیرا او شما را در برابر اعمال‌تان جزا می‌دهد.

﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِّلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۹۷].

«خداوند کعبه را که بیت الحرام است، سبب قوام امور مردمان» یعنی: مایه و مدار سامان‌یابی و انتظام امور معاش و معاد و دین و دنیایشان «گردانید» زیرا در حج، منافع و مصالحی نهفته است که سبب رونق دین و دنیایشان می‌شود؛ آری! در حج نیایشگرانشان به اوج عبودیت واصل می‌شوند، خائف و هراسناکشان ایمن می‌شود، ضعیفشان نصرت داده می‌شود، تجارشان در آن سود می‌برند، فقرایشان در آن اطعام می‌شوند و اخیراً اینکه خداوند ﷻ مناسک حج را سبب آبادانی وادی‌ای غیرمزروع گردانید، وگرنه در آن هیچ کسی اقامت نمی‌گزید «و» خداوند ﷻ «ماه حرام را» نیز سبب انتظام و سامان یافتن امور مردم گردانید، طوری که مردم در ماههای «حرام - ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب» - نه خونی را می‌طلبند، نه با دشمنی می‌جنگند و نه به امر مقدس و ارزش مورد احترامی بی‌حرمتی می‌کنند پس ماههای حرام - از این حیث - نیز مایه قوام و انتظام امور مردم است. ولی باید گفت که: حرمت قتل و قتال عادلانه در ماههای حرام، در شریعت ما منسوخ شده است «و» خداوند ﷻ «هدی را» یعنی: حیواناتی را که به مکه اهدا می‌شود «و قربانی‌های قلاده‌دار را» نیز سبب انتظام امور مردم گردانید زیرا بجز منافع دیگری که در آنهاست، وقتی کسی حیوان دارای گردن‌بند (قلاده) را با خود همراه کند، فهمیده می‌شود که او عزم حج یا عمره را دارد و بنابراین، کسی متعرض وی نمی‌گردد. و قربانی قلاده دار را مخصوصاً یاد کرد در حالی که این نوع قربانی نیز از (هدی) است، به خاطر آن که ثواب آن بیشتر و شکوه حج با آن جلوه‌گرتر است «این بیان برای آن است تا بدانید که الله آنچه را که در

آسمان هاست و آنچه را که در زمین است می‌داند و تا بدانید که الله به همه چیز داناست» پس بر اساس حکمت و علم مطلق خویش، احکام را مشروع می‌گرداند.

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: ۹۸].

«بدانید که عقوبت الله سخت است» بر کسی که احکام وی، حرم قدسی وی و حرمت احرام را سبک انگارد و به مقدسات و ارزش‌های وی بی‌حرمتی کند «و بدانید که خدا آمرزنده مهربان است» بر تائبان و بازگشت‌کنندگانی که به آستان عفو و رحمت وی باز می‌آیند.

﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾ [المائدة: ۹۹].

«بر عهده پیامبر جز رساندن پیغام» برای شما «نیست» پس اگر امتثال و اطاعت نکردید، مسلماً جز به خودتان زیان نرسانده و جز در حق خودتان جنایت نکرده‌اید اما تا جایی که به رسول خدا ﷺ مربوط است؛ ایشان به تکلیف خود عمل کرده، دستور خدای عزوجل را انجام داده و به واجب تبلیغ قیام کرده است پس برای شما در کوتاهی‌ها و تقصیرهایتان هیچ عذری نیست «و خداوند آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» لذا نفاق یا وفاق شما بر او پنهان نمی‌ماند.

﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَأْتِ الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۱۰۰].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «خبیث و طیب» یعنی: پلید و پاک «برابر نیست» مراد از خبیث: حرام و مراد از طیب: حلال است. یا مراد؛ انسان‌های بد و شرور و مردمان خوب و پاکند. یا مراد؛ اعمال بد و اعمال نیک است. قرطبی می‌گوید: «لفظ، عام است و همه این معانی را دربر می‌گیرد». آری! این دو برابر نیستند «هرچند کثرت پلیدی‌ها تو را به شگفت آورد» زیرا پلیدی یک چیز، سود و ثمر آن را از بین برده و برکت آن را نابود می‌کند «پس ای صاحبان خرد! از الله پروا کنید» و اعمال صالحه را بر کردارهای ناشایست برگزینید و از پاکان و نیکان مردم باشید، نه از تبهکاران و پلیدان آنها «تا رستگار شوید».

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۱۰۱].

پس از آن که خداوند ﷺ حکم شکار در حال احرام را بیان کرد، در اینجا مؤمنان را از مطرح کردن پرسش‌هایی که به انگیزه گرایش به تحریم اشیا عنوان می‌شود، نهی کرده و به آنان چنین ادب می‌آموزد: «ای مؤمنان! از آن چیزهایی نپرسید» که به پرسیدن از آنها نیازی ندارید و به شما در امر دینتان مدد نمی‌رسانند. آری! از پیامبر خدا ﷺ در چنین مواردی سؤال نکنید «زیرا اگر حقیقت آنها برای شما آشکار شود، شما را غمگین می‌کند» و بر شما ناخوش می‌آید. از جهتی دیگر، سؤال کردن از امور بی‌فایده و از آنچه که بدان نیازی نیست، ممکن است سبب وجوب آن امر بر سؤال کننده و بر دیگران شود چنان‌که یکی از روایات وارده در بیان سبب نزول این آیه، دال بر این امر است. در این روایت آمده است؛ یکی از اصحاب از رسول خدا ﷺ پرسید: آیا حج در هر سال فرض است؟ رسول خدا ﷺ خشمگین شدند و فرمودند: اگر بگویم: آری! بی‌گمان بر شما واجب می‌شود. همان بود که آیه کریمه نازل شد. «و اگر از آنها هنگامی که قرآن نازل می‌شود سؤال کنید» بدانید که با وجود رسول خدا ﷺ در میانتان و نزول وحی بر وی؛ «البته برای شما روشن ساخته می‌شود» جواب آن سؤالتان؛ با پاسخ رسول اکرم ﷺ یا با نزول وحی در باره آن موضوع «خدا از آنها گذشت» یعنی: خدا ﷺ از آنچه در گذشته سؤال کردید درگذشت پس دیگر بار به این شیوه بازنگردید. یا خدا ﷺ از مکلف کردنتان به آن تکالیف درگذشت «و خداوند آمرزنده بردبار است» و از بردباری وی است که شما را - جز بعد از هشداردانتان - مجازات نمی‌کند.

حاصل معنی این است: در پیرامونتان اموری است که قرآن از آنها سکوت کرده و شما را در مورد آنها به چیزی مکلف نکرده است پس، از آن چیزها سؤال نکنید ولی اگر به‌رغم این سؤال کردید، حکم آن بر شما نازل می‌شود، هرچند که شما را غمگین کند. در حدیث شریف آمده است: «بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از نظر جرم، کسی است که از چیزی سؤال می‌کند که حرام نشده است اما به سبب سؤال وی حرام می‌شود».

بعد از نزول این آیه، صحابه رسول خدا ﷺ به این ادب پایبند شدند به طوری که از طرح سؤالات بی‌فایده پرهیز کرده و فقط به آنچه که پیامبر اکرم ﷺ به ایشان ابلاغ می‌نمود، اکتفا می‌کردند. اما بعد از عصر رسول اکرم ﷺ، طرح سؤالات در مورد امور شرعی جایز است زیرا امروزه دیگر بیم آن نمی‌رود که حلال یا حرامی نازل شود.

﴿قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۱۰۲].

«همانا قومی پیش از شما، از مانند آنها سؤال کردند، باز به آن کافر شدند» یعنی: کسانی از امت‌های پیشین، سؤال‌هایی مطرح کردند که نیازی به طرح آنها نبود و ضرورتی دینی طرح آنها را ایجاب نمی‌کرد اما چون بر اساس پرسشهای خود به تکالیفی مکلف شدند، به آن تکالیف عمل نکردند، که نمونه این‌چنین اموری در آیین‌های یهود و نصاری فراوان است.

پس قاعده‌ای که از این آیات برمی‌آید این است: از رسول خدا ﷺ ابتدائاً چیز نومی را نپرسید اما جایز است که درباره آنچه نازل شده، به قصد فهمیدن و عمل کردن به آن، توضیح بخواهید.

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [المائدة: ۱۰۳].

«الله هیچ بحیره و سائبه و وصیله و حامی‌ای را مشروع نگردانیده است» بحیره: ماده‌شتری بود که اهل جاهلیت گوش آن را می‌شگافتند و شیر آن را به بتان اختصاص می‌دادند پس کسی حق دوشیدن آن را برای خود نداشت و شگافتن گوش آن نشانه‌ای بر این امر بود. سائبه: ماده‌شتری بود که نذر بتان می‌کردند و رهایش می‌ساختند، یا شتر نری بود که کسی به این نیت مشروط نذر بتان می‌کرد که اگر مثلاً خداوند جلّ و علا را از بیماری‌ای به سلامت برهاند، یا او را از سفر به منزل و مأوایش برگرداند، در این صورت آن شتر را آزاد بگذارد که در هر جایی می‌خواهد به چرا و آب برود و کسی بر آن سوار نشود. وصیله: ماده شتری بود که اگر دوشکم مادینه می‌زاید، به خودشان تعلق می‌گرفت اما اگر نرینه‌ای می‌زاید، به بتان اختصاص می‌یافت. حامی: شتر نری بود که چون از پشت وی ده فرزند به‌وجود می‌آمد، می‌گفتند: حالا دیگر پشتش داغ شده پس رهایش می‌کردند و دیگر نه کسی بر آن سوار می‌شد، نه او را از آب و علفی باز می‌داشتند. اینها اموری چند بود که اهل جاهلیت آنها را اختراع کرده و در آنها به روش پیشینیان‌شان تمسک می‌جستند. «ولی کافران بر الله دروغ می‌بندند» زیرا آنها این چیزها را به انگیزه تدین و تعبد بر خود حرام کرده و این تحریم را به خدای سبحان نسبت می‌دادند؛ درحالی‌که خدای جلّ و علا آنها را حرام نکرده بود «و بیشترشان تعقل نمی‌کنند» زیرا افعال و دیدگاه آنان از عقل و فهم نشأت نمی‌گیرد. چنان‌که آیه بعدی، نمونه دیگری از جهل و بی‌خردی آنان را این‌گونه معرفی می‌کند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ  
 ءَابَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ [المائدة: ۱۰۴].

«و چون به آنان گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبرش بیایید؛ می‌گویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است» یعنی: هرگز به قرآن و به پیامبر ایمان نمی‌آوریم زیرا دین پدرانمان برای ما کافی است «آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند» یعنی: حتی اگر هم پدرانشان جاهلانی گمراه بوده باشند، باز هم بر دین آنان باقی می‌مانند؟ حال آن که سزاوار نیست کسی فقط به‌خاطر اینکه پیشینیانش در راهی روان بوده‌اند، به کیش و آیین آنان باقی بماند، بویژه آن‌گاه که فساد شیوه‌های پیشینیان آشکار باشد، یا راه و روش آنان با کتاب خدا ﷻ و سنت پیامبرش ﷺ در مخالفت قرار داشته باشد. بنابراین، اگر اقتدا به کسی لازم است؛ آن کس باید عالمی راه‌یافته باشد در حالی که پدرانشان نه علمی داشتند و نه از هدایتی برخوردار بودند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ  
 مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [المائدة: ۱۰۵].

«ای مؤمنان! به خودتان بپردازید» یعنی: شما در قبال خودتان مسؤول هستید پس خودتان را بیایید، یا خودتان را نگاه دارید «هرگاه شما راه‌یافته باشید، کسی که گمراه شده‌است، به شما زیان نمی‌رساند» یعنی: چنانچه شما خود در حدود مسؤولیت نفس خویش، به سوی حق راهیاب و هدایت‌شده باشید، گمراهی کسانی از مردم که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند.

باید دانست که این آیه به معنای نفی وجوب امر به معروف و نهی از منکر نیست زیرا آیات قرآنی و احادیث نبوی بسیاری، بر وجوب حتمی و قطعی امر به معروف و نهی از منکر دلالت می‌کنند. پس این آیه کریمه که بر مسؤولیت شخصی تأکید می‌کند، بر کسانی حمل می‌شود که توانایی قیام به واجب «امر به معروف و نهی از منکر» را ندارند، یا بر کسانی حمل می‌شود که گمان نمی‌کنند امر به معروف و نهی از منکر به هیچ حالی از احوال در مخاطبشان تأثیری بجا گذارد، یا از آن بیم دارند که از امر به معروف و نهی از منکر با چنان زیانی روبرو شوند که صرف تصور وقوع آن، ترک آن را به آنان توجیه می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود: شما

این آیه را می‌خوانید و آن را در غیر جایگاه آن می‌نهدید... (یعنی آن را بر ترک امر به معروف و نهی از منکر حمل می‌کنید) در حالی که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «آن‌گاه که مردم منکر را دیدند و آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خدای عزوجل همه آنان را به عذاب خویش گرفتار کند». از ابوثعلبه خشنی نیز روایت شده است که فرمود: درباره این آیه از شخص بسیار آگاهی سؤال کردم، آری! درباره آن از رسول خدا ﷺ سؤال کردم پس در حدیث شریف فرمودند: «بلکه باید به معروف امر و از منکر نهی کنید تا آن‌گاه که چون [در زمانی قرار گرفتید که فقط] از بخل و حرص اطاعت و از هوای نفس پیروی می‌شد و خودپرستی و دنیامحوری مدار اعتبار بود و هر صاحب رأی و نظری فقط به رأی خویش دلخوش و فریفته می‌گردید پس در آن وقت بر شما مخصوصاً مسئولیت نفس خود شماست...». «بازگشت همگی شما به سوی خداوند است، آن‌گاه شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌سازد» یعنی: راه‌یافتگان و گمراهان هر دو به سوی خدا عزوجل باز می‌گردند و او به زودی تمام آنها را از اعمال‌شان خبر داده و در برابر عملشان محاسبه‌شان خواهد کرد، سپس همگی را در برابر اعمال‌شان جزا خواهد داد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَدَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ أَثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ ءَاخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِءَ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الْآثِمِينَ ﴿١٠٦﴾﴾ [المائدة: ١٠٦].

آیات سه‌گانه زیر از نظر اعراب، لفظ و حکم، از دشوارترین آیات قرآنی است:

«ای مؤمنان! نصاب شهادت در میان شما» شهادت در اینجا: عبارت از گواهی‌ای است که از سوی شهود ارائه می‌شود. آری! نصاب شهادت در میان شما «هنگامی که مرگ یکی از شما حاضر آید» حضور مرگ: حضور علائم و نشانه‌های آن است «این است که در موقع وصیت باید از میان خود دو تن را» یعنی: دو تن از مردان مسلمان را «به گواهی در میان خود فراخوانید که عادل باشند» یعنی: این دو تن شاهد مسلمان باید عادل باشند «یا دو تن از غیرتان را» یعنی: از کفار را «به گواهی فراخوانید، اگر در زمین سفر کرده باشید» و گواه مسلمانی موجود نبود «ومصیبت مرگ شما را فرارسید» یعنی: نشانه‌های مرگتان در رسید. پس در چنین شرایطی می‌توانید دو تن کافر را به گواهی



فراخوانید که بعد از مرگتان حامل وصیتتان بهسوی ورثهتان گردند و نیز حامل مال بجامانده از شما بهسوی آنان باشند.

آیه کریمه دلیل جایز بودن گواهی اهل ذمه بر مسلمانان در سفر و در مورد وصایا می‌باشد. یعنی: جواز گواه گرفتن کافر، مقید به دو شرط یاد شده است. واگر به گواهان کافر مشکوک شده و علیه آنها ادعای خیانت کردید: «آنان را» برای ادای سوگند «بعد از نماز» عصر، یا غیرآن از نمازها «بازدارید». خاطرنشان می‌شود که ادای سوگند و فیصله قضایا بعد از نماز عصر در میان مسلمانان مرسوم بود. و حکمت در سوگند دادن بعد از نماز، تغلیظ و به تکان واداشتن وجدان و ضمیر سوگندخورنده است «پس اگر در صداقت آنان شک کردید» و مردد بودید «به الله قسم خورند» آن دو تن شاهد، به این مضمون «که: ما این حق را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم» یعنی: ما بهره‌مان از سوی خداوند ﷻ را به این متاع ناچیز دنیا نمی‌فروشیم تا به‌خاطر دستیابی به مال دنیا، به‌نام مقدس او سوگند دروغ یادکنیم! «هرچند کسی که به‌نفع او گواهی می‌دهیم، صاحب قرابت باشد» یعنی: هرچند فرد (مشهودله) از نزدیکان ما باشد، ما قطعاً حق و راستی را بر رضای وی ترجیح می‌دهیم «و گواهی الله را پنهان نمی‌کنیم» یعنی: گواهی‌ای را که خدای ﷻ به نگهداری و بزرگداشت آن امر کرده، پنهان نمی‌کنیم «که در غیر این صورت، از گناهکاران خواهیم بود» این جمله نیز در حکم قسم داخل است.

﴿فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّ إِيمَانًا فَمَا خِرَانٍ يُقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهِدْتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهِدَتَيْهِمَا وَمَا أَعْتَدَيْنَا إِلَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۷﴾﴾ [المائدة: ۱۰۷].

«و اگر معلوم شد که آن دو دستخوش گناه شده‌اند» یعنی: اگر بعد از اجرای مراسم تحلیف، آگاهی حاصل شد که آن دو شاهد، یا آن دو وصی، با دروغ گفتن در شهادت یا در سوگند، یا با ظهور خیانتی دیگر مرتکب گناهی گردیده‌اند؛ «پس دوکس دیگر بجای آنها بایستند که قرابت نزدیکتری به متوفی داشته باشند» یعنی: دوتن دیگر که از نزدیکان متوفی باشند، بجای آن دو، جهت ادای سوگند علیه آنها بپا ایستند و بر آنچه که حق و حقیقت است؛ شهادت بدهند یا سوگند بخورند «از گروهی که هریک از دو گواه دروغ به زبردستی بر آنان، مال را حق خود ساخت» یعنی: این دو تن شاهد نزدیک

به متوفی، از کسانی باشند که از سوی آن دو شاهد اول، بر آنان جفا رفته و ستم شده است «پس به الله سوگند خورند که گواهی ما درست‌تر از گواهی آن دو است» یعنی: علیه دو شاهد کافر سوگند یاد کنند که: شهادت ما از شهادت آنها درست‌تر است و آنها دروغگو و خائن هستند و ما امانت‌دار و راستگو «و ما از حد تجاوز نکرده‌ایم» یعنی: ما این سوگند را علیه آنها به دروغ و بهتان نخورده‌ایم «و در غیر این صورت از ستمکاران باشیم» اگر در کارمان دروغ و دغلی وجود داشته باشد.

﴿ذَلِكَ أَذَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَةِ عَلٰی وَجْهَيْهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمٰنٌ بَعْدَ أَيْمٰنِهِمْ ۗ وَانْتَقُوا اللَّهَ ۖ وَاسْمَعُوا ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِينَ ﴿۱۰۸﴾ [المائدة: ۱۰۸].

«این» روش «نزدیکتر است به آن که شهادت را بر وجه آن ادا کنند» یعنی: این روش نزدیک‌تر به آن است که گواهان بردارنده گواهی وصیت، گواهی را بر وجه درست و به‌طور شاید و باید آن ادا کنند و آن را تحریف و تبدیل نکرده و در آن خیانت نورزند «یا از آن بترسند که سوگندها بعد از سوگندهای آنان برگردانده شود» یعنی: این روش نزدیک‌تر به آن است که گواهان وصیت ایمن باشند از این ترس که سوگندها به ورثه برگردانده شده و آنها برخلاف گواهی آنان سوگند بخورند زیرا اگر کسی بداند که بعد از سوگند وی، سوگند دیگری از جانب مدعی نخواهد بود، سوگند دروغ می‌خورد لذا سوگند ورثه بعد از سوگند شهود وصیت، سبب می‌شود تا شهود وصیت از سوگند خوردن به‌دروغ، پرهیز و احتیاط کنند «و از خدا پروا دارید» در امر خیانت و سوگند دروغ «و حکم او را بشنوید» به شنیدن پذیرش و اجابت «و الله گروه فاسقان را راه نمی‌نماید» یعنی: بیرون‌روندگان از دایره اطاعت خود را به حق راهیاب نمی‌گرداند.

حاصل معنای دو آیه کریمه فوق این است: اگر به کسی نشانه‌های مرگ دررسد، باید وصیت کند و دو تن شاهد عادل مسلمان را بر وصیت خود گواه بگیرد و چنانچه در سفر بود و جز کافران کس دیگری در حول و حوش وی نبود و دو تن شاهد مسلمان نیافت، جایز است تا دو تن شاهد کافر را بر وصیت خویش گواه بگیرد. سپس اگر ورثه شخص وصیت‌کننده، در گواهی آن دو تن شک کردند، باید آن دو کافر به خداوند عَلَّامٌ سوگند بخورند بر این که: به‌حق شهادت داده و چیزی از شهادت را کتمان نکرده‌اند و در مال متروکه متوفی که به آنها سپرده، خیانت ننموده‌اند. آن‌گاه اگر بعد از این سوگند، در عمل خلاف سوگندشان به‌ظهور رسید، یا تصور می‌رفت که چیزی از ترکه متوفی به وجهی از وجوه در ملکیت آن دو تن درآمده است، در این هنگام، دو تن از

مردان ورثه متوفی، علیه آن دو گواه کافر سوگند بخورند و بعد از آن به مفاد این سوگند عمل می‌شود.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که فرمود: «تمیم داری و عدی بن بدهاء دو تن از نصرانیانی بودند که در مکه تجارت می‌کردند... و چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کردند، آنان مرکز تجاری خویش را به مدینه انتقال دادند. در مدینه، یک تن از مسلمانان به نام بدیل سهمی یکجا با آنان به قصد تجارت عازم شام گردید، بدیل در راه بیمار شد و احساس کرد که از آن بیماری جان به سلامت نخواهد برد پس به دست خویش وصیتی نوشته و آن را در درون کالای تجارتی‌اش پنهان نمود، آن گاه وصیت کرد و آنها را بر وصیت خویش گواه گرفت. و چون درگذشت، آنها از میان کالای تجارتی‌اش ظرفی را که با طلا نقش‌ونگار یافته بود، برای خود برداشتند و چون به مدینه آمدند، ماجرای بیماری و مرگ بدیل را به خانواده‌اش بازگفته و اموالش را به آنان سپردند. هنگامی که خانواده بدیل کالایش را گشودند، وصیت‌نامه او را که صورت اموال خود را نیز در آن نوشته بود، یافتند اما از آن ظرف خبری نبود. لذا نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله شکایت نمودند، همان بود که آیات مبارکه نازل شد...».

ابن جریر طبری می‌گوید: «ترجیح این است که حکم آیه منسوخ نیست بلکه محکم است.».

﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَالِمُ الْغُيُوبِ﴾ [المائدة: ۱۰۹].

«روزی که خدا، پیامبران را گرد می‌آورد» که همانا روز قیامت است. مخاطب آیه مؤمنانند که باید این روز را به یاد آورند، یا از آن حذر کنند. آری! روزی که خداوند جل جلاله پیامبران را گرد می‌آورد «پس می‌فرماید: چه پاسخی به شما داده شد؟ یعنی: امت‌هایتان که خدای عز و جل شما را به سوی آنان برانگیخت، به شما چه پاسخی دادند؟ «می‌گویند: ما علمی نداریم، تویی که دانای رازهای نهانی» با آن که پیامبران علیهم السلام به چگونگی پاسخی که امت‌هایشان به ایشان داده‌اند دانا بودند ولی به‌منظور اظهار عجز و ناتوانی خود در پیشگاه خدای علام‌الغیوب، چنین گفته و پاسخ این سؤال حق تعالی را به خود وی تفویض کردند. به قولی دیگر: پیامبران علیهم السلام از هول و وحشت عرصه محشر، پاسخ امت‌هایشان را از یاد بردند. و این قولی است که می‌تواند یکجا کننده این

سخن‌شان با گواهی‌ای باشد که بعداً درباره امت‌هایشان می‌دهند. به قولی دیگر: محتمل است که مراد پیامبران علیهم‌السلام این باشد که: ما به اخلاص امت‌هایمان علمی نداریم زیرا فقط تویی که دانای آشکار و نهان هستی.

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَاٰلَتِكَ اِذْ اٰتٰتَكَ بِرُوْحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَاِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَاَلْاِنْجِيْلَ وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِاِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيْهَا فَتَكُوْنُ طَيْرًا بِاِذْنِي وَاِذْ تَبْرِئُ الْاَكْمَةَ وَاَلْبُرْصَ بِاِذْنِي وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰى بِاِذْنِي وَاِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرٰءِيْلَ عَنكَ اِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ فَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْهُمْ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ ﴿١١٠﴾﴾ [المائدة: ١١٠].

«هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور» ابن‌کثیر می‌گوید: «یادآوری این نعمت به عیسی علیه‌السلام بعد از بالابردن وی به سوی آسمان بود. یا این یادآوری به وی در روز قیامت است و تعبیر از آن به‌صیغه ماضی، برای آن است که بر وقوع حتمی آن دلالت کند». هدف از یادآوری نعمت بر او و بر مادرش، همانا آشنا ساختن امت‌ها به کرامت، علو مقام و رفعت شأنی است که خداوند جل جلاله آن‌دو را بدان مفتخر، معزز و ممتاز گردانید چنان‌که این یادآوری، دربرگیرنده توییح کسانی نیز هست که آن‌دو را به‌خدایی گرفتند زیرا آنان در واقع از این حقیقت غفلت کرده‌اند که این انعام‌ها بر عیسی و مادرش همه از جانب‌خداست سبحان بوده و آن‌دو، بندگانی از زمره بندگان وی‌اند که از این نعمت‌هایش برخوردار شده‌اند پس عیسی و مریم هیچ صلاحیت و قدرتی، افزون بر آنچه که‌خداست سبحان به آنها عنایت کرده، ندارند. آری! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور «آن‌گاه که تو را تأیید کردم» یعنی: نیرو دادم «به روح‌القدس» یعنی: روح پاک‌ی که خداوند جل جلاله عیسی علیه‌السلام را به آن مخصوص گردانید. به قولی: روح‌القدس، جبرئیل علیه‌السلام است. یعنی: تو را به وسیله جبرئیل تأیید و تقویت کردم «با مردمان در گهواره» به اعجاز «سخن‌می‌گفتی» در حال کودکی «و در میان‌سالی» نیز سخن‌می‌گفتی، و سخن‌گفتنت در هر دو حالت، هیچ تفاوتی باهم نداشت «و آن‌گاه که به تو کتاب را آموختم» یعنی: خط و سواد، یا مطلق کتاب - یعنی جنس آن را «و حکمت» یعنی: سخن محکم و استوار را «و تورات» یعنی: کتاب موسی علیه‌السلام را «و انجیل را» یعنی: کتابی را که بر خودت وحی کردم «و آن‌گاه که به اذن من از گل به‌شکل پرنده می‌ساختی، آن‌گاه در آن می‌دمیدی پس به‌اذن من

پرنده‌ای می‌شد» متحرک و زنده، مانند سایر پرندگان «و کور مادرزاد و پیرس را به‌اذن من شفا می‌دادی و آن‌گاه که مردگان را بیرون می‌آوردی» زنده از قبرهایشان و این برای تو معجزه‌ای بزرگ بود؛ «به اذن من» همه اینها به حکم و فرمان الهی بود و عیسی علیه السلام در همه اینها هیچ نقشی جز این نداشت که فقط از امر الهی پیروی کند «و هنگامی که بازداشتیم» یعنی: دفع کردم و برگردانیدم «از تو شر بنی اسرائیل را» وقتی قصد کشتن تو را کردند «آن‌گاه که برای آنان حجت‌های آشکار» یعنی: معجزه‌های روشن «آوردی پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست» چون در برابر درخشش این معجزات بزرگ خیره ماندند و تجلی آنها، چشم و روانشان را پر ساخت، قادر به انکار کلی آنها نشده بلکه آنها را به سحر و جادو نسبت دادند.

﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَأَمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ﴾ [المائدة: ۱۱۱].

«و چون وحی کردم» یعنی: الهام کردم «به‌سوی حواریون، که به من و پیامبرم ایمان آورید» پس نور توحید و اخلاص را در دل‌هایشان افگندم. به قولی دیگر معنی این است: به حواریون بر زبان پیامبرم عیسی علیه السلام دستور دادم که به من و رسالت پیامبرم ایمان آورید. حواریون: شاگردان و پیروان راستین عیسی علیه السلام بودند «گفتند: ایمان آوردیم» یعنی: آنها دعوت عیسی علیه السلام را اجابت کردند «و» گفتند: «گواه باش که ما مسلمانیم» یعنی: پروردگارا! گواه باش به اینکه ما در ایمان خویش کاملاً مخلص و به تو کاملاً تسلیم هستیم.

﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ أَتَقُولُوا لِلَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ مَوْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۱۱۲].

این آیه بیانگر داستان «مائده» است، داستانی که این سوره نسبت خود را از آن بر گرفته.

«هنگامی که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می‌تواند که بر ما مائده‌ای از آسمان فرو فرستد؟» به قولی: این درخواست حواریون از آن رو نبود که در توانایی خداوند متعال شک کرده باشند زیرا آنها به قدرت حق تعالی باور راسخ داشتند بلکه به سبب نیاز آنها به خوراکی بود. به قولی دیگر: آنها با درخواست مائده، خواستار طمأنینه و آرامش قلبی شدند چنان که ابراهیم علیه السلام گفت: (پروردگارا! به من بنمایان

که مردگان را چگونه زنده می‌کنی...» (بقره/۲۶۰). و آیه بعد، گواه هردو قول است زیرا نیاز به خوراک و اطمینان قلبی هردو در آن مطرح شده است. مائده: سفره‌ای است که بر آن غذا نهاده شده باشد. عیسی علیه السلام در پاسخ حواریون «گفت: اگر مؤمنید، از خدا پروا کنید» یعنی: چنانچه در ایمان خود راستگویید، از خدا پروا کنید و از این درخواست و امثال آن صرف‌نظر نمایید زیرا از شأن مؤمن به‌دور است که چنین پیشنهاداتی را به حق تعالی ارائه کند.

﴿قَالُوا نُزِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَنَطْمِئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ [المائدة: ۱۱۳].

«گفتند: می‌خواهیم که از آن بخوریم» زیرا جمع بزرگی با عیسی علیه السلام همراه بودند که غذای کافی برای خوردن نداشتند «و دل‌های ما آرام گیرد» با مشاهده کمال قدرت خداوند جل جلاله، یا به این امر که خداوند متعال درخواست ما را مورد اجابت قرار داده است «و بدانیم که به ما راست گفته‌ای» یعنی: به عین الیقین بدانیم که تو در ادعای نبوتت به ما راست گفته‌ای «و در نزول آن» یعنی: در فرود آمدن مائده از آسمان «از گواهان باشیم» در نزد کسانی از بنی‌اسرائیل یا از سایر مردم که شاهد فرودآمدن آن نیستند.

﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ [المائدة: ۱۱۴].

چون «عیسی بن مریم» این سخنان آنها را که بیانگر هدفشان از فرود آوردن مائده بود، شنید «گفت: بارالها! پروردگارا! از آسمان خوانی» پر از غذا «بر ما نازل فرما تا عیدی برای ما باشد» یعنی: تا روز فرودآمدن آن برای ما عیدی باشد «برای اول و آخر» امت «ما» یعنی: هم برای آنان که در عصر ما زندگی می‌کنند و هم برای کسانی که بعد از ما می‌آیند. به قولی: نزول مائده بر آنان در روز یکشنبه بود و از این جهت نصاری آن روز را عید خود قرار دادند «و» تا «نشانه‌ای از جانب تو» باشد. یعنی: دلالت و حجت روشنی باشد بر کمال قدرتت و درستی ادعای کسی که به رسالتش فرستاده‌ای «و ما را روزی ده» که با آن بر عبادتت نیروگیریم «و تو بهترین روزی‌دهندگان» بلکه در حقیقت، غیر از تو روزی‌دهنده‌ای نیست.

﴿قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾ [المائدة: ۱۱۵].

«خدای سبحان» خواسته عیسی علیه السلام را اجابت کرد و «فرمود: من فرو فرستنده آن بر شما هستم» و وعده من حق است و من خلف وعده نمی‌کنم «ولی پس از آن» یعنی: پس از فرودآوردن مائده «اگر کسی از شما کافر شود» و انکار ورزد «پس او را به عذابی تعذیب کنم که به آن» یعنی: به مانند آن «هیچ‌یک از اهل عالم را عذاب نکرده باشم» چرا که آنها در آن صورت، معجزه‌ای را تکذیب کرده‌اند که محسوس است و آن را به چشم سر دیده‌اند پس عذابشان نیز عذابی سنگین و بی‌مانند خواهد بود.

جمهور مفسران بر آنند که مائده بر آنان نازل شد، برخلاف قولی که می‌گوید: وقتی آنها به عذاب تهدید شدند، گفتند: به نزول مائده نیازی نداریم. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «مائده، بر عیسی علیه السلام و حواریون نازل شد و آن خوانی آماده از ماهی و نان بود که از آن در هر جایی که می‌رفتند و در هر زمانی که می‌خواستند، می‌خوردند». ابن کثیر بر اساس روایت عمار بن یاسر رضی الله عنه می‌گوید: «... آنها مأمور بودند که خیانت نکرده و غذای امروز را برای فردا ذخیره نکنند اما خیانت نموده و ذخیره کردند پس پروردگار به کیفر آن، به خوک و بوزینه مسخشان کرد».

ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌است که قریش نیز به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: از پروردگارت بخواه تا کوه صفا را برای ما طلا گرداند و آن وقت به تو ایمان می‌آوریم...! رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دعا کردند و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: پروردگارت بر تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: اگر می‌خواهی، کوه صفا را برای آنان به طلا تبدیل می‌کنم اما اگر کسی بعد از آن کفر ورزید، او را چنان عذاب کنم که احدی از جهانیان را عذاب نکرده باشم. و اگر هم می‌خواهی، در توبه و رحمت را به روی آنان گشاده بدارم [و کوه صفا را به طلا تبدیل نکنم]. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: «بلکه در توبه و رحمت را [برکوه طلا] ترجیح می‌دهم».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این گفت‌وگو میان عیسی علیه السلام و حواریون، ما را به طبیعت قوم عیسی علیه السلام و برگزیده‌ترین‌هایشان آشنا می‌سازد.. ملاحظه می‌کنیم که میان آنها و اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرقی است بزرگ زیرا

حواریون با آن همه معجزات حسی آشکاری که از عیسی علیه السلام دیدند، باز هم خواستار معجزه‌ای دیگر شدند درحالی که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن که اسلام آوردند، حتی یک معجزه هم درخواست نکردند... این است تفاوت عظیم حواریون عیسی علیه السلام با حواریون محمد صلی الله علیه و آله.

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتِ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّقٍ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ ۗ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۗ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ [المائدة: ۱۱۶].

«و یاد کن هنگامی را که خداوند گوید: ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بجز خداوند به خدایی گیرید؟» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! روز قیامت را به یادآور که حق تعالی در آن روز این سخن را به عیسی علیه السلام می‌گوید. این رأی جمهور مفسران در تفسیر آیه کریمه است. ولی به قولی دیگر: خداوند متعال این سخن را به هنگام بالابردن عیسی علیه السلام به آسمان، جهت رد پندارهای نصاری در باره وی بعد از بالابردنش به آسمان به وی گفت. و با آن که خداوند جل جلاله می‌دانست که عیسی علیه السلام چنین سخنی به نصاری نگفته است اما به منظور توییح نصاری و قطع حجت‌شان، از عیسی علیه السلام در این باره سؤال کرد. به قولی: حق تعالی این سخن را بدان جهت نیز عنوان کرد تا به مسیح علیه السلام بی‌آگاهاند که قومش بعد از او منحرف گردیده و به او پندارهایی دروغین بسته‌اند؛ چون گرفتنش به خدایی و پرستش وی و مادرش درحالی که خداوند متعال او را به‌سویشان برای این فرستاد که آنان را به‌یگانگی پرستی دعوت نماید. «عیسی گفت: تو را به‌پاکی یاد می‌کنم» یعنی: پروردگارا! تو منزهی و من تو را از این بهتان‌ها تنزیه می‌کنم «مرا نسزد که آنچه را از حق من نیست بگویم» یعنی: سزاوار من نیست که به خود چیزی را که از حق و حد من نیست، ادعا کنم. سپس عیسی علیه السلام این امر را به علم الهی ارجاع داد و گفت: «اگر این سخن را گفته باشم پس بی‌شک تو آن را دانسته‌ای» یعنی: من به‌سوی تو چه عذری پیش آورم درحالی که تو خود به حقیقت امر دانایی «می‌دانی آنچه را در ضمیر من است» و آن را از مردم پنهان می‌دارم «و نمی‌دانم آنچه را در ضمیر توست» لیکن من به علم نهان تو و آنچه که می‌خواهی انجام دهی، هیچ آگاهی ندارم «این فقط تو هستی که دانای رازهای نهانی» یعنی: تو فقط دانای هر چیزی هستی که از دسترس حواس و ادراک بنی‌آدم دور است.



﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا  
مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [المائدة: ۱۱۷].

«جز آنچه خود مرا به آن فرمان داده بودی، به آنان نگفتم» یعنی: به آنان جز آنچه را که تو خود به من فرمان داده بودی، فرمان نداده‌ام بنابراین، من به آنان گفتم: «که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست، بپرستید و مادام که در میان آنان بودم، بر آنان شاهد بودم» یعنی: بر آنان نگهبان و ناظر بودم و احوالشان را تحت اشراف و مراقبت خود داشتم و آنان را از مخالفت فرمانت باز می‌داشتم «پس آن‌گاه که مرا متوفی کردی، تو خود بر آنان نگهبان بوده‌ای» یعنی: چون مرا به آسمان بردی، تو خود بر آنان نگهبان و به آنان دانا و گواه بوده‌ای. پس (وفات) در اینجا به معنی مرگ نیست زیرا عیسی علیه السلام در آسمان بر همان حیاتی که در دنیا داشت، باقی است تا آن که در آخرالزمان به زمین فرود آید «و تو بر همه چیز نگهبانی» هم بر سخن و عمل من و هم بر سخن و عمل آنان.

﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَإِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸].  
«اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تو اند» پس با آنان هرآنچه خواهی، می‌کنی «و اگر بر آنان بیامیزی پس تویی عزیز» یعنی: قادر و توانا بر این کار «حکیم» و فرزانه هستی در افعال خویش.

عیسی علیه السلام این سخن را بر وجه استعطاف، یعنی درخواست مهربانی از حق تعالی برای آنان، مطرح کرد چنان‌که مولی در حق غلام خویش مورد این درخواست قرار می‌گیرد. همچنان ملاحظه می‌کنیم که عیسی علیه السلام در این سخن، از توانایی حکم کردن در مورد امتش در روز قیامت بی‌زاری می‌جوید بلکه حکم کردن در باره آنان را فقط به خداوند یگانه متعال مربوط می‌داند که هرچه خواهد با آنان می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی تا بامداد این آیه را تلاوت نموده و با همین یک آیه، رکوع و سجده می‌کردند پس چون صبح دمید، گفتم: یا رسول الله! شما تمام شب پیوسته تا بامداد این آیه را می‌خواندید و با آن رکوع و سجده می‌کردید، راز این کار در چیست؟ فرمودند: «من [در این شب] برای امت خود از پروردگار صلی الله علیه و آله درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امت من به

این شفاعت دست می‌یابد - ان شاء الله - اما این شفاعت مخصوص کسی است که به خدای سُبْحَانَكَ چیزی را شریک نیاورد».

﴿قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۹].

«خداوند فرمود: این روزی است که در آن راستگویان را راستی‌شان» یعنی: راستگویی‌شان در دنیا، یا: راستگویی‌شان در آخرت «نفع می‌رساند» و ممکن است هردو قول را جمع کرد و گفت: یعنی راستگویی پیوسته‌شان در دنیا و آخرت به آنان در روز قیامت نفع می‌رساند. «برای آنان باغهایی است» یعنی: در بهشت «که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه درآیند، خدا از آنان خشنود شد» با طاعات خالصانه‌ای که برای وی انجام دادند «و آنان نیز از او خشنود شدند» با پاداشی که دریافت کردند، پاداشی فراوان که اصلاً به خیالشان خطور نمی‌کرد و عقلمایشان از تصور آن عاجز بود «این است فوز عظیم» زیرا این رستگاری، باقی و ماندگار است درحالی که رستگاری دنیا ناپایدار می‌باشد. فوز: دست‌یافتن به مطلوب به کاملترین و عالی‌ترین شکل آن است.

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [المائدة: ۱۲۰].

«فرمانروایی آسمان‌ها و زمین برای الله است» پس این فرمانروایی نه از آن عیسی الصلی علیہ و آله و سلم است، نه از آن مادرش، نه از آن سایر کسانی که به دروغ به پروردگاری نسبت داده شده‌اند و نه هم از دیگر مخلوقات خدای سبحان «و» برای الله است «فرمانروایی آنچه در آنهاست» یعنی: فرمانروایی آنچه در آسمان‌ها و زمین است از تمام خلائق، همگی تماماً ملک خداوند متعال‌اند، از آن رو که او از داشتن فرزند و پدر منزّه است «و او بر همه چیز تواناست» پس هرگز به یاری دادن یاریگری از آنان محتاج نیست.

## سوره انعام

مکی است و دارای (۱۶۵) آیه است.

وجه تسمیه: به سبب آن که در آیات (۱۳۸، ۱۳۹) این سوره، از (انعام: چارپایان) سخن رفته است، آن را «انعام» نامیدند.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «سوره انعام تماما یکباره بر من نازل شد درحالی که هفتاد هزار فرشته با بانگ تسبیح و تحمید آن را همراهی می کردند». علمای اسلام می گویند: این سوره صف آرای محاجه و مبارزه با مشرکان و تکذیب کنندگان معاد است و به پایدار ساختن اصول عقیده و ایمان در بنیاد اندیشه و خرد و ضمیر انسان توجه دارد. شش آیه از این سوره مدنی است.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ [الأنعام: ۱].

در آغاز این سوره، حق تعالی همراه با ستایش خود، از قدرت کامله خویش خبر می دهد، حقیقتی که یگانگی و شایستگی اش برای تمام ستایش ها را اثبات می کند پس می فرماید: «ستایش آن خدایی راست که آسمان ها و زمین را آفرید و تاریکی ها و نور» یعنی: سیاهی شب و روشنی روز و تاریکی های کفر و نور ایمان «را پدید آورد» (ظلمات) را به صیغه جمع اما (نور) را به صیغه مفرد ذکر کرد، از آن رو که ظلمات کفر و نفاق بسیار و نور هدایت یکی است «آن گاه کافران» با وجود این حجتها و نشانه ها «با پروردگار خویش» غیر وی را «برابر می کنند» یعنی: کافران بعد از مشاهده این آفرینش عظیم، بجای آن که فقط حق تعالی را ستایش کنند، نعمت هایش را ناسپاسی کرده، معبودان باطلی را با او برابر می کنند و شریک می آورند که بر چیزی از آنچه که خداوند متعال بدان تواناست، قادر نیستند و این، نشان دهنده منت های حماقت و نادانی و بی شرمی آنهاست.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ

تَمَّتُّرُونَ﴾ [الأنعام: ۲].

«اوست آن که شما را از گل آفرید» مراد، آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَام است که اصل و بنیاد نوع بشر می‌باشد «آن‌گاه اجلی را مقرر داشت» برای شما، یعنی: وقت مرگ شما را «و نزد او میعاد می‌عین است» برای برپاساختن قیامت. به قولی: اجل اول؛ فاصله میان آفرینش انسان تا مرگ او و اجل دوم؛ فاصله میان مرگ تا زنده شدن مجدد اوست. به قولی دیگر: اجل اول؛ مدت عمر دنیاست و اجل دوم؛ مدت عمر انسان تا هنگام مرگ وی است «با این‌همه شما شک می‌کنید» یعنی: با آن که مشاهده می‌کنید که از آغاز تا انتها بر شما چه می‌رود، باز هم در امر بعثت خویش، شک می‌کنید!! آیا نمی‌دانید؛ آن ذاتی که شما را از گل آفرید و زندگانی دانا و با خردگردانید و برای شما این حواس و این اندامها را پدید آورد، سپس همه آنها را از شما سلب کرده و شما را بعد از آن، مردگانی بی‌جان و استخوان‌هایی پوسیده و پراکنده می‌گرداند به طوری که به اصل جمادی خود باز می‌گردید؛ همان ذات قادر متعال، از برانگیختن مجدد شما نیز ناتوان نیست و یقیناً اجسام شما را به شکل اولیه آن برمی‌گرداند و ارواح را بدان باز می‌گرداند؟!».

﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾ [الأنعام: ۳].

«و اوست الله در آسمان‌ها و در زمین» یعنی: اوست معبود، یا مالک، یا متصرف آسمان‌ها و زمین «نهان و آشکار شما را می‌داند و نیز آنچه را که عمل می‌کنید می‌داند» و هیچ پوشیده‌ای بر او پنهان نیست. آیات سه‌گانه فوق، در واقع چون مقدمه‌ای برای سوره «انعام» است و به مضمون اصلی این سوره که عبارت از محاجه با مشرکان و منکران معاد و پایدار ساختن اصول عقیده در نهاد بشر است، اشاره دارد.

﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ [الأنعام: ۴].

«و برای آنان» یعنی: برای مشرکان «هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان نمی‌آید» همانند معجزات انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام و سایر نشانه‌هایی که از قدرت حیرت‌انگیز پروردگار صادر می‌شود «مگر اینکه از آن روی بر می‌تافتند» بی‌آن که بدان کمترین توجه و التفاتی داشته باشند. آری! آنها از نشانه‌هایی روی برمی‌تابند که هرکس ذره‌ای عقل و خرد داشته باشد، نمی‌تواند در این حقیقت که آنها اثر فعل خدای سبحان‌اند،

شک کند، آنها باید به وسیله همین آیات و نشانه‌ها، به یگانگی خداوند متعال راه می‌یافتند اما اسفا! که هیچ نشانه‌ای از این نشانه‌ها را ندیدند، جز اینکه از آن روی برتافتند. روایت شده است که: مشرکان مکه به رسول خدا ﷺ گفتند؛ دعاکن تا ماه دو نیم شود، آن‌گاه ما ایمان می‌آوریم! ایشان دعا کردند و ماه دو نیم شد، نیمی از آن به جانب کوه حراء رفت و نیمی به جانب دیگر، چنان‌که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «من کوه حراء را در میان دو نیمه ماه دیدم». اما آنها با وجود مشاهده این معجزه ایمان نیاوردند و گفتند: این سحری است آشکارا!

﴿فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾  
[الأنعام: ۵].

«به تحقیق آنان حق را» یعنی: قرآن را «تکذیب کردند» زیرا قرآن بزرگ‌ترین معجزه و نشانه پروردگار است، به دلیل اینکه چون آنها در مورد قرآن به معارضه (تحدی) فراخوانده شدند، از آوردن مانند آن ناتوان گردیدند. یا معنی این است: اگر آنان از نشانه‌های الهی رو بگردانند، جای استبعاد نیست درحالی که بزرگتر از آن، یعنی قرآن را «آن‌گاه که به سویشان آمد» تکذیب کردند و به قولی معنی این است: آن‌گاه که محمد صلی الله علیه و آله به سویشان آمد، او را تکذیب کردند «پس به زودی اخبار آنچه بدان استهزا می‌کردند، به آنان خواهد رسید» یعنی: به زودی برای آنان آشکار خواهد شد که آنچه بدان استهزا و تمسخر می‌کردند، در جایگاه استهزا قرار نداشته است و آشنایی‌شان به این حقیقت: در هنگام ارسال عذاب الهی بر آنان، یا در هنگام پیروزی و غلبه اسلام در دنیا، یا در روز قیامت است.

﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ مَّكَّنتُهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾ [الأنعام: ۶].

«آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار قرن‌ها را هلاک کردیم» قرن: بر مدت انقضای عمر اهل هر عصری اطلاق می‌شود. یعنی: آیا از طریق شنیدن اخبار و معاینه آثار، این حقیقت برای‌شان آشکار نشده که چه بسیار امت‌ها را در عصری پس از عصر دیگر - به سبب اینکه انبیای خود را تکذیب می‌کردند - نابود کردیم «امتهایی که آنان را در زمین به قدری تمکین داده بودیم که شما را تمکین نداده‌ایم» یعنی: ما به آن امت‌های

تکذیب پیشه که قبل از شما بودند، از مال دنیا و طول عمر و نیرومندی بدنی، به اندازه‌ای اقتدار و امکانات داده بودیم که به شما نداده‌ایم ولی با این حال، همگی آنان را نبود کردیم پس نبود کردن شما با این ضعف و بی‌اقتداریتان بر ما آسان‌تر است. گفتنی است که مردم مکه نخستین مخاطبان قرآن در این موردند. «و بارانهای آسمان را پی‌درپی بر آنان فروفرستاده‌بودیم و رودبارها را از زیر آنان» یعنی: از زیر درختان و منازل آنان «روان ساختیم، آن‌گاه آنان را به سبب گناهانشان هلاک کردیم» پس اقتدار و امکاناتشان هیچ سودی به حالشان نکرد «و بعد از آنان امتی دیگر» یعنی: نسلی دیگر «پدید آوردیم» تا آنان را بیازماییم اما آن نسل نیز همانند آنها عمل کردند و همانند آنها هم نبود شدند پس شما ای اهل مکه! و ای منکران در همه‌جا و هر زمان! به خود آید.

این آیه بیانگر سنت الهی در عذاب کردن و نابودساختن جوامعی است که غرق گناه و نافرمانی حق تعالی می‌شوند. باید دانست: از اموری که مردم در آن بسیارزود فریب می‌خورند، این است که بدکاران سرکش و مفسدان عاصی، یا ملحدان کافر را در زمین، مقتدر و متمکن می‌بینند... ولی حقیقت این است که مردم در قضاوت خویش شتاب می‌کنند، آنها آغاز یا میانه راه را می‌بینند اما به پایان راه فکر نمی‌کنند و پایان راه فقط آن‌گاه دیده می‌شود که تحقق یابد! پایان راه دیده نمی‌شود، مگر در ویرانه‌های گذشتگان و خرابه‌های ستمگران. که قرآن در بسیاری از داستان‌های خود، ما را به همین وادهای ویران می‌برد تا درس عبرت بگیریم.

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَابٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾﴾ [الأنعام: ٧].

سبب نزول: این آیه کریمه درباره نضرب حارث و دو تن دیگر از قریشیان نازل شد که گفتند: ای محمد! به تو ایمان نمی‌آوریم تا برای ما از نزد خداوند نوشته‌ای نیآوری که چهار فرشته همراه آن بر صحت آن و درستی رسالتت گواهی دهند.

«و اگر کتابی نوشته بر کاغذ بر تو نازل می‌کردیم، آن‌گاه آنان با دستان خویش آن را لمس می‌کردند» تا بدانجا که از طریق حس بینایی و بساوی‌شان هر دو، آن را درمی‌یافتند «قطعا کافران» آنان «می‌گفتند: این، جز سحری آشکار نیست» بنابراین، به آنچه که مشاهده و لمس کرده بودند، از روی عناد و سرکشی ایمان نمی‌آوردند پس درحالی که رفتار آنان با یک حقیقت دیدنی و محسوس این‌چنین باشد، دیگر حال آنها

با وحی مجرد بر رسول خدا ﷺ که به وسیله فرشته موکلی نازل می‌شود که نه آن را می‌بینند و نه احساس می‌کنند، چگونه خواهد بود؟

﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ﴾

[الأنعام: ۸].

سبب نزول: رسول خدا ﷺ قوم خویش را به سوی اسلام فراخواندند و حکم خدای عزوجل را به آنان ابلاغ کردند اما جمعی از سران قریش گفتند: ای محمد! کاش با تو فرشته‌ای همراه گردانیده می‌شد تا درباره رسالت با مردم سخن می‌گفت...! همان بود که نازل شد: «و کافران گفتند: چرا بر پیامبر فرشته‌ای فرودآورده نشد» یعنی می‌گویند: ای محمد! چرا خداوند بر تو فرشته‌ای نازل نکرد، به گونه‌ای که ما آن را ببینیم و او با ما در این باره که تو پیامبر هستی، سخن بگوید تا به تو ایمان آورده و از تو پیروی کنیم؟ «و اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم» یعنی: به همان اوصافی که آنها پیشنهاد کردند، به گونه‌ای که او را مشاهده کرده و با او سخن می‌گفتند و از او سخن می‌شنیدند؛ «قطعا کار تمام شده بود» یعنی: بی‌تردید آنان را هلاک ساخته بودیم؛ چنانچه در هنگام فرود آمدن فرشته و دیدن وی، ایمان نمی‌آوردند «باز دیگر مجال و مهلتی داده نمی‌شدند» بعد از فرود آمدن و مشاهده آن فرشته. یا معنی این است: اگر فرشته را مشاهده می‌کردند، از هول و هراس دیدن او جان می‌باختند و نابود می‌شدند. انبیا علیهم السلام هم که گاهی فرشتگان را به صورت اصلی آنها می‌دیدند - چنان که در مورد رسول اکرم ﷺ روایت شده است - به این دلیل بود که ایشان با وجود آن که بشرند ولی استعداد و قابلیت‌های روانی و روحی و قلبی آنها با بشر عادی فرق می‌کند.

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ﴾ [الأنعام: ۹].

«و اگر آن فرستاده را فرشته‌ای می‌گردانیدیم، بی‌گمان او را به صورت مردی درمی‌آوردیم» یعنی: اگر هم آن فرستاده به سوی پیامبر اکرم ﷺ را فرشته‌ای می‌گردانیدیم که او را مشاهده کنند و مورد خطابش قرار دهند، بی‌گمان او را مردمی گردانیدیم زیرا انسان‌ها نمی‌توانند فرشتگان را به صورت حقیقی‌ای که حق تعالی ایشان را بر آن آفریده، ببینند، مگر بعد از آن که به شکل اجسام مشابه با اجسام بنی‌آدم - با همان تراکم و جسامت و چگالی آن - مجسم شوند چنان که ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: «اگر آنها فرشته را به صورت اصلی آن می‌دیدند، قطعا می‌مردند زیرا تاب و توان دیدن

فرشته را نداشتند». حتی در مقیاس عالم ماده نیز ثابت شده است که: میدان درک حواس بشر محدود است و چشم بشر نمی‌تواند ماده را در صورت تلطیف شده آن، یا در حالتی که دارای چگالی و تراکم بسیار بالایی باشد، ببیند، همان گونه که «انشتین» این قانون را توضیح داده است. پس هرگاه در عالم ماده چنین باشد، در عالم غیب چگونه خواهد بود؟ بنابراین، اگر خدای عَلَمِ رسول خویش به سوی بشر را فرشته مشاهده شده مورد خطابی قرار می‌داد، قطعاً انسان‌ها از او می‌گریختند و با او انس نمی‌گرفتند و رعب و وحشت از او سراپای وجودشان را فرا می‌گرفت، آن وقت، طبیعی بود که ترس حاصله از این امر، آنان را از سخن گفتن با آن فرشته و مشاهده وی باز می‌داشت «و هرآینه کار را بر آنچه که هم‌اکنون اشتباه می‌کنند، بر آنان مشتبه می‌گردانیدیم» یعنی: همین التباس و خلطیتی که هم‌اکنون درآند و می‌گویند که پیامبر هم بشری مانند ماست، در آن صورت نیز اتفاق می‌افتاد زیرا وقتی آنان فرشته را به صورت انسانی وی می‌دیدند، قطعاً می‌گفتند: این هم انسان است و فرشته نیست پس کار همچنان بر آنان مشتبه و آشفته باقی می‌ماند.

﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [الأنعام: ۱۰].

آن‌گاه حق تعالی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از اینکه با تکذیب دروغ انگاران قومش روبرو می‌گردد، تسلیت و دلجویی نموده می‌فرماید: «و همانا پیش از تو نیز پیامبرانی به استهزا گرفته شدند» یعنی: اگر تو با استهزای آنان روبرو هستی، انبیای پیشین نیز در معرض چنین استهزایی قرار داشته‌اند «اما آنچه را ریشخند می‌کردند، گریبانگیر ریشخندکنندگان آنان شد» یعنی: آنچه بدان ریشخند می‌کردند، بر خودشان فرود آمد و استهزایشان به «حق»، سبب نابودیشان گردید.

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱].

«بگو» ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «در زمین سیر کنید، آن‌گاه بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟» یعنی: در زمین سیروسفر کرده و آثار و ویرانه‌های بجا مانده از پیشینیان را بنگرید تا بدانید که چه عقوبت‌هایی بر سر آنان فرود آمده است، بعد از آن که در نعمت‌های بزرگ مستغرق بودند پس اگر شما نیز همچنان شیوه نادرست و نقش پای آنان را در تکذیب حق دنبال کنید، به آنان پیوسته و بسان آنان هلاک می‌شوید.



﴿قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۲].

«از آنان پرس» ای پیامبر ﷺ که «آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن کیست؟ بگو: از آن خداست» یعنی: از آنان این سخن را پیرس پس اگر پرسیدند: از آن کیست؟ بگو: از آن خداست، به اعتراف خودتان - چرا که مشرکان در این حقیقت شکی نداشتند - یا برای آنان در این باره که آسمان‌ها و زمین از آن خدا ﷻ است، حجت و دلیل بیاور و چون به این اصل اعتراف کردند؛ فهم این حقیقت که خدای مالک آسمان‌ها و زمین بر فرودآوردن عذابی عاجل قادر است، نیز بر آنها دشوار نخواهد بود ولی حق تعالی «رحمت را بر خود مقرر کرده است» مراد این است که: با وعده‌ای مؤکد، رحمت خویش را به بندگانش وعده داده‌است و وعده او خواه‌ناخواه تحقق پذیرفتنی است بنابراین، بندگانش را به شتاب عذاب نمی‌کند بلکه از آنان توبه و انابت را می‌پذیرد چنان‌که فرستادن پیامبران ﷺ، فرودآوردن کتابهای آسمانی و برپاداشتن ادله بر حقانیت حق نیز از رحمت وی بر آنهاست.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «آن‌گاه که خدای عز و جل آفرینش خلق را به پایان رساند، نام‌های به عبارت زیر نوشت و آن را در نزد خویش بر بالای عرش نهاد: همانا رحمت من بر خشمم پیشی گرفته‌است.» «یقیناً شما را در روز قیامت گرد می‌آورد که هیچ شکی در آن نیست» یعنی: هیچ شکی در روز قیامت یا در گرد آوردنتان نیست اما خداوند متعال مهلت‌تان می‌دهد و گردآوردنتان را از قبرهایتان تا روزی که منکر آن هستید، به تأخیر می‌اندازد «کسانی که بر خود زیان زده‌اند، ایمان نمی‌آورند» یعنی: کسانی که به این حقیقت ایمان ندارند، به زودی در روز گردآوری، بر آنان روشن خواهد شد که با این عمل خویش به خود زیان زده و خود را غرق خسران کرده‌اند.

﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [الأنعام: ۱۱۳].

«و برای اوست آنچه در شب و روز ساکن است» یعنی: همه چیزهایی که در شب و روز آرام و ساکنند، از آن حق تعالی هستند. آری! با تأمل در پدیده‌های هستی، ملاحظه می‌کنیم که بعضی اشیا همه‌وقت در حال سکون و آرامش به‌سرمی‌برند؛ چون جمادات و بعضی اشیا در شب آرام‌اند؛ چون اغلب حیوانات و بعضی از آنها در روز آرام‌اند؛ مانند

بسیاری از پرندگان و درندگان و حشرات. به قولی: مراد این است که هرچه در شب و روز آرام است و هرچه هم که تحرک و تکاپو دارد، جملگی از آن حق تعالی است.

عنوان کردن حرکت و سکون در این مقام، به معنای برپاداشتن حجت علیه کافران است زیرا حرکت و سکون، مقتضی حدوث عالم است و حدوث عالم، بوجود آفریننده‌ای برای آن دلالت می‌کند و آفریننده آن مالک آن است و چیزی از وی پنهان نیست، به همین دلیل، آیه کریمه را این‌گونه به پایان برد: «و اوست‌شنوای دانا» لذا هیچ چیز بر او پنهان نیست. پس هرگاه چنین است، مکلفان باید از روز قیامت حذر کنند زیرا ذاتی که احوال و اوضاعشان را نقد می‌کند، به همه امور آگاه و بیناست و حساب هم سخت است، جز بر کسی که خدا ﷻ خود آن را بروی آسان سازد.

﴿قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَنْحِدُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾﴾ [الأنعام: ۱۴].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا غیر از خدا - فاطر آسمان‌ها و زمین - را ولی خود گیرم؟ در حالی که اوست که آنها را از کتم عدم اختراع کرده و آفریده است؟ نقل است که مشرکان رسول خدا ﷺ را به پرستش بتان دعوت کردند پس آن حضرت ﷺ مأمور شدند که این سخن را به آنان بگویند «و اوست که به همگان روزی می‌خوراند و خود روزی نمی‌خورد» یعنی: حق تعالی به مردم رزق و خوراک می‌دهد در حالی که خود از خورد و خوراک و کسی که اطعامش کند بی‌نیاز است پس از آنجایی که هیچ نیرویی جز خدای سبحان نمی‌آفریند و روزی نمی‌دهد لذا شایستگی این را که به پرستش گرفته شود، نیز ندارد. آری! ای پیامبر! بعد از آن که ولایت و سروری غیر خدا ﷻ را انکار می‌کنی، به آنان «بگو: من مأمورم که نخستین مسلمان باشم و به من فرمان داده شده که هرگز از مشرکان نباشم» مأمورم تا اولین کسی از قوم خود باشم که به طاعت و توحید حق تعالی گردن می‌نهد و اولین کس از این امت باشم که در بست تسلیم فرمان خدای ﷻ است. به راستی هم‌چنین بود زیرا رسول خدا ﷺ از همه امت خویش در اسلام جلو بودند.

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾﴾ [الأنعام: ۱۵].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم» با پرستش غیر وی، یا مخالفت امر یا نهی وی «هرآینه از عذاب روز بزرگ می‌ترسم» که همانا روز قیامت است،

آن‌گاه که گردنکشان و نافرمانان در برابر اعمال‌شان مورد محاسبه و عذاب قرار می‌گیرند - جز آن کس که خداوند عَزَّ وَجَلَّ او را شامل رحمت خویش گرداند.

﴿مَنْ يُصِرْفَ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴾ [الأنعام: ۱۶].

«آن روز، کسی که عذاب از وی برگردانده شود» یعنی: هرکسی که عذاب از وی در روز قیامت بازداشته شود «قطعاً خدا بر او رحمت آورده» یعنی: یقیناً او از اهل رحمت عظمی، یعنی از اهل نجات است و به‌زودی به بهشت وارد خواهد شد «و این همان فوز آشکار است» فوز: عبارت از به دست آوردن سود و منتفی شدن زیان است لذا مسلم است که نجات در روز قیامت، فوز و رستگاری کامل و آشکاری است.

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنعام: ۱۷].

«و اگر خداوند به تو زبانی برساند» و سختی و بلا و ضرری چون فقر، بیماری یا بلای دیگری را بر تو نازل کند «کسی جز او برطرف‌کننده آن نیست» یعنی: کسی جز او قادر به برداشتن آن زبانی که بر تو نازل می‌شود، نیست «و اگر خیری به تو برساند» چون گشایش و نعمت و رفاه، یا عافیت و سلامتی، یا غیر آن از نعمت‌ها «پس او بر همه چیز تواناست» و از جمله این توانایی وی، رساندن شر و خیر است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا می‌کردند: «اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِي لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنَ الْجَدِّ». «بارخدا! عطا می‌کنی و آنچه را که تو بازش داری، هیچ بخشنده‌ای نیست و جایگاه و ثروت هیچ صاحب جلال و ثروتی در دنیا، در آخرت به وی از جانب سودی نمی‌رساند» بلکه آنچه که به وی سود می‌رساند، ایمان و عمل صالح است و بس.

بعد از آن که خدای عَزَّ وَجَلَّ پیشنهاد کافران را در مورد فرستادن فرشته و فرود آوردن نام‌های از آسمان که دال بر تصدیق رسالت باشد، بیان کرد و روشن ساخت که این‌گونه پیشنهادات، ناشی از عناد و استهزای آنان است، نه از سر اشتیاق به کشف و دریافت حقیقت، اینک در این آیات به پیامبرش دستور می‌دهد که به مشرکان چهار سخن را بگوید و به کار بستن این چهار دستور، داروی درد کافران است پس هرکس از اهل کفر که بخواهد ایمان آورد، راه همین است که باید برود:

۱- سیروسفر در زمین و عبرت گرفتن از فرجام کار تکذیب‌کنندگان.

۲- شناخت مالکیت و فرمانروایی همه جانبه حق تعالی و دیدن آثار رحمت وی بر همه چیز.

۳- نگرش در آفرینش حق تعالی.

۴- اعلان ترس و نگرانی از عذاب خدا ﷻ.

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۱۸].

«و اوست قاهر» یعنی: غالب و چیره و برتر «بر بندگان خود» که گردنهای گردنکشان در برابر وی فرو افتاده و سرهای جباران در پیشگاه وی به ذلت نگونسار شده است. خاطر نشان می‌شود؛ در «قهر» معنای مزیدی است که در «قدرت» نیست و آن بازداشتن دیگران از رسیدن به مراد و مقصود خویش است «و اوست حکیم» در اجرای مراد خود «آگاه» به آن کس که سزاوار قهر است از بندگان وی.

﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَيْنَكُم لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۹].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «چه کسی برتر است در باب شهادت» یعنی: کدامین گواه در گواهی خود برتر است؟ پاسخ این است: «بگو: خدا، که میان من و شما گواه است» پس وقتی خدای سبحان میان پیامبر خود ﷺ و میان آنان گواه باشد، قطعاً او در گواهی برای رسول خویش، برتر است. به قولی: جواب سؤال در ﴿قُلِ اللَّهُ﴾ تمام می‌شود، یعنی: خدا برتر است در گواهی دادن. در این صورت، جمله بعد از آن: ﴿شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ جمله مستقل دیگری است. یعنی: او میان من و میان شما گواه است «و این قرآن به من وحی شده است تا شما را با آن بیم دهم و کسی را نیز که قرآن به او می‌رسد، بیم دهم» آوردن این عبارت بعد از بیان گواهی خدای عزوجل، این معنی را می‌رساند که فرود آوردن قرآن بر پیامبر ﷺ، بخشی از گواهی حق تعالی برای پیامبرش می‌باشد. یعنی: قرآن بدان جهت بر من وحی شده است تا شما و تمام مردم - اعم از انس و جن - را با همه ملل و اقشار و اصناف مختلفشان، چه آنان که در حال حاضر موجودند و چه آنان که در زمان‌های آینده - تاروز قیامت - به وجود خواهند آمد، با آن بیم و هشدار دهم زیرا احکام قرآن، فراگیر همه بشر و همه جن است، چه آنان که

در عصر رسالت موجود بوده‌اند و چه آنان که بعداً به وجود آمده یا می‌آیند، به شرط آن که دعوت اسلام به آنان برسد و این قرآن را بشنوند. همین طور، پیامبر ﷺ نیز بیم‌دهنده آنهاست زیرا آنان در هنگام لقای الهی از چگونگی پاسخ‌گویی خود به دعوت الله ﷻ که به وسیله پیامبرش ابلاغ شده و از اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند، مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند چنان‌که رسول اکرم ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «از سوی خدای ﷻ (پیام وی را) برسانید و ابلاغ کنید زیرا هرکس آیه‌ای از کتاب خدا به او برسد، در حقیقت فرمان خداوند به او رسیده است».

«آیا شما شهادت می‌دهید که خدایان دیگری با الله وجود دارند؟ بگو» ای پیامبر ﷺ! اگر شما شهادت دهید «من چنین شهادتی نمی‌دهم» زیرا این شهادت از باطل‌ترین باطل‌هاست «بگو: جز این نیست که او معبودی یگانه است و بی‌تردید، من از آنچه شما شریک او قرار می‌دهید، بیزارم» یعنی: از بتانی که آنها را خدایان خویش قرار می‌دهید، یا از شرک‌آوردنتان به خدای عزوجل، بیزار و برکنارم زیرا من فقط به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهم.

آیه کریمه دلیل بر آن است که تبلیغ اسلام بر مسلمانان فرض است.

﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنعام: ۲۰].

«کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم» چون تورات و انجیل «او را می‌شناسند» یعنی: رسول خدا ﷺ را با شمایل و اوصافش می‌شناسند زیرا این شمایل و اوصاف در کتاب‌هایشان بیان شده است «همان گونه که فرزندان‌شان رامی‌شناسند» و کسی همچون پدر و مادر انسان، او را نمی‌شناسد پس اهل کتاب در این سخن خود که: ما محمد ﷺ را نمی‌شناسیم، دروغ‌گویند. روایت شده است که بعد از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، عمر رضی الله عنه به عبدالله بن سلام گفت: خدای ﷻ این آیه را - که شما پیامبر خاتم وی را همچون فرزندان‌تان می‌شناسید - نازل فرموده لذا به من بگو که شناخت شما از ایشان چگونه است؟ عبدالله بن سلام گفت: سوگند به خدا ﷻ که چون او را در میان شما دیدم، چنان شناختمش که فرزندم را می‌شناسم، حتی من - بدون تردید - محمد ﷺ را از فرزندم نیز بهتر می‌شناسم زیرا من نمی‌دانم که زنان چه کرده‌اند...! «کسانی که بر خود زیان زده‌اند» از مشرکان و ملحدان و منکران رسالت - اعم از اهل کتاب و تمام

کفار «آنان ایمان نمی‌آورند» یعنی: انکارشان از رسالت پیامبر ﷺ ناشی از عدم شناخت نیست بلکه ناشی از عناد و تمردشان است، عناد و تمردی که به سبب آن به خود زیان وارد کرده‌اند.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ  
الظَّالِمُونَ ﴿۲۱﴾﴾ [الأنعام: ۲۱].

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدا ﷻ دروغ بسته و مدعی بودن چیزی در تورات یا انجیل یا قرآن شده که در آنها نیست «یا آیات او را» یعنی: معجزات روشن و آشکار، یا آیات قرآن عظیم او را «تکذیب کرده» و با این تکذیب، دروغ بستن بر خدای ﷻ را با دروغ انگاشتن فرمان وی در مورد لزوم و وجوب ایمان به قرآن و پیامبر ﷺ، یکجا گردانیده و به این ترتیب، هم کاذب شده و هم مکذب «بی‌تردید ستمکاران رستگار نمی‌شوند» و چگونه رستگار می‌شوند؛ درحالی که دو چیز باطل - یعنی دروغ انگاشتن دین حق و دروغ بستن بر خداوند ﷻ - را باهم یکجا کرده‌اند؟.

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ  
تَزْعُمُونَ ﴿۲۲﴾﴾ [الأنعام: ۲۲].

«و» ای محمد! یادآوری کن به آنان از «روزی که همه آنان را حشر می‌کنیم» یعنی: از روز قیامت، که خدای ﷻ پرستندگان و پرستش‌شدگان باطل را همه یکجا در آن گرد می‌آورد «آن‌گاه به کسانی که شرک آورده‌اند، می‌گوییم» از روی توبیخ «شریکان شما که آنها را شریک خدا می‌پنداشتید، کجایند؟» یعنی: کجایند خدایان پنداری شما که در چنین حالی به شما هیچ سودی نمی‌رسانند؟ یا خدایانشان احضار می‌شوند ولی از آنجایی که به هیچ وجه منفعتی از آنان بر نمی‌آید، وجود آنها همانند عدم وجودشان است بنابراین، خدای سبحان با این خطاب آنان را توبیخ می‌کند. آری! درحقیقت شریکی برای خدای ﷻ وجود نداشته بلکه آنها بوده‌اند که به ناروا معبودان باطلی را که بجز خدای یگانه یا همراه با او مورد پرستش قرار می‌دادند، شرکای وی نامیدند.

﴿ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿۲۳﴾﴾ [الأنعام: ۲۳].

«آن‌گاه فتنه آنان جز این نیست که می‌گویند: قسم به الله - پروردگارانمان - که ما مشرک نبوده‌ایم» یعنی: جواب آنها جز انکار و بی‌زاری جستن از شرک، چیز دیگری

نیست. مفسران در بیان معنای «فتنه» در این آیه، چند وجه ذکر کرده‌اند که قوی‌ترین آن «عاقبت» است. یعنی: عاقبت و فرجام کفرشان که به آن افتخار کردند و بر سر آن جنگیدند، چیزی جز انکار و بیزاری جستن از شرک نیست. از دیگر وجوه در معنای «فتنه»، این نظر ابن عباس رضی الله عنه است: «فتنه آنان، یعنی حجت آنان». عطاء می‌گوید: «فتنه آنان، یعنی عذرخواهی آنان».

﴿أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ [الأنعام: ۲۴].

«بنگر، چگونه بر خود دروغ بستند» با انکار شرکی که از آنان در دنیا روی داد «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم گشت» یعنی: افترایشان بر باد رفت و نابود شد و این پندار یاوه‌شان که شریکان آنها را به خدا ﷻ نزدیک می‌کنند، متلاشی و باطل گشت و میان آنها و چیزهایی که بجز الله ﷻ پرستش می‌کردند، جدایی افتاد و در نتیجه، این معبودان باطل نتوانستند هیچ نیازی را برای آنان برآورده کنند.

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ ءَايَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَدِّلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الأنعام: ۲۵].

ابن عباس رضی الله عنه و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: ابوجهل و سران قریش شبانگاه دور از دیده مردم و بی‌آن که یکی از آنها از حال دیگری آگاه باشد، به قرآن گوش می‌سپردند پس نازل شد: «و از آنان» یعنی: از مشرکان «کسانی هستند که به تو گوش می‌دهند» آن‌گاه که قرآن می‌خوانی «ولی ما بردل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند» یعنی: درحالی که قطعاً ما بر دل‌هایشان پرده‌هایی کشیده‌ایم، چون دوست نداریم که آنها قرآن را درک کنند «و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای نهاده‌ایم» یعنی: از شنیدن قرآن ناشنوایشان ساخته‌ایم «تا بدانجا که کافران چون نزد تو آیند، با تو مجادله می‌کنند» یعنی: آنها در کفر و عنادشان بدانجا رسیده‌اند که به صرف ایمان نیاروند اکتفا نکرده بلکه جدال‌کنان نزد تو می‌آیند و «می‌گویند: این جز افسانه‌های پیشینیان نیست» یعنی: این قرآن، جز از جنس داستان‌ها و افسانه‌های بی‌پایه‌ای که پیشینیان آن را در کتاب‌هایشان نوشته‌اند، نیست. آری! آنها پنداشتند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله قرآن را از این داستان‌ها و اخبار برگرفته است درحالی که قرآن جز فروفرستاده خدای عزیز و حمید نیست.

﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْتَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ [الأنعام: ۲۶].

«و آنان مردم را از او باز می‌دارند و خود نیز از او دور می‌شوند» یعنی: مشرکان هم مردم را از ایمان به قرآن، یا محمد ﷺ باز می‌دارند و هم خود از آن حضرت ﷺ دور می‌شوند. یا: مردم را از آسیب رساندن به آن حضرت ﷺ باز می‌دارند اما در عین حال، خود نیز از رسول خدا ﷺ دوری می‌گزینند. بنابر روایتی در بیان سبب نزول: این آیه درباره ابوطالب عموی پیامبر ﷺ نازل شد زیرا او در همان حالی که کفار را از آزار دادن پیامبر ﷺ باز می‌داشت، خود نیز از اجابت دعوت پیامبر ﷺ در مورد پذیرش اسلام دوری می‌کرد. «و هلاک نمی‌کنند مگر خود را ولی نمی‌دانند» یعنی: آنچه از بازداشتن مردم و دور شدن از اجابت دعوت حق از آنان سر می‌زند، سبب نابودی خود آنان می‌شود زیرا با این کار، خود را در معرض عذاب الهی و خشم وی قرار می‌دهند اما نمی‌دانند که چه بلایی بر سر خویش می‌آورند.

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتَنَا نُرُدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنعام: ۲۷].

«و اگر آنان را هنگامی که بر آتش عرضه می‌شوند، ببینی» بی‌تردید منظره هولناک و حالت دهشتناکی را خواهی دید زیرا در حالی که بر پل (صراط) بر فراز جهنم نگاه داشته می‌شوند و آتش را مشاهده می‌کنند؛ «می‌گویند: ای کاش بازگردانیده شویم!» به‌سوی دنیا «آن‌گاه آیات پروردگار خویش را به دروغ نسبت ندهیم و از مؤمنان شویم» و گذشته عبرت‌انگیز خود را جبران نماییم. آری! چنین آرزویی می‌کنند ولی هیئات که این آرزویشان برآورده شود.

﴿بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [الأنعام: ۲۸].

«نه؛ بلکه آنچه را پیش از این پنهان می‌داشتند، بر آنان آشکار شده است» یعنی: چون عقاید و اعمال نابکارشان بر آنان آشکار شد و دانستند که حتماً به سبب شرکشان نابود می‌شوند، از روی استیصال و درماندگی، به آرزوها و وعده‌های دروغین روی آوردند. یا: حقیقت باوری که در دنیا به راستگویی محمد ﷺ داشتند اما آن را پنهان کرده و در محافل و مجامع خود ایشان را تکذیب می‌کردند، بر آنان در آخرت آشکار شد. یا: کفر و



شرک‌شان که آن را در آخرت با این سخن پنهان می‌کردند: (به خدا - پروردگار ما - سوگند که ما مشرک نبودیم) «انعام/۲۳»، در آخرت با گواهی دادن اعضا و اندامهایشان، بر آنان آشکار شد. پس آیه کریمه سه وجه تفسیری دارد. «و اگر بازگردانده هم بشوند» به سوی دنیا، آن طور که آرزو کردند «قطعا برمی‌گردند به» انجام دادن «آنچه از آن نهی شده بودند» از امور ناروایی که در رأس آنها شرک است، همان‌گونه که ابلیس دید آنچه را از آیات الهی دید ولی بازم عناد ورزید و سر به تمرد برداشت «و قطعا آنان دروغگویند» در این وعده‌شان که در صورت بازگشت به دنیا از مؤمنان می‌گردند بلکه این سخن را فقط به انگیزه نجات از مهلکه‌ای که در آن درافتاده‌اند، می‌گویند.

آری! وقتی با این طبیعت ناپهنجار و این منش نابکارشان آشنا شویم، آن‌گاه درمی‌یابیم که چرا سزاوار جاودانگی در دوزخ گردیده‌اند.

﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ [الأنعام: ۲۹].

«و گفتند: حیاتی جز همین زندگی این جهانی ما نیست» لذا ما همه توانمان را برای ساماندهی این زندگانی دنیا و بهره‌برداری شهوانی در آن، مایه می‌گذاریم و هرگز برای آخرت کاری نمی‌کنیم زیرا آخرت وجود ندارد «و ما برانگیختنی نیستیم» بعد از مرگ. وه! این چه جهالتی است بزرگ!!

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يُقْفَوْنَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا

الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ [الأنعام: ۳۰].

«و اگر ببینی آن‌گاه که در حضور پروردگار خویش بازداشته می‌شوند» برای حساب و کتاب، یقیناً کاری بزرگ، منظره‌ای هولناک و دهشت‌انگیز را مشاهده کرده‌ای، در آن حال که «خدا به آنان می‌گوید: آیا این حق نیست؟» یعنی: آیا این رستاخیزی که شما منکر آن بودید، حقیقت ندارد؟ و آیا این کفری که شما آن را انکار می‌کردید، حاضر و آماده نیست؟ «می‌گویند: چرا، سوگند به پروردگاران» که این حق است. آری! آنها به آنچه منکر آن بودند، اعتراف می‌کنند و این اعترافشان را با سوگند، مؤکد می‌سازند «می‌گوید» حق تعالی «پس به سبب آن که کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید» یعنی: به سبب کفرتان به حق، اینک کفرتان را دریابید.

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرْتَنَا عَلَىٰ

مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴾ [الأنعام: ۳۱].

«در حقیقت، کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند زیانکار شدند» مراد، تکذیب‌شان به رستاخیز و کیفر آخرت است «تا آن‌گاه که قیامت بناگاه بر آنان دررسد، می‌گویند: ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» یعنی: ای دریغ‌ها! ما را فراگیرید، وای و صد افسوس و حسرت بر ما و بر غفلت و قصور بسیار مان در باب قیامت! که بدان بها ندادیم و اهمیت قائل نشدیم و آن را تصدیق نکردیم! «و آنان بارهای خویش را» یعنی: بار گناهان خویش را «بر می‌دارند» به این معنی که چون گناهان گریبانگیرشان شده است، از بر دوش کشیدن آن گرانبار شده‌اند، گویی این گناهان بر پشت آنهاست «آگاه شوید؛ چه بد است آنچه برمی‌دارند» و چه زشت است آنچه بر دوش می‌کشند! یعنی: آنها در حالی حشر می‌شوند که گناهانشان بر پشت‌شان است تا به سبب آن عذاب شوند.

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهَوٌّ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۳۲﴾﴾

[الأنعام: ۳۲].

«و زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست» مراد آیه، تکذیب این سخن کفار است که: حیاتی جز این زندگانی دنیا نیست. لذا بشر باید بداند که حیات حقیقی‌ای که باید برای آن کار کرد، همانا حیات آخرت است زیرا حیات آخرت، دائمی و ناگسستنی است «و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند» از شرک و معاصی «بهتر است» این عبارت دلیل بر آن است که جز اعمال متقیان هرچه هست؛ بازی و سرگرمی و بیهودگی است «آیا در نمی‌یابید؟» و اندیشه نمی‌کنید تا ایمان آورید؟ و آیا به بی‌ارزش بودن زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت هیچ نمی‌اندیشید تا برای آخرت عمل کنید؟ آخر باید بیندیشید که حیات؛ محدود به این مقطع کوتاه عمر دنیوی نیست بلکه حیات از نظر طولی در عمق زمان، از نظر عرضی در عمق آفاق و از نظر عمقی در ژرفای عوالم بی‌کران باری تعالی امتداد یافته و از نظر حقیقت خود هم متنوع است.

﴿قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ

بَيَّأَتِ اللَّهُ يَجْحَدُونَ ﴿۳۳﴾ [الأنعام: ۳۳].

«همانا می‌دانیم که آنچه آنان می‌گویند تو را اندوهگین می‌کند» یعنی: پس اندوهگین نباش که «در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند» یعنی: به شخص تو نسبت دروغ‌گویی نمی‌دهند زیرا آنان به راستگویی و صداقت شخص تو معترفند ولی تکذیب آنها به آنچه که از پیام الهی به همراه آورده‌ای، برمی‌گردد، از این جهت فرمود: «ولی ستمکاران آیات الله را انکار می‌کنند» یعنی: آنها درحقیقت آیات الهی و کتاب وی را تکذیب

می‌کنند. چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است: ابوجهل به رسول اکرم ﷺ گفت: بدان که ما شخص تو را دروغگو نمی‌شناسیم ولی آنچه را که با خود آورده‌ای، دروغ می‌دانیم. در روایت دیگری آمده است که گفت: ... به خدا سوگند که من می‌دانم او پیامبر است ولی ما چه وقت پیرو طایفه «عبد مناف» بوده‌ایم که حالا باشیم؟!

﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبِإِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾﴾ [الأنعام: ۳۴].

«و هر آینه پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند» پس طبیعت نفس بشری‌ای که به کفر آلوده شده، در هر عصر و زمانی این‌گونه بوده است «ولی» آن پیامبران «بر آنچه تکذیب شدند و بر آزاری که دیدند صبر کردند تا یاری ما به آنان رسید و برای وعده‌های الله» در یاری دادن به پیامبرانش «هیچ تغییر دهنده‌ای نیست» این آیه، دلجویی از رسول خدا ﷺ و تسلی بخش ایشان است. یعنی: ای رسول گرامی ما! بر آزارها و انکارها شکیبیا باش و به پیامبران پیش از خود اقتدا کن و اندوه نخور چنان‌که آنان بر آزارها و انکارها صبر پیشه کردند تا پیروزی و نصرت ما به تو نیز برسد چنان‌که به ایشان رسید و تو یقیناً بر دروغ انگاران پیروز و غالب هستی - و سپاس خدای ﷻ را که چنین هم شد «و همانا از اخبار پیامبران به تو رسیده است» یعنی: بعضی از اخبار پیامبران و کیفیت نجات دادن ایشان و همراهان مؤمن‌شان و اینکه چگونه خدای ﷻ تکذیب‌کنندگان را هلاک گردانید، به تو رسیده است پس این اخبار، خود دلیل روشن آن است که سرانجام ما تو را پیروز می‌گردانیم.

﴿وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾﴾ [الأنعام: ۳۵].

«و اگر رویگردانی آنان بر تو گران می‌آید» آری! رویگردانی قوم رسول خدا ﷺ از اجابت دعوت حق بر ایشان سخت گران می‌آمد و آن را بسیار بزرگ انگاشته بر آن سخت اندوهگین می‌شدند پس خدای سبحان به آن حضرت ﷺ روشن ساخت که آنچه از رویگردانی کفار از دعوت حق می‌بینند، خواه‌ناخواه روی دادنی است، بدان جهت که این کار در علم او سبقت گرفته است لذا اصلاح حال‌شان قبل از آن که او بدان اذن دهد، از توان آن حضرت ﷺ خارج است. آری! اگر رویگردانی آنان بر تو

گران می‌آید؛ «پس اگر می‌توانی که نقبی در زمین بجویی» تا از آن نقب برای آنان نشانه و معجزه‌ای بیاوری «یا نردبانی در آسمان» بجویی «تا برای آنان معجزه‌ای بیاوری» چنین کن! ولی چنین نتوانی کرد پس حزن و اندوه را کنار بگذار. آری! خدای سبحان در این امر که به پیامبرش ﷺ معجزه حسی دائمی نداد، حکمت روشنی قرار داده است زیرا اگر او به پیامبرش معجزه‌ای می‌داد که به وسیله آن کفار را به ایمان آوردن ناچار سازد، در آن صورت، برای «تکلیف» که مدار آن بر ابتلا و امتحان بندگان است، هیچ معنی و موضوعیتی باقی نمی‌ماند، به همین دلیل است که فرمود: «و اگر خدا می‌خواست، قطعا آنان را بر هدایت گرد می‌آورد» به شیوه اجبار و اکراه ولی او این کار را نخواست بلکه موضوع را به انتخاب خود آنان وا گذاشت - و از آن خداست حکمت بالغه «پس از جاهلان نباش» زیرا شدت اشتیاق به اجابت کفار و سختی اندوه بر اعراض آنان - قبل از آن که خداوند متعال به ایمانشان اذن دهد - از کارکرد اهل جهل است و تو قطعا از آنان نیستی. یا: از کسانی نباش که این حقیقت را نمی‌دانند و حکمت‌های بزرگ حق تعالی را در این کار در نمی‌یابند.

﴿لَئِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [الأنعام: ۳۶].

«تنها کسانی اجابت می‌کنند» دعوت حق را «که می‌شنوند» به شنوایی فهم و قبول، بدان‌گونه که عقل اقتضا می‌نماید و فهم ایجاد می‌کند؛ که گروه یاد شده از آنان نیستند بلکه آنان به منزله مردگانی هستند که نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند «و مردگان را خداوند در روز قیامت برمی‌انگیزد پس به سوی او بازگردانیده می‌شوند» یعنی: چنان که خداوند ﷻ در روز قیامت مردگان را برمی‌انگیزد، همین‌طور ممکن است که دل‌های مرده این گروه کفار را به سوی فهم آنچه که تو به همراه آورده‌ای، متمایل و راهیاب گردانیده و این دلمردگان را زنده دل گرداند. ابن‌کثیر می‌گوید: «خدای ﷻ کفار را که مرده‌دل اند، به تن مردگان تشبیه کرد و این از باب تهکم و استهزای آنهاست».

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ

أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الأنعام: ۳۷].

«و گفتند: چرا آیه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟» مرادشان از (آیه) در اینجا، نشانه و معجزه‌ای است که به ایمان آوردن ناچارشان گرداند، مانند فرودآوردن فرشتگان در جلو چشم آنان، یا برکندن کوه و بالابردن آن برفراز سرشان... پس خدای ﷻ

به پیامبرش دستور داد: «بگو» ای پیامبر ﷺ در پاسخ آنان «بی‌گمان خداوند قادر است بر آن که آیه‌ای فروفرستد» بر من که شما را به ایمان آوردن مجبور گرداند ولی او این کار را نکرد تا فایده «تکلیف» که ابتلا و امتحان است، نمایان گردد. همچنان، اگر حق تعالی نشانه‌ای از آن دست که آنان طلب کردند، نازل می‌کرد، دیگر بعد از نزول آن نشانه، به آنان مهلت نمی‌داد بلکه اگر ایمان نمی‌آوردند، بی‌درنگ عذابشان می‌کرد «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» که خداوند ﷻ بر فرود آوردن معجزه پیشنهادی آنان قادر است، همچنان نمی‌دانند که در صورت فرود آوردن این معجزه پیشنهادی، فرجام آن، چه قدر برای‌شان سنگین و فاجعه‌بار خواهد بود.

﴿وَمَا مِنْ ذَاتَبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا ظَيْرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۳۸].

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خویش می‌پرد مگر آن که آنها» نیز «امت‌هایی همانند شما هستند» یعنی: آنها گروهها و دسته‌های گوناگونی همانند شما هستند که هریک در پیدایش، چگونگی زیست، تجمع، تغذیه، نیاز به کارپرداز و مدبر... و غیر این از شئون زندگی خویش، دارای نظام و برنامه مخصوص به خود می‌باشند و خدای ﷻ آنان را نیز همچون شما آفریده و روزی داده است و این گروههای مختلف از مخلوقات خدای عزوجل نیز، در حیطة علم و تقدیر و سلطه و احاطه وی قرار دارند. به قولی دیگر: (أَمْثَالُكُمْ: همانند شما هستند) به این معنی است: این امت‌ها نیز در ذکر خدای ﷻ و راهیابی فطری به سوی وی و برخورداری از هدایت تکوینی، همانند شما هستند. قید پرواز پرنندگان با (دو بال)، برای نفی مجاز و تأکید بر اراده معنای حقیقی پرواز است. «در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم» از امور شما و امور این امت‌ها. مراد از «کتاب»، لوح محفوظ است زیرا خداوند متعال تمام حوادث را در آن به ثبت رسانده است. یا مراد؛ قرآن است. یعنی: هیچ چیز از آنچه را که خلق به بیان آن نیاز دارند، فروگذار نکردیم، مگر اینکه قرآن را فراگیر آن ساختیم.

بیان حقیقت جامعیت و فراگیری قرآن کریم در سیاق ذکر انواع جنبنندگان زمین، به اعجاز علمی قرآن کریم اشاره دارد، که علم زیست‌شناسی گوشه‌هایی از این اعجاز را به نمایش گذاشته است.

«پس همه به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند» یعنی: همه امت‌های مذکور، در قیامت حشر می‌شوند. این تعبیر براین حقیقت دلالت دارد که امت‌های جنبنده و پرنده نیز همچون بنی‌آدم محشور می‌شوند. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هیچ جنبنده و پرنده‌ای نیست مگر اینکه در روز قیامت محشور خواهد شد، آن‌گاه برای برخی از آنها از برخی دیگر قصاص گرفته می‌شود، حتی از حیوان شاخ‌دار برای حیوان بی‌شاخ، سپس به آن حیوان گفته می‌شود: به خاک تبدیل شو! و در این هنگام است که کافر می‌گوید: (یا لیتنی کنت ترابا: ای کاش من هم خاک بودم!). اما به قولی: مراد از «حشر» در اینجا، مرگ این جانوران است. به قولی دیگر: مراد از «حشر»، حشر کفار است.

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُومٌ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَاءِ اللَّهُ يَضِلُّهُ وَمَن يَشَاءُ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [الأنعام: ۳۹].

«و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند، کردند» یعنی: با گوش‌هایشان سخن حق را نمی‌شنوند «و گنگ‌اند» با زبان‌هایشان سخن حق را نمی‌گویند «و در تاریکی‌هایند» یعنی: در تاریکی‌های کفر و جهل و حیرت سرگشته‌اند و به چیزی که صلاحشان در آن است، راهیاب نمی‌شوند زیرا از بینایی‌ها و شنوایی‌هایشان بهره نمی‌گیرند، از این رو همچون حواس‌باختگانی هستند که به هیچ حال از حواس خود بهره گرفته نمی‌توانند، همانند شخص کر و کور و لالی که در تاریکی سختی دست‌وپا می‌زند، نه می‌تواند راهش را ببیند، نه مردم را به یاری فراخواند تا او را راهنمایی کنند و نه هم کسی او را از دور می‌بیند تا راهنمایی‌اش کند پس چگونه چنین کسی به سوی راه نجات رهنمون می‌شود و به مقصد خویش می‌رسد؟ «الله هرکه را بخواهد، گمراه می‌کند و هرکه را بخواهد، بر راه راست قرارش می‌دهد» به این شیوه که او را به سوی اسلام هدایت می‌کند. این آیه دلیل بر آن است که: حق تعالی خالق افعال است و معاصی شامل اراده وی اند و وضع «اصلاح» بر او واجب نیست.

﴿قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنِ أَنْتُمْ عَدَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأنعام: ۴۰].

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «به من خبر دهید: اگر عذاب الهی به شما دررسد، یا قیامت به شما دررسد، آیا کسی جز خدا را می‌خوانید؟» یعنی: آیا در این حالت - که حالت رسیدن

عذاب یا برپایی قیامت است - کسی غیر خدا ﷻ را - از قبیل بتانی که پرستش می‌کنید - به زاری می‌خوانید، یا فقط خدای سبحان را می‌خوانید؟ «اگر راست‌گویید» در این ادعای خود که بتان شما نفع و ضرر می‌رسانند و چنان که می‌پندارید، خدایانند؟ ﴿بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۴۱].

«نه بلکه تنها او را می‌خوانید» نه دیگران را. آری! در آن احوال سخت که پریشانی بر شما چیره شده و دستتان از اسباب مادی کوتاه می‌گردد، فقط او را می‌خوانید، آن هم با نهایت اخلاص و تضرع «پس» خداوند متعال «اگر بخواهد آنچه را که برای دفع آن دعا می‌کنید، دفع می‌کند» و آن عذاب و وحشت را از شما برمی‌دارد «و آنچه را که برای او شریک قرار داده‌اید، فراموش می‌کنید» از بتان و مانند آنها پس در آن حال نه آنها را می‌خوانید و نه دفع بلیه‌ای را که در آن افتاده‌اید، از آنها انتظار دارید بلکه از آنها همانند روگردانی فراموشکار، رو برمی‌گردانید زیرا می‌بینید که در آن هنگام از آنها برای شما هیچ سودی متصور نیست. آری! بازگشت انسان در مواقع سختی به سوی خدای عزوجل، خود دلیل قاطعی است براین که ایمان به خدا ﷻ و یگانگی وی، در فطرت انسان سرشته شده است.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾ [الأنعام: ۴۲].

«و به یقین ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند، پیامبرانی فرستادیم و آنان را به بأساء دچار ساختیم» بأساء: فقر و مصایب در اموال است «و به ضراء» ضراء: بیماری و مصایب در ابدان است «تا زاری کنند» یعنی: تا ما را با تضرع که همانا شکستگی و خاکساری است بخوانند و از گناهان خویش توبه کنند زیرا قاعده این است که دل‌ها در هنگام فرود آمدن سختی‌ها، خاشع و فروتن می‌شوند.

﴿فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۴۳].

«پس چرا وقتی که عذاب ما به سراغشان آمد، تضرع نکردند» به سبب شدت تمرد و افراط در کفر چنان که می‌فرماید: «ولی» حقیقت این است که «دل‌هایشان قسی شد» یعنی: سخت و درشت شد پس از این عذاب درس عبرت نگرفته بلکه بر سرکشی‌شان

افزودند «و شیطان، کار و کردارشان را در نظرشان آراست» یعنی: با مصمم ساختنشان بر کفر، به اغوایشان پرداخت.

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾ [الأنعام: ۴۴].

«پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: چون هشدارها و تذکرها عبرت‌انگیز ما در یادآوری مصیبت‌های مالی و جانی، هیچ اثری از پندپذیری و دردسوز در آنان ایجاد نکرد و از این پندها روی برتافتند؛ «درهای همه چیز را بر آنان گشودیم» یعنی: از باب «استدراج»، درهای نعمت را با همه انواع آن به روی آنان باز کردیم «تا چون به آنچه داده شده بودند» از نعمت‌های گونه‌گون «شاد شدند» به شاد شدن سرمستی و ناسپاسی و گردنکشی و تکبر و پنداشتند که از این همه رفاه و نعمت به سبب آن برخوردار گشته‌اند که کفر و انکارشان درست و برحق است؛ «ناگهان آنان را فروگرفتیم» به‌طور غیرمترقبه و به‌گونه‌ای که اصلاً انتظار آن را نداشتند «پس یکباره نومید شدند» مبلس: کسی است که به سبب شدت بدبختی و بدروزی‌ای که بر وی فرود آمده است، غرق حزن و اندوه گردیده و از هر چیزی مأیوس می‌شود.

اگر به تاریخ، نگاهی گذرا داشته باشیم، ملاحظه می‌کنیم که واقعیت زندگی بشر، نمونه چنین امت‌هایی را فراوان شناخته است؛ زیرا امت‌های بسیاری را می‌یابیم که خدای سبحان آنها را در اوج مدنیت و رفاه و نعمت، به سرایشب اضمحلال و فروپاشیدگی درافکنده است و این سنت الهی است و سنت الهی را هیچ دگرگونی‌ای نیست. عقبه‌بن عامر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که در حدیث شریف فرمودند: «چون دیدی که خدای عز و جل در عین فروروی بنده در نافرمانی‌های وی، به او دوست‌داشتنی‌های دنیا را می‌دهد پس بدان که آن استدراج است»، آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند. همچنین از عبادہ‌بن صامت رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «چون خداوند برای قومی بقا یا رشد و بالندگی را اراده داشته باشد، به آنان وارستگی و میانه‌روی در تنعمات را ارزانی می‌کند و چون به آنان اراده نابودی و ریشه‌کن شدن را داشته باشد، در خیانتی را بر آنان می‌گشاید». آن‌گاه این آیه کریمه و آیه بعدی را تلاوت کردند.



﴿فَقَطِّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۴۵].

«پس بنیان و ریشه ستمکاران برکنده شد» یعنی: همه آنها از اول تا آخر به طور یکپارچه ریشه کن و نابود شدند و بعد از آن، دیگر به ساحت وجود دنیوی و دوران رشد و توسعه و بالندگی باز نمی گردند «و سپاس خداوند راست که پروردگار جهانیان است» یعنی: سپاس خدای سبحانه را بر نابودی آنان.

این آیه به مؤمنان می آموزد که باید در هنگام فرود آمدن نعمت ها - که نابودی ظالمان از بزرگترین آنهاست - خدای سبحانه را ستایش گویند زیرا ظالمان - یعنی آنان که در زمین فساد کرده و در صلاح نمی کوشند - بر بندگان خدای سبحانه از هر سختی و مصیبتی سخت تر و خطرناکترند. پس بارخدا یا! بندگان مؤمن را از ظلم ظالمان برهان و شر آنها را از سرشان کم کن و ریشه آنها را برکن و بر ویرانه های ستم آنان کاخ عدل همگانی و همه جایی را برافراز.

همچنین از این آیات درمی یابیم که: رفاه و نعمت، همچون ابتلای شدت، ابتلای دیگری است و ابتلا در نعمت، سخت تر از ابتلا در مصیبت است.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظِرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ﴾ [الأنعام: ۴۶].

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «به من خبر دهید» یعنی به نظر شما: «اگر الله شنوایی شما را و چشمهای شما را بازگیرد» یعنی: نیروهایی را که در این دو حاسه شماسست، از شما بازگیرد، یا هر دو حاسه یادشده را کاملاً محو و نابود گرداند «و بر دلهایتان مهر نهد» تا بدانجا که دیگر فهم چیزی در امکان آنها نباشد «کیست معبودی غیر از خداوند که آنها را به شما برگرداند»؟ پس در این امر خوب بیندیشید. «بنگر» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! «که چگونه آیات خود را گونه گون بیان می کنیم!» این جمله مفید «تعجیب: به شگفتی واداشتن» است، یعنی: از این بیان بلیغ و بدیع در شگفت شو. تصریف آیات: آوردن آنها بر وجوه مختلف؛ گاهی با هشدار و انداز، زمانی با نمایاندن عذرها، وقتی با ترغیب و گاهی با تخویف و ارباب و تهدید است «آن گاه آنان روی برمی تابند» از این آیات!.

﴿قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ

الظَّالِمُونَ﴾ [الأنعام: ۴۷].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «به نظر شما اگر عذاب الله بر شما بیاید» یعنی: به من خبر دهید که اگر عذاب خدا ﷻ به شما برسد؛ «ناگهانی» بغته: به طور غافلگیرانه و بدون بروز هیچ گونه نشانه و مقدمه‌ای که بر رسیدن عذاب دلالت کند «یا آشکارا» جهره: عذاب آشکار این است که بعد از بروز مقدماتی که بر وقوع آن دلالت کند، روی دهد و با آن نشانه‌ها دریابند که لابد عذاب الهی آمدنی است. آری! اگر چنین شود؛ «آیا جز قوم ستمکار هلاک می‌شوند»؟ یعنی: قطعاً اگر چنین شود، جز گروهی که با کفر به پروردگار ﷻ بر خود ستم کرده‌اند، به عذاب و خشم الهی ناپود نمی‌شوند.

﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأنعام: ۴۸].

«و ما پیامبران را نمی‌فرستیم جز بشارت‌دهنده» به وعده پاداش بزرگ برای کسانی که از ایشان پیروی کنند «و بیم‌دهنده» از عذاب سخت برای کسانی که ایشان را نافرمانی کنند «پس هرکه ایمان آورد» به آنچه که پیامبران ﷺ با خود آورده‌اند «و اصلاح کرد» حال خود را با انجام دادن آنچه که پیامبران ﷺ به سوی آن فرامی‌خوانند «پس هیچ بیمی» به هیچ وجهی از وجوه «بر آنان نیست» نسبت به آینده‌ای که پیش رو دارند «و نه اندوهگین می‌شوند» بر آنچه که از دنیا از دست داده‌اند.

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ [الأنعام: ۴۹].  
«و کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، به آنان به سبب فسقشان عذاب می‌رسد» یعنی: به سبب خارج شدنشان با کفر از دایره فرمان‌های خدای عزوجل، به عذاب گرفتار می‌شوند.

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأنعام: ۵۰].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های» قدرت «خدا نزد من است» تا هر معجزه‌ای را که پیشنهاد کنید، بیاورم» و نمی‌گویم که غیب را می‌دانم» تا از امور ناپیدا به شما خبر داده و شما را از رویدادهایی که در روزگاران آینده واقع خواهد شد، آگاه گردانم.

گفتنی است که خداوند ﷻ پیامبرش را بر پاره‌ای از علوم غیب آگاه گردانید و به هر مسلمان دیگری نیز گاهی امر حقی را الهام می‌کند - که چه بسا این نیز به نوعی با

امر غیبی‌ای پیوند داشته باشد - ولی باید دانست که این اساس و زیر بنایی نیست که یک مسلمان همه امور خویش را بر آن بنا کند.

«و به شما نمی‌گویم که من فرشته هستم» تا مرا به کارهای خارق العاده‌ای مکلف گردانید که بشر تاب‌وتوان آن را ندارد «من جز آنچه را که به‌سویم وحی می‌شود» و به تبلیغ آن برای شما مأمور گردیده‌ام «پیروی نمی‌کنم» و حتی یک سر سوزن هم از آن تخطی نمی‌نمایم «بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا نایننا و بینا برابرند؟ یعنی: گمراهان و هدایت‌یافتگان، یا کافر و مسلمان، هرگز با هم برابر نیستند «آیا تفکر نمی‌کنید» در این امر تا عدم برابری میان آنها را دریابید و آن‌گاه از روش کسانی پیروی کنید که حق را دیده و راه را یافته‌اند؟

﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخْفَوْنَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَاٰلِٓٔ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۵۱﴾﴾ [الأنعام: ۵۱].

«و به وسیله قرآن کسانی را که از محشورشدن در نزد پروردگارشان اندیشناکند، هشدار بده» زیرا هشدار دادن در آنها تأثیر می‌کند، به سبب اینکه خداترس‌اند، برخلاف کسانی از گروه‌های کفر که به سبب انکار رستاخیز، از حشرونشر نمی‌ترسند و بنابراین، هشدار دادن در آنها تأثیری نمی‌کند.

این آیه دربرگیرنده همه کسانی است که به برانگیخته‌شدن پس از مرگ ایمان دارند؛ اعم از مسلمانان، اهل ذمه و برخی از مشرکانی که هرچند - در اصل - روز حشر را باور ندارند ولی از آن بیم دارند که خبر دادن رسول خدا ﷺ در این مورد، صحت داشته باشد. بنابراین، کسانی که به معاد اعتقاد داشته و از فرا رسیدن آن بیمناک‌اند، پنددادنشان مفیدتر و هشدار دادنشان سودمندتر است. و این خود نشان‌دهنده آن است که اولین قضیه مهم در دعوت اسلامی؛ قضیه ایمان است. چنان‌که روایت شده‌است که ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «قبل از آن که قرآن به ما آموخته شود، ایمان به ما داده می‌شد». «برای آنان بجز الله هیچ دوست و شفیی نیست» یعنی: به وسیله قرآن کسانی را هشدار بده که از آن بیمناکند که جز خداوند عز وجل هیچ دوست و یاور و شفاعت‌گری نداشته باشند تا آنان را یاری و نصرت دهد، یا در نزد خدای عز وجل شفاعت و سفارش آنان را بکند تا در نتیجه از عذاب وی

نجات یابند «باشد تا پرهیزگاری کنند» یعنی: به وسیله این هشدار، در زمره اهل تقوی درآیند.

این آیه، پندار کسانی از کفار معترف به حشر را رد می‌کند که تصور می‌کنند؛ پدران یا بتانشان برای‌شان شفاعت می‌کنند و آنان منحرفان اهل کتاب، یا مشرکانی هستند که می‌پندارند؛ بتان برای‌شان شفاعت می‌کنند.

﴿وَلَا تَطْرُدُ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۲﴾﴾ [الأنعام: ۵۲].

از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مصعب، بلال، عمار، خباب و غیر آنها از ضعف و فقرای مسلمانان در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، که گروهی از اشراف قریش نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! آیا به همین گروه بی‌همه‌چیز دل خوش کرده و از قومت بریده‌ای؟ آیا همین گروه بینوا هستند که خداوند از میان ما بر آنان منت نهاده است؟ آیا می‌پنداری که ما پیرو همین‌ها می‌شویم؟! آنان را از خود بران! شاید اگر آنان را برانی، ما از تو پیروی کنیم! همان بود که نازل شد: «و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان به نیایش می‌خوانند در حالی که خشنودی او را می‌خواهند، از خود مران» یعنی: کسانی را که صبح و شام برای حق تعالی نماز می‌گزارند و ذکر او را بر دل و بر زبان دارند در حالی که در عبادت خود اخلاص داشته و جز رضای او هیچ هدف و مرام دیگری را دنبال نمی‌کنند، از خود مران. سعیدبن مسیب می‌گوید: «مراد، ادا کنندگان نمازهای فرض اند». آری! اینان را از خود مران بلکه از نزدیکان و رازداران خود قرار بده «چیزی از حساب آنان بر تو و چیزی از حساب تو بر آنان نیست» نه تو عهده‌دار چیزی از حساب آنان هستی و نه آنان عهده‌دار چیزی از حساب تو پس دیگر چرا آنان را از خود می‌رانی؟ پس به آنان روی آور، با آنان بنشین و مبادا به انگیزه رعایت حق کسانی که در دین و فضل به پایه و مقام آنها نیستند، آنان را از خود برانی «که برایشان و از ستمکاران گردی» یعنی: اگر آنان را برانی، از ستمکاران می‌گردی.

﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿۵۳﴾﴾ [الأنعام: ۵۳].

«و بدین‌گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم» یعنی: مستکبران را با مستضعفان آزمودیم و امتحان کردیم «تا بگویند» مستکبران و گردنکشان «آیا اینانند» کسانی «که خدا از میان ما بر آنان منت نهاده است» و آنان را با واصل کردن به حق، گرامی داشته است؟ در حالی که ما رؤسا و پیشوایان قوم هستیم؟ خداوند متعال فرمود: «آیا خداوند خود به احوال شکرگزاران آگاه‌تر نیست؟» پس شما را چه شده است که جاهلانه اعتراض می‌کنید و منکر فضل فضلای می‌گردید؟.

شایان یادآوری است که غالب پیروان رسول خدا ﷺ در آغاز بعثت، مستضعفان و بینوایان - از مردان و زنان و بردگان - بودند و از اشراف - جز اندکی - از آن حضرت ﷺ پیروی نکردند، که خدای ﷻ در این آیات، از این مستضعفان و همه مستضعفان دیگری که در طول تاریخ، پیشگام پذیرفتن حق و پیشاهنگ قافله آن می‌شوند، تجلیل کرده است.

﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا جَهْلَةً ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٤﴾﴾ [الأنعام: ۵۴].

«و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند» آنان همان مستضعفان مؤمنی هستند که خداوند ﷻ پیامبرش را از راندن ایشان نهی کرد «پس بگو» ای پیامبر ﷺ برای خوش ساختن خاطر و تجلیل و گرامی داشت مقدم‌شان: «سلام بر شما». یا معنی این است: سلام خداوند ﷻ را به آنان برسان. و چنان بود که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه، هر وقت آن مستضعفان را می‌دیدند، در سلام گفتن بر ایشان، سبقت می‌جستند «پروردگارتان بر خود رحمت را لازم گردانیده» یعنی: به آن مستضعفان بگو که پروردگارتان از روی فضل و احسان خویش، این رحمت و مهربانی را بر خود واجب گردانیده پس ایشان را به رحمت وسیع پروردگارشان مژده بده. به قولی دیگر، معنی این است: پروردگارتان در لوح محفوظ بر خود رحمت را نوشته است. «هر کس از شما که از روی جهالت مرتکب کار ناشایستی شود» یعنی: کار جاهلان را انجام دهد، نه کار اهل حکمت و تدبیر را<sup>۱</sup> «آن‌گاه بعد از آن» یعنی: بعد از ارتکاب آن

۱- باید گفت که هر گناهی از روی جهالت سر می‌زند. نگاه کنید به تفسیر «نساء/ ۱۷».

عمل زشت «توبه کند و اصلاح نماید» آنچه را که با معصیت و گناه فاسد کرده بود پس، از روی اخلاص به راه صواب و عمل طاعت بازآید «بداند که خداوند آمرزنده مهربان است» بر اهل ایمان می‌آمزد و رحم می‌کند.

﴿وَكَذَلِكَ نَفِصِلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۵].

«و بدین‌سان آیات خود را به روشنی بیان می‌داریم» در امر دین و حکم هر گروهی را با نسبتی که به دین دارند، به تفصیل و توضیح تمام روشن می‌سازیم «تا راه و رسم مجرمان آشکار گردد» یعنی: تا ای پیامبر ﷺ! راه و روش کافران و معاندانی که تو را به راندن مستضعفان امر می‌کنند، از راه و روش مؤمنان، بر تو متمایز گردد.

﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَأَتَّبِعَ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾ [الأنعام: ۵۶].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «من نهی شدم» یعنی: به ادله سمعی و عقلی برگردانیده شدم از این «که آن کسانی را که شما بجز الله می‌پرستید، عبادت کنم. بگو: من از هوا و هوس‌های شما» یعنی: از راه و رسم‌ها و هدفهای فاسدتان که مسبب افتادن در گمراهی می‌شود «پیروی نمی‌کنم» از قبیل این خواسته که معبودان باطلتان راپرستش کنم و مستضعفان مؤمن را از خود برانم! «آن‌گاه» اگر از هوا و هوس‌های شما پیروی کنم «گمراه شده باشم و از راه‌یافتگان نباشم».

آیه کریمه روشن می‌سازد که پیروی از هوا و هوس، سبب فروافتادن در گمراهی است و آنان به همین سبب، از راه‌یافتگان نبودند.

﴿قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ [الأنعام: ۵۷].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «هرآینه من از سوی پروردگار خود بر حجت آشکاری هستم» یعنی: من از جانب پروردگار خود به پشتوانه برهان و یقین روشنی استوار هستم و شک و هوا و هوس، تکیه‌گاه من نیست چنان‌که شما در پیروی از شبهات باطل و شک‌ورزیهای بی‌اساس، هیچ تکیه‌گاهی جز هوس‌های ناروا ندارید «و شما آن را دروغ پنداشتید» یعنی: پروردگار را، یا حجت آشکار را. «آنچه به‌شتاب از من می‌طلبید» از عذاب الهی «در نزد من نیست» یعنی: در اختیار من نیست. نقل است که مشرکان از فرط تکذیب و از روی استهزا و تمسخر، خواستار نزول عذاب عاجل و شتابان الهی

می‌شدند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: معجزاتی که از من به شتاب می‌طلبید در نزد من نیست «حکم جز به دست خداوند نیست» در همه چیز، از جمله در اجابت یا عدم اجابت درخواست عجلانه عذاب، یا فرودآوردن معجزات «او گویای حق است» یعنی: خداوند متعال در آنچه که بدان حکم می‌کند، بیان‌کننده حق و حقیقت است و هیچ حکمی از احکام وی خالی از حکمت نیست. یا او بیان‌کننده قضایای حق است «و او بهترین فیصله‌کنندگان است» میان حق و باطل، با آنچه که در میان بندگانش حکم می‌کند و فیصله می‌دهد. فصل: قضاوت و داوری است.

﴿قُلْ لَوْ أَنَّنَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَلْقَضَى الْأَمْرِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۸].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اگر آنچه را به شتاب از من می‌طلبید، نزد من بود» یعنی: اگر فرودآوردن عذاب درخواست شده شما در توان من بود «همانا کار بین من و شما یکسره می‌شد» زیرا آن را بر شما فرود می‌آوردم، آن‌گاه دیگر کار میان من و شما به انجام خود می‌رسید «و خداوند به ستمکاران آگاه‌تر است» به همین جهت، عذاب را - به مقتضای علم و حکمتش - در وقت مناسب آن فرود می‌آورد.

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ رِزْقٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَتٍ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ [الأنعام: ۵۹].

بعد از این گفت و گوی طولانی که خدای عزوجل میان پیامبرش و معاندان دین حق ترتیب داد، اینک سیاق آیات به موضوع علم الهی می‌پردازد: «و کلیدهای غیب» یعنی: گنجینه‌های غیب. یا کلیدهای گنجینه‌های غیب «تنها نزد اوست، هیچ کس جز او آن را نمی‌داند» یعنی: احدی از خلقش به چیزی از امور غیبی‌ای که او علم آنها را به خودش مخصوص ساخته، آگاهی ندارد.

این آیه، اباطیل و یاوه‌گویی‌های کاهنان، منجمان، رمالان و دیگرانی را که مدعی دانستن اموری فراتر از حد و شأن خویش هستند، دفع می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «هر کس نزد عراف (کاهن، منجم، رمال) برود و از او چیزی را سؤال کند، چهل شب از وی نمازی پذیرفته نمی‌شود». همچنین در حدیث شریف راجع به «علم غیب» آمده است: «کلیدهای غیب پنج چیز است که جز خدای سبحان کسی به آنها علم ندارد:

- ۱- کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که فردا چه کاری انجام می‌دهد.
- ۲- کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که در رحم‌ها چیست «از اوصاف اخلاقی و ایمانی جنین».
- ۳- کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که باران چه وقت نازل می‌شود.
- ۴- کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که قیامت چه وقت برپا می‌شود.
- ۵- و کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد<sup>۱</sup>.
- «و آنچه را در خشکی و دریاست» از نبات و حیوان و جماد و جواهر و عناصر و غیره «می‌داند» به علم تفصیلی «و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر اینکه آن را می‌داند» یعنی: هیچ برگی از هیچ درختی فرو نمی‌افتد، مگر اینکه حق تعالی به آن آگاه است و شمار، زمان و مکان سقوط آن را می‌داند «و هیچ دانه‌ای» نیست «در تاریکی‌های زمین» یعنی: در اماکن تاریک آن، چون بطن زمین «و هیچ‌تر و خشکی نیست» این تعبیر، شامل تمام موجودات می‌شود «مگر اینکه در کتابی روشن ثبت است» که همانا لوح محفوظ، یا علم خداوند متعال می‌باشد.

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَقَّعُكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۶۰﴾﴾ [الأنعام: ۶۰].

«و اوست آن که در شب شما را قبض روح می‌کند» یعنی: در شب شما را به خواب فرو می‌برد و ارواح شما را که به وسیله آن قادر به تمییز و تصرف می‌گردید، در آن قبض می‌کند، از این رو گفته‌اند که: خواب مرگ صغری است. «و آنچه را در روز کسب کرده‌اید» یعنی: آنچه را از خیر و شر با اندامها و اعضای وجود خود در روز انجام داده‌اید «می‌داند» این تعبیر بدان معنی نیست که حق تعالی افعالی را که ما در شب انجام می‌دهیم، نمی‌داند، یا ما را در روز به وسیله خواب قبض روح نمی‌کند زیرا مخصوص ساختن یک چیز به یادآوری، دلیل بر نفی ماعدای آن نیست «سپس شما را در آن» یعنی: در روز «برمی‌انگیزد» مراد بیدار شدن انسان از خواب در روز است «تا میعاد معین» یعنی: تا میعاد که برای زندگی و رزق و روزی هر فردی از افراد بندگان تعیین شده است، «به‌انجام رسانده شود، سپس بازگشت شما به سوی اوست، آن‌گاه شما

۱ - برای آگاهی بیشتر از مفاد و مصادیق این امور، نگاه کنید به تفسیر سوره «لقمان / ۳۴».



را از آنچه می‌گردید خبر می‌دهد» این آیه کریمه بر احاطه علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش در همه احوال و اطوار هستی و مرگشان دلالت می‌کند.

خدای سُبْحٰنَہٗ در این آیه، خواب را «وفات»، و در جای دیگری آن را «مرگ» نامیده؛ بنابراین، از تعبیر فوق چنین برمی‌آید که ما می‌توانیم به وسیله خواب، چیزهایی را در مورد عالم مرگ، عالم برزخ، عذاب، یا نعمت‌های قبر بدانیم زیرا در همان حالی که ما شخص به خواب رفته را ساکن و آرام و بی‌حرکت می‌بینیم، ممکن است او درحال عذاب یا نعمت قرار داشته باشد و با خوابهایی که می‌بیند، این حالات را احساس کند. البته این بدان معنی نیست که حال شخص مرده و شخص به خواب رفته یکی است بلکه این بدان معنی است که خواب تابلویی کوچک شده از مرگ است. در حدیث شریف آمده است: «النوم اخو الموت: خواب برادر مرگ است».

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ [الأنعام: ۶۱].

«و اوست قاهر بر بندگان خود» یعنی: حق تعالی بر کار خود درباره آنها غالب است «و بر شما نگهبانانی می‌فرستد» یعنی: فرشتگانی که آنها را نگهبان شما از افتادن در آفات قرار داده‌است چنان‌که این فرشتگان، اعمال شما را نیز نگاه می‌دارند. در حدیث شریف آمده است: «در میان شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی‌درپی می‌آیند، این دو گروه در نماز بامداد و نماز عصر باهم یکجا می‌شوند، سپس آنان که شب را در میان شما گذرانده بودند، عروج می‌کنند، آن‌گاه پروردگارشان - درحالی که او خود به کار ایشان داناتر است - ازایشان می‌پرسد: بندگانم را در چه حالی بجا گذاشتید؟ می‌گویند: آنان را درحالی ترک کردیم که نماز می‌خواندند و درحالی به میان‌شان آمدیم که نماز می‌خواندند».

حکمت در این امر که فرشتگان نگهبان، اعمال انسان را می‌نویسند - با آن که خدای سُبْحٰنَہٗ خود به همه چیز از همه کس داناتر است - همانا آوردن دلیل مادی محسوسی برای اقامه حجت بر انسان است و نیز بدان جهت که اگر انسان بداند که اعمالش این‌گونه دقیق، ضبط و تدوین می‌شود، خود را از منهیات بازداشته و به طاعات و عبادات روی می‌آورد. «تا وقتی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما او را قبض روح می‌کنند» که این فرشتگان، ملک‌الموت (عزرائیل) و یاوران او هستند. توفته: یعنی: طلب کرد دریافت روح او را. «درحالی که آنان تفریط نمی‌کنند» یعنی: آن

فرشتگان، در آنچه که بدان - از اکرام یا اهانت به ارواح - مأمور گشته اند، هیچ کوتاهی و فروگذاشتی نمی‌کنند. در اینجا بخشی از یک حدیث شریف طولانی‌ای را که به این ارتباط در تفسیر ابن‌کثیر آمده است، نقل می‌کنم. ابوهریره رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که فرمودند: «فرشتگان در حال احتضار شخص بر بالای سر وی حاضر می‌شوند پس اگر آن شخص نیکوکار باشد، می‌گویند: بیرون آی ای روح پاکیزه‌ای که در جسم پاکیزه‌ای بوده‌ای، بیرون آی خوشحال و ستوده، نه خشم‌آلود و ناستوده... و اگر شخص بدکرداری باشد، می‌گویند: بیرون آی ای روح پلیدی که در جسم پلیدی بوده‌ای، بیرون آی نکوهش شده و مزده باد تو را به جوشاب و چرکاب...».

﴿ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحُسَيْنِ﴾ [الأنعام: ۶۲].

«آن‌گاه به سوی خداوند - مولای برحقشان - بازگردانیده می‌شوند» یعنی: فرشتگان موکل مرگ، ارواح بندگان را بعد از قبض نمودن آنها، به سوی خدای صلی الله علیه و آله و سلم که مالک عادل آنهاست باز می‌گردانند «آگاه باشید که حکم از آن اوست» در دنیا و آخرت پس اگر خدانشناسان ظاهرا در دنیا با حق تعالی کشمکش می‌کنند، قطعا در آخرت چنین نیست؛ در آنجا حکم در ظاهر و باطن از آن اوست «و او سریع‌ترین حساب‌رسان است» لذا در کار حسابرسی و حسابگری به تأمل نیازی ندارد چنان‌که بندگان در حسابرسی به تفکر و تدبیر و تأمل نیاز دارند.

﴿قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِّنْ ظُلْمَتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّيْنٍ أَجْنُنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ [الأنعام: ۶۳].

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! «کیست که شما را از تاریکی‌های بیابان و دریا نجات می‌دهد؟ آن‌گاه که «او را به زاری و مناجات پنهانی می‌خوانید که: اگر ما را نجات دهد» یعنی: اگر ما را نجات دهی «از این محنت» و شدتی که بر ما فرود آمده است «بی‌گمان از شکرگزاران خواهیم شد» برای تو به اخلاص تمام، در برابر نعمت نجات دادن‌مان از این سختی‌ها.

﴿قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْكِرُونَ﴾ [الأنعام: ۶۴].

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «الله شما را از آن» تاریکی‌ها و سختی‌ها «نجات می‌دهد و از هر کربی» کرب: غم و اندوهی است که روح انسان را می‌آزارد «و باز شما شرک می‌ورزید» به خدای سبحان بعد از آن که به شما احسان کرد؛ با ره‌ساختنتان

از چنگال سختی‌ها و محنت‌ها و غمها و گرفتاری‌ها در حالی که شریکان نمی‌توانند هیچ سودی به شما برسانند و هیچ گرفتاری‌ای را از شما برطرف کنند پس چگونه این شرک‌گزاری را به جای آن شکرگزاری‌ای که خود وعده داده بودید، قرار می‌دهید؟ چه قدر غافل و ناسپاس هستید؟!

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾﴾ [الأنعام: ۶۵].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست توانا براین که بر شما عذابی را بفرستد» از همه اطراف و جوانبتان: «از بالای سر شما» و آن عذابی است که از آسمان فرود می‌آید؛ چون بارانهای ویرانگر، باریدن سنگ و صاعقه‌های مهلک - چنان‌که پروردگار متعال، قوم لوط و اصحاب فیل را سنگ‌باران کرد «یا از زیر پاهای شما» با فرورودنتان در زمین (خسف) و با زلزله و غرق چنان‌که فرعون را غرق وقارون را در زمین فرو برد. در حدیث شریف مربوط به «نشانه‌های قیامت» آمده‌است: «همانا در میان این امت، قذف، خسف و مسخ پدید می‌آید». «یا شما را گروه‌گروه به هم اندازد» یعنی: حق تعالی تواناست بر اینکه شما را گرفتار هواهای متضاد، نحله‌ها و اندیشه‌های مختلف، آرا و نظریات تفرقه‌بار و اختلاف کلمه نماید به‌طوری که سرتاپا غرق کشمکش و معارضه درونی با یک‌دیگر گردید، یا با یک‌دیگر بجنگید «و شر و بلای بعضی از شما را به بعضی دیگر بچشاند» چون کشتن و غارت و به اسارت گرفتن همدیگر چنان‌که در عصر حاضر، امت اسلام در بسیاری از نقاط زمین مبتلای این عذاب است «بنگر چگونه آیات خود را گونه‌گون بیان می‌کنیم» یعنی: حجت‌ها و دلایل آشکار را از وجوه مختلف و به‌شیوه‌های گونه‌گون برای‌شان بیان می‌کنیم «باشد که بفهمند» حقیقت را پس به وسیله بیانهای متنوع و روشهای گونه‌گون، به‌سوی حقی که آن را برای‌شان روشن ساخته‌ایم، بازگردند. در حدیث شریف به روایت سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه آمده است که فرمود: روزی رسول خدا ﷺ از محل اقامت خود در بالای مدینه، به‌سوی قسمت سفلی آن آمدند و چون در راهشان به مسجد بنی‌معاویه (قریه‌ای از قرای انصار) رسیدند، به آن مسجد وارد شده و در آن دو رکعت نماز گزارند و ما نیز با ایشان نماز گزاردیم، آن‌گاه با پروردگارشان مناجات طولانی‌ای نمودند، سپس به‌سوی ما بازگشتند و فرمودند: «از

پروردگارم سه چیز را درخواست کردم؛ اما او دو تا از آنها را به من داد و یکی را از من بازداشت: از او خواستم که امتم را با غرق نمودن و با قحطی هلاک نکند؛ و او این دو را به من عطا کرد و از او خواستم که شر و بلای آنان را در میان خودشان نیفکند (آنان را دچار اختلاف کلمه نگرداند) اما او آن را از من بازداشت». البته این حدیث شریف بدین معنی نیست که بخش‌هایی از این امت، هرگز به قحطی و غرق گرفتار نمی‌شوند بلکه به این معنی است که امت اسلام با این بلیات ریشه‌کن نمی‌شود و کاملاً نابود نمی‌گردد. ابن کثیر نقل می‌کند که رسول اکرم ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «من بر امتم جز از ائمه (حکام) گمراه‌گر بیم ندارم زیرا چون شمشیر در میان امتم نهاده شد تا روز قیامت از میان‌شان برداشته نخواهد شد».

﴿وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾ [الأنعام: ۶۶].

«و آن را قوم تو دروغ شمردند در حالی که آن حق است» یعنی: قومت قریش، قرآن یا عذاب را تکذیب کردند در حالی که اینها حق و راست‌اند «بگو» ای پیامبر ﷺ! «بر شما نگاهبان نیستم» یعنی: من نگاهبان اعمال شما نیستم تا شما را در برابر تکذیب‌تان کیفر دهم بلکه من رسول پروردگارم هستم و بر رسولان بلاغ باشد و بس.

﴿لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَفَرٍّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ [الأنعام: ۶۷].

«هر خبری را مستقری است» یعنی: هر خبری که قرآن از آن خبر می‌دهد - اعم از امور دنیا یا آخرت - وقت وقوعی دارد که لابد در آن وقت به وقوع می‌پیوندد. یا برای هر خبر در آینده سرانجامی است که این امر که آن خبر حق یا باطل بوده است، در آن آشکار می‌شود «و به زودی خواهید دانست» نهایت و سرانجام آنچه را که من از وقوع و نزول آن بر شما خبر داده‌ام. این هشدار محکم و مؤکد بر وقوع و تحقق اخبار قرآن است.

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾

﴿وَإِمَّا يَنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۶۸].

«و چون کسانی را که در آیات ما فرو می‌روند» به قصد تخطئه، یا تکذیب و رد و استهزا «ببینی، از آنان روی گردان» یعنی: آنان را به حال خود واگذار و با آنان درگوش سپردن به همچو منکر بزرگی همراه مشو. پس اگر با گروهی نشستنی و در این اثنا، آنان به کندوکاو تخطئه‌گرانه و فروروی جدال پردازانه در آیات ما پرداختند، بی‌درنگ از مجلس آنان برخیز «تا وقتی که به سخنی غیر از آن پردازند» یعنی: تا سخنی را که با

آن مغایر باشد، در میان آورند. بدین‌سان خدای عَلَّمَهُ رسول خویش و به‌تبع ایشان مؤمنان را، به رویگردانی و اعراض از مجالسی که در آنها به آیات خدا عَلَّمَهُ توهین روا داشته می‌شود و از هم‌نشینی و انس گرفتن با بدعت‌گذاران گمراه‌کننده نهی می‌کند زیرا در هم‌نشینی و مؤانست با آنان، چندین برابر آفاتی است که در هم‌نشینی با گناهکاران وجود دارد.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: آیه کریمه ناظر بر هم‌نشینی با کسانی است که در آیات خدای عَلَّمَهُ جدال و بگومگو می‌کنند. «و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت» که از مجلس آنان برخیزی و ترکشان کنی «پس بعد از آن که به یاد آوردی» فرمان ما را «با قوم ستمکار منشین» بلکه دردم برخیز.

باید یادآور شد که بر انبیا عَلَّمَهُ در تبلیغ احکام شرع که برای‌شان واجب است، اصلا فراموشی روی نمی‌دهد بلکه پدید آمدن فراموشی بر ایشان، در امور عادی همچون سهو در اثنای نماز و مانند آن ممکن است.

علما گفته‌اند: هرکس در آیات خدای عَلَّمَهُ به ناحق و در غیرصواب فروروی کرد - چه مؤمن بود، چه کافر - باید هم‌نشینی با وی فرو گذاشته شود و آمیزش و معاشرت با فاسق مطلقا مکروه است، مگر اینکه معاشرت با بدعتیان و فسادپیشگان، به قصد موعظه و اندرزدی و اصلاح مفاسدشان باشد.

﴿وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ وَلَٰكِن ذِكْرًا لِّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾<sup>(۱۶)</sup>  
[الأنعام: ۶۹].

«و چیزی از حساب کافران بر عهده پرهیزگاران نیست» یعنی: بر کسانی که از جدال و فروروی تخطئه‌گرانه در آیات خدا عَلَّمَهُ می‌پرهیزند، از هم‌نشینی با فروروندگان در این آیات - چنانچه با آنان هم‌نشینی کردند - هیچ گناهی نیست زیرا گناه فرورونده در آیات الهی، بر عهده خود وی است «ولی بر آنان پنددادن لازم است» یعنی: پرهیزگاران باید از مجلس آنان برخیزند تا با این کار خود، عظمت گناهشان را، به آنان یادآور شوند «باشد که پرهیز کنند» آن گمراهان و این عمل ناشایست خود را ترک نمایند.

تفسیر آیه کریمه دو وجه دارد: بنابر وجه اول؛ هم‌نشینی با کفار برای متقیان مؤمن - چنانچه در فروروی‌هایشان مشارکت نورزند - رخصت داده شده زیرا روایت شده‌است که مسلمانان گفتند: اگر ما در هر وقتی که آنان به قرآن استهزا می‌کنند، از

مجالسشان برخیزیم، دیگر نه می‌توانیم در مسجد الحرام بنشینیم و نه طواف کنیم! همان بود که به ایشان در این امر رخصت داده‌شد. وجه دوم این است: اگر از هم‌نشینی با آنان پرهیز کردید، گناه فروروی آنان در آیات خدا ﷻ بر عهده شما نیست.

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَأَيُخَذَ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾ [الأنعام: ۷۰].

«و کسانی را که دین خود را» همان دین حقی که پذیرش و عمل به آن بر آنان واجب است «به بازی و سرگرمی گرفتند، رها کن» و هرچند مأمور رساندن حجت به آنان هستی اما دلت را آویخته آنان نکن زیرا آنها اهل تعصب و سرسختی و گردنکشی هستند «و زندگانی دنیا آنان را فریفته است» تا بدانجا که آن را بر حیات جاودانی آخرت ترجیح داده و منکر رستخیز گشته‌اند «و به وسیله این قرآن اندرز ده، مبادا کسی به سبب کار و کردارش به مهلکه افتد» ابسال: تسلیم شدن شخص به هلاکت است. یعنی: چه بسا کسی که به وسیله قرآن پند گرفته، بخواهد که خود را از عذاب الهی - قبل از آن که بدان گرفتار آید - نجات دهد زیرا آن‌گاه که عذاب نازل شد: «او را در برابر خداوند نه یآوری است و نه شفיעی و اگر هر فدیهای بدهد، از او پذیرفته نمی‌شود» یعنی: اگر این انسانی که به عذاب الهی وا نهاده شده، هر فدی و عوضی را برای رهایی خود تقدیم کند، آن فدی از وی پذیرفته نمی‌شود و در نتیجه، او همچنان در مهلکه خویش دست‌وپا می‌زند «آن گروه» که دین خویش را به بازی گرفته‌اند، هم‌آنان «اند که به وبال آنچه کردند به مهلکه گذاشته شدند» یعنی: همان گروه هستند که به سبب کار و کردار خویش، به هلاکت سپرده شدند «برای آنان آشامیدنی‌ای از آب جوشان است» که چون آن را می‌نوشند، روده‌هایشان را قطع می‌کند «و برای آنان است عذاب دردناک» و سخت «به سبب آن که کافر بودند».

﴿قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ أَتُنَبِّئُكُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْرًا لَّنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۷۱].

«بگو» ای پیامبر ﷺ! به این گروه کفار «آیا به جای خداوند چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زبانی» یعنی: چگونه به جای خداوند ﷻ بتانی را بپرستیم که اگر از آنان طالب منفعتی گردیم، به هیچ وجه نمی‌توانند سودی به ما برسانند چنان‌که به هیچ وجه از زیان آنها نیز بیمی نداریم؟ پس کسی که فاقد هرگونه توان و سلطه‌ای باشد، قطعاً سزاوار پرستش نیست «و آیا بعد از آن که خدا ما را هدایت کرده است، بر پاشنه‌های خود بازگردانیده شویم؟» یعنی: به سوی شرک و گمراهی‌ای بازگردیم که خدای سبحان ما را از آن بیرون آورده و به اسلام هدایت کرده است؟ «مانند کسی که شیطان‌ها در زمین او را از راه به در برده‌اند» آنان غول‌های بیابانی، یا سرکشان از جنیان‌اند که در بیابان راه را بر انسان گرفته و او را به نام و نام پدر و جدش فرامی‌خوانند و او هم - با این پندار که او را به راه سلامت رهنمون می‌شوند - از آنان دنباله‌روی می‌کند اما چون بر سر عقل می‌آید و چشم باز می‌کند، می‌بیند که او را به بیابان برهوت بی آب و علف و ناپیدایی درافگنده‌اند که در آن سربه‌نیست می‌شود و از تشنگی می‌میرد. این است مثل کسی که بجز خدای برحق لاشریک، خدایان دروغین را به پرستش گیرد. آری! این انسان درافتاده در دام غولان بیابان: «حیران است» و سرگشته، نه راه به‌جایی می‌برد و نه می‌داند که چه کار باید بکند تا از این مهلکه به درآید «برای وی یارانی است که او را به سوی راه راست می‌خوانند، که: به سوی ما بیا» یعنی: آن شخص سرگشته، در راه رفیقان و همراهانی دارد که وی را به سوی راه راستی که به مسکن و مأوایش می‌رساند، فرامی‌خوانند و به او می‌گویند: با ما بیا! اما او به سخن آنان گوش فرامی‌دهد و از راهنمایی آنان بهره نمی‌گیرد زیرا او حیران است و نمی‌داند که کدام یک از طرفین او را به راه درست فرامی‌خوانند «بگو» ای پیامبر ﷺ! «بی‌گمان هدایت، همان هدایت الهی است» یعنی: قطعاً دین راست و درست، دین وی است که آن را برای بندگانش پسندیده و غیر از آن هرچه هست، باطل و گمراه‌کننده است «و بگو: دستور یافته‌ایم به اینکه تسلیم پروردگار جهانیان باشیم» یعنی: خالصانه او را عبادت کنیم و کسی را با وی شریک قرار ندهیم.

﴿وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [الأنعام: ۷۲].

«و اینکه نماز را برپا دارید و از او بترسید» یعنی: همچنین دستور یافته‌ایم به اینکه نماز را برپا داشته و خداترس باشیم. پس این همان راه هدایت است «وهم‌اوست که به سویس محشور می‌شوید» یعنی: تنها و تنها به‌سوی او گرد آورده می‌شوید و حکم در

محشر و بعد از آن تنها و تنها به دست اوست و در آن روز، جز آنچه از اعمال نیکو - که در رأس آنها تقوا و نماز است - پیش فرستاده‌اید، هیچ چیز دیگر به شما سودی نمی‌رساند.

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۷۳].

«و او کسی است که آسمان و زمین را آفرید، به» آفرینشی «حق» یعنی: با تدبیری محکم و به عدل پس اوست آفریننده و مالک و مدبر آسمان‌ها و زمین و هرچه در آنهاست «و روزی که بگوید: موجود شو، بی‌درنگ موجود شود؛ سخن او حق است» یعنی: چون خلایق را به حشر و رستاخیز فرمان می‌دهد، جملگی از وی فرمان می‌برند، چرا که هر چیزی بی‌درنگ به دستور او موجود می‌شود و همه سخنان و کارهای او مبتنی بر حق و حکمت است پس چگونه ما به جای این خدای بزرگ، چیزی را بخوانیم که نه منفعتی به ما می‌رساند و نه زبانی و از آن گذشته، با پرستش آن به قهقرا برمی‌گردیم؟ «و روزی که در صور دمیده شود؛ فرمانروایی از آن اوست» صور: شاخی (شیپوری) است که اسرافیل علیه السلام در آن می‌دمد، که دمیدن اول برای میراندن زندگان و دمیدن دوم برای احیای مجدد آنهاست. مراد در اینجا دمیدن دوم است. ابن‌کثیر می‌گوید: «درحقیقت سه نفخه (دمیدن) است، نفخه اول؛ برای ایجاد هول و هراس از قیام قیامت، نفخه دوم؛ برای هلاک ساختن خلق و نفخه سوم؛ نفخه برخاستن برای حضور در پیشگاه رب‌العالمین است» «دانای غیب و شهود است» خدای سبحان داناست به هر آنچه که نهان است و هر آنچه که پیداست «و اوست حکیم» یعنی: فرزانه استوارکار در تمام آنچه که از وی سر می‌زند، از جمله در زنده ساختن و میراندن «آگاه» است به همه چیز، از جمله به حساب و جزا.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازَرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرَأَيْتَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الأنعام: ۷۴].

«و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت» ابراهیم ابوالانبیا، دهمین فرد از اولاد «سام» جد بزرگ اعراب است که در شهر «اور» (یعنی نور) از سرزمین «کلدان» که هم‌اکنون به نام «اورفه» معروف است و در جنوب ترکیه در مجاورت مرز سوریه واقع شده، به دنیا آمد. به قولی: نام پدر ابراهیم، «تارح» بود، به قولی دیگر: پدرش دو نام داشت: آزر و تارح. آری! ابراهیم به پدرش گفت: «آیا بتان را به خدایی



می‌گیری؟» و آنها را می‌پرستی؟ در حالی که آنها شایسته الوهیت نیستند؟ این استفهام، توییحی است «همانا من تو و قومت را» که باتو در پرستش بتان موافقت «در گمراهی‌ای آشکاری می‌بینم» از راه حق و حقیقت. آری! کدامین گمراهی آشکارتر و بزرگتر از گرفتن غیر خداوند ﷻ به خدایی است؟.

﴿وَكَذَلِكَ نُرِيّٰ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۷۵﴾﴾

[الأنعام: ۷۵].

«و این گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را» یعنی: آنچه که در آنها از آفرینش و عظمت و قدرت و فرمانروایی است «به ابراهیم نمایاندم» نری: نمایاندم و نشان دادیم. آری! چنان بود که آزر و قومش؛ بتان، ستارگان، خورشید و مهتاب را می‌پرستیدند پس خدای ﷻ خواست تا آنها را به اشتباهشان متوجه گرداند لذا با نمایاندن گستره فرمانروایی خویش بر ابراهیم عليه السلام، زمینه احتجاج وی را بر قومش فراهم گردانید. به قولی: حق تعالی گستره ملک و فرمانروایی عظیم خود در پهنای آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم عليه السلام بدانسان نمایان و مکشوف ساخت که او از بالا به‌سوی عرش و از پایین به‌سوی فروترین طبقات زمین نگریست. ابن کثیر می‌گوید: «محمتمل است که خداوند ﷻ حجاب‌ها را از برابر بینایی حسی ابراهیم عليه السلام دور کرده باشد و بنابراین، او آنها را به چشم سر دیده باشد. همچنین احتمال دارد که ابراهیم عليه السلام با بصیرت قلبی و بینش درونی خود، این حقایق را دیده و دریافته باشد». به قولی دیگر: ابراهیم عليه السلام فقط آنچه را که خداوند متعال در این آیه از ملکوت آسمان‌ها و زمین حکایت کرده‌است، مشاهده کرد «تا از جمله یقین‌کنندگان باشد» یعنی: عجایب آفرینش و غرایب ملکوت خود را به ابراهیم عليه السلام نشان دادیم تا او پیامبری برخوردار از علم و آگاهی بوده و علم وی از روی یقین باشد به‌طوری که نسبت به عظمت و قدرت حق تعالی بر همه چیز، ذره شکی در نهاد خود نداشته باشد.

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رءَا كَوْكَبًا قَالِ هٰذَا رَبِّيْ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا اٰحِبُّ الْاٰفِلِيْنَ ﴿۷۶﴾﴾

[الأنعام: ۷۶].

«پس چون شب بر او پرده افگند» یعنی: او را با تاریکی خویش پوشاند «او ستاره‌ای را دید» نقل است که ابراهیم عليه السلام ستاره مشتری، یا زهره را دید «گفت: این پروردگار من است» درباره این سخن ابراهیم عليه السلام و سایر سخنان وی در این باب - که در دو آیه

بعدی می‌آید - میان مفسران دو نظر وجود دارد؛ یک نظر این است که: ابراهیم علیه السلام این سخنان را هنگامی گفت که در دوره طفولیت خویش به سر می‌برد و دارای بینش آنچنان عمیقی نبود. نظر دوم این است که: او این سخنان را در مقام مناظره و به مثابه حکایت از حال و اعتقادات آن بت پرستان می‌گفت تا آنان را در حجت ملزم گرداند پس هدفش از طرح این سخنان، اقامه حجت علیه قومش بود، نه اینکه به آنها باور داشته باشد. ابن کثیر این قول را که سخنان ابراهیم علیه السلام در این باب، در مقام مناظره بود، نه از روی تأمل و قناعت درونی وی؛ ترجیح داده است «پس چون افول کرد» یعنی: چون آن ستاره غروب کرد «گفت» ابراهیم علیه السلام: بی گمان آنچه غروب کند، خدا نیست زیرا خدا؛ زنده، پاینده و تدبیرکننده امور آسمان‌ها و زمین می‌باشد پس «من افول کنندگان را» یعنی: خدایانی را که غروب می‌کنند «دوست ندارم».

﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾﴾ [الأنعام: ٧٧].

«پس چون ماه را تابان دید» یعنی: طلوع کنان دید «گفت: این است پروردگار من! آن‌گاه چون افول کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند» به سوی راه و روش حق «قطعاً از گروه گمراهان می‌شوم» یعنی: از کسانی می‌شوم که به حق راه نیافته و بر خود ستم می‌کنند و خود را از بهره خیر خویش، محروم می‌گردانند. بدین‌سان، ابراهیم علیه السلام به قومش فهماند که هرکس ماه را به خدایی بگیرد؛ گمراه است. و چرا ابراهیم علیه السلام به افول استدلال کرد نه به طلوع؟ زیرا استدلال به افول، بر بطلان الوهیت آن چیز افول کننده، دلالت کننده‌تر است.

﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾﴾ [الأنعام: ٧٨].

«پس چون خورشید را طلوع کرده دید، گفت: این پروردگار من است» زیرا «این بزرگتر است» از ستارگان و مهتاب لذا این سزاوارتر به آن است که خدا باشد «و چون افول کرد، گفت: ای قوم من! هرآینه من از آنچه شریک مقرر می‌کنید بیزارم» یعنی: از اجرام فلکی ای که آنها را شرکای خدا قرار داده و به پرستش آنها می‌پردازید، بیزار و برکنارم. ابراهیم علیه السلام این سخن را هنگامی گفت که برایش روشن شد که این پدیده‌ها آفریدگانی هستند که به رساندن نفع و دفع زیانی قادر نمی‌باشند و هیچ‌یک آنها هم

خدای هستی نیستند، به دلیل اینکه افول می‌کنند. یا ابراهیم علیه السلام از باب مناظره، قوم خود را قدم‌به‌قدم با شیوه حکیمانه و منطقی، به سوی این باور رهنمونی کرد که اعتقاداتشان، هیچ پشتوانه‌ای از دلیل و برهان ندارد.

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّكْرِ فَطَرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۷۹].

«همانا من روی خود را» یعنی: تمام و کلیت وجود و شخصیت و عبادت خود را «به‌سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است» و آنها را از کتم عدم پدید آورده است «در حالی که حنیف هستم» یعنی: گراینده هستم از همه ادیانی که چیزی از خلق خدا جل جلاله را با وی شریک می‌آورند به سوی دین حق، پاکدین و پاکدل هستم «و از مشرکان نیستم» که چیزی از خلق خداوند جل جلاله را با وی شریک گردانم.

﴿وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ [الأنعام: ۸۰].

از دلایلی که تأیید می‌کند؛ ابراهیم علیه السلام این سخنان را در مقام مناظره با قوم خود گفت، نه از سر تأمل و گرایش به الوهیت این پدیده‌ها؛ این فرموده خداوند متعال است: «و قومش با او محاجه کردند» یعنی: با او در امر توحید ستیزه و مجادله کردند، همان توحید خالصانه‌ای که او به آن رسیده بود پس خواستند تا او را به صحت و درستی پرستش خدایان باطل قانع نموده و او را از زیان و خشم آن خدایان بترسانند «گفت: آیا با من درباره الله محاجه می‌کنید» یعنی: در باره این حقیقت روشن که او از شریک و هم‌تا منزله است «حال آن که او مرا هدایت کرده است» به‌سوی توحید و یگانگی خویش درحالی که شما می‌خواهید تا من در شرک و گمراهی و جهالت و عدم هدایت، همانند شما باشم؟ «و من از آنچه شریک او می‌سازید، بیمی ندارم» یعنی: من از آنچه که خود مخلوقی از مخلوقات خداست - چون سنگی که نه زبانی می‌رساند و نه نفعی - هیچ بیمی ندارم «مگر آن که پروردگارم چیزی» از زیان برایم «اراده کند» در برابر گناهی که مرتکب گردیده باشم، که در این هنگام فرمان از آن اوست و در این صورت، این زیان از سوی اوست نه از سوی معبودات باطل شما «و علم پروردگار من به هر چیزی احاطه یافته است» و به همه چیز فراگیر است پس اگر فرود آوردن شری را بر من اراده کند،

آن شر، خواهناخواه به من می‌رسد «پس آیا پند نمی‌گیرید» و متذکر نمی‌شوید تا میان توانا و ناتوان تمییز دهید؟.

﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۱﴾﴾ [الأنعام: ۸۱].

«و چگونه از آنچه شریک خدا می‌گردانید، بترسم درحالی که شما از آن که برای خداوند چیزی را شریک ساخته‌اید که هیچ دلیلی بر آن بر شما فرو نفرستاده‌است، نمی‌هراسید؟ یعنی: چگونه از آنچه که نه زیان می‌رساند و نه سود، نه می‌آفریند و نه روزی می‌دهد، بترسم حال آن که شما از شریک آوردن به خدای لاشریک نمی‌ترسید، با آن که او زیان‌رسان و نفع‌رسان و آفریننده و روزی‌دهنده است و از سوی دیگر، او هیچ حجت و دلیلی هم بر این شرک بر شما نازل نکرده که به آن استدلال و احتجاج کنید «پس کدام یک از ما دو گروه به امن» و امان از عذاب «سزاوارتر است»؟ گروه مؤمنان به خدای قوی قادر و کافران به بت ناتوان، یا گروه مؤمنان به بت ناتوان و کافران به خدای قوی قادر؟ آری! به من خبر دهید که کدام یک از این دو گروه، به امن و امان و عدم ترس و بیم سزاوارتر است «اگر می‌دانید» و برهان‌های راستین را شناخته و آنها را از شبهه‌های نادرست و باطل تمییز می‌دهید؟.

سپس ابراهیم عليه السلام خود به این سؤال چنین پاسخ داد:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿۸۲﴾﴾ [الأنعام: ۸۲].

«کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم نیالودند، آن گروه ایشان راست ایمنی و ایشانند راه‌یافتگان» یعنی: ایشان از کسانی که شرک آورده‌اند، به ایمن بودن سزاوارترند. معنای: ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ این است که: ایشان ایمانشان را به شرک نیالودند زیرا مراد از ظلم در اینجا، شرک است.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: چون آیه کریمه نازل شد، این حکم بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما بر نفس خود ظلم نمی‌کند؟ اگر کار چنان باشد که همه ما از ایمنی بی‌بهره باشیم، در این صورت همه بیچاره گشته‌ایم؟ همان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «معنای آیه کریمه چنان نیست که شما می‌پندارید بلکه چنان است که لقمان به فرزندش گفت:

فرزندم! به خدا شریک نیاور زیرا بی‌گمان شرک ظلمی است عظیم». یعنی: مراد از ظلم در این آیه، شرک است.

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنعام: ۸۳].

«و آن حجت ما است» یعنی: حجت‌هایی که ابراهیم علیه السلام بر قومش اقامه کرد و بیان آن گذشت، حجت ما است «که به ابراهیم در برابر قومش دادیم» یعنی: او را با آموختن این حجتها نصرت دادیم و به وسیله آنها بر قومش غلبه کرد «درجات هرکس را که بخواهیم بلند می‌گردانیم» با هدایت و راهنمایی وی به سوی حق و تلقین حجت و علم و حکمت به وی چنان که درجات و مراتب ابراهیم علیه السلام را بلند بردیم «هرآینه پروردگار تو حکیم است» در بلند بردن مقام و مرتبه هرکسی که بخواهد «دانا است» به کسانی که شایستگی این رفعت و برتری را دارند.

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأنعام: ۸۴].

«و به او» یعنی: به ابراهیم علیه السلام «اسحاق و یعقوب را بخشیدیم» به‌عنوان بخششی از سوی خود. یعقوب علیه السلام فرزند فرزندش اسحاق علیه السلام است «و هریک از آنان را هدایت کردیم» زیرا همه ایشان را به نبوت برگزیدیم «و نوح را» که جد ابراهیم علیه السلام است «پیش از این هدایت کردیم» این خود، ما را به فضل الهی بر ابراهیم علیه السلام در اجداد و احفادش نیز رهنمایی می‌کند «و از نسل او» یعنی: از نسل نوح علیه السلام «داوود و سلیمان» فرزند وی را «و ایوب و یوسف» فرزند یعقوب «و موسی و هارون را هدایت کردیم» نسل نوح را جداگانه نام برد زیرا یونس و لوط که در آیه بعد از آنها نام برده می‌شود، از نسل ابراهیم علیه السلام نیستند، چرا که لوط فرزند هاران فرزند آزر، برادرزاده ابراهیم علیه السلام است. دلیل اینکه خدای سبحان هدایت این گروه انبیا علیهم السلام را از زمره نعمتهایی بر می‌شمارد که بر ابراهیم علیه السلام ارزانی داشت، این است که: فضل و شرف فرزندان، به پدران می‌پیوندد «و این‌گونه، نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» یعنی: همان گونه که این گروه انبیا را که اعمال خود را با جهاد و دعوت و پایداری نیکو ساختند، پاداش دادیم، همچنین هر نیکوکار دیگری را پاداش می‌دهیم.

﴿وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلِّ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ [الأَنْعَام: ۸۵].

«و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از صالحان بودند، هدایت کردیم» به قولی: الیاس، همان ادریس است. ولی این قول درست نیست زیرا ادریس قبل از نوح می‌زیست در حالی که الیاس از نسل نوح است زیرا او برادرزاده هارون برادر موسی - علیهما السلام - است. چنان‌که این آیات نیز بر این امر دلالت می‌کند.

ذکر عیسی در زمره نسل ابراهیم یا نوح، دلیل بر آن است که فرزندان دختری از نسل مرد به حساب می‌آیند زیرا نسبت عیسی به ابراهیم از راه مادرش مریم است. داخل بودن حسن و حسین علیهما السلام در نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مانند این است چنان‌که در حدیث شریف به روایت صحیح البخاری آمده‌است که آن حضرت صلی الله علیه و آله به حسن بن علی علیهما السلام فرمودند: «همانا این فرزندانم سید است و شاید که خداوند جل جلاله به وسیله او میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و آشتی برقرار کند».

﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُوشَعَ وَحُوطًا وَكَانَ قَوْلُنَا عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾ [الأَنْعَام: ۸۶].

«و اسماعیل و یسع را هدایت کردیم» به قولی: یسع، خضر علیه السلام است. به قولی دیگر: او از اصحاب الیاس علیه السلام است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی - علیهما السلام - می‌زیستند «و» نیز هدایت کردیم «لوط را» لوط برادرزاده ابراهیم علیه السلام بود «وهریک را بر عالمیان برتری دادیم» یعنی: هر یک از این گروه پیامبران را با نبوت، بر غیر وی از مردم برتری دادیم پس انبیا علیهم السلام بهترین بشرند.

﴿وَمِنْ ءَابَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾

[الأَنْعَام: ۸۷].

«و برخی از پدرانشان و فرزندان‌شان و برادرانشان را» هدایت کردیم و بر جهانیان برتری دادیم «و آنان را برگزیدیم» اجتناب: برگزیدن، یا خالص ساختن، یا برتری دادن است «و آنان را به سوی راه راست هدایت کردیم» یعنی: به سوی اسلام که همانا دین یگانه خداوند جل جلاله در همه عصرهاست.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیات فوق، اولاً چهارتن از انبیا علیهم السلام را نام برد که عبارتند از: نوح، ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام، سپس از ذریه (نسل) آنان چهارده تن دیگر از انبیا علیهم السلام را - که در مجموع هجده تن می‌شوند - ذکر کرد. اما ترتیب در میان‌شان معتبر نیست زیرا حرف «و» در این آیات، موجب ترتیب نمی‌باشد.

حکمت در این که انبیا: در این آیات به سه دسته تقسیم شده‌اند، عبارت است از این که:

۱- داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در میان نبوت و پادشاهی جمع کردند زیرا داوود و سلیمان پادشاه بودند، ایوب امیر، یوسف وزیر و موسی و هارون عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حاکم بودند چنان که فرموده خداوند متعال درباره ایشان: ﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ نیز به این معنی است که نیکوکاران را با یکجا ساختن میان ریاست دنیا و نعمت‌های آن و نعمت هدایت دینی و ارشاد مردم، این گونه پاداش می‌دهیم.

۲- زکریا، یحیی، عیسی و الیاس عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به زهد در دنیا ممتاز بودند لذا خدای عَزَّ وَجَلَّ ایشان را به وصف (صالحین) توصیف کرد.

۳- اسماعیل، یسع، یونس و لوط، نه از پادشاهان بودند؛ مانند گروه اول و نه از دنیا رویگردان بودند؛ مانند گروه دوم بلکه بر جهانیان زمان خود برتری داشتند، از این جهت به فضل و برتری بر جهانیان توصیف شدند.

﴿ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸].

«این است هدایت الله» یعنی: هدایت و برتری و گزینشی که از آیات گذشته در مورد انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دانسته شد، همانا هدایت الله عَزَّ وَجَلَّ است «که هرکه را از بندگان خویش بخواهد، به آن هدایت می‌کند» از روی فضلش و هرکه را بخواهد گمراه می‌گرداند؛ از روی عدلش و هدایت‌یافتگان کسانی هستند که خداوند عَزَّ وَجَلَّ ایشان را به گزینش خیر و پیروی از حق توفیق داده‌است «و اگر ایشان» یعنی: آن گروه انبیای یاد شده و وابستگان و پیروانشان «شریک مقرر می‌کردند، قطعاً حبطه شدی از آنان» یعنی: از حسناتشان «آنچه انجام داده بودند» حبط: بی‌اثر گردیدن و تباه‌شدن است.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ۚ فَإِن يَكْفُرُ بِهَا هُنَّ لِآئٍ فَفَدَّ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾ [الأنعام: ۸۹].

«این گروه» انبیایی که ذکرشان رفت «کسانی هستند که آنان را کتاب و حکم دادیم» حکم: یعنی علم و حکمت «و نبوت» دادیم که بلندترین مراتب بشری و بلندترین مقامات عبودیت برای حق تعالی است «پس اگر این گروه» یعنی: کفار قریش که معاندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند و غیر آنان از سایر اهل زمین «به آیات قرآن کافر شوند،

بی گمان ما برای ایمان به آن» یعنی: برای ایمان به آیات قرآن «گروهی دیگر را گماردیم که هرگز کافر نمی شوند» نه چیزی از قرآن را انکار می کنند و نه یک حرف از آن را رد می نمایند و ایشان مهاجرین و انصارند که به برداشتن بار این امانت توفیق داده شدند تا بدانجا که گویی بر این کار گمارده شده اند. همچنان از موکلان و گماشتگان به ایمان کسانی هستند که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف به ایشان چنین اشاره کرده اند: «گروهی از امت من پیوسته بر حق آشکار قرار دارند و مخالفان ایشان به ایشان زبانی رسانده نمی توانند تا آن که امر خدا ﷻ (قیامت) در رسد».

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنِهِمْ أَقْتَدِهٖ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۹۰].

«این جماعت» انبیای ذکر شده «کسانی هستند که الله آنان را هدایت کرد پس به هدایت آنان اقتدا کن» لذا رسول خدا ﷺ در اموری که بر ایشان درباره آن نصی نازل نشده بود، به اقتدای انبیای پیشین مأمور بودند «بگو» ای پیامبر ﷺ «از شما هیچ مزدی بر آن درخواست نمی کنم» یعنی: در برابر انجام رسالت خویش و تبلیغ قرآن از شما هیچ مزدی نمی طلبم «این قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست» یعنی: قرآن: موعظه، یادآور و بیدارگری برای تمام خلق، اعم از جن و انس و همه کسانی است که در هنگام نزول آن موجود بودند، یا آنان که بعدا به وجود می آیند.

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ يَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا ءَابَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ [الأنعام: ۹۱].

«و خداوند را چنان که سزاوار اوست، قدر نگذاشتند» یعنی: قدر و حرمت خداوند متعال را چنان که باید نشناختند، یا او را چنان که شایسته عظمت اوست، بزرگ نشمردند؛ «آن گاه که گفتند: خداوند هیچ چیز را بر هیچ بشری نازل نکرده است» یعنی: آن گاه که مشرکان قریش، منکر ارسال پیامبران و نزول کتابها از سوی حق تعالی شدند «بگو» ای پیامبر ﷺ «چه کسی کتابی را که موسی آن را آورده است فرو فرستاد؟» شما مشرکان به فرود آوردن تورات بر موسی اذعان و اعتراف دارید واز



طریق اخباری که از یهودیان دریافت کرده‌اید، این امر را می‌دانید، از این گذشته یهودیان را در فرود آمدن چنین کتابی بر آنان تصدیق هم می‌کنید؟ «همان کتابی که» یعنی: توراتی که «روشنی و هدایتی برای مردم بود، و آن را به صورت طومارها در می‌آورید» خطاب از مشرکان به سوی یهود برمی‌گردد، یعنی: شما یهودیان تورات را ورق‌پاره‌های جدا شده و از هم شکافته‌ای می‌گردانید تا به این ترتیب، هدفتان از تحریف و تبدیل تورات برحسب دلخواهتان از جمله پنهان ساختن اوصاف حضرت محمد ﷺ که در آن ذکر شده است، برآورده شود «آنچه را از آن می‌خواهید آشکار می‌کنید» از کاغذهایی که از تورات جدا کرده‌اید «و بسیاری را» یعنی: بسیاری از تورات را «پنهان می‌کنید» پس یهودیان، تورات را به دو بخش طومارهای جداگانه‌ای تقسیم کرده بودند تا به آشکار ساختن یا پنهان کردن آنچه که می‌خواستند، قادر گردند «در صورتی که به شما» یهودیان در قرآن «آنچه که شما و پدرانتان نمی‌دانستید آموخته شد» آموزه‌های یهودیان از قرآن، اخباری است که پیامبر ما حضرت محمد ﷺ از وحی خداوند ﷻ به ایشان دادند زیرا وحی الهی در قرآن مشتمل بر خبرهایی است که یهود و نصاری نه از کتب خویش آنها را آموخته بودند، نه از زبان پیامبران خویش دریافت کرده بودند و نه پدرانشان آنها را آموخته بودند. یا خطاب متوجه این امت است، که در این صورت معنی چنین می‌شود: چه کسی بر شما قرآنی را که در آن اخبار گذشتگان و آیندگان است، نازل کرد؟ اخباری که نه شما آن را می‌دانستید و نه پدرانتان؟ «بگو: خدا» یعنی: خدا ﷻ آن را نازل کرد «آن‌گاه آنان را بگذار تا در کندوکاوشان بازی کنند» یعنی: آن‌گاه رهایشان کن تا همانند کودکان بازی‌گوش، در ژرفای باطل خود بازی کنند و هیچ پروایشان را نداشته‌باش.

سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مردی از یهودیان به نام مالک بن صیف نزد رسول خدا ﷺ آمد و با ایشان مشاجره کرد، آن‌گاه از سرخشم گفت: (ما أنزل الله علی بشر من شیء): خداوند هیچ چیز بر هیچ بشری نازل نکرده است! پس این آیه کریمه در رد پندار وی نازل شد. اما روایت راجح در بیان سبب نزول، روایت ابن عباس رضی الله عنه است که می‌گوید: آیه کریمه درباره قریش نازل شد.

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿۹۲﴾ [الأنعام: ۹۲].

«و این» قرآن «کتابی است مبارک» یعنی: بسیار بابرکت و دارای منافع و فواید عظیم؛ بدان جهت که مشتمل بر منافع دنیا و آخرت و علوم اولین و آخرین است «که ما آن را فروفرستادیم» بر محمد ﷺ پس شما یهودیان چگونه می‌گویید که: (خداوند هیچ چیز بر هیچ بشری نازل نکرده است)؟ «تصدیق کننده آن چیزی است که پیش از آن آمده است» یعنی: قرآن موافق کتابهایی چون تورات و انجیل است که خداوند ﷻ بر پیامبران پیشین نازل کرده است «و تا مردم ام‌القری و کسانی را که پیرامون آنند» از قبایل عرب و سایر طوایف بنی‌آدم؛ از عرب و عجم «بیم دهی» ام‌القری (مادرشهر): مکه مکرمه است که در منزلت و جایگاه خویش، از همه شهرها بزرگتر می‌باشد زیرا اولین خانه‌ای که برای عبادت مردم بنا گردیده، در آن واقع شده است، همچنان، به خاطر آن که مکه قبله‌گاه این امت و محل حج آنان است و در ناف زمین قرار دارد لذا ابلاغ پیام به مردم مکه و هشدار دادن آنان، معنا انذار و بیم‌دهی سایر اهل زمین را نیز دربر دارد، چرا که اهل زمین تابع این مادرشهر بزرگ امت اسلام‌اند «و البته مؤمنان به آخرت، به قرآن ایمان می‌آورند و آنان بر نماز خود محافظت می‌کنند» یعنی: سزاوار کسانی که به سرای آخرت معتقدند، آن است که به این کتاب ایمان آورند زیرا تصدیق به آخرت و بیم از عاقبت، موجب پذیرفتن دعوت کسی است که مردم را به سوی چیزی فرامی‌خواند که خیر آخرت به وسیله آن در دسترس و دفع زیان آخرت هم به وسیله آن مقدور می‌باشد پس ایمان به آخرت و خوف از عاقبت، اصل دین و نماز هم ستون دین است، بدین جهت از این دو امر مخصوصا یاد شد.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿۹۳﴾﴾ [الأنعام: ۹۳].

«و ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بر می‌بندد کیست؟» همچون کسانی که گفتند: خداوند ﷻ بر هیچ بشری هیچ چیز نازل نکرده است. یا معنی این است: چگونه می‌گویید که خداوند ﷻ بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است در حالی که این سخن شما مستلزم تکذیب انبیا ﷺ است و هیچ کس ستمکارتر نیست از آن کس که بر خدا ﷻ دروغ بر بندد و چنین بیندارد که پیامبر است در حالی که در واقع امر پیامبر

نیست، یا بر خدای سبحان در چیزی از چیزهای دیگر - همچون تحریم حیوانات اختصاص یافته به بتان - دروغ بریندد «یا» کیست ستمکارتر از آن کس که «می گوید: به من وحی شده، حال آن که در حقیقت چیزی بر وی وحی نشده است» همچون کسانی که به دروغ مدعی نبوت می شوند پس اینان نیز ستمکارترین مردم اند. آری! بی گمان خدای سُبْحٰنَہٗ انبیایش را از گفتن دروغ، مصون و محفوظ نگه داشته است، بر خلاف آنچه شما مشرکان در مورد ایشان می پندارید زیرا ادعای دروغ، شأن و شیوه رهبران کذاب جریانهای ضلالت - همچون مسلیمه کذاب، اسود عنسی و سجاح است - که به دروغ مدعی نبوت شدند «و» کیست ستمکارتر از «آن کس که گفت: به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است، نازل می کنم» چرا که بر معارضه قرآن توانا هستم و می توانم قرآنی همانند آن انشا کنم. «انشاء» را از باب مشاکلت، «انزال» نامید.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در مورد کسانی نازل شد که گفتند: ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أُنْفَالٌ﴾ [الأنفال: ۳۱]. «اگر می خواستیم، قطعاً مانند این قرآن را می گفتیم». یک روایت دیگر در بیان سبب نزول آیه کریمه این است که: آیه کریمه در باره عبدالله بن ابی سرح نازل شد که نویسنده وحی بود و چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیه: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ﴾ [المؤمنون: ۱۴]. را بر او املا کردند، بی درنگ با خود گفت: ﴿فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾. آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمودند: «بنویس؛ این چنین نازل شده است که تو خواندی». پس چون سخنش با وحی موافق گردید، در شک افتاد و با خود گفت: اگر محمد در ادعای نبوت راستگو باشد؛ در واقع به من نیز مانند او وحی فرستاده شده و اگر دروغگو باشد؛ من هم سخنی همسان سخن وی گفته ام! بنابراین، از اسلام مرتد شد و به مشرکان پیوست. اما در روز فتح مکه مجدداً اسلام آورد - چنان که داستان وی معروف است.

«و اگر بنگری آن گاه که ظالمان در غمرات مرگ باشند» غمرات: جمع غمره، به معنی شدت است یعنی: اگر بنگری آن گاه که ظالمان - یعنی منکران وحی خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یا مدعیان دروغین نبوت، یا پرچمداران معارضه با قرآن - در سكرات مرگ و سختی های جان کندن قرار دارند؛ بی گمان کار بزرگی را دیده ای «و فرشتگان دستهایشان را بر آنان گشوده اند» برای گرفتن ارواحشان، یا برای عذاب نمودنشان در حالی که پتکهای آهنین در دستهایشان است و به آنان چنین نهیب می زنند: «روح های خود را بیرون آرید» از

این شداید و سختی‌های جان‌کندن که در آن در افتاده‌اید، یا جانهای خود را از دست ما بیرون آرید و آنها را از عذاب نجات دهید، یا ارواح خود را بیرون آرید تا آن را از اجساد شما برگیریم و جانهایتان را برای ما تسلیم کنید «امروز به سبب آنچه به ناحق به خداوند نسبت می‌دادید» از انکار فرودآوردن کتاب‌ها از سوی خدای متعال بر پیامبرانش و ادعای اینکه خدای عَلَيْهِ السَّلَام شرکایی دارد «و به سبب آن که از آیات او سرکشی می‌کردید» یعنی: از تصدیق آیات الهی و عمل به آنها تکبر می‌ورزیدید؛ «به کیفر عذاب خوارکننده می‌رسید» پس این عذاب خوارکننده‌ای که بدان کیفر یافته‌اید، کیفری متناسب و برابر با جرم شماست.

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكُم مَّا حَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَّا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾ [الأنعام: ۹۴].

«و» می‌گوییم به آنان در روز قیامت: «همانا پیش ما تنها آمده‌اید» یعنی: یکی یکی، جدا از خانواده و مال و یاران و پشتیبانان خود و هرآنچه که بجای خدای سبحان می‌پرستیدید، پیش ما آمده‌اید و امروز چیزی از آنها به کارتان نمی‌آید «چنان که شما را نخستین بار آفریدیم» یعنی: بر همان وصفی پیش ما می‌آیید که در هنگام خارج شدن از شکمهای مادرانتان بر آن قرار داشتید؛ عریان و ختنه نشده «و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده‌اید» خول: ناز و نعمت‌ها و خدم و حشمی را که در دنیا به شما بخشیده بودیم، همه را پشت سر نهاده و چیزی از آنها را نزد ما با خود همراه نیاورده‌اید و نه به وجهی از وجوه، از آنها به نفع خود استفاده کرده‌اید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برای تو از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش ساخته‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش کرده‌ای، یا صدقه داده‌ای و باقی گذاشته‌ای؟ بدان که هرچه جز این گذاشته‌ای، همه از بین رفتنی است و در واقع آن را برای مردم گذاشته‌ای». «و شفاعت‌کنندگان شما را باشما نمی‌بینیم» همانان که در دنیا عبادتشان کردید و گفتید: (ما آنها را جز برای آن که هرچه بیشتر ما را به خدا نزدیک کنند، نمی‌پرستیم) «۳/۳۹». «همانان که گمان می‌کردید؛ در عبادت شما شریکند» با خداوند متعال و از سوی شما سزاوار پرستش می‌باشند، همان‌گونه که حق تعالی سزاوار آن است «به یقین پیوند میان شما بریده شد» یعنی: اینک در آخرت پیوند میان

شما و معبودان باطلتان بریده شد «و آنچه را که می‌پنداشتید» از شرک و شرکا «از دست شما رفت» و میان شما و میان آنان، فاصله وصل نشدنی افتاد.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول روایت کرده است؛ نضر بن حارث گفت: لات و عزی برای من شفاعت می‌کنند! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالْتَوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ فَالِقُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾ [الأنعام: ۹۵].

«هر آینه الله شکافنده دانه‌ها و هسته‌هاست» شکافنده دانه‌هاست که از آنها گیاهان و نباتات را بیرون می‌آورد و شکافنده هسته‌هاست که از آنها درختان را بیرون می‌آورد. نوی: جمع «نواه»، بر هر میوه و محصولی اطلاق می‌شود که دارای هسته باشد، مانند خرما و زردآلو و هلو. «زنده را از مرده بیرون می‌آورد» یعنی: موجود دارای حیات حیوانی و نباتی را از موجود ضعیف و ناچیزی همچون نطفه و بیضه و زمین مرده بیرون می‌آورد در حالی که آنها فاقد حیات هستند.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون آوردن زنده از مرده؛ شکل‌گیری وقوام‌پذیری حیاتی موجودات زنده از غذاهاست بنابراین، موجود زنده با خوردن اشیای مرده رشد و نمو می‌کند زیرا غذا مرده است و رشد نمی‌کند.

«و بیرون‌آورنده مرده از زنده است» یعنی: بیرون‌آورنده نطفه و بیضه از حیوانات زنده است. یا معنای دو جمله فوق این است: بیرون‌آورنده مؤمن از کافر و بیرون‌آورنده کافر از مؤمن است - با ولادت.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون آوردن مرده از زنده؛ خارج‌شدن مایعاتی همچون شیر از بدن موجودات زنده است زیرا شیر مایع سیالی است که در آن چیز زنده‌ای وجود ندارد در حالی که نطفه دارای حیوانات (سلولهای) زنده‌ای است که از بدن حیوان زنده خارج می‌شود.

«این» یعنی: صانع این صنع عجیب و پدیدآورنده این کارگاه بدیع که ذکر شد، همانا «الله است پس چگونه به بیراهه برگردانیده می‌شوید؟» یعنی: با آن که این صنع بدیع و این قدرت کامل پروردگار را می‌بینید، چگونه از حق برگشته و از آن روی بر می‌تابید؟

﴿فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [الأنعام: ۹۶].

«هم اوست که شکافنده صبح است» یعنی: شکافنده ستون صبح از تاریکی شب است، یا آفریننده نور و روشنی روز است «و شب را آرامگاه گردانید» که مردم در آن از جنب و جوش و تکاپو برای معاششان آرام گرفته و از خستگی روز می‌آسایند و به خواب می‌روند، همان‌گونه که دوستان خداوند متعال، شبانگاه از وحشت خلق به سوی انس با حق، آرام می‌گیرند «و خورشید و ماه را معیار حساب گردانید» یعنی: آنها را وسیله و نشانه حساب و کتابی قرارداد که مصالح بندگان به آن وابسته است زیرا سیروسفر خورشید و ماه، بر اندازه‌های معینی استوار می‌باشد که کم و زیاد نمی‌شود و هریک از آنها را منازلی است که در تابستان و زمستان و دیگر فصلهای سال، آن را می‌پیمایند پس اختلاف شب و روز از نظر درازی و کوتاهی، بر این حرکت مترتب است. آری! بدین‌سان پروردگار متعال خورشید و ماه را وسیله و معیار حساب قرار داد تا بندگان را به قدرت عظیم و صنع بدیع خویش رهنمون گردد «این است اندازه‌گیری آن توانای دانا» و ذات ذوالجلالی که از توانایی‌ها و دانایی‌های او، یکی هم راهبری خورشید و ماه بر چنین تدبیر استوار و محکمی است.

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [الأنعام: ۹۷].

«و اوست آن که برای شما ستارگان را بیافرید تا به وسیله آنها در تاریکی‌های شب، به هنگام راهپیمایی‌تان در: «خشکی و دریا راه یابید» آری! هنگامی که راه‌های خشکی و دریا بر شما مشتبه و ناپیدا می‌شود، ستارگان بهترین وسیله پیدا کردن راه برای شماست و این یکی از منافی است که خدای عز و جل ستارگان را برای برآوردن آن آفریده است.

بی‌مناسبت نیست اگر به این حقیقت «علمی - تجربی» اشاره کنیم که: خطوط طول و عرض، به شکلی از اشکال به وضعیت ستاره قطب ارتباط دارند و این خطوط، اساس راهیابی انسان معاصر در فضا، دریا و خشکی می‌باشند «به یقین ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان کرده‌ایم» پس تدبر و علم و معرفت است که افق روشنی را به سوی آیات و نشانه‌های الهی می‌گشاید.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾ [الأنعام: ۹۸].

«و اوست آن که شما را از یک تن» یعنی: از آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ «پدید آورد» که این در عین دلالت بر قدرت حق تعالی، بر وحدت اصل و نوع انسانی نیز دلالت می‌کند، امری که خود مقتضی لزوم شناخت و تعاون میان مردم است، چه آنان همه از یک‌پدرند و برادران یکدیگر می‌باشند و برادر با برادر یار و غمخوار است، نه دشمن مکار «پس برای شما قرارگاهی است و ودیعتگاهی» یعنی: برای شما بر روی زمین قرارگاهی و در اندرون آن ودیعتگاهی است. به قولی دیگر معنی این است: برای شما قرارگاهی است در رحم زنان و ودیعتگاهی است در صلب (پشت) مردان. «هرآینه آیات را به تفصیل برای قومی که می‌فهمند» و اهل درک و خردند «بیان کرده‌ایم».

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ذکر نجوم، تعبیر: ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ و در اینجا تعبیر: ﴿لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾ را به کار برد زیرا پی‌بردن به حکمت آفرینش بشر از یک‌تن واحد و تطور آن به احوال مختلف، به دقت نظر و عمق فهم و فکر نیاز دارد، که معنای «فقه» نیز همین است اما دانستن جایگاههای ستارگان و راهیابی به وسیله آنها در خشکی و دریا، با مقداری از دانش و مشاهده ظاهری هم ممکن است و به دقت نظر و تفکر عمیق متوقف نیست، از این جهت، تعبیر «علم» برای آن متناسب بود بنابراین، هریک از دو تعبیر فوق، مطابق مقتضای حال می‌باشد.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مَاتَرَ كَبَابًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ ۗ نَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾﴾ [الأنعام: ٩٦].

«و اوست آن که از آسمان آبی فرودآورد» که آب باران است «پس به وسیله آن آب، هرگونه گیاه» یعنی: گونه‌های مختلف گیاهی «را برآوردیم» تعبیر: ﴿فَأَخْرَجْنَا بِهِ﴾: (پس به وسیله آن بر آوردیم)؛ التفاتی است از حالت غایب به حالت تکلم، که این «التفات»، مفید عنایت به شأن انسان و نعمتهایی است که به زندگی او مربوط می‌شود «و از آن گیاه، جوانه سبزی بیرون آوردیم» خضر: سبزیجات تروتازه است «که از آن جوانه سبز، دانه‌های متراکمی برمی‌آوریم» یعنی: دانه‌های درهم‌رسته‌ای که برخی با برخی به هم پیوسته‌اند چنان که در ترکیب خوشه‌ها می‌بینیم «و از شکوفه درختان خرما خوشه‌هایی است نزدیک به زمین» یعنی: به فرمان حق تعالی خوشه‌های درختان

خرما از شکوفه‌های آن بیرون می‌آید، درحالی که «دانیه» است. دانیه: یعنی: نزدیک است به طوری که شخص در هردو حال ایستاده و نشسته به آن دسترسی دارد. زجاج می‌گوید: «معنی این است که: بعضی از این خوشه‌ها نزدیک و در دسترس است و بعضی دور. و جمله (بعضی از آنها دور است) حذف شد زیرا ماقبل آن بر آن دلالت می‌کرد». «و نیز باغهایی از درختان انگور و زیتون و انار - همانند و غیرهمانند - بیرون آوردیم» یعنی: میوه‌هایی که در حجم و رنگ همانند و در طعم و مزه غیرهمانند هستند.

سپس خدای سبحان به فرزندان آدم علیهم‌السلام فرمان می‌دهد تا به‌سوی این میوه‌ها در مرحله شکوفه‌دهی و در مرحله پختگی و نضج آنها که مرحله بهره‌برداری از آنهاست و برای بدنشان در آن هنگام بسیار سازگار و مفید است، به دیده عبرت بنگرند و در این حقیقت نیک تأمل کنند که خدای عز و جل چگونه از خاک تیره‌میوه‌های الوان پدید می‌آورد، چگونه از یک خاک و یک آب، هزاران گونه گیاه و ثمر با هزاران گونه خواص و طعم و رنگ تقدیم انسان می‌کند؟ پس فرمود: «به میوه آن چون ثمر دهد بنگرید» که چگونه شکوفه آن ضعیف و غیرقابل بهره‌گیری است «و» نیز بنگرید به‌سوی «پختگی آن، آن‌گاه که برسد. قطعاً در اینها برای مردمی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هاست» یعنی: در آنچه که به اجمال و تفصیل ذکر شد؛ برای اهل ایمان نشانه‌هایی است راه‌گشا به‌سوی وجود و یگانگی خدای توانای حکیم زیرا پدید آوردن اجناس مختلف و گوناگون از یک اصل؛ فقط به قدرت آفریننده توانایی ممکن است که به راز و رمزهای مخلوقاتش به‌خوبی آگاه است پس تأمل در هر بخشی از آنها، فتح بابی به‌سوی این آیات و نشانه‌هاست.

آری! آیه (۹۹) تا (۹۵)، متضمن چهار نوع از ادله بر وجود خدای آفریننده و بر یگانگی، علم، قدرت و حکمت وی است:

نوع اول: برگرفته از دلالت احوال نباتات و حیوانات است.

نوع دوم: برگرفته از احوال نجوم و افلاک است.

نوع سوم: برگرفته از احوال انسان و خلقت وی از یک اصل و یک ریشه است.

و نوع چهارم: برگرفته از روش رویانیدن و تنوع گونه‌های اشجار و نباتات و اختلاف انواع میوه‌ها و محصولات است. که علم جدید در هر بابی از این ابواب، میادین عظیمی را پیموده و افقهای جدیدی را در جهت ایمان و یقین به روی عقل و قلب انسان رهپوی جستجوگر گشوده است. پس در واقع ما در این آیات، دربرابر کتاب باز شده



هستی پروردگار ﷻ قرار داریم. اسفا! که غافلان هر لحظه از کنار آنها می‌گذرند اما لختی هم در برابر آنها درنگ نکرده و دمی دیده جان و دلشان را بر شگفتی‌ها و ابداعات آن باز نمی‌کنند.

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ﴾ [الأنعام: ۱۰۰].

«و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند» یعنی: مشرکان، شیطان‌های جنی را شریک خدای ﷻ پنداشته و به پرستش و تعظیم آنها پرداختند، همان‌گونه که به پرستش و تعظیم پروردگار می‌پرداختند «حال آن که خداوند آنان را آفریده است» یعنی: در حالی که به قطعیت می‌دانند که خداوند ﷻ جنیان را آفریده‌است. یا: در حالی که مشرکان به‌طور قطع می‌دانند که خدای عزوجل آفریننده آنهاست پس چگونه دیگران را با آفریدگار متعال خود به پرستش می‌گیرند؟ «و برای او، پسران و دخترانی تراشیدند» یعنی: مشرکان در خیال خود برای خداوند متعال پسران و دخترانی بر ساختند زیرا ادعا کردند که فرشتگان دختران خداوند. نصاری نیز ادعا کردند که مسیح عليه السلام پسر خداست، یهود هم ادعا کردند که عزیر پسر خداست «بدون علم» بلکه از روی جهل خالص و نادانی محض «او پاک است» و مقدس «و برتر است» و فراتر «از آنچه وصف می‌کنند» برایش از سخنان باطل و بی‌اساس.

﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَتَى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الأنعام: ۱۰۱].

«نوپدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است» یعنی: حق تعالی مبدع و نوآورنده آنها بر این وضع محکم و متین و منظم و استوار، بدون نمونه‌برداری پیشینی است «چگونه برای او فرزندی باشد» یعنی: چگونه کسی که به وصف آفرینندگی آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاست، موصوف می‌باشد؛ دارای فرزند است؟ آخر چگونه او آنچه را که خود آفریده، به فرزندی می‌گیرد؟ از سوی دیگر، ولادت از صفات اجسام است و مخترع اجسام، خود جسم نیست تا برایش فرزندی مانندی باشد «در صورتی که برای او همسری نبوده» پس هرگاه برایش همسری وجود نداشته باشد، وجود فرزند هم برای وی ناممکن است. همچنان فرزند باید از دو شیئی که با هم تناسب داشته باشند، متولد گردد در حالی که هیچ چیز از مخلوقات خداوند متعال با او هیچ نوع تناسب و تشابهی

ندارد؛ زیرا «او همه چیز را آفریده است» و از آن جمله فرشتگان و مسیح و عزیر را «و او به هر چیزی داناست» پس هرکس بر این اوصاف باشد، از همه چیز بی نیاز است درحالی که فقط نیازمندان خواستار فرزند هستند.

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الأنعام: ۱۰۲].

«این است الله، پروردگار شما» یعنی: ذات متصف به اوصاف برتر سابق، همانا الله پروردگار شماست «هیچ خدایی جز او نیست، آفریننده همه چیز است پس او را پرستید» یعنی: هرکس جامع این اوصاف باشد، فقط او سزاوار پرستش است بنابراین، غیر او را پرستید «و او بر همه چیز نگهبان است» و ناظر همه اعمال شما می باشد.

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳].

«چشم‌ها او را در نمی یابند» یعنی: چشم‌ها به کنه حقیقت او نمی رسند. لذا آنچه در اینجا نفی شده است، دریافتن و احاطه نمودن بر حق تعالی است، نه اصل رؤیت وی؛ زیرا مؤمنان، خداوند متعال را در آخرت می بینند چنان که خود می فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ﴾ [إلى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ] ﴿۳۳﴾ [القيامة: ۲۲-۲۳]. «در آن روز، صورت‌هایی شاداب و مسرورند و به پروردگار خویش می نگرند». همچنان دیدن حق تعالی در آخرت با احادیث متواتر - به چنان تواتری که شک و شبهه‌ای را در آن راهی نیست - نیز ثابت شده است «و او دیدگان را در می یابد» یعنی: حق تعالی به آنها احاطه می کند و به کنه و حقیقت آنها می رسد به طوری که هیچ پوشیده‌ای از آنها بر او پنهان نمی ماند.

از عکرمه درباره آیه: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾. «چشم‌ها او را در نمی یابند»، سؤال شد، در پاسخ گفت: آیا شما آسمان را نمی بینید؟ گفتند: چرا؟ گفت: آیا همه آن را می بینید و نگاهتان همه آن را احاطه می کند؟ گفتند: خیر! گفت: پس دیدن خداوند متعال در آخرت نیز این چنین است. قتاده می گوید: «او بزرگتر از آن است که دیدگان او را دریابند».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «بینایی بشر و حواس و ادراکات ذهنی او همه برای آن آفریده شده تا او به وسیله آنها با این کائنات تعامل کرده و به تکلیف خلافت در زمین قیام نماید و آثار وجود الهی را در صفحات این هستی آفریده شده درک نماید اما در باره ذات خدای سبحان باید گفت که: قدرت دریافت وی به بشر داده نشده زیرا حادث توان آن را ندارد که وجود ازلی و ابدی را ببیند... بگذریم از اینکه

قیام به امر خلافت در زمین، مستلزم دیدن خدای سبحان نیز نیست... به هر حال؛ اگر پیشینیان گاهی چنین درخواستی می‌کردند، می‌گوییم که آنها ساده‌اندیش و کوتاه‌نظر بوده‌اند ولی درخواست معاصران در این مورد را بر امری جز سماجت نمی‌توان حمل کرد زیرا اینان از «اتم» و «الکترون» و «پروتون» و «نیوترون» سخن می‌گویند در حالی که هیچ‌یک از آنها، اتم و الکترون و امثال آنها را ندیده‌اند ولی چون آثار این پدیده‌ها را می‌بینند؛ وجود آنها را هم مسلم گرفته‌اند اما وقتی برای آنان از وجود خدای سبحان سخن می‌رود، آن هم از طریق آثار بی‌نهایتی که وجود مطلق وی دارد؛ بی‌هیچ دانش و هدایت و برهان روشنی، در این موضوع جدال می‌کنند و خواهان دلیل مادی محسوس می‌گردند، گویی این هستی به تمامی خود و این زندگی با همه اعجوبه‌هایش کافی نیست که در مقام این دلیل قرار گیرد». «و اوست لطیف» یعنی: حق تعالی بر بندگانش مهربان است. لطف از سوی حق تعالی: توفیق و عصمت اوست. بعضی گفته‌اند: لطیف کسی است که رازها را به آسانی درک می‌کند. و اوست «آگاه» که به همه اشیاء، اعم از آشکار و نهان آنها احاطه علمی دارد.

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا ۚ وَمَا أَنَا

عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿١١٤﴾ [الأنعام: ۱۰۴].

«به‌راستی بصائری از سوی پروردگارتان برای شما آمده است» بصائر: جمع بصیرت؛ به چند معنی اطلاق می‌شود: نور و باور قلب، شناخت ثابت و پایدار، یقین، عبرت و نیرویی که به وسیله آن حقایق علمی درک و دریافت می‌شود. و درمقابل آن «بصر» قرار دارد که اشیای حسی به وسیله آن درک می‌شود پس مراد از بصائر: حجتها و برهان‌های روشنی است که هرکس در آنها به‌چشم خرد بنگرد، حق را می‌بیند. این حجتها در آیات این سوره و غیر آن از سوره‌ها، و همچنین در احادیث رسول خدا ﷺ که وحی خفی می‌باشد، تجلی یافته است. «پس هرکه به دیده بصیرت بنگرد، به سود خود اوست» یعنی: هرکس حجت را خردورزانه درک و باور کرده و به مفاد آن عمل کند؛ این کار به‌نفع خود اوست «و هرکس نابیناماند» از دیدن حجت و آن را درک نکرده و به آن باور ننماید «پس به زیان خود اوست» و خود او از مشاهده حقیقت کور مانده است.

بگو: ای محمد! ﷺ «و من بر شما نگهبان نیستم» تا اعمال‌تان را بر شما شمرده و بر شما نظارت و نگهبانی کنم بلکه من پیامبری هستم که پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و اوست که بر شما نگهبان است.

﴿وَكَذَلِكَ نُنْصِرُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِتُبَيِّنَ لَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [الأنعام: ۱۰۵].  
 «و این گونه، آیات خود را گوناگون بیان می‌کنیم» به گونه‌های وعد و وعید، القای بیم و امید و موعظه و تنبیه در بیان عقیده توحید «تا مبدا بگویند: تو درس خوانده‌ای» مشرکان در هنگام شنیدن آیات قرآن خواهند گفت: ای محمد! بی‌گمان تو این پیام را از سوی پروردگار نیاورده‌ای بلکه این همان علم و دانش اهل کتاب است که آن را فراگرفته و از آنان آموخته‌ای. پس خدای متعال برای دفع این شبهه؛ قرآن را به‌طوری گوناگون بیان کرد تا مجال این القائات نادرست برای آنان فراهم نشود زیرا بیانی این‌چنین، به‌صرف خواندن کتابهای پیشین و بدون وحی الهی، از کسی بر نمی‌آید «و تا اینکه آن را» یعنی: قرآن را «برای گروهی که می‌دانند» حق را؛ پس از آن پیروی می‌کنند و می‌شناسند باطل را؛ پس از آن اجتناب می‌کنند «بیان کنیم».

﴿اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۱۰۶].  
 «پیروی کن» ای محمد! «از آنچه از جانب پروردگارت به تو وحی شده» در اینجا خدای متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که ذهن و فکر خود را به مشرکان مشغول نکند بلکه به پیروی آنچه که بدان مأمور شده است، مشغول باشد «هیچ معبودی جز او نیست» از این رو فقط باید به وحی و امر وی اندیشید و از آن پیروی کرد «و از مشرکان روی بگردان» با عفو و گذشت و تحمل آزارها و ترک نمودنشان به نرمی و ملایمت؛ تا خدای سُبْحٰنَهُ بر تو و دعوت از طریق هجرت و جهاد و غیر آن گشایشی پدید آورد و آن‌گاه بتوانی احکام خداوند عَلَيْهِ را در میان‌شان برپاداری. این حکم قبل از نزول آیه «قتال» بود و به آیه قتال منسوخ شد.

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۷].

«و اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند» یعنی: قطعاً خداوند متعال قادر است بر اینکه همه آنان را مؤمن گرداند به‌طوری که شرک نیاورند و اگر می‌دانست که ایمان را انتخاب می‌کنند، یقیناً آنان را به‌سوی ایمان رهنمایی می‌کرد ولی حق تعالی به علم فراگیر خویش دانست که آنان شرک را انتخاب می‌کنند، هم از این رو برای آنان شرک را اراده کرد؛ پس فرمان در دست اوست لذا ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! تو این قدر بر ایمانشان حریص نباش. این آیه دلیل بر آن است که: شرک نیز به مشیت خدای سبحان تعلق

دارد. «و تو را بر آنان نگهبان نگردانیدیم» یعنی: تو را مراقب و ناظر اعمال آنان و محکوم به سبب جرایم آنان نگردانیدیم «و تو وکیل آنان نیستی» یعنی: تو قیّم آنچه که نفعشان در آن است نیستی تا منفعت را به سوی آنان جلب کنی لذا تو جز ابلاغ رسالت، هیچ مسؤولیت و تعهد دیگری در قبال آنان نداری.

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۰۸].

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مشرکان مکه گفتند: ای محمد! یا از دشنام دادن خدایان ما دست بردار، یا که پروردگارت را هجو می کنیم و او را به باد دشنام و ناسزا می گیریم! همان بود که نازل شد: «و» ای مسلمانان! «آنهايي را که مشرکان جز خدا می پرستند، دشنام ندهید چرا که آنها از سر دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد» یعنی: خدایان باطل مشرکان را دشنام ندهید زیرا در آن صورت، آنها از روی ظلم و تجاوز از حق و از روی نادانی نسبت به آنچه که در حق خدای سبحان از تقدیس و تعظیم واجب است، او را دشنام خواهند داد «این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم» یعنی: به مانند آرایش دادن این باطل آشکار در پیش چشم و دل مشرکان، برای هر امتی از امت های کفر، کردار آنان را آراستیم «آن گاه بازگشت شان به سوی پروردگارشان است و او آنان را از حقیقت کار و کردارشان آگاه می سازد» و در برابر آن جزایشان می دهد.

چه قدر زشت و نفرت بار است حال کسانی که دشنام دادن پروردگار متعال در پیش چشم و دلشان، برای دفاع از بت یا طاغوتی آراسته می شود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که پدر و مادرش را دشنام می دهد، ملعون است. اصحاب گفتند: یا رسول الله! چگونه شخص پدر و مادرش را دشنام می دهد؟ فرمودند: او پدر شخص دیگری را دشنام می دهد و آن شخص هم مقابلتا پدرش را دشنام می دهد، همچنان او مادر شخص دیگری را دشنام می دهد و آن شخص هم مقابلتا مادرش را دشنام می دهد». پس در صورتی که فراهم ساختن زمینه دشنام دادن پدر و مادر، مستوجب این همه توبیخ باشد، چگونه است حال کسانی که سبب دشنام دادن خداوند تعالی و تقدس می شوند!

شیخ سعیدحوی در تفسیر «الاساس» به مناسبت این آیه، سخنی را از علامه الوسی نقل کرده، آن گاه چنین نتیجه می گیرد: «چنانچه طاعت، فرض یا واجب یا سنت یا

مستحب بود، باید آن را انجام داد، بدون پروا داشتن از پیامدی که بر آن مترتب می‌شود اما اگر امری از امور، مباح بود و بر انجام دادن آن مفسده و مصلحتی مترتب می‌گشت؛ در این صورت، شخص باید ببیند که جنبه مصلحت مقدم‌تر است یا جنبه دفع مفسده، آن‌گاه با در نظر داشت آن عمل کند و در هر دو صورت هم مأجور است».

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنعام: ۱۰۹].

«و» مشرکان «با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند» یعنی: به سخت‌ترین سوگندهایی که در قدرت و توانشان بود «که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید، حتماً به آن ایمان می‌آورند» یعنی: اگر محمد ﷺ معجزه‌ای از معجزاتی را که آنان پیشنهاد داده‌اند یا می‌دهند، بیاورد؛ قطعاً به او ایمان می‌آورند. و از آنجا که مشرکان عقیده داشتند که خداوند ﷻ، خدای اعظم است، از این‌رو به‌نام اوسوگند خوردند. «بگو» ای پیامبر ﷺ «جز این نیست که معجزات تنها در اختیار الله است» این معجزه پیشنهادی شما و غیر آن از معجزات، همه در اختیار حق تعالی است و هیچ چیز از این معجزات در اختیار من نیست پس اگر خدا ﷻ بخواهد، آن‌را فرود می‌آورد و اگر نخواهد فرود نمی‌آورد «و شما چه می‌دانید که اگر معجزه‌ای هم بیاید، باز ایمان نمی‌آورند» یعنی: ای مسلمانان! چه چیز شما را آگاه ساخته است که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید، ایمان می‌آورند؟ نه! چنین نیست، آنان ایمان نمی‌آورند و حقیقت حال همین است که من شما را از آن آگاه ساختم پس این‌قدر بر ایمان آوردنشان حریص نباشید.

از محمد بن کعب قرظی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ با قریش گفت‌وگو کرده و از آنان خواستند که ایمان بیاورند اما آنها در پاسخ گفتند: ای محمد! به ما خبر می‌دهی که با موسی عصایی بود... عیسی مردگان را زنده می‌کرد... ثمود ماده‌شتری داشت و... پس تو هم برای ما از این‌گونه معجزات بیاور تا تو را تصدیق کنیم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «دوست دارید که به شما چه چیزی را بیاورم؟» گفتند: کوه صفا را برای ما پلاگردان. فرمودند: «اگر چنین کنم، مرا تصدیق می‌کنید؟»، گفتند: آری! والله که اگر چنین کنی، ما همه از تو پیروی می‌کنیم. آن‌گاه رسول خدا ﷺ برخاستند و به دعا مشغول شدند، همان بود که

جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در رسید و به ایشان چنین فرمود: «اگر می‌خواهی، خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ کوه صفا را به طلا تبدیل می‌کند اما اگر در آن هنگام نیز تورا تصدیق نکردند، قطعاً عذابشان می‌کند و اگر هم می‌خواهی آنان را به حال خودشان واگذار تا توبه‌کارشان توبه کند». رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «بلکه ترجیح می‌دهم که توبه‌کارشان توبه کند». همان بود که خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ آیه: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ...﴾ را نازل کرد.

﴿وَنُقَلِّبُ أَفْعَادَتَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰى مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۰].

«و دل‌ها و دیدگان‌شان را برمی‌گردانیم» در روز قیامت بر شعله‌های سوزان و اخگرهای فروزان جهنم «چنان‌که نخستین بار به آن» یعنی: به قرآن «ایمان نیاوردند» در دنیا بلکه درباره قرآن آرا و اندیشه‌های باطلی را به‌هم بافتند و سخنان درهم و برهم بسیاری گفتند. یا ممکن است معنی چنین باشد: شما چه می‌دانید که ما دل‌ها و دیدگان‌شان را بر می‌گردانیم، در نتیجه حقیقت را دریافته و حق را نمی‌بینند بنابراین، اگر حتی معجزه‌ای محسوس هم نازل شود ایمان نمی‌آورند چنان‌که اولین بار در هنگام نزول آیات ما ایمان نیاوردند «و آنان را رها می‌کنیم» یعنی: در دنیا مهلت‌شان می‌دهیم و مجازات‌شان نمی‌کنیم «تا در طغیان‌شان سرگردان بمانند» و سرگشته و حیران در طغیان و تجاوزشان دست‌وپا زنند.

﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَكِيَّةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْقِيَّ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِن أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۱].

«و اگر ما» درخواست این گروه مشرک را اجابت کرده و «فرشتگان را به سوی آنان می‌فرستادیم» تا به چشم سر آنها را دیده و با آنان سخن بگویند و از زبان ایشان از صدق و راستگویی‌ات باخبر شوند «و اگر مردگان با آنان سخن می‌گفتند» یعنی: اگر طبق پیشنهاد دیگری که دادند، مردگانی که برای آنان شناخته شده هستند، به فرمان ما زنده ساخته می‌شدند و به آنان می‌گفتند: همانا این پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادعای رسالتش از سوی خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ راستگوست پس به او ایمان آورید؛ «و» اگر «بر آنان هر چیزی را» از جنس معجزات و نشانه‌ها «دسته دسته گردمی‌آوریم» قبلاً: دسته‌دسته و گروه‌گروه، یا به‌طور رویاروی و قابل مشاهده «هرگز ایمان نمی‌آوردند» به اختیار و انتخاب خود «مگر آن که خدا بخواهد» که ایمان آورند. یعنی: پس تو ای پیامبر! دل‌نگران ایمان آوردنشان

نباش بلکه همچنان که مأمور شده‌ای، فقط پیامت را به آنها ابلاغ کن. «ولی بسیاری از آنان نمی‌دانند» این حقیقت را تا از خداوند متعال ملتمسانه درخواست هدایت کنند. یا معنی این است: بسیاری از مؤمنان نمی‌دانند که حتی اگر خواسته‌ها و پیشنهادات اینان برآورده هم بشود؛ باز هم ایمان نمی‌آورند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند: گروهی از کفار مکه و زعمای آن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و به ایشان گفتند: یا فرشتگان را به ما نشان بده که بر رسالت تو گواهی بدهند، یا بعضی از مردگانمان را زنده کن تا از آنان پرسیم که آیا تو بر حق هستی یا خیر؟ یا خدا و فرشتگان را با ما رویاروی گردان...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۗ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ۗ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۲].

«و بدین گونه برای هر پیامبر دشمنانی را پدید آوردیم» یعنی: چنان که تو را به کفر و عناد این مشرکان معاند مبتلا کردیم، پیامبران قبل از تو را نیز به این آزمایشها مبتلا کرده و بر هریک از آنان دشمنانی از کفار زمانشان برگماردیم زیرا ابتلا سبب ثبات و پایداری و بسیار شدن اجر و ثواب است. نقل است که ورقه بن نوفل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «قطعاً هیچ کس پیامی همچون پیام تو نیاورده است مگر اینکه مورد دشمنی قرار گرفته». آری! این دشمنان «از شیاطین انس» اند، چون کاهنان و ساحران و رؤسای کفر - که از خدای ذوالجلال نمی‌ترسند «و» از شیاطین «جن» اند. شیاطین جن: فرزندان ابلیس لعنه‌الله هستند که سایر جنیان و همچنان آدمیان را گمراه می‌سازند. در حدیث شریف آمده است که ابوذر رضی الله عنه نماز می‌خواند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «ای ابوذر! آیا از شیاطین انس و جن پناه جستی»؟! ابوذر گفت: مگر از آدمیان هم شیاطینی وجود دارند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آری!» آن گاه این آیه را تلاوت کردند. «بعضی از آنها به بعضی دیگر سخنان به ظاهر آراسته القا می‌کنند» یعنی: بعضی از آنها بعضی دیگر را به طریق پنهانی و سوسه می‌کنند و سخنان باطل خود را با روکشی دروغین می‌آرایند «تا فریب دهند» با آن سخنان همدیگر را «و اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین نمی‌کردند» یعنی: اگر او می‌خواست، شیاطین را از سوسه‌افگنی بازمی‌داشت ولی او این کار را نکرد تا مؤمنان را بیازماید و بر



ثوابشان بیفزاید «پس آنان را با آنچه به دروغ می‌سازند» بر تو و بر خداوند ﷻ «واگذار» زیرا حق تعالی آنان را مجازات نموده و سرانجام، تو را بر آنان پیروز می‌گرداند.

﴿وَلَتَصْعَقَنَّ إِلَيْهِ أَفْعَدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلَيَرْضَوْهُ وَلَيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۳].

«و» شیاطین سخنان فریبنده به ظاهر آراسته را القا می‌کنند «تا دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، میل کند» یعنی: تا دل‌های باطل‌پرستان و عاشقان دنیا به‌سوی باطل و به‌سوی ظاهرآرایی‌های شیاطین انس و جن، میل کند «و تا» این باطل‌پرستان «آن» فریب و سخن باطل «را بیسندند» برای خود، بعد از گوش‌سپردن و گرویدن به آن «و تا هرچه عمل کننده‌اند، بکنند» از گناهان و معاصی‌ای که لایق شأنشان است.

﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَىٰ حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱۴].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا داوری جز خدا طلب کنم؟» حق تعالی به پیامبرش دستور می‌دهد تا درخواست مشرکان را در تعیین داور میان خود و آنان در مورد آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، رد کند زیرا خدای سبحان میان او و آنان داوری عادل است و چگونه داوری جز او می‌طلبند: «با اینکه اوست که این کتاب را به‌سوی شما واضح شده فروفرستاد» یعنی: کتابی را به شما فروفرستاد که شیوا و روشن، تبیین شده و فراگیر، جداکننده میان حق و باطل و به‌طور مفصل جوابگوی همه قضایاست «وکسانی که بدیشان کتاب داده‌ایم» یعنی: اهل کتاب «می‌دانند که قرآن از جانب پروردگار تو به راستی فرو فرستاده شده‌است» و به این حقیقت علم راسخ دارند، هرچند که اظهار انکار و مکابره کنند، چرا که نزد آنان در کتب منزله‌الهی - چون تورات و انجیل - بر این حقیقت دلایل روشنی وجود دارد «پس، از تردیدکنندگان مباش» نقل است که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه فرمودند: «نه شک و تردید می‌کنم و نه سؤال می‌نمایم». پس این خطاب مقتضی وقوع شک از سوی آن حضرت ﷺ نیست. یا خطاب متوجه شنونده است، یعنی: ای شنونده! در اینکه اهل کتاب به حق و حقیقت دانا هستند، از تردیدکنندگان مباش.

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [الأنعام: ۱۱۵].

«و سخن پروردگارت به صدق و عدل سرانجام گرفته است» یعنی: بی گمان خدای عز و جل وعده خویش را به اتمام رسانده و شریعت خویش را نازل کرده و به وسیله آن حق را آشکار و باطل را رسوا نموده است، وعده‌ها، هشدارها و خبرهای او آراسته به صدق و راستی و اوامر و احکام و قوانینش برخوردار از عدل و داد است «کلمات او را دگرگون کننده‌ای نیست» نه در آنها خلافی است و نه برای آنچه که او به آن حکم کرده، تغییر دهنده‌ای است «و او شنوای داناست» شنواست به آنچه می‌گویند، داناست به آنچه که در اندرون خویش پنهان می‌دارند.

﴿وَإِن تَطْعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۶].

«و اگر از بیشتر اهل زمین» یعنی: از کفار «فرمانبرداری کنی» زیرا آنان اکثریت هستند «تو را از راه خدا گمراه می‌کنند» و از دین وی به بیراهه می‌کشند. آری! سنت خدای سبحان در خلقتش بر آن رفته‌است که حق جز به دست اقلیتها پای نمی‌گیرد اما اکثر مردم، پیرو خواهش‌ها و هواهای نفسانی خویش در امور دین هستند و «جز از وهم و گمان پیروی نمی‌کنند» وهم و گمانی که هیچ اصل و اساسی از علم و عقل ندارد، مثلاً این گمان که: معبودان باطل سزاوار پرستش‌اند و آنان بندگان را به خداوند متعال نزدیک می‌سازند! همچنان سایر پندارهای بی‌اساس در اندیشه دینی بشر «و جز این نیست که دروغ می‌بافند» یعنی: آنان در ادعاهای باطل خود، حدس و تخمین و دروغ به هم می‌بندند.

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱۷].

«بی‌گمان پروردگار تو به کسانی که از راه وی دور می‌شوند داناتر است و او به راه‌یافتگان نیز داناتر است» پس ادعاهای آنچنانی، در نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱۸].

«پس، از آنچه نام خدا به هنگام ذبح بر آن برده شده‌است، بخورید» و چیزی از آن را بر خود حرام نگردانیده و تحت عنوان تدین، از خوردن آن امتناع نکنید زیرا حیوان حلال گوشتی که در هنگام ذبح آن نام خدا جل جلاله بر آن برده شود، حلال است «اگر به

آیات او» یعنی: اگر به احکام او از اوامر و نواهی «ایمان دارید» فقط گوشت حیواناتی را بخورید که نام خدا ﷻ بر آن برده می‌شود، نه نام خدایان پنداری آنان و نه گوشت حیوان خود مرده (مردار) را.

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱۹].

«و شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده، نمی‌خورید؟ یعنی: چه چیز شما را از خوردن گوشت حیوان حلالی که نام خدا ﷻ را در هنگام ذبح آن برده‌اید، باز می‌دارد، بعد از آن که خدای ﷻ خود برای شما از آن اذن خوردن داده است «حال آن که خداوند آنچه را بر شما حرام کرده، به تفصیل برایتان بیان کرده است» یعنی: خوراکی‌های حرام را به بیانی مفصل و روشن که هیچ جایی برای شک و شبهه برایتان باقی نمی‌گذارد، با این فرموده خود: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا﴾ [الأنعام: ۱۴۵]. - که تفسیر آن بعدا می‌آید - بیان کرده است. همچنین بیان محرمات در آیات (۵ - ۱) سوره «مائده» نیز گذشت «جز آنچه بدان ناچار باشید» یعنی: جز محرماتی که به خوردن آن ناچار و مضطر باشید زیرا ضرورت، حرام را مباح می‌گرداند «و همانا بسیاری، مردم را به خواهش نفس خویش از روی نادانی گمراه می‌کنند» همانند کفاری که حیوانات «بحیره» و «سائبه» و مانند آنها را بر خود تحریم کردند<sup>۱</sup> و نیز همه کسانی که با تحریم و تحلیل‌های برخاسته از هوس و هوس خود، مردم را گمراه ساخته‌اند و مردم نیز از آنها پیروی کرده و غافل از آنند که این راه و رسم، پیروی از جهل و گمراهی است چنان‌که در میان بسیاری از ملتها محرماتی رواج دارد که منشأ تحریم آنها فقط هوس و هوس و نادانی می‌باشد «بی‌گمان پروردگار تو به تجاوزکاران» از حق به‌سوی باطل «داناتر است».

﴿وَذُرُوا ظَهَرَ الْأَيْمَنِ وَبَاطِنُهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَيْمَنَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۰].

«و گناه آشکار و پنهان را رها کنید» گناه آشکار: گناه اعضا و اندامهای بیرونی و گناه پنهان: افعال قلب است. یا معنی این است: هم گناهی را که آشکارا مرتکب می‌شوید و هم گناهی را که در نهان انجام می‌دهید، همه را ترک کنید. به قولی دیگر: مراد زناى علنی و زناى پنهان، یا انجام فعل زنا با زناکاران معروف و مشهور، یا با معشوقه‌های پنهانی است. در حدیث شریف به روایت نواس بن سمان رضی الله عنه آمده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به گناه پرسیدم، فرمودند: «الإثم ما حاك في صدرك وكرهت أن يطلع الناس عليه». «گناه چیزی است که در دلت رسوخ کند و دوست نداشته باشی که مردم بر آن آگاه شوند». «بی‌شک کسانی که مرتکب گناه می‌شوند، جزا داده خواهند شد» در قیامت «در برابر آنچه که می‌کردند» در دنیا.

﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرِ أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِيَ إِلَيْكُمُ الْأَيَّاتِ بِهِنَّ لِيَجْدِلَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

«و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخورید» چون حیوانات مردار (خودمرده) و آنچه که به نام غیر خدا صلی الله علیه و آله ذبح شده است. اما حیوانی که مسلمان آن را ذبح کرده است، ترک عمدی نام بردن از الله صلی الله علیه و آله در هنگام ذبح آن - در نزد جمهور فقها - موجب حرمت تناول آن می‌گردد ولی ترک آن به فراموشی زبانی ندارد. ولی شافعی و دیگران گفته‌اند: بردن نام خدا (بسم الله...) در هنگام ذبح، مستحب است نه واجب پس اگر مسلمان آن را - ولو به عمد - ترک کرد، هیچ زبانی ندارد و موجب حرمت نمی‌گردد زیرا نام خدا صلی الله علیه و آله در قلب هر مسلمانی وجود دارد. بعضی گفته‌اند: آیه کریمه در بیان حکم حیوانات مردار (خودمرده‌ای) که اصلاً ذبح نشده‌اند و حکم حیواناتی نازل شده که به نام غیر خدا صلی الله علیه و آله ذبح گردیده‌اند. «وَأَنْ قَطَعَا فِسْقًا اسْت» یعنی: خوردن گوشت حیوانی که به نام غیر خدا صلی الله علیه و آله ذبح شده و خوردن گوشت خودمرده و مانند آن، بیرون رفتن از دایره فرمان حق تعالی و حکم وی است «و هر آینه شیاطین و سوسه القا می‌کنند به سوی دوستان خویش تا با شما خصومت کنند» یعنی: شیاطین در ذهن و ضمیر دوستان خود القائات و شبهاتی می‌افکنند که پایه خصومت و جدال آنان با شما قرار می‌گیرد، مانند این سخن آنان در مورد خوردن گوشت حیوان خودمرده به دوستانشان: «شگفتا! از آنچه که خدا آن را کشته است، نمی‌خورید اما از آنچه که شما خود آن را کشته‌اید، می‌خورید؟!»، که این القای باطل، آنان را به خوردن حیوانات

خودمردم و جدال با شما در این امر، بر می‌انگیزد «و اگر از آنان فرمانبرداری کنید» در امر و نهی‌شان و در مورد حلال شمردن حلالهای خدا ﷻ «قطعاً شما هم مشرک هستید» مانند آنان زیرا هرکس به حلال کردن چیزی که خداوند ﷻ آن را حرام کرده، اعتقاد یقینی داشته باشد، قطعاً کافر است.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: چون آیه: وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ... نازل شد، فارسیان که در جاهلیت از دوستان قریش بودند و میان‌شان مراوده و مکاتبه برقرار بود، نزد قریش فرستاده و به آنان چنین پیغام دادند: با محمد جدال کنید و به او بگویید؛ آیا حیوانی را که تو با دست خود به وسیله کارد ذبح می‌کنی حلال است اما آنچه که خداوند ﷻ با کاردی از طلا آن را ذبح نموده (یعنی حیوان خودمردم)، حرام می‌باشد؟! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۲].

«آیا کسی که مرده بود پس زنده‌اش گردانیدیم» یعنی: کافر بود پس به سوی اسلام هدایتش نمودیم زیرا ایمان حیاتبخش دلهاست «و نوری به او بخشیدیم که با آن میان مردم راه می‌رود» مراد از نور در اینجا: هدایت و ایمان است. بعضی گفته‌اند: نور، قرآن است. به قولی دیگر: نور، حکمت است. پس صاحب ایمان و قرآن و حکمت؛ در امور زندگی و در میان مردم، با پشتوانه بصیرت و بینشی از سوی پروردگار خویش حرکت می‌کند و زندگی می‌نماید، آری! آیا چنین کسی «همانند کسی است که وصفش این است که گرفتار تاریکی‌ها» ی کفر و گمراهی «است و از آن بیرون آمدنی نیست» و زمینه و فضای این را که از کفر و گمراهی دست بکشد، از دست داده است؟ «بدین‌سان برای کافران کار و کردارشان آراسته شده است».

از زیدبن اسلم در بیان سبب نزول نقل شده است که گفت: این آیه در شأن عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ابوجهل بن هشام نازل گردید زیرا آن دو در حال گمراهی مرده بودند اما خدای عز و جل عمر رضی الله عنه را به اسلام زنده گردانید و عزت بخشید و ابوجهل را در کفر و گمراهی‌اش ابقا کرد و این بدان جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعا کردند: «بارخدا! اسلام را به ابی‌جهل بن هشام یا عمر بن الخطاب عزت بخش» و دعایشان در

حق عمر رضی الله عنه مستجاب گردید. ابن کثیر می گوید: «صحیح آن است که مفاد آیه کریمه عام است و شامل هر مؤمن و کافری می شود».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مَّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۳].

«و بدین گونه» که بزرگان مکه را فاسقان آن قرار دادیم «در هر شهری گناهکاران بزرگش را پدید آوردیم تا در آن مکر ورزند» مکر: تدبیر پنهانی برای برگردانیدن دیگری از برآوردن خواسته اش با حيله و نیرنگ یا چرب زبانی است و معنای آن در اینجا: گردنکشی و ستم و به کار بردن حيله و نیرنگ در مخالفت باراه استقامت می باشد. گفتنی است که مخصوص ساختن گناهکاران بزرگ به یادآوری از آن روست که رؤسا و سردمداران بر ارتکاب فساد توانا تر و جسورترند «و بی گمان مکر نمی ورزند مگر در حق خود» یعنی: وبال و فرجام بد مکر ورزیدنشان به خودشان برمی گردد «و درک نمی کنند» این حقیقت را از فرط جهل و فروروی شان در خواهش ها و هوس های پلید.

آری! سنت خدای سبحانه و تعالی در جوامع بشری این است که کشمکش میان حق و باطل را برافروخته و صف بندی میان ایمان و کفر را تشدید می کند و در آغاز؛ نفوذ و تسلط از آن سردمداران جرم و رهبران فسق و عصیان و اهل انحراف است ولی سرانجام کار؛ فوز و فلاح نهایی از آن اهل حق و ایمان و استقامت می باشد.

﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۴].

«و چون آیتی بر آنان بیاید» یعنی: چون آیتی از آیاتی را که خدای سبحانه و تعالی بر تو نازل کرده است، به بزرگان و رؤسای قریش خبر دهی، یا برای شان معجزه های بیاوری؛ «می گویند: هرگز ایمان نمی آوریم تا آن گاه که مانند آنچه به پیامبران الهی داده شده، به ما نیز داده شود» مرادشان این است که: ایمان نمی آورند مگر آن که به وحی و رسالت برگزیده شوند «خدا بهتر می داند رسالتش را در کجا قرار دهد» زیرا رسالت، مانند مناصب دنیوی نیست که بتوان آن را به سعی و کوشش و مال و جاه به دست آورد، بلکه فضلی از جانب الله جل جلاله و مقام و منصبی دینی است که ضوابط و شرایط مخصوص به خود را دارد لذا حق تعالی آن را به هر که خواهد می بخشد پس بدانید که انتخاب الهی

براین قرار گرفته تا رسالت را در شخص محمد ﷺ، رسول برگزیده و محبوب خویش قرار دهد لذا آنچه را که از شأن شما نیست و لیاقت آن را ندارید، درخواست نکنید. از واثله بن اسقع روایت شده است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «خداوند از اولاد ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از قریش، بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا.» «به زودی این مجرمان را از جانب الله صغاری خواهد رسید» صغار: خواری و ذلت و رسوایی است «و عذابی سخت به سبب آن که مکر می کردند» زیرا این سردمداران نگفتند آنچه را که گفتند، مگر به سبب کبری که در دل هایشان وجود داشت.

این آیه چنان که در بیان سبب نزول آمده است؛ درباره ولید بن مغیره نازل شد که گفت: اگر به راستی نبوت حق بود، بی گمان من از محمد به آن سزاوارتر بودم زیرا من هم سنا از او بزرگترم و هم در مال و اولاد از او بیش و افزونتر می باشم!.

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ، لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ، يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّما يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۵﴾ [الأنعام: ۱۲۵].

«پس هر که را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه وی را برای اسلام گشاده می کند» یعنی: دلش را باز و گشاده می کند تا اسلام را با سینه باز و منشرح بپذیرد. در حدیث شریف به روایت عبدالرزاق، ابن جریر طبری و غیر ایشان آمده است: اصحاب از رسول خدا ﷺ راجع به این آیه پرسیدند؛ یا رسول الله! چگونه سینه انسان راه یافته گشاده می شود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «نور یقذف فیه، فینشرح له وینفسح: نوری است که در او افکنده می شود پس سینه اش از آن نور، باز و گشاده می شود.» گفتند: آیا برای این گشادگی و انشراح، نشانه ای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «الإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَالتَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ، وَالاستعداد للموت قبل لقاء الموت»: آری! نشانه آن رجوع به سوی سرای جاودانگی، دل برکندن از سرای غرور و قرار و آرام نگرفتن در آن، و آمادگی برای مرگ قبل از روبروشدن با آن است.» همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هشیارتر و زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یادآوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ.» «و هر کس را که» خداوند ﷻ «بخواهد گمراه کند، سینه اش را تنگ می گرداند در نهایت تنگی» به طوری که در آن هیچ جایی برای ایمان و

هدایت نباشد. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی سینه‌اش را برای پذیرش (لااله الا الله) تنگ می‌گرداند تا بدانجا که این کلمه طیبه به آن وارد نمی‌شود». زجاج می‌گوید: «حرج، نهایت تنگی است». «چنان‌که گویی به‌زحمت در آسمان بالا می‌رود» زیرا کسی که به آسمان بالا رود، به دلیل فشار هوا و کمبود اکسیژن، سخت احساس سینه‌تنگی می‌کند، گویی نزدیک است که خفه شود.

گفتنی است که با اکتشافات جدید علمی، روشن شده که این تشبیه از معجزات قرآن کریم می‌باشد زیرا حقیقت علمی‌ای که این آیه به بیان آن پرداخته، در عصر نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. آری! این آیه، حال معنوی کسی را که به سوی اسلام فراخوانده می‌شود - درحالی که برای وی گمراهی مقدر شده است - به حالت حسی کسی تشبیه می‌کند که از بالا رفتن به سوی آسمان سخت احساس سینه‌تنگی می‌کند، گویی می‌خواهد خفقان بگیرد و این معنی که صعود به بالا سبب نفس تنگی می‌شود در روزگار نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. خاطر نشان می‌شود؛ آوردن این آیه معجز در سیاق این فقره که با بیان درخواست معجزه از سوی مشرکان آغاز گردید، پیام بس روشنی به همراه دارد. «این‌گونه خداوند رجس را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند می‌اندازد» رجس: پلیدی و ناپاکی، یا عذاب، یا هر چیزی است که فاقد خیر باشد.

﴿وَهَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۶].

«و این راه پروردگار توست» یعنی: راهی که پیامبر اکرم ﷺ و همراهان مؤمنشان بر آن هستند، دین پروردگار ﷻ است «که مستقیم است» و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست «هرآینه ما آیات خود را برای گروهی که پند می‌پذیرند» یعنی: دارای فهم و درک پندپذیری از سوی خدا و رسول وی هستند «به روشنی بیان کرده‌ایم».

﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۷].

«برای آنان» یعنی: برای این گروهی که پند می‌پذیرند «نزد پروردگارشان دارالسلام است» دارالسلام: بهشت است زیرا بهشت، سرای سلامتی از هر ناخوشی و ناملایماتی است و مؤمنان از آن رو مستحق این سرای سلامتی هستند که با سیر در صراط مستقیم از آفات انحراف و کجروی سالم باقی مانده‌اند «و او ولی آنان است» یعنی: خداوند ﷻ مددکار و کارساز و متولی امر آنان است تا آن که درحالی به بهشت درآیند



که از هر ستم و ناخوشی‌ای ایمنند «به سبب آنچه می‌کردند» یعنی: به سبب اعمال نیک و پاکیزه‌شان.

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَمَعَشَرَ الْجِنَّ قَدْ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَلِيدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۸﴾﴾ [الأنعام: ۱۲۸].

«و روزی که خداوند همه آنان را یکجا حشر کند» یعنی: همه بشر و جن را در محشر گرد آورد، می‌فرماید: «ای گروه جنیان» یعنی: ای شیطانهای جنی «از آدمیان پیروان بسیار گرفتید» یعنی: از آنان بسیاری را اغوا و گمراه کردید تا در حکم پیروان شما شدند، در نتیجه، ما نیز آنان را با شما یکجا حشر کردیم. «و دوستان آنها از آدمیان می‌گویند» یعنی: پیروانشان از کفار انسی، در پاسخ به آن فرموده حق تعالی می‌گویند: «پروردگارا! ما از همدیگر بهره‌مند شدیم» بهره‌برداری جنیان از آدمیان، لذت‌گرفتن‌شان از پیروی آدمیان است اما بهره‌مندی آدمیان از جنیان این است که: چون آرایش‌دهی گناهان را از جنیان پذیرفتند و در گناهان فروافتادند، از آن گناهان لذت بردند و بهره‌مند شدند، همچنان اهل جاهلیت و هم‌قطاران‌شان، جنیان را در القائات‌شان تصدیق می‌کردند و از این تصدیق خویش لذت می‌بردند و کاهنان و عرفان هم در برابر آن، به چیزی از بهره‌های دنیا دست می‌یافتند «و به میعادی که برای ما مقرر داشته بودی، رسیدیم» یعنی: به میعاد روز قیامت. این نوعی حسرت خوردن بر گذشته و اعترافی از سوی‌شان به فرارسیدن میعادگاه الهی‌ای است که آن را در دنیا تکذیب می‌کردند. «خدا می‌فرماید: آتش دوزخ جایگاه شماست» یعنی: اقامتگاه و منزلگاه شما و دوستان شماست «جاودانه درآید مگر آنچه خدا بخواهد» مگر در آن وقتی که خداوند ﷻ، نبودنتان را در دوزخ بخواهد. یا: مگر در آن اوقاتی که از عذاب سوزان به عذاب سرد زمهریر یا آب جوشان درآید «بی‌گمان پروردگار تو حکیم داناست» به آنچه که با دوستان و دشمنانش انجام می‌دهد.

روایت شده‌است که ابن عباس رضی الله عنهما در تبصره‌ای بر این آیه فرمود: «برای هیچ‌کس سزاوار نیست که بر خدای عز وجل در مورد خلقش حکم کرده و آنان را از پیش خود به بهشت یا دوزخ فرود آورد». مراد ابن عباس رضی الله عنهما این است که نباید کسی حکم خدا عز وجل را در

مورد کسی - اعم از مؤمن یا کافر - پیشگویی کرده و قاطعانه بگوید که: جایگاه فلان - مثلاً - در بهشت یا در دوزخ است.

﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّیْ بَعْضَ الظَّالِمِیْنَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۹].

«و این گونه بعضی از ستمکاران را بر بعضی دیگر مسلط می‌کنیم» یعنی: این گونه ستمکاران جن را بر ستمکاران انس و نیز بعضی از ستمکاران را بر بعضی دیگر مسلط می‌کنیم تا آنان را هلاک کنند و به ذلت کشانند. یا معنی این است: بعضی از ستمکاران را در دوزخ، دوستان یا پیروان بعضی دیگر قرار می‌دهیم؛ «به کیفر آنچه می‌کردند» یعنی: مسلط ساختن بعضی از ظالمان بر بعضی دیگر، به سبب کار و کردار کفرآمیز و گناه‌آلودشان است. از اعمش روایت شده است که گفت: «از سلف صالح شنیدم که می‌گفتند: چون زمانه فاسد شود، خدای عز و جل بدترین مردم را بر مردم حاکم می‌کند». فضیل بن عیاض گفت: «هرگاه دیدی که ظالمی از ظالم دیگر انتقام می‌گیرد پس بپاخیز و با خوشحالی تماشا کن».

﴿یَمَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ یَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ یُفْصِنُونَ عَلَیْكُمْ ءآیَاتِیْ وَیُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ یَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَیْوةُ الدُّنْیَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَافِرِیْنَ﴾ [الأنعام: ۱۳۰].

«ای گروه جن و انس» یعنی: روزی که آنان را محشور می‌کنیم، به آنان از باب سرزنش می‌گوییم: ای گروه جن و انس! «آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان شما را بیم دهند؟» یعنی: آیا فرستادگانی از انس نزد شما نیامدند که کتابهای خداوند عز و جل را بر انس و جن تلاوت کنند و شما را از ملاقات روز قیامت بیم دهند؟ زیرا جمهور سلف و خلف برآنند که از جن پیامبری مبعوث نشده است و جنیان فقط حامل پیامی به‌سوی طایفه خویش هستند که آن را از پیامبر انسی می‌شنوند. «می‌گویند: بر خود اعتراف کردیم» که پیامبران آمدند و پیامت را به ما ابلاغ کردند. این اقراری از سویشان به این حقیقت است که حجت خدای عز و جل بر آنان در فرستادن پیامبرانش واجب گردیده است «و زندگی دنیا آنان را فریب داده بود» زندگی دنیا با آرایشها و زینتهای خود، آنان را به خود مشغول گردانیده بود بنابراین، دل‌هایشان به‌سوی آن گروید تا بدانجا که این گرایش، آنان را به‌سوی تکذیب پیامبران کشانیده و از ایمان به ایشان باز داشت «و بر خود

گواهی دادند که کافر بوده‌اند» در دنیا به پیامبران مرسل حق تعالی و آیاتی که ایشان با خود آورده بودند. این گواهی دیگری از سوی آنان بر ضد خودشان است.

﴿ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَفْلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۳۱].

«این» فرستادن پیامبران و خواندن آیات «به سبب آن است که هرگز پروردگار تو هلاک کننده شهرها از روی ستم نیست درحالی که مردم آنها غافل باشند» آری! خدای عز و جل هلاک کننده مردم شهرها به ستم نیست زیرا او برتر از آن است که ستم کند بلکه به امتها عذر نمایانده و فقط در صورتی هلاکشان می کند که سزاوار این هلاکت باشند و او با فرستادن پیامبران حامل بیم و امید به سوی مردم، پرده پندار و غفلت و بی خبری را از جلو روی آنان برمی دارد. یا معنی این است: خداوند عز و جل هلاک کننده شهرها نیست به سبب ستمی که کرده‌اند، مگر بعد از برپا کردن حجت بر آنان.

﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۳۲].

«و برای هر یک طبق کار و کردارشان درجاتی است» برای هر یک از دو گروه جن و انس در آخرت، برحسب اعمالشان، درجات و مراتب متفاوتی - در بهشت یا دوزخ - است «و پروردگارت از آنچه می کنند، غافل نیست» ابویوسف و محمد - رحمهمالله - با این آیه استدلال کرده‌اند بر این که: جنیان نیز در برابر طاعت حق تعالی پاداش داده می شوند و به بهشت وارد می شوند.

﴿وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَّا يَشَاءُ كَمَا أَذْنَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ ءَاخِرِينَ﴾ [الأنعام: ۱۳۳].

«و پروردگار تو غنی و صاحب رحمت است» یعنی: خدای سبحان از خلقت بی نیاز است، نه به خودشان نیازی دارد نه به عبادتشان، نه ایمانشان به وی نفعی می رساند، نه کفرشان به وی زبانی اما با وجود این بی نیازی، بر آنان صاحب رحمت و مهربانی است، که رحمت وی بر ایشان با وجود کمال بی نیازی، خود بیانگر منت‌های فضل و کرم وی است و از رحمت اوست که آنان را به تکالیف چندی مکلف کرده است تا ایشان را در معرض منافعی همیشگی قرار دهد «اگر بخواهد، شما را از میان می برد» و با عذاب ریشه کن می کند ای بندگان نافرمان! «وبعد از شما» یعنی: بعد از نابود ساختنتان «هر که را بخواهد» از خلقت «جانشین می سازد» از آنان که نسبت به شما در

برابر او فرمان پذیرترند «همچنان که شما را از نسل قومی دیگر پدید آورد» به قولی: مراد از آن قوم، سرنشینان کشتی نوح عليه السلام اند.

﴿إِنَّ مَا تُوْعَدُونَ لَأَتِي وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ [الأنعام: ۱۳۴].

«قطعا آنچه به شما وعده داده می‌شود» از برانگیختن در قیامت و مجازات در آخرت «آمدنی است» خواه‌ناخواه و به‌طور حتم زیرا خداوند جل جلاله خلف وعده نمی‌کند «و شما گریزنده نیستید» از عذاب من و نمی‌توانید مرا درمانده کنید. اعراب می‌گویند: «أعجزني فلان: فلان مرا درمانده ساخت»؛ آن‌گاه که از نزد وی بگریزد و او نتواند خود را به وی برساند. این تعبیر رد کننده این پندار مشرکان است که می‌گفتند: «من مات فقد فات: هرکس مرد؛ در حقیقت فنای ابدی شد و جان به در برد». از ابی‌سعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «یا بنی آدم، إن كنتم تعقلون فعدوا أنفسكم من الموتى، والذي نفسي بيده إنما توعدون لآت وما أنتم بمعجزين». «ای فرزندان آدم! اگر شما اهل خرد و اندیشه هستید، خود را از مردگان بشمارید زیرا سوگند به آن ذاتی که جانم در ید اوست، آنچه وعده داده شده‌اید البته آمدنی است و شما گریزنده نیستید».

﴿قُلْ يَوْمَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ [الأنعام: ۱۳۵].

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «ای قوم من! بر حالت خویش عمل کنید» این جمله دارای دو معنی است:

۱- بر همان راه و روشی که هستید پایداری کنید، اگر می‌پندارید که بر جاده هدایت روان هستید.

۲- هرچه در توان شماست انجام دهید و بر کفر و دشمنی‌تان پای بفشارید. «من نیز عمل‌کننده‌ام» من هم بی‌پروا به شما و بی‌آن که به کفرتان اهمیتی بدهم، بر راه و روش و برنامه خود پایبند و پایدار و مقاوم و برقرار هستم «به‌زودی خواهید دانست» چه کسی برحق است و چه کسی بر باطل و به‌زودی خواهید دانست «که عاقبت پسندیده‌سرا» یعنی: پیروزی و وراثت زمین در سرای دنیا و نیک‌فرجامی سرای آخرت «از آن کیست» آیا از آن ماست یا از آن شما؟ «بی‌گمان ستمکاران» یعنی: کافران

«رستگار نمی‌شوند» آری! خدای عزوجل وعده‌اش را برای پیامبرش محقق کرد و او را بر سرزمین‌های مخالفانش مسلط گردانیده مکه را برای وی گشود و او را بر تکذیب‌کنندگان قومش غالب و بر کل جزیره‌العرب مسلط گردانید و همه اینها در حیات آن حضرت ﷺ روی داد و بعد از حیات ایشان در دوران خلفای ایشان نیز، شهرها و قلمروهای بزرگ دیگری فتح گردید.

در این آیه خدای سبحان یکی از شیوه‌های ادبی انذار و هشدار را که تعجیز و تحدی است و در قرآن کریم نمونه‌های دیگری نیز دارد، به کار برده است.

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ [الأنعام: ۱۳۶].

در آیات ذیل، خدای ﷻ چند از احکامی را که اهل جاهلیت برای خود اختراع کرده بودند، در میان می‌گذارد، که نوع اول عبارت است از: «و برای خداوند از زراعت و چهارپایانی که خود او آفریده است، بهره‌ای قائل شدند و به پندار خود گفتند که: این سهم برای الله است و این سهم برای شرکایی که ما مقرر کرده ایم» یعنی: کفار عرب برای خداوند ﷻ از آنچه خود از کشت و میوه درختان و نسل‌های چهارپایان آفریده، سهمی مقرر کرده آن را صرف مسکینان و میهمانان می‌کردند، همین‌گونه برای خدایان باطل خود نیز بهره‌ای از این اشیا مقرر کرده و آن را صرف متولیان بتان و خدمتکاران آستان آنان می‌کردند و چون اموال اختصاص یافته به بتان تمام می‌شد؛ از سهمی که برای خدا مقرر کرده بودند، برداشته و به وجوه مصارف بتان می‌افزودند و می‌گفتند: خداوند از این وجوه بی‌نیاز است. یا اگر چیزی از سهم خداوند ﷻ در سهم بتان در هم می‌آمیخت، آن را به حال خود وا گذاشته و می‌گفتند: خدا بدان نیازی ندارد. ولی اگر از سهم بتان در سهم خداوند ﷻ در می‌آمیخت، آن را جدا کرده و می‌گفتند: بتان بدان نیازمندند. «پس آنچه خاص شرکایشان بود، به خدا نمی‌رسید» یعنی: به مصارفی نمی‌رسید که خداوند ﷻ صرف اموال در آنها را مشروع گردانیده، همچون صدقه، صلہ رحم و اطعام میهمان «ولی آنچه خاص خدا بود، به شرکای آنان می‌رسید» یعنی: آن را در مصارف مربوط به دستگاه بتان و بت‌سالاران مصرف می‌کردند «چه بد حکم می‌کنند» در اینکه خدایان باطل خود را بر خدای سبحان

برگزیده و مخلوقی ناتوان را بر خالق توانا ترجیح می‌دهند. قطعاً این‌گونه سخنان و اعمال، صرفاً بر پندار غلط آنان متکی است، که خداوند عَلَّمَ نه آنها را بدان امر کرده، نه همچو تقسیم‌بندی‌ای را برای‌شان مشروع گردانیده است.

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرُدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۳۷].

نوع دوم از احکام اختراع‌کرده اهل جاهلیت عبارت بود از: «و این گونه» که شیاطین اختصاص دادن سهمی برای خدا عَلَّمَ و سهمی دیگر برای بتان را در چشم مشرکان آراستند، همین‌گونه «شُرکایشان در نظر بسیاری از آنان قتل فرزندان‌شان را آراستند» یعنی: شیاطین این عمل زشت را نیز در چشم و دلشان نیکو جلوه دادند «تا آنان را هلاک کنند» یعنی: تا سرانجام، آن دختران و پسران بی‌گناه را هلاک کنند، کشتن و زنده‌به‌گور کردن به‌ناحق آنان. یا شیاطین، مشرکان را با گمراه‌کردنشان هلاک و نابود کنند «و تا مشتبه» و درهم و برهم «سازند» شیاطین «بر آنان دین‌شان را» و در نتیجه آنان نتوانند میان آنچه که برای‌شان مشروع است، با آنچه که مشروع نیست، فرق بگذارند. بعضی گفته‌اند: مراد از شرکا در اینجا، خدمتکاران بتان از کاهنان و پرده‌دارانند که زنده‌به‌گور کردن دختران را از بیم نیازمندی یا به اسارت درآمدن آنها و کشتن فرزندان را از بیم فقر و درویشی، در چشم و دل مشرکان می‌آراستند. همین‌طور به‌نام خدای بزرگ سوگند یاد می‌کردند که اگر به آنان این تعداد (عددی معین را ذکر می‌کردند) از اولاد پسر عنایت نماید، یکی از آنان را برای او قربانی می‌کنند چنان‌که عبدالمطلب، چنین نذر کرد و قرعه به‌نام عبدالله پدر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برآمد، و سرانجام او با فدیة دادن صد شتر، از ذبح وی منصرف شد «و اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردند» یعنی: این جنایت از سوی آنان به اراده تکوینی خداوند عَلَّمَ سرزد، بر اساس حکمتی که او خود به آن داناتر است «پس آنان را با آنچه افترا می‌بندند واگذار» یعنی: آنان و افترا بستن‌شان بر خدای سبحان را رها کن؛ زیرا این اعمال‌شان به تو زبانی نمی‌رساند.

﴿وَقَالُوا هَذِهِ أُنْعَمٌ وَّحَرَّتْ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَّشَاءَ بِرِعْمِهِمْ وَأَنْعَمٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَمٌ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۳۸].

نوع سوم از انواع احکام ساختگی اهل جاهلیت این بود: «و گفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع است» یعنی: حرام و ممنوع (قرنطینه) است زیرا به بتان ما اختصاص دارد «و جز کسی که ما بخواهیم، هیچ کس نباید از آن بخورد، به زعم خودشان» و آنان خدمتگزاران بتان و مردان بودند که منحصرًا حق استفاده از آن اموال را داشتند «و چهارپایانی دیگر است که سواری بر پشت آنها حرام شده است» و آن عبارت است از: حیوانات «بحیره»، «سائبه» و «حام» که به نوعی توتّم عصر جاهلی بودند.<sup>۱</sup> پس از روی جهالت، سواری یا حمل بار بر این نوع از چهارپایان را تحریم می کردند «و چهارپایان دیگری است که نام خدا را بر آنها نمی گیرند» این نوع سوم از چهارپایان ذکر شده در این آیه است و آن عبارت از: چهارپایانی است که آنها را به نام بتانشان و برای آنان ذبح می کردند، نه به نام خداوند ﷻ. بعضی گفته اند: مراد آیه این است که حتی آنان سوار بر این چهارپایان به مناسک حج هم نمی رفتند تا بر پشت آنها نام خدا ﷻ را ببرند «به محض افترا بر خدا» یعنی: در این ادعای خود که این اعمال از دین خدا ﷻ است، دروغ گو بوده و بر خدا افترا می بستند «خداوند به زودی آنان را در برابر آنچه که افترا می بستند، جزا خواهد داد».

﴿وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَرْوَاحِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ إِنَّهُوَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنعام: ۱۳۹].

«و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است» مراد آنها جنین های شکم چهارپایان «بحیره» و «سائبه» بود «خاص مردان ماست» یعنی: فقط برای آنها حلال است «و بر همسران ما حرام است» مرادشان همه زنان اعم از دختران، خواهران، همسران و مانند آنها از زنان بودند. بعضی برآوردند که مراد آیه: شیر آن حیوانات بود که آن را برای مردان حلال و برای زنان حرام گردانیدند «و اگر مرده باشد» یعنی: اگر جنینی که در شکم آن چهارپایان است، مرده باشد «پس آنان همه در آن» یعنی: در جنین مرده «شریکند» و مرد و زن هر دو از آن می خورند. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «اگر گوسفند، جنین نر می زاید، آن را ذبح می کردند و فقط مردان حق تناول از آن را داشتند نه زنان و اگر جنین ماده می زاید، آن را رها کرده و ذبح نمی کردند و اگر جنین، مرده متولد می شد، مردان و زنان همه در آن شریک بودند چنان که حق تعالی

۱ - نگاه کنید به تفسیر (مأئده/۱۰۳).

در این آیه فرموده است: «خداوند به زودی وصف آنان را جزا خواهد داد» یعنی: به زودی در برابر این سخنان و احکام اختراعی‌شان به آنان سزای مناسب خواهد داد «زیرا او حکیم» است در افعال و اقوال و شریعت و مقدرات خویش «داناست» به عقیده و اعمال خیر و شر بندگان خویش پس جزای همه را به کاملترین وجه خواهد داد.

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۰].

«هرآینه کسانی که فرزندان خود را» یعنی: دختران خود را «کشتند» با زنده به گور کردنشان «از روی سفاهت و نادانی» نه از روی حجت عقلی یا شرعی «زیانکار شدند» سفاهت: سبک مغزی، کم خردی و نادانی است. آری! آنان از روی جهل و کم خردی ندانستند که این خداوند عَلَّمَهُم است که روزی دهنده فرزندان‌شان است، نه خودشان «و» نیز زیانکار شدند کسانی که «آنچه را خداوند روزیشان داده بود، حرام کردند» از چهارپایانی که آنها را «بحیره» و «سائبه» می‌نامیدند «از روی افترا به خداوند» زیرا خدای سبحان هیچ چیز از این اشیا را حرام نکرده است «در حقیقت آنان گمراه شدند و راه یافته نبودند» به سوی راه صواب در این حرام ساختن‌های خویش.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «اگر دوست داری که از جهالت اعراب آگاه شوی پس آیات بعد از صدوسوم از سوره انعام: ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا...﴾ را بخوان».

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَانَ مُمْتَشِبَهَا وَغَيْرِ مُتَشَبِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَعَآثُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۱].

«و اوست کسی که باغهای داربست‌دار» یعنی: برداشته شده بر ستونها «و بدون داربست را» یعنی: درختان فروگذاشته بر روی زمین را که بر ستونها برافراشته نیستند «پدید آورد» به قولی: درختان داربست‌دار (معروشات)، درختانی است که بر روی زمین پهن می‌شود، مانند انگور و خربزه و خیار و غیره، یا به وسیله ستونها برپا می‌شود تا شاخه‌ها بر آن فرو غلتد و درختان بدون داربست (غیرمعروشات)، درختانی است که بر ساق خود ایستاده باشد، مانند درخت خرما و سایر درختان ستون‌دار «و پدید آورد درختان خرما و زراعتی را که محصولات آن گوناگون است» یعنی: بر وبار و طعم و لذت و



میوه آن و دانه یا گوشتی که از آن می‌خورند، گوناگون است. بدین‌سان خدای تَعَالَى از این گوناگونی طعمها و لذتهایی که برای نوع بشر آفریده است، مهربانی‌اش را بر بندگانش منت می‌گذارد «و پدید آورد زیتون و انار را که شبیه به یک‌دیگر و غیرشبیه‌اند» در رنگ و طعم‌خود. تفسیر این مفاهیم در آیه (۹۹) گذشت «بخورید از میوه‌های آن چون میوه داد» هرچند که آن میوه به پختگی نرسید «و حق آن را در روز بهره‌برداری از آن بدهید» به قولی: این آیه مبین فرضیت ادای زکات کشت و میوه است. به قولی دیگر: بر مالک واجب است تا در روز درویدن و چیدن کشت و میوه، بر مساکینی که بر سر چیدن محصول حاضرند، مقداری از آن؛ چون یک مشت، یا یک دسته و مانند آن بدهد و آنان را محروم نکند. امام ابوحنیفه رحمته با تمسک به این آیه و عام بودن حدیث نبوی‌ای که بخاری آن را در این مورد از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌است، پرداخت زکات را در هرآنچه که از زمین می‌روید، چه مواد خوراکی باشد یا غیر آن - بجز هیزم و علف خشک و سبزیجات تازه و انجیر و شاخه خشک درخت خرما و نی‌بوریا (اقارون) و نی‌شکر - واجب دانسته است. آن حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما این است: «در آنچه که آسمان آن را آب می‌دهد، عشر است و در آنچه که به وسیله شتر یا به وسیله دلو و چرخ آبکش‌آبیاری می‌شود، نصف عشر است».

اما رأی جمهور فقها بر این است که: زکات در کشت و میوه واجب نیست، مگر در آنچه که قابل بهره‌برداری غذایی و قابل ذخیره کردن باشد. وقت وجوب زکات - به قول راجح که همانا رأی ابوحنیفه رحمته است - روز چیدن یا روز درو کردن است «ولی اسراف نکنید» یعنی: در خوردن یا در صدقه دادن «که او اسراف‌کاران را دوست ندارد» زیرا آنان حق را پایمال کرده و از حد در گذشته‌اند.

ابن جریر در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه ﴿وَلَا تُسْرِفُوا...﴾ درباره ثابت بن قیس بن شماس نازل شد که خرماهای نخلستان خود را چید و گفت: هیچ‌کس امروز نزد من نمی‌آید مگر اینکه او را اطعام می‌کنم پس تا شامگاه مردم را با چنان دست و دلبازی‌ای اطعام کرد که هیچ چیز برای خودش باقی نماند.

﴿وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ

لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۴۲﴾ [الأنعام: ۱۴۲].

«و نیز پدید آورد از چهارپایان، حیوانات بارکش و حیوانات کرک و فرش دهنده را» یعنی: خداوند متعال برای شما از چهارپایان، اصناف هشت گانه‌ای را پدید آورد که در آیه بعدی ذکر می‌کند، در حالی که باربردارنده و فرش‌دهنده‌اند. حموله: حیوان باری، یعنی شتر است اما فرش: حیوانی است که مردم از مو و پشم و کرک آن برای خود فرش می‌سازند. بعضی گفته‌اند: حموله؛ شتران بزرگ‌سال‌اند و فرش: شتران خردسال که بر آنها بار حمل نمی‌شود «از آنچه الله» از این اشیاء «شما را روزی داده است بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید» چنان که مشرکان کردند؛ با تحریم آنچه که خداوند ﷻ حرام نکرده و حلال ساختن آنچه که او حلال نگردانیده «هرآینه او برای شما دشمنی آشکار است» پس همیشه شیطان لعین را در امر دینتان متهم و محکوم بدانید.

﴿ثُمَّ لِيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقْوَاهُ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الأنعام: ۱۴۳].

در بیان سبب نزول آمده است: مالک بن عوف و یارانش گفتند؛ آنچه در شکم این چهارپایان «بحیره» و «سائبه» است خاص مردان ماست، لذا فقط برای آنها حلال است و بر همسران ما حرام می‌باشد پس نازل گردید:

«آفرید» برای شما از چهارپایان بارکش و حیوانات دارای کرک و پشم «هشت جفت را» یعنی: هشت فرد را زیرا هریک از نر و ماده جفت آن دیگر است و به آن «زوجان» هم گفته می‌شود «از گوسفند دو قسم» نر و ماده. ضأن: گوسفندان دارای پشم‌اند «و از بز دو قسم» نر و ماده. معز: برخلاف ضأن، گوسفند موداری است که گوش‌های کوتاهی دارد «بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا خداوند این دو نر را یا این دو ماده را حرام کرده است؟» مراد از دو نر: قوچ و بز نر و مراد از دو ماده: میش و بز ماده است «یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟» این استفهام؛ انکار و توییح بر مشرکان در امر تحریم این حیوانات است، یعنی: آیا رحم حیوان بیش از یک نر یا یک ماده را دربر می‌گیرد پس چرا بعضی از آن را حرام و بعضی را حلال می‌گردانید؟ اگر به نظر شما ماده بودن حیوان سبب حرمت آن است، باید هر حیوان ماده‌ای حرام باشد، و اگر نر بودن سبب حرمت آن است، باید هر حیوان نری حرام باشد، و اگر هر چیزی که رحم حیوان آن را برمی‌دارد حرام باشد پس باید همه جنین‌ها حرام باشند، نه فقط جنین حیوان ماده پس علت و قیاس شما همه فاسد است. «مرا از روی علم خبر دهید» یعنی: به علمی که مستند به خبر خبردهنده صادقی باشد لذا هرگاه دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید

پس نقلی صحیح از کتب الهی یا از شریعت ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - و دلیلی از کلام خداوند متعال بیاورید «اگر راستگو هستید» در اینکه خدای متعال آنها را حرام کرده است.

این آیه بیانگر جهل اعراب قبل از اسلام در مورد آن چیزهایی است که بر خود از چهارپایان تحریم می کردند. یعنی خدای سُبْحٰنَہٗ می فرماید: ما نه این چهارپایان و نه چیزی از نتاج آنها را بر شما حرام نساخته‌ایم، بلکه همه آنها را برای بهره‌برداری بنی آدم آفریده‌ایم.

﴿وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَأَلَدَّ كَرِيْنٍ حَرَمٌ أَمْ الْأَنْثَيْنِ أَمْ مَا أُشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأَنْثَيْنِ ۗ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْنَاكُمُ اللَّهَ بِهِدًا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۴﴾﴾ [الأنعام: ۱۴۴].

«و همچنین از شتر دو قسم و از گاو دو قسم» یعنی: نر و ماده «آفرید. بگو» ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «آیا نرهای آنها را حرام کرده‌است یا ماده‌های آنها را، یا آنچه را که رحم‌های آن دو ماده در بر گرفته است؟» استفهام همچون آیه قبل انکاری و توییحی است. پس حالا که دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید، دلیل نقلی‌ای بیاورید: «مگر وقتی که خداوند شما را به آن سفارش کرد، حاضر بودید؟» یعنی: اگر دلیل مستند علمی‌ای در دست ندارید؛ آیا در هنگامی که خداوند سَلَّمَ به این تحریم حکم کرد، حاضر و شاهد بودید که آنها را حرام می‌پندارید؟ نقل است که مالک بن عوف در این هنگام سکوت کرد و چیزی نگفت. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: بگو، چرا سخن نمی‌گویی؟ گفت: تو بگو، من حرفی برای گفتن ندارم، من می‌شنوم. لذا آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دنباله آیه را خواندند: «پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که برخدا دروغ بندد تا مردم را بی‌هیچ علم و اطلاعی به گمراهی بکشاند؟» یعنی: هیچ‌کس از آن کس که بر خدا سَلَّمَ دروغ بندد و چیزی را حرام گرداند که باری تعالی آن را حرام نکرده، و باز آن را به دروغ و افترا به خدای سبحان نسبت دهد، ستمکارتر نیست چنان‌که رهبران مشرکان چنین کردند «بی‌گمان خداوند قوم ستم‌پیشه را هدایت نمی‌کند» یعنی: کسانی را که علم وی بر آن پیشی گرفته که بر کفر می‌میرند، به سبب آنچه که از ستم مرتکب گردیده‌اند.

این آیه بیانگر بزرگی گناه کسی است که چیزی از آفریده‌های حق تعالی را بدون دلیل و سند صحیحی تحریم می‌کند.

﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأنعام: ۱۴۵].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «در آنچه به من وحی شده است» تا ساعت نزول این آیه - زیرا بعد از نزول این آیه، چیزهایی حرام گردید - «هیچ چیز بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد حرام نمی‌یابم» از خوردنیها و آشامیدنی‌ها. یا معنی این است: در آنچه بر من از قرآن وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم زیرا وحی از طریق سنت چیزهایی را حرام گردانید. یا معنی این است: در آنچه بر من در مورد چهاربایان وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم «مگر آن که مردار باشد» مردار: عبارت از حیوان حلال‌گوشتی است که ذبح نشده باشد «یا خون‌ریخته» یعنی: خون روان اما خون غیر ریخته؛ چون خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می‌ماند و خون کبد و طحال (جگر و سپرز) و آنچه از گوشت حیوان که در هنگام ذبح به خون آغشته شده، بخشوده و مباح است «یا گوشت خوک زیرا که این» یعنی: خوک «پلید است، یا آنچه که از روی فسق به‌هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده باشد» یعنی: به‌نام بتان ذبح شده باشد. که این کار به سبب فروروی مرتکب آن در فسق و نافرمانی، فسق نامیده شد. از ابن عباس، ابن عمر و عایشه رضی الله عنهن روایت شده است که فرمودند: «جز آنچه که خدای سبحان در این آیه ذکر کرده، هیچ حرام دیگری وجود ندارد». آری! آیه: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...﴾، بر انحصار محرمات در آنچه که ذکر شد، دلالت می‌کند - اگر این آیه مکی نمی‌بود - اما چون این آیه مکی است، بعد از آن در مدینه منوره با نزول سوره «مائده» چهار چیز دیگر که عبارت از: (منخنقه، موقوذه، متردیه و نطیحه) است، نیز بر محرمات فوق اضافه شد.<sup>۱</sup> به علاوه اینها، تحریم هر درنده نیش‌دار، هر پرنده چنگال دار، خر اهلی و سگ نیز در سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده است. «پس کسی که بدون سرکشی و

۱ - نگاه کنید به تفسیر آیه سوم از سوره «مائده».

زیاده خواهی ناچار» به خوردن این محرّمات «گردد، قطعاً پروردگار تو» بر شخص مضطر و ناچار چنانچه از محرّمات یادشده تناول کرد «آمرزنده مهربان است»<sup>۱</sup>.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیت چیزهایی را می خوردند و چیزهایی را پلید می دانستند و نمی خوردند پس خدای عزوجل پیامبرش را برانگیخت و کتابش را نازل کرد و حلال خود را حلال و حرام خود را حرام نمود لذا آنچه را که خداوند متعال حلال گردانیده، حلال است و آنچه را که حرام کرده، حرام است و آنچه که از آن سکوت کرده، بخشوده است. آن گاه این آیه کریمه را تلاوت نمود».

﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَمًا عَلَيْهِمْ شُحُومُهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْضِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۱۶۴﴾﴾ [الأنعام: ۱۴۶].

آن گاه خداوند متعال روشن می سازد که آنچه را در تورات بر یهودیان حرام کرده بود، محرّماتی است که در این آیه ذکر می شود پس اهل جاهلیت از کجا و با چه استنادی چیزهای خاصی را بر خود تحریم کردند درحالی که تحریم آنها نه درتورات آمده است و نه در قرآن؟

«و بر یهود هر جانور ناخن داری را حرام ساختیم» از مجاهد روایت شده است که گفت: «مراد از جانور ناخن دار: هر حیوانی است که انگشتان پای آن از هم شکافته نباشد زیرا حیواناتی که انگشتان آنها از هم شکافته است، بر یهودیان حلال بود. او اضافه می کند: چون انگشتان پای مرغ خانگی و گنجشک از هم شکافته است پس این پرندگان، بر یهودیان حلال بود و یهودیان از گوشت آنها می خوردند اما چون کف پای شتر، شترمرغ و غاز، دارای انگشتان شکافته شده نیست، اینها و هر پرنده یا حیوان دیگری که دارای سپل (سم) بوده و انگشتان از هم شکافته شده ای ندارند، بر آنان حرام بود». «و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم» که عبارت از: پیه کلیه ها و پیه رقیقی است که بر روی شکمبه آنها قرار دارد. آن گاه حق تعالی پیه پشت و روده ها و استخوان ها را از این تحریم استثنا کرده فرمود: «مگر آنچه بر پشت آن دو، یا بر روده هاست، یا آنچه به استخوان چسبیده است» در تمام مواضع بدن حیوان و از آن

۱- تفسیر «مضطر» و حالت «اضطرار» در سوره «بقره» آیه (۱۷۳) گذشت.

جمله دنبه وی زیرا دنبه به استخوان دم حیوان چسپیده است پس این سه نوع پیه و چربی، بر یهودیان حرام نیست «این» تحریم «را به سزای ستم‌کردنشان به آنان کیفر دادیم» یعنی: این اشیائی که بر یهودیان حرام گردید و در قرآن حرام اعلام نشده، اساساً از پاکیزه‌هاست اما به مثابه کیفری بر ظلم و ستم و تجاوز یهودیان، بر آنان حرام گردانیده شد «و همانا ما راستگوییم» در خبری که پیرامون تحریم اشیای فوق بر یهودیان، به تو دادیم پس این پندارشان که یعقوب (اسرائیل) آنها را بر خود حرام کرده بود، اصلاً درست نیست. یا معنی این است: ما در کیفری که به آنان دادیم، عادل هستیم.

﴿فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۴۷﴾﴾ [الأنعام: ۱۴۷].

«پس اگر تو را دروغگو انگاشتند» یعنی: اگر یهودیان تو را در این اموری که به تو وحی نمودیم، دروغگو شمردند، یا: اگر مشرکانی که چهارپایان را به اقسام مختلف ذکر شده در آیات (۱۳۹ - ۱۳۸) تقسیم کردند و بعضی از آنها را حلال و بعضی را حرام پنداشتند، تو را دروغگو شمردند؛ «بگو: پروردگار شما صاحب رحمتی گسترده است» و از رحمت اوست حلم و بردباری او به شما و عدم شتابش به کیفردادنتان «ولی عقوبت او از گروه مجرمان بازگردانده نمی‌شود» زیرا اگر سزاوار عذاب شتابان و عاجل باشند، آن را بر آنها فرود می‌آورد پس دروغ‌انگاران نباید به رحمت واسعه باری تعالی فریفته شده و از بیم عذابش آسوده‌خاطر باشند.

در این آیه ترغیب و ترهیب (بیم و امید) با هم پیوست گردانیده شده و این شیوه قرآن کریم در بسیاری از آیات آن است.

﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ ۚ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا ۗ قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا ۗ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿۱۴۸﴾﴾ [الأنعام: ۱۴۸].

«زود باشد که مشرکان» قریش و غیر آنان «بگویند» بر سبیل مناظره و شبهه پراکنی: «اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را» خودسرانه «تحریم نمی‌کردیم» هدف مشرکان از این سخن این است که آنچه انجام داده‌اند، حق است و اگر حق نمی‌بود، باید خدای سبحان به‌سوی پدرانشان پیامبرانی می‌فرستاد تا آنها را به فروگذاشتن شرک و ترک تحریم آنچه که او حرام نگردانیده و حلال نشمردن آنچه که

او حرام گردانیده، دستور دهند پس هرگاه حق تعالی چنین نکرده، این بدان معنی است که او از این اعمال‌شان راضی بوده است «پیشینیان آنان هم به همین‌گونه تکذیب کردند» یعنی: پیشینیان‌شان هم با استناد به همچو حجت‌های بی‌اساسی، پیامبران خویش را تکذیب کردند «تا آن که عقوبت ما را چشیدند» و عذاب خویش را بر آنان فرود آوردیم. پس اگر حجت آنان درست می‌بود، خدای سبحان به آنان عذاب نمی‌چشانید «بگو: آیا نزد شما علمی هست تا آن را برای ما آشکار کنید» یعنی: آیا دلیلی بر این امر در دست دارید که خدای سبحان به شرک شما و نیز به حلال‌سازیها و حرام‌سازی‌های شما راضی بوده است؟ قطعاً چنین نیست پس بدانید که صرف وقوع فساد از سوی شما، به هیچ‌وجه بر خشنودی خداوند متعال از شما دلالت نمی‌کند، چرا که مشیت باری تعالی در همه حال، عین رضای او نیست «شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید» یعنی: حقیقت این است که شما جز از پندار و خیال و اعتقادات فاسد پیروی نمی‌کنید، پندارها و باورهایی که خواستگاهی جز جهل و نادانی و اشتباه ندارند «و شما جز دروغگو نیستید» یعنی: شما فقط دروغ و خیال به هم می‌بافید.

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۹].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «حجت رسا و روشن» که عذرهایشان در پیشگاه آن منقطع شده و شبهه‌ها، پندارها و توهماتشان در برابر آن هیچ می‌شود «از آن خداوند است» و مختص و ویژه اوست «پس اگر خدا می‌خواست» که همگی شما را یکجا بدون تعلیم و ارشاد و اندیشه و استدلال، هدایت کند، «قطعاً همه شما را هدایت می‌کرد» و چون فرشتگان شما را خلقتاً همیشه مؤمن و مطاع می‌گردانید تا در حوزه انتخاب و اراده و تمییز دادن میان خیر و شر و حق و باطل، هیچ نقشی نداشته باشید ولی از حکمت اوست که هدایت و گمراهی - هردو - را بر اسباب آنها معلق گردانید لذا در کسانی که شایستگی هدایت را دارند - به توفیق خویش - هدایت را آفرید و در کسانی که سزاوار گمراهی هستند - به عدل خویش - گمراهی را آفرید.

﴿قُلْ هَلْ مَسَّ شُهَدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۰].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «گواهان خود را که گواهی می‌دهند به اینکه خدا اینها را» یعنی: این اشیای پنداری شما را «حرام کرده است بیاورید پس اگر هم شهادت دادند» بدون علم و اطلاع و فقط از روی گزافه‌گویی و تعصب «تو با آنان شهادت نده» یعنی: تو آنان را تصدیق نکن و به این گواهی دروغ آنان تسلیم نشو «و از هوس‌های کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، پیروی نکن» زیرا آنان سردمدار دروغ انگاران آیات ما بوده و به آخرت ناباوراند «و آنان با پروردگار خود همتا قرار می‌دهند» یعنی: برای او از مخلوقاتش - چون بتان - همتایانی قرار می‌دهند پس چگونه از کسانی پیروی می‌کنی که خردهایی این چنین سست و بی‌بنیاد داشته و فقط از هوا و هوسشان پیروی می‌کنند؟.

ایه کریمه دلیل بر آن است که تکذیب‌کنندگان آیات الهی، پیرو هوا و هوس خویش هستند زیرا اگر از دلیل پیروی می‌کردند، باید آیات الهی را تصدیق می‌نمودند.

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَقْتُمْ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۵۱﴾﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: هرکس می‌خواهد به وصیت مهر شده رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگرد، باید آیات «۱۵۳-۱۵۱» از سوره «انعام» را بخواند:

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برای شما بخوانم» این محرمات الهی عبارت‌اند از: «این که چیزی را با او شریک قرار ندهید» یعنی: نخستین چیز از محرمات این است که: حق تعالی بر شما لازم گردانیده، یا شما را برای آن آفریده که چیزی را با او شریک قرار ندهید. «و به پدر و مادر احسان کنید» با امتثال امر و نهی آنها و این خود به معنای نهی از نافرمانی آنها نیز هست. «و فرزندان خود را از بیم املاق نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم» زیرا رزق بندگان بر عهده مولایشان است. بنابراین، سومین حرام؛ کشتن فرزندان است. املاق: فقر است. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیت فرزندان خود را - اعم از ذکور و اناث - از بیم فقر و تنگدستی می‌کشتند و به‌علاوه درخصوص دختران، این رفتار ظالمانه را از بیم عار و ننگ نیز اعمال می‌کردند. «و به فواحش» یعنی: گناهان «نزدیک نشوید» و از آن



جمله است زنا و لواط «آنچه آشکار باشد از آن و آنچه پوشیده باشد» یعنی: چه آن کارهای زشت و ناشایست علنی باشد، چه پنهان. این چهارمین حرام است. «و هیچ نفسی را که خداوند کشتنش را حرام ساخته است، جز به حق نکشید» کشتن نفس به قصاص، کشتن آن به سبب ارتداد، کشتن آن به سبب ارتداد، از حق است و این همان اسبابی است که شرع شریف در باب قتل مسلمان آنها را مشروع گردانیده است. چنان که احادیث بسیاری بر آن ناطق است، از آن جمله روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در حدیث شریف فرمودند: «ریختن خون شخص مسلمانی که بر یگانگی خداوند و رسالت من گواهی می دهد حلال نیست مگر به یکی از سه سبب: زناى مرد زن دار یا زن شوهردار، کشتن نفس به قصاص نفس و کشتن کسی که دین خود را ترک کرده و از جماعت مسلمین بریده است». پس حرام پنجم کشتن نفس به ناحق است. «اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است» یعنی: شما را به آنها امر کرده و رعایت آنها را بر شما فرض گردانیده است «باشد که شما بفهمید» امر و نهی خداوند متعال را.

﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَفْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَلَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۲].

«و به مال یتیم نزدیک نشوید» یعنی: به هیچ وجه متعرض مال یتیم نشوید «مگر به» شیوه و «نحوه‌ای که» آن شیوه «هرچه نیکوتر باشد» نسبت به غیر آن از شیوه‌ها و آن شیوه‌ای است که صلاح و نفع یتیم و رشد و نمو مال وی، در آن نهفته باشد «تا زمانی که به حد رشد» یعنی: کمال بلوغ و سن جوانی «خود برسد» و آن زمانی است که یتیم در تصرفات مالی خویش، شیوه‌ای استوار و بهنجار و راه و روش رشدیافتگان را دنبال کند، نه روش بی‌خردان و اسراف‌کاران را. پس ششمین حرام؛ خوردن مال یتیم است. «و پیمانانه و ترازو را به قسط» یعنی: به عدالت تمام در دادوستد «بپیمایید» در هنگام خرید و فروش. پس هفتمین حرام؛ کاستن از پیمانانه و وزن است.

«هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم» در تمام تکالیف شرعی و از آن جمله تکلیف پیمودن پیمانانه و ترازو به شیوه عادلانه‌ای که پرهیز از کاستن و افزودن

در آن ممکن باشد «و چون سخن گویند» در داوری، یا شهادت، یا جرح، یا تعدیل<sup>۱</sup> «پس انصاف را رعایت کنید» و در سخن خویش جوای صواب باشید، لذا به خاطر رعایت نزدیکی کسی، یا به انگیزه دوری کسی؛ روش متعصبانه و طرفدارانه‌ای را در پیش نگیرید و هرگز به حساب حق و عدل، به سوی دوستی - به خاطر دوستی‌اش - متمایل نشوید و بر دشمنی - به صرف دخالت دادن انگیزه دشمنی خود با وی - اجحاف و ستم روا ندارید بلکه در میان مردم به عدل و داد رفتار کنید «هرچند» آن صاحب دعوی، که سخن به نفع یا علیه اوست «صاحب قرابت باشد» با شما. پس حرام هشتم؛ دروغ گفتن و شهادت دادن به ناحق و نارواست.

«و به عهد الله وفا کنید» یعنی: هرگاه در نذر، یا سوگند، یا هر امر حق دیگری با خدا ﷻ عهد بستید، به آن وفا کنید. همچنان کسی که اسلام آورده است، در حقیقت با خدای ﷻ بر طاعت وی عهد بسته است بنابراین، تعبیر وفا به عهد خدای عزوجل، شامل عهد وی در اعتراف به ربوبیتش و عهد وی بر طاعتش در امر و نهی نیز می‌شود. پس نهمین حرام عهدشکنی است. «اینها» که ذکر شد «خدا شما را به آن سفارش کرده است» یعنی: با امری مؤکد و محکم، شما را به آنها فرمان داده است «باشد که پند گیرید» و از آنچه خدا ﷻ شما را از آن نهی کرده، خود را باز دارید.

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَلَكُم بِهِ ۚ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۵۳﴾ [الأنعام: ۱۵۳].

«و بدانید که این است راه راست و درست من» یعنی: راه رساننده به سرمنزل رضای من که همانا دین من است، همین راه است «پس» فرمان من به شما این است که «از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید» یعنی: از ادیان و اندیشه‌هایی که راه‌های متضاد و بینابینی را دنبال می‌کنند، پیروی نکنید «که این راهها شما را جدا می‌کنند» یعنی: دور می‌افکنند و منحرف می‌کنند «از راه الله» یعنی: از راه راست الله ﷻ که همانا دین اسلام است. تعبیر (راههای دیگر) در آیه کریمه، مفهومی است عام که شامل یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و سایر ملل و نیز تمام شیوه‌های مبتنی بر بدعت و

۱ - حکم به بطلان صحت روایت، یا ادای شهادت کسی را به خاطر وجود عیب و ایراد شرعی در وی، جرح و حکم به عدالت شخص را تعدیل گویند.

گمراهی و متکی بر هواها و اندیشه‌های انحراف انگیز و فساد آمیز می‌شود. پس دهمین حرام؛ پیروی از راه و روشهای غیرالهی است.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود در زمین خطی کشیدند، سپس فرمودند: این راه راست و مستقیم خداست، آن‌گاه خطوطی از راست و چپ آن خط کشیدند و فرمودند: اینها راه‌های دیگر است و هیچ راهی از آنها نیست مگر اینکه بر آن شیطانی قرار دارد که به سوی آن فرامی‌خواند. آن‌گاه آیه کریمه: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا...﴾ را تلاوت کردند.» «اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است، باشد که تقوا پیشه کنید» و از پیروی هوی و هوسها بپرهیزید.

از عباد بن صامت رضی الله عنه روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف خطاب به اصحاب خود فرمودند: «کدام یک از شما بر مفاد این سه آیه با من بیعت می‌کند؟ سپس تلاوت نمودند: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ...﴾ تا از تلاوت هر سه آیه فارغ شدند... آن‌گاه فرمودند: هرکس به آنها وفا کند، پاداش وی بر خدا جل جلاله است و هرکس از آنها چیزی کم کند و خدای عز وجل او را در دنیا (به مجازات) دریابد، این همان کیفر اوست و هرکس را که به آخرت بیندازد پس سرکارش با اوست که اگر خواهد، وی را بدان مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و اگر خواهد، از وی درمی‌گذرد». پس اینها در مجموع، ده وصیت الهی برای انسان است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی آیه اول از این سه آیه را با ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾، آیه دوم را با ﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ و آیه سوم را با ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ به پایان آورد، که مناسبت هریک از تعبیر در هریک از آیات روشن است زیرا اگر انسان‌ها تعقل و تفکر کنند، به هوش می‌آیند و پند می‌گیرند و اگر پند گرفتند؛ از محرّمات پرهیز کرده و به تقوی می‌گیرند پس هریک از آنها زمینه‌ساز دیگری است.

﴿ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۴].

«آن‌گاه به موسی کتاب آسمانی دادیم» تقدیر سخن چنین است: ای محمد! به مشرکان بگو؛ ما قبل از آن که قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کنیم، به موسی نیز

کتاب آسمانی دادیم بنابراین، توصیه‌هایی که ذکر شد، در شریعت‌های الهی دیگر نیز آمده است. پس روی سخن در مجموع با مشرکان است. ﴿تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ﴾ مفسران این جمله را به دو وجه معنی کرده‌اند:

- ۱- تورات را به شیوه‌ای که نیکوترین و جامع‌ترین شیوه‌هاست، به اتمام رساندیم.
- ۲- به این منظور به موسی کتاب آسمانی دادیم تا نعمت را بر کسی که با پایبندی به طاعت خدای ﷻ نیکی کرده‌است - که خود موسی ﷺ است - به پایه اتمام برسانیم. «و برای اینکه همه چیز را به روشنی بیان کنیم» یعنی: احکام همه چیز را «و» برای اینکه تورات «هدایت و رحمتی باشد تا آنان» یعنی: بنی اسرائیل «به ملاقات پروردگار خویش ایمان بیاورند» یعنی: رستخیز و حساب و دیدار پروردگار ﷻ در محشر را باور کنند.

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۵].

«و این» قرآن کریم «کتابی مبارک است» یعنی: بسیار بابرکت است، به سبب آن که دربرگیرنده خیر و منفعت دینی و دنیوی است «که ما آن را نازل کرده‌ایم پس از آن پیروی کنید» و پیروی از آن بر شما حتمی است «و پرهیزگاری کنید» از مخالفت با قرآن و تکذیب آنچه که در آن است «باشد که شما» اگر آن را بپذیرید و با آن مخالفت نورزید «مورد رحمت» خداوند متعال «قرار گیرید».

﴿أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ﴾ [الأنعام: ۱۵۶].

«تا نگویند» ای اعراب «که کتاب آسمانی» یعنی: تورات و انجیل «فقط بر دو طایفه پیش از ما نازل شده‌است» که یهود و نصاری هستند و بر ما کتابی نازل نشده «و به تحقیق که ما از تلاوت آنان» یعنی: از تلاوت کتابهای آنان به زبانهایشان «بی‌خبر بوده‌ایم» یعنی: نمی‌دانستیم که در آنها چه بوده است، چرا که زبانشان را نمی‌فهمیده‌ایم و مخاطب آن کتاب‌ها نبوده‌ایم.

مراد؛ اثبات حجت بر مشرکان با فرود آوردن قرآن بر محمد ﷺ است تا مشرکان در روز قیامت نگویند که: تورات و انجیل بر دو امت قبل از ما نازل گردیده بود و ما از مضامین آنها غافل بودیم.

﴿أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً فَمَن أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنَّا آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۷].

«یا بگویند که: اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می‌شد» چنان که بر دو طایفه پیش از ما نازل شد «قطعا از آنان راه‌یافته‌تر بودیم» زیرا ما اعراب؛ اذهانی بیدارتر، فهمی راسختر و حافظه‌ای نیرومندتر داشتیم. بنابراین، چنین سخن و چنین معذرتی از سوی شما با فرستادن محمد ﷺ و فرودآوردن قرآن بر وی، به کلی ناوارد و مردود است «پس به تحقیق که برای شما حجتی از جانب پروردگارتان آمده است» یعنی: ای گروه عرب! خداوند ﷻ بر پیامبرتان کتابی روشن نازل کرده و این پیامبر از میان خود شماست پس به عذرهای باطل و بهانه‌های مردود و ناوارد توسل نجوید «و هدایت و رحمتی است» این کتاب الهی برای بندگانی که پیرو آنند «پس ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را» که رحمت و هدایتی برای مردم‌اند «دروغ پندارد و از آنها اعراض کند» و با رویگردانی از آنها همراه شود «کیست؟ به‌زودی کسانی را که از آیات ما روی می‌گردانند، به سبب اعراضشان، به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد».

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامِنْتَ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۸].

«آیا جز این انتظار دارند» یعنی: ما حجت را بر وحدانیت و ثبوت رسالت پیامبر خویش برپاداشته و باورهای نادرست‌شان را ابطال کرده‌ایم لذا بعد از این، جز این انتظاری ندارند؛ «که فرشتگان به‌سویشان بیایند» یعنی: فرشتگان مرگ برای قبض ارواحشان بیایند «یا پروردگار تو بیاید» در روز قیامت برای داوری نهایی میانشان «یا بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید» یعنی: نشانه‌ها و علائمی که بر فرارسیدن قیامت دلالت می‌کند «روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید» یعنی: همان نشانه‌هایی که آنان پیشنهاد کرده‌اند و عبارت از نشانه‌هایی است که آنان را به ایمان آوردن مجبور می‌کند؛ چون طلوع خورشید از مغرب و خروج «دابه الارض» که با آنها سخن می‌گوید؛ در آن روز: «نفعی نمی‌بخشد هیچ کسی را ایمان آوردن آن» به سبب اینکه در آن روز تکلیف ایمان آوردن برداشته می‌شود زیرا آن‌روز، روزی است که همگان حق را

به رأی العین می‌بینند و همه بالاجبار به آن ایمان می‌آورند بنابراین، ایمان آوردن در آن به کسی سودی نمی‌رساند، چرا «که ایمان نیاورده بود پیش از این» یعنی: پیش از آمدن بعضی از آن نشانه‌ها «یا در ایمان آوردن خود خیری به دست نیاورده بود» با عمل صالحی که تقدیم کرده باشد. یعنی: در آن روز که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید، از هیچ‌کس عمل صالحی پذیرفته نمی‌شود؛ در صورتی که قبلاً به آن عمل صالح عامل نبوده باشد بنابراین، هرکس پیش از آمدن نشانه‌های قیامت، فقط ایمان آورده اما در ایمان خویش هیچ عمل شایسته‌ای نکرده باشد، یا عمل شایسته‌ای کرده ولی ایمان نیاورده باشد؛ بی‌گمان این ایمان یا این عمل نیک، به حال وی هیچ سودی ندارد «بگو: انتظار بکشید» یکی از سه چیز یاد شده در اول آیه را، «ما نیز منتظریم» برای شما یکی از آنها را.

در حدیث شریف آمده است: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن که خورشید از غروبگاه خود طلوع نکند پس چون خورشید از غروبگاه خود طلوع کرد و همه مردم آن را دیدند، در آن هنگام همگی آنها ایمان می‌آورند اما این ایمان آوردنشان در وقتی است که برای هیچ کسی ایمان آوردن آن سودی نمی‌بخشد...».

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَرَّوْا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۹].

«به تحقیق کسانی که دین خود را پراکنده ساختند» یعنی: دین خود را تکه تکه کرده، برخی از آن را گرفتند و برخی را وانهادند. مراد: یهود، نصاری و مشرکان اند که بعضی از آنها بتان را پرستیدند و بعضی فرشتگان را، همچنان مراد همه کسانی هستند که در دین خدا ﷻ بدعت نهاده و اموری را به میان می‌آورند که خدای ﷻ بدانها فرمان نداده است «و فرقه فرقه شدند» یعنی: گروه گروه و حزب حزب شدند. پس این معنی بر هر امتی صادق است که اساس کارشان در امر دین بر وحدت و اجتماع و یگانگی استوار بوده، سپس هر گروهی از آنان، رأی نادرست شخصی از سرکردگان خود را پیروی کرده و در نتیجه، از آنها فرقه‌ها و گروه‌های مختلفی پدید آمده است «تو هیچ‌گونه مسؤؤل آنان نیستی» یعنی: تو از بدعت‌ها و تفرقه سازی‌های آنان، بیزار و پاک و میرا هستی و بر تو فقط هشدار دادن و بیم دادن است و بس. عمر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف به عایشه صدیقه رضی الله عنها فرمودند: «کسانی

که دین خود را پراکنده ساخته و فرقه فرقه شدند، آنها اصحاب بدعتها و اصحاب هواها و اصحاب گمراهی از این امت هستند، ای عائشه! بدان که برای هر صاحب گناهی توبه‌ای است، بجز صاحبان بدعتها و هواها که برای‌شان توبه‌ای نیست، من از آنان بیزارم و آنان نیز از ما بیزارند». «جز این نیست که کارشان فقط با خداوند است» پس اوست که به آنچه مقتضای مشیت وی است، مجازاتشان می‌کند «آن‌گاه» در روز قیامت «آنان را از حقیقت آنچه می‌کردند» از اعمالی که مخالف با شریعت و تکالیف و واجبات معینه وی بر آنان بود «آگاه می‌سازد» و حقیقت اعمال‌شان را به آنان خبر می‌دهد.

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [الأنعام: ۱۶۰].

«هر کس کار نیکی بیاورد، ده‌چندان آن پاداش دارد» این همان پاداشی است که خدای منان آن را بر خود لازم گردانیده. و گاهی بر ده‌چندان نیز می‌افزاید، همانند دانه‌ای که هفت خوشه می‌رویانند و در هر خوشه صد دانه است. حتی روایاتی آمده است که بر اساس مفاد آن، انجام‌دهنده بعضی از اعمال نیک، پاداشی بی‌حساب دریافت می‌کند به طوری که نمی‌توان آن را به حدود مرزی معین محدود کرد «و هرکس کار بدی بیاورد» از کارهای ناشایست «پس جز مانند آن جزا داده نمی‌شود» بی‌آن که بر آن افزوده شود. پس کیفر کار بد، بدی‌ای همانند آن است در سبکی و سنگینی خود. مثلاً کیفر شرک، جاودانگی در آتش است و کیفر گناهی که یک مسلمان انجام می‌دهد، سزایی همانند آن است. البته این در صورتی است که مرتکب معصیت توبه نکند اما چنانچه توبه کرد، یا ثواب‌هایش بر گناهانش غلبه کرد، یا خدای منان او را به رحمت خود درپوشانید و با آموزش خویش بر او بخشید پس در همه این صورتهای، بر وی مجازاتی نیست. گفتنی است که حد و کیفر عقوبات در دنیا نیز مشخص ساخته شده‌است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «بی‌گمان پروردگارتان رحیم است پس هرکس قصد کار نیکی کند ولی آن را انجام ندهد، برایش یک حسنه نوشته می‌شود اما اگر آن را انجام داد، از ده تا هفتصد حسنه تا مراتب بسیار بیشتر از آن، برای او نوشته می‌شود و هرکس قصد انجام کار بدی را بکند اما آن را به عمل نیاورد، برای او یک بدی نوشته می‌شود، یا هم خدای عز و جل آن بدی را از کارنامه وی محو می‌کند...» «و بر آنان» یعنی: بر کسانی که کار نیک یا بدی

در آخرت می‌آورند «ستم نخواهد شد» با کاستن از ثواب حسنات نیکوکاران، یا افزودن بر کیفر بدکاران.

﴿قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِثْلَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۱].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «هرآینه پروردگارم مرا به سوی راه راست هدایت کرده است» این راه راست؛ «دینی است استوار» و پایدار، که در آن هیچ کجی‌ای نیست، این راه و روش استوار؛ «آیین ابراهیم حنیف است» حنیف: یعنی: حق‌گرا «و او از مشرکان نبود». در حدیث شریف آمده است که چون رسول اکرم ﷺ شب رابه صبح می‌آوردند، می‌فرمودند: «اصبنا علی مله الاسلام و کلمه الاخلاص و دین نبینا محمد و مله ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین». «بر آیین اسلام و کلمه اخلاص و دین پیامبران حضرت محمدص و ملت حق‌گرای ابراهیم که از مشرکان نبود، صبح کردیم».

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۲].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «درحقیقت نماز من» مراد از نماز: تمام انواع نمازهاست «و نسک من» نسک: جمع نسیکه، به معنای ذبیحه است. یعنی: قربانی من. بعضی گفته‌اند: نسک به معنی عبادت است، یعنی: عبادات من «و زندگانی و مرگ من» یعنی: آنچه را که از اعمال خیر در زندگانی‌ام انجام می‌دهم، یا اعمال خیری که ثواب آنها پس از مرگم به من می‌رسد؛ چون وصیت کردن به صدقات و انواع دیگر از اموری که خیر جاری است و مایه تقرب به سوی خدا ﷻ است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ خود زندگانی و مرگ است. آری! اینها همه «برای خدا، پروردگار جهانیان است» یعنی: خاص و خالص برای اوست.

﴿لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۳].

«او را هیچ شریکی نیست» یعنی: هیچ چیز را با او در نماز و نیایش و زندگانی و مرگم شریک نمی‌آورم «و به همین راه و روش فرمان یافته‌ام» از سوی پروردگارم «و من نخستین مسلمانانم» یعنی: نخستین مسلمان امت خویش هستم زیرا اسلام هر پیامبری بر اسلام امتش مقدم است. در حدیث شریف به روایت علی ؓ آمده است که رسول خدا ﷺ چون نماز را شروع می‌کردند، چنین می‌گفتند: «وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض تا - و انا اول المسلمین». که شافعی‌ها با استدلال به همین



روایت، بعد از تکبیر افتتاح این آیه را می‌خوانند و حنفی‌ها: (سبحانک اللهم...) را می‌خوانند ولی مالکی‌ها بعد از تکبیر هیچ چیز دیگر نخوانده و رأساً به قرائت فاتحه آغاز می‌کنند.

﴿قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ آبِئِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۴].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا غیر از الله پروردگاری بجویم» یعنی: چگونه جز الله ﷻ پروردگاری دیگر جسته و پرستش الله ﷻ را رها کنیم؟ یا چگونه برای الله ﷻ شریکی قرارداده و آن دو را باهم پرستش کنیم؟ «و» حال آن که «اوست پروردگار همه چیز» پس آنچه که مرا به عبادتش فرامی‌خوانید، پرورده او و مخلوقی همانند من است و بر رساندن نفع یا ضرری قادر نیست پس چگونه جز حق تعالی پروردگاری دیگر بجویم؟ «و هیچ کس جز بر زیان خود گناهی انجام نمی‌دهد» یعنی: هیچ کس قادر نیست که گناهی به زیان غیر خود انجام دهد پس اگر گناهی انجام دهد، این گناه به زیان خود اوست «و هیچ باربرداری، بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد» بنابراین، هیچ انسان پاک و بی‌گناهی، گناه شخص ناپاک و گنه‌کاری را بر نمی‌دارد و به گناه او مؤاخذه نمی‌شود «سپس بازگشت‌تان به سوی پروردگارتان است، آن‌گاه شما را از حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتید» در امر ادیانی که در آنها متفرق گشته بودید «آگاه می‌سازد» و تفرقه‌سازان را به کیفر می‌رساند.

در این آیه، روش اهل جاهلیت که با گناه یک شخص، کسی از نزدیکانش را، یا با گناه عضوی از یک قبیله، عضو دیگری از آن قبیله را مورد مؤاخذه قرار می‌دادند، مردود اعلام شده است. یادآور می‌شویم که فرموده حق تعالی در آیه (۲۵) از سوره «نحل»: ﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ...﴾ [النحل: ۲۵]. : (تا روز قیامت، بار گناهان خود را تمام بردارند و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می‌کنند. آگاه باشید؛ چه بدباری را می‌کشند)؛ بدین معنی است که: شخص گمراه‌گر، بخشی از بار گناه گمراهی پیروانش را نیز در روز قیامت بر دوش می‌کشد، بی‌آن که از گناه آن شخص گمراه چیزی کم شود.

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلِيفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأنعام: ۱۶۵].

«و اوست کسی که شما را در زمین جانشین یکدیگر قرار داد» یعنی: شما را در عمران و آبادانی زمین، خلیفه و جانشین یکدیگر گردانید. بعضی گفته‌اند: مراد این است که نوع انسان در زمین، خلیفه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است «و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد» در خلقت و رزق و نیرومندی و فضل و علم و او در این کار حکمت‌هایی دارد «تا شما را در آنچه به شما داده است» از این نعمت‌ها «بیازماید» که چگونه این نعمت‌ها را شکر می‌گزارید و غنی با فقیر، شریف با وضع و حاکم با محکوم چگونه رفتار می‌کند؟! «همانا پروردگار تو زودکیفر است» و هرچند این کیفر در آخرت می‌باشد، لیکن هر امر آمدنی‌ای نزدیک است «و هم‌او آمرزنده مهربان است» یعنی: حق تعالی بر کسانی که به او و پیامبران و کتاب‌هایش ایمان آورند و آنچه را که از هدایت نازل کرده، پیروی کنند و شکرگزارش باشند، بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است.

ملاحظه می‌کنیم که خدای منان بر حقیقت آموزگاری و مهربانی خود نسبت به سرعت در کیفرش، بیشتر تأکید می‌گذارد و این خود می‌رساند که رحمت حق تعالی از خشمش وسیع‌تر و بزرگتر است چنان که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث شریف فرموده‌اند: «آن‌گاه که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ خلقش را آفرید، در کتابی که نزد وی بر فراز عرش قرار داشت، چنین نوشت: بی‌گمان رحمت من بر خشمم غلبه کرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خدای عَلَّمَ رحمت را صد بخش گردانید، نودونه بخش از آن را در نزد خویش نگه‌داشت و فقط یک بخش از آن را به زمین فرود آورد پس از همین یک بخش است که خلاق در میان یکدیگر به مهر و مرحمت می‌پردازند تا بدانجا که حیوان سُم خود را از بچه‌اش دور نگه می‌دارد، از بیم آن که سُمش به وی اصابت کند و به او آسیبی برسد».

## سوره اعراف

مکی است و دارای (۲۰۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آمدن اسم اعراف در آن - که داستانش خواهد آمد - «اعراف» نامیده شد.

سوره اعراف - بجز هشت آیه از آن - مکی است، که آیات مکی از این فرموده خداوند متعال: ﴿وَسَأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ...﴾ [الأعراف: ۱۶۳] شروع و تا آیه: ﴿وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ زُلَّةٌ﴾ [الأعراف: ۱۷۱]. ادامه دارد.

موضوع این سوره مبارکه، بیان اصول عقیده و تفصیل داستان‌های انبیا علیهم‌السلام است. ﴿الْمَصِّ﴾ [الأعراف: ۱].

«الف. لام. میم. ص» از حروف مقطعه است و خداوند جل جلاله به مرادش از آوردن این حروف دانانتر می‌باشد. گفتنی است که سخن در باره حروف مقطعه در آغاز سوره «بقره» نیز گذشت.

﴿كُتِبَ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأعراف: ۲].

«کتابی است» یعنی: این قرآن کتابی است «که به سوی تو فرو فرستاده شده پس نباید در سینهات از ناحیه آن هیچ تنگی‌ای باشد» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! از بیم آن که مردم تو را در ابلاغ این کتاب تکذیب کرده و به تو آزار و اذیتی برسانند، هیچ تنگدل مباش زیرا خدای سبحانه خود نگهبان و یاور توست. همچنان از این امر تنگدل مباش که به قرآن ایمان نیاورده و به دعوت تو لبیک نگفته‌اند زیرا وظیفه تو فقط بلاغ است و بس. به قولی دیگر؛ مراد این است: نباید در این امر که قرآن کتاب حق تعالی است و آن را برای دعوت بندگان خویش به سوی دین حق بر تو نازل کرده، در سینهات هیچ تردید و ابهامی وجود داشته باشد. «تا به وسیله آن هشدار دهی» یعنی: قرآن بر تو فرود آورده شد تا به وسیله آن مردم را بیم و هشدار دهی «و برای مؤمنان پندآموزی باشد» زیرا کتاب خدا جل جلاله مردم را گاه‌به‌گاه به یاد پروردگارشان افکنده و ایشان را به آنچه که شایسته طاعت وی

است، رهنمون می‌شود پس این کتاب، در واقع از طریق پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی مردم فرستاده شده‌است.

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۳].

«آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرود آورده شده، پیروی کنید» که همانا قرآن عظیم و سنت نبی کریم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است زیرا سنت، مبین و مفسر قرآن می‌باشد چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۱۷]. «و آنچه را که پیامبر به شما داده، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، بازایستید». «و بجز او از دوستان دیگر پیروی نکنید» این جمله دو وجه دارد:

- ۱- غیر خدا عَلَّمَهُ را معبود خویش نگیرید و آنها را شرکای خدای یگانه قرار ندهید.
- ۲- بجای کتاب خداوند عَلَّمَهُ از دوستانی پیروی نکنید که دین خویش را از آنان تقلید کرده‌اید چنان‌که اهل جاهلیت با اطاعت از رؤسای خود در حلال و حرام، چنین می‌کردند.

«چه اندک پند می‌گیرید!» یعنی: بشر از آن رو به حقیقت امر ایمان کم توجه کرده و این حق بدیهی را فراموش می‌کند، یا از برابر آن به نادانی می‌گذرد، که دین خدای عَلَّمَهُ را فروگذاشته و از مراجع و معبودان دیگر پیروی می‌کند.

﴿وَكَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ﴾ [الأعراف: ۴].

«و چه بسیار شهرها که هلاکشان کردیم» یعنی: بسیاری از مردم شهرهای تکذیب‌کننده حق را به سبب مخالفت‌شان با پیامبرانشان نابود کردیم «پس، شبانگاه عذاب ما به سوی آنان آمد» درحالی که به خواب آرمیده بودند «یا به‌هنگامی که در قیلوله بودند» قیلوله: خواب نیمروز است. بعضی گفته‌اند: قیلوله، استراحت در نیمروز به سبب شدت گرماست، چه با خواب همراه باشد چه نباشد. خدای سبحان این دو وقت را مخصوصاً برای فرودآوردن عذاب مقرر کرد زیرا این دو وقت، اوقات آرامش و استراحت است لذا فرود آمدن عذاب در آنها سخت‌تر و وحشتناک‌تر می‌باشد. نسفی می‌گوید: «قوم لوط عَلَّمَهُ شبانگاه به وقت سحر و قوم شعیب عَلَّمَهُ به وقت قیلوله نابود ساخته شدند».

﴿فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۵].

«و هنگامی که عذاب ما بر آنان آمد، سخنشان جز این نبود که گفتند: به راستی که ما ستمکار بودیم» یعنی: دعای آنان به بارگاه پروردگارشان در هنگام فرود آمدن عذاب، جز اعترافشان به ظلم بر خویشان، چیز دیگری نبود اما این اعتراف بعد از وقت، هیچ سودی به حالشان نداشت.

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾﴾ [الأعراف: ۶].

«پس، قطعاً از کسانی که پیامبران به سوی آنان فرستاده شده‌اند» یعنی: از امتهای گذشته «خواهیم پرسید» از اینکه به دعوت پیامبرانشان چه پاسخی داده‌اند «و قطعاً از خود فرستادگان نیز خواهیم پرسید» یعنی: از پیامبرانی که آنان را برانگیخته‌ایم نیز خواهیم پرسید که امتهایشان به دعوتشان چه پاسخی داده‌اند، چه کسی از آنان اطاعت کرده و چه کسی عصیان ورزیده است.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آن می‌گوید: «از پیامبران در مورد آنچه که ابلاغ کرده‌اند، خواهیم پرسید و این پرسش‌ها به خاطر آن است که این حقیقت بر همگان هویدا گردد که ما بر مردم شهرهای نابود شده ستم نکردیم، هنگامی که نابودشان ساختیم بلکه آنان خود با تکذیب پیامبران علیهم السلام بر خویشان ستمگر بوده‌اند». در حدیث شریف آمده است: «همه شما را می‌هستید و همه از رعیت خویش مورد پرسش قرار می‌گیرید پس امام (زمامدار) از رعیت خویش، مرد از خانواده خویش، زن از خانه شوهر خویش و برده از مال مولای خویش مورد سؤال قرار می‌گیرند».

﴿فَلَنَقْصِنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾﴾ [الأعراف: ۷].

«همانا از روی علم به آنان بیان خواهیم کرد» یعنی: آنچه را که در میانشان به هنگام دعوت پیامبران علیهم السلام روی داده‌است، به آنان گزارش خواهیم داد درحالی که به حقیقت آن رخداده‌ها و به احوال آشکار و نهانشان در نحوه پاسخگویی به پیامبرانشان دانا هستیم «و ما غایب نبوده‌ایم» از آنان و احوالشان تا چیزی از آنچه که در میانشان روی داده است، بر ما پنهان باشد.

این خود دلیل بر آن است که پرسش حق تعالی از آنان، به خاطر کسب آگاهی از اخبار مجهولی نیست بلکه برای آگاه کردنشان از رویدادهایی است که در میانشان واقع شده است.

﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨﴾﴾ [الأعراف: ۸].

«و در آن روز وزن حق است» یعنی: اعمال بندگان در روز قیامت به وسیله میزان (ترازو)، به شیوه عادلانه و بی ذره‌ای ستم و اجحاف، به وزن حقیقی سنجیده می‌شود. و هرچند که اعمال اعراض‌اند و در حقیقت امر، جرم و جسامتی ندارند ولی - چنان که از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است - حق تعالی در روز قیامت آنها را به اجسام تبدیل می‌کند «پس هرکس که کفه اعمال او» یعنی: کفه اعمال نیک وزن شده او «سنگین باشد، ایشان خود رستگارانند».

جمهور علما برآنند که نامه‌های اعمال در روز قیامت با ترازویی که دارای زیانه و دو پله است و زن می‌شود تا خلاق به سوی آن بنگرند و در نتیجه، عدل الهی آشکار و راه عذر بر معذرت‌خواهان مسدود شود چنان که زبانها و اندامهایشان نیز بر اعمال‌شان گواهی می‌دهند. بسیاری از علما برآنند که وزن اعمال مخصوص مؤمنان است و اعمال کفار؛ هرچه باشد نابود می‌شود.

﴿وَمَنْ حَقَّ مَوْزِنُهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾ [الأعراف: ۹].

«و هرکس کفه اعمال» نیک «او سبک باشد» و کفه بدیها و گناهانش برتری و سنگینی یابد «پس آن گروه، آنانند که به خود زیان زده‌اند، به سبب آن که به آیات ما ستم می‌کردند» یعنی: با آیات ما برخلاف شیوه‌ای که سزاوار آن بود، تعامل می‌کردند زیرا سزاوار آیات ما این بود که مورد تعظیم و احترام قرار گیرند، نه اینکه با تکذیب و انکار روبرو شوند. ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است.

﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشًا قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۰].

«و همانا شما را در زمین استقرار دادیم» یعنی: برای شما در آن، جای بود و باش قرار دادیم، یا شما را بر تصرف در زمین توانا گردانیدیم «و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم» از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و غیره «اما چه کم سپاسگزاری می‌کنید» شکرگزاریتان در برابر این نعمت‌ها چه اندک است!

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ﴾ [الأعراف: ۱۱].

«و به تحقیق که شما را آفریدیم» یعنی: آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را از خاک آفریدیم «باز به صورتگری شما پرداختیم» یعنی: آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و به تبع آن همه شما را صورت بخشیدیم. یا معنی این است: ما اولاً ارواح را آفریده و سپس کالبدها را در آنها صورت و سامان بخشیدیم. یا معنی این است: شما را در پشت‌های مردان آفریده و در رحم‌های زنان صورت‌نگاری کردیم «آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید» به سجده تحیت و شادباش «پس سجده کردند» فرمان ما را اجابت کردند و بی‌درنگ سجده نمودند «مگر ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود» و به انگیزه تکبر از سجده کردن برای آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ ابا ورزید.

﴿قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّمَّنْ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ

طِينٍ ﴿۱۲﴾ [الأعراف: ۱۲].

«فرمود» خداوند متعال به ابلیس «چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را از اینکه سجده کنی بازداشت»؟ طرح این سؤال به منظور برپاداشتن حجت علیه ابلیس و نمایاندن کفر و کبر و عناد و افتخار او به اصل خویش و برای کوبیدن وتویخ وی است، وگرنه خدای سبحان به علت سرپیچی ابلیس از اطاعت فرمانش داناست و به طرح این پرسش نیازی ندارد «گفت» ابلیس در پاسخ خداوند متعال «برای اینکه من از او بهترم» لذا به پندار ابلیس، عامل بازدارنده‌اش از سجده برای آدم؛ باورش به برتری بر آدم و عیب پنداشتن این امر بود که کسی به پایه وی برای کسی به پایه آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ سجده کند «مرا از آتشی آفریده‌ای و او را از گل» ابلیس براین باور بود که عنصر آتش از عنصر گل بهتر است، به دلیل اینکه عنصر آتش نورانی و عنصر گل ظلمانی است درحالی که این قیاس ابلیس، قیاسی باطل و اشتباهی آشکار از سوی آن ملعون بود زیرا از شأن خاک و گل، سنگینی و وقار و بردباری و پایداری است چنان‌که گل محل رویش سبزه و رشد و بالندگی و اصلاح نیز هست درحالی که از شأن آتش، سوزندان و شتاب و سبکی است چنان‌که آتش وسیله عذاب نیز می‌باشد درحالی که خاک چنین نیست، به همین دلیل بود که عنصر سازنده ابلیس او را تباه ساخت درحالی که عنصر سازنده آدم، او را به ساحل توبه و انابت و انقیاد و نهایتاً مغفرت و نجات کشانید.

﴿قَالَ فَأَهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿۱۳﴾

[الأعراف: ۱۳].

«فرمود» خداوند ﷻ به ابلیس «پس از آن فرو شو» یعنی: اکنون که تکبر ورزیده‌ای، از آسمان فرود آی زیرا آسمان جایگاه فرمانبردارانی چون فرشتگان است که خدای ﷻ را در فرمان وی سرکشی نمی‌کنند، از این مقام به‌سوی زمینی فرو شو که مقرر عاصیان و مطیعان هردوست «پس تو را نرسد که در آن تکبر نمایی» زیرا آسمان برای متکبران است چون تو که از فرمان پروردگار خویش سربرمی‌تابند، جایگاهی مناسب و آماده نیست «پس بیرون شو» یعنی: از بهشت «هرآینه تو از خوارشدگانی» تو به کیفر استکبار و گردن‌کشی‌ات، نزد خدای سبحان و بندگان نیکوکارش، از اهل خواری و ذلت و حقارت هستی و هرکسی که ردای استکبار را بر دوش افکند، با پوشش خواری و خردی و بی‌مقداری عذاب می‌شود و هرکسی که ردای تواضع و فروتنی را درپوشد؛ خدای ﷻ قدر و مرتبتش را گرامی و فراتر می‌گرداند.

﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [الأعراف: ۱۴].

«گفت» ابلیس «بارالها! مرا تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند مهلت ده» گویی او درخواست کرد که هرگز نمیرد زیرا پس از روز رستاخیز، دیگر مرگی درکار نیست. اما او تا برانگیخته شدن آدم و ذریه‌اش برای حسابرسی روز قیامت، یعنی تا دمیدن در صور مهلت داده شد، نه بیشتر.

﴿قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۵].

«فرمود» خداوند ﷻ به ابلیس «همانا تو از مهلت داده‌شدگانی» نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز دمیدن در صور. به‌قولی: حکمت در مهلت دادن به وی: قرار دادن بندگان در معرض آزمایش است تا مطیعان از عاصیان در عرصه ظهور شناخته شوند. گفتنی است که ابلیس با وجود نافرمانی‌اش، جسارت این درخواست را به خود داد زیرا به حلم ذات ذوالجلال دانا بود.

﴿قَالَ فِيمَا أُعْوِيْتَنِي لَأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الأعراف: ۱۶].

«گفت» ابلیس «پس به‌سبب آن که مرا گمراه کردی، من هم برای فریفتن آنان حتماً بر سر راه راست تو می‌نشینم» یعنی: به‌سبب آن که مرا به بیراهه افکندی تا بدانجاکه سجده برای آدم را ترک کردم و در نتیجه مرا به غذایی مهلک روبرو ساختی، اینک من هم در فریفتن آدمیان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنم تا به‌سبب من تباه‌گردند، همچنان که من به‌سبب فرو گذاشتن سجده برای پدرشان آدم، تباه گردیدم بنابراین، بر



سر راه اسلام در کمین آنان می‌نشینم تا ایشان را به دام گمراهی خویش درافکنم چنان‌که دشمن بر سر راه دشمن کمین می‌کند.

﴿ثُمَّ لَا تَأْتِيَهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷].

«آن‌گاه بر آنها از پیش‌روی آنان می‌تازم» تا ایشان را در امر آخرت به شک درافکنم «و از پشت سرشان» بر آنان می‌تازم تا ایشان را به دنیا راغب گردانم «و از طرف راست‌شان» یعنی: از طرف نیکی‌ها و حسناتشان بر آنان می‌تازم تا ایشان را از آن برگردانم «و از طرف چپ‌شان» یعنی: از طرف گناهان و بدکاریهایشان نیز برای‌شان می‌تازم تا ایشان را به آن درافکنم؛ پس با این هدف که آنان را به هر وسیله ممکن از راه راستت به بیراهه برم، از هر چهار جهت بر آنان می‌تازم زیرا دشمن از همین چهار جهت بر دشمنش می‌تازد. ذکر دو جهت بالا و پایین را به سبب آن فرو گذاشت که رحمت از بالا به سوی آدمیان فرود می‌آید و پایین هم محل سجده است.

از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه این دعاها را در صبح و شام ترک نمی‌کردند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَأَهْلِي وَمَالِي، اللَّهُمَّ اسْتِرْ عَوْرَاتِي وَأَمِنْ رَوْعَاتِي، اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمَنْ فَوْقِي وَأَعُوذُ بِعَظَمَتِكَ أَنْ أُغْتَالَ مِنْ تَحْتِي»<sup>۱</sup>.

آن‌گاه شیطان افزود: «و بیشترشان را شکرگزار نمی‌یابی» به علت تأثیر وسوسه و اغوای من در آنان.

آری! بدین‌سان بود که ابلیس در بنی‌آدم گمانی زد و تیر گمانش به هدف نشست و بنابراین، اکثریت بنی‌آدم از شاکران؛ یعنی از مؤمنان نشدند چنان‌که باری تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [سبأ: ۱۷].

۱- بارخدا یا! از تو در دنیا و آخرت عافیت می‌طلبم. بارخدا یا! من از تو در دین و دنیا می‌در خانواده و مالم عافیت می‌طلبم. خدا یا! عیب‌هایم را بیوشان و نگرانی‌هایم را به آرامش مبدل کن. خدا یا! مرا از پیش‌روی و از پشت سرم و از جانب راستم و از جانب چپم و از فراز سرم حفظ کن و به بزرگی ات پناه می‌برم از این که از طرف پایین گرفتار گردم.

۲۰]. «قطعا شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان، بقیه از او پیروی کردند».

﴿قَالَ أَخْرَجَ مِنْهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الأعراف: ۱۸].

«فرمود» خداوند متعال خطاب به ابلیس «از آن بیرون رو» یعنی: از آسمان، یا از بهشت «نکوهیده و رانده شده» از رحمت من «که قطعا هرکه از آدمیان از تو پیروی کند، قطعا دوزخ را از همه شما یکجا پر می‌کنم» این سوگند و هشدار از سوی حق تعالی به کسانی است که طاعت او را وانهادند و از راه شیطان پیروی می‌کنند.

﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹].

«و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید» این سخن بعد از اخراج ابلیس از آسمان، یا از بهشت به ایشان گفته شد «پس از هر جا که می‌خواهید بخورید» از هر نوعی از انواع میوه‌های بهشتی که می‌خواهید. «ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد» با نافرمانی من و مخالفت امر من. پس حق تعالی بهره‌گیری از تمام درختان بهشت را - بجز این یک درخت - برای آدم و حوا مباح گردانید.

مفسران در نوعیت این درخت ممنوعه اختلاف نظر دارند و در تعیین آن روایت صحیحی هم نقل نشده است لذا از بحث درباره آن فایده‌ای متصور نیست، و ما وارد این بحث نمی‌شویم.

﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾ [الأعراف: ۲۰].

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد» یعنی: با آنان به‌طور آهسته و به تکرار سخن گفت «تا برای‌شان آنچه را از شرمگاه‌هایشان که از دیدشان پوشیده بود آشکار گرداند» یعنی: شیطان خواست تا با آشکار ساختن عورت‌های آدم و حوا که از دیدشان مستور بود، به آنان بدی کند زیرا قبل از آن، آدم و حوا نه خود عورت‌های خویش را می‌دیدند و نه یکی از آنها عورت دیگری را می‌دید.

این آیه دلیل بر آن است که برهنگی (کشف عورت)، از بزرگ‌ترین مصیبت‌هاست و پوشش عورت از ایجابات طبع و عقل سلیم می‌باشد چنان‌که برهنگی، فطرتی حیوانی است که انسان سلیم به آن گرایش نمی‌یابد. علما گفته‌اند: عورت آدم و حوا فقط برای خودشان آشکار گردید نه برای دیگران «و گفت» ابلیس به آدم و حوا «پروردگارتان شما را نهی نکرده‌است» از خوردن «این درخت، جز برای اینکه مبادا دو فرشته گردید» یعنی: برای آن که فرشته نگردید «یا از جاودانگان شوید» یعنی: تا از کسانی نگردید که هرگز نمی‌میرند و همیشه ساکن بهشت هستند.

﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لِمِنَ النَّاصِحِينَ﴾ [الأعراف: ۲۱].

«و برای آن دو، سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم» زیرا من پیش از شما ساکن این مکان بوده‌ام و می‌دانم که راز جاودانگی در چیست. یا معنی این است: چنان‌که ابلیس بر خیرخواهی خویش برای آنان سوگند خورد، آن دو نیز، بر قبول این مرام او سوگند خوردند، یعنی آدم و حوا او را تصدیق کردند و این اندیشه در نهادشان خطور نکرد که او دروغگوی گمراه‌کننده‌ای است و تعبیر (قاسمهما) که از باب مفاعله است و بر انجام دو طرفه فعل دلالت می‌کند، نیز مؤید این معنی است.

﴿فَدَلَّهُمَا يَغُرُّورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [الأعراف: ۲۲].

«پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید» تدلیه و ادلاء: فرستادن یک چیز از بالای به‌سوی پایینی است. پس معنی این است: شیطان به وسیله این سوگند دروغ فریبنده و با این وسوسه خود، آدم و حوا را از مرتبه بلندی و برتری که همانا مرتبه طاعت و کرامت است، به پستی و هبوط کشانید «پس چون آن دو از آن درخت چشیدند» یعنی: چون از آن درخت خوردند «عورت‌هایشان بر آنان آشکار شد» زیرا لباس از تن‌شان فرو ریخت «و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های درختان بهشت بر خود» به قولی: آن برگ‌ها؛ برگ درخت انجیر بود که آن را بر عورت‌های خود به صورت طبقه‌ای از برگ‌ها بر بالای طبقه‌ای دیگر می‌چسبانند تا عورت‌های خود را بپوشانند «و پروردگارشان به آنان ندا درداد» درحالی‌که سرزنش‌کنان به آنان می‌گفت: «که مگر شما را از این درخت نهی نکرده بودم» آری! این خطاب، عتاب و سرزنشی از سوی خداوند متعال بر آدم و

خواست، از آن رو که آنان بادستور خدا ﷻ مخالفت کرده و از آن درخت معین ممنوعه خوردند و از آنچه که باید حذر و احتیاط می‌کردند - که همانا کید شیطان بود - حذر نکردند در حالی که حق تعالی قبلاً آنان را از نیرنگ‌های شیطان برحذر داشته بود چنان‌که می‌فرماید: «و به شما نگفته بودم که بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شماست» یعنی: دشمنی وی با شما تا بدانجا آشکار است که او این دشمنی خویش را پنهان هم نمی‌کند.

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳].

«گفتند» آدم و حوا «پروردگارا! بر خود ستم کردیم» اعتراف می‌کنیم که با این مخالفت، مرتکب گناه گردیده‌ایم و بر خود ستم کرده‌ایم. این اعتراف آدم و حوا، برخلاف شیوه ابلیس بود که از معصیت خویش عذرخواهی نکرد و از پروردگار خویش آرزویش نخواست بلکه استکبار ورزید «و اگر بر ما نیامرزی و به ما رحم نکنی، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود». البته این دعا و زاری نیز نمایانگر توبه آنهاست.

﴿قَالَ أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ [الأعراف: ۲۴].

«فرمود: فرود آیید» این خطاب الهی هم شامل آدم و حوا و ذریه آن دو و هم شامل ابلیس است «بعضی از شما برای بعضی دیگر دشمنید» خداوند متعال دشمنی آنها در میان یک‌دیگر را، نوعی از مجازات برای آنان قرار داد «و برای شما در زمین مستقری است» یعنی: جایگاه استقراری است «و» برای شما در آن «بهره‌مندی‌ای است» که در آن از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و مانند آنها برخوردار و بهره‌مند می‌شوید «تا وقتی معین» که همانا وقت مرگ شما، یا وقت برپایی قیامت است.

﴿قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾ [الأعراف: ۲۵].

«فرمود» خداوند متعال: «در آن» یعنی: در زمین «زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن برانگیخته می‌شوید» به‌سوی سرای آخرت، به‌منظور دریافت پاداش و جزای خویش. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیات، سه نمونه از خلق خویش را معرفی می‌کند: نمونه‌ای که در طاعت مطلق و تسلیم کامل قرارداد، نمونه دیگری که در عصیان مطلق و استکبار منفور غوطه‌ور است و طبیعت سوم که ترکیبی از خیر و شر را باهم دارد، که همانا طبیعت بشری است.

﴿يَبْتِئَ عَادَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْعَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسٌ لِلتَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۲۶].

«ای فرزندان آدم! هرآینه ما بر شما لباسی را فرود آوردیم که عورت‌های شما را می‌پوشاند» این لباس از پشم و پنبه و از سایر اجناسی است که خداوند متعال صنعت آنها را به فرزندان آدم آموخت و با فرودآوردن آنها بر آنان منت گذاشت تا عورت‌های خود را که ابلیس بر آنان آشکار ساخت، بپوشانند. و از آن به «انزال: فرودآوردن» تعبیر شد؛ زیرا آب که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم سرمنشأ همه منافع و از آن جمله لباس است، از آسمان فرود می‌آید. «و برای شما ریشی است» مراد از ریش در اینجا: لباس زینت است، یعنی بر شما دو لباس فرود آوردیم، لباسی برای پوشش عورت‌هایتان و لباس دیگری برای آراشتان پس حکمت از انواع لباسها و پوشیدنی‌هایی که حق تعالی استفاده از آنها را به بنی‌آدم الهام کرد، هم پوشش و هم زینت است. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در هنگام پوشیدن لباس فرمودند: «الحمد لله الذي رزقني من الرياش ما أتجمل به في الناس وأواري به عورتی». «ستایش‌خدایی را که به من از جامه‌های فاخر، آن مقدار ارزانی فرمود که با آن در میان‌مردم خود را بیارایم و عورتم را نیز با آن بپوشانم». «ولی لباس تقوا؛ این بهتر است» یعنی: لباس ایمان و عمل صالح، لباس زهد و پرهیزگاری از گناهان و لباس ترس از خدای عزوجل؛ بهترین و زیباترین لباس‌هاست. به قولی: مراد از لباس تقوا، زره و کلاه‌خودی است که مجاهد فی‌سبیل‌الله آن را در جهاد می‌پوشد «این» فرودآوردن انواع لباسها و بیان لباس تقوا «از نشانه‌های الله است» که بر فضل و رحمت وی به بندگانش دلالت می‌کند «باشد که متذکر شوند» و این نعمت عظیم را بشناسند. ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در این آیه، نعمت خویش بر ما بندگان را به دادن دو لباس؛ یعنی لباس حسی و لباس تقوی یادآور گردید زیرا در واقع میان هر دو نوع لباس، تلازم وجود دارد چه لباس تقوی؛ عورت‌های ضمیر و قلب انسان را می‌پوشاند و نهاد وی را به نور معنویت می‌آراید و لباس حسی؛ عورت‌های جسم وی را می‌پوشاند و تن وی را می‌آراید پس پوشش جسم نیز نشانه‌ای از نشانه‌های تقواست.

﴿يَبْتِىْ ءَادَمَ لَا يَفِيْنَتْنٰكُمْ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اَبْوَيْكُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ تِهْمَاۗ اِنَّهُۥ يَرٰكُمْ هُوَ وَقَبِيْلُهُۥ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْۗ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطٰنَ اَوْلِيَاۗءَ لِّلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿۲۷﴾ [الأعراف: ۲۷].

«ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را گمراه نسازد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند» یعنی: برحذر باشید از اینکه شیطان شما را بفریبید و از طاعت الهی به بیراهه برد؛ آن‌گاه از تنتان لباس حسی، یا از روح و قلبتان لباس تقوا را بیرون کشد و در نتیجه، شما را از ورود به بهشت محروم کند. یا برهنگی را در برابر دید کسانی که نظرکردن به عورتتان بر آنان حلال نیست، در چشم و دلتان بیاراید؛ زیرا شیطان را در این میدان ید طولایی است - همان‌گونه که پدر و مادرتان را فریفت «و لباس‌شان را از آنان برکند تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند» بدین‌سان ایشان را در معصیتی درافکند که مجازات آن نمایان گشتن عورت‌هایی بود که از دیدشان پنهان بود «هرآینه شیطان و قبیل‌اش شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند» لذا خود را از اینکه شیطان شما را عریان ببیند، نگهدارید زیرا حق تعالی شما را از نمایان ساختن عورت‌هایتان نهی کرده است.

تردیدی نیست که هرکس - همانند شیطان - فرزندان آدم را از آنجایی ببیند که آنان او را نمی‌بینند، بی‌گمان چنین کسی دارای نیرنگ بس بزرگی است پس شایسته آن است که انسان در قبال چنین دشمن بزرگی، نهایت خودداری و پاسداری را از حریم ارزش‌های خویش بنماید. چنان‌که احادیث وارده در این باب نیز، مؤکد این معنی است. ذوالنون مصری می‌گوید: «اگر شیطان تو را از جایی می‌بیند که تو او را نمی‌بینی؛ پس تو هم از کسی یاری بخواه که شیطان را از جایی می‌بیند که او وی را نمی‌بیند. آن کس؛ همان کریم پرده‌پوش و رحیم آمرزگار است». (قبیله): یعنی قبیله شیطان. مراد از قبیله شیطان، یاران و لشکریان و نسل‌وتبار وی از شیاطین‌اند «همانا ما شیاطین را اولیای نامؤمنان گردانده‌ایم» یعنی: ما شیاطین را بر کافران یاور و توجیه‌کننده و مربی و مسلط ساخته‌ایم.

علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی»، در ذیل این آیه تحقیقی را پیرامون امکان دیدن جن بیان کرده و از آن چنین نتیجه می‌گیرد: آیه کریمه قضیه مطلق و همیشگی‌ای را بیان نمی‌کند بنابراین، نفی دیدن جن برحسب عادت است و دیدن آن برای بشر امکان دارد چنان‌که در احادیث و اخبار و آثار آمده است.

﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [الأعراف: ۲۸].

«و چون کار زشتی کنند، می گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است» درحالی که بودن پدرانشان بر راهورسمی زشت و ناشایست، هرگز انجام دادن آن کار زشت را از سوی آنان توجیه نمی کند و خدای سبحان هرگز آنان را به کارهای زشت فرمان نداده است بلکه آنان را به پیروی از شیوه و راه انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و عمل به کتابهای نازل شده فرمان داده و از مخالفت با انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و کتابهای خویش و از جمله ارتکاب فحشا و دیگر اعمال خلاف عفت، نهیشان کرده است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره طواف برهنه مشرکان به خانه کعبه نازل شد زیرا مشرکان با اقتدا به پدران خویش، به طور برهنه به خانه کعبه طواف می کردند و مدعی بودند که از سوی خدای سبحان به این شیوه مأمور هستند. تأویلشان نیز این بود که در جامه ای طواف نمی کنند که خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ را در آن جامه نافرمانی کرده اند. «بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی دهد» پس چگونه چنین افتزایی بر خدای سبحان می بندید؟ «آیا چیزی را که نمی دانید به خداوند نسبت می دهید؟» درحالی که سخن گفتن از روی جهل و نادانی، در هر امری زشت و ناپسند است پس کار چگونه خواهد بود اگر این سخن برخواسته از جهل و آمیخته با دروغ، به خدای سبحان نسبت داده شود؟

﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿۲۹﴾﴾ [الأعراف: ۲۹].

«بگو» ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «پروردگارم به قسط فرمان داده است» و به آنچه که در نزد هر عاقلی نیکو و زیباست پس او چگونه به زشتی ها فرمان می دهد؟ آری! او امر و فرمانهای خداوند متعال، مبتنی بر قسط است لذا به من بگوئید که برهنگی و دیگر اعمال زشت شما در کجای این قاموس جای دارد و اینها را از کجا آورده اید؟. قسط: عدل است و خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ با تعبیر به قسط، روشن می سازد که به عدل فرمان می دهد نه به فحشا؛ آن گونه که آنان پنداشته اند «و» فرمان داده است به «این که در هر مسجدی روی خود را مستقیم کنید» یعنی: در هر مسجدی که بودید، برای حق تعالی نماز بگذارید درحالی که در نماز خویش روی دل به سوی او کرده و روی تن به سوی قبله نمایید «و او را

بخوانید در حالی که دین خود را برایش خالص گردانیده‌اید» یعنی: خداوند متعال را در حالی عبادت کنید که دعا یا عبادت خویش را برای او خالص گردانیده و چیزی را با او شریک نمی‌آورید «همچنان که شما را آفرید، به سوی او برمی‌گردید» یعنی: همان‌گونه که شما را در آغاز آفرینش‌تان پدید آورد، باز آفرینش‌تان را اعاده می‌کند و بازآفرینی از نوآفرینی بر او مشکل‌تر نیست. به قولی دیگر: چنان که شما را از شکم‌های مادرانتان عریان و بی‌همه‌چیز بیرون آورد، باز به سوی او در حالی برمی‌گردید که هیچ چیز با شما نیست چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موعظه‌ای فرمودند: «ای مردم! بی‌گمان شما لخت و عریان و ختنه‌نشده به سوی خدای جل جلاله حشر می‌شوید. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَعَلِينَ﴾ ﴿[الأنبياء: ۱۰۴].

با این آیات، متوجه این حقیقت می‌شویم که موضوع لباس و پوشش و نحوه آرایش؛ جدا از شریعت خدا جل جلاله و برنامه وی برای زندگی نیست، از این جهت است که در سیاق آیات، میان موضوع لباس، و موضوع ایمان و شرک، چنین ارتباطی برقرار گردیده است.

﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ﴾ ﴿[الأعراف: ۳۰].

آری! به سوی حق تعالی در حالی باز می‌گردید که به دو گروه تقسیم شده‌اید: «گروهی را راه نمود» که همانا گروه نیکبختان یعنی مسلمانانند «و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده است» که گروه بدبخت کفار می‌باشند «زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرور و معبود خود گرفته‌اند» یعنی: این بدبختی و گمراهی‌شان به سبب آن است که شیاطین را در نافرمانی خدا جل جلاله اطاعت کرده‌اند «و می‌پندارند که راه یافته‌اند» و این حال و وضع هرکفاری است که با وجود قرار داشتن در نهایت گمراهی؛ می‌پندارد که در نهایت هدایت و معرفت و صواب قرار دارد.

﴿يَبْنَئِ آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ ﴿[الأعراف: ۳۱].



«ای فرزندان آدم! زینت خود را در هر مسجدی برگیرید» به این ترتیب، خداوند متعال بندگانش را به آراسته‌شدن به زینت و پوشیدن عورت در هنگام حضور در مساجد جهت انجام نماز و طواف، دستور می‌دهد.

این آیه - چنان‌که در بیان سبب نزول به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده‌است - عمل مشرکانی را که در خانه کعبه برهنه طواف می‌کردند، مردود اعلام می‌کند. به دلیل همین آیه و احادیثی که در معنی آن روایت شده‌است، سنت است که شخص نمازگزار در حال نماز به بهترین شکل و شمایل خویش حاضر شود زیرا نماز، مناجات با پروردگار متعال است بنابراین، به کارگرفتن زینت و استعمال خوشبویی در هنگام ادای نماز مستحب می‌باشد و چنان‌که در احادیث شریف آمده‌است، لباس سفید از بهترین لباسهاست. جمهور فقها برآنند که پوشیدن عورت، فرضی از فرایض نماز است. «و بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید» یعنی: اسراف و زیاده‌روی در خوردنوش و در همه چیز، ناپسند است «هرآینه الله اسراف کاران را» یعنی: متجاوزان از حلال به سوی حرام را «دوست ندارد» بنابراین، باید با رعایت میانه‌روی از پاکیزگی‌ها بهره‌برداری کرد، پس ترک غذا و نوشیدنی، از زهد نیست و کسی که کلا غذا و نوشیدنی را ترک می‌کند، کشنده نفس خویش است و از اهل دوزخ می‌باشد و کسی که غذا و نوشیدنی را به گونه‌ای کم می‌خورد که در اثر آن بدن وی به ضعف گراید و از انجام تکالیف خویش - اعم از طاعات و عبادات، یا ادای مسؤولیت‌های مربوط به خود و کسان تحت تکفلش - ناتوان گردد؛ با اوامر و ارشادات الهی مخالفت کرده است. همان‌گونه که اسراف در انفاق مال و خوردن و نوش و آرایشها و آسایشهای زندگی بر وجهی که جز بی‌خردان و اسراف‌ورزان بدان روی نمی‌آورند، نیز مخالف با فرامین و احکامی است که حق تعالی برای بندگانش مشروع گردانیده‌است. و همه اینها در این نهی قرآنی داخل است.

برخی از سلف گفته‌اند: خداوند متعال همه علم طب را در نصف آیه گردآورده

است: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾.

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۲].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش بیرون آورده، حرام کرده است؟» زینت: چیزی است که انسان خود را به آن می‌آراید، اعم از لباس یا غیر آن از اشیای مباح؛ همچون زیورآلات، جواهر و غیره. معنای: (برای بندگانش بیرون آورده) این است که: باری تعالی این زینت‌ها را برای‌شان رام و مسخر گردانیده؛ با آفریدن اصل آنها - همچون آفرینش پنبه از زمین و ابریشم از کرم - بنابراین، بر کسی که جامه فاخر و گران قیمت می‌پوشد، هیچ مانع و حرجی نیست، چنانچه در حد اسراف داخل نشود و آن پوشیدنی از چیزهایی نباشد که حق تعالی آنها را حرام کرده است. همچنان بر کسی که خود را به چیزی می‌آراید که آن را تحت عنوان کلی «زینت» می‌توان جای داد، هیچ حرجی نیست، در صورتی که مانع شرعی در برابر آن وجود نداشته باشد و هرکس می‌پندارد که بهره‌گیری از زینت الهی با این مصادیقی که ذکر کردیم، مخالف با زهد و پرهیزگاری است، بدون شک در اشتباه است.

«و» نیز خداوند متعال حرام نکرده است «پاکیزه‌ها را از رزق» یعنی: خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاک را پس بدان که ترک این پاکیزگی‌ها نیز از زهد نیست. ترک خوردن گوشت و خوردنی‌های پاکیزه و لذیذ دیگر - چون میوه‌ها، شیرینی‌ها و غیره - نیز شامل این نهی الهی می‌باشد. آری! آیه کریمه برای این آمده است تا بر کسانی که این پاکیزگی‌ها و زینت‌ها را بر خود یا بر دیگران تحریم می‌کنند، انکار نماید و این روش نادرست‌شان را مردود اعلام کند. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که در حدیث شریف فرمودند: «دور از خودپسندی و تکبر و اسراف بخورید، بنوشید، صدقه کنید و بپوشید زیرا حق تعالی دوست دارد تا اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند».

«بگو» ای پیامبر ﷺ «این نعمت‌ها برای مؤمنان در زندگانی دنیا است» یعنی: این نعمت‌ها - اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و دیگر پاکیزگی‌ها - اصالتاً در زندگانی دنیا برای مؤمنان است، هر چند کفار نیز به‌طور تبعی و طفیلی در این برخورداریه‌ها با آنان مشارکت دارند تا آن‌گاه که زنده باشند «برای آنان در روز قیامت خالص شده است» یعنی: این نعمت‌ها در روز قیامت نیز خاص و مختص مؤمنان می‌باشد و کفار در آنها با ایشان مشارکت ندارند «بدین‌سان آیات خود را بیان می‌کنیم» تا حلال از حرام متمایز گردد «برای گروهی که می‌دانند» که خدای عزوجل شریکی ندارد.

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳].

«بگو» ای پیامبر ﷺ «جزاین نیست که پروردگارم فواحش را حرام کرده است» فواحش: گناهان بسیار زشت و ناشایست است «آنچه آشکار باشد از آن و آنچه پوشیده باشد» یعنی: چه این فواحش به گونه علنی انجام بگیرد و چه به طور پنهانی «و گناه را حرام کرده است» و این معنی، شامل هرگونه معصیتی است که سبب عذاب الهی گردد «و» حرام کرده است «تعدی ناحق را» یعنی: ستم و کبر و گردنکشی ای بر مردم را که از حد و حق متجاوز است «و اینکه چیزی را با خدا شریک مقرر کنید که او هیچ دلیلی بر حقانیت آن نازل نکرده است» البته روشن است که خدای سبحان بر این امر که دیگری با او شریک گردانیده شود؛ هرگز حجت و برهانی نازل نمی کند پس این تعبیر، به منظور رد پندار مشرکانی به کار گرفته شده که ادعا کردند؛ به فرمان خدا ﷻ شرک آورده اند «و» حرام کرده است بر شما «این که چیزی را که نمی دانید» حقیقت آن را و اینکه خداوند ﷻ آن را گفته باشد؛ «به خدا نسبت دهید» مانند حلالها و حرامهایی که مشرکان به خدای سبحان نسبت می دادند در حالی که خداوند ﷻ هرگز بدانها فرمان نداده است.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۴].

«و برای هر امتی اجلی است» یعنی: برای هر امتی وقت معین و محدودی است که حق تعالی آن امت را در آن میعاد معین می میراند و هلاک می گرداند «پس چون اجلشان فرارسد» یعنی: چون میعاد امتی از امتها فرارسد «نه ساعتی پس افتند و نه ساعتی پیش افتند» و آنچه بر آنان مقدر گردیده است، هم در آن ساعت واقع می شود. اما از نظر معنوی، حیات و عزت و سعادت یک امت، به پیروی از شرع خدای ﷻ و پایبندی و تمسک به دین و اخلاق و فضیلت وابسته است چنان که مرگ و بدبختی آن امت، به روگردانی از دین و انتشار مفساد و منکرات و مظالم وابسته می باشد و این مرگ نیز میعاد معینی دارد.

﴿يَبْنَئُ آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأعراف: ۳۵].

«ای فرزندان آدم! اگر برای شما پیامبرانی از جنس خودتان بیایند» یعنی: اگر نزد شما پیامبرانی از جنس خودتان آمدند که «آیات مرا بر شما می‌خوانند» یعنی: احکام من را به شما خبر می‌دهند و آن را برای شما تبیین می‌کنند پس از این گروه پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اطاعت کنید و ایشان را تصدیق و پیروی نمایید «پس هرکه پرهیزگاری کند» از معاصی خدای سبحان «و اصلاح کند» حال نفس خویش را؛ با پیروی از پیامبران: و لبیک گفتن به ندای دعوت آنان «پس هیچ ترسی بر آنان نیست» از ستم یا عذابی که در آینده گریبانگیرشان شود «و نه ایشان اندوهگین می‌شوند» در روز قیامت بر آنچه که در دنیا پشت سر گذاشته‌اند. یا معنی این است: آنها اصلاً در هیچ حالی بیمی ندارند؛ زیرا در تمام امور خویش زیر سایه عنایت الهی به سر می‌برند و در هیچ حالی هم اندوهگین نیستند زیرا در همه امورشان به خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ توکل می‌کنند.

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [الأعراف: ۳۶].

«و کسانی که آیات ما را» که پیامبران ما بر آنان خوانده‌اند «دروغ انگاشتند و از آنها» یعنی: از اجابت و عمل به آنچه که در آنهاست «تکبر ورزیدند، اینان همدم دوزخند و در آن جاودانند» لذا به سبب کفرشان هرگز از آن بیرون برده نمی‌شوند.

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۗ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَقَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾ [الأعراف: ۳۷].

«پس ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بزند، یا آیات او را تکذیب کند، کیست؟» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بسته و از کار دین چیزی را مشروع گرداند که او بدان فرمان نداده است، یا آنچه را که پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آورده‌اند، تکذیب نماید «آن گروه» دروغگو بر خدای عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و دروغ‌انگار آنچه که به وسیله پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به سویشان آمده است؛ «به آنها بهره آنان از آنچه در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ «بر آنان نوشته شده» از خیر و زینت دنیا و پاکیزگی‌های آن - اعم از خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی «می‌رسد تا آن‌گاه که چون نزد آنان فرستادگان ما» یعنی: ملک‌الموت و همکارانش «بیایند که جانشان را بستانند، گویند: کجاست آنچه بجز خداوند می‌پرستیدید؟» یعنی: کجاست خدایان باطلی که بجز خداوند می‌خواندید و

می‌پرستیدید؟ اینک آنها را جست‌وجو کنید تا امروز برای شما کاری بکنند و نفعی برسانند «می‌گویند: آنان از نظر ما ناپدید شدند» و ما را گم کردند پس نمی‌دانند که ما کجاییم. یا از نزد ما رفتند و ناپدید شدند و ما نمی‌دانیم که آنها کجایند «و علیه خود گواهی دادند که کافر بوده‌اند» یعنی: به کفر خود اعتراف و اقرار کردند.

﴿قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا آذَرْتُمُوهَا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَيْنَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَعَاتِبْهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِن لَّا تَعْلَمُونَ ﴿۳۸﴾﴾ [الأعراف: ۳۸].

«می‌فرماید» خداوند متعال «که داخل آتش شوید در میان امت‌هایی که پیش از شما بوده‌اند» یعنی: همراه با امت‌هایی که قبل از شما گذشته‌اند؛ «از جن و انس» و آنان کفار دو نوع جن و انس از همه امت‌ها هستند «هرگاه که امتی در آتش درآید» از امت‌های گذشته «امت دیگر مانند خود را لعنت می‌کند» یعنی: امت دیگری را که قبل از او به دوزخ درآمده است، لعنت می‌کند، چرا که این امت اخیر به سبب اقتدا به امت پیشین، به این سرانجام شوم پیوسته است «تا وقتی که چون همه یکجا در دوزخ به یک‌دیگر رسند» اعم از امت‌های پیشین و پسین و رهبران و پیروان. تدارک: به یک‌دیگر پیوستن و ملحق شدن، پی‌درپی آمدن و گردهم آمدن است «می‌گوید گروه متأخر از آنان» یعنی: کسانی که در ورود به دوزخ آخرین‌ها هستند، که فرومایگان و پیروان یا متأخران در زمان می‌باشند «در حق گروه متقدم از آنان» که در ورود به دوزخ بر آنان پیشگام بوده‌اند و آنان رؤسا و بزرگان‌شان، یا متقدمان در زمان‌اند. آری! می‌گویند: «پروردگارا! آنان ما را گمراه کردند» جایز است مرادشان این باشد که: گروه متقدم ما را گمراه کرده‌اند زیرا ما متأخران از آنان تبعیت کرده و بعد از آنان به دین‌شان اقتدا کردیم و آنان را الگو و پیشوای خویش قرار دادیم. همچنان جایز است مراد این باشد که: رؤسا و رهبران ما را گمراه کردند «پس از عذاب آتش، مضاعف به آنان بده» ضعف: افزون شدن بر مانند خود به یک‌بار یا چندین بار است، یعنی: عذابی دوچند یا چند و چندین برابر به آنان بده «الله می‌فرماید: برای هرکدام عذاب مضاعف است» یعنی: هر گروه از شما؛ چه گروه اول و چه آخر، چه متقدمان و چه متأخران، چه رهبران و چه پیروان، همه عذابی دوچندان یا به مراتب چندین برابر دارید زیرا اگر پیروان نمی‌بودند، رهبران از خود هیچ سلطه‌ای نداشتند و اگر متأخران از متقدمان پیروی نمی‌کردند، نمی‌توانستند چنین کنند «ولی شما

نمی‌دانید» عذابی را که برای هر گروه هست. یا یک گروه مقدار عذاب گروه دیگر را نمی‌داند.

﴿وَقَالَتْ أُولَئِهِمْ لِأَخْرَجْتَهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾ [الأعراف: ۳۹].

«و گروه متقدم از آنان به گروه متأخر می‌گویند» یعنی: پیش‌درآمدگان در دوزخ به کسانی که بعداً به آنان می‌پیوندند، یا پیشوایان به پیروان می‌گویند: «شما را بر ما هیچ برتری نیست» یعنی: برای شما هیچ تخفیفی در عذاب نیست زیرا آنچه در اینجا معتبر است، دستاورد و عمل خود انسان است و در اینکه در دنیا پیرو باطل بوده است نه پیش‌رو در آن، هیچ عذری از او پذیرفته نیست لذا ما هردو گروه؛ اعم از پیشوا و پیرو، در کفر و استحقاق عذاب، برابریم «پس عذاب آتش را بچشید» چنان‌که ما چشیده‌ایم «به سبب آنچه می‌کردید» از نافرمانی‌های حق تعالی و کفر به وی.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾ [الأعراف: ۴۰].

«هرآینه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و از پذیرفتن آنها تکبر ورزیدند، هرگز برای آنان» یعنی: برای ارواحشان، آن‌گاه که بمیرند «دروازه‌های آسمان گشوده نمی‌شود» چنان‌که در این باب احادیث بسیاری نیز روایت شده است. به قولی دیگر: درهای آسمان به روی دعاهایشان؛ چون دعا نمایند و به روی اعمالشان؛ چنانچه عمل نیکی بکنند، گشوده نمی‌شود پس دعا و عملشان نه به سوی خدای عز و جل برداشته می‌شود و نه مورد پذیرش قرار می‌گیرد بلکه به خودشان برگردانده می‌شود، آن‌گاه فرشتگان آن را بر رویشان می‌کوبند. ابن‌جریج می‌گوید: «نه درهای آسمان به روی ارواحشان گشوده می‌شود و نه به روی اعمالشان». که این سخن، جامع هردو قول است. «و به بهشت در نمی‌آیند تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید» یعنی: در هیچ حالی از احوال به بهشت در نمی‌آیند، بدین جهت درآمدنشان به بهشت را به محال معلق گردانید و فرمود: (تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید). سوراخ سوزن را بویژه از این جهت یاد کرد که در غایت تنگی قرار دارد. جمل: شتر نر است. بعضی گفته‌اند: جمل به معنی طناب کلفت است «و بدین‌سان» یعنی: به مانند این جزای وحشتناکی که بیان کردیم «مجرمان را کیفر می‌دهیم».

﴿لَهُمْ مِّنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۴۱].  
 «آنان را از دوزخ فرشهاست» مهاد: فرش است «و از بالایشان پوشش هاست» غواشی: لحافهاست، یعنی از بالایشان آتشهایی است که آنان را همانند لحاف می پوشانند. حاصل سخن این که: بسترها و بالاپوشهایشان از آتش جهنم است «و این گونه، بیدادگران» بر نفسهای خویش «را سزا می دهیم».

آن گاه به سرانجام نیک مؤمنان پرداخته، می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَفِّرُ نَفْسًا إِلَّا اِلاَّ وَسِعَهَا اَوْلِيٰكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [الأعراف: ۴۲].

«و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، هیچ کس را جز به قدر توانش مکلف نمی کنیم» بنابراین، چنین فهمیده نشود که ورود به بهشت؛ منوط به انجام دادن اعمالی است که در حیطة توان و امکان انسان قرار ندارد «آن گروه» مؤمن نیکوکردار «همدم بهشتند، ایشان در آنجا جاودان می باشند».

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا اَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ اُورِثُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۴۳].

«و هرگونه کینه ای را از سینه هایشان می زداییم» یعنی: خدای سُبْحٰنَهُ کینه های را که بهشتیان در دنیا بر یکدیگر داشته اند، از سینه هایشان پاک می کند و می سترد تا بدانجا که دل هایشان صاف و شفاف می شود و یکدیگر را از ته دل دوست می دارند، چه اگر در دل هایشان به مانند دنیا غل و غش و کینه وجود داشته باشد، قطعاً این امر در التذاذ و برخورداریشان از نعمت های بهشت کاستی و کمی پدید می آورد زیرا کسانی که با یکدیگر کینه می ورزند، زندگی بر آنان در کنار هم خوش نمی گذرد. غل: کینه پنهان در سینه هاست. بعضی برآند که: زدودن کینه در بهشت، به این معنی است که بهشتیان در برتری مقامها و درجات و منزلت هایشان، با یکدیگر حسد نمی ورزند. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آن گاه که مؤمنان از آتش دوزخ نجات می یابند، بر سر پلی که میان بهشت و دوزخ است متوقف ساخته می شوند، سپس در مظالمی که میان شان در دنیا بوده است از یکدیگرشان قصاص گرفته می شود تا آن که چون پاک و مصفا گشتند، به آنان اجازه ورود به بهشت داده

می‌شود. سوگند به ذاتی که جانم درید اوست، آنان منزل و مأوای خویش در بهشت را بهتر از مسکنی که در دنیا داشته‌اند، می‌شناسند».

علی رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه فرموده‌است: «به‌خدا که این آیه درباره ما اهل بدر نازل گردید». «از زیر قصرهایشان نهرها جاری است و می‌گویند: ستایش خدایی‌راست که ما را به این، هدایت نمود» یعنی: ما را به این پاداش بزرگ که همانا جاودانگی در بهشت و زدودن کینه از دل‌هایمان است، راه نمود. یا در دنیا به ایمان و عمل صالح که وسیله این رستگاری عظیم است، هدایت‌مان نمود «و ما هرگز مستعد راه‌یافتن نبودیم» و توان راه‌یابی به این‌همه فیض و منزلت را نداشتیم «اگر الله ما را رهبری نمودی» پس او راهبر شد تا ما راه یافتیم «بی‌شک فرستادگان پروردگار ما به راستی و درستی آمدند» بهشتیان از سر شادمانی و شادکامی از عاقبت خوشی که بدان رسیده‌اند، این سخن را می‌گویند «و ندا داده شوند» به مثابه پیام‌تبریکی برای‌شان بر این نعمت عظمای الهی: «اینک این بهشتی است که آن را به پاداش آنچه انجام می‌دادید، میراث یافته‌اید» یعنی: آن را با عمل خویش که از فضل الهی بر شما بود، به‌دست آورده‌اید. در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید و با اعمال شایسته به خدا تقرب جوئید ولی بدانید که هرگز کسی با عملش وارد بهشت نمی‌شود. اصحاب گفتند: حتی شما یار رسول‌الله؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: حتی من؛ مگر اینکه خدای تعالی مرا به رحمت خویش دریوشاند». پس اگر فضل خدای سبحان بر شخص عمل‌کننده نباشد و او را بر عمل توانایی نبخشد، او هرگز موفق به انجام عمل شایسته نمی‌شود. همچنین روایت شده‌است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «بهشتیان چنین مورد خطاب قرار می‌گیرند: صحیح و تندرست باشید؛ و هرگز بیمار نشوید، شادمان و نیکوحال و در ناز و نعمت باشید؛ و هرگز در رنج و سختی و آزار قرار نگیرید، جوان شوید؛ و هرگز پیر و فرتوت نگردید، جاودان باشید؛ و هرگز نمی‌رید».

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾﴾ [الأعراف: ۴۴-۴۵].

«و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا دهند» بعد از آن که هریک از دو گروه در منزل و مقام خویش استقرار می‌یابند: «که ما آنچه را پروردگارمان به ما» از نعمت‌ها «وعده داده



بود، راست یافتیم» یعنی: به آن رسیدیم «پس آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما» از عذاب دردناک «وعده کرده بود، راست یافتید» یعنی: به آن رسیدید؟ بهشتیان این سخن را در مقام اعتراف به نعمت‌های خداوند ﷻ مطرح می‌کنند «گفتند» دوزخیان «آری» ما نیز وعده پروردگاران را راست یافتیم. ابن کثیر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ کشتگان مشرکان در بدر را که به چاهی افکنده شدند، نیز با این ندای کوبنده مورد خطاب قرار دادند: ای ابا جهل بن هشام! ای عتبه بن ربیعہ! ای شیبہ بن ربیعہ...! آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده کرده بود، راست یافتید؟ زیرا من آنچه را که پروردگارم به من وعده کرده بود، راست یافتم». در این اثنا عمر رضی اللہ عنہ گفت: یا رسول الله! شما گروهی را مورد خطاب قرار می‌دهید که اکنون گنبدیده‌اند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به خدایی که جانم در ید اوست، شما به آنچه من می‌گویم، نسبت به آنها شنواتر نیستید ولی آنان نمی‌توانند پاسخ دهند».

«آن‌گاه آواز دهنده‌ای در میان آنان» یعنی: در میان دو گروه «آواز درمی‌دهد» به قولی: این آواز دهنده از فرشتگان گماشته بر دوزخ است «که: لعنت خدا بر ستمگران باد! هم‌آنان که مردم را از راه الله» یعنی: از پیمودن راه حق «باز می‌داشتند و برای آن راه کجی را می‌خواستند» یعنی: مردم را از آن راه می‌رمانیدند و در راستی و درستی آن راه، عیب و اشکال وارد می‌کردند؛ با این سخن‌شان که این راه، راه ناحق و ناصوابی است و حق فقط همان چیزی است که ما خود در آنیم «و آنان آخرت را منکرند» از این رو، باکی از سخنان و اعمال منکرشان ندارند، چرا که از عقاب و حسابی نمی‌ترسند.

﴿وَيَبِينَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾﴾ [الأعراف: ٤٦].

«و در میان آن دو، حجابی است» یعنی: در میان آن دو گروه، یا در میان بهشت و دوزخ، دیواری است «و بر اعراف مردمانی هستند» اعراف: بلندپه‌ای دیواری است که در میان بهشتیان و دوزخیان زده شده است و در لغت: به معنی مکان بلند و مرتفع می‌باشد. علما درباره اصحاب اعراف بر چند وجه اختلاف نظر دارند: بعضی بر آنند که اصحاب اعراف، شهدایند. بعضی بر آنند که آنان، فضلا و صلحای مؤمنان‌اند که فارغ از مشغله وانفسای خود در اعراف به مطالعه احوال مردم مصروف می‌باشند - که این قول مجاهد است. بعضی بر آنند که اصحاب اعراف، فرشتگانی‌اند که بر آن دیوار گماشته شده‌اند و

مؤمنان و کافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا می‌کنند. بعضی برآنند که آنان مردمی‌اند که ثوابها و گناهانشان برابر است و اعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند به وسیله آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت می‌شوند و آخرین کسانی که به بهشت وارد می‌شوند، ایشان‌اند. که این قول ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما و عده دیگری از سلف است و ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده و از دیگر اقوال قوی‌تر می‌باشد. به‌رحال؛ بر اعراف مردمانی هستند: «که هریک از اهل بهشت و دوزخ را به سیمای آنان می‌شناسند» یعنی: به نشانه‌های آنان؛ چون سپیدی یا سیاهی چهره‌هایشان «و اهل بهشت را ندا می‌دهند» یعنی: کسانی که بر اعرافند، هنگامی که اهل بهشت را می‌بینند، ایشان را به‌عنوان تحیت و شادباش و اکرامشان چنین ندا می‌دهند: «که سلام بر شما باد. اینان هنوز وارد بهشت نشده‌اند اما طمع آن را دارند» یعنی: اصحاب اعراف هنوز وارد بهشت نشده‌اند ولی به ورود در آن طمع داشته و چنین امیدی را در سر می‌پروراند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل بهشت را می‌بینند و می‌نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است.

روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «آن‌گاه که رب‌العالمین از داوری میان بندگان فارغ می‌شود، به اصحاب اعراف می‌گوید: شما آزادکردگان منید پس در هر جایی از بهشت که می‌خواهید، بهره ببرید و بخرامید».

﴿وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۴۷].

«و چون چشمانشان» یعنی: چشمان اصحاب اعراف «به‌سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند: پروردگارا! ما را در زمره گروه ستمکاران» که به دوزخ درافتاده‌اند «قرار نده».

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَتِهِمْ قَالُوا مَا أَعْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ [الأعراف: ۴۸].

«و اهل اعراف مردانی» از سران کفار «را ندا می‌دهند که آنان را به قیافه‌هایشان می‌شناسند» یعنی: به نشانه‌هایشان و «می‌گویند: جمعیت شما» که آن را برای بازداشتن از راه خدا جل جلاله گرد می‌آوردید. یا آن مالهایی را که در جهت باطل گرد می‌آوردید «و آن‌همه سرکشی که می‌کردید» یعنی: استکبار و گردنکشی‌تان «کفایت‌تان نکرد» و به کارتان نیامد، بلکه سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد درافتادید.

﴿أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾ [الأعراف: ۴۹].

«آیا هم اینان بودند که شما سوگند یاد می کردید که هرگز خدا شامل هیچ رحمتی قرارشان نمی دهد؟ یعنی: اصحاب اعراف در حالی که به سوی فقرا و مستضعفان مسلمان که به بهشت درآمده اند، اشاره می کنند، خطاب به کفار می گویند: مگر هم اینان نبودند که شما آنها را به حساب نمی آوردید و سوگند یاد می کردید که خدا ﷻ هیچ رحمتی به آنان نخواهد رسانید «اینک به بهشت درآید، نه بیمی برشماست و نه اندوهگین می شوید» این از ادامه سخن اصحاب اعراف است. یعنی اصحاب اعراف به مسلمانان می گویند: اینک به بهشت درآیید... به قولی دیگر: این سخن خداوند ﷻ خطاب به خود اصحاب اعراف است که ایشان را به رحمت خود وارد بهشت می گرداند. از سدی نقل شده است که گفت: «اصحاب اعراف مردم را از سیمایشان می شناسند؛ اهل دوزخ را با سیاهی چهره هایشان و اهل بهشت را با سپیدی چهره هایشان پس چون از برابر گروهی که آنان را به سوی بهشت می برند، عبور می کنند؛ می گویند: سلام علیکم! و چون از برابر گروهی که آنان را به سوی دوزخ می برند، عبور می کنند؛ می گویند: پروردگارا! ما را با قوم ستمگر همراه مگردان.»

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [الأعراف: ۵۰].

«و دوزخیان بهشتیان را ندا می دهند که: چیزی از آب، یا از سایر آنچه که الله به شما روزی داده است، بر ما بریزید» چرا آنان - درحالی که از اجابت طلب خویش مأیوس اند - از بهشتیان چنین درخواستی می کنند؟ برای آن که شخص درمانده و متحیر، سخنان بافایده و بی فایده هردو را می گوید. و تعبیر (افیضوا: بر ما بریزید)، دلیل بر آن است که بهشت بر فراز دوزخ قرار دارد «می گویند» اهل بهشت «هرآینه الله این هردو را» یعنی: آب و دیگر خوردنی ها و نوشیدنی های گوارا را «بر کافران حرام ساخته است» پس ما با چیزهایی که خدای سبحان بر شما حرام کرده است؛ نمی توانیم به شما مدد و معاونتی بکنیم.

﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَلُهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِتَائِبِينَ﴾ [الأعراف: ۵۱].

آن گاه خداوند متعال می‌فرماید: «کسانی که دین خود را به بازی گرفتند و زندگانی دنیا فریبتان داد» لذا آخرت را فراموش کرده و به بقای طولانی در دنیا فریفته شدند «پس امروز آنان را فراموش می‌کنیم» یعنی: در دوزخ رهیشان می‌کنیم «چنان که آنان ملاقات این روز خویش را» یعنی: ملاقات روز آخرت را «فراموش کردند و چنان که آیات ما را انکار می‌کردند» بنابراین، خصلت‌هایی که سبب هلاکت‌شان گردید، عبارت بود از: حب دنیا، فراموش کردن آخرت و دروغ انگاشتن آیات الهی.

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾﴾  
[الأعراف: ۵۲].

آن گاه حق تعالی برای اعلام این حقیقت که با فرستادن پیامبران: به سوی مشرکان، حجت را بر آنها تمام کرده و جای هیچ‌گونه عذری را برای‌شان باقی نگذاشته است، می‌فرماید: «و هرآینه برای آنان کتابی آوردیم» که همانا قرآن است «که روشن و شیوایش ساخته‌ایم» یعنی: حلال و حرام و اندرزها و داستانهای آن را روشن و متمایز ساخته‌ایم «از روی علم» یعنی: درحالی که به کیفیت روشن‌ساختن احکام آن دانا و عالم بوده‌ایم «و هدایت و رحمتی برای اهل ایمان است» پس قرآن در عین اینکه واضح و روشن است، هدایت و رحمتی نیز هست، لیکن برای مؤمنان.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يُقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۵۳﴾﴾ [الأعراف: ۵۳].

«آیا آنان جز در انتظار تأویل آنند؟» یعنی: کفار جز عذابی را که در قرآن به آنان وعده داده شده است، انتظار نمی‌کشند، عذابی که سرانجام، کارشان بدان منتهی خواهد شد. ربیع در تفسیر آن می‌گوید: «پیوسته از تأویل قرآن مسائلی نو به‌میان می‌آید تا آن که روز حساب فرارسد و در آن روز است که تأویل آن به اتمام می‌رسد». «روزی که تأویل آن فرارسد» که همانا روز قیامت است «کسانی که آن را پیش از آن فراموش کرده بودند» یعنی: کسانی که قرآن را قبل از آن که مصداق وعده‌های آن فرارسد و فرجام مورد بحث در آن، تحقق یابد، ترک کرده بودند؛ «می‌گویند: بی‌شک فرستادگان پروردگار ما حق و حقیقت را آورده بودند» بدین‌گونه، در جایی به این حقیقت اقرار و اعتراف می‌کنند که این اعتراف در آنجا هیچ سودی به حال‌شان ندارد

«پس آیا امروز ما را شفاعتگرانی هست؟» این جمله به معنای تمناست. یعنی: ای کاش برای ما شفاعتگرانی می بود «تا برای ما شفاعت کنند» در نزد پروردگار ما تا ما را از عذاب دوزخ معاف گرداند «یا بازگردانیده شویم» یا برای ما شفاعت کنند که خدای سبحان ما را به سوی دنیا بازگرداند «آن گاه عمل کنیم» اگر بازگشت داده شویم «غیر آنچه می کردیم» از معاصی و اعمال شرک آلود «به راستی که به خود زیان زدند» یعنی: آنان از زندگی و توانمندیهای خود در جهت صلاح و فلاح خویش هیچ بهره ای نگرفتند پس زندگی آنان بر آنان بلا و محنت گردید، گویی هستی خود را باخته اند، همانند تاجری که رأس المال خود را می بازد «و گم شد از آنان آنچه افترا می کردند» یعنی: دروغ بافی هایشان که در دنیا برمی ساختند، تباہ و نابود شد، یا معبودهایی که در دنیا شریک خدای سبحان قرار می دادند، از نزدشان ناپدید شد و هیچ سودی به آنان نرسانید.

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ يُعْشَىٰ اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾﴾ [الأعراف: ٥٤].

«همانا پروردگار شما آن الهی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید» به قولی: این روزها از روزهای دنیا بود. به قولی دیگر: این روزها از روزهای آخرت بود که هر روز آن به اندازه هزار سال دنیا است. نقل است که: اولین روز از این روزهای شش گانه، یکشنبه و آخرین آن، روز جمعه بود.

علما در بیان حکمت این آفرینش تدریجی گفته اند:

۱- هر چند خدای سبحان بر آفرینش خلقت در یک آن واحد هم قادر است و همین که به آن بگوید: «کن: موجود باش»، بی درنگ موجود می شود ولی برای هر چیز نزد او میعاد است و سنتش بر آن رفته که آفرینش روند تدریجی داشته و مرحله به مرحله به تکامل برسد.

۲- باری تعالی با این آفرینش تدریجی، خواسته است تا به ما تأنی در امور را بیاموزاند.

۳- ایجاد یک چیز بعد از چیز دیگر، بر وجود آفریننده مدبر مرید مختار و فعال ما یشاء دلالت کننده تر است.

«سپس بر عرش مستوی شد» استواء: عبارت از برتری و استقرار است و خدای سبحان خود به کیفیت آن داناتر می باشد و ما به آن به گونه ای که به جلال و عظمت

وی سزاوار است، عقیده داریم. از امسلمه در تفسیر: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ روایت شده است که فرمود: درک کیفیت استوا در حیطة عقل نیست اما استوا مجهول هم نیست، و اقرار به آن ایمان و انکار آن کفر است. از مالک بن انس رضی الله عنه نیز روایت شده است که شخصی از وی پرسید: خدای سبحان چگونه بر عرش استوا یافت؟ مالک گفت: «استوا معلوم است (یعنی در لغت) و کیف (یعنی کیفیت این استوا) مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت می باشد». این است مذهب سلف صالح در این باب. عرش: عبارت از تخت جهانداری است که بزرگترین مخلوقات خدای عز و جل می باشد. «شب را به روز می پوشاند» یعنی: حق تعالی شب را همچون پرده ای برای روز می گرداند که با ظلمت خویش، روشنی آن را می پوشاند «شب، روز را به شتاب می طلبد» یعنی: در حالی شب را به روز می پوشاند که شب شتابان در طلب روز است و در هیچ حال و لحظه ای از طلب آن سست نمی شود. گفتنی است که این تعبیر، یکی از معجزات بزرگ علمی قرآن کریم است که حرکت و دوران محوری زمین را اثبات می کند. «و آفتاب و ماه و ستارگان را» آفرید «که رام شده فرمان اویند» یعنی: بر طبق اراده و امر تکوینی او بی هیچ گونه تخلفی سیر می کنند «آگاه شو که خلق و امر او راست» یعنی: کائنات همه آفریده او و فرمان در آن، فرمان اوست. «امر» عبارت از: فرمانهای تکوینی و احکام تشریعی حق تعالی است «الله، پروردگار جهانیان به غایت بزرگ است» یعنی: برکت و خیر او بسیار بزرگ و پرگستره است.

ابودرداء رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف این دعای مأثور را روایت کرده است: «اللهم لك الملك كله ولك الحمد كله واليك يرجع الأمر كله، أسالك من الخير كله وأعوذ بك من الشر كله». «بارخدایا! تمام ملک از آن توست و تمام حمد از آن توست و تمام امر به سوی تو برمی گردد پس، از تو تمام خیر را می طلبم و از تمام شر به تو پناه می برم».

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [الأعراف: ۵۵].

«پروردگارتان را به زاری بخوانید» یعنی: با تضرع و تذلل و تملق و اخلاص و رغبت، به سوی او دعا کنید «و» پروردگارتان را به «خفیه» بخوانید. خفیه: خواندن خداوند متعال به طور پنهان از چشم و گوش مردم است زیرا خواندن حق تعالی بدین شیوه، رگ و ریشه ریا را به کلی قطع می کند. احناف با این آیه، بر خفیه خواندن آمین در نماز استدلال کرده اند زیرا در نزد آنان، آمین دعاء است. «هرآینه او از

حدگذرندگان را» یعنی: تجاوزکنندگان از مرز اوامر خود را - چه در دعا و چه در امور دیگر - «دوست ندارد».

یادآور می‌شویم؛ تجاوز در دعا چنین است که: دعاکننده در دعا صدایش را بسیار بلند کند و فریاد برآورد، یا در دعایش چیزی را بخواهد که حق وی نیست؛ چون جاودانگی در دنیا، یا دست‌یافتن به آنچه که ذاتا محال است، یا دستیابی به منازل و مقامات انبیا علیهم‌السلام در آخرت. چنان‌که از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: مردم صداهایشان را در دعا بلند نمودند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «ای مردم! بر خود آسان بگیرید زیرا شما ذات ناشنوا یا غایبی را نمی‌خوانید بلکه ذاتی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک است...». عبدالله بن مغفل رضی الله عنه از فرزندش شنید که می‌گوید: «بارخدا! من از تو می‌خواهم که چون به بهشت وارد می‌شوم، به من قصری سپید ببخشی! عبدالله گفت: فرزندم! از خدا بهشت را بخواه و به او از دوزخ پناه ببر و همین قدر کافی است زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در حدیث شریف فرمودند: «گروهی هستند که در دعا و وضو، از حد در می‌گذرند».

خلاصه آداب دعا این است:

- ۱- دعاکننده باید با وضو باشد.
- ۲- رو به قبله باشد.
- ۳- قلبش را از خطرات و مشغولیت‌ها خالی گرداند.
- ۴- دعا را با درود آغاز و با درود به‌پایان برد.
- ۵- دست‌ها را به‌سوی آسمان بردارد.
- ۶- مؤمنان را در آن شریک سازد.
- ۷- جوایب ساعاتی باشد که ساعات اجابت دعاست؛ همچون ثلث اخیر شب، وقت افطار، روز جمعه، حالت سفر و دیگر مواردی که در روایات آمده است.

﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶].

«و در زمین بعد از اصلاح آن فساد نکنید» یعنی: بعد از آن که خدای منان با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام و نازل کردن کتب و تبیین قوانین و احکام، زمین را به صلاح آورد و بعد از آن که مؤمن یا کافری آن را آبادان کرد، در آن فساد نکنید؛ با کشتن

مردم و ویران ساختن منازلشان و قطع درختانشان و مسدود ساختن آنهاشان. و از جمله فساد در زمین: کفر به خدای سبحان، افتادن در معاصی وی و لغو کردن قوانین و شرایع وی بعد از برقرار شدن آنهاست «و او را با بیم و امید بخوانید» بیم از این که خدای عز و جل دعایتان را اجابت نکند و امید به اینکه دعایتان را مورد اجابت قرار دهد. ابن کثیر در تفسیر آن می گوید: «بیم از فرجام فلاکت بار عذاب باری تعالی و امید به ثواب خجسته و فرخنده وی». «هرآینه رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» این تعبیر، بندگان را به سوی خیر ترغیب و به آنها در این جهت نشاط و شادابی می بخشد. نیکوکاران: کسانی اند که ایمان به وجود و یگانگی خدای سبحان را با ایمان به غیب یکجا کرده، فرایض خدا عز و جل را بجا آورده و از محرّمات وی می پرهیزند و ترس و مراقبت الله عز و جل را در دل دارند، هم از این رو اعمالشان را نیک می گردانند.

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ ۖ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۵۷].

این آیه، متضمن ذکر نعمتی از نعمت‌های بی شماری است که خداوند عز و جل بر بندگان ارزانی نموده، در عین حال که دلیلی از دلایل وحدانیت و ثبوت الوهیت حق تعالی نیز هست: «و اوست آن که بادهای را مژده‌رسان پیشاپیش رحمت خود» که باران است «می فرستد» یعنی: بادهای مژده‌رسان بارانند «تا آن گاه که ابرهای گرانبار را بردارند» یعنی: تا آن گاه که چون بادهای ابرهایی را که با محموله آب خود گرانبارند، حمل کنند، در این هنگام: «آن را» یعنی: ابر را «به سوی زمین مرده‌ای» یعنی: سرزمین بایر و بی گیاهی «می رانیم. پس، از آن» ابر گرانبار «آب فرود می آوریم» به آن سرزمین بایر و مرده «آن گاه از آن هر میوه‌ای بر آوریم» یعنی: با آن آب همه گونه میوه و سبزه می روینیم و برمی آوریم «بدین سان مردگان را بیرون می آوریم» یعنی: مردگان را نیز همانند بیرون آوردن میوه‌ها و رستنی‌ها، در روز محشر از قبرها بیرون می آوریم زیرا وقتی در پیشگاه قدرت حق تعالی بیرون آوردن میوه‌ها به این صورت عجیب و با این عملیه پیچیده و عظیم، ممکن بود، دیگر چه چیزی، آن قادر لایزال را از بیرون آوردن مردگان از قبرهایشان ناتوان می گرداند؟ «باشد که پند گیرید» و به قدرت عظیم خداوند



متعال و صنع بدیع وی و اینکه او بر زنده ساختن مجدد و برانگیختن دوباره شما تواناست، بی ببرید زیرا میان دو بیرون آوردن فوق، هیچ فرقی نیست.

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ﴾ [الأعراف: ۵۸].

«و شهر پاک، گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید» در اینجا مراد از بلد: زمین و خاک است. یعنی: خاک پاک، گیاهش به اذن پروردگار و فراهم ساختن شرایط ضروری برای رویدن آن؛ به نیکوترین، تامترین و کاملترین شکل خود بیرون می آید «و آن زمینی که ناپاک است، گیاهش جز اندک و بی فایده بر نمی آید» یعنی: خاک پلید، جز گیاهی پلید و ناچیز بیرون نمی آورد. نکد: یعنی بی خیر و ناچیز. این تمثیلی برای دلهاست، که قلب پندپذیر مؤمن را به زمین پاکیزه و قلب فاسق پندگریز را به زمین پلید تشبیه کرده است «این گونه، آیات خود را برای مردمی که شکرگزاری می کنند» از حق تعالی و به نعمت های وی اعتراف می کنند «گونه گون بیان می کنیم».

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ...﴾ می گوید: «این مثلی است که خدای عز وجل برای مؤمن زده است زیرا می فرماید: مؤمن پاکیزه است و عملش نیز پاکیزه است چنان که زمین پاکیزه میوه پاکیزه دارد، و: ﴿وَالَّذِي خَبثَ...﴾ مثلی است که برای کافر زده شده است زیرا او همانند زمین شوره زاری است که از آن برکت بر نمی آید پس کافر خود پلید است و عمل وی نیز پلید می باشد».

از ابی موسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «مثل آنچه که حق تعالی مرا بر آن از هدایت و علم برانگیخته است؛ همانند بارانی بسیار است که بر زمینی فرود آید پس بخشی از آن زمین، پاک و حاصلخیز است که آب را می پذیرد و علف و سبزه فراوان می رویاند و بخشی از آن خشک و سخت است که آب را بر بستر خود نگه می دارد و خداوند عز وجل مردم را از آبش نفع می رساند که از آن نوشیده و حیوانات خود را سیراب می کنند و با آن کشت و زرع می نمایند. اما بخش دیگری از آن زمین، بیابانی هموار است که نه آبی را بر بستر خود نگه می دارد و نه گیاهی را می رویاند. پس این است مثل کسی که در دین خدای عز وجل آگاهی کسب نموده و بنابراین، آنچه که خدای عز وجل مرا بر آن برانگیخته، به وی نفع بخشیده است از این رو، هم خود آن را دریافته و هم آن را به دیگران تعلیم داده است. همچنان این است مثل

کسانی که هدایت و علم الهی که برای ابلاغ آن برانگیخته شده‌ام، به آنان رسیده اما در برابر آن سری بلند نکرده و آن را نپذیرفته‌اند».

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَّبِعُونَ آلَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ ۖ إِلَيَّ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الأعراف: ۵۹].

خداوند متعال داستان آدم علیه السلام را در آغاز سوره بیان کرد، اکنون به بیان داستانهای انبیای دیگر علیهم السلام پرداخته و ابتدا از نوح علیه السلام آغاز می‌کند زیرا او اولین فرستاده خداوند جل جلاله به سوی بشر بعد از آدم علیه السلام است: «هرآینه نوح را به سوی قومش فرستادیم» نوح علیه السلام در سرزمین عراق می‌زیست و خدای جل جلاله او را در سن پنجاه سالگی به رسالت مبعوث گردانید. ابن کثیر می‌گوید: «میان آدم و نوح - علیهما السلام - ده قرن فاصله بود، که در طول این ده قرن، مردم همه بر آیین اسلام و توحید پایدار بودند و در عصر نوح بود که شرک و انحراف پدیدار شد». نام نوح، (۴۳) بار در قرآن کریم ذکر شده و داستان وی نیز به تفصیل در سوره‌های اعراف، هود، مؤمنون، شعرا، قمر و نوح آمده است و شغل وی نجاری بود. ترمذی و دیگران گفته‌اند: تمام خلق هم‌اکنون از نسل نوح علیه السلام هستند. بعضی برآنند که ادریس علیه السلام قبل از نوح علیه السلام می‌زیسته است. «گفت» نوح علیه السلام «ای قوم من» فقط «خدا را بپرستید که شما را بجز او هیچ خدایی نیست» تا سزاوار این باشد که معبود شما قرار گیرد. بدین‌سان، نوح علیه السلام پرچم دعوت خویش را بر مبنای توحید و پرستش حق تعالی برافراشت و از قومش خواست تا به سوی آیین توحید بازگردند، همان آیینی که آدم علیه السلام و نسل‌های بعد از وی بر آن بوده‌اند «هرآینه من بر شما از عقوبت روزی بزرگ بیمناکم» یعنی: اگر خدای سبحان را نپرستید، بر شما از عذاب روز قیامت، یا عذاب روز طوفان بیمناکم. قوم نوح علیه السلام بتانی را برای پرستش برگزیده بودند که خداوند متعال در سوره «نوح» به ذکر آنها پرداخته است و نام‌های آنها: ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر بود.

ماجرای پدید آمدن اولین بت‌پرستی در میان فرزندان آدم این‌گونه بود که: در میان آنها اشخاص نیکوکار و صالحی زندگی می‌کردند و چون آنها مردند، قوم‌شان بر سر گورهایشان مساجدی بنا کرده و تمثال آنها را در آن مساجد به تصویر کشیدند تا احوال نیک آنها را همیشه به یاد آورده و خود را پایبند شیوه ایشان گردانند و چون زمان درازی بر این منوال گذشت، رفته‌رفته مجسمه‌ها و نمادهایی بر مثال این تصویرها

ساخته و آنها را به نام آن گروه صالح نام‌گذاری کردند و در نتیجه، بتانی به نام‌های ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر که همه از صالحان بودند، تراشیدند.

﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الأعراف: ۶۰].

«ملأ از قوم نوح گفتند» ملأ: اشراف و رؤسای قوم‌اند «بی‌گمان ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم» در دعوت به سوی پرستش خداوند یگانه.

﴿قَالَ يَقَوْمٌ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۶۱].

«گفت» نوح عليه السلام «ای قوم من! در من هیچ‌گونه گمراهی‌ای نیست بلکه من پیامبری از سوی پروردگار عالمیان هستم» که مرا به سوی شما فرستاده است تا خیر و فضیلت را به سوی شما سوق داده و شر و رذیلت را از شما دفع کنم. بدین‌سان بود که نوح عليه السلام ضلالت را از خود نفی و رسالت را برای خود اثبات نمود.

﴿أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مَنَ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۶۲].

«به شما پیام‌های پروردگارم را می‌رسانم» که حق تعالی آن پیامها را برای ابلاغ به شما به من وحی کرده است «و برای شما نیکخواهی می‌کنم» یعنی: نیت خود را در خیرخواهی برای شما، از شائبه‌های فساد خالص گردانیده‌ام و فقط صلاح امور شما را می‌جویم «و از جانب خداوند چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید» از اوصاف بی‌مثال، قدرت عظیم و شدت خشم وی بر دشمنانش زیرا حق تعالی مرا از این امور آگاه می‌گرداند.

﴿أَوْعَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا

وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الأعراف: ۶۳].

«او عجبتم» آیا بعید پنداشتید، یا: تکذیب کردید، یا: انکار ورزیدید و تعجب کردید «از آن که به شما ذکری» یعنی: وحی و موعظه‌ای «از جانب پروردگارتان بر مردی از خودتان آمد»؟ یعنی: بر زبان مردی از میان خودتان که او را می‌شناسید و او از جنس دیگری - مثلاً از جنس فرشتگان و جن - نیست تا از او برمید بلکه بشری همانند شماست که به او انس می‌گیرید، همچنان او مردی از خود شماست که او را از اوان نوجوانی به راستگویی و امانتداری می‌شناسید و می‌دانید که نه گمراه بوده‌است و نه دروغگو و آمده‌است «تا شما را بیم دهد» از عاقبت کفر «و تا شما پرهیزگاری کنید و باشد

که» به سبب فوایدی که این بیم‌دادن به شما می‌رساند و به سبب پرهیزگاریتان «مورد رحمت» و رضای خدای سبحان «قرار گیرید».

﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَعْرِفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ﴾ [الأعراف: ۶۴].

«اما او را تکذیب کردند پس او و کسانی را که با وی بودند» یعنی: ایمان آورده و همراه وی بودند «نجات دادیم در کشتی» این همان کشتی‌ای است که خداوند متعال نوح علیه السلام را به ساختن آن دستور داد تا او و مؤمنان همراهش به وسیله آن از خطر طوفان نجات یابند «و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند» و بر این شیوه ناروا استمرار ورزیده به سوی توبه بازنگشتند «غرق کردیم» در همان دار و دیارشان «زیرا آنان گروهی نابینا بودند» یعنی: کوردل بودند، به گونه‌ای که نه موعظه‌ای به آنان سود می‌رسانید و نه پندی در آنان کارگر بود. تفصیل این داستان در (آیات ۴۸ - ۳۵) سوره «هود» آمده است.

﴿وَالِئِذَا عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَبْقَوْمُ أُعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۶۵].

«و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» یعنی: یکی از اعضای قبیله آنها به نام «هود» را زیرا «برادر» در اینجا به معنی برادر نسبی نیست. قبیله عاد، قومی عرب از قدیمی‌ترین امتهای موجود در روی زمین و ظاهراً قدیمی‌تر از قوم ابراهیم علیه السلام بوده‌اند لذا ذکر داستانشان بعد از داستان نوح علیه السلام مناسب می‌نمود. مراد از قوم عاد در اینجا، قوم عاد اول است که ساکن احقاف - ریگزار میان عمان و حضرموت در سرزمین یمن - بوده‌اند و بعد از نابودی آنان، قبیله عاد دیگری پدید آمد که آنها نیز ساکنان یمن - اما نه در احقاف بلکه در حدود سرزمین قحطان و سبا - می‌زیسته‌اند که آنان را عاد دوم می‌نامند. گفتنی است که ذکر عاد بجز قرآن، در سایر کتب آسمانی نیامده است. «گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست پس آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟» چنین بود که هود علیه السلام آنان را به سوی عبادت و توحید الهی دعوت کرد، دعوتی که در نهایت به تقوی و پرهیزگاری می‌انجامد.

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكٰذِبِينَ﴾ [الأعراف: ۶۶].

«اشراف و بزرگانی که کافر بودند از قومش، گفتند: هرآینه ما تو را در سفاهت می‌بینیم» سفاهت: سبک‌خردی و حماقت است. بدین‌گونه بود که آنها به ناروا آن پیامبر عالیقدر را به سبک‌مغزی و کم‌خردی متهم کردند و وقیح‌تر اینکه گفتند: «و هرآینه ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم» در ادعای رسالت.

﴿قَالَ يَقَوْمٌ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾﴾ [الأعراف: ۶۷-۶۸].

«گفت: ای قوم من! در من سفاهتی نیست بلکه من فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار عالمیان هستم، پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم» امین: شناخته‌شده به امانت‌داری و صداقت، که ضد خیانت است. یعنی: مطمئناً من در پیامهای الهی هیچ‌گونه تغییری وارد نکرده‌ام.

﴿أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً ۖ فَادْكُرُوا ءَالَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾﴾ [الأعراف: ۶۹].

«آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برایتان آمده تا شما را بیم دهد؟ و یاد کنید زمانی را که خداوند شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان قرار داد» هود عليه السلام به فرمان خداوند جل جلاله نعمتی از نعمتهایش را به قوم خود یادآوری کرد، این نعمت؛ قراردادن آنها به عنوان ساکنان زمین بعد از هلاکت قوم نوح عليه السلام، با قراردادن آنها به‌عنوان پادشاهان روی زمین بود. آن‌گاه به ذکر نعمت دیگری پرداخت: «و در خلقت، بر قوت شما افزود» یعنی: در آفرینش، به شما قدوقامتی تنومند و بلند - افزون بر آنچه که دیگران از نظر بدنی داشتند - عنایت نمود. نقل است که: بلندی قامت شخص بلندقدشان صد گز و از کوتاه‌قدشان شصت گز بود «پس نعمت‌های خدا را به‌یاد آورید» بر خود که از جمله آنها، نعمت جانشین ساختنتان در زمین و افزودن در خلقت و نیرومندیتان و سایر نعمتهایی است که به شما ارزانی داشته است «باشد که رستگار شوید» زیرا یادآوری نعمت، انگیزه‌بخش شکر آن است و هرکه شکر و سپاس حق تعالی را بجا آورد، بی‌شک رستگار می‌گردد.

﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدَّرَ مَا كَانَ يَعْْبُدُ ءَابَاؤُنَا فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ

مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧٠﴾﴾ [الأعراف: ۷۰].

«گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا تنها الله را بپرستیم» حال آن که این شیوه یگانه‌پرستی در نزد ما ناشناخته و ناپسند است زیرا ما پدرانمان را برخلاف این شیوه - که تو ما را به سوی آن می‌خوانی - یافته‌ایم. از همین رو گفتند: «و» آیا «آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند، رها کنیم» و دیگر دنبال راه و رسم پدران خویش نگردیم؟ نه! چنین چیزی از ما ساخته نیست «پس اگر از راستگویان هستی، آنچه را به ما وعده می‌دهی، برای ما بیاور» آنها از بس که در برابر خدای سبحان متهم و متکبر بودند، با این سخن عذابی را که هود علیه السلام بدان هشدارشان می‌داد، به شتاب طلبیدند.

﴿قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَدِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمِيئُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾ [الأعراف: ۷۱].

گفت: به راستی که بر شما از جانب پروردگارتان عقوبت و خشم ثابت شد» یعنی: حقا که سزاوار خشم و عذاب الهی گشتید و خواه‌ناخواه این عذاب و خشم بر شما فرود آمدنی است. هود علیه السلام عذابی را که انتظار وقوع آن می‌رفت، همانند امر واقع معرفی کرد، به منظور دادن این هشدار به آنان که این عذاب حتما بر آنان واقع می‌گردد. رجس: عذاب سخت است «آیا با من در باب نامهایی چند مجادله می‌کنید» یعنی: نام‌های بتانی که می‌پرستید؟ هود علیه السلام بتان را مجرد نام‌های بی‌مسمی معرفی کرد زیرا نه فقط مسمیات آنها دارای هیچ حقیقتی نیست بلکه حتی اطلاق نام «خدایان» بر آنها در اصل بی‌پایه است پس گویی این خدایان، معدوم‌اند و هیچ وجود خارجی ندارند و آنچه که موجود است، فقط نام‌های آنهاست؛ «که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید» یعنی: شما و پدرانتان از نزد خود معبودان باطلتان را به این نام‌ها نامیده‌اید و در واقع امر، اینها هیچ حقیقتی ندارند «و خداوند هیچ حجت و برهانی بر آن نازل نکرده است» که به آن بر صحت این راه‌ورسم باطلتان حجت آورید. سپس آنان را به سخت‌ترین هشدار تهدید کرد و فرمود: «پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم» یعنی: منتظر عذابی باشید که آن را درخواست کرده‌اید زیرا من هم با شما از منتظران نزول این عذاب هستم و این عذاب قطعاً بر شما آمدنی است.

﴿فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَّعْنَا دَايِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا

«پس او و کسانی را که با او بودند» یعنی: به دعوتش ایمان آورده بودند «به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم» از عذاب فرودآمده بر کافران «و کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند، ریشه کن کردیم» به طوری که حتی یک تن از آنان هم باقی نماند که جانشین شان گردد «و از مؤمنان نبودند» یعنی: ریشه این قوم سرکشی را که میان تکذیب به آیات و عدم ایمان به حق جمع کرده بودند، بریدیم پس این ریشه کن کردن در جای مناسب خود بود.

یادآور می شویم؛ عذابی که خدای سبحان بر قوم هود عليه السلام نازل کرد، تندباد سرکش بسیار سردی بود که دیار و اشجارشان را پاک ویران کرد، تندبادی که صخره های بزرگ را با خود حمل می کرد و بر چهره هایشان می کوبید و آنها را از جا برکنده بر زمین می کوفت چنان که حق تعالی در سوره «الحاقه» می فرماید: (اما عاد؛ به وسیله تندبادی توفنده و سرکش هلاک شدند که خدا آن را هفت شب و هشت روز پیایی بر آنان گماشت پس آن قوم را در آن مدت فروافتاده می دیدی، گویی آنها تنه نخلهای میان تهی هستند) «آیات ۸ - ۶».

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ آلِ ثَمُودَ الْأَخَاهُمْ صَلِحًا قَالِ يَقَوْمُ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۳﴾﴾ [الأعراف: ۷۳].

«و» فرستادیم «به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را» ثمود: قبیله ای از اعراب اولیه بودند که در منطقه «حجر» واقع در شمال مدینه منوره در میان حجاز و شام نزدیک وادی القری سکونت داشتند. قبیله ثمود بعد از قوم عاد وارث دیار و سرزمین آنها شدند چنان که آیه (۷۴) از همین سوره تصریح می کند. این قبایل همه از اعراب اولیه بوده اند که قبل از ابراهیم عليه السلام می زیسته اند. ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال نهم هجری - هنگامی که به مقصد تبوک روان بودند - از برابر دیار و منازل قوم ثمود گذشتند، او می گوید: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لشکر را در تبوک فرود آوردند، مردم از چاه های آبی که قبیله ثمود آب آشامیدنی خود را از آنها تهیه می کردند، آب کشیدند و از آن آب خمیر ساخته دیگرها را نصب کردند تا غذا بپزند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمان دادند که غذای دیگرها را بیرون ریخته و خمیرها را علوفه شتران کنند، آن گاه ایشان را از آن محل کوچانیدند تا به چاهی رسیدند که شتر صالح عليه السلام از آن

می‌نوشید پس در آن محل فرود آمدند». همچنین آن حضرت ﷺ اصحاب‌شان را از ورود به منازل قومی که به عذاب الهی گرفتار شده بودند، نهی می‌کردند و می‌فرمودند: «در حقیقت، من می‌ترسم که به‌شما مانند آنچه که به آنان رسید، برسد لذا به منازلشان وارد نشوید». باید یادآور شد که آثار مدائن صالح ﷺ تا به امروز باقی است و به‌نام «فتح‌الناقه» شناخته می‌شود.

«گفت» صالح ﷺ «ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما معبودی جز او نیست» صالح ﷺ قومش را به عبادت خدای سبحان فراخواند، عبادتی که باری تعالی خلق را به‌خاطر آن آفریده‌است، او به آنان فهماند که عبادت جز برای خدای یگانه سزاوار نیست و جز وی هیچ معبودی این صلاحیت را ندارد که به پرستش گرفته شود. آری! دعوت به‌سوی توحید و نفی شرک، خلاصه و عصاره دعوت همه پیامبران ﷺ بوده است چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم، با این پیام که: خدای یگانه را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید) «نحل / ۳۶». صالح ﷺ خطاب به قومش افزود: «در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان بینه‌ای آمده است» بینه: یعنی معجزه روشن و آشکار، که عبارت بود از: بیرون آوردن ماده‌شتری از سنگ سخت و خارا «این ماده شتر خداست که معجزه‌ای برای شماست پس آن را بگذارید تا در زمین خدا بخورد» یعنی: آن را رها کنید و آزاد بگذارید که در زمین خدا ﷻ بچرد و هرچه خواست از آن بخورد زیرا این شتر؛ شتر خدا ﷻ است و زمین هم که زمین وی می‌باشد پس او را از آنچه که مال و ملک شما نیست، باز ندارید. صالح ﷺ آن را شتر خدا ﷻ نامید زیرا آن شتر با امر تکوینی خداوند ﷻ بدون داشتن پدر و مادری آفریده شده بود «و به او» هیچ‌گونه «آسیبی نرسانید» یعنی: به هیچ وجه با گزند و آزار متعرض او نشوید «که آن‌گاه شما را عذابی دردناک فرومی‌گیرد».

نقل است که قوم صالح ﷺ خود از او خواستند تا برای‌شان از صخره سنگی خارا، ماده‌شتری بیرون آورد که خروج آن را به رأی‌العين ببینند پس صالح ﷺ از آنها عهدها و پیمانها گرفت که اگر خواسته‌شان را اجابت کند، قطعا به او ایمان خواهند آورد و چون آنها این عهدها و پیمانها را سپردند، صالح ﷺ دعا کرد و آن صخره سنگ به جنبش در آمد و - همان‌گونه که خواسته بودند - ماده‌شتری پاک، تنومند و بی‌عیب از آن بیرون آمد و چنان بزرگ و قوی و پرهیبت بود که چون از برابر چهارپایان



دیگر می‌گذشت، همه از او می‌رمیدند. در این هنگام، رئیس آن قوم و پیروانش ایمان آوردند. صالح علیه السلام به فرمان خدای تعالی چنین مقرر کرد که یک روز آن ماده‌شتر آب چاهشان را بنوشد و روز دیگر آنان از آب آن چاه استفاده کنند و در آن روز که او آب چاه را می‌نوشید، آنها از شیر وی می‌نوشیدند زیرا چنان شیرآور بود که چون او را می‌دوشیدند، هر مقدار از ظرفی که می‌خواستند، از شیر آن پر می‌شد و قوم همه از شیرش سیر و سیراب می‌شدند.

﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا ءَالَآءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾﴾ [الأعراف: ٧٤].

«و به‌یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد جانشینان آنان گردانید» یعنی: حق تعالی شما را در زمین جانشین قوم عاد گردانید. یا شما را در آن فرمانروا گردانید «و به شما در زمین جای مناسب داد» یعنی: شما را در آن مستقر گردانید، به طوری «که از بخش‌های هموار و نرم آن برای خود قصرها می‌ساختید» یعنی: از خاکهای آن سرزمین، خشت و آجر و مانند آن از مصالح ساختمانی دیگر ساخته و با آن، کاخ‌ها و قصرها بنا می‌کردید. (بوا): از مصدر «مبأه»، عبارت است از: منزلی که انسان در آن ساکن می‌شود «و از کوه‌ها برای خود خانه‌هایی می‌تراشیدید» قوم ثمود، با بهره‌گیری از نیرو و صلابت بدنی و تنومند بودن هیكل‌هایشان، کوه‌ها را تراشیده و در دل کوه‌ها برای خود مغاره‌ها و خانه‌های مسکونی می‌ساختند. به قولی: انتخاب درون صخره‌های سخت و کوه‌های مستحکم برای سکونت از سوی آنها، به این دلیل بود که ساختمان‌ها و سقف‌های دیگر، قبل از به پایان آمدن عمرشان ویران می‌شد - از بس عمر طولانی‌ای داشتند «پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید» تفسیر نظیر این عبارت در داستان قبل گذشت «و در زمین سر به فساد بر ندارید» یعنی: در آن با نافرمانی خدا و رسولش، فتنه و فساد برپا نکنید.

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِءُ مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾﴾ [الأعراف: ٧٥].

«سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند» و تحت ستم و استضعاف آنان قرار داشتند «گفتند: آیا می‌دانید که صالح از سوی پرورگارش

فرستاده شده است؟» این سخن را از باب استهزا و تمسخر گفتند. «اهل ایمان» یعنی: پیروان صالح علیه السلام «گفتند: بی‌تردید ما به آنچه وی بدان رسالت یافته‌است، مؤمنیم» یعنی: ما نه فقط به صدق و راستی او در این ادعا داناییم بلکه به او و رسالتش مؤمن بوده و از آن گذشته، تابع و مطیع امرش هستیم.

﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ [الأعراف: ۷۶].

... «کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید» یعنی: به رسالت صالح علیه السلام «کافریم» این سخن را درحالی گفتند که معجزه آشکار و حجت پایدار حق تعالی درمیان آنان بود - پس لعنت خداوند جل جلاله بر کافران باد.

﴿فَعَقَرُوا اللَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحُ اثْنَانَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الأعراف: ۷۷].

«پس آن ماده‌شتر را پی کردند» یعنی: پی‌های آن را بریدند، یا آن را ذبح کردند. و با آن که همه آنها درکشتن ماده‌شتر مستقیماً شرکت نداشتند بلکه یک تن از آنان او را کشت ولی از آنجا که این کار با رضا و موافقت همگی آنان انجام گرفت لذا این عمل به همه آنان نسبت داده شد «و از فرمان پروردگار خود سرپیچیدند» یعنی: از قبول فرمان باری تعالی در مورد ماده‌شتر و همچنان ازگردن نهادن به دین وی استکبار و عناد ورزیدند «و گفتند: ای صالح! اگر از پیامبران هستی، آنچه را به ما وعید می‌دهی» از عذاب «برای ما بیاور» این سخن را از روی تحدی (مبارزه‌طلبی) و استخفاف گفتند.

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ﴾ [الأعراف: ۷۸].

«پس آنان را رجفه فرو گرفت» رجفه: یعنی زلزله سخت. برخی گفته‌اند: رجفه، فریادی سخت و سهمگین بود که با یک تکان سخت، دل‌هایشان را از جا برکند «و در سرای خویش» یعنی: در شهر و سرزمین خویش «از پا در آمدند» جاثمین: بر زانوهای چهره‌های خویش به زمین چسبیده و بی‌جان و بی‌حرکت گردیدند، همانند پرنده‌ای که بر روی درافتد و از پا درآید. روایت شده است که: پی‌کردن ماده‌شتر از سوی آنان در روز چهارشنبه و نزول عذاب بر آنان در روز شنبه بود پس همه - جز صالح علیه السلام و پیروانش از اهل ایمان - هلاک شدند.

﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا

تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾ [الأعراف: ۷۹].

«پس صالح از آنان روی برتافت» آن گاه که از اجابت دعوت حق از سوی آنان مأیوس شد و درحالی که به آنان پشت کرده و از آنان رویگردان شده بود، از سرزمین شان رفت «و گفت» صالح علیه السلام، در بیان حقیقت حال خویش به آنان: «ای قوم من! به راستی که من پیام پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیر خواهی کردم ولی شما نصیحتگران را دوست نمی‌دارید» من از هیچ کوششی در ابلاغ رسالت حق به شما فروگذار نکردم، اما شما این دعوت را نپذیرفتید و از آن سر برتافتید پس عذاب الهی بر شما لازم گشت و اینک آنچه را که تکذیب کرده و به شتاب می‌طلبیدید، بر شما فرود می‌آید. همچنان محتمل است که صالح علیه السلام این سخن را بعد از مرگشان - از روی حسرت بر آنچه که از ایمان و سلامتی از عذاب از دست دادند - خطاب به آنان گفته باشد.

﴿وَلَوْلَا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَلْحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾﴾  
[الأعراف: ۸۰].

«و» فرستادیم «لوط را» به رسالت. لوط علیه السلام فرزند هاران فرزند آزر، برادرزاده ابراهیم علیه السلام بود که با عمویش ابراهیم علیه السلام از سرزمین عراق به سرزمین بیت المقدس هجرت کرد، سپس خدای عز وجل او را به سوی اهالی شهری به نام «سدوم» در نزدیکی بیت المقدس، به رسالت برانگیخت «هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن فاحشه را مرتکب می‌شوید» یعنی: آن خصلت بسیار زشت و سخت ناشایست را که فعل لواط می‌باشد «که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟» یعنی: احدی قبل از شما آن را مرتکب نگردیده است؟ زیرا فعل لواط، قبل از آنان در میان هیچ امتی از امت‌ها شایع نبود.

﴿إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾﴾ [الأعراف: ۸۱].  
«همانا شما از روی شهوت، به جای زنان با مردان در می‌آمیزید» یعنی: شما، همسرانی را که خداوند متعال برایتان آفریده است و به حسب فطرت برای آمیزش آماده بوده و صلاحیت مقاربت را دارند و فقط آنانند که جایگاه برآوردن شهوت و موضع لذت‌جویی می‌باشند، فرو گذاشته و به فعل لواط با مردان رو می‌آورید، فعل ناشایستی که هدفی سازگار با عقل و فطرت سالم نداشته و جز شهوت‌رانی هیچ منظور دیگری از آن ندارید پس شما در ارتکاب این عمل زشت، همانند چهارپایانی هستید که صرفاً به انگیزه شهوت‌رانی بر همدیگر فرومی‌جهند «بلکه شما قومی

مسرف و تجاوز کارید» که این فعل شما مستوجب لعنت و خشم خداوند ﷻ است زیرا این فعلی است انحرافی که با عقل سلیم و فطرت مستقیم هیچ سازگاری ندارد و علت خارج بودن آن از مقتضای فطرت، اسراف و خارج شدن لواطکار از حد اعتدال بشری می‌باشد.

امام ابوحنیفه بر آن است که: گواهی دوتن در انجام فعل لواط کافی است و مجازات لواطکار این است که از مکانی مرتفع به پایین افکنده شده سپس با پرتاب سنگ دنبال گردد چنان که با قوم لوط چنین شد و این جزا تعزیر است نه حد. اما جمهور فقها (مالک، شافعی و احمدبن حنبل) بر آنند که: مجازات لواط، حد است نه تعزیر و حد لواط، رجم (سنگسار) فاعل و مفعول تا مرگ آنهاست، خواه شخص لواطکار محصن (زن‌دار) باشد، خواه غیر محصن. در یک روایت دیگر از شافعی رحمته حد لواط مانند حد زنا است بنابراین، اگر لواطکار محصن بود، رجم می‌شود، در غیر آن، صد شلاق زده می‌شود. مقاربت با زنان از راه پشت (دبر) نیز که «لواط صغری» نامیده می‌شود، به اجماع علما حرام است.

﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۸۲].

«ولی جواب قوم او» در برابر انکار و محکوم کردن این عمل از سوی لوط علیه السلام «جز این نبود که گفتند: آنان را» یعنی: لوط و پیروانش را «از شهرتان بیرون کنید» و از روی استهزا افزودند: «هرآینه آنان مردمی منزه طلب هستند» که از افتادن در عمل لواط تبری جسته و پاکی می‌طلبند بنابراین، نباید با ما در شهر ما سکونت داشته باشند. این پاسخ استهزا آلودشان، هیچ ارتباطی به نصیحت لوط علیه السلام نداشت بلکه پاسخ مناسب این بود که نبوت وی را تصدیق کرده و از فرمان وی اطاعت می‌کردند و به خواسته وی پاسخ مساعد می‌دادند ولی آنان این پاسخ زشت را که از نفس‌های پلید و فطرت‌های واژگونه‌شان برخاسته بود، به وی تحویل دادند، عجا از این منطوق واژگونه! منطقی که می‌گوید: باید کسانی که پاک و پرهیزکارند، از شهر بیرون روند تا پلیدان و ناپاکان در آن باقی بمانند؟! این منطوق؛ منطوق جاهلیت در هر زمان و مکانی است چنان که در عصر حاضر نیز مشاهده می‌کنیم که اغلب پاکان و پرهیزکاران، در طرد و تبعید به سر می‌برند.

﴿فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ [الأعراف: ۸۳].

«پس او و اهل خانه او رانجات دادیم» آن گاه که در صبحگاه شبی که عذاب ما بر مردم شهر «سدوم» فرود آمد، لوط و خانواده‌اش را از آن شهر بیرون آوردیم<sup>۱</sup> «مگر زنش را» حق تعالی زن لوط علیه السلام را از اهلش استثنا کرد زیرا او به لوط علیه السلام ایمان نیاورده بود «که» به همین جهت زن لوط علیه السلام «از باقی ماندگان بود» در عذاب خداوندی و حکم حق تعالی این بود که او نیز در زمره نابودشدگان باشد.

﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾ [الأعراف: ۸۴].

«و بر سر آنان بارشی بارانیدیم» غیر از آن بارشی که بدان عادی بودند، که این بارش، همانا بارش گل پخته سنگ‌شده بر آنان بود چنان که در آیه: ﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ﴾ [هود: ۸۲]. آمده است. «پس بنگر که آخر کار مجرمان» یعنی: کافران «چگونه بود!».

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [الأعراف: ۸۵].

این پنجمین داستان از داستانهای انبیا علیهم السلام در این سوره، بعد از داستانهای نوح، هود، صالح و لوط علیهم السلام است:

«و به سوی قوم مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم» یعنی: به سوی مردم مدین، پیامبری از خودشان را که شعیب علیه السلام بود فرستادیم. شعیب علیه السلام - پیامبر قومش مدین - از انبیای عرب است و از وی در قرآن کریم - در سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت - یازده بار یاد شده است و بعثت وی به پیامبری، قبل از حضرت موسی علیه السلام بود. علما او را خطیب انبیا علیهم السلام می‌نامند، به سبب آن که او دعوت خویش را با حجتی رسا به قومش ابلاغ کرد. یادآور می‌شویم که شهر «مدین»، نزدیک «معان» واقع در جنوب شرق اردن بر سر راه حجاز قرار دارد و مدین هم بر قبیله مدین و هم بر شهرشان اطلاق می‌شود «گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست» شعیب علیه السلام با یادآوری این نکته به قومش که آنان قوم او هستند و او یکی از

خود آنهاست پس طبعا دوست‌دار چیزی است که صلاحشان در آن می‌باشد، آنها را به‌سوی پرستش خداوند ﷻ دعوت کرد سپس آنها را به یگانه‌شناسی و یگانه‌پرستی که در رأس دعوت همه پیامبران ﷺ قرار دارد، فرمان داد و این پندار را که پرستش چیزی از بتانشان حق باشد، رد کرد و همه را باطل و نابود شده خواند «در حقیقت، برای شما از جانب پرورگارتان برهانی روشن» یعنی: معجزه‌های آشکار «آمده است» ولی قرآن بیان نکرده که معجزه شعیب رضی الله عنه چه بود پس این خود دلیل بر آن است که هر پیامبری معجزه‌ای داشته است، چه معجزه وی بیان شود و چه نشود. آری! این پیام شعیب رضی الله عنه بود به قومش از جنبه اعتقادی آن، اما او از جنبه عملی نیز، به روی عمده‌ترین انحراف عملی‌شان انگشت گذاشت و گفت: «پس پیمان‌ه و ترازو را تمام نهدید» یعنی: به خریدار یا فروشنده، با به‌کار گرفتن پیمان‌ه یا عیاری ناقص، کم ندهید و به غیر آن از شیوه‌های دیگر کاستن و افزودن در اشیای مورد معامله، به حق‌خوری از دیگران نپردازید. آری! قوم شعیب رضی الله عنه معاملات خود را با پیمان‌ه و ترازو انجام می‌دادند ولی پیمان‌ه و ترازو را تمام نهداده و از حق صاحب حق می‌کاستند «و به مردم اشیای آنان را ناقص ندهید» بخش: عبارت است از: نقص و آن یا با معیوب ساختن کالا، یا با کم کردن از آن، یا به تردستی، فریبکاری و نیرنگبازی انجام می‌گیرد و همه اینها شامل معنای خوردن اموال مردم به نارواست. بعضی گفته‌اند: قوم شعیب رضی الله عنه از هر چیزی که در بازارهایشان وارد می‌شد، عوارض و حقوق گمرکی می‌گرفتند و نهی الهی ناظر بر این معنی است «و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید» تفسیر نظیر این عبارت، در آیه (۵۶) گذشت «این» رهنمودها «برایتان بهتر است» در دنیا و آخرت «اگر باور دارید» سختم را.

﴿وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنۢ ءَامَنَ بِهِۦ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَّأَدْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمۡ ۖ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾ [الأعراف: ۸۶].

«و بر سر هر راهی ننشینید که بترسانید» مردم را از شکنجه و آزارتان. نقل است که: قوم شعیب رضی الله عنه بر سر راه‌هایی که به خانه وی منتهی می‌شد، می‌نشستند و کسانی را که قصد رفتن به‌نزد وی را داشتند، از عذاب و عقاب خویش بیم داده و می‌گفتند: او شخصی است کذاب لذا نزد او نروید «و» تا «کسی را که به او ایمان آورده است، از راه الله بازدارید» مراد از بازداشتن از راه الله ﷻ، بازداشتن مردم از رسیدن

به شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ نهی آنان از نشستن بر سر راه دین و بازداشتن کسانی است که قصد رفتن به آن را دارند، نه نشستن حقیقی بر سر راه‌ها پس حقیقت لفظ، مراد نیست «و برای آن راه، کجی نجوید» یعنی: برای راه‌خدا جَلَّ جَلَلُهُ کجی، ناهمواری و ناهنجاری نجوید و آن را برای مردم به این وصف معرفی نکنید «و هنگامی را به یادآورید که شما اندک بودید» از نظر تعداد «پس شما را بسیار گردانید» از طریق توالد و تناسل. بعضی در معنی آن گفته‌اند: شما فقیر بودید، اما حق تعالی شما را توانگر گردانید «و بنگرید که فرجام کار فسادکاران» از امتهای گذشته؛ چون قوم نوح و هود و صالح و لوط عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «چگونه بوده است»؟ مگر جز این بود که خدای عَلَّمَ هلاکشان کرد و آثار وجودشان را از عرصه هستی محو گردانید؟!

﴿وَإِنْ كَانَ ظَاقِفَةٌ مِّنْكُمْ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُرْسِلَتْ بِهِ ءَوَاطِفُهُ لَمْ يَوْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ [الأعراف: ۸۷].

«و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده‌ام ایمان آورده و گروهی دیگر ایمان نیاوردند پس صبر کنید» یعنی: انتظار بکشید «تا خداوند در میان ما حکم کند، که او بهترین حکم‌کنندگان است» زیرا حکم و داوری او، بر حق و عدل مبتنی است و بیم آن نمی‌رود که او در حکم خویش ستم کند. آری! حکم خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در میان دو گروه، مانند حکم کردن میان دو خصم است: یعنی این که محقان را بر مبطلان پیروز می‌سازد. در این آیه، مؤمنان به صبر بر آزار کفار مأمور گردیده‌اند تا آن که خدای عَلَّمَ پیروشان گرداند.

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أُولُو كُنَّا كَرِهِينَ﴾ [الأعراف: ۸۸].

«سران قومش که استکبار ورزیده بودند» یعنی: اشراف و بزرگان سرکش، مستکبر و کافرشان «گفتند: ای شعیب! یا بی‌گمان تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون می‌کنیم، یا به کیش ما برگردید» بدین گونه، آن سران مستکبر فقط به ترک ایمان و انکار دعوت حق اکتفا نکرده بلکه از روی سرکشی، سبکسری، غرور، ناسپاسی و تجاوز، پا را از این حد فراتر گذاشتند و پیامبر خویش و مؤمنان را به بیرون کردن از شهر نیز تهدید کردند. یعنی از نظر آنها، شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ و همراهانش ناگزیر دو راه بیشتر در پیش رو ندارند: یا بیرون شدن از شهر و یا بازگشت به کیش

باطل کفری آنان «گفت» شعیب رضی الله عنه «حتی اگر دلمان نخواهد؟» یعنی: آیا ما را به کیش خویش باز می گردانید، هرچند ما از بازگشت به آن کراهت و نفرت داشته باشیم؟ یا معنی این است: آیا از شهر بیرونمان می کنید، هرچند ما خواهان بیرون شدن از آن نباشیم؟ قطعاً شما چنین حقی ندارید و برای شما روا نیست به چیزی مجبورمان کنید که دلمان آن را نمی خواهد زیرا کسی که زیر فشار و اجبار قرار گیرد و از خود اختیاری نداشته باشد، نه موافقتش موافقت به حساب می آید و نه بازگشتش به آیین دیگری، بازگشت حقیقی تلقی می شود.

﴿قَدْ أَفْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّيْنَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا أَفْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾ [الأعراف: ۸۹].

«در حقیقت، اگر بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشید، به دین شما» که شرک است «برگردیم، به خدا دروغ بسته ایم» زیرا شرک، دروغ بستن به خدای سبحان است، از آن رو که کائنات جز آفریدگار، مدبر و معبودی یگانه که همانا الله جل جلاله است، آفریدگار دیگری ندارد پس هرکس به خدای سبحان شریک قایل شود، بی گمان به او دروغ بسته و مدعی نقص الوهیت و ربوبیت وی شده است. جمله: (بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشید) مفید این معنی است که جرم بازگشت مؤمن به کفر، بزرگتر از جرم کسی است که حق برای وی روشن نشده و در اصل کافر بوده است زیرا کسی که بعد از ایمان مرتد می شود، در کفری بزرگتر و الحادی سخت تر از کفر کسانی فرورفته که در اصل کافر بوده اند «و هرگز ما را نسزد» یعنی: هرگز برای ما درست نیست و نه هم اصولی و قاعده مند است «که به آن بازگردیم» به هیچ حالی از احوال، بعد از آن که خداوند جل جلاله ما را از آن نجات بخشید «مگر آن که الله، پروردگار ما بخواهد» یعنی: مگر آن که در مشیت خداوند جل جلاله چنین رفته باشد که ما به کفر برمی گردیم زیرا امور کائنات همه - اعم از خیر و شر - به مشیت او وابسته است «پروردگار ما از روی دانش بر هر چیزی احاطه دارد» یعنی: علم وی به همه موجودات احاطه دارد پس او می داند که چه دگرگونی هایی بر احوال بندگانش روی می دهد «بر خدا توکل کرده ایم» فقط بر او تکیه و اعتماد کرده ایم در این که ما را بر ایمان پایدار و ثابت قدم بدارد، میان ما و کفر و اهل آن مانع و حائل ایجاد کند، نعمت خویش را بر ما تمام گرداند و ما را از عذاب خود



در پناه عصمت خویش نگه‌دارد «پروردگارا! میان ما و میان قوم ما به راستی فیصله کن، که تو بهترین فیصله‌کنندگانی» یعنی: میان ما و میان قوم ما به حق و راستی حکم و داوری کن، با پیروز ساختن اهل حق بر اهل باطل. گویی ایشان خواستار فرود آمدن عذاب بر کافران شدند.

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَسِرُونَ﴾ [الأعراف: ۹۰].

«و آن اشرافی از قومش که کافر بودند، به یاران خود گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید» یعنی: اگر به دین وی در آید و دین خودتان را فروگذارید «در این صورت قطعاً زیانکارید» مرادشان از زیانکار شدن؛ هلاکت‌شان است. یا مراد: زیان کردن به سبب تمام دادن پیمانانه و وزن و ترک کم‌فروشی‌ای است که بر اساس آن با مردم معامله می‌کردند.

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثِيمِينَ﴾ [الأعراف: ۹۱].

«پس رجه» یعنی: زلزله «آنان را فرو گرفت» بعضی گفته‌اند: رجه، بانگ مرگبار عذاب بود «پس در سرای خویش، مرده به زانو درافتاده صبح کردند» و کاملاً از پا درآمدند. تفسیر نظیر این عبارت، در داستان صالح علیه السلام گذشت.

﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۹۲].

«کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، گویی خود هرگز در آن سرزمین ساکن نبوده‌اند» یعنی: آن قوم چنان ریشه‌کن شدند و آن دیار بعد از نزول عذاب، چنان خراب و خالی شد که گویی کسی قبلاً در آن سکونت نداشته است. اعراب می‌گویند: «غنیت بالمکان» آن‌گاه که در مکانی اقامت گزینند «تکذیب‌کنندگان شعیب، خود همان زیانکاران بودند» که خود و مایملک خویش را همه پاک باختند. یعنی: آن‌گونه نبود که اشراف مستکبر ادعا می‌کردند زیرا بر عکس پندارشان، آن زیان، نصیب مؤمنان به شعیب علیه السلام نگردید بلکه آن زیان در فرجام به خود آنان و موافقانشان پیوست.

﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ ءَاسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾ [الأعراف: ۹۳].

«پس، از آنان روی برتافت» یعنی: شعیب علیه السلام چون نزول عذاب را بر آنان مشاهده کرد، از آنان روی برتافت «و گفت: ای قوم من! به راستی که پیامهای پروردگارم را به شما

رساندم و برای شما خیرخواهی کردم، دیگر چگونه بر قوم کافر» به خدای سبحان، پای فشارنده بر کفر و متمرّد از اجابت دعوت حق «اندوه بخورم»؟ نه! هرگز بر آنان دریغ و اندوه نمی‌خورم.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ﴾ [الأعراف: ۹۴].

«و در هیچ شهری، پیامبری» از پیامبران «را نفرستادیم» که بعد از آن مردم آن شهر و منطقه او را تکذیب کرده باشند «مگر آن که مردم آن را به باءاء» یعنی: سختی و فقر «و ضراء» یعنی: رنج و مرض «گرفتار کردیم تا باشد که به زاری درآیند» یعنی: برای این که به زاری و خاکساری در آیند و در نتیجه، استکبار و تکذیب پیامبران عليه السلام را فروگذارند.

﴿ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [الأعراف: ۹۵].

«سپس» بعد از گرفتارکردن مردم آن شهرها و مناطق به احوال بد، تنگدستی و مرض و عدم عبرت‌گرفتن و بیدارشدن آنها از خواب غفلت و سكرات غرور و استکبار، وضع را دگرگون ساخته و «به‌جای بدی» ای که به آنان از بلاها و محنت‌ها رسانیده بودیم؛ «نیکی را قرار دادیم» به قصد امتحان، که بر اثر آن در خیر، فراوانی، ایمنی و گشایش قرار گرفتند «تا آن که انبوه شدند» در جمعیت و درمال و مکت خویشتن «و گفتند: پدران ما را هم همین‌گونه رنج و راحت می‌رسیده است» یعنی: قطعاً آنچه که به ما از رنج، فقر و بیماری و بعداً از فراوانی، گشایش و نعمت رسید، همان رخدادی است که قبل از ما بر پدران و نیاکانمان نیز همانند آن گذشته است.

مرادشان از این سخن این بود که: رخدادهای دگرگونی‌های مشتمل بر سختی و آسانی و رنج و راحت، گردش روزگار و عادت زمانه است که در پیشینیان و آیندگان همه یکسان جاری و ساری بوده و می‌باشد و تا زمان و زندگی بوده، این تحولات هم بوده است پس قطعاً این از باب مؤاخذه و مجازات در برابر اعمال و رفتار ما و به عنوان ابتلا و امتحان ما نیست.

با چنین نحوه نگرشی بود که آنها تصدیق نکردند که این رویدادها از جانب خدای سبحان با هدف ابتلای آنها و مجازاتشان در برابر ظلم و ستم‌شان بوده‌است. البته حال این مکذبان برخلاف حال مؤمنانی است که در راحتی و نعمت شکر کرده و بر رنج و

ناخوشی صبر می‌کنند چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده‌است: «شگفتا بر کار مؤمن؛ خدای سُبْحَانَكَ هیچ حکمی را براو اجرا نمی‌کند، مگر این‌که آن حکم برایش خیر است زیرا اگر به او رنج و سختی‌ای برسد؛ صبر پیشه می‌کند و این به خیر اوست و اگر به او خوشی و راحتی‌ای برسد؛ شکر می‌گزارد و این هم به خیر اوست». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده‌است: «مؤمن پیوسته مبتلای رنج و بلاست تا آن‌که از گناهانش پاک و صفا بیرون آید، اما مثل منافق، همچون مثل خر است، که نمی‌داند صاحبش او را در کجا و به‌خاطر چه بسته کرده و به‌خاطر چه رها کرده‌است».

«سپس آنان را بناگاه فروگرفتیم» یعنی: به‌دنبال آن‌که این سخن را گفتند، بناگاه آنان را بی هیچ تأخیر و مهلتی گرفتار عذاب کردیم. در حدیث شریف آمده‌است: «موت الفجأة رحمه للمؤمن وأخذة أسف للكافر»: مرگ ناگهانی، رحمتی برای مؤمن و فروگرفتن تأسف باری برای کافر است». آری! آنان را بناگاه فروگرفتیم «درحالی‌که بی‌خبر بودند» از این فروگرفتن ناگهانی و اصلاً انتظار وقوع آن رانداشتند. این نحوه فروگرفتن‌شان از جانب باری تعالی، خود برای افزودن بر عذاب‌شان است، چه حق تعالی آنان را درحالی فرو نگرفت که در رنج و سختی بودند بلکه درحالی آنان را گرفتار سرپنجه عذاب خویش ساخت که در نعمت و راحتی و گشایش و رفاه قرار داشتند تا این‌گونه گرفتار ساختن؛ عذاب‌شان را سخت‌تر و هولناک‌تر گرداند.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۹۶﴾﴾ [الأعراف: ۹۶].

«و اگر اهل آن شهرها» که پیامبران خویش را به‌سوی‌شان فرستادیم «ایمان آورده‌بودند» به آن پیامبران: «و پرهیزگاری کرده‌بودند» از پافشاری بر کفر و اصرار بر زشتی‌ها و پلیدی‌هایی که مرتکب می‌گشتند «قطعاً بر آنان برکاتی از آسمان و زمین می‌گشودیم» یعنی: برای آنان خیرات و برکات آسمان و زمین را فراهم و میسر می‌ساختیم چنان‌که درهای بسته با بازکردن گشوده می‌شود. مراد از خیر آسمان: باران و مراد از خیر زمین: رستنی‌ها و سایر برکات آن است. این آیه دلیل بر آن است که رفاه سالم اقتصادی، با ایمان و تقوی و پایبندی به شریعت الله سُبْحَانَكَ در دسترس است «ولیکن» اهالی آن شهرها «تکذیب کردند» آیات و پیامبران ما را، از این رو، نه ایمان

آوردند و نه تقوی پیشه کردند «پس آنان را به» سبب «آنچه می‌کردند» از گناه و کفر «فروگرفتیم» به عذاب و بلا.

﴿أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيِّنًا وَهُمْ نَائِمُونَ﴾ [الأعراف: ۹۷].

«آیا اهل شهرها» یعنی: کافران آنها «ایمن شده‌اند از این‌که عذاب ما شبانگاه - درحالی‌که به خواب فرو رفته‌اند - به آنان برسد»؟ مراد؛ ساکنان شهرهایی چون عاد و ثمود و مدین‌اند که قبلاً ذکرشان رفت. به قولی دیگر: مراد از «قری»، شهر مکه و ماحول آن است، از آن رو که رسول خدا ﷺ را تکذیب می‌کردند.

﴿أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ﴾ [الأعراف: ۹۸].

«یا اهل شهرها ایمن شده‌اند از این‌که عذاب ما نیمروز به آنان در رسد» آن‌گاه که آفتاب می‌درخشد و بالا می‌آید «درحالی‌که به‌بازی سرگردمند» یعنی: در حالی‌که مشغول اموری هستند که هیچ فایده‌ای برای‌شان در بر ندارد لذا بیشتر به بازی می‌ماند؟

﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [الأعراف: ۹۹].

«آیا از مکرالله» یعنی: از عذایی که برای‌شان اندیشیده است - در حالی‌که از آن بی‌خبرند «ایمن شده‌اند»؟ به قولی دیگر: مکر خدا در اینجا، استدراج او برای آنان با بخشیدن نعمت و سلامتی و فروگذاشتن‌شان بر همین حال؛ سپس فروگرفتن ناگهانی‌شان است «با آن‌که جز گروه زیانکار» که همانا کافرانند «کسی خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند».

﴿أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ [الأعراف: ۱۰۰].

«آیا برای کسانی‌که زمین را پس از هلاک ساکنان آن به ارث می‌برند، روشن نشده است که اگر می‌خواستیم آنان را به کیفر گناهانشان می‌رساندیم» و نابودشان می‌کردیم، همان‌گونه که ساکنان قبلی آن سرزمین را نابود کردیم؟ «و بر دل‌هایشان طبع می‌نهمیم تا دیگر نشنوند» طبع: مهر نهادن و قفل کردن چیزی است به‌طوری‌که هیچ چیز به اندرون آن نفوذ نکند. یعنی: آنها به‌سبب مهر نهادن بر دل‌هایشان، چنان گشته‌اند که پندها، حجت‌ها و بیم و هشدارهای پیامبران الهی را نمی‌شنوند لذا حقیقت گرفتار ساختن‌شان به چنگ عذاب - با وصف روشنی و وضوح خود - بر آنها روشن نمی‌شود و از این امر غافلند که میان آنان و پیشینیانشان هیچ‌گونه فرقی وجود ندارد.

﴿تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿۱۰۱﴾﴾ [الأعراف: ۱۰۱].

«این شهرها را» که قبلاً ذکر آنها رفت و نابودشان ساختیم، که عبارت از: شهرهای اقوام نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام بودند، «برخی از خبرهای آن را بر تو» ای محمد صلی الله علیه و آله «حکایت می‌کنیم» ولی آنها خبرهای دیگری هم دارند که ما آن را بر تو حکایت نکرده‌ایم «در حقیقت پیامبران‌شان معجزات روشن برای‌شان آوردند، اما آنان بر آن نبودند که ایمان آورند» در هنگام آمدن پیامبران حامل معجزات، «به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند» یعنی: قبل از آن که پیامبران علیهم السلام آن معجزات را برای‌شان بیاورند. یا معنی این است: هنگامی که این معجزات را دیدند، ایمان نیاوردند، به سبب آن که قبل از دیدن آن معجزات تکذیب پیشه کرده بودند پس حال‌شان در هنگام آمدن پیامبران با این معجزات، همانند حال‌شان قبل از آن است «این گونه، خدا بر دل‌های کافران مهر می‌نهد» زیرا دانسته است که آنها پایداری بر کفر را انتخاب می‌کنند، از این رو، هیچ پند و تذکر، ترغیب و تشویق و بیم و تهدیدی در آنان سودمند واقع نمی‌شود.

﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿۱۰۲﴾﴾ [الأعراف: ۱۰۲].

«و در بیشتر آنان» یعنی: در بیشتر مردم «وفای به عهد نیافتیم» بلکه عهدشکنی خوی و شیوه آنهاست. مراد از (عهد)، همان عهدی است که از بشر در «عالم ذر»<sup>۱</sup> گرفته شد. به قولی دیگر: مراد از عهدشکنان، کفارند به طور عام که اکثرشان عهد و وفایی ندارند و فقط اندکی از آنان گاهی به عهد خویش وفا نموده و بر آن پایدار باقی می‌مانند «و بیشتر آنان را جدا نافرمان یافتیم» لذا علت هلاک ساختن مردم آن شهرها، جز این نبود که فرمانهای ما را پشت پا افکنده و آن را پاس نداشتند.

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ۖ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۰۳﴾﴾ [الأعراف: ۱۰۳].

«آن‌گاه بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبران یاد شده «موسی را فرستادیم» یعنی موسی فرزند عمران علیه السلام بزرگ‌ترین انبیای بنی‌اسرائیل را «به همراه آیات خویش» یعنی: با معجزاتی که ذکر آن می‌آید؛ چون ازدها، ید بیضا و غیره. یادآور می‌شویم که

نام موسی علیه السلام بیش از صدوسی بار در قرآن کریم ذکر شده و زندگی او - از همان آغاز تولد که مادرش او را در درون صندوقی نهاد و به نیل انداخت تا مرحله تربیتش که در کاخ فرعون سپری شد، سپس هجرتش، باز بعثتش و داستانهای بعد از آن - داستانهای شگفتی دارد. آری! او را با معجزات خویش «به سوی فرعون» پادشاه مصر «و ملاء وی» یعنی: اشراف قومش فرستادیم. مخصوص ساختن اشراف قوم فرعون به یادآوری، از آن روست که دیگران پیروانشان هستند. شایان ذکر است؛ در آن دوران هر کسی که بر سرزمین مصر پادشاهی می کرد، فرعون لقب می گرفت لذا نام فرعون زمان موسی علیه السلام بنا به قولی: منتاح فرزند رمسیس «۱۲۲۵ ق.م» بود. «ولی آنها به آیات ما ستم کردند» یعنی: آیات ما را تکذیب کردند زیرا تکذیب به آنچه که از راست ترین راست هاست، بدون شک ستمی بزرگ است. به قولی دیگر معنی این است: بر مردم به سبب این آیات ما ستم کردند زیرا آنها را از ایمان به این آیات باز داشتند. یا معنی این است: در حق خود به سبب این آیات ستم کردند، از آن رو که این آیات را دروغ انگاشتند «پس ببین که فرجام مفسدان چگونه بود» یعنی: پایان کار دروغ انگاران و کافران به این آیات، پایانی بس ننگین بود زیرا آنان به دریا غرق شدند.

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يُفْرِعُونَ لِي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۰۴].

آن گاه خدای سبحانه از مناظره موسی علیه السلام با فرعون و لگام زدن او بر وی با حجت و آشکار ساختن معجزات روشن به دست او در حضور فرعون و قومش خبر داده می فرماید: «و موسی گفت: ای فرعون! بی تردید من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیان هستم» پس کسی که فرستاده پروردگار تمام جهانیان باشد، قطعاً شایسته اجابت و سزاوار تصدیق است.

﴿حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ

مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الأعراف: ۱۰۵].

«سزاوارم که به خداوند جز سخن حق نسبت ندهم» یعنی: من سخت مشتاق و سزاوار آن هستم که شما را از متن پیام خویش - چنان که هست، بی هیچ دخل و تصرفی در آن - با خبر و آگاه گردانم «من در حقیقت برای شما از سوی پروردگارتان بینه ای آورده ام» یعنی: برهان هایی به همراه آورده ام که به وسیله آنها راستگویی ام در این حقیقت که فرستاده ای از سوی رب العالمین هستم، واضح و آشکار می شود «پس

بنی اسرائیل را همراه من بفرست» موسی علیه السلام از فرعون خواست تا بنی اسرائیل را آزاد بگذارد تا همراه وی به سرزمین مقدس بازگردند زیرا بنی اسرائیل در آن زمان نزد فرعون در تبعید و اسارت قرار داشته و از بازگشت به بیت المقدس باز داشته شده بودند.

﴿قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ﴾ [الأعراف: ۱۰۶].

«گفت» فرعون به موسی علیه السلام، نه تو را در آنچه که گفתי تصدیق می‌کنم و نه تو را در آنچه خواستی اجابت می‌نمایم ولی «اگر معجزه‌ای آورده‌ای» از نزد خداوند جل جلاله چنان که ادعا می‌کنی «آن را حاضر کن» تا آن را مشاهده کنیم و در آن بنگریم «اگر از راستگویان هستی» در ادعای خود.

﴿فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ [الأعراف: ۱۰۷].

«پس موسی عصایش را افگند و بناگاه» در واقعیتی قابل رؤیت، به‌طور نمایان وی هیچ‌گونه التباسی «اژدهایی آشکار شد» و چون فرعون این اژدهای واقعی را دید، متوحش گشته از جای خود برجست و فریاد زد؛ ای موسی! آن را بگیر! که به تو ایمان می‌آورم...! و موسی علیه السلام آن را گرفت. ثعبان: اژدهای بزرگ زینه است.

﴿وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنّٰظِرِیْنَ﴾ [الأعراف: ۱۰۸].

«و دست خود را بیرون کشید» یعنی: موسی علیه السلام دست خود را از گریبان خویش خارج کرد، یا آن را از زیر بغل خویش بیرون کشید «پس بناگاه برای تماشاگران سپید و درخشنده پدیدار شد» یعنی: دست وی به‌گونه‌ای سپید و درخشان پدیدار شد و از آن چنان نوری ساطع می‌گشت که برای هر بیننده‌ای آشکار بود، بی آن‌که آن سپیدی به علت پیسی و عیب دیگری باشد.

﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِیْمٌ﴾ [الأعراف: ۱۰۹].

«ملاء» یعنی: اشراف «از قوم فرعون با یک‌دیگر گفتند» هنگامی که تبدیل شدن عصا را به اژدها و درخشان شدن دست موسی علیه السلام را بی هیچ‌گونه پیسی یا عیب دیگری مشاهده کردند؛ «بی‌شک این شخص» یعنی: موسی علیه السلام «ساحری داناست» یعنی: او در علم سحر، بسیار داناست.

همین سخن در سوره «شعراء»، در حکایت از زبان فرعون نه اشراف قومش بیان شده است پس طریق جمع کردن در میان دو آیه این است که: یا فرعون و اشراف

قومش هردو این سخن را گفتند، یا در آغاز، فرعون این سخن را گفت، سپس اشراف قوم، سخنش را مبنا قرار دادند.

﴿يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۱۰].

آن گاه برخی به برخی دیگر گفتند، یا فرعون به آنان گفت: «می‌خواهد شما را از سرزمینتان» که سرزمین مصر بود «بیرون کند پس چه می‌فرمایید» یعنی: درباره موسی چه رأی و نظری دارید و چه دستور می‌دهید؟ گویی فرعون می‌خواست چنین وانمود کند که او اجراکننده اوامر آنهاست در حالی که فقط چند لحظه قبل (انا ربکم الاعلی) می‌گفت.

﴿قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۱۱].

«گفتند» اشراف قوم فرعون در پاسخ وی: «ای فرعون! او و برادرش را بازدار» یعنی: موسی و برادرش را باز دار و مجازات آنها را تا زمانی دیگر به تأخیر انداز «و گردآورندگانی را به شهرها بفرست» یعنی: گروهی را در شهرهایی که ساحران در آن زندگی می‌کنند، بفرست.

﴿يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَلْجٍ عَلِيٍّ﴾ [الأعراف: ۱۱۲].

«تا» آن گروه گماشته «هر ساحر دانایی را» که در فن سحر مهارت داشته و به این فن بسیار دانا و آشناست «نزد تو آورند» شایان ذکر است که سحر در آن زمان، رواج و رونق بسیاری داشت.

﴿وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ﴾ [الأعراف: ۱۱۳].

«و ساحران نزد فرعون آمدند» یعنی: فرعون گروهی را به شهرها فرستاد و آنها ساحران را جمع کردند و نزد فرعون آوردند «و گفتند: همانا ما را مزدی می‌باید اگر غالب شویم» ساحران از فرعون خواستند تا اگر با سحر خویش بر موسی عليه السلام غالب شدند، برای‌شان پاداشی درخور و شایسته مقرر دارد.

﴿قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ [الأعراف: ۱۱۴].

فرعون در پاسخ آنان «گفت: آری! و مسلما شما از مقربان خواهید بود» یعنی: قطعاً اگر غالب شوید، برایتان پاداشی بزرگ خواهد بود و به علاوه آن، نزد من مقام و قربی ویژه نیز خواهید یافت. یعنی: او به آنان وعده منصب و مقام را داد.



﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ خُنُ الْمَلِكِينَ﴾ [الأعراف: ۱۱۵].

«گفتند: ای موسی! اول تو می‌افگنی» عصایت را «یا این که ما می‌افکنیم»؟ یعنی: انتخاب نوبت با تو است. این سخن را گفتند تا اعتماد به نفس خویش را در این کار به نمایش گذاشته و چنین وانمود کنند که پیروز میدان خواهند بود؛ هر چند که نوبت آخر از آنان باشد.

﴿قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْرَبَهُهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ﴾ [الأعراف: ۱۱۶].

موسی علیه السلام در پاسخشان «گفت: شما بیفکنید» موسی علیه السلام ترجیح داد تا آنان شروع کننده باشند و این خود، نشانه این واقعیت بود که او به آنها اهمیتی نمی‌دهد و از آنچه با خود آورده‌اند، ترس و واهمه‌ای ندارد زیرا موسی علیه السلام یقین کامل داشت که هیچ چیز بر معجزه غالب نمی‌شود. نقل است که: حکمت درمقدم ساختن ساحران این بود تا مردم کار آنها را بنگرند و در آن خوب تأمل کنند و چون از مشاهده باطل بزرگ کرده آنها فارغ شوند، آن‌گاه حق آشکار و روشن در میان آید، که قطعاً در این هنگام، اثر آن در نهادشان عمیق‌تر خواهد بود «پس چون افگندند» ساحران ریسمانها و عصاهای خود را «دیدگان مردم را به سحر بستند» یعنی: آنان با باطل بزرگ کرده و آرایش داده خویش و با نیروی خیالی‌ای که جادوگران، شعبده‌بازان و فن‌آوران عرصه تردستی و حقه‌بازی در دیگران می‌افکنند، چشمان مردم را از این‌که بتوانند ادراکی درست و واقعی داشته باشند، فروبستند «و مردم را به هول و هراس انداختند» ترس و هراس سختی در دل‌های مردم افگندند «و سحری بزرگ در میان آوردند» در چشمهای بینندگان و تماشاگران؛ هر چند که سحرشان در واقع امر، هیچ حقیقتی نداشت و نوعی از سحر بود که خیال‌افگنی و تردستی بیش نیست.<sup>۱</sup> در روایات آمده است که ساحران فرعون در زیر طنابها و عصاهایشان ماده «زئبق» را جاسازی کردند و چون آن ماده بر اثر نیروی حرارت به تمدد آغاز کرد، طناب‌ها و عصاهای‌شان نیز به حرکت و جنب‌وجوش در آمد.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾ [الأعراف: ۱۱۷].

«و به موسی وحی فرستادیم که عصای خود را بیفکن! پس» عصایش را انداخت و اژدها شد و «آنچه را به دروغ ساخته بودند» از ریسمانها و عصاها «فروبلعید» حق تعالی

۱ - ولی نوعی از سحر، دارای حقیقت و تأثیر است. نگاه کنید به تفسیر (بقره/۱۰۲).

ساخته‌هایشان را دروغ نامید زیرا آن ساخته‌ها در واقع دارای هیچ حقیقتی نبود بلکه شعبده‌بازی و خیال‌افکنی‌ای بی‌اساس و دروغین بود و بس.

﴿فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۱۸].

«پس حق واقع شد» یعنی: حق با آنچه که موسی عليه السلام با خود آورده بود، آشکار و روشن گشت «و آنچه آنان می‌کردند» از سحر «باطل شد» یعنی: بطلان سحرشان آشکار شد.

﴿فَعَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صٰغِرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۱۹].

«پس مغلوب شدند» فرعون و پیروانش و ساحران «در آنجا» یعنی: در آن صحنه‌ای که سحر خویش را به میدان افکندند و «بازگشتند» از آن صحنه و میدان «خوار شده» و خرد و ذلیل و شکست‌خورده، با کارها و کوشش‌های بریاد رفته.

﴿وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ﴾ [الأعراف: ۱۲۰].

«و ساحران» بی‌اختیار «به سجده در افتادند» زیرا آنها از آنچه دیده بودند، سخت تکان خورده و به حقیقت ماجرا پی برده بودند لذا برای خدای عز وجل به سجده در افتادند.

﴿قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعٰلَمِينَ﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿﴾ [الأعراف: ۱۲۱-۱۲۲].

«گفتند» ساحران «به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون» آنها دانستند که کار موسی عليه السلام سحر نیست و امکان ندارد که معجزه وی ساخت دست بشر باشد لذا این حقیقت را به صراحت اعلام کردند که به پروردگار جهانیان؛ پروردگار موسی و هارون ایمان آورده‌اند تا گمانه‌زنانی از قوم فرعون در این گمان نیفتند که سجده آنها برای فرعون بوده است.

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ ءَامَنْتُ بِهِۦ قَبْلَ اَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ اِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُومُوْهُ فِى الْمَدِيْنَةِ لِيُخْرِجُوْا مِنْهَا اَهْلَهَاۗ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ﴾ لَاقُطِعَنَّ اَيْدِيْكُمْ وَاَرْجُلُكُمْ مِّنْ خَلْفٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ اٰجْمَعِيْنَ ﴿﴾ [الأعراف: ۱۲۳-۱۲۴].

«فرعون گفت: آیا پیش از آن که من به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟» این پرسش، ناشی از سوء اندیشه و سبکی خرد فرعون بود زیرا او از این امر غفلت یا تغافل کرد که ایمان آوردن به حق، به اجازه کسی مربوط نیست، چرا که نجات انسان، در گرو این ایمان و ناپودی وی در ترک آن است پس چگونه حرکت به‌سوی نجات و فرار از

ورطه هلاک، به اذن کسی نیازمند است؟ اما فرعون که غرق خودپرستی بود، به سخن خویش چنین ادامه داد: «قطعاً این مکرری است که آن را در این شهر اندیشیده‌اید» یعنی: این نیرنگی است که شما ساحران به همدستی موسی - براساس قرار و توافقی که از قبل با یک‌دیگر داشته‌اید - در شهر به راه انداخته‌اید «تا از آن» یعنی: از شهر مصر «اهل آن را» از قبطیان «بیرون کنید» و خود بر آن مسلط شوید و با بنی‌اسرائیل در آن حاکم گردید. معنای: (فی‌المدینه) این است: شما این نیرنگ و توطئه را هنگامی سازماندهی و تدارک دیدید که در شهر بودید، قبل از آن که با موسی به میدان خارج از شهر جهت مبارزه بیرون آید «پس به زودی خواهید دانست» که: «البته دستها و پاهایتان را به خلاف یک‌دیگر» یعنی: پای راست و دست چپ، یا پای چپ و دست راست هریک از شما را «می‌برم، آن‌گاه همگی‌تان را» بدون استثنا «به دار می‌آویزم» بر تنه‌های درختان خرما.

﴿قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ﴾ [الأعراف: ۱۲۵].

«گفتند» ساحران؛ هرچه خواهی بکن، ما از مرگ هیچ پروایی نداریم زیرا «ما به سوی پروردگاران باز خواهیم گشت» و به او روی خواهیم آورد و یقین داریم که به زودی خدای عز و جل تو را در قبال این عملت مجازات خواهد کرد و با ما - به پاداش آنچه که در راه وی به جان خریده‌ایم - به نیکویی رفتار خواهد نمود.

پس هنگامی که فرعون ساحران را به عذاب دنیا هشدار داد، ایشان او را به عذاب الهی در آخرت هشدار دادند.

﴿وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا

مُسْلِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۲۶].

«و بر ما عیب و ایراد نمی‌گیری» و ما را کینه‌توزانه مجازات نمی‌کنی «جز برای این که ما به معجزات پروردگاران - هنگامی که برایمان آمد - ایمان آوردیم» با آن که این ایمان آوردن، یقیناً شرفی بزرگ و خیری کامل است و آراسته شدن به این شرف بزرگ و این خیر و کمال، مستوجب درود و شادباش و تحسین است، نه عیب و انکار و انتقام‌گیری. آن‌گاه ساحران، گفت‌وگو با فرعون را فرو گذاشته روی سخن به جناب معبود برحق خویش آوردند، تحفه نیاز پیشکش کردند و با سپردن کار خویش به او گفتند: «پروردگارا! بر ما شکیبایی فرو ریز» یعنی: چنان بارشی از صبر و شکیبایی بر ما فروریز که ریزش

قطرات نورانی و اطمینان‌بخش آن، کاملاً غرقمان گرداند. بدین‌گونه بود که آنها بلیغ‌ترین و کاملترین انواع صبر را درخواست کردند زیرا اولاً بر غذایی که از سوی فرعون در شرف فرود آمدن بود، آمادگی عام و تام داشتند و خود این درخواست، نشانه روشن این آمادگی است و ثانیاً هدف‌شان از این درخواست این بود که خود را به پایداری در راه حق و ثابت‌قدمی بر ایمان مصمم ساخته و با استقامت، پیمانی استوار ببندند، از آنجا که به پروردگار استقامت پیوسته‌اند «و ارواحمان را در حالی قبض کن که مسلمان باشیم» نه تحریف‌گر و تقلب‌گر، نه تبدیل‌کننده باطل به حق و نه فریفته باطل و باطل‌پرستان، یا فریبنده مردم از راه راستی.

از سدی روایت شده‌است که گفت: «فرعون همه آن ساحران را کشت و قطعه‌قطعه‌شان کرد». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریبگر و در آخر آن، شهدایی پاکیزه روح پاک‌پیکر بودند».

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَدْرِكَ وَالْهَتَّكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۲۷].  
 «و اشراف از قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟ با افگندن پراکندگی، برهم‌زدن وحدت و یکپارچگی و نابود کردن دینی که مردم این سرزمین بر آن قرار دارند؟ این‌گونه است که دعوت به‌سوی حاکمیت خداوند ﷻ و براندازی حاکمیت طاغوت، از نظر طاغوتیان، فسادافگنی در زمین شناخته می‌شود «و» آیا موسی را رها می‌کنی تا «تو را رها کند»؟ یعنی: از عبادت برائت جسته و به پرستش گردن نهد «و» همچنان، عبادت «معبودانت را» رها کند؟ به قولی: فرعون بتانی داشت که قومش آنها را به قصد قربت می‌پرستیدند و به قولی دیگر: فرعون خود، خورشید را می‌پرستید «فرعون گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و دخترانشان را زنده نگاه می‌داریم» یعنی: فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل را می‌کشیم و فرزندان انائشان را برای خدمتکاری و کنیزی، زنده نگاه می‌داریم.

این دومین فرمان از سوی فرعون بر این جنایت بود؛ زیرا او قبل از تولد موسی ﷺ نیز - به سبب پیشگویی منجمان - با بنی‌اسرائیل چنین کرده بود، اما در عمل، خلاف برنامه‌ریزی وی تحقق یافت زیرا به فرمان الهی، موسی ﷺ در درون کاخش پرورش یافت «و ما بر آنان مسلطیم» یعنی: بر بنی‌اسرائیل برتریم و با قهر و غلبه خویش، بر

آنان دست بالا را داریم پس آنان مقهور و محکوم ما هستند و هرچه بخواهیم با آنان می‌کنیم. ولی فرعون از آنچه که خدای سبحان برای وی و پیروانش برنامه‌ریزی کرده بود، غافل بود و نمی‌دانست که چه فرجام شومی در انتظار وی است!

﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَأَصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۲۸﴾﴾ [الأعراف: ۱۲۸].

«موسی به قوم خود گفت» آن گاه که ایشان از این تهدید فرعون به وحشت افتادند «از خدا مدد طلب کنید و صبر نمایید» بر این محنت «چراکه زمین از آن خداوند است، آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد، به میراث می‌دهد» این وعده‌ای از سوی موسی عليه السلام به قومش، به پیروزی بر فرعون و قوم وی است. سپس آنان را بشارت داد به این که: «و عاقبت از آن پرهیزگاران است» یعنی: عاقبت نیک و سرانجام ستوده و پسندیده در دنیا و آخرت، از آن بندگان پرهیزگار حق تعالی، یعنی من و همراهان من است. عاقبت هر چیز: آخر آن است.

﴿قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۹﴾﴾ [الأعراف: ۱۲۹].

بنی اسرائیل غرولندکنان از روی شک و تردید «گفتند» ای موسی! «پیش از آن که تو نزد ما بیایی» به عنوان پیامبر «مورد آزار قرار گرفتیم» هنگامی که فرعون قبل از تولدت، فرزندان ذکور ما را می‌کشت «و بعد از آن که به سوی ما آمدی» به عنوان پیامبر، نیز مورد آزار قرار گرفتیم زیرا هم اکنون نیز فرزندان ذکورمان به قتل می‌رسند. به قولی دیگر معنی این است: قبل از آن که تو نزد ما بیایی، مورد اذیت و آزار قرار گرفتیم؛ با به کارگرفتنمان از سوی فرعون در اعمال شاقه بدون مزد و بعد از آن که نزد ما آمدی، نیز مورد اذیت و آزار قرار گرفتیم؛ با ترسی که هم اکنون در مورد خود و فرزندان و خانواده‌هایمان داریم. «گفت» موسی عليه السلام «امید است که پروردگارتان دشمنتان را هلاک کند و شما را در زمین خلیفه گرداند» یعنی: به شما در زمین فرمانروایی و پادشاهی عنایت کند. این تصریحی است بر آنچه که موسی عليه السلام قبلاً به‌طور رمزگونه و سر بسته به آن اشاره کرده بود، آنجا که گفت: (زمین از آن خداست، آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد به میراث می‌دهد...) «(۱۲۸)». «آن گاه بنگرد که چگونه عمل می‌کنید» آیا

شما نیز همانند فرعون و قومش استکبار می‌ورزید، یا به شیوه‌ای عمل می‌کنید که مورد رضای حق تعالی است.

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۰].

«و در حقیقت ما آل فرعون را» مراد از آل فرعون در اینجا، قوم وی است «به قحطی‌ها گرفتار کردیم» یعنی: به خشکسالی‌ها و قحطی‌های پی‌پی و مصیبت‌بار «و به نقصان میوه‌ها» به سبب عدم فرود آمدن باران و بسیاری آفات و بلیات «باشد که عبرت گیرند» و پند بپذیرند و در نتیجه از گمراهی باز گردند؛ زیرا مردم در سختی‌ها، نرم‌دل‌تر و فروتن‌تر اند.

﴿فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُٗ أَلَّا إِنَّمَا طَّيَّرْتَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۱].

«پس هنگامی که حسنه‌ای به آنان روی می‌آورد» مراد از حسنه؛ گشایش و فراوانی نعمت و ارزانی نرخ‌هاست «می‌گفتند: سزاوار این هستیم» یعنی: این نعمت‌ها را بر اساس لیاقت و استحقاق خودمان به دست آورده‌ایم و این از شایستگی‌های خود ماست «و اگر به آنان ناخوشی‌ای می‌رسید» چون خشکسالی و قحطی و بسیاری امراض و مانند آن از بلیات «به موسی و همراهان او شگون بد می‌زدند» یعنی می‌گفتند: این همه از شومی آنهاست! «آگاه باشید که شگون بد آنان تنها نزد خداست» یعنی: سبب و منشأ خیر و شر و گشایش و قحطی‌ای که به آنان می‌رسد، همه از نزد خداوند متعال است، نه از نزد موسی و همراهانش. این پاسخی است به آنان به همان شیوه اعتقاد و فهم خودشان، به همین دلیل؛ از خیر و شری که به قدر خداوند متعال و حکمت و مشیت وی جاری می‌شود، به «طائر» یعنی فال و شگون تعبیر شد و این از باب «مشاکله»<sup>۱</sup> است لذا مراد از آن، اثبات اعتقاد به فال و شگون نیست. «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» این حقیقت را که همه چیز از نزد خداوند متعال است بلکه فقط از روی جهل و نادانی، خیر و شر را به غیر خداوند متعال نسبت می‌دهند.

۱- مشاکله: به معنای هم‌شکل‌گویی؛ عبارت از: اتحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

﴿وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾

[الأعراف: ۱۳۲].

«و گفتند» قوم فرعون، ای موسی! «هر گونه نشانه شگرفی برای ما بیاوری که به وسیله آن ما را سحر کنی، ما به تو ایمان آورنده نیستیم» عناد و اصرار بر کفر و فساد، چنان با جان و روانشان درهم آمیخته بود که ادعا کردند؛ میان معجزه و سحر هیچ گونه فرقی نیست و بر مبنای این پندار بود که به موسی گفتند: اگر بسان ساحران که با سحر خویش پدیده‌های شگرفی می‌آورند؛ تو نیز به ما هر چه بیاوری تا ما را از این راه و روش‌مان برگردانی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم. بدین گونه، خواستند موسی علیه السلام را کاملاً از ایمان آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دعوت حق را به آنان پیشکش نکند.

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْذَّمَ عَائِتٍ مُفْصَلَتٍ

فَأَسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۳۳].

«پس بر آنان طوفان را فرستادیم» طوفان: سیلی سخت و فراگیر است که زمین را غرق و منازل و درختان را نابود می‌کند. به قولی دیگر: مراد از طوفان؛ مرگ است «و ملخ» را فرستادیم تا کشتزارهایشان را بخورد و فوج ملخ چنین کرد «و قمل» یعنی: شپش و کنه‌ریز را فرستادیم. به قولی: «قمل»، ملخ کوچک (ملخ‌پیاده) است قبل از آن که پیرد. به قولی دیگر: کک است «و غوک‌ها» رافرستادیم. غوک (قورباغه): حیوان معروفی است که در آب زندگی می‌کند «و خون را» فرستادیم. روایت شده است که رود نیل بر آنان خون سیلان کرد. به قولی دیگر: مراد از آن، خون‌بینی است. آری! اینها را فرستادیم «به صورت نشانه‌هایی مفصل» یعنی: روشن و آشکار «و باز هم استکبار کردند» یعنی: بعد از فرود آوردن این نشانه‌ها، باز هم از ایمان به خداوند متعال تکبر ورزیدند «و قومی مجرم بودند» که به حق راه نیافته و از باطل دست نمی‌کشیدند.

﴿وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا لَيْمُوسَىٰ أَدْعُنَا رَبَّنَا بِمَا عٰهَدَ عِنْدَكَ لِيْنَ كَشَفْتِ

عَنَّا الرِّجْزَ لِنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الأعراف: ۱۳۴].

«و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد» با آفات و بلیاتی که ذکر شد. به قولی: مراد از عذاب در اینجا، طاعون است که فقط در یک روز هزاران تن از قبطیان را به کام خود کشید «گفتند: ای موسی! پروردگارت را به آن عهدی که نزد تو دارد، برای ما بخوان»

یعنی: او را به آن اسماء و ادعیه‌ای که به تو وحی کرده است، یا به آنچه که تو را به وسیله آن به نبوت مخصوص گردانیده است، برای ما بخوان. یا برای ما درحالی دعا کن که به عهد و پیمانی که از حق تعالی نزد خود داری، متوسل می‌گرددی «اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، حتماً به تو ایمان می‌آوریم» یعنی: نبوتت را تصدیق می‌کنیم «و بنی اسرائیل را قطعاً با تو می‌فرستیم» که با تو به سرزمین مقدس بروند.

﴿فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَلِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۵].

«و چون عذاب را - تا مدتی که آنان بدان رسنده‌اند - از آنان برداشتیم» یعنی: تامدتی که برای هلاک ساختن‌شان به وسیله غرق مقرر کرده بودیم «بناگاه عهد می‌شکستند» و آن پیمانی را که داده بودند، بی‌محابا پشت‌پا می‌زدند، هم از این رو برخلاف آنچه که قبلاً بدان متعهد گردیده بودند، از فرستادن بنی اسرائیل با موسی عليه السلام امتناع ورزیدند.

﴿فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۳۶].

«سرانجام از آنان انتقام گرفتیم» چرا که عهدشکنی کردند «و در دریا غرقشان ساختیم، به سبب آن که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند و از آنها غافل بودند» یعنی: در نشانه‌های شگرف ما هیچ نمی‌اندیشیدند.

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا ۗ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۷].

«و به آن قومی که به استضعاف کشیده می‌شدند» یعنی: به بنی اسرائیل که با کشته‌شدن و خدمتکاری فرعون و قومش، پیوسته به خواری و تحقیر کشیده می‌شدند «مشارق و مغارب سرزمینی را که در آن برکت نهادیم» و سرزمین فلسطین بود «به میراث دادیم» برکت نهادن در سرزمین فلسطین؛ بیرون آوردن میوه‌ها و محصولات زراعتی در آن به بهترین و سودبارترین شکل است زیرا سرزمین فلسطین، حاصلخیزترین و آماده‌ترین سرزمین‌ها برای کشاورزی است «و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل تحقق یافت» یعنی: آن وعده به شکل کامل خودتحقق و استمرار یافت، که عبارت بود از: ﴿وَوَرِّدُ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعْلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمْ



الْوَارِثِينَ ﴿۵﴾ [القصص: ۵]. «می‌خواهیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت نهاده و ایشان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم». «به سبب آن که صبر کردند» بر آنچه که به آنان از سوی فرعون و قومش می‌رسید، همین‌گونه بر جهاد در راه خدا ﷺ نیز صبر و پایداری کردند «و آنچه را که فرعون و قومش ساخته بودند» از آبادیها و قصرها و کارخانه‌ها «و آنچه که بر می‌افراشتند» از بوستانها «ویران کردیم» به قولی: (یعرشون) به معنای «بینون» است، یعنی: کاخ‌های استواری را که بنا می‌کردند، کاملاً ویران کردیم. آری! خداوند متعال فلسطین را به بنی‌اسرائیل داد - هنگامی که مسلمان بودند - و اکنون آن را به ما داده است زیرا ما مسلمان هستیم و آنها کافر پس فلسطین امروز و فردا از آن مسلمانان است و بر آنان است که آن را از چنگ دشمن بازگیرند.

﴿وَجَوَّزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهَةً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿۱۳۸﴾ [الأعراف: ۱۳۸].

«و بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم» یعنی: به آنان قدرت و توان عبور از «دریای سرخ» را دادیم، آن‌گاه که موسی با عصایش به آن دریا زد و آب دریا از هم شکافته شد و ایشان از آن عبور کردند «تا به قومی رسیدند که بر بتان خویش مجاورت می‌کردند» یعنی: بتان خود را عبادت می‌کردند. به قولی: آنان از قبیله «لخم» بودند و بتانشان عبارت بود از: تمثال‌های گاو. به قولی دیگر: آن قوم از کنعانیان بودند. «گفتند» بنی‌اسرائیل «ای موسی! همان‌گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما نیز معبودی قرار ده» یعنی: برایمان بتی قرار ده که آن را پرستش کنیم، همان‌گونه که این قوم بتانی را می‌پرستند «گفت: به‌راستی شما قومی هستید که نادانی می‌کنید» زیرا شما چنان معجزات و نشانه‌های روشنی را مشاهده کردید که هرکس کمترین علم و دانایی‌ای می‌داشت، بعد از مشاهده آنها، از پرستش غیرحق تعالی وحشت می‌کرد و سخت تکان می‌خورد، اما شما در جهل و عناد و رنگ‌به‌رنگ‌شدن، سرسخت‌ترین خلق خدا هستید زیرا با وجود مشاهده آن همه معجزات، چنین درخواست و قیحانه‌ای را عنوان می‌کنید.

در روایات آمده است: یاران رسول خدا ﷺ دیدند که مشرکان درختی به نام «ذات‌انواط» را به پرستش گرفته و سلاح خویش را بر آن می‌آویزند پس به رسول

خدا ﷻ گفتند: «برای ما نیز ذات انوای قرار دهید چنان که آنها ذات انوای دارند!» رسول خدا ﷺ برآشفند و فرمودند: «نزدیک است شما نیز همان سخنی را بگویند که قوم موسی به وی گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنان که آنان خدایانی دارند!».

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۹].

آن گاه موسی ﷺ بر جهل آنان تأکید نهاده گفت: «در حقیقت آنچه این گروه» بت پرست «در آند» از پرستش بتان «بر باد و نابود است» تبار: نابودی و تباهی است «و آنچه انجام می‌دادند باطل است» یعنی: تمام اعمالی که انجام می‌دادند - و از جمله پرستش بتان - بر باد و بی‌بنیاد است پس ای قوم جاهل من! چرا از حق دلتنگ شده و دنبال این مزخرفات می‌گردید؟.

﴿قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۰].

گفت «موسی ﷺ» «آیا غیر از خدا معبودی برای شما بجویم» یعنی: چگونه غیر از خدا ﷻ معبودی برای شما بجویم درحالی که شما نشانه‌ها و معجزات بزرگی را از جانب حق تعالی مشاهده کرده‌اید که حتی مشاهده بعضی از آنها هم برای گرایش‌تان به یگانه‌پرستی کافی بود، آخر چگونه چنین کنم: «با آن که او شما را بر جهانیان» زمانتان «برتری داده است؟» با نعمت‌هایی که بر شما بخشیده است؛ چون نابود کردن دشمنانتان، جانشین‌ساختنتان در زمین، بیرون کردن‌تان از زیر بار خواری و پستی به سوی جایگاه برتری و عزت و هدایت نمودنتان به سوی دین حق؟ چگونه این همه نعمت معبود یگانه را با پرستش غیر وی پاسخ می‌دهید؟!

نسفی به مناسبت این آیه چنین روایت کرده است: «یهودی‌ای به حضرت علی ﷺ گفت: شما بعد از درگذشت پیامبرتان - قبل از آن که حتی آب وی<sup>۱</sup> خشک شود - باهم اختلاف کردید! علی ﷺ در پاسخ وی فرمود: شما هنوز آب‌پاهایتان<sup>۲</sup> خشک نشده بود که به موسی ﷺ گفتید: بتی را برای ما خدا قرارده!».

۱- یعنی: آب غسل وی، یا آبی که بر قبرش پاشیدید.

۲- بعد از خروج از دریای سرخ.

﴿وَإِذْ أَحْيَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ [الأعراف: ۱۴۱].

«و یاد کنید هنگامی که شما را از دست فرعونیان نجات دادیم، که شما را سخت شکنجه می‌کردند؛ پسرانتان را می‌کشتند و دخترانتان را زنده می‌گذاشتند» و شما را با چنان عذاب سختی تعذیب می‌کردند تا بدانجا که به آن عذاب عادت کرده بودید، همانند شتری که به چراگاه خویش عادت می‌کند پس چگونه بعد از نجات از چنان عذابی، بازهم دیگران را با ما شریک می‌گردانید؟ «و در این» نجات دادنتان از زیانها و عذابه‌های بزرگ «برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود» یعنی: نعمت بزرگی بود که خداوند ﷻ شما را با آن نعمت، آزمایش و امتحان می‌کرد که آیا به حق شکرگزاری وی قیام می‌کنید یا خیر؟

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۲].

«و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم» از جمله گرامیداشت و تجلیل خداوند ﷻ از موسی عليه السلام، تعیین این مدت به‌عنوان موعدی برای مناجات و سخن گفتن با وی بود. شاید بردن او به این میعادگاه برای آن بود تا حق تعالی بر ایمان و یقینش بیفزاید چنان‌که با محمد صلى الله عليه وآله در شب «اسراء و معراج» چنین کرد و نیز برای آن بود تا با وی پیمان ببندد و تورات را به وی بسپارد پس موسی عليه السلام به میعادگاه رفت و آن مدت را روزه گرفت «و آن میعاد را با ده شب دیگر به اتمام رساندیم تا آن‌که میعاد پروردگارش در چهل شب به سر آمد» یعنی: بعد از آن‌که موسی عليه السلام به وعده‌گاه رفت، بر آن میعاد، ده شب دیگر افزودیم.

بیشتر مفسران برآنند که آن چهل شب عبارت بود از: تمام ماه ذی‌القعدة و ده روز از ماه ذی‌الحجه بنابراین، موسی عليه السلام میقات را در روز عید قربان به اتمام رسانید و حق تعالی با وی در این روز سخن گفت. همچنین در همین روز بود که خداوند متعال، دین اسلام را برای حضرت محمد صلى الله عليه وآله به اکمال رسانید چنان‌که می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. «و موسی به برادرش هارون گفت» هنگامی که عازم کوه طور - میعادگاه

مناجات با پرورگارش - بود «در میان قوم من جانشین من باش و در اصلاح» حال بنی اسرائیل «بکوش» با حسن سیاست، اداره امور آنان به مهربانی و رسیدگی دلسوزانه به اوضاع و احوال آنان «و از راه و روش فسادگران پیروی نکن» یعنی: راه عاصیان را نرو و یاور ستمگران نباش بلکه راه اهل صلاح و اصلاح را بییما. این سخن؛ نصیحت، بیدارباش و تذکری از سوی موسی به برادرش هارون بود و الا هارون خود، نزد خداوند متعال پیامبری بزرگ مقدار است.

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِيكَ وَلَكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٣﴾﴾ [الأعراف: ١٤٣].

«و چون موسی به وعده‌گاه ما آمد» برای سخن گفتن با ما «و پروردگارش با او سخن گفت» یعنی: کلام خویش را بی‌واسطه و بدون کیفیت به او شنوید. به قولی: موسی عليه السلام کلام خداوند متعال را از تمام جهات شنید و آن هفتاد تنی که برای رفتن با وی به میعادگاه انتخاب شده بودند، نیز کلام حق را شنیدند «عرض کرد: پرورگارا! مرا به خویش بینا کن تا به سوی تو بنگرم». قتاده می‌گوید: «چون موسی کلام الهی را شنید، به دیدن وی نیز طمع بست و مشتاق دیدارش گردید». «فرمود» خدای سبحان «هرگز مرا نخواهی دید» با این چشم فانی در این دنیای فانی بلکه رؤیت من با چشمی ممکن است که باقی باشد، در سرایی که باقی و جاویدان است.

تعبیر ﴿لَنْ تَرَانِي﴾ مفید آن است که موسی خداوند متعال را در وقتی که طالب دیدن وی شد، ندید، اما دیدن حق تعالی در آخرت به احادیث متواتر به اثبات رسیده است، چنان تواتری که بر آشنایان به سنت مطهر پیامبر عليه السلام مخفی نیست، هم از این رو، خداوند متعال نفرمود: «لن أرى»: من هرگز دیده نمی‌شوم» بلکه فرمود: (لن ترانی: تو مرا نمی‌بینی). «ولی به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرارگرفت، مرا خواهی دید» یعنی: نه تو توان دیدن مرا داری و نه آنچه که از نظر جرم، صلابت و قوت از تو بزرگتر است - که عبارت از کوه می‌باشد - لذا اگر در هنگامی که من خود را به کوه می‌نمایم، کوه بر جای خود قرار گرفت و متزلزل نشد «مرا خواهی دید» ولی اگر کوه از برداشت تجلی رؤیت من ناتوان گشت، بدان که تو از کوه ناتوان‌تری. این سخن به

منزله ارائه تمثیلی برای موسی عليه السلام به وسیله کوه است. «پس چون پروردگارش به کوه تجلی کرد» یعنی: به کوه ظهور کرد. تجلی یک چیز، نمایان شدن آن است «آن کوه را ریزیز کرد» یعنی: تجلی ذات حق، آن کوه را پخش و متلاشی کرد، چندان که کوه در هم فرو ریخت و به زمین همواری تبدیل شد. به قولی: آن کوه؛ کوه طور بود. در حدیث شریف مرفوع انس آمده است: «کوه در زمین فرو رفت». «و موسی بیهوش بر زمین افتاد» صعقا: مأخوذ از صاعقه است، یعنی: از هوش رفت و بر زمین فرو افتاد. «و چون به خود آمد» از آن بیهوشی «گفت: تو منزهی» سبحانک: ای خدای سبحان! تورا تنزیه می کنم و به پاکی یاد می نمایم، به تنزیهی تمام «به درگاهت توبه کردم» از تکرار چنان درخواستی در دنیا «و من نخستین مؤمنانم» به تو، قبل از قوم خود که به عظمت و جلالت معترفند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حجاب پروردگار نور است، اگر آن را بردارد، انوار روی وی، تمام آنچه را که در منظرش از مخلوقاتش قرار می گیرند، می سوزاند».

﴿قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي أُصْطَفِيتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَالِمِي فَاخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ

مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ [الأعراف: ۱۴۴].

«فرمود: ای موسی! همانا من تو را به پیامها و به کلام خویش بر مردم برگزیدم» یعنی: تو را از میان مردم روزگارت به رسالت و شنوایدن سخن خود - بی هیچ واسطه‌ای - مخصوص گردانیدم «پس آنچه را به تو عطا کرده‌ام، بگیر» یعنی: این شرف بزرگ و این فخر عظیم نبوت و حکمت، یا کلام و مناجات را بگیر «و از شکرگزاران باش» بر این عطای بزرگ و این اکرام سترگ.

﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ

قَوْمَكَ يَا خُدُوًا بِأَحْسَنِهَا سَأُوْرِيكُمْ دَارَ الْفَلْسِقِينَ ﴿١٤٥﴾ [الأعراف: ۱۴۵].

«و برای موسی در الواح از هر چیزی» یعنی: از هر آنچه که بنی اسرائیل در دین و دنیایشان به آن نیاز داشتند «موعظه‌ای» قرار دادیم، که بنی اسرائیل و غیر آنان از آن پند و اندرز بگیرند «و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم» از احکامی که به روشنگری و تفصیل نیاز دارد «پس فرمودیم: آن را به قوت بگیر» یعنی: ای موسی! الواح را، یا موعظه‌ها و روشنگری‌های همراه با تفصیل را، با جدیت و نشاط بگیر و به آنچه در آنهاست، عمل کن. الواح: به قول راجح، الواح تورات بود «و به قومت دستور

بده تا به بهترین آنچه در آن است عمل کنند» یعنی: به بهترین احکامی که در تورات است - از تکالیفی که پاداش آنها بیشتر است - عمل کنند. شایان ذکر است که صبر و پایداری در برابر نیرنگ و تجاوز دیگران، عفو و گذشت، عمل به عزیمت نه رخصت، انجام دادن احکام شرعی به نیکوترین وجه آن و ترک اعمال منهی، از جمله بهترین موعظه‌ها و احکام تورات بود. بدین‌سان، موسی علیه السلام مأمور شد تا خودش احکام تورات را با قوت و شدتی بیشتر از آنچه که قومش را بدان امر می‌کند، بگیرد و بدانها عمل کند «به‌زودی سرای نافرمانان را به شما نشان خواهیم داد» تا از دیدن آن عبرت بگیرید. به قولی: مراد از سرای نافرمانان، منازل کفار از ستمگران فرعون و عمالقه است.

﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعُغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٤٦﴾﴾ [الأعراف: ١٤٦].

«به زودی کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از آیات خود» یعنی: از فهم کتاب خود، یا از ایمان آوردن به آن «باز خواهیم داشت» زیرا تکبر، فقط شایسته ذات من است «به‌طوری که اگر هر نشانه‌ای را بنگرند، به آن ایمان نیاورند» با وجود بسیاری نشانه‌ها و معجزه‌ها و دلالت روشن آنها بر حق «و اگر راه راستی را ببینند، آن را در پیش نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه خود قرار دهند، این» بازداشتن و رویگردان ساختن‌شان از نشانه‌های حق و مخالفت‌شان با حق «بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و از آن غافل ماندند» به غفلت عناد و اعراض، نه غفلت سهو و جهل. یعنی: حق تعالی دل‌هایشان را بدان جهت از ایمان و تصدیق به رسالت برگردانید که آنها به انگیزه استکبار و گردنکشی، بر تکذیب و رویگردانی از حق اصرار ورزیدند، به رغم آن که معجزات بسیاری را هم دیدند.

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾﴾ [الأعراف: ١٤٧].

«و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را» یعنی: روبروشدن با آنچه را که در آخرت بدان وعده داده شده‌اند «تکذیب کردند، اعمال‌شان حبط شده است» با آن که این اعمال در جایگاهی قرار داشت که از آن امید منفعت برده می‌شد. حبط شدن: بی‌اثر شدن

اعمالی است که صورت ظاهر آنها، صورت طاعت است؛ چون صدقه و صلّه رحم «آیا جز در برابر کار و کردارشان جزا می‌یابند»؟ یعنی: خداوند به هیچ وجه بر آنها ستم نکرده و بر کیفری که سزاوار آن بوده‌اند، نیفزوده است.

﴿وَأَتَّخَذَ قَوْمٌ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوُا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿۱۴۸﴾﴾ [الأعراف: ۱۴۸].

«و قوم موسی پس از او» یعنی: پس از رفتنش به کوه طور «از زیورهای خود» یعنی: از زیورهایی که در شب گریز خود، از مصریان به عاریت گرفته بودند «مجسمه گوساله‌ای برای خود ساختند» یعنی: تمثالی از گوساله کامل بی روحی «که صدای گاو داشت» آن‌گاه این گوساله را به خدایی گرفتند. شایان ذکر است که گاوپرستی عادتی از عادات قوم فرعون بود. خوار: صدای گاو است، چون بانگ برکشد.

روایت شده‌است که موسی با قوم خود وعده گذاشت که به مدت سی شب به طور برود و پس از آن، از میعادگاه برگردد. اما چون مأمور شد که ده شب دیگر را بر آن مدت بیفزاید، نتوانست سر قرار معین به‌میان قومش بازگردد. در این هنگام «سامری» که بنی اسرائیل از وی حرف‌شنوی داشتند، به آنان گفت: با شما زیوراتی از کسان فرعون است که آنها را به عاریت گرفته بودید تا خود را در مراسم عید بیارایید و اکنون که خداوند کسان او را غرق کرده، آن زیورات را نزد من آورید. بنی اسرائیل از وی اطاعت کرده زیورات را به وی سپردند و او از آنها تمثال گوساله‌ای ساخت، سپس مشتی از خاکی را که از نقش سم اسب جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام برگرفته بود، در آن افکند و در نتیجه، آن تمثال آواز گاو برداشت. «آیا ندیدند که آن گوساله با آنان هیچ سخن نمی‌گوید» چه رسد به این که قادر به جلب منفعت یا دفع مضرتی از آنان باشد «و هیچ راهی بدانها نمی‌نمایاند»؟ یعنی: آیا ندیدند که آنان را به هیچ راه خیر حسی یا معنوی‌ای دلالت و راهنمایی نمی‌کند؟ پس چگونه او را بر کسی ترجیح می‌دهند که اگر تمام دریاها مرکب گردند تا کلماتش را بنویسند، قبل از آن که کلمات وی به‌پایان آید، آب دریاها تمام می‌شود و هم‌اوست که خلق را به سوی حق هدایت کرده‌است؟ «آن» گوساله «را گرفتند» به خدایی و پرستش «در حالی که ستمکار بودند» بر نفس خود به این کار. یا ستمکار بودند در همه چیز. و چه ستمی از شرک بزرگتر است؟

﴿وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۹].

«و چون سخت پشیمان شدند» از پرستش گوساله. به قولی: این ندامت‌شان پس از بازگشت موسی عليه السلام از میقات بود «و دیدند که واقعا گمراه شده‌اند» یعنی: دریافتند که با پرستش گوساله، به معصیت خدای سبحان مبتلا گشته‌اند «گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و بر ما نبخشد، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود» در دنیا و آخرت. چنین بود که با فریاد و استغاثه و تضرع مخلصانه، به خدای منان پناه بردند و با خلوص دل به وی التجا کردند.

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَفْتُلُونِي فَلَا تَشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۵۰].

«و چون موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت» از کوه طور. بعضی گفته‌اند: تأسف، حالتی فراتر و سخت‌تر از خشم است «گفت: پس از من، چه بد جان‌شینی برای من بودید!» و در غیابم چه بد عمل کردید! «آیا بر فرمان پروردگارتان شتاب کردید» یعنی: آیا بر میعاد چهل روزه‌ای که پروردگارم به من وعده داده بود، شتاب کردید؟ چرا مهلت ندادید که این میعاد به‌سر آید؟ و در غیابم این عمل زشت و نامیمون را مرتکب شدید؟ یا معنی این است: آیا با پرستش گوساله به‌سوی عذاب پروردگارتان شتاب کردید؟ «و الواح را افگند» یعنی: موسی عليه السلام چون بر قومش وارد شد و دید که به پرستش گوساله زانو زده و معتکف عبادت آن هستند، از شدت خشم و تأسف، الواح را بر زمین افگند. این قول جمهور علما - از سلف و خلف - است. نقل است که الواح تورات از زمرد، یا از یاقوت بود. در حدیث شریف آمده است: «خداوند بر موسی ببخشد؛ به‌راستی که بیننده چون شنونده نیست زیرا وقتی خدای عز وجل به او خبر داد که قومش بعد از او گمراه شده‌اند، با شنیدن این خبر الواح را به زمین نیفگند ولی چون آنان را به معاینه و مشاهده در این حالت دید، الواح را به زمین افگند». «و سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود می‌کشید» موسی عليه السلام در اعتراض به این امر که چرا برادرش هارون، جلو این فتنه سامری را نگرفته و رسم باطل پرستش گوساله را



تغییر نداده، سر وی را گرفت و او را می کشید «هارون گفت: ای فرزند مادرم! این قوم مرا ضعیف شمردند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند» پس توان آن را نداشتم که این انحراف و باطلشان را تغییر دهم. دلیل این که هارون علیه السلام گفت: ای فرزند مادرم! و نگفت: ای برادرم! این بود که آن جمله، جمله‌ای مهرانگیز و عاطفه‌باری بود و گرنه، موسی و هارون دو برادر اعیانی (پدری و مادری) یک‌دیگر بودند. دلیل دیگر این بود که مادرشان - چنان که گفته‌اند - زنی مؤمنه بود «پس مرا دشمن شاد نکن» با مؤاخذه و اهانت به من، که این همان آرزوی قلبی گوساله‌پرستان است «و مرا در شمار گروه ستمگر قرار نده» یعنی: با خشمگین شدن بر من، مرا در شمار قوم ستمگر، یعنی گوساله‌پرست قرار نده، آخر من بسان آنان مرتکب این عمل زشت نگردیده‌ام. یا معنی این است: به این باور نباش که من هم از آنان هستم.

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۵۱].

پس چون برای موسی علیه السلام برائت هارون محقق شد «گفت: پرودگارا! من و برادرم را بیامرز» موسی علیه السلام خواست تا با این دعا، بیم شماتت و دشمن‌کامی را از ساحت برادرش برطرف سازد، گویی او نحوه رفتار خود با برادرش را به نکوهش گرفت و چنین نشان داد که رفتاری این‌گونه با وی، هیچ توجیهی نداشته است و در عوض کوتاهی و قصوری که از او در حق برادرش سرزد، برایش از بارگاه حق تعالی طلب مغفرت کرد و به علاوه آن، از پروردگارش چنین تمنا کرد: «و ما را در پناه رحمت خود درآور، که تو مهربان‌ترین مهربانانی» پس عصمت خویش در دنیا و بهشت خویش در آخرت را از ما دریغ نکن.

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ

نَجَزَى الْمُفْتَرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۵۲].

«همانا کسانی که گوساله را گرفتند» به خدایی و پرستش «به زودی خشمی از جانب پروردگارشان به آنان خواهد رسید» و چه بسا که این خشم، همان کیفر کشتن یک‌دیگر باشد که در دنیا بر آنان نازل شد<sup>۱</sup> زیرا مأمور شدنشان به کشتن یک‌دیگر؛ از خشم خداوند جل جلاله بود «و» به زودی به آنان «ذلتی در زندگی دنیا» خواهد رسید. این ذلت مخصوص کسانی است که گوساله را به پرستش گرفتند و شامل نسل‌های بعد از آنان نمی‌شود «و ما افتراکنندگان را این‌گونه جزای دهیم» و

از آن جمله، این گروهی را که به عبادت تمثال گوساله رو آوردند، در حالی که معبودشان نبود. پس هر کسی که بر خدای سبحان افترا و دروغ بندد، به زودی در زندگی دنیا بر او خشم و خواری‌ای از سوی خدای سبحان خواهد رسید چنان که به آن گوساله پرستان رسید.

علما می‌گویند: هر صاحب بدعتی ذلیل است.

﴿وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَعَٰمَنُوا بِإِنِّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأعراف: ۱۵۳].

«ولی کسانی که مرتکب سیئات شدند» هر سیئه‌ای؛ اعم از کفر و معاصی «سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند» با خلوص نیت و از صدق دل «قطعا پروردگار تو بعد از آن» یعنی: بعد از آن توبه، یا بعد از ارتکاب آن سیئه «آمرزگار مهربان است» لذا کارنامه سیاهشان را محو کرده و به رحمت خویش آنان را به بهشت وارد می‌کند. البته این حکم عامی است که شامل پرستشگران گوساله نیز می‌شود تا بدانند که گناه هر چند بزرگ باشد، عفو خداوند متعال از آن بزرگتر است.

﴿وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۴].

«و چون خشم موسی خاموش شد، الواح را» که در هنگام خشم خویش آنها را افکنده بود «برگرفت» از «سکون» خشم به «سکوت» آن تعبیر شد، گویی خشم انسان در حالت فوران و جوشش، سخن می‌گوید. زمخشری می‌گوید: «این آیه‌خشم را به صورت شخص برآشفته‌ای تصویر می‌کند که امر و نهی می‌کند و مثلا به موسای خشم‌آلود می‌گوید: به قومت چنین و چنان بگو، الواح را بینداز، سر برادرت را بکش! و این از لطایف تشبیه قرآنی است». «و در نسخه آن برای کسانی که از پروردگارش بیمناک بودند، هدایت و رحمتی بود» یعنی: در آنچه که از الواح شکسته استنساخ گردیده و به الواح جدید نقل داده شده بود، هدایت و رحمتی بود، هدایتی که بنی اسرائیل به وسیله آن به احکام شرعی راه می‌یافتند و رحمتی که از عمل به آن احکام، بر آنان فیضان می‌شد.

قتاده می‌گوید: «موسی گفت: ای پروردگار! من در الواح تورات اوصاف امتی را می‌یابم که بهترین امت پدید آورده شده در روی زمین برای مردم هستند، امتی که به

معروف امر و از منکر نهی می‌کند.. پس آنان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی گفت: ای پروردگار! من در الواح اوصاف امتی را می‌یابم که در آفرینش خویش آخرین، اما در ورود به بهشت، پیش‌آهنگ است، پروردگار! ایشان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی گفت: ای پروردگار! من در الواح اوصاف امتی را می‌یابم که مصاحفشان در سینه‌هایشان است و آن را از سینه‌های خویش می‌خوانند، پروردگار! ایشان را از امت من گردان. پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. قتاده می‌گوید: به ما نقل شده است که در این هنگام موسی علیه السلام الواح را بر زمین انداخت و گفت: بار خدایا! پس مرا نیز از امت احمد بگردان»<sup>۱</sup>.

﴿وَإِخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِنِّي أَتَّهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿١٥٥﴾﴾ [الأعراف: ١٥٥].

«و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات ما» یعنی: برای آوردن ایشان به وعده‌گاهی که ما برایش مقرر کرده بودیم «برگزید» زیرا بعد از آن که قومش به گوساله‌پرستی روی آوردند، پروردگار تعالی به وی دستور داد که با جمعی از بنی‌اسرائیل، در آن میعاد معین به کوه طور بیاید تا نمایندگان قومش از پرستش گوساله عذرخواهی کنند «و چون رجفه» یعنی: زلزله سخت «آنان را فروگرفت» نقل است که آنها را چنان زلزله‌ای فروگرفت که همه مردند «موسی گفت: ای پروردگار من! اگر می‌خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاک می‌کردی» موسی علیه السلام این سخن را از سر افسوس و اندوه گفت. یعنی: اگر اراده نابود ساختن ما را داشتی، ای کاش ما را قبل از آن که به سویت بیاییم، به علت گناهانمان نابود می‌کردی زیرا اکنون از آن بیم دارم که بنی‌اسرائیل بگویند؛ من آنان را با نیرنگ و توطئه پیش ساخته‌ای از سوی خود، به قتلگاه کشانیده‌ام! آن‌گاه ادامه داد: «آیا ما را به سزای آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند، هلاک می‌کنی؟» به قولی: مراد موسی علیه السلام از «کم‌خردان»، سامری و یارانش بودند

۱- ابن کثیر این روایت را در تفسیر خویش نقل کرده و آن را ضعیف هم نخوانده است

«این حادثه جز امتحان تو نیست» یعنی: قضیه سامری و پرستش گوساله، فقط آزمایشی از سوی توست «هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هرکه را بخواهی، هدایت می‌کنی» پس تو هستی که هدایت و گمراهی به دست توست، امر؛ امر تو و حکم؛ حکم توست، هرکه را بخواهی، هدایت می‌کنی و هرکه را بخواهی، گمراه می‌گردانی، ملک؛ تماما ملک تو و خلق و امر همه از آن توست لذا اگر بخواهی، قطعاً این بی‌خردان را هدایت می‌کنی.

آن‌گاه موسی علیه السلام به‌سوی دعا و جلب مهربانی پروردگار بازگشت و گفت: «تو ولی مایی» یعنی: متولی و کارساز امور مایی «پس ما را بیامرز» در برابر لغزش‌ها و گناهی که مرتکب شده‌ایم «و به ما رحم کن» به رحمت گسترده خویش که فراگیر همه چیز است «و تو بهترین آمرزندگان».

﴿وَأَكْتُبُ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا وَإِلَيْكَ قَالِ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۶﴾﴾ [الأعراف: ۱۵۶].

«و بنویس» یعنی: مقدر کن «برای ما در این دنیا نیکی‌ای» یعنی: با توفیق دادن ما بر انجام اعمال صالح، یا با سرازیر ساختن نعمت‌ها در این دنیا بر ما فضل و عنایت بفرما، که در رأس آنها، نعمت عافیت و گشایش در رزق است «و در آخرت نیز» یعنی: در آخرت نیز برای ما بهشت را بنویس «زیرا که ما به‌سوی تو بازگشته‌ایم» و از گمراهی توبه کرده‌ایم. از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «بنی اسرائیل را از آن‌رو، بیهود نامیدند که آنان گفتند: اناهدنا الیک». «خداوند فرمود: عذاب خود را به هرکس بخواهم می‌رسانم» از کسانی که بر آن نیستم تا آنان را ببخشایم. مراد از عذاب: زلزله سختی است که بدان گرفتار شدند، یا هرگونه عذابی - از جمله عذاب این گروه - در تحت آن داخل است «و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است» اعم از مکلفان و غیر آنها و مسلمان و کافر را.

سپس حق تعالی خبر می‌دهد که او به‌زودی این رحمت فراگیر را بر گروههای زیر مقرر خواهد داشت:

«و به زودی رحمت کامله خود را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند» از شرک و گناهان «و زکات» فرض «را می‌دهند و کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند» یعنی: به تمام کتاب‌های ما تصدیق و اذعان می‌کنند، «مقرر می‌دارم» که اینان امت محمد صلی الله علیه و آله هستند.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ  
وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ  
الْحَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ  
وَنَصَرُوهُ وَأَتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾﴾ [الأعراف: ١٥٧].

«همانان که از این پیامبر امی پیروی می‌کنند» که محمد ﷺ است. امی: یعنی: از امت‌های غیر اهل کتاب. به قولی: امی کسی است که خواندن و نوشتن را نمی‌داند و در اصل از «ام» یعنی مادر است، به این معنی که مادرش او را از خود جدا نکرده تا علم و دانش بیاموزد. کلمه «امی» به‌عنوان وصف رسول گرامی اسلام، فقط دو بار در قرآن کریم به‌کار رفته است، یکی در این آیه و دیگری در آیه بعدی «همان که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند» یعنی: یهود و نصاری، نام و اوصاف آن حضرت ﷺ را در دو کتابی که مرجع دینی آنهاست، نوشته می‌یابند.

از عطاء بن‌یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن‌عمر بن‌عاص - رضی الله عنهما - ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول خدا ﷺ بیاگاهان! فرمود: «آری والله! آن حضرت ﷺ در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده‌اند، از جمله این‌که در تورات آمده است: ای پیامبر آخرالزمان! بی‌گمان ما تو را شاهد، مژده‌دهنده، بیم‌دهنده و پناهگاهی برای امی‌ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده‌ایم، تو نه در شتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و دادکننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی‌دهی بلکه عفو می‌کنی و درمی‌گذری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمی‌کند تا آن‌گاه که به وسیله تو ملت کج و منحرف را راست گرداند، به این‌که بگویند: «لااله الاالله» و به وسیله تو چشم‌های نابینا و گوش‌های ناشنوا و دل‌های غلف‌شده را باز می‌گرداند». «پیامبری که آنان را به معروف امر می‌کند» معروف: تمام مکارم اخلاقی‌ای است که در دل‌ها پسندیده است، نه زشت و ناپسند «و آنان را از منکر نهی می‌کند» منکر: یعنی آنچه که دل‌ها آن را زشت و ناپسند می‌شناسد؛ چون بدی‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی و کردارها و گفتارهای زشت و نامیمون. در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «چون حدیثی را از من شنیدید که دل‌های شما آن را می‌پسندید و موها و پوست‌های شما برای آن نرم و ملایم می‌شد (یعنی بر جان و دل شما می‌نشست و بر تن و روان

شما تأثیر می‌گذاشت) و چنین می‌یافتید که آن حدیث به (قلب) شما نزدیک است پس من سزاوارترین شما به (گفتن) آن حدیث هستم، اما اگر حدیثی را از من شنیدید که دل‌هایتان آن را نپسندید و موها و پوست‌هایتان از آن نفرت ورزید (یعنی از شنیدن آن منزجر شدید) و چنین می‌یافتید که آن حدیث از شما دور است؛ بدانید که من دورترین شما از آن حدیث هستم». «و پیامبری که برای آنان پاکیزه‌ها را حلال می‌گرداند» یعنی: اشیای لذیذ را و به‌خصوص آنچه را که بر بنی‌اسرائیل به‌سبب گناهان‌شان حرام گردیده بود «و چیزهای ناپاک را برای‌شان حرام می‌گرداند» یعنی: نجاست‌ها و پلیدی‌های حقیقی - همانند حشرات و گوشت خوک - را، به سبب قبح و زبانی که در آنهاست. خبائث: هر چیزی است که طبع سلیم آن را پلید و نفس آن را ناپاک بشمارد و تناول آن سبب درد و آفت گردد. بعضی از علما می‌گویند: هر خوراکی‌ای را که خداوند متعال حلال گردانیده، آن خوراکی پاکیزه است و هم در جسم و هم در دین سودمند می‌باشد و هر چه را که خداوند متعال حرام گردانیده، آن چیز - هم در جسم و هم در دین - پلید و زینبار است. «و پیامبری که از دوش آنان بار گران آنان را» یعنی: تکالیف شاقه سنگین را «و قیدوبندهایی را که بر آنان بوده است، بر می‌دارد».

تکالیف شاقه‌ای که بنی‌اسرائیل به آن مکلف بودند، تکالیفی نبود که در آن مصلحتی ذاتی نهفته باشد بلکه آن تکالیف، به‌عنوان مجازاتی بر اعمال بدشان برآنان وضع شده بود؛ چون تحریم غنایم جنگی، تحریم همنشینی با زن حائض، بریدن موضع نجاست از لباس و قتل نفس به‌عنوان نشانه‌ای بر توبه پس بدانید که این پیامبر امی؛ پیام‌آور آسانی و بخشایش است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «بعثت بالحنيفية السمحة: به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

«پس کسانی که ایمان آوردند» از شما بنی‌اسرائیل و از دیگران «به او» یعنی: به محمد ﷺ «و بزرگش داشتند» یعنی: حرمت او را نگه‌داشتند «و یاریش کردند» یعنی: به یاری وی علیه دشمنانش قیام کردند «و» به‌همراه پیروی از خودش «نوری را» یعنی: قرآنی را «که با او نازل شده است، پیروی کردند» با عمل به سنت وی که شامل اوامر و نواهی است «آنان همان رستگارانند» که به خیر و فلاح فائز شده‌اند، نه غیر آنان از امت‌های دیگر.

این اوصافی است که اولاً و قبل از هرکس دیگر بر صحابه بزرگوار، پاک‌کردار و منقبت آثار رسول خدا ﷺ انطباق دارد، صحابه عالی‌مقداری که به آن پیامبر هدی

ایمان آورده و همراه با ایشان جهاد کردند، ایشان را بزرگ و گرامی داشتند، از ایشان حمایت کردند و جانهای خود را در راه نشر دعوت ایشان فدا نمودند. بعد از آن این اوصاف، بر تابعین آنان، یعنی کسانی که از صحابه به نیکویی تبعیت کردند، انطباق دارد. سپس بر هرکس دیگری که تا روز قیامت بر روش و سیرت ایشان حرکت کند. البته کسانی از بنی اسرائیل که به پیامبر ما ﷺ ایمان آورده و ایشان را یاری کرده‌اند، یا می‌کنند، نیز شامل این بشارت هستند.

پس در روز میعاد با بنی اسرائیل در کوه طور بود که خدای عزوجل قباله رحمت را به نام امت اسلامی نوشت. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «موسی علیه السلام از پروردگارش درخواستی کرد، اما خدای عزوجل آنچه را او خواسته بود، به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امت‌شان داد و فرمود: ﴿فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...﴾ لذا هرچه را که موسی علیه السلام از پروردگارش در این آیه خواسته بود، همه را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم عنایت کرد.»

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ ۗ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۸﴾﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«بگو: ای مردم!» این خطابی عام برای همه مردم است، اعم از سرخ و سیاه و عرب و عجم‌شان «من پیامبر خدا به‌سوی همه شما هستم» بدون استثنا. بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به‌سوی همه بشریت و فراتر از آن به‌سوی کافه انس و جن فرستاده شده‌اند، نه چون غیرشان از پیامبران علیهم السلام که مخصوصا به‌سوی قوم خود برانگیخته می‌شدند. پس آشکارترین مزیت رسالت اسلامی این است که: این رسالت؛ عام، فراگیر و ابدی است.

احادیث بسیاری نیز بر اصل عمومیت رسالت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم تأکید گذاشته‌اند، چون حدیث شریف وارده به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده که به هیچ‌یک از انبیای قبل از من داده نشده است:

۱- با رعب و وحشتی که از من در قلب دشمنم افکنده می‌شود، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.

۲- تمام زمین برایم سجده‌گاه و پاک قرار داده شده پس هرکس از امتم در هر جایی از زمین که هست، همین که وقت نمازش فرا می‌رسد، باید نماز بگزارد.

۳- غنایم جنگ برایم حلال شده، درحالی که قبل از من برای کسی حلال نشده بود.

۴- به من (حق) شفاعت داده شده.

۵- پیامبران قبل از من مخصوصا به سوی قوم خویش برانگیخته می شدند، درحالی که من به سوی عموم مردم برانگیخته شده‌ام.<sup>۱</sup>

آری! ای پیامبر! بگو: من فرستاده خدا ﷺ به سوی عموم شما هستم «همان خدایی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست، هیچ معبودی جز او نیست» زیرا کسی که فرمانروای آسمان و زمین و مابین آنها باشد، فقط او معبود برحق است. همچنین بگو: پروردگار من کسی است «که زنده می کند و می میراند» لذا فقط او سزاوار یگانگی در ربوبیت است «پس به خدا و به پیامبرش که نبی امی است ایمان آرید» امی بودن پیامبر ﷺ، از بزرگ‌ترین ادله رسالت ایشان است زیرا پیامبری که خود امی است، قرآنی را به عنوان معجزه نبوت خود آورده که شگفتی‌های آن پایان ناپذیر است و سنتی را با خود به همراه آورده که کمالات آن حدومرزی ندارد «کسی که الله و کلمات او را تصدیق می کند» یعنی: پیامبری که آنچه را پروردگار بر خودش و بر انبیای قبل از وی نازل کرده، تصدیق می کند «و او را پیروی کنید، باشد که هدایت شوید» به سوی راه راست. یعنی: بی گمان راهیابی به امور دین، با پیروی از آن حضرت ﷺ ممکن و میسر است، چه از سوی بنی اسرائیل و چه غیرشان از امت‌ها و ملت‌ها.

﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۹].

بعد از آن که خداوند متعال، داستان سامری و یارانش و تزلزل بنی اسرائیل را در دین‌شان بیان کرد، در اینجا حال گروه دیگری از قوم موسی ﷺ را بیان می کند که با آن گروه مخالفند: «و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند» یعنی: مردم را به سوی هدایت دعوت می کنند، در حالی که خود به لباس حق ملبس و به زیور هدایت آراسته‌اند. یا معنی این است: به وسیله حقی که خود به آن آراسته‌اند، مردم را راهنمون می شوند «و به آن» یعنی: به حق «داوری می نمایند» به شیوه عادلانه در حکم و قضاوت میان خویش. یا به حق عمل می کنند - همچون عبدالله بن سلام و امثال وی از اهل کتاب.

۱ - این حدیث شریف، برای استشهاد، در چندین جا از این تفسیر شریف به تکرار نقل شده است.



﴿وَقَطَعْنَاهُمْ أَثْنَئَىٰ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَن  
 أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ أَئِنَّتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ  
 وَظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَمَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا  
 ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [الأعراف: ۱۶۰].

«و آنان را» یعنی: قوم موسی علیه السلام را «به دوازده سبط تقسیم کردیم» یعنی: بعضی از آنان را از بعضی دیگر متمایز گردانیدیم، تمایزی که به تقسیم شدن آنها به واحدهای «اسباط» انجامید به طوری که هر سبط منفردا معروف و شناخته شده بود و از خود نقیب (نماینده‌ای) داشت. اسباط جمع سبط: نام واحد اجتماعی یهودیان قدیم است «که هریک امتی بودند» یعنی: هر سبط، قبیله‌ای از نسل یک پدر - از فرزندان یعقوب علیه السلام - بودند «و به موسی وحی فرستادیم، آن‌گاه که قومش از او آب خواستند» هنگامی که در دشت (تیه) دچار تشنگی شدند «که با عصایت بر سنگ بزین پس، از آن جوشید» یعنی: موسی علیه السلام با عصایش به سنگ زد، آن‌گاه از آن سنگ جوشید و روان شد «دوازده چشمه» به تعداد اسباط و برای هر سبطی چشمه‌ای پدید آمد که از آن می‌نوشیدند «هرگروهی آبشخور خود را بشناخت» یعنی: هر سبطی چشمه مخصوص به خود را که از آن می‌نوشید، شناخت «و ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم» تا در آن دشت، آنان را از گرمای خورشید نگهبان باشد و هر جا که می‌رفتند، آن ابر سایبان با آنان حرکت می‌کرد و می‌رفت و هر جا که اقامت می‌گزیدند، با آنان می‌ایستاد و مقیم می‌شد «و بر آنان من و سلوی» یعنی: ترنجبین و بلدرچین «را نازل کردیم» توضیح من و سلوی، درسوره «بقره/۵۷» گذشت «از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی‌تان کرده‌ایم بخورید» یعنی به آنان گفتیم: از چیزهای لذیذ و پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم، بخورید «و بر ما ستم نکردند» با مخالفت و کفران نعمت و عدم قدرشناسی آنچه که باید پاس آن‌را می‌داشتند «بلکه بر خودشان ستم می‌کردند» زیرا فرجام شوم این ناسپاسی‌شان، به خودشان برمی‌گشت.

پس قومی که با پیامبر خودشان چنین رفتاری داشته باشند، از آنان بعید نیست که دین و دعوت جدید را هم رد نمایند لذا ای امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم! موضع‌گیری‌های یهود در قبال دعوت اسلامی را بعید نپندارید، در عین حال، به هوش باشید که مانند آنان در این منجلاب نیفتید.

﴿وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا  
الْبَابَ سُجَّدًا نَّعْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۶۱﴾﴾ [الأعراف: ۱۶۱].

«و یادکن هنگامی را که به آنان گفته شد: در این شهر سکونت گزینید» یعنی: در شهر بیت المقدس «و از آن بخورید» یعنی: از نعمت‌ها و پاکیزگی‌هایی که در آن سرزمین است، بخورید «هرجا که خواستید» یعنی: در هر مکانی از مکانهای آن که خواستید «و بگویید: حطه» تفسیر «حطه» در سوره «بقره/۵۸» گذشت «و سجده‌کنان از دروازه شهر در آید» یعنی: با گفتن کلمه «حطه»، از دروازه بیت المقدس سجده‌کنان در آید «تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم» یعنی: چون پیروزمندانه وارد شهر بیت المقدس شدید و غرور و بدمستی پیروزی بر شما چیره نشد، در نتیجه برای ما خاشع و زبون و فروتن گشته گوشی شنوا و جانی مطیع و به فرمان داشتید؛ این خود آمرزشی برای گناهان شماست «و به زودی بر پاداش نیکوکاران خواهیم افزود» با نعمت‌هایی که بر آنان می‌بخشاییم.

به این ترتیب، به آنان دو وعده داده شد: یکی وعده آمرزش عام برای همگی به شرط اطاعت و دیگری وعده‌ای مخصوص به نیکوکاران در مورد افزودن بر پاداششان. از روایات چنین بر می‌آید که: دستور ورود به بیت المقدس برای یهودیان، در زمان یوشع، جانشین موسی عليه السلام داده شد.

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ  
السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿۱۶۲﴾﴾ [الأعراف: ۱۶۲].

«پس کسانی از آنان که ستم کردند، سخنی را که به آنان گفته شده بود، به سخن دیگری تبدیل کردند» یعنی: به جای (حطه)، کلمه بی‌معنای دیگری چون «حنطه» یا «حبه فی شعره» گفتند، که بیان آن در سوره «بقره» گذشت «پس به سزای آن که ستم می‌کردند» یعنی: به سبب ستم‌شان «عذابی از آسمان بر آنان فرو فرستادیم» که این عذاب به قول گروهی از علما، عذاب طاعون بود. گویند: در این طاعون، هفتاد هزارتن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند.

نظیر این آیه در سوره «بقره/۵۹» نیز گذشت.

﴿وَسَأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۱۶۳﴾﴾ [الأعراف: ۱۶۳].

«و سؤال کن» ای محمد ﷺ! «از یهود» برای توبیخ، یادآوری و متوجه ساختن آنها نسبت به آنچه بر گذشتگان شان روی داد، همانان که چون دین خدای ﷻ را به بازی گرفتند و بر امر و نهی وی نیرنگ بازی کردند، مسخشان کرد، آنان عبارت بودند: «از اهالی آن شهری که در کنار دریا بود» بیشتر مفسران برآند که: مراد از آن، شهر «ایله» است که در جوار خلیج عقبه واقع شده. امروزه نیز خلیج «ایلات» معروف است و یهودیان نام قدیمی آن را احیا کرده و شهر مجاورش را «ایلات» نامیده‌اند. به قولی دیگر: آن شهر، شهر «طبریه» بود. اعراب، شهر را قریه می‌نامند، به این جهت، تعبیر: ﴿وَسَأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ﴾ گویای معنی است. «هنگامی که تجاوز می‌کردند» از حدود الهی با شکار ماهی «در روز شنبه» درحالی که در آن روز از شکار ماهی منع شده بودند «آن‌گاه که روز شنبه آنان» یعنی: روزی که آنان به تعظیم روز شنبه مشغول می‌شدند «ماهیهایشان به‌طور آشکاری بر روی آب می‌آمدند» به‌گونه‌ای که در دسترس و آماده شکار بودند «و روزی که شنبه نمی‌داشتند» یعنی: روزهای دیگر، غیر از روز شنبه «به‌سوی آنان» ماهی‌ای بر روی آب «نمی‌آمد، این‌گونه ما آنان را به‌سبب آن که نافرمانی می‌کردند، می‌آزمودیم» یعنی: خدای ﷻ به‌سبب ظهور نافرمانی در میانشان، آنان را مورد ابتلا و آزمایش قرار داد و با دستور بزرگداشت روز شنبه، از شکارکردن در آن روز که سبب حرمت‌شکنی آن می‌شد، نهی‌شان کرد ولی درعین حال، برای آزمایش آنان چنین مقدر کرد که در آن روز، ماهیان بسیاری بر سطح آب بیایند به‌طوری که گرفتن و شکارکردن آنها بسیار سهل و ساده بود، اما در روزهای دیگر، ماهی‌ها اصلاً به سطح دریا و بر روی آب نمی‌آمدند به‌طوری که به سختی قادر به شکارکردن آنها بودند. آری! این فرمان الهی، امتحانی برای آنان بود که میزان توانایی‌شان را بر شکیبایی در برابر محرمات الهی نشان می‌داد پس گروهی از آنان نتوانستند از شکار در این روز شکیبایی کنند لذا برای شکار در آن، حيله‌ای اندیشیدند - که تفصیل آن در سوره‌های «بقره» و «نساء» گذشت.

﴿وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾﴾ [الأعراف: ۱۶۴].

«و آن‌گاه که گروهی از آنان گفتند» گروهی از صالحان آن شهر به جمعی دیگر از صالحان که در نصیحت و موعظه تجاوزگران و حرمت‌شکنان روز شنبه جدوجهدی بلیغ می‌کردند، گفتند: «برای چه قومی را پند می‌دهید که خداوند هلاک‌کننده آنهاست» یعنی: ریشه‌کن کننده آنهاست با عذاب؟ «یا عذاب‌کننده آنان است به عذابی سخت» به سبب حرمت‌شکنی و گناه و نافرمانی‌شان؟ این سخن را هنگامی گفتند که از قبول موعظه از سوی حرمت‌شکنان و دست‌کشیدنشان از ارتکاب گناه، مأیوس شدند. «گفتند» اندرز دهندگان: «تا برای ما عذری نزد پروردگارتان باشد» یعنی: اندرز ما به آنان در حکم پیشکش کردن معذرتی به درگاه پروردگار است تا حق تعالی ما را به ترک امر به معروف و نهی از منکر که از واجبات مهم دینی بر ذمه ماست، مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار ندهد «و شاید آنان پرهیزگاری کنند» و بر اثر این اندرزهای پی هم ما، از نافرمانی‌ای که در آن غوطه‌ورند، دست بکشند.

بایسته یادآوری است که بنی‌اسرائیل، در مورد شکار در روز شنبه به سه گروه تقسیم شده بودند: گروهی نافرمانی نموده و شکار کردند، گروهی بی‌طرفی و گوشه‌گیری اختیار کرده نه از آن نهی کردند و نه خود نافرمانی نمودند و گروه سوم در عین این که خود نافرمانی نکردند، حرمت‌شکنان را نیز از نافرمانی نهی کردند.

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوْءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾﴾ [الأعراف: ۱۶۵].

«پس هنگامی که آنچه را بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: هنگامی که نافرمانان آن شهر، پند و موعظه صالحان نهی‌کننده از منکر را نادیده گرفتند و از یاد بردند «کسانی را که از کار بد نهی می‌کردند، نجات دادیم و ستمکاران را» که همان نافرمانان تجاوزگر در روز شنبه بودند «به عذابی سخت گرفتار کردیم» بئیس: یعنی: شدید و سخت «به سبب آن که نافرمانی می‌کردند» با بیرون رفتن از دایره فرمان و اطاعت ما.

﴿فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهَوُّا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَلْسِينَ ﴿١٦٦﴾﴾ [الأعراف: ۱۶۶].

«و چون از ترک آنچه که از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند» یعنی: چون حرمت‌شکنان روز شنبه، در نافرمانی خداوند متعال به انگیزه تمرد و تکبر، از حد گذشتند «به آنان گفتیم: بوزینگانی خوار شده شوید» و همان گونه که به آنان فرمان دادیم، بوزینگانی زبون و مطرود شدند، به این ترتیب؛ آنان را به عذاب مسخ، عذاب کردیم.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «نهی‌کنندگان از منکر نجات یافتند و مرتکبان منکر هلاک شدند ولی من نمی‌دانم که با بی‌طرفان خاموش چگونه عمل شد؟ به خدا سوگند؛ اگر می‌دانستم آن قومی که گفتند: چرا این قوم را پند می‌دهید... با نهی‌کنندگان نجات یافته‌اند، این امر برایم از شتران سرخ‌فام دوست‌داشتنی‌تر بود ولی می‌ترسم که عذاب بر هردو گروه، یعنی مرتکبان حرام و بی‌طرفان خاموش - باهم - نازل شده باشد». همچنین از عکرمه روایت شده است که فرمود: «پیوسته به ابن عباس رضی الله عنهما دلیل می‌گفتم تا سرانجام در این نظر با من همراه شد که آن بی‌طرفان نیز نجات یافته‌اند و چون به این نتیجه رسید، بر من به‌عنوان جایزه حله‌ای<sup>۱</sup> پوشانید».   
 ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأعراف: ۱۶۷].

«و یاد کن هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت» به بنی‌اسرائیل «که البته تا روز قیامت بفرستد» یعنی: مسلط سازد و برگمارد «بر آنان، کسانی را که بدیشان عذاب سخت بچشانند» این وعده الهی است و وعده الهی حق است، بدین جهت؛ یهودیان در طول تاریخ به دست ملت‌های مختلف، خوار و زبون و زیر شکنجه و عذاب بوده‌اند و همیشه جزیه می‌پرداخته‌اند و تا روز قیامت نیز درگیر عذاب خواهند بود؛ چنان که حق تعالی سلیمان علیه السلام را بر آنان برگماشت تا به آنان عذاب بچشانند پس از وی بابلی‌های مجوس را بر آنان برگماشت که به فرماندهی «بخت‌النصر» بر آنان یورش برده کشتند و بردند و به اسارت گرفتند و بر آنان جزیه نهادند، سپس نصاری را بر آنان برگماشت و در نهایت مسلمانان را «آری! پروردگار تو زود کیفر است و همو آمرزنده بسیار مهربان می‌باشد». شایان ذکر است که سلطه معاصر یهودیان بر فلسطین، امری عارضی و موقت است که به اذن پروردگار از بین‌رفتنی است چرا که ما به وعده و کلام الهی ایمانی راسخ داریم.

۱- حله: جامه‌ای است که همه تن را می‌پوشاند.

﴿وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [الأعراف: ۱۶۸].

مجازات یادشده در آیه قبل برای یهودیان، اولین مجازاتشان است و دومین مجازاتشان این است: «و بنی اسرائیل را در زمین به صورت گروههایی پراکنده ساختیم» پس هیچ منطقه‌ای از نواحی روی زمین نیست، مگر این که گروهی از آنان در آن وجود دارند «برخی از آنان صالحانند» ایشان کسانی‌اند که به حضرت محمد ﷺ ایمان آوردند، یا در آینده ایمان می‌آورند و نیز کسانی از ایشانند که قبل از بعثت محمدی ﷺ بر حق مرده‌اند، بی‌آن که در اعتقاد و عمل خویش تحریف و تبدیلی آورده باشند «و برخی از آنان جز اینند» یعنی: برخی دیگر، در صلاح و شایستگی غیر از آن گروه‌اند، به این معنی که: فاسق و نافرمان می‌باشند «و آنان را به حسنات و سیئات آموذیم» یعنی: با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، خیر و شر، امنیت و ناامنی، فراوانی و تنگدستی و نعمت و مشقت امتحانشان کردیم، همچون سنت ما در هر امتی «باشد که آنان بازگردند» از کفر و معاصی‌ای که در آن هستند.

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالذَّارُ الْأَخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۶۹].

«آن‌گاه بعد از آنان، جانشینانی بد از پی آمدند» یعنی: نسلی که جانشین آن گروه صالح شده و بعد از آنان به عرصه وجود آمدند، مردمانی ناشایست بودند. خلف: به سکون لام، بر جانشین صالح و بد هر دو اطلاق می‌شود، اما «خلف» به فتح لام، فقط بر جانشین صالح اطلاق می‌شود «و» این جانشینان بد «وارث کتاب شدند» یعنی: تورات را از اسلافشان به میراث بردند و هر چند آن را می‌خواندند ولی بدان عمل نمی‌کردند، به همین جهت است «که متاع این دنیای پست را اختیار می‌کنند» یعنی: به سوی منافع آن می‌شتابند؛ با گرفتن رشوت و مال حرام در مقابل تحریف کلمات خدا ﷻ، رسمی‌ساختن باور سهل‌انگارانه در عمل به احکام تورات و کتمان آیات آن «و می‌گویند: آمرزیده خواهیم شد» یعنی: به بهانه این که شامل مغفرت الهی قرار خواهند

گرفت، در گناهان می‌لوند و با آن که در گمراهی دراز دست و جسورند، از سر غفلت و سماجت می‌گویند: بر ما باکی نیست، هر چه بکنیم، خداوند آمرزنده است. قرطبی می‌گوید: «این وصفی که خدای سبحان یهودیان را بر آن نکوهش کرده، هم‌اکنون در میان ما مسلمانان موجود است. آن‌گاه روایتی از معاذ بن جبل رضی الله عنه را نقل می‌کند که فرمود: «به زودی قرآن در سینه گروه‌هایی از مردم چنان کهنه خواهد شد که جامه کهنه می‌شود، آن را می‌خوانند ولی از آن لذت و بهره‌ای نمی‌برند، پوست میشان را بر دل گرگان می‌پوشانند، اعمال‌شان همه از روی طمع است و با خوف الهی آمیخته نیست، اگر در عمل کوتاهی ورزند؛ می‌گویند: باز کامل می‌کنیم! و اگر بدی کنند؛ می‌گویند: به زودی بر ما آمرزیده می‌شود زیرا ما به خداوند چیزی را شریک نمی‌آوریم!». «و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می‌ستانند» و باز هم مغفرت الهی را بهانه و تکیه‌گاه جنایت خود قرار می‌دهند و این‌گونه است که پیوسته، باری بعد از بار دیگر، مرتکب جنایت می‌شوند و هر بار هم به مغفرت الهی استناد می‌کنند.

سده می‌گوید: «بنی‌اسرائیل هیچ قاضی‌ای را به کار قضاوت بر نمی‌گماشتند، مگر این‌که رشوه می‌گرفت پس اگر از او می‌پرسیدند: چرا رشوه می‌خوری؟ می‌گفت: بر من آمرزیده می‌شود! پس بر او ایراد می‌گرفتند و طعن می‌زدند، اما اگر او می‌مرد یا برکنار می‌شد و شخصی از آنان که بر او طعن زده بود، به جایش منصوب می‌گشت، باز خود او هم رشوه می‌گرفت پس مراد خداوند متعال از عبارت: (و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می‌ستانند)، همین است». آنها غافل از آنند که اصرار بر گناه و به‌ازاء آن، استناد به مغفرت الهی، پایه و مبنایی ندارد چراکه: «آیا از آنان در کتاب» آسمانی تورات «پیمان گرفته نشده که بر خداوند جز راستی و درستی نسبت ندهند» بدون تحریف یا تبدیل کلام وی به انگیزه بیم یا طمع از کسی؟ «با این‌که آنچه را که در تورات است خوانده‌اند؟» یعنی: عمل به این پیمان را درحالی ترک کرده‌اند که آنچه را در تورات است، خوانده و دانسته‌اند پس مفاد این پیمان را از روی علم و آگاهی ترک کرده‌اند، نه از روی جهل و نادانی و این گناهی شدیدتر و جرمی بزرگتر است «و سرای آخرت بهتر است» از این متاع پست و ناقابل دنیوی «برای کسانی که پروا پیشه می‌کنند» از خدا جل جلاله لذا از ارتکاب معاصی وی اجتناب و از تحریف کلام وی و نیرنگ‌جویی بر وی، حذر می‌کنند «آیا باز هم تعقل نمی‌کنید؟» یعنی: کسانی که از این

شیوه دست بر نمی‌دارند، از چنان عقل و خردی برخوردار نیستند که آنها را از این راه و رسم باطل باز دارد، به همین جهت، به سوی این تعقل فراخوانده شدند.

﴿وَالَّذِينَ يُسَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷۰].

«و کسانی که به کتاب تمسک می‌کنند» یعنی: از یهودیان گروهی هستند که به کتاب تورات تمسک بسته و به آنچه که در آن است، عمل می‌کنند و در امر دین خویش به آن رجوع می‌کنند «و نماز را برپا داشته‌اند» نماز؛ به جهت اهمیتی که دارد، به یادآوری مخصوص شد. پس آنان نیکوکارانی هستند که پاداش آنها نزد خدا ﷻ ضایع نمی‌شود زیرا چنگ زدن به کتاب آسمانی، نماد و نشانه نیکوکاریشان است لذا بدانند که «ما پاداش مصلحان را ضایع نمی‌کنیم».

﴿وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۱].

«و یادکن هنگامی را که کوه را بر فرازشان برافراشتیم» یعنی: کوه طور را از ریشه برکنده بر فراز سرشان قراردادیم «گویی که سایبانی بود» یعنی: گویی آن کوه، ابری سایبان آسا بود «پس چنان پنداشتند که کوه بر سرشان فرو خواهد افتاد» و به آنان گفتیم: «آنچه را که به شما داده‌ایم به قوت بگیرید» یعنی: آن را با جدوجهد و تصمیم بگیرید «و آنچه را که در آن است» از احکامی که برای شما مشروع گردانیده‌ایم «به خاطر بسپارید» و فراموش نکنید «شاید که به تقوی گرایید».

قتاده می‌گوید: خدای ﷻ کوه را از ریشه برکند و آن را بر فراز سرشان قرارداد، سپس فرمود: یا دستور مرا بگیرید، یا شما را با این کوه تیرباران می‌کنم. آنها همان لحظه آن را پذیرفتند ولی بعد از آن، مجدداً به نافرمانی روی آوردند، درحالی‌که اقتضای فطرت غیر از این بود چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷۲].

«و یاد کن» عهد فطرت را «هنگامی را که پرورگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت» چنان‌که در روایات آمده است: خدای سبحان چون آدم را آفرید، پشتش را مسح کرد و ذریه وی را از آن بیرون آورد، آن‌گاه از آنان بر ربوبیت خویش عهد گرفت،



که این عهد را «عهد الست» و آن عالم را؛ «عالم ذر» می‌نامند لذا خداوند متعال فطرت بشر را بر توحید و خداشناسی سرشته است «و آنان را بر خودشان گواه ساخت» یعنی: هر یک از آنان را بر شخص خودش گواه ساخت «که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، گواه شدیم» بر خودمان به این که تو پروردگار ما هستی «تا مبادا روز قیامت بگویید، ما از این امر بی‌خبر بودیم» یعنی: از شما عهد گرفتیم تا در روز قیامت نگویید: ما به این امر که الله پروردگار ما، یگانه و لاشریک است؛ هیچ علم و آگاهی قبلی نداشته‌ایم.

﴿أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿۱۷۳﴾ [الأعراف: ۱۷۳].

«یا بگویید که: پدران ما در گذشته مشرک بوده‌اند و ما نسلی پس از آنان بودیم» که به حق راه نیافته و راه صواب را نمی‌شناختیم لذا کار در میان ما نیز بر همان شیوه‌ای استمرار یافت که پیشینیان ما بر آن بودند «آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان» از پدران ما «انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی»؟ در حالی که ما گناهی نداریم، چرا که در جهل قرار داشته و از اندیشیدن ناتوان بوده‌ایم و فقط از رد پای پدرانمان پیروی کرده‌ایم؟ یعنی: اگر حجت بر آنان بر پا نمی‌شد و از آنان عهد قبلی گرفته نمی‌شد، از این عذر و بهانه‌ها می‌آوردند.

علما در تفسیر آیه «عهد الست» بر دو رأی‌اند: رأی اول؛ رأی سلف و رأی دوم؛ رأی خلف است. رأی سلف بر آن وجهی است که ما تفسیر کردیم، یعنی این که: پروردگار ﷻ حقیقتاً ذریه آدم را از پشت وی بیرون آورد و از آنان عهد و پیمان گرفت. اما رأی خلف این است که: این آیه از باب مجاز و تمثیل است و خدای ﷻ ذریه آدم را از پشت وی بیرون نیاورد بلکه ادله کونی را بر وحدانیت خویش اقامه کرد و عقل‌های بنی‌آدم بر وحدانیت حق تعالی گواهی داد پس اقامه ادله بر توحید، به منزله آن است که گویا باری تعالی به مخلوقش گفته است: آیا من پروردگار شما نیستیم؟ آنان هم پاسخ داده‌اند: چرا، تو پروردگار مایی و ما بر این حقیقت گواهییم. لذا مراد از این گواه گرفتن، خلقت فطری آنها بر توحید و یگانه‌پرستی است. این گروه از علما می‌گویند: به همین دلیل است که پروردگار نفرمود: ما ذریه را از پشت آدم بیرون آوردیم. بلکه فرمود: ذریه را از پشت بنی‌آدم بیرون آوردیم. یعنی: نسل‌های بنی‌آدم را یکی از پی دیگری آفریدیم و برای هر نسل هم از طریق پیامبران ﷺ و کتابهای آسمانی و همچنان

کتاب مشاهد و منظور کونی خویش - که کائنات است - دلایل توحیدی اقامه کردیم و آن نسلها در طول عصرها به زبان قال و حال هر دو، بر توحید ما گواهی دادند. ابن کثیر میان این دو توجیه تفسیری - از حیث قاعده و مبدأ - هیچ گونه تعارضی نمی بیند و هردو را موجه می داند. در باب بیرون آوردن نسل آدم علیه السلام از پشت وی در عالم «ذر»، احادیثی آمده است، که قائلان به رأی دوم (رأی خلف)، احادیث را نیز بر معنای مورد نظر خود تفسیر کرده اند.

﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۴].

«و این گونه، آیات خود را به تفصیل بیان می کنیم و باشد که آنان بازگردند» به سوی حق، و باطلی را که برآند ترک کنند. از این دو آیه چنین می فهمیم که خداوند متعال برای هیچ کس، در فرار از عبودیت خود، عذر و حجتی باقی نگذاشته است.

﴿وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷۵].

«و خبر آن کس را که به او آیات خود را بخشیده بودیم، بر آنان بخوان» یعنی: واقعه دیگری را که برای یکی از اسلاف بنی اسرائیل روی داد، به آنان یادآوری کن، همان کسی که به او علم آیات خویش را بخشیده بودیم، هنگامی که فرمان پروردگار خود را به خاطر هوای نفسش ترک کرد و خدای سبحان هم به کیفر آن در کفر نگونسارش ساخت. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اومردی به نام بلعم بن باعورا از اهالی بیت المقدس بود که اسم اعظم خداوند جل جلاله را می دانست، چون موسی علیه السلام با سپاه بنی اسرائیل به قصد حمله به جباران (عمالقه) فرود آمد، خویشان بلعم همراه با پسرعموهایش نزد وی آمدند و گفتند: موسی مردی تندمزاج و خشم آلود است و با او لشکری است بسیار، شکی نیست که اگر بر ما پیروز شود، همگی مان را نابود می کند لذا به بارگاه خداوند دعا کن تا موسی و همراهانش را از ما برگرداند. بلعم گفت: اگر من به بارگاه الله جل جلاله چنین دعایی بکنم، دنیا و آخرتم همه از دست می رود. بنابراین، این درخواستشان را رد کرد، اما آنها از وی دست برداشتند و پیوسته اصرار کردند تا سرانجام به خواسته آنان تسلیم شد و به بارگاه الهی دعا کرد. در روایات آمده است: هر دعایی که او علیه موسی و همراهانش

می کرد، خداوند ﷻ زبانش را به سوی قوم خودش برمی گردانید و هر دعایی که به سود قوم خودش می کرد، خداوند ﷻ زبانش را به سوی بنی اسرائیل برمی گردانید. قومش که ناظر این صحنه بودند، به او گفتند: ای بلعم! آیا می دانی که چه می کنی؟ آخر به نفع آنها و علیه ما دعا می کنی! گفت: این دیگر، چیزی است که در اختیار من نیست، این چیزی است که خداوند ﷻ بر آن غلبه کرده است. راوی می افزاید: در این اثنا، زبانش از کامش بر روی سینه اش بیرون افتاد و به آنان گفت: حالا دیگر، دنیا و آخرت از دست من رفت و جز نیرنگ و حيله چیز دیگری برایم باقی نماند. پس به آنان این نیرنگ را آموخت که زنان را آرایش کرده به میان لشکر بنی اسرائیل بفرستند. آنها چنین کردند و مردی از بنی اسرائیل با یکی از آنان زنا کرد، آن گاه خداوند ﷻ بر بنی اسرائیل طاعونی نازل کرد که در یک روز هزاران تن از آنان را به کام مرگ کشید...».

«پس، از آن آیات عاری گشت» یعنی: بلعم باعورا از علم آن آیات به کلی تهی گشت چنان که گوسفند از پوست خویش کشیده می شود و برهنه می گردد «و آن گاه شیطان در پی او افتاد» یعنی: شیطان او را دنبال کرد تا به او رسید و قرین و همدم وی شد «پس از گمراهان گشت» گمراهانی که در گمراهی جا افتاده اند، که کفار فجاراند.

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۶].

«و اگر می خواستیم، قدر او را به سبب آن آیات بالا می بردیم» یعنی: اگر می خواستیم، به سبب علم آن آیات، قدر و منزلتش را بالا برده و او را گرمی می داشتیم و به جایگاه علمای ابرار، ارتقای می دادیم «اما او به زمین گرایید» یعنی: به سوی دنیا گرایید و آن را بر آخرت ترجیح داد «و از هوای نفس خود پیروی کرد» در ترجیح دادن دنیا و لذتهای آن بر آخرت و نعمتهای جاودانه اش. آری! او به جیفه دنیای دون که ستمگران به وی دادند تا علیه اهل حق دعا کند و بر آنان نیرنگ زند، دل بست «از این رو وصف او» در پستی و خست «مانند وصف سگ است» در پست ترین احوال آن که بیرون آوردن زبان از کام خویش است «که اگر بر آن حمله ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر هم آن را به حال خود واگذاری، باز هم زبان از کام برآورد» یعنی: بلعم باعورا چنان است که اگر فهم و حکمت را بر

او بار کنی، آن را بر نمی‌دارد و اگر هم او را به حال خودش واگذاری، به خیری راه نمی‌یابد. به قولی دیگر معنی این است: اگر پندش دهی، گمراه می‌شود و اگر او را به حال خودش واگذاری، نیز گمراه می‌شود پس او در گمراهی‌ای پیوسته قرار داشته و گمراهی همیشه گریبانگیرش می‌باشد، به سبب آن که از آیات پرورگارش تهی و عاری شده لذا او همچون سگی است که اگر به حال خود رها باشد، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر بر وی حمله‌ور شوند، نیز زبان از دهان بیرون می‌آورد، درحالی که سایر حیوانات چنین نیستند زیرا اگر بر آنان حمله‌ور شوی، زبان از دهان بیرون می‌آورند و در غیر آن خیر، اما سگ در هر دو حالت، زبان از دهان بیرون می‌آورد.

«این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند» یعنی: این مثل پست و خفت‌بار، مثل و وصف گروهی است که بعد از علم و آگاهی به آیات ما، آنها را تکذیب نمودند و تحریف کردند؛ اعم از یهود و غیر آنان «پس این داستان‌ها را بر آنان حکایت کن» یعنی: داستان مرد تهی شده از آیات ما و غیر آن از داستانهای پندآموز را بر آنان حکایت کن چرا که مثل و وصفشان، همانند مثل این گروهی از یهود است که تو را تکذیب می‌کنند «شاید آنان بیندیشند» و از گمراهی باز آمده به سوی راه صواب روی آورند.

﴿سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۷].

«چه زشت است از روی مثل» یعنی: چه زشت است داستان و وصف «قومی که آیات ما را تکذیب کردند» چرا که افعالشان زشت است «و به خود ستم می‌کردند» یعنی: با تکذیب آیات بر کسی دیگر جز بر خود ستم نمی‌کردند.

﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِيٌّ وَمَنْ يُضِلِّمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۸].

«هر که را خدا هدایت کند، همانا او راه‌یافته است» به سوی شرع و امر خداوند ﷻ به بندگانش پس هدایتی جز به توفیق حق تعالی و آفرینش وی نیست «وکسانی را که گمراه نماید، آن گروه ایشانند زیانکاران» که در زبان کامل فرو افتاده‌اند.

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۹].

«و در حقیقت، بسیاری از جن و انس را» که عبارت‌اند از کفار هردو گروه «برای جهنم آفریدیم» البته خداوند متعال در حال آفرینش‌شان می‌دانست که فرجام کارشان

سرانجام به سوی جهنم است، چرا که اختیارا به عمل اهل دوزخ عمل می‌کنند. آری! او - قبل از آن که آنان به دنیای هستی قدم گذارند - می‌دانست که در زندگی خود چگونه عمل خواهند کرد. آن‌گاه در علت جهنمی بودنشان می‌فرماید: «چرا که آنان دل‌هایی دارند که با آنها در نمی‌یابند» حقایق را چنان که رهیافتگان درمی‌یابند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند» راه رشد و راستی و نشانه‌های الهی را «و گوشه‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند» پندها و اندرزها را بنابراین، از چشمانشان دیدن راه هدایت رخت بر بسته، هر چند که چشمانشان در غیر این میادین، از دید و بینایی برخوردار است و از گوش‌هایشان شنیدن پندهای سودمند و قوانین و احکامی که کتابهای منزل و سنن پیام‌آوران خدا ﷺ در بردارند، از بین رفته لذا این چیزها را نمی‌شنوند، هر چند که از نیروی شنوایی کلا بی‌بهره نبوده و غیر آن از سخنان را می‌شنوند و می‌پذیرند «آنان» که موصوف به این اوصافند «همانند چهارپایانند» در سود نگرفتن از حواس و مشاعر خود «بلکه گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان آنچه را که به سود و زیانشان است، درمی‌یابند و بنابراین، از آنچه که برای‌شان سودمند است، سود گرفته و از آنچه که زیانبار است، پرهیز می‌کنند، اما این گروه؛ در میان سود و زیان خود - به اعتبار آنچه که خدای ﷻ از آنان خواسته و آنها را بدان مکلف نموده - هیچ‌گونه تمیزی نمی‌دهند «آن گروه، همانا غافلاند» یعنی: آنان نسبت به خداوندی خدا ﷻ و آیات و شریعت وی و آنچه که برای اهل طاعت و معصیت آماده کرده است، در غفلت کامل قرار دارند.

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

«و برای الله نام‌های نیکو است» یعنی: نیکوترین نام‌ها از آن خداوند ﷻ است و به وی اختصاص دارد زیرا نام‌های وی بر نیکوترین مسمی که ذات ذوالجلال اوست و بر شریف‌ترین معانی؛ چون رحمت، قدرت، علم، حکمت، آگاهی، عزت و غیره دلالت می‌کنند «پس او را به آن نام‌ها بخوانید» مثلاً بگویید: یا الله! یا رحمن! یا رحیم! یا علیم!... زیرا خواندن خدای سبحان با نام‌های نیکوی وی، از اسباب اجابت دعاء است «و کسانی را که در مورد نام‌های الله کژروی می‌کنند و اگذارید» يلحدون: الفاظ یا معانی نام‌های الهی را تحریف می‌کنند «به زودی به سزای آنچه انجام می‌دادند، کیفر خواهند یافت».

شایان ذکر است که الحاد (کجروی) در اسماء خداوند متعال بر سه وجه است:

۱- تغییردادن اسماء الهی - چنان که مشرکان کردند - زیرا آنها اسم «لات» را از الله، اسم «عزی» را از عزیز و اسم «مناه» را از منان گرفتند.

۲- افزودن بر نام‌های الله ﷻ، چون اختراع نامهایی برای وی که بدانها اذن نداده است زیرا نام‌های خداوند متعال، توقیفی است که در آنها مجال دخل و تصرف وجود ندارد.

۳- کم کردن از اسمای خداوند متعال؛ با انکار بعضی از آنها.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره مردی از مسلمانان نازل شد که در نماز خویش می‌گفت: یا رحمن! یا رحیم! در این اثنا کسی از مشرکان گفت: مگر محمد و یارانش نمی‌پندارند که پروردگار یگانه‌ای را می‌پرستند پس چرا این مرد دو پروردگار را می‌خواند؟ در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا خدای سبحانه نودونه نام دارد - صد تا بجز یکی - و هر کسی که آنها را بشمارد (حفظ کند) به بهشت وارد می‌شود. همانا خداوند متعال فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۱].

«و از میان کسانی که آفریده‌ایم» آنها را برای بهشت «گروهی هستند که به حق دلالت می‌کنند و به حق حکم می‌کنند» به قولی: مراد از آنان فرقه‌ای از این امت مرحومه هستند که پیوسته بر جاده آشکار حق روانند و اصطلاحاً «فرقه ناجیه» نامیده می‌شوند - چنان که در حدیث صحیح آمده است.

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۲].

اما فرقه دوم: «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، آنان را به تدریج از جایی که نمی‌دانند فرو می‌گیریم» استدراج: فروگرفتن تدریجی و پایه به پایه، با فروریختن نعمت‌ها بر مستدرجان و افگندن فراموشی شکر این نعمت‌ها بر دل و جان و زبان‌شان است؛ در حالی که پندار مستدرجان این است که پی‌درپی آمدن نعمت‌ها بر آنان، نشانه نزدیکی‌شان به خداوند سبحانه و اکرام و گرامیداشت او از آنهاست و غافل از آنند که این امر، نشانه خواری و دوری و مهجوری آنها از الطاف حق تعالی می‌باشد زیرا آنان با سرازیر شدن نعمت‌ها در غفلت فرورفته، به لجن گمراهی غوطه‌ور می‌شوند و به راه‌های هدایت پشت می‌کنند.

﴿وَأْمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ﴾ [الأعراف: ۱۸۳].

«و به آنان مهلت می‌دهم» یعنی: مدت این بهره‌گیری‌هایشان را طولانی ساخته و از آنان مجازات را به تأخیر می‌اندازم «همانا کید من استوار است» کید خداوند ﷻ تدبیر اوست و او تدبیر خویش را «کید» نامید زیرا فروریختن نعمت در عین مهلت دادن به آنان ظاهراً کید است؛ چرا که در ظاهر امر احسان ولی درحقیقت امر خواری و خسران می‌باشد.

﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ حِجَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ [الأعراف: ۱۸۴].

«آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد؟» یعنی: آیا در این امر نیندیشیده‌اند که رسول خدا ﷺ که همنشین‌شان است هیچ جنونی ندارد و او به هیچ‌وجه دیوانه نیست «او جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیست» که آنان را از سوی خداوند ﷻ بیم و هشدار می‌دهد و بر نبوت خویش دلیل و برهان آشکار هم دارد.

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ به کوه صفا بالا رفته، قبیله قریش را یکایک به نام تیره‌ها و شاخه‌های آن فراخواندند، آن‌گاه خطاب به آنان فرمودند: ای بنی‌فلان! ای بنی‌فلان!.. و آنان را از عذاب خداوند ﷻ و رخدادهای عبرت‌بار وی برحذر ساختند. در این اثنا سخنگویی از آنان گفت: بی‌گمان این همنشین شما دیوانه است! و تا بامداد بر این سخن عربده می‌کشید، همان بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۵].

«آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین ننگریسته‌اند؟» یعنی: در حقیقت، این گروه در فرمانروایی عظیم پروردگار بر آسمان‌ها و زمین و مخلوقاتش، به دیده تأمل و استدلال ننگریسته و نیندیشیده‌اند تا از این نگرش و اندیشه بهره‌مند شده و به‌وسیله‌آن به‌سوی ایمان به وجود و وحدانیت پروردگار متعال راه‌یابند «و» نیز آیا نیندیشیده‌اند «در آنچه که خداوند از هر چیزی آفریده است» اعم از حیوان و نبات و افلاک...؟ قطعا نیندیشیده‌اند زیرا اگر می‌اندیشیدند، آفرینش خدای سبحان خود، بازتابگر تجلیات وجود و عظمت اوست و قطعا نظر و اندیشه در آن، راهگشاست «و» آیا نیندیشیده‌اند در «این‌که چه بسا اجلشان نزدیک شده باشد» و به‌زودی بمیرند؟ پس چرا قبل از آن‌که

مدت تعیین شده برای اندیشه و ایمان و عبادت، با به سر رسیدن اجلهایشان به پایان آید، در آنچه که وسیله هدایت و منفعتشان است تأمل و اندیشه نمی‌کنند؟ «پس بعد از قرآن، به کدام سخن ایمان می‌آورند؟» یعنی: اگر به قرآن ایمان نیاورند، جز آن به کدام سخن ایمان می‌آورند در حالی که از قرآن هیچ سخنی بهتر و انگیزه‌بخش‌تر بر اندیشه و تأمل و عبرت‌گرفتن و ایمان، نیست؟.

﴿مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۶].

«هرکه را خداوند گمراه کند، برای او هیچ هدایتگری نیست و» خداوند ﷻ «آنان را در طغیانشان» یعنی: در کفرشان «سرگردان و می‌گذارد» یعنی: سنت وی این است که آنان را واگذارد تا در تاریکی‌های گمراهی‌شان سرگردان بمانند.

باید دانست که نسبت دادن گمراه‌سازی به خداوند متعال در آیه کریمه، از باب نسبت دادن آن به سوی نظامی است که او وضع کرده و به سوی سنتی است که در آفرینش انسان منظور داشته است لذا اگر انسان خود گمراهی را انتخاب کند، غیر از خدا ﷻ هیچ کس را راهبر خویش نخواهد یافت چرا که سنت وی، وا گذاشتن گمراهان در تاریکی‌های گمراهی است بنابراین، از سوی خداوند ﷻ هیچ اجباری بر گمراه ساختن‌شان وجود ندارد.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْةٌ يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۷].

«از تو سؤال می‌کنند» سؤال‌کنندگان که یهودیانند و به قولی: قریش‌اند «درباره ساعت» یعنی: در باره قیامت. قیامت را (ساعت) نامید زیرا به طور ناگهانی روی می‌دهد. یا این که قیامت با وجود فاصله زمانی خود، در نزد خدای ﷻ همچون ساعتی از ساعات در نزد خلق وی است. آری! از تو می‌پرسند: «که استقرار آن چه وقت است؟» یعنی: خداوند ﷻ چه وقت قیامت را برپا می‌کند؟ مرساها: لنگرگاه آن چنان که کشتی‌ای که از آن سوی دریا می‌آید، در کنار ساحل لنگر می‌اندازد «بگو: علم آن، تنها نزد پروردگار من است» و جز او کسی دیگر آن را نمی‌داند پس باری تعالی نه وقت آن را به فرشته مقربی خبر داده و نه به پیامبری. حکمت در پنهان نگه داشتن وقت قیامت این است که: پنهان نگه داشتن وقت آن، بر طاعت خدای ﷻ برانگیزاننده‌تر و بر



بازداشتن از گناه، همدارنده‌تر است چنان که حق تعالی وقت مرگ را نیز به همین دلیل پنهان نگه داشته است «جز اوهیچ کس آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند» یعنی: جز خدای سبحان کسی دیگر آن را پدید نیاورده و پرده غیب را از برابر آن کنار نمی‌زند «بر آسمان‌ها و زمین گران است» یعنی: آسمان‌ها و زمین به دلیل بزرگی حادثه قیامت تاب و توان تحمل آن را ندارند زیرا در هنگام این رخداد، آسمان شکافته شده، ستارگان تار و مار می‌شوند و دریاها می‌خشکنند. یا معنی این است: فرشتگان و جن و انس، همه در آرزوی آن هستند که وقت آن را بدانند و پنهان بودن این امر بر آنان گران و سنگین است «جز ناگهان به شما نمی‌رسد» یعنی: درحالی به شما می‌رسد که شمارا غافلگیر می‌کند و شما از بیم وقوع آن ایمن‌اید.

در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان قیامت مردم را هیجان زده و سراسیمه می‌سازد زیرا درحالی فرا می‌رسد که شخصی حوضش را مرمت می‌کند، دیگری چهارپایانش را آب می‌دهد، آن دیگر کالایش را در بازار به نمایش می‌گذارد و ترازویش را بالا و پایین می‌برد...».

«از تو می‌پرسند چنان که گویا تو از آن آگاهی» یعنی: چنان که گویی تو از زمان وقوع آن آگاهی. یا چنان که گویی تو از آن کاوش کرده و درباره آن بسیار پرس‌وجو می‌کنی؛ «بگو: جز این نیست که علم آن تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» که علم قیامت مخصوص خداوند عَلَّمَهُ است.

گفتنی است؛ کلیدهای غیب که جز خدای عَلَّمَهُ کسی آنها را نمی‌داند، پنج چیز است و یکی از آنها وقت برپایی قیامت می‌باشد.<sup>۱</sup>

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو: جز آنچه خدا خواسته است، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم» این آیه تأکیدی بر آیه قبلی است که حاکی از عدم علم پیامبر در باره موعد فرارسیدن قیامت و چند و چون آن بود. یعنی: هرگاه برای خودم اختیار سود و زیانی را ندارم، دیگر به طریق اولی، بر دانستن آنچه که خداوند عَلَّمَهُ علم آن را ویژه خودگردانیده، نیز توانا

نیستم «و اگر غیب» یعنی: آینده را «می دانستم، قطعاً خیر بیشتری می اندوختم» پس - مثلاً - خرید می کردم؛ هنگامی که در خریدم منفعتی می بود و می فروختم؛ هنگامی که منفعتم در فروختن می بود و در نتیجه، مالم بسیار می شد. از سوی دیگر، در هیچ معامله‌ای زیان نمی کردم زیرا فقط به سوی آن معامله‌ای می شتافتم که سود آور است... و همین گونه در تمام امور؛ به طوری که - مثلاً - در جنگها همیشه پیروز می بودم «و هرگز هیچ ناگواری‌ای به من نمی رسید» زیرا با علمی که به غیب داشتم، خود را از هر زیان و ناخوشی و آسیبی حفظ می کردم «من جز بیم دهنده و مزده آور برای گروهی که ایمان می آورند، نیستم» یعنی: من مبلغی از سوی خداوند ﷻ برای احکامش هستم که مردم را به وسیله آن بیم و بشارت می دهم و قطعاً من کسی نیستم که غیب خدای سبحان را بداند لذا نه خبر دادن از غیب در حوزه مأموریت من است و نه علم و آگاهی به آن، از اوصاف و خصوصیات من.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّهَا حَمَلٌ خَفِيًّا فَامْرَأَتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِن آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۸۹﴾﴾ [الأعراف: ۱۸۹].

«اوست کسی که شما را از نفس واحدی آفرید» که آدم عَلَيْهِ السَّلَام است. به قولی: مراد از نفس واحد، جنس و شکل یگانه است، یعنی: شما را از یک جنس و به یک ساختار آفرید «و همسرش» حوا «را از وی پدید آورد» و او را از یکی از دنده‌های آدم آفرید «تا» آدم «بدان آرام گیرد» و انس یابد زیرا جنس با جنس خویش، انس و آرامش می یابد. البته این رخداد در بهشت بود «پس چون آدم با او آمیزش کرد» تغشاشا: کنایه از جماع (مقاربت جنسی) است «باردار شد» حوا «به باری سبک» یعنی: بعد از جماع، نطفه جنین در رحم حوا بسته شد و این دوره اول بارداری (علقه) است که زن از آن درد و مشقتی احساس نمی کند «پس چندی با آن بار سبک رفت و آمد کرد» یعنی: حوا چندی با آن حمل گذراند، برمی خاست و می نشست و حرکت می کرد و به رتق و فتق امور خویش می پرداخت و از آن حمل، احساس سنگینی نمی کرد «و چون سنگین بار شد» به سبب بزرگ شدن بچه در شکمش «هر دو» یعنی: آدم و حوا «به جناب پروردگار خویش دعا کردند که اگر به ما فرزندی شایسته عطا کنی» یعنی: فرزندی صالح که دارای اخلاقی بهنجار و اندامهایی استوار باشد «قطعاً از شکرگزاران خواهیم بود» برای تو در برابر این

نعمت و همچنان، نسل‌های برآمده از ما. به قولی: مراد از فرزند صالح، فرزند سالم و طبیعی است، نه فرزند ناقص الخلقه‌ای که ایشان از تولدش بیمناک بودند.

﴿فَلَمَّا آتَاهُمَا صَاحِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَلَىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۹۰﴾﴾

[الأعراف: ۱۹۰].

«پس چون خداوند» دعایشان را اجابت کرد و «به ایشان فرزندی صالح عطا کرد، برای او در عطایش شریکانی مقرر کردند و خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند برتر است» سخن در اینجا از آدم و حوا به نسل پدید آمده از ایشان - از مرد وزن - حمل می‌شود بنابراین، جمعی از مفسران بر آنند که شریک آورندگان در عطای الهی از جنس بنی‌آدمند، نه خود آدم و حوا. حسن بصری می‌گوید: «مراد از این مشرکان، یهود و نصاری‌اند که حق تعالی به آنان فرزندی سالم عطا کرد، اما آنها یهودی و نصرانی شدند».

ابن کثیر این تفسیر را از نیکوترین تفاسیر در این موضوع دانسته و می‌گوید: «ما قاطعانه برآنیم که آدم و حوا شرک نوزیدند و مراد آیه، برخی از نسل ایشان است.» ولی برخی دیگر از مفسران - چون سیوطی و شاه ولی‌الله دهلوی - بر آنند که: مراد خود آدم و حوا هستند. تکیه این گروه از مفسران بر حدیث ضعیفی است به روایت سمرة رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «چون حوا زایمان کرد، ابلیس نزد وی آمد و به وی گفت: فرزندان را عبدالحارث نام کن، که اگر چنین کنی، زنده می‌ماند - و قبلاً چنان بود که فرزندان وی می‌مردند - پس این از القآت شیطان بود». به تأیید این روایت، روایات اسرائیلی بسیاری که هیچ پایه و اساسی ندارند، نقل شده است که نمی‌توان بر آنها استناد کرد. آری! شرک و امثال آن، از اعمال لایق شأن انبیا صلی الله علیهم و آلهم و سلم نیست - چنان‌که از آیه بعدی که به صیغه جمع آمده است، نیز پیداست:

﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۱۹۱﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ

يَنْصُرُونَ ﴿۱۹۲﴾﴾ [الأعراف: ۱۹۱-۱۹۲].

«آیا موجوداتی را با او شریک می‌گردانند که چیزی را نمی‌آفرینند» یعنی: آیا مشرکان پدیدآمده از نسل آدم و حوا، بتان را در امر پرستش شرکای خدای سبحان قرار می‌دهند، با آن‌که می‌دانند که آنها چیزی از مخلوقات را نیافریده‌اند تا سزاوار آن باشند که مورد پرستش قرارگیرند «و خودشان مخلوقند»؟ یعنی: این بتان، یا شیاطین، یا دیگر چیزهایی که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار می‌دهند؛ خود مخلوق و آفریده پروردگار لاشریک هستند «و نمی‌توانند یاری‌ای به آنان برسانند» اگر مشرکان از آنها یاری بجویند «و

نه می‌توانند خود را یاری دهند» اگر کسی آنها را درهم بشکند و نابود کند. پس هرکس از یاری دادن به خود عاجز باشد، مسلماً از یاری دادن دیگران عاجزتر است.

﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءَ عَلَيَكُمْ أَدْعَاؤُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَلَاتُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۳].

«و اگر بتان را به راه هدایت فراخوانید، از شما پیروی نمی‌کنند» و شما را در این دعوت اجابت نمی‌کنند «چه آنها را بخوانید، یا خاموش بمانید، برای شما یکسان است» حال آنها در هنگام خواندن و عدم خواندن شما یکسان است زیرا آنها چیزی بیش از سنگ‌های تراشیده و جامد نیستند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۴].

«در حقیقت، کسانی را که به جای الله می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند» حتی شما از آنها کامل‌ترید زیرا شما زندگانی هستید که سخن می‌گویید، راه می‌روید، می‌شنوید و می‌بینید، درحالی‌که بتان این‌گونه نیستند ولی همانندی آنها با شما در این است که آنها نیز مانند شما مملوک خدای یگانه و رام شده فرمان وی می‌باشند «پس آنها را بخوانید» برای جلب منفعت یا دفع زیانی «اگر راست می‌گویید» در این ادعایتان که آنها بر رساندن نفع و ضرر قادراند «باید شما را اجابت کنند» اگر که زنده‌اند؟ خطاب از باب تعجیز و بیان ناتوانی آنهاست.

﴿الْهُمُّ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يَبْصُرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ أَدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظَرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۵].

آن‌گاه، همانندی کامل بتان با انسان‌ها را نفی نموده می‌فرماید: «آیا بتان پاهایی دارند که با آن راه بروند؟ یعنی: این بتانی که شما آنها را در پرستش، شرکای خدای سبحان قرار داده‌اید، چیزی از وسایل و ابزارهایی را که شما دارید، از جمله، ابزار راه رفتن را در اختیار ندارند «یا دستهایی دارند که با آن کاری انجام دهند»؟ بیطشون بها: به وسیله آن چیزی را بگیرند، یا به وسیله آن بزنند «یا چشمهایی دارند که با آن ببینند، یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند» همانند شما؟ قطعاً چنین نیست پس چگونه چیزهایی را که این همه ناتوان و بی‌آلت و ابزار و تا این حد عاجز و بیچاره هستند، به خدایی می‌خوانید؟ بطش: گرفتن به قوت است «بگو: شریکان خود را بخوانید» ای

مشرکان! «سپس در باره من حيله به کاربريد» يعنى: اگر شما و آنان بر چيزى از نيرنگ و توطئه عليه من توانا هستيد، به اتفاق هم؛ هر کيد و نيرنگ و بداندیشى اى که داريد، در باره من روا داريد و هيچ کوتاهى نکنيد «و مرا مهلت ندهيد» يعنى: در فرود آوردن آسیب و زيان به من، هيچ تأخیری روا نداريد. بدین گونه، خدای متعال پیامبرش را مأمور مبارزه طلبی با آنان کرد تا عجز و ناتوانی خدایان باطلشان را در انجام کارها، برآنان آشکار گرداند.

ابن کثیر روایت می کند: «معاذبن عمروبن جموح و معاذبن جبل دو نوجوان بودند که با هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه مسلمان شدند، آن دو نوجوان غیور مسلمان، شبانگاه بر بتان مشرکان هجوم برده آنها را می شکستند و خرد و ریز نموده و از آنها برای بیوه زنان، هیزم درست می کردند تا قومشان از این امر عبرت بگیرند و به ماهیت بی جان و بی ارزش بتان پی ببرند. از قضا که عمروبن جموح پدر معاذبن جبل که رئیس قومش نیز بود، بتی داشت که آن را می آراست و معطر می کرد و می پرستید پس آن دو شبانگاه می آمدند و بت وی را بر سرش واژگون کرده آن را به پلیدی ها می آغشتند. عمروبن جحوح که به خانه می آمد و بت خویش را بر این وضع می دید، از این وضع ناراحت شده آن را می شست و خوشبو می ساخت و نزد آن شمشیری نهاده خطاب به آن می گفت: از خودت دفاع کن! اما آن دو نوجوان، بازهم این کار را با آن بت تکرار می کردند و او نیز مجدداً آن بت را می شست و می آراست. تا این که سرانجام، آنها بتش را گرفته و آن را با سگ مرده ای به هم بستند و آن دو را بر ریسمان چاهی که در آن نزدیکی بود، آویختند. چون عمرو آمد و این منظره را دید، تأملی کرد، آن گاه به خود آمد و متوجه شد که دین وی، دین باطل و بی بنیادی بوده است پس گفت:

«تالله لو كنت إلهها مستدن لم تك والكلب جميعا في قرن»

به خدا سوگند؛ اگر تو خدایی سزاوار پرستش بودی؛

این گونه با سگ مرده هم آغوش نمی شدی.

سپس اسلام آورد و مؤمنی نیکو شد و در روز احد به فیض شهادت نایل گشت - که

خداوند ﷻ از او راضی باد!

﴿إِنَّ وَلِيََّ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۶].

«بی‌تردید، کارساز من الله است، آن‌که قرآن را فرو فرستاده» یعنی: چگونه از بتانی که دارای اوصاف کذایی هستند، هراسی در دل راه دهم، درحالی‌که سرور و کارسازی چون خدای عَلَّمَهُ دارم که به‌سوی او پناه می‌برم، از او یاری می‌جویم و او مرا بر شما پیروز می‌گرداند «و همو متولی صالحان است» یعنی: اوست که شایستگان را حفظ می‌کند، ایشان را نصرت می‌دهد و میان آنان و میان دشمنانشان مانع می‌شود و این از سنت وی است. صالح: هر کسی است که عقیده‌اش از خرافات و اوهام سالم و اعمالش نیکو باشد.

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٧﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٩٨﴾﴾  
[الأعراف: ۱۹۷-۱۹۸].

«و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند و نه خود را یاری دهند و اگر آنها را به راه هدایت فراخوانید، نمی‌شنوند» زیرا آنها نه عقلی دارند و نه حیاتی «و آنها را می‌بینی که به‌سوی تو می‌نگرند در حالی‌که هیچ نمی‌بینند» مشرکان، بتان را به‌صورت تمثال‌هایی به شکل آدمیان، یا حیوانات دارای دست و پا و چشم می‌ساختند و چشمان آنها را چنان باز به نقش و تصویر می‌کشیدند که گویی خیره به دیگران می‌نگرند، لیکن آن پیکرهای بی‌جان، تمثال‌های جامدی بیش نبودند که نه می‌توانستند چیزی را بگیرند، نه کاری را انجام دهند، نه راه بروند و نه چیزی را ببینند.

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿١٩٩﴾﴾ [الأعراف: ۱۹۹].

«عفو پیشه کن» خداالعفو: یعنی آنچه را که سهل و آسان است از اخلاق و اعمال و صدقات مردم، بگیر و بپذیر، بی‌آن‌که به امری مکلفشان گردانی که بر آنان دشوار است. سپس بعد از نزول این آیه، مسلمانان به اجرای حدود و پرداخت زکات مکلف شدند. لذا مراد از «عفو» در این آیه، در پیش گرفتن شیوه بخشایش و آسان‌گیری، نه سخت‌گیری و فشار در رفتار و معامله با مؤمنان است.

آری! رسول خدا ﷺ به پیروی از این دستور، هیچ‌گاه در میان دو کار مخیر ساخته نشدند، مگر این‌که آسان‌ترین آن را انتخاب کردند، مشروط به این‌که آن کار آسان‌تر، گناه نمی‌بود چنان‌که در حدیث شریف فرمودند: «آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و نفرت برنیزینگیزید». «و به معروف امر کن» معروف: هر خصلت و پسندیده‌ای است که عقل‌ها آن را بپسندد و روان‌ها بدان اطمینان یابد «و از نادانان

روی بگردان» یعنی: چون در دستور دادنشان به معروف، برای آنان حجت بر پا داشتی، اما آن کار معروف را انجام ندادند، در این صورت از آنان روی بر تاب و در مقابل این جهالتی که از آنان سر می‌زند، با آنان بگومگو و مشاجره نکن.

باید یادآور شد که قواعد و اصول سه‌گانه مطرح شده در این آیه، تبیین‌کننده اصول فضایل و مکارم اخلاقی در اموری است که به رفتار و معامله انسان با دیگران تعلق می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای جبرئیل! توضیح این آیه چیست؟ جبرئیل گفت: پروردگارت می‌فرماید: توضیح آیه این است که با کسی که با تو قطع پیوند می‌کند، بیبندی و به کسی که تو را محروم می‌گرداند، بدهی و از کسی که بر تو ستم می‌کند، درگذری». جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در این آیه، خداوند متعال پیامبرش را به مکارم اخلاق دستور می‌دهد و در قرآن، آیه‌ای جامع‌تر از این آیه درباره مکارم اخلاق وجود ندارد».

﴿وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۲۰۰].  
از آنجا که دستور روگرداندن از جاهلان، با دستور پناه بردن به خداوند سبحان از شر شیاطین - برای پرهیز از مفسد و شرارت‌هایشان - مناسبت داشت پس فرمود: «و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بر زیرا که او شنوای داناست» یعنی: به او التجا کن زیرا او این التجای تو را می‌شنود و می‌داند بنابراین، شر شیطان را از تو دفع می‌کند. نزغ: وسوسه کردن به فساد است، اعراب می‌گویند: نزغ بیننا: یعنی در میان ما فساد افکند.

خطاب در این آیه، متوجه کل مکلفان و در رأس آنان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِيفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۱].

«در حقیقت، متقیان چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد، خدا را به یاد آورند» یعنی: عظمت امر و نهی پروردگارش را به‌یاد می‌آورند «و بناگاه بینا شوند» یعنی: بیدار می‌شوند و می‌دانند که این خیال و خطر شیطانی است لذا خود را از نافرمانی خدای سبحان باز داشته بر شیطان می‌شورند و او را نافرمانی می‌کنند. وسوسه شیطان: آراستن گناه و دستور دادن او به انجام بدی در هنگام خشم است. طائف: یعنی وسوسه طوافگر زیرا وسوسه القایی از سوی شیطان است که به وسوسه خیال شباهت دارد، بر انسان سرک می‌کشد و چون طوافگری بر گرد او می‌تند.

﴿وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۲].

«و برادرانشان آنان را به گمراهی می‌کشاند و هیچ کوتاهی نمی‌کنند» یعنی: شیاطین، برادران و یاران بدکار و فاسق خویش از گمراهان انسی را، در راه گمراهی جلو داده و ریسمان فساد را برای‌شان رها می‌کنند تا در چراگاههای گمراهی بچرند. گمراهان انسی نیز این جلوداری را از شیاطین پذیرفته به آنان اقتدا می‌کنند و بسان حیوانی رام، مشتاقانه به چراگاههای فساد و انحراف و ظلمت وارد می‌شوند پس شیاطین در این عرصه هیچ فروگذاشت و کوتاهی نورزیده و هرگز از رها کردن ریسمانهایشان باز نمی‌ایستند و میان گمراهان انسی و خواسته‌های گناه‌آلودشان هیچ مانعی ایجاد نمی‌کنند بلکه پیایی بر وسوسه و گمراه کردنشان می‌افزایند تا سرانجام در باتلاق فساد و گمراهی نابود شوند.

اصل در این مضمون تشبیه‌گونه این است که: مالک حیوان، رسنش را در دست خویش گرفته آن را وا می‌گذارد که بچرد و چون حیوان، محیط نزدیک به خود را از علف پاک کرد، باز مالکش، چندی دیگر از آن ریسمان را رها می‌کند تا آن حیوان در میدانی وسیع‌تر از آن بچرد، اما اگر حیوان می‌خواست به جایی برود که از رفتن به آنجا برایش زیانی متصور بود، صاحبش، ریسمان را جمع کرده و حیوان را به‌سوی خود واپس می‌کشاند. ولی شیطان چنین نیست بلکه گمراهان را در میداین ضلالت و ظلمت تا بدانجا پیش می‌افکند که هلاک گردند.

﴿وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّتَةٌ قَالُوا لَوْلَا أَلْجَبْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَآئِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۳].

«و هرگاه برای آنان آیه‌ای نیاوری، می‌گویند: چرا از خود برنگزیدی؟» چون نزول وحی به تأخیر می‌افتاد، کفار به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: چرا آیات را از نزد خود انشا نمی‌کنی؟ «بگو: من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم» و به شما ابلاغ می‌نمایم «این» قرآن نازل شده بر من، همانا «روشنگریهایی از سوی پروردگارتان است» که هرکس آن را بپذیرد، به وسیله آن راهیاب شده و به نیروی بینش ایمانی مجهز می‌شود، اما مرا در آن دخل و تصرفی نیست «و برای گروهی که به آن ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی است» که مؤمنان به وسیله آن به آنچه که مایه رضا و خشنودی پروردگارشان است، رهنمون می‌شوند.



﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۴].

«و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش مانید» تا بدان نفع گیرید و به آنچه که در آن از حکمتها و مصلحت‌های بزرگ است، بیندیشید. البته گوش فرا دادن و خاموش ماندن در هنگام تلاوت قرآن - در نماز و غیر آن - یک واجب عام است بنابراین، قرآن را چون سایر سخنان قرار ندهید که هرکس بخواند، از آن روی بر می‌گرداند «تا مشمول رحمت شوید» یعنی: تا با امتثال امر خدای سبحان در شنیدن آیات کتابش، به رحمت و رستگاری نایل گردید.

آیه کریمه از جمله دلایل احناف بر کراهیت قرائت مقتدی پشت سر امام است.

﴿وَأَذْكُر رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ۲۰۵].

«و پروردگار خود را در دل خویش یاد کن» به‌طور آهسته و همراه با تأمل و تدبیر. این حکمی عام در همه اذکار است؛ اعم از قرائت قرآن، دعا، تسبیح، تهلیل و غیره. آری! یادکن باری تعالی را «به زاری و ترس و بدون بانگ برداشتن» یعنی: طوری او را با ترس و زاری یادکن که به خودت بشنوانی پس صدایت را در ذکر بلند نکن زیرا یاد کردن پنهانی، به اخلاص نزدیک‌تر و به اندیشیدن ممدتر است. آری! او را این‌گونه یادکن «در بامدادان» غدو: اوقات بامداد و غدوه: بامداد است «و شامگاهان» یعنی: در اوقات شبانگاه. اصیل: بعد از عصر تا مغرب است «و از غافلان نباش» یعنی: از غافلان ذکر و یاد خدای عز و جل و از غافلان قرائت در نماز نباش.

﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَهُوَ يَسْجُدُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۶].

«به یقین، کسانی که نزد پروردگار تو هستند» مراد فرشتگانند «از عبادت او گردنکشی نمی‌کنند و او را تسبیح می‌گویند» یعنی: خداوند متعال را به بزرگی می‌ستایند و او را از هر عیب و نقصی به پاکی یاد می‌کنند «و فقط برای او سجده می‌کنند» یعنی: او را به عبادت سجده که شریف‌ترین عبادات است، مخصوص می‌گردانند.

این اولین سجده تلاوتی در قرآن کریم است که بر خواننده و شنونده آن - اجماعاً - سجده واجب می‌شود.